

جانگ چنگ، جان هالیدی

مائو

داستان ناشناخته

ترجمه بیژن اشتری



«مائو، داستان ناشناخته» حکایت زندگی شخصی و حرفه‌ای یکی از قدرتمندترین حاکمان قرن بیستم میلادی: مائو تسه تونگ است که جنگ چنگ و جان هالیدی آن را نوشته‌اند.

این حاکم پر قدرت برای مدت بیست و هفت سال بر پرجمعیت‌ترین کشور جهان، چین، حکم راند. کتاب حاضر روایت گر زندگی مائو از بدو تولد تا آخرین لحظات زندگی‌اش است. نویسندگان کتاب با زبانی ساده و روشن، خواننده را با جوانب مختلف زندگی مائو و اطرافیان سرشناس او آشنا می‌کنند. کتاب همچون یک فیلم سینمایی ارزشمند، مخاطب را لحظه به لحظه به دنبال قصه جذاب خود می‌کشد. معرفی و پرداخت شخصیت‌های واقعی آن، در اوج است. کمتر زندگی‌نامه‌نویسی موفق شده که چنین تصویر زنده و ملموسی از سوژه اصلی خود ارائه کند. شخصیت مائو در این کتاب در هر دوره از زندگی طولانی ۸۳ ساله‌اش، به استادی و مهارت هر چه تمام معرفی و تبیین شده‌است. اطرافیان و همکاران مائو، از چوئن لای و لیو شائو چی گرفته تا مادام مائو و فرزندان مائو، نیز حضوری پررنگ و قابل لمس در این کتاب دارند. نویسندگان کتاب برای ساخت و پرداخت این کاراکترها صرفاً به اسناد و واقعیت‌های تاریخی متکی بوده‌اند. این اثر از جهت بسیاری منابع مورد استفاده، حیرت‌آور است. نویسندگان علاوه بر استفاده از کتاب‌های چینی و غیر چینی، اسناد داخلی و خارجی، شخصاً صدها مصاحبه با بازیگران و شاهدان وقایع تاریخ معاصر چین انجام داده‌اند. آنها برای نوشتن این کتاب بیش از ده سال وقت صرف کرده‌اند. و بنا به تایید اکثر کارشناسان نتیجه کار آنها، ارزش این انتظار ده ساله را داشته است. بخشی از این اثر:

ئی - چانگ، پدر مائو در سال ۱۸۷۰ متولد شده بود. او در ده سالگی با یک دختر سیزده ساله از روستایی که ده کیلومتر دورتر از آنجا بود، نامزد کرد. این فاصله کوتاه در آن سال‌ها به قدری طولانی بود که اهالی دو دهکده به لهجه‌هایی تقریباً غیر قابل فهم با هم حرف می‌زدند. مادر مائو، فقط یک دختر بود؛ دختری بدون اسم. او هفتمین دختری بود که در خانواده ون متولد شده بود و به همین دلیل وی را «هفتمین خواهر خانواده ون» می‌نامیدند.

قسمت اول: باورمند نه چندان پرشور

قسمت دوم: راهپیمایی طولانی به سوی ریاستِ حزب

قسمت سوم: بناگذاری پایگاهِ قدرتِ مائو

قسمت چهارم: فتحِ چین

قسمت پنجم: دنبال کردنِ رؤیای ابرقدرتی

قسمت ششم: انتقامِ تلخ

نوشتار واپسین

یادداشت‌ها

مائو

حکایت ناشناخته

نویسندگان: جانگ چنگ، جان هالیدی

مترجم: بیژن اشتری

نشر ثالث

مقدمه مترجم

این کتاب روایتی است دقیق، تازه، موثق و متفاوت درباره زندگی شخصی و حرفه‌ای یکی از قدرتمندترین حاکمان قرن بیستم میلادی: مائو تسه تونگ. این حاکم قدر قدرت برای مدت بیست و هفت سال بر جمعیت‌ترین کشور جهان، چین، حکم راند. کتاب حاضر روایت گر زندگی مائو از بدو تولد تا آخرین لحظات زندگی‌اش است.

نویسندگان کتاب با زبانی ساده و روشن خواننده را با جوانب مختلف زندگی مائو و اطرافیان سرشناس او آشنا می‌کنند. کتاب همچون یک فیلم سینمایی ارزشمند، مخاطب را لحظه به لحظه به دنبال قصه جذاب خود می‌کشد. معرفی و پرداخت شخصیت‌های واقعی این قصه واقعی، در اوج است. کمتر زندگینامه نویسی موفق شده که چنین تصویر زنده و ملموسی از سوژه اصلی خود ارائه کند. شخصیت مائو در این کتاب در هر دوره از زندگی طولانی ۸۳ ساله‌اش، به استادی و مهارت هر چه تمام معرفی و تبیین شده است. اطرافیان و همکاران مائو، از چوئن لای و لیو شائو چی گرفته تا مادام مائو و فرزندان مائو، نیز حضوری پررنگ و قابل لمس در این کتاب دارند.

نویسندگان کتاب برای ساخت و پرداخت این کاراکترها صرفاً به اسناد و واقعیت‌های تاریخی متکی بوده‌اند. کتاب «مائو؛ داستان ناشناخته» از حیث تعدد مآخذ و مراجع مورد استفاده نیز حیرت‌آور است. نویسندگان علاوه بر استفاده از کتاب‌های چینی و غیر چینی، اسناد داخلی و خارجی، شخصاً صدها مصاحبه با بازیگران و شاهدان وقایع تاریخ معاصر چین انجام داده‌اند. آنها برای نوشتن این کتاب بیش از ده سال وقت صرف کرده‌اند. و بنا به تایید اکثر کارشناسان نتیجه کار آنها، ارزش این انتظار ده ساله را داشته است.

نشریه دیلی میل نوشته است «اسناد و جزئیات ارائه شده در این

کتاب، حیرت‌آور و شگفت‌انگیز است.» به اعتقاد منتقد کتاب این نشریه «کتاب‌های معدودی هستند که قادر به تغییر تاریخ باشند و این کتاب یکی از آنهاست.»

کتاب «مائو؛ داستان ناشناخته»، تصویر تازه‌ای از مائو تسه تونگ ارائه کرده که کاملاً متفاوت از آن تصویری است که تاکنون مورخان از وی ارائه کرده‌اند. جهان غرب - و حتی ما ایرانی‌ها - مائو را عمدتاً از طریق کتاب ادگار اسنوی آمریکایی (ستاره سرخ بر فراز چین) می‌شناسیم. کتاب اسنو آکنده از تعریف‌های غلوآمیز از مائو و «انقلاب دهقانی» اوست. مائو به رغم اینکه حکومتش باعث مرگ ۷۰ میلیون چینی - در زمان صلح - شد و جنایت‌های بسیاری انجام داد اما همچنان «خوش نام» باقی مانده است و تمثال او همچنان بر بالای دروازه میدان تیانانمن پکن نصب است. این «خوش نامی» ثمره تلاش‌های حساب شده رژیم است که در پوشاندن و تحریف حقایق تاریخی تجربه‌ای طولانی دارد. اکنون زمان آن فرا رسیده که اسطوره کاذب مائو فرو ریخته شود. کتاب «مائو؛ داستان ناشناخته» اولین ضربه مهلک به این اسطوره قلابی است. و از همین روست که بنا به گفته نویسنده نشریه دیلی میل این کتاب از معدود کتاب‌هایی است که قادر به تغییر تاریخ است.

کتاب «مائو؛ داستان ناشناخته» توسط زن و شوهری به اسامی جانگ چنگ و جان هالیدی نوشته شده است. جانگ چنگ، متولد سال ۱۹۵۲ در ایالت سیچوان چین است. او در چهارده سالگی برای مدتی کوتاه عضو «گارد‌های سرخ» بود و سپس برای کار به روستا رفت و مدتی هم در یک کارخانه تولید فولاد کار کرد. جانگ چنگ بعد از مدتی تدریس در دانشگاه سیچوان در رشته زبان انگلیسی، سال ۱۹۷۸ عازم بریتانیا شد. وی متعاقباً در «دانشگاه یورک» بریتانیا به

تحصیلات خود ادامه داد و مدرک دکترای خود را در سال ۱۹۸۲ دریافت کرد. جانگ چنگ اولین فرد از جمهوری خلق چین است که موفق به دریافت مدرک دکترای دانشگاهی در بریتانیا شده است. جانگ چنگ سال ۱۹۹۱ با نگارش و چاپ کتاب «قوهای وحشی» به شهرت رسید. ده میلیون نسخه از این کتاب که قصه گیرایی است درباره زندگی سه نسل از چینی‌ها در دوران مائو، به فروش رفت و جوایز متعددی را از آن نویسنده‌اش کرد. جان هالیدی، شوهر جانگ چنگ، نیز یک دانشگاهی است که تاکنون هشت کتاب نوشته یا ویراستاری کرده است.

کتاب «مائو؛ داستان ناشناخته» آکنده از اسناد تازه یاب است. بسیاری از اسنادی که در این کتاب ارائه شده، برای اولین بار است که منتشر می‌شود. بخش قابل توجهی از این اسناد برآمده از آرشیوهای تازه باز شده اتحاد شوروی سابق است. اما جالبی این کتاب صرفاً در بُعد تاریخی و پژوهشی‌اش نیست. نویسندگان موفق شده‌اند حقایق تاریخی را در قالبی قصه‌وار و پُرکشش به خواننده ارائه کنند. و لازم نیست که شما خواننده اطلاعات قبلی درباره تاریخ معاصر چین داشته باشید تا از این کتاب لذت ببرید. شما بدون هیچ پیش‌زمینه قبلی‌ای و بدون هیچ آگاهی قبلی‌ای درباره چین معاصر و بازیگران عرصه سیاست این کشور، می‌توانید این کتاب را بخوانید، بفهمید و از آن لذت ببرید.

در پایان ذکر چند نکته ضروری است، برای جلوگیری از حجیم‌تر شدن کتاب مجبور شدم از چاپ فهرست مراجع کتاب که حدود ۱۲۰ صفحه از کتاب اصلی را با حروف بسیار ریز شامل می‌شد، چشم‌پوشم. نکته دیگر درباره نحوه تلفظ اسامی چینی‌هاست که دشواری‌های خاص خودش را دارد. در متن ترجمه، اسامی چهره‌های معروف را به همان

شکلی آورده‌ام که بیشتر با گوش‌هایمان آشناست: مائوتسه تونگ (و نه مائو زدانگ)، تنگ شیائوپینگ (و نه دنگ شیائوپینگ)، چوئن لای (و نه جوئن لای) زیر نویس‌ها نیز می‌توانند به خواننده در درک تلفظ درست اسامی کمک کند. همچنین در پایان مایل هستم از دوست بسیار عزیزم آقای اسماعیل تهرانی که نسخه انگلیسی کتاب حاضر را از لندن برایم فرستاد تشکر کنم.

بیژن اشتری

۱۴ اسفند ۱۳۸۵

قسمت اول: باورمند نه چندان پرشور

بخش اول: در مرز کهن به نو

(۱۸۹۳-۱۹۱۱؛ از ۱ تا ۱۷ سالگی مائو)

مائوتسه تونگ^۱ که برای دهه‌ها حکومت مطلقه‌ای بر زندگی یک چهارم مردم کره زمین داشت، مسئول مرگ بیش از ۷۰ میلیون نفر در زمان صلح بود. هیچ رهبر دیگری در قرن بیستم به اندازه مائو موجب مرگ انسان‌ها نشد. او در یک خانواده دهقان در دره‌ای موسوم به شائوشان^۲، در استان هونان^۳ واقع در مرکز چین به دنیا آمد. تاریخ تولد او بیست و ششم دسامبر ۱۸۹۳ است. اجداد او به مدت پانصد سال در همین دره زندگی می‌کردند.

این یک دنیای زیبای کهن بود؛ منطقه‌ای مرطوب و معتدل که تپه‌های مواج مه گرفته‌اش از دوران نوسنگی قابل سکونت شده بود.

معابد بودایی این منطقه از دوران سلسله تانگ^۴ (۶۱۸ تا ۹۰۶

میلادی)، که طی آن بودایی‌گری برای اولین بار به چین آمد، دایر شده بود. جنگل‌های این منطقه تقریباً ۳۰۰ گونه مختلف از درختان را

شامل می‌شدند؛ درختانی مثل افرا، کافور، سکویا و گینکو؛ این

درختان انبوه منطقه را می‌پوشاند و پناهگاهی برای ببرها، پلنگ‌ها و

گرازهایی بود که همچنان در تپه‌ها پرسه می‌زدند. (آخرین ببر منطقه

در سال ۱۹۵۷ کشته شد). این تپه‌ها، با توجه به فقدان جاده‌ها یا

رودخانه‌های قابل کشتیرانی، دهکده شائوشان را کاملاً از دنیای

بیرون جدا کرده بودند. حتی در اوایل قرن بیستم نیز خبر حادثه

مهمی همچون مرگ امپراتور در سال ۱۹۰۸، به دهکده زادگاه مائو

نرسید و او تنها دو سال بعد، در پی ترک شائوشان، از این موضوع

باخبر شد.

دره شائوشان حدود ۵ کیلومتر طول و ۳/۵ کیلومتر عرض دارد. ۶۰۰

خانواده پراکنده در این دره زندگی می‌کردند که به کشت و زرع برنج

و چای و خیزران مشغول بودند. آنها از بوفالوها برای شخم

کشتزارهای برنج خود استفاده می کردند. فعالیت های روزانه

دهقانان حول اینگونه فعالیت های مرتبط با دنیای کهن دور می زد.

ئی - چانگ^۵، پدر مائو در سال ۱۸۷۰ متولد شده بود. او در ده سالگی با

یک دختر سیزده ساله از روستایی که ده کیلومتر دورتر [از آنجا] بود،

نامزد کرد. این فاصله کوتاه در آن سال ها به قدری طولانی بود که

اهالی دو دهکده به لهجه های تقریباً غیرقابل فهم با هم حرف

می زدند. مادر مائو، فقط یک دختر بود؛ دختری بدون اسم. او

هفتمین دختری بود که در خانواده ون^۶ متولد شده بود و به همین

دلیل وی را «هفتمین خواهر خانواده ون» می نامیدند. پاهای این

دختر را بر اساس یک رسم قدیمی شکسته و محکم بسته بودند تا به

شکل «سوسن های طلایی سه اینچی» درآید که در آن زمان مظهر

زیبایی به شمار می رفت.

نامزدی او با پدر مائو نیز طبق یک سنت قدیمی ریشه دار بود. این

نامزدی از سوی والدین آنها بر اساس ملاحظات عملی ترتیب داده

شده بود: مقبره یکی از پدر بزرگ های دختر در شائوشان بود و

اعضای خانواده منظمآ برای اجرای مراسم به این مقبره سر می زدند؛

لذا برای آنها بهتر بود که قوم و خویشی نزدیک در شائوشان داشته

باشند. به این ترتیب «هفتمین خواهر خانواده ون» در پی نامزدیش

نزد خانواده مائوها رفت و پنج سال بعد، در هیجده سالگی (در سال

۱۸۸۵) بائی - چانگ پانزده ساله ازدواج کرد.

ئی - چانگ اندکی بعد از ازدواج در ارتش ثبت نام کرد و یک سرباز شد

تا از این طریق بتواند پول لازم برای پرداخت بدهی های خانواده اش را

تأمین کند. او بعد از چند سال خدمت سربازی، عاقبت موفق به

پرداخت بدهی هایش شد. دهقانان چینی برده نبودند؛ آنها کشاورزان

آزادی بودند که هدفشان از پیوستن به ارتش، صرفاً کسب درآمد بیشتر بود. این رویه معمول در آن زمان بود. ئی - چانگ از بخت خوش در هیچ جنگی شرکت نکرد، اما در عوض با دنیای بیرون آشنا شد که نتیجه‌اش به دست آوردن چند ایده اقتصادی برای پولدار شدن بود. ئی - چانگ برخلاف اغلب روستائیان خواندن و نوشتن می‌دانست و همین کفایت می‌کرد که حساب دخل و خرجش را داشته باشد. او بعد از پایان خدمت در ارتش به دهکده‌اش بازگشت و شروع کرد به پرورش خوک و نوعی برنج مرغوب که در بازار نزدیک‌ترین شهر مشتریان خوبی داشت. او با گرو گذاشتن زمین پدرش، اقدام به خرید زمین‌های زراعی بیشتری کرد، و به این ترتیب ثروتمندترین مرد دهکده شد.

ئی - چانگ به رغم ثروتمند بودن نسبی‌اش، تا آخر عمر فوق‌العاده سخت‌کوش و مقتصد باقی ماند. خانه‌ای که وی و خانواده‌اش در آن سکونت داشتند شامل شش اتاق با سقف‌های پوشالی بود. ئی - چانگ نهایتاً پوشال‌ها را برداشت و سقف اتاق‌هایش را با کاشی و سفال پوشاند. این تعمیر عمده‌ای به شمار می‌رفت، اما کف خاکی و دیوارهای گلی خانه را دست‌نخورده بجا گذاشت. پنجره‌ها شیشه نداشتند چرا که شیشه در آن روزها کالایی لوکس به شمار می‌رفت. پنجره‌ها دارای نرده‌های چوبی بودند و شب هنگام با تخته‌های چوبی پوشانده می‌شدند (درجه حرارت بعضاً به زیر صفر درجه سانتی‌گراد می‌رسید.) اثاث و مبلمان خانه بسیار ساده بود: تختخواب‌های چوبی و نیمکت‌ها و میزهای چوبی ساده. در یکی از همین اتاق‌های معمولی و ساده بود که زیر یک لحاف نخی آبی رنگ دستباف و زیر یک پشه بند، مائو متولد شد.

مائو سومین پسر خانواده بود. دو برادر بزرگ‌ترش در کودکی مرده

بودند. مادر بودایی مائو برای این که فرزندش زنده بماند بیش از پیش به دعا و نیایش بودا رو آورد. به مائو اسم دو قسمتی تسه - تونگ داده شد. تسه که «روشنگر» معنا می دهد، نامی بود که تمام نسل های خاندان مائو از آن برخوردار بودند؛ تقریباً از قرن هیجدهم میلادی، که برای اولین بار شجره نامه این خاندان نوشته شد. تونگ نیز به معنای «شرق» است. بنابراین نام کامل او «مائو روشنگر شرق» معنا می دهد. دو برادر دیگر مائو در سال های ۱۸۹۶ و ۱۹۰۵ به دنیا آمدند. این دو تسه مین^۷ («روشنگر خلق») و تسه تان^۸ («روشنگر ژیانگ تان»، ارجاع به منطقه ای محلی) نام گرفتند.

این نوع اسامی بازتاب دهنده آرزوها و بلندپروازی های ریشه دار دهقانان چینی برای پسرهایشان بود. آنها مایل بودند فرزندانشان از تحصیلات خوب و مشاغل سطح بالا بهره مند شوند. هر فردی در صورت برخورداری از تحصیلات می توانست به مقام های بالای اداری برسد. تحصیلات در چین آن دوران به معنای مطالعه و خواندن کتاب های کلاسیک کنفوسیوسی بود و این رویه ای بود که برای قرن ها اعمال شده بود. هر فردی با هر پس زمینه طبقاتی می توانست در امتحانات امپراتوری شرکت کرده و در صورت موفقیت در این امتحانات به مناصب بالای اداری دست یابد. هیچ محدودیتی نبود و یک دهقان زاده می توانست تا اشغال مقام نخست وزیری در سلسله مراتب اداری پیش برود. صاحب منصب شدن به معنای کسب موفقیت بود و نام هایی که به مائو و برادرانش داده شده بود امیدهای والدین آنها را برای کسب این مناصب از سوی فرزندانشان بازتاب می داد.

اما اسم بزرگ و پرطمطراق، مشکلات خاص خودش را داشت لذا اغلب بچه ها دارای یک اسم خودمانی یا به اصطلاح غیررسمی بودند.

اسم خودمانی مائو، «شی سان یا -زی»^۹ (به معنای «پسر سنگ») بود. مادر مائو برای نامگذاری پسرش او را به بلندای یک صخره حدوداً هفت متری برد. دهقانان محلی معتقد بودند که این صخره که از زیر آن چشمه‌ای می‌گذشت، دارای معجزات و کرامات بسیار است. مائو بعد از این که در برابر صخره تعظیم و سجده‌ای کرد، به فرزند خواندگی صخره درآمد. مائو به این اسم خودمانی‌اش (پسر سنگ) خیلی علاقه داشت، طوری که در بزرگسالی نیز از آن استفاده می‌کرد. مائو در سال ۱۹۵۹ زمانی که رهبر معظم چین کمونیست بود به شائوشان بازگشت تا دیداری از دهکده محل تولدش داشته باشد، این آخرین و تنها سفر او به این دهکده در دوران حکمرانی‌اش بر چین بود. مائو در این سفر ضیافت شامی برای اهالی دهکده برپا کرد؛ او سر میز شام این لطیفه را گفت: «خب مثل این که همه حاضرند، به جز مادرِ سنگی‌ام. آیا ما باید منتظر آمدن او مانده یا شام را بدون او شروع کنیم؟»

مائو عاشق مادر واقعی‌اش بود. او هیچ کس را به اندازه مادرش دوست نداشت. مادر مائو زن صبور و فهمیده‌ای بود که به قول مائو هرگز دستش را به روی فرزندانش بلند نکرد. مائو صورت گرد و لب‌های شهوانی و نیز چشمان آرام و خونسرد خود را از مادرش به ارث برده بود. مائو در تمام طول زندگی‌اش با واژه‌هایی گرم و احساسی درباره مادرش حرف می‌زد. او در کودکی به تقلید از مادرش، بودایی شد. مائو بعدها به همکاران نزدیکش گفت: «من مادرم را می‌پرستیدم... هر جایی می‌رفت دنبالش راه می‌افتادم... وقتی که برای روشن کردن عود و ادای نیایش به معبد می‌رفت و در برابر مجسمه بودا سجده می‌کرد من هم عیناً همین کارها را می‌کردم... چون مادرم به بودا معتقد بود من هم به بودا اعتقاد پیدا

کرده بودم.» اما مائو در میانه دوران نوجوانی آیین بودایی را رها کرد. مائو دوران کودکی فارغ‌البالی داشت. او تا هشت سالگی با خانواده مادرش - خانواده «ون»^۱ - ها - و در دهکده آنها زندگی می‌کرد. مادر مائو ترجیح داده بود که نزد خانواده خویش بماند. مادر بزرگ مادری مائو شیفته و واله نوه خود (مائو) بود. دو تا از دایی‌ها و زن دایی‌های مائو نیز با وی همچون فرزند خویش برخورد می‌کردند و حتی یکی از این دایی‌ها «پدر خوانده» مائو شد که از نظر چینی‌ها برابر با پدر بزرگ است. مائو کارهای سبک و راحتی در مزرعه انجام می‌داد؛ کارهایی مثل جمع‌آوری علوفه برای خوک‌ها و بردن گاوها به چرا. او عادت داشت که گاوها را به بیشه‌زاری در جوار یک برکه عمیق ببرد. مائو در دوران رهبری‌اش بر چین معمولاً به یاد این ایام خوش‌چوپانی می‌افتاد و با علاقه بسیار از این دوران یاد می‌کرد. او در کنار کارهای مزرعه مطالعه کتاب‌ها را زیر نور چراغ نفتی آغاز کرد و این در حالی بود که هم‌زمان خاله‌هایش در زیر نور همین چراغ به کار دوخت و دوز لباس مشغول بودند.

مائو در هشت سالگی، یعنی در بهار سال ۱۹۰۲، به شائوشان (محل تولدش) بازگشت تا تحصیلات خود را آغاز کند. روش کار به این ترتیب بود که مائو باید به خانه معلم می‌رفت و نزد او متون کلاسیک کنفوسیوسی را می‌خواند. این کتاب‌ها بخش عمده‌ای از برنامه درسی بچه‌های چینی را به خود اختصاص داده بود. برای اکثر بچه‌ها فراگیری و حفظ این کتاب‌ها عمل بسیار دشواری بود. اما مائو قدرت حافظه فوق‌العاده‌ای داشت و به راحتی از عهده این کار بر می‌آمد. هم‌کلاسی‌های مائو از وی به عنوان پسری با پشتکار که مطالب مشکل درسی را از حفظ می‌خواند و می‌نوشت، یاد کرده‌اند. مائو که علاقه خاصی به تاریخ و زبان چینی داشت، شروع به فراگیری نثر

نویسی، خطاطی و سرودن شعر کرد. سرودن شعر بخش مهم تحصیلات کنفوسیوسی به شمار می‌رفت. خواندن و مطالعه مبدل به میلی سوزان برای مائو شد. دهقانان چینی عموماً موقع غروب آفتاب به رختخواب می‌رفتند تا در مصرف نفت چراغ‌ها صرفه‌جویی کنند؛ اما مائو تا نیمه‌های شب زیرپشه‌بند بیدار می‌ماند و زیر نور یک چراغ نفتی که روی نیمکت کناری‌اش قرار داشت، مطالعه می‌کرد. طی سال‌های بعد که مائو رهبر چین شد، این عادت کتابخوانی در شب را همچنان حفظ کرد. همواره انبوهی از متون کلاسیک چینی، نیمی از فضای تختخوابش را اشغال می‌کرد. او از مطالب این کتاب‌ها برای پربارتر ساختن سخنرانی‌ها و مقالات خود استفاده می‌کرد. اما مائو به مرور زمان طبع شعر خود را از دست داد.

مائوی نوجوان همواره با معلمین خصوصی خود در نبرد بود. او در ده سالگی از نخستین مکتب‌خانه خصوصی‌اش فرار کرد. بهانه‌اش این بود که معلم در حق او بیش از حد سخت‌گیری می‌کند. مائو حداقل از سه مکتب‌خانه دیگر نیز اخراج شد. دلیل این اخراج‌ها، بی‌توجهی وی به مقررات و سرپیچی از دستورات معلمینش بود. مادر مائو، برخلاف شوهرش، از پسر خود طرفداری می‌کرد. مائو مدام از این مکتب‌خانه به آن مکتب‌خانه می‌رفت و همین امر باعث شده بود که روابط پدر و پسر همواره در تنش باشد. ئی - چانگ که پول زیادی برای تحصیلات پسرش می‌پرداخت حداقل امیدوار بود تا او بتواند حسابدار دخل و خرج خانواده باشد، اما مائو علاقه‌ای به این کار نداشت. مائو در تمام طول زندگی‌اش با عدد و رقم میانه‌خویی نداشت و از اقتصاد سر در نمی‌آورد. او به انجام کار بدنی هم بی‌علاقه بود و همواره از زیر این نوع کارهای سخت بدنی می‌گریخت. مائو به محض پایان یافتن زندگی روستایی‌اش، نقطه پایانی گذاشت بر انجام کارهای یدی و بدنی.

ئی - چانگ نمی توانست مائوی تنبل و بیکار را تحمل کند؛ این مرد سخت کوش در هر لحظه اوقات بیداری اش کار می کرد و طبیعتاً توقع داشت که پسرش هم مثل او آدم سخت کوش و کارآمدی باشد و به همین سبب تمردها و سرپیچی های مائو باعث ناراحتی و اعتراض پدرش می شد. مائو از پدرش متنفر بود. مائو در سال ۱۹۶۸ هنگامی که شدیداً در کار انتقام گیری از دشمنان سیاسی اش بود در دیداری با شکنجه گران دستگاه حکومتی اش، خطاب به آنها گفت: «پدرم آدم بدی بود. اگر او امروز زنده بود باید وی را جت - پلن^{۱۱} می کردیم.» منظور از کلمه جت - پلن، اشاره به وضعیتی بود که در آن بازوهای فرد زندانی را از پشت می پیچانند و سرش را با فشار به سمت پایین سوق می دادند.

مائو قربانی دست و پا بسته پدرش نبود. او هر حمله ای را پاسخ می داد و در اغلب موارد پیروز میدان بود. او به پدرش می گفت: «تو از آنجا که مسن تراز من هستی بنابراین باید کار بیشتری انجام دهی.» گفتن چنین حرفی از جانب یک فرد جوان به یک آدم مسن، در فرهنگ چینی نوعی توهین به شمار می رفت. مائو بعدها در اشاره به روابط خود با پدرش گفت: «یک روز پدرم در حضور میهمان هایی که در خانه ما حضور داشتند شروع به توهین من کرد. او جلوی میهمان ها به من ناسزا می گفت و مرا تنبل و بی عار خطاب می کرد. این حرف ها باعث شد تا به شدت عصبانی شوم. من هم متقابلاً به او فحش داده و از خانه خارج شدم... پدرم دنبال من راه افتاد و ضمن ادامه

فحاشی هایش به من دستور داد که به خانه برگردم. من نهایتاً به کناره یک برکه عمیق رسیدم و پدرم را تهدید کردم که اگر نزدیک تر شود خودم را در برکه غرق خواهم کرد. پدرم از این تهدید ترسید و عقب نشینی کرد.» مائو موقع بیان این ماجرا، در حالی که می خندید

این گونه نتیجه گیری کرد: «پیرمردهایی مثل او اصلاً دوست نداشتند که پسران خود را از دست بدهند، و این نقطه ضعف آنها بود و من هم درست روی همین نقطه ضعف انگشت گذاشتم، و نهایتاً هم پیروز شدم.»

پول تنها سلاهی بود که پدر مائو در اختیار داشت. سال ۱۹۰۷، بعد از این که مائو برای چهارمین بار از مکتب خانه اخراج شد، پدرش اعلام کرد دیگر هیچ پولی بابت تحصیلات وی پرداخت نخواهد کرد. به این ترتیب مائوی سیزده ساله مجبور شد همچون یک دهقان تمام وقت در مزرعه کار کند. اما مائو به زودی راهی پیدا کرد تا از زیر بار کارهای بدنی گریخته و دوباره به دنیای کتاب‌ها باز گردد. ئی - چانگ اصرار داشت که پسر نوجوانش ازدواج کند تا بلکه از این طریق به آدمی مقید و مسئولیت‌پذیر شود. نامزدی که برای مائو در نظر گرفته شده بود چهار سال از او بزرگ‌تر بود و دقیقاً در سن ازدواج قرار داشت. مائو با پیشنهاد پدرش موافقت کرد. پدر نیز متقابلاً پذیرفت که پس از ازدواج مائو، تمام هزینه‌های تحصیلی وی را بپردازد.

این ازدواج در سال ۱۹۰۸ به وقوع پیوست. در آن زمان مائو چهارده ساله و همسرش هیجده ساله بود. عروس یکی از اعضای خانواده لو^{۱۲} بود. تنها باری که مائو یادی از همسر اولش کرد در مصاحبه‌ای بود که سال ۱۹۳۶ با ادگار اسنو^{۱۳} خبرنگار آمریکایی انجام داد. وی در این مصاحبه با لحنی تحقیرآمیز از همسر اول خود سخن گفت و به دروغ فاصله سنی خود را با این زن ۶ سال ذکر کرد: «موقعی که ۱۴ ساله بودم، والدینم مرا وادار به ازدواج با یک دختر ۲۰ ساله کردند اما من هرگز با این دختر زندگی نکردم... او را همسر من به حساب نمی‌آوردم و خیلی کم درباره‌اش فکر می‌کردم.» مائو در این مصاحبه نگفت که همسر اولش درست یک سال پس از ازدواج با وی، یعنی در سال ۱۹۱۰، درگذشت.

ازدواج اول مائو باعث شد تا وی به یک مخالف سرسخت ازدواج‌های اجباری تبدیل شود. مائو ۹ سال بعد در یک مقاله پر جوش و خروش اینگونه اظهار نظر کرد: «والدین غربی آزادی اراده فرزندان خود را در

امر ازدواج به رسمیت شناخته‌اند. اما در چین، دستورات والدین مطلقاً با اراده فرزندان ناسازگار است. این در واقع نوعی تجاوز غیرمستقیم است. والدین چینی مداوماً و مکرراً در حال تجاوز غیرمستقیم به فرزندان خود هستند...»

مائوی شانزده ساله به محض مرگ همسرش، خواهان ترک شائوشان شد. پدر خواهان این بود که پسرش در یک فروشگاه برنج در شهر همسایه به شاگردی مشغول شود، اما مائو در پی آن بود که در یک مدرسه امروزی که در ۲۵ کیلومتری شائوشان قرار داشت تحصیل کند. او مطلع شده بود که امتحانات سالیانه امپراتوری ملغی اعلام شده است. حالا مدارس مدرن جای مدارس سنتی را گرفته بود. در این مدارس درس‌هایی مثل علوم، تاریخ جهان، جغرافیا و زبان‌های خارجی تدریس می‌شد. این مدارس در حکم دریچه‌هایی بودند که دهقان‌زادگانی همچون مائو می‌توانستند با عبور از آن قدم به دنیای تازه‌ای بگذارند.

جامعه چین در اواخر قرن نوزدهم میلادی، وارد یک مرحله انتقالی پر فراز و نشیب شد. سلسله مانچو^{۱۴} که از سال ۱۶۴۴ بر چین حکومت می‌کرد، در حال عبور از دنیای کهن به دنیای مدرن بود. مجموعه‌ای از شکست‌های شدیدی که حکومت چین در نبرد با قدرت‌های اروپایی و مخصوصاً ژاپن متحمل شده بود، بر ضرورت و شدت این انتقال افزوده بود. شکست چین از بریتانیا در جریان «جنگ تریاک» (در فاصله ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲) آغازگر این شکست‌ها بود؛ شکست‌هایی که ضرورت تغییر در جامعه و حکومت چین را مبرم‌تر و ضروری‌تر از پیش ساخته بود. تقریباً همه چینی‌ها، از درباریان مانچو تا روشنفکران، به این واقعیت اذعان داشتند که کشور برای ادامه بقای خود جز تن دادن به تغییر، چاره‌ای ندارد. مجموعه‌ای از اصلاحات

بنیادین پیشنهاد شد. یکی از این اصلاحات، برقراری نظام نوین آموزشی بود. خطوط راه آهن در سراسر کشور در حال احداث بود. سر و سامان دادن به تجارت و صنایع مدرن در صدر اولویت های حکومت قرار داشت. سازمان های سیاسی نیز اجازه فعالیت پیدا کردند. روزنامه ها برای اولین بار شروع به انتشار کردند. دانشجویان برای تحصیل علوم به خارج فرستاده شدند. کارمندان عالیرتبه دولت نیز با هدف فراگیری نظام های پارلمانی و دموکراتیک به کشورهای غربی اعزام شدند. دربار چین در سال ۱۹۰۸ برنامه خود را برای تبدیل به یک نظام پادشاهی مشروطه ظرف حداکثر ۹ سال آینده، اعلام کرد. هونان، ایالت زادگاه مائو، که حدود ۳۰ میلیون نفر سکنه داشت، عملاً به لیبرال ترین و پرجوش و خروش ترین ایالت چین تبدیل شده بود. هونان با وجودی که در خشکی محاصره شده بود اما رودهای قابل کشتیرانی بسیاری داشت که این ایالت را به آب های ساحلی چین وصل می کرد. چانگ شا^{۱۵}، مرکز ایالت هونان، در سال ۱۹۰۴ به عنوان یک منطقه آزاد تجاری فعالیت خود را آغاز کرده بود. تجار و میسیونرهای خارجی بسیاری به این منطقه سرازیر شدند که همراه خود نهادها و ارزش های غربی را به ارمغان آوردند. زمانی که مائوی نوجوان برای اولین بار از وجود مدارس مدرن غربی در کشور خود مطلع شد، بیش از یک صد مدرسه از این نوع فقط در ایالت هونان وجود داشت. در هیچ ایالت دیگری در چین، این تعداد مدرسه مدرن وجود نداشت. تعدادی از این مدارس مخصوص تحصیل دخترها بود. یکی از این مدارس که ایسترن هیل^{۱۶} نام داشت در نزدیکی محل تولد مائو قرار داشت.

مدرسه مذکور در منطقه ای که ونها، خانواده مادر مائو، در آن زندگی می کردند، واقع شده بود. هزینه ثبت نام در این مدرسه بالا بود، اما

مائو ترتیبی داد تا ونها و دیگر اقوامش نزد پدر او رفته و وی را راضی کنند که حداقل تأمین هزینه شش ماه تحصیل مائو را تقبل کند. همسریکی از دایی های مائو، برای او یک پشه بند ململ سفید ماشین بافت تهیه کرد تا وی از آن به جای پشه بند دستباف کهنه اش استفاده کند. این پشه بند جدید نشانه ای از ورود مائو ی نوجوان به یک دوران مدرن تر بود.

مدرسه ایسترن هیل، چشمان مائو را به جهان گسترده بیرون گشود. درس ها شامل ورزش، موسیقی، انگلیسی و تاریخ جهان می شد. بخشی از درس تاریخ جهان دربر دارنده زندگینامه های فشرده ای از ناپلئون^{۱۷}، ولینگتون^{۱۸}، پتر کبیر^{۱۹}، روسو^{۲۰} و لینکلن^{۲۱} بود. مائو برای اولین بار با تاریخ کشورهای اروپایی و آمریکایی آشنا شد. او مخصوصاً علاقه خاصی به یکی از معلمینش پیدا کرده بود. این معلم که در ژاپن تحصیل کرده بود به اسم مستعار «شیطان خارجی کذاب» معروف بود؛ اسمی که مائو و همکلاسی هایش روی او گذاشته بودند. مائو تا چند دهه بعد همچنان یک سرود ژاپنی را که در مدرسه ایسترن هیل یاد گرفته بود به خاطر داشت؛ سرودی که ژاپنی ها در پی پیروزی خیره کننده در جنگ با روسیه در سال ۱۹۰۵ ساخته بودند.

مائو فقط برای چند ماه در مدرسه ایسترن هیل تحصیل کرد، اما همین مدت کافی بود تا وی فراز تازه ای را در زندگی خود آغاز کند. در شهر چانگ شا، مرکز ایالت هونان، مدرسه ای تأسیس شده بود که فقط دانش آموزان متولد منطقه ونها را ثبت نام می کرد. مائو با وجودی که لهجه اش با لهجه اهالی این منطقه تفاوت بسیار داشت اما یکی از معلمین مدرسه را ترغیب کرد تا وی را در مدرسه ثبت نام کنند. او در بهار سال ۱۹۱۱ به چانگ شارفت، در حالی که به قول خودش «شدیداً هیجان زده» بود. مائو در هفده سالگی برای همیشه

از زندگی دهقانی خداحافظی کرد.

مائو بعدها ادعا کرد که در دوران نوجوانی اش در شائوشان از دیدن زندگی دهقانان فقیر، دستخوش ناراحتی و خشم می شده است. اما هیچ مدرکی برای اثبات این ادعا وجود ندارد. مائو می گفت به هنگام اقامتش در شائوشان تحت تأثیر یک قیام محلی قرار گرفته بود که رهبری آن را «پنگ»^{۲۲} سنگ قبرساز» بر عهده داشت؛ قیامی که نهایتاً به دستگیری و اعدام پنگ منجر شد. اما جستجوی بی وقفه مورخین حزب کمونیست چین برای یافتن سرنخی از این قیام و رهبر خیالی اش بی نتیجه ماند. هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که علایق مائو به امور اجتماعی برآمده از ریشه‌های دهقانی او باشد. هیچ نشانه‌ای هم نیست که ثابت کند بی عدالتی‌هایی که او در دوران کودکی و نوجوانی شاهدش بوده، انگیزه‌ای برای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی اش بوده است. پروفیسور یانگ چانگ - چی^{۲۳}، معلم مائو، در پنجم آوریل ۱۹۱۵ در دفترچه خاطرات روزانه خود چنین نوشت: «شاگردی دارم به اسم مائو تسه - تونگ که می گوید خانواده اش تماماً در روستا بزرگ شده و زندگی می کنند. او می گوید آنها می توانند به راحتی پولدار شوند.» مائو هیچ احساس همدلانه خاصی در قبال دهقانان ابراز نمی کرد.

مائو تا پایان سال ۱۹۲۵، یعنی تا ۵ سال بعد از کمونیست شدنش، در کل نوشته‌ها و مکاتباتش فقط دو سه بار از دهقانان نام برده بود. کلمه «دهقانان» در نامه‌ای به قلم مائو به تاریخ اگوست ۱۹۱۷ ذکر شده است اما هیچ نشانه‌ای از ابراز محبت نویسنده نسبت به «دهقانان» به چشم نمی خورد. مائو در این نامه نوشته است که او از بررسی و دیدن روشی که فرمانده تسنگ کو - فان^{۲۴} برای «خفه کردن» بزرگ‌ترین قیام دهقانی در تاریخ چین («قیام تایپینگ»^{۲۵} در

سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۴) اختیار کرد سخت «مبهوت» شده است. مائودو دو سال بعد، در جولای ۱۹۱۹، مقاله‌ای نوشت درباره تمامی آحاد طبقات اجتماع. بنابراین دهقانان هم به ناگزیر به عنوان یکی از این طبقات مورد اشاره وی قرار گرفتند اما این بار نیز او با لحنی خنثی و خیلی کلی درباره این طبقه اجتماعی اظهار نظر کرده بود. در نامه مذکور هرگاه از دهقانان نام برده می‌شود هیچ شور و شوقی به چشم نمی‌خورد اما در مقابل، همه شور و شوق نویسنده، معطوف به دانشجویان می‌شود که وی از زندگی مشقت بار آنها به عنوان «دریای تلخی» یاد می‌کند. مائودو در سپتامبر سال ۱۹۱۹ فهرست جامعی برای تحقیق و پژوهش منتشر کرد. این فهرست شامل ۷۱ عنوان اصلی است که فقط یکی از این عناوین (عنوان دهم) مربوط به «نیروی کار» است. تنها اشاره‌ای که در فهرست مذکور به «دهقانان» شده در یکی از ۱۵ عنوان فرعی در ذیل عنوان اصلی دهم است؛ آن هم تحت عنوان «مسئله نیروی کار در مزارع و دخالت آنها در امور سیاسی.» مائو از اواخر سال ۱۹۲۰ که وارد مدار کمونیستی شد، شروع به استفاده از واژه‌هایی مثل «کارگران و دهقانان» و «پرولتاریا» کرد. اما این‌ها واژه‌هایی صرف و بخشی از واژگان و ادبیات الزامی کمونیستی بودند. مائو چند دهه بعد مدعی شد که در دوران اقامتش در شائوشان، تا چه حد نگران گرسنگی روستائیان بود. اما هیچ مدرک و نشانه‌ای برای اثبات این ادعا وجود ندارد. مائو در ۱۹۲۱ در حین یک قحطی گسترده در چانگ‌شا در این شهر به سر می‌برد. یکی از دوستانش در یادداشت‌های روزانه خود نوشته است: «چانگ‌شا پر از گدا است. هر روز بیش از یک صد گدا در خیابان‌های شهر به چشم می‌خورد. اغلب آنها همچون اسکلت‌هایی هستند که با یک پوست زرد پوشانده شده‌اند؛ تو گویی بایک وزش باد درهم فرو می‌ریزند... من شنیدم

بسیاری از این افراد که برای گریز از قحطی و گرسنگی شایع در شهرها و روستاهایشان به چانگ‌شا آمده بودند، در اینجا، جان سپردند. تعداد مردگان به حدّی افزایش یافته که دیگر چوب کافی برای ساختن تابوت در شهر موجود نیست...» اما در نوشته‌های مائو که مربوط به همین زمان و مکان است، مطلقاً هیچ اشاره‌ای به این مرگ و میرها نشده و ظاهراً فکر مائو مشغول چیزهای مهم‌تر دیگری بوده است.

پس زمینه دهقانی مائو هیچ نقشی در شکل‌گیری آرمانخواهی او در خصوص ارتقای وضعیت زندگی دهقانان چینی نداشت.

بخش دوم: تبدیل شدن به یک کمونیست

(۱۹۱۱-۱۹۲۰: از ۱۷ تا ۲۶ سالگی مائو)

مائو در بهار ۱۹۱۱، در آستانه برپایی «انقلاب جمهوری خواهی» قدم به شهر چانگ شا گذاشت؛ انقلابی که قصد داشت بر دو هزار سال حکومت امپراتوری در چین نقطه پایانی بگذارد. برتراند راسل^{۲۶}، فیلسوف معروف انگلیسی، شهر چانگ شا را در سال ۱۹۲۱ اینگونه تعریف کرده است: «درست شبیه به یک شهر قرون وسطایی با خیابان‌های باریک... هیچ عبور و مروری در خیابان‌ها نیست مگر عبور و مرور گاری‌ها و تخت‌های روان.» اما این شهر نه فقط در تماس با اندیشه‌ها و گرایش‌های جدید، بلکه آکنده از فعالیت‌های جمهوری خواهانه بود.

دربار مانچو به مردم قول برقراری یک پادشاهی مشروطه را داده بود اما جمهوری خواهان عزم خود را جزم کرده بودند تا برای همیشه از شر مانچوها و نظام پادشاهی خلاص شوند. از نظر جمهوری خواهان، حکومت مانچوها به معنای حکومت «خارجی‌ها» بود زیرا مانچوها از نژاد چینی‌های هان^{۲۷} - که در حدود ۹۴ درصد مردم چین را تشکیل می‌دهند - نبودند.

جمهوری خواهان از یک دهه قبل با انتشار روزنامه‌ها و مجلات در سراسر چین، آتش جمهوری خواهی را روشن کرده بودند. علاوه بر این، مباحث عمومی و علنی روز به روز بیشتر می‌شد و بر میزان آگاهی‌های مردم اضافه می‌شد. جمهوری خواهان همچنین سازمان‌ها و تشکیلات سیاسی بسیاری پدید آورده و چندین قیام مسلحانه ناموفق را سازماندهی کرده بودند.

مائوی ۱۷ ساله با خواندن روزنامه‌ها، برای اولین بار در جریان مسایل سیاسی کشورش قرار گرفت. روزنامه‌خوانی عادت دیرپایی بود که وی

از همین زمان مبتلا به آن شد. مائو اولین مقاله سیاسی خود را که تا حد زیادی هم آشفته و مغشوش بود در همین زمان نوشت و بر دیوار مدرسه‌اش نصب کرد. این مقاله مطابق مد روز دربردارنده دیدگاه‌های جمهوری خواهانه بود. مائو همانند بسیاری از دانش‌آموزان چینی در اعتراض به حکومت امپراتوری، موهای دم اسبی خود را کوتاه کرد. موی دم اسبی بارزترین و آشکارترین نماد حکومت امپراتوری بود؛ یک رسم و سنت قدیمی. مائو در همراهی با یکی از دوستانش و با استفاده از یک قیچی، موهای دم اسبی ده دوازده نفر دیگر از همکلاسی هایش را نیز به زور قیچی کرد. دانش‌آموزان در آن تابستان فوق‌العاده گرم و مرطوب چانگ‌شا، درگیر بحث‌های پرشوری درباره چگونگی براندازی امپراتور شده بودند. یک روز مرد جوانی در وسط یک بحث آتشین ناگهان از جا برخاست و جامه بلند محصلی خود را پاره کرد و فریاد برآورد: «ما باید آموزش رزمی ببینیم و خودمان را برای جنگ علیه امپراتور آماده کنیم!»

در اکتبر سال ۱۹۱۱ قیام در ایالت مجاور هونان - ایالت هیوبی^{۲۸} - خبر از آغاز «انقلاب جمهوری خواهی» داد. سلسله مانچو که برای بیش از ۲۶۰ سال بر چین حکمرانی کرده بود سقوط کرد و در اول ژانویه ۱۹۱۲ یک حکومت جمهوری اعلام موجودیت کرد. پویی^{۲۹}، امپراتور کودک، ماه بعد رسماً از سلطنت کناره گرفت.

یوان شی - کایی^{۳۰} که ریاست ارتش چین را بر عهده داشت، در پی ریاست جمهوری موقت سون یات سن^{۳۱}، رئیس جمهور چین شد. ایالت‌های چین تحت کنترل جنگ سالارانی بودند که از متحدین یوان به شمار می‌رفتند. سال ۱۹۱۶ در پی مرگ یوان، حکومت مرکزی در پکن رو به ضعف گذاشت و به این ترتیب قدرت در بین رؤسای

ایالت‌ها تقسیم شد. این جنگ سالاران محلی که رؤسای ایالت‌ها را بر عهده داشتند کوس استقلال‌طلبی را سر دادند. جنگ سالاران طی یک دهه بعد هرازگاه با هم می‌جنگیدند و برای شهروندان چینی در مناطق جنگ‌زده مشکلاتی به وجود می‌آوردند. اما در مجموع این جنگ‌های منقطع و گهگاهی، تأثیر چندان زیادی بر زندگی اکثریت مردم نداشت. جمهوری نوپای چین با وجودی که قدرت خیلی زیادی نداشت، اما این امکان را فراهم کرده بود تا فرصت‌های کاری بسیاری در اختیار افراد بلند پرواز قرار بگیرد. مائوئی جوان هم با طیف گسترده‌ای از فرصت‌های شغلی جذاب در صنعت، تجارت، فرهنگ، حقوق، اداره‌های دولتی، آموزش و پرورش، روزنامه‌نگاری و ارتش مواجه بود. او نخست در یکی از ارتش‌های جمهوری خواه چین ثبت نام کرد اما چند ماه بعد، ارتش را رها کرد زیرا از مشق نظامی یا کارهای شاق بدنی خوشش نمی‌آمد. مائو تصمیم گرفت به مدرسه برگردد. او به همین منظور شروع به بررسی اطلاعاتی‌های ثبت‌نام مدارس و مؤسسه‌های آموزشی کرد که در مطبوعات به چاپ می‌رسید. شش مؤسسه آموزشی، از جمله یک کالج پلیس، یک کالج حقوق و مدرسه‌ای که تخصص اصلی‌اش آموزش صابون‌سازی بود، توجه وی را جلب کرد. مائو عاقبت یک دبیرستان عمومی را برگزید و برای شش ماه در این دبیرستان تحصیل کرد. در پایان این شش ماه، مائوئی دستخوش ملال ترجیح داد قید ادامه تحصیل در دبیرستان را زده و به کتابخانه عمومی ایالتی برود تا شخصاً مطالعات خود را ادامه دهد.

حالا مائو حداقل مشغول انجام کاری بود که همیشه عاشق انجام دادنش بود. او هر روز به کتابخانه عمومی می‌رفت و با ولع بسیار کتاب‌های جدید، و از جمله ترجمه آثار غربی، را می‌خواند. او بعدها

گفت مثل گاوی گرسنه که در یک چمنزار رهایش کرده باشند هر کتابی را که به چشمش می خورد در جا می بلعید. این دوره مطالعاتی به مائو کمک کرد تا ذهن خود را از محدودیت های سنتی رها کند. اما پدر مائو تهدید کرد اگر پسرش به یک مدرسه مناسب باز نگردد، کمک هزینه های تحصیلی وی را قطع می کند. به این ترتیب مائو مجبور شد در یک کالج تربیت معلم ثبت نام کند. هزینه تحصیل در این کالج تقریباً مجانی بود و دانشجویان از غذا و مسکن مجانی بهره مند بودند. در آن زمان حکومت چین با هدف حمایت از آموزش و پرورش اقدام به تأسیس این نوع مؤسسات آموزشی ارزان کرده بود. در این زمان - بهار ۱۹۱۳ - مائو ۱۹ ساله بود. کالج تربیت معلمی که مائو در آن درس می خواند تجلی بخش فضای باز ذهنی در چین آن دوران بود. حتی معماری ساختمان کالج به سبک اروپایی بود؛ با طاق های سبک رومی و ایوان های ستون دار. این ساختمان به نحو مناسبی «یانگ - لو^{۳۲}» لقب گرفته بود؛ به معنای «ساختمان خارجی». کلاس ها کف های چوبی و پنجره های شیشه ای داشتند. دانشجویان با همه افکار و ایده های نو آشنا می شدند. آنها تشویق می شدند که آزادانه اندیشیده و گروه های مطالعاتی تشکیل دهند. دانشجویان مقالاتی درباره آنارشیسم، ناسیونالیسم و مارکسیسم نوشته و ارائه می کردند و حتی برای مدتی تصویری از کارل مارکس بر یکی از دیوارهای سالن اجتماعات کالج نصب بود. مائو پیشتر در یک روزنامه به واژه «سوسیالیسم» برخورد کرده بود. او حالا برای اولین بار با واژه «کمونیسم» مواجه شده بود. این دوره از تاریخ چین دوره واقعی «بهار یک صد شکوفه» بود. این جمله ای بود که مائو بعدها در دوران زمامداری اش برای توصیف به اصطلاح «فضای آزاد» حاکم بر جامعه چین از آن استفاده کرد. اما بهار آزادی آن سال ها با «بهار آزادی»

دوران زمامداری مائو تفاوت‌های بسیار داشت. صدر مائو هرگز حاضر نشد ذره‌ای از آن آزادی را که خود وی در دوران جوانی از آن بهره‌مند شده بود به مردم کشورش بدهد.

مائو تنها نبود، و شبیه دانشجویان سراسر دنیا، همراه دوستانش درگیر مباحث سیاسی داغ و طولانی می‌شد. کالج در نزدیکی رودخانه شیانگ^{۳۳} واقع شده بود. این رودخانه بزرگ‌ترین رودخانه در استان هونان به شمار می‌رفت. مائو در سال ۱۹۱۷ در این رودخانه شنا می‌کرد. شنا کردن به وی الهام می‌داد تا بتواند شعرهای پرطمطراق بنویسد. او و دوستانش هزار چند گاه در ساحل رودخانه قدم زده و از تماشای منظره کشتی‌های بادبانی و «جزیره پرتقال‌ها» که پوشیده از درختان پرتقال بود، غرق لذت می‌شدند. آنها در تابستان از تپه‌های اطراف کالج بالا می‌رفتند، روی چمنزارها یله می‌دادند و در حالی که جیرجیرک‌ها می‌خواندند و کرم‌های شب تاب در میان چمن‌ها می‌درخشیدند، تا پاسی از شب بایکدیگر گپ می‌زدند بدون این که توجهی به مقررات خوابگاه کالج داشته باشند.

مائو و دوستانش سفر هم می‌کردند. در آن زمان آزادی کامل رفت و آمد در سطح کشور برقرار بود و به هیچ مجوزی برای سفر نیاز نبود. مائو و یکی از دوستانش در حین تعطیلات تابستانی سال ۱۹۱۷، برای سی روز به یک سفر تفریحی در مناطق روستایی رفتند. آنها با خطاطی و تزیین درهای منازل روستائیان از آنها غذا و سرپناه می‌گرفتند. در یک مورد دیگر، مائو به همراه دو تا از همکلاسی‌هایش در مسیر یک راه‌آهن تازه‌ساز به راه افتادند. آنها هنگام غروب آفتاب در معبدی را که در نوک یک تپه مشرف به رودخانه شیانگ واقع شده بود به صدا درآوردند. راهب‌ها به مائو و دوستانش اجازه دادند که شب را در معبد بگذرانند. آنها بعد از صرف شام از پله‌های معبد پایین آمده و برای شنا

به داخل رودخانه رفتند و سپس در کناره شنی رودخانه نشسته و همراه شلپ و شلپ امواج وارد بحث و گفت‌وگو با یکدیگر شدند. اتاق میهمان‌ها در معبد، یک خدمتکار مخصوص داشت، و مائو و دوستانش تا پاسی از شب به مباحث خود ادامه دادند. یکی از آنها که از تماشای مناظر زیبای آن شب به هیجان آمده بود اعلام کرد می‌خواهد یک راهب شود.

مائو در این نوع گفت‌وگوها معمولاً عامه‌چینی‌ها را تحقیر می‌کرد. او می‌گفت «طبیعت و ذات مردم این کشور با تنبلی و کاهلی عجین شده است. آنها ریاکاری و تزویر را می‌پرستند و به بردگی اختیاری تن می‌دهند و ذهن کوچکی دارند.» در آن زمان این نوع نظرات تند در میان افراد تحصیل کرده شایع و رایج بود. اساساً قشر تحصیل کرده در پی این بود که بداند دلیل عقب ماندگی چین و شکست‌هایی که از قدرت‌های غربی متحمل شده، چیست. اما جمله‌ای که مائو در ادامه صحبت‌هایش ابراز کرد بیش از حد معمول، تند و افراطی بود. یکی از رفقای او در یادداشت‌های روزانه‌اش نوشته است: «آقای مائو پیشنهاد کرد که همه مجموعه کتاب‌های نثر و نظم چینی را که بعد از سلسله‌های تانگ و سونگ منتشر شده باید در آتش سوزاند.»

این ظاهراً اولین باری است که مائو از نابودی فرهنگ چینی سخن گفته. وی بعدها که حاکم یک‌هزار چین شد، این خواسته خود را عملاً اجرا کرد. زمانی که مائو برای اولین مرتبه در زیر نور ماه در معبد نوک تپه از نابودی فرهنگ چین سخن می‌گفت، حرف‌هایش خیلی عجیب و غریب به نظر نمی‌رسید. در آن دوران که آزادترین دوران اندیشه ورزی در حیات کشور چین بود، هر چیزی که تا آن زمان بدیهی و مسلم انگاشته شده بود، به زیر سؤال می‌رفت، و در درستی و بداهت آن ابراز تردید می‌شد. و برعکس، هر چیز که تا آن زمان غلط

انگاشته شده بود در غلط بودنش ابراز تردید می شد. به این ترتیب هر چیزی مورد پرسش و تردید قرار می گرفت؛ از کشور و خانواده گرفته تا ازدواج و مالکیت خصوصی. در آن زمان هیچ اندیشه‌ای و هیچ ابراز نظری عجیب و شوک‌آور نبود و هیچ مانعی هم برای ابراز عقاید وجود نداشت.

در چنین محیط و فضایی بود که اندیشه‌های مائو در مورد اخلاقیات شکل گرفت. او در زمستان ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸، زمانی که یک دانشجوی ۲۴ ساله بود، شرح مفصلی نوشت درباره کتابی به اسم «نظام اخلاقیات» که یک فیلسوف گمنام آلمانی اواخر قرن نوزدهم به نام فردریش پالسن^{۳۴} آن را نوشته بود. مائو در این یادداشت‌ها عناصر اصلی شخصیت خویش را، که طی شش دهه آینده زندگی‌اش و طی تمامی دوران زمامداری او ثابت و بدون تغییر باقی ماند، بیان کرده است.

موضع مائو در خصوص اخلاقیات، دربردارنده یک هسته مرکزی است که از «خود» یا «من» تشکیل شده است. در این نوشته‌ها «من» فراتر از هر چیز دیگری است. او نوشت: «من با این نظر مخالفم که می‌گویند اصول اخلاقی یعنی عمل کردن به رفتارهایی که سبب فایده دیگران شود. اصول اخلاقی نباید در ارتباط با دیگران تعریف شود... آدم‌هایی مثل من خواهان خشنودی قلبی خویش هستیم؛ آن هم خشنودی تمام و کمال. ما در راه رسیدن به این هدف، به صورت خودکار، اصول اخلاقی ارزشمند را رعایت می‌کنیم. البته آدم‌ها و اشیایی در جهان وجود دارد، اما آنها فقط از برای ما هستند.»

مائو از تمام محدودیت‌ها و قید و بندهای مسئولیت‌پذیری و حسن انجام وظیفه، فاصله گرفت. او نوشت: «من و آدم‌هایی مثل من، تنها در قبال خودمان مؤظف هستیم؛ ما هیچ وظیفه‌ای در قبال دیگران

نداریم. من فقط در برابر واقعیتی که خودم می‌شناسم مسئول هستم و مطلقاً هیچ مسئولیتی در قبال دیگران ندارم. من شناختی درباره گذشته ندارم، از آینده هم بی‌خبرم. گذشته و آینده هیچ ارتباطی با موجودیتِ واقعیِ خودم ندارند.» مائو آشکارا ابراز کرد که هیچ مسئولیتی در برابر نسل‌های آینده ندارد. او نوشت: «برخی معتقدند که فرد در برابر تاریخ مسئول است. من چنین اعتقادی ندارم. من فقط دلمشغولِ رشد و توسعه فردی خویش هستم... من امیال خاص خودم را دارم و بر همین اساس هم اقدام و حرکت می‌کنم و در قبال هیچ کس دیگری هم مسئول نیستم.»

مائو به هیچ چیز دیگری معتقد نبود مگر اینکه از آن چیز شخصاً بهره‌مند می‌شد. او معتقد بود «به جا گذاشتن یک نام نیک بعد از مردنم چیز لذت بخشی برایم نیست؛ زیرا این مقوله متعلق به آینده است، و ربطی به واقعیت وجودی‌ام ندارد. من و آدم‌هایی مثل من در پی آن نیستیم که دستاوردها و موفقیت‌هایمان را برای نسل آینده باقی بگذاریم.» مائو هیچ اهمیتی به آنچه از وی برجای می‌ماند نمی‌داد. مائو بر این باور بود که «شعور» در صورتی که مغایر با «غریزه» آدمی باشد مفت نمی‌ارزد. او نوشت:

«این دو مقوله (شعور و غریزه) باید یگانه و همسان باشند. همه اعمالِ مانا‌شی از غریزه ماست، و شعور که همان خرد است همواره در همراهی با غریزه به جلو می‌رود... بعضی وقت‌ها شعور غریزه را کنترل و مهار می‌کند؛ مثلاً در پرخوری یا شهوترانی. اما شعور فقط از برای مهار کردن غریزه است و نه مخالفت با غریزه، و مهار کردن عاملی است که موجب کمال و اعتلای غریزه می‌شود.»

مائو با این نظر که شعور تابع از لذت‌طلبی نیست و همیشه به رعایت کردن دیگران اشاره دارد، مخالف بود. وی نوشت: «من فکر

نمی‌کنم این چیزها] فرمان‌هایی مثل «نکش»، «ندزد»، «تُهْمَت نزن» [ارتباطی با شعور داشته باشند. به نظر من این‌ها فقط

دستورالعمل‌هایی است از برای حفظِ منافع شخصی و صیانتِ نفس... تمامی ملاحظات باید صرفاً برای حفظِ منافع شخصی فرد باشد، و نه از برای اطاعت از اصول اخلاقی بیرونی، یا به اصطلاح حس مسئولیت پذیری...»

این خودخواهی و عدم مسئولیت‌پذیری تمام عیار در مرکز دیدگاه‌های مائو قرار داشت.

مائو معتقد بود که «قهرمانان بزرگ» - گروهی که وی خودش را جزو آنها قلمداد می‌کرد - دارای چنین صفات و ویژگی‌هایی هستند. او نوشت:

«هر چیزی که در بیرون ذات و سرشتِ این قشرِ برگزیده (قهرمانان بزرگ) وجود داشته باشد - چیزهایی مثل محدودیت‌ها و قید و بندها - باید با اعمالِ زور و قدرت فراوان ذاتی این قشر از سر راه برداشته شود... قهرمانان بزرگ هر گاه که بر حسب غریزه خویش عمل می‌کنند، به طرز باشکوهی قدرتمند، پر شور و شکست‌ناپذیر می‌شوند. قدرت آنها همچون گردباد قدرتمندی است که از ژرفای یک درّه عمیق سر بیرون می‌آورد. آنها همچون یک دیوانه جنسی‌اند که در طلب معشوق سر از پا نمی‌شناسند... هیچ راهی برای توقف آنها وجود ندارد.»

دیگر عنصر اصلی در شخصیت مائو که در نوشته‌های همین دوران او به چشم می‌خورد، لذتِ وی از ویرانگری و نابودی است. او نوشت: «جنگ‌های غول‌آسا تا ابد ادامه خواهند یافت و هرگز آتش این جنگ‌ها خاموش نخواهد شد... آرمانِ یک دنیای آکنده از برابری و هماهنگی کامل [داتونگ^{۳۵} یا جامعه آرمانی کنفوسیوسی] اشتباه

است.» این صرفاً پیش بینی یک آدم بدبین نبود؛ این آن چیزی بود که مائو در طلبش بود. او اینگونه نشان می داد که اکثریت توده های مردم نیز در آرزوی چنین چیزی هستند. مائو ادعا می کرد که:

«صلح طولانی مدت برای نوع بشر تحمل پذیر نیست، و توفان های ویرانگر باید بر این وضعیت ثبات و آرامش وزیدن گیرد. موقعی که ما به تاریخ می نگریم، دوران جنگی ستایش انگیزی را می بینیم که حوادث بزرگ و سرنوشت سازی پس از دیگری در دل آن به وقوع پیوسته است... و به همین دلیل است که خواندن کتاب های تاریخی تفریح بزرگی است... اما موقعی که ما به دوران صلح و رفاه می رسیم، ملال و خستگی سراسر وجودمان را فرا می گیرد... ذات و سرشت انسان عاشق تغییرات ناگهانی و شگرف است.»

مائو به سادگی هرچه تمام، مرز میان خواندن درباره حوادث مهم تاریخی را با زیستن واقعی در میانه بلوا و آشوب مخدوش می کند. او این واقعیت را نادیده می گیرد که برای اکثریت قابل توجهی از مردم، جنگ به معنای مصیبت و بدبختی است. مائو حتی ستایشگر مرگ بود. او در این باره نوشت:

«انسان ها از حس کنجکاوی برخوردارند. ما چرا باید به نحو متفاوتی با مقوله مرگ برخورد کنیم؟ آیا مایل نیستیم که چنین مقوله های عجیبی را تجربه کنیم؟ مرگ عجیب ترین چیزی ست که شما در صورت ابدی بودن زندگی تان هرگز موفق به تجربه کردن آن نمی شدید... بعضی ها از مرگ می ترسند زیرا این تغییر را خیلی بنیادین و اساسی تلقی می کنند. اما به نظر من، مرگ شگفت انگیزترین چیزهاست: در کجای دیگر این جهان می توان چنین تغییر رویایی و بنیادینی را یافت؟ ما عاشق کشتیرانی بر آب های پرفراز و نشیب هستیم. رفتن از زندگی به سوی مرگ، به معنای تجربه کردن

بزرگ‌ترین فراز و نشیب‌هاست و این چه شکوهی دارد!»

این حرف‌های مائو، شاید در نگاه نخست همچون امری سوررئال به نظر بیاید اما بعدها موقعی که ده‌ها میلیون چینی بر اثر قحطی و گرسنگی در زیر حکومت مائو مردند، وی به حلقه نزدیک همکارانش گفت: مرگ آدم‌ها مهم نیست، و حتی باید این مرگ‌ومیرها را جشن گرفت. البته وی مانند همیشه، این نوع نظرات افراطی را فقط برای دیگران مفید می‌دانست نه برای خودش. مائو در سراسر دوران زندگی‌اش دلمشغول یافتن راه‌هایی برای گریز از مرگ بود و هر کاری از دستش بر می‌آمد، انجام می‌داد تا با بهبود وضع امنیتی و بهداشتی خود مرگ محتوم خویش را به عقب بیندازد.

مائو در پاسخ به این پرسش که «چگونه باید چین را تغییر داد؟»، بیشترین تأکید را بر نابودی می گذاشت: «کشور باید نابود شود و سپس از نو ساخته شود.» او این نظریه خود را فراتر از چین می برد و آن را شامل تمام دنیا، و حتی کهکشان می کرد: «این نظر دلالت دارد بر کشور، بر ملت، و بر نوع بشر... نابودی کهکشان نیز مشمول همین مقوله است... من و آدم هایی مثل من مشتاق نابودی هستیم، زیرا موقعی که کهکشان کهن نابود شود، کهکشان نوینی از پی آن سر بر می آورد. آیا این بهتر نیست!»

این دیدگاه ها و نظرات که مائو در بیست و چهار سالگی اقدام به نگارش آنها کرد، در تمام طول زندگی او به مثابه هسته مرکزی تفکرات وی پابرجا باقی ماند. مائو در سال ۱۹۱۸ احتمال کمی می داد که روزی این اندیشه ها عملی و تأثیرگذار شوند، گرچه او طوری جلوه می داد که آدم تأثیرگذاری است. یانگ چانگ - چی^{۳۶}، معلم مائو، در خاطرات روزانه خود در تاریخ پنجم آوریل ۱۹۱۵ نوشت: «شاگرد من، مائوتسه - تونگ، می گوید که پدرش یک دهقان بوده که حالا دارد به یک تاجر تبدیل می شود... با این حال این جوان دهقان زاده بسیار خوب و شاخص به نظر می آید... واقعاً در این روزها یافتن دهقان زاده ای که چنین استعدادهای خارق العاده ای داشته باشد کار دشواری است... من او را تشویق کردم...» اما از ظواهر امر چنین بر می آمد که مائو فاقد ویژگی های رهبری کردن است. یکی دیگر از معلمین مائو بعدها نوشت: «مائوتسه تونگ در مدرسه هیچ استعدادی برای رهبری نداشت.» زمانی که مائو سعی کرد یک باشگاه در کالجش ایجاد کند و توجه دیگر دانشجویان را به سوی این باشگاه جلب کند، فقط عده معدودی به باشگاه مذکور ملحق شدند. در آوریل ۱۹۱۸، زمانی که ده دوازده نفر از دوستان مائو اقدام به

تأسیس «انجمن مطالعاتی خلقِ نوین» کردند، فرد دیگری را به جز مائو به عنوان رهبر این انجمن برگزیدند.

مائو در ژوئن ۱۹۱۸ حتی بعد از فارغ التحصیل شدن از کالج تربیت معلم در پیدا کردن شغل با مشکل رو به رو بود. در آن زمان چنین معمول بود که جوانان تحصیل کرده چینی مشتاق ادامه تحصیل در خارج از کشور باشند. دولت برای خانواده‌هایی که قادر به حمایت مالی از فرزندان‌شان نبودند - مثل خانواده مائو - امکانی تحت عنوان «برنامه کار و تحصیل» فراهم کرده بود تا جوانان علاقمند به ادامه تحصیل عازم فرانسه شده و در آنجا از طریق انجام کارهای بدنی و ایجاد درآمد مخارج تحصیل خود را تأمین کنند. فرانسه در پی از دست دادن بسیاری از جوانانش طی جنگ جهانی اول نیاز به نیروی کار انسانی داشت و لذا از برنامه فوق حمایت می‌کرد. (یکی از مشاغلی که چینی‌ها در فرانسه انجام می‌دادند حمل و نقل اجساد سربازان فرانسوی از میدان‌های نبرد به گورستان‌ها بود.)

برخی از دوستان مائو به فرانسه رفتند ولی مائو نرفت. او کار بدنی را دوست نداشت و همین باعث شد که از رفتن به فرانسه منصرف شود. عامل دیگری هم در این انصراف دخالت داشت و آن لزوم یادگیری زبان فرانسوی بود. مائو استعدادی در یادگیری زبان‌های خارجی نداشت. او در تمام طول زندگی‌اش فقط به زبان محلی خود، و نه حتی به زبان پوتونگ هوا (که رژیم مائو بعدها آن را تبدیل به زبان رسمی چین کرد)، صحبت می‌کرد. در سال ۱۹۲۰ که سفر به روسیه مد روز بود، مائو به این فکر افتاد که عازم این کشور شود. او در نامه‌ای به یکی از دوستان دختر خود نوشت: «از فکر به این سفر آکنده از شادی و امید می‌شوم.» اما از آنجایی که او مجبور به یادگیری زبان روسی بود، از این سفر هم منصرف شد. البته مائو تلاش مختصری

کرد تا زبان روسی را از یک مهاجر (جاسوس) روسی به اسم سرگئی پولوی^{۳۷} یاد بگیرد. اما بنا به گفته پولوی، دوستان و همکلاسی‌های مائو سر به سر او می گذاشتند زیرا وی حتی موفق به یادگیری الفبای روسی هم نشده بود؛ و این مایه رنجش خاطر مائو شد. به این ترتیب، مائو برخلاف بسیاری از چهره‌های رادیکال همعصرش، که غالباً نیز به رهبران آتی حزب کمونیست چین مبدل شدند، نه به فرانسه رفت و نه به روسیه.

مائو بعد از فارغ التحصیلی به جای مسافرت به خارج، مقداری پول قرض گرفت و عازم پکن شد تا در پایتخت چین بخت خود را بیازماید. پکن در سال ۱۹۱۸ یکی از زیباترین شهرهای جهان بود؛ شهری با قصرهای باشکوه و شترهای در حال حرکت در خیابان‌هایش. قصرهای سلطنتی که در نزدیکی محل اقامت مائو قرار داشت اخیراً به روی عموم مردم باز شده بود. زمستان پکن برای مائو و دوستان جنوبی‌اش، که ندرتاً برف و یخ را دیده بودند، بس جالب و تماشایی بود. آنها از تماشای دریاچه‌های یخ‌زده پکن که در محاصره درختان زمستانی قندیل بسته زیبایی مضاعفی یافته بودند، لذت می بردند. اما زندگی در پایتخت دشوار بود. آزادی و فرصت‌های کاری فراوانی که مدرنیزاسیون برای چین به ارمغان آورده بود، امتیازات مادی اندکی برای اهالی این کشور داشت و اکثریت مردم همچنان در فقر شدیدی به سر می بردند. مائو و هفت تن از دوستانش در سه اتاق بسیار کوچک زندگی می کردند. چهار نفر از آنها به صورت فشرده کنار هم روی یک کانگ^{۳۸} - نوعی تخت‌خواب آجری گرم - و زیر یک لحاف می خوابیدند. آنها چنان کیپ هم می خوابیدند که هیچ کدامشان بدون بیدار کردن افراد کناری، قادر به حرکت دادن خود نبود. این هشت نفر مجموعاً دارای دو کت بودند و به همین دلیل برای بیرون

رفتن به نوبت از این کت‌ها استفاده می‌کردند. مائو برای گریز از سرمای خانه، بیشتر اوقات خود را در کتابخانه عمومی پکن می‌گذراند. او از صبح تا عصر در این کتابخانه گرم، به مطالعه کتاب‌ها مشغول بود.

مائو در پکن به جایی نرسید. او برای مدتی به عنوان دستیار کتابدار کار می‌کرد و ماهی ۸ «یوان»^{۳۹} حقوق می‌گرفت که پول بخور و نمیری بود. یکی از وظایف او در شغل کتابداری ثبت اسامی کسانی بود که خواهان مطالعه روزنامه‌ها بودند. بسیاری از این روزنامه خوانان چهره‌های معروف عالم روشنفکری چین بودند و مائو آنها را می‌شناخت اما این افراد از قرار معلوم هیچ توجه خاصی به مائو نمی‌کردند. مائو احساس می‌کرد که روشنفکرها تحویلش نمی‌گیرند و از همین رو کینه سختی از آنها به دل گرفت. مائو بعدها مدعی شد که «اغلب روشنفکرها با من مثل یک انسان برخورد نمی‌کردند.» مائو شش ماه پس از رسیدنش به پکن مجبور به ترک این شهر شد. وضع مادی او چنان وخیم بود که برای بازگشت به خانه و تأمین هزینه سفر مجبور شد پول قرض بگیرد. مائو در آوریل ۱۹۱۹ از طریق شانگهای به چانگ‌شا بازگشت. وی در شانگهای به بدرقه دوستان خود که عازم فرانسه بودند، رفت. مائو در حین اقامت شش ماهه‌اش در پکن موفق شده بود با زندگی سیاسی روشنفکری در شهرهای بزرگی همچون پکن آشنایی سطحی پیدا کند. و حالا او مجبور بود در مدرسه‌ای واقع در ایالت زادگاهش به عنوان معلم نیمه وقت تاریخ، و با حقوقی ناچیز، مشغول کار شود.

مائو خود را به عنوان یک معلم نمونه عرضه نمی‌کرد. او سر و وضع ژولیده‌ای داشت و ندرتاً لباس هایش را عوض می‌کرد. شاگردانش از او به عنوان یک معلم بدلباس و نامرتب، با جوراب‌ها و کفش‌های

سوراخ، یاد می کردند. اما او حداقل آداب و نزاکت را رعایت می کرد. مائو دو سال بعد در یک مدرسه دیگر مشغول تدریس شد. شاگردان و اولیای مدرسه از این گلایه می کردند که این معلم تازه کار عملاً از کمر به بالا لخت و عور است. زمانی که از مائو خواستند به سر و وضع ظاهری خود رسیدگی بیشتری کند، او با عصیت جواب داد: «اگر حتی به طور کامل هم لخت شوم باز هیچ چیز شرم آوری وجود ندارد. شما آدم های خوش شانسی هستید چون من هنوز به طور کامل لخت نشده ام.»

مائو در یک لحظه تاریخی مهم به شهر چانگ شا بازگشت. در آن زمان تعدادی از جزایر یا «مناطق آزاد» چین به قدرت های خارجی اجاره داده شده بود. این «مناطق آزاد» در خارج از حوزه قانونی حکومت چین عمل می کردند و نیروهای مسلح خارجی از امنیت و جان اتباع خود در مناطق مذکور حفاظت می کردند. مردم چین که به تازگی بیدار شده و به منافع ملی کشورشان آگاهی یافته بودند خواهان برچیده شدن این مستعمره نشین های کوچک بودند و این در حالی بود که «کنفرانس صلح پاریس» در ۱۹۱۹، در پی ترسیم جغرافیای جدید جهان بعد از پایان جنگ جهانی اول، به ژاپن اجازه داده بود که همچنان منطقه شاندونگ را در تصرف خویش داشته باشد. ژاپن این منطقه را در حین جنگ جهانی اول از آلمان گرفته و متصرف شده بود. شاندونگ در اصل متعلق به چین بود و مردم چین به شدت از اشغال شاندونگ توسط ژاپنی ها شاکی بودند. مردم از حکومت چین نیز عصبانی بودند زیرا نمایندگان این حکومت که در کنفرانس صلح پاریس حضور داشتند، عملاً بر اشغال شاندونگ صحنه گذاشته بودند. به این ترتیب احساسات ملی گرایانه چینی ها تحریک شد. در چهارم مه ۱۹۱۹، برای اولین بار در تاریخ چین، یک تظاهرات عظیم خیابانی

درپکن برگزار شد. مردم حکومت چین را به «خیانت» و «وطن
فروشی» متهم کردند و مخالفت خود را با اشغال طلبی ژاپن در
شاندونگ آشکار ساختند. این جنبش سراسر چین را فرا گرفت.
کالاهای ژاپنی در شهرهای بزرگ و کوچک چین آتش زده شد و
فروشگاه‌هایی که این کالاها را می‌فروختند هدف حمله مردم قرار
گرفتند. بسیاری از چینی‌ها از حکومت جمهوری خواه حاکم بر
کشورشان نومید شده بودند. آنها به این نتیجه رسیدند که
حکومت پادشاهی سابق به مراتب در مبارزه با استعمارگران خارجی
بهتر و مدبرانه‌تر از حکومت جمهوری خواه فعلی عمل می‌کرد.
احساسات ملی‌گرایانه چینی‌ها نهایتاً به چنان درجه‌ای از شدت و
حدّت رسید که توسل به یک اقدام اساسی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.
آمریکا و بریتانیا به سبب منافع پرشماری که در چانگ‌شا داشتند،
اقدام به تأسیس کنسول‌گری‌هایی در این شهر کرده بودند.
دانشجویان چینی در چانگ‌شا در واکنش به حضور خارجی‌ها، یک
اتحادیه مسلح دانشجویی تشکیل دادند که شامل معلم‌ها هم
می‌شد. مائو در این اتحادیه فعال بود و سر‌دیری روزنامه این
تشکیلات را، موسوم به «نقد و بررسی رودخانه شیانگ»^{۴۰}، بر عهده
داشت. مائو در شماره اول این روزنامه دیدگاه‌های رادیکال خود را
آشکار

کرد: «ما حالا باید شک کنیم به آنچه که تاکنون جرئت شک کردن به
آن را نداشتیم، ما حالا باید روش‌هایی را به کار بگیریم که تاکنون
جرئت به کار گرفتنشان را نداشتیم.» کار در روزنامه اتحادیه
دانشجویان، یک کار تک‌نفره و مشقت‌بار به شمار می‌رفت: مائو نه
فقط مجبور بود که بیشتر مطالب روزنامه را شخصاً بنویسد، بلکه
وظیفه فروش روزنامه‌ها در پیاده روی خیابان نیز بر عهده او بود. از

این روزنامه فقط پنج شماره منتشر شد.

مائو به نوشتن مقالات در دیگر نشریات ادامه داد. او از جمله ده مقاله درباره موضوع زنان و خانواده به چاپ رساند. مائو طرفدار استقلال زنان، آزادی انتخاب در ازدواج، و برابری حقوق زن و مرد بود؛ دیدگاه‌هایی که در چین آن زمان چندان نامعمول به شمار نمی‌رفت. این طغیان احساسات مائو ظاهراً ناشی از مرگ مادر محبوبش در اکتبر ۱۹۱۹ بود. مادر مائو از چندی پیش به بیماری دیفتری و غدد لنفاوی مبتلا شده و پسرش داروهایی را برای بهبود وی فرستاده بود. مائو همچنین ترتیبی داده بود که مادرش برای معالجه به چانگ‌شا بیاید. در بهار همان سال، مادر مائو اولین و آخرین عکس خود را، در سن پنجاه و دو سالگی، گرفت. وی در این عکس در کنار سه فرزند پسرش دیده می‌شود؛ عکسی که از آرامش درونی این زن حکایت می‌کند. مائو در این عکس ظاهر و چهره‌ای مصمم و عاری از احساس دارد. او برخلاف دو برادر کوچک‌ترش که در لباس‌های زمخت روستایی خود بس بی‌ظرافت و فاقد اعتماد به نفس به نظر می‌آیند، در آن ردای بلند مخصوص دانشگاہیان حسی از رفاه را به نظر متبادر می‌کند.

مادر مائو عشق و علاقه مفرطی به پسر خود داشت و همواره از او حمایت می‌کرد؛ اما احساسِ قدرتمندِ مائو نسبت به مادرش توأم با خودخواهی بود. مائو بعدها داستان افشاگرانه‌ای را برای یکی از همکاران نزدیکش تعریف کرد: «موقعی که مادرم در شرفِ مرگ بود به او گفتم نمی‌توانم چهره رنجور وی را تحمل کنم. دوست داشتم تصویر زیبایی را از او به خاطر بسپارم و به همین خاطر به وی گفتم ترجیح می‌دهم از خانه بیرون رفته و شاهدِ مرگش نباشم. مادرم زن بسیار فهمیده‌ای بود و با این نظر من موافقت کرد. بنابراین، تصویری

که من همیشه از مادرم در ذهن داشته‌ام، تصویر یک زن زیبای سالم است.» به این ترتیب، در کنار بستر مرگِ مادرِ مائو، آن فردی که در اولویت قرار داشت خود مائو بود، و نه مادرش.

بنابراین نحوه برخورد خونسردانه مائو با مرگ پدرش چندان جای تعجب نیست. ئی - چانگ در سال ۱۹۲۰ بر اثر ابتلا به بیماری حصبه درگذشت. پدر در لحظات پایانی عمر مشتاقانه خواستار ملاقات پسر ارشدش بود، اما مائو به دیدن او نرفت و از مرگ وی غمگین نشد. مائو در مقاله‌ای تحت عنوان «استقلال زنان» که در بیست و یکم نوامبر ۱۹۱۹، کمی بعد از مرگ مادرش، نوشت مدعی شد که «زنان می‌توانند کار بدنی بیشتری در قیاس با مردان انجام دهند. زنان فقط در دوران زایمان قادر به انجام کارهای بدنی نیستند.» مائو معتقد بود که «زنان برای یافتن استقلال باید در دوران قبل از ازدواج، به نحو مناسبی حمایت شوند.» او تمایلی به حمایت و مراقبت از زنان نداشت و در قبال آنها هیچ احساس مسئولیتی نمی‌کرد. وانگهی، تأکید مائو مبنی بر این که زنان توانایی انجام کارهای بدنی را دارند، جدای از این که خلاف واقعیت بود، بی‌توجهی وی را در قبال زنان نیز نشان می‌داد. زمانی که مائو به قدرت رسید، ویژگی مهم در رویکرد وی نسبت به زنان، وادار کردن آنها به انجام کارهای دشوار بدنی بود. او در سال ۱۹۵۱ در اولین مقاله‌ای که به مناسبت «روز زن» نوشت، متذکر شد: «زنان باید متحد شوند و در امر تولید مشارکت کنند...»

در پایان سال ۱۹۱۹، دانشجویان و معلمان انقلابی در ایالت هونان برای سرنگونی چانگ چینگ - یائو^{۴۱}، جنگ سالاری که فرمانداری این ایالت را برعهده داشت، وارد عمل شدند. مائو به همراه هیأتی از نمایندگان دانشجویان و معلمان به پکن رفت تا بلکه بتواند از طریق گفت‌وگو و مذاکره حکومت مرکزی را به برکناری چانگ چینگ - یائو

ترغیب کند. مائو در این هنگام در یک معبد تبتی در پکن سکنی گزیده بود و از همین پایگاه فعالیت‌های تبلیغاتی‌اش را انجام می‌داد. هر چند که هیأت نمایندگی در نیل به هدف خود ناکام ماند، اما مائو به عنوان چهره شاخص انقلابی ایالت هونان موفق شد با برخی از چهره‌های معروف، و از جمله هوشی^{۴۲} لیبرال برجسته چینی ولی تا چائو^{۴۳} مارکسیست سرشناس چینی، ملاقات کند.

اما این در راه بازگشت به چانگ‌شاز طریق شانگهای بود که مائو با فردی مواجه شد که زندگی وی را برای همیشه تغییر داد. مائو در ژوئن ۱۹۲۰ به دیدار پروفیسور چن تو-هسیو^{۴۴}، مشهورترین روشنفکر مارکسیست چینی رفت. چن در آن هنگام مشغول تأسیس «حزب کمونیست چین» (CCP) بود. مائو در مقاله مفصلی که نوشته بود از پروفیسور چن به عنوان «ستاره درخشان جهان اندیشه» نام برده بود. چن چهل ساله، رهبر بلامنازع مارکسیست‌های چینی بود؛ یک باورمند راستین و رهبری کاریزماتیک، اما عصبی و دمدمی مزاج. ایده تأسیس این «حزب کمونیست» نه از چن بود و نه از هیچ چینی دیگری. مسکو خواهان تأسیس چنین حزبی در چین بود. حکومت جدید شوروی در سال ۱۹۱۹ «انترناسیونال کمونیست» (یا «کمینترن») را با هدف صدور انقلاب کمونیستی و حمایت از منافع مسکو در سراسر جهان، بنا کرده بود. مسکو در ماه اگوست ۱۹۱۹ یک برنامه مخفی گسترده و غول آسا را در مورد چین، به مرحله اجرا گذاشت. این برنامه که اجرای آن سه دهه طول کشید و شامل کمک‌های مالی، نفرتی و تسلیحاتی می‌شد نهایتاً در سال ۱۹۴۹ به بار نشست. ما حاصل این برنامه مخفی، کمونیست شدن چین و به قدرت رسیدن مائو بود؛ دستاوردی که باید آن را مهم‌ترین و دیرپاترین پیروزی اتحاد جماهیر شوروی در عرصه سیاست خارجی قلمداد کرد. بلشویک‌ها در ژانویه ۱۹۲۰ «سیبری مرکزی» را تصرف کردند و به این ترتیب شوروی را از راه خشکی به چین وصل کردند. «کمینترن» در ماه آوریل نماینده خود، گریگوری وویتینسکی^{۴۵} را به چین اعزام کرد. کمینترن یک ماه بعد مرکزی را در شانگهای به منظور «تأسیس یک حزب چینی» - بنا به گفته یک مأمور دیگر شوروی در گزارشش به مسکو - برپا کرد. وویتینسکی سپس به پروفیسور چن پیشنهاد کرد که

حزب کمونیست چین را تأسیس کند. وویتینسکی در ماه ژوئن طی گزارشی به مسکو اعلام کرد که «چن پذیرفته ریاست حزب را برعهده بگیرد و در حال حاضر مشغول برقراری تماس با انقلابیون در شهرهای مختلف چین است.»

دقیقاً در همین زمان بود که مائو به دیدار پرفسور چن رفت. مائو برحسب تصادف، موقعی به شانگهای رسید که چن در گرماگرم تأسیس «حزب کمونیست چین» بود. هیچ کس از مائو دعوت نکرده بود تا یکی از بنیانگذاران این حزب در آستانه تأسیس باشد؛ حتی هیچ کس به او نگفته بود که چنین حزبی در شرف تشکیل است. هشت نفری که جزو بنیانگذاران «حزب کمونیست چین» بودند همگی مارکسیست‌های صاحب نامی به شمار می‌رفتند، و این در حالی بود که مائو هنوز حتی اعلام نکرده بود که به مارکسیسم معتقد است. حزب در ماه اگوست ۱۹۲۰، زمانی که مائو شانگهای را ترک کرده بود، رسماً تأسیس شد.^{۴۶}

اما مائو با وجودی که جزو بنیانگذاران حزب کمونیست چین نبود، چهره فعال و شاخصی در حلقه بلاواسطه بیرونی حزب به شمار می‌رفت. پرفسور چن وظیفه راه‌اندازی یک کتابفروشی برای عرضه نشریات حزبی در چانگ‌شا را به مائو محول کرد. پرفسور، همچنین در پی آن بود که ماهنامه نافذ حزب کمونیست چین، موسوم به «جوانی نوین»، را که در واقع صدای حزب به شمار می‌رفت، راه بیندازد. شماره اول این نشریه در ماه جولای عرضه شد؛ با نوشته‌هایی در معرفی لین^{۴۷} و حکومت شوروی. این مجله از فصل پاییز همان سال زیر حمایت مالی کمینترن قرار گرفت.

وظیفه مائو پخش و توزیع نشریه «جوانی نوین» و دیگر نشریات کمونیستی بود. مائو با وجودی که هنوز یک کمونیست متعهد به

شمار نمی‌رفت، اما یک انقلابی بود. او همچنان به مطالعه عشق می‌ورزید و از کار کتابفروشی خوشش می‌آمد. مائو کمی بعد از بازگشتش به چانگ‌شا، اعلامیه تبلیغاتی جالبی درباره کتابفروشی‌اش آماده و در سطح شهر توزیع کرد. در این اعلامیه آمده بود: «هیچ فرهنگ نوینی در کل جهان وجود ندارد، تنها یک گل کوچک از فرهنگ نوین در روسیه در کناره اقیانوس منجمد شمالی کشف شده است.» کتابفروشی مائو در پی پخش این اطلاعیه بلافاصله سفارشی برای خرید ۱۶۵ نسخه از مجله «جوانی نوین» (شماره جولای) دریافت کرد، که از هر حیث سفارش قابل توجهی بود. سفارش مهم دیگر، سفارش خرید ۱۳۰ نسخه از مجله «دنیای کار» بود. این نشریه جدید را حزب به صورت ویژه برای کارگران تهیه و چاپ می‌کرد. اغلب نشریاتی که در کتابفروشی حزب در چانگ‌شا به فروش می‌رسیدند، نشریات انقلابی و طرفدار شوروی بودند. مائو از بابت فعالیت‌های کمونیستی خود در چانگ‌شا هیچ احساس خطری نمی‌کرد زیرا اینگونه فعالیت‌ها در چین آن زمان، عمل مجرمانه‌ای محسوب نمی‌شد. در واقع، کمونیسم روسی در چین آن سال‌ها مد روز بود. برای مثال در چانگ‌شایک «انجمن مطالعات روسی» بنا گذاشته شده بود که ریاست آن را شهردار چانگ‌شا برعهده داشت. بخش عمده‌ای از محبوبیت روس‌ها در چین ناشی از ریاکاری حکومت بلشویکی شوروی بود. آنها به دروغ اعلام کرده بودند که از تمامی متصرفات و امتیازاتی که حکومت تزاری روسیه در چین برخوردار بود، کاملاً صرف نظر کرده‌اند. این در حالی بود که بلشویک‌ها هرگز در عمل حاضر به چشم‌پوشی از این امتیازات نشدند. منطقه‌ای که در چین تحت کنترل روسیه بود شامل بیش از ۲۵۰ هزار آکر می‌شد و روس‌ها از حیث داشتن حق بهره‌برداری از

خاک چین، در راس کشورهای استثمارگر خارجی در چین قرار داشتند.

مائو، مسئول کتابفروشی حزب در چانگ شا بود اما از یکی از دوستانش خواست که اداره کتابفروشی را بر عهده بگیرد. یکی از ویژگی‌های اصلی مائو در همین دوران آشکار شد. او آدمی بود که انجام کارهای دشوار را به افرادی که برای این کار در نظر گرفته و دستچین کرده بود، تفویض می‌کرد. مائو عنوان «مرد برقراری پیوندهای ویژه» را روی خودش گذاشته بود. او از ثروتمندان کمک‌های مالی می‌گرفت و با ناشران، کتابخانه‌ها، دانشگاه‌ها و روشنفکران شاخص کشور در تماس و تعامل بود. پروفیسور چن و گروهی از افراد معروف در عرصه فرهنگ چین جزو حامیان و ضامن‌های کتابفروشی بودند و همین امر باعث ارتقای جایگاه مائو شد. او از طریق همین روابط موفق شد مدیر یک مدرسه ابتدایی شود. این مدرسه وابسته به همان کالجی بود که مائو در آن تحصیل کرده بود.

در این زمان مائو هنوز به حزب کمونیست چین ملحق نشده بود؛ هرچند که در ماه نوامبر ۱۹۲۰ اعضای حزب از وی به عنوان «یکی از ما» یاد می‌کردند. مائو این همه را مرهون کتابفروشی حزب بود. زمانی که مسکو تصمیم گرفت «اتحادیه جوانان سوسیالیست» را به منظور تربیت و جذب اعضای تازه برای حزب کمونیست چین، در ایالت هونان تأسیس کند، بلافاصله با مائو تماس گرفت. مائو ماه بعد در نامه‌ای خطاب به دوستش در فرانسه نوشت: «من عمیقاً با ایده استفاده از مدل روسی برای ایجاد اصلاحات در چین و دیگر مناطق جهان موافقم.» این برای اولین بار بود که مائو ایمان خود را به کمونیسم ابراز می‌کرد.

مائو در آستانه بیست و هفت سالگی، کمونیست شده بود. کمونیست شدن او نه ناشی از یک سفر آرمان گرایانه به روسیه و نه ناشی از باورهای پرشور شخصی اش بود. او صرفاً در مکان و زمان مناسب قرار گرفته و شغلی را به وی داده بودند که شدیداً دلخواه و مورد پسندش بود. مائو به نحو مؤثری به یک تشکیلات در حال گسترش ملحق شده بود.

سیائو - یو^{۴۸}، بهترین دوست مائو در آن زمان، تصور می کرد که هزینه مدل روسی بسیار بالاست. او در نامه ای که از فرانسه خطاب به مائو نوشت، متذکر شد:

«من و دیگر همفکرانم اعتقاد به این نداریم که اقلیتی از انسان ها باید فدا شوند تا اکثریت انسان ها به سعادت و رفاه دست یابند. ما طرفدار انقلاب تدریجی و متعادل هستیم؛ انقلاب از طریق آموزش، و رفاه برای تمامی مردم... از نظر ما مدل انقلاب مارکسیستی روسی از حیث اصول اخلاقی اشتباه و نادرست است...»

مائو نظر دوستان خود را اینگونه خلاصه کرد: «استفاده از وسایل صلح آمیز برای محقق ساختن شادی همگان.» او با این نظر مخالف بود، اما نه به خاطر زمینه های آرمان گرایانه آن بلکه به خاطر توسل آن به واقعگرایی محض: «من دو نظر دارم: همه ما از حیث تئوری خوب هستیم؛ اما در مرحله عمل خراب می کنیم. آرمان ها مهم اند، اما واقعگرایی حتی اهمیت بیشتری دارد.»

مائو باورمند پر شور و شوری نبود. این فقدان شور و شوق منجر به نامعمول ترین و غیر قراردادی ترین روابط میان مائو و حزب او در سراسر دوران زندگی اش - و حتی در دوره ای که ریاست این حزب را بر عهده داشت - شد.

بخش سوم: اورمند نه چندان پرشور

(۱۹۲۰-۱۹۲۵: از ۲۶ تا ۳۱ سالگی مائو)

مائو همان زمانی که درگیر فعالیت در حزب کمونیست چین شد، روابطی با دخترِ معلمِ سابقش، یانگ چانگ - چی^{۴۹}، برقرار کرد. این دختر که یانگ کائی - هویی^{۵۰} نام داشت هشت سال کوچک‌تر از مائو بود، و بعداً همسر دوم او شد.

کائی - هویی در سال ۱۹۰۱ در یک منطقه روستایی در اطراف چانگ‌شا متولد شده بود. این کودک ظریف و حساس توسط مادرش بزرگ شده بود؛ مادر او از یک خانواده دانشگاهی بود و پدرش هم یازده سال از زندگی خود را در ژاپن، بریتانیا و آلمان وقف تحصیل در رشته فلسفه و منطق کرده بود. یانگ چانگ چی در بهار ۱۹۱۳، زمانی که به چانگ‌شا بازگشت، راه و رسم زندگی اروپایی را در پیش گرفت. این استاد دانشگاه دخترش را تشویق می‌کرد که در کنار وی و دانشجویان پدرش غذا بخورد؛ چیزی که در چین آن زمان، تصورش ناممکن بود. کائی - هویی زیبا، جذاب، پراحساس و خوش صحبت بود و مردان جوان بسیاری را مبهوت و شیفته خود کرده بود.

پدر کائی - هویی تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های مائو قرار گرفته بود. او در توصیه‌نامه‌های خود به افراد متنفذ با واژه‌های ستایش‌آمیزی از مائو می‌کرد. او در یکی از این توصیه‌نامه‌ها نوشت: «من جداً به شما عرض می‌کنم که این دو نفر [مائو و دانشجوی دیگری به اسم هی - سن^{۵۱}] استعداد های نادری هستند که باید قدرشان را دانست، و یقیناً آینده باشکوهی در انتظارشان است... شما نمی‌توانید بی‌اعتنا از کنار این دو عبور کنید.» پدر کائی - هویی در سال ۱۹۱۸ استاد فلسفه و اخلاق در دانشگاه پکن شد. او از مائو خواست که در کنار خانواده وی بماند. این موضوع مربوط به زمانی است که مائو

برای اولین بار به پکن سفر کرد و دوران سختی را در این شهر سپری کرده بود. کائی - هویی در آن زمان هفده سال بیشتر نداشت و مائو در اشتیاق وصلِ او می سوخت، اما دختر هیچ واکنشی از خود نشان نمی داد. کائی - هویی چند سال بعد در این باره نوشت:

«موقعی که هفده یا هجده ساله بودم، افکار و نظراتی خاص خودم درباره ازدواج داشتم. من با هر ازدواجی که در پیوند با سنت ها بود مخالف بودم. همچنین معتقد بودم که ازدواج اجباری به ناگزیر باعث می شود که حقیقت، احترام، شگفتی، تعالی و زیباییِ تفوق ناپذیر عشق از دست برود... جمله ای وجود دارد که وصف حال من است: عاشق نمی شوم و ازدواج نمی کنم مگر این که کامل باشد.»

پدر کائی - هویی در ژانویه ۱۹۲۰ درگذشت. مائو در این هنگام در پکن به سر می برد. او در این سفر دوم به مرکز چین اوقات زیادی را در کنار خانواده کائی - هویی سپری کرد. کائی - هویی حالا احساس می کرد که عاشق و دلباخته مائو شده است. وی در این باره نوشت:

«پدرم مُرد! پدر محبوبم مرد! البته که غمگین شدم. اما در عین حال این احساس را داشتم که مرگ برای او در حکم یک رهایی است، و بنابراین خیلی غمگین نشدم... اما انتظار نداشتم تا این حد خوش شانس باشم. من مردی [مائو] را داشتم که عاشقش بودم. من در واقع خیلی زیاد عاشق او بودم. من بعد از شنیدن حرف های فراوان درباره او و خواندن بسیاری از مقالات و یادداشت های روزانه اش، عاشق او شدم... با وجودی که عاشقش بودم اما این احساس خودم را آشکار نکردم. برای من باور بودم که عشق در دست طبیعت است و من نباید جسورانه در طلب به دست آوردن آن باشم...»

کائی - هویی همچنان در ابراز عشق خود به مائو تأمل می کرد و احساسات خود را نسبت به وی آشکار نمی کرد. کمی بعد، کائی -

هوپی در معیت تابوت پدرش به چانگ شافرت و در یک مدرسه میسیونری ثبت نام کرد که به این ترتیب فاصله‌ای میان وی و مائو افتاد. این فاصله موجب شد تا عشق کائی - هوپی به مائو شدت و حرارت بیشتری پیدا کند. کائی - هوپی بعدها در این باره نوشت: «او (مائو) نامه‌های زیادی برای من نوشت و عشقش را ابراز کرد. هنوز جرئت نداشتم باور کنم که تا چه حد خوشبخت بوده‌ام. اگر آن دوست از راه نرسیده بود و از احساسات او (مائو) و عشق پرشورش نسبت به من سخن نگفته بود، تصور می‌کنم تا آخر عمر مجرد باقی می‌ماندم. از آن روزی که متوجه شدم او تا چه حد مرا دوست دارد، احساس تازه‌ای پیدا کردم. این احساس را داشتم که تنها انگیزه من برای زنده ماندن، جدای از مادرم، این مرد است. به این فکر می‌کردم اگر روزی فرارسد که مادرم دیگر در کنارم نباشد، و این مرد بمیرد من نیز قطعاً در کنارش می‌میرم.»

سال بعد که مائو به چانگ شا برگشت، بلافاصله به دیدن کائی - هوپی رفت و این دو عملاً تبدیل به یک جفت عاشق و معشوق پرشور شدند. مائو در مدرسه‌ای که مدیریت آن را بر عهده داشت زندگی می‌کرد، و کائی - هوپی برای دیدن او به این مدرسه می‌رفت. اما او نمی‌توانست شب را در مدرسه کنار مائو بماند. آنها هنوز ازدواج نکرده بودند و در آن روزها (سال ۱۹۲۰) زندگی آزادانه زن و مرد خارج از رابطه ازدواج، امر غیرقابل تصور برای یک دختر به شمار می‌آمد. مائو دوست داشت که این نوع قید و بندها در کار نباشد. او در بیست و ششم نوامبر طی نامه‌ای به یکی از دوستانش، نوشت: «به نظر من همه مردان و زنانی که تن به سیستم ازدواج می‌دهند در واقع به یک پیمان تجاوز تن داده‌اند... من حاضر نیستم به این پیمان تجاوز ملحق شوم.» مائو در این نامه ایده تشکیل «اتحادیه مقاومت علیه

ازدواج» را مطرح ساخت: «حتی اگر هیچ کس دیگری هم با من موافق نباشد، من به این اتحادیه تک نفره ملحق می شوم.»
مائو یک شب که کائی - هویی از نزدش رفته و حسابی بی خواب شده بود، شعری نوشت که اینگونه آغاز می شد:

«ای اندوه تلنبار شده بر بالشم، تو چه شکلی داری؟ تو همچون موج های رودخانه ها و دریاها، تا ابد متلاطم و پرجوش و خروشی / این شب تا چه هنگامی می پاید؟ نور سپیده چه هنگام تاریکی آسمان را زایل می کند؟ من بی قرار، جامه خواب بر دوش، در سرمای شبانگاهی بر بستر خویش بیدارم / آنگاه که سپیده سرزند، تنها خاکستری از هزاران اندیشه من بر جا خواهد ماند...»

مائو شب بعد بایاری از همین شعر، کائی - هویی را ترغیب کرد که شب را در کنار او بماند. دیوارهای اتاق تخته های چوبی نازکی بودند که به راحتی صدا را منتقل می کردند. عشق ورزی مائو و کائی - هویی بی صدا نبود. یکی دو تا از ساکنین اتاق های مجاور از این سرو صدای شبانه شاکی شدند و لب به اعتراض گشودند. یکی از همسایه های مائو به او متذکر شد که طبق قوانین و مقررات مدرسه اقامت شبانه همسران معلمین در کنار شوهرانشان در مدرسه ممنوع است. اما مائو که مدیر مدرسه بود بلافاصله این مقررات را تغییر داد و رویه جدیدی را پایه گذاری کرد: از این به بعد همسران معلمین حق دارند که شب ها کنار شوهران خود در مدرسه بخوابند.

از نظر کائی - هویی، شب را به صبح رساندن در کنار مرد محبوبش به معنای واگذاری تمامی وجودش به این مرد بود. او بعدها در این باره نوشت: «قدرت اراده ام سلب شده بود و من به خودم اجازه دادم که غرق در این رمانس شوم. به این نتیجه گیری رسیده بودم که: بگذار زمین و آسمان زیر و رو شود! بگذار این ماجرا به آنجا برسد که باید

برسد! زندگی بدون مادرم و بدون او (مائو) هیچ معنایی برایم ندارد. بنابراین تصمیم گرفتم این زندگی آکنده از عشق را زندگی کنم...» اما احساسات مائو در حد و اندازه احساسات کائی - هویی نبود و او توأمآ با دیگر دوست دخترهای خود نیز معاشرت می کرد. یکی از این دوست دخترها، خانم معلم بیوه‌ای بود که سی - یونگ^{۵۲} نام داشت و سه سال کوچک‌تر از مائو بود. سی - یونگ در جمع‌آوری کمک‌های مالی برای کتابفروشی مائو کمک‌های زیادی به او می کرد. وی شاگردانی داشت که متعلق به خانواده‌های ثروتمند بودند و از همین طریق برای کتابفروشی مائو پول جمع‌آوری می کرد. این دو همچون یک زوج در کنار هم مسافرت می کردند.

کائی - هویی زمانی که از رابطه مائو و سی - یونگ اطلاع یافت، به شدت ناراحت شد: «و ناگهان هدف ضربه محکمی قرار گرفتم، و ضربه چنان شدید بود که تقریباً کل زندگی ام را تا آستانه نابودی پیش برد!» اما کائی - هویی جفاکاری مائو را بخشید. این زن در این باره نوشت: «با این حال، این تنها حسی بود که در پی شنیدن آن خبرهای بد بلافاصله در درون خودم احساس می کردم. بعدها آرام‌تر شدم. جدای از همه این‌ها، او (مائو) یک مرد معمولی نیست. او (سی - یونگ) آن چنان پرشور عاشق وی (مائو) بود که حاضر بود همه چیزش را در راه این عشق بدهد. او (مائو) هم عاشق وی (سی - یونگ) بود، اما نمی‌خواست به من خیانت کند، و نهایتاً هم خیانت نکرد.» ظاهراً مائو به نحوی از انحاء رابطه خود را با سی - یونگ توجیه و ماستمالی کرده بود؛ با این ادعا که وی از عشق کائی - هویی نسبت به خودش مطمئن نبوده است. کائی - هویی هم ترجیح داد که این حرف مائو را باور کند. او در این باره نوشت:

«...حالا سرپوش قلب او (مائو)، و سرپوش قلب من، هر دو برداشته شده است. من قلب او را دیدم، و او نیز قلب مرا کاملاً دید. ما هر دو ذات و سرشت مغرورانه‌ای داریم، و در آن زمان من مغرورتر بودم. من هر کاری از دستم بر می‌آمد می‌کردم تا اجازه ندهم او قلبم را ببیند. قلبی که از عشق او سرشار بود. بنابراین او در مورد من دچار تردید شد و به این فکر افتاد که نکند من عاشقش نباشم. و او به خاطر غروری که داشت، اجازه نداد احساساتش آشکار شود. ما تنها در زمان حاضر موفق شده‌ایم که همدیگر را به نحو درستی درک کنیم. در نتیجه، ما بیش از هر زمان دیگری به هم نزدیک شده‌ایم.»

کائی - هویی برای زندگی دایم نزد مائو رفت، و آنها در اواخر سال ۱۹۲۰ با هم ازدواج کردند. در آن زمان، این دو جوان انقلابی از انجام مراسم سنتی خانوادگی که موجب استحکام ازدواج‌ها می‌شد، اجتناب کردند. و با توجه به این که هنوز سیستم نوین ثبت ازدواج‌ها تصویب و برقرار نشده بود، ازدواج این دو عملاً بدون صدور هیچ گونه گواهی رسمی صورت گرفت.

کائی - هویی به سبب این ازدواج از مدرسه میسیونری اخراج شد. روابط نامشروع مائو بعد از ازدواج نیز ادامه یافت. او بلافاصله پس از ازدواج درگیر حداقل دو رابطه نامشروع شد. یکی از این دو زن، دختر عموی کائی - هویی بود. زمانی که کائی - هویی از این رابطه اطلاع یافت به حدی عصبانی شد که دختر عموی خود را کتک زد. اما کائی - هویی ندرتاً الم شنگه به پا می‌کرد، و همواره به مائو وفادار بود. او بعدها با لحنی که حکایت از تسلیم و رضا داشت، چنین نوشت:

«من چیزهای زیادتری یاد گرفتم، و تدریجاً موفق به شناختن او (مائو) شدم. نه فقط او، بلکه ذات و سرشت انسانی موجود در همه آدم‌ها را شناختم. هر کسی که معلولیت بدنی نداشته باشد، دارای دو ویژگی

است. یکی میل جنسی، و دیگر نیاز احساسی به عشق. من تصمیم گرفتم که او (مائو) را راحت بگذارم و بر خلاف طبیعت بشری کاری نکنم.»

کائی - هویی به هیچ عنوان یک همسر چینی قراردادی و وابسته به سنت‌ها به شمار نمی‌رفت و لذا نمی‌توانست روابط نامشروع شوهر خود را تحمل کند و دم نزند، در واقع او یک فمنیست بود. وی بعدها طی مقاله‌ای در خصوص حقوق زنان نوشت: «زنان انسان هستند، درست همانگونه که مردان انسان هستند... خواه‌رآن! ما باید برای یکسان‌سازی حقوق مردان و زنان مبارزه کنیم، و نباید مطلقاً اجازه دهیم که دیگران همچون یک شی با ما رفتار کنند.»

مسکو در همان دورانی که مائو زن دومش را گرفت، بر شدت تلاش‌هایش برای خرابکاری در چین افزود. این برنامه با آموزش نظامی مخفیانه گروهی از چینی‌ها در سبیری آغاز شد. روس‌ها در حال بررسی مداخله نظامی در چین بودند. آنها تقریباً در همان دوران تلاش‌هایی کرده بودند تا در لهستان نیز دخالت نظامی بکنند اما با شکست مواجه شدند. مسکو به صورت هم‌زمان در حال برپایی یکی از بزرگ‌ترین شبکه‌های اطلاعاتی خود در گوشه و کنار جهان بود و «ک.گ. ب.^{۵۳}» پیشاپیش پایگاهی در شانگهای برپا کرده بود.

مأموران پر شمار شوروی، چه نظامی چه شخصی، در دیگر شهرهای چین و از جمله کانتون و پکن نیز فعال بودند.

نمایندگان جدید و بلند مرتبه مسکو در سوم ژوئن ۱۹۲۱ وارد چین شدند. هر دوی آنها دارای اسامی مستعار بودند. یکی از آنها

نیکولسکی^{۵۴} نام داشت که مأمور ضد اطلاعات ارتش شوروی بود.

دیگری، موسوم به مارینگ^{۵۵}، یک هلندی تبار بود که قبلاً به عنوان جاسوس شوروی در مستعمرات «هند شرقی هلند» فعالیت کرده

بود. این دو مأمور شوروی به اعضای حزب کمونیست چین در شانگهای گفتند که زمان مناسب برای برپایی اولین کنگره حزب، به منظور اعلام موجودیت رسمی حزب، فرا رسیده است. قرار بر این شد که کنگره اول حزب کمونیست چین با حضور ۱۴ نماینده (یا به عبارتی ۲ نماینده از هر هفت منطقه چین) برگزار شود. دعوتنامه‌ها به مناطق مورد نظر ارسال شد. به ضمیمه هر دعوتنامه ۲۰۰ «یوان» برای تأمین خرج سفر هر دو نماینده به شانگهای ضمیمه شده بود. یکی از این دعوتنامه‌ها همراه ۲۰۰ یوان پیوستی در چانگ‌شا به دست مائو رسید. دویست «یوان» برابر بود با تقریباً دو سال حقوقی که مائو از مدرسه تحت مدیریتش دریافت می‌کرد. این در حالی بود که هزینه سفر به شانگهای رقم بسیار پایینی بود. این اولین مورد شناخته شده‌ای است که مائو نقداً از مسکو پول دریافت کرده است.

مائو یکی از دوستان خود را که مرد چهل و پنج ساله‌ای به اسم هو شیو - هنگ^{۵۶} بود، به عنوان نماینده دیگر حزب از ایالت هونان انتخاب کرد. این دو در عصر روز بیست و نهم ژوئن ۱۹۲۱ سوار بر یک قایق بخاری کوچک شدند و در حالی که آسمان توفانی بود، به سوی شانگهای حرکت کردند. هیچ کس، حتی دوستان نزدیک آنها، از این سفر مخفیانه خبر نداشت. با وجودی که انجام فعالیت‌های کمونیستی عمل مجرمانه‌ای به شمار نمی‌رفت، اما مائو و رفیقش دلیل موجهی برای مخفی کردن سفر مذکور داشتند زیرا آنها درگیر یک اقدام توطئه‌آمیز شده بودند: برپایی یک تشکیلات سیاسی با استفاده از پول خارجی، با هدف غصب قدرت از طریق توسل به وسایل غیرقانونی.

نخستین کنگره حزب کمونیست چین در روز بیست و سوم جولای ۱۹۲۱ با حضور ۱۳ نماینده که همگی روزنامه نگار یا دانشجو یا معلم

بودند تشکیل شد. این ۱۳ نفر نمایندگان ۵۷ کمونیست بودند. هیچ کدام از این افراد، کارگر نبودند. همچنین دو تن از شاخص‌ترین اعضای حزب، پروفسور لی تا - چائو و پروفسور چن تو - هسیو نیز حضور نداشتند؛ هرچند که فرد اخیر از قبل به عنوان رئیس حزب منصوب شده بود. دو فرستاده حکومت شوروی نیز صحنه گردانان اصلی این نمایش بودند.

مارینگ قد بلند و سیلو سخnerانی افتتاحیه اجلاس کنگره را به زبان انگلیسی ایراد کرد که توسط یکی از نمایندگان حاضر در جلسه به چینی ترجمه شد. شرکت کنندگان در این جلسه به یاد دارند که سخnerانی مارینگ بسیار طولانی بود و چند ساعت به طول کشید. در آن دوران سخnerانی‌های طولانی این چینی در چین امر نادری به شمار می‌رفت. نیکولسکی، دیگر فرستاده مسکو، سخnerانی کوتاه‌تری ایراد کرد.

حضور این دو فرد خارجی و کنترلی که بر جلسه اعمال می‌کردند، تدریجاً مسئله‌ساز شد. در ادامه جلسه، صندلی ریاست در اختیار چانگ کو - تائو^{۵۷} (کسی که بعداً به چالشگر اصلی مائو مبدل شد) قرار گرفت زیرا او قبلاً به شوروی رفته بود و روابط نزدیکی با مارینگ و نیکولسکی داشت. یکی از نمایندگان حاضر در نخستین کنگره به یاد آورد که: «کو - تائو در جریان مذاکرات ناگهان پیشنهاد کرد که قطعنامه مصوب در جلسه دیروز ملغی اعلام شود. من با پیشنهادش مخالفت کردم و گفتم این قطعنامه دیروز تصویب شده و بنابراین چگونه می‌توان آن را ملغی اعلام کرد. کو - تائو جواب داد: «نمایندگان روسی از ما خواسته‌اند که این قطعنامه را لغو کنیم.» من به شدت عصبانی شده و فریاد برآوردم: پس به این ترتیب، ما به هیچ جلسه‌ای نیاز نداریم و فقط باید دستورات صادره از سوی روس‌ها را اجرا کنیم!»

مخالفت‌ها هیچ نتیجه‌ای نداد. یکی دیگر از نمایندگان خواستار این شد که نمایندگان می‌بایست قبل از پذیرش برنامه روس‌ها درباره کارآیی بلشویسم بررسی و تحقیق کنند. وی پیشنهاد کرد که هیأتی به روسیه و هیأت دیگری به آلمان اعزام شود تا در این باره تحقیق کند. دو نماینده مسکو در اجلاس کنگره بلافاصله متوجه خطر شدند و با این پیشنهاد مخالفت کردند.

مائو کم حرف زد و تأثیر کمی هم از خود به جا گذاشت. او در قیاس با دیگر نمایندگان که از شهرهای بزرگ‌تر چین آمده بودند، خیلی روستایی و محلی جلوه می‌کرد. مائو یک ردای کتان سنتی و کفش‌های کتان مشکی پوشیده بود، در حالی که دیگر نمایندگان لباس‌های سبک غربی به تن داشتند که در آن زمان محبوب جوانان متمدنی و پیشرو بود. مائو تمایلی به تأثیرگذاری نداشت، و بیشتر علاقمند به شنیدن بود.

جلسات کنگره در خانه‌ای واقع در «محلۀ فرانسوی» شانگهای برپا شده بود. نیروهای پلیس در این نوع «مناطق آزاد» - که در چین به مناطق «واگذار شده» معروف بود - نسبت به فعالیت‌های کمونیستی حساس بودند. در عصر روز سی‌ام جولای سر و کله یک غریبه در محل برگزاری جلسه پدیدار شد. مارینگ که بوی جاسوس پلیس به مشامش خورده بود، از نمایندگان خواست جلسه را ترک کنند.

نمایندگان کنگره که تماماً چینی بودند به شهر کوچک جیاشینگ^{۵۸} در نزدیکی شانگهای تغییر مکان دادند. این شهر کنار دریاچه‌ای که سطح آن را جگن‌های چینی^{۵۹} پوشانده بود، قرار داشت. دو فرستاده حکومت شوروی از بیم جلب توجه پلیس، ترجیح دادند در این جلسه پایانی شرکت نکنند.

همسریکی از دو نماینده شانگهای یک قایق تفریحی اجاره کرد و همه

نمایندگان سوار بر قایق شدند تا جلسه خود را روی آب برگزار کنند. نمایندگان دور میز جلا یافته‌ای نشستند که روی آن را مواد غذایی، مشروب و وسایل بازی ماجانگ^{۶۰} پوشانده بود. یک دیوار چوبی ضخیم این محوطه کوچک را از فضای باز و گشوده نوک قایق جدا کرده بود. همسر نماینده شانگهای در فضای باز جلویی نشسته و به دیوار چوبی تکیه داده بود و هر زمان قایق دیگری نزدیک می‌شد با بادبزن دستی خود ضرباتی به دیوار چوبی می‌زد تا نمایندگان اقدامات احتیاطی را انجام دهند. به زودی هوا بارانی و قایق غرق در آب باران شد. در چنین اوضاع و احوال دراماتیکی بود که حزب کمونیست چین رسماً اعلام موجودیت کرد؛ البته بدون تصویب و اعلام هیچ برنامه مشخصی، زیرا فرستادگان مسکو در جلسه حضور نداشتند که برنامه مذکور را ارائه کنند. کنگره حتی بدون صدور هیچ مانیفست یا بیانیه‌ای به کار خود پایان داد.

به هر کدام از نمایندگان ۵۰ یوان برای تأمین هزینه سفر بازگشت پرداخت شد. مائو از این پول برای خوشگذرانی و سیاحت در شهرهای هانگجو^{۶۱} و نانجینگ^{۶۲} استفاده کرد. او در نانجینگ دوباره با دوست دخترش، سی یونگ، ملاقات کرد.^{۶۳}

وابستگی به مسکو و پول مسکو مایه دلخوری بسیاری از اعضای حزب کمونیست چین بود. پروفیسور چن، که در اواخر اگوست ۱۹۲۱ به شانگهای آمد تا پست ریاست حزب را بر عهده بگیرد، به رفقای خود گفت: «اگر ما پول آنها را بگیریم، مجبور به اطاعت از دستوراتشان خواهیم شد.» او این پیشنهاد بی‌نتیجه را مطرح کرد که هیچ کدام از اعضای رهبری حزب نباید انقلابی حرفه‌ای تمام وقت باشند، بلکه باید مشاغل مستقلی داشته و درآمدهای این مشاغل را صرف گسترش ایده‌های انقلابی کنند.

پروفسور چن وارد بحث تندی با مارینگ شد و بر این نکته تأکید کرد که حزب کمونیست چین به صورت خود کار شاخه‌ای از کمینترن است و لذا نیازی به نظارت مستقیم نیکولسکی بر تمامی جلسات حزب کمونیست چین نیست. چن فریاد می‌کشید: «آیا ما باید اینگونه تحت کنترل باشیم؟ این اصلاً ارزشش را ندارد!» چن در اغلب موارد برای چند هفته متوالی از ملاقات با مارینگ خودداری می‌کرد. او در جلساتی که با نماینده روس‌ها داشت فریاد می‌زد و مشت بر می‌زد می‌کوبید و حتی فنجان چایش را به اطراف پرتاب می‌کرد. مارینگ در مکاتبات خود با مسکو از اسم مستعار «آتشفشان» برای نامیدن پروفسور چن استفاده می‌کرد. در برخی از لحظات که چن کنترل اعصاب خود را از دست می‌داد، مارینگ به اتاق بغلی می‌رفت و سیگاری دود می‌کرد و چن هم سعی می‌کرد که بر خشم و عصبانیت خود غلبه کند.

اما حزب کمونیست چین بدون پول مسکو قادر به شروع هیچ فعالیتی نبود. بدون سرمایه‌گذاری روس‌ها، انتشار نشریات کمونیستی و سازماندهی جنبش‌های کارگری در چین امر ناممکنی بود. از گزارشی که چن به مسکو فرستاده پی می‌بریم که مخارج حزب کمونیست چین در یک دوره ۹ ماهه (از اکتبر ۱۹۲۱ تا ژوئن ۱۹۲۳) دقیقاً ۱۷۶۵۵ یوان بوده که کمتر از ۶ درصد این مبلغ از منابع داخل چین تأمین می‌شده است. به این ترتیب ۹۴ درصد این پول از جانب روس‌ها تأمین می‌شده است. علاوه بر این، چندین گروه کمونیستی دیگر (حداقل هفت تا) در چین آن دوران فعالیت می‌کردند که یکی از آنها مدعی شده بود که بیش از ۱۱ هزار عضو دارد. اما بدون پول و سرمایه‌گذاری روس‌ها، همه این گروه‌ها نابود می‌شدند.

مائو برخلاف چن هیچ شک و وسواسی در مورد دریافت پول از مسکو نداشت. مائو یک واقعگرا بود. پول روسی زندگی او را تماماً تغییر داد. مائو بعد از پایان کنگره اول حزب مای ۶۰ تا ۷۰ یوان برای تأمین مخارج شاخه حزب در ایالت هونان از رهبری حزب دریافت می کرد. کمی بعد، این مبلغ به ۱۰۰ و سپس ۱۶۰ تا ۱۷۰ یوان افزایش یافت. این پول هنگامت دائمی زندگی شخصی مائو را از این رو به آن رو کرد. مائو تا آن زمان همیشه دچار کم پولی بود. او دو شغل داشت؛ یکی شغل تمام وقت مدیری مدرسه ابتدایی و دیگری شغل نیمه وقت روزنامه نگاری. مائو همواره این نگرانی را داشت که مبادا درآمدهای این دو شغل برای گذران زندگی او کفایت نکند. او در دو نامه ای که در نوامبر ۱۹۲۰ به یکی از دوستانش نوشت، با لحنی تلخ اینگونه شکوه و گلایه کرده است: «این چه زندگی مصیبت باری است که آدم باید برای امرار معاش، فقط از دهان و مغز خود استفاده کند... من در طول شبانه روز حتی نمی توانم سه چهار ساعت استراحت کنم؛ حتی شب ها هم باید کار کنم... زندگی ام واقعاً سخت و دشوار است.»

مائو در آن زمان به برخی از دوستانش گفته بود: «من در آینده، به احتمال بسیار زیاد باید با حقوق این دو شغل زندگی ام را بچرخانم. این احساس را دارم که مشاغلی که در آن فقط از ذهن و فکر استفاده می شود، بسیار دشوارند. بنابراین به فکر افتاده ام که یک کار بدنی یاد بگیرم؛ کاری مثل جوراب بافی یا نانواپی.» از آنجایی که مائو ذاتاً هیچ علاقه ای به انجام کارهای بدنی نداشت، ابراز تمایل وی برای انجام چنین کارهایی حکایت از عمق نومیدی وی می کرد.

اما مائو حالا به عنوان یک انقلابی حرفه ای حقوق بگیر، شغل راحت و پولسازی داشت. او روزنامه نگاری را رها کرد، و حتی از شغل مدیریت مدرسه ابتدایی نیز استعفا کرد، تا بتواند آن نوع زندگی را که همیشه

رویایش را در سر داشت واقعاً تجربه کند. مائو حالا می‌توانست آن‌طور که دلش می‌خواست، و بعدها نیز عادت همیشگی‌اش شد، روزها بخوابد و شب‌ها مطالعه کند. او در نامه‌ای به بهترین دوست خود، سیائو-یو، که تاریخ آن دو ماه بعد از پایان نخستین کنگره حزب است، سرمستانه اعلام کرد:

«حالا بیشترین اوقاتم را صرف رسیدگی به سلامت بدنی‌ام می‌کنم و دارم روز به روز قوی‌تر و سالم‌تر می‌شوم. حالا خیلی خیلی خوشحالم، زیرا جدای از سالم‌تر شدنم، دیگر زیر بار سنگین هیچ مسئولیتی قرار ندارم. این روزها بیشتر دلمشغول خوردن غذاهای خوب هستم؛ هم به شکم می‌رسم و هم به سلامتی‌ام. علاوه بر این هر کتابی را که دلم بخواهد می‌خوانم. نمی‌دانی که چه حالی دارم می‌کنم.»

زندگی خوب از نظر مائو در دو چیز خلاصه می‌شد: یک شکم سیر خوردن و مطالعه کتاب‌های مورد علاقه‌اش.

مائو در اکتبر ۱۹۲۱ همراه همسرش کائی - هویی به خانه‌ای در کناره «برکه آب زلال» نقل مکان کرد. وضع مالی او به قدری خوب بود که یکی دو خدمتکار استخدام کرده بود. این خانه در جای زیبایی واقع شده بود. برکه بزرگ جایی بود که آب گل‌آلود پس از ریختن در آن، زلال و شفاف می‌شد. اسم برکه نیز برگرفته از همین ویژگی بود. خانه مائو یک ساختمان قدیمی سنتی بود. این خانه تیرهای چوبی سیاه و دیوارهای آجری رنگارنگ داشت و در حیاط جلویی‌اش یک باغچه سبزیجات به چشم می‌خورد. خانه از پشت به تعدادی تپه‌های کم ارتفاع وصل بود.

این خانه ظاهراً دفتر شاخه حزب کمونیست چین در ایالت هونان بود. یکی از وظایف اصلی مائو به عنوان رهبر محلی حزب، ثبت نام از اعضای تازه بود اما او شور و شوق چندانی برای عملی کردن این

هدف نداشت. در نوامبر ۱۹۲۰، زمانی که از مائو خواستند برای «اتحادیه جوانان سوسیالیست» در هونان عضوگیری کند او این وظیفه را به یکی از دوستانش محول کرد و سپس همراه دوست دخترش، سی - یونگ، به تعطیلات رفت. مائو چنین جلوه داده بود که این سفر یک «سفر آموزشی پژوهشی» است.

مائو برخلاف اغلب دیکتاتورهای بنیانگذار - لنین، موسولینی، هیتلر - شور و شوق زیادی برای محقق ساختن شعارها یا باورهای اعتقادی اش به خرج نمی داد. او برای جذب اعضای تازه به حزب کمونیست زحمت زیادی متحمل نمی شد بلکه صرفاً در میان اطرافیان نزدیکش دنبال تور کردن اعضای تازه بود و اساساً فردی را برای عضویت در حزب مطلوب تشخیص می داد که مطیع و تابع محض دستورات وی باشد. اولین فردی که مائو به عضویت حزب درآورد، ئی لی - رونگ^{۶۴}، اداره کننده کتابفروشی حزب در چانگ شا و دوست نزدیک مائو، بود. ئی لی - رونگ شرح داده است که مائو کمی بعد از بازگشتش از اجلاس کنگره حزب در شانگهای به کتابفروشی آمد و او را به حیاط کتابفروشی برد و در حالی که به یک پرچین چوبی تکیه داده بود به وی گفت که باید به حزب پیوندد. لی - رونگ در پاسخ به این درخواست پاره ای انتقادات و تردیدها در مورد انقلاب روسیه و میلیون ها نفری که طی این انقلاب کشته شده بودند را ابراز کرد. اما مائو بدون توجه به این حرف ها، درخواست خود را تکرار کرد. بنا به گفته لی - رونگ، مائو به این ترتیب اولین شاخه حزبش را در چانگ شا تأسیس کرد. این شاخه حزبی فقط شامل سه نفر می شد: مائو، ئی لی - رونگ، و رفیقی که مائو همراه خودش به اولین کنگره حزب برده بود.

اعضای بعدی حزب در چانگ شا، اعضای خانواده مائو بودند. این

افراد شامل همسر و دو برادر مائومی شدند که او آنها را از روستا به شهر فرا خوانده بود. تسه - مین، برادر کوچک‌تر مائو، مرد جوان باهوشی بود که اداره کسب و کار خانوادگی را در روستا بر عهده داشت و با مسایل مالی کاملاً آشنا بود. تسه - مین مسئولیت امور مالی مائو و تشکیلات حزبی‌اش را بر عهده گرفت. مائو تدریجاً تعداد بیشتری از اعضای خانواده‌اش را از روستا به شهر چانگ‌شا فرا خواند و وظایف گوناگونی را به آنها محول کرد. بعضی از این افراد متعاقباً عضو حزب شدند. میزان جذب اعضای تازه برای حزب، جدای از خانواده و اطرافیان نزدیک مائو، در حد بسیار پایینی بود. او عمدتاً به جذب کسانی علاقه داشت که از آشنایان بسیار نزدیکش بودند.

در واقع باید گفت که در اوایل دهه بیست بسیاری از جوان‌های ساکن ایالت هونان مجذوب کمونیسم بودند. یکی از این جوانان لیو شائو - چی^{۶۵} نام داشت که بعدها مرد شماره دوی مائو و رئیس جمهوری چین شد. بسیاری از رهبران آتی حزب نیز جزو همین جوان‌ها بودند. اما آنها نه از طریق مائو، بلکه از طریق یک مارکسیست پنجاه ساله به اسم هو مین - فان^{۶۶} که در چانگ‌شا فعالیت کمونیستی می‌کرد، جذب شده بودند. مین - فان از عضویت لیو شائو چی و چند جوان دیگر در «اتحادیه جوانان سوسیالیست» در اواخر دهه بیست حمایت کرده و ترتیبی داده بود تا آنها به روسیه سفر کنند. مین فان در اولین کنگره حزب شرکت نداشت زیرا دعوتنامه برای مائو فرستاده شده بود. مائو شدیداً به مین - فان و مخصوصاً به عضوگیری‌های انبوه او، حسادت می‌کرد و بنابراین فرد دیگری را همراه خودش به کنگره حزب برده بود. سال ۱۹۲۲، زمانی که لیو شائو - چی از مسکو به چین بازگشت، مائو بلافاصله به سراغ او رفت تا پی ببرد مین - فان به چه ترتیبی موفق شده بود وی را به مسکو بفرستد.

نهایتاً زمانی که مائو رئیس شاخه حزب کمونیست چین در ایالت هونان شد، زیرآبِ رقیبِ از همه جایی خبر خود را زد. مین - فان یک مرکز پژوهشی را در چانگ شا اداره می کرد. این مرکز در ساختمانِ بزرگ و زیبایی، موسوم به «کوهستان قایق»^{۶۷} واقع شده بود. مائو با طرح این ادعا که حزب به ساختمانِ مذکور نیاز مبرم دارد، در معیتِ اعضای گروهش به این ساختمان نقل مکان کرد و نهایتاً با سیاه کردن روزگار مین - فان کاری کرد که او هم ساختمان «کوهستان قایق» و هم حزب کمونیست را ترک کند. مائو یک سال بعد به لیو شائو - چی، شاگرد سابق مین - فان، گفت: «این مرد متمرّد شده بود و بنابراین ما او را از ساختمان کوهستان قایق بیرون کردیم.» مائو با استفاده از واژه «متمرّد»، مخصوصاً در مورد فردی که از او مسن تر بود، در واقع سویه خشن خود را آشکار کرد. او تا آن هنگام، چنین رفتار خشنی از خود بروز نداده بود. مائو هنگامی که برای اولین بار به دیدار دوست خود، سیائو - یوی لیبرال رفته بود به نشانه احترام در برابرش تعظیم کرده بود. مائو تا آن زمان در برخورد با دیگران، چه افراد همسطح چه بالادستی ها مودب بود. اما حالا اولین کام گیری ها از قدرت باعث تغییر رفتار او شده بود. مائو از این زمان به بعد فقط با کسانی دوستی و رفاقت کرد که وی را به چالش نمی کشیدند. به همین جهت غالب دوستانش از حیث گرایشات سیاسی عمدتاً خنثی و بی طرف بودند. مائو با هیچ کدام از همکاران و همفکران سیاسی خود رابطه دوستانه نداشت و ندرتاً با آنها معاشرت می کرد. از دور خارج کردن مین - فان نخستین نبرد قدرت مائو بود؛ نبردی که او در آن پیروز شد. حزب کمونیست چین در چانگ شا فاقد هرگونه کمیته ای بود و لذا جلسات حزبی اندکی برگزار می شد. کار مائو در این دوران صرفاً به صدور دستورات به زیردستی ها، و تهیه و ارسال

گزارش‌های منظم و اجباری به رهبری حزب در شانگهای، منحصر می‌شد.

مائو در انجام دیگر وظیفه مهمش، که سازماندهی اتحادیه‌های کارگری بود، هیچ اقدام مؤثری نمی‌کرد. او که نسبت به دهقانان بی‌علاقه بود، احساس می‌کرد که به کارگران هم بی‌علاقه است. مائو در نامه‌ای به یکی از دوستانش به تاریخ نوامبر ۱۹۲۰، از وضع ناگوار زندگی خودش به عنوان یک روشنفکر گلایه کرد. او نوشت: «کارگران چینی در وضع ناگواری به سر نمی‌برند و واقعاً رنجی نمی‌کشند. تنها روشنفکرها در حال رنج کشیدن هستند.»

در دسامبر ۱۹۲۱ کارگران آنیوان^{۶۸}، یکی از مراکز مهم استخراج زغال سنگ، در مرز دو ایالتِ هونان و جیانگشی^{۶۹} متحصن شدند و طی نامه‌ای از کمونیست‌ها تقاضای کمک کردند.

مائو به معدن نزد کارگران متحصن رفت. این اولین مورد شناخته شده‌ای است که مائو به کارگران نزدیک می‌شد. او چند روزی نزد کارگران ماند و سپس با محول کردنِ وظیفه‌اش به فردی دیگر، آنجا را ترک کرد. مائو در پی این گردشِ کوتاه مدت در دنیای تیره و تاریک معادن زغال سنگ به رهبریت حزب کمونیست در شانگهای گفت که از دیدن این «فعالانِ کارگری» به شدت «گیج و مبهوت» شده است. در آن هنگام در ایالت هونان چند فعالِ کارگری قدرتمند فعالیت می‌کردند. مخصوصاً دو تا از این فعالانِ کارگری که غیر کمونیست هم بودند موفق به تأسیس «اتحادیه کارگری هونان» شده بودند. این اتحادیه بیش از ۳۰۰۰ از مجموع ۷۰۰۰ کارگر چانگ‌شا (مرکز ایالت هونان) را به عضویت خود درآورده بود. عاقبت در ژانویه ۱۹۲۲ دو فعال کارگری مذکور در پی رهبری یک اعتصاب بزرگ کارگری، دستگیر شدند. آنها در ساعات بعد از نیمه شب اعدام شدند؛ آن هم به

روش سنتی قطعه قطعه کردن که مخصوص چینی‌ها بود. اعدام این دو فعالِ کارگری باعث شد تا موجی از مخالفت‌های گسترده سراسر کشور را فرا بگیرد. بعدها هنگامی که از فرماندار وقت ایالت هونان پرسیده شد چرا به جای آن دو فعالِ کارگری مائو را هدف قرار نداده بود؟ وی در پاسخ گفت که از نظروى مائو هیچ تهدیدی به شمار نمی‌رفت و لذا دلیلی برای دستگیری‌اش وجود نداشت.

مائو به سبب عدم تأثیرگذاری در سازماندهی طبقه کارگر هونان و عدم موفقیت در ثبت نام اعضای تازه برای حزبِ کمونیست، از دومین کنگره حزب که در جولای ۱۹۲۲ برگزار شد، کنار گذاشته شد. این کنگره یکی از مهم‌ترین کنگره‌های حزب کمونیست چین بود زیرا اساسنامه حزب و الحاق حزب به کمیترین را مورد تصویب قرار داد. الحاق رسمی حزب به کمیترین به معنای پذیرش نظارتِ مستقیم مسکو بر حزب کمونیست چین بود. مائو بعدها تلاش کرد تا غیبت خود را در کنگره دوم حزب به نحوی توجیه کند. او مدعی شد که «قصد شرکت در کنگره را داشتم اما آدرس محل برگزاری جلسه را فراموش کردم. هیچ‌کدام از رفقا را هم پیدا نکردم تا آدرس را از آنها بپرسم. به این ترتیب کنگره دوم را از دست دادم.» مائو در واقع بسیاری از اعضای اصلی حزب را در شانگهای می‌شناخت و قطعاً اگر دعوت شده و آدرس را فراموش کرده بود، به راحتی می‌توانست آدرس محل برگزاری این جلسه رسمی بسیار مهم را پیدا کند. عدم حضور مائو در کنگره دوم به معنای این بود که او مقام ریاستِ شعبه حزب در ایالت هونان را از دست خواهد داد، جریانِ پول‌روسی هم قطع می‌شد و او باید دستوراتِ فرد دیگری را که به عنوان رئیس شعبه حزب معرفی می‌شد، اجرا کند. فکر به این موضوع باعث شد تا مائو بر شدت فعالیت‌هایش بیفزاید: او ابتدا در آوریل ۱۹۲۲ از یک معدن

روی بازدید کرد و سپس در ماه مه به آنیوان، مرکز عمده استخراج زغال سنگ رفت. او همچنین تعدادی از تظاهرات‌ها و اعتصاب‌ها را رهبری کرد. مائو در بیست و چهارم اکتبر، زمانی که کائی - هویی اولین فرزندشان را به دنیا آورد، جایی در دوردست به نمایندگی از سوی اتحادیه کارگران ساختمانی مشغول مذاکره با کارفرمایان بود. مائو اسم اولین فرزند پسرش را آن - ینگ^{۷۰} گذاشت که معنای آن «فرد برجسته» است.

مائو همچنین در پایان ماه مه موفق شد که یک کمیته حزبی در هونان تأسیس کند؛ یعنی درست یک سال پس از انتصابش به ریاست شعبه ایالتی حزب. این کمیته سی عضو داشت که اغلب آنها توسط فرد دیگری به جز مائو جذب حزب شده بودند.^{۷۱} لیو شائو - چی، رئیس جمهور آینده چین، در بستر مرگ^{۷۲} شرح داد که این کمیته حزبی تحت نظر مائو به چه ترتیبی کار می کرد. او گفت: «من در ملاقات‌های متعددی که در خانه صدر مائو برگزار می شد شرکت می کردم، و جدای از طرح پرسش‌ها، هیچ گونه فرصت یا امکانی برای حرف زدن نداشتم. همیشه در پایان جلسه صدر مائو دستوراتش را صادر می کرد... حزب در هونان رهبر خودش را داشت و همین طور سبک خاص خودش را، که کاملاً متفاوت از نحوه عملکرد حزب در شانگهای بود.» لیو شائو - چی برای ثبت در تاریخ، و تا آنجا که می توانست به صراحت بیان کند، اعلام کرد که مائو در روزهای آغازین شکل گیری حزب کمونیست مستبدانه رفتار می کرد.

مائو در همین زمان که برای بهبود رابطه خویش با مرکزیت حزب تلاش می کرد، شانس بزرگی آورد. اغلب کادرهای حزب کمونیست چین در شانگهای در ژانویه ۱۹۲۳ علیه دستور به ظاهر عجیب و غریب مسکو مبنی بر پیوستن اعضای حزب کمونیست به «حزب ملی گرایان» (موسوم به کومین تانگ^{۷۳}) دست به اعتراض زدند. مسکو طالب این بود که کمونیست های محلی از این دستور متابعت کنند - آنها (روس ها) مائو را یافتند.

«حزب ملی گرایان» در سال ۱۹۱۲ از ترکیب دو گروه جمهوری خواه تشکیل شده بود. نخستین رهبر این حزب، سون یات - سن، قبلاً برای مدت کوتاهی رئیس جمهور موقت چین شده بود. او کمی بعد در نبرد قدرت با یوان شی - کایی، رئیس ستاد ارتش چین، شکست خورد و قدرت را به وی واگذار کرد. سون یات - سن از آن هنگام (۱۹۱۲) به بعد، در تلاش بود تا ارتش خود را تشکیل داده و حکومت پکن را به زور سرنگون کند.

این هدف باعث شد که سون یات - سن به مسکو رو بیاورد. روس ها در ساقط کردن حکومت پکن منافع مشترکی با سون یات - سن داشتند؛ زیرا این حکومت حاضر نشده بود بر اشغال «مغولستان بیرونی»^{۷۴} از سوی شوروی صحنه بگذارد چون این منطقه را بخشی از خاک چین می دانست. حزب کمونیست چین بسیار کوچک تر از آن بود که بتواند حکومت پکن را ساقط کند، بنابراین فرستادگان مسکو به چین جستجوی خود را برای یافتن افراد قدرتمند و نافذ در گوشه و کنار کشور آغاز کردند و نهایتاً هم سون یات - سن را پیدا کردند. سون همچنین تنها فرمانروای قدرتمند محلی در چین بود که حاضر شده بود حضور شوروی در چین و مغولستان را بپذیرد.

پایگاه سون در کانتون^{۷۵}، مرکز ایالت جنوبی و ساحلی گواندونگ^{۷۶}،

بود. او از روس‌ها خواسته بود که به وی در بنای یک ارتش قوی که قادر به فتح سراسر چین باشد، کمک کنند. سون در سپتامبر ۱۹۲۲ به فرستاده روس‌ها گفت که «من خواهان شکل‌گیری ارتشی هستم با تجهیزات نظامی و نفرات روسی.» سون در قبال تحقق این تقاضا، نه تنها بر اشغال «مغولستان بیرونی» از سوی شوروی صحنه گذاشت، بلکه پیشنهاد کرد که ارتش شوروی ایالت «شین جیانگ»^{۷۷} را که در شمال غربی چین واقع شده و دارای معادن غنی زغال سنگ بود به اشغال خود درآورد. آدولف ژوفی^{۷۸}، سرفرستاده روس‌ها به چین، در ماه نوامبر چنین گزارش داد که «سون یات-سن درخواست کرده است که یکی از فوج‌های نظامی ما ایالت شین جیانگ را که در شرق ترکمنستان شوروی واقع است اشغال کند.» سون به روس‌ها گفته بود که «فقط ۴۰۰۰ سرباز چینی در این ایالت وجود دارد و اگر روس‌ها حمله کنند با هیچ مقاومتی مواجه نخواهند شد.» سون پیشنهاد کرده بود که روس‌ها بعد از تسخیر شین جیانگ، به قلب چین حمله ور شوند و سپس به نفع او تا شهر چنگدو^{۷۹}، مرکز ایالت سیچوان^{۸۰} بتازند.

سون نه فقط جاه‌طلبی‌های بزرگ و عذاب وجدان‌های اندکی داشت، بلکه حزب بزرگی با هزاران عضو و یک پایگاه منطقه‌ای در بندر مهم کانتون در اختیار داشت. بنابراین، کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در اوایل ژانویه ۱۹۲۳ تصمیم گرفت «با استفاده از منابع مالی کمینترن حمایت کاملی از ملی‌گرایان چینی» به عمل آورد. این تصمیم از سوی استالین^{۸۱}، رهبر آتی شوروی، که روز به روز علاقه بیشتری به منافع شوروی در چین پیدا می‌کرد، اتخاذ شد. به این ترتیب، سون کاملاً به دامن روس‌ها افتاد. ژوفی، سر جاسوس روس‌ها در چین، طی نامه‌ای به لنین نوشت: «سون حالا آدم ماست.

ما با صرف فقط دو میلیون دلار مکزیکی که برابر با دو میلیون روبل طلاست، او را خریده‌ایم؛ و این ارزشش را دارد.»

مسکو می‌دانست که سون دستور کار خاص خودش را دارد و در صدد است که از شوروی به نفع خود استفاده کند. به همین دلیل مسکو از عامل محلی گوش به فرمان خود، حزب کمونیست چین، خواست که در بطن قضایا حضور داشته باشد و ضمن هدایت سون یات - سن در خط مسکو از منافع شوروی حفاظت کند. بنابراین مسکو به

کمونیست‌های چینی امر کرد که به «حزب ملی گرایان» ملحق شوند. استالین در یک جلسه مخفی شرح داد: «ما نمی‌توانیم از اینجا (مسکو) مستقیماً و علناً دستورات را صادر کنیم. ما باید این کار را از طریق حزب کمونیست چین و دیگر رفقای چینی خود به صورت مخفیانه و محرمانه به انجام برسانیم...»

مسکو خواهان این بود که با استفاده از حزب کمونیست چین، به عنوان یک اسب تروا، بهره‌برداری بیشتری از «حزب ملی گرایان» بکند اما همه رهبران حزب کمونیست چین، و در رأس آنها پروسور چن، مخالف الحاق حزبشان به حزب سون یات - سن بودند. آنها چنین استدلال می‌کردند که حزب مذکور با کمونیسم میانه‌ای ندارد و سون نیز سیاستمدار «دروغگو» و «بی‌وجدان» دیگری است که فقط تشنه کسب قدرت است. رهبران حزب کمونیست چین به مسکو گفتند که «حمایت شما از سون یات - سن به معنای تلف کردن خون و عرق پرولتاریای شوروی، و چه بسا، تلف کردن خون و عرق پرولتاریای جهان است.»

مارینگ، فرستاده کمینترن به چین، با طغیان رهبران حزب کمونیست چین مواجه شد و تقریباً به همین دلیل بود که از مائو خواسته شد تا به مقر مرکزی حزب در شانگهای بیاید. مائو عملگرا

استراتژی مسکو را پذیرفت و بلادرنگ به «حزب ملی گرایان» ملحق شد. هی - سن، دوست قدیمی مائو و کمونیستی بسیار پرشورتر از او، به کمینترن گفت: «موقعی که مارینگ شعار همه باید در خدمت ملی گرایان باشیم را مطرح کرد، مائو تنها کسی بود که از این شعار حمایت کرد.»

مائو هیچ آینده‌ای را برای حزب کوچکی که به آن تعلق داشت، تصور نمی کرد. او احتمال نمی داد که روزی اندیشه کمونیسم در چین گسترده و فراگیر شود. مائو در کنگره سوم حزب کمونیست چین که در ژوئن ۱۹۲۳ برگزار شد، این موضوع را صراحتاً تشریح کرد. او در این کنگره گفت که چین تنها در صورتی کمونیست خواهد شد که ارتش روسیه به چین حمله نظامی کند. مارینگ که ریاست کنگره سوم حزب کمونیست چین را برعهده داشت، چنین گزارش داد: «مائو به حدی بدبین بود که خطاب به حاضرین در کنگره اعلام کرد تنها راه رهایی چین در گروی مداخله نظامی شوروی است. او معتقد بود که انقلاب باید از طریق شمال و توسط ارتش شوروی به چین آورده شود.» و این دقیقاً همان اتفاقی بود که دو دهه بعد به وقوع پیوست. حمایت پرشورانه مائو از خط مسکو باعث شد تا وی تحت نظارت و حمایت مارینگ به هسته مرکزی حزب کمونیست چین پرتاب شود. حالا او به شکل بی سابقه‌ای کوشش و تقلای می کرد زیرا به نتیجه کار خود امیدوار بود. ویلد^{۸۲} که جزو جاسوسان ارشد مسکو در چین به شمار می رفت و با حفظ سمت معاون کنسول شوروی در شانگهای نیز بود، طی گزارشی به مسکو در مورد مائو و یک کمونیست دیگر نوشت: «این دو نفر از بهترین و قاطع ترین کادرهای حزب کمونیست هستند.» مائو به دستیاری رئیس حزب، پروفیسور چن، منصوب شد. او مسئول امور مکاتباتی حزب شد و در جلسات کمیته مرکزی وظیفه

نوشتن صورت جلسات را بر عهده گرفت. تمامی نامه‌های حزب باید به امضای مائو و پرفسور چن می‌رسید. مائو با تقلید از چن، امضای انگلیسی T.T.Mao را بر پای نامه‌های حزبی می‌گذاشت. یکی از اولین نامه‌هایی که به امضای مائو و چن ارسال شد، نامه‌ای خطاب به مسکو بود. آنها در این نامه از رفقای مسکو درخواست کرده بودند که با توجه به «گسترش فعالیت‌های حزب در دوران جدید» کمک‌های مالی بیشتری را بفرستند.

مسکو در پی ملحق شدنِ کمونیست‌های گوش به فرمان چینی به «حزب ملی گرایان» یک عامل اجرایی بلند مرتبه را به چین اعزام کرد تا اقدامات کمونیست‌ها و ملی گرایان را هماهنگ و همسو کند. این مامورِ کاریزماتیک میخائیل بورودین^{۸۳} نام داشت. سون یات-سن در اگوست ۱۹۲۳ بنا به توصیه استالین، بورودین را به سمت مشاور سیاسی خود منصوب کرد. بورودین یک انقلابی کهنه کار بود که در آمریکا، مکزیک و بریتانیا کار کرده بود. او ناطقی زبردست با صدایی قدرتمند بود؛ یک سازماندهنده توانا و یک استراتژیست خردمند. (بورودین اولین کسی بود که به کمونیست‌های چینی توصیه کرد به شمال غربی چین بروند و در مرز شوروی مستقر شوند.

کمونیست‌های چینی یک دهه بعد با عمل کردن به این توصیه، قدرت فراوانی پیدا کردند.) معاصرین بورودین از وی با واژه‌هایی همچون «باشکوه» یاد کرده‌اند. او حتی در زمانی که بیمار بود باز انرژی فراوانی از خودش ساطع می‌کرد.

بورودین «حزب ملی گرایان» چین را بر اساس الگوی روسی سازماندهی مجدد کرد و اسامی تشکیلات کمونیستی (مثلاً «اداره تبلیغات») را روی زیرمجموعه‌های این حزب گذاشت. مائو و بسیاری دیگر از کمونیست‌های چینی در اولین کنگره حزب ملی گرایان که در

ژانویه ۱۹۲۴ در کانتون برگزار شد شرکت کردند. حزب کمونیست چین به رغم کوچکی اش توانست بسیاری از پست‌های مهم «حزب ملی گرایان» را تصاحب کند. مسکو از این به بعد سیل کمک‌های مالی را روانه حزب ملی گرایان کرد. کار مهم‌تر مسکو، تأسیس و تعلیم ارتش ملی گرایان بود. روس‌ها یک آکادمی نظامی بر روی جزیره‌ای واقع در «پرل ریور»^{۸۴}، در چند ده کیلومتری کانتون، بنا کردند. «آکادمی نظامی وامپوا»^{۸۵} که بر اساس الگوی آکادمی‌های نظامی روسی ساخته شده بود، با انبوهی از مشاورین و معلمین روسی اش وظیفه آموزش ارتش ملی گرایان چین را بر عهده داشت. هواپیماها و توپ‌های اتحاد جماهیر شوروی از طریق دریا به بندر کانتون می‌رسید و در آنجا تخلیه می‌شد. سربازان آموزش دیده ارتش ملی گرایان چین به لطف برخورداری از حمایت‌ها و راهنمایی‌های مشاوران نظامی شوروی، به نحو چشمگیری دایره نفوذ و قدرت خود را در سطح کشور گسترش دادند.

مائو در «حزب ملی گرایان» به شدت فعالیت می‌کرد. او نهایتاً یکی از شانزده عضو اصلی کمیته اجرایی مرکزی این حزب شد. مائو در مابقی ایام سال عمدتاً در دفتر «حزب ملی گرایان» در شانگهای مشغول به کار بود. مائو همچنین به تأسیس شعبه حزب ملی گرایان در ایالت هونان کمک کرد؛ شعبه‌ای که تدریجاً به یکی از بزرگ‌ترین شعبه‌های این حزب تبدیل شد.

مائو حتی تا آنجا پیش رفت که ندرتاً در جلسات حزب خودش حاضر می‌شد. علاقه زیاد او به همکاری با ملی گرایان باعث عصبانیت همکاران کمونیستش شده بود. هی - سن، دوست قدیمی مائو که کمونیست متعصب‌تری بود، بعدها نزد کمینترن گلایه کرد که «شعبه حزب ما در ایالت هونان تقریباً تمامی اهمیت سیاسی خود را از دست

داده است. همه تصمیم‌گیری‌های سیاسی در کمیته محلی حزب ملی‌گرایان اتخاذ می‌شود و نه در کمیته محلی حزب کمونیست.» یک سازمان دهنده کارگری دیگر عقیده مشابهی داشت: «مائو در آن زمان مخالف جنبش اتحادیه‌های مستقل کارگری بود.»

مارینگ که پشتیبان اصلی مائو بود در اکتبر سال گذشته چین را ترک کرده بود. مائو حالا که تکیه گاه اصلی خود را از دست داده بود، احساس می‌کرد که فرستادگان روسی مثل سابق او را تحویل نمی‌گیرند. او با وجودی که رابطه خوبی با بورودین داشت اما مجبور بود علیه ایدئولوگ‌های متعصب و منزله‌گرا مبارزه کند. مسکو به کمونیست‌های چینی دستور داده بود که ضمن نفوذ در «حزب ملی‌گرایان»، باید هویت و استقلال حزبی و ایدئولوژیکی خود را نیز حفظ کنند. اما مائو که از حیث باورهای ایدئولوژیکی دچار پریشانی بود نمی‌توانست مرز روشنی میان این دو حزب ترسیم کند. سرگئی دالین^{۸۶}، یکی از فرستادگان مسکو به چین، در نامه‌ای به تاریخ‌سی‌ام مارس ۱۹۲۴ خطاب به گریگوری وویتینسکی نوشت: «آنچه که شما از مائو، دبیر حزب کمونیست چین، می‌شنوید مو بر تنتان سیخ می‌کند. برای مثال، او می‌گوید که حزب ملی‌گرایان یک حزب پرولتری بوده و هست و لذا باید از سوی کمینترن به عنوان یکی از بخش‌های آن به رسمیت شناخته شود... این شخصیت نماینده حزب کمونیست چین در اتحادیه جوانان سوسیالیست بود... من از کمیته مرکزی حزب کمونیست چین درخواست کرده‌ام که فرد دیگری را به این سمت منصوب کند.»

مائو به موقع از این منصب کنار گذاشته شد. او به عنوان «فرست طلب» و «راست‌گرا» هدف انتقاد قرار گرفت و از کمیته مرکزی حزب کمونیست چین اخراج شد و حتی به کنگره بعدی حزب که قرار بود

در ژانویه ۱۹۲۵ تشکیل شود^{۸۷}، نیز دعوت نشد. وضع سلامتی مائو در همین زمان رو به وخامت گذاشت به طوری که شدیداً لاغر و بیمار شد. یکی از همکاران و هم خانه‌ای‌های سابق مائو به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «مائو بسیار عصبی بود و مدام دلمشغول روابط نامشروعش با زن‌ها بود.» این وضعیت حادث عصبی باعث شد که وی دچار یبوست مزاج شود به طوری که فقط هفته‌ای یک بار قضای حاجت می‌کرد. موضوع قضای حاجت و یبوست یکی از دلمشغولی‌های دائمی مائو طی مابقی دوران زندگی‌اش بود. مائو در پایان سال ۱۹۲۳ به هر ترتیبی که بود از شانگهای رانده شد و به خانه روستایی‌اش در شائوشان ایالت هونان بازگشت اما این بار هیچ شغل حزبی نداشت. زمانی که مائو در ششم فوریه ۱۹۲۵ به شائوشان بازگشت ۵۰ کیلوگرم کتاب همراه خودش آورده بود. او به اطرافیان‌ش گفت که برای سپری کردن دوران «نقاقت» به خانه بازگشته است. مائو تا این هنگام بیش از چهار سال پرفراز و نشیب را همراه حزب کمونیست چین گذرانده بود. او حالا در سی و یک سالگی، بدون داشتن هیچ باور ایدئولوژیکی روشن و پرشوری به ملک خانوادگی‌اش عقب‌نشینی کرده بود. بدیاری‌های مائو در این سال‌های نخستین شکل‌گیری حزب کمونیست چین، همچنان و به شدت مکتوم نگه داشته شده است. مائو بعدها که همه کاره حزب کمونیست شد اصلاً دوست نداشت که عدم تأثیرگذاری او بر حزب کمونیست، روشن نبودن باورهای اعتقادی‌اش و نیز علاقه شدیدش به حزب ملی‌گرایان در این دوره، فاش شود. مائو از این امر احتراز داشت زیرا حزب ملی‌گرایان در سال‌های بعد تبدیل به دشمن عمده کمونیست‌ها شد.

بخش چهارم: ظهور و سقوط در حزب ملی گرا

(۱۹۲۵-۱۹۲۷: از ۳۱ تا ۳۳ سالگی مائو)

مائو برای هشت ماه در خانه پدری اش در شائوشان زندگی کرد. او و دو برادرش این خانه و مقدار قابل توجهی زمین کشاورزی را به ارث برده بودند و املاک آنها تحت مراقبت و رسیدگی اقوامشان قرار داشت. مائو قبلاً دو برادر کوچک تر خود را عضو حزب کمونیست کرده بود. این دو برادر مدتی را در چانگ شا برای حزب کار کرده بودند. حالا آنها همراه برادر بزرگ خود به شائوشان بازگشته بودند. کمونیست های هونان در شهر چانگ شا، که در ۵۰ کیلومتری شائوشان قرار داشت، مشغول سازماندهی تظاهرات و اعتصاب ها بودند، اما مائو درگیر این فعالیت ها نشد. او در خانه ماند، و بیشتر اوقات خود را صرف ورق بازی کرد.

اما مائو مترصد یافتن فرصت و بختی بود تا بتواند دوباره به رده های بالای عالم سیاست بازگردد. سون یات - سن، رهبر «حزب ملی گرا» در مارس ۱۹۲۵ درگذشت. وانگ جینگ - وی^{۸۸}، جانشین سون یات - سن، فردی بود که مائو را می شناخت و نظر بسیار مساعدی نسبت به او داشت^{۸۹}. وانگ در سال ۱۹۲۴ در شانگهای با مائو کار کرده بود و هر دوی آنها همکاری بسیار خوبی با هم داشتند.

وانگ متولد سال ۱۸۸۳ و ده سال بزرگ تر از مائو بود. او ناطقی زبردست و رهبری کاریزماتیک بود و چهره ای همچون ستارگان سینما داشت. او نقش مهمی را در فعالیت های جمهوری خواهانه علیه سلسله مانچو ایفا کرده بود. وانگ در اکتبر ۱۹۱۱ که انقلاب جمهوری خواهانه در چین به اوج رسید، مشغول گذراندن دوره محکومیت حبس ابد در زندان بود. او قبلاً چندین بار تلاش کرده بود که درباریان رده بالای سلسله مانچو را، و از جمله شخص نایب

السلطنه را، ترور کند. وانگ در اواخر سال ۱۹۱۱ در پی فروپاشی نظام امپراتوری در چین از زندان آزاد و یکی از رهبران حزب ملی گرا (کومین تانگ) شد. وانگ در روزهای پایانی عمر سون یات - سن، بنا به خواست و اراده وی، در کنارش بود. همین امر صلاحیت وانگ را برای رهبری حزب مسجل ساخته بود. اما از همه مهم تر، حمایت تمام عیار بورودین، مشاور روسی بلند مرتبه، از وانگ بود. مسکو حالا با حدود ۱۰۰۰ مأموری که در پایگاه حزب ملی گرا در کانتون داشت، همه کاره این شهر جنوبی چین بود. فضا و حس و حال حاکم بر شهر مشابه شهرهای اتحاد شوروی بود. پرچم ها و شعارهای کمونیستی در همه جای شهر به چشم می خورد. مأموران روسی سوار بر اتومبیل از این سو به آن سو می رفتند و این در حالی بود که محافظان چینی آنها بر رکاب اتومبیل ها دیده می شدند. کشتی های روسی سطح «پرل ریور» را پوشانده بود. کمیسرهای روسی در اتاق های دربسته و در پشت میزهای پوشیده شده با پارچه قرمز، و در زیر تابلوی بزرگی از لنین که روی دیوار نصب بود، افراد «مسئله ساز» و «مورد دار» را بازجویی و محاکمه می کردند.

مائو موقعی که از مرگ سون یات - سن باخبر شد، یکی از برادران خود (تسه - مین) را به کانتون فرستاد تا شانس های خود را برای کسب مناصب بالا در حزب ملی گرا ارزیابی کند. کمی بعد تسه - تان، دیگر برادر مائو، نیز عازم کانتون شد. در ماه ژوئن مشخص شد که وانگ رئیس جدید حزب ملی گراست. مائو با هدف نشان دادن قابلیت ها و صلاحیت های خود شروع کرد به توسعه دادن فعالیت های حزبی در میان توده های دهقانی در حول و حوش شائوشان و مناطق اطراف. مائو برای ملی گرایان کار می کرد، و نه برای کمونیست ها. او که از رهبریت حزب کمونیست چین اخراج شده بود، حالا سعی داشت که

بخت خود را در حزب ملی گرایان بیازماید.

«مبارزه با امپریالیسم» در رأس برنامه‌های حزب ملی گرا قرار داشت. این حزب اعلام کرده بود که وظیفه عمده‌اش دفاع از منافع چین در برابر قدرت‌های خارجی ست. مائو این مضمون را به شعار و محور اصلی فعالیت‌های سیاسی خود تبدیل کرد؛ گرچه این شعار عملاً هیچ ارتباط نزدیکی با زندگی دهقانان چینی نداشت. جای تعجب نبود که دهقانان ساکن در مناطق اطراف شائوشان نسبت به این شعارها کاملاً بی‌تفاوت باقی ماندند. یکی از همکاران مائو در یادداشت‌های روزانه خود به تاریخ بیست و نهم جولای ۱۹۲۵ نوشت: «فقط یکی از رفقا در جلسه حاضر شد و کس دیگری نیامد. بنابراین جلسه برگزار نشد.» وی در یادداشت‌های چند روز بعد نوشت: «جلسه را برگزار نکردیم چون فقط چند تایی از رفقا آمده بودند.» همکار مائو در بخش دیگری از یادداشت‌هایش نوشت: «امشب، من و مائو از این مکان به آن مکان رفتیم تا مردم را به شرکت در جلسه ترغیب کنیم، به همین دلیل جلسه خیلی دیر شروع شد و تا ساعت یک و پانزده دقیقه صبح طول کشید. مائو بعد از پایان جلسه گفت که قصد دارد به خانه‌اش برگردد، چون ضعف اعصاب داشت و آن روز مدام حرف زده بود. او به من گفت که نمی‌تواند در اینجا بخواهد و باید حتماً به خانه‌اش برود. ما راه افتادیم اما حدود یکی دو کیلومتر بعد هر دو از نفس افتادیم؛ به قدری خسته بودیم که دیگر نتوانستیم قدم از قدم برداریم و لذا شب را در تانگ بروک^۹ سپری کردیم.»

مائو هیچ کارزار دهقانی‌ای به سبک فقرا علیه اغنیاء را سازماندهی نکرد. یکی از دلایل این امر اعتقاد مائو به بیهودگی این نوع کارزارها بود. او قبلاً در تاریخ هجدهم ژانویه ۱۹۲۴ به بورودین و دیگر کمونیست‌ها گفته بود:

«اگر ما نبردهایی علیه زمین داران بزرگ راه بیندازیم، محکوم به شکست خواهیم بود. برخی از کمونیست‌ها در بعضی از مناطق ابتدا اقدام به سازماندهی دهقانان بی‌سواد کرده و سپس آنها را به سوی نبرد با زمین داران بزرگ و نسبتاً ثروتمند سوق داده‌اند. نتیجه چه شد؟ سازمان‌های کمونیستی ما بلافاصله از هم پاشیدند، ممنوع شدند، و ما نه تنها از چشم دهقانان افتادیم و متهم شدیم که منافع آنها را در نظر نمی‌گیریم، بلکه از ما متنفر هم شدند. آنها حتی به این نتیجه رسیدند که اگر ما آنها را سازماندهی نکرده بودیم، هرگز دچار بدبختی و مصیبت نمی‌شدند. به این ترتیب، ما تا هنگامی که از قوی بودن شاخه‌های حزب و ریشه دار بودن آنها در میان توده‌های دهقانی مطمئن نشده‌ایم، نباید سیاست تندروانه‌ای علیه زمین داران نسبتاً ثروتمند اتخاذ کنیم.»

مائو یک عملگرا بود. در آن زمان کمونیستی به اسم وانگ هسین - تسونگ در منطقه مائو به کار سازماندهی دهقانان فقیر مشغول بود؛ درست در همان زمانی که مائو در شائوشان به سر می‌برد، این کمونیست به اتهام راهزنی از سوی پلیس محلی دستگیر و سپس شکنجه شد و نهایتاً سرش را از بدنش جدا کردند.

مائو محتاطانه تصمیم گرفت که از هرگونه فعالیت‌های بی‌ثمر خطرناک اجتناب کند. اما مسئولین حکومتی در ایالت هونان همچنان به مائو ظنین بودند زیرا او مشهور بود به این که یک انقلابی رادیکال کله‌گنده است. در تابستان آن سال، به روال معمول سال‌های گذشته، دهقانان هونان بایک قحطی دست به گریبان بودند. دهقانان فقیر با استفاده از زور مانع از این شده بودند که زمین داران ثروتمند غلات را از شهرهای ایالت به دیگر نقاط کشور حمل کنند. مائو مظنون به این بود که بر آتش درگیری‌ها نفت می‌پاشد. در

چانگ‌شا، مرکز ایالت هونان، مجموعه‌ای از تظاهرات عظیم «ضد امپریالیستی» به راه افتاد. بهانه تظاهر کنندگان قتل ۱۰ تظاهرکننده چینی در روز سی‌ام مه در «منطقه بریتانیایی» شانگهای توسط پلیس‌های بریتانیایی بود. گرچه مائو هیچ نقشی در تظاهرات چانگ‌شا نداشت و چندین ده کیلومتر آن طرف‌تر آرام در خانه‌اش نشسته بود اما همچنان فرد محرک و خطرناکی ارزیابی می‌شد. این موضوع به ویژه در گزارشی که رئیس‌آمریکایی شعبه دانشگاه ییل در چین خطاب به مقامات واشنگتن نوشته، بازتاب روشنی دارد. در این نامه که از کنسول گری آمریکا در چانگ‌شا ارسال شده، آمده است که «در روز پانزدهم ژوئن ناآرامی‌های بلشویکی چانگ‌شا را فرا گرفت؛ فرماندار ایالت هونان فهرستی شامل اسامی بیست تن از رهبران انقلابی در اختیار دارد. یکی از این رهبران، مائو تسه تونگ نام دارد که در چانگ‌شا رهبری عملیات تبلیغاتی کمونیستی را برعهده دارد.» مائو برای خودش نام و شهرتی داشت تا آنجا که حتی این آمریکایی (معمولا کم‌اطلاع) نیز وی را می‌شناخت.

به این ترتیب در اواخر ماه اگوست ۱۹۲۵ احضاریه‌ای برای مائو ارسال شد. مائو که در هر حال قصد داشت به کانتون برود، به این نتیجه رسید که حالا وقت فرار است. او سوار بر یک صندلی روان شد و از شائوشان راهی چانگ‌شا شد. مائو به حمل‌کنندگان صندلی روان گفته بود که اگر با مأموران مواجه شدند به آنها بگویند که در حال حمل یک پزشک هستند. چند روز بعد تعدادی از مأموران مسلح به خانه پدری مائو در شائوشان هجوم آوردند تا وی را دستگیر کنند. مأموران به مائو دست پیدا نکردند و در عوض پول‌های نقد ساکنین خانه را به نفع خود مصادره کردند. در این ماجرا هیچ آسیب دیگری به اعضای خانواده مائو وارد نشد.

مائو در آستانه عزیمت از چانگ‌شا، برای گردش به ساحل رودخانه شیانگ رفت و در آنجا شعری نوشت که از بلندپروازی‌های آتی او در آینده حکایت می‌کرد:

«عقاب‌ها بر فراز آسمان اوج می‌گیرند،

ماهی‌ها به ژرفای بستر رودخانه شیرجه می‌روند، در زیر این آسمان سرد، ده‌ها هزار مخلوق برای تحمیل اراده خویش بر طبیعت با هم رقابت می‌کنند.

من تحت تأثیر این گستره بیکران، از تو زمین بی‌انتها می‌پرسم: در نهایت چه کسی در این رقابت پیروز می‌شود؟»

شامه مائو به او دروغ نگفته بود. او تنها دو هفته پس از رسیدن به کانتون، در سپتامبر ۱۹۲۵، از سوی رئیس حزب ملی گرا فرا خوانده شد تا مجموعه‌ای از مناصب مهم حزبی را عهده‌دار شود. مائو عملاً معاون وانگ جینگ-وی (رئیس حزب ملی گرا) شد و با حفظ سمت مسئولیت «اداره تبلیغات» و سردبیری نشریه جدید حزب،

«هفته‌نامه سیاست‌ها»، را بر عهده گرفت. مائو همچنین برای

پراوازه‌تر کردن نام خویش، عضویت در یک کمیته پنج نفره را که مسئول رسیدگی به صلاحیت نمایندگان حزب ملی گرا جهت شرکت در کنگره آتی حزب (در ژانویه ۱۹۲۶) بود، پذیرفت. این کنگره‌ای بود که مائو در آن یکی از مهم‌ترین سخنرانی‌هایش را ایراد کرد. نقش وانگ در ارتقای مقام مائو در سلسله مراتب «حزب ملی گرا»

موضوعی است که مورخین رسمی حزب کمونیست چین در

سال‌های زمامداری مائو، همواره بر آن سرپوش گذاشتند. آنها دوست نداشتند که این واقعیت تاریخی آشکار شود زیرا وانگ در فاصله ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ رئیس دولت دست‌نشانده ژاپن در چین تحت اشغال ژاپن بود.

مائو با تمامی قوا در کانتون کار می کرد. بخش قابل توجهی از این توانایی بدنی مائو ناشی از قرص های خواب آوری بود که وی اخیراً به کارآیی آنها پی برده بود و از آنها استفاده می کرد. مائو تا قبل از آشنایی با قرص خواب آور، همواره از بی خوابی مفرط در رنج بود و همین باعث می شد که در طول روز خسته و بی حال باشد. او حالا به مدد این قرص ها احساس رهایی و سر حالی می کرد. مائو بعدها گفت که مخترع قرص خواب آور انسانی همپایه کارل مارکس است.

مائو در نوامبر ۱۹۲۵، زمانی که برای حزب ملی گرا کار می کرد، برای اولین بار از علاقه خود به مسئله دهقانی در چین سخن گفت. او در جایی نوشت که در حال حاضر «توجه ویژه ای» را مبذول مسئله ده ها میلیون دهقان چینی کرده است. مائو در اول دسامبر ۱۹۲۵ مقاله مفصلی را درباره دهقانان در نشریه حزب ملی گرا به چاپ رساند. او ماه بعد به مناسبت آغاز انتشار مجله «دهقانان چینی»، مقاله دیگری را در همین مورد چاپ کرد. علاقه جدید مائو به «مسئله دهقانی» ناشی از ریشه های دهقانی او و یا میل و رغبت شخصی اش نبود. در واقع، این مسکو بود که در ماه اکتبر به ملی گرایان و کمونیست های چینی امر کرده بود که باید مسئله دهقانان چینی را به مهم ترین اولویت خود تبدیل کنند. ملی گرایان بلا درنگ این دستور را اجرا کردند.

این روسیه بود که برای نخستین بار به حزب کمونیست چین دستور داد که به موضوع دهقانان توجه کند. مسکو قبلاً در مه سال ۱۹۲۳ به مسئله دهقانان چینی ارجاع داده و از آن به عنوان «مرکز همه سیاست های ما» یاد کرده بود. مسکو در آن زمان به انقلابیون چینی دستور داده بود که «دهقانان را در نبرد انقلابی علیه بقایای فئودالیسم سازماندهی و هدایت کنید.» هدف از اجرای این برنامه

تقسیم کردن دهقانان چینی به طبقات مختلف بر حسب ثروت و دارایی آنها بود. هدف، رو در رو ساختن دهقانان فقیر با دهقانان کم‌تر فقیر بود. مائو در آن زمان، با این رویکرد موافق نبود و موقعی که نظرات او به مسکو گزارش شد، وی را از تمامی مناصب حزبی‌اش عزل کردند. دالین^{۹۱} در نامه‌ای که در تاریخ مارس ۱۹۲۴ به وویتینسکی نوشت، یادآور شد: «نظر مائو در مورد مسئله دهقانی این است که باید خط کشی‌های طبقاتی را کنار گذاشت، زیرا انجام هیچ کاری در میان دهقانان فقیر ممکن نیست پس ضروری است که پیوندهای بیشتری با زمین داران و ملاکین برقرار کرد...»

اما مائو حالا که باد مناسب را به سود خود می‌دید، تغییر جهت داده بود؛ هرچند که همچنان مشکلاتی با روس‌ها بر سر عبارت‌پردازی‌های ایدئولوژیک داشت. مائو در مقالاتش سعی کرده بود «تجزیه و تحلیل‌های کمونیستی» را شامل حال دهقانان چینی کند. او از این طریق دهقانان را به دو دسته تقسیم کرده بود: آنهایی که دارای تکه‌ای زمین هستند، «خرده بورژوا» و آنهایی که کارگر کشاورزی‌اند «پرولتاریا» بودند. مجله «کانتون» که مخصوص مشاوران روسی ساکن کانتون بود و خوانندگان معتبری هم در خود روسیه پیدا کرده بود (و از جمله استالین)، در یک مقاله تند، تحلیل‌های مائو را به باد انتقاد گرفت. ولین^{۹۲}، کارشناس روسی در مسایل دهقانی، در این مقاله مائو را متهم کرده بود که آنگونه درباره دهقانان چینی نظریه‌پردازی می‌کند که انگار این دهقانان در یک جامعه «سرمایه داری» زندگی می‌کنند، در حالی که چین همچنان در مرحله «فئودالی» به سر می‌برد. ولین در ادامه مقاله‌اش نوشت: «یک اشتباه بسیار مهمی که بلافاصله به چشم می‌خورد این است که جامعه چین، بنا به گفته مائو، جامعه‌ای است با ساختار سرمایه داری

توسعه یافته.» ولین مقاله مائو را «غیر علمی»، «مغشوش» و «فوق العاده کلی» توصیف کرد و حتی مدعی شد که آمارهایی که مائو در این مقاله ارائه کرده بعضاً غلط است. برای مثال او جمعیت چین را ۴۰۰ میلیون نفر ذکر کرده بود در حالی که آمارگیری سال ۱۹۲۲ نشان می داد که چین ۴۶۳ میلیون نفر جمعیت دارد.

مائو آدم خوش شانسی بود زیرا «حزب ملی گرا» توجه چندانی به درستی و صحت این نوع مباحث تئوریکِ سطح بالا نشان نمی داد. وانگ جینگ-وی، حامی و پشتیبان مائو در فوریه ۱۹۲۶ به او مأموریت داد تا «کمیته جنبش ملی گرای دهقانی» را تأسیس کند و همزمان بر «مؤسسه آموزش جنبش دهقانی» که دو سال قبل با پول و سرمایه روس ها بنا شده بود، ریاست کند.

تنها در این زمان بود که مائوی سی و دو ساله - که تا امروز از نظر خیلی ها «قهرمان دهقانان تهیدست» به شمار می رود - علاقمندی خود را به مسئله دهقانی ابراز کرد. «مؤسسه آموزش جنبش دهقانی» تحت ریاست مائو شروع کرد به تولید و عرضه انبوهی از محرکین و فعالین امور دهقانی. این افراد به روستاها می رفتند و دهقانان فقیر را علیه ثروتمندان برمی انگيختند، و آنها را در «انجمن های دهقانی» متشکل می کردند. این سازماندهندگان بعد از ماه جولای که ارتش «حزب ملی گرا» ایالت هونان را تسخیر کرد، به ویژه در این ایالت به موفقیت های چشم گیری دست یافتند. «ملی گرایان» راهپیمایی به سوی شمال را (که «سفر شمالی» لقب گرفته بود) آغاز کرده بودند. هدف نهایی آنها از این حرکت تهاجمی، ساقط کردن حکومت پکن بود. هونان اولین ایالتی بود که در این مسیر ۲۰۰۰ کیلومتری (از کانتون در جنوب به پکن در شمال) به اشغال ارتش ملی گرایان درآمد. مشاوران و مستشاران روسی ارتش «ملی گرا» را همراهی می کردند.

روس‌ها بلافاصله پس از تسخیر ایالت هونان، یک کنسول‌گری و یک دفتر «ک.گ.ب» در شهر چانگ‌شا تأسیس کردند. این دفتر از حیث بزرگی بودجه مقام دوم را در بین چهارده دفتری که سازمان جاسوسی شوروی «ک.گ.ب» در سراسر چین برپا کرده بود، داشت. مقام اول متعلق به دفتر «ک.گ.ب» در شهر شانگهای بود. یک میسونر آمریکایی ساکن چانگ‌شا در همان سال طی نامه‌ای به رؤسای خود در واشنگتن نوشت: «ما حالا در چانگ‌شا یک کنسول روسی داریم. روس‌ها هیچ‌گونه منافع مادی در چانگ‌شا ندارند که بخواهند از آن محافظت کنند... هدف آنها از برپایی این کنسول‌گری چیز دیگری است... چین احتمالاً هزینه گزافی برای حضور روس‌ها در این منطقه خواهد پرداخت...» مأموران وابسته به حزب ملی‌گرا که حالا بر ایالت هونان مسلط شده بودند، تحت نظارت مستقیم مستشاران روسی، پول و سرمایه روس‌ها را در اختیار «انجمن‌های دهقانی» گذاشتند. به این ترتیب در پایان همین سال، انبوهی از «انجمن‌های دهقانی» در گوشه و کنار ایالت هونان برپا شد؛ ایالتی که در آن زمان حدود ۳۰ میلیون نفر جمعیت داشت. نظم اجتماعی تدریجاً رو به فروپاشی گذاشت.

تا این هنگام، جنگ سالاران چینی برای مدت ده سال پیایی درگیر جنگ‌های مقطعی و منطقه‌ای شده بودند. دولت مرکزی درپکن از سال ۱۹۱۲ که جمهوری در چین برقرار شد تا اوایل دهه بیست، بیش از چهل بار تغییر کرده بود. اما به رغم همه این بی‌ثباتی‌ها، نظم اجتماعی برقرار بود. افراد تا زمانی که در میدان جنگ گیر نمی‌افتادند آسیب‌چندانی از جنگ‌های منطقه‌ای نمی‌دیدند. به این ترتیب اکثریت قابل توجهی از شهروندان چینی در نظم و آرامش نسبی زندگی می‌کردند. اما حالا که حزب ملی‌گرا قصد داشت به توصیه‌ها و

راهنمایی مستشاران روسی عمل کند و در صدد برپایی یک انقلاب به سبک شوروی بود، ساختارِ نظم اجتماعی نیز برای نخستین بار از هم پاشید.

خشونت زمانی رو به اوج گذاشت که دهقانان فقیر شروع به مصادره مواد غذایی و پول‌های متعلق به اغنیا و انتقام‌گیری از آنها کردند. اراذل و اوباش و افراد دگرازار نیز از این فرصت به نفع خویش بهره برداری کردند. در ماه دسامبر آشوب و هرج و مرج در مناطق روستایی ایالت هونان به اوج خود رسید. از مائو که زاده هونان بود و به عنوان رهبر جنبش دهقانی اسم و رسمی به هم زده بود درخواست شد که برای ارائه پاره‌ای رهنمودهای لازم به ایالت زادگاهش باز گردد.

موقعی که مائو به چانگ‌شا بازگشت شهر متفاوتی را در مقابل خود دید. قربانیان در حالی که کلاه‌های کاغذی به نشانه تحقیر بر سرشان گذاشته بودند، در معرض نمایش عمومی قرار گرفته بودند. بچه‌ها در اطراف این قربانیان بالا و پایین می‌پریدند و سرود «مرگ بر جهانخوار» امپریالیست [، نابود باد زمین‌دار] سر می‌دادند.

در بیستم دسامبر ۱۹۲۶، حدود ۳۰۰ نفر در سالن نمایش شهر چانگ‌شا گرد آمدند تا به سخنان مائو گوش دهند. بر روی صحنه، کنار دست مائو، یکی از مأموران روسی به اسم بوریس فرایر^{۹۳}، ایستاده بود. (این مأمور روسی مثل تقریباً تمامی دیگر مأموران روسی در چین این دوران، بعدها در دهه سی در جریان تصفیه‌های استالین ناپدید شد.) مائو ناطق زبردستی نبود. سخنرانی دو ساعته او یکنواخت و خسته کننده بود. اما این سخنرانی معتدل و مدارا جویانه ارزیابی شد. مائو در سخنانش گفت: «هنوز زمان نابودی زمین‌داران فرا نرسیده است. ما باید پاره‌ای امتیازات به آنها بدهیم. در مرحله فعلی، ما فقط باید از مقدار اجاره بهای زمین‌ها و نرخ بهره‌ها بکاهیم، و در مقابل دستمزد کارگران کشاورز را افزایش دهیم.» بوریس فرایر در گزارش خود به مسکو درباره سخنرانی مائو نوشت: «مائو گفت ما هنوز آمادگی این را نداریم که بلادرنگ زمین‌های زمین‌داران را مصادره کنیم... به نظر من این سخنرانی اساساً خوب بود اما گرایش به این داشت که بیش از حد مدارا جویانه باشد.»

با وجودی که مائو در سخنانش اشاره‌ای به موضوع خشونت‌ها نکرد، اما رویکرد عمومی او مبتنی بر عدم استفاده از خشونت بود. او کمی بعد با هدف بررسی دقیق‌تر اوضاع عازم یک گردش طولانی مدت در نواحی روستایی ایالت هونان شد. این گردش سی و دو روز طول کشید. مائو در پایان این بررسی سی و دو روزه، دستخوش تغییر و

تحول عظیمی شد. او خودش در این باره نوشت: «من تا قبل از آغاز این گردش سی و چند روزه از یک خط فکری مداراجویانه در برخورد با مسئله دهقانی حمایت می کردم، اما در پایان این گردش نظرم کاملاً عوض شد.» چیزی که واقعاً اتفاق افتاده بود این بود: مائو در اعماق وجود خویش عشق به خشونت و خونریزی را کشف کرده بود. این لذت درونی که با سادیسم فاصله چندانی نداشت در سازگاری با علاقه مائو به خشونت لنینیستی بود. مائو برخلاف لنین، از راه تئوری پی به «فواید» خشونت نبرده بود. خشونت میل و گرایشی بود که از درون کاراکتر مائو ناشی می شد. خشونت تأثیر مداوم و دیرپایی بر روش های حکومتی آتی وی گذاشت.

مائو در گزارش خود در خصوص گردش سی و دو روزه اش در مناطق روستایی ایالت هونان نوشت که رؤسای انجمن های دهقانی غالباً افراد «اوباشی» هستند که به فقیرترین، خشن ترین و تحقیر شده ترین طبقه دهقانان تعلق دارند. مائو نوشت: «حالا این افراد قدرت را در دست گرفته، همه کاره روستاها شده و انجمن های دهقانی را عملاً به یک تشکیلات مهیب و هولناک مبدل کرده اند. آنها قربانیان خود را به صورت شانسوی انتخاب می کنند و شعار اصلی شان این است: هر کس که زمین دارد یک جبار است، و همه زمین داران موجودات بدی هستند... آنها زمین داران را به زمین می اندازند و زیرپاهای خود له می کنند... آنها خانه های زمین داران را غارت می کنند و بر روی تختخواب های عاجشان بالا و پایین می پرند. آنها هر زمان که میلشان بکشد، افراد را دستگیر می کنند، کلاه های کاغذی دراز بر سرشان می گذارند و آنها را در برابر مردم آزار داده و تحقیر می کنند. آنها همه این کارها را از روی میل و هوس شخصی خود انجام می دهند... و واقعاً وحشت در مناطق روستایی حکمفرما شده است.»

مائو به چشم دید که اوباش چگونه با جانِ قربانیان خود بازی و غرور آنها را نابود می کنند. مائو با لحنی که حکایت از تأیید این رفتار داشت، نوشت:

«یک کلاه کاغذی دراز را روی سر قربانی گذاشتند؛ روی این کلاه شعارهایی مثل جبار زمین داریا زمین دار بد نوشته شده بود. سپس این فرد را [مثل یک حیوان] طناب پیچ کردند و آنگاه مردم سر دیگر طناب را کشیدند... این تنبیه باعث می شود تا [قربانی] به غایت دستخوش ترس و لرز شود. بعد از چنین تنبیهی، شخصیت فرد برای همیشه می شکند...»

قرار دادن قربانی در یک شرایط نامعلوم و دلهره انگیز نیز برای مائو جالب و جذاب بود. او نوشت:

«این انجمن های دهقانی خیلی ماهرانه عمل می کنند. آنها یک آدم بد را دستگیر و سپس اعلام کردند که قصد دارند وی را دار بزنند... اما همان روزی که قصد این کار را داشتند، اعلام کردند که اعدام به روز دیگری موکول شده است... آن مرد بد نمی دانست که چه روز و چه ساعتی وی را دار خواهند زد، و به این ترتیب هر ساعت و لحظه زندگی اش را در دلهره و اضطراب سپری می کرد.»

مائو مخصوصاً به یک سلاح سرد، به اسم «سو - بیائو»^{۹۴} خیلی علاقه پیدا کرد. سو - بیائو در واقع یک چاقوی تیز دو لبه با دسته ای بلند شبیه به دشنه بود. مائو نوشت: «همه جباران زمین دار و زمین داران بد از دیدن سو - بیائو وحشت می کنند. حاکمان انقلابی ایالت هونان باید اطمینان حاصل کنند که هر مرد جوان و میانسالی یکی از این چاقوها را همراه خود داشته و هیچ محدودیتی هم برای استفاده از آن نباید باشد.»

مائو هر چقدر بی رحمی ها و خشونت های بیشتری را می دید و

می شنید، علاقه بیشتری به خشونت پیدا می کرد. در گزارشی که او بعدها در تاریخ مارس ۱۹۲۷ نوشت یادآور شد: «من در حال تجربه چنان حالت وجد و شغفی بودم که تا پیش از این زمان هرگز تجربه نکرده بودم.» توصیفات مائو از قساوت و بی رحمی، سرشار از شور و هیجان و شغف است. او شادی کنان نوشت: «فوق العاده است!! فوق العاده است!!»

دهقانان عضو «انجمن دهقانی» در جریان دیداری که مائو از روستای آنها داشت، به وی گفتند قبلا عده ای را تا سرحد مرگ کتک زده و کشته اند. این افراد موقعی که از مائو خواهان ارائه رهنمودی برای اقدامات آتی خود شدند، وی به آنها گفت: «کشته شدن یکی دو نفر که چیز مهمی نیست.» این برای اولین بار بود که مرگ و زندگی آدم های دیگر در گروی اظهار نظر مائو بود. کمی بعد از دیدار مائو از این منطقه، بلادرنگ یک تجمع در روستای مذکور برگزار شد و در جریان آن فردی را که متهم به مخالفت با «انجمن دهقانی» بود به شکل بی رحمانه ای کشتند.

قبل از آمدن مائو به هونان، رهبران جنبش دهقانی در این ایالت تلاش هایی کرده بودند تا از مقدار خشونت ها بکاهند و حتی برخی از خشونت گران را هم بازداشت کرده بودند. اما موقعی که مائو به هونان رسید و اوضاع را از نزدیک دید، دستور آزادی خشونت گران بازداشتی را صادر کرد. او با لحنی سرزنش آلود به رهبران جنبش دهقانی گفت: «انقلاب که میهمانی شام نیست؛ انقلاب به خشونت نیاز دارد. ضروری است که یک حکومت وحشت و ترور در هر منطقه ای حاکم شود.» رهبران جنبش دهقانی هونان او امر مائو را اطاعت کردند.

مائو در سخنرانی های خود هیچ حرفی درباره مهم ترین مسئله

دهقانان که توزیع دوباره زمین های کشاورزی بود، بیان نکرد.

دهقانان در عمل نیاز مبرمی به یک رهبری خردمندانه داشتند. برخی از انجمن های دهقانی پیشاپیش مرزها و محدوده های قبلی زمین ها را برداشته و اجاره نامه های زمین ها را سوزانده بودند. هرکس در مورد توزیع دوباره زمین ها پیشنهاد و نظری ارائه می کرد. اما مائو در این زمینه ساکت بود. تنها حرفی که او در این مورد گفت در اجلاس کمیته زمین «حزب ملی گرا» در دوازدهم آوریل بود: «مصادره زمین ها باید خلاصه و محدود شود به نپرداختن اجاره بهای زمین ها. نیاز به هیچ کار دیگری نیست.»

موضوع جالب برای مائو خشونت بود که نظم اجتماعی را تماماً بر هم زده بود. این چیزی بود که چشمان مسکورا به سوی مائو برگرداند زیرا حمایت مائو از خشونت در سازگاری کامل با انقلاب اجتماعی به سبک شوروی بود. کمی بعد برای اولین بار نوشته ای از مائو در نشریه کمینترن به چاپ رسید که حاوی گزارش وی از مناطق روستایی هونان بود (هر چند که این مقاله نام مائو را بر خود نداشت) مائو در این مقاله نشان داد که از حیث باورهای ایدئولوژیکی فرد متزلزلی است اما غرایزیک فرد لنینیست را دارد. بخش قابل توجهی از کمونیست های چینی - مخصوصاً پروسور چن رهبر حزب که به شدت از گسترش خشونت در روستاها نگران و خواهان مهار آن بود - نهایتاً کمونیست هایی از نوع شوروی به شمار نمی رفتند. حالا، دو سال بعد از اخراج مائو از کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، این حزب به مائو اجازه داد که به هسته رهبری کننده حزب ملحق شود. مائو در آوریل ۱۹۲۷ به عنوان عضو علی البدل و فاقد حق رأی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین منصوب شد.

مائو در آن زمان در شهر «وُهان»^{۹۵}، در کنار رودخانه «یانگسه»^{۹۶}، در ۳۰۰ کیلومتری شمال شرقی چانگ‌شا، به سر می‌برد و این شهر مقر تازه وی به شمار می‌رفت. به عبارت دیگر، مقر حزب ملی گرا هم‌زمان با پیشروی ارتش این حزب به سوی پکن، از کانتون به مناطق شمالی‌تری مثل وهان انتقال یافته بود. مائو حالا به عنوان مسئول و متولی جنبش دهقانی از شهرت به مراتب بیشتری در بین ملی‌گرایان برخوردار بود. او در این موقعیت تازه انبوهی از فعالین و محرکین دهقانی را تعلیم داد و آنها را به مناطقی که توسط ارتش ملی‌گرا آزاد شده بود، روانه کرد. این فعالین وظیفه داشتند که بر شدت خشونت‌ها در مناطق آزاد شده بیفزایند. در یک متن آموزشی که مائو از آن برای تعلیم فعالین دهقانی استفاده می‌کرد، به «کارآموزان» یاد داده شده بود که چگونه باید قربانیان را تنبیه و شکنجه کنند: «اگر آنها لجاجت و کله شقی نشان دادند، پاشنه‌های پاهایشان و یا گوش‌هایشان را ببرید...» نویسنده این «متن آموزشی» با لذتی وافر و آکنده از نوعی خلسه، از انواع تنبیهات سخن گفته و آن را به عملی نشئه‌آور همچون مستی ناشی از نوشیدن مشروب تشبیه کرده بود. نوع دیدگاه و شیوه نگارش متن مذکور شباهت بسیار زیادی به دیدگاه‌ها و نوع نگارش مائو در گزارش‌های روستایی‌اش دارد و به احتمال زیاد نویسنده این متن، خود مائو است.

ارتش حزب ملی‌گرا در پی افزایش خشونت‌ها تحت نظر مائو، مخالفت خود را با پذیرش الگوی شوروی در حزب ملی‌گرا ابراز کرد. بسیاری از اعضای این ارتش از اهالی ایالت هونان بودند. افسران ارتش ملی‌گرا که عمدتاً از خانواده‌های نسبتاً مرفه بودند به چشم می‌دیدند که خانواده‌هایشان به انحای مختلف هدف آزار و اذیت «انجمن‌های دهقانی» قرار گرفته‌اند. سربازان ارتش ملی‌گرا نیز وضع

بهتری در قیاس با افسران ارشد خود نداشتند. آنها نیز از گسترش خشونت‌ها آسیب فراوانی دیده بودند. پروسور چن در گزارشی به کمینترن در ماه ژوئن نوشت: «حتی پول ناچیزی که سربازان معمولی ارتش ملی گرا برای خانواده‌های خود می‌فرستند، مصادره می‌شود. سپاهیان این ارتش از دیدن این تندروی‌ها که ثمره جنگ و مبارزه آنهاست به شدت منزجر و متنفر شده‌اند. آنها به چشم می‌بینند که ثمره تلاش‌هایشان صرفاً به بدبخت شدن خانواده‌هایشان منجر شده است.»

بسیاری از اعضای «حزب ملی گرا»، زمانی که سون یات-سن در اوایل دهه بیست به دامن روس‌ها افتاد و خط مسکورا به عنوان خط سیاسی خود برگزید، احساس غم و ناراحتی می‌کردند. خشم و ناراحتی این افراد در کنگره دوم حزب ملی گرا در ژانویه ۱۹۲۶ به اوج رسید؛ زیرا در این هنگام حزب کوچک‌تر کمونیست (با کمتر از ۱۰ هزار عضو) حزب بزرگ‌تر ملی گرا را (با چند صد هزار عضو) عملاً به گروگان گرفته بود. تحت ریاست وانگ جینگ-وی بر کنگره، یک سوم از ۲۵۶ نماینده حاضر در کنگره حزب ملی گرا، از اعضای حزب کمونیست چین بودند. یک سوم دیگر از نمایندگان «چپ گرا» بودند و عده قابل توجهی از آنها از اعضای یک گروه کمونیستی مخفی به شمار می‌رفتند. مسکونه تنها اسب تروای خود را به داخل حزب ملی گرا فرستاده بود، بلکه حزب کمونیست چین نیز جاسوسان بسیاری را در داخل این حزب جا داده بود. حالا بیش از یک سال از نفوذ کمونیست‌ها در حزب ملی گرا می‌گذشت. اعضای شاخص حزب ملی گرا در طی این مدت شاهد بودند که حزبشان چگونه چشم بر خشونت‌های همه‌گیر در سطح کشور بسته است، اما آنها بیش از این نمی‌توانستند تحمل کنند. آنها از رهبران حزب خود درخواست

کردند که از زیر کنترل مسکو خارج شوند و ارتباط خود را با کمونیست‌های چینی قطع کنند.

این بحران سریعاً به اوج رسید. مأموران حکومت پکن در روز ششم آوریل ۱۹۲۷ به ساختمان‌هایی واقع در ۱۰۰ کیلومتری شمال کانتون حمله کردند. این ساختمان‌ها متعلق به روس‌ها بود. مأموران حکومت پکن در این حمله ناگهانی موفق به کشف انبوهی از اسناد شدند که نشان می‌داد مسکو فعالانه در صدد براندازی حکومت پکن و به روی کار آوردن یک حکومت دست‌نشانده در این کشور است. این اسناد همچنین نشان می‌داد که پیوندهای مخفیانه‌ای میان شوروی و کمونیست‌های چینی برقرار است. همچنین، یکی از رهبران مهم حزب کمونیست چین، لی تاجائو، همراه شصت کمونیست چینی دیگر در این ساختمان‌ها که مقرر روس‌ها بود زندگی می‌کردند که همگی آنها دستگیر و زندانی شدند. کمی بعد لی تاجائو به جرم خیانت به کشور اعدام شد.

حمله به مقرر روس‌ها و افشای اسناد، توجه عمومی گسترده‌ای را به خود جلب کرد. اثبات عملیات براندازانه روس‌ها در چین حد و اندازه گسترده‌ای باعث خشم شدید افکار عمومی مردم چین و هشیاری قدرت‌های غربی شد. حزب ملی‌گرا تا هنگامی که کناره‌گیری خود را از روس‌ها و حزب کمونیست چین به‌طور قاطع اعلام نکرده بود، همواره در مظان اتهام وطن‌فروشی قرار داشت و به این متهم بود که قصد دارد چین را تبدیل به یکی از مستعمرات شوروی بکند. بسیاری از ملی‌گرایان مجبور به ترک حزب خود شدند. افکار عمومی چینی‌ها به شدت ملتهب شده و موجی از نفرت سراسر کشور را فرا گرفته بود. دولت‌های غربی نیز عزم خود را جزم کردند تا حمایت محکم‌تری از حکومت پکن بکنند. در همین مقطع تاریخی بود که فرمانده کل

قوای ارتش ملی گرا، جیانگ کای - شک^{۹۷} وارد عمل شد. او در

دوازدهم آوریل ۱۹۲۷ به «حزب ملی گرا» دستور داد که کمونیست‌ها

را از داخل حزب «پاکسازی» کنند. جیانگ کای - شک فهرستی

شامل ۱۹۷ کمونیست، و در رأسشان میخائیل بورودین و نیز مائوتسه

- تونگ، تهیه و به سران حزب ارائه کرد و خواستار این شد که افراد

مذکور بلادرنگ از حزب ملی گرایرون انداخته شوند.

جیانگ کای - شک در یک خانواده تاجر نمک در ایالت ساحلی

ججیانگ^{۹۸} واقع در شرق چین به دنیا آمد. او در سال ۱۸۸۷ متولد

شده و شش سال بزرگ‌تر از مائو بود. جیانگ بعدها در خارج به «سپه

سالار»^{۹۹} مشهور شد. او یک نظامی حرفه‌ای بود؛ با ظاهری عبوس،

خشک و بسیار جدی. جیانگ که در ژاپن تعلیمات نظامی دیده بود،

در سال ۱۹۲۳ رئیس ستاد ارتش حزب ملی گرا شد و بلافاصله برای

انجام مأموریتی به اتحاد شوروی رفت. روس‌ها در آن زمان احترام

زیادی به جیانگ می‌گذاشتند و از او به عنوان «جناح چپ حزب

ملی گرا» و «خیلی نزدیک به ما» یاد می‌کردند. اما جیانگ طی دیدار

سه ماهه خود از شوروی پی برد که نظام کمونیستی کاملاً ناکارآمد

است. او از این هنگام به بعد به یک شوروی ستیز ابدی تبدیل شد.

جیانگ مخصوصاً با نظریه نبرد طبقاتی شدیداً مخالف بود. او از تأکید

مسکو بر تقسیم جامعه چین به طبقات در حال جنگ بایکدیگر،

نفرت داشت.

اما جیانگ کای شک بعد از بازگشت به چین، در ملاء عام حتی یک

کلمه هم درباره دیدگاه‌های ضد شوروی خود حرف نزد. او حتی تأثیر

مثبتی روی بورودین، سرمأمور روس‌ها در چین، گذاشت. بورودین،

در گزارشی به مسکو نوشت: «جیانگ کای شک روابط فوق‌العاده

دوستانه‌ای با ما دارد و سرشار از شور و شوق است.» جیانگ

احساسات و اندیشه‌های درونی خود را پنهان نگه داشته بود زیرا حزب ملی گرا برای عملی کردن هدف اصلی خویش - فتح چین - وابسته به کمک‌های مالی و تسلیحاتی شوروی بود. جیانگ در همین زمان که به فرد شماره دو حزب ملی گرا تبدیل شده بود، خیلی بی سر و صدا خود را برای یک جدایی آماده می کرد. او در مارس ۱۹۲۶ دست به نقد تعدادی از کمونیست‌ها را از پست‌های کلیدی حزب ملی گرا کنار گذاشت. این اقدام جیانگ باعث شد تا روس‌ها توطئه‌ها و نقشه‌هایی را برای خلاص شدن از شر او به مرحله اجرا درآورند. بنا به نوشته یکی از جاسوسان روسی در کانتون چین، برنامه روس‌ها «بازی کردن با زمان» بود تا موقع مناسب برای «سرب‌به‌نیست کردن این ژنرال» جیانگ [فرا برسد]. بورودین یک سال بعد، یعنی در اوایل ۱۹۲۷، دستور مخفیانه‌ای برای دستگیری جیانگ صادر کرد، گرچه این دستور هرگز عملی نشد.

درست در همان لحظه‌ای که حکومت پکن اسناد خرابکاری روس‌ها را منتشر ساخت، جیانگ کای - شک وارد عمل شد. او در دوازدهم آوریل ۱۹۲۷ بیانیه‌ای صادر کرد که خلاصه مندرجاتش این بود: «کمونیست‌ها را دستگیر کنید.» او ابتدا به شانگهای، که مقر حزب کمونیست چین بود، نقل مکان کرد. کمونیست‌ها در شانگهای دارای گروه‌های مسلح بودند. جیانگ برای خلع سلاح این گروه‌ها پا پیش گذاشت. او برای این که بهانه مناسبی جهت انجام این کار داشته باشد، از گنگسترهای شانگهای درخواست کرد که با گروه‌های مسلح کمونیست درگیر شوند تا وی بهانه لازم را برای خلع سلاح کمونیست‌ها به دست آورد. به این ترتیب، پایگاه‌های کمونیست‌ها مورد حمله قرار گرفت و بسیاری از کمونیست‌ها و رهبران اتحادیه‌های کارگری شانگهای دستگیر، و عده‌ای هم کشته شدند.

سپاهیان تحت امر جیانگ کای - شک به تظاهرات کمونیست‌ها که متعاقب حوادث فوق برگزار شد، با مسلسل آتش گشودند. طی چند روز بعد، حدود ۳۰۰ تن از کمونیست‌ها در شانگهای کشته شدند. جیانگ موفق شد کاری کند که کمونیست‌ها پیش از این قادر به انجام عملیات نظامی علنی در سطح شهر شانگهای نباشند. با این وجود رهبری حزب کمونیست چین در شانگهای هیچ آسیب عمده‌ای ندید؛ و جالب این که رهبری حزب کمونیست چین به رغم عملیات پاکسازی کمونیست‌ها در شانگهای، همچنان در این شهر باقی ماند و به فعالیت‌های خود ادامه داد. کلمه «شانگهای» برای مدت پنج یا شش سال بعد، معادل با «رهبری حزب کمونیست چین» بود. وانگ جینگ - وی، رئیس «حزب ملی گرا» که در ۶۰۰ کیلومتری غرب شانگهای در شهر وهان به سر می‌برد، در پی آغاز کشتار کمونیست‌ها در شانگهای توسط جیانگ کای - شک، با کمونیست‌ها قطع رابطه کرد و اطاعت خود را از جیانگ اعلام نمود. جیانگ کای - شک از این هنگام به بعد رئیس حزب ملی گرا شد. او رژیمی را بنیاد گذاشت که بیست و دو سال بر سرزمین اصلی چین حاکم بود تا این که مائو عاقبت در سال ۱۹۴۹ وی را وادار به عقب‌نشینی به تایوان^{۱۰۰} کرد.

مائو در جریان جدایی وانگ جینگ - وی از کمونیست‌ها، مجبور به مواجهه با یک انتخاب شد. او از احترام و ارزش فراوانی نزد وانگ برخوردار بود؛ بسیار بیش‌تر از احترام و ارزشی که رفقای کمونیست و اغلب روس‌ها برای وی قائل بودند. مائو در سلسله مراتب حزب ملی گرا صعود بیشتری کرده بود تا در سلسله مراتب حزب کمونیست چین. آیا او حالا باید در کنار وانگ باقی می‌ماند؟ مائو بعدها در این باره گفت: «احساس درماندگی می‌کردم، و برای مدتی نمی‌دانستم

چکار باید بکنم.» یکی از همین روزها که مائو در یک وضع پریشان روحی به سر می‌برد به کرانه رود یانگسه در وُهان رفت و برای مدتی در یک آلاچیق زیبای مشرف به رودخانه توقف کرد. این آلاچیق که به «آلاچیق درنای زرد» معروف بود در سال ۲۲۳ میلادی ساخته شده بود. افسانه‌های محلی حکایت از این داشت که مردی در این مکان درنای زردی را می‌بیند که روی رود یانگسه در حال پرواز است، سپس این مرد سوار بر این درنای زرد می‌شود و همراه درنا به سوی «قصر آسمانی» می‌رود و دیگر هرگز باز نمی‌گردد. به این ترتیب «آلاچیق درنای زرد» نماد چیزی است که برای همیشه رفته است و حالا این، استعاره‌ای مناسب به نظر می‌رسید برای از دست رفتن همه چیزهایی که مائو تاکنون در حزب ملی گرا به دست آورده بود. آن روز هوا به شدت تاریک و بارانی بود. مائو کنار نرده‌های چوبی آلاچیق ایستاده و از آن بالا به پهنای رود یانگسه می‌نگریست. او در همین حال شعری درباره این رودخانه که میان دو رشته کوه «محدود» شده بود اما امتدادش به آسمان بارانی «نامحدود» و «لامتناهی» می‌رسید، سرود. مائو در همین حال مشغول بررسی گزینه‌های حرفه‌ای و سیاسی‌اش نیز بود. او شعرش را با این جمله به پایان برد: «امواجِ قلبم همراه موج‌های قدرتمند یانگسه پراز جوش و خروش است.»

مائو سعی کرد با اعلام انزجار از او باش «انجمن‌های دهقانی» که تا مدتی پیش با واژه‌های ستایش‌آمیز از آنها حمایت می‌کرد، وانگ را در اردوی کمونیست‌ها ننگه دارد. مائو قصد داشت با این کار «انجمن‌های دهقانی» را تبدیل به سپر بلای خود بکند. وانگ در سیزدهم ژوئن به دیگر رهبران حزبش در وُهان گفت: «ما تنها بعد از خواندن گزارش رفیق مائو پی بردیم که انجمن‌های دهقانی تحت کنترلِ گنگسترها قرار دارند. این افراد هیچ چیزی درباره ملی‌گرایان یا

کمونیست‌ها نمی‌دانند، آنها فقط بلدند که چگونه آدم‌ها را باید کشت و خانه‌هایشان را آتش زد.» تلاش مائو برای شکستن کاسه و کوزه‌ها بر سر «انجمن‌های دهقانی» بی‌ثمر از کار درآمد. حامیان ملی‌گرای مائو از مدتی پیش تصمیم گرفته بودند که با کمونیست‌ها قطع رابطه کنند. آنها کمونیست‌ها را عامل اصلی گسترش خشونت در مناطق روستایی کشور می‌دانستند. مائو به عنوان شاخص‌ترین و معروف‌ترین حامی علنی این خشونت‌ها مجبور بود با وانگ و حزب ملی‌گرا خداحافظی کند. او پیشاپیش در فهرست افراد تحت تعقیب این حزب قرار داشت. اما جدای از این قضیه، اگر مائو در کنار وانگ می‌ماند مجبور می‌شد که به یک رهبر معتدلِ میانه‌رو تبدیل شود و از برقراری نظم اجتماعی حمایت کند. اما مائو آمادگی چنین تغییر و تحولی را نداشت. او از چندی پیش، در پی مسافرتش به مناطق روستایی ایالت هونان، کشف کرده بود که چه عشق و علاقه فراوانی به خشونت و بی‌رحمی دارد. او نمی‌توانست و نمی‌خواست از این عشق و علاقه تازه کشف شده‌اش دل بکند. مائو تقریباً یک دهه پیش از این، زمانی که جوان ۲۴ ساله‌ای بود، تمایل خود را به تغییرات اجتماعی خشن و تند، اینگونه آشکار ساخته بود: «این کشور باید نابود و دوباره از نو ساخته شود... آدم‌هایی مثل من مشتاق نابودی این کشورند...» انقلاب به سبک شوروی متناسب با غریزه مائو بود.

مائو برای اولین بار مجبور شد با یک مخاطره جانی رو به رو شود. او دو سال پیش که خطر دستگیری تهدیدش می‌کرد، وقت کافی داشت که یک صندلی روان‌اجاره کند و بی‌سر و صدا از شائوشان به چانگ‌شا برود. اما این دفعه، فرار از چنگ مأموران به سادگی دو سال قبل نبود. حالا هیچ پناهگاه امنی وجود نداشت و کشتن کمونیست‌ها آغاز شده بود. بزرگ‌ترین پسر پروفیسور چن را در چهارم جولای

دستگیر و سر از بدنش جدا کرده بودند. کمونیست‌ها تا پایان سال دست به چندین قیام خشن زدند که موجب هدر رفتن جان‌های بسیاری شد. در جریان این قیام‌ها ده‌ها هزار کمونیست یا «مظنون به کمونیست» سلاخی شدند. احتمال دستگیری هر کسی می‌رفت. اثبات کوچک‌ترین نشانه‌ای از کمونیست بودن موجب کشته شدن فرد متهم می‌شد. بسیاری از افراد در حالی که سر مواضع خود ایستاده بودند و شعارهای کمونیستی سر می‌دادند و سرود «انترناسیونال» را می‌خواندند، تیرباران شدند. روزنامه‌ها با چاپ تیترهای تند و خشن از این اعدام‌ها حمایت می‌کردند. مائو در چنین شرایطی ابتدا تدابیری در خصوص حفظ امنیت شخصی خود اتخاذ کرد و سپس تصمیم گرفت از حزب کمونیست چین و روس‌ها برای تحقق اهداف شخصی‌اش استفاده کند. مائو سی و سه ساله این تصمیم را در تابستان سال ۱۹۲۷ اتخاذ کرد؛ تصمیمی که حکایت از بلوغ سیاسی‌اش داشت.

قسمت دوم: راهپیمایی طولانی به سوی ریاستِ حزب

**بخش پنجم: ربودن یک ارتش سرخ و تسلط بر سرزمین راهزنان
(۱۹۲۷-۱۹۲۸؛ از ۳۳ تا ۳۴ سالگی مائو)**

در آوریل ۱۹۲۷، زمانی که جیانگ کای - شک با کمونیست ها قطع رابطه کرد، استالین در شوروی به فرد شماره یک کرملین تبدیل شده بود. او حالا شخصاً در مورد چین سیاست گذاری می کرد. استالین در واکنش به جدایی جیانگ از کمونیست ها به حزب کمونیست چین دستور داد که ارتش خود را بلادرنگ تشکیل دهند و مناطقی را که می توانند به اشغال خود درآورند. استالین اعلام کرد که هدف بلندمدت حزب کمونیست چین باید تسخیر سراسر کشور از طریق مسلحانه باشد.

راه حل نظامی - استفاده از زور برای به قدرت رساندن کمونیست های چینی - از جمله رویکردهای مورد علاقه مسکو از زمان تأسیس کمینترن در سال ۱۹۱۹ به شمار می رفت. استراتژی مسکو تا مادامی که ملی گرایان چینی در بازی حضور داشتند، عبارت بود از: نفوذ دادن کمونیست های چینی در حزب ملی گرا با هدف به زیر کنترل درآوردن حزب ملی گرا و ارتش وابسته به آن. استالین حالا که حزب ملی گرا اقدام به قطع رابطه با کمونیست ها کرده بود، به کمونیست های چینی دستور داد که یگان های نظامی خود را از ارتش ملی گرا خارج کرده و «یک ارتش تازه» تماماً کمونیستی بنا کنند.

استالین یکی از همکاران گرجی قابل اعتماد خویش را، که بسو لومینادزه^{۱۰۱} نام داشت، به چین اعزام کرد. یان برژین^{۱۰۲}، رئیس ضد اطلاعات ارتش شوروی در نامه ای خطاب به کلیمنت

وروشیلف^{۱۰۳}، «کمیسر وزارت جنگ شوروی» و هم زمان رئیس «کمسیون چین» در مسکو، نوشت: «امروز مهم ترین اولویت شوروی در چین بنا گذاشتن یک ارتش سرخ است.» به این ترتیب یک سیستم

حمایتی و مشاوره‌ای عظیم برای کمونیست‌های چینی در مسکو برپا شد. مأموران «ضد اطلاعات ارتش شوروی» در تمام شهرهای بزرگ چین حضور داشتند و برای کمونیست‌های چینی سلاح، پول، غذا و دارو، و از همه مهم‌تر اطلاعات جاسوسی، تأمین می‌کردند. هدف از این اقدامات حفظ و تقویت هرچه بیشتر کمونیست‌های چینی بود. مسکو همچنین گروهی از مستشاران درجه اول خود را به چین فرستاد تا عملیات نظامی حزب کمونیست چین را راهنمایی و هدایت کنند. هم‌زمان بسیاری از کادرهای حزب کمونیست چین برای آموزش تعلیمات نظامی به روسیه اعزام شدند.

برنامه فوری و عاجل طراحی شده از سوی مسکو عبارت بود از: خروج کمونیست‌ها از ارتش ملی گرا، و حرکت دادن دسته جمعی آنها به سوی ساحل جنوبی چین به منظور دریافت تسلیحات ارسالی مسکو (از طریق کشتی)، و تأسیس یک پایگاه بزرگ در این منطقه. هم‌زمان می‌بایست قیام‌های دهقانی در ایالت هونان و سه ایالت همجوارش (که واجد سازمان‌های مسلح دهقانی بودند) آغاز می‌شد تا ارتش کمونیست‌ها بتواند بر این ایالت‌ها مسلط شود و قدرت را در دست خود بگیرد.

مائو با رویکرد نظامی موافق بود. او در هفتم اگوست ۱۹۲۷ دریکی از جلسات حزب کمونیست چین که تحت نظارت لومینادزه برگزار می‌شد، گفت: «قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید.» (این جمله بعدها شهرت جهانی یافت.) اما مائو در دل این طرح گسترده، دستور کار خاص خودش را دنبال می‌کرد. هدف او فرماندهی بر ارتش و حزب بود. او قصد داشت ارتش خاص خودش و پایگاه و منطقه تحت تسلط خودش را داشته باشد و سپس از موضع قدرت وارد مذاکره با مسکو و شانگهای (رهبری حزب کمونیست چین) شود. او برای انجام این

هدف البته باید در حزب باقی می ماند، زیرا همکاری با روسیه تنها بخت او برای محقق ساختن جاه طلبی هایش بود و گرنه او چیزی نمی بود جز یک راهزن محلی صرف.

در این زمان، لومینادزه دستور برکناری پروفسور چن را از ریاست حزب کمونیست چین صادر و او را به عنوان عامل اصلی در جدایی کمونیست ها از ملی گرایان معرفی کرد. رئیس بعدی حزب مرد جوان تری بود به اسم چو چو-پای^{۱۰۴} که دلیل اصلی صعودش در سلسله مراتب حزبی، رابطه بسیار نزدیک او با روس ها بود. مائو نیز ارتقای مقام پیدا کرد و از کمیته مرکزی به پولیت بوروی حزب (دفتر سیاسی) منتقل شد؛ هرچند که همچنان جزو رهبران درجه دوم حزب به شمار می رفت.

در همین زمان بود که مائو شروع به برداشتن گام هایی به سوی اوج سلسله مراتب حزبی کرد؛ این حرکت رو به جلویی بود که چهار سال طول کشید و عاقبت هم نتیجه داد. اما مائو در تابستان ۱۹۲۷، هیچ نیروی مسلحی در اختیار نداشت و بر هیچ یگان نظامی حکم نمی راند. بنابراین او عزم خود را جزم کرد که با استفاده از سپاهیان که کمونیست های دیگر تشکیل داده بودند، یک ارتش خصوصی راه بیندازد.

در این دوران، نیروی عمده سرخ که قابلیت خروج از ارتش حزب ملی گرا را داشت شامل حدود ۲۰ هزار سپاهی می شد. این سپاهیان در پادگان هایی واقع در اطراف شهر نانچنگ^{۱۰۵} (مرکز ایالت جیانگشی) در ۲۵۰ کیلومتری جنوب شرقی «وهان» و در ۳۰۰ کیلومتری شرق چانگ شا، متمرکز بودند. سپاهیان مذکور هیچ ربطی به مائو نداشتند. آنها در اول اگوست، بر حسب دستوری که از مسکو دریافت کردند، علیه فرماندهان ملی گرای خود دست به شورش

زدند. سازمان دهنده اصلی این شورش مردی به اسم چوئن - لای^{۱۰۶} بود که از طرف حزب کمونیست چین مأمور اداره ارتش سرخ چین شده بود؛ و البته در زیر نظارت مستقیم کومانین^{۱۰۷}، مستشار نظامی شوروی در چین^{۱۰۸}. سپاهیان شورشی سپس عازم شهر ساحلی شانتو^{۱۰۹} در جنوب چین شدند. این شهر با نانچنگ ۶۰۰ کیلومتر فاصله داشت و سپاهیان شورشی کمونیست باید این مسیر طولانی را طی می کردند زیرا روس ها در شانتو منتظر ورودشان بودند. هدف روس ها تجهیز نظامی این سپاهیان و بنای یک ارتش سرخ چینی بود. مائو سعی کرد تا تعدادی از سپاهیان شورشی را مال خودش بکند. این سپاهیان برای رسیدن به شهر شانتو در ساحل جنوبی چین، برنامه ریزی کرده بودند که از جنوب ایالت هونان عبور کنند. مائو در اوایل اگوست به رهبری حزب کمونیست چین پیشنهاد کرد که یک قیام دهقانی را در جنوب ایالت هونان به راه بیندازد تا از این طریق یک «پایگاه بزرگ سرخ» را که «حداقل پنج منطقه بزرگ» را تحت پوشش قرار می داد، تأسیس کند. مائو در واقع هیچ قصدی برای آغاز چنین قیامی نداشت. او تا آن زمان هیچ قیامی را سازماندهی نکرده بود، و اصلاً تصور نمی کرد که توانایی انجام چنین کاری را داشته باشد. (قیام های دهقانی قبلی در ایالت هونان تحت حمایت حکومت رادیکال وقت در این ایالت برپا شده بود.) تنها هدف مائو از ارائه این پیشنهاد، مطرح کردن درخواست بعدی اش بود: اعزام یک گروه پر تعداد از سپاهیان شورشی کمونیست به هونان جهت یاری رساندن به قیام دهقانی. رهبری حزب کمونیست چین در شانگهای متوجه دانه پاشی مائو برای جلب گروهی از سپاهیان شورشی نشد، و با پیشنهاد او برای راه اندازی قیام در هونان موافقت کرد. رهبران «قیام» هونان تصمیم گرفتند که در روز پانزدهم اگوست در

محلّ کنسول گری شوروی در چانگ شا (مرکز ایالت هونان) با هم دیدار کرده و ترتیبِ آغاز «قیام» را بدهند. اما مائو به رغم حضورش در شهر، سر قرار حاضر نشد. از آنجایی که مائو مسئول اصلی اجرای نقشه «قیام» بود لذا جلسه به دلیل غیبت وی به روز بعد موکول شد. مائو روز بعد نیز غیبت کرد. او عاقبت در روز هجدهم اگوست در جلسه کنسول گری شرکت کرد. رفقای مائو به شدت از «بدقولی» وی شاکی و عصبانی بودند. مائو برای توجیه غیبت های مکرر خود، گفت که در این چند روز مشغول «بررسی های دهقانی» بوده. مائو دلیل واقعی غیبت چهار روزه خود را به رفقای حزبی اش نگفت. مائو در این چهار روز منتظر مانده بود تا ببیند که آیا سپاهیان شورشی عاقبت از جنوب هونان عبور می کنند یا نه. مائو تنها هنگامی حاضر به راه اندازی «قیام دهقانی» در هونان می شد که از ورود سپاهیان شورشی به جنوب هونان اطمینان حاصل می کرد. در صورت عدم عبور سپاهیان از هونان، مائو هیچ قصدی برای راه اندازی «قیام» نداشت.

اما سپاهیان شورشی مسافرت سخت و دشواری را آغاز کرده بودند. تقریباً یک سوم سپاهیان بعد از ترک نانچنگ، دست به فرار زده بودند؛ بسیاری از آنها به علت نوشیدن آبِ کثیف از شالیزارهای برنج در هوای مرطوب و گرم جان خود را از دست داده بودند. بازماندگان نیمی از تجهیزات و تسلیحات خود را از کف داده بودند. سپاهیان شورشی هر چه قدر به سمت جنوب پیش می رفتند از تعدادشان کاسته می شد و لذا احتمال «کمک رسانی» آنها به مائو برای راه اندازی یک «قیام» در هونان برابر با صفر بود.

به این ترتیب موقعی که مائو بعد از ۴ روز غیبت در جلسه کنسول گری شرکت کرد از رفقای خود و سر کنسول شوروی خواست که نقشه

قیام در هونان جنوبی از دستور کار خارج شود. مائو در عوض پیشنهاد کرد که فقط به چانگ‌شا، مرکز ایالت، حمله کنند تا به این ترتیب «دامنه و گستره قیام، محدود» باقی بماند.

هدف مائو از اجرای این نقشه جدید، همان هدف قدیمی بود: دست انداختن بر روی تعدادی از سپاهیان کمونیست. در این هنگام، تنها نیروهای مسلح سرخ در نزدیکی مائو، در حومه چانگ‌شا به سر می‌بردند. این نیروها شامل سه گروه می‌شدند: فعالین دهقانی مسلح شده با سلاح‌هایی که از مأموران پلیس مصادره کرده بودند؛ معدنکاران بیکار و نگهبانان مسلح معادن تعطیل شده منطقه آنیوان؛ و یک واحد ارتشی که قصد داشت در طول مسیر سپاهیان شورشی نانچنگ به آنها ملحق شود. کل این سه گروه بیش از سه چهار هزار نفر نمی‌شدند. مائو قصد داشت با اجرای نقشه حمله به چانگ‌شا، نیروهای مذکور را وارد میدان عمل کند و سپس ریاست بر آنها را برعهده بگیرد.

این حقه کارساز واقع شد. پیشنهاد مائو مبنی بر حمله به چانگ‌شا مورد قبول قرار گرفت، و او به عنوان رئیس «کمیته جبهه» کنترل امور را به دست گرفت. به این ترتیب مائو در فقدان مسئولین بالاتر حزبی، عملاً به عنوان نماینده حزب حرف اول و آخر را می‌زد. مائو از تعلیمات نظامی بی‌بهره بود اما او از طریق ابراز شور و شوق بسیار زیادش برای اجرای دستورات مسکو در جلسه‌ای که با حضور دو تن از مأموران همه‌کاره روس برگزار شد، توانست شغلی را که به سختی دنبالش بود به دست آورد. یکی از این دو مأمور به مسکو چنین گزارش داد: «مائو گفت این دستور اخیر کمینترن به حدی درخشان است که وی از فرط شادی در پوست خود نمی‌گنجد.»

اقدام بعدی مائو «جلوگیری» از حمله واقعی سپاهیان تحت امرش به

چانگ شا بود. او تصمیم گرفته بود که سپاهیان مذکور را در نقطه‌ای گرد هم بیاورد و عملاً آنها را برباید. نقطه‌ای که مائو برای جمع آوری سپاهیان در نظر گرفته بود به حدی از چانگ شا دور بود که نمایندگان حزب یا روس‌ها نمی‌توانستند به راحتی به آنجا رفت و آمد کنند. هیچ ارتباط تلفنی یا رادیویی هم در کار نبود.

مائو در سی‌ویکم اگوست با گفتن این حرف که قصد دارد به سپاهیانش پیوندد، کنسول گری شوروی در چانگ شا را ترک کرد. اما او به گفته خود عمل نکرد. مائو، در عوض به «ونجیاشی»^{۱۱۰} در ۱۰۰ کیلومتری شرق چانگ شا رفت و در آنجا ماندگار شد. مائو در روز یازدهم سپتامبر که طبق قرار قبلی «روز آغاز عملیات حمله به چانگ شا» بود، تک و تنها و بدون هیچ نیروی نظامی در کنارش، در ونجیاشی به حالت اختفا به سر می‌برد. مائو در روز چهاردهم سپتامبر بدون این که سپاهیان به چانگ شا نزدیک شده یا شکستی جدی را متحمل شده باشند، به آنها دستور داد که از حرکت به سوی چانگ شا خودداری کرده و همگی در محلی که وی (مائو) اقامت دارد جمع شوند. به این ترتیب، تشکیلات حزب کمونیست چین در چانگ شا طی گزارشی به مسکو از فرمانِ عقب‌نشینی مائو به عنوان «بزدلانه‌ترین و نفرت‌انگیزترین خیانت‌ها» نام برد. مسکو نیز این عملیات را «شوخی یک قیام» لقب داد. در آن هنگام ظاهراً هیچ کس از نقشه مائو برای به تله انداختن واحدهای مسلح کمونیستی و تصاحب این واحدها، سر در نیاورده بود.

بعدها در کتاب‌های تاریخی نوشته شده از سوی مورخین رسمی حزب کمونیست چین از عملیات شکست خورده فوق تحت عنوان «قیام محصول پاییزی» و از مائو به عنوان یک رهبر قیام دهقانی یاد شد. مورخین حزب همه تلاش خود را کرده‌اند که این مقطع تاریخی را به عنوان آغاز شکل‌گیری حماسه بین‌المللی مائو به مثابه یک رهبر دهقانی، جلوه دهند. این جعل تاریخی یکی از بزرگ‌ترین جعل‌ها در ثبت و توصیف دوران حرفه‌ای مائو به شمار می‌رود. اما واقعیت چیز دیگری بود. مائو عملاً درگیر هیچ عملیاتی نشده بود و آن «قیام» هم مطلقاً ریشه و خاستگاه دهقانی نداشت. او، برعکس، همه تلاش خود را کرده بود که این عملیات را در نطفه عقیم کند.

اما مائو بعداً به آنچه که می‌خواست، دست یافت: تصاحب و کنترل یک نیروی مسلح حدوداً ۱۵۰۰ نفری. درست در ۱۷۰ کیلومتری جنوب ونجیاشی، رشته کوه‌های «جینگ گنگ» واقع شده است. در آن زمان، این منطقه و بزرگ‌ترین شهر آن (نینگ گنگ) به صورت سنتی تحت کنترل راهزنان بود. مائو تصمیم گرفته بود پایگاه عملیاتی خود را در این منطقه برپا کند. فقدان جاده‌های مناسب باعث شده بود که بسیاری از مناطق کوهستانی چین از شمول نظم و مقررات حکومتی خارج باشند. این مکان ویژه یک امتیاز اضافی دیگر هم داشت: مشرف بودن بر دو ایالت همجوار و مناطق کوهستانی و مرزی این دو ایالت.

مائو ارتباط خاصی با رئیس راهزنان این منطقه داشت. اسم این خلافت‌کار موفق و کله‌گنده یوان ون - کای^{۱۱۱} بود. یوان و شریکش، وانگ زو^{۱۱۲}، ۵۰۰ نفر نیروی مسلح در اختیار داشته و تقریباً تمامی شهر نینگ گنگ، با حدود ۱۳۰ هزار نفر جمعیت، تحت کنترلشان بود. آنها با اخاذی و باج‌گیری از اهالی منطقه روزگار خود را می‌گذراندند.

مائو پیش بینی می کرد که به زودی فرماندهان ارتشی که وی اقدام به ربودنش کرده بود، برای وی مشکل ساز شوند زیرا این فرماندهان با حرکت به سوی منطقه راهزنان، آن هم بدون دستور حزب کمونیست چین، مخالف بودند. بنابراین مائو موقعی که در ونجیشایی بود چند حامی مطمئن برای خود پیدا کرد و سپس در نوزدهم سپتامبر در جلسه فرماندهان حضور یافت. او ترتیبی داد که حامیانش به بهانه آوردن چای و سیگار به داخل اتاقی که جلسه در آن برگزار می شد، کاملاً مراقب امور باشند. مباحث بسیار تندی میان مائو و فرماندهان در گرفت. فرمانده ارشد درخواست کرد که نقشه قبلی (حمله به چانگ شا) در دستور کار قرار بگیرد. اما مائو تنها رهبر حزب بود که در این جلسه شرکت داشت (دیگر رهبران و روس ها ۱۰۰ کیلومتر دورتر در چانگ شا بودند). و او نهایتاً حرف خود را پیش برد. نیروهای مسلح به فرمان مائو عازم منطقه کوهستانی جینگ گنگ شدند. مائو موقعی که برای اولین بار در میان سربازانش حاضر شد، آنها تصور کردند که او یک آدم محلی معمولی است و حتی سعی کردند که از وی برای حمل سلاح و تجهیزات سنگین نظامی استفاده کنند.

مائو با آن ردای آبی بلندی که بر تن کرده و شال کتانی دستبافی که دور گردنش پیچیده بود، ظاهریک معلم محلی را داشت. او در طول مسیر، با سربازان حرف می زد، شرایط آنها را بررسی می کرد و قدرت و توانایی شان را تخمین می زد. یکی از سربازان به یاد می آورد که این رفتار مائو طوری بود که «انگار مشغول شمارش پول گزافی است که به ارث برده.»

موقعی که مائو برای اولین بار به سپاهیانش گفت که آنها به زودی تبدیل به «اربابان کوهستان» - راهزنان - خواهند شد، همگی آنها مات و مبهوت شدند. آنها به خاطر چیز دیگری بود که به انقلاب

کمونیستی ملحق شده بودند. اما مائو که ظاهراً از جانب حزب سخن می‌گفت، به آنها اطمینان خاطر داد که راهزن شدن آنها نوع خاصی است و باید این نوع راهزنی را بخشی از انقلاب کمونیستی تلقی کنند. مائو ادامه داد که راهزنی بهترین شانس آنها برای بقاست. او گفت: «اربابان کوهستان (راهزنان) هرگز نابود نشده‌اند، تا چه رسد به ما.» با این حال، بسیاری از سپاهیان دچار افسردگی شدند. آنها خسته بودند، و مالاریا، عفونت پا و اسهال در میانشان شیوع داشت. آنها هر بار که می‌ایستادند بوی گند موها و بدن‌هایشان تا چند کیلومتر آن طرف‌تر به مشام می‌رسید. بیماران و مجروحین روی علف‌ها دراز می‌کشیدند، و در اغلب موارد، دیگر هرگز از جا بر نمی‌خاستند. بسیاری از سپاهیان فرار را بر قرار ترجیح دادند. مائو که می‌دانست نمی‌تواند این سپاهیان را به زور نزد خود نگه دارد به آنها اجازه داد که در صورت تمایل می‌توانند سلاح‌های خود را تحویل داده و ترک خدمت کنند. دو تن از فرماندهان ارشد ترک خدمت کردند و عازم شانگهای شدند. این دو بعدها به ملی‌گرایان ملحق شدند. مائو زمانی که به «سرزمین راهزنان» رسید، فقط ۶۰۰ نیروی تحت امر در اختیار داشت. او طی دو هفته عملانی از نیروهای خود را از دست داده بود. بیشتر افرادی که در کنار مائو باقی ماندند، کسانی بودند که هیچ گزینه دیگری برای انتخاب نداشتند. این افراد هسته تشکیل نیروی بزرگ‌تری شدند که مائو به رشد و توسعه آن همت گمارد. مائو بعدها از این هسته اولیه اینگونه یاد کرد: «جرقه‌ای کوچک که دشت را به آتش کشید.»

مائو در آغاز ماه اکتبر به «سرزمین راهزنان» رسید. او در اولین گام، همراه تعداد معدودی از یارانش به دیدن یوان (رئیس راهزنان) رفت تا به وی اطمینان خاطر بدهد. یوان تعدادی از افراد مسلح خود را

مأمور کرده بود تا از دور و نزدیک به صورت مخفیانه مائو و سربازانش را تحت نظر داشته باشند. یوان ظاهراً به این نتیجه رسید که مائو هیچ تهدیدی برای وی نیست. او خوکی را کباب کرد و ضیافتِ مفصلی را به افتخار مائو برپا کرد. آنها به اتفاق خوردند و نوشیدند و تخمه هندوانه شکستند.

مائو در آغاز این طوری وانمود کرد که قصد نهایی اش پیوستن به سپاهیان شورشی نانچنگ است و حضور فعلی وی و سربازانش در نینگ گنگ موقتی است. یوان و مائو دست به یک معامله زدند. به مائو اجازه داده شد که موقتاً در نینگ گنگ بماند و از راه غارت و اخاذی خوراک سپاهیان را تأمین کند. اما در ابتدای کار، این غارت‌ها و اخاذی‌ها باید تحت نظارت یوان و ایادی اش صورت می‌گرفت. مائو تا چهار ماه بعد، یعنی در فوریه ۱۹۲۸، عملاً میزبان را به کناری زده و صاحب خانه شده بود. در هجدهم فوریه قدرت نمایی مائو در نینگ گنگ به اوج رسید. وی و سپاهیان در این زمان مرکز شهر نینگ گنگ را تسخیر کردند و حاکمان محلی را که از دولت مرکزی فرمان می‌گرفتند از اریکه قدرت پایین کشیدند. با توجه به ملاک‌ها و استانداردهای «راهزنانه»، این یک پیروزی بزرگ نظامی ارزیابی می‌شد. این همچنین اولین نبردی بود که مائو عملاً در آن حضور داشت و به اصطلاح فرماندهی می‌کرد. او با یک دوربین چشمی از یک کوه مشرف به شهر عملیات سپاهیان را زیر نظر داشت.

مائو سه روز بعد، یعنی در بیست و یکم فوریه ۱۹۲۸، یک تظاهراتِ مردمی بزرگ را با حضور چندین هزار نفر از اهالی شهر سازماندهی و برگزار کرد. اوج این مراسم، اعدامِ حاکم قبلی بود که به تازگی دستگیر شده بود. یک شاهد عینی صحنه مذکور را این طور شرح داد^{۱۱۳}:

«چانگ کای - یانگ^{۱۱۴} - حاکم قبلی را با طناب به چند تکه چوب بسته بودند و روی زمین می کشیدند. دور تا دور محل اجرای مراسم پراز پارچه نوشته‌هایی بود که روی آنها انواع شعارهای تند به چشم می خورد. مردم سپس چاقوهای دولبه خود را موسوم به سیو - بیائو بیرون کشیدند و به سوی چانگ پرتاب کردند و به این ترتیب او را کشتند... رفیق مائو در این مراسم سخنرانی کرد.» مائو قبلاً نیز علاقه فراوان خود را به این سلاح مخصوص (چاقوی دولبه «سیو - بیائو») ابراز کرده بود. و حالا این چاقو، درست در زیر چشمان مائو، شکم حاکم قبلی را می شکافت.

مراسم اعدام در ملاء عام بعد از رسیدن مائو به نینگ گنگ تبدیل به یک امر معمولی در این شهر شده بود و مائو نیز علاقه فراوان خود را به مرگ تدریجی قربانیانش آشکار کرده بود. در مراسم دیگری که هم‌زمان با آغاز سال نوی چینی در سال ۱۹۲۸ به مناسبت موفقیت مائو و سپاهیان‌ش در یک مأموریت غارتگرانه برگزار شد، مائو شعاری را روی کاغذهای سرخ رنگ نوشت و دستور داد که آنها را در دو سوی صحنه اجرای مراسم آویزان کنند. این شعار به قرار زیر بود:

«ما را ببینید که امروز زمین‌دارانِ بد را می کشیم.

آیا واهمه دارید؟

این چاقویی ست که چاقوی دیگر را می بُرد.»

مائو در این مراسم سخنرانی کرد و سپس یک زمین‌دار محلی به اسم کووی - چین^{۱۱۵} را به همان شیوه‌ای که مائو دوست داشت و در شعارش هم به آن اشاره کرده بود (قتل با چاقو)، اعدام کردند.

اعدام در ملاء عام اختراع مائو نبود اما او یک بُعد تازه و مدرن را به این سنت شوم و مهیب اضافه کرد و آن تظاهرات و تجمعات سازمان‌یافته بود. مائو به این ترتیب کاری کرد که تماشای اعدام محکومین تبدیل

به یک امر اجباری برای اکثریت توده‌های مردم شود. او مردم را وادار می‌کرد که در این نوع مراسم شرکت کنند و از نزدیک شاهد اعدام خونین و بی‌رحمانه قربانیان، و جیغ کشیدن‌های هراسناک آنها باشند. به این ترتیب، ترس و وحشت تا اعماق جان شرکت‌کنندگان در مراسم نفوذ پیدا می‌کرد.

راهزنان سنتی تاب رقابت با مائو و وحشت افکنی‌های حساب شده وی را نداشتند. اعدام‌های سازماندهی شده از سوی مائو به نحوی بود که حتی راهزنان محلی را هم می‌ترساند. یوان و وانگ زو نهایتاً سر تعظیم در برابر مائو فرود آوردند و ریاست وی را پذیرفتند. کمی بعد، یوان و وانگ زو در همراهی با راهزنان تحت امر خویش، در قالب یک واحد نظامی به ارتش مائو ملحق شدند. مائو کاری کرده بود که حتی راهزنان هم مجبور شدند در برابرش لنگ بیندازند.

مائو به محض این که به «سرزمین راهزنان» رسید، قاصدی را به دفتر حزب کمونیست چین در چانگ‌شا اعزام کرد. رهبری حزب در شانگهای در اکتبر ۱۹۲۷ از وقایع مرتبط با «قیام محصول پاییزی» باخبر شد. به این ترتیب آنها پی بردند که مائو به جای آغاز کردن عملیات قیام، اقدام به لغو آن کرده و سپس بدون کسب اجازه رهبری حزب، همراه سپاهیان کمونیست راه گریز را در پیش گرفته است. شانگهای (رهبری حزب کمونیست چین) بلافاصله مائو و تعدادی از همکاران نزدیک وی را احضار کرد تا درباره دلایل شکست قیام توضیح دهند. مائو به این دعوت اعتنایی نکرد و به این ترتیب در چهاردهم نوامبر از مقام‌های حزبی‌اش خلع شد.

حزب تلاش قاطعانه‌ای کرد تا از شر مائو خلاص شود. رهبری حزب در شانگهای در سی و یکم دسامبر به دفتر حزب در چانگ‌شا نوشت «مرکزیت حزب به این نتیجه رسیده که ارتش تحت حمایت رفیق

مائوتسه - تونگ، از حیث سیاسی مرتکب اشتباهات فوق‌العاده جدی شده. مرکزیت حزب به شما دستور می‌دهد که یکی از رفقای ارشد را نزد رفیق مائو بفرستید تا قطعنامه‌های مرکزیت حزب را مبنی بر عزل مائوبه اطلاع وی برساند و همچنین اجلاسی را با حضور فرماندهان ارتش جهت سازماندهی حزب و ارتش برپا کند.» نویسندگان این دستور که پیش‌بینی می‌کردند مائو دردسرساز شود، به رهبران حزب در چانگ‌شا توصیه کردند: «رفیق شجاع کارآمد و باهوشی را برای ابلاغ و اجرای این دستور حزب تعیین بکنید.»

مائو برای پیش بردن اهداف خویش به پرچم حزب نیازمند بود زیرا شخصاً جذابیت و گیرایی اندکی داشت. واکنش او در برابر دستورات حزب، ساده بود: جلوگیری از پخش خبر برکناری اش از مناصب حزبی در میان مردان تحت امرش.

تمامی رهبران دفتر حزب کمونیست در هونان (چانگ‌شا) یک هفته بعد از صدور دستوراتِ مرکزیت حزب (شانگهای) توسط ملی‌گرایان دستگیر شدند. سپاهیان تحت امر مائو هرگز دریافتند که حزب کمونیست مائو را از نمایندگی خویش عزل کرده است. عاقبت در مارس ۱۹۲۸ اولین فرستاده مرکزیت حزب کمونیست چین اجازه یافت که در پایگاه مائو حاضر شود. این فرستاده دستور عزل مائو از مناصب حزبی را به اطلاع وی رساند. اما مائو به حزب رو دست زد. او کاری کرد که از دستور عزل وی فقط تعدادی از همراهان و نوکران حلقه به گوشش اطلاع حاصل کنند. او سپس وانمود کرد که تابع دستورات حزب است، و آنگاه مقام نمایندگی حزب را به یکی از نوچه‌های خود واگذار کرد. مائو در ادامه این بازی، لقب تازه «فرمانده فوج» را به خودش داد، و همچنان به کنترل ارتش تحت فرمانش ادامه داد.

«سرزمین راهزنان» پایگاه بسیار مطلوبی برای مائو بود. خوراک به اندازه کافی در دسترس بود و کوه‌های منطقه به رغم این که ارتفاع چندان زیادی نداشتند، اما نوعی امنیت کامل را برای مائو و مردانش فراهم کرده بود. این کوه‌ها با جنگل‌های فشرده صنوبر و خیزران همواره در زیر هاله‌ای از مه قرار داشتند. وجود خرس‌های وحشی، ببرها و انواع مارهای سمی در جنگل همچون یک مانع طبیعی عمل می‌کرد و پوشش حفاظتی مناسبی برای ارتش مائو بود. جاده‌های گلی باریک در زیر پوشش متراکم گیاهی و تعدادِ زوایا و گوشه‌ها، این

مناطق را تبدیل به یک پناهگاه امن برای راهزنان کرده بود. مائو و سپاهیان‌ش از راه غارت و باج‌گیری در مناطق اطراف و حتی دورتر، زندگی می‌کردند. آنها لقب باشکوه «داتو - هائو»^{۱۱۶} (به معنای «ورشکست کردن جباران زمین‌دار») را روی غارتگری‌هایشان گذاشته بودند. اما این غارتگری‌ها چیزی نبود جز حملات راهزنانه کور و معمولی. مائو به سپاهیان‌ش می‌گفت: «اگر توده‌های مردم متوجه معنای کلمه جباران زمین‌دار نشدند، شما می‌توانید به آنها بگویید که این کلمه به معنای آدم‌های پولدار یا ثروتمندان است.» اما واژه ثروتمند یک واژه به شدت نسبی به شمار می‌رفت. برای مثال خانواده‌ای که دارای ۲۰ تا ۳۰ لیتر روغن طبخ بود یا خانواده‌ای که چند مرغ و خروس در اختیار داشت، می‌توانست «ثروتمند» به شمار بیاید. داتو - هائو، عملیاتی بود که طیفی از اقدامات تاراج‌گرانه مختلف را دربر می‌گرفت؛ از عملیات راهزنانه معمولی تا آدم‌ربایی به قصد باج‌خواهی.

گزارش حملات و غارتگری‌های مذکور مرتباً در مطبوعات چین به چاپ می‌رسید و همین امر باعث بدنامی و معروفیت هرچه بیشتر مائو، به عنوان «رئیس راهزنان»، شد. اما محلی‌ها حمایت اندکی از اقدامات راهزنانه مائو می‌کردند. بنا به گفته یکی از سربازان ارتش سرخ مائو، «مردم حاضر به همکاری نبودند و هیچ کمکی در زمینه شناسایی ثروتمندان نمی‌کردند، آنها به ما ملحق نمی‌شدند، و حتی حاضر به مشارکت در غارتگری‌ها نیز نبودند.» سرباز دیگری، این خاطره را نقل کرد: «ما معمولاً خانه جبار زمین‌دار را محاصره می‌کردیم، و بعد از دستگیر کردن جبار، وارد خانه‌اش می‌شدیم و اموالش را مصادره می‌کردیم. اما یکی از شب‌ها به محض این که وارد عمل شدیم، ناقوس‌های

روستا ناگهان به صدا درآمد... کمی بعد چند صد تن از دشمنان [روستائیان] در برابرمان حاضر شدند... آنها چهل تن از سربازان ما را دستگیر کردند و همه آنها را به داخل یک معبد بردند... دشمنان شروع کردند به کتک زدن مردان ما. سپس آنها را طناب پیچ کرده و روی زمین انداختند و بعد زن‌ها [زن‌های روستایی] شروع کردند به لگدمال کردن آنها. بعد بشکه‌های سنگین را روی سر آنها انداختند. سربازان ما بدجوری شکنجه شدند...»

گرچه مائو مدعی بود که کارهایش مبتنی بر آموزه‌های ایدئولوژیکی است و قصد اصلی‌اش مبارزه با طبقات بهره‌کش است، اما تاخت و تازهای وی عملاً هیچ تفاوتی با عملیات راهزنانه سنتی نداشت. همین امر موجب نارضایتی همقطاران‌ش شده بود و مخصوصاً فرماندهان نظامی تحت امرش به شدت ناراضی بودند. در دسامبر ۱۹۲۷ یکی از سرفرماندهان ارتش مائو، به نام چن هائو^{۱۱۷}، در جریان یکی از همین عملیات راهزنانه سعی کرد نیروهایش را از معرکه خارج کند. مائو بلافاصله خبردار شد و همراه گروهی از حامیان‌ش به صحنه عملیات هجوم برد و چن را دستگیر و بعدها در جلوی چشم تمامی سپاهیان‌ش اعدام کرد. مائو روز به روز نفرات بیشتری را از دست می‌داد. ظرف چند ماهی که وی صاحب این ارتش شده بود، بسیاری از افسران‌ش اقدام به ترک خدمت کرده بودند.

مائو با هدف جلب رضایت سپاهیان‌ش اقدام به تأسیس «کمیته سربازان» کرد تا به این ترتیب سربازان تحت امرش بتوانند به آرزوی خود در خصوص اظهار نظر در مورد چگونگی انجام عملیات‌های غارت و چپاول، جامه عمل بپوشانند. مائو هم‌زمان سلول‌های مخفی حزبی را در داخل ارتش بنا کرد. این سلول‌ها فقط پاسخگوی مائو بودند. حتی فرماندهان ارتش مائو نیز خبر نداشتند که کدام یک از

نیروهایشان در این تشکیلات مخفی عضویت دارند. مائو به این ترتیب از اهرم‌های نظارتی کمونیستی برای حفظ قدرت خود در ارتش استفاده کرد.

اما از آنجایی که تسلط مائو بر سپاهیان‌ش به اندازه کافی محکم نبود، و خودش هم آدم محبوبی به شمار نمی‌رفت، لذا همیشه نگران امنیت جانی خود بود. او از همین دوران به فکر تکمیل و توسعه تدابیر امنیتی شخصی‌اش افتاد. مائو تا آخر عمر این دغدغه را داشت. او بعدها چنان سیستم حفاظتی - گرچه عمدتاً نامریی - برای خود ایجاد کرد که باعث شگفتی همگان شد. مائو فعلاً برای شروع، یک گارد حفاظتی ۱۰۰ نفره را، که روز به روز بر تعدادشان اضافه می‌شد، به کار گرفت. مائو چندین خانه در نقاط گوناگون داشت که همه آنها را به وسایل و تجهیزات ایمنی مجهز کرده بود. هر کدام از این خانه‌ها دارای یک راه خروج اضطراری بودند - مثلاً سوراخی در دیوار یا تونلی در زیر زمین - که به کوهستان ختم می‌شد.

مائو خیلی شیک زندگی می‌کرد. یکی از اقامتگاه‌هایش، موسوم به «عمارت هشت ضلعی» یک شاهکار برجسته معماری بود. بخش اصلی عمارت به حیاط بزرگی باز می‌شد که در کنار رودخانه قرار داشت. سقف هشت ضلعی ساختمان دارای سه لایه تیرهای چوبی بود که به یک بام کوچک شیشه‌ای منتهی می‌شد؛ درست مثل یک معبد بودایی‌ها با مناره شیشه‌ای. این عمارت متعلق به یک پزشک محلی بود. مائو بعد از مصادره عمارت، پزشک را به اتاقی در گوشه حیاط منتقل کرد و از او خواست به کار خود ادامه بدهد؛ که البته منظور اصلی مائو از این کار استفاده شخصی از خدمات این پزشک برای مداوای برخی از بیماری‌های مزمن و غیر مزمنش بود.

عمارت باشکوه دیگری که مائو در شهر بزرگ لانگشی تصرف کرد نیز

متعلق به یک پزشک بود: این عمارت زیبایی غربی داشت که حکایت از رفاه سابق شهر می کرد. بخش اعظم عمارت به دو قسمت تقسیم می شد: قسمت نخست به سبک ویلاهای سنگی اروپایی و قسمت دیگر به سبک ویلاهای آجری - چوبی چینی ساخته شده بود. حواشی بام های عمارت رو به بالا بود و پنجره های مشبک ظریف زیبایی آن را دو چندان کرده بود. دو قسمت عمارت از طریق یک درب هشت ضلعی باشکوه به هم وصل می شد.

مقر اصلی مائو در شهر لانگشی یک ویلای سنگی دو طبقه مجلل بود. این ویلا در یک زمین ۲۰۰۰ متر مربعی بنا شده بود و بهترین مدرسه برای دانش آموزان مناطق اطراف به شمار می رفت؛ البته تا قبل از آمدن مائو به لانگشی. طبقه دوم ویلا از سه طرف دارای مناظر زیبایی از رودخانه ها و ابرها بود. این ساختمان با هدف استراحت

دانش آموزان و بهره مندی آنها از هوای خنک در طول روزهای گرم تابستان طراحی و ساخته شده بود. مصادره این ساختمان از سوی مائو عملاً به یک الگو برای اقدامات مشابه بعدی تبدیل شد. مائو به هر جایی که قدم می گذاشت بلافاصله مدارس، معابد و کلیساهای کاتولیک ها (که غالباً هم از محکم ترین و بزرگ ترین ساختمان ها در مناطق روستایی و دور افتاده چین بودند) را مصادره می کرد. این ساختمان ها به دلیل فضاهای زیادشان بهترین مکان برای تشکیل جلسات حزبی و ارتشی به شمار می رفتند. به این ترتیب عملاً

کلاس های مدارس در مناطق مذکور تعطیل شد.

مائو طی تمامی اقامت ۱۵ ماهه اش در «سرزمین راهزنان» فقط سه بار به کوهستان ها رفت که مجموع ایام این سفرها از یک ماه کمتر بود. او مثل یک آدم معمولی سفر نمی کرد. سفرهایش پرریخت و پاش بودند. موقعی که مائو به دیدن وانگ زو (رئیس راهزنان) رفت، در یک

عمارت سفید رنگ با شکوه، موسوم به «کاخ سفید»، اقامت کرد. این عمارت باشکوه قبلاً متعلق به یک تاجر چوبِ کانتونی بود. مائو در طول این سفر با خوردنِ کباب بره و خوک که به افتخار حضور وی به سیخ کشیده بودند، خوشگذرانی مفصلی کرد.

مائو دست به نقد طوری زندگی می کرد که بعدها در دوران زمامداری اش در معیاری بزرگ‌تر تبدیل به شیوه خاص زندگی اش شد. او یک ستادِ شخصی پرتعداد را به کار گرفته بود. این ستاد شامل یک رئیس دفتر، یک آشپز، یک سرآشپز، یک مهتر برای رسیدگی به اسب کوچک مائو و چند منشی می شد. یک پادو نیز موظف بود که منظمآ به شهر لانگشی برود و برای مائو سیگارهای اعلا بخرد. یک پادوی دیگر هم وظیفه داشت که در پی غارت هر شهر یا خانه‌های افراد ثروتمند، روزنامه‌ها و کتاب‌ها را جمع‌آوری کرده و نزد مائو ببرد. مائو یک همسر هم اختیار کرد. او تقریباً به محض استقرار در

«سرزمین راهزنان» برای بار سوم ازدواج کرد. گویی یوان^{۱۱۸} دختر جوان زیبایی بود با چشمان درشت، صورت بادامی شکل و اندام باریک و ترکه‌ای. او زمانی که برای اولین بار مائو را دید ۱۸ سال بیشتر نداشت. گویی یوان زاده منطقه کوهپایه‌ای و ثروتمند یونگشین^{۱۱۹} بود. پدر و مادرش صاحب یک چاپخانه بودند. آنها دختر خود را در یک مدرسه میسیونری ثبت نام کرده بودند؛ مدرسه‌ای که توسط دو بانوی فنلاندی اداره می شد. اما گویی یوان علاقه‌ای به این مدرسه نداشت و نمی خواست مثل یک «خانم» تربیت شود. این دختر ناآرام و پرجوش و خروش تمایلی نداشت که تن به زندگی سنتی و محدودی بدهد که برای زنانِ چینی در نظر گرفته شده بود. گویی یوان چشم به افق‌های گسترده‌تری دوخته بود. او خواهان زندگی بازتر، پرتحرک‌تر و لذت بخش‌تری بود. بنابراین در تابستان ۱۹۲۶ موقعی که ارتش

ملی گرا در جریان «سفر شمالی» خود وارد منطقه یونگشین شد و فضای سیاسی این منطقه را داغ و متحول کرد، گویی یوان تصمیم گرفت به حزب کمونیست چین پیوندد. او کمی بعد شروع کرد به ایراد سخنانی های عمومی و تشویق مردم جهت استقبال از سپاهیان. وی متعاقباً از سوی دولت جدید (ملی گرا) به ریاست «سازمان زنان» در منطقه محل اقامتش منصوب شد. گویی یوان در این زمان فقط ۱۶ سال داشت. او با کوتاه کردن موهای بلند خود، که در آن زمان عملی انقلابی و بهت آور به شمار می رفت، کار جدید خود را آغاز کرد. یک سال بعد از جدایی جیانگ کای - شک از کمونیست ها، بسیاری از فعالین سیاسی و کمونیست های منطقه یونگشین راه گریز را در پیش گرفتند. والدین و خواهر جوانتر گویی یوان هم که قبلاً به حزب کمونیست پیوسته بودند فرار را بر قرار ترجیح دادند. برادر بزرگتر گویی یوان هم یک کمونیست بود. او برخلاف خانواده اش موفق به فرار نشد و به همین دلیل ملی گرایان وی را دستگیر و زندانی کردند؛ همچون بسیاری دیگر. اما یوان ون کای، رئیس راهزنان منطقه، دوست برادر گویی یوان بود و به همین دلیل ترتیبی داد تا وی از زندان بگریزد. گویی یوان و برادرش به اردوی راهزنان ملحق شدند و همراه آنها از مهلکه گریختند. گویی یوان در جریان همین حوادث دوستی صمیمانه ای با همسر یوان ون کای برقرار کرد. وانگ زو، دیگر رئیس راهزنان، که دارای سه همسر بود، یک هفت تیر از نوع موزر^{۱۲۰} به گویی یوان اهدا کرد.

موقعی که مائو قدم به «سرزمین راهزنان» گذاشت، گویی یوان را به عنوان مترجم شخصی خود منصوب کرد. مائو بلد نبود به لهجه محلی ها صحبت کند، و هرگز هم این لهجه و زبان را یاد نگرفت. او مجبور به برقراری ارتباط با محلی ها بود و به همین دلیل به یک

مترجم نیاز داشت.

مائو بلافاصله از گویی یوان خواستگاری کرد. این دو در آغاز سال ۱۹۲۸ ازدواج کردند. البته هیچ مراسم ازدواجی در کار نبود و فقط همسر یوان ون کای که بهترین دوست گویی یوان به شمار می‌رفت، ضیافت باشکوهی به همین مناسبت برپا کرد. در این هنگام چهار ماه از زمانی می‌گذشت که مائو اقدام به ترک همسر دوم خود و مادر سه پسرش (کائی - هویی) کرده بود. مائو طی این چهار ماه فقط یک‌نامه به کائی - هویی نوشته و در آن صرفاً از درد پای خود یاد کرده بود. مائو از بعد از ازدواج سومش، خانواده خود را به‌طور کامل رها کرد. گویی یوان برخلاف کائی - هویی که عاشق و دیوانه مائو بود، از سرِ اکراه با مائو ازدواج کرده بود. این زن زیبای جوان که خواستگاران بسیاری داشت، چنین احساس می‌کرد که مائو سی و چهار ساله «خیلی پیر» است و «لیاقت» او را ندارد. گویی یوان در نامه‌ای به یکی از دوستانش ضمن بیان حرف‌های فوق، آشکار ساخت که کوچک‌ترین برادر مائو نیز خواهان وی بوده است. تسه - تان، کوچک‌ترین برادر مائو، به مراتب جذاب‌تر و زیباتر از مائو بود. او به گویی یوان گفته بود: «برادرم یک زن دارد، و به صلاح تو است که همسر من بشوی.» اما گویی یوان نهایتاً مائو، برادر مسن‌تر را انتخاب کرد زیرا بنا به نوشته خودش احساس می‌کرد که به «حمایت سیاسی» مائو در آن محیط و فضای ملتهب نیاز دارد.

روابط مائو با گویی یوان در محیطی که تعداد زنان اندک و تعداد مردان سرخورده از حیث جنسی بسیار بود، شایعات بسیاری را موجب شد. مائو دقت می کرد که به این شایعات دامن نزند؛ او و گویی یوان هیچ وقت در کنار هم جلوی انظار عمومی ظاهر نمی شدند. یک بار موقعی که این دو قصد عبور از جلوی ساختمان را داشتند که سربازان مجروح در آن نگه داری می شدند، مائو از گویی یوان فاصله گرفت تا در کنار او دیده نشود.

گویی یوان یک سال پس از ازدواج به این نتیجه رسید که باید مائو را ترک کند. او به یکی از دوستانش اعتراف کرد که ازدواجش با مائو کار نادرستی بوده و وی با این عمل، «فداکاری بزرگی» کرده و اساساً آدم «بدبختی» است. موقعی که مائو در ژانویه ۱۹۲۹ تصمیم به ترک «سرزمین راهزنان» گرفت، گویی یوان نومیدانه تلاش کرد که بماند اما همراه مائو نرود. او احتمالاً تصمیم گرفته بود که بعد از ترک مائو زندگی دیگری را از برای خودش آغاز کند. گویی یوان که در سنین نوجوانی قدم به مهلکه مرگباری گذاشته بود، حالا که سن و تجربه اش بیشتر شده بود، قصد داشت پای خود را از این مهلکه بیرون بکشد؛ حتی به بهای ماندن در سرزمین راهزنان و دستگیر شدن توسط دشمنان سرخ ها. با این حال، مائو به او دستور داد که «به هر قیمتی که شده» باید وی (مائو) را همراهی کند. گویی یوان در طول مسیر مدام گریه می کرد و مکرراً از اسب کوچک مائو به زمین می افتاد و محافظین مائو دوباره او را سوار بر اسب می کردند.

جایگاه مائو در حزب کمونیست چین در آوریل ۱۹۲۸ رو به تغییر گذاشت و این زمانی بود که یک واحد پر شمار از سپاهیان سرخ، مرکب از چندین هزار نفر، به پایگاه مائو پناهنده شدند. این سپاهیان بقایای همان شورشیان نانچنگ بودند که مائو قبلاً برای تصاحب آنها

برنامه‌ریزی کرده بود. این نیروها همچون یک ارتش شکست خورده به مائو پناه آوردند. روس‌ها در اکتبر ۱۹۲۷ موفق نشده بودند نیروهای مذکور را در ساحل جنوبی چین تجهیز و آماده کنند و لذا کاهش و ریزش نیروها از همان زمان آغاز شده بود. رهبری این نیروهای شکست خورده را یک افسر ۴۱ ساله حرفه‌ای و کارآزموده، به اسم چو ته^{۱۲۱} بر عهده داشت. او که قبلاً در ارتش ملی گرایان با درجه سرتیپی خدمت کرده بود نزد سربازان سرخ که اکثراً حول و حوش بیست سال سن داشتند یک نظامی مجرب و کهنه کار به شمار می‌رفت. چو ته قبلاً در آلمان تعلیمات نظامی دیده و پیش از ملحق شدن به حزب کمونیست چین برای دیدن دوره‌های خاص نظامی به روسیه رفته بود. او آدم خاکی و سرزنده‌ای بود که با سربازان عادی ارتشش می‌جوشید، همراه آنها در دشت و بیابان حرکت می‌کرد و غذا می‌خورد و مثل یک سرباز صفر، کوله پشتی‌ها و سلاح‌های سنگین را شخصاً حمل می‌کرد. چو ته فرمانده‌ای بود با صندل‌های حصیری به پا و کلاه حصیری بر سر؛ فرمانده‌ای که در جنگ‌ها همیشه در صف اول نبرد قرار داشت.

مائو از دیرباز چشم طمع به سپاهیان سرخ شورشی نانچنگ داشت. موقعی که مائو برای نخستین بار قدم به «سرزمین راهزنان» گذاشت بلافاصله پیامی برای چو ته ارسال کرد و از وی خواست که همراه سپاهیان به او (مائو) ملحق شود، اما چو ته این پیشنهاد را نپذیرفت. در اوایل سال ۱۹۲۸ رهبری حزب کمونیست چین (در شانگهای) به چو ته دستور داد که در جنوب شرقی ایالت هونان قیام‌های دهقانی را تحریک و حمایت کند. چو ته که شدیداً به حزب وفادار بود، این دستورات را دقیقاً اجرا کرد؛ اما این قیام‌های دهقانی مفتضحانه شکست خوردند که دلیل اصلی‌اش هم پوچی و خشونت صرف

تاکتیک‌های دیکته شده از سوی مسکو بود. بنا به مندرجات گزارشی مربوط به همین زمان، «سیاست مسکو عبارت بود از کشتن تک تک دشمنان طبقاتی و سوزاندن و ویران کردن خانه‌های آنها. شعار اصلی عبارت بود از: بسوزان، بسوزان، بسوزان! بکش، بکش، بکش!» و هر کسی که از اعمال فوق سرباز می‌زد، «چیزی نبود جز سگ فراری زمین‌داران که سزاوار کشتن بود.»

مردان تحت امر چو ته در راستای همین سیاست دو شهر چنچو^{۱۲۲} و لیانگ^{۱۲۳} را تماماً با خاک یکسان کردند. نتیجه چنین اعمالی برپایی یک قیام واقعی بود؛ منتهی قیامی علیه کمونیست‌ها. یک روز در جریان مراسمی که کمونیست‌ها به قصد تحریک دهقانان به قتل و نابودی بیشتر برگزار کرده بودند، دهقانان دست به شورش زدند و همه کمونیست‌های حاضر در مراسم را کشتند. در تمامی شهرها و روستاهایی که مردان تحت امر چو ته فعال بودند، شورش‌های گسترده‌ای علیه کمونیست‌ها گسترش یافت. دهقانان عصبانی اعضای محلی حزب کمونیست را قتل عام کردند. آنها شال‌های سرخ کمونیست‌ها را از گردن آنها جدا و تکه تکه می‌کردند و در عوض شال‌های سفید را به نشانه ابراز حمایتشان از ملی‌گرایان به گردن می‌انداختند.

زمانی که سپاهیان حزب ملی‌گرا حمله خود را آغاز کردند، چو ته و نیروهایش مجبور به فرار شدند. هزاران غیرنظامی نیز همراه آنها فرار را برقرار ترجیح دادند. این افراد از اعضای خانواده‌های کمونیست‌هایی بودند که در عملیات قتل و آتش‌سوزی مشارکت کرده بودند و حالا هیچ چاره‌ای جز فرار نداشتند. این همان هدفی بود که مسکو دنبال کرده بود: دهقانان باید وادار به انجام این اعمال (قتل ثروتمندان و سوزاندن خانه‌هایشان) شوند تا هیچ راهی برای بازگشت به زندگی

عادی نداشته باشند. حزب کمونیست چین نیز دستور داده بود: «برای این که آنها (دهقانان) را درگیر انقلاب کنید فقط یک راه وجود دارد: از ترور سرخ برای وادار کردن آنها به انجام اعمالی (قتل و نابودی) استفاده کنید تا آنها بعداً هیچ شانس برای مصالحه با زمین داران و بورژواها نداشته باشند.» مردی از اهالی شهر لیانگ چنین گزارش داد: «من قبلاً ضد انقلابی‌ها را کشته بودم، بنابراین حالا نمی‌توانستم با خیال راحت زندگی کنم. من مجبور بودم که مدام در حال فرار باشم... بنابراین خانه‌ام را به دست خودم آتش زدم... و همراه آنها] چو ته و سپاهیانش [فرار کردم.»

بعد از گریز این افراد، چرخه انتقام و مجازات تلفات بیشتری گرفت. یکی از این قربانیان زن جوانی بود که سال‌ها پیش توسط مادر مائو به فرزند خواندگی پذیرفته شده بود. وی «خواهر گل داودی»^{۱۲۴} نام داشت. او قبلاً بنا به پیشنهاد مائو به حزب کمونیست پیوسته و با یک مرد کمونیست ازدواج کرده بود. این زوج فرزند کوچکی هم داشتند. با وجودی که این زن و شوهر از قتل‌ها و ویرانگری‌های دامن زده شده از سوی سرخ‌ها حمایت نکرده بودند، اما شوهر در پی فرار ارتش سرخ دستگیر و اعدام شد. سر وی را بعد از اعدام، از بدنش جدا کرده، در یک قفس گذاشته و از دیوار شهر لیانگ آویزان کردند. «خواهر گل داودی» نیز دستگیر و زندانی شد. او اظهارندامت کرد اما

زندانبانهایش حاضر به پذیرش توبه او نشدند. «خواهر گل داودی» در نامه‌ای به یکی از اقوامش نوشت: «من رنج‌هایی را متحمل شده‌ام که هرگز تصورش را هم نمی‌کردم. حالا تنها آرزویم مرگ است. می‌خواهم بمیرم تا بیش از این شکنجه نشوم... مرگ برای من در حکم رهایی از رنج‌های این دنیاست. اما وقتی به کودک بیچاره‌ام فکر می‌کنم، وجودم پر از درد و رنج می‌شود. من برنامه‌های زیادی برای

بزرگ کردن این بچه داشتم. هرگز فکر نمی کردم چنین چیزی رخ بدهد... بچه من نباید چوب گناهان من را بخورد...» خواهر گل داودی بعدها اعدام شد.

چو ته همچون یک مرد شکست خورده به اردوی مائو پناه آورد. این در حالی بود که مائو توانست خود را همچون فردی جلوه دهد که بزرگ‌ترین سپاهیان سرخ را، که همچنان قابلیت انجام عملیات را دارند، حفظ کرده است؛ آن هم در زمانی که دیگر سپاهیان سرخ عملاً نابود شده‌اند. همه قیام‌هایی که مسکو دستور برپایی آنها را طی ماه‌های گذشته صادر کرده بود، با شکست مواجه شده بود.

«هایلوفنگ»^{۱۲۵} مشهورترین پایگاه سرخ‌ها در ساحل جنوبی کشور بود که در اواخر فوریه ۱۹۲۸ نابود شد. این پایگاه طی عمر دو ماهه‌اش به «مسکوی کوچک» معروف شده بود. حتی داخل پایگاه میدانی را درست کرده بودند که یک کپی از «میدان سرخ» مسکو به شمار می‌رفت. پایگاه «هایلوفنگ» نهایتاً تحت رهبری پنگ پای^{۱۲۶} به یک کشتارگاه بزرگ تبدیل شد. پنگ پای که عاشق و دیوانه خونریزی بود، بیش از ۱۰ هزار تن از اهالی مناطق اطراف را کشت و بسیاری از «روستاهای مرتجع را تماماً با خاک یکسان کرد.»^{۱۲۷}

کشتار و نابودی در این مناطق به مراتب بیشتر از مناطق تحت تسلط مائو بود. مائو آدم متعصبی نبود. او به مردانش اجازه نابودی کلیساها (که بزرگ‌ترین و محکم‌ترین بناها در مناطق دور افتاده چین بودند) و دیگر بناهای بزرگ را نداد. وی به آنها گفته بود که از این ساختمان‌ها باید به نفع خودشان استفاده کنند. خونریزی و کشتار به تحقق هدف مائو کمک می‌کرد؛ اما نباید از حد می‌گذشت چرا که در این صورت مصالح سیاسی او را به خطر می‌انداخت.

مسکو کمی قبل از پناه آوردن چو ته به مائو به این نتیجه رسیده بود

که باید «قتل عام‌ها و ویرانگری‌های کور و بی‌هدف» را متوقف کرد. روس‌ها که علاقه زیادی به نام‌گذاری پدیده‌ها داشتند از پدیده فوق به عنوان «کنش گرای کور» و «کشتن گرای و نابود گرای» یاد می‌کردند. مرکزیت حزب کمونیست چین نیز از شانگهای دستور داده بود که قتل‌ها و نابودی‌ها باید «هدفمندتر» شود و این دقیقاً همان کاری بود که مائو انجام داده بود. او حالا همچون یک رهبر عاقل و دوراندیش جلوه می‌کرد و همین باعث شد که وی به عنوان یک بازیگر اصلی دوباره به مرکز بازی‌های حزبی باز گردد و محبوب رهبران حزبش شود؛ و نیز محبوب استالین. حتی نافرمانی سابق مائو علیه حزب، حالا یک امتیاز اضافی برای وی به شمار می‌رفت زیرا استالین به آدم بااعتماد به نفسی نیاز داشت که دارای ابتکار عمل باشد، و نه این که کورکورانه دستورات او را اجرا کند. توانایی مسکو برای اجرای عملیات در چین، در پی اجرای سیاست جداسازی جیانگ کای - شک در بهار ۱۹۲۷، رو به تضعیف گذاشته بود. فاش شدن دخالت‌های دیپلمات‌های شوروی در کودتای نافرجام در کانتون در دسامبر ۱۹۲۷ نیز مزید بر علت شده بود تا بسیاری از دفاتر سیاسی شوروی در نقاط گوناگون چین، و از جمله شهر چانگ‌شا، تعطیل شود. تعطیلی این دفاتر باعث شده بود که مسکو نتواند بیش از این عملیات خرابکارانه خود را تحت پوشش دیپلماتیک پیش ببرد. مائو بلافاصله پس از آمدن چو ته، در دوم ماه مه نامه‌ای به رهبری حزب (در شانگهای) نوشت و از آنها خواست که با تشکیل یک «کمیته مخصوص» به رهبری خود وی موافقت کنند. هدف مائو پس گرفتن نمایندگی حزبش بود. مائو بدون این که منتظر پاسخ رهبری حزب بشود، مراسم جشنی به مناسبت اتحاد نیروهای مائو - چو ته به راه انداخت و خود را به عنوان کمیسر حزب و چو ته را به عنوان فرمانده

ارتش معرفی کرد. این ارتش که مائو کمیسر و چو ته فرماندهاش بود به عنوان «ارتش سرخ چو ته - مائو» معروف شد. مائو سپس یک اجلاس حزبی با حضور نمایندگان که خودش انتخاب کرده بود، برگزار کرد. این اجلاس تصویب کرد که «کمیته مخصوص» به ریاست مائو تأسیس شود.

مائو به شدت خواهان این بود که دوباره نمایندگی حزب را به دست آورد. دلیلش هم مشخص بود: نیروهایی که چو ته بر آنها حکم می‌راند حدوداً ۴۰۰۰ نفر بودند در حالی که نیروهای تحت امر مائو کمی بیشتر از ۱۰۰۰ نفر بودند؛ وانگهی نیمی از سپاهیان چو ته سربازان کارآموده و مجربی بودند. مائو برای تحت کنترل گرفتن مجموع این نیروها شدیداً به کسب نمایندگی حزبی نیاز داشت. مائو برای این که صلاحیت نظامی خود را به رخ بکشد، به هنگام نخستین برخورد با سپاهیان چو ته یک هفت تیر به کمرش بست. او بلافاصله پس از پایان این دیدار هفت تیر را به یکی از محافظین خود بازگرداند. مائو به تفنگ و سلاح معتقد بود، اما خودش مرد میدان جنگ نبود.

مائو طی مدتی که در انتظار اعلام حمایت شانگهای (رهبری حزب) بود، مثل یک عضو خوب و سربه راه حزب عمل می‌کرد. او دستورات حزبی را می‌پذیرفت و به بازرس‌های حزب اجازه بازرسی از پایگاهش را می‌داد و گزارش‌های طولانی منظمی را به دفتر مرکزی حزب ارسال می‌کرد. او تا حالا مجبور نشده بود برای پی بردن به تعداد اعضای حزب در مناطق تحت سلطه‌اش دست به تحقیق یا گمانه زنی بزند. مائو چاره‌ای نداشت جز این که به بازرس حزب جواب‌های نادقیق، و بعضاً اغراق شده‌ای ارائه کند: «این منطقه بالای ۱۰۰ تا کمونیست دارد، آن یکی بالای ۱۰۰۰ تا...» حالا کمیته‌های حزبی فعالیت خود را آغاز کرده بودند.

مائو همچنین توزیع دوباره زمین‌های کشاورزی را در دستور کار قرار داد؛ موضوعی که در برنامه کمونیست‌ها در اولویت بود. مائو تا پیش از این مجبور به انجام این جور کارها نبود زیرا تنها شیوه‌ای که برای حکومت کردن می‌شناخت غارتگری و راهزنی بود.

در همین زمان، نامه مائو مبنی بر درخواست یک منصب حزبی، مثل دیگر نامه‌ها و مکاتبات، از طریق یک پیک ویژه از شانگهای به مسکو فرستاده شد. این نامه در روز بیست و ششم ژوئن ۱۹۲۸ به دست استالین رسید. درست در همین هنگام ششمین کنگره حزب کمونیست چین در یک مکان مخفی در حومه مسکو در حال برگزاری بود. این اولین و آخرین باری بود که یک حزب کمونیست خارجی کنگره خود را در روسیه برگزار می‌کرد. این امر حکایت از این داشت که چین تا چه حد برای استالین مهم است. روس‌ها هزینه لازم برای مسافرت مخفیانه ۱۰۰ نماینده چینی را به مسکو تأمین کرده بودند.

خط استالین از جانب رئیس کمیترین، نیکلای بوخارین^{۱۲۸}، در کنگره مطرح شد. سخنرانی بوخارین ۹ ساعت به طول کشید. مائو در این جلسه حضور نداشت. او در این دوران یکی از قواعد طلایی جباران را پذیرفته بود و به آن عمل می‌کرد: عدم خروج از لانه مگر بر حسب اجبار و ضرورت. مائو بعدها در دوران زمامداری‌اش به این قاعده کاملاً وفادار باقی ماند.

مسکو از عملکرد مائو کاملاً راضی نبود. چوئن-لای، چهره کلیدی در کنگره ششم، در گزارش نظامی خود به این موضوع اشاره کرد که «سپاهیانِ مائو واجد یک خصلتِ راهزنانه هستند.» این به معنای آن بود که مائو همیشه طبق دستورات حزب عمل نمی‌کرده است. با این وصف، مائو اساساً چهره محبوبی نزد مسکو به شمار می‌رفت و در کنگره نیز از وی به عنوان یک رهبر کلیدی رزمنده یاد شد. واقعیت آن

بود که مائو مؤثرترین فرد در اجرای سیاست مسکو در چین بود. این سیاست، بنای یک ارتش سرخ بود که مائو در جهت اجرای آن عمل کرده بود. استالین نیز در نهم ژوئن در دیداری که با نمایندگان چینی داشت، از مائو تعریف و عملکردش را به طور کلی تأیید کرد.

کمونیست‌های چینی شرکت‌کننده در کنگره ششم از فرصت حضور در مسکو بهره بردند و همگی در یک دوره آموزش تعلیمات نظامی شرکت کردند و هم‌زمان برنامه‌های نظامی ویژه‌ای را برای اجرا در چین، طراحی کردند. استالین که خودش قبلاً سارق بانک^{۱۲۹} بود، شخصاً پیشنهادهایی در خصوص تأمین مالی هزینه‌های حزب از طریق یک عملیات بزرگ جعل و تقلب ارائه کرد.

مائو مناسب منظور استالین بود. او یک ارتش - و یک پایگاه - در اختیار داشت و عضو قدیمی حزب بود. وانگهی، مائو به رغم بدنامی‌اش، در بین کمونیست‌های چینی چهره بسیار مشهوری به شمار می‌رفت. همانطور که استالین بعدها به یوگسلاوها گفت، مائو سرکش و نافرمان بود اما برنده بود. و مائو به رغم سرکش و نافرمان بودنش، باز به حزب و همین‌طور به مسکو نیاز داشت و همین نیاز باعث می‌شد که وی کنترل‌پذیر باشد.

درخواست‌های مائو تماماً از سوی حزب پذیرفته شد. مائو در ماه نوامبر رسماً به عنوان مسئول «ارتش سرخ چوته - مائو» و مسئول مناطق اطراف «سرزمین راهزنان» معرفی شد. این یک لحظه تاریخی و سرنوشت‌ساز در صعود مائو در سلسله مراتب قدرت به شمار می‌رفت. او کاری کرده بود که حزب و مسکو چاره‌ای جز پذیرش خواسته‌هایش نداشته باشند.

بخش ششم: مقهور ساختن فرد شماره یک «ارتش سرخ» (۱۹۲۸-۱۹۳۰؛ از ۳۴ تا ۳۶ سالگی مائو)

مائو در نوامبر ۱۹۲۸ به عنوان رئیس «ارتش سرخ چو-مائو» حمایت حزبش را به دست آورد. او چند هفته پس از دریافت این حکم، همراه سپاهیان اقامتگاه به ترک «سرزمین راهزنان» کرد. هدف او اشغال مناطق تازه و تصاحب نیروهای مسلح تازه بود. جیانگ کای-شک در ژوئن همین سال حکومت پکن را شکست داده و بیشتر مناطق چین را تحت کنترل خود گرفته و نانجینگ را پایتخت خود کرده بود. سپاهیان جیانگ حالا به سوی مناطق تحت کنترل مائو در حرکت بودند. مائو و سپاهیان در چهاردهم ژانویه ۱۹۲۹ شروع به ترک «سرزمین راهزنان» کردند. حالا مجموع سپاهیان «ارتش چو-مائو» حدود ۳۰۰۰ نفر می شد. رهبری حزب منصب فرماندهی ارتش را به چو ته داده بود و وی رسماً فرد شماره یک این ارتش به شمار می رفت. مائو مجموعاً پانزده ماه در «سرزمین راهزنان» اقامت کرد. این مناطق بعد از تحمل پانزده ماه حکومت مائو و سپاهیان، عملاً به یک سرزمین سوخته مبدل شده بود. مائو در نخستین تجربه خود در خصوص اداره یک پایگاه نشان داده بود که فاقد هرگونه استراتژی اقتصادی است. تنها استراتژی که او می شناخت، «غارت و تاراج و کشتار» بود. یکی از بازرسان حزب کمونیست چین در همین مورد به رهبران حزب گزارش داد: «قبل از این که ارتش سرخ به این مناطق بیاید، اینجا فضای شاد و آرامی داشت و دهقانان آنقدر داشتند که بتوانند زندگی خوبی را برای خود و خانواده هایشان تأمین کنند... اما از زمانی که ارتش سرخ به اینجا آمد، اوضاع کاملاً عوض شد؛ زیرا تنها منبع درآمد ارتش سرخ سرقت از اغنیا بود... زیرا حتی خرده بورژواها، دهقانان ثروتمند و دست فروشان خرده پا هم همگی به عنوان

دشمنان طبقاتی محسوب می شدند، زیرا بعد از تمامی آن ویرانی های بزرگ هیچ توجهی به سازندگی یا رونق اقتصادی مبذول نشد. مناطق روستایی کاملاً ورشکسته شده و این ویرانی روز به روز بیشتر می شود.»

مردانِ مائو خونِ مردمان این مناطق را کاملاً مکیده بودند و به همین دلیل محلی ها از آنها متنفر بودند. موقعی که مائو و یارانش به راه افتادند، او تصمیم گرفت تعداد زیادی از کمونیست های غیرنظامی و افراد مجروح ارتشش را پشت سر خود برجا گذارد. تعدادی از این افراد که بعداً توسط ارتش حکومت مرکزی (ملی گرایان) دستگیر شدند، بسیار خوش شانس بودند زیرا صرفاً از طریق شلیک مسلسل اعدام شدند اما کسانی که به دست نیروهای محلی افتادند به فجیع ترین شکل ممکن شکنجه و بسیاری از آنها زنده زنده در آتش سوزانده شدند. در جریان این حوادث چند صد نفر جان خود را از دست دادند.

یکی از کمیته های حزبی که بعد از عزیمت ارتش مائو همچنان در منطقه باقی مانده بود به رهبری حزب در شانگهای چنین گزارش داد که تلخی ها و نفرت های به جا مانده از حکومت مائو به حدی شدید است که حتی «نفرت توده های مردم از قتل و نابودی های صورت گرفته توسط ملی گرایان» هرگز به پای نفرت آنها از قتل و نابودی های سپاهیان مائو نمی رسد. در ادامه گزارش آمده است: «مردم اگر بتوانند فرار می کنند. این افراد که تحت حاکمیت قدرت سرخ طبیعتاً جسارت انجام اعمال ارتجاعی را نداشتند، حالا دارند مرتجعانه عمل می کنند و در گروه های پر شمار به اردوی ملی گرایان ملحق می شوند.» گزارش دهنده در پایان گزارش خود، افراد محلی را به دلیل «عملکرد نه چندان خوبشان» مقصر عنوان کرده است.

راهزنان اصیل، که اکثریت ساکنین این منطقه را تشکیل می دادند و ترجیح داده بودند که در منطقه باقی بمانند، از بخت و اقبال بیشتری برخوردار شدند. اغلب آنها از این مهلکه جان سالم به در بردند؛ از جمله دو رئیس سرشناس آنها، یوان ون کای و وانگ زو. با این حال هر دوی این راهزنان سرشناس یک سال بعد، یعنی در مارس ۱۹۳۰، توسط کمونیست‌هایی که دوباره به منطقه برگشته بودند، دستگیر و اعدام شدند. مسکو به حزب کمونیست چین دستور داده بود که به راهزنان نارو بزنند و بعد از استفاده از آنها، همگی شان را نابود کنند. در فرمان مسکو این جمله به چشم می خورد: «اتحاد با راهزنان و دیگر گروه‌های مشابه فقط برای دوران قبل از آغاز قیام مفید و به درد بخور است. شما باید بعد از آغاز قیام، این افراد را خلع سلاح و به شدت نابودشان کنید... با رهبران آنها [راهزنان] باید همچون رهبران ضد انقلابی برخورد کنید، حتی اگر به شکل گیری قیام کمک کرده باشند. و این رهبران باید کاملاً حذف شوند.»

زیردستان و ایادی یوان ون کای و وانگ زو به اعماق کوهستان‌ها گریختند و به کمونیست ستیزان قهاری مبدل شدند. یک واحد پژوهشی حزب کمونیست چین گزارش داد: «مردم این مناطق از ما متنفرند و برای کمک به راهزنان هر کاری از دستشان بر می آید انجام می دهند.» محلی‌ها، که هم در زیر حکومت راهزنان زندگی کرده بودند و هم در زیر حکومت کمونیست‌ها، راهزنان را ترجیح می دادند. اشغال کمونیستی در مناطق مذکور، موجی از نفرت و انتقام را همه گیر ساخته بود. در شهر نینگ گنگ، مرکز پایگاه مائو، مجموعاً ۳۷۵۰ خانه توسط سرخ‌ها و سپس سفیدها (ملی گرایان) به آتش کشیده شد. جمعیت نینگ گنگ که در سال ۱۹۲۷ (زمانی که اولین بار مائو قدم به این شهر گذاشت) حدود ۱۳۰ هزار نفر بود در سال‌های ۱۹۴۹

تا ۱۹۵۰ که مائو سراسر چین را به تسخیر خود درآورد، به ۳۱ هزار نفر کاهش یافت.

مائو به هنگام عزیمت از «سرزمین راهزنان» حالِ خوشی داشت. او به آرامی در کنار همسفرانش گام برمی داشت و برای آنها لطیفه تعریف می کرد. خوشحالی او بی سبب نبود. شانگهای (مرکزی حزب کمونیست چین) و مسکو با درخواست های وی موافقت کرده بودند و این به معنای آن بود که وی می تواند به راه خود ادامه دهد. علاوه بر این، در آن مقطع زمانی خاص (در ژانویه ۱۹۲۹)، یان برژین رئیس ضد اطلاعات ارتش شوروی، و پاول میف^{۱۳۰} مشاور استالین در امور چین، در مسکو تشکیل جلسه داده بودند تا راه هایی برای «رساندن کمک های عملی به ارتش چو - مائو» بیابند. این اولین مورد شناخته شده ای است که حکایت از آن دارد که مسکو اختصاصاً برای تجهیز نظامی ارتش چو - مائو وارد عمل شده است.

نیروهای دولت مرکزی (ملی گرایان) در تعقیب ارتش مائو بودند و به همین دلیل او مجبور می شد هر از چند گاه درگیر نبردهایی با آنها بشود. در یکی از همین جنگ ها همسر چوته (فرمانده ارتش سرخ) دستگیر و بعداً اعدام شد. اعدام کنندگان سر او را از بدن جدا کرده و در میدان اصلی شهر چانگ شا به معرض نمایش گذاشتند. در چنین وضع ناراحت کننده ای بود که مائو تصمیم گرفت چوته را از میدان به در کند و خود شخصاً همه کاره ارتش سرخ شود. مائو در ظرف دو هفته بعد از ترک «سرزمین راهزنان» موفق شد منصب چوته را که فرماندهی ارتش بود، ملغی کند. این منصبی بود که از طرف رهبری حزب کمونیست چین به چوته اعطا شده بود اما مائو اعتنایی به این امر نکرد و خودش تمامی قدرت رهبری ارتش را در دست گرفت. چو ته از آنجایی که ارتش سرخ مدام زیر حمله ارتش ملی گرایان قرار

داشت، واکنشی در قبالِ غصبِ قدرت از سوی مائو، نشان نداد. او به اندازه مائو قدرت این را نداشت که از بحران‌ها به نفع خودش بهره برداری کند.

مائو در خصوص اقدام خود (غصب قدرت در رهبری ارتش سرخ) چیزی به رهبری حزب کمونیست در شانگهای نگفت. او در عوض این کار، شروع کرد به نوشتن نامه‌های تملق‌آمیز و ابراز خوشحالی از این که پیروی از دستورات حزبی تا چه حد مایه خوشحالی اوست. او در یکی از این نامه‌ها خطاب به رهبران حزب نوشت: «شما بگویید که ارتش سرخ چگونه باید عمل کند. ما تشنه دریافت رهنمودهای شما هستیم. لطفاً ما را در مسیر پیروزی راهنمایی کنید. قطعنامه‌های کنگره ششم حزب فوق‌العاده درست و موثق است. ما با قلبی آکنده از شوق و لذت این قطعنامه‌ها را می‌پذیریم... ما امیدواریم که رهبری حزب در آینده هر ماه، نامه‌ای برای ما بفرستد.» مائو با این جور دلبری‌ها از شانگهای (رهبری حزب) امیدوار بود که وقتی آنها از خبر کودتای وی علیه چو ته مطلع شوند، واکنش مساعدی نشان بدهند. در چنین شرایطی، چو ته همچنان از افشای اقدامات قدرت طلبانه مائو اجتناب می‌کرد. چو ته هیچ میلی برای قدرت‌طلبی نداشت و در زمینه توطئه چینی هم آدم کم استعدادی بود. اما شغلی که حزب به چو ته محول کرده بود (فرماندهی ارتش سرخ) ایجاب می‌کرد که وی منظم‌آ به شانگهای گزارش بدهد و عاقبت همین گزارش‌ها پرده از کودتای مائو برداشت و جنگ مائو علیه چو ته علنی شد.

مائو در ماه مارس یک خوش‌شانسی دیگر آورد که مربوط به ملی‌گرایان می‌شد. هر چند که تقریباً یک سال از عمر حکومت مرکزی چین به رهبری جیانگ کای - شک می‌گذشت، اما وی حالا با گروهی از مخالفان قدرتمند داخلی درگیر شده بود تا آنجا که برخی از این

مخالفان به صورت مسلحانه واردنبرد با جیانگ شده بودند.

سپاهیان ملی گرای که در تعقیب مائو بودند ناگهان مجبور شدند که دست از این تعقیب بردارند و برای نبرد با شورشیان به عقب برگردند. مائو در کمال شادی و مسرت به رهبری حزب در شانگهای گزارش داد که «دشمن که تا ۵۰۰ متری ما پیشروی کرده بود ناگهان مجبور شد برگردد.»

در این هنگام مائو و سپاهیان او قدم به داخل ایالت ساحلی

فوجیان^{۱۳۱} در جنوب شرقی چین، گذاشته بودند. مائو به سپاهیان او

دستور داد که شهر بزرگ اما از حیث دفاعی ضعیف تینگجو^{۱۳۲} را

تسخیر کنند. این منطقه با رودخانه‌های قابل کشتیرانی اش و تجارت

دریایی پررونقش، منطقه ثروتمندی به شمار می‌رفت. شهر پراز

ساختمان‌های بزرگ به سبک اروپایی بود که در کنار بازارهایی که

انواع محصولات ساخت کشورهای آسیای جنوب شرقی را

می‌فروختند، جلوه چشم‌گیری داشت. مائو خزانه خود را با سرقت از

اغنیای شهر، پُر کرد. او به رهبری حزب نوشت: «هیچ مشکلی از حیث

تدارکات نداریم، و شما هم نگران مسایل اخلاقی نباشید، چون دقیقاً

رعایت می‌شود.»

مائو بعد از تسخیر تینگجو به کارگاه لباس دوزی شهر سفارش تولید

یونیفورم‌های نظامی برای ارتش سرخ داد. این کارگاه تا قبل از این

برای ارتش ملی گرایان یونیفورم تولید می‌کرد. تا آن زمان سربازان

ارتش سرخ مائو هیچ لباس متحدالشکلی نداشتند و هرچه که دم

دستشان می‌رسید می‌پوشیدند. حتی گاهی مواقع دیده می‌شد که

این سربازان از پوشیدن لباس‌های زنانه و بعضاً لباس‌های مصادره‌ای

از کشیش‌ها نیز ابایی نداشتند. یونیفورم جدید ارتش سرخ به رنگ

خاکستری و شبیه یونیفورم ارتش ملی گرایان بود، اما فقط یک ستاره

سرخ روی کلاه داشت.

سرتیپ کو^{۱۳۳} که وظیفه دفاع نظامی از شهر را به عهده داشت، به دستور مائو دستگیر و سپس اعدام شد. مائو بعداً در یک تظاهرات و تجمع مردمی که شخصاً سازماندهی کرده بود، شرکت و برای حاضرین سخنرانی کرد. سپاهیان ارتش سرخ در پایان این سخنرانی در خیابان‌های شهر رژه رفتند. مائو به منظور نشان دادن نابودی نظم کهن، دستور داد که ساختمان شهرداری را با خاک یکسان کنند. مائو مقرر فرماندهی خود را در یک ویلای باشکوه قدیمی که مشرف بر رودخانه بود برپا کرد. اما در ماه مه مرد مزاحمی از راه رسید تا آرامش مائو را در این ساختمان زیبا به هم بزند. این مرد آن - گونگ^{۱۳۴} نام داشت. او از طرف رهبری حزب کمونیست چین نزد مائو فرستاده شده بود تا فرد شماره ۳ در «ارتش سرخ چو - مائو» باشد. آن گونگ تازه از مسکو برگشته و تعلیمات نظامی مفصلی نزد روس‌ها دیده بود. او موقعی که فهمید مائو چه رفتارهای بدی با چو ته داشته و نحوه رهبری او بر ارتش چگونه بوده، حساسی از وی متنفر شد. آن گونگ این اتهام را بر مائو وارد کرد که «قدرت طلب» و «دیکتاتور» است و «سیستم شخصی خود را بنا گذاشته و از رهبری حزب اطاعت نمی‌کند.»

مائو نمی‌توانست بیش از این قضیه کودتایش را پنهان نگه دارد. مائو ۴ ماه بعد از به حاشیه راندن چو ته، یعنی در تاریخ اول ژوئن ۱۹۲۹، در نامه‌ای به رهبری حزب در شانگهای نوشت: «ارتش تصمیم گرفت موقتاً پست چو ته را معلق کند تا بتواند در این موقعیت ویژه، خود را سازماندهی کند.» مائو در این نامه تلاش کرد که حتی المقدور اطلاعات کمتری به رهبری حزب بدهد. بخش عمده گزارش وی پراز چرب زبانی و چاپلوسی بود. او نوشت: «ما مشتاق دریافت رهنمودهای شما هستیم. لطفاً یک دفتر ویژه ارتباطات برپا کنید تا ما

بتوانیم از این طریق مستقیماً دستورات شما را دریافت کنیم.» مائو حتی سعی کرد که از طریق به نمایش گذاشتن پاره‌ای چشم اندازهای مالی تازه در برابر چشمان رهبری حزب، نظر محبت‌آمیز آنها را نسبت به خودش جلب کند. او نوشت: «اینجا ارزش تجارت تریاک حدود ۱۰ هزار یوان است، با این پول می‌توان دفتر ارتباطات را برقرار و هزینه هایش را تأمین کرد.»

چو ته، حالا که آن گونگ را در کنار خود می‌دید و خطر ارتش ملی گرایان هم رفع شده بود، احساس کرد که می‌تواند جلوی مائو بایستد. چو ته همچنین حمایت اغلب سربازان ارتش سرخ را در پشت سر خود داشت. اما مائو به شدت نامحبوب بود. در یک گزارش به رهبری حزب ذکر شده است: «اکثریت سپاهیان ارتش سرخ از دست مائو ناراضی‌اند... بسیاری از فرماندهان احساس واقعاً بدی نسبت به او داشته و وی را یک دیکتاتور تلقی می‌کنند. مائو رفتار و اخلاق دمدمی مزاجی دارد و از آزار دادن افراد خوشش می‌آید.» در گزارش مذکور برای حفظ تعادل و توازن، از چو ته نیز انتقاداتی به عمل آمده اما این انتقادات عمدتاً مبتذل و سطحی بود: «چو ته آدم لاف زن و خودستایی‌ست. او فاقد آداب معاشرت است. هر زمان که چو ته گرم صحبت می‌شود ناخودآگاه پاچه‌های شلوارش را بالا می‌زند به طوری که شیه لات‌ها می‌شود.»

در آن زمان هنوز مناسبات دمکراتیک در میان کمونیست‌ها برقرار بود و موضوع‌ها آزادانه مورد بحث، گفت‌وگو و رأی‌گیری قرار می‌گرفت. نمایندگان حزب کمونیست چین در ارتش سرخ در بیست و دوم ژوئن در جلسه‌ای شرکت کرده و مائو را از نمایندگی حزب در ارتش عزل و چو ته را مجدداً به عنوان فرمانده اصلی ارتش منصوب کردند. مائو بعدها در این باره گفت: «خیلی منزوی شده بودم.» مائو قبل از آغاز

رأی گیری، حاضرین در جلسه را تهدید کرده بود که: «من برای خودم صاحب یک جوخه‌ام، با شما نبرد خواهم کرد!» اما عملاً هیچ کاری از دست او ساخته نبود زیرا کمی قبل از آغاز جلسه حامیان مائو در ارتش خلع سلاح شده بودند.

مائو که کنترل بر ارتش خود را از دست داده بود، شروع کرد به دوز و کلک سوار کردن برای بازپس گرفتن قدرت. برنامه او، اعمال کنترل بر منطقه‌ای جدید واقع در ساحل جنوب شرقی فوجیان بود. مائو قصد داشت در این منطقه ارتش سرخ خاص خودش را بنا کند. این منطقه غنی‌ترین منطقه‌ای بود که کمونیست‌ها تا آن زمان اشغال کرده بودند؛ منطقه‌ای با ۵۰۰ هزار تن جمعیت. مائو به رهبری جدید ارتش گفت حالا که رأی به برکناری وی داده‌اند، او مایل است از ارتش خارج شده و روی «شهروندان غیرنظامی محلی» کار کند. ظاهراً در آن زمان هیچ کس متوجه نشد که این درخواست مائو پوششی است برای قادر ساختن او جهت ورود سرزده به سازمان‌های کمونیستی محلی و اشغال این سازمان‌ها و بهره برداری از آنها در جهت اهداف شخصی‌اش.

مائو در یک وضع اسف‌بار مقرر ارتش سرخ را ترک کرد. همسر و تنی چند از پیروان وفادارش وی را همراهی می‌کردند. یکی از این افراد بعدها گفت: «موقعی که ما راه افتادیم مأموران به سراغمان آمدند و اسب‌هایمان را از ما گرفتند، ما واقعاً در وضع بد و ناجوری به سر می‌بردیم و خیلی افسرده بودیم.» این گروه خاک‌آلود و خسته عازم جیائویانگ^{۱۳۵} بود. مائو در جیائویانگ یک رفیق وفادار داشت که از طریق او توانست درخواست برگزاری کنگره اضطراری شعبه حزب کمونیست در ایالت فوجیان را به اطلاع نمایندگان محلی حزب برساند. این عمل مائو خودسرانه بود زیرا وی هیچ حق یا اختیاری

برای فراخوانی کنگره نداشت؛ اما از آجا که «ارتش چو - مائو» وارد منطقه شده و نام و شهرتی به هم زده بود، لذا مائو همچنان فرد صاحب نفوذ و قدرتمندی به شمار می‌رفت. او قصد داشت با اعمال نفوذ در کنگره حزب کمونیست فوجیان، نوچه‌ها و پیروان خود را در پُست‌های کلیدی حزب جا بدهد.

تا دهم جولای حدود پنجاه نماینده از گوشه و کنار ایالت فوجیان خود را به جیائویانگ رساندند. قبلاً به آنها گفته شده بود که کنگره در روز بعد آغاز به کار خواهد کرد. اما مائو از آنها خواست که هفت روز آینده را صرف «تحقیق و پژوهش» بکنند. عاقبت بعد از هفت روز این کنگره محرمانه آغاز به کار کرد، اما ناگهان خبر رسید که مائو بیمار است و لذا باید جلسه را به روز دیگری موکول کرد. منشی مائو بعدها افشا کرد که مائو در آن زمان بیمار نبود و در واقع دست به تمارض زده بود. در گزارشی که در مورد این کنگره نوشته شده، از جمله آمده است: «متأسفانه جلسات کنگره خیلی به درازا کشیده شد و کارها به شیوه‌ای کند و نامنسجم پیش رفت... این کنگره مجموعاً بیست روز به درازا کشید و عاقبت موقعی که خبر رسید که ارتش حکومت مرکزی در حال نزدیک شدن به محل برگزاری جلسات است، برنامه تغییر کرد و کنگره تعطیل شد...»

هیأت‌های نمایندگی بدون این که در رأی‌گیری برای گزینش افراد جهت تصدی مناصب حزبی شرکت کنند، مجبور به ترک جلسات کنگره شدند. مائو به محض رفتن نمایندگان، مناصب حزبی را به نوچه‌ها و رفقای مورد اعتماد خویش اعطا کرد. برای مثال یکی از نوچه‌های مائو به عنوان رئیس شعبه محلی ارتش سرخ منصوب شد. نوچه‌ها و دست‌نشانده‌گان مائو تماماً اهل ایالت هونان بودند به‌طوری که حتی زبان و لهجه مردم فوجیان را نیز درست

نمی فهمیدند.

موقعی که سرخ‌های فوجیان پی بردند که مائو با چه حقه‌ای آنها را از حزب خودشان رانده است، حسابی خشمگین شدند. سال بعد، این افراد در یک شورش علیه مائو شرکت کردند که نهایتاً مائو را وادار کرد تا دست به یک پاکسازی خونین علیه آنها بزند.

در آن ۲۰ روزی که کنگره حزب کمونیست شعبه فوجیان ادامه داشت، نمایندگان ترس و نفرت خود را از مائو آشکار ساختند. در یک گزارش درباره همین کنگره چنین آمده است: «نمایندگان هر وقت که مائو حضور داشت ندرتاً حرف می‌زدند در حالی که در غیاب او بسیار پر شور بحث و گفت‌وگو می‌کردند.» مائو هیچ حق و اختیاری در خصوص این شعبه حزبی غیرنظامی نداشت. در واقع صاحب اختیار این تشکل، «کمیته ایالتی فوجیان» بود. نمایندگان کنگره خواهان حضور اعضای این کمیته در کنگره شده بودند تا از این طریق بتوانند جلوی زیاده‌روی‌های احتمالی مائو و پیروانش را بگیرند. اما رئیس جلسه به آنها گفت: «پیک ما دستگیر شده و لذا نتوانسته دعوتنامه‌ها را به دست اعضای کمیته ایالتی برساند، به همین دلیل هیچ یک از اعضای کمیته در کنگره حاضر نیست تا ما بتوانیم از رهنمودهایش استفاده کنیم.» در این گزارش ذکر نشده که آیا نمایندگان به این توطئه چینی پی برده بودند یا نه. اما در هر حال، این شیوه «رتق و فتق امور» الگویی شد برای اقدامات مشابه بعدی مائو در سال‌های بعد. مائو به محض اینکه این منطقه جدید را به زیر کنترل خود درآورد، شروع کرد به خالی کردن زیرپای چو ته. یکی از متحدان بزرگ مائو در اجرای این نقشه مردی بود به اسم لین بیائو^{۱۳۶}، که جزو ستاد چو ته به شمار می‌رفت. لین بیائو، مرد بیست و دو سه ساله تک رو و سرکشی بود که مائو وی را برای اولین بار در «سرزمین راهزنان» دیده بود. لین

بیائو از همان زمان توجه خاص مائو را به خود جلب کرده و به اصطلاح نوچه وی شده بود.

لین بیائو سه ویژگی داشت که توجه مائو را به وی جلب کرده بود.

ویژگی اولش استعداد نظامی او بود. لین از دوران کودکی عاشق

خدمت در ارتش بود. او در نوجوانی به آکادمی ملی گرایان در «وامپوا»

پیوسته و با لذت فراوان دوره‌های نظامی در این آکادمی را طی کرده

بود. او استاد استراتژی‌های نظامی بود و شامه تیز و حساسی در

عرصه میدان جنگ داشت. ویژگی دومش، رفتارهای غیر کلیشه‌ای او

بود. لین برخلاف بسیاری از نظامیان ارشد ارتش سرخ چین در

شوروی آموزش نظامی ندیده بود و میانه‌ای با نظم و انضباط سفت و

سخت کمونیستی نداشت. در ارتش سرخ چو - مائو چنین شایع شده

بود که لین بیائو چیزهای ارزشمندی را که در غارتگری‌های ارتش به

دست می‌آید، برای خودش نگه می‌دارد؛ چیزهایی مثل انگشتی‌های

طلا و غیره. همچنین مشهور بود که او به سوزاک مبتلاست. ویژگی

سومش، و مهم‌ترین ویژگی او از نظر مائو، این بود که شدیداً نسبت به

چوته حسود بود و کینه او را در دل داشت. چوته از حیث درجات

نظامی بالاتر از لین بیائو بود و گهگاه وی را مورد سرزنش قرار می‌داد

که این امر برای لین بیائوی مغرور، بسیار ناراحت‌کننده بود.

مائو به محض کشف ویژگی‌های لین بیائو، رابطه دوستانه‌ای با وی

برقرار کرد. مائو برای جلب دوستی و محبت لین، حتی از وی دعوت

کرد که برای واحدهای نظامی تحت فرمانش سخنرانی کند. این

افتخاری بود که مائو تا آن زمان به هیچ فرد دیگری اعطا نکرده بود. از

این مرحله به بعد مائو یک رابطه مخصوص با لین برقرار کرد. لین

بعدها از سوی مائو به عنوان وزیر دفاع چین و نایب فرمانده کل قوای

چین کمونیست منصوب شد. مائو در این رابطه دوستانه دیرپا، در

ازای نوازش کردنِ غرورِ لین بیائو و چشم بستن بر عملکردهای بعضاً فراقانونی او، در موارد بسیار از همدستی‌های وی در تبانی‌ها و توطئه‌های قدرت طلبانه خود استفاده کرد.

اولین تبانی و همکاری مائو و لین بیائو در جولای ۱۹۲۹ هنگام حمله ملی گرایان، به وقوع پیوست. چو ته به عنوان فرد شماره یک ارتش سرخ، برنامه نبرد با ملی گرایان را ترسیم کرده و از همه نیروهای ارتش سرخ خواست که در روز دوم اگوست جمع شوند. اما در این روز، واحد تحت امر لین بیائو در میعادگاه حاضر نشد. لین ترجیح داد در کنار مائو و واحد نظامی فوجیان که مائو اخیراً جمع‌آوری کرده بود، باقی بماند. این دو در کنار هم بر نیمی از ارتش سرخ نظارت می‌کردند؛ ارتشی که در آن زمان مجموع نیروهایش ۶ هزار نفر بود. به این ترتیب چو ته مجبور شد با نیمی از افراد ارتش سرخ به جنگ ملی گرایان برود. با این حال، مردان تحت امر چو ته خوب جنگیدند.

اما نیمی از ارتش سرخ حاضر به اجرای دستورات چو ته نشده بود. این واقعیت گویای آن بود که چو ته موفق نشده بود به نحو مؤثری بر این ارتش حکم براند. این مشکلی بود که باید حل می شد. اعضای وفادار حزب و مردان ارتش سرخ برای حل این مشکل دست به دامان رهبری حزب در شانگهای شدند.

در این زمان، تکیه گاه اصلی رهبری حزب کمونیست چین در شانگهای چوئن - لای بود. فردی که رسماً دبیر کلی حزب را بر عهده داشت، هسیانگ چانگ - فا^{۱۳۷} بود. این دریانورد و کارگر سابق اسکله ظاهراً چهره اصلی حزب به شمار می رفت. ریشه پرولتری هسیانگ یکی از عوامل مهم در پیشروی وی در سلسله مراتب حزبی به شمار می رفت. اما تصمیم های اصلی حزب کمونیست چین از سوی عوامل مسکو در چین اتخاذ می شد. در آن ایام، این عوامل بیگانه عمدتاً غیر روسی و بیشتر از کمونیست های اروپایی بودند. مهم ترین این کمونیست های خارجی یک آلمانی به اسم گرهارد آیسلر^{۱۳۸} (که بعدها رئیس تشکیلات جاسوسی شوروی در آمریکا شد) و یک لهستانی به اسم رایلسکی^{۱۳۹} بودند. این مأموران بر بودجه حزب و کوچک ترین جزئیات سازمانی و نیز ارتباط آن با مسکو، نظارت می کردند. آنها همه تصمیم های سیاسی را می گرفتند و نتایج این تصمیم ها را زیر نظر داشتند. مستشاران مسکو بر فعالیت های نظامی کمونیست های چینی نیز نظارت داشتند. همکاران چینی این مستشاران از آنها به عنوان «پشمالوها» یاد می کردند زیرا این افراد در قیاس با چینی های کم مو، پرموتر بودند. چینی ها در مکالمات خود از آنها به عنوان «پشمالوی آلمانی»، «پشمالوی لهستانی» و غیره یاد می کردند. یکی از این مأموران که احتمالاً دارای قوز بود به «گورپشت پشمالو» معروف شده بود. «پشمالوها» دستورات خود را از طریق چو

ئن - لای صادر می کردند؛ فردی که بعدها نخست وزیر چین شد و شهرت جهانی گسترده‌ای به دست آورد. اما چوئن - لای واقعی یک سیاستمدار مؤدب، آنگونه که خارجی‌ها تصور می کردند، نبود. او در واقع یک مأمور وفادار و سرسپرده به ایمان کمونیستی‌اش بود. چوئن - لای در سراسر زندگی‌اش به حزب کمونیست چین کورکورانه خدمت کرد و در این راه شرافت و صداقت فردی خود را زیر پا گذاشت.

چوئن - لای برای اولین بار در ژاپن با اندیشه‌های کمونیستی آشنا شد. او در این زمان، یعنی در سال ۱۹۱۷ که مصادف با آغاز انقلاب بلشویکی در روسیه بود، یک دانشجوی ۱۹ ساله بود. چو تصمیم گرفت که در اروپای غربی ادامه تحصیل بدهد و به همین دلیل عازم فرانسه شد و در سال ۱۹۲۱ در این کشور به شاخه حزب کمونیست چین در فرانسه ملحق شد. او باورمند پرشوری بود. تعصب و اعتقاد وی به آرمان‌های کمونیستی در نحوه برخورد زاهدانه وی با جنس مخالف، تجلی پیدا کرد. چوئن - لای جوان جذاب و خوش تیپی بود و توجه زنان را به خود جلب می کرد، اما او نسبت به جذابیت خودش بی تفاوت بود. زمانی که چو برای اولین بار وارد فرانسه شد، زیبایی زنان فرانسوی توجه وی را جلب کرد. وی در نامه‌ای که به یکی از دوستانش در چین نوشت، یادآور شده بود: «چه دختران

زیبایی!... زنان اینجا] پاریس [خیلی جذاب هستند.» چوئن - لای کمی بعد یک دوست دختر زیبا و جذاب برای خودش انتخاب کرد. او شدیداً عاشق این دختر بود، اما به محض این که به حزب کمونیست ملحق شد این دختر را رها کرد و در عوض زنی را به همسری خود برگزید که از حیث فکری، هم‌رزم و همگام او باشد.

چوئن - لای سال‌ها بعد در یک لحظه نادر صمیمیت، به برادرزاده

خود گفت که چرا و چگونه همسرش را انتخاب کرد: «من عاشق آن دختر زیبا بودم، اما موقعی که تصمیم گرفتم همه زندگی‌ام را وقف انقلاب کنم، احساس کردم که او نمی‌تواند شریک مناسب و دیرپایی برایم باشد. من به زنی نیاز داشتم که مثل خودم معتقد به انقلاب باشد، و بنابراین ینگ چائو را به عنوان همسر آینده‌ام برگزیدم و از اینجا بود که نامه‌نگاری‌های ما دو نفر آغاز شد. رابطه ما بر اساس همین مکاتبات شکل گرفت.» به این ترتیب، چوئن - لای در ۲۷ سالگی بایک دختر ۲۱ ساله کمونیست متعصب به اسم دنگ ینگ - چائو^{۱۴۰}، ازدواج کرد؛ ازدواجی بدون عشق.

ینگ چائو دختر زشت و بدهیکلی بود، اما چو به چیزهای دیگری فکر می‌کرد.

چوئن - لای یک مدیر اداری خوب، قاطع، خستگی‌ناپذیر و خونسرد بود؛ یک سازمان‌دهنده درخشان و مستعد. مسکو که این ویژگی‌ها را در چوئن لای تشخیص داده بود، وی را مأمور وظیفه مهم تأسیس ارتش کمونیست چین کرد. چوئن - لای در ۱۹۲۴ از اروپا به چین بازگشت و بلافاصله مدیر «اداره سیاسی» آکادمی نظامی وامپوا شد؛ آکادمی‌ای که توسط روس‌ها با هدف آموزش نظامی افسران ملی‌گرا در جنوب چین تأسیس شده بود. مسئولیت محرمانه چوئن - لای کاشتن مأموران کمونیست در مناصب بالای ارتش ملی‌گرایان بود. هدف از این کار، مال خود کردن ارتش ملی‌گرا در زمان مناسب بود. این اتفاق در قالب سازماندهی «شورش سپاهیان کمونیست در نانچنگ در اگوست ۱۹۲۷»، در پی جدایی جیانگ کای - شک از کمونیست‌ها، به وقوع پیوست. چوئن - لای در زمانی که سپاهیان کمونیست شورشی در ساحل جنوبی چین متحمل شکست شدند، به بیماری مالاریا مبتلا شده بود. همکاران چو در حالی که او از تب بالا

دچار هذیان گویی شده بود و مدام تکرار می کرد «حمله! حمله!»، وی را سوار یک قایق کرده و به جزیره هنگ کنگ گریختند. آن روز دریا به قدری توفانی و مواج بود که چو و یارانش از ترس پرتاب شدن به داخل آب های پر خروش دریا، محکم به دکل های قایق چسبیده بودند.

چوئن - لای بعداً در اوایل سال ۱۹۲۸ به شانگهای رفت تا در آنجا امور روزانه حزب کمونیست چین را اداره کند. به زودی مشخص شد که او در مدیریت عملیات محرمانه، آدم نابغه ای است. چو در تابستان همان سال به روسیه رفت و در آستانه برپایی کنگره ششم حزب کمونیست چین در مسکو شخصاً با استالین دیدار کرد. چو در کنگره ششم چهره کلیدی حزب بود. او در این کنگره به عنوان دبیر کنگره سه گزارش بسیار مهم و کلیدی ارائه کرد. او وظایف گسترده ای را در حزب به عهده داشت که از جمله آنها می توان به بنیانگذاری «ک.گ.ب. چین»^{۱۴۱} تحت رهنمودهای مسکو، و سرپرستی جوخه مرگ این تشکیلات اشاره کرد. اما سازماندهی ارتش سرخ چین مهم ترین وظیفه چوئن - لای بود.

نظم و اطاعت برده وار و کورکورانه در قبال خط مسکو، از جمله ویژگی های قابل توجه چوئن - لای به مثابه یک مأمور وفادار حزب، بود. او چشم بسته در خدمت مسکو بود و در این راه حاضر بود هر خواری و خفتی را تحمل کند. چوئن - لای بعدها که نخست وزیر مائو شد، مکرراً در جلسات عمومی و علنی خود را تحقیر می کرد تا آنجا که باعث شرمساری حضار می شد. او از همان آغاز فعالیتش در حزب، این شیوه خودانتقادی و خودآزارانه را اتخاذ کرده بود. چو در سال ۱۹۳۰ به همکاران حزبی اش گفت: «من دوست دارم کل حزب عملکرد مرا تحت نظارت قرار بدهد و اشتباهاتم را محکوم کند. و به شما قول

می‌دهم که به صورت سیستماتیک از اشتباهاتِ خودم در نشریه حزب انتقاد کنم.» یکی از مأموران آلمانی مسکو در چین طی گزارش خود به مسکو ضمن انتقاد از روحیه مازوخیستی (خودآزارانه) چوئن - لای درباره او نوشت: «در مورد رفیق چوئن - لای باید بگویم که ما باید چند ضربه به پشت او بزنیم، اما نباید به او اردنگی بزنیم. ما باید او را اصلاح کنیم و ببینیم که او اشتباهاتش را تصحیح می‌کند یا نه.» چو گوش به فرمان مسکو بود و کاملاً آمادگی این را داشت که خودش را «اصلاح» کند.

چوئن - لای ظاهراً هیچ سودایی برای شماره یک شدن در حزب نداشت. او یک توطئه‌گر قدرت طلب نبود، و در عوض به اجرای اوامر بالادستی‌ها تمایل بیشتری نشان می‌داد. چوئن - لای بعضی وقت‌ها به شدت حرّاف و زیاده‌گو می‌شد. یکی از زیردستان او در دهه ۱۹۲۰، به یاد می‌آورد: «هر موقع که او شروع به حرف زدن می‌کرد، کسی قادر به متوقف ساختنش نبود. آنچه او می‌گفت، روشن و بدیهی بود، اما هیچ کیفیتی نداشت... او طوری حرف می‌زد که انگار مخاطبینش بچه‌های دبستانی‌اند.» چوئن - لای می‌توانست برای مدت هفت یا هشت ساعت بی‌وقفه حرف بزند تا آنجا که شنوندگانش از فرط خستگی به خواب می‌رفتند.

وفاداری چوئن - لای به حزب و مسکو، و توانایی مدیریتی تردیدناپذیرش، دلیل اصلی در انتخاب وی به عنوان رئیس حزب کمونیست چین از سوی مسکو در سال ۱۹۲۸ بود. به این ترتیب حل مشکل «ارتش چو ته - مائو» به چوئن - لای محوّل شد. چوئن - لای در بیست و یکم اگوست ۱۹۲۹، تحت رهنمودهای مسکو، نامه‌ای به ارتش نوشت و طی آن حمایت کامل حزب را از مائو اعلام کرد و خطِ بطلانی بر همه انتقادهای مطروحه از مائو کشید. چوئن - لای در این

نامه تأکید کرده بود که مائو «به هیچ وجه یک دیکتاتور نیست» و الغای منصب چو ته در ارتش اقدام درستی بوده است. آن - گونگ، فرستاده قبلی حزب به ارتش سرخ، که سخنان و گزارش های تندی علیه مائو داده بود، نیز به مرکز فرا خوانده شد. آن - گونگ کمی بعد در میدان جنگ کشته شد.

مرکزیت حزب در شانگهای به رغم این که مائو همه قواعد و مقررات را زیر پا گذاشته بود، از وی حمایت کرد. مائو نافرمان بود، اما یک برنده به شمار می رفت. جاه طلبی او نوعی تشنگی برای کسب قدرت را نشان می داد. این ویژگی شخصیتی مائو برای هدف اصلی کمونیست ها، یعنی تسخیر سرتاسر چین، مناسب و ضروری بود؛ به ویژه در دورانی که تعداد نیروهای مسلح کمونیست از چند هزار نفر بیشتر نبود در حالی که طرف مقابل، ارتش ملی گرا، چند میلیون عضو داشت.

در این مقطع زمانی دو عامل اضافی وارد بازی شد که هر دوی آنها به نفع مائو بود. روس ها در دو هزار کیلومتر بالاتر از جایی که مائو مستقر بود، «راه آهن شرقی چین» را در منچوری زیر کنترل خود گرفتند. این راه آهن ۱۵۰۰ کیلومتری که از شمال شرقی چین می گذشت، سیبری را به بندر ولادی وستک در شرق روسیه وصل می کرد. مسکو علاوه بر این راه آهن، بزرگ ترین منطقه انحصاری خارجی را در چین در اختیار داشت. این «منطقه انحصاری» از زمان تزارها متعلق به روسیه بود، اما بلشویک ها بعد از ساقط کردن حکومت تزاری به چینی ها قول داده بودند که منطقه مذکور را به آنها باز خواهند گرداند. با این حال بلشویک ها هنوز به قول خود عمل نکرده بودند و همچنان این منطقه ۱۰۰۰ کیلومتر مربعی و دیگر امتیازات انحصاری خود را در چین حفظ کرده بودند.^{۱۴۲} حکومت مرکزی چین عاقبت در تابستان ۱۹۲۹ راه

آهن روس‌ها در منچوری را مصادره کرد.

مسکویک «ارتش شرق دور» به رهبری مارشال بلیوخر^{۱۴۳}، مشاور نظامی سابق جیانگ کای-شک، تشکیل داد و خود را برای تجاوز به منچوری آماده کرد. استالین پیشنهاد کرد که یک قیام در منچوری به راه بیفتد و شهر هاربین^{۱۴۴} که مهم‌ترین شهر در شمال منچوری بود، «اشغال و یک دولت انقلابی برقرار شود.» استالین ذاتاً خشونت طلب در دستور محرمانه‌ای که صادر کرد، این جملات را در گوشه گذاشت تا تأکید بیشتری روی هدف اصلی‌اش بگذارد: «زمین‌داران را قتل عام کنید...» سربازان شوروی در ماه نوامبر به خاک چین تجاوز کردند و تا عمق ۱۲۵ کیلومتری منچوری پیش رفتند.

مسکو خواهان این بود که کمونیست‌های چینی هم‌زمان با تجاوز ارتش شوروی به چین دست به مانورهای انحرافی بزنند. مسکو به حزب کمونیست چین دستور داد: «کل حزب را بسیج و مردم را آماده کنید تا مسلحانه از اتحاد جماهیر شوروی دفاع کنند.» در چنین مقطعی بود که رهبری حزب کمونیست چین تصمیم گرفت بنا به توصیه روس‌ها از مائو و اقدامات قدرت طلبانه وی حمایت کند. در نامه چوئن-لای به مائو همچنین آمده بود: «نخستین و اصلی‌ترین وظیفه شما توسعه دادن جنگ چریکی در مناطق مختلف کشور است... و نیز توسعه و گسترش هرچه بیشتر ارتش سرخ...» پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی در نهم اکتبر با حضور استالین تشکیل جلسه داد. در این جلسه از «مناطق تحت کنترل مائوتسه-تونگ» (بدون ذکر نام چوتسه) به عنوان مناطق کلیدی برای گسترش فعالیت‌های چریکی در ارتباط با بحران راه آهن منچوری، نام برده شد.

مسکو دلیل عاجل دیگری هم برای حمایت از مائو داشت. این دلیل

به لئون تروتسکی^{۱۴۵}، خار چشم و بلای جان استالین، مربوط می شد؛ سیاستمداری که نقش مهمی در شکل گیری انقلاب اکتبر روسیه داشت اما حالا مغضوب استالین واقع شده و به تبعید رفته بود. تروتسکی طرفدارانِ اندکی در بین کمونیست های چینی داشت. اما این به اصطلاح تروتسکیست های چینی به رغم تعداد اندکشان بسیار وفادار و پرشور بودند. پروفیسور چن تو هسیو، رئیس سابق حزب کمونیست چین، که دو سال پیش سپر بلای روس ها شده بود، حالا حرف هایی می زد که بوی طرفداری از تروتسکیسم می داد. پروفیسور چن همچنین علناً علیه حمایت حزب کمونیست چین از سیاست های شوروی در قبال راه آهن منچوری سخن گفته بود. به اعتقاد چن، «جانبداری از حمله شوروی به منچوری باعث می شود که مردم چین تصور کنند که ما داریم با صدای جرینگ جرینگ روبل های روسی می رقصیم.»

استالین از این نگران بود که مبادا چن از اعتبار خود برای حمایت از تروتسکیست ها استفاده کند. مأموران مسکو در شانگهای نیز نگران بودند که مبادا مائو، که چن زمانی استاد و مربی او بود، از مواضع اخیر چن حمایت کند.

روس‌ها با توجه به تمامی این دلایل تصمیم گرفتند از مائو حمایت کنند. آنها از مائو با شور و شوق بسیار در رسانه‌های خود یاد کردند. روزنامه «پراودا» که ارگان اصلی حزب کمونیست شوروی بود طی ماه‌هایی که بحران منچوری ادامه داشت، حداقل چهار مقاله درباره مائو منتشر کرد. نشریات روسی تا آنجا پیش رفتند که مائو را «رهبر» (به زبان روسی: Vozhd؛ کلمه‌ای که فقط برای توصیف استالین به کار می‌رفت) نامیدند. تا آن زمان از هیچ کمونیستِ چینی دیگری با چنین لقب مهمی یاد نشده بود. حتی افرادِ مافوق مائو در حزب کمونیست چین، مثلِ دبیر کل حزب، نیز مفتخر به دریافت چنین لقبی نشده بودند.

چوتِه و همکارانش هنگامی که دستورالعمل‌های چوئن-لای در خصوص حمایت حزب از مائو را دریافت کردند، از این دستورات تمکین کردند و بلافاصله نامه مذکور را به دست مائو رساندند. مائو در آن زمان در یک دهکده بسیار زیبا، کمی دورتر از مقر ارتش سرخ زندگی می‌کرد. او در یک خانه ویلایی دو طبقه که حیاطی پر از درختان نخل داشت، ساکن بود. مائو در این خانه، اوقات خوشی را می‌گذراند. او هر روز مقادیر کافی شیر (محصولی نادر در چین آن زمان)، یک کیلو گوشت گوساله و یک جوجه درسته صرف می‌کرد. مائو در توصیف این موقعیت، و با توجه به ملاک‌های خاص شخصیتی‌اش، به دوستان صمیمی خود می‌گفت: «حالا می‌توانم کلی بخورم و کلی هم پس بدهم!»

نامه چوئن-لای باعث شور و شعف مائو شد. این نامه گویای آن بود که مرکزیت حزب به جای سرزنش مائو به واسطه نقض مقررات حزب و خراب کردن همکارانش، به وی جایزه داده است. مائو پیروزمندانه دوره اقامت خود را در دهکده برای یک ماه دیگر تمدید

کرد تا در این فاصله حزب فشار بیشتری روی چو ته بیاورد. هدف مائو این بود که چو ته کاملاً مطیع و منقاد وی بشود.

مائو را در این زمان، همسر سومش (گویی یوان) و یک کلفت و نوکر همراهی می کردند. مائو با زنان درباره سیاست حرف نمی زد و ترجیح می داد در کنار آنها استراحت کند. این چهار نفر معمولاً بعد از صرف شام به پل کوچکی بر روی یک نهر زیبای سرسبز می رفتند تا از آنجا شاهد غروب آفتاب باشند. هوا که تاریک می شد دهقانان در حالی که مشعل هایی در دست داشتند به کنار نهر می آمدند تا گله های پر شمار ماهیان را که به سمت نور جلب می شدند، با تور و گاهی هم با استفاده از دست خالی صید کنند. ماهی غذای مورد علاقه مائو بود که به قول خودش «باعث رشد مغز» می شد. مائو در این روزهای اقامت در دهکده گهگاه کنار پنجره ویلایش می نشست و با صدای بلند انگلیسی را به لهجه هونانی می خواند. او با اجرای این نمایش کمدی، که مخصوصاً پراز تپق زدن ها بود، دوستان صمیمی اش را می خنداند، و اینگونه خستگی در می کرد.

چو ته و همکارانش، آن چنان که از گزارش آنها به رهبریت آشکارا نگران حزب در شانگهای بر می آید، «بارها و بارها به رفیق مائو نامه نوشتند و از او خواستند که برگردد.» اما مائو تا اواخر نوامبر به این درخواست ها هیچ توجهی نشان نداد، تا این که عاقبت چو ته گروهی از سربازان ارتش سرخ را نزد مائو فرستاد تا با اسکورت رسمی وی را به مقر ارتش باز گردانند؛ نمایشی که حکایت از اعلام سرسپردگی چو ته نسبت به مائو داشت.

مائو در بیست و هشتم نوامبر نامه ای به شانگهای (رهبری حزب) نوشت که مایه خشنودی و رضایت خاطر چوئن - لای شد. وی در این نامه اعلام کرد که «کاملاً آماده پذیرش رهنمودها و دستورات مرکز

است.» اما هدف اصلی مائو از این اعلام تمکین، جلب نظر مسکو بود. مائو در این نامه با قاطعیت مواضع اخیر استاد و مربی پیشین خود (پروفسور چن) را محکوم و آن را «ضد انقلابی» عنوان کرد. او حتی به حزب پیشنهاد کرد که یک «کارزار تبلیغاتی» علیه پروفسور چن به راه بیندازد. مائو همچنین اعلام کرد که سربازان ارتش باید هر روز توجیه ایدئولوژیکی و سیاسی شوند تا بدانند که «حمایت مسلحانه از اتحاد شوروی» چقدر مهم است.

مائو حالا که چو ته را مطیع و منقاد خویش ساخته بود، او را به عنوان چهره اصلی ارتش حفظ کرد و اجازه داد که ارتش آنها به روال سابق «ارتش چو - مائو» نامیده شود. مائو از این طریق، هم مسکو و شانگهای (رهبری حزب) را، که مخصوصاً روی «اتحاد» تأکید فراوانی داشتند، راضی کرد و هم از اعتبار و محبوبیت چو ته به نفع خویش بهره‌برداری کرد. چو ته برای تقریباً نیم قرن آینده نیز به مائو وفادار باقی ماند و فرمان‌های نظامی او را اجرا کرد. این دو مرد در سال ۱۹۷۶، در فاصله چند هفته از هم، درگذشتند.

با این حال، بعضی وقت‌ها چو ته نومی‌دی‌ها و دق و دلی‌هایش را یک جوری خالی می‌کرد. او در فوریه ۱۹۳۱ خطاب به رهبران نظامی غرغر کنان گفت که وی فقط وسیله‌ای در دستان مائو است و هیچ قدرتی ندارد و مائو هر جور که دلش بخواهد با وی بازی می‌کند. این حرف‌ها به مسکو گزارش شد اما روس‌ها کوچک‌ترین حرکتی برای مهار مائو نکردند.

بازگشت مائو به فرماندهی ارتش سرخ در جلسه بزرگی که با حضور نمایندگان ارتشی در شهر گوتیان^{۱۴۶} در دسامبر ۱۹۲۹ تشکیل شد اعلام گردید. مائو با هدف جلوگیری از بروز نارضایتی‌ها، حقه‌ای به کار بست. او می‌دانست که سربازان ارتش سرخ تا چه حد از شیوه

اعدام فراریان ارتش سرخ بیزار و متنفرند. در یک گزارش حزبی به شانگهای که مربوط به همین دوران است، چنین آمده: «هر بار قبل از به راه افتادن ارتش، تعدادی از فراریان را اعدام می کنند و جنازه های آنها را در طول مسیر می گذارند تا مایه عبرت بقیه سربازان بشود.» این گزارش و گزارش های مشابه حکایت از این دارد که حفظ افراد در ارتش سرخ عمدتاً متکی بر زور و ارعاب بود. واقعیت آن بود که حتی اعدام ها هم نتوانسته بود جلوی فرار سربازان را از صفوف ارتش سرخ بگیرد. در ادامه گزارش فوق آمده است: «به رغم همه این اعدام ها، ما هنوز موفق به متوقف ساختن موج فراریان نشده ایم.»

مائو در جلسه برگزار شده در شهر گوتیان خواهان تصویب قطعنامه ای شد که بر اساس آن اعدام سربازان فراری از این پس ممنوع شود. این اقدام با استقبال بسیار گرم سربازان مواجه شد. اما بعدها که قطعنامه های جلسه گوتیان منتشر شد هیچ نشانی از قطعنامه «لغو اعدام فراریان» نبود. مائو به محض این که پایه های قدرت خود را محکم کرد، اعدام سربازان فراری را دوباره برقرار ساخت.

مائو با گول زدن نمایندگان ارتشی در جلسه گوتیان و جلب محبت آنها از طریق نشان دادن مدارا در قبال قضیه فراریان، توانست آنچه را که واقعاً به دنبالش بود، به دست آورد: صدور قطعنامه هایی به منظور برطرف ساختن هر مانعی که در مسیر کسب قدرت جلوی راه وی قرار داشت. هدف اصلی مائو، نظارت کامل و تمام عیار بر ارتش سرخ بود. مائو یک ارتشی حرفه ای نبود. اما چو ته یک حرفه ای بود. بنابراین مائو یک برچسب به سبک شوروی اختراع کرد تا ثابت کند که توجه بیش از حد نشان دادن به حرفه ای گری نظامی رویکرد نادرستی است. این برچسب انتقادی و سرزنش آمیز عبارت بود از: «نقطه نظر

صرفاً نظامی.» مائو از روش رأی‌گیری نفرت به مراتب بیشتری داشت، زیرا قبلاً وی را با استفاده از همین روش از ریاست برکنار کرده بودند. او یک برچسب هم برای کوبیدن این روش اختراع کرد: «فرا-دمکراسی». مائو بعداً با استفاده از همین اصطلاح ساختگی، روش رأی‌گیری دمکراتیک را در جلسات حزبی و ارتشی عملاً منسوخ کرد. مائو به استراحت کردن اعتیاد داشت، اما چو ته یک سرباز سخت‌کوش به شمار می‌رفت. بیزاری نسبت به امتیازات خاص یکی از ویژگی‌های مهم در حزب کمونیست و در ارتش سرخ بود و اساساً بسیاری از افراد به دلیل همین ویژگی به اردوی سرخ‌ها پیوسته بودند. اما مائو که به داشتن امتیازات خاص علاقمند بود، اصطلاح کوبنده دیگری اختراع کرد: «مساوات طلایی افراطی.» مائو به این ترتیب کاری کرد که هیچ‌کس نتواند علیه بهره‌مندی وی از امتیازات خاص، ابراز مخالفت کند. واژه «افراطی» در برچسب مذکور، کار را برای مخالفان مشکل کرده بود. از این دوران به بعد بود که «امتیازات خاص برای رهبران حزب» رسماً به عنوان بخشی از کمونیسم چینی مورد حمایت قرار گرفت.

مائو هم‌زمان با آغاز سال ۱۹۳۰، سی‌وشش ساله شد. او حالا با نگاهی به سال گذشته می‌توانست احساس رضایت خاطر بکند. حزب بعد از آن همه نافرمانی‌هایی که مائو کرده بود فرماندهی بزرگ‌ترین ارتش سرخ در خارج از بلوک شوروی را به دست او سپرده بود. مسکو و شانگهای آشکارا به او رشوه داده بودند، که معنایش این بود که بدجوری به وی نیاز دارند. مائو حالا می‌توانست از این اهرم قدرتی که به او داده بودند، بهره‌برداری بیشتری بکند.

مائو همچنان که سوار بر اسبش شده بود، و به آرامی حرکت می‌کرد، زیر لب این شعر را زمزمه می‌کرد: «به کجا کنون روانم؟...» مائو دقیقاً

می‌دانست که به کجا می‌رود: به سوی کسبِ متصرفاتِ بیشتر.

بخش هفتم: اعدام همسر دوم مائو در پی یک حمله ناموفق (۱۹۳۰-۱۹۲۷: از ۳۳ تا ۳۶ سالگی مائو)

جیانگ کای - شک بعد از بناگذاری یک حکومت ملی گرا در شهر نانجینگ در سال ۱۹۲۸، با توجه به اختیاری که ظاهراً بر سراسر خاک چین داشت، تلاش کرد تا ارتش‌های مختلف حکام محلی را در قالب یک ارتش واحد زیر فرماندهی خودش متحد و یکپارچه کند. اما حکام یا جنگ سالاران محلی به شدت علیه این اقدام جیانگ دست به مقاومت زدند. این جنگ سالاران که با هم متحد شده بودند، در سال ۱۹۳۰ به جنگ ارتش ملی گرای جیانگ رفتند. هر دو طرف صدها هزار سپاهی را به جنگ هم فرستادند. حزب کمونیست چین با توجه به تقابل مرگبار این دو نیروی عظیم، فرصت مناسبی یافت تا ارتش و پایگاه‌های خاص خودش را در سطح چین گسترش دهد.

مسکو به این فکر افتاده بود که یک حکومت کمونیستی در چین برقرار کند. چوئن - لای در مارس ۱۹۳۰ به شوروی رفت و در آنجا گزارش دقیقی در خصوص «ارتش سرخ چین» ارائه کرد. در این گزارش ذکر شده بود که این ارتش که حدود ۶۲۷۰۰ نفر نیرو دارد، از متحد شدن ۱۳ گروه مسلح که در ۸ ایالت چین گسترده شده‌اند، شکل یافته است. «ارتش چو - مائو»، معروف‌ترین گروه از بین این ۱۳ گروه به شمار می‌رفت که تقریباً ۱۵ هزار سرباز (معادل یک چهارم کل نفرات ارتش سرخ چین) و یک پایگاه بزرگ را در اختیار داشت. پایگاه‌ها نقش بسیار مهمی را در گسترش ارتش سرخ بازی می‌کردند. سرخ‌ها در صورت دارا بودن یک پایگاه می‌توانستند نفرات بیشتری را به عضویت ارتش درآورند.

در غیاب چوئن - لای، مردی که در شانگهای مسئولیت حزب را عهده‌دار بود لی - سان^{۱۴۷} نام داشت که همکار هونانی و مرئوس

سابق مائو بود. لی سان که به عنوان یک سازماندهنده کارگری اسم و رسمی برای خود به هم زده بود، یک تشکیلاتچی غریزی به شمار می‌رفت. او از گسترش هرچه بیشتر ارتش سرخ با شور و شوق بسیار طرفداری می‌کرد. حزب کمونیست چین، تحت رهبری لی سان یک برنامه به شدت جاه‌طلبانه برای تصرف بخش عمده‌ای از نقاط مرکزی چین، و از جمله شهرهای بزرگی همچون نانچنگ و چانگ‌شا، طراحی کرد. هدف از این برنامه، تأسیس یک دولت سرخ در وُهان، واقع در قلب چین و در کناره رود یانگسه، بود. به مائو مأموریت داده شد که شهر نانچنگ، مرکز ایالت جیانگشی، را تصرف کند.

مائو یک واقع‌گرا بود. او می‌دانست که حتی به رغم جنگ‌های داخلی در میان ملی‌گرایان، ارتش سرخ هیچ امیدی برای تصرف و نگهداری شهرهای بزرگ ندارد. او در ابتدای میلی خود را به اجرای این برنامه ابراز کرد. اما ظرف چند روز آینده ظاهراً تغییر عقیده داد و طرفدار پرشور تسخیر شهرهای بزرگ شد. مائو البته باطناً هیچ اعتقادی به این برنامه نداشت اما متوجه شده بود که می‌تواند از خیالپردازی‌های شانگهای (رهبری حزب) به نفع خودش بهره‌برداری کند. هدف اصلی مائو در این دوران، تصرف ارتش سرخی بود که توسط پنگ دی - هوای^{۱۴۸} اداره می‌شد. این ارتش بعد از «ارتش چو - مائو»، بزرگ‌ترین بخش ارتش سرخ به شمار می‌رفت.

پنگ دی - هوای که پنج سال کوچک‌تر از مائو بود، در دهکده‌ای در هونان نزدیک زادگاه مائو به دنیا آمده بود. پنگ بعدها اولین وزیر دفاع چین کمونیست شد. او در عین حال شجاع‌ترین و جدی‌ترین منتقد مائو در دوران زمامداری مائو بود. وی هزینه این شجاعت را هم پرداخت و نهایتاً در پی یک دوران طولانی رنج‌بار و ناراحت‌کننده جان

سپرد.

پنگ چهره و چشمان گویا و نافذی داشت. همواره نوعی غم مداوم در چشمانش دیده می‌شد. او به فقرا و مستمندان توجه خاصی نشان می‌داد. پنگ برخلاف اغلب رهبران حزب کمونیست چین، دوران کودکی فقیرانه‌ای را پشت سر گذاشته بود. این دوران تنگدستی و فقر تأثیر دیرپایی در مراحل بعدی زندگی او به جا گذاشت. موقعی که مادر پنگ درگذشت، کوچک‌ترین برادر وی که در آن زمان شش سال بیشتر نداشت، از فرط گرسنگی جان داد. پنگ چند دهه بعد از این ماجرا، دوران کودکی خود را اینگونه شرح داد:

«در آن زمستان سخت، موقعی که دیگر آدم‌ها لباس‌های گرم و کفش‌های محکم به پا داشتند، من و برادرم صندل‌های حصیری به پا می‌کردیم و پاهایمان عملاً برهنه بود. لباس‌هایمان چیزی نبود جز برگ‌های درخت نخل، ما شبیه غارنشین‌ها بودیم... موقعی که ده ساله بودم، هیچ چیزی برای امرار معاش نداشتیم. در آغاز سال نو که افراد ثروتمند در خانه‌هایشان آتش بازی به راه می‌انداختند، خانواده من چیزی برای خوردن نداشت. به همین خاطر برادر کوچکم را برای اولین بار به خیابان بردم تا گدایی کنیم.»

پنگ شرح داد که چگونه بعد از بازگشت به خانه، از هوش رفت. او مغرورانه حاضر نشد برای روز بعد نیز گدایی کند؛ بنابراین مادر بزرگش که در آن زمان بالای هفتاد سال سن داشت و می‌لنگید، همراه برادران کوچک‌تر پنگ (که یکی از آنها ۳ سال بیشتر سن نداشت) به گدایی رفتند. او در این لحظات احساس می‌کرد که با چاقویی تیز قلبش را پاره کرده‌اند. پنگ از فرط نومیدی به کوه و دشت زد و در آنجا مقداری هیزم و چوب جمع‌آوری کرده و سپس با فروش آنها پول اندکی به دست آورد. او آن شب از برنجی که مادر بزرگ و

برادرهایش گدایی کرده بودند، نخورد. آن شب، همه خانواده با چشمانی گریان به خواب رفتند.

پنگ در پانزده سالگی شاهد یک قحطی بزرگ در دهکده‌اش بود. این قحطی جان بسیاری از روستاییان را گرفت. پنگ برای مصادره مقداری از برنج‌های انبار شده یک زمین دار بزرگ دست به کار شد. زمین دار مدعی شده بود که هیچ برنجی در انبار ندارد، اما پنگ به پشت بام انبار رفت تا با برداشتن سفال‌های روی بام راهی به درون انبار بیابد تا ثابت کند که زمین دار دروغ می‌گوید. پنگ در پی این حادثه، تحت تعقیب قانونی قرار گرفت و بنابراین ترجیح داد که بگریزد. او در سال ۱۹۱۶ به ارتش ملی گرای هونان پیوست و یک افسر شد. در این زمان افراد متنفذ محلی وی را به ضیافت‌های گوناگون دعوت می‌کردند. در این ضیافت‌ها بعضاً از دختران نوجوان برای کامجویی مردان استفاده می‌شد. یکی از این دخترها که سیزده ساله بود به پنگ گفت که پاندازش وی را به سختی کتک زده، زیرا او حاضر به هم‌خوابگی با افسران ارتش نشده است. پنگ این دختر را خرید و سپس آزاد کرد و از آن پس در هیچ ضیافتی شرکت نکرد. پنگ به کمونیسم رو آورد زیرا در صدد آن بود که «راهی برای برطرف کردن فقر» بیابد.

پنگ چند روز بعد از آغاز سال نوی ۱۹۲۸ محرمانه به حزب کمونیست چین ملحق شد. او در جولای ۱۹۲۸ علیه ملی‌گرایان شورش کرد. ۸۰۰ سپاهی نیز تحت رهبری وی در این شورش نظامی شرکت داشتند. حزب کمونیست چین به پنگ دستور داد که با مائو تماس بگیرد. مائو در آن هنگام هنوز در «سرزمین راهزنان» اقامت داشت. پنگ و نیروهایش در ماه دسامبر به «سرزمین راهزنان» رسیدند؛ درست در همان زمانی که مائو و نیروهایش در حال آمادگی برای ترک پایگاه

خود در «سرزمین راهزنان» بودند. مائو اتفاقاً به فردی نیاز داشت که بعد از رفتن او، از پایگاه و متعلقات آن حفاظت کند.

به این ترتیب مائو از پنگ خواست که در پایگاه «سرزمین راهزنان» بماند؛ که البته وظیفه دشوار و مرگباری بود. سپس سربازان دولت مرکزی در پی عزیمت مائو و نیروهایش، به پایگاه سابق وی نزدیک شدند. مردان پنگ چاره‌ای جز فرار نداشتند. آنها مجبور شدند از کوه‌های پر برف، پرتگاه‌های عمیق و مسیرهای باریک و خطرناکی که محل گذر حیوانات وحشی بود، بگذرند.

مائو از این هنگام به بعد طوری با پنگ رفتار می‌کرد که انگار او زیردستش است، و پنگ هم هیچ اعتراضی نمی‌کرد. اما رهبری حزب در شانگهای رسماً از این قضیه حمایت نمی‌کرد زیرا مائو فراتر از «ارتش چو - مائو» اختیار قانونی دیگری نداشت. در اوایل ۱۹۳۰ که مسکو و شانگهای با هدف تأسیس یک حکومت سرخ اقدام به سازماندهی مجدد همه ارتش‌های سرخ در سراسر چین کردند، ارتش سرخ پنگ رشد فوق‌العاده‌ای یافت به طوری که تعداد نفراتش از مرز ۱۵ هزار نفر عبور کرد. این ارتش که حالا از حیث عددی برابر با «ارتش چو - مائو» بود، از زیر کنترل مائو خارج بود و مستقلاً عمل می‌کرد. سربازان پنگ ماهر، کارآزموده و بسیار با روحیه بودند. یک بازرس حزب به شانگهای چنین گزارش کرد: «ارتش پنگ روحیه فوق‌العاده خوبی دارد. سربازان مطیع دستورات هستند، فوق‌العاده منظم‌اند و رفاقت و صمیمیت در میان آنها موج می‌زند. آنها سربازان شجاعی هستند که به شخص پنگ دی - هوای به شدت وفادارند. مجروحان موقعی که مداوا می‌شوند، اصرار می‌کنند که دوباره به ارتش پنگ [باز گردند]... تعداد فراری‌ها بسیار کم است.»

مائو عزم خود را جزم کرده بود که پنگ و سربازان کارآزموده‌اش را

تحت کنترل خود درآورد و به همین دلیل بود که او ناگهان ابراز علاقه کرد که به نانچنگ حمله کند. حمله به نانچنگ مستلزم این بود که مائو و نیروهایش از محل اقامت خود (در مرز جیانگشی - فوجیان در جنوب) صدها کیلومتر به سمت شمال حرکت کنند. به این ترتیب نیروهای مائو به نیروهای پنگ نزدیک می شدند. برنامه محرمانه مائو الحاق فیزیکی نیروهایش به نیروهای تحت رهبری پنگ بود. این تنها راهی بود که مائو می توانست پنگ و نیروهایش را تحت کنترل خود درآورد.

مائو راهی شمال شد. او به همه گفت که قصد دارد در راستای اجرای دستور حزب، نانچنگ را تسخیر کند. اما در اواخر جولای، موقعی که مائو به حومه نانچنگ رسید، فقط چندتایی گلوله شلیک کرد و سپس به ارتش خود دستور داد که به سمت چانگ شا حرکت کند. این در حالی بود که پنگ چند روز پیش، یعنی در بیست و پنجم جولای، چانگ شا را تسخیر کرده بود.

چانگ شا تنها مرکز ایالتی بود که سرخ ها تا آن زمان تصرف کرده بودند. پنگ برای یازده روز این شهر را در تصرف خود داشت. او در این فاصله اقدام به تأسیس یک حکومت کمونیستی کرد و ساختمان «انستیتوی آمریکایی انجیلی» را تبدیل به مقر این حکومت کرد.

موفقیت های پنگ زنگ های خطر را در پایتخت های غربی، و مخصوصاً در واشنگتن، به صدا درآورد. آمریکا برای اولین بار متوجه شد که کمونیست های چینی می توانند همچون یک نیروی جدی در روند مسایل جاری در چین تأثیر گذار باشند. یک دلیل دیگر برای هوشیاری دیر هنگام آمریکایی ها، کشته شدن ساموئل ال کین^{۱۴۹}،

دریانورد آمریکایی بود. ال کین اولین عضو نیروی دریایی آمریکا بود که توسط کمونیست های چینی به قتل رسیده بود. او در چهارم جولای

۱۹۳۰ هنگامی که سوار بر ناو «یواس اس گوام»^{۱۵۰} بر روی آب‌های رودخانه شیانگ حرکت می‌کرد، هدفِ شلیک نیروهای پنگ قرار گرفت و کشته شد. پنگ و نیروهایش در این زمان مشغول حرکت به سوی چانگ‌شا بودند. قایق‌های جنگی چهار قدرت خارجی، به ویژه ناو «یواس اس پالوس»^{۱۵۱} نقش تعیین‌کننده‌ای در راندن پنگ از شهر چانگ‌شا در ششم اگوست داشتند.

پنگ در اواسط ماه اگوست پیام غیر مترقبه‌ای از مائو دریافت کرد. مائو پیام داده بود که وی و نیروهایش برای «کمک» رسانی به پنگ راه افتاده‌اند. مائو هم‌زمان در نوزدهم اگوست به رهبریت حزب در شانگهای نوشت که او مأموریت تسخیر نانچنگ را رها کرده زیرا باید به چانگ‌شا برود تا به نیروهای به تله افتاده پنگ کمک کند؛ نیروهایی که بنا به ادعای مائو «در حال نابودی کامل‌اند و به کمک نیاز دارند.» اما پنگ قاطعانه به مائو گفت که هیچ مشکلی ندارد و به هیچ کمکی هم محتاج نیست. با این حال مائوی مکار دست بردار نبود. او در پاسخ پنگ گفت که قصد دارد به شهر یانگهی^{۱۵۲}، که در صد کیلومتری شرق چانگ‌شا واقع شده و در بین نیروهای وی (مائو) و پنگ قرار داشت، حمله کند و لذا به «کمک» پنگ محتاج است. در بیست و سوم اگوست موقعی که نیروهای پنگ به نیروهای مائو ملحق شدند، مائو اعلام کرد که نیروهای پنگ حالا در نیروهای وی (مائو) ادغام شده‌اند، و فرماندهی کل نیروها به دست خود او (مائو) است. مائو سپس پنگ را به مقام معاون فرماندهی ارتش، و زیر دست چو ته، منصوب کرد. مائو سعی کرد با شلوغ جلوه دادن اوضاع، این عمل خود را نزد رهبری حزب (و نیز مسکو) توجیه کند. او ادعا کرد که هدف از ادغام این دو ارتش، حمله به چانگ‌شا برای بار دوم است؛ برنامه‌ای که هم از سوی پنگ و هم از سوی چو ته با مخالفت رو به رو شد، زیرا عنصر غافلگیری که نقش مهمی در حمله موفقیت‌آمیز اول به چانگ‌شا داشت، اینک از دست رفته بود.

اما مائو اصرار کرد و به شانگهای (رهبری حزب) اطمینان داد که این دو ارتش در کنار هم می‌توانند به آسانی «چانگ‌شا را اشغال و سپس به وُهان حمله کنند تا در آن یک جا قیام عمومی سراسری را به راه بیندازند.» مائو با گفتن این حرف که اشغال وُهان و تأسیس یک

حکومت سرخ امر قریب الوقوعی است، به توهمات رهبری حزب دامن زد. او در نامه متملقانه خود به شانگهای نوشت: «من از مرکزیت حزب خواهش می کنم رهنمودهای خود را برای تصرف وهان ارائه کند. مرکزیت باید آماده تشکیل و سازماندهی یک حکومت سرخ باشد...» مائو در واقع هیچ تمایلی به تصرف وهان نداشت.

مائو همچنین تصور نمی کرد که واقعاً توانایی تصرف چانگ شا را داشته باشد. هدف اصلی او، جذب و هضم پنگ و نیروهای تحت فرمانش بود. او به همین منظور دستور حمله به چانگ شا را صادر کرد. نتیجه این دستور، بنا به گفته مسکو، «تلفات عظیم انسانی در اردوی سرخ ها» بود. تلفات انسانی نیروهای پنگ به مراتب بیشتر از نیروهای مائو بود، زیرا مائو حاضر نشده بود به طور جدی و واقعی درگیر نبرد برای تسخیر چانگ شا شود. در عوض، پنگ و نیروهایش دستور حمله به چانگ شا را جدی گرفته و از جان و دل جنگیده بودند. رئیس تشکیلات ضد اطلاعات ارتش شوروی در چین، به مسکو گزارش کرد: «مائو در این جنگ فقط یک تماشاگر صرف بود.» مائو بعد از سه هفته دستور لغو محاصره نظامی چانگ شا را صادر کرد و به پنگ و نیروهایش دستور داد که همراه او راه بیفتند. این دستور با مخالفت افسران پنگ مواجه شد به طوری که برخی از آنها دست به فرار زدند. (ارتش سرخ چین شبیه دیگر نیروهای نظامی در چین این دوران، شباهت چندانی به ارتش های مطیع و فرمانبر مدرن امروزی نداشت، و لذا هر دستوری می توانست از سوی اعضای این ارتش، مورد چون و چرا قرار بگیرد.) مائو کمی بعد دست به یک پاکسازی خونین علیه افسران متمرّد زد.

مائو همچنین از محاصره سه هفته ای چانگ شا برای افزودن به

شهرت خویش بهره برد. او در بیست و سوم اگوست که محاصره را آغاز کرد، اطلاعیه‌ای صادر کرد و در آن مدعی شد که «کمیته انقلابی چین بزرگ تأسیس شده و این کمیته فرماندهی تمامی ارتش‌های سرخ، حکومت‌های سرخ و شاخه‌های حزب کمونیست را برعهده دارد.» مائو همچنین خود را به عنوان «رئیس» این کمیته انقلابی معرفی کرد. او این اطلاعیه را برای چاپ به دفاتر روزنامه‌ها ارسال کرد. دو ماه قبل از این تاریخ، یعنی در بیست و پنجم ژوئن، مائو دو اطلاعیه صادر کرده بود که در آنها از خودش به عنوان «رئیس» یاد کرده بود. ظاهراً هیچ روزنامه‌ای حاضر به درج این اطلاعیه‌ها نشده بود به طوری که مائو نهایتاً مجبور شد آنها را به عنوان آگهی در روزنامه‌ها به چاپ رساند. شانگهای (رهبری حزب) در واکنش به ادعاهای اخیر مائو مجبور شد اطلاعیه‌ای بدهد. در این اطلاعیه آمده بود که دبیر کل حزب کمونیست چین، هسیانگ چانگ - فاست و پست «ریاست» به وی تعلق دارد و نه به مائو. اما مائو اعتنایی به این اطلاعیه نکرد و همچنان خود را «رئیس» نامید.

مائو به رغم این نافرمانی اخیرش، مطلقاً تنبیه نشد. حکومت جدید سرخ که مسکو مصمم به برپایی آن در چین شده بود به رهبران گرسنه قدرت نیاز داشت، و مائو گرسنه‌ترین این رهبران بود. در بیستم سپتامبر عضویت علی البدل مائو در پولیت بوروی حزب کمونیست چین تمدید شد که این امر راه او را برای دستیابی به مناصب بالاتر در حکومت سرخ آتی باز کرد. مسکو مخالف این بود که وهان پایتخت حکومت سرخ چین بشود. آنها خواهان مرکزیت «جیانگشی سرخ»^{۱۵۳} بودند زیرا این منطقه بزرگ‌ترین منطقه تحت تسلط ارتش سرخ بود.

مائو مقصر اصلی در جنگ شکست خورده و پرتلفات برای تسخیر

چانگ‌شا بود. اما همه کاسه کوزه‌ها بر سر لی لی سان شکسته شد. لی سان به روس‌ها گفته بود: «شما به واسطه تعهد انترناسیونالیستی خود موظفید که سربازانتان را برای کمک به ارتش سرخ چین روانه کنید.» لی سان در جریان تجاوز شوروی به منچوری در سال قبل، سرخوشانه از سرخ‌های چینی خواسته بود که «مسلحانه از اتحاد شوروی دفاع کنند.» او حالا به مسکو پیشنهاد می‌کرد که باید محبت سرخ‌های چینی را جبران کنند. این درخواست لی سان باعث خشم استالین شد. استالین به لی سان مظنون شده بود و احتمال می‌داد که این رهبر کمونیست چینی قصد دارد وی را درگیر نبرد با ژاپن بکند. لی سان همچنین با گفتن این حرف که مغولستان - منطقه‌ای که شوروی آن را از چین جدا و به خاک خود ملحق کرده بود - باید بخشی از خاک چین سرخ بشود، باعث عصبانیت بیشتر استالین شده بود. کمینترن در بیست و پنجم اگوست لی سان را به خاطر «بی‌انصافی در حق بلشویسم، و بی‌انصافی در حق کمینترن» محکوم کرد. سپس در ماه اکتبر نامه‌ای به دست لی سان رسید که از وی خواسته شده بود سریعاً خود را به مسکو معرفی کند. استالین از این موقعیت استفاده کرد و همه کاسه کوزه‌ها را بر سر او خراب کرد. لی سان مجبور شد که در جلسات متعدد از جابر خیزد و خودش را محکوم کند.^{۱۵۴} در کتاب‌های تاریخ حزب کمونیست چین از لی سان به عنوان فردی که مسئول اصلی همه شکست‌های ارتش سرخ در اوایل دهه ۱۹۳۰ بوده، یاد شده است. یکی از بزرگ‌ترین گناهان او، شکست پرتلفات ارتش سرخ در جریان محاصره چانگ‌شا است. اما مقصر اصلی در این مورد مائو بود که با هدف کسب قدرت فردی، موجب مرگ‌های بسیار در ارتش سرخ شده بود. همچنین قدرت‌طلبی مائو منجر به فاجعه غم‌انگیزی برای

خانواده‌اش شد. در سال ۱۹۳۰ که مائو شهر چانگ‌شا را محاصره کرده بود، کائی - هویی همسر سابق وی و سه پسر آنها (که کوچک‌ترینشان سه ساله بود)، همچنان در حومه این شهر در منزل پدری کائی - هویی زندگی می‌کردند.

مائو دقیقاً سه سال قبل از این حادثه، خانواده‌اش را به بهانه شرکت در «قیام محصول پاییزی» ترک کرده بود؛ که در واقع هدف اصلی وی از این اقدام قُرزدن اولین گروه از مردان مسلح و تشکیل یک ارتش اختصاصی بود. مائو حدوداً چهار ماه پس از ترک خانواده‌اش، برای سومین بار اقدام به ازدواج کرده بود.

^{۱۵۵} با وجودی که یک ژنرال به شدت ضد کمونیست به نام هو چی یُن بر چانگ‌شا حکم می‌راند، اما کائی - هویی اقدام به ترک این شهر نکرد، زیرا در فعالیت‌های کمونیستی هیچ مشارکتی نداشت. حتی با وجودی که نیروهای سرخ‌پنگ دی هوای چانگ‌شا را تسخیر کرده و ژنرال هو چی یُن را تا آستانه مرگ پیش برده بودند اما وی بعد از راندن سرخ‌ها از شهر علیه کائی هویی دست به تلافی جویی نزد. اما بعد از این که مائو سر و کله‌اش پیدا شد و برای دومین بار چانگ‌شا را هدف حمله قرار داد، ژنرال ملی گرا، هو چی یُن، تصمیم به انتقام جویی گرفت. کائی هویی در روز بیست و چهارم اکتبر که مصادف با هشتمین سالروز تولد بزرگ‌ترین پسرش آن یِنگ بود، همراه او دستگیر و روانه زندان شد. دستگیرکنندگان به او پیشنهاد دادند که اگر در یک بیانیه عمومی طلاق خود را از مائو اعلام و اقدامات او را محکوم کند، آزاد خواهد شد. او این پیشنهاد را نپذیرفت و در یک صبح ابری، در روز چهاردهم نوامبر ۱۹۳۰، اعدام شد. نشریه «جمهوریخواه» در هونان روز بعد گزارش مبسوطی درباره اعدام کائی هویی به چاپ رساند. در بالای این گزارش تیتربزرگ زیر به چشم

می خورد: «همسر مائو تسه تونگ دیروز اعدام شد - همه کف می زدند و فریاد رضایت سر می دادند.» این شادی حاضران در مراسم اعدام بی هیچ شک و تردیدی بازتاب دهنده نفرت مردم چانگ شا از مائو بود تا کائی هوئی.

موقعی که کائی هوئی را به جلسه «دادگاه» در داخل مقر ارتش ملی گرا آوردند، وی یک ردای بلند سرمه‌ای به تن داشت. هیچ نشانه‌ای از ترس در او به چشم نمی خورد. روی میز قاضی یک قلم مو، مقداری جوهر قرمز، و یک مهر که نام کائی هوئی روی آن حک شده بود به چشم می خورد. قاضی بعد از پرسیدن چند پرسش، قلم مو را برداشت و در جوهر قرمز فرو کرد و بعد آن را به مهر مالید و سپس مهر را محکم به کف اتاق کوبید. این یک روش سنتی برای اعلام صدور حکم مجازات مرگ در چین به شمار می رفت. در ادامه، دو تن از اعدام کنندگان ردای کائی هوئی را به عنوان غنیمت از وی گرفتند. یکی از آنها در جیب ردا دستمال گره خورده‌ای را یافت که ۲/۵ یوان داخلش بود. او این پول را همچون پاداشی ارزشمند در جیب خود گذاشت. سپس کائی هوئی را به سوی محل اعدام بردند. در آن روز زمستانی، هوا سرد بود. کائی هوئی فقط یک بلوز زنانه بر تن داشت. در آن زمان ۲۹ ساله بود. او را در حالی که طناب پیچ کرده بودند - بنا به یک سنت قدیمی در مورد اعدامی‌ها - در خیابان‌های شهر سوار بر یک ریکشا گرداندند. سربازان در هر دو سوی ریکشا در حال حرکت بودند. محوطه برگزاری مراسم اعدام در نزدیکی یکی از دروازه‌های شهر واقع شده بود. گورهای بسیاری در این محوطه دیده می شد. این گورها متعلق به اعدامی‌هایی بودند که خانواده‌هایشان حاضر به تحویل گرفتن جنازه‌های آنها نشده بودند و لذا آنها را در همین محل اعدام دفن کرده بودند. بعد از این که جوخه تیرباران به سوی کائی هوئی

شلیک کرد، آنها به سراغ او رفتند، کفش هایش را کردند و به دور دست پرتاب کردند. بر اساس یک خرافه قدیمی، انجام این کار باعث می شد که روح مرده (اعدامی) از تعقیب قاتلین خویش منصرف شود. موقعی که اعضای جوخه تیرباران مشغول صرف ناهار درپادگان بودند، خبر رسید که فرد معدوم (کائی هویی) هنوز زنده است. به همین دلیل هفت نفر از آنها دوباره به سراغ کائی هویی نیمه جان رفته و کار او را تمام کردند. کائی هویی از شدت درد و رنج با انگشتان دست خود، زمین را کنده بود.

اقوام کائی هویی جنازه او را تحویل گرفته و به زادگاه وی بردند تا در محوطه‌ای نزدیک خانه‌اش دفن کنند. آن ینگ، بزرگ‌ترین پسر مائو و کائی هویی، از زندان آزاد شد. تسه مین، برادر مائو، در سال ۱۹۳۱ ترتیبی داد تا هر سه پسر مائو به شانگهای بروند. آنها در یک کودکستان مخفی که متعلق به حزب کمونیست چین بود، اسکان داده شدند.

موقعی که مائو از مرگ کائی هویی مطلع شد، در نامه‌ای غم و غصه به ظاهر بسیار شدید خود را ابراز کرد: «مرگ کائی هویی نمی‌تواند برابری کند با صد بار مرگ من!» مائو در اغلب موارد، و بویژه در سنین بالای عمر، از کائی هویی به عنوان عشق زندگی‌اش یاد می‌کرد. آنچه که مائو هرگز ندانست این بود که گرچه کائی هویی عاشقش بود، اما از ایدئولوژی مائو و آدمکشی‌های وی نفرت داشت.

کائی هویی در فاصله سال‌هایی که مائو او را ترک کرد تا هنگام اعدامش، مطالبی را در خصوص کمونیسم و عشقش نسبت به مائو نوشت. مجموعاً هشت نوشته از وی باقی مانده. مندرجات این نوشته‌ها با وجودی که بعضاً سرزنش‌آمیز است اما در مجموع احساسی و بخشایش‌آمیز به نظر می‌رسند. کائی هویی نوشته‌های

مذکور را در خانه‌اش پنهان کرده بود. هفت تا از این نوشته‌ها در میان درزهای دیوارهای خانه کائی هویی در سال ۱۹۸۲ به هنگام تعمیر خانه کشف شدند. هشتمین نوشته نیز در سال ۱۹۹۰ در حین تعمیرات درزیرکی از تیرهای چوبی خانه پیدا شد. کائی هویی این نوشته‌ها را داخل کاغذهای مومی پیچانده بود تا بر اثر گذر زمان، نابود نشوند. عمر مائو کفاف نداد تا این نوشته‌ها را ببیند. حکومت چین نیز اقدام به افشای نوشته‌های کائی هویی نکرد و حتی اعضای خانواده مائو نیز اجازه دسترسی به این نوشته‌ها و مطالعه نکات تکان‌دهنده آنها را پیدا نکردند.

این نوشته‌ها گویای رنجی است که کائی هویی از جدایی مائو متحمل شده بود. او با یأس و نومیدی بسیار از بی عاطفگی مائو نسبت به همسر و فرزندان‌ش نوشته است. کائی هویی همچنین با قاطعیت بیشتری از بی اعتقادی‌اش نسبت به کمونیسم سخن گفته است.

نخستین نوشته کائی هویی یک شعرگونه است که تاریخ اکتبر ۱۹۲۸ را برپیشانی خود دارد. در این هنگام یک سال از رفتن مائو سپری شده و او فقط یک نامه به همسرش نوشته بود. مائو در این نامه فقط به درد پای خود اشاره کرده بود، و بس. در ماه ژوئن ۱۹۲۸، یکی از بازرسان حزب کمونیست چین به نزد کائی هویی و خانواده مائو رفته بود. کائی هویی در نوشته خود از این فرد تحت عنوان «عموی بزرگ» نام برده است. کائی هویی در دیدار با «عموی بزرگ» یک پارچ پراز فلفل سبز و لوبیای برشته - غذای محبوب مائو - به او می‌دهد تا آن را به دست مائو برساند. اما بعداً هیچ جوابی از جانب مائو به دستش نمی‌رسد.

کائی هویی در یک روز سرد، این گونه دلش برای مائو تنگ می‌شود: «در این روز دلتنگ کننده باد شمالی وزیدن گرفته، سرمای سخت تا گوشت و استخوان نفوذ می‌کند. به آن مردِ دور دست‌ها می‌اندیشم، ناگهان باد از وزیدن باز می‌ایستد. آیا پای مجروحش شفا یافته؟ آیا لباس‌های زمستانی‌اش آماده‌اند؟

شب‌ها که تنها می‌خوابد چه کسی مراقب اوست؟

آیا همانقدر تنهاست که من؟

هیچ نامه‌ای از او به دستم نرسیده، می‌پرسم، اما کسی نیست تا جوابم را بدهد.

ای کاش بال‌هایی داشتم و برای دیدن او به سویش پر می‌کشیدم.

حالا ناتوان از دیدنش، مغموم و افسرده‌ام.

هیچ پایانی وجود ندارد...»

نوشته بعدی کائی هویی در مارس ۱۹۲۹ خطاب به «عموی بزرگ» نوشته شده و علامت «ارسال نشد» در زیر آن به چشم می خورد. کائی هویی در این نوشته از تنهایی و آرزوی خود برای حمایت شدن سخن گفته:

«من در گوشه‌ای از این جهان در حال لرزیدنم. می ترسم و تنهایم. در این موقعیتی که گرفتارش شده‌ام هر لحظه در پی یافتن تکیه گاهی هستم. به همین خاطر شما مکان ویژه‌ای در قلبم دارید؛ و همین طور رن - شیو^{۱۵۶} که اینجا مانده است. هر دوی شما در کنار هم در قلبم جا دارید. همیشه این طور دعا می کنم: خداوندا اجازه نده که این چند تا آدم خوب از کنارم بروند. ظاهراً به زودی با خدای مرگ دیدار خواهم داشت. من از این دیدار واقعاً هیچ ترسی ندارم و حتی می توانم بگویم که از این ملاقات استقبال هم خواهم کرد. اما نگران مادر و بچه‌هایم هستم! دلم برای آنها می سوزد! این احساس بدجوری همه وجودم را تسخیر کرده است. دیشب تا صبح مدام به این موضوع فکر می کردم.»

کائی هویی در نوشته‌ای دیگر، خطاب به «عموی بزرگ» از نگرانی‌های خود در مورد فرزندانش و این که نمی تواند روی مائو حساب کند، سخن گفته است:

«تصمیم گرفته‌ام سرنوشت بچه‌هایم را به دست شما بسپارم. تا مادامی که عموی بچه‌ها [منظور تسه مین برادر مائو است] زنده است، بچه‌هایم از نظر مالی در مضیقه نخواهند بود. عموی بچه‌ها واقعاً و عمیقاً عاشق بچه‌هایم است. اما اگر بچه‌ها مادرشان را از دست بدهند، با توجه به غیبت پدر، عشق یک عمو برای آنها کافی نخواهد بود. آنها به شما و عشق آدم‌های دیگری مثل شما نیاز دارند و گرنه به طور طبیعی رشد نخواهند کرد و همچون گلی خواهند بود که در

پی یک توفان سخت پرپر خواهند شد. این نوشته در حکم وصیت‌نامه من است. لابد فکر می‌کنید دیوانه شده‌ام. اما نمی‌دانم چرا قادر به رها شدن از اندیشه مرگ نیستم. احساس می‌کنم طنابی همچون یک مار سمّی دور تا دور بدنم پیچیده شده؛ ماری که از لانه مرگ بیرون آمده است. بنابراین کاری از دستم بر نمی‌آید جز این که آماده مردن باشم...»

کائی هویی پیش بینی می‌کرد که به زودی کشته می‌شود زیرا در همان روزها نشریه «جمهوریخواه» هونان گزارشی را در مورد اعدام همسر چو ته و نمایش سر بریده او در یکی از خیابان‌های چانگ‌شا به چاپ رسانده بود. در این روزنامه دو مقاله به چاپ رسیده بود که طی آن نویسندگان ابراز عقیده کرده بودند که تا چه حد از دیدن سر بریده این زن شاد و مشعوف شده‌اند. کائی هویی در ماه آوریل همین سال مقاله‌ای به منظور درج در نشریه مذکور نوشت اما از ارسال آن به دفتر روزنامه خودداری کرد. عنوان این مقاله عبارت بود از «احساس غم از خواندن مطالبی در مورد لذت‌های ناشی از تماشای یک سر بریده». کائی هویی در بخشی از این مقاله نوشته بود:

«تصور می‌کنم که همسر چو ته به احتمال بسیار زیاد یک کمونیست بود؛ یا حتی یک چهره مهم بود. اگر چنین باشد، پس شاید نتوان از اعدام او انتقاد کرد... با این حال معتقدم که او به خاطر جرم و جنایتی که خودش مرتکب نشده بود، اعدام شد و آن افرادی که از تماشای سر بریده این زن لذت بردند و تصور می‌کردند که چنین صحنه‌ای دیدنی و لذت بخش است، نیز احتمالاً می‌دانستند که او به خاطر جرم فرد دیگری سر از بدنش جدا شده است. این موضوع باعث شد تا به یاد اعدام همگانی اعضای خانواده افراد جنایتکار در دوران آغازین حکمرانی سلسله مانچو بیفتم. در آن دوران تمامی اعضای خانواده

فرد مجرم را تا رده نهم اعدام می کردند. این نظر من که کشندگان وادار به کشتن شده اند، امروزه بی معناست. در حال حاضر مقالات بسیاری در روزنامه ها به چشم می خورد که نویسندگان از این قتل ها و کشتارها شادمانه اظهار لذت و شغف می کنند. بنابراین، این نظر من که فقط عده کمی از آدم های بی رحم دست به آدمکشی می زنند، در مورد جامعه ما صدق نمی کند. متأسفانه روح آدمکشی بر جامعه ما حاکم شده است... من احساس ضعف می کنم و از جان خود بیمناکم. من هیچ سازگاری با فضای امروز جامعه ام ندارم. نمی توانم به آن سر بریده نگاه کنم، و سینه ام مالا مال از درد و اندوه نشود... به این فکر می کردم که نوع بشر، که چینی ها بخشی از آن به شمار می روند، عاقبت باید روزی مجازات اعدام را لغو کند. تمایلی ندارم که اعدام اقوام دور و نزدیک فرد جنایتکار را شاهد باشم. کشتن همسر چو ته گرچه مصداق عینی این عمل نیست، اما بسیار به آن شبیه است... و سر بریده انسان یک اثر هنری نیست که در ملاء عام به نمایش درآید!»

الغای مجازات اعدام و شکنجه، یکی از اهداف محبوب گروه های سیاسی در چین اوایل قرن بیستم بود. حزب کمونیست چین نیز قبلاً در بیانیه ای به تاریخ ۱۹۲۳، این هدف را جزو اهداف اصلی خود اعلام کرده بود.

کائی هوئی طبیعتاً خبرهای مربوط به قتل و آدمکشی مائو و نیروهایش را در روزنامه ها خوانده بود. روزنامه ها از مائو و سپاهیانش همیشه به عنوان «راهزنانی که اقدام به آدمکشی، آدم ربایی، خانه سوزی و غارتگری می کنند» یاد می کردند. روزنامه ها همچنین گزارش کرده بودند که مائو و نیروهایش از «سرزمین راهزنان رانده و هم اینک از سه طرف محاصره شده اند و هیچ شانسی برای زنده

ماندن ندارند.»

با این حال، کائی هویی همچنان عاشق مائو بود و دلش می خواست که او دست از این اعمال بردارد و سر خانه و زندگی اش باز گردد. او در یک نامه «فرستاده نشده» خطاب به «عموی بزرگ» خود، به تاریخ شانزدهم مه ۱۹۲۹، جملات التماس آمیز زیر را نوشت:

«از شما عزیز گرامی خواهش می کنم به او بگویید: برگرد، برگرد، برگرد. من دارم قلب آن پیرزن [منظور مادرش] را می بینم که از فرط غم و غصه آتش گرفته است. به او بگویید لطفاً برگردد! لطفاً برگردد! این جدایی غم انگیز، این مصیبت و تنهایی توانفرسا هر روز بزرگ تر و بزرگ تر می شود. چقدر دلم می خواست که شما خبرهایی از او به من می دادید. قلبم از این غم آتش گرفته است. به او بگویید لطفاً برگردد! لطفاً برگردد!»

کمی بعد از نگارش نامه فوق، «عموی بزرگ» نامه ای برای کائی هویی فرستاد و به اطلاع او رساند که مائو قصد دارد به شانگهای برود (با توجه به دستوری که حزب در تاریخ هفتم فوریه ۱۹۲۹ به وی داده بود). این به معنای آن بود که کائی هویی اگر بخواهد می تواند برای دیدن مائو به شانگهای برود. او در نامه بعدی اش به «عموی بزرگ» از شنیدن این خبر شادی و شعف خود را نشان داد و برای خودش اینگونه خیالپردازی کرد:

«اگر وضعیت اقتصادی ام اجازه دهد، باید به آنجا (شانگهای) بروم و چند سالی را صرف تحصیل و مطالعه بکنم... دوست دارم به آنجا بروم و کاری پیدا بکنم... واقعاً گرسنه آموختن هستم... نمی دانید احساس پوچی کردن تا چه حد رنج آور است؛ من چیزی ندارم که بتوانم روی آن تکیه کنم.»

کائی هویی در ادامه نامه اش، به این احتمال می پردازد که شاید سفر

مائو به شانگهای به صلاح نباشد و جانش به خطر بیفتد:

«شاید رفتن او به شانگهای به صلاح نباشد، همان بهتر که او به شانگهای نرود. من از این بابت احساس نگرانی می‌کنم. آه، خدای من! خودت مواظبش باش...»

کائی هویی در نوشته بعدی ابتدا قصد داشت مطالبی را خطاب به مائو بنویسد. او مطلب خود را با جمله «به محبوبم» آغاز کرد اما روی این جمله خط کشید و در عوض، داستان زندگی خود را نوشت. نگارش این مطالب در ژوئن ۱۹۲۹ پایان یافت. کائی هویی سعی کرده بود از این طریق، افکار و احساسات خود را به مائو بگوید. خود زندگینامه مختصر کائی هویی در بر دارنده دو چیز است: عشق پر شور او نسبت به مائو، و تحمل ناپذیری او در قبال خشونت و بی‌رحمی. ظاهراً مضمون اخیر اهمیت بیشتری برای کائی هویی داشت، زیرا آغاز و پایان خود زندگینامه‌اش در ارتباط با همین مضمون است:

«من بچه زار و نحیفی بودم. موقعی که شروع به گریه می‌کردم تا سرحدّ غش کردن پیش می‌رفتم... شش سالم که شد فهمیدم که دنیا چه جای غم‌انگیزی است... در این زمان عاشق حیوانات بودم. هر شب موقع رفتن به رختخواب، تصاویر ترسناکی از کشته شدن جوجه‌ها، خوک‌ها، و آدم‌ها به ذهنم هجوم می‌آورد. اندیشیدن به این چیزها عذابم می‌داد. هنوز هم طعم تلخ این افکار و تصورات را احساس می‌کنم. برادرم را، و نه فقط برادرم، بلکه بسیاری از بچه‌های دیگر را، اصلاً درک نمی‌کردم. آنها چگونه دلشان می‌آمد که یک موش کوچولو یا یک پروانه را بگیرند و آنقدر آزارش بدهند تا بمیرد. اگر تسلی بخشی‌های مادرم نبود، اصلاً نمی‌توانستم زنده بودن را تاب بیاورم... واقعاً دلم می‌خواهد که آدم معتقدی باشم! [کنایه به اعتقاد کمونیستی] من همیشه آدم‌های طبقات پایین را دوست داشتم. از

آدم‌هایی که لباس‌های شیک می‌پوشند متنفر بودم؛ آدم‌هایی که تنها فکر و ذکرشان لذت بردن از زندگی بود. من در تابستان‌ها با آن پیراهن نخی پاره پوره‌ای که به تن داشتم، درست شبیه آدم‌های فقیر به نظر می‌آمدم. در آن زمان، هفده هیجده سال بیشتر نداشتم...»
کائی هویی در ادامه خود زندگینامه‌اش از عشق خود به مائو (که در بخش سوم همین کتاب به آن اشاره شد) و خیانت‌های زناشویی او می‌نویسد و از این که چگونه وی را مورد عفو و بخشش قرار داد. کائی هویی در پایان این مطلب، آشکار می‌سازد که او به فکر جدایی از مائو بوده و قصد داشته از ایدئولوژی کمونیستی که مائو به ذهن او تلقین کرده بود، فاصله بگیرد:

«حالا نقطه نظرهایم عوض شده و در حال رسیدن به مرحله تازه‌ای هستم. من خواهان این هستم که اطلاعات و آگاهی‌هایم را بیشتر کنم؛ باید خودم را از حیث فکری تغذیه بکنم؛ زندگی برهوتی من برای شکوفایی نیاز به تغذیه و آبیاری دارد... شاید روزی فریاد بزنم: اندیشه‌های پیشینم نادرست بوده است... آه! کشتن! کشتن! کشتن! این همه آن چیزی است که این روزها مدام می‌شنوم. چرا انسان‌ها تا این حد شرور هستند؟ چرا تا این حد بی‌رحم و سنگدلند؟ چرا؟ فکرم یاری نمی‌کند!... من باید اعتقاد داشته باشم! اجازه دهید که من اعتقاد داشته باشم!!!»

کائی هویی به خاطر عشقی که به افراد محروم و ستم‌دیده داشت، جذب ایدئولوژی کمونیستی شده بود. فریاد و تقاضای او برای برخورداری از «اعتقاد» گویای این واقعیت تردیدناپذیر است که او در شرف از دست دادن اعتقادش نسبت به کمونیسم بود. او مائو را، که عمیقاً عاشقش بود، محکوم نکرد اما سعی خود را کرد تا مائو بداند که وی قویاً از قتل و کشتار بیزار است و این نفرت ریشه در دوران

کودکی اش دارد.

کائی هویی خود زندگینامه اش را در اصل برای مائو نوشته بود و قصد داشت بعد از دیدن او در شانگهای، این نوشته ها را به وی بدهد. اما به مرور زمان مشخص شد که مائو قصد سفر به شانگهای را ندارد، به این ترتیب کائی هویی این مطالب را که مجموعاً ۱۲ صفحه می شد، در لای جرز یکی از دیوارهای خانه اش پنهان کرد.

کائی هویی در چنین وضعیت روحی نومید کننده ای بود که آخرین نوشته خود را در بیست و هشتم ژانویه ۱۹۳۰، دو روز قبل از آغاز سال نوی چینی ها که سنتاً زمان تجدید دیدار اعضای خانواده هاست، به رشته تحریر درآورد. او در این نوشته از آنچه که طی دو سال و نیم گذشته، در پی ترک مائو، بر سرش آمده بود سخن گفته است. او نوشته خود را با بیان احساساتی که طی روزهای اولیه ترک مائو داشت، آغاز کرده است:

«آن چهار روز اول را نتوانستم بخوابم. اصلاً نمی توانستم بخوابم. داشتم دیوانه می شدم. روزها گذشت و هیچ نامه ای از او به دستم نرسید. هر روز منتظر نامه ای از او بودم. من نباید اینقدر بیچاره و بدبخت می شدم. بچه هایم از دست من بیچاره و بدبخت شده اند. مادر من هم از دست من بیچاره و بدبخت شده. واقعاً مفلوک و درمانده ام، خیلی تنها و مضطربم؛ می خواهم فرار کنم. اما من با این بچه ها چگونه می توانم فرار کنم؟ پنجاه روز بعد از رفتنش آن نامه فوق العاده ارزشمند به دستم رسید. اگر او بمیرد، با اشک هایم جنازه اش را شست و شو خواهم داد. ماه از پی ماه، سال از پی سال گذشت و من هیچ خبری از او ندارم. او مرا ترک کرده است.

صحنه هایی از ایام قدیم به ذهنم هجوم می آورد. صحنه هایی از آینده نیز به ذهنم هجوم می آورد. او باید مرا ترک می کرد. اما او آدم بسیار

خوشبختی است چون عشق مرا دارد. من از صمیم قلب، عاشق او هستم. او نباید مرا ترک می کرد. او باید برای این کار خود دلایلی داشته باشد؛ دلایلی که در نامه‌اش ننوشته است... عشق پدر به فرزندان یک معماست. آیا دل او برای بچه‌هایش تنگ نمی شود؟ نمی توانم او را درک کنم... این جدایی چیز غم‌انگیزی است، اما در عین حال چیز خوبی است زیرا حالا می توانم همچون یک آدم مستقل زندگی کنم... دلم می خواهد او را صد بار ببوسم. دلم می خواهد چشم‌ها، دهان، گونه‌ها، گردن و سرش را بوسه باران کنم. او مرد من است، به من تعلق دارد... فقط روی عشق مادر باید تکیه کرد. من دارم به مادرم فکر می کنم... دیروز از او [مائو] نزد مادرم یاد کردم. سعی کردم حفظ ظاهر بکنم اما نتوانستم و اشک از گونه‌هایم جاری شد... شاید بتوانم او را فراموش کنم، اما چگونه می توانم چهره زیبایش را از یاد ببرم... در خواب و بیداری بودم که او را در برابر خودم دیدم؛ او را دیدم که با غرور به من خیره شده بود... به عموی بزرگ گفته‌ام که هر کس که نامه‌ام را به دست او برساند و نامه او را به دست من برساند نجات‌دهنده من خواهد بود... خدایا، نمی توانم جلوی دلشوره‌ام را بگیرم، برای او نگرانم... مهم این است که او سالم و تندرست باشد؛ این که مال من باشد یا مال دیگری یک موضوع فرعی است. خدایا مواظب او باش... امروز روز تولد اوست. نمی توانم فراموشش کنم. به همین خاطر مقداری غذا خریدم و چند کاسه ورمیشل [غذای مخصوص جشن تولد در چین که درازی رشته‌های آن نمادی است از طولانی بودن عمر] پختم. مادرم هم روز تولد او را به خاطر داشت. شب در رختخواب از فرط غم و غصه خوابم نبرد... شنیده‌ام که او بیمار است؛ شنیده‌ام که از فرط کار زیاد بیمار شده است... حالا که من در کنارش نیستم، چه کسی مواظب او خواهد بود.

او خودش را تا سر حد مرگ خسته می کند. او به خاطر سلامتی اش هم که شده نباید اینقدر کار بکند. او بیش از حد از مغز خود کار می کشد. خدایا خودت در حق من لطف کن. باید حسایی کار کنم؛ حسایی. اگر بتوانم ماهی ۶۰ یوان درآمد داشته باشم، می توانم از او بخواهم که برگردد و دیگر کار نکند. او در هر حال، با این توانایی و هوشی که دارد، می تواند به موفقیت های جاودانی دست یابد... یک شب دیگر را نخواستیدم. دیگر طاقت ندارم. باید نزد او بروم. بچه هایم، بچه های بیچاره ام مانع این کار هستند. وزنه بسیار سنگینی بر قلبم افتاده است؛ یک طرف اوست، طرف دیگر بچه هایم. نمی توانم دوری هیچ یک را تحمل کنم. می خواهم گریه کنم. واقعاً می خواهم گریه کنم. هر چقدر تلاش می کنم فایده ای ندارد؛ نمی توانم دست از این عشق بردارم. نمی توانم... احساس انسان چیز واقعاً عجیبی است. سان چون - هی^{۱۵۷} عاشقم است، اما من حتی نمی توانم به او نگاه کنم. خدایا من چقدر عاشق این مرد [مائو] هستم! خدایا به من یک جواب درست و حسایی بده!...»

«عموی بزرگ» کائی هویی کمی بعد از نگارش این کلمات دل شکن، دستگیر و اعدام شد. او در جایی در نزدیکی خانه کائی هویی به خاک سپرده شد.

چند ماه بعد، خود کائی هویی کشته شد. مائو در حین حمله اش به چانگ شا هیچ تلاشی برای خارج ساختن او و پسرهایش از منطقه خطر نکرد. مائو حتی به کائی هویی هشدار هم نداد. او به راحتی می توانست کائی هویی را نجات دهد. خانه کائی هویی در مسیر حمله به چانگ شا قرار داشت و مائو سه هفته این منطقه را تحت اشغال خود داشت. با این حال او هیچ اقدامی برای نجات همسر دومش نکرد.

بخش هشتم: پاکسازی خونین راه را برای «صدر مائو» هموار می کند
(۱۹۲۹-۱۹۳۱؛ از ۳۵ تا ۳۷ سالگی مائو)

مائو یک سال و نیم پس از ترک «سرزمین راهزنان» در آغاز سال ۱۹۲۹ کنترل کامل دوارتش بزرگ سرخ) «ارتش چو-مائو» و «ارتش پنگ دی هوای» و نیز یک پایگاه مهم سرخ ها را در فوجیان به دست گرفت. او علاوه بر این در صدد بود که کنترل یک ارتش سرخ دیگر را که در ایالت جیانگشی، در بین دو ایالت هونان و فوجیان، قرار داشت نیز به دست آورد.

«سرخ های جیانگشی» تحت هدایت یک رهبر کاریزماتیک و نسبتاً میانه رو به اسم لی ون-لین^{۱۵۸}، موفق به تسخیر پاره ای مناطق شده بودند. آنها در فوریه ۱۹۲۹، زمانی که مائو سرزمین راهزنان را ترک کرد و برای اولین بار نزد آنها آمد، به گرمی از او استقبال کردند. اقامت مائو در جیانگشی کوتاه بود، زیرا سپاهیان ملی گرا با جدیت در پی یافتنش بودند، اما او بلادرنگ خود را به عنوان رئیس «سرخ های جیانگشی» معرفی کرد. مائو به هنگام عزیمت از جیانگشی، برادر خود تسه-تان را به عنوان رئیس «منطقه دانگو» که مرکز حکمرانی «سرخ های جیانگشی» بود منصوب کرد. مائو هیچ اختیار یا حقی در خصوص این عزل و نصب ها نداشت و سرخ های محلی از این خودسری مائو ناخشنود بودند. با این حال آنها هیچ مقاومتی علیه مائو نکردند. مائو انتظار داشت که برادرش از جانب وی کنترل امور این منطقه را به دست بگیرد. اما تسه-تان، برخلاف برادر بزرگ ترش، تشنه قدرت نبود و از انجام اعمال خشن احتراز می کرد. یکی از بازرسان حزب کمونیست در گزارشی به مرکز نوشت: «تسه-تان همچون آدم های مبتلا به مالاریا کار می کند. لحظه ای پراز شور و شعف می شود، و لحظه دیگر سرد و بی تفاوت است... او بیشتر کودکانه رفتار می کند، و

از تصمیم‌گیری اجتناب می‌کند.» به این ترتیب مائو مجبور شد که سه ماه بعد یکی از رفقای هونانی خود را به جیانگشی بفرستد تا جایگزین تسه - تان شود. این فرد لیو شی - چی^{۱۵۹} نام داشت.

لیو نه فقط منصب تسه - تان را تصاحب کرد، بلکه دوست دخترش را هم از چنگ او درآورد و با وی ازدواج کرد. این زن، هو - یی، خواهر گویی یوان (همسر سوم مائو) بود. به این ترتیب لیو با جنایات مائو شد. او همانند مائو آدم بداخلاق، بدزبان، قدرت طلب و بی‌رحمی بود. لیو تا فوریه ۱۹۳۰ که مائو برای تحکیم قدرت خود به جیانگشی بازگشت، میخ خود را کوبیده و همه امور رهبری را در دستان خود گرفته بود. مائو این بار با قدرت کامل و به عنوان یک فرمانده نظامی به

جیانگشی برگشته بود تا ارتش سرخ‌ها را در این منطقه کاملاً از آن خود سازد. او برای رسیدن به این هدف، دوباره از ترفندهای کلامی بهره گرفت. مائو به محض ورود به جیانگشی اعلام کرد که قصد برپایی یک «کنفرانس مشترک» دارد. ظاهراً منظور از برپایی «کنفرانس مشترک»، گردآوری همه نمایندگان کمونیست‌های (سرخ‌های) جیانگشی در یک اجلاس بزرگ با هدف تصمیم‌گیری

بود. اعلام شد که این کنفرانس در محلی به اسم «پیتو»^{۱۶۰} برپا خواهد شد. اما مائو در آخرین لحظات برنامه از پیش اعلام شده را عوض کرد. او اعلام کرد که کنفرانس به جای دهم فوریه در ششم فوریه برگزار می‌شود. این تغییر در برنامه باعث می‌شد که تعدادی از نمایندگان کلیدی، سر موقع در «کنفرانس مشترک» حاضر نشوند. به این ترتیب مائو می‌توانست به هدف اصلی خود، تحکیم نظارت خود و دست نشانده‌اش (لیو) بر ارتش سرخ‌های جیانگشی، جامه عمل بپوشاند. «کنفرانس مشترک» پیتو کمی بیشتر از یک جلسه خانوادگی بود. به عبارت دیگر این دو با جنایات، مائو و لیو، در کنفرانس پیتو به هر آنچه که

می خواستند دست یافتند. در پی کنفرانس پیتو، مائو صاحب اختیار اصلی ارتش سرخ‌های جیانگشی شد و لیو هم به عنوان معاون و نماینده وی در این ارتش منصوب شد. لی و ون - لین، رهبر سابق سرخ‌های جیانگشی نیز به یک کار دفتری بی‌اهمیت گماشته شد. اغلب سرخ‌های جیانگشی با این تصمیم‌گیری‌ها مخالف بودند به طوری که مائو مجبور شد برای ساکت کردن آنها، دست به ترور بزند. مائو موقعی که در «پیتو» حضور داشت دستور داد که چهار کمونیست معروف محلی را به اتهام واهی «ضد انقلابی» بودن در ملاء عام اعدام کنند. این چهار نفر اولین کمونیست‌های شناخته شده‌ای هستند که بنا به دستور مائو اعدام شدند.

مائو و باجناقش (لیو) از حربه اعدام برای ترساندن ناراضیان بالقوه استفاده کردند. یکی از بازرسان حزب کمونیست چین در گزارش خود به مرکز چین نوشت: «لیو شی - چی دائماً فحش و ناسزا می گوید... او حرف‌هایی از این دست می گوید "همگی تان را اعدام خواهم کرد."» در آن زمان اتهام ویژه‌ای که بر پشانی قربانیان زده می شد تقلیدی از شوروی استالینی بود. این اتهام عبارت بود از: «دهقان ثروتمند» یا «کولاک». مائو مدعی بود که «سازمان‌های حزب کمونیست چین در ایالت جیانگشی در تمامی سطوح خود آکنده از کولاک‌ها و زمین‌داران است.» مائو با تأکید بر این که اغلب رهبران حزبی در این ایالت متعلق به خانواده‌های مرفه هستند، در تلاش بود تا پاکسازی مورد نظرش را موجه جلوه دهد. اما در واقع این خود مائو بود که به یک خانواده «کولاک» تعلق داشت.

کمونیست‌های چینی قبلاً هم به جان یکدیگر افتاده بودند، اما تا این زمان اکثر این قتل‌ها ناشی از تسویه حساب‌های شخصی یا طایفه‌ای بود که با استفاده از برچسب ایدئولوژیک صورت گرفته بود.

کشتارهای گسترده‌ای که به دستور مائو انجام شد، اهداف جاه طلبانه‌تری را دنبال می‌کرد.

مائو در زمانی که مشغول تحمیل خود به ارتش سرخ جیانگشی بود، حداکثر تلاش خود را کرد که رهبری حزب (شانگهای) را بی‌خبر نگه دارد. دلیلش هم مشخص بود: مائو هیچ حق یا اختیاری برای تصرف ارتش سرخ جیانگشی نداشت. شانگهای، در عوض به ارتش سرخ جیانگشی یک جایگاه مستقل و جداگانه - هم ارز «ارتش چو - مائو» - داده و فردی به اسم کای شن - شی^{۱۶۱} را به سمت فرماندهی آن منصوب کرده بود.

موقعی که کای شن - شی به جیانگشی رسید، مائو حاضر نشد منصب فرماندهی ارتش جیانگشی را به او بدهد، و به جای این کار با جناق خود (لیو) را به این سمت منصوب کرد. مائو همچنین موفق شد این موضوع را از چشم شانگهای مخفی نگه دارد زیرا در آن زمان هیچ تلفن یا تلگرافی در کار نبود و ارتباطات به سختی انجام می‌شد. تنها وسیله ارتباطی، پیک‌های نامه‌رسان بودند که فاصله میان پایگاه سرخ‌ها تا شانگهای را ظرف چند هفته طی می‌کردند. مائو برای اطمینان بیشتر از درز نکردن خبر نافرمانی‌اش اقدام به بازداشت نامه‌رسان و بازرس اعزامی از سوی رهبری حزب کرد. حتی دلایلی در دست است که نشان می‌دهد مائو و باجناقش اقدام به قتل یکی از این بازرس‌های «ناسازگار» کردند. این بازرس جیانگ هان - بو^{۱۶۲} نام داشت. ایادی مائو بعد از سر به نیست کردن جیانگ، یک گزارش جعلی از طرف وی به شانگهای ارسال کردند؛ گزارشی که در آن از مائو و اقداماتش تعریف شده بود.

برنامه مائو این بود که رهبری حزب را در یک عمل انجام شده بگذارد. او تا این زمان نامه‌های تملق‌آمیز بسیاری به شانگهای فرستاده بود.

مائو حالا تشخیص داده بود که باید به این نامه نگاری ها پایان دهد و هیچ توجهی به درخواست های رهبری حزب در خصوص فراخوانی وی به مرکز (شانگهای) نشان ندهد. مائو برای دست به سر کردن شانگهای، تا آنجا پیش رفت که شایعه مرگ خود را به صورت گسترده ای در سطح کشور پخش کرد. از آنجایی که مائو به عنوان «رئیس راهزنان» از شهرت گسترده ای برخوردار بود، شایعه مرگ او وسیعاً در نشریات ملی گرای چین چاپ و منتشر شد. مائو از این طریق می توانست هم شایعه مرگ خود را پخش کند و هم در آینده ادعا کند که هیچ مسئولیتی در قبال این موضوع نداشته است.

حقه مائو در کوتاه مدت کارساز واقع شد. مجله کمینترن که در مسکو چاپ می شد در شماره بیستم مارس خود در یک کادر سیاه نوشت: «خبرهای دریافتی از چین حکایت از این دارد که رفیق مائو تسه - تونگ بنیانگذار ارتش سرخ چین، در جبهه نبرد فوکین در پی یک بیماری بلندمدت ریوی در گذشته است.»

اما مسکو و شانگهای ظرف دو هفته آینده کشف کردند که مائو زنده و سر حال است، و فزون تر از این، کنترل ارتش سرخ جیانگشی را هم به دست آورده است. شانگهای (مرکزیت حزب) در سوم آوریل بخشنامه تندی صادر کرد و طی آن به تمامی ارتش های سرخ چین امر کرد که باید از دستورات حزب، و نه هیچ کس دیگری، تبعیت بکنند. این بخشنامه بدون این که ذکری از نام مائو کرده باشد، از تصرف بدون اجازه مدیریت ارتش سرخ جیانگشی انتقاد کرده بود.

سرخ های محلی در ماه مه موقعی که از صدور بخشنامه مرکزیت حزب در مورد ارتش جیانگشی مطلع شدند، علیه مائو دست به قیام زدند. کادرهای محلی حزب در برخی از مناطق دهقانان را به قیام علیه رژیم مائو - چو تحریک کردند. سرخ های جیانگشی پیش از آمدن مائو تلاش خاصی را متوجه امور رفاهی دهقانان کرده و حتی یک کارخانه تولید وسایل کشاورزی و خانگی برپا کرده بودند. مائو و لیو این برنامه ها را با برچسب «تولید زدگی» محکوم کردند. لیو در این باره نوشت: «برای ما اولویت اصلی نبرد است و لذا کاستن از اینگونه تولیدات امر اجتناب ناپذیری است.» دهقانان در اعتراض به این اقدامات و افزایش بی رویه مالیات ها (که لیو ادعا کرده بود آنها «با شادی و شغف بسیار از آن استقبال کرده اند.») در تمام مناطق دست به قیام و شورش زدند. آنها شعارهایی شبیه این سر می دادند: «به ما زندگی بدهید، به ما کار بدهید.» لیو بی رحمانه همه این شورش ها را سرکوب کرد. او دستور داد: «به محض این که تشخیص دادید فرد یا افرادی دست به اینگونه اعمال سوء می زنند، بلافاصله آنها را دستگیر کنید. هیچ رحم و شفقتی در حق دوستان و اعضای خانواده هایتان که مرتکب اعمال خطا شده اند، نباید بکنید. هر کسی را که در خانه تان یا در اطرافتان مرتکب اعمال خطا می شود، باید به مسئولین

امر معرفی کنید تا سریعاً دستگیر و مجازات شود...»

لیو مدعی بود که این شورش‌ها توسط عناصرِ «ضد

بلشویک» (موسوم به AB)^{۱۶۳} که در رهبری شاخه‌های محلی حزب کمونیست رسوخ کرده‌اند سازماندهی شده است. «ضد-

بلشویک‌ها» نام یک گروه قدیمی و منسوخ ملی گرا بود. لیو با استفاده از برچسب دروغین عضویت در گروه «AB»، ناراضیان حزبی را سرکوب کرد. طی فقط یک ماه هزاران دهقان و کمونیست کشته شدند.

در این مقطع زمانی، سرخ‌های جیانگشی فرصت ویژه‌ای به دست آوردند. مائو و ارتشش در آغاز ماه اگوست ۱۹۳۰ در نزدیکی شهر چانگ‌شا، صدها کیلومتر دورتر از مرکز جیانگشی مستقر بودند. آنها در صدد بودند ارتش سرخ پنگ دی - هوای را تحت کنترل خویش بگیرند. به این ترتیب سرخ‌های جیانگشی تحت رهبری رئیس قدیمی‌شان، لی ون - لین، با بهره‌گیری از این فرصت جلسه‌ای را برگزار کردند و به اخراج لیو رأی دادند. حاضرین در جلسه مذکور در حالی که به شدت عصبانی و خشمگین بودند لیو را هو و مسخره کردند. آنها همچنین مائو را به خاطر «اندیشه‌های صرفاً قدرت طلبانه» اش محکوم کردند. لیو بعداً در گزارشی به مرکزیت حزب در شانگهای ضمن اشاره به نکته فوق، اضافه کرد: «آنها» سرخ‌های جیانگشی [اعلام کردند که مائو دارد به یک جنگ سالار تبدیل می‌شود و او از این طریق حزب را در معرض خطر بزرگی قرار داده است. «لیو نیز به خاطر اعدام «بسیاری از رفقا» و «ایجاد جو رعب و وحشتِ سرخ» محکوم شد.

کمونیست‌های جیانگشی از مرکزیت حزب در شانگهای خواستار اخراج لیو از حزب شدند. اما از آنجایی که این افراد غریزاً آدم‌های

مسالمت جویی بودند به لیو اجازه دادند به شانگهای برود. رهبری حزب نیز متعاقباً لیو را مأمور خدمت در یک پایگاه دیگر ارتش سرخ کرد. لیو در این پایگاه تازه با همتای خود رو به رو شد. رئیس این پایگاه، چانگ کو-تائو^{۱۶۴}، همچون مائو آدم کینه توز و خشنی بود. چانگ بعداً دست به یک قتل عام گسترده زد و در جریان همین پاکسازی ها لیو را اعدام کرد. هویی، همسر لیو و خواهرزن مائو، در پی قتل شوهرش، دوباره نزد تسه-تان (برادر مائو) بازگشت. مائو در پی اخراج لیو، عامل خود را در جیانگشی از دست داد. او بعد از پایان دادن به محاصره چانگ شا، به جیانگشی بازگشت تا پایه های کنترل خود را محکم کرده و از دشمنانش انتقام بگیرد. مائو در راستای همین هدف (محکوم کردن سرخ های جیانگشی) در نامه ای به تاریخ چهاردهم اکتبر خطاب به رهبری حزب در شانگهای نوشت: «کل حزب در جیانگشی تحت رهبری کولاک ها قرار دارد و پراز عناصر ضد بلشویک است... بدون پاکسازی گسترده رهبران کولاک و عناصر ضد بلشویک، نجات حزب ناممکن خواهد بود...»

درست در همین زمان بود که مائو پی برد از سوی مسکو ارتقای مقام پیدا کرده و آنها قصد دارند وی را به عنوان رئیس آینده کشور معرفی کنند. او جایزه قدرت طلبی بی رحمانه اش را دریافت کرده بود. مائو احساس کرد حالا که حمایت کامل روس ها را در پشت سرش دارد، بهترین زمان برای انجام پاکسازی های وسیع به منظور رهایی از شر مخالفان است. او مصمم شد چنان وحشت و تروری راه بیندازد که از حالا به بعد هیچ کس جرئت نافرمانی از وی را نداشته باشد. رهبری حزب در شانگهای در موقعیتی نبود که قادر به بازدارندگی مائو باشد زیرا در او اواسط نوامبر همان سال یک نبرد قدرت بی رحمانه در میان رهبران حزب آغاز شده بود. چهره نسبتاً ناشناخته ای به اسم وانگ

مینگ^{۱۶۵}، آغازگر این نبرد قدرت بود. وانگ چند سال بعد مبدل به یکی از چالشگران اصلی مائو شد.

مائو در اواخر نوامبر سلاخی هایش را آغاز کرد. او به همه سپاهیان دستور داد که در مرکز منطقه سرخ جمع شوند تا هیچ راه فراری برای قربانیان وجود نداشته باشد. او در این تجمع مدعی شد که گروهی از عناصر ضد بلشویک در صفوف سرخ‌ها شناسایی شده‌اند. بنا به ادعای مائو این عناصر در شاخه‌هایی از حزب و ارتش رسوخ کرده بودند که تحت رهبری پنگ دی - هوای بود. اصل قضیه این بود که کمونیست‌ها و ارتشیان تحت امر پنگ، قبلاً علیه زعامت مائو دست به مقاومت زده بودند و حالا مائو می‌خواست از شر آنها خلاص شود. دستگیری‌ها و اعدام‌ها آغاز شد. یکی از بازجویان در خاطرات خود نوشت: «یکی از افسران ارتش سرخ که سعی کرده بود از چنگ مائو بگریزد، دستگیر و شکنجه شد. جراحات‌های روی بدنش شبیه فلس‌های ماهی شده بود...»

مائو خرده حساب‌هایی هم با «ارتش چو - مائو» داشت زیرا سال قبل عده‌ای از اعضای این ارتش رأی به برکناری وی داده بودند. تقریباً اکثریت افسران ارتش سرخ مخالف مائو بودند. این موضوع در نامه‌ای که یکی از همین افسران، به نام لیو دی^{۱۶۶}، در ژانویه ۱۹۳۱ به مرکزیت حزب در شانگهای نوشته، بازتاب یافته است: «من هرگز به مائو اعتماد نکردم. من بعد از پایان یکی از نبردهایمان به دیدن بسیاری از افسران در واحدهای مختلف ارتش سرخ رفتم... همه آنها خیلی ناراضی و دلخور بودند. آنها گفتند که نمی‌دانستند کار کردن در حزب کمونیست مستلزم فراگیری تملق‌گویی است، و سختی‌هایی که آنها تحمل کرده‌اند ارزش فعالیت در این حزب را ندارد. من هم احساس مشابهی داشتم و احساس می‌کردم که روحیه بلشویکی حزب روز به

روز بیشتر در حال از دست رفتن است... مائو مدام در حال توطئه چینی و آزار دادن رفقا است... او یک توطئه چین پی رحم است...»
مائو برای اجرای پاکسازی ها از یک نوچه گوش به فرمان خود، به نام لی شائو-جو^{۱۶۷}، استفاده کرد. این فرد نزد رفقای حزبی اش به «خبثت و رذالت» معروف بود. در همان زمان یکی از بازرسان حزب به مرکز (شانگهای) گزارش داد: «لی شائو-جو مورد نفرت اغلب سپاهیان است زیرا او پیش از آغاز هر نبردی مدام رجز می خواند و لاف زنی می کند، اما در صحنه جنگ مثل آدم های بزدل عمل می کند. کسانی که زیر دست لی کار می کنند خواهان اخراج او از حزب و تنبیه وی هستند.»

لی شائو-جو ابتدا تعداد معدودی از کمونیست های ناراضی را دستگیر کرد و از طریق شکنجه آنها، اسامی افراد دیگری را به دست آورد. او به همین ترتیب جلورفت و آدم های بیشتری را دستگیر و شکنجه کرد. یک افسر ارشد در همین مورد نوشت: «لی شائو-جو و مردانش خیلی راحت اعلام می کنند که در بین شما عناصر ضد بلشویک وجود دارند و باید آنها را تحویل بدهید... هیچ مدرکی هم برای اثبات این ادعا مطلقاً وجود ندارد... این آدم ها شکنجه و وادار می شوند که به ضد بلشویک بودن خود اذعان کنند. هر کدام از آنها همچنین مجبور می شود اسامی ده دوازده نفر دیگر را به عنوان همدستان و همفکران خود اعلام کند. به این ترتیب دستگیری ها و شکنجه های تازه ای رخ می دهد و این چرخه همین طور ادامه می یابد...»

مائو در نامه ای که در بیستم دسامبر به رهبری حزب نوشت اعلام کرد که ظرف یک ماه «بالغ بر ۴۴۰۰ ضد بلشویک در صفوف ارتش سرخ شناسایی شده است.» بنا به تأیید مائو اکثر این افراد کشته، و تقریباً

همگی آنها شکنجه شدند. او معتقد بود که اگر قربانیان نتوانند در برابر شکنجه تاب بیاورند و اعتراف‌های نادرست بکنند، خود این امر ثابت می‌کند که این افراد گناهکارند. مائو اینگونه پرسش (یا استدلال) می‌کرد: «چگونه ممکن است که انقلابی‌های وفادار اعتراف‌های نادرست بکنند و به این ترتیب موجب گرفتاری دیگر رفقا بشوند؟» مائو به محض مستحکم ساختن کنترل خود بر ارتش، توجه خود را معطوف به کمونیست‌های جیانگشی کرد. او در سوم دسامبر لی شائو - جو را با فهرستی در دست که شامل اسامی دشمنان حزبی اش (مائو) می‌شد روانه شهر فوتیان^{۱۶۸}، محل زندگی رهبران حزبی جیانگشی، کرد. مائو جلسه‌ای را که در ماه اگوست گذشته توسط این رهبران تشکیل شده و طی آن لیو شی - چی را اخراج و مائو را محکوم کرده بودند، تحت عنوان «جلسه ضد بلشویک‌ها» محکوم کرد. مائو دستور داد: «همه آنها را سرکوب و بعد کشتار عمومی آنها را در همه مناطق و نواحی آغاز کنید. هر نهاد حزبی یا حکومتی که اقدام به دستگیری و کشتار ضد بلشویک‌ها نکند، خودش ضد بلشویک است و باید سریعاً این افراد را نیز دستگیر و سرکوب بکنید.»

لی شائو - جو در هفتم دسامبر وارد شهر فوتیان شد و بلافاصله افرادی را که اسامی شان در فهرست مائو بود، دستگیر و شکنجه کرد. یکی از روش‌های شکنجه به «مین‌های انفجاری» معروف بود. در این روش، به آهستگی انگشتان دست قربانی را می‌شکستند و تدریجاً بر میزان درد او می‌افزودند. در روش دیگری، که آن هم توأم با درد تدریجی بود، بدن قربانی را با فتیله روشن می‌سوزاندند. لی شائو - جو مخصوصاً علاقه خاصی به شکنجه همسران قربانی‌هایش (رهبران کمونیست‌های جیانگشی) داشت. او این زنان را عریان می‌کرد و بدن‌ها و آلت‌های جنسی‌شان را با فتیله روشن می‌سوزاند، و

پستان‌های آنها را با چاقو می‌برید.

این شقاوت‌ها باعث بروز یک شورش شد. این برای اولین بار بود که مائو این چنین علنی از سوی مردم به چالش گرفته می‌شد. این شورش را لیو دی (افسر ارشدی که در سطور قبلی کتاب از وی یاد شد) رهبری می‌کرد. لیو دی زاده ایالت هونان بود و مائو را از دیرباز می‌شناخت. مائو در ابتدا مایل بود که از این افسر همولایتی برای کنترل بخشی از ارتش سرخ جیانگشی استفاده کند. لی شائو-جو، نوکر گوش به فرمان مائو، در نهم دسامبر لیو دی را احضار و در ابتدا وی را به «ضد بلشویک» بودن متهم کرد، اما بعداً به وی قول داد که اگر همکاری کند، کاری به کار او نخواهد داشت.

لیو دی در نامه‌ای که در پی شورش عمومی، خطاب به مرکزیت حزب در شانگهای نوشت، آنچه را که رخ داده بود شرح داد. او نوشت: «من در یک ضیافت که همه شکنجه‌گران حضور داشتند حاضر بودم، آنها در حالی که قربانی هایشان زانو زده بودند، می‌خوردند و

می‌آشامیدند... لی شائو-جو سرخوشانه و با لذت بسیار در مورد

روش‌های شکنجه‌اش لاف می‌زد و دیگر شکنجه‌گران مجیز او را

می‌گفتند. لی شائو-جو در حالی که از خود بیخود شده بود، ناگهان

غفلتاً این جمله از دهانش خارج شد: «کل این قضایا ارتباطی با گروه

ضد بلشویک ندارد، همه‌اش سیاسی است.» من در اینجا کاملاً

مطمئن شدم که این سرکوب‌ها و اعدام‌ها ربطی به ضد بلشویک‌ها

ندارد و احتمالاً ترفند تازه‌ای است از جانب مائو؛ در واقع این مائو است

که سگ‌ها را خود را (منظور لی شائو-جو) برای سلاخی رفقای

جیانگشی به اینجا فرستاده است.»

لیو دی تصمیم گرفت که مائو را متوقف کند، اما برای رسیدن به این هدف، مجبور بود حقه‌ای بزند: «اگر من همچون یک کمونیست با آنها صادقانه برخورد می‌کردم، قطعاً مرا می‌کشتند. بنابراین حقه‌ای زدم. ابتدا نزد لی شائو - جو رفتم و با لهجه چانگ‌شایی نسبت به او ابراز ارادت و وفاداری کردم، تا به این ترتیب بر هویت غیرجیانگشی خودم تأکید کرده باشم. من به لی گفتم: «بنده افتخار دارم که از دیرباز مطیع حضرت عالی بوده‌ام و نهایت تلاشم را خواهم کرد تا از دستورات سیاسی جناب عالی اطاعت کنم.» به محض اینکه این حرف را زدم، نظر لی و ایادی‌اش نسبت به من تغییر کرد. آنها به من گفتند که در اتاق بغلی منتظر بمانم. من شب را در همین اتاق کوچک گذراندم و این در حالی بود که صدای داد و فریاد یکی از رفقای شکنجه شده از آن سوی دیوار به گوشم می‌رسید.»

لیو دی صبح روز بعد بر شدت مجیزگویی‌های خود افزود و به این ترتیب لی شائو - جو دستور آزادی‌اش را صادر کرد. لی به لیو گفت: «به واحد نظامی‌ات برگرد و همه عناصر ضدبلاشویک را نابود کن.» لیو دی موقعی که نزد همقطاران خود برگشت، از مشاهدات و شنیده‌های خود برای آنها سخن گفت و حمایت آنها را به دست آورد. لیو دی در صبح روز دوازدهم سپاهیان تحت امرش را گردآورد و به آنها دستور داد به زندان شهر فوتیان حمله کنند. در پی این حمله، بسیاری از زندانیان آزاد شدند اما لیو که فاقد خوی جنایتکارانه بود، اقدام به تعقیب نوچه‌ها و ایادی مائو نکرد و از جمله به لی شائو - جو اجازه داد که از مهلکه بگریزد. با این وجود، لی شائو - جو بعدها به دست یک انتقام جو کشته شد.

آن شب، در پی حمله به زندان فوتیان، شعارها و دست‌نوشته‌های «مرگ بر مائو تسه - تونگ» بر در و دیوار شهر زده شد. صبح روز بعد

یک تظاهرات عمومی علیه مائو در سطح شهر برگزار شد. در
بعد از ظهر سپاهیان تحت امر لیو دی شهر را ترک و به آن سوی
رودخانه گان^{۱۶۹} عزیمت کردند تا از دسترس مائو به دور باشند. آنها
اطلاعیه‌ای منتشر و در آن به شدت از مائو انتقاد کردند:

«او [مائو] فوق‌العاده فریبکار، مودبی، خودخواه و خود بزرگ بین
است. او با ترساندن و اتهام وارد کردن به رفقا، سعی دارد آنها را وادار
به متابعت از خویش بکند. او ندرتاً حاضر به بحث درباره مسایل و
موضوعات حزبی می‌شود... او هر بار که نقطه نظری را مطرح می‌کند
انتظار دارد که همه با وی موافق باشند، و گرنه از سازمان‌های حزبی
برای تحت فشار گذاشتن مخالفانش استفاده می‌کند. کار دیگرش
نظریه‌پردازی‌های من درآوردی است. او از این طریق زندگی همه ما را
سیاه کرده است. مائو همیشه از اتهامات سیاسی برای حمله به رفقا
استفاده می‌کند. روش همیشگی او، استفاده ابزاری از کادرهای حزبی
در راستای منافع شخصی است. به‌طور خلاصه باید بگوییم که مائو نه
یک رهبر انقلابی، و نه یک بلشویک است...»

شورشیان جیانگشی در بیانیه خود اضافه کردند که مائو قصد دارد
«امپراتور حزب» شود و این مهم‌ترین هدف اوست. با این حال،
فرستاده مرکزیت حزب (شانگهای) به شورشیان گفت که بهتر است
علناً از مائو انتقاد نکنند، چون وی دارای «شهرت جهانی» است. آنها
به این توصیه عمل کردند و تصمیم‌گیری درباره سرنوشت آتی خود را
به شانگهای محول کردند. رهبران شورشیان به سپاهیان تحت امر
خود گفتند: «ما باید به شانگهای برویم و رهبری حزب را در جریان
طرح‌ها و توطئه‌های شیطانی مائو تسه - تونگ بگذاریم و ماجرای قتل
عام کمونیست‌های جیانگشی را که توسط او انجام شده، بر ملا
بکنیم.»

نمایندگان شورشیان کمی بعد عازم شانگهای شدند. این افراد از جمله کسانی بودند که قبلاً توسط ایادی مائو شکنجه شده بودند. آنها در ملاقاتی که با رهبران حزب داشتند آثار شکنجه را که همچنان روی بدن هایشان بود به آنها نشان دادند. این مدارک قوی تر از آن بودند که قابل اغماض باشند. وانگهی آنها به رهبران حزب گفتند که «مائو دستورات مرکزیت حزب را اجرا نکرده و برای بازرسان و فرستادگان حزب به انحای مختلف اشکال تراشی می کند و به هیچ کدام از نامه های مرکزیت حزب ترتیب اثر نمی دهد.»

اما فرستادگان مسکو و رهبری حزب کمونیست چین در شانگهای، به رهبری چوئن - لای، از مائو حمایت کردند. این در حالی بود که همه آنها می دانستند که تمامی اتهامات مطرح شده علیه مائو (و از جمله اتهام شکنجه گری که مدارکش کاملاً عیان و مستند بود) حقیقت دارد. چوئن - لای شخصاً به رایلسکی مأمور مسکو، گفت:

«دستگیری ها و شکنجه های اعضای حزب امری است که واقعاً به وقوع پیوسته است.» اما در جهان استالینیستی آن دوران، فردی که اقدام به پاکسازی درون حزبی می کرد فرد پیروزی به شمار می رفت. علاوه بر این مسکو به دنبال یافتن افراد بی رحمی بود که قادر به اجرای برنامه هایش در چین باشد؛ و مائو بی رحم ترین این افراد بود. سرخ های جیانگشی (یا شورشیان جیانگشی) با وجودی که به حزب وفادار بودند اما برچسب «ضد انقلابی» برپیشانی شان خورد و به آنها امر شد که از مائو تبعیت نکنند و گرنه با اعدام و نابودی مواجه

می شوند. مسکو معتقد بود: «مائو اساساً موضع درستی اتخاذ کرده، و این خط نبرد بی رحمانه علیه دشمنان انقلاب باید ادامه پیدا کند.» این، نقطه عطف دیگری در کارنامه حرفه ای مائو بود: او هم حزبی های بی گناه خود را قتل عام کرده و حالا به خاطر این کار از

سوی مسکو مورد تشویق و حمایت کامل قرار گرفته بود. قربانیان مائو نه تنها هیچ یک از اعضای حزب را به قتل نرسانده یا مجروح نکرده بودند، بلکه اساساً دست به هیچ اقدامی علیه حزب نزده بودند. این افراد کشته شدند اما مائو که همه قوانین و مقررات حزب را لگدمال کرده و دستش به خون آلوده بود، مورد تشویق و حمایت بالادستی‌ها قرار گرفت.

شانگهای حتی طوماری را که سرخ‌های جیانگشی علیه مائو تنظیم و ارائه کرده بودند، برای رسیدگی به خود مائو ارجاع داد. به این ترتیب مرکزیت حزب به مائو اختیار کامل داد تا هر جور که دلش می‌خواهد با این افراد برخورد کند. در زیر طومار سرخ‌های جیانگشی، بایک خط خرچنگ قورباغه پاراف شده بود: «بعد از ترجمه» به روسی [به مائو ارجاع داده شود]. صاحب این خط، کانگ شنگ^{۱۷۰} رئیس «اداره تشکیلات» حزب کمونیست چین بود. کانگ مرد لاغر سیلویی بود که یک عینک قاب طلایی به چشم می‌زد. او در هنر نقاشی چینی و ادبیات اروتیک چینی یک خبره تمام عیار به شمار می‌رفت. کانگ بعدها از سوی مائو به عنوان دادستان چین کمونیست انتخاب شد. اما در زمان حاضر، پارافی که کانگ پای طومار سرخ‌های جیانگشی کرد، باعث شد تا سرنوشت این افراد به دست مائو بیفتد.

مائو در پی چراغ سبز شانگهای، لیو دی و دیگر شورشیان جیانگشی را «محاومه» و اعدام کرد. این افراد قبل از اعدام در خیابان‌های شهرها و مناطق تحت سلطه سرخ‌ها گردانده شدند تا درس عبرتی باشند برای دیگران. نمایندگان از سوی تمامی پایگاه‌های سرخ‌ها در مراسم اعدام شورشیان جیانگشی حضور داشتند.

بنا به گزارش محرمانه‌ای که بعدها ارائه شد: «سرخ‌های جیانگشی نابود شدند. همه فعالیت‌های حزبی متوقف شد تا ضد بلشویک‌ها

سلاخی شوند. همه در ترس و هراس زندگی می کردند... فقط کافی بود دو نفر آدم در گوشه‌ای با هم گپ بزنند تا بلافاصله به ظن عضویت در گروه ضد بلشویک‌ها دستگیر شوند... همه کسانی که با لحنی پر شور علیه ضد بلشویک‌ها حرف نمی زدند و اقدام نمی کردند به عنوان ضد بلشویک دستگیر و شکنجه می شدند... شکنجه‌های مهیب، تبدیل به یک امر عادی و فراگیر شده بود. شکنجه‌ها اسامی عجیب و غریبی داشتند؛ مثل صندلی لذتبخش یا نوشیدن قورباغه‌ها یا میمون‌های طناب دار... در یکی از این شکنجه‌ها یک لوله تفنگ سرخ شده بر روی آتش را در ماتحت قربانی فرو می کردند... تنها در یکی از مناطق بیش از ۱۲۰ نوع شکنجه وجود داشت.» یکی از این شکنجه‌ها «فرشته تارزن» نام داشت. در این شکنجه که زاده یک ذهن بیمار بود، یک سیم را از میان آلت جنسی زندانی عبور می دادند و دور گوش او می بستند و سپس شکنجه گر سیم را به ارتعاش در می آورد و باعث درد و عذاب زندانی می شد. علاوه بر این، قربانی‌ها را به اشکال گوناگون می کشتند. در گزارش محرمانه فوق اضافه شده است: «در تمامی مناطق مواردی از شکافتن سینه و بیرون آوردن قلب قربانی‌ها دیده شد...»

مجموعاً ده‌ها هزار تن در جیانگشی کشته شدند. تنها در ارتش سرخ جیانگشی حدود ۱۰ هزار نفر به قتل رسیدند که برابر بود با یک چهارم کل نفرات ارتش سرخ تحت رهبری مائو در آن زمان. این اولین پاکسازی گسترده در حزب کمونیست بود که قبل از «پاکسازی بزرگ استالین» در شوروی صورت گرفته بود. این مقطع تاریخی حسّاس - که از بسیاری جهات باید آن را لحظه شکل گیری مائوئیسم نیز لقب داد - همچنان مکتوم نگه داشته شده است. مسئولیت و انگیزه‌های شخصی مائو، و خشونت‌ی که وی در این ماجرا از خود نشان داد، تا

امروز همچون یک تابو باقی مانده است.

سرخ‌های محلی در ایالت همسایه جیانگشی، یعنی در ایالت فوجیان، نیز علیه مائو شورش کرده و در جولای ۱۹۳۰ رأی به برکناری ایادی مائو داده بودند. این در دورانی بود که مائو و ارتشش برای انجام مأموریت به ایالت دیگری رفته بودند. مائو حالا برگشته بود تا انتقام بگیرد. چندین هزار تن در فوجیان اعدام شدند. فهرست رسمی که شامل اسامی افراد اعدامی است دارای ۶۳۵۱۲ اسم است. در یکی از مناطق این ایالت، زندانی‌ها را در حالی که سیم‌های آهنی از یک سو به بیضه‌هایشان و از سوی دیگر به یک کامیون بسته شده بود، در سطح خیابان‌ها چرخاندند و بعد اعدام کردند. رئیس سرخ‌های فوجیان که حساسی ترسیده بود به بهانه خریدن دارو و دیگر ملزومات به جزیره هنگ کنگ رفت و دیگر هرگز بازنگشت. او تنها رهبر ارشد کمونیست در فوجیان بود که از مهلکه پاکسازی‌های مائو جان سالم به در برد. فرد دیگر پسر خوانده پنگ دی - هوای بود.

کمونیست‌های جیانگشی درست بعد از شورش علیه مائو، خواهان حمایت از چوته و پنگ دی - هوای شده بودند. این دو نفر هیچ عشق و علاقه‌ای به مائو نداشتند. چوته یک شب که از فرط نوشیدن شراب برنج حساسی از خود بیخود شده بود به یکی از دوستان قدیمی خود گفت: «بسیاری از رفقای قدیمی در جریان پاکسازی‌ها کشته شدند. مردی که پشت این قتل‌هاست را خوب می‌شناسی.» دوست چو بلافاصله فهمید که منظور وی مائو است. چو تلویحاً به دوستش گفته بود که عامل سلاخی‌های گسترده در فوتیان کسی نیست جز مائو. با این وصف، چوته و پنگ دی - هوای وصل به مائو بودند. شانگهای و مسکو از مائو حمایت می‌کردند، و اعلام حمایت علنی از سرخ‌های جیانگشی به معنای اخراج از حزب بود. مائو توطئه چینی‌های لازم

برای پاکسازی چو و پنگ را نیز انجام داده بود. او اعضای ستاد

شخصی چو، و دو تن از پنج دستیار نظامی وی را به اتهام «ضد

بلشویک» بودن اعدام کرده بود. مائو به راحتی می توانست با شکنجه

دادن قربانیان از آنها اعترافات دروغی علیه چو و پنگ اخذ کند. رئیس

دفتر ضد اطلاعات ارتش شوروی در چین پیامی از مائو دریافت کرده

بود که حکایت از آن داشت که «احتمالا پنگ درگیر فعالیت های ضد

بلشویکی است.»

مائو نه فقط فرماندهان نظامی ارتش سرخ را تهدید می کرد، بلکه

کاری می کرد تا دستان آنها به خون آلوده شود. او به چو ته دستور داد

که جزو هیأتی باشد که لیو دی را به مرگ محکوم کردند.

چو و پنگ بنا به دلیل دیگری جلوی مائو نایستادند. در این زمان

(دسامبر ۱۹۳۰)، جیانگ کای - شک بر دیگر رقبای ملی گرای خود

غالب شده بود. او در نظر داشت یک «عملیات انهدامی» گسترده را

علیه کمونیست ها آغاز کند. چو و پنگ به مصالح ارتش سرخ اهمیت

می دادند و از ایجاد تفرقه در صفوف ارتش اجتناب می ورزیدند.

مواضع این دو با موضع مائو تفاوت داشت. مائو در حین عملیات

جاری و آتی جیانگ در سال ۱۹۳۱ هرگز روند پاکسازی های داخلی را

متوقف نکرد. هر زمان که سپه سالار جیانگ توقفی در عملیاتش

می داد، مائو بلافاصله کشتار کمونیست های ناراضی را دو برابر

می کرد؛ هر چند که بسیاری از این مقتولین جزو کسانی بودند که در

جبهه نبرد علیه جیانگ جنگیده بودند.

بی رحمی های مائو منجر به ایجاد یک سیاست مؤثر علیه جیانگ شد.

سیاست مائو این بود که دشمن را به اعماق مناطق تحت تسلط

سرخ ها کشانده و بعد از خسته کردنشان به آنها حمله کند. مائو چنین

استدلال می کرد که از آنجا که ملی گرایان با منطقه آشنا نیستند، لذا

شرایط مذکور به نفع سرخ‌ها تمام می‌شود. به اعتقاد مائو فقدان جاده‌های مناسب در مناطق سرخ باعث می‌شد که سپاهیان ملی‌گرا فقط به امکانات محلی موجود در این مناطق متکی باشند و از آنجایی که سرخ‌ها کنترل کاملی روی اهالی داشتند لذا می‌توانستند دشمن را از غذا و آب و دیگر امکانات ضروری محروم کنند. نقشه مائو این بود که ساکنین مناطق سرخ باید مواد غذایی را پنهان، چاه‌های آب را با انداختن سنگ‌های بزرگ مسدود، و به مناطق کوهستانی کوچ کنند. به این ترتیب سپاهیان جیانگ کای شک از داشتن آب، غذا، نیروی کار محلی و راهنما محروم می‌شدند. مناطق سرخ در پی اجرای این استراتژی عملاً به میادین نبرد تبدیل می‌شدند و ساکنین این مناطق تحت فشار بسیار شدیدی قرار می‌گرفتند.

تنها تعداد اندکی از رهبران سرخ با نقشه مائو موافق بودند؛ با این وجود نقشه مذکور کارساز واقع شد. یکی از فرماندهان ارتش ملی گرا بعدها با تأسف نوشت: «ما قدم به هر جایی که می گذاشتیم هیچ نشانه‌ای از وجود آدم‌ها به چشم نمی خورد؛ خانه‌ها خالی بود، انگار سیلی ویرانگر آمده بود؛ هیچ مواد غذایی وجود نداشت... ما نمی توانستیم هیچ اطلاعات نظامی از اهالی به دست آوریم.» جیانگ کای شک نیز در یادداشت‌های روزانه خود نوشت: «مشکلِ سرکوب [راهزنان] کمونیست‌ها [بزرگ‌تر از مشکلِ یک جنگ بزرگ است زیرا آنها در مناطق خود می جنگند و لذا می توانند از اهالی هر آنچه را که می خواهند به دست آورند.»

با این حال، این استراتژی بی رحمانه مائو نبود که باعث پیروزی سرخ‌ها شد. آنچه که نقش اصلی را در این پیروزی بازی کرد، کمک روس‌ها بود؛ عاملی که همچنان ناشناخته باقی مانده است. مسکو یک «گروه مشاوران نظامی» سطح بالا را در شوروی به کار گرفته بود تا استراتژی‌های مؤثری را در خصوص چین طراحی کنند. مسکو علاوه بر این، یک کمیته نظامی هم در شانگهای متشکل از مشاوران روسی و غیر روسی (به ویژه آلمانی) برپا کرده بود. کمک حیاتی و ضروری از جانبِ «ضد اطلاعات ارتش شوروی» (GRU) به دست ارتش سرخ چین می رسید. تشکیلات مذکور (GRU) شبکه‌ای بالغ بر صد جاسوس در چین داشت. اغلب این جاسوس‌ها در دفاتر ملی گرایان در نزدیکی ارتش سرخ فعالیت می کردند. وظیفه اصلی شبکه مذکور ارائه اطلاعات نظامی به کمونیست‌های چینی بود. مسکو در اوایل ۱۹۳۰ یک مأمور بسیار خبره و سرشناس به اسم ریشارد زورگه^{۱۷۱} را به شانگهای فرستاده بود تا بر عملیات جاسوسی نظارت کند. هدف اصلی این مأمور نیمه آلمانی نیمه روسی، نفوذ در گروه

مشاوران نظامی آلمانی در مقر تشکیلات ضد جاسوسی جیانگ کای شک بود. زورگه شخصاً در گروه مذکور نفوذ کرده و توانسته بود از طریق همسر ناراضی یکی از مشاوران آلمانی، رمزهای مخابراتی ارتش ملی گرا را بدزدد. این نوع اطلاعات نظامی به دست آمده از سوی جاسوسان روسی، امتیاز بسیار ارزشمندی برای مائو بود. حزب کمونیست چین نیز جاسوسان خودش را در «تشکیلات ضد جاسوسی ارتش ملی گرا» داشت. برای مثال یکی از این جاسوسان به اسم چیان جوانگ - فی^{۱۷۲}، موفق شده بود پُست دبیری یوتی - هسیو^{۱۷۳}، رئیس ضد اطلاعات ارتش ملی گرا، را از آن خویش سازد. او نقش مهمی را در موفقیت‌های جاسوسی کمونیست‌ها ایفا کرد. این شبکه‌های جاسوسی اطلاعاتِ ذی قیمتی را در موردِ تحرکات ارتش جیانگ در اختیار مائو می گذاشتند. مائو در سی ام دسامبر ۱۹۳۰، دو هفته قبل از اینکه ملی گرایان «عملیات انهدامی» علیه کمونیست‌ها را شروع کنند، با استفاده از ۴۰ هزار نظامی و غیرنظامی برای ۹ هزار سپاهی ملی گرا دام گذاری کرد. مائو پیشاپیش مطلع شده بود که واحدهای ارتش ملی گرا دقیقاً چه روزی و از کجا حمله‌ور می شوند. مائو در روز حمله از بالای یک کوه، عملیاتِ کمین را زیر نظر داشت. او بعد از ظهر همین روز از سرو صدای غیرعادی نیروهایش پی برد که عملیات با موفقیت انجام شده است. اغلب سپاهیان ملی گرا تسلیم شدند و فرمانده آنها نیز دستگیر شد. این ژنرال اسیر، متعاقباً در یک تجمع عمومی به نمایش گذاشته شد. مائو در این تجمع سخنرانی کرد. مردم در حالی که تحریک شده بودند شعار «سرش را ببرید! گوشتش را بخورید!» سر می دادند. کمونیست‌ها نهایتاً سر این ژنرال ملی گرا را از تن جدا کرده و به عنوان «هدیه» برای مافوق‌های وی فرستادند.

این عملیاتِ کمین باعث شد که جیانگ نخستین «عملیات انهدامی» علیه کمونیست‌ها را متوقف کند؛ زیرا سرخ‌ها موفق شده بودند اسرای بسیار و غنایم ارزشمندی شامل تسلیحات نظامی و تجهیزات مخابراتی را به چنگ بیاورند. اعتبار مائو در پی این عملیات کمین ارتقا یافت. در آن هنگام عده اندکی بودند که از نقش مهم و تعیین کننده اطلاعات جاسوسی روس‌ها، و نیز کمک‌های پولی و تسلیحاتی روس‌ها، اطلاع داشتند. مائو حتی از مسکو درخواست گازهای مرگبار کرده بود.

سربازان ملی گرا در آوریل ۱۹۳۱ برای انجام دومین «عملیات انهدام» علیه کمونیست‌ها، به مناطق سرخ حمله ور شدند. آنها دوباره بر اثر تاکتیک «کشاندن دشمن به اعماق مناطق سرخ» دچار مشکل شدند، و روس‌ها نیز دوباره اطلاعات ذی قیمت جاسوسی و تجهیزات مخابراتی ارزشمندی (از جمله یک سیستم مخابراتی رادیویی دو طرفه همراه تکنسین‌های آموزش یافته در شوروی) را در اختیار مائو گذاشتند. مائو از این طریق موفق شد ارتباطات مخابراتی دشمن را ره‌گیری کند.

اما جیانگ کای شک در آغاز ماه جولای شخصاً یک نیروی بزرگ ۳۰۰ هزار نفره را برای اجرای سومین «عملیات انهدامی» رهبری کرد. او این بار تاکتیک‌های تازه و متفاوتی را به کار بست تا مائو نتواند به اطلاعات جاسوسی در جهت اجرای عملیات کمین دست یابد. وانگهی، این بار نیروهای سپه سالار جیانگ ده برابر نیروهای مائو بودند و می‌توانستند در مناطقی که به داخل آن «کشیده» شده بودند بمانند و این مناطق را به تصرف خود درآورند. ارتش سرخ پی برد که قادر به مقابله با این حمله نیست. ظرف چند ماه مناطق سرخ کوچک‌تر و کوچک‌تر شدند تا آنجا که فقط یک منطقه کوچک با

وسعت چند ده کیلومتر مربع در اختیار آنها باقی ماند. حالا مردان مائو در آستانه نابودی کامل قرار داشتند.

ژاپن در سال ۱۹۳۱ بر شدت دست اندازی خود بر ایالت منچوری، واقع در شمال شرقی چین، افزود. جیانگ کای شک در مواجهه با خطری که از دو طرف (ژاپن و شوروی) کشور پهناورش را تهدید می کرد مصمم شد سیاست «نخست ثبات داخلی» را در پیش بگیرد. این سیاست می طلبد که جیانگ قبل از پرداختن به ژاپن، قضیه کمونیست های چین را حل کند. اما توکیو باعث شد تا برنامه جیانگ به هم بخورد. جیانگ در هجدهم سپتامبر سوار بر یک کشتی شده و از نانجینگ به جیانگشی در حرکت بود تا حمله بزرگ علیه بقایای تحلیل رفته نیروهای مائو را رهبری کند. درست در همان شب، در ساعت ده، نیروهای ژاپنی به منچوری چین تجاوز کردند و به این ترتیب جنگ اقیانوس آرام - و جنگ جهانی دوم - عملاً آغاز شد. جانگ شوئه - لیانگ^{۱۷۴}، فرمانده ارتش ملی گرا در منچوری، معروف به مارشال جوان^{۱۷۵} تقریباً شصت سال پس از این واقعه به ما (نویسندگان کتاب) درباره دلایل عدم مقاومتش گفت: «مقاومت بیهوده بود. هیچ راهی برای پیروزی ما متصور نبود. ما فقط می توانستیم به صورت چریکی با ژاپنی ها بجنگیم... کیفیت ارتش چین غیر قابل قیاس با کیفیت ارتش ژاپن بود... ارتش ژاپن واقعاً درخشان بود... عدم مقاومت تنها سیاست امکان پذیری بود که در برابرمان قرار داشت.»

جیانگ کای شک روز بعد، یعنی نوزدهم سپتامبر، به جیانگشی رسید. در همین فاصله کوتاه یک روزه، ژاپن شهر «شنیانگ»^{۱۷۶} (یا «ماکدن»)، مرکز ایالت منچوری چین، و دیگر شهرهای بزرگ این ایالت را تسخیر کرده بود. جیانگ مجبور شد در روز بیستم سریعاً به

نانجینگ برگردد تا با بحران مذکور مقابله کند. او علیه ژاپن اعلام جنگ نکرد زیرا شبیه مارشال جوان معتقد بود که مقاومت مسلحانه چینی‌ها علیه ارتش متجاوز ژاپن بی‌فایده است زیرا این ارتش را بسیار قوی‌تر و مجهزتر از ارتش چین می‌دانست. تاکتیک جیانگ عبارت بود از استفاده از فضای پهناور و مخوف چین به منظور خریدن زمان، با آگاهی از این واقعیت که ژاپن عملاً قادر به تصرف تمامی سرزمین چین نیست. جیانگ در زمان حاضر سیاست درخواست مداخله از سوی «متفقین» را در پیش گرفته بود. برنامه بلندمدت جیانگ عبارت بود از: مدرنیزه کردن ارتش چین، تقویت اقتصادی کشور، و جنگیدن با ژاپن در زمانی که احتمال پیروزی نیروهای چینی متصور باشد.

جیانگ کای - شک در یادداشت‌های روزانه‌اش نوشت: «این مصیبت حتی می‌توانست در یک صورت بدل به یک موهبت شود؛ در صورتی که باعث متحد شدن کشور ما شود.» به این ترتیب، جیانگ تصمیم گرفت که «برنامه نابودی کمونیست‌ها را معلق» و پیشنهاد تشکیل «جبهه متحد» علیه ژاپن را ارائه کند. حزب کمونیست چین این پیشنهاد را نپذیرفت و اعلام کرد که هر پیشنهادی که در بر دارنده پیوستن به «جبهه متحد» باشد، «به غایت بی‌ربط و مسخره» است.

کمونیست‌ها بر این باور بودند که دشمن اصلی آنها ملی‌گرایان چینی هستند و نه متجاوزان ژاپنی. شعار اصلی کمونیست‌ها در آن زمان عبارت بود از: «مرگ بر ملی‌گرایان». هرچند که در جنب شعار مذکور شعار حاشیه‌ای «با امپریالیست‌های ژاپنی مخالفت کنید» را نیز سر می‌دادند. کمونیست‌های چینی از تحلیل مسکو مبنی بر این که «حمله ژاپن به منچوری مقدمه حمله به اتحاد شوروی است» پیروی می‌کردند. آنها معتقد بودند که «وظیفه مرکزی» حزب کمونیست چین «دفاع مسلحانه از اتحاد شوروی» است.

از این دوره به بعد، تاریخ کاملاً بازنویسی و تحریف شده است. مورخان وابسته به حزب کمونیست چین اینگونه جلوه داده‌اند که گویا کمونیست‌ها بسیار میهن پرست‌تر از ملی‌گرایان بودند و با شور و شوقی به مراتب بیشتر از ملی‌گرایان با ژاپنی‌های متجاوز می‌جنگیدند. اما این ادعا کاملاً عاری از حقیقت است.

جیانگ کای - شک موقعی که پیشنهاد تشکیل «جبهه متحد» علیه ژاپنی‌ها را مطرح کرد، سپاهیان خود را از منطقه جنگی جیانگشی بیرون کشید. سرخ‌ها بلافاصله از این فرصت برای به چنگ آوردن دوباره مناطقشان، فتح مناطق تازه و برپایی حکومت کمونیستی در این قسمت‌ها، استفاده کردند.

این حکومت کمونیستی در روز هفتم نوامبر ۱۹۳۱، مصادف با چهاردهمین سالگرد انقلاب اکتبر روسیه، اعلام موجودیت کرد. با وجودی که این حکومت را هیچ حکومت دیگری - حتی حکومت شوروی که حامی آن بود - به رسمیت نشناخت، اما در کنار دو رژیم کمونیستی شوروی و مغولستان، سومین رژیم کمونیستی در جهان به شمار می‌رفت.

حکومت کمونیستی چین بر چند منطقه سرخ در مرکز کشور - در ایالت‌های جیانگشی، فوجیان، هونان، هوبی، هنان، آنهوی و جیجیانگ - حکم می‌راند. کل این مناطق حدود ۱۵۰ تا ۱۶۰ هزار کیلومتر مربع بود؛ با جمعیتی بالغ بر ۱۰ میلیون نفر^{۱۷۷}. بزرگ‌ترین منطقه سرخ که «پایگاه مرکزی» سرخ‌ها به شمار می‌رفت و مائو بر آن حکمرانی می‌کرد ۵۰ هزار کیلومتر مربع وسعت داشت و جمعیتی حدود ۳/۵ میلیون نفر را در خود جا داده بود. مسکوازی یک سال پیش این منطقه را با مرکزیت شهر «رویجین» به عنوان مقر حکومت چین کمونیست در نظر گرفته بود.

مسکو همچنین مائو را به ریاست حکومتِ سرخ برگزیده و لقب

غیرچینی «صدر کمیته مرکزی اجرایی» را به او داده بود. مائو

«نخست وزیر» هم بود زیرا ریاست هیأتِ موسوم به «کمیته خلق» را

برعهده داشت. در عصر همان روزی که مسکو پست‌ها و مقامات

دولتی چین کمونیست را اعلام کرد یکی از نوچه‌های مائو به دیدنش

رفت. این مرد همان کسی بود که شخصاً لی ون - لین، رهبر

سرخ‌های جیانگشی و رقیب مائو را شکنجه کرده و گزارش شکنجه

هایش را مستقیماً برای مائو ارسال کرده بود. او حالا نزد مائو آمده بود

تا به وی تبریک بگوید. وی به محض رو به رو شدن با مائو، گفت:

«درود بر صدر مائو!» مائو در پاسخ گفت: «تو خیلی زود از خبرها

مطلع شده‌ای، تو نفر اولی هستی که به من تبریک می‌گویی.» و واقعاً

هم این مرد شکنجه‌گرا اولین کسی بود که از لقبِ «صدر مائو» برای

نامیدن مائو استفاده می‌کرد؛ لقی که بعدها شهرت جهانی یافت.

بخش نهم: مائو و نخستین حکومت سرخ

(۱۹۳۱-۱۹۳۴؛ از ۳۷ تا ۴۰ سالگی مائو)

«رویجین»، پایتخت حکومت جدید سرخ، در جنوب شرقی ایالت جیانگشی، در وسط یک فلات با خاک‌های سرخ رنگ واقع شده بود. تپه‌ها از سه طرف شهر را محاصره کرده بودند. رویجین فاقد جاده‌های مناسب بود و ۳۰۰ کیلومتر با نانچنگ، مرکز ایالت تحت کنترل ملی گرایان، فاصله داشت. شهر مهم «تینگجو» در ۴۰ کیلومتری رویجین واقع شده بود. این شهر که تحت کنترل سرخ‌ها بود و در مرز ایالت فوجیان قرار داشت، از طریق رودخانه‌های قابل کشتیرانی با جهان بیرون در ارتباط بود. شهر رویجین در یک منطقه نیمه - حاره‌ای واقع شده؛ منطقه‌ای پر بار از حیث محصولات کشاورزی، و برخوردار از درخت‌های عظیم و پر شاخ و برگ. مقر حکومت سرخ در بیرون شهر، در معبد بزرگ قدیمی ۵۰۰ ساله‌ای که فضای بزرگ و مناسبی برای برگزاری جلسات چند صد نفره داشت، برپا شده بود. در محراب معبد، یک سن (استیج) به سبک روسی ساخته بودند. تصاویری از مارکس و لنین بر بالای سن روی دیوار نصب بود؛ با پرچم سرخی در میان آنها که ستاره طلایی و آرم داس و چکش روی آن دوخته شده بود. روی یک پارچه سرخ این شعار بانخ‌های طلایی دوخته شده بود: «پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید.» روی پارچه سرخ دیگری بانخ‌های نقره‌ای این شعار به چشم می‌خورد: «نبرد طبقاتی.» سالن معبد با استفاده از پارتیشن‌های موقتی به پانزده دفتر کار تقسیم شده بود. هر کدام از این دفاتر در حکم یکی از وزارتخانه‌های حکومت جدید بودند. اسامی آنها ترجمه مستقیمی بود از اصطلاحات روسی: «کمیسر خلق برای امور خارجی» و...

در جلوی ساختمان معبد یک محوطه بزرگ قرار داشت که درختان و گیاهان آن را کنده بودند. این محوطه حالا به محل فعالیت‌های گروهی و تبلیغاتی (مثلاً تجمعات و مراسم عمومی) اختصاص پیدا کرده بود. در این محوطه یک جایگاه ویژه به سبک روسی ساخته بودند که از آن برای سان دیدن رهبران از رژه‌های ارتشی استفاده می‌کردند. بناهای کوچک دیگری هم - از جمله بنایی به شکل یک فشنگ غول آسا - در این میدان به چشم می‌خورد که به منظور گرامی داشت یاد فرماندهان شهید ارتش سرخ طراحی و ساخته شده بود و اسامی آنها را بر خود داشت. تمامی این محوطه یا میدان، طرح کوچکی بود از میدان تیانانمن پکن در دهه‌های بعد؛ هرچند که بناهای یادبود محوطه معبد به مراتب جذاب‌تر و دیدنی‌تر از معماری کسالت بار میدان تیانانمن در سال‌های بعد بود.

کمونیست‌ها در همان نزدیکی، در اعماق جنگل، یک تالار اجتماعات با گنجایش ۲۰۰۰ نفر ساخته بودند. این تالار با اکوستیک عالی‌اش هیچ نیازی به میکروفن و بلندگو نداشت. تالار هشت ضلعی بود، به شکل کلاه ارتش سرخ در آن روزها. نمای بیرونی تالار شبیه به کلیساهای جامع اروپایی بود. پنجره‌های کرکره‌ای تالار این امکان را به افراد داخل تالار می‌داد که بیرون را ببینند اما تماشای داخل تالار از بیرون امکان‌پذیر نبود. بر فراز دروازه مرکزی تالار یک ستاره قرمز، یک داس و چکش، و یک کره فلزی نصب بود. در جنب تالار اجتماعات یک پناهگاه زیرزمینی قرار داشت که می‌توانست در صورت حمله هوایی ۱۰۰۰ نفر را در خود جا دهد. این پناهگاه دو در داشت که به پشت سن (استیج) تالار وصل بود. به این ترتیب رهبران می‌توانستند در صورت بروز خطر بلافاصله - و زودتر از هر کس دیگری - خود را به پناهگاه برسانند.

رهبران در یک ویلای بزرگ که قبلاً متعلق به ثروتمندترین مرد روستا بود، زندگی می کردند. این ویلا از یک طرف مُشرف به ساختمان معبد (یا دفاتر وزارت حکومت سرخ) بود. مائو بهترین اتاق ها و امکانات ویلا را از آن خودش کرد. پنجره یکی از اتاق های او مستقیماً به سوی ساختمان معبد باز می شد. این پنجره را اختصاصاً برای مائو ساخته بودند زیرا مالک قبلی به احترام معبد اجازه نداده بود که هیچ پنجره ای از ویلای او به سمت معبد باز شود. مائو همچنین دستور داد که کف چوبی اتاقش را سنگفرش کنند تا از شر موش ها در امان بماند.

در زمین مجاور اقامتگاه رهبران، ساختمان هایی برای اسکان نگهبانان و خدمتکاران ساخته شده بود. دو ساختمان دیگر نیز در این محوطه به چشم می خورد: انبار به شدت حفاظت شده شمش های طلا و ایستگاه مخابراتی رادیویی. جدای از برخی روستاییان که به عنوان خدمتکار در اختیار سران حکومت سرخ بودند، بقیه اهالی روستا مجبور به تخلیه محل شدند. به این ترتیب کل این منطقه از دیگر مناطق جدا شد. هیچ کدام از رهبران حزب کمونیست چین قادر به تکلم به لهجه محلی نبودند و اغلب آنها هم هیچ تلاشی برای یادگیری این زبان به خرج نمی دادند. به این ترتیب رهبران حزب برای برقراری ارتباط با محلی ها به مترجم نیاز داشتند؛ هرچند که عملاً ارتباط آنها با محلی ها بسیار اندک بود. کادرهای حزب در این منطقه وظایف مترجمی و برقراری ارتباط با محلی ها را بر عهده داشتند. این الگو و شیوه یک ارتش اشغالگر بود.

«رویجین» در هفتم نوامبر ۱۹۳۱ شاهد برپایی یک جشن عظیم در بزرگداشت بنیانگذاری حکومت سرخ بود. در عصر این روز ده ها هزار تن از افراد سازماندهی شده محلی در حالی که مشعل های روشنی به

شکل ستاره یا داس و چکش به دست داشتند، اقدام به راهپیمایی کردند. این مشعل‌های روشن به هنگام تاریک شدن هوا همچون دریایی از روشنایی در دل شب می‌درخشید و صحنه باشکوهی را پدید آورده بود. نواختن طبل، آتش بازی و نمایش‌های طنزآمیز هم در کار بود. در یکی از این قطعات طنز «بریتانیای امپریالیست» در قالب مردی تجسم یافته بود که در پشت سر او زندانیانش («هندوستان» و «ایرلند») در حالی که زنجیر به پا داشتند، حرکت می‌کردند. یک ژنراتور، برق لازم برای روشن کردن چراغ‌های کوچک تزئینی را که از این ستون به آن ستون سیم کشی شده بود، تأمین می‌کرد. در زیر نور این چراغ‌ها می‌شد شعارهای حک شده بر روی پارچه‌ها و پوسترهای رنگین را دید. مائو و دیگر رهبران در جایگاه ویژه ایستاده بودند، کف می‌زدند، شعارهای انقلابی سر می‌دادند و از آن بالا رژه و راهپیمایی مردم را تماشا می‌کردند. این برای اولین بار بود که مائو مزه این جور مراسم فرمایشی باشکوه را می‌چشید. اوج این نوع مراسم سال‌ها بعد در میدان تیانانمن پکن رخ داد که طی آن یک تظاهرات یک میلیون نفری به افتخار مائو و با حضور خود او برگزار شد.

اما در زمان حاضر فرق عمده‌ای به چشم می‌خورد؛ مائو در روئین رهبر عالی نبود. هر چند که مسکو وی را «رئیس جمهور» و «نخست وزیر» می‌خواند، اما هنوز دیکتاتور مطلق العنان به شمار نمی‌رفت. مسکو اطراف مائو را با افرادی پر کرده بود که به فرمانبری آنها از خویش اعتماد داشت. چو ته فرمانده ارتش سرخ، به سمت ریاست «شورای نظامی» منصوب شده بود. چو ته در روسیه تعلیم دیده بود و روس‌ها به وفاداری وی اطمینان کامل داشتند. مسکو ابتدا در نظر داشت که مائو را به این پست منصوب کند اما بعداً تغییر عقیده داد. مائو در عوض، به عنوان یکی از پانزده عضو معمولی «شورای نظامی»

منصوب شد.

از همه مهم‌تر، مائو یک رئیس چینی مستقیم و بلافصل داشت: چوئن لای، در دسامبر سال ۱۹۳۱ یک ماه بعد از اعلام موجودیت حکومت سرخ، از شانگهای به رویجین آمده بود تا به عنوان «رئیس حزب کمونیست چین» خدمت کند. در نظام کمونیستی، ریاست حزب بالاترین مقام به شمار می‌رفت. به این ترتیب، مقام ریاست حکومت پایین‌تر از مقام ریاست حزب بود. در پی رسیدن چوئن لای به رویجین، مرکزیت حزب از شانگهای به رویجین انتقال یافت، و شانگهای عملاً به دفتر برقراری تماس با مسکو تبدیل شد. ارتباطات مخابراتی مابین رویجین و مسکو از طریق شانگهای برقرار می‌شد. مرد جوانی به اسم پوکو^{۱۷۸} مسئولیت دفتر شانگهای را برعهده گرفت.^{۱۷۹} به این ترتیب فردی که ارتباطات با مسکو را کنترل می‌کرد چوئن لای بود و نه مائو. این چوئن لای بود که رویجین را به یک رژیم استالینیستی تبدیل کرد. مائو چهره اصلی در بنیانگذاری و اداره رویجین سرخ نبود.

چوئن لای استاد سازماندهی بود. زیر نظارت وی کل تشکیلات به یک ماشین کارآمد و منسجم تبدیل شد. او یک بوروکراسی عظیم برپا کرد که وظیفه‌اش نه فقط اداره پایگاه سرخ‌ها، بلکه وادار کردن مردم به اجرای دستورات حزب بود. حکومت سرخ در هر دهکده‌ای ده‌ها کمیته برپا کرد؛ با عناوین دهن پرکنی مثل: «کمیته عضوگیری»، «کمیته زمین»، «کمیته مصادره»، «کمیته ثبت نام»، «کمیته حکومت نظامی» و... مردم در مناطق تحت تسلط حکومت سرخ مجبور بودند از سن شش سالگی به بعد در انواع سازمان‌ها متشکل شوند. بچه‌ها به محض این که شش ساله می‌شدند باید به عضویت «سپاه کودکان» در می‌آمدند. آنها در پانزده سالگی به صورت خودکار

در «جوخه جوانان» ثبت نام می شدند. همه بزرگسالان، به جز افراد پیر و معلول، مجبور به عضویت در «ارتش دفاعی سرخ» بودند. به این ترتیب تمامی جمعیت مناطق سرخ سازماندهی شده و یک شبکه کنترل کننده عظیم شکل گرفت.

این ماشین بوروکراتیک برای مائو راهگشا بود. مائو تا قبل از رسیدن چوئن - لای به رویجین با استفاده از همان سبک و سیاق راهزنی سابق بر سرزمین های سرخ حکم می راند و توجه زیادی به منضبط کردن توده های مردم نشان نمی داد. اما مائو بعد از آمدن چوپی برد که روش نوین چو چه فواید و امتیازات ارزشمندی دارد. مائو نهایتاً موقعی که زمامدار مطلق العنان کشورش شد، این ماشین توتالیتری را دوباره به کار بست و حتی آن را یک دست تر و کامل تر از پیش کرد؛ بسیار کامل تر از ماشین توتالیتری رویجین یا روسیه استالینی. و مائو از خدمات چوئن - لای تا آخرین نفس های وی بهره برد.

چوئن - لای همچنین در سال ۱۹۲۸ «ک گ ب چینی» را، که در آن زمان «سازمان امنیت سیاسی» نامیده می شد، تحت نظارت روس ها بنیان گذاشته بود. او و دستیارانش این سازمان را به رویجین آوردند و حکومت سرخ را با توسل به رعب افکنی زنده و سرپا نگه داشتند. چو برخلاف مائو که از ترور و رعب افکنی برای تقویت قدرت شخصی خود استفاده می کرد، از این وسیله برای تحکیم حاکمیت کمونیستی بهره می گرفت. نوجهایی که مائو از آنها برای انجام پاکسازی های خونین استفاده کرده بود، دیگر به درد نمی خوردند. آنها یا فاسد شده یا به

تردید و بدبینی مبتلا شده بودند. چوئن - لای در یک اقدام هوشمندانه، حرفه ای های تعلیم دیده در روسیه را برای انجام رعب افکنی ها و پاکسازی های تازه به کار گرفت.

چوئن - لای در پایان سال ۱۹۳۱ موقعی که برای اولین بار به رویجین

رسید اعلام کرد که روش‌های پاکسازی مائو بعضاً نادرست و افراطی بوده. چو گفت که روش مائو «کاملاً متکی به شیوه شکنجه و اعتراف بود و به همین دلیل موجب ترس و وحشت توده‌های مردم شد.» چو از برخی قربانیان مائو اعاده حیثیت کرد. یکی از این اعاده حیثیت شدگان گفت:

«یکی از مأموران که دفترچه‌ای در دست داشت شروع کرد به خواندن اسامی افراد. به کسانی که اسامی آنها خوانده می‌شد دستور دادند که به حیاط بروند. گاردهای مسلح دور تا دور حیاط دیده می‌شدند. اسم من هم خوانده شد. از شدت ترس خیس عرق شده بودم. بعداً تک‌تک ما مورد پرسش قرار گرفته و تبرئه شدیم. بسیاری از زندانیان آزاد شدند. همه برگه‌های اعترافات اجباری را نیز جلوی ما آتش زدند...»

اما چوئن - لای بعد از چند ماه وقفه، پاکسازی‌ها را از نو آغاز کرد. حتی همان دوره کوتاه آرامش و اعاده حیثیت نیز باعث افزایش ناگهانی نارضایتی‌ها شده بود. دستیاران امنیتی چوئن - لای وحشت زده به اطلاع او رساندند که «توقف پاکسازی‌ها باعث شده تا عناصر ضد انقلابی دوباره فعال شوند زیرا این افراد تصور می‌کنند که دیگر دوره کشتن‌ها و دستگیری‌ها به اتمام رسیده لذا سر به نافرمانی برداشته‌اند.» به این ترتیب، روشن شد که رژیم سرخ نمی‌تواند بدون توسل به کشتار مداوم زنده بماند. کشتار همگانی از نو آغاز شد. از نظر حکومت سرخ، توده‌های مردم منبع تولید چهار چیز بودند: پول، غذا، نیروی کار، و سرباز. آنها برای جنگیدن و نهایتاً برای فتح کشور به این چهار عنصر نیاز حیاتی داشتند.

منطقه تحت تسلط حکومت سرخ، سرشار از معادن غنی تنگستن^{۱۸۰} بود. این فلز ارزشمند یک منبع حیاتی پولساز برای سرخ‌ها به شمار

می‌رفت. یک کنسرسیوم خارجی از مدت‌ها پیش کار استخراج این فلز را آغاز کرده بود. حکومت سرخ کار استخراج از معادن را از ابتدای سال ۱۹۳۲ آغاز کرد. سربازان و کارگران به بیگاری کشیده شده فلز تنگستن را از معادن استخراج می‌کردند. این فلز بعداً به مرزهای جنوبی منطقه سرخ منتقل و از آنجا به کانتون صادر می‌شد. جنگ سالاران کانتون به رغم «سفید» بودنشان، دشمن جیانگ کای-شک بودند. آنها با هدف درآمدزایی، در امر تجارت تنگستن با سرخ‌ها همکاری می‌کردند. منطقه تحت تسلط سرخ‌ها اسماً در محاصره اقتصادی بود اما تجارت با کانتونی‌ها، حتی در دورانی که ارتش سرخ بعضاً با جنگ سالاران کانتونی درگیر جنگ می‌شد، بسیار پررونق بود. سرخ‌ها در ازای تحویل تنگستن، هر کالایی را آزادانه دریافت می‌کردند؛ از نمک و پنبه گرفته تا دارو و سلاح. این معاملات تحت نظر تسه‌مین، برادر مائو، انجام می‌شد که در آن زمان رئیس بانک مرکزی حکومت سرخ بود.

حکومت سرخ به رغم پول‌های هنگفتی که از طریق فروش تنگستن و دیگر محصولات نصیبش می‌شد، هرگز از میزان فشار خود بر توده‌های مردم کم نکرد. گرچه دهقانان حالا صاحب زمین‌های خود بودند، و اجاره زمین هم ملغی شده بود، اما وضع معیشتی آنها بسیار بدتر از قبل بود. اغلب اهالی تا قبل از آمدن سرخ‌ها، دارای متعلقات و اندوخته‌هایی فراتر از مایحتاج ضروری روزانه خود بودند. حالا سرخ‌ها با توسل به انواع حقه‌ها و ترفندها، این متعلقات اضافی روستاییان را از چنگ آنها به در می‌آوردند. یکی از این حقه‌ها، وادار کردن مردم به خرید «اوراق قرضه انقلابی» بود. زنان وادار می‌شدند که برای پرداخت بهای «اوراق قرضه انقلابی» موهای خود را کوتاه کنند تا دیگر نیازی به سنجاق سرهای نقره خود نداشته باشند. زنان این

سنباق سرها و دیگر جواهرات را که بخشی از جهیزیه آنها بود، در اختیار مأموران رژیم می گذاشتند و در عوض آن صاحب «اوراق قرضه انقلابی» می شدند. این واقعیت که اکثریت اهالی این مناطق صاحب طلا و جواهر بودند خود نشانه‌ای از رفاه نسبی آنها در دوران ماقبل کمونیست‌ها بود. بعد از این که مردم اوراق قرضه انقلابی را خریدند رژیم از آنها خواست که در «یک اقدام انقلابی و فداکارانه» این اوراق را دوباره به حکومت سرخ بازگردانند، بدون این که درازای آن چیزی به دست آورند. برخی از روستاییان شجاع جرئت کردند و «اوراق قرضه کمونیست‌ها» را به مراتب بدتر از «مالیات‌های ملی گرایان» عنوان کردند.

حکومت سرخ در مورد غذا نیز به همین منوال عمل می کرد. روستاییان پس از پرداخت «مالیات غلات» ترغیب می شدند که غلات بیشتری را به ارتش سرخ «وام بدهند». حکومت با توسل به شعارهایی از این دست محصولات کشاورزی را از چنگ روستاییان به در می آورد: «خلق‌های انقلابی، غلات و محصولات کشاورزی خود را به ارتش سرخ وام بدهید!» اما غذای «وام» داده شده به ارتش هرگز به روستاییان بازپس داده نمی شد. این در واقع غذایی بود که دهقانان برای ادامه حیات خویش به آن متکی بودند. مائو به سادگی هرچه تمام به دهقانان دستور داد که از میزان مصرف روزانه مواد غذایی خود بکاهند.

اغلب مردانی که در سن کار بودند، مجبور به ثبت نام در ارتش یا بیگاری برای حکومت سرخ شدند. بعد از سه سال حاکمیت کمونیست‌ها، دیگر به سختی می‌شد مردانی را که در فاصله سنین اوایل نوجوانی تا پنجاه سالگی بودند، در روستاهای تحت تسلط حکومت سرخ پیدا کرد.

زنان عملاً به نیروی عمده کارمبدل شدند. زنان چینی به شکل سنتی فقط کارهای سبک را در مزارع و کشتزارها انجام می‌دادند. آنها به سبب پاهای عملاً دفرمه و ناتوان خود نمی‌توانستند کارهای دشوار بدنی انجام دهند^{۱۸۱}. حالا، تحت حاکمیت رژیم سرخ، اغلب زنان مجبور به انجام کارهای دشوار بدنی برای ارتش سرخ بودند؛ از حمل و نقل سلاح و رسیدگی به مجروحان گرفته تا شست و شو و دوختن کفش و لباس برای ارتش سرخ. زنان روستایی همچنین مجبور بودند شخصاً مواد اولیه لازم برای دوختن کفش و لباس سربازان را تأمین کنند. مائو که از دوران جوانی بر این باور بود که زنان مثل مردان قادر به انجام هر کار بدنی مشکلی هستند، به شدت از این نظریه طرفداری می‌کرد. اودستور داد: «زنان باید در مزارع کار بکنند.»

رفاه و معیشت مردم محلی مطلقاً در دستور کار مائو نبود. روستاییان در برخی دهکده‌ها حتی یک روز تعطیل هم نداشتند. روستاییان به جای برخورداری از روزهای تعطیل و مرخصی، در اجلاس‌های تبلیغاتی و عقیدتی کمونیست‌ها شرکت می‌کردند. مائو معتقد بود که «هر آدم معمولی به پنج جلسه تبلیغی عقیدتی در ماه نیاز دارد، و این بهترین شیوه استراحت برای هر فردی است.»

استانداردهای بهداشت نیز در مناطق تحت کنترل رژیم سرخ بهبود نیافت. یک بیمارستان که از سوی میسیونرهای بریتانیایی در تینگجو ساخته شده بود، بیماران محلی را مداوا و درمان می‌کرد. بعد از این

که مائو به تینگجو آمد، این بیمارستان را برچید و آن را به رویجین منتقل کرد تا در خدمت رهبران حزب و حکومت سرخ باشد. مائو شخصاً توجه ویژه‌ای نسبت به وضع سلامتی خود داشت. او هر بار که به سفر می‌رفت، فقط از فنجان و ظروف اختصاصی برای آشامیدن و خوردن استفاده می‌کرد. او هنگام اقامت در دهکده «جزیره شن» به روستاییان دستور داد که یک چاه آشامیدنی حفر کنند. تا آن زمان تنها منبع آب آشامیدنی اهالی برکه را کدی در نزدیکی دهکده بود. مائو در واقع از ابتلا به بیماری‌های میکروبی ناشی از نوشیدن آب ناسالم در هراس بود و به همین دلیل دستور حفر چاه را صادر کرد. به این ترتیب، روستاییان هم برای اولین بار صاحب یک منبع آب آشامیدنی پاک شدند. از این پس، یکی از اقدامات اولیه کمونیست‌ها در دهکده‌هایی که دفاتر خود را در آنجا برپا می‌کردند، حفر چاه آب آشامیدنی بود. هدف آنها از این کار استفاده شخصی بود، و نه اقدامی در جهت رفاه روستاییان.

مائو بعدها در گفت‌وگوهایش با ادگار اسنوی آمریکایی، مدعی شد که «میزان سوادآموزی در برخی از مناطق سرخ بسیار بالاتر از هر جای دیگری در مناطق روستایی چین بود.» اما در واقع، آموزش و پرورش در مناطق سرخ، صرفاً منحصر شده بود به مدارس ابتدایی؛ که به «مدارس لینن» معروف بود. بچه‌ها در این مدارس فقط تا آن میزانی درس می‌خواندند که قادر به خواندن و فهم تبلیغات رژیم سرخ باشند. مدارس راهنمایی و دبیرستان‌ها عموماً تعطیل و مصادره شدند، و ساختمان‌های آنها تبدیل به محل‌هایی برای برگزاری اجلاس رهبران و فرماندهان رژیم و ارتش سرخ شدند. سرخ‌ها از دانش‌آموزان به عنوان نگهبانان و یا جوخه‌های ایجاد مزاحمت، موسوم به «گروه‌های تحقیرکننده»، استفاده می‌کردند. این جوخه‌ها

موظف بودند افراد را تحت فشار روحی بگذارند تا به ارتش سرخ ملحق شوند. وظیفه دیگر آنها بازگرداندن فراریان بود. بعضاً از نوجوانان خواسته می شد که در جوخه های تیرباران «دشمنان طبقاتی» نیز شرکت کنند.

یکی از اقدامات مهم مائو برای اداره حکومت سرخ آغاز یک کارزار ویژه در فوریه ۱۹۳۳ به منظور سرکیسه کردن هرچه بیشتر مردم بود. او به کادرهای محلی حزب گفت: «شما باید ملاکین و کولاک هایی را که پنهان شده اند پیدا کنید.» از آنجایی که سرخ ها برای چندین سال متوالی این «دشمنان طبقاتی» را هدف قرار داده و نابود کرده بودند، عملاً هیچ «کولاک یا ملاک پنهان شده ای» باقی نمانده بود.

مائو آدم دیوانه ای نبود که به صرف شور و شوق ایدئولوژیک در پی یافتن دشمنان بیشتری برای خود باشد. او یک آدم عمل گرا بود. هدف مائو چیز دیگری بود. او دنبال دشمنان «به حقی» می گشت که بتواند املاک و اموال آنها را مصادره کرده و خود آنها را به بیگاری بکشد؛ بیگاری تا سر حد مرگ. هدف دیگر او ترساندن مردم و وادار کردن آنها به اطاعت از او امر رژیم سرخ بود.

مائو به کادرهای حزب دستور داد: «همه چیز آنها را مصادره کنید، تا آخرین قطعه.» منظور از «آنها» کسانی بود که به عنوان «قربانیان» انتخاب شده بودند. در اغلب موارد تمامی اعضای خانواده فرد قربانی را از خانه اش بیرون می کردند و آنها را در طویله اسکان می دادند. از این زمان به بعد بود که اصطلاح «نیو-پنگ» (طویله گاو) به عنوان جایی برای زندانی کردن افراد ضد انقلابی شهرت یافت. سی و چند سال بعد، در دوران «انقلاب فرهنگی چین»، این اصطلاح دوباره وسیعاً مورد استفاده قرار گرفت؛ هرچند که در این دوران افراد «ضد انقلابی» را در جاهایی مثل مدارس، سینماها و توالت های عمومی

نگهداری می کردند.

کارزار مائو باعث شد تا ده ها هزار نفر به بیگاری گرفته شوند. اما این کارزار سبب پر شدن خزانه حکومت سرخ نشد زیرا روستاییان فقیرتر از آن بودند که بتوان از طریق مصادره اموال آنها پول قابل توجهی به دست آورد. مأموران رژیم سرخ به مقامات ارشد گزارش دادند که فقط دو منطقه از دوازده منطقه سرخ موفق شده اند مقداری «کمک مالی» ارائه کنند. به این ترتیب مائو نتوانست خزانه حکومتش را پر کند.

فلاکت و تنگدستی قربانیان در نوشته های گونگ چو^{۱۸۲}، افسر ارتش سرخ، بازتاب روشنی پیدا کرده است. او شرح داده است که هنگام عبور از محلی به نام «گونگ میل» در نزدیکی رویجین با خانواده ای مواجه شد که احتمالاً از اقوام دور او بودند:

«من وارد خانه بزرگ آنها شدم؛ خانه ای با تیرهای چوبی

سیاه... فضای خانه آکنده از غم و غصه بود. هیچ مبل و اثاثی در خانه دیده نمی شد به جز یک میز شکسته و یک نیمکت. اهالی خانه شامل دوزن میانسال، یک پیرزن و سه بچه می شدند؛ همه آنها لباس های ژنده ای به تن داشتند و از ظاهر آنها می شد فهمید که به شدت

گرسنه اند. موقعی که آنها مرا با چهار محافظ مسلح دیدند که وارد خانه شده ایم، به شدت ترسیدند... آنها موقعی که اسم گونگ چو به

گوششان خورد و احتمال دادند که با من قوم و خویش باشند به

طرفم آمدند و به پایم افتادند و از من خواستند که زندگی شان را

نجات دهم. پیرزن در وسط گریه و زاری هایش گفت: «شوهر و دو

پسرم آدم های کتابخوانی بودند] که نشانه ای از ثروتمند بودن نسبی

این خانواده بود. [ما مقداری زمین کشاورزی داشتیم و پسرهایم این

زمین ها را آماده کشت کرده بودند. اما پسر ها و شوهرم دستگیر

شدند، کتک خوردند و آویزان شدند. آنها به ما گفتند که باید ۲۵۰ یوان تحویلشان بدهیم. اما همه پولی که توانستیم جور کنیم ۱۲۵ یوان بود، علاوه بر این همه جواهراتی را که مال جهیزیه‌ام بود به آنها دادیم... اما شوهرم و پسرهایم را آنقدر به حالت آویزان نگه داشتند، تا مردند. حالا آنها از ما خواهان ۵۰۰ یوان دیگر شده و گفته‌اند که اگر این پول را تأمین نکنیم، هر شش نفر ما را به زندان خواهند انداخت. فرمانده! ما حتی چیزی برای خوردن نداریم، ما چگونه می‌توانیم ۵۰۰ یوان جور کنیم؟ ما با هم قوم و خویش هستیم، فکری به حال ما کن، خداوند تو را برای نجات ما فرستاده است، لطفاً ما را نجات بده، فرمانده.» پیرزن بعد از گفتن این کلمات شروع کرد به کوبیدن سر خود به کف زمین. دو عروس وی و بچه‌هایشان نیز مدام جلوی پای من سجده می‌کردند و می‌گریستند.»

گونگ چو قول کمک داد اما او نهایتاً موفق نشد کاری برای این خانواده بکند؛ زیرا می‌دانست که هرگونه دخالتی از جانب وی می‌تواند وضع آن خانواده را بدتر کند. چند ماه قبل، موقعی که گونگ چو تلاش کرده بود تا به یک دکتر مستاصل کمک کند، کادرهای محلی حزب صبر کردند تا او از آنجا برود و بعد دکتر را کشتند و درمانگاه وی را مصادره کردند. بیوه این دکتر و بچه‌هایش نیز متعاقباً آواره کوچه و خیابان شده و برای گذران زندگی مجبور به گدایی شدند. گونگ چو تحت تأثیر همین حوادث از کمونیسم رو گرداند و در اولین فرصت اقدام به فرار کرد.^{۱۸۳}

مائو همچنین در زمینه وادار کردن مردم به «عضویت داوطلبانه» در ارتش سرخ، بسیار ماهر و کارآمد بود. موقعی که یکی از کادرهای مؤنث حزب نزد مائو رفت تا به او بگوید که در زمینه سربازگیری به مشکل برخورد کرده است، مائو به او گفت: «برای حل این مشکل فقط

کافی است ظرف سه روز آینده چند تا از افراد ضد انقلابی را پیدا و دستگیر کنی.» این کادر حزبی به توصیه مائو عمل کرد. ماحصل این اقدام پیوستن افراد تازه به صفوف ارتش بود. این افراد از ترس اینکه مبادا به عنوان «ضد انقلابی» دستگیر شوند ترجیح داده بودند که به صفوف ارتش سرخ ملحق شوند. در یک منطقه دیگر، فردی که مسئول سربازگیری بود با مشکل کمبود «سرباز داوطلب» مواجه شد. مائو دستور داد این مرد را، که کای دان - سانگ^{۱۸۴} نام داشت، نزد او بیاورند. او سپس این مرد را تحت فشار - و احتمالاً شکنجه - قرار داد تا به عضویت در یک «گروه ضد کمونیستی» اعتراف کند. سپس کای دان - سانگ و گروهی دیگر را در جریان یک تظاهرات عمومی به دار آویختند. بنا به گفته یکی از همکاران حزبی کای «ظرف پانزده روز بعد از اجرای مراسم اعدام، ما موفق شدیم ۱۵۰ نفر را به عنوان سرباز داوطلب در ارتش سرخ ثبت نام کنیم.»

اولین رژیم سرخ چین با توسل به ترور و خشونت اداره می شد و همچون یک زندان تحت مراقبت و نگهبانی دایم بود. افراد برای خروج از هر دهکده ای به مجوز عبور نیاز داشتند. نگهبانان در هر زمان و مکانی حی و حاضر بودند. یکی از افرادی که شانس فرار داشت، مدیر امور ساختمانی حکومت سرخ بود که به پول نقد نیز دسترسی داشت. او ۲۴۶۷ یوان را از صندوق خارج کرد و با دادن رشوه موفق به گرفتن مجوزهای عبور شد، اما قبل از اقدام به فرار دستگیر و زندانی شد. این فرد بعداً موفق شد همراه دو عضو ارشد حزب که همبند او بودند، از زندان بگریزد. این مدیر فراری را دوباره گرفتند و در یک محاکمه فرمایشی با حضور صدها نفر تماشاچی، به اعدام محکوم کردند. سپس حکم اعدام اجرا شد. یکی از شاهدان عینی نقل می کند: «هر کسی که برای فرار به مناطق سفید (غیر کمونیستی)

اقدام می کرد بلافاصله اعدام می شد. حتی بعضی وقت ها اگر فردی از زندان می گریخت، زندانبانان او را اعدام می کردند.»

در این کهکشان زندان مانند، خودکشی امر رایجی بود. موج اولیه خودکشی ها تدریجاً در طی دوران حکمرانی رژیم مائو تبدیل به یک سیل بنیان کن شد. تعداد خودکشی ها، حتی در بین اعضاء و کارکنان حکومت سرخ، بسیار زیاد بود. رژیم چاره ای نداشت جز این که با پدیده مذکور علناً مبارزه کند. شعار تبلیغاتی حزب کمونیست چین این بود: «فکر به خودکشی ننگ آورترین چیز برای یک انسان انقلابی است.»

یانگ یوئه - بین^{۱۸۵} که یکی از مأموران ارشد حکومت سرخ و فرد محبوب مائو بود به چنان درجه ای از نومیدی رسید که دست به فرار زد و خود را به ملی گرایان تسلیم کرد. او بلافاصله پس از دستگیری مشخصات محل های اقامت رهبران حزب و حکومت سرخ را به ارتش ملی گرایان داد و این محل ها بلافاصله بمباران شدند. رهبران حزب در پی این حملات مجبور به تغییر مکان شدند.

آدم های معمولی هم در صورتی که از شانس زندگی در حواشی مرزی مناطق سرخ بهره مند می شدند، اقدام به فرار می کردند. در بسیاری از موارد آن دسته از کادرهای محلی حزب که از حکومت سرخ متنفر بودند به صورت گروهی فرار می کردند. هر کادر حزب یا حکومت که در نواحی مرزی به سر می برد و مورد کوچک ترین ظن و گمانی قرار می گرفت، بلافاصله به مناطق مرکزی انتقال می یافت. بسیاری از افراد منتظر می ماندند تا ارتش ملی گرا حمله کند و سپس به اردوی آنها ملحق می شدند. در آخرین روزهای حکومت سرخ، زمانی که ارتش ملی گرایان شروع کرد به نزدیک شدن به مناطق سرخ، تقریباً همه روستاییان شورش کردند. آنها با استفاده از چاقو و نیزه به نفرات

ارتش سرخ که در حال عقب‌نشینی بودند حمله‌ور شدند و بسیاری از آنها را کشتند.

واکنش حکومت سرخ در قبال روستاییان بسیاری رحمانه بود. در مواردی که اوضاع اضطراری می‌شد خانواده‌های روستاییان حتی از معاشرت‌های معمولی هم منع می‌شدند. سرپیچی از این دستورات می‌توانست مرگبار باشد. یک شاهد عینی به خاطر می‌آورد: «هیچ خانواده‌ای مجاز نبود که میهمانی را در طول شب در خانه خود نگهداری کند. اگر خانواده‌ای از این دستور سرپیچی می‌کرد، همه اعضای آن به اضافه فرد میهمان کشته می‌شدند.»

پایگاه رویجین که پایتخت اولین حکومت سرخ بود، شامل بخش‌های بزرگی از ایالت‌های جیانگشی و فوجیان می‌شد. طی دو سالی که اولین حکومت سرخ در ایالت‌های فوق مستقر بود (از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳)، مناطق مذکور شاهد بیشترین کاهش جمعیت در سراسر چین بودند. مجموعاً ۷۰۰ هزار نفر از جمعیت این دو ایالت کاسته شد که ۵۰۰ هزار نفر آن مربوط به «جیانگشی سرخ» بود. با توجه به این که تعداد فراریان در مناطق مذکور بسیار اندک بود، این کاهش ۷۰۰ هزار نفری را باید ناشی از مرگ ۷۰۰ هزار چینی طی دو سال حکومت سرخ‌ها در جیانگشی و فوجیان تلقی کرد. بیش از نیمی از این قربانیان یا تحت عنوان «دشمنان طبقاتی» کشته شدند، یا به علت کار زیاد جان دادند، یا خودکشی کردند، و یا به سبب اقدامات گوناگون رژیم تلف شدند. کمتر از نیمی از این ۷۰۰ هزار نفر در جنگ کشته شدند. رقم ۷۰۰ هزار قربانی شامل مرگ و میرهای به وقوع پیوسته در دیگر مناطق تحت حاکمیت کمونیست‌ها در چین (مجموعاً پنج منطقه) یا مناطقی که به‌طور موقت در اشغال سرخ‌ها بود، نمی‌شود. سال‌ها بعد، مردم این نواحی به محض دیدن مسافران و توریست‌ها،

گورهای دسته‌جمعی و دهکده‌های ویران را به آنها نشان می‌دادند. مردمی که تحت نخستین رژیم سرخ زندگی کرده بودند، از این رژیم متنفر بودند. در اواخر سال ۱۹۴۹، زمانی که اولین مأمور اطلاعاتی روس‌ها قدم به جیانگشی و فوجیان گذاشت، به مسکو چنین گزارش داد: «کمونیست‌ها بعد از سال‌ها اخیراً به اینجا بازگشته‌اند. رئیس محلی حزب به من می‌گفت که امروز در سرتاسر ایالت جیانگشی حتی یک نفر هم عضو حزب کمونیست چین نیست.»

بخش دهم: در دسرسازی برای رئیس تشریفاتی حزب

(۱۹۳۱-۱۹۳۴: از ۳۷ تا ۴۰ سالگی مائو)

مائو زمانی که به عنوان رئیس جمهوری حکومت سرخ قسم یاد کرد، قدرت نظارتی مطلقه پیشین خود را بر مناطق سرخ و به ویژه ارتش سرخ از دست داد. مسکو چوتنه را به عنوان رئیس ارتش سرخ منصوب کرده بود. علاوه بر این، چوئن - لای به عنوان دبیر کل حزب فرد نخست در سلسله مراتب حزبی به شمار می رفت. مائو سراسازگاری با رهبری جمعی نداشت. او در تلاش بود تا با ترساندن همکارانش تنها رهبر واقعی حزب شود. همکاران مائو با او مقابله به مثل کرده، وی را متهم به پاره‌ای اعمال نادرست کردند. آنها تا آنجا پیش رفتند که مائو را به اتخاذ یک «خط کولاکی» در حزب متهم کردند. این برجسبی بود که خود مائو با توسل به آن بسیاری از کمونیست‌های جیانگشی را نابود کرده بود. او حالا با یک دیوار آهنی مواجه شده بود. در جلسه‌ای که پس از آمدن چوئن - لای برگزار شد، مائو بر صندلی ریاست تکیه زد و طوری رفتار کرد که انگار همه کاره حزب شخص اوست. دیگران دخالت کرده، صندلی ریاست جلسه را از مائو گرفتند و آن را به چوئن - لای دادند. مائو بلافاصله پس از پایان این جلسه درخواست «مرخصی استعلاجی» کرد که شادمانه با آن موافقت شد. مائو در اواخر ژانویه ۱۹۳۲ با چهره‌ای اخم آلود و افسرده رویچین را ترک کرد. مائو به یک معبد بودایی مصادره شده، موسوم به «تپه دانگه‌وا»، رفت. این معبد بر بلندای یک صخره غول پیکر در جلگه دایره‌ای شکل رویچین بنا شده بود. دور تا دور این معبد باستانی را درختان سکویا، سرو و کاج احاطه کرده بودند. مائو همراه همسرش گویی یوان و گروهی از نگهبانان وفادارش چند روزی را در این معبد سپری کرد. معبد بسیار بزرگ بود و صدا در آن می پیچید. کف خاکی و مرطوب

معبد را خزه‌ها پوشانده بودند. هواسرد و توفانی بود و برگ‌های درختان سطح محوطه بیرونی معبد را فرش کرده بود. باران که می‌بارید هوا به شدت سرد می‌شد. صحنه حزن‌آلود و افسرده‌کننده‌ای بود.

مائو همراه خودش دو صندوق آهنی آورده بود که پر بودند از اسناد، بریده‌های جراید، یادداشت‌ها و اشعاری که تا آن زمان سروده بود. نگهبانان موقعی که هوا آفتابی می‌شد این دو صندوق را به محوطه روباز معبد می‌آوردند. مائو سپس روی یک چهارپایه فلزی می‌نشست و محتویات صندوق‌ها را می‌خواند و دوباره می‌خواند. او به این می‌اندیشید که چگونه می‌تواند قدرت از کف رفته‌اش را دوباره به دست آورد.

مائو همچنان نامه‌ها و اسناد مهم را روزانه دریافت می‌کرد؛ و نیز روزنامه‌های مورد علاقه‌اش را. او هم روزنامه‌های کمونیست‌ها را می‌خواند و هم روزنامه‌های ملی گرایان را، و از طریق همین روزنامه‌ها بود که مائو عاقبت آن فرصت طلایی را که در پی آن بود به چنگ آورد. و چه بسا این فرصت را شخصاً به وجود آورد. در فاصله شانزده تا بیست و یکم فوریه ۱۹۳۲ روزنامه‌های اصلی ملی گرایان «توبه‌نامه‌ای» را به چاپ رساندند که بنا به ادعای آنها متعلق به چوئن - لای (دیر کل حزب کمونیست چین) بود. نویسنده در «توبه‌نامه» خود از کمونیسم اعلام برائت کرده و مخصوصاً حزب کمونیست چین را به سبب سرسپردگی‌اش در قبال مسکو، محکوم کرده بود. دفتر حزب کمونیست چین دست به هراقدامی زد تا جعلی بودن این «توبه‌نامه» را اثبات کرده و جلوی عواقب این توطئه را بگیرد. حزب باپخش اعلامیه و چاپ تکذیب‌نامه در روزنامه‌ها سعی کرد این بحران را برطرف کند.

هرچند که کاملاً مشخص بود که «توبه‌نامه چوئن - لای» کاملاً دروغ و جعلی است، اما عملاً آسیب جدی به اسم و قدرت چوئن - لای وارد شده بود. مائو حالا می‌توانست از آسیب‌پذیری چوئه نهایت بهره‌برداری را بکند. تدبیر مائو این بود که به جای تلاش در جهت برکناری چوئن - لای از صندلی ریاست حزب (که اقدامی غیرواقع‌گرایانه بود)، از او بخواهد که چوئه را از ریاست ارتش سرخ برکنار کرده و کنترل ارتش را دوباره به وی (مائو) بسپارد.

مائو در اوایل ماه مارس به شرکت در یک جلسه اضطراری که در ۱۲۵ کیلومتری غرب رویجین در بیرون شهر گانجو برگزار می‌شد، دعوت شد. ارتش سرخ تا دروازه‌های گانجو پیش رفته و قصد تسخیر آن را داشت. مائو به محض این که دعوت‌نامه را دریافت کرد، سوار بر اسب شد و به سوی گانجو حرکت کرد. باران به شدت می‌بارید. همسر مائو سعی کرد وی را از سفر در این هوای بارانی باز دارد. اما مائو به درخواست وی توجهی نکرد و در باران شدید راهی گانجو شد. او تمام طول شب را در باران طی کرد و به محض اینکه قدم به داخل جلسه گذاشت شروع به انتقاد از فرماندهان ارتش سرخ کرد. دیگر رهبران حاضر در جلسه در حس و حال گوش دادن به سخنرانی انتقادی مائو نبودند و لذا هیچ‌کدام از آنها پیشنهاد نکرد که مائو باید کنترل ارتش سرخ را دوباره به دست گیرد.

اما مائو حالا که به صحنه بازگشته بود، مصمم بود مقاومت کرده و نقشه خود را عملی کند. سرخ‌ها مجبور شده بودند که به محاصره نظامی شهر گانجو پایان بدهند. اکثریت فرماندهان بر این نظر بودند که باید ارتش سرخ به سمت غرب حرکت کند تا در آنجا با دیگر گروه‌های مسلح کمونیست که در مرز جیانگشی - هونان مستقر بودند، ادغام شود. با این حال، مائو مصر بود که ارتش باید در جهت

مخالفِ مسیرِ فوق حرکت کند. از آنجایی که مائو حاضر به

عوض کردن نظرش نبود، موضوع برای تصمیم‌گیری به چوئن - لای (رئیس حزب) ارجاع شد. چو از هر دو نظر (هم نظر اکثریت و هم نظر مائو) پشتیبانی کرد، اما فقط به یک سوم از نیروهای ارتش سرخ اجازه داد که در مسیر غرب حرکت کنند، و به دو سوم بقیه نیز اجازه داد که تحت رهبری مائو در مسیری که او مایل است حرکت کنند. به این ترتیب، چوئن - لای به مائو اجازه داد که کنترل دو سوم از ارتش سرخ را، به رغم تمایل اکثریت رهبران حزب، به دست گیرد.

محتمل‌ترین توضیح درباره تصمیم فوق این است که چوئن - لای احساس می‌کرد خشنودسازی مائو بهتر و چه بسا ضروری، است. او می‌دانست که مائو قبلاً پنگ دی - هوای و چو ته (و نیز شیانگ ینگ یکی از رهبران حزب که مخالف مائو بود) را متهم به «ضد بلشویک» بودن کرده و برای آنها پاپوش دوخته است. مائو همچنین برای سلاخی ده‌ها هزار تن از کمونیست‌هایی که در برابر وی ایستاده بودند، لحظه‌ای تردید و تأمل به خرج نداده بود. مائو حتی این توانایی را داشت که بتواند طراح و برنامه‌ریز ماجرای «توبه‌نامه چوئن - لای» نیز باشد. او قبلاً استعداد و مهارت خود را در خصوص گمراه کردن و سرکار گذاشتن مطبوعات نشان داده بود (در جریان پخش شایعه کشته شدنش). و به راستی بنا به چه دلیلی توبه‌نامه قلایی چو باید درست در زمانی منتشر می‌شد که چوئن - لای اقدام به محدود کردن قدرت مائو در رژیم سرخ کرده بود؟ چوئن - لای میل و توانایی این را نداشت که مائو را تبدیل به دشمن خود کند.

ترسِ چوئن - لای از مائو درست از همین تاریخ آغاز شد و تا آخر عمر وی نیز ادامه یافت. مائو طی چهار دهه بعد، و تا آخرین روزهای حیات چوئن - لای، مکرراً حربه «توبه‌نامه» را همچون شمشیری بر بالای سر

وی نگه داشت.

مائو به چوئن - لای و رهبران نظامی گفته بود که قصد دارد به شمال شرقی برود. مائو بلافاصله پس از آغاز عزیمتش، ناگهان تغییر مسیر داد و ارتش تحت فرمان خود را (که حدود دو سوم از مجموع ارتش سرخ را شامل می شد) به ساحل جنوب شرقی هدایت کرد. مائو زمانی چوئن - لای را در جریان گذاشت که کار از کار گذشته بود، به طوری که چو دیگر نمی توانست با این تصمیم مخالفت کند. مقصدی که مائو در حال حرکت به سوی آن بود از حیث استراتژیک کاملاً بی اهمیت بود زیرا سرخ ها نمی توانستند در این منطقه هیچ پایگاه دائمی برپا کنند. بعدها همکاران بلندمرتبه مائو، اقدام وی را به عنوان یک «حرکت انحرافی که باعث تأخیر در اجرای برنامه ها» شده، محکوم کردند.

مائو در جریان هدایت ارتش تحت فرمانش به سمت جنوب شرقی از همکاری دستیار وفادارش، لین بیائو (همان کسی که قبلاً همراه مائو علیه چو ته تبانی کرده بود) برخوردار بود. لین بیائو فرمانده اصلی نیروهایی بود که به مائو تحویل داده شده بود. این نیروها در بیستم آوریل شهر میرفه و ثروتمند جانگجو^{۱۸۶} را که در نزدیکی ساحل قرار داشت و به خوبی از آن محافظت نمی شد فتح کردند. مائو بنا به دلایل شخصی دست به این عملیات نظامی زده بود.

یکی از دلایل وی برای فتح جانگجو کسب اعتبار و شهرت بین المللی بود، زیرا این شهر در سطح جهان شهرت بسیاری داشت. مائو عمدتاً با انگیزه جلب توجه روزنامه ها و رسانه های خبری، با یک اسب سفید و در حالی که کت و شلوار و کلاهی همانند سون یات سن به تن داشت وارد شهر مفتوح شد. ارتش سرخ در چهار ستون جداگانه و در هماهنگی با نوای طبل ها در سطح شهر رژه رفتند. مائو متعاقباً

بریده‌های جرایدی را که خبر ورود ظفرنمون وی را به شهر جانگجو پوشش داده بودند، برای رهبران حزب ارسال کرد. این بریده‌ها شامل تیتروایی از این دست می‌شد: «ارتش سرخ در جانگجو؛ خطوط دفاعی کاملاً فرو ریخت، بیش از ۱۰۰ هزار نفر گریختند.» مائو به خوبی آگاه بود که هر چه شهرتش بیشتر شود نزد مسکو عزیزتر خواهد شد. و عملاً نیز همین‌طور شد. سال بعد که رهبران حزب کمونیست چین برای عزل مائو اقدام کردند، مسکو مانع آنها شد. آرتوراورت^{۱۸۷}، نماینده مسکو در شانگهای، طی گزارشی به مسکو نوشت: «من بلافاصله به رویجین (رهبری حزب کمونیست چین) متذکر شدم که مائو تسه تونگ در حال حاضر یک رهبر سرشناس است و... بنابراین ما با برکناری وی مخالفیم...»

اما دلیل اصلی مائو برای رفتن به جانگجو کسب ثروت شخصی بود. بعد از فتح جانگجو چندین صندوق آهنی بزرگ که روی آنها نوشته شده بود «به دست مائو تسه تونگ برسد» از این شهر به جیانگشی منتقل شد. این صندوق‌ها باریک کامیون شدند، و این کامیون تا آنجایی که جاده وجود داشت به نقطه‌ای دوردست در ایالت جیانگشی رفت. بعداً باربران صندوق‌ها را از کامیون پایین آورده و آنها را به نوک یک کوه به داخل یک غار منتقل کردند. به باربران گفته شده بود که محتوی صندوق‌ها کتاب‌هایی ست که مائو از جانگجو خریده یا مصادره کرده است. هرچند که برخی از صندوق‌ها حاوی کتاب بودند اما اکثر آنها پر از طلا، جواهر و نقره جات بودند. این صندوق‌ها تحت نظارت تسه - مین، برادر مائو، در غار جاسازی شدند. سپس در غار را بسته و وظیفه محافظت از این گنجینه مخفی را به چند نگهبان قابل اعتماد سپردند. این قضیه از رهبری حزب پنهان نگه داشته شد و فقط افراد معدودی بودند که از محل اختفای این

اموال مسروقه اطلاع داشتند. مائو با این کار خودش را بیمه کرد. حالا اگر حزب یا مسکو اقدام به طرد او می کردند حداقل خیالش از بابت مسایل مادی آسوده بود.

جیانگ کای - شک در مه ۱۹۳۲، زمانی که مائو در جانگجو به سر می برد، در صدد بود تا چهارمین عملیات انهدامی علیه کمونیست ها را با استفاده از نیم میلیون سپاهی آغاز کند. جیانگ از موضع گیری کمونیست ها پی برده بود که آنها تمایلی ندارند که با او علیه ژاپن متحد شوند. ژاپن در بیست و هشتم ژانویه همان سال به شانگهای، که مهم ترین شهر صنعتی و تجاری در منطقه تحت تسلط جیانگ به شمار می رفت و ۱۰۰۰ کیلومتر از منچوری فاصله داشت، حمله کرده بود. این بار سربازان جیانگ پاسخ حمله ژاپنی ها را دادند و تلفات بسیاری را نیز متحمل شدند. از آنجایی که این دفعه اهداف نظامی ژاپن در شانگهای محدود بود، «جامعه ملل» توانست واسطه شده و بین دو طرف آتش بس برقرار کند. کمونیست ها در طول تمامی این بحران که تا اواخر آوریل ۱۹۳۲ ادامه یافت، در جهت توسعه مناطق سرخ و قوی تر کردن نیروهای خویش تلاش کردند.^{۱۸۸} جیانگ کای شک پس از فروکش کردن بحران، سیاست قدیمی «اول ثبات داخلی» را احیا کرد و دوباره حمله به پایگاه های سرخ را در دستور کار خویش قرار داد.

رهبری حزب کمونیست چین موقعی که از قصد و منظور جیانگ باخبر شد، به مائو تلگراف زد و از او خواست تا ارتش سرخ را بدون کوچک ترین تأخیری به پایگاه اولیه خود بازگرداند. مائو جواب داد: «به نظر من جیانگ قصد تکرار حمله ای شبیه حمله سال گذشته (عملیات سوم) را ندارد و ارزیابی شما و نیز استراتژی نظامی شما در این مورد کاملاً نادرست است.» مائو حاضر به ترک جانگجو نشد و

یک ماه دیگر در این شهر ماند تا این که عاقبت قصد جیانگ برای حمله به سرخ‌ها، و نیز غلط بودن نظریه مائو، کاملاً روشن و ثابت شد. مائو در بیست و نهم مه مجبور به ترک جانگجو و عزیمت به سوی جیانگشی شد. سپاهیان تحت امر مائو در مسیر بازگشت با مصائب بسیاری روبه‌رو شدند. آنها مجبور شدند یک مسیر دشوار ۳۰۰ کیلومتری را طی کنند تا از بن بستی که مائو آنها را به سوی آن هدایت کرده بود، خارج شوند. بسیاری از سپاهیان مائو در جریان این سفر بازگشت، بر اثر بیماری و گرمزدگی جان دادند. آنها در طول مسیر مجبور شدند با یک دشمن اضافی (کانتونی‌ها) نیز بجنگند. کانتونی‌ها تا پیش از این تمایلی به جنگ با سرخ‌ها نداشتند. آنها در مواجهه با جیانگ‌کای - شک موفق به کسب نوعی استقلال شده بودند. اما تجاوز مائو به جانگجو باعث شد تا کانتونی‌ها به خود بیایند زیرا جانگجو فقط ۸۰ کیلومتر با ایالت کانتون فاصله داشت. آنها که احساس خطر می‌کردند از فرصت بهره‌برده، به ارتش سرخ تحت فرمان مائو حمله‌ور شدند. ارتش سرخ در شهری موسوم به «دهان آب» درگیر نبرد بسیار سختی با کانتونی‌ها شد و تلفات بسیار زیادی داد.

مائو به رغم همه این تلفات و خسارات غیرضروری که برای ارتش سرخ به بار آورده بود مجازات نشد. او حتی با گرفتن یک موضع تهاجمی، دست پیش را گرفت تا پس نیفتد. مائو بلافاصله پس از رسیدنش به جیانگشی از رهبران حزب خواست که بالاترین مقام ارتش سرخ، یعنی «رئیس کمیساریای سیاسی»، را به وی بدهند. مائو فقط به حمایتِ مهربانانه و مدارا جویانه مسکو از خودش، دلگرم بود. در زمانی که مائو در جانگجو به وقت کشی مشغول بود، رهبری حزب کمونیست چین (و از جمله چوئن - لای) جمیعاً تلگرافی به مسکو

مخابره کرده و طی آن «عملیات مائو را صد درصد فرصت طلبانه و کاملاً مغایر با دستورالعمل‌های کمینترن» توصیف کردند. اما مسکو در پاسخ گفت که آنها باید به هر بهایی که شده مائو را حفظ کنند و به شأن و مقام وی احترام بگذارند. کاملاً روشن بود که مائو از نظر مسکو فرد ضروری و مهمی به شمار می‌رفت. کرملین در موارد گوناگون احترام خود را به مائو نشان داده بود؛ احترامی که هیچ رهبر دیگری در چین از آن برخوردار نشده بود. مسکو در صورتی که دعوا بر سر مائو بالا می‌گرفت به احتمال بسیار زیاد طرف وی را می‌گرفت.

چوئن - لای در بیست و پنجم جولای جلسه‌ای را برگزار کرد تا طی آن به درخواست مائو برای «تقویت فرماندهی در جبهه» رسیدگی کند. رهبران حزب خواهان این بودند که چوئن - لای به عنوان «رئیس کمیساریای سیاسی» ارتش سرخ برگزیده شود. اما چو حاضر به پذیرش این مقام نشد. او به همکارانش گفت: «اگر من بنا به اصرار شما رئیس کمیساریای سیاسی ارتش سرخ شوم، آن وقت رئیس حکومت (مائو) عملاً هیچ کاری برای انجام دادن نخواهد داشت... و این بسیار بد و ناراحت کننده خواهد بود.» به این ترتیب مائو در هشتم اگوست به عنوان «رئیس کمیساریای سیاسی» ارتش سرخ منصوب شد.

مائو کنترل ارتش را دوباره به دست آورد، اما اختلاف نظرهای او با دیگر رهبران حزب نیز عمیق‌تر شد. جیانگ کای شک در تابستان ۱۹۳۲ نیروهای خود را به سوی شمال جیانگشی که تحت کنترل سرخ‌ها بود، حرکت داد. حزب کمونیست چین در راستای اجرای دستورات مسکو همه ارتش‌های خود را، جهت کمک رسانی به مناطق تحت حمله، متحد و یکپارچه کرد. مائو مؤظف شد که ارتش خود را به دو پایگاه سرخ که تحت حمله نیروهای دشمن بودند

نزدیک کرده و با اشغال شهرهای اطراف، این نیروها را به سمت خود بکشاند. مائو برای مدتی در راستای اجرای این نقشه اقداماتی کرد اما زمانی که موقع عمل رسید، خیلی ساده از انجام آن سرباز زد. مائو به رغم درخواست‌های کمکی که از وی می‌شد، برای یک ماه از جای خود تکان نخورد و همین امر به جیانگ فرصت داد تا سرخ‌ها را از دو پایگاه عمده خود در شمال جیانگشی بیرون کند.

هدف بعدی جیانگ، تسخیر تمام و کمال ایالت جیانگشی بود. از نظر مسکو بهترین استراتژی مواجهه مستقیم با نیروهای مهاجم جیانگ بود، اما مائو دوباره عدم موافقت خود را با این استراتژی ابراز کرد و حاضر به همکاری نشد. مائو معتقد بود که ارتش سرخ به سبب تعداد بسیار کم نیروهایش اساساً قادر به شکست دادن ارتش پرتعداد ملی گرایان (جیانگ) نیست. تنها امید او، دخالت مسکو به نفع کمونیست‌های چینی بود. در آن زمان، مسکو و نانجینگ (مرکز حکمرانی جیانگ کای شک) مشغول مذاکره برای برقراری روابط دیپلماتیک بودند. مسکو روابط سیاسی خود را با جیانگ از سال ۱۹۲۹، که «راه آهن شرقی چین» در منچوری به تصرف حکومت مرکزی چین درآمد، قطع کرده بود. مائو چنین محاسبه می کرد که جیانگ برای اثبات حسن نیت خود به مسکو، اقدام به قلع و قمع کمونیست‌های چینی نخواهد کرد.

رهبران حزب کمونیست چین تاکتیک‌های تأخیری مائو را «فوق‌العاده خطرناک» ارزیابی کردند. اما مائو تمایلی به تغییر عقیده نداشت. بحث بالا گرفت، تا آنجا که چوئن - لای گفت: «بعضی وقت‌ها مباحث تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد و در چنین مواقعی فرد در می‌ماند که چه کاری باید بکند.»

در آغاز ماه اکتبر یک جلسه حزبی اضطراری برگزار شد که در آن رویارویی با مائو به اوج رسید. همه هشت عضو کلیدی حزب و ارتش سرخ برای شرکت در این جلسه در شهر نینگدو دور هم جمع شدند. ریاست جلسه به عهده چوئن - لای بود. شرکت کنندگان در جلسه بسیار خشمگین بودند. این خشم را می‌توان از نوع کلماتی که یکی از آنها برای توصیف جلسه مذکور به کار برد تشخیص داد: «ما درگیر یک نبرد بی‌سابقه دو جبهه‌ای [اصطلاحی که معمولاً در مورد دشمن

به کار می رفت [شده بودیم، و لذا باید الگوی انعطاف پذیر و مدارا جویانه سابق را که همیشه] در قبال مائو [اتخاذ می کردیم کنار می گذاشتیم.] که منظور از این الگو، نحوه برخورد ملایم چوئن - لای با مائو بود.

مائو به سبب «بی احترامی به رهبری حزب و بی اعتنایی به تصمیم گیری های سازمانی» هدف انتقاد قرار گرفت. اگر چوئن - لای رئیس جلسه نبود، لحن بیانیه محکومیت مائو می توانست به مراتب شدیدتر از این باشد. چو بنا به گزارش برخی از همکارانش «هرگز به صورت علنی از اشتباهات مائو تسه تونگ انتقاد نکرد و در عوض سعی کرد که اقدامات وی را توجیه کند یا بر آنها سرپوش بگذارد.»

کادرهای ارشد حزب در شانگهای، مخصوصاً پو کو، به حدی از دست مائو خشمگین بودند که نظرات مشاورهای نمایندگان مسکو را به اطلاع شرکت کنندگان در جلسه نینگدو نرساندند. این یک مورد به شدت نامعمول، و نشانه ای از خشم رهبران حزب کمونیست چین از دست مائو بود. از نظر کادرهای شانگهای اعمال مائو «غیر قابل تحمل» بود و باید از ارتش اخراج می شد. حتی این پیشنهاد مطرح شد که مائو باید از حزب اخراج شود.

با توجه به این که مسکو برای مداخله در تصمیم گیری های جلسه نینگدو زمان کافی نداشت، رهبران حزب از این فرصت استفاده کرده، و مقام ارتشی مائو را از وی گرفتند. اما آنها در جلسه نینگدو جانب احتیاط را گرفتند و در راستای احترام به خط مسکو، از تخریب سیمای عمومی مائو اجتناب کردند. به این ترتیب به سپاهیان ارتش سرخ گفته شد که «مائو موقتاً از ارتش کناره گرفته و به کار ریاست بر حکومت سرخ بازگشته است.» آنها به مسکو نیز گفتند که مائو به سبب «ابتلا به بیماری» به پشت جبهه انتقال یافته است.

مائو در حین برگزاری جلسه نینگدو دوباره به شانگهای تلگراف زد. او آشکارا در صدد این بود که از مسکو کمک بخواهد. اما آرتور اورت، مأمور مسکو در شانگهای که از دست مائو و نافرمانی هایش کم طاقت شده بود، تصمیم گرفت خبر درخواست کمک مائو را از طریق یک قاصد به اطلاع مسکو برساند، و نه از طریق تلگراف. بنابراین مسکو زمانی از برکناری مائو باخبر شد که جلسه نینگدو به کار خود خاتمه داده بود. اورت بعداً مجبور شد که دلایل شکست خود را در نجات مائو به اطلاع مسکو برساند. او در گزارش خود نوشت: «تصمیم در خصوص برکناری و انتقاد از مائو بدون کسب موافقت ما صورت گرفت... من با این تصمیم مخالف بودم... تصمیمی مثل این نباید بدون آزمودن دیگر امکانات و راه‌ها اتخاذ می‌شد... هرچند که هیچ شکی نیست که اقدامات اخیر مائو تسه - تونگ اشتباه بوده است... همکاران حزبی مائو می‌بایست به نحو دوستانه‌ای وی را ترغیب می‌کردند که اشتباهات خود را تصحیح کند.»

مسکو به حزب کمونیست چین دستور داد: «ما ضمن احترام به اختلاف نظرهای شما با مائو تسه - تونگ، تکرار می‌کنیم: سعی کنید به شیوه‌ای رفیق‌وار وی را به ارتش و صحنه نبرد بازگردانید. به شرطی که مائو حاضر به اطاعت از نظم باشد، ما مخالف کنارگذاری وی از ارتش هستیم.» در دوم نوامبر از استالین خواسته شد که «فوراً» نظر خود را در این باره اعلام کند. از همکاران حزبی مائو نیز خواسته شد که دلایل خود را برای برکناری مائو از ارتش سرخ بگویند. مسکو از منتقدان مائو انتقاد کرد و نحوه برخورد خردمندانه چوئن - لای را ستود.

روس‌ها خیلی دیر به کمک مائو شتافتند. او در دوازدهم اکتبر نینگدو را ترک کرد در حالی که پست ریاست کمیساریای ارتش را از وی

گرفته و به چوئن - لای داده بودند. مائو هرگز مخالفان خود را در جلسه نینگدو فراموش نکرد. این افراد بعدها هزینه مخالفت خود را پرداخت کردند، که برای بعضی از آنها این هزینه بسیار گزاف بود. مائو از دست چوئن - لای بیش از هر کس دیگری عصبانی بود؛ هرچند که چو در جریان جلسه نینگدو سعی خود را کرده بود تا مائو را نجات دهد. اما از آنجا که پست محبوب مائو نهایتاً به چنگ چو افتاده بود، مائو از دست وی شدیداً دلخور بود. چوئن - لای طی چهار دهه بعدی زندگی اش بیش از صد بار طلبِ استغفار و پشیمانی کرد و با شدیدترین کلمات از رفتار خودش در جلسه نینگدو انتقاد کرد. چهل سال بعد از جلسه نینگدو، در بهار ۱۹۷۲، بعد از این که مشخص شد چوئن - لای به سرطان مثانه مبتلاست، و درست در میانه مذاکرات مهمی که وی با مسئولین دولت‌های آمریکا و ژاپن و دیگر کشورها داشت (مذاکراتی که تحسین همتایان خارجی چو را به دنبال آورد)، مجبور شد در جمع گروهی از مقامات بلندپایه چینی برای صدمین بار از بابت عملکرد نادرست خود در جلسه نینگدو عذرخواهی بکند. «نینگدو» موضوعی بود که مائو هرگز آن را فراموش نکرد و همواره در ذهنش زنده بود.

مائو که از پشتیبانی مسکو دلگرم شده بود، مطلقاً حاضر نشد به سر کار خود در رویچین برگردد. او در عوض برای گذراندن «دوران نقاهت» به تینگجورفت؛ جایی که بیمارستانش بهترین خدمات پزشکی را به اعضای بلند مرتبه حزب و ارتش ارائه می کرد (مائو بعدها این بیمارستان را که میسیونرهای بریتانیایی ساخته بودند، به رویچین منتقل کرد). مائو در یک ویلای دو طبقه مصادره‌ای که قبلاً متعلق به یک مسیحی ثروتمند بود اقامت کرد. این ویلا در یک تپه جنگلی واقع شده بود. دور تا دور ویلا با ایوان‌های بزرگ دارای نرده‌های چوبی

سیاه احاطه شده بود. این ایوان‌ها با سایه‌ها و هوای خنکی که تولید می‌کردند، در روزهای گرم تابستان مکان مطلوبی برای ساکنین ویلا به شمار می‌رفت. علاوه بر این درختان پرتقال و موز در باغ ویلا، همواره رایحه‌ای دلپذیر در هوا پخش می‌کردند.

مائو این ویلای زیبا و باشکوه را به مقر کارزار رقابتی خود تبدیل کرد. او بسیاری از دنباله‌روها و نوچه‌های خود را فرا خواند و به آنها گفت در صورتی که هدف حمله ارتش ملی گرایان قرار گرفتند از جنگ و رویارویی اجتناب کرده و مناطق جنگی را تخلیه کنند. مائو به افراد گوش به فرمان خود گفت: «تنها در صورتی دستورات حزب را اجرا کنید که این دستورات مناسب وضع شما باشد، و در غیر این صورت به این دستورات توجهی نکنید.»

پو کوی ۲۵ ساله که دفتر حزب کمونیست چین را در شانگهای اداره می‌کرد (و به رهبران حزب در نینگدو توصیه کرده بود مائو را محکوم و عزل کنند)، در ژانویه ۱۹۳۳ وارد پایگاه سرخ‌ها در رویجین شد.^{۱۸۹} پو کو چهارده سال جوان‌تر از مائو بود و فقط هفت سال سابقه عضویت در حزب را داشت. او فوق‌العاده باهوش و مستعد بود و به ویژه تأثیر شگرفی روی ادگار اسنو (مورخ آمریکایی طرفدار مائو) گذاشت. اسنو درباره وی نوشت: «پو کو خیلی سریع الانتقال و در عین حال بسیار ظریف و با دقت عمل می‌کند، و چه بسا منعطف‌تر از چوئن-لای باشد.» پو روسی و انگلیسی را به خوبی حرف می‌زد و با سبک و سیاق روس‌ها آشنایی کامل داشت زیرا برای مدت سه سال و نیم (از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰) در روسیه تعلیم دیده بود. جدای از همه این‌ها او آدم به شدت قاطعی بود. این ویژگی پو مورد تحسین همکاران حزبی‌اش بود، زیرا آنها از شیوه مدیریتی نرم‌خویانه چوئن-لای در قبال مائو شاکی بودند. با وجودی که پو کو بسیار جوان‌تر و کم‌تجربه‌تر از دیگران بود،

اما رهبران حزب منصب ریاست حزب را از چوئن - لای گرفته و آن را به پو کو دادند؛ هرچند که ریاست ارتش همچنان در اختیار چو باقی ماند. چو هیچ مخالفتی نکرد زیرا اساساً تمایلی به کسب قدرت شخصی نداشت و مایل نبود که فرد شماره یک باشد. در واقع، چوئن - لای بیشتر دوست داشت که فردی بالای سرش باشد و به وی دستور بدهد.

پو کو که از نحوه عملکرد مائو عصبانی بود، تصمیم گرفت بلافاصله علیه او وارد عمل شود؛ زیرا رویچین در معرض خطر نابودی فوری از جانب ارتش ملی گرایان قرار داشت. علاوه بر این، پو کو شکایت‌های بسیاری در مورد مائو دریافت کرده بود. پنگ دی - هوای به او گفته بود که «مائو کاراکتر ناخوشایندی دارد... او به چو ته توهین کرده و دوست دارد که فقط داد و فریاد بپهوده به راه بیندازد... روش‌های مائو خیلی پی‌رحمانه است. اگر تو از او فرمانبری نکنی، به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود تا تو را وادار به فرمانبری کند. او نمی‌داند چه‌طوری باید کادرهای حزب را متحد کرد.»

با این حال، دستان پو کو بسته بود. موقعی که پو کو شانگهای را ترک کرد، (مأمور مسکو در شانگهای) به وی صراحتاً یادآور شد که باید همکاری تمام عیاری با مائو داشته باشد. اما این دستور شامل نوجه‌ها و دنباله‌روهای مائو نمی‌شد، و این درست همان جایی بود که پو کو روی آن دست گذاشت. از فوریه ۱۹۳۳ به بعد، گروهی از نوجه‌های مائو که تماماً نیز در رده‌های پایین حزبی بودند (و از جمله تسه - تان برادر مائو) در مطبوعات حزبی مورد انتقاد قرار گرفتند. در آن زمان تعداد اندکی از این واقعیت باخبر بودند که هدف اصلی این انتقادات، شخص مائو است. پو کو دقت لازم را به خرج داد تا به شهرت و اعتبار مائونزد اعضای عادی حزب و ارتش صدمه چندانی وارد نشود. با این

وصف، پو کو از روش های مرگبار مائو استفاده نکرد. گرچه او با واژه های تنیدی سخن می گفت (مثلاً «باید آنها را تکه تکه کرد» یا «نبرد پی رحمانه») اما نحوه برخورد وی با نوحه های مائو ملایم بود؛ همچون رفقای - و نه «دشمنانی» - که مرتکب اشتباهاتی شده و باید در جبران این اشتباهات بکوشند. حتی به برخی از این «رفقای خطا کار» اجازه داده شد که مقامات حزبی و دولتی خود را حفظ کنند.

پو کو توانست خلأی را که مائو در فرماندهی ارتش به وجود آورده بود پر کرده و حزب را در نبردش علیه جیانگ کای شک متحد کند. به این ترتیب، ارتش سرخ برای اولین بار موفق شد بر ارتش پرتعداد سپهسالار جیانگ کای شک غلبه پیدا کند. آخرین «عملیات انهدامی» جیانگ کای شک علیه کمونیست ها در مارس ۱۹۳۳ شکست خورد.

جیانگ کای شک در حین این عملیات چهارم مجبور شده بود که به رغم درگیر شدن بایک بحران ملی عمیق، وارد جنگ با سرخ ها شود. ژاپنی ها در فوریه ۱۹۳۳ از منچوری تحت اشغال به سمت «دیوار بزرگ» چین حرکت کرده و پس از عبور از آن، قدم به شمال چین گذاشته بودند. به این ترتیب، پکن در معرض تهاجم ژاپنی ها قرار گرفته بود. در همین ماه فوریه ژاپنی ها یک دولت گوش به فرمان چینی، موسوم به «منجوکو»^{۱۹۰}، را در شمال شرقی چین برپا کرده بودند.

سرخ های رویچین به لطف بهره مندی از کمک اتحاد شوروی که اخیراً (در دسامبر ۱۹۳۲) روابط دیپلماتیک خود را با جیانگ کای شک احیا کرده بود، موفق به شکست دادن جیانگ شدند. احیای روابط دیپلماتیک به مسکو امکان می داد که جاسوسان و مأموران اطلاعاتی

بیشتری را تحت پوشش خبرنگار و دیپلمات به داخل چین بفرستد. این مأموران موفق شدند اطلاعات جاسوسی ارزنده‌ای را در اختیار سرخ‌ها بگذارند. مشاوران نظامی شوروی در چین نیز راهنمایی‌های ارزنده‌ای به حزب کمونیست چین ارائه کردند. یکی از این مشاوران یک کمونیست آلمانی به اسم او تو براون^{۱۹۱} بود که بعداً برای دیدن مائو به رویجین رفت. او در گزارش خود نوشته است: «مائو بعد از این که به من خوشامد گفت، و از تلاش‌های ما در خصوص عملیات موفق نظامی در زمستان ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۳ تعریف کرد، گفت که از نقش مهم من در این عملیات آگاهی داشته...»

چهره نظامی اصلی در بین سرخ‌ها در جریان عملیات موفقیت‌آمیز علیه جیانگ، چوئن - لای بود. این پیروزی سرخ‌ها، در دورانی که چو ریاست ارتش سرخ را برعهده داشت، باعث شد که مقام و موقعیت چو در حزب و ارتش مستحکم شود. مائو می‌دانست که مسکو از افراد برنده خوشش می‌آید و آنها را تحت حمایت خود می‌گیرد و به همین دلیل محبوبیت چو نزد روس‌ها بیشتر خواهد شد. علاوه بر این، مائو در ابتدا با نقشه جنگی مسکو برای مقابله رو در رو با جیانگ مخالفت کرده بود. مائو در چنین شرایطی ترجیح داد که به «دوران نقاهت» خود خاتمه داده و به رویجین برگردد. او در فوریه ۱۹۳۳ به رویجین بازگشت تا وظایف قبلی خود را از سر بگیرد. مسکو همچنان توجه ویژه‌ای نسبت به مائو داشت و مکرراً از همکاران رده بالای مائو می‌خواست «به هر بهایی که شده» با مائو همکاری کنند و موضعی را در قبال وی اتخاذ نمایند که «مداراجویانه و آشتی جویانه» باشد. مائو به مشارکت در جلسات و ریاست بر کسانی که منصب حزبی‌اش اقتضا می‌کرد زیر دست او باشند، ادامه داد. او کاملاً در جریان مسایل و تحولات قرار می‌گرفت و از امتیازات ویژه ریاستی خود استفاده

می کرد. اما مائو می دانست که مسکو تردیدهایی درباره وی دارد. این امر به ویژه از نحوه محکوم شدن نوحه های مائو در مطبوعات حزبی، قابل مشاهده بود. مائو همچنین از شدت انزوایی که به آن دچار بود، می توانست پی به قدرت بادی ببرد که علیه وی وزیدن گرفته بود. ندرتاً کسی به دیدنش می رفت. پیروانش از وی دوری می کردند. بعضی وقت ها، بنا به گفته همسرش، مائو برای مدت چندین روز پیایی با هیچ فردی خارج از محدوده خانواده اش حرفی نمی زد. مائو چند دهه بعد وضع مذکور را اینگونه تشریح کرد: «انگار مرا در یک بشکه ادرار خیسانده بودند، و مدام این بشکه را تکان می دادند، به این ترتیب واقعاً بوی ادرار گرفته بودم.»

یک نشانه آشکارتر از کم لطفی مسکو نسبت به مائو در اوایل سال ۱۹۳۴ پدیدار شد. در این زمان مائو منصب «ریاست حکومت» را از دست داد؛ هرچند که منصب مهم تر «ریاست جمهوری» را کماکان حفظ کرد. وظیفه اصلی «رئیس حکومت» اداره امور اجرایی حکومت در مناطق سرخ بود که مائو به اندازه کافی برای آن وقت صرف نمی کرد. حزب خواهان حضور فردی در این مقام بود که عملاً قادر به انجام وظایف محوله باشد. یک مرد سی و چهار ساله جاه طلب به اسم لو فو^{۱۹۲}، که در روسیه آموزش دیده بود، این مقام را تصاحب کرد. مائو به ازای از دست دادن منصب ریاست حکومت، به عضویت کامل پولیت بوروی حزب کمونیست چین پذیرفته شد. این برای اولین بار از بعد از ۱۹۲۳ بود که مائو به عضویت پولیت بورو (دفتر سیاسی) در می آمد. اما مائو به رغم قبول عضویتش در پولیت بورو همچنان در خارج از حلقه مرکزی حزب، یا هیأت دبیران، قرار داشت. نام او در فهرست تأیید شده از سوی مسکو نبود. مائو به بهانه بیماری از شرکت در پلنوم حزب، که طی آن تصمیمات فوق گرفته شد، خودداری کرد.

تحریم پلنوم حزب از سوی مائو یک «تمرد سیاسی دیگر» (بنا به گفته پو کو) بود، اما هیچ برخورد تنیدی با وی صورت نگرفت. با این وصف مائو همچنان در عرصه مطبوعات و تبلیغات حزب کمونیست چین و اتحاد شوروی یک چهره مهم و طراز اول به شمار می‌رفت. از نظر ساکنین مناطق سرخ چین - و نیز دنیای بیرون، و از جمله ملی‌گرایان - مائو همچنان «صدر مائو» بود. اما پو کو، به صورت خصوصی مائو را با رئیس جمهور تشریفاتی شوروی مقایسه می‌کرد. او به یکی از دوستانش گفته بود: «این مائوی پیر حالا دارد تبدیل می‌شود به یک کالنین^{۱۹۳} از نوع چینی؛ ها، ها، ها».

بخش یازدهم: چگونگی درگیر شدن مائو در راهپیمایی بزرگ (۱۹۳۳-۱۹۳۴؛ از ۳۹ تا ۴۰ سالگی مائو)

جیانگ کای شک در سپتامبر ۱۹۳۳ نیم میلیون سپاهی را برای انجام پنجمین «عملیات انهدامی» خود علیه سرخ‌های رویجین بسیج کرد. او در ماه مه همین سال پیمان صلحی با ژاپن امضا کرد که بر اساس آن مهر تأیید بر متصرفات ژاپن در بخش‌های شمالی چین و نیز منچوری گذاشت. این پیمان صلح دستان جیانگ کای شک را باز گذاشت تا با قدرت کامل به جنگ سرخ‌ها برود.

جیانگ کای شک طی ماه‌های قبل جاده‌های مناسب بسیاری ساخته بود تا از این طریق سپاهیان‌ش بتوانند به راحتی وارد مناطق سرخ‌ها شده و تجهیزات نظامی خود را در این مناطق مستقر کنند. جیانگ کای شک حالا می‌توانست با سهولت بیشتری به پایگاه‌های سرخ‌های چین حمله کند. به این ترتیب، سپاهیان تحت امر او تدریجاً و به آهستگی وارد مناطق سرخ شدند. آنها هر دو کیلومتر توقف می‌کردند تا سنگرهای کوچکی را به وجود آورند. این سنگرها در تیررس آتش مسلسل‌های یکدیگر قرار داشتند و از این طریق همدیگر را مورد حمایت قرار می‌دادند. سرخ‌ها ناگهان پی بردند که در محاصره این سنگرها قرار گرفته‌اند. پنگ دی هوای، فرمانده ارتش سرخ‌ها، بعدها در این باره گفت: «جیانگ قصد داشت مناطق سرخ را تدریجاً کوچک کند. او از تاکتیک خشک کردن برکه به منظور صید ماهی بهره می‌برد.»

ارتش سرخ از حیث نفرات فقط یک دهم ارتش ملی گرایان بود، و از تجهیزات و امکانات بسیار کمتری بهره می‌برد. علاوه بر این، ارتش ملی گرایان به لطف حضور گروه پر تعدادی از مشاوران نظامی آلمانی تعلیمات بهتری داشت. به ویژه ژنرال هانس فن زکت^{۱۹۴}، که در

بازسازی ارتش آلمان پس از پایان جنگ جهانی اول نقش مهمی ایفا کرده بود، خدمات بسیار زیادی به جیانگ کای شک و سپاهیان تحت امرش ارائه کرد. مسکو هم متقابلاً شبکه مشاوران نظامی «آلمانی» مخصوص خودش را برای کمک به سرخ‌های چین اعزام کرد. شاخص‌ترین این مشاوران، فردی بود به اسم مانفرد اشترن^{۱۹۵}. وی بعدها در جریان جنگ‌های داخلی اسپانیا تحت نام «ژنرال کلبر»^{۱۹۶} به شهرت رسید. اشترن به عنوان رئیس مشاوران نظامی ارتش سرخ، در شانگهای اقامت گزید. در ماه سپتامبر یک آلمانی دیگر به اسم اوتو براون^{۱۹۷} به رویچین اعزام شد تا به عنوان فرمانده پشت پرده ارتش سرخ در منطقه عمل کند.

براون در رویچین در یک خانه پوشالی واقع در یک منطقه سنگربندی شده که مخصوص رهبران ارتش و حزب بود، اقامت کرد. او در خاطراتش نوشته است «از من خواستند که به خاطر ایمنی خودم حتی المقدور در خانه بمانم. ملی‌گرایان سر و صدای زیادی در مورد «مأموران روسی» ارتش سرخ به راه انداخته بودند و لذا سرخ‌های چین تمایلی نداشتند که من در انظار عمومی ظاهر شوم و بهانه به دست دشمنانشان بدهم.» سرخ‌های چین نام چینی لی دی^{۱۹۸} را روی براون گذاشته و «همسر»ی هم برایش دست و پا کردند. براون در خاطراتش نوشته «آنها دنبال یک زن گنده و قوی هیکل می‌گشتند تا مناسب همسری من باشد. در بین چینی‌ها این تصور وجود داشت که مردان خارجی از نظر جنسی بسیار زیاده‌خواه هستند و لذا زنان آنها هم باید از نظر جسمی بسیار قوی باشند تا بتوانند پاسخگوی نیازهای جنسی آنها باشند.»

بنا به گفته همسر چو ته (منظور همسر دوم چو ته است زیرا همسر

اول وی توسط ملی گرایان اعدام شده بود.) که اطلاعات وی بازتاب دهنده جوّ روحی و روانی آن روزهاست، «هیچ کدام از رفقای زن، تمایلی به ازدواج با یک خارجی نداشتند. بنابراین حزب تا مدتی موفق نشد یک همسر مناسب برای براون آلمانی پیدا کند.» آنها نهایتاً یک دختر محلی را پیدا کردند. این دختر زیبا قبلاً از روستای خود فرار کرده و به انقلابیون پیوسته بود، چرا که پدر و مادرش قصد داشتند وی را به زور وادار به ازدواج کنند، اما این دختر به رغم فشارهای بسیار زیاد حزب حاضر نبود با براون ازدواج کند. «چند روز بعد این دختر دستوری از حزب دریافت کرد: لی دی (یا همان براون آلمانی) رفیق فرماندهی است که برای کمک به انقلاب چین نزد ما آمده و تو مؤظف هستی که همسر او بشوی زیرا انقلاب به این امر نیاز دارد. حزب تصمیم گرفته که تو باید با وی ازدواج کنی. دختر عاقبت دست از مخالفت برداشت و با اکراه کامل همسر مرد خارجی شد... آنها با هم هیچ تفاهمی نداشتند.»

این زن که برای بار دوم درگیر یک ازدواج اجباری شده بود، پسری برای براون به دنیا آورد. این پسر پوست تیره‌ای داشت که بیشتر شبیه به پوست چینی‌ها بود تا پوست آلمانی‌ها. مائو موقعی که از موضوع باخبر شد، به شوخی گفت: «خب، این پسر بچه ثابت می‌کند که تئوری برتری نژاد آلمانی‌ها کاملاً بی‌پایه و اساس است.»

پو کو فرد شماره یک حزب کمونیست چین، نزدیک‌ترین مرد به براون بود. هر دوی آنها به زبان روسی مسلط بوده و در شانگهای با یکدیگر همکاری کرده بودند. پو کو و براون همراه مترجمان ورق بازی می‌کردند و هر از چندگاه برای اسب سواری به بیرون می‌رفتند. اما براون ارتباط کمی با مائو داشت و فقط در برخی مراسم رسمی با وی مواجه می‌شد. براون در این مورد نوشت: «مائو در مواجهه با من

برخورد بسیار محافظه کارانه‌ای داشت.» مائو زبان روسی بلد نبود و همواره با گارد بالا در برابر براون ظاهر می شد زیرا او را یک تهدید برای خودش تلقی می کرد.

شش ماه از آغاز «عملیات انهدامی» ارتش ملی گرایان علیه سرخ‌های چین گذشت. حالا بهار ۱۹۳۴ بود. نه مشاوران اعزامی از سوی مسکو و نه هیچ کدام از رهبران حزب کمونیست چین راه حلی برای مقابله با عملیات سنگربندی شده جیانگ کای شک و شکست ارتش تحت امر او نداشتند. رهبران سرخ در رویجین آگاه بودند که زمان برچیدن پایگاه‌ها و عقب کشیدن نیروها فرا رسیده. مسکو در بیست و پنجم مارس ۱۹۳۴ تلگراف محرمانه‌ای را به رویجین ارسال کرد. مأموران اطلاعاتی انگلستان موفق شدند در میانه راه پی به مفاد این تلگراف ببرند. در این تلگراف، مسکو وضعیت آتی پایگاه‌های سرخ در چین را بسیار وخیم و ناگوار ارزیابی کرده بود - به مراتب وخیم‌تر از آن چیزی که خود رهبران حزب کمونیست چین ارزیابی کرده بودند. پو کو به محض دریافت این پیام، تلاش خود را برای کنار زدن مائو از سر راه آغاز کرد. شانگهای (مرکز ارتباطات حزب کمونیست چین با شوروی) در بیست و هفتم مارس تلگرافی به مسکو مخابره کرد به این مضمون: «از رویجین خبر رسیده که مائو به شدت بیمار است. آنها درخواست کرده‌اند که مائو برای انجام معالجات لازم به مسکو فرستاده شود.» اما مائو کاملاً سالم بود. پو کو و همکارانش نمی خواستند مائو در اطرافشان باشد زیرا نگران بودند که او دوباره درد سر تازه‌ای به وجود آورد.

درخواست رویجین برای فرستادن مائو به مسکو، مورد پذیرش مسکو قرار نگرفت. مسکو در نهم آوریل طی تلگرافی به اطلاع رهبری حزب کمونیست چین رساند: «ما مخالف سفر مائو به مسکو هستیم زیرا وی

برای انجام این سفر باید از مناطق سفید عبور کند که بسیار خطرناک خواهد بود. مائو به هر بهایی که شده حتماً باید در مناطق سرخ [مناطق تحت کنترل کمونیست‌های چین] تحت معالجه قرار بگیرد. ما تنها در صورتی که معالجه مائو در چین مطلقاً ناممکن و او در خطر مرگ باشد، می‌توانیم با سفر وی به مسکو موافقت کنیم.»

مائو تمایلی به ترک چین نداشت. او به پو کو، که امور ارتباطی با مسکو را تحت کنترل خود داشت، پاسخ داد: «حالم خوب است و قصد ندارم به جای دیگری بروم.» اما پو کو به زودی راه حل دیگری را مطرح کرد: به جا گذاشتن مائو در منطقه و سپردن وظیفه دفاع تا پای مرگ به او. به این ترتیب، رئیس حکومت سرخ (مائو) در منطقه باقی می‌ماند و حزب می‌توانست ادعا کند که حکومت سرخ همچنان زنده و پابرجاست.

اما هیچ کس تمایلی نداشت که در منطقه باقی بماند. بسیاری از کسانی که در منطقه باقی ماندند، یا در نبرد کشته شدند یا به اسارت گرفته و اعدام شدند. تسه تان، جوان‌ترین برادر مائو یکی از همین قربانیان بود. قربانی دیگر، هوشیو هنگ، دوست قدیمی مائو بود که وی را به کنگره اول حزب کمونیست چین برده بود. ^{۱۹۹} چو چیو پای که قبلاً فرد شماره یک حزب بود نیز از جمله قربانیان بود. کسانی که از این مهلکه جان سالم به در بردند به شدت از دست حزب شاکی و عصبانی بودند. ^{۲۰۰} چن یی، یکی از همین جان به در بردگان بود. او در بین به جامانده‌گان، از حیث مقام حزبی در رده دوم قرار داشت. چن یی در جریان جنگ با ملی‌گرایان، شدیداً مجروح شد. گلوله‌ای به کفل او اصابت کرده بود و لذا نمی‌توانست راه برود. چن یی در حالی که روی برانکارد خوابیده بود نزد چوئن لای رفت و درخواست کرد وی را به پشت جبهه منتقل کنند، اما چوئن لای با درخواست مذکور

مخالفت کرد. چوئن لای به چن یی مجروح گفت: «تو یک عضو ارشد حزب و ارتش سرخ هستی. بنابراین ما باید تو را با یک برانکارد به پشت جبهه منتقل کنیم. اما از آنجایی که تو برای مدت ده سال در استان جیانگشی کار کرده‌ای لذا نفوذ و اعتبار زیادی نزد مردم این منطقه داری... حالا که رهبری حزب مجبور به ترک منطقه شده، ما نمی‌توانیم تو را همراه خودمان ببریم، زیرا در این صورت قادر نخواهیم بود جواب توده‌های مردم را بدهیم.»

مائو می‌دانست که اگر او را در منطقه به جا گذارند، وی حتی اگر جان سالم هم به در ببرد، باز مجدداً از مرکزیت حزب و ارتش سرخ به دور خواهد افتاد. او قصد نداشت به این راحتی‌ها قضیه را رها کند. مائو در این مقطع خاص که از فرماندهی ارتش سرخ محروم شده بود، هیچ ارتش تحت امر دیگری در اختیار نداشت. اما او به عنوان رئیس حکومت آقای خودش بود و می‌توانست به هر جا که بخواهد برود و هر عملی را که می‌خواهد انجام دهد. مائو طی شش ماه بعد هر کاری که از دستش بر می‌آمد انجام داد تا مطمئن شود که پو کو و همکارانش موقع عقب‌نشینی وی رایکه و تنها در این منطقه خطرناک رها نخواهند کرد.

مائو به همین منظور مکان‌هایی را برای اقامت اضطراری مدنظر قرار داد که مشرف به مسیر فرار باشند. مکان اولی که مائو در آنجا اتراق کرد در جبهه جنوبی بود. کمونیست‌ها در سمت جنوب با جنگ سالاران کانتونی مواجه بودند. این جنگ سالاران از مدت‌ها قبل ارتباطات تجاری پررونقی در زمینه خرید و فروش تنگستن با کمونیست‌ها داشتند و به ویژه از جیانگ کای شک متنفر بودند. در این نواحی، برخلاف دیگر جبهه‌ها که ملی‌گرایان مدام در حال پیشروی بودند، جنگ و درگیری چندانی به چشم نمی‌خورد. جنگ

سالاران کانتونی در اواخر آوریل مذاکراتی را با سرخ‌ها در خصوص ایجاد یک معبر امن برای عبور و مرور کمونیست‌ها، آغاز کردند. مائو به محض اطلاع از این مذاکرات، عازم هویچانگ، مقر رهبری حزب در جبهه جنوبی، شد؛ جایی که درست در حاشیه منطقه سرخ‌ها قرار داشت.

برای رهبران محلی حزب در هویچانگ کاملاً مشخص بود که مائو هیچ بهانه‌ای برای حضورش در این ناحیه ندارد. مائو در طی دوران اقامتش در هویچانگ هیچ کاری برای انجام دادن نداشت. او بیشتر اوقات خود را به تپه نوردی، و سرزدن به رفقای محلی و خوردن و خوابیدن در کنار آنها سپری می‌کرد. او حتی به کارهایی مثل تصحیح برنامه‌های آموزشی برای واحدهای محلی حزب مشغول شد تا آنجا که بعضی وقت‌ها ساعات بسیار زیادی را صرف تصحیح یک متن ساده می‌کرد.

مائو در ماه جولای به همان سرعتی که سر و کله‌اش در هویچانگ پدیدار شده بود، این ناحیه را ترک کرد. او پی برده بود که راه فرار به بخش غربی جبهه انتقال یافته است. در این ماه یک واحد ۸ هزار نفره از ارتش سرخ برای گشت و دیده‌وری به این ناحیه اعزام شده بود. مائو به رویجین بازگشت. مائو یک ماه بعد، به محض این که راه جدید فرار در نزدیکی شهر «یو دو» (واقع در ۶۰ کیلومتری غرب رویجین) تثبیت و مشخص شد، به سوی مقر حزب در این شهر حرکت کرد. یک گروه بیست تا سی نفره، شامل منشی، پزشک، آشپز، مهتر و نگهبانان، مائو را در این سفر همراهی می‌کردند. مقر حزب در نزدیکی یک رودخانه و در جنب یک دروازه باستانی قرار داشت. این دروازه به عنوان آغاز مسیر فرار مشخص شده بود. مائو در این شهر آنقدر چمباتمه زد تا مطمئن شود که در موقع عقب‌نشینی وی رایکه و تنها

در منطقه جنگی رها نخواهند کرد.

مائو قبل از ترک رویجین تصمیم گرفت گنجینه سرقتی ارزشمندش را به حزب تحویل دهد. این گنجینه که دربردارنده طلا، نقره و جواهرات بود طی دو سال گذشته در یک غار حفظ و نگهداری شده بود. مائو به برادر بانکدار خود، تسه مین، گفت که گنجینه مذکور را به پو کو تحویل دهد. مائو تا دقیقه نود حاضر نشده بود گنجینه سرقتی اش را تحویل دهد. این امر که گویای بی اعتمادی بسیار زیاد وی نسبت به حزب و مسکو بود، می توانست سبب نارضایتی کرملین از مائو شود. مائو بسیاری از قواعد را، و از جمله سه اصل اساسی را که خود او مدام فرموله و تکرار می کرد، شکسته بود: همیشه از دستورات تبعیت کنید، هرگز یک سوزن از مال مردم را بر ندارید (غارت خود سرانه نکنید)، و همه کالاهای مصادره شده را تحویل حزب و ارتش بدهید. اما خود مائو عملاً به این قواعد پای بند نبود. او دست به غارت شخصی زده بود زیرا از این نگران بود که در صورت جدایی از مسکو سرش بی کلاه بماند و هیچ پولی در بساط نداشته باشد.

اما اکنون با توجه به نزدیک شدن ارتش ملی گرایان، حفظ گنجینه مسروقه در غار امری معنایی بود. حالا زمان نقد کردن این گنجینه - به عنوان بهای بلیط عقب نشینی امن برای مائو - فرا رسیده بود. حزب در این شرایط دشوار شدیداً به پول نیاز داشت و مدام از مسکو طلب پول می کرد. مائو گنجینه خود را به حزب تحویل داد و همچنین به پو کو قول داد که مطابق با دستورات حزب عمل خواهد کرد. پو کو هم متقابلاً به مائو قول داد که موقع عقب نشینی وی را همراه خود خواهد برد. پو کو احتمالاً هیچ انتخاب دیگری نداشت زیرا مائو از حیث فیزیکی خودش را به محلی که قرار بود آغاز مسیر فرار باشد تحمیل کرده بود.

شیانگ ینگ^{۲۰۱}، «معاون رئیس جمهور» حکومت سرخ که به

میانه‌روی نسبی مشهور بود، در آخرین لحظات به سمت رهبری به جا ماندگان در جبهه منصوب شد. شیانگ ینگ تنها فرد در رهبری حزب بود که اصل و تبار کارگری داشت. او وظیفه خطیر مذکور را بدون هیچ گونه اعتراضی پذیرفت و به این ترتیب روحیه‌ای بس فداکارانه و شهادت طلبانه را که در بین همقطاران‌ش چیز نادری بود به نمایش گذاشت. با این وصف، شیانگ ینگ نگرانی عمیق خود را در مورد همراهی مائو با رهبریت در حال عقب‌نشینی حزب ابراز کرد. او قبلاً شاهد خشونت‌طلبی‌ها و بی‌رحمی‌های مائو در جریان سلاخی و پاکسازی سرخ‌های جیانگشی در ۱۹۳۱ بود و شناخت کاملی از شخصیت قدرت طلب مائو داشت. مائو که از شیانگ ینگ متنفر بود، قربانیان خود را در زیر شکنجه وادار کرده بود که علیه وی

شهادت‌های دروغ بدهند. چوئن لای به کمینترن گزارش داده بود: «افراد دستگیر شده تحت شکنجه شهادت داده‌اند که شیانگ ینگ عضو تشکیلات «ضد بلشویکی» است.» الکساندر پانیوشکین^{۲۰۲}، که بعدها سفیر شوروی در چین شد، آشکارا گفت که مائو سعی کرده بود با زدن برچسب «ضد بلشویکی» بر پیشانی شیانگ ینگ از شر او خلاص شود. به گفته پانیوشکین «تنها دخالت پولیت بورو باعث شد که مائو از نابودی شیانگ منصرف شود.» شیانگ در نینگدو در سال ۱۹۳۲ یکی از کسانی بود که مصرانه خواهان استعفای مائو از رهبری ارتش شده بود. نفرت شدید مائو از شیانگ عاقبت به مرگ شیانگ ینگ در ده سال بعد منجر گردید.

شیانگ ینگ قویاً با رفتن مائو از جبهه مخالف بود. او تو براون در خاطراتش نوشته است «شیانگ ینگ اشارات روشنی به خط تروریستی مائو و بازجویی‌های بی‌رحمانه وی از کادرهای وفادار حزب

در سال ۱۹۳۱ می کرد. او هشدار می داد که نباید نبرد متعصبانه حزبی
مائو علیه رهبری حزب را دست کم گرفت. از نظر او خویشن داری
موقت مائو صرفاً یک حرکت تاکتیکی بود و مائو مترصد مانده تا از
اولین فرصت برای غصب رهبری ارتش و حزب استفاده کند.» اما پو
کو بنا به اظهارات او تو براون، به نظر خوش بین می آمد: «پو کو گفت
که وی در این مورد با مائو صحبت کرده و اطمینان دارد که او دست
به اقدام تحریک آمیزی برای به وجود آوردن یک بحران رهبری
نخواهد زد...»

مائو در ماه سپتامبر تصمیم گرفت که کاملاً گوش به فرمان حزب باشد. او تا ماه جولای، که در جبهه جنوبی خیمه زده بود، مدام از دستورالعمل‌های رهبری حزب انتقاد و به مأموران حزبی توصیه می‌کرد که دستورات حزب را نادیده بگیرند و آن‌طور که خود صلاح می‌دانند عمل کنند. برای مثال موقعی که یکی از نوچه‌های مائو به او گفت که از جانب حزب به عنوان «وزیر امور زمین» در یکی از مناطق سرخ منصوب شده، مائو از وی خواست که به یک منطقه دیگر برود و کار متفاوتی را برعهده بگیرد: «تو نباید وزیر زمین این منطقه بشوی. به منطقه هویچانگ برو و رئیس حکومت آنجا باش.»

اما موقعی که ماه سپتامبر رسید، مائو رفتار کاملاً متفاوتی در پیش گرفت. برای مثال زمانی که لین بیائو به دیدار مائو رفت، همراه لین در این دیدار به خاطر می‌آورد که «مائو کاملاً دست از رفتار تفرقه برانگیز خود برداشته بود و کاملاً مطیع و گوش به فرمان حزب به نظر می‌رسید.»

مائو موقعی که در شهر «یودو» خبردار شد که رهبری حزب قصد دارد حتماً او را با خود به پشت جبهه ببرد، برای همسرش پیغام فرستاد که خود را آماده سفر کند. هیچ بچه‌ای اجازه رفتن نداشت بنابراین «مائو کوچولو»، پسر دو ساله مائو و همسرش، مجبور به ماندن بود. اولین فرزند این زوج دختری بود که در ژوئن ۱۹۲۹ در خانه‌ای زیبا در شهر «لانگ یان» در ایالت فوجیان به دنیا آمده بود. مائو و همسرش گویی یوان، یک ماه بعد از تولد این دختر مجبور به ترک شهر شدند و لذا دخترشان را به دست یک دایه سپردند. آنها برای مدت تقریباً سه سال نتوانستند به این شهر بازگردند. عاقبت زمانی که گویی یوان به شهر بازگشت به او خبر دادند که دخترش مرده است، اما وی نتوانست مرگ فرزندش را باور کند. گویی یوان بعد از این که

کمونیست‌ها در چین به قدرت رسیدند، جستجو برای یافتن دخترش را آغاز کرد. این جستجوی طولانی و مشغله‌وار برای چندین دهه و تا سال ۱۹۸۴ که گویی یوان درگذشت، ادامه داشت.

گویی یوان از آنجایی که نمی‌توانست مائو کوچولو را همراه خودش به پشت جبهه ببرد، وی را به دست خواهرش سپرد. خواهر گویی یوان، همسر تسه‌تان برادر مائو بود. این زوج همراه برادر و والدین گویی یوان، در منطقه جنگی باقی ماندند. گویی یوان با گریه و زاری بسیار از فرزندش جدا شد. (بچه سوم او نیز پسری بود که چند ماه پیش‌تر در پی تولدش مرده بود.) مائو کوچولو برای مدت کوتاهی نزد یک پرستار باقی ماند. بعد از این که ملی‌گرایان این منطقه سرخ را به تصرف خود درآوردند، تسه‌تان مخفیانه بچه مائو را به جای دیگری منتقل کرد. اما تسه‌تان، در آوریل ۱۹۳۵ طی نبردی کشته شد بدون این که به همسر خود یا فرد دیگری بگوید که فرزند مائو را به کجا فرستاده است.

گویی یوان به محض این که مائو به قدرت رسید تلاش نومیدانه خود را برای یافتن مائو کوچولو آغاز کرد؛ تلاشی که به نتایجی غمبار ختم شد. در این دوران گویی یوان دیگر همسر مائو نبود اما اصرار داشت که فرزند گمشده خود را حتماً پیدا کند. خواهر گویی یوان که در مورد گم شدن مائو کوچولو احساس گناه می‌کرد، در یکی از شب‌های نوامبر سال ۱۹۴۹ به هنگام ردگیری سرنخی در مورد فرزند گمشده خواهرش، طی یک حادثه رانندگی کشته شد. در سال ۱۹۵۲ نیز مرد جوانی را پیدا کردند که احتمال داده می‌شد فرزند گمشده مائو و گویی یوان باشد. برادر گویی یوان به خاطر می‌آورد: «خواهرم به سرعت خود را رساند تا از هویت واقعی این جوان مطمئن شود. او عمدتاً دو چیز را بررسی می‌کرد، یکی نوع گوش‌های خاص پسرش را

و دیگری بوی خاص زیر بغل او را. گویی یوان متقاعد شده بود که فرزندش این ویژگی‌ها را از مائو به ارث برده است. او بعد از معاینه و بررسی ویژگی‌های فوق به این نتیجه رسید که این مرد جوان، همان مائو کوچولوی گمشده‌اش است.»

اما تعداد زنان کمونیستی که مجبور به رها کردن فرزندان خود شده و جستجوی مشابهی را برای یافتن فرزندان گمشده خویش آغاز کرده بودند، پرشمار بود. در همین زمان یک زن بیوه عضو ارتش سرخ ادعا کرد که آن مرد جوان فرزند گمشده مائو نیست، بلکه فرزند خود اوست. حزب در این مورد مداخله کرد و حکم داد که ادعای این زن درست است. برادر گویی یوان به دیدن مائو رفت. مائو تا آن زمان ترجیح داده بود که در موضوع مداخله نکند. برادر زن سابق مائو عکسی از مرد جوان را به مائو نشان داد و تلویحاً گفت که گویی یوان دوست دارد که مائو در این امر دخالت کند. اما مائو به این خواسته پاسخ منفی داد و گفت: «دخالت در این موضوع برای من کار دشواری است.» مائو به وی توصیه کرد که بر اساس حکم حزب عمل کند. گویی یوان قضیه را رها نکرد و درگیر نبرد دردناک و غمباری شد که برای سال‌های متمادی ادامه یافت. او و برادرش طی سال‌های بعد در تماس با این مرد جوان بودند و حتی ترتیب ازدواج او را هم دادند. این فرد عاقبت در دهه ۱۹۷۰ در پی ابتلا به سرطان کبد درگذشت.

مائو از بابت به جا گذاشتن مائو کوچولو در منطقه جنگی هیچ غم و غصه خاصی از خود نشان نداد، و حتی حاضر نشد با فرزند کوچک خود خدا حافظی کند. غم و غصه واقعی او ناشی از مسایل شخصی بود. گونگ چو^{۲۰۳}، فرمانده ارتش سرخ در شهر «یودو»، بعدها در خاطرات خود شرح جالبی از آخرین هفته‌های اقامت مائو در «یودو»

قبل از عقب‌نشینی نیروهای سرخ، ارائه کرد. گونگ چو از جمله نوشته است:

«من در اوایل سپتامبر ۱۹۳۴ مشغول مطالعه یک نقشه در مقر فرماندهی ام بودم که ناگهان محافظم وارد اتاق شد و اعلام کرد: صد مائو تشریف فرما شده‌اند! بلافاصله به سمت در دویدم و مائو را دیدم که همراه دو محافظش در حال پیاده شدن از اسب هایشان هستند. چهره‌اش زرد و تکیده به نظر می‌آمد. از او پرسیدم: «مثل این که حال حضرتعالی خوب نیست؟» او جواب داد: «بله، درست می‌گویی. مدتی است که بیمارم، اما ناراحتی اصلی‌ام، ناراحتی روحی است.» او بعداً صورتش را شست، سیگاری روشن کرد و گفت: «من قصد دارم برای مدتی در این شهر بمانم.»

مائو سپس به گونگ چو می‌گوید که از آنجایی که ما دوستان قدیمی هستیم و در «سرزمین راهزنان» هم با یکدیگر دوست بودیم، لذا «امیدوارم که شب‌ها هر موقع وقت کردی سری به من بزنی تا با هم گپ و گفت‌وگویی داشته باشیم.» گونگ چو در ادامه خاطراتش می‌نویسد: «مائو گفت و گو کردن را دوست داشت، بنابراین دعوت او را پذیرفتم. بعدها گویی یوان هم به مائو ملحق شد. او غذاهای عالی برای شام می‌پخت. و ما سه نفر تا نیمه‌های شب می‌خوردیم و می‌نوشتیم و با یکدیگر حرف می‌زدیم... تا جایی که شخصاً شاهد بودم در آن هفته‌ها هیچ کس دیگری به جز من به دیدن مائو نمی‌آمد... واقعاً این احساس وجود داشت که او منزوی و بیچاره شده است.»

یکی از روزها گونگ چو یک مرغ و مقداری پاچه خوک برای شام خریداری می‌کند. مائو «از شام بسیار خوشش آمد و مقدار زیادی نوشیدنی الکلی خورد. او سپس شروع کرد به گلایه کردن از رهبری

حزب، اما این حرف‌ها بیشتر درد دل‌های دوستانه مابین دو رفیق قدیمی بود تا حرف‌های تبلیغاتی مخرب و هدف دار. موقعی که من یادآور شدم که به سبب انجام کاری از سوی حزب مؤاخذه شده‌ام، مائو گفت که وی با این مؤاخذه موافق نبوده است و عامل اصلی همه این چیزها چوئن لای است که فرد بی‌رحم و خشنی است... مائو همچنین گفت که دشمنان حزبی‌اش مایل‌اند که همه قدرت را در اختیار خود داشته باشند... چنین به نظر می‌رسید که مائو عمیقاً از این افراد متنفر است... مائو هرچه بیشتر مشروب می‌خورد، غمگین‌تر و محزون‌تر می‌شد. او انواع مؤاخذه‌ها و تنبیهاتی را که رهبری حزب در موردش اعمال کرده بود برایم برشمرد. او با غم و غصه بسیار گفت که دیگر رئیس بزرگ حزب نیست و سپس اشک از گونه‌هایش جاری شد. او مدام سرفه می‌کرد و چهره‌اش چروکیده و رنگ پریده به نظر می‌آمد. در زیر کورسوی چراغ نفتی، مائو تصویر کاملی از غم و افسردگی بود.»

نه فروپاشی حکومت کمونیست چین (در روئجین) و نه جدایی از فرزند، هیچ کدام نمی‌توانست مائو را به اندازه از دست دادن قدرت شخصی غمگین و ناراحت کند.

سپس، موقعی که به نظر می‌آمد همه چیز برای فرار مائو از منطقه جنگی مهیاست، برنامه‌های او تا مرز فروپاشی کامل پیش رفت.

درست چند روز قبل از آغاز فرارِ مائو و ارتش سرخ، مائو شدیداً تب کرد و به هذیان‌گویی افتاد. او به تب مالاریا مبتلا شده بود. آن هنگام فصل مالاریا بود و پشه‌ها در فضای شهر «یودو» به قدری پرتعداد بودند که بعضاً وارد دهان و بینی رهگذران می‌شدند. حتی گنه گنه هم بی‌تأثیر بود. مائو حتماً باید بهبود می‌یافت و این یک امر حیاتی برای وی به شمار می‌رفت. او باید به سرعت بهبود می‌یافت تا بتواند همراه دیگران

منطقه را ترک کند. نلسون فو^{۲۰۴}، بهترین پزشک شاغل در مناطق سرخ که در زمستان ۱۹۳۲ از مائو در بیمارستان میسیونری مراقبت کرده بود، فی الفور به بالین مائو آمد تا حال وی را برای سفری قریب الوقوع خوب کند. بیمار و پزشک هر دو به خوبی آگاه بودند که دکتر نلسون فو زندگی مائو را نجات داده و به این ترتیب باعث شده بود که او به موفقیت‌های سیاسی بعدی دست یابد.

دکتر نلسون فو برای دهه‌های بعد سرپرست پزشکان معالج مائو بود. او در سال ۱۹۶۶، در جریان «پاکسازی بزرگ» مائو نامه‌ای به مائو (رهبر چین) نوشت و طی آن به مقطعی از زندگی مائو در شهر یودو در سال ۱۹۳۴ اشاره کرد. دکتر فو نوشت: «من زندگی‌ات را دریودو نجات دادم، امیدوارم اکنون بتوانی زندگی مرا نجات بدهی.» دکتر نلسون فو ۷۷ ساله در این زمان (سال ۱۹۶۶)، به سختی از سوی انقلابیون مجروح و مضروب شده، دنده‌هایش شکسته شده و جمجمه‌اش ترک برداشته بود. مائو انگشتش را تکان داد؛ اما به آرامی. او در حاشیه نامه دکتر نلسون فو نوشت: «این مرد مرتکب جنایت عمده‌ای نشده و چه بسا باید مورد عفو قرار بگیرد.» اما موقعی که مائو با خبر شد که دکتر نلسون فو درباره وضع سلامتی وی با دیگر رهبران حزب صحبت کرده، به شدت عصبانی شد زیرا وی اصلاً دوست نداشت که در این باره هیچ حرفی زده شود. این قضیه به اصطلاح جزو تابوهای بزرگ مائو به شمار می‌رفت. مائو اجازه داد تا دکتر فو را زندانی کنند. این پزشک هفتاد و هفت ساله بعد از دو هفته مقاومت در زندان، نهایتاً بر کف سلولش جان داد.

در همین زمان ارتش سرخ با توجه به پیشروی ارتش ملی گرایان در صدد اجرای یک عقب‌نشینی توأم با جنگیدن بود و در عین حال تلاش می‌کرد که تدارکات و برنامه‌هایش برای تخلیه مناطق سرخ

محرمانه باقی بماند. عقب‌نشینی اجتناب‌ناپذیر بود اما این امر ارتش سرخ را قادر می‌ساخت که یک حرکت استراتژیک به سمت مرزهای شمال غربی را به اجرا درآورد. هدف نهایی ارتش سرخ رسیدن به مرزهای شوروی و چین بود زیرا از این طریق می‌توانست به سلاح‌ها و تجهیزات روسی بسیاری دست یابد. این عملیات بعدها به «عملیات اتصال به شوروی» معروف شد. شوروی از سال‌ها پیش در همین فکر بود و برای این کار برنامه‌ریزی هم کرده بود. یان برژین (رئیس ضد اطلاعات ارتش شوروی) در سال ۱۹۲۹ به ریشارد زورگه (مأمور نیمه آلمانی، نیمه روسی شوروی در چین) گفته بود که مأموریت وی تلاش برای رساندن ارتش سرخ چین به مرزهای شوروی است.

در ماه جولای یک واحد ۶ هزار نفره از ارتش سرخ به عنوان طعمه عازم مسیر مخالف شد. این واحد قریب ۱/۶ میلیون برگ اطلاعاتیه را که در ۳۰۰ خورجین روی دوش سربازان حمل می‌شد، با خود حمل می‌کرد و نام پرطمطراق «طلایه داران جبهه شمالی ارتش سرخ برای جنگ با ژاپن» را یدک می‌کشید^{۲۰۵}. حرکت این واحد در یک جو تبلیغاتی سنگین و گسترده آغاز شد. اعضای واحد به زودی دریافتند که از آنها به عنوان یک طعمه استفاده شده؛ موضوعی که حتی رهبران این واحد آن را به اعضایش نگفته بودند. سپاهیان این واحد ۶۰۰۰ نفره احساس تلخی و نفرت مضاعفی می‌کردند زیرا مأموریتی که به آنها محول شده بود کاملاً بی‌معنی و پوچ به نظر می‌رسید: چنین واحد نظامی کوچکی امکان نداشت که بتواند توجه دشمن را از رویجین به سمت خود جلب کرده و آنها را فریب دهد. در عوض، نیروهای ملی‌گرا از مناطق همجوار به سمت این واحد نظامی حمله‌ور شدند و طی چند ماه همه آنها را تارومار کردند.

بخشی از عملیات مهیا شدن برای تخلیه مناطق سرخ مربوط می‌شد

به بررسی عقیدتی افرادی که قرار بود به پشت جبهه تخلیه شوند. این پروسه زیر نظر چوئن لای انجام گرفت. افرادی که غیرقابل اطمینان تشخیص داده می شدند، بلافاصله اعدام می شدند. تعداد این اعدام شدگان قریب هزاران نفر بود. در بین اعدامی ها از جمله می توان به معلمینی اشاره کرد که قبلاً ملی گرا بودند. تقریباً همه این معلمین اعدام شدند. اعدام ها در یک دره که توسط کوه های اطراف محاصره شده بود انجام شد. در کف این دره، گودال هایی برای دفن اعدامی ها حفر کرده بودند. قربانیان معمولاً با ضربات چاقو اعدام می شدند و سپس اجسادشان را به داخل گودال ها پرتاب می کردند. هر زمان که یک گودال پر می شد، مابقی محکومین به مرگ را وادار می کردند که گودال دیگری را حفر کرده و سپس آنها را می کشتند و در همان گودال می انداختند و در بعضی موارد هم افراد را زنده به گور می کردند.

این قتل عام ها توسط عوامل امنیتی حکومت سرخ انجام می شد؛ هر چند که بسیاری از این مردان امنیتی در آن هنگام ایمان خود را به حزب از دست داده بودند و بعدها خودشان قربانی رژیم شدند. یکی از این ایمان باختگان مردی بود که ریاست گروه محافظین «شورای نظامی» سرخ ها را برعهده داشت. از یادداشت هایی که از این مرد به جا مانده چنین بر می آید که او از ارتش فرار کرده و در کوه ها و تپه های اطراف پنهان شده بود. اما مسئولین از طریق یک دختر محلی که با وی رابطه داشت جایش را پیدا کردند. این مرد که تیرانداز قابلی هم بود، نهایتاً در پی نبرد با دستگیر کنندگانش، با شلیک گلوله اقدام به خودکشی کرد.

دوران حکمرانی این رژیم ترور و وحشت در اکتبر ۱۹۳۴ به پایان رسید. در شهر یودو، پل های شناور روی رودخانه نصب گردید. از نوک و

بدنه قایق‌ها فانوس‌های روشنی را آویزان کرده بودند. در هر دو سوی رودخانه، مشعل‌ها و فانوس‌های روشن در حالی که شعله‌های آنها روی آب انعکاس یافته بود، دیده می‌شد. خانواده‌های سربازان و دهقانان سازماندهی کرده و در ساحل رودخانه جمع کرده بودند تا با سپاهیان ارتش سرخ خداحافظی کنند. افرادی که دارای جراحت شدید بودند به دست خانواده‌ها سپرده شده بودند. سربازان گروه گروه از روی مسیر پرازقلوه سنگ عبور کردند تا خود را به دروازه خروجی شهر که نقطه آغاز مسیر عقب‌نشینی بود، برسانند. یک پسر بچه ۱۲ ساله از پشت دیوار خانه‌ای که مشرف به رودخانه و دروازه شهر بود، با هیجان شاهد این حوادث بود. پدر این پسرک مغازه‌دار ساده‌ای بود که چهار سال پیش در جریان قتل عام مائو (تحت عنوان مبارزه با عناصر «ضد بلشویکی») اعدام شده بود. جرم ضد انقلابی این مرد «کار در یک فروشگاه» بود. آن پسر ۱۲ ساله حالا (در سال ۱۹۹۴) مردی ۷۲ ساله است. او در مصاحبه‌ای با ما صراحتاً ابراز کرد: «من و بسیاری دیگر از اهالی محل آن شب از رفتن ارتش سرخ بسیار شاد و خوشحال بودیم.»

مائو در حول و حوش ساعت ۶ عصر هجدهم اکتبر در حالی که لاغرو نحیف اما خونسرد و استوار به نظر می‌رسید و موهای بلندش را از پشت سر شانه کرده بود، همراه محافظینش از مقر فرماندهی محلی حزب خارج شد، از عرض خیابان عبور کرد، از دروازه باستانی شهر رد شد و قدم بر روی پل شناور گذاشت.

این پلِ فکسنی شناور نه فقط باعث عبور مائو از روی آب شد، بلکه باعث گردید تا وی قدم به یک افسانه بزرگ بگذارد. گذشته جنایت بار مائو و رژیم حزب کمونیست چین، تقریباً پشت سر آنها به جا ماند. و مائو به این ترتیب توفیق یافت تا خالق حماسه و افسانه‌ای باشد که

در تاریخ معاصر چین دیرپاترین حماسه و افسانه به شمار می‌رود؛
«حماسه» ای که به «بزرگ‌ترین حماسه قرن بیستم» مشهور شده:
«حماسه راهپیمایی بزرگ».

بخش دوازدهم: راهپیمایی بزرگ (بخش اول)

(۱۹۳۴: ۴۰ سالگی مائو)

جیانگ کای شک به سرخ‌ها اجازه رفتن می‌دهد

در اکتبر ۱۹۳۴ که «راهپیمایی بزرگ» آغاز شد، حدود ۸۰ هزار نفر در این راهپیمایی شرکت داشتند. مقدمات راهپیمایی طی ده روز مهیا شد. سربازان سرخ در سه ستون به حرکت درآمدند. لین بیائو و پنگ دی هوای ریاست دو واحد از نخبگان حزب و ارتش را بر عهده داشتند. «ستاد فرماندهی» بالغ بر ۵ هزار نیرو می‌شد که تعدادی از رهبران به اضافه اعضای ستادها، محافظین و خدمه‌های آنها را شامل می‌شد. مائو نیز همراه «ستاد فرماندهی» بود.

آنها به آرامی به سوی غرب راه افتادند. سربازان مجبور بودند بارهای سنگینی را با خود حمل کنند. هزاران باربر روی دوش خود تجهیزات نظامی، ماشین‌های چاپ و گنجینه مسروقه مائو را حمل می‌کردند. اغلب این باربران کسانی بودند که به زور وادار به خدمت سربازی شده بودند. آنها زیر نظارت مأموران امنیتی مجبور به خدمت در ارتش سرخ شده بودند. یکی از این مأموران بعدها به ما گفت: «سنگین‌ترین بارها توسط کسانی حمل می‌شد که اخیراً از تیم‌های کارگری دشوار آزاد شده بودند و لذا از نظر بدنی بسیار ضعیف و ناتوان بودند... بعضی از آنها در طول مسیر جان سپردند و عده زیادی هم به انواع بیماری‌ها مبتلا شدند.»

یک شاهد عینی به خاطر می‌آورد که:

«باران‌های پاییزی بدون وقفه می‌بارید و همین باعث گل‌آلود شدن مسیر راهپیمایی شده بود... هیچ راهی برای فرار از شر این باران‌ها نبود، و یک لحظه خواب آرام را از چشم همه ربوده بود... برخی‌ها مریض و ضعیف می‌شدند و به خواب می‌رفتند اما دیگر هرگز بلند نمی‌شدند. پاهای بسیاری از سربازان زخم شده بود. آنها پا‌های

مجروح خود را با هر پارچه و کهنه‌ای که به دستشان می‌رسید می‌بستند که همین امر باعث می‌شد تا موقع راه رفتن درد شدیدی را تحمل کنند... هر چقدر جلوتر می‌رفتیم سربازان و کارگران بیشتری پا به فرار می‌گذاشتند. و آنهایی که فرمانبردارتر بودند ملتمسانه و با اشک و ناله از مسئولینشان درخواست می‌کردند که آنها را مرخص کنند...»

افراد نترس‌تر به سادگی بارهای خود را روی زمین می‌گذاشتند و از یک لحظه غفلت مراقبین خود استفاده کرده، پا به فرار می‌گذاشتند. سربازان هم به‌طور گروهی، در موقعیت‌های مناسب و با استفاده از خستگی رؤسای خود، اقدام به فرار می‌کردند.

راهپیمایی کنندگان با چهار ردیف هولناک از سنگ‌های گوناگون مواجه بودند؛ همان نوع سنگ‌هایی که ارتش سرخ را به این وضع ناگوار فعلی محکوم کرده بود. با این وصف، اوضاع به نحوی پیش رفت که موانع فوق‌موجب بروز هیچ مشکل عمده‌ای برای سرخ‌ها نشد.

ردیف اول سنگ‌ها متعلق به سپاهیان کانتونی بود. جنگ سالاران کانتونی روابط تجاری پر سودی با سرخ‌ها داشتند (تجارت فلز تنگستن) و لذا به سرخ‌ها قول داده بودند که در جریان عقب‌نشینی آنها دست به هیچ اقدام خصمانه‌ای نخواهند زد. کانتونی‌ها به این قول خود پای‌بند باقی ماندند. با این وصف، این عقب‌نشینی آرام صرفاً به خاطر خویشتن‌داری کانتونی‌های ضد جیانگ کای شک نبود. جیانگ به خوبی آگاه بود که سرخ‌ها تمایل دارند که عقب‌نشینی خود را از منطقه کانتون آغاز کنند. او همچنین مطلع بود که کانتونی‌ها قصد حمله به سرخ‌ها را ندارند. جیانگ کای شک در سوم اکتبر همان سال، کوتاه‌زمانی پس از آغاز عقب‌نشینی سرخ‌ها (یا به

عبارتی «راهپیمایی بزرگ»، به نخست وزیر خود گفت: «کانتونی‌ها دارند یک طرف توری را که ما برای سرخ‌ها پهن کرده‌ایم باز می‌کنند.» جیانگ کای شک همچنان با ایده اعزام سپاهیان به منطقه عقب‌نشینی سرخ‌ها جهت تارو مار کردن آنها صراحتاً مخالف بود. یکی از دستیاران نزدیک جیانگ از وی تقاضا کرد که سپاهیان ملی‌گرایان عازم کانتون شوند تا سرخ‌ها در بن بست قرار بگیرند اما جیانگ مخالفت کرده و به او گفت: «نگران نباش».

راهپیمایی کنندگان سرخ بعد از عبور از ردیف اول سنگرها، در ماه نوامبر به ردیف دوم سنگرها رسیدند. اگرچه ستون‌های ارتش سرخ در ده‌ها کیلومتر فضای باز گسترده بودند و اهداف بسیار آسانی به شمار می‌رفتند، اما مورد حمله قرار نگرفتند. کانتونی‌ها دوباره شاهد آرام قضایا بودند. ژنرال هو چی یین، که یک هونانی به شدت ضد کمونیست بود و همان کسی بود که کائی هویی همسر سابق مائو را اعدام کرده بود، فرماندهی بخشی از نیروهای دفاع کننده از ردیف دوم سنگرها را بر عهده داشت. این ژنرال و نیروهایش نیز علیه سپاهیان در حال عقب‌نشینی سرخ دست به هیچ حمله‌ای نزدند. این ماجرا در ردیف سوم سنگرها نیز تکرار شد. جیانگ کای شک نه تنها ژنرال هو چی یین را به خاطر «اهمال» ظاهری‌اش مؤاخذه نکرد، بلکه در دوازدهم نوامبر وی را به عنوان فرمانده کل عملیات علیه سرخ‌ها منصوب کرد. این ضد کمونیست خشن همچنین وظیفه فرماندهی ردیف چهارم سنگرها را نیز بر عهده داشت. ردیف چهارم سنگرها در مکان مطلوبی در کرانه غربی رودخانه شیانگ (بزرگ‌ترین رودخانه در استان هونان و همان رودخانه‌ای که مائو در دوران جوانی منبع الهام اشعار خود قرار داده بود) واقع شده بود. اینجا مکان بسیار مناسبی بود برای تارو مار کردن سپاهیان سرخ. هیچ پلی برای عبور از

رودخانه وجود نداشت و سرخ‌ها که فاقد توپ‌های ضد هوایی بودند، مجبور بودند که از پهنای وسیع رودخانه عبور کنند و همین باعث می‌شد که اهداف بسیار راحتی برای نیروهای زمینی و نیز هواپیماهای جنگنده ارتش ملی گرایان باشند. اما باز هم سرخ‌ها توانستند بدون هیچ گرفتاری خاصی برای مدت چهار روز نیروهای خود را به آن سوی رودخانه منتقل کنند؛ پُست‌ها و سنگرهای تحت امر ژنرال هو چی ین یا خالی و یا صرفاً شاهد آرام اوضاع بودند. هواپیماهای جنگنده جیانگ کای شک بالای سر سرخ‌ها پرواز می‌کردند اما تنها هدفشان شناسایی موقعیت بود. آنها از ریختن بمب و حتی شلیک مسلسل به سوی سپاهیان سرخ خودداری می‌کردند. مائو به همراه «ستاد فرماندهی» ارتش سرخ در روز سی‌ام نوامبر از رودخانه شیانگ گذشت. تا روز اول دسامبر حدود ۴۰ هزار تن از نیروهای سرخ موفق به عبور از روی رودخانه شده بودند.

جیانگ تازه در این مرحله وارد عمل شد. او که به قول یکی از همکارانش تا آن زمان «با تمرکز کامل» اوضاع را زیر نظر داشت دستور داد مسیر رودخانه را مسدود و بمباران سنگین هوایی را شروع کنند. به این ترتیب بخشی از عقبه ارتش سرخ در کرانه شرقی رودخانه شیانگ زمین گیر شد. بخش دیگر ارتش سرخ که از رودخانه گذشته بود در پی حملات ارتش جیانگ کای شک تلفات بسیاری داد و نیروهایش به نصف کاهش یافت.^{۲۰۶} با این وصف سپاهیان نخبه و اصلی ارتش سرخ و نیز نفرات «ستاد فرماندهی» ارتش سرخ توانستند از این مهلکه جان سالم به در ببرند. جیانگ کای شک از این موضوع مطلع بود. ژنرال هو چی ین روز بعد در نامه‌ای که برای جیانگ کای شک ارسال کرد نوشت: «نیروی اصلی راهزنان همگی از رودخانه عبور کرده و در حال فرار به سوی غرب هستند.»

شکی نیست که جیانگ کای شک به رهبری حزب کمونیست چین و نیروی اصلی ارتش سرخ اجازه گریز از مهلکه را داده بود.

چرا جیانگ کای شک اینگونه عمل کرد؟ یکی از دلایل اصلی عملکرد جیانگ در برابر سرخ‌ها زمانی مشخص شد که سپاهیان تحت امر وی اقدام به راندن بقایای ارتش سرخ به سوی ایالت‌های غربی کشور (گویجو^{۲۰۷} و سپس سیچوان) کردند. برنامه جیانگ این بود که از نیروهای سرخ برای اهداف شخصی خویش استفاده کند. این دو

ایالت همراه ایالت همسایه‌شان یون نان^{۲۰۸} منطقه جنوب غربی چین را که بالغ بر یک میلیون کیلومتر مربع مساحت و حدود ۱۰۰ میلیون نفر جمعیت می‌شد، تشکیل می‌دادند. این منطقه گسترده عملاً مستقل و خارج از کنترل حکومت مرکزی (حکومت ملی گرایان) بود. هر کدام از این سه ایالت دارای ارتش‌های خاص خود بودند و

مالیات‌های بسیار کمی به نانجینگ (پایتخت ملی گرایان در شرق کشور) پرداخت می‌کردند. از این میان ایالت سیچوان با حدود ۵۰ میلیون جمعیت و بیشترین مساحت، اهمیت بیشتری داشت. کوه‌های سر به فلک کشیده دور تا دور سیچوان را محاصره کرده بودند و به دلیل همین موانع طبیعی دسترسی به این ایالت بسیار مشکل بود تا آنجا که به قول لی پو^{۲۰۹} ی شاعر «رسیدن به سیچوان دشوارتر از صعود به آسمان آبی بود.»

جیانگ کای شک در نظر داشت که این منطقه از کشور را تبدیل به پایگاهی برای «احیای ملی چین» کند، یا به عبارت دیگر، از آن به عنوان یک جبهه امن برای جنگ نهایی علیه ژاپنی‌های اشغالگر استفاده کند.

جیانگ کای شک اگر موفق می‌شد ارتش خود را به نحوی وارد این منطقه بکند، آن وقت می‌توانست کنترل امور را به دست بگیرد و

نقشه‌اش را عملی کند. اما هر سه ایالت با ورود ارتش ملی گرایان به ایالت‌هایشان مخالف بودند و اگر جیانگ متوسل به زور می‌شد آن وقت باید با آنها می‌جنگید. جیانگ تمایل نداشت که علناً علیه جنگ سالاران این سه ایالت اعلام جنگ کند. برنامه «ملت‌سازی» جیانگ بسیار ماکیاولیستی و زیرکانه بود. او قصد داشت ارتش سرخ را به سوی این سه ایالت مهم براند تا موجب هراس مردم و جنگ سالاران ایالت‌های مذکور شود. در این صورت ارتش جیانگ بهانه بسیار خوبی داشت که وارد این منطقه بسیار مهم شود و کنترل امور را در دست بگیرد. جیانگ تصور می‌کرد که از این طریق می‌تواند ایالت‌های سه گانه فوق را وادار به تبعیت از حکومت مرکزی کند. جیانگ کای شک خواهان حفظ بدنه اصلی ارتش سرخ بود تا آنها به اندازه کافی قدرت داشته باشند که بتوانند جنگ سالاران ایالت‌های جنوب غربی را بترسانند و تهدید کنند.

جیانگ کای شک نقشه خود را اینگونه برای یکی از دستیارانش شرح داد: «حالا اگر ارتش کمونیست‌ها وارد ایالت گویجو شود، ما می‌توانیم دنبال آنها وارد این ایالت شویم. این بهتر از آن است که ما به قصد فتح گویجو درگیر یک جنگ شویم. ایالت‌های سیچوان و یون نان هم برای نجات خودشان هم که شده به ما خوشامد خواهند گفت. ما از حالا به بعد، اگر بتوانیم از برگ‌هایی که در دست داریم به نحو درستی استفاده کنیم، موفق به متحد کردن کشورمان خواهیم شد.» جیانگ کای شک در روز بیست و هفتم نوامبر - دقیقاً همان روزی که سرخ‌ها عبور از رودخانه شیانگ را آغاز کردند و به سمت ایالت‌های گویجو و سیچوان راه افتادند - اعلامیه‌ای را صادر کرد و در آن از اهداف خود برای متحد ساختن کشور سخن گفت. او در این اعلامیه از «تقسیم قدرت میان حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی» سخن گفته بود.

این اعلامیه که در طول تمام دوران زندگی جیانگ کای شک محرمانه باقی ماند همچنان از سوی مورخان رسمی هر دو طرف (ملی گرایان و کمونیست ها) محرمانه نگه داشته شده است.

جیانگ کای شک به سرخ ها اجازه داد که بروند. این تا حدی یک ژستِ خیرخواهانه از سوی جیانگ نسبت به شوروی بود. او به یک رابطه مناسب با کرملین نیاز داشت زیرا تحت تهدید ژاپنی ها بود؛ و حزب کمونیست چین هم در حکم کودک مسکو بود.

اما یک دلیل محرمانه‌تر و کاملاً شخصی‌تر هم وجود داشت. جینگ کو^{۲۱۰}، پسر جیانگ کای شک، برای مدت ۹ سال به عنوان گروگان در شوروی به سربرده بود. جینگ کو تنها فرزند جیانگ کای شک بود (از همسر اولش و نه از مادام جیانگ معروف). جیانگ کای شک بعد از تولد جینگ کو ظاهراً به سبب ابتلا به بیماری مقاربتی عقیم شده بود. او به همین سبب پسر دیگری را که ویگو^{۲۱۱} نام داشت به فرزند خواندگی خود پذیرفته بود. اما جینگ کو تنها وارثِ خونی جیانگ بود. جیانگ علاقه فراوانی به وی داشت. جیانگ شدیداً به سنت‌های چینی پای بند بود. در این سنت‌ها داشتن یک وارثِ خونی برای هر مردی جزو ضروریات اصلی است. قطع شدنِ توالی نسلِ خانواده «نگ» بزرگی به شمار می‌رفت. از نظر چینی‌ها وقوع چنین اتفاق شومی به مثابه وارد آوردنِ شدیدترین آسیب‌ها به بزرگ‌ترهای خانواده بود و نیز باعث می‌گردید که ارواحِ نیاکان خانواده نتوانند در آرامش و صلح باقی بمانند. «الهی نسلت ور بیفتد» یکی از بدترین نفرین‌ها در چینِ آن زمان بود. در سنت‌های چینی احترام به پدر، والدین و اجدادِ فرد از زمره مهم‌ترین دستورات اخلاقی است که هر فرد چینی باورمندی ملزم به رعایت آن بود.

جیانگ کای شک در سال ۱۹۲۵ جینگ کوی در آن زمان پانزده ساله را برای تحصیل به مدرسه‌ای در پکن فرستاد. در همین زمان ستاره موفقیت‌های جیانگ در «حزب ملی گرایان» رو به اوج گرفتن بود. این حزب در دوران مذکور تحت حمایت‌های مسکو قرار داشت. روس‌ها بی‌درنگ از جینگ کو دعوت کردند که برای ادامه تحصیل به مسکو بیاید. او و پدرش شدیداً از این پیشنهاد استقبال کردند. جینگ کو چند ماه بعد از رسیدنش به پکن در معیت شائو لی تزیو^{۲۱۲}، به مسکو برده شد. شائو به رغم گمنامی نسبی‌اش، در پشت پرده بسیار فعال

بود. او جاسوس کلیدی کمونیست‌های چین در داخل «حزب ملی گرایان» بود.

قرار دادن جاسوسان و عناصر نفوذی در صفوف دشمن، یکی از روش‌های فوق‌العاده ارزشمندی بود که مسکو به حزب کمونیست چین یاد داده بود. این جاسوسان و نفوذی‌های سرخ تقریباً همگی در نیمه نخست دهه ۱۹۲۰ وارد «حزب ملی گرایان» شدند. در این دوران سون یات سن (بنیانگذار حزب ملی گرایان) روابط بسیار حسنه‌ای با شوروی داشت و به همین دلیل درهای حزبش را به سوی عناصر کمونیست باز کرده بود. عناصر نفوذی سرخ در سطوح متعددی کارآیی داشتند. برخی از کمونیست‌ها، مثل مائو، به صورت علنی و به عنوان کمونیست، عده‌ای دیگر به صورت غیرعلنی، و گروه سوم تحت عنوان «مرتدین» در داخل صفوف ملی گرایان نفوذ کرده بودند. این گروه سوم به دروغ ادعای جدایی از حزب کمونیست چین را کرده بودند تا به این ترتیب بتوانند اعتماد بیشتر ملی گرایان را به سمت خود جلب کنند. سال ۱۹۲۷ موقعی که جیانگ کای شک از کمونیست‌ها جدا شد، تعداد زیادی از مأموران نفوذی سرخ در داخل حزب ملی گرایان به صورت «نهفته» باقی ماندند تا در زمان مناسب فعال شوند. این عناصر نفوذی برای بیست و چند سال آینده نه تنها اطلاعات محرمانه بسیار مهمی را در اختیار سرخ‌ها قرار دادند، بلکه بسیاری از آنها با اشغالِ مناصبِ کلیدی و سطح بالا در صفوف ملی گرایان تأثیر قابل توجهی بر روی سیاست‌های کلان ملی گرایان گذاشتند. و نهایتاً این مأموران نفوذی با یاری رسانی‌های کلیدی خود کاری کردند که چین تماماً به دست مائو بیفتد. احتمالاً در کمتر کشوری در دنیا جاسوسان و عناصر نفوذی توانسته‌اند نقشی این چنین مهم و تأثیرگذار در سطح سیاست‌های کلان بازی کنند.

بسیاری از اقدامات و عملیات مهم جاسوسان سرخ همچنان تا زمان حاضر محرمانه و ناگفته باقی مانده است.

شائو لی تزیو یکی از همین جاسوسان بود. او در واقع یکی از

بنیان‌گذاران حزب کمونیست چین بود اما بنا به دستور مسکو از

فعالیت علنی در حزب کناره گرفت و هویت اصلی‌اش حتی برای

رهبران حزب محرمانه و ناشناخته باقی ماند. در آوریل ۱۹۲۷ زمانی که

جیانگ کای شک علیه کمونیست‌های شانگهای وارد عمل شد، شائو

لی تزیو تلگرافی به مسکو زد و از آنها کسب تکلیف کرد. وی در این

تلگراف که بلافاصله به رؤیت استالین رسید، نوشته بود: «شانگهای

(رهبری حزب کمونیست چین) به شدت مرا اذیت می‌کند. من

نمی‌توانم یک سلاح ضد انقلابی باشم. از شما می‌خواهم که به من

توصیه کنید که چگونه باید با دشمن بجنگم.»

شائو لی تزیو برای مدت بیست و دو سال بعد در حزب ملی‌گرایان باقی

ماند و مناصب کلیدی آنها را از آن خود کرد. او بعد از پیروزی

کمونیست‌ها در سال ۱۹۴۹ هویت واقعی خود را آشکار کرد و علناً به

مائو ملحق شد. شائو عاقبت در سال ۱۹۶۷ در پکن درگذشت. حتی

در زیر حکومت کمونیست‌ها هم چهره حقیقی و واقعی شائو هرگز

افشا نشد. مورخان رسمی حزب همچنان از او به عنوان یک «طرفدار

صادق» و نه یک جاسوس کهنه کار نام می‌برند.

شکی نیست که شائو در سال ۱۹۲۵ بنا به دستور مسکو پسر جیانگ

کای شک را به شوروی برد. روس‌ها سال ۱۹۲۷ زمانی که جینگ کو

تحصیلات خود را در شوروی به پایان رساند، به او اجازه خروج از

کشور را نداده و وی را مجبور کردند که آشکارا پدر خود را محکوم

کند. استالین با وجودی که جینگ کو را به گروگان گرفته بود اما در

برابر جهان بیرون چنین ادعا می‌کرد که این پسر جوان چینی به

صورت داوطلبانه در شوروی باقی مانده است. استالین اصولاً علاقه خاصی به این نوع گروگان گیری ها داشت. پگی دنیس^{۲۱۳}، همسر یوجین دنیس^{۲۱۴} رهبر کمونیست های آمریکا، درباره ملاقاتشان با دمیتری مانیوئیلسکی^{۲۱۵} رهبر مخوف کمینترن، نوشت: «من و شوهرم بعد از دیدار با رهبر کمینترن در سال ۱۹۳۵ قصد داشتیم روسیه را ترک کنیم و به آمریکا بیاییم، اما مانیوئیلسکی در کمال خونسردی حرفی را به ما زد که کاملاً شوکه شدیم. او گفت ما نمی توانیم پسرمان، تیم^{۲۱۶} را با خودمان ببریم. او افزود که آنها بعداً در یک شرایط مناسب تیم را به آمریکا خواهند فرستاد.» که البته روس ها هرگز این کار را نکردند.

در سال ۱۹۳۱ این واقعیت که جینگ کو گروگانی در دست مسکوست صراحتاً به اطلاع پدرش رسید. این اطلاع رسانی را مادام سون یات سن^{۲۱۷} (با نام پدری سونگ جینگ لینگ^{۲۱۸}) خواهرزن جیانگ کای شک و جاسوس شوروی^{۲۱۹}، انجام داد. او به نمایندگی از طرف مسکو به جیانگ معامله ای را پیشنهاد کرد: آزادی جینگ کو در قبال آزادی دو جاسوس لو رفته مسکو که اخیراً در شانگهای دستگیر و زندانی شده بودند. جیانگ این پیشنهاد را نپذیرفت. دستگیری این دو جاسوس یک موضوع ملی بود و آنها به صورت علنی محاکمه و به زندان محکوم شده بودند. اما پیشنهاد مسکو باعث تشویش و نگرانی فراوان جیانگ شد زیرا او تصور می کرد که روس ها پسرش را «به شکل بی رحمانه ای» خواهند کشت. جیانگ در سوم دسامبر ۱۹۳۱ در دفتر خاطرات روزانه اش نوشت: «من ظرف روزهای گذشته بیش از هر زمان دیگری دل تنگ پسرم شده ام. اگر پسرم را بکشند، چگونه می توانم به چهره پدر و مادرم نگاه کنم.» جیانگ در چهاردهم دسامبر نوشت: «من با عقیم شدنم خیانت بزرگی در حق خود و خانواده ام

کرده‌ام...»] که اشاره‌ای است به احتمال کشته شدن تنها فرزندش. [جیانگ کای شک طی روزها و هفته‌های بعد همچنان نگران جان تنها فرزندش بود. وقوع حادثه‌ای در هزاران کیلومتر دورتر از چین، این قضیه فرزند ربایی را پیچیده‌تر کرد. درست در همین زمان، یعنی در دسامبر ۱۹۳۱، جنازه پسر شائولی تزیو در شهر رم ایتالیا پیدا شد. این پسر در سال ۱۹۲۵ همراه جینگ کو و در معیت شائولی تزیو برای تحصیل به مسکو برده شده بود. اما پسر شائو برخلاف پسر جیانگ بعد از پایان تحصیلاتش، اجازه خروج از شوروی را پیدا کرده بود. مطبوعات ایتالیا از این مرگ به عنوان «یک تراژدی عاشقانه» نام بردند. یکی از روزنامه‌های ایتالیا تیر زد: «قتل غم‌انگیز یک جوان چینی به دست معشوقه‌اش.» این زن ظاهراً چک تبار بود. اما شائو و خانواده‌اش متقاعد شده بودند که عامل مرگ پسرشان، مأموران ملی گرا بوده‌اند و این قتل با اجازه و دستور جیانگ صورت گرفته و به عبارت دیگر یک انتقام شخصی از نوع «پسر در برابر پسر» بوده است. این در حالی بود که کمونیست‌ها و ملی‌گرایان هر دو مطلقاً در این باره سکوت اختیار کرده بودند.

جیانگ در زمانی که «راهپیمایی بزرگ» آغاز شد، نقشه ماهرانه‌ای را برای اجرای یک معامله با مسکو طراحی کرده بود. بقای حزب کمونیست چین در ازای آزادی جینگ کو». این پیشنهادی نبود که بتوان صراحتاً مطرحش کرد. جیانگ برنامه خود را به طرق محرمانه‌ای اجرا کرد. برنامه او عبارت بود از محدود نگه داشتن سرخ‌ها به صورت موقت، و سپس نابود کردن آنها از طریق استفاده از ژاپنی‌ها. جیانگ چنین ارزیابی می‌کرد که جنگ با ژاپن اجتناب‌ناپذیر خواهد بود؛ جنگی که شوروی خواهان آن بود. ترسناک‌ترین سناریو برای استالین این بود که ژاپن بر چین غلبه پیدا کرده و این کشور را

بگیرد و آن گاه با استفاده از منابع طبیعی گسترده چین و هفت هزار کیلومتر مرزهای مشترکش با شوروی، به این کشور حمله کند.

جیانگ پیش‌بینی می‌کرد که موقعی که جنگ گسترده میان چین و ژاپن آغاز شود، مسکو به کمونیست‌های چینی تحت امر خود دستور خواهد داد که علیه ژاپنی‌ها وارد کارزار شوند؛ کارزاری که بازنده آن سرخ‌های چین بودند. جیانگ تا آن هنگام می‌توانست به سرخ‌ها اجازه حیات و بقا بدهد. او همچنین امیدوار بود که این لطف وی در حق سرخ‌ها پاداش مناسبی باشد برای آزادی پسرش از چنگ روس‌ها و بازگرداندن او به خانه.

جیانگ نمی‌خواست سرخ‌ها پایه‌های خود را در مرکز چین که از حیث منابع طبیعی بسیار غنی بود، تحکیم کنند. او در نظر داشت که آنها را به مناطق حاشیه‌ای بایرتر و کم جمعیت‌تر سوق بدهد تا همواره در چنگش باشند. زندانی که جیانگ برای سرخ‌ها در نظر داشت، «فلات زمین زرد»^{۲۲۰} در شمال غربی چین - عمدتاً در بخش شمالی استان شانشی^{۲۲۱} - بود.

جیانگ به منظور کسب اطمینان از ورود سرخ‌ها به این «زندان»، به کمونیست‌های چین اجازه داد تا پایگاه رو به رشدی را در این منطقه بنا کنند. این در حالی بود که جیانگ با قدرت کامل پایگاه‌های سرخ در دیگر نقاط چین را نابود کرده بود.

فردی که جیانگ از وی برای اجرای نقشه فوق استفاده کرد، کسی نبود جز شائولی تزیو؛ همان مردی که پسر جیانگ را به شوروی برده بود. شائو در آوریل ۱۹۳۳ به سمت فرماندار استان شانشی منصوب شد. جیانگ با وجودی که از هویت واقعی شائو مطلع بود اما هرگز این موضوع را علنی نکرد و در عوض جوری از وی استفاده کرد که انگاریک «ملی‌گرای صادق» است. رابطه جیانگ با شائو و دیگر

جاسوسان کله گنده سرخ، در حکم شبکه بسیار پیچیده‌ای از انواع توطئه‌ها، فریب‌ها، بلوف‌ها، و بلوف در بلوف‌ها بود. و نهایتاً هم این نوع روابط به کاستن از قدرت جیانگ و سرنگونی او منجر شد.

جیانگ چنین حساب کرده بود که تنها یک جاسوس سرخ توانایی برپاسازی یک پایگاه سرخ را دارد، زیرا یک ملی‌گرای واقعی وظیفه‌ای جز نابودی سرخ‌ها ندارد. بعد از انتصاب شائو، عملیات چریکی کم‌رمق سرخ‌ها در استان شانشی (و در بخشی از استان گانسو^{۲۲۲}) شروع به گسترش یافتن کرد^{۲۲۳}. درست در همان روزهایی که «راهپیمایی بزرگ» آغاز شد (در اواسط اکتبر ۱۹۳۴)، جیانگ برای دیداری از شانشی به این ایالت رفت. او در حالی که حکومتش تبلیغ می‌کرد «راهزنان سرخ پاکسازی شده‌اند» به نحوی سابقه‌ای به سرخ‌ها اجازه داد که پایگاه تازه‌ای برای خود برپا کنند. این پایگاه بلافاصله شروع به رشد کرد به طوری که نهایتاً یک محدوده ۳۰ هزار کیلومتر مربعی با ۹۰۰ هزار نفر جمعیت را زیر پوشش خود گرفت.

جیانگ محوطه‌ای را به وجود آورده بود تا بتواند همه گروه‌ها و دسته‌های ارتش سرخ را از مناطق مهم مرکزی و اصلی چین در آنجا گرد هم آورد. برنامه او عبارت بود از تضعیف این گروه‌ها در طول مسیر، و نه نابودی کامل آنها. جیانگ بعداً به یک فرستاده آمریکایی گفت: «من کمونیست‌ها را از جیانگشی به شمال شانشی سوق دادم، تعداد آنها را به چند هزار نفر کاهش دادم و اجازه دادم که مورد تعقیب قرار نگیرند.»

جیانگ برای هدایت غیرمستقیم سرخ‌ها، از روش مخابرات رادیویی مابین نیروهای خودش بهره می‌برد. او می‌دانست که این مخابرات رادیویی از سوی سرخ‌ها شنود و کشف رمز می‌شود، اما حاضر به تغییر رمزها نشد زیرا هدف اصلی‌اش این بود که از طریق دادن اطلاعات

انحرافی به سرخ‌ها، آنها را در مسیرهای مورد نظر به سوی شمال استان شانشی سوق دهد.

جیانگ با هدف کسب اطمینان از اجرای نقشه فوق، درست در آستانه شروع «راهپیمایی بزرگ» اقدام به یک کودتای مهم اطلاعاتی کرد. ملی‌گرایان در ماه ژوئن طی یک عملیات محرمانه به ایستگاه مخابراتی حزب کمونیست چین در شانگهای حمله کردند؛ ایستگاهی که در واقع خط ارتباطی میان رویچین (مرکز حکومت سرخ) و مسکو بود. ملی‌گرایان برای چند ماه عملیات این ایستگاه را تحت کنترل خود داشتند، و سپس در ماه اکتبر آن را کاملاً تعطیل کردند. حزب کمونیست چین تلاش کرد تا با اعزام یک اپراتور سطح بالا به شانگهای خط ارتباطی خود را با مسکو دوباره برقرار کند، اما ملی‌گرایان بلافاصله این فرد را شناسایی کرده و به قتل رساندند. از این هنگام به بعد، شانگهای برای حزب کمونیست چین عملاً بلااستفاده شد، هرچند که به عنوان یک پایگاه مهم برای سرویس‌های مخفی مسکو همچنان مورد استفاده قرار گرفت. جیانگ کای شک قصد داشت از «راهپیمایی بزرگ» برای انجام معامله «بقای سرخ‌ها در قبال آزادی پسر» استفاده کند. او درست قبل از آغاز عقب‌نشینی سرخ‌ها از رویچین از طریق کانال‌های دیپلماتیک از روس‌ها خواست که پسرش را آزاد کنند. جیانگ در دوم سپتامبر ۱۹۳۴ در دفتر خاطرات روزانه‌اش نوشت: «یک درخواست‌نامه رسمی برای بازگرداندن جینگ کو فرستاده‌ام.» جیانگ به این ترتیب طی دوران بحرانی عقب‌نشینی سرخ‌ها در ماه‌های اکتبر و نوامبر آشکارا به اطلاع مسکو رساند که مزاحمتی برای سرخ‌ها به وجود نخواهد آورد. او برای اثبات ادعای خود نه تنها در جبهه حضور نیافت، بلکه عازم یک سفر چهل روزه به شمال چین شد.

مسکو منظور جیانگ را از این پیام به درستی فهمید. مسکو در فاصله دوره‌ای که جیانگ درخواست آزادی پسرش را مطرح کرد تا روزی که مائو و یارانش از رودخانه شیانگ عبور کردند، بر شدت مراقبت‌های خود از جینگ کو افزود. جینگ کو که تا پیش از این در یک معدن طلا در سیبری کار کرده بود، حالا برای کار در یک کارخانه ماشین‌سازی به اورال انتقال یافته بود. او بعدها در خاطراتش نوشت: «من در فاصله اگوست تا نوامبر ۱۹۳۴ ناگهان تحت مراقبت‌های شدید مأموران امنیتی روسیه قرار گرفتم. هر روز دو مأمور از دور و نزدیک تعقیب می‌کردند.»

جیانگ کای شک در آغاز ماه دسامبر، درست بعد از عبور ارتش سرخ از آخرین صف سنگرها، مجدداً خواهان آزادی پسرش شد. اما روس‌ها به جیانگ گفتند که پسرش خواهان بازگشت به چین نیست. جیانگ در دفتر خاطرات روزانه‌اش نوشت: «هیچ پایانی بر فریب کاری‌های نفرت‌انگیز دشمنان روسی‌ام وجود ندارد... من توانایی این را دارم که به آرامی با این واقعیت تلخ کنار بیایم... احساس می‌کنم که وضع روحی‌ام بهتر از پیش شده و حتی می‌توانم به این مصیبت خانوادگی که گریبانگیرم شده اهمیتی ندهم.» جیانگ می‌دانست که تا مادامی که علیه سرخ‌ها دست به اقدام جدی نزنند پسرش در امن و امان خواهد بود.

بخش سیزدهم: راهپیمایی بزرگ (بخش دوم)

(۱۹۳۴-۱۹۳۵؛ از ۴۰ تا ۴۱ سالگی مائو)

قدرت واقعی پشت پرده

جیانگ کای شک از اواسط ماه دسامبر «راهپیمایی بزرگ» را به سوی گویجو، نخستین ایالتی که وی خواهان تحت کنترل گرفتنش بود، سوق داد. همان گونه که او از قبل پیش بینی کرده بود، ورود ارتش ۴۰ هزار نفره سرخ به گویجو باعث ترس و وحشت جنگ سالاران محلی شد. یکی از این جنگ سالاران سابق در یادداشت‌های روزانه‌اش نوشت: «جیانگ از مدت‌ها قبل خواهان اشغال گویجو بوده است. در حال حاضر ارتش حکومت مرکزی در تعقیب سرخ‌هاست و به زودی وارد گویجو می‌شود و من نمی‌توانم به درخواست‌های او [جیانگ] [جواب منفی بدهم... من واقعاً حال و روز خوشی ندارم. در چنین شرایطی مجبورم که خودم را تحت فرمان جیانگ قرار بدهم.]» در نوزدهم دسامبر هشت فوج از ارتش حکومت ملی (یا ارتش ملی گرایان) وارد شهر مرکزی ایالت گویجو شدند و بلافاصله آغاز به ساختن فرودگاه نظامی و جاده‌های مواصلاتی کردند. آنها کمی بعد اکثر مناصب کلیدی حکومت محلی را از آن خود ساختند و به قول آن جنگ سالار محلی «میهمان در طرفه‌العینی به صاحبخانه تبدیل شد.»

جیانگ کای شک سپس ارتش سرخ را به سوی هدف بعدی خود در شمال، ایالت سیچوان، سوق داد. جیانگ از طریق مسدود کردن جاده‌های دیگر و باز گذاشتن جاده‌ای که به سمت شمال می‌رفت، قصد انجام این کار را داشت. نقشه جیانگ این بود که ایالت سیچوان را هم مثل ایالت گویجو اشغال کرده و سپس ارتش سرخ را به سوی ایالت شمالی‌تر شانشی پیش براند. اما سناریوی مورد نظر جیانگ در

پی ورود ارتش سرخ به گویجو، به طرز دلخواه وی پیش رفت. دلیل این امر رفتارها و عملکردهای غیر قابل پیش بینی مائو بود. مائو قصد رفتن به سیچوان را نداشت. با این وصف، انگیزه‌های مائو برای رفتن به سیچوان هیچ ارتباطی به جیانگ نداشت، بلکه صرفاً مربوط می‌شد به نبرد وی برای کسب قدرت در داخل حزب متبوعش.

مائو به محض ورود ارتش سرخ به گویجو فعالیت خود را برای غصب رهبری حزب آغاز کرد. او برای انجام این کار ضرورتاً می‌بایست مابین دشمنان حزبی خود شکاف می‌انداخت. مائو به ویژه با دو تن از چهره‌های کلیدی حزب که از رقبای سابق وی بودند، طرح دوستی ریخت. این دو نفر عبارت بودند از: وانگ جیا - شیانگ^{۲۲۴} (معروف به پروفیسور سرخ)، و لو فو^{۲۲۵} که منصب «نخست وزیر» حکومت سرخ را قبلاً از چنگ مائو درآورده بود. مائو قبلاً با این دو مرد جدال کرده بود، اما حالا تملق آنها را می‌گفت زیرا هر دوی آنها به پو کو فرد شماره یک حزب بخل می‌ورزیدند.

وانگ جیا شیانگ و لو فو همراه پو کو در مسکو تحصیل کرده بودند. پو کو با وجودی که از هر دوی این افراد جوان‌تر بود اما روی دست آنها بلند شده و منصب ریاست حزب را از آن خود ساخته بود. وانگ و لو احساس می‌کردند که بعد از رئیس شدن پو کو، از جایگاه

تصمیم‌گیری در حزبشان کنار گذاشته شده‌اند. لو سال‌ها بعد گفت: «پو مرا به حاشیه رانده بود و من این احساس تلخ را داشتم که در منصب حزبی‌ام فاقد هرگونه قدرتی هستم.» به این ترتیب لو تصمیم گرفت که دست دوستی به مائو بدهد. او به یاد می‌آورد که: «یک روز قبل از عزیمت ارتش سرخ، رفیق مائو تسه تونگ به سراغم آمد و من بدون هیچ ملاحظه‌ای نفرت خودم را [از پو] نزد او آشکار کردم. من از این زمان به بعد تبدیل شدم به دوست نزدیک رفیق مائو تسه تونگ.

او از من خواست که ارتباط تنگاتنگی با وی و رفیق وانگ جیاشیانگ داشته باشم. به این ترتیب یک جمع سه نفره به رهبری رفیق مائو تشکیل شد.»

این جمع سه نفره در کنار هم، و معمولاً سوار بر تخت‌های روان، سفر می‌کردند (در «راهپیمایی بزرگ»). تخت‌های روان از چوب خیزران ساخته شده بودند و تنها تعداد محدودی از رهبران حزب و ارتش سرخ اجازه استفاده از این تخت‌ها را داشتند. علاوه بر این هریک از اعضای رهبری دارای اسب و تعدادی باربر جهت حمل و نقل متعلقات شخصی‌اش بود. رهبران حزب و ارتش اکثر مسیر طولانی «راهپیمایی بزرگ» را - و از جمله بخش‌های طاقت‌فرسای سفر را - سوار بر تخت‌های روان طی کردند. مائو وسایل حمل و نقل ویژه‌ای را خاص خودش طراحی کرده بود که از آن استفاده می‌کرد. همسر لو فو به خاطر می‌آورد که «مائو همراه وانگ جیاشیانگ تخت روان ویژه‌ای را طراحی کرده و ساخته بودند. مائو در حالی که می‌خواست مهارت خود را به رخ بکشد گفت: «ببینید ما تخت‌های روان مخصوص خودمان را طراحی کرده و ساخته‌ایم.»... مائو و وانگ جیاشیانگ از نشان دادن این «کار هنری» خود به من شدیداً راضی و خشنود به نظر می‌رسیدند. تخت روان ابداعی آنها تیرهای چوبی بیشتری داشت و حمل و نقل آن، به سبب سبکی نسبی‌اش، در مسیرهای کوهستانی راحت‌تر بود. این تخت روان همچنین دارای یک چادر مشمایی بود که مسافر خود را از گزند تابش آفتاب و بارش باران حفظ می‌کرد.»

مائو چند دهه بعد به همکاران نزدیکش گفت: «من در جریان راهپیمایی بزرگ روی یک تخت روان دراز کشیده بودم. چه کار می‌توانستم بکنم جز مطالعه. کتاب‌های زیادی خواندم.» اما حمل این تخت‌های روان برای باربران کارچندان ساده‌ای نبود. بنا به گفته

یکی از کسانی که در راهپیمایی بزرگ شرکت داشت، «حاملان تخت‌های روان موقع حرکت به سوی ارتفاعات کوهستانی بعضاً مجبور می‌شدند روی زانوهای خود راه بروند. پاها و زانوهای آنها تا قبل از رسیدن به قله بر اثر سایش با زمین حسایی زخم می‌شد. هر صعودی به ارتفاعات، ردّی از خون و عرق باربران را بر جا می‌گذاشت.»

مائو در حالی که روی دوش باربران شخصی‌اش حمل می‌شد، در فکر این بود که با یاری دو همکار حسود پو کو، نقشه کودتا علیه وی را طراحی و اجرا کند. آنها در مواقعی که جاده به اندازه کافی پهن می‌شد، سوار بر تخت‌های خود در کنار هم قرار می‌گرفتند و گرم گفت‌وگو می‌شدند. و در مواقعی که جاده باریک می‌شد، تخت‌هایشان را در یک ردیف پشت سر هم قرار می‌دادند تا باز بتوانند با هم حرف بزنند. یکی از دیدارهای این سه نفر در یک نارنجستان زیبا و در وسط درختانی که میوه‌های رسیده طلایی رنگشان در میان برگ‌های سبز خودنمایی می‌کرد، برگزار شد. باربران تخت‌ها مجالی برای استراحت یافته بودند. جمع سه نفره در همین مکان تصمیم گرفتند که برای «کنار زدن» پو کو و اوتو براون^{۲۲۶}، و نیز بازگرداندن کنترل ارتش سرخ به مائو، با یکدیگر همکاری کنند. از آنجایی که مائو همچنان فرد بسیار نامحبوبی به‌شمار می‌رفت، و حتی عضو هیأت دبیران حزب هم نبود، لذا تلاشی برای تصاحب منصب ریاست حزب نکرد. این منصب برای لو فو، تنها عضو از جمع سه نفره کودتاچیان که عضو هیأت دبیران بود، در نظر گرفته شده بود. به وانگ جیاشیانگ هم قول داده شد که به عضویت کامل پولیت بوروی حزب پذیرفته شود. این جمع سه نفره کار خود را بالایی کردن جهت برپایی یک جلسه حزبی به منظور بحث در مورد دلایل نابودی حکومت سرخ آغاز

کرد.

پو کو نهایتاً رضایت داد که جلسه‌ای به منظور تجزیه و تحلیل دلایل شکست حکومت سرخ برگزار شود. شکست سرخ‌ها تأثیر بسیار بدی روی پو کو گذاشته بود تا آنجا که همکارانش تصور می‌کردند وی احتمالاً اقدام به خودکشی خواهد کرد.

به این ترتیب جلسه‌ای با حضور ۲۰ مرد، شامل اعضای پولیت بورو و فرماندهان نظامی منتخب، طی روزهای پانزدهم تا هفدهم ژانویه ۱۹۳۵ در شهر «زونی»^{۲۲۷} واقع در شمال ایالت گویجو برگزار شد. اکثر اوقات این جلسه اختصاص یافت به مشخص کردن و سپس مجازات فرد یا افرادی که مسئول فروپاشی حکومت سرخ بودند. جمع سه نفره به ریاست مائو نحوه رهبری حزب و ارتش را در دوران ماقبل راهپیمایی بزرگ، شدیداً محکوم کرد و مخصوصاً پو کو و اوتو براون را به عنوان مقصران اصلی عنوان کرد.

در تاریخ رسمی چین کمونیست اینگونه ادعا شده که مائو در جلسه برگزار شده در شهر «زونی» با کسب اکثریت آراء به ریاست حزب و ارتش منصوب شد. اما واقعیت آن است که مائو در این جلسه نه رئیس حزب شد و نه رئیس ارتش. پو کو با توجه به برخورداری اش از اکثریت آراء، در ریاست حزب ابقا شد. اکثریت شرکت‌کنندگان در جلسه مذکور معتقد بودند که پو کو تقصیری در فروپاشی حکومت سرخ‌ها در رویچین نداشته. به این ترتیب همه کاسه کوزه‌ها بر سر اوتو براون - تنها خارجی شرکت‌کننده در جلسه زونی - شکسته شد و متعاقباً او را از فرماندهی نظامی ارتش سرخ خلع کردند. هرچند که دو همکار توطئه‌گر مائو پیشنهاد کردند که مائو رئیس ارتش سرخ شود، اما هیچ کس دیگری از این پیشنهاد حمایت نکرد. در نتیجه چو ئن لای در منصب ریاست ارتش سرخ ابقا و «مسئولیت تصمیم‌گیری

نهایی در موضوعات نظامی» بر عهده وی گذاشته شد.

با این وصف، مائو در جلسه شهر «زونی» دستاورد قابل توجهی را از آن خویش ساخت: او عضو هیأت دبیران (گروه رهبری کننده حزب) شد؛ هیأتی که تمام تصمیم‌های مهم حزبی را اتخاذ می‌کرد. ترکیب قبلی هیأت دبیران در ژانویه سال ۱۹۳۴ از سوی مسکو مشخص و تعیین شده بود. این هیأت هفت عضو داشت که چهار نفر آنها در «راهپیمایی بزرگ» حضور داشتند. این چهار نفر عبارت بودند از: پوکو، چوئن لای، لو فو و مردی به اسم - Chen Yun دیگر هیأت دبیران قبلی نیز عبارت‌الشگر مائو در حزب کمونیست چین، ۳ شیانگ ینگ^{۲۲۹}، پو کووانگ مینگ (نماینده حزب کمونیست چین در مسکو)، و چانگرمونده یکی از ارتش‌های مهم سرخ‌بودند از: (رهبر دومین پایگاه سرخ از حیث وسعت و بزرگی). در جلسه شهر کو تائووانگ جیاشیانگ پیشنهاد کرد که مائو عضو هیأت دبیران حزب شود. این در حالی زونی، وانگ جیاشیانگ به دلیل عدم عضویت کاملش در پولیت بورو حق ارائه چنینز اعضای رهبری حزب کمونیست چین بود که پوکو که در مورد شکست حکومت سرخ احساس گناه می‌کرد و توان روحی لازم برای رهبری حزب کمونیست چینپیشنهادی را نداشت. اما مائو در هیأت دبیرانز اعضای رهبری حزب کمونیست چینبرای حزب تصویب شود. لازم به یادآوری است که در این هنگام مسکو به سبب قطع بودن خطوط مخابراتی، مورد مشورت رهبری حزب کمونیست چین قرار نگرفته بود.

مائو به محض ورود به هیأت دبیران شروع به بهره‌برداری‌های شخصی از منصب تازه‌اش کرد. از بین چهار عضو دیگر هیأت دبیران که در «راهپیمایی بزرگ» حضور داشتند، لو فو همپیمان مائو بود و چان یون هیچ علاقه‌ای به کسب قدرت نداشت. او غالباً در جلسات

حزبی حضور نمی‌یافت و صرفاً به کارهای لجستیکی مشغول بود. به این ترتیب فقط چوئن لای و پو کو بر سر راه مائو قرار داشتند. استراتژی مائو در مورد چوئن لای این بود که وی را با استفاده از سیاست هویج و چماق (تحبيب و تهدید) از پو کو جدا کند. مائو عمدتاً با تهدید کردن چوئن لای از طریق شریک جرم اعلام کردن او در شکست‌های گذشته حزب و ارتش سرخ، وی را وادار به سکوت می‌کرد. در جلسه شهرزونی تصمیم گرفته شده بود که قطعنامه‌ای درباره دلایل شکست حکومت سرخ در رویجین صادر شود. لو فو، همکار توطئه گر مائو، ترتیبی داد که وظیفه تدوین این قطعنامه به خود وی محول شود؛ کاری که به‌طور طبیعی باید توسط رهبر حزب صورت می‌گرفت.

قطعنامه مذکور که عملاً در حکم اعلام محکومیت‌ها بود، برای حزب لازم‌الاجرا بود و به مسکو نیز گزارش می‌شد. لو فو ابتدا پیش‌نویس قطعنامه‌ای را تهیه و تدوین کرد که یکی از سرفصل‌هایش این جمله بود: «بازنگری اشتباهات نظامی فرماندهان پو کو، چوئن لای و او تو براون.» در این پیش‌نویس از چوئن لای به عنوان شریک جرم در روند فروپاشی حکومت سرخ نام برده شده بود. اما بعد از اینکه چوئن لای به مائو قول همکاری داد، اسم وی و جرم انتسابی‌اش از متن قطعنامه نهایی حذف شد.

بنا به گفته براون، «چوئن لای با ظرافت خاصی از من و پو کو فاصله گرفت، و این به مائو فرصت بی‌بدیلی داد تا با عفو چوئن لای همه حملاتش را بر روی من و پو کو متمرکز کند.» حالا پو کو تنها مسئله بود و مائو همواره می‌توانست وی را در اقلیت قرار بدهد. علاوه بر این، مائو به محض پایان یافتن جلسه شهرزونی و بازگشتِ اغلب اعضا به واحدهای خود، موفق شد منصب و عنوان عجیب و بی‌سابقه‌ای را از

گروه جدید رهبری کننده حزب دریافت و از آن خود کند: «یاری رسان رفیق چوئن لای در رهبری و هدایت مسایل نظامی.» مائو به این ترتیب توانست جای پای برای خویش در رهبری نظامی سرخ‌ها بیابد.

رهبری جدید حزب سپس وانگ جیاشیانگ را به عضویت تمام عیار پولیت بورو درآورد و کمی بعد یک منصب نظامی سطح بالا را به عنوان پاداش در اختیارش گذاشت؛ هرچند که او هیچ اطلاعی درباره امور نظامی نداشت. همچنین سه هفته بعد از جلسه شهرزونی، در جلسه‌ای که در روستایی واقع در مرز مشترک سه ایالت جنوب غربی چین برگزار شد، لو فو به جای پو کو به عنوان رهبر حزب (یا فرد شماره یک حزب) انتخاب گردید. مائو و لو فو ابتدا چوئن لای را وادار به تسلیم کرده و سپس با در «اقلیت» قرار دادن پو کو، وی را وادار به عقب‌نشینی کردند. پو کو بعدها در این باره گفت: «من بعد از مباحث بسیار و فشارهای فراوانی که متحمل شدم، نهایتاً با تحویل دادن منصب سیاسی‌ام موافقت کردم.»

ارتقای لو فو به بالاترین مقام حزبی ناشی از یک کودتای پنهانی بود و به همین دلیل تغییرات در مناصب حزبی و ارتشی برای هفته‌ها از چشم اعضای حزب و ارتش پنهان نگه داشته شد. قرار بر این شده بود که تغییر در رأس حزب فقط موقعی علنی و آشکار شود که ارتش به یک پیروزی نظامی یافته باشد. هدف از این تمهید، تقویت موقعیت کودتاچیان بود. پو کو حالا از روند تصمیم‌گیری‌ها به حاشیه رانده شده بود، و از آنجایی که لو فو کاراکتر به مراتب ضعیف‌تری نسبت به پو کو داشت، مائو عملاً صاحب اختیار حزب و ارتش سرخ شد.

مائو برای موفقیت کودتای مذکور، باید موقعیت خودش را تثبیت و تحکیم می‌کرد. او احساس می‌کرد که برای پنهان کردن دسیسه

چینی‌های گسترده‌اش ضروری است که مانع رفتن ارتش سرخ (یا راهپیمایی کنندگان) به ایالت سیچوان شود. مائو به این ترتیب، بدون این که بداند، موجب برهم زدن نقشه‌های جیانگ کای شک شد.

ایالت سیچوان درست در شمال شهر زونی قرار دارد. رفتن ارتش سرخ به سوی این ایالت بزرگ ثروتمند و پرجمعیت یک امر بدیهی به شمار می‌رفت. مسکو نیز از مدت‌ها قبل به ارتش سرخ توصیه کرده بود که از رویچین به سیچوان برود. سیچوان به مغولستان تحت کنترل شوروی، و ایالت شین جیانگ (که عملاً مستعمره شوروی بود و نیروهای نظامی شوروی آن را محافظت می‌کردند) نزدیک‌تر بود و لذا مسکو می‌توانست از این دو منطقه کمک‌های نظامی و تسلیحاتی را با سهولت بیشتری به دست حزب کمونیست چین برساند. مانفرد اشترن (معروف به ژنرال کلبر)، رئیس سابق مشاوران نظامی شوروی در چین، مکان‌ها و راه‌هایی را برای انتقال تسلیحات نظامی (از جمله هواپیماهای جنگی و توپخانه) به سیچوان به منظور تجهیز ارتش سرخ ۵۰ هزار نفره چین شناسایی و مشخص کرده بود.

در جلسه شهر زونی تصمیم گرفته شده بود که ارتش سرخ به سوی سیچوان حرکت کند. اما مائو تصور می‌کرد که رفتن به سیچوان کاملاً به ضرر او خواهد بود زیرا رفتن به سیچوان معادل بود با ملحق شدن به چانگ کوتائو؛ کمونیست رزمنده و کهنه کاری که یک ارتش سرخ قدرتمندتر را با حدود ۸۰ هزار سرباز و سپاهی در اختیار داشت.

همه می دانستند که به محض وصل شدن این دوارتش سرخ در سیچوان، مقام لو فو به عنوان رهبر حزب - و نیز موقعیت مائو به عنوان قدرت پشت پرده - عمیقاً به مخاطره خواهد افتاد. چانگ کوتائو در سال ۱۹۲۱، ریاست اولین کنگره حزب کمونیست چین را بر عهده داشت؛ و این در حالی بود که مائو عضو حاشیه‌ای حزب بود و لو فو هنوز به عضویت حزب در نیامده بود (او در سال ۱۹۲۵ عضو حزب شد). چانگ کوتائو همچنین عضو سرشناس هیأت دبیران بود - درست برخلاف مائو که با اعمال فشار و زور راه صعود خود را در سلسله مراتب حزبی هموار کرده بود. چانگ علاوه بر همه این‌ها عضو «کمیته اجرایی کمینترن» بود که بر اعتبار او می افزود. او به ویژه از نفوذ و احترام بالایی نیز در مسکو برخوردار بود. وی برای چندین سال در شوروی زندگی کرده و حتی با استالین هم ملاقات کرده بود. چانگ کوتائو بعد از این که در ژانویه سال ۱۹۳۱ از مسکو به چین بازگشت، به شانگهای فرستاده شد تا ریاست یک منطقه سرخ موسوم به «آیوان» را که در مرزهای مشترک سه استان شرقی - مرکزی چین (هوبی، هنان^{۲۳۰} و آنهوی^{۲۳۱}) واقع شده بود، بر عهده بگیرد. او در این منطقه یک پایگاه سرخ برقرار کرد که قابل مقایسه با پایگاه سرخ‌ها در رویجین بود. این پایگاه تا تابستان ۱۹۳۲ یک منطقه ۴۰ هزار کیلومتر مربعی با ۳/۵ میلیون نفر جمعیت و یک ارتش سرخ ۴۵ هزار نفره را تحت پوشش خود داشت. چانگ کوتائو در پاییز ۱۹۳۵ تحت فشار نیروهای جیانگ کای شک مجبور به ترک «آیوان» و عزیمت به سوی سیچوان شمالی شد. او در این ایالت غربی ظرف یک سال پایگاه بزرگ‌تری را تأسیس کرد که ارتش سرخ آن بالغ بر ۸۰ هزار نفر می شد^{۲۳۲}. چانگ کوتائو بی هیچ شک و تردیدی موفق‌ترین کمونیست چین به شمار می رفت. بنابراین کاملاً طبیعی بود که به

محض پیوستن دوارتش سرخ به یکدیگر، چانگ به سمت رئیس جدید حزب و ارتش انتخاب شود.

مائو می دانست که هرگز نمی تواند چانگ را بازیچه خود کند. چانگ بدون هیچ عذاب وجدانی هر فردی را که مانع قدرت طلبی اش می شد، به قتل می رساند. او در هر دو پایگاه سرخی که تحت کنترل داشت با پاکسازی های خونینش بسیاری از فرماندهان و

کمونیست های قدیمی و محلی را کشته بود. چانگ شخصاً برروند بازجویی ها و شکنجه های مخالفینش نظارت می کرد. قربانیان او معمولاً با استفاده از چاقو یا طناب کشته یا خفه و در بعضی موارد زنده به گور می شدند. بنا به گفته شو^{۲۳۳}، فرمانده نظامی تحت امر چانگ، «او همواره مترصد بود تا از شر کسانی که سر راهش قرار می گرفتند خلاص شود. هدف وی برقراری یک حکومت شخصی بود.»

مائو می دانست که با توجه به حضور چنین چهره مهیبی در رأس ارتش سرخ در سیچوان، بخت چندانی برای غصب تمام عیار رهبری حزب نخواهد داشت. علاوه بر این، او آگاه بود که اگر برای کسب قدرت درگیر نبرد با چانگ شود احتمالاً جانش را از دست خواهد داد. مائو تا این مرحله با آن گروه از رهبران حزبی سرو کار داشت که نه به خاطر منافع حزب و نه به خاطر کسب قدرت فردی حاضر به

آدم کشی نبودند. مائو مطمئن بود که اگر هزاران دردسر هم برای پو کو و چوئن لای به وجود آورد، باز آنها هرگز قصد جانش را نخواهند کرد. اما او نمی توانست اطمینان مشابهی به چانگ کوتائوی بی رحم و ناشکیبا داشته باشد. مائو به همین دلیل تصمیم گرفت هدف اولش این باشد که حتی المقدور در عزیمت ارتش سرخ به ایالت سیچوان تأخیر اندازد تا بتواند در این فاصله پایه های قدرت خود را در رهبری حزب استوارتر و غیر قابل شکست کند.

اما مائو نمی توانست این هدف خود را به صورت آشکار و علنی ابراز کند. او مجبور بود در ظاهر هم که شده طرفدار عزیمت ارتش سرخ به سوی سیچوان باشد. به این ترتیب ارتش سرخ در نوزدهم ژانویه ۱۹۳۵ از شهر زونی عزیمت خود را به سوی سیچوان آغاز کرد. فرماندهان ارتش در بیست و دوم ژانویه تلگرافی به چانگ کوتائو، که در شمال ایالت سیچوان بود، مخابره کردند و آغاز عزیمت خود را به سوی سیچوان به اطلاع وی رساندند. آنها همچنین از چانگ خواستند که با نیروهایش به سوی جنوب حرکت کند تا هر دو ارتش سرخ در مکان مشخصی در یکدیگر ادغام شوند. اما مائو حقه تازه‌ای در آستینش داشت تا مانع عزیمت ارتش سرخ به سوی سیچوان شود. او چهار روز بعد، یعنی در بیست و ششم ژانویه ۱۹۳۵، مصرانه درخواست کرد که ارتش سرخ باید گروهی از سپاهیان دشمن را که در تعقیب آنها بودند، به کمین بیندازد. این گروه اهل سیچوان مشهور به کارآزمودگی و بی رحمی در نبرد بودند. مائو بدون اینکه کسی از نقشه‌اش خبر داشته باشد، پیش خودش حساب کرده بود که اگر ارتش سرخ در این نبرد شکست کوچکی را متحمل شود وی در این صورت می تواند ادعا کند که دشمن سیچوانی بسیار قوی و بی رحم است و لذا ضرورت دارد که ارتش سرخ فعلا در ایالت گویجو باقی بماند.

ایده کمین گذاری پوچ و بی ربط بود چرا که این واحد نظامی دشمن که مائو قصد حمله به آن را داشت، هیچ مانعی در راه حرکت ارتش سرخ به سوی سیچوان به وجود نیاورده بود و جدای از این گروه مذکور در «پشت» ارتش سرخ بود و لذا نمی توانست هیچ مزاحمتی برای آنها ایجاد کند. در واقع طبق نقشه اصلی جیانگ کای شک، تصمیم گرفته شده بود که ارتش سرخ بدون برخورد به هیچ مانعی به

سوی سیچوان سوق داده شود. به همین دلیل به گروه نظامی مذکور امر شده بود: «از تعقیب شوندگان فاصله بگیرید و اصلاً با آنها درگیر نشوید.» اما مائو به هر ترتیبی بود رضایت چوئن لای را برای حمله به گروه نظامی دشمن کسب کرد. چوئن لای فردی بود که تصمیم نهایی را در زمینه مسایل نظامی اتخاذ می کرد. مائو احتمالاً از طریق تهدید چوئن لای به اعلام اسم او به عنوان شریک جرم در «قطعنامه» ای که لو فو در مورد مقصران فروپاشی حکومت سرخ مشغول نوشتنش بود، موفق به کسب رضایت وی شده بود. ظاهراً چوئن لای از بدنامی وحشت بسیاری داشت و مائو هم بارها و بارها طی دهه های بعد از این نقطه ضعف چوئن لای به نفع خودش بهره برداری کرد.

مائو در بیست و هشتم ژانویه دستور داد که ارتش سرخ در محلی به اسم توچنگ^{۲۳۴}، برای دشمن کمین گذاری کند. این نبرد ثمرات بسیار ناگواری برای سرخ ها از پی آورد. دشمن مطابق شهرتش (بی رحمی و کارآزمودگی) عمل کرد و از فرصت حاصله نهایت استفاده را برد و به این ترتیب تمامی نیروهایی را که مائو به صحنه نبرد اعزام کرده بود کاملاً تار و مار کرد. مائو روی یک تپه ایستاده و از آنجا قتل عام سربازانش را می دید. عاقبت پس از یک روز نبرد خونین و پرتلفات، مائو اجازه عقب نشینی را صادر کرد. باران به شدت می بارید و جاده ها لیز و لغزان بودند. سربازان مجروح و وحشت زده مجبور بودند در این جاده های کوهستانی نامناسب حرکت کنند. دشمن به حدی به آنها نزدیک شده بود که یکی از آنها کوله پشتی همسر چوئه و تفنگ وی را به چنگ آورد. این زن عاقبت موفق شد بارها کردن کوله پشتی از دست سرباز دشمن فرار کند. نبرد توچنگ تنها نبرد در جریان «راهپیمایی بزرگ» بود که طی آن اعضای ستاد مرکزی ارتش

سرخ این چنین با نیروهای دشمن رخ به رخ شدند.

در جریان نبرد توچنگ چهار هزار نفر از ارتش سرخ کشته یا مجروح شدند که چیزی معادل ده درصد کل نیروهای این ارتش بود. توچنگ بزرگ‌ترین شکست سرخ‌ها در طول «راهپیمایی بزرگ» بود. در تاریخ رسمی حزب کمونیست چین، بر شکست توچنگ سرپوش کامل گذاشته شده است زیرا مسئول این شکست شخص مائو بود. این مائو بود که محل و زمان حمله مذکور را انتخاب کرده بود. او در ظرف فقط یک روز بیشترین تلفات را به ارتش سرخ وارد کرده بود. (در جریان عبور ارتش سرخ از رودخانه شیانگ فقط ۳ هزار تن از این نیروها کشته شده بودند.) در تاریخ رسمی حزب کمونیست چین، چنین ادعا شده است که مائو بعد از جلسه شهرزونی ارتش سرخ را از نابودی نجات داد؛ افسانه‌ای که سر تا پایش دروغ است.

کمونیست‌ها به شتاب از «رودخانه سرخ» عبور و به سوی غرب حرکت کردند. آنها که در یک پی‌نظمی کامل به سر می‌بردند مجبور شدند پل‌های شناور پیش ساخته و تجهیزات سنگین توپخانه و لوازمی مثل ماشین‌اشعه ایکس را پشت سر خود رها کنند. چو ته در حالی که هفت تیری به دست داشت، شخصاً بر عملیات عقب‌نشینی نیروهای سرخ نظارت می‌کرد. او که معمولاً خونسرد و آرام بود در این روز خاص به شدت عصبانی به نظر می‌رسید و نومیدانه بر سر افسران زیردستش فریاد می‌کشید. مردان خسته و از پا افتاده ارتش سرخ در مسیرهای صعب‌العبور کوهستانی فرماندهان مجروح را با برانکار حمل می‌کردند. برف سنگین جنگل‌های انبوه و دره‌های عمیق منطقه را کاملاً پوشانده بود. بسیاری از جان‌به‌دربرندگان برای دهه‌های متمادی این سرمای گزنده و ناله‌های سربازان مجروح و گرسنه را همچنان به خاطر داشتند.

این صحنه غم‌انگیز دقیقاً همان چیزی بود که مائو می‌خواست. او حالا می‌توانست ادعا کند که نیروهای دشمن در مناطق شمالی‌تر به حدی قوی و بی‌رحم‌اند که سرخ‌ها نباید عازم سیچوان شوند. اما سرخ‌ها پیشاپیش وارد گوشه جنوب شرقی سیچوان شده بودند، و بسیاری احساس می‌کردند که چاره‌ای جز پیشروی به سمت شمال ندارند.

فرماندهان شاخص ارتش سرخ، و حتی لین بیائو نوچه قدیمی مائو، طرفدار عزیمت ارتش به سوی مناطق شمالی‌تر سیچوان بودند. وانگهی، آنها از بابت اینکه به مائو اجازه اجرای عملیات کمین‌گذاری در توچنگ را داده بودند، احساس ناخوشایندی داشتند. بنا به گفته اوتو براون، «موقعی که مائو در مواجهه با لین بیائو شروع کرد به توجیه تصمیمات خودش، و انداختنِ تقصیر شکست به گردن دیگران، لین بیائو به شدت عصبانی و خشمگین به نظر می‌رسید.» اما مائو نهایتاً موفق شد با کسب پشتیبانی لو فو، نقشه پنهانی خود را اجرا کند. منافع شخصی لو فو - همانند مائو - اقتضا می‌کرد که ارتش زیر فرمان آنها به ارتش زیر فرمان چانگ کوتائو ملحق نشود. لو فو هم برای تحکیم مقام خود به عنوان فرد شماره یک حزب نیاز به زمان بیشتری داشت. لو فو به عنوان رهبر جدید حزب در هفتم فوریه ۱۹۳۵ اعلام کرد که نقشه اصلی - برای رفتن به سیچوان - ملغی شده است. به این ترتیب پیشنهاد مائو در خصوص باقی ماندن ارتش سرخ در ایالت گویجو پذیرفته شد.

کمونیست‌ها دور زدند و دوباره از «رودخانه سرخ» عبور کردند. هزاران نفر از مجروحین در بیابان‌های یخ زده رها شدند بدون این که غذا و داروی کافی در اختیارشان باشد. در ظرف چند ماه اکثر این افراد کشته شدند.^{۲۳۵}

ارتش تحت امر مائو و رفقایش در بیست و هفتم فوریه شهر زونی در شمال ایالت گویجو را تسخیر کردند. جیانگ کای شک خواهان عزیمت سرخ‌ها به سوی سیچوان بود. او به همین منظوری از ژنرال هایش را همراه دو لشکر برای بازپس گرفتن شهر زونی به منطقه اعزام کرد. سرخ‌ها به رغم بمباران‌های هوایی و توانایی‌های نظامی نیروهای اعزامی جیانگ موفق به دفع این حملات شدند. مائو عمیقاً از این نبرد و همین‌طور از بابت کارآزمودگی نیروهای دشمن، احساس شادی و خشنودی می‌کرد. حالا او می‌توانست زمان بیشتری را در ایالت گویجو باقی بماند و مانع از رفتن ارتش سرخ به سیچوان شود. و این فرصت مناسبی برای مائو بود تا قدرت خود و دست‌نشانده‌اش را در رهبری حزب (لو فو) تحکیم کند. مائو آنقدر راضی و خشنود بود که قلم به دست گرفت و این شعر را نوشت:

«یاوه‌سرا مدعی است که گذرگاه صعب همچون دیواری آهنین است،
اما من امروز بایک گام به اوج قله رسیدم.

به ستیغ قله بلند، به کوه‌های آبی‌رنگ مواج، به خورشید در خون
تپیده در حال غروب.

تنها در این هنگام بود که مائو و لو فو به اطلاع اعضای ارتش سرخ، و از جمله چانگ کوتائو رساندند که لو فو به رهبریت حزب و مائو به عضویت هیأت دبیران حزب منصوب شده‌اند. در این موقعیت هیچ کاری از دست چانگ کوتائو بر نمی‌آمد. مائو و لو فو آنقدر تعلل کرده بودند تا عاقبت موفق به کسب یک «پیروزی» نظامی شده بودند.

حالا آنها در باد این «پیروزی» که زیر رهبری آنها صورت گرفته بود می‌توانستند تغییرات جدید در رهبری حزب را علنی کنند. موقعی که این تغییرات علنی شد هیچ کس از در مخالفت آشکار بر نیامد. لو فو از موقعیت بهره‌برد و مائو را به «فرماندهی جبهه عمومی» منصوب کرد.

این منصب جدید اختصاصاً برای مائو طراحی و خلق شده، و همچنین اولین منصب نظامی او ظرف دو و نیم سال گذشته بود. «پیروزی» مورد ادعای مائو و رفقایش در واقع «پیروزی بدتر از شکست» بود. پنگ دی هوای در خاطراتش نوشت: «تلفات بسیار زیادی دادیم... فقط یک لشکر باقی مانده... از هر گروهان فقط ۵۰ تا ۶۰ نفر زنده مانده‌اند... ستادهای مرکزی لشکرها و ستاد مرکزی کل نیروها کاملاً خالی از نفرازند تو گویی سیل همه آنها را برده است.» یک افسر ارشد دیگر چنین گزارش داد: «من عمیقاً نگران هستم. ما سربازان زیادی در اختیار نداریم؛ ما باید از درگیر شدن در نبردهای سنگین اجتناب کنیم... ارتش سرخ دیگر نمی‌تواند چنین هزینه‌های گزافی را متحمل شود.»

مائو با این وصف همچنان مصرانه خواهان درگیری بیشتر با نیروهای تحت امر جیانگ کای شک بود. این نیروها در حال حاضر ایالت گویجو را تحت کنترل خود داشتند و مائو برای ایجاد پایگاه در این ایالت - به منظور اجتناب از رفتن به سیچوان - مجبور بود که با نیروهای جیانگ درگیر شود. مائو در پنجم مارس به ارتش سرخ دستور داد: «دو لشکر حکومت مرکزی را نابود کنید.» این دستور موجی از مخالفت را در میان فرماندهان نظامی ارتش سرخ، که عملکرد مائو را در به تحلیل رفتن سپاهیان خود مقصر می‌دانستند، به وجود آورد. لین بیائویکی از فرماندهانی بود که شدیداً مخالف درگیر شدن با این سپاهیان کارآزموده جیانگ بود.

لو فو همان روز اقدام به برپایی یک جلسه جنگی کرد. حدود ۲۰ تن، از جمله فرماندهان نظامی، در این جلسه حضور داشتند. مائو نتوانست اکثریت شرکت کنندگان در جلسه را همراه خود سازد. هیچ کس تمایلی به درگیر شدن با سپاهیان کارآزموده «دشمن» نداشت. مائو

در انزوای کامل بود. حتی همپیمان اصلی اش، لو فو، نیز از در مخالفت با او درآمد. موقعی که مائو با هدف تهدید پیشنهاد کرد که از مقام «فرماندهی جبهه عمومی» استعفا خواهد کرد، اکثریت حاضرین در جلسه با این پیشنهاد موافقت کردند. پنگ دی هوای بلافاصله به جای مائو منصوب شد، و اکثریت فرماندهان حاضر نیز رأی دادند که از درگیر شدن با نیروهای جیانگ کای شک باید پرهیز کرد.

چنین به نظر می رسید که مائو به پایان خط رسیده است. اما او فوراً دست به کار شد تا تصمیمات جلسه مذکور را به هر نحوی که شده عوض کند. مائو آن شب در حالی که چراغ نفتی به دست داشت به دیدن چوئن لای رفت که اسماً تصمیم گیرنده نهایی در مورد مسایل نظامی بود. مائو موفق شد رضایت چوئن لای را برای برپایی جلسه‌ای دیگر در صبح روز بعد - البته این بار در غیاب فرماندهان نظامی که به واحدهای خود بازگشته بودند - به دست آورد.

مائو در ازای موافقت چوئن لای، رشوهای به او داد. چوئن لای در پی ایجاد منصب «فرماندهی جبهه عمومی» عملاً به یک بیکاره تبدیل شده بود. مائو به چوئن لای پیشنهاد کرد که این منصب حذف و در ازای آن یک هیأت جدید - موسوم به «هیأت سه نفره» - مشتمل بر چوئن لای، وانگ جیاشیانگ و خودش (مائو) تشکیل شود.

مائو با توجه به عدم حضور فرماندهان در جلسه، توانست نظرات خودش را به جمع تحمیل کند. تصمیمات قبلی در مورد انتصاب پنگ دی هوای به جای مائو و دستور عدم درگیری ارتش سرخ با نیروهای جیانگ نیز لغو شدند. به این ترتیب یک گروه کم شمار با استفاده از همکاری چوئن لای توانستند تصمیماتی را که در پی یک رأی گیری عمومی و علنی اتخاذ شده بود، بلا اثر سازند. وانگهی، ماحصل این تصمیمات پنهانی به آنجا ختم شد که در کادر رهبری ارتش سرخ از

یازدهم مارس ۱۹۳۵ به بعد حتی یک فرمانده نظامی واقعی حضور نداشته باشد.

«هیأت سه نفره» جدیدالتأسیس بلافاصله به ارتش سرخ دستور داد که در نزدیکی شهر «مائوتای» - مرکز مشهورترین منطقه شراب خیز چین - به نیروهای «دشمن» حمله کنند. پنگ دی هوای در گزارش خود به هیأت سه نفره نوشت: «من درخواست می کنم که سریعاً عقب نشینی کنیم. دشمن دارای سنگر بندی های بسیار محکمی است، و وضعیت جغرافیای محل به ضرر ماست. هیچ امکان موفقیتی برای غلبه ما [بر نیروهای جیانگ] وجود ندارد.» اما هیأت سه نفره حاضر به قبول پیشنهاد پنگ نشد و به وی دستور داد که «مصممانه» به نبرد ادامه دهد.

موقعی که سرخ ها دست به حمله زدند، ارتش جیانگ کاملاً آماده بود. آنها با شلیک رگبار مسلسل هایشان بیش از هزار تن از اعضای ارتش سرخ را از پا در آوردند.^{۲۳۶} لشکر شکست خورده سرخ دوباره از «رودخانه سرخ» عبور کرد و اجباراً به سوی سیچوان سوق داده شد.

جیانگ کای شک برای اطمینان بیشتر، همه راه‌های بازگشت به ایالت گویجو را مسدود کرده و فقط راه رفتن به سوی سیچوان را باز گذاشته بود. اما مائو همچنان تمایلی به تنها راه موجود - رفتن به سوی شمال - نشان نمی‌داد. او به ارتش سرخ دستور داد که برگردند، دوباره از رودخانه سرخ بگذرند و وارد گویجو شوند. این دستور به شدت نامعقول و نامعمول اصلاً به مذاق سپاهیان سرخ خوش نمی‌آمد؛ لذا مائو امر کرد که «فقط فرماندهان نظامی عالیرتبه باید از آن مطلع باشند؛ این دستور عبور به سمت شرق می‌باید کاملاً محرمانه تلقی شود.»

او تو براون در خاطرات خود می‌نویسد: «ارتش سرخ برای مدت دو ماه در یک مسیر بسته مدام دور خودش می‌چرخید، تا آنجا که بعضی مواقع برای دو تا سه بار از یک منطقه عبور می‌کرد. همه خسته و سرگردان بودند و اوضاع عجیب و غیرعادی به نظر می‌رسید.» ارتش سرخ تحت رهبری پشت پرده مائو درگیر نبردهای بی‌حاصل و پرهزینه‌ای شده بود. وانگهی، مائو نه تنها موجب صدمه زدن به ارتش خودش شده بود، بلکه ارتش سرخ در حال انتظارِ چانگ کوتائو را نیز به مخاطره انداخته بود. مائو بعدها با پی‌شرمی تمام این افتضاح را یک «شاهکار» لقب داد. واقعیت‌های مربوط به این شکست‌های پرهزینه و پرتلفات که صرفاً ثمره دوز و کلک‌های مائو برای کسب قدرت شخصی بود، همچنان از دید مردم چین پنهان نگه داشته شده است.

در این میان جیانگ کای شک هم دستخوش گيجی شده بود. او در دفتر یادداشت‌های روزانه‌اش نوشت: «دشمن به شکل کاملاً بی‌معنایی دارد دور خودش می‌چرخد.» جیانگ که از دستور کار پنهانی مائو بی‌خبر بود، انتظار داشت که سرخ‌ها به سیچوان بروند. او

در دوم مارس با وانمود کردن به این که ارتشش قصد دنبال کردن سرخ‌ها را دارد به چونگچینگ^{۲۳۷}، بزرگ‌ترین شهر ایالت گویجو، رفت تا سلطه حکومت مرکزی را در این ایالت برقرار کند. جیانگ سعی کرد که به حکومت شبه ملوک‌الطوایفی در گویجو خاتمه دهد اما جنگ سالاران محلی سرسختانه در برابرش ایستادند؛ هرچند که مقاومت آنها عاری از خشونت بود. جیانگ پی برد که قدرتی برای مطیع و منقاد ساختن آنها ندارد، به ویژه آنکه ارتش وی در جای دیگری بود. جیانگ در این شرایط تازه تصمیم گرفت که تلاش‌های خود را برای راندن سرخ‌ها به سیچوان دو برابر کند. او به همین منظور شروع کرد به بمباران سنگین مواضع سرخ‌ها تا آنها نتوانند در ایالت گویجو پایگاهی برای خویش بنا کنند. جیانگ هم‌زمان به صورت آشکار واحدهای ارتشی را از مرز سیچوان به جای دیگری منتقل کرد. این یک پیام آشکار از طرف جیانگ به سرخ‌ها بود: «هیچ سربازی در مرز سیچوان وجود ندارد؛ به سیچوان بروید!» اما مائو مصممانه ارتش سرخ خسته و از پا افتاده را در مسیر مخالف، به سمت مناطق جنوبی، سوق می‌داد.^{۲۳۸}

او تو براون در این باره نوشت: «راهپیمایی کنندگان زیر بمباران هوایی مداوم مجبور بودند روزی ۴۰ تا ۵۰ کیلومتر راهپیمایی کنند. سپاهیان سرخ شدیداً خسته و ضعیف بودند. موقعی که هواپیماها بالای سر ما می‌آمدند، تنها کاری که می‌توانستیم بکنیم انداختن خودمان در کنار جاده بود، بدون اینکه تلاش کنیم جان پناهی برای خود بیابیم... تعداد مرگ‌ها بیشتر از بیماری و خستگی بود تا زخم‌های ناشی از نبرد. این مرگ‌ها روز به روز افزایش می‌یافت. با وجودی که از ابتدای آن سال چندین هزار داوطلب به صفوف ارتش سرخ پیوسته بودند^{۲۳۹}، اما تعداد نفرات یگان‌ها و رده‌های نظامی رو به کاهش گذاشته بود.»

سرخ‌ها طی این هجوم نسنجیده مجبور شدند بیشتر وسایل و تجهیزات پزشکی خود را رها کنند. به این ترتیب یگان پزشکی ارتش منحل شد. از این به بعد مجروحین عملاً تحت هیچ مداوایی قرار نگرفتند. بسیاری از تلفات به خاطر زخم گلوله بود. جراحات‌های دردناک که ناشی از راهپیمایی‌های طولانی بود، نیز به اندازه زخم گلوله قربانی می‌گرفت.

حماقتِ مانورهای مائو را می‌توان از اتفاقی که برای یکی از واحدهای ارتش سرخ (واحد نهم) افتاد، بهتر درک کرد. این واحد در حین گذر از «رودخانه وو» دچار مشکل شد به طوری که ۲ هزار تن از نیروهای اجباراً در بخش شمالی رودخانه گیر کردند. آنها به این ترتیب چاره‌ای نداشتند جز اینکه به طرف سیچوان حرکت کنند. و جالب اینکه واحد مذکور جز یکی دو درگیری کم‌اهمیت، مطلقاً با هیچ مزاحمتی از سوی دشمن مواجه نشد. برخلاف واحدهای تحت امر مائو که مجبور شدند برای چندین هفته بمباران هوایی و کاهش نیروهای خود را تحمل کنند، اعضای واحد شماره ۹ به راحتی در روز روشن در جاده‌های اصلی حرکت می‌کردند و حتی می‌توانستند اوقاتی در روز را به آرامی استراحت کنند.

همسر مائو یکی از قربانیان نقشه‌های احمقانه مائو بود. این زن همراه یک واحد ویژه پزشکی وظیفه حمل و نقل و مراقبت از کادرهای نخبه مجروح و بیمار را برعهده داشت. سی زن دیگر هم که عمدتاً همسران رهبران حزب و ارتش بودند در این واحد خدمت می‌کردند. ارتش سرخ بعد از نبرد «توچنگ» مجبور بود روزی حدود ۳۰ کیلومتر در زیر رگبار گلوله و بمب راهپیمایی کند. گویی یوان (همسر مائو) در مکانی موسوم به «شن سفید» از تخت روانی که به وی اختصاص یافته بود پایین آمد. این تخت روان از دو ماه قبل که گویی یوان وارد هفته‌های

آخر بارداری اش شده بود و دیگر نمی توانست سوار اسب شود، در اختیارش گذاشته شده بود. گویی یوان با نزدیک شدن زمان تولد فرزندش از تخت روان پایین آمد و وارد یک کلبه پوشالی شد؛ او چند ساعت بعد در پانزدهم فوریه ۱۹۳۵ دختر بچه‌ای را به دنیا آورد که فرزند چهارم مائو بود. همسر تسه مین (برادر مائو) این نوزاد را که در یک ژاکت پوشانده شده بود، برای لحظه‌ای نزد گویی یوان برد تا او را ببیند. ارتش سرخ فقط یک روز را در «شن سفید» سپری کرد. گویی یوان مثل دوبار قبل مجبور شد این کودک تازه به دنیا آمده را پشت سر جا بگذارد. زمانی که تخت روان حامل گویی یوان به راه افتاد، از او جز گریه کردن کار دیگری ساخته نبود. همسر تسه مین، کودک گویی یوان را همراه خود برد تا به دست یک خانواده محلی بسپرد (با مقداری دلار نقره و کمی تریاک که در حکم پول نقد بود). همسر تسه مین از گویی یوان خواسته بود اسمی برای فرزندش انتخاب کند اما گویی یوان به نشانه تأسف سر خود را تکان داده بود. او هرگز تصور نمی کرد که بار دیگر موفق به دیدن فرزندش شود. غریزه اش به او راست گفته بود: پیرزنی که دختر بچه را به دستش سپردند شیری برای تغذیه دخترک نداشت. این کودک سه ماه بعد بر اثر جوش ها و تاول هایی که روی بدنش نمایان شده بود، درگذشت.

گویی یوان بعدها اوقات بسیاری را صرف یافتن کودکانی کرد که مجبور به رها کردنشان شده بود. با این حال او هرگز به طور جدی در صدد یافتن این دختر بچه بر نیامد. گویی یوان به دوستان نزدیکش گفته بود: «من حتی فرصت نکردم به آن دختری که طی راهپیمایی بزرگ به دنیا آورده بودم نگاهی بیندازم. حتی نمی دانم او دقیقاً در کجا متولد شد و وی را به دست چه کسی سپردیم...» اما خاطره این کودک برای همیشه در ذهن مادرش باقی ماند. در سال ۱۹۸۴ زمانی

که گویی یوان روزها و هفته‌های پایانی عمرش را بر تخت بیمارستان سپری می‌کرد، رئیس سابق او در جریان «راهپیمایی بزرگ» به ملاقاتش رفت. این مرد به ما (نویسندگان کتاب) گفت که آنها مشغول صحبت درباره موضوع دیگری بودند که ناگهان گویی یوان از وی پرسید: «آیا به خاطر داری اسم آن محلی که من بچه‌ام را در آنجا به دنیا آوردم، چه بود؟»

مائو با وجودی که هنگام تولد فرزندش در نزدیکی‌های گویی یوان بود اما به دیدنش نرفت. او سه روز بعد بر حسب تصادف با همسرش مواجه شد و فهمید که بچه را پشت سر جا گذاشته. مائو به خونسردی گفت: «کار درستی انجام دادی. ما چاره‌ای جز این کار نداشتیم.» گویی یوان در حالی که عمیقاً غمگین بود از بی‌تفاوتی مائو شدیداً احساس رنجش کرد. او به دوستانش گفت که نیش و کنایه‌های مائو در دیداری که با گروهی از زنان داشت، بیش از هر چیز باعث رنجش خاطر وی شده بود. مائو در حالی که لبخندی گوشه لبانش داشت به زنان بازدیدکننده گفته بود: «چرا شما زنان اینقدر از بچه‌دار شدن می‌ترسید؟ این [گویی یوان] را نگاه کنید، تا حالا چهار تا بچه به دنیا آورده، به همان آسانی که یک مرغ تخم می‌گذارد.»^{۲۴۰} گویی یوان دو ماه بعد از تولد فرزندش، و در زمانی که مائو ارتش سرخ را به زور وادار به حرکت مرگبار به سوی مناطق جنوبی کرده بود، مورد اصابت یک بمب قرار گرفت و چیزی نمانده بود که کشته شود. در عصر یکی از روزهای اواسط آوریل، سه هواپیما بر فراز یک شالیزار برنج در یک منطقه کوهپایه‌ای ظاهر شدند. هواپیماها آن چنان در سطح پایین پرواز می‌کردند که چهره خلبانان آنها پیدا بود. مسلسل‌های هواپیماها شروع به شلیک کردند و بمب‌های خود را روی زمین ریختند. گویی یوان و رفقایش در زیر این آتش سهمگین قرار داشتند و

نفس از سینه هایشان بیرون نمی آمد. لحظاتی بعد، دست ها و پاها ی قربانیان بود که به سوی درختان اطراف پرتاب می شد. سطح زمین را خون و مغز قربانیان پوشانده بود.

بیش از ده ترکش به جمجمه و پشت بدن گویی یوان اصابت کرده بود. زخم بزرگ و گشوده ای پشت بدنش را شکافته بود. از سر و رویش خون می بارید. یکی از پزشکان بالای سر او آمد و با منقاش ترکش ها را از بدن گویی یوان خارج کرده و با استفاده از باند و پماد، جلوی ادامه خونریزی را گرفت. پزشک تصور نمی کرد که بیمار بیش از یکی دو ساعت دیگر زنده بماند. رئیس واحدی که گویی یوان در آن خدمت می کرد تصمیم گرفت او را به دست یک خانواده محلی بسپارد و برود. مائو که در دهکده بغلی اقامت داشت، از مجروح شدن گویی یوان باخبر شد. او به دیدن گویی یوان نرفت زیرا «خسته» بود اما اجازه نداد که وی را جا بگذارند. مائو بلافاصله یک پزشک را همراه باربران شخصی به بالین گویی یوان فرستاد. مائو تا سه روز بعد هم به دیدن همسر مجروحش نرفت. در این زمان گویی یوان به هوش آمده بود اما نمی توانست حرف بزند یا حتی ناله کند. ادامه سفر برای او فوق العاده دردناک بود؛ گویی یوان هر از چند گاه به سبب هجوم درد به هوش می آمد، و بعد دوباره بی هوش می شد. او از رفقای خود درخواست کرده بود که وی را با شلیک گلوله بکشند تا از این درد رهایی یابد.

ارتش سرخ برای دو ماه متمادی بی هدف به سمت جنوب حرکت می کرد. هر کسی از خود می پرسید: «ما داریم به کجا می رویم؟» کادرهای بالای حزب و ارتش که از نقشه اصلی (پیوستن به شاخه دیگر سرخ ها در سیچوان به منظور نزدیک تر شدن به مرزهای شوروی) اطلاع داشتند، روز به روز از مائو بیشتر متنفر می شدند. لین

بیائو فریاد برآورد: «ادامه این مسیر باعث نابودی کامل سپاهیان ما خواهد شد! ما مطلقاً نباید تن به این شیوه فرماندهی (مائو) بدهیم.»

لین بیائو در ماه آوریل نامه‌ای به «هیأت سه نفره» نوشت و از آنها درخواست کرد که فرماندهی ارتش را از مائو بگیرند و به پنگ دی هوای بدهند و کل نیروها را به سوی سیچوان هدایت کنند. همه از دست مائو شاکی و خشمگین بودند. حتی آدمی مثل لو فو هم که در اجرای نقشه پنهانی مائو شریک و همدستش بود به صف مخالفان او پیوسته بود. میزان تلفات و قربانیان ارتش سرخ بیش از حد تحمل بود. بنا به گفته اوتو براون، «یکی از روزها لو فو، که من معمولاً ارتباط کمی با او داشتم، به سراغم آمد و گفت: «این مخمصه نظامی فاجعه بار به واسطه استراتژی‌ها و تاکتیک‌های بی‌فکرانه مائو بعد از جلسه شهرزونی به وجود آمده است.» لو فو معتقد بود که برای جلوگیری از نابودی ارتش سرخ باید هیأت سه نفره جای خود را به رهبران نظامی قابل و کارآمد بدهد.»

مائو از تغییر موضع لو فو حساسی برافروخته شد. براون در این مورد نوشت: «موقعی که مائو سر صحبت را با من باز کرد، هر بار که اسم لو فو به میان می‌آمد، لحن صدایش عصبی‌تر و بلندتر می‌شد. مائو گفت که لو فو دچار ترس و جنون شده و حالا دارد علیه وی توطئه می‌کند.» اما مائو از جانب لو فو هیچ تهدید واقعی‌ای را حس نمی‌کرد زیرا لو از همان لحظه‌ای که موافقت کرد پیوستن به ارتش چانگ کو تائو را به تعویق اندازد تا پایه‌های قدرت خود را به عنوان رهبر حزب مستحکم‌تر کند، عملاً تبدیل به مهره مائو شده و به اصطلاح گوشتش زیر دندان مائو بود و لذا نمی‌توانست علیه او دست به اقدامی جدی بزند. علاوه بر این، مائو از نقطه ضعف‌های شخصی لو فو خبر داشت. برای مثال لو فو عاشق دختری بود که دلش می‌خواست در سفر

«راهپیمایی بزرگ» در کنارش باشد. مائو ترتیبی داده بود تا این خواسته لوفو عملی شود.

ارتش سرخ در اواسط آوریل ۱۹۳۵ در حالی که همچنان تحت تعقیب ارتش ملی گرایان بود، وارد ایالت یون نان شد که در گوشه جنوب غربی چین واقع است. مائو دستور داد که ارتش در همین جا باقی بماند و حتی به سوی مناطق جنوبی تر حرکت کند. این دستور به معنای فاصله گیری هرچه بیشتر از سیچوان بود. اما حرکت به سوی مناطق جنوبی تر باعث می شد که ارتش سرخ همجوار مرزهای ویتنام شود. ویتنام در آن زمان تحت اشغال فرانسوی ها بود که شدیداً از کمونیست ها متنفر بودند. علاوه بر این، گوشه جنوبی چین عمدتاً تحت کنترل گروه قومی «میائو»^{۲۴۱} بود که آنها هم میانه خوبی با سرخ ها نداشته و شدیداً خشن و بی رحم بودند. هر کسی در ارتش سرخ می دانست که رفتن به سوی این مناطق معادل با خودکشی ارتش سرخ است.

فرماندهان نظامی سرخ به شدت از دستور اخیر مائو خشمگین شده بودند. آنها در شب بیست و پنجم آوریل از لین بیائو این دستور را دریافت کردند: «بلافاصله به سمت سیچوان حرکت کنید... و آماده پیوستن به ارتش چانگ کوتائو باشید.» پنگ دی هوای هم با این دستور موافقت داشت.

مائو بیش از این نمی توانست اصرار کند. او عاقبت در بیست و هشتم آوریل رضایت داد که ارتش سرخ به سوی سیچوان حرکت کند. به محض اینکه ارتش سرخ به سمت شمال به راه افتاد، همه مشکلات از سر راه آنها برداشته شد. حتی تسهیلات خاصی هم برای آنها تدارک دیده شده بود. سرخ ها برای مثال یک کامیون را که دارای نقشه های بسیار دقیق (با مقیاس یک درازای ۱۰۰ هزار) بود در کنار جاده پیدا

کردند. محموله بعدی چندین تَن کالاها و مواد غذایی و دارویی مهم - شامل چای، ژامبون و داروهای ضروری - بود. این کامیون دومی درست کنار جاده پارک شده بود تا سرخ‌ها مصادره‌اش کنند! جیانگ کای شک یا حاکمان محلی ایالت یون نان آشکارا این هدایا را سر راه سرخ‌ها گذاشته بودند تا آنها هر چه زودتر یون نان را به سوی سیچوان ترک کنند. موقعی که سرخ‌ها به نزدیکی مرزهای ایالتی رسیدند (به «رودخانه شن تلایی» که نام دیگر «رودخانه یانگسه» در بخش‌های جنوبی‌اش بود) سه شهر مرزی دروازه‌های خود را بدون ابراز کوچک‌ترین مقاومتی به روی آنها باز کردند و حتی پول و غذا در اختیار سرخ‌ها گذاشتند.

هفت روز و هفت شب طول کشید تا سرخ‌ها توانستند در آغاز ماه مه از روی «رودخانه شن تلایی» بگذرند. سربازان جیانگ کای شک که در همان نزدیکی‌ها ایستاده بودند کوچک‌ترین مزاحمتی برای سرخ‌ها ایجاد نکردند. هیچ کدام از گذرگاه‌های آبی تحت حفاظت سربازان جیانگ قرار نداشت. انبوه هواپیماهای دشمن بالای سر سرخ‌ها به پرواز درآمدند اما این بار هیچ بمبی پرتاب نکردند. اما مائو به محض عبور از رودخانه سعی کرد مانع رفتن ارتش سرخ به سوی شمال شود. او دستور داد که شهر «هویلی»^{۲۴۲} را که در جنوبی‌ترین بخش ایالت سیچوان قرار داشت (در نزدیکی مرز ایالت یون نان) محاصره کنند. هدف مائو این بود که یک پایگاه جدید در این شهر برای سرخ‌ها به وجود آورد. دور تا دور «هویلی» را یک خندق و مجموعه‌ای از دیوارها و برج و باروهای ضخیم و قدیمی، که بازمانده از قرن پانزدهم میلادی بودند، فرا گرفته بود. یک جنگ سالار محلی خشن هم که حاکم بر شهر بود آمادگی‌اش را داشت که به هر بهایی که شده شهر را تسلیم سرخ‌ها نکند. او همه خانه‌های اطراف شهر را

آتش زد تا سرخ‌ها نتوانند از این خانه‌ها برای محاصره شهر استفاده کنند. وی همچنین تعداد قابل توجهی از سربازان خود را که مظنون به هواداری از کمونیست‌ها بودند به قتل رساند. هواپیماهای جیانگ کای شک دوباره آفتابی شده و شروع به بمباران مواضع سرخ‌ها کردند. هدف جیانگ واداشتن سرخ‌ها به حرکت بود؛ حرکت به سوی مناطق شمالی سیچوان. تعداد تلفات سرخ‌ها بسیار زیاد بود.

ارتش سرخ فاقد وسایل پزشکی و داروهای ضروری بود و لذا

نمی‌توانست از سپاهیان مجروحش مراقبت کند. مائو نسبت به همه این فجایع بی‌تفاوت بود و حتی یک بار هم به دیدار مجروحین نرفت. تعداد زیاد مجروحین و ناتوانی ارتش سرخ در معالجه این افراد، کاسه صبر پنگ دی هوای را لبریز کرد. او تصمیم گرفت مائو را برای ضعف در رهبری نظامی به چالش بگیرد. پنگ از حمایت گسترده

فرماندهان نظامی، به ویژه لین بیائو، برخوردار بود. لین بیائو قبلاً گفته بود که مائو ارتش سرخ را به یک مسیر انحرافی سوق داده در حالی که آنها می‌توانستند سه ماه پیش‌تر به سیچوان برسند. لو فو در دوازدهم ماه مه جلسه‌ای را در یک انبار پوشالی برپا کرد.

مائو در این جلسه رفتار تند و خشنی از خود نشان داد و بر چسب‌های سیاسی مثل «جناح راست» را بر پیشانی پنگ دی هوای کوبید و وی را متهم به تحریک لین بیائو کرد. موقعی که لین بیائو در صدد برآمد تا از خودش دفاع کند، مائو بر سر وی فریاد زد: «تو یک کودک‌کشی! تو هیچ چیز نمی‌دانی!» لین بیائو قادر نبود در این نوع برخوردها از پس مائو بر بیاید و بنابراین مجبور به سکوت شد. پنگ دی هوای هم برخلاف مائو به حدی آداب‌دان و بانزاکت بود که خجالت می‌کشید به خاطر

قدرت‌طلبی‌های فردی رودرروی مائو بایستد؛ هرچند که در این مورد خاص نیت او کاملاً خیر بود. به این ترتیب مائو موفق شد با لجن

پراکنی‌های سیاسی و ترور شخصیت، مخالفین خود را وادار به سکوت کند.

مائو در جلسه مذکور موفق شد حمایت لو فو، رهبر شدیداً سازشکار حزب، را برای محکومیت پنگ دی هوای و حامیان او به عنوان «فرصت‌طلبان جناح راست» به دست آورد. لو فو در حالی دست به این اقدام زد که قلباً تمایلی به آن نداشت. در واقع او به خاطر ترس از مائو و برای این که حق السکوتی به وی داده باشد، حاضر شد پنگ و حامیانش را رسماً محکوم کند. دیگر حاضران در جلسه سکوت اختیار کردند. در افتادن با مائو کار چندان ساده‌ای نبود. جدای از این، اعضای رهبری حزب نمی‌خواستند که در چنین شرایطی‌آس آلود و اضطراب‌آوری (ناشی از هشت ماه سرگردانی بی‌وقفه سرخ‌ها)، و در چنین فضای ترسناکی که از سوی مائو به وجود آمده بود، موجب انشقاق و دوپارگی حزب شوند. آنها می‌دانستند که این نوع جنگ‌های درون حزبی در صورت تداوم می‌تواند به فروپاشی حزب منجر شود. به این ترتیب مائو موفق شد مناصب حزبی و ارتشی‌اش را حفظ کند. نفرتی که مائو از پنگ در «هویلی» به دل گرفت، دیرپا بود و تا پایان عمر پنگ ادامه یافت. مائو بلافاصله شروع به انتقام‌گیری از پنگ کرد. یکی از دوستان نزدیک پنگ که واحد نظامی تحت امرش به واسطه دستورات مائو تلفات زیادی را در جریان راهپیمایی بزرگ متحمل شده بود، بلافاصله بعد از جلسه شهر «هویلی» محکوم و از کار برکنار شد. این فرد که با در جازدن سرخ‌ها در ایالت گویجو مخالف بود اعتقاد داشت: «هدف اصلی مائو من نبودم. او نمی‌توانست پنگ دی هوای را رسماً محکوم و از حزب اخراج کند. به همین خاطر از دوست نزدیک پنگ، که من بودم، انتقام گرفت.» مائو که به اندازه کافی زیرک و باهوش بود تن به یک معامله داد. او

دستور عقب‌نشینی از هویلی را صادر و آشکارا موافقت خودش را برای «رفتن به شمال به منظور ملحق شدن به چانگ کوتائو» ابراز کرد. او موفق شده بود برای مدت چهار ماه حرکت ارتش سرخ به سوی شمال را به تعویق اندازد؛ موفقیتی به بهای مرگ ۳۰ هزار سپاهی سرخ (یا تقریباً نیمی از ارتش تحت فرمان مائو). سربازان تحت امر مائو حداقل ۲ هزار کیلومتر اضافی را، عمدتاً با پاهای مجروح، طی کرده بودند.

اما مائو تا این جای کار برای نیل به هدف اصلی خود اقدامات مؤثری انجام داده بود. او حالا نه فقط منصب نظامی سطح بالای خود را در اختیار داشت بلکه موفق شده بود پایه‌های قدرت دست‌نشانده خود (لو فو، رهبر حزب) را مستحکم‌تر از پیش کند. این چهار ماه دفع الوقت به ظاهر بی‌نتیجه، برای مائو نتایج ملموسی به بار آورده بود. مائو هنوز به‌طور کامل درگیر یک نبرد قدرت با چانگ کوتائو نشده بود اما موفق شده بود شانس‌های احتمالی خود را برای پیروزی در این نبرد شدیداً تقویت کند.

مائو بلافاصله شروع کرد به مهیا ساختن شرایط لازم. مهم‌ترین اقدام او اعزام یک فرستاده قابل اعتماد به مسکو با هدف تحکیم پایه‌های قدرتش بود (از آنجا که ارتباطات مخبراتی بین سرخ‌ها و مسکو برقرار نبود، اعزام سفیر یا پیغام بر معمول بود). این فرستاده هیچ جاه‌طلبی سیاسی شخصی‌ای نداشت، کاملاً به مائو وفادار بود، و آنقدر کارگشته و ماهر بود که بتواند همه مسایل مطروحه را با روس‌ها حل و فصل کند. این مرد چان یون نام داشت و یکی از اعضای هیأت دبیران حزب کمونیست چین بود. چان یون در مسکو پیام ماهرانه مائو را به اطلاع روس‌ها رساند و طوری جلوه داد که گویا اکثریت رهبران حزب و ارتش در یک جلسه بزرگ و سراسری مائو را به عنوان رهبر خودشان انتخاب کرده‌اند. او به روس‌ها گفت: «در یک اجلاس گسترده و پر شمار پولیت بورو، رهبری قدیمی جای خود را به رهبری جدید داد و رفیق مائو تسه تونگ در کادر رهبری جدید جا گرفت.»

سپاهیان مائو حالا به نواحی غرب مرکزی سیچوان، در نزدیکی تبت، رسیده و برای پیوستن به چانگ کوتائو به سمت شمال در حرکت بودند. این ناحیه بعدها تبدیل شد به پس‌زمینه‌ای برای خلق یک حماسه دروغین در جریان راهپیمایی بزرگ: «حماسه عبور از پل

رودخانه دادو^{۲۴۳}» این رودخانه یک مانع طبیعی خروشان و سهمگین به شمار می‌رفت. رودخانه دادو که از میان تپه‌های نوک تیز عبور می‌کند، در اواخر ماه مه آن سال به واسطه برف‌های آب شده رشته کوه‌های هیمالیا، به شدت طوفانی و خروشان شده بود. بستر صخره‌ای رودخانه و گرداب‌های پنهانی و دور از چشمش، اجازه عبور یا شنا را به هیچ کس نمی‌داد.

برای ارتش سرخ هیچ مسیر دیگری وجود نداشت و عبور از رودخانه دادو گریزناپذیر بود. تنها پلی که روی این رودخانه خروشان قرار داشت در اوایل قرن هیجدهم میلادی، به عنوان بخشی از جاده امپراتوری که چنگدو^{۲۴۴} (مرکز ایالت سیچوان) را به لاهاسا (مرکز ایالت تبت) وصل می‌کرد، ساخته شده بود. این پل معلق شگفت‌انگیز که ۱۰۱ متر طول و بالغ بر ۳ متر پهنا داشت از ۱۳ رشته زنجیر بسیار ضخیم، ساخته شده بود. ۹ تا از این رشته‌ها در کف پل قرار داشت. فاصله هر رشته زنجیر با رشته زنجیر بغلی، حدود ۳۵ سانتی متر بود و تخته‌های الوار روی این فواصل و سطح پل را پوشانده بود. پل رودخانه دادو در مرکز حماسه «راهپیمایی بزرگ» قرار دارد؛

حماسه‌ای که مائو معمار و طراح اصلی‌اش به شمار می‌رود.^{۲۴۵} مائو در سال ۱۹۳۶ در دیداری که با ادگار اسنو (روزنامه نگار آمریکایی) داشت روایت جعلی خود را از این حادثه به وی قالب کرد. اسنو نوشت: «عبور از پل حساس‌ترین حادثه در جریان راهپیمایی بزرگ بود. نیمی از کف چوبی پل را ملی‌گرایان قبلاً برداشته بودند. راهپیمایی‌کنندگان با پلی مواجه شدند که از میانه راه فقط شامل رشته‌های زنجیر عریان بود که در میانه آسمان پیچ و تاب می‌خوردند. در سمت شمالی پل سربازان دشمن با مسلسل در پشت یک سنگر کمین کرده بودند. پشت سر این سنگر، یک واحد نظامی از سفیدها [ملی‌گرایان] قرار داشت... چه

کسی فکر می کرد که سرخ ها بلافاصله سعی در گذشتن از روی این پل خواهند کرد، پلی که جز رشته های زنجیر چیز دیگری نداشت؟ اما آنها این کار را کردند و از روی پل گذشتند. بسیاری از سرخ ها حین عبور از روی پل تیر خورده و به درون رودخانه افتادند. روی مابقی الوارهای پل پارافین مالیده بودند. به همین دلیل موقع عبور سربازان این پارافین ها مشتعل شدند و تمامی الوارها در آتش سوختند. اما سرخ ها در حالی که روی دست ها و زانوهای خود راه می رفتند، و در حالی که پشت سر هم به سوی سنگر دشمن نارنجک پرتاب می کردند، موفق به عبور از روی پل شدند...»

این ماجرا تماماً دروغ و ساختگی است. هیچ نبردی روی پل رودخانه دادورخ نداد. به احتمال زیاد سرخ ها این حماسه قلایی را به دلیل موقعیت خاص این پل و منطقه اطرافش، ساختند: یک پل معلق روی یک رودخانه خروشان مکان مطلوبی است برای اعمال قهرمانانه. موقعی که سرخ ها در بیست و نهم مه به پل رودخانه دادور رسیدند هیچ سرباز ملی گرایی در اطراف پل به چشم نمی خورد. کمونیست ها مدعی اند که پل تحت حفاظت یک واحد ارتش ملی گرا، و زیر فرماندهی فردی به اسم لی گوان شان^{۲۴۶}، بود. اما تلگراف های رد و بدل شده میان این واحد و فرماندهی بالاتر ثابت می کند که واحد مذکور در «هوئالین پینگ»^{۲۴۷}، مکانی بسیار دورتر از پل دادو، مستقر شده بود. قبلاً یک واحد نظامی دیگر در «لودینگ»^{۲۴۸} شهری که در انتهای پل دادو قرار داشت، مستقر شده بود اما این واحد درست در آستانه ورود سرخ ها از شهر مذکور خارج شد و به جای دیگری رفت. در انبوه تلگرافات و مکاتبات ارتش ملی گرایان در زمان مورد بحث هیچ ذکری از نبرد بر روی پل یا شهر مجاور آن (لودینگ) نشده است؛ هر چند که اشاراتی شده است به درگیری های جزئی با سرخ ها در

مسیر حرکتشان به سوی پل و بعد از عبورشان از روی پل. جیانگ کای شک راه عبور را برای سرخ‌ها باز و ایمن گذاشته بود.

سرخ‌ها موقعی که به منطقه رسیدند، ستاد مرکزی خود را در یک کلیسای کاتولیک در جوار پل رودخانه دادو برپا و سپس شروع کردند به تیراندازی به شهر لودینگ در آن سوی رودخانه. یک زن محلی ۹۳ ساله سرزنده که خود شاهد عینی حوادث اطراف پل دادو بود، در سال ۱۹۹۷ به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «خانواده من در سال ۱۹۳۵ یک فروشگاه پنیرفروشی را در نزدیکی پل رودخانه دادو اداره می‌کردند؛ سرخ‌ها موقعی که آمدند فروشگاه ما را گرفتند و در آن اطراق کردند. یادم هست که کمونیست‌ها هزارچندگاه، چندتایی گلوله شلیک می‌کردند.» این پیرزن به یاد نمی‌آورد که از آن سوی رودخانه هیچ گلوله‌ای به طرف سرخ‌ها شلیک شده باشد.

احتمالا تعدادی از تخته‌های چوبی روی کف پل برداشته یا تخریب شده بود. این پیرزن ۹۳ ساله به خاطر می‌آورد که سرخ‌ها از اهالی محل خواسته بودند که درهای منازل و مغازه‌های خود را برای

پوشاندن کف پل به آنها قرض بدهند. حتی عده‌ای مجبور شدند درب چوبی تابوت‌های خود را به سرخ‌ها قرض بدهند (در چین رسم است که مردم از مدت‌ها قبل از مرگشان تابوت‌های خود را آماده می‌کنند). به این ترتیب پل به هیچ عنوان عاری از کفپوش چوبی نبود. این پل تنها زمانی بدون کفپوش چوبی شد، که حکومت چین تصمیم گرفت یک فیلم تبلیغاتی درباره حماسه قلایی «پل رودخانه دادو» بسازد!

مهم‌ترین بخش در حماسه قلایی مذکور این ادعاست که بخشی از پل آتش گرفته بود و لذا سربازان سرخ مجبور شدند از روی رشته

زنجیرهای آهنی مذاب عبور کنند. این ادعا در سال ۱۹۸۳ از سوی مسئول موزه‌ای که در جنب پل رودخانه دادو برپا شده، تکذیب شد.

پل هرگز آتش نگرفته بود؛ هر چند که شهر مجاور آن دچار آتش سوزی شده بود که دلیل آن تیراندازی سرخ‌ها به سوی این شهر بود. بهترین دلیل برای اثبات حماسه دروغین «نبردهای قهرمانانه روی پل دادو» این است که «نبرد» مذکور عملاً هیچ تلفاتی نداشت. ارتش سرخ از روی پل عبور کرد بدون این که حتی یک کشته بدهد. در حماسه قلابی آمده است که واحد پیش قراولان سرخ که از روی پل عبور کردند شامل ۲۰ سرباز از جان گذشته بود. اما در مراسمی که در روز دوم ژوئن، بلافاصله پس از عبور از روی پل برپا شد، همه این ۲۰ سرباز زنده و سالم بودند و هر کدام آنها یک نشان لنین، یک قلم خودنویس، یک کاسه و یک جفت قاشق چینی (موسوم به چاپ استیک^{۲۴۹}) به عنوان جایزه دریافت کردند. حتی یک نفر از این ۲۰ نفر مجروح هم نشده بود.

وانگهی، هیچ کس دیگری به واسطه شلیک گلوله از طرف مقابل کشته نشد. محافظ شخصی چوئن لای شرح داده است: «چوئن لای موقعی که شنید اسبی از روی پل به داخل رودخانه افتاده، نگران شد. او بلافاصله در صدد تحقیق برآمد که آیا تلفات انسانی هم به بار آمده یا نه. چوئن لای از یانگ چنگ وو^{۲۵۰}، فرمانده واحدی که وظیفه تسخیر پل را بر عهده داشت، پرسید که آیا سربازی هم کشته شده است؟ یانگ پاسخ داد: خیر^{۲۵۱}» حتی ضعیف‌ترین دفاع نظامی از پل حداقل باید یک کشته به جامی گذاشت!

مائو در روز سی و یکم ماه مه ۱۹۳۵ از روی پل عبور کرد. او حالا در ۳۰۰ کیلومتری محل ملاقات با چانگ کو تائوی رعب‌انگیز قرار داشت. مابین او و واحد پیش تاخته چانگ کو تائو کوهی به نام «کوهستان برفی بزرگ» قرار داشت. این کوه در یک منطقه عمدتاً بتنی واقع شده بود. کوه مذکور به رغم اسمش - و برخلاف آنچه که در

حماسه‌سازی‌های قلابی حزب آمده - در زمانی که سپاهیان سرخ از آن صعود کردند فاقد هرگونه برفی بود. اما هوا سرد بود و بادهای گزنده‌ای می‌وزید. سپاهیان سرخ لباس‌های گرم به تن نداشتند و همین اوضاع را برای آنها ناگوار ساخته بود. اشتباه آنها این بود که قبلاً به منظور سبک‌تر کردن خود لباس‌های گرمشان را از تن درآورده و در دشت نیمه حاره‌ای اطراف کوه رها کرده بودند. با وجودی که صعود از کوه فقط یک روز به درازا کشید، اما بسیاری از سرخ‌ها در این کوه پیمایی جان خود را از دست دادند. عامل این تلفات بعضاً ارتفاع زدگی شدید و عمدتاً ضعف و خستگی بیش از حد سربازان سرخ بود. آنها مجبور شده بودند برای مدت هشت ماه بدون کوچک‌ترین وقفه‌ای در کوه و دشت و بیابان راهپیمایی کنند. البته نیمی از این مدت از نقطه نظر نظامی - یا از نقطه نظر حفظ جان - کاملاً پوچ و غیر ضروری بود، هر چند که از نقطه نظر صعود مائو در سلسله مراتب قدرت حزبی کاملاً ضروری و با معنا بود! تلفات انسانی ارتش سرخ، هم به دلیل حمله دشمن و هم به دلیل ابتلای سپاهیان به انواع بیماری‌ها، زیاد بود. اوتو براون در خاطراتش نوشت: «به شکل باور نکردنی‌ای بدن‌های همه ما را شپش فراگرفته و اسهال خونی شایع بود. اولین مورد از حصبه پدیدار شد... هر چه جلوتر می‌رفتیم، جنازه‌های بیشتری از ما در پشت سر باقی می‌ماند. این افراد از زخم گلوله، سرما، خستگی یا بیماری جان داده بودند. کسانی که مجبور بودند رهبران حزب و ارتش، و دیگر تجهیزات سنگین را روی دوش‌های خود حمل کنند، بیش از هر کس دیگری رنج و سختی می‌کشیدند. بعضی از باربران که برای لحظه‌ای استراحت روی زمین می‌نشستند، دیگر هرگز بلند نمی‌شدند.»

مائو با پا‌های خودش و با استفاده از یک عصا از کوه صعود کرد. او از

محافظین جوان خود به مراتب قهراقی‌تر و چالاک‌تر به نظر می‌رسید. دلیلش هم روشن بود: او از تغذیه و استراحت بهتری برخوردار بود. مردان چانگ کوتائو در آن سوی کوهستان، در یک شهر تبتی دارای صد خانوار، منتظر مائو و سپاهیان‌ش بودند. آنها همراه خود انبوهی از مواد غذایی، لباس، کفش، جوراب، پتو، دستکش، دارو، نخود سبز، چای، نمک و دیگر کالاهای ضروری را آورده بودند. ارتش چانگ کوتائو خوب تغذیه شده و کاملاً مجهز بود و حتی وسایل و تجهیزات مازاد بر استفاده‌ای در اختیار داشت. مائو و دیگر رهبران بلافاصله غذاها، اسب‌ها، الاغ‌ها و لباس‌های اهدایی را دریافت کردند. یک اسب رام رهوار نیز در اختیار مائو گذاشته شد؛ همراه یک پزشک و یک پرستار.

یک هفته بعد، در بیست و پنجم ژوئن، چانگ کوتائو بعد از سه روز تاختن در میان جنگل‌های بکر و تنگه‌های رفیع کوهستانی، وارد دهکده فوبین^{۲۵۲} شد تا با مائو و همراهانش ملاقات کند. به این ترتیب دو تا از بزرگ‌ترین بخش‌های ارتش‌های سرخ رسماً با یکدیگر ترکیب شدند.

ه. ه. کوئانگ^{۲۵۳}، برادر زن جیانگ کای شک، که معاون نخست وزیر و وزیر اقتصاد

حکومت ملی گرایان بود، چند روز بعد در چهارم جولای ۱۹۳۵ به دیدار دمیتری بوگومولف^{۲۵۴} سفیر شوروی در چین رفت تا ظاهراً در باره تحرکات ژاپن در شمال چین با وی گفت‌وگو کند. کوئانگ در پایان این دیدار یادآور شد که سپهسالار جیانگ کای شک بی‌صبرانه خواهان ملاقات با پسرش است. در واقع این جیانگ بود که داشت به استالین می‌گفت: «من اجازه داده‌ام که دو ارتش سرخ زنده بمانند و به هم ملحق شوند، حالا تو نمی‌خواهی مرا خوشحال کنی و اجازه

بدهی که پسر م به خانه برگردد؟» سفیر شوروی به آرامی به کوئانگ گفت: «ما هیچ مانعی بر سر راه ترک پسر جیانگ از شوروی ایجاد نکرده ایم، اما تا جایی که می دانم خودش نمی خواهد از شوروی به جای دیگری برود.»

هر چند که جیانگ کای شک هنوز موفق نشده بود پسرش را به خانه برگرداند، اما به هدف اصلی اش که اعمال کنترل حکومت مرکزی بر سه ایالت جنوب غربی چین بود، دست یافته بود. جنگ سالار حاکم بر ایالت گویجو مجبور به استعفا شده و پس از دریافت پول هنگفتی از جیانگ ایالت مذکور را ترک کرده بود. فرماندار ایالت یون نان نیز در مقام خود باقی مانده بود و تا مدت ها روابط خوبی با جیانگ داشت. ارتش جیانگ در پی مائو و سرخ ها وارد ایالت سیچوان شد. جیانگ در ماه مه قدم به داخل این ایالت مهم، پر جمعیت و فوق العاده استراتژیک گذاشت تا کنترل امور را به دست بگیرد. او چند ماه در سیچوان ماند و فعالانه تلاش کرد تا آنجا را تبدیل به پایگاهی برای جنگ آتی با ژاپنی ها کند.

مائو هم به هدف مورد نظر خود دست یافته بود. وادار کردن ارتش سرخ به یک راهپیمایی بی هدف ۲۰۰۰ کیلومتری فرصت مناسب را به مائو (به عنوان قدرت اصلی پشت پرده حزب) و دست نشانده اش لو فو (رئیس ظاهری حزب) داده بود تا پایه های قدرت تازه به دست آمده خویش را مستحکم کنند. به این ترتیب شانس های چانگ کو تائو برای کسب مناصب کلیدی حزب و ارتش کم تر از پیش شده بود. دسیسه چینی های مائو باعث نابودی ده ها هزار تن از سپاهیان زیر فرمانش شده بود. ارتش سرخ تحت فرمان او حالا به ۱۰ هزار تن سرباز گرسنه ژنده پوش و خسته محدود می شد. اما این برای مائو مهم نبود. او می توانست این ارتش را بازسازی کند.

مائو چون همیشه توجه و عنایت خاصی به کرم‌لین داشت زیرا می‌دانست که تنها امید وی برای فتح سراسری چین در گروی کمک‌ها و دخالت‌های فعالانه روس‌هاست. مائو حالا که به منطقه تحت کنترل شوروی نزدیک‌تر شده بود، شروع کرد به فرستادن درخواست‌هایی به مسکو جهت دریافت «کمک‌های مادی و فنی» از طریق آسیای مرکزی اتحاد شوروی. هدف مهم مائو این بود که اطمینان یابد که چانگ کو تائو، که ارتشش از حیث نفرات ۸ برابر ارتش مائو و بسیار مجهزتر و کارآزموده‌تر بود، زودتر از وی به کمک‌های مادی و نظامی شوروی دست پیدا نکند.

بخش چهاردهم: راهپیمایی بزرگ (بخش سوم)

(۱۹۳۵: ۴۱ سالگی مائو)

مال خود کردن تماس با مسکو

موقعی که دوارتش سرخ در ژوئن ۱۹۳۵ به هم ملحق شدند، ارتش تحت امر مائو (معروف به «ارتش سرخ مرکزی»^{۲۵۵}) وضع افتضاحی داشت. این ارتش «راهپیمایی بزرگ» را در حالی شروع کرد که دارای ۸۰ هزار نیروی انسانی بود. حال فقط ۱۰ هزار نفر - حدود یک هشتم از نفرات اصلی ارتش - باقی مانده بودند. این بازماندگان نیز در آستانه هلاکت و نابودی کامل قرار داشتند. «ارتش سرخ مرکزی» همه تسلیحات سنگین خود را از دست داده بود و فقط تعدادی تفنگ و فشنگ در اختیار داشت؛ تقریباً ۵ فشنگ برای هر تفنگ. چو ته در دیدار با دوست قدیمی اش چانگ کوتائو به او گفت: «این ارتش قبلاً نیروی عظیم و قدرتمندی بود، اما حالا فقط اسکلتی از آن باقی مانده است. این ارتش دیگر قادر به جنگیدن نیست.»

ارتش سرخ تحت امر چانگ، در عوض، با ۲۰ هزار نیرو راهپیمایی خود را آغاز کرده و توانسته بود تعداد نیروهایش را چهار برابر (۸۰ هزار نفر) کند. این ارتش کار آزموده از تغذیه خوب و تجهیزات مناسب -

مسلسل و خمپاره انداز و مهمات انبوه - برخوردار بود.

و دقیقاً از همین موضع برتر بود که چانگ کوتائو با همکاران حزبی خود دیدار کرد. چانگ بنا به گفته اوتو براون «مردی بلندبالا، موقر، جذاب و حدوداً چهل ساله بود. او همچون میزبانی که از میهمانش پذیرایی می کند با ما برخورد کرد. چانگ دارای اعتماد به نفس بسیار زیادی بود. او کاملاً از ارجحیت نظامی و قدرت بالای مدیریتی خود آگاه بود. کادرهای تحت امر چانگ بر تمامی منابع اقتصادی و طبیعی منطقه نظارت داشتند، زیرا برای تغذیه و تجهیز هزاران سرباز ارتش

سرخ چنین نظارتی کاملاً ضروری بود... چانگ همان قدر جاه طلب بود که مائو.»

حالا لحظه تعیین یک منصب مهم برای چانگ کو تائو فرا رسیده بود. او از شرایط و موقعیت بسیار قوی‌تری برای نشستن بر صندلی ریاست حزب کمونیست یا ارتش سرخ بهره‌مند بود. مائو تمایلی نداشت که هیچ کدام از این دو منصب به چانگ داده شود. حالا زمان رویارویی فرا رسیده بود. مائو ظاهراً در یک موقعیت کاملاً ضعیف‌تر گیر کرده بود. اما او نهایتاً توانست به کمک سه چهره سیاسی که در کنار وی جزو هیأت دبیران حزب بودند - لو فو، چوئن لای و پو کو - خود را به عنوان فرد «پیروز» برآمده از پیوندِ دو ارتش سرخ، مطرح کند.

تا آنجا که به لو فو مربوط می‌شد، او بدون یاری مائو هیچ امیدی به حفظ صندلی ریاست در حزب نداشت. علاوه بر این، موقعی که مائو تصمیم گرفت ارتش سرخ را به یک مسیر انحرافی ببرد، لو فو به این امر رضایت داده بود زیرا نمی‌خواست مقام جدید خود را به سبب درگیری با مائو به خطر اندازد. چوئن لای هم از مدت‌ها پیش دست‌تبانی به مائو داده بود. تنها فردی که علی‌الظاهر چیزی برای از دست دادن نداشت، و چه بسا از عوض شدن کادر رهبری سود می‌برد، پو کو بود. اما پو کو هم شدیداً در نابودی ارتش سرخ مقصر بود. او هیچ تلاش مؤثری برای جلوگیری از اجرای نقشه‌های ویرانگر مائو به خرج نداده بود. او اکنون کاملاً بی‌روحیه و از پا افتاده به نظر می‌رسید. به این ترتیب مردانِ رأس حزب، با وجودی که حالا شانس برای اتحاد با چانگ کو تائو و کنار زدن مائو وجود داشت، اقدام به این کار نکردند زیرا منافع شخصی‌شان چنین ایجاب می‌کرد. آنها اگر مائو را به خاطر اعمال غلطش مقصر عنوان می‌کردند، آن وقت خودشان هم زیر سؤال می‌رفتند. در این صورت آنها باید به این پرسش جواب

می‌دادند که چرا برای تصحیح اشتباهات مائو و سوق دادن امور در مسیر درست هیچ تلاشی نکرده بودند. محکوم کردن مائو از طرف همکاران حزبی‌اش به معنای این بود که خود این افراد نیز برای رهبری حزب افراد نامناسبی هستند. به این ترتیب، آنها برای حفظ منافع شخصی خود به دروغ اعلام کردند: ارتش سرخ مرکزی به واسطه حملات ملی‌گرایان در معرض نابودی قرار گرفته بود. مائو و همدستانش در رهبری حزب برای این که تصویر برتر و آبرومندانه‌ای از خود ارائه کنند، تلاش کردند که ارتش سرخ تحت امر چانگ کوتائو را، که تا آن زمان به رغم درگیری در جنگ‌های بسیار به موفقیت‌های عظیمی دست یافته بود، لکه دار و بدنام کنند. آنها از آنجایی که نمی‌توانستند هیچ ایراد نظامی‌ای از چانگ و ارتشش بگیرند، متوسل به تاکتیک‌های لجن‌پراکنانه سیاسی شدند و چنین ادعا کردند که این ارتش مبتلا به «جنگ سالارگرایی و عقب‌ماندگی سیاسی و دارای یک سبک راهزنانه است.»

این اتهامات باعث خشم فراوان ارتش چانگ کوتائو شد. هر دو طرف درگیر یک نبرد کلامی شدند؛ نبردی که در آن مردان چانگ به راحتی پیروز شدند. وضعیت افتضاح و اسف بار «ارتش سرخ مرکزی» کاملاً آشکار و عیان بود و تحقیقی که از سر و روی این ارتش می‌بارید ناشی از رهبری غلط آن بود.

مردان چانگ آشکارا فریاد برآوردند: «ما چگونه می‌توانیم اجازه دهیم که مائو تسه تونگ و چنین مرکزیتی ما را رهبری کنند؟» این نظر اعتراضی فقط معطوف به مائو نبود، بلکه همه اعضای رهبری حزب را نشانه گرفته بود. و همین واقعیت بود که باعث شد سه عضو اصلی رهبری حزب - لو فو، چوئن لای و پو کو - با مائو متحد شوند. به این ترتیب در هیأت دبیران پنج نفره حزب (شامل مائو، چوئن لای، پو کو،

لوفو و چانگ کوتائو) یک اکثریتِ چهار به یک، به سود مائو در برابر چانگ شکل گرفت.

پیروزی مائو در هیأت دبیران باعث شد که سرو صدای خشمگنانه افسران و سربازان زیر دست مائو بلند شود. سه همدستِ مائو در هیأت دبیران احساس می کردند که این یک نبرد مرگ و زندگی برای مائو است. موجی از شکایت ها و ناراضایتی ها در خصوص «عدم لیاقت نظامی مائو» و «بی تفاوتی او و رفقایش نسبت به سرنوشت سربازان ساده ارتش سرخ» مطرح شد. افسران تحت امر مائو به چانگ کوتائو گفتند: «ما نمی دانستیم در حال حرکت به سوی چه هدفی هستیم... رهبری باید به ما اجازه استراحت و ترمیم را می داد.» سربازان ساده نیز به نوبه خویش احساسات تلخ و خشمگنانه خود را در مورد دستور رهبری مبنی بر به جانهادن مجروحین و تبدیل کردن سربازان به حمل کنندگانِ تخت های روانِ نخبگانِ حزب و همسرانشان ابراز کردند.

این اتهام - که مائو و دیگر رهبران در طول تمامی مسیر «راهپیمایی بزرگ» سوار بر تخت های روان بودند - عمده ترین اتهامی بود که از سوی سربازان ارتش سرخ مرکزی مطرح شده بود. یکی از

شرکت کنندگان در راهپیمایی بزرگ به ما (نویسندگان کتاب) گفت:

«سربازان عادی ارتش سرخ به شدت از امتیازات ویژه ای که به رهبران حزب و همسرانشان داده شده بود، شاکی و عصبانی بودند. رهبران حزب در حالی که مثل ملاکین روی تخت های روان خود لمیده بودند از برابری سخن می گفتند. رهبران برای توجیه این رفتار خود اینگونه استدلال می کردند که: ما زندگی بسیار دشواری داریم؛ درست است که راه نمی رویم، و هیچ بار سنگینی را هم حمل نمی کنیم، اما مغزهای سنگینی داریم که حمل کردنش از هر چیز دیگری در عالم دشوارتر

است. آنها می گفتند: شما فقط راه می روید و غذا می خورید؛ خوش به حالتان که هیچ نگرانی دیگری ندارید، کاش ما هم به جای شما بودیم.» و اصلاً جای تعجب نیست که این نوع سفسطه های سطح پایین و نازل قادر به ساکت کردن سربازان عادی ارتش سرخ نبود. «راه رفتن یا راه نرفتن» در جریان راهپیمایی بزرگ دقیقاً معادل با «مردن یا زنده ماندن» بود. در جریان این راهپیمایی هیچ کدام از صاحب منصبان بیمار یا مجروحی که از مزیت استفاده از خدمات «گروهان پزشکی» ارتش سرخ بهره مند بودند، نمردند. همچنین هیچ کدام از رهبرانی که با تخت روان حمل می شدند - حتی آنهایی که جراحات های شدید داشتند - کشته نشدند. نخبگان حزب و ارتش در جریان راهپیمایی بزرگ زنده ماندند اما خستگی مفرط باعث هلاکت بسیاری از باربران، پرستاران و محافظین رهبران شد. این در حالی بود که کشته شدگان بسیار جوان تر از رهبران حزب بودند. اکثر این قربانی ها در سنین نوجوانی به سر می بردند و بعضی از آنها دوازده سیزده ساله بودند. برای پی بردن به تبعیض فاحش و سلسله مراتب سنگدلانه ای که بر ارتش سرخ حکمفرما بود فقط کافی است به این واقعیت توجه کنیم که تعداد افسران ارتش سرخ مرکزی در این مرحله به مراتب بیشتر از سربازان عضو این ارتش بود.

مائو و سه هم‌پیمانِ حزبی‌اش در حالی که سعی داشتند خود را بی‌خبر از واقعیت‌ها جلوه دهند، پیشنهاد کردند که منصبِ «معاونتِ شورای نظامی»، که چیزی جز یک پوسته توخالی نبود، به چانگ کو تائو داده شود. چانگ در همراهی با زیردستانش خواهان منصبِ ریاست ارتش بود. مائو با یک سکوت سنگین به این درخواست پاسخ داد. سپاهیان سرخ در حالی که این رویارویی‌های درون حزبی ادامه داشت، تمام ذخایر غذایی را به پایان رساندند. مجموع دو ارتش سرخ دارای نود هزار نیرو بود. این جمعیت عظیم در یک منطقه مرتفع کوهستانی در تبت گرد هم آمده بودند. این در حالی بود که کشاورزی و اقتصاد سنتی منطقه مذکور، فقط توانایی پاسخگویی به نیازهای اهالی بومی را داشت. کشاورزی و اقتصاد منطقه عملاً به واسطه حضور غارتگرانه سرخ‌ها رو به نابودی گذاشته بود. یکی از افسران ارتش سرخ به یاد می‌آورد که: «ما مجبور بودیم برای به دست آوردن غذا با اهالی منطقه بجنگیم.» سرخ‌ها تمامی مزارع گندم و جو را غارت و اهالی را از وسایل امرار معاششان برای سال‌های بعد محروم ساخته بودند. مائو بعدها درباره این غارتگری سرخ‌ها در تبت - که موضوعی بسیار مهم و حیاتی بود و موجب هلاکت بسیاری از تبتی‌ها شد - به شوخی خطاب به ادگار اسنو (سخنگوی آمریکایی مائو) گفت: «این تنها وامِ خارجی ما سرخ‌هاست.»!

و اصلاً نباید تعجب کرد که چرا تبتی‌ها تا این حد از سرخ‌ها متنفر بودند. مردمان این سرزمین که تیراندازان قابلی هم بودند از طریق حملات چریکی تعداد قابل توجهی از اعضای ارتش سرخ را به هلاکت رساندند. یکی از شرکت‌کنندگان در «راهپیمایی بزرگ» به خاطر می‌آورد که: «آن دسته از سربازانی که از قافله عقب می‌افتادند توسط وحشی‌ها (منظور تبتی‌هاست) به قتل می‌رسیدند.»

مائو عاقبت مجبور شد با اعطای یک منصب بالای نظامی به چانگ کوتائو موافقت کند. چانگ در هجدهم جولای ۱۹۳۵ به سمت «رئیس کمیساریای ارتش سرخ» منصوب شد. او به این ترتیب می‌توانست مستقیماً بر تمامی امور نظامی و ارتشی فرماندهی بکند. اما مائو هم موفق شد کنترل رهبری حزب را همچنان در اختیار داشته باشد.

در آغاز اگوست ۱۹۳۵ برنامه دقیقی برای عزیمت سرخ‌ها به سوی شمال طراحی شد. هدف این برنامه بنا به گفته مائو «نزدیک شدن به اتحاد شوروی به منظور دریافت کمک‌های مادی و تسلیحاتی، هواپیماها و توپخانه» بود. در برنامه مذکور آمده بود که سرخ‌ها باید ابتدا به ایالت گانسو بروند و سپس یکی از واحدهای نظامی خود را به شین جیانگ (ایالت غربی چین که تحت نفوذ شوروی بود) بفرستند تا در آنجا فرودگاه و زرادخانه بسازند. در طی همین دوران عملیات عزیمت به سوی شمال بود که مائو با دسیسه کاری‌های خود شانس‌های چانگ کوتائو را برای برقراری تماس با روس‌ها نابود کرد. مائو می‌خواست به هر قیمتی که شده تماس انحصاری با روس‌ها را به تنهایی تحت کنترل خویش داشته باشد.

برنامه توافق شده سرخ‌ها ایجاب می‌کرد که ارتش آنها به دو بخش تقسیم شود: بخش عمده ارتش تحت رهبری چانگ کوتائو و چوته باید شهر «آبا»^{۲۵۶} را تسخیر می‌کرد و سپس به سمت شمال می‌رفت.

بخش کوچک‌تر ارتش سرخ (موسوم به «ستون راست»^{۲۵۷}) باید مسیر متضادی را متمایل به شرق درپیش می‌گرفت و به شهر

بانیون^{۲۵۸} می‌رفت. مائو ترجیح داد که او و مرکزیت حزب همراه «ستون راست» باشند؛ زیرا این بخش از ارتش سرخ اکثر سپاهیان قدیمی وفادار به مائو را دربرداشت. فرماندهی «ستون راست» به

عهده لین بیائو و پنگ دی هوای گذاشته شد؛ هرچند که این دو به نوبه خود پاسخگوی فرماندهان تحت امر چانگ کو تائو بودند.^{۲۵۹} نه روز بعد از این که چانگ کو تائو و نیروهایش عزیمت کردند، مائو در پانزدهم اگوست تلگرافی به چانگ زد و تحت نام «پولیت بوروی حزب کمونیست چین» به او امر کرد که مسیر سپاهیان را عوض کرده و در مسیری کاملاً متفاوت با مسیر قبلی به پیشروی خود ادامه دهد. در این تلگراف آمده بود: «ضروری است که نیروی اصلی سرخ از طریق شهر بانیون به سمت شمال برود.» معنای اصلی دستور مائو به چانگ این بود که: شما هم باید همان مسیری را طی کنید که ما (ستون راست) طی کرده‌ایم. مائو به این ترتیب برنامه توافق شده قبلی را لغو کرد و از چانگ کو تائو و ارتش چند ده هزار نفری‌اش خواست که در مسیری متضاد با مسیر قبلی، به دنبال او حرکت کنند. چانگ کو تائو در نوزدهم اگوست به مائو جواب داد: «ما الان در نزدیکی شهر آبا هستیم. این شهر پر از مواد غذایی است، و ما قصد داریم که ظرف دو روز آینده آن را تسخیر کنیم.» چانگ شدیداً خواهان اجرای برنامه قبلی بود و اعتقاد داشت که «در اینجا سه جاده موازی برای رفتن به سوی شمال وجود دارد؛ ضمناً منطقه پرجمعیتی است و مواد غذایی بسیاری دارد، در حالی که جاده به سوی بانیون برای ما کاملاً ناشناخته است.»

مائو از کنترلی که روی رهبری سیاسی حزب داشت برای اعمال فشار بر روی چانگ کو تائو استفاده کرد. او روز بعد قطعنامه‌ای را به اسم پولیت بورو برای چانگ فرستاد و به او متذکر شد که بیش از حد مورد نظر به سمت غرب متمایل شده است. مسیری که چانگ در آن حرکت می‌کرد قبلاً به توافق جمعی رسیده بود. اما حالا «پولیت بوروی حزب» به این نتیجه رسیده بود که مسیر مذکور «فوق‌العاده

نامناسب» است. علاوه بر این، «پولیت بورو» برچسب «فرصت طلب» را برپیشانی چانگ زد. استفاده از چنین برچسب‌هایی یک نوع شیوه تهدید برای محکوم کردن چانگ به یک جرم سیاسی بود.

هدف مائو در تمامی این تحولات، جلو زدن از چانگ کو تائو بود. مائو می‌خواست که زودتر از چانگ به مرزهای شوروی برسد. مائو برای نیل به این هدف باید چانگ و ارتشش را درگیر یک شرایط سخت و مصیبت بار می‌کرد. مائو در آن زمان پی برده بود که مسیر ارتش وی (از طریق بانیون)، یک مسیر باتلاقی بسیار صعب و دشوار است؛

هرچند که این خود مائو بود که این مسیر را انتخاب کرده بود. او دریافته بود که منطقه‌ای که قدم به داخلش گذاشته دارای باتلاق‌های عظیم و مرگباری است که در صورت کوچک‌ترین غفلت فرد، مرگ او حتمی است. عبور از این سرزمین باتلاقی مرگبار یک هفته به درازا می‌کشید. در اینجا هیچ جنبنده‌ای یا هیچ درخت و سرپناهی دیده نمی‌شد. مه‌های ضخیم، تگرگ‌ها و توفان‌های گزنده و شدید، ریگ‌های روان موج و باتلاق‌های سمی عبور از این منطقه را بسیار دشوار کرده بودند. ارتفاع بسیار بالا (۳۰۰۰ متر بالاتر از سطح دریا) و درجه حرارت زیر صفر در شب‌ها (حتی در ماه اگوست) بر دشواری این شرایط افزوده بود.

مائو به جای تلاش در جهت حفظ قدرت و توانایی ارتش سرخ، اصرار کرد که چانگ کو تائو باید دقیقاً در همان شرایط مرگباری قرار بگیرد که وی (مائو) و سپاهیان‌ش در سرزمین باتلاقی با آن مواجه شده بودند. مائو سوار بر تخت روانش وارد سرزمین باتلاقی شده بود. او در آستانه ورود به این منطقه مجبور شده بود حجم انبوهی از

کتاب‌هایش و از جمله مجموعه کتاب‌های محبوبش («تاریخ‌های بیست و چهار») را پشت سر جا بگذارد. در یکی از گزارش‌های مربوط

به راهپیمایی که در پایان نخستین روز ورود سرخ‌ها به سرزمین باتلاقی نوشته شده، از جمله چنین آمده است: «هیچ جنبنده‌ای در تیررس نگاه ما دیده نمی‌شد؛ ما از ۵ رودخانه، که سه تای آنها فاقد هرگونه پلی بود، عبور کردیم. بسیاری از ما در آستانه غرق شدن قرار گرفته بودیم... شب‌ها مجبور بودیم که دور هم جمع شده و در گوشه‌ای کز کنیم.» او تو براون نیز در خاطرات خود تصویر جاندار و ملموسی از مسایل و مشکلات سرخ‌ها در سرزمین باتلاقی ارائه کرده است:

«یک پوشش سبزِ گول‌زننده روی باتلاق‌های تیره و تاریک منطقه را پوشانده بود. هر کسی که غفلت می‌کرد و گام اشتباهی بر می‌داشت، و یا از مسیر باریک اصلی خارج می‌شد، به کام این باتلاق‌های مرگبار فرو می‌رفت... ما ابتدا اسب‌ها و گاوها را به جلو فرستادیم زیرا آنها به‌طور غریزی قادر بودند راه‌های کم‌خطرتری را پیدا کنند. ابرهای تاریکی تقریباً تمامی روز بالای سرمان بود. باران‌های سرد طی روز چند بار می‌بارید. شب‌ها با مشکل ریزش برف آبدار یا برفابه روبه‌رو بودیم. تا چشم کار می‌کرد هیچ جان‌پناه و سرپناهی، هیچ درخت و بوته‌زاری دیده نمی‌شد. ما شب‌ها در حالت چمباتمه زده روی تپه‌های کم‌ارتفاع که دشت را پوشانده بودند، می‌خوابیدیم. تنها پوشش ما عبارت بود از: پتوهای ضخیم، کلاه‌های حصیری بزرگ، چترهای ساخته شده از کاغذهای روغنی یا، در برخی موارد، شال‌های سرقتی. بعضی‌ها در صبح از خواب بر نمی‌خاستند. این افراد به خاطر سرما و خستگی جان سپرده بودند. و این تازه در اواسط ماه اگوست بود... اسهال خونی و حصبه دوباره شروع به قربانی گرفتن کرده بود.»

یکی دیگر از شرکت‌کنندگان در راهپیمایی بزرگ مشاهدات خود را از

سرزمین باتلاقی این گونه شرح داده است: «من یک بار چند مرد را در زیر یک پتو دیدم و تصور کردم که آنها خواب مانده و از قافله عقب مانده‌اند. بنابراین سعی کردم بیدارشان بکنم. اما وقتی به سراغشان رفتم متوجه شدم که همگی آنها مرده‌اند. ما غذای کمی در اختیار داشتیم. موقعی که یک اسب می‌مرد، بلافاصله خورده می‌شد. سربازان جلویی گوشت اسب مرده را می‌خوردند، و سربازان عقبی مابقی گوشت‌ها و استخوان‌هایش را. موقعی که همه منابع غذایی به انتها رسید ما مجبور شدیم ریشه‌های گیاهان و کمربندهای چرمی خود را بخوریم.»

همسر لو فو نیز شاهد حوادث زیر بود:

«من در روز ششم اسهال شدم. از اینکه مجبور بودم مدام چمباتمه بزنم و خود را تخلیه کنم، اصلاً خجالت نمی‌کشیدم. دو روز پشت سر هم را به همین شکل سپری کردم. ما برای هفت روز و هفت شب هیچ آدم دیگری را در اطراف خود ندیدیم. در روز هشتم، موقعی که در حال عبور از باتلاق‌ها بودم یک دهکده، تعدادی آدم، گله‌های گاو و گوسفند، و دودهای برآمده از دودکش خانه‌ها را دیدم. از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدم. خوشحالی‌ام زایدالوصف بود... آن هفت روز و هفت شب دشوارترین اوقات در طی راهپیمایی بزرگ بود. موقعی که به بانیون رسیدیم، احساس می‌کردم که انگار از دنیای مردگان به دنیای زندگان بازگشته‌ام.»

برای جان به در بردگان از سرزمین باتلاقی، حضور در یک کلبه پوشالی با کفپوش حصیری، و آتشی که از سوزاندن تپاله گاو به دست می‌آمد و به آنها امکان می‌داد که لباس‌هایشان را خشک کنند، در حکم یک مکان لوکس بود. تنها در واحد زیر نظر لین بیائو، ۴۰۰ نفر مرده بودند که حدود ۱۵ درصد از کل این واحد را شامل می‌شد.

این همان آزمون سخت و مرگباری بود که مائو می خواست ده ها هزار سپاهی زیر فرمان چانگ کو تائو نیز آن را از سر بگذرانند. او تمایلی نداشت که چانگ و سپاهیان‌ش در جاده های امن و راحت، همچنان که از قبل برنامه ریزی شده بود، حرکت کنند. مائو با متوسل شدن به نام «پولیت بورو» و با بالاتر بردن میزان فشار، به چانگ کو تائو دستور داد: «سریعاً به سمت بانیون حرکت کنید.» در تلگرافی که مائو پس از ورودش به سرزمین باتلاقی و آگاهی یافتن از مصائب مرگبار این منطقه، برای چانگ کو تائو ارسال کرد در یک دروغ وقیحانه مدعی شد: «از مائورگایی^{۲۶۰}] محل آغاز حرکت مائو به سوی سرزمین باتلاقی] تا بانیون، مسیر کوتاهی است که استراحتگاه های فراوانی دارد.» مائو سپس به چانگ کو تائو توصیه کرد: «من به تو پیشنهاد می کنم که همه مجروحین و بیمارانی را که توانایی راهپیمایی دارند همراه خودت بیاوری، به انضمام همه تجهیزات و امکانات...» ظاهراً چنین به نظر می رسید که مائو دارد به چانگ کو تائو می گوید: «مبادا مجروحینت را جا بگذاری.» اما قصد واقعی مائو از ارائه این پیشنهاد، صدمه زدن هرچه بیشتر به چانگ و سپاهیان تحت امرش بود.

اگر چانگ از اجرای این دستور سرپیچی می کرد، مائو می توانست رسماً او را محکوم کرده و صندلی فرماندهی ارتش را از وی بگیرد. چانگ از سراسر اکراه موافقت کرد که سپاهیان پرتعداد خود را به دنبال مائو وارد سرزمین باتلاقی کند. چانگ دو روز بعد از ورودش به این منطقه فهمید که در چه دام مرگباری گرفتار شده است. سپاهیان او در روز دوم سپتامبر به یک رودخانه پر جوش و خروش رسیدند. چانگ به مائو تلگراف زد: «ما ۱۵ کیلومتر بالا و پایین رودخانه را شناسایی کرده ایم و نتوانسته ایم گذار مناسبی برای عبور از رودخانه پیدا کنیم. یافتن وسایل و مواد لازم برای ساختن پل نیز دشوار است. غذا هم برای بیش از ۴ روز اکتفا نمی کند...»

چانگ روز بعد تصمیم گرفت بیش از این به جلو نرود. او به مائو تلگراف زد: «ما ۳۵ کیلومتر بالا و پایین رودخانه را شناسایی کرده ایم و هنوز نتوانسته ایم گذار مناسبی برای عبور سپاهیان پیدا کنیم. ساختن پل نیز امکان ناپذیر است. ذخیره غذایی ما فقط برای ۳ روز کفایت می کند... سرزمین باتلاقی ظاهراً پایان ناپذیر است. حرکت به سوی جلو ناممکن است و ظاهراً ما باید در انتظار بمانیم تا مرگ به سراغمان بیاید. نتوانستیم هیچ راهنمایی پیدا کنیم. مصیبت محض. تصمیم گرفته ایم به آبا بازگردیم. ما از فردا صبح این عقب نشینی را آغاز خواهیم کرد.» چانگ در حالی که به دشواری توانسته بود جلوی ابراز خشم خود را نسبت به مائو بگیرد، خطاب به وی تلگراف زد: «کل این استراتژی معیوب و ناقص بوده است. شما یک بار باعث شدید که سپاهیان ما دچار بی غذایی شوند و خسارت های عمده ای بینند. شما این بار نیز ما را وادار کردید که به بانیون برویم و به این ترتیب همگی ما را گرفتار این مصیبت کردید.» چانگ به سپاهیانش دستور بازگشت داد.

چانگ کو تائو و بدنه اصلی ارتش سرخ تا این هنگام برای مدت یک ماه عملاً علاف و سرگردان مانده بودند. این نقشه مائو بود. حالا، هوای سرد هم به این منطقه مرتفع کوهستانی هجوم آورده بود. در این زمان چانگ مجبور شد تصمیمی بگیرد که مائو برای عملی شدن آن از مدت‌ها قبل دسیسه چینی کرده بود: معلق ساختن سفر به شمال و ماندن در محل تا بهار سال بعد. چانگ به مائو تلگراف زد: «مهلت اندک ما برای رفتن به شمال از دست رفته است.» دو سوم سپاهیان چانگ از عفونت و زخم پا رنج می‌بردند و لذا قادر به راهپیمایی‌های سخت و طولانی نبودند. اگر این افراد وادار به راهپیمایی طولانی به سمت شمال می‌شدند، تقریباً اکثریت آنها در بین راه جان می‌دادند.

مائو البته به همه این واقعیت‌ها آگاهی داشت. اصولاً هدف مائو از این ور و آن‌ور بردن ارتش چانگ، رساندن آنها به وضعیت فعلی بود؛ وضعیتی که ادامه حرکت آنها را به سوی شمال ناممکن می‌ساخت. مائو حالا به هدف کلیدی خود دست یافته بود: اطمینان از این که خودش اولین کسی خواهد بود که به جوار روس‌ها می‌رسد، و نیز حذف چانگ کو تائو از طریق زمین‌گیر کردن او در جنوب تا سال بعد. مائو به محض این که چانگ کو تائو دستور نرفتن به شمال را برای ارتش سرخ صادر کرد، با مسئله عمده‌ای مواجه شد. چانگ این دستور را به عنوان فرمانده کل ارتش سرخ صادر کرده بود. مائو می‌توانست دستوراتی به اسم حزب صادر کند اما مطلقاً این اختیار را نداشت که هیچ ارتشی را همراه خودش به جایی ببرد. او قاعدتاً قادر نبود که حتی بر سپاهیان قدیمی خودش فرمان بدهد. بحران مذکور در هشتم سپتامبر ۱۹۳۵ سر برآورد. در این زمان چانگ کو تائو به دو فرمانده تحت امر خویش و مائو دستور داد که نیروهای خود را، که به

«ستون راست» موسوم بود، به جنوب نزد وی سوق دهند.

مائو که می دانست نزد سپاهیان‌ش فاقد هرگونه اعتبار و حیثیتی است، از برخورد علنی با چانگ طفره رفت و به اصطلاح جا خالی داد. مائو جرئت نداشت که حتی با توسل به نام رهبری حزب، آشکارا این

دستور چانگ را به چالش بکشد. مائو در عوض، با استفاده از مقداری دوز و کلک موفق شد سپاهیان خودش را برباید. او و لو فو در شب نهم سپتامبر ۱۹۳۵ این دروغ فاحش را به تعدادی از همراهان بلند مرتبه خود گفتند: چانگ کو تائو به مردانش دستور داده که رهبران حزب را نابود کنند. مائو به این ترتیب خواهان این شد که همان شب همراه سپاهیان‌ش فرار کنند. او از فرماندهان خواست که دلیل اصلی این اقدام علنی نشود و به اطلاع سپاهیان نرسد.^{۲۶۱} همسر لو فو به

خاطر می آورد: «یک شب، نیمه های شب مرا از خواب بیدار کردند و به من گفتند: زود بلند شو! فوری خودت را آماده کن. از آنها پرسیدم: چه خبر شده؟ قرار است کجا برویم؟ آنها جواب دادند: سؤال نکن، فقط بلند شو و راه بیفت؛ بی سرو صدا و بدون هیچ مشعل و چراغی در دست... فقط دنبال ما بیا! ما حدود ۵ کیلومتر راه رفتیم بدون این که نفس از سینه هایمان بیرون بیاید. تنها بعد از عبور از یک گذرگاه کوهستانی بود که توانستیم به راحتی نفس بکشیم.»

مائو در همان زمانی که آغاز به ربودن سپاهیان خودش کرد، از یکی از مردان نزدیک خود درخواست کرد که وسایل و تجهیزات مخابراتی و نقشه های دقیق منطقه را نیز از ستاد مرکزی بدزدد و همراه خودش بیاورد.

مائو در اجرای برنامه مذکور از کمک سرنوشت ساز همپیمان تازه اش، پنگ دی هوای، برخوردار بود. پنگ درست سه ماه قبل مائو را برای رهبری نظامی نادرستش به چالش کشیده و در مقابل، به اردوی

چانگ کو تائو پیوسته و طرح دوستی با وی را ریخته بود. اما پنگ حالا تصمیم گرفته بود در کنار مائو باشد. پنگ به اردوی مائو پیوست زیرا می دانست که او نه تنها رهبری حزب را زیر کنترل خود دارد بلکه تماس با روس ها را هم تحت کنترل خود گرفته است.

در سپیده دم دهم سپتامبر ۱۹۳۵ موقعی که فرماندهان تحت امر چانگ در «ستون راست» از خواب برخاستند متوجه شدند که مائو و همدستانش همراه نقشه ها و تجهیزات مخابراتی فرار کرده اند. علاوه بر این به آنها گفته شده بود که عقبه نیروهای تحت امر مائو با تفنگ های پرآماده شلیک به هر کسی هستند که قصد تعقیب آنها را داشته باشد. افسران مستقر در پایگاه نزد فرماندهان خود رفته تا در خصوص نحوه برخورد با نیروهای فراری کسب تکلیف کنند. آنها پرسیدند که آیا باید از قوه زور برای متوقف ساختن مائو و گروهش، که آشکارا به صورت دزدکی راه فرار را درپیش گرفته بودند، استفاده کنند یا نه. فرماندهان تحت امر چانگ تصمیم گرفتند که: «ارتش سرخ نباید به سوی ارتش سرخ شلیک کند.» مائو به این ترتیب اجازه یافت که بی هیچ دردسری برود.

یک تیم تبلیغاتی از ارتش چانگ به محض عزیمت مردان مائو به دنبال آنها رفته و با ایما و اشاره و داد و فریاد از آنها خواستند که: «دنبال دماغ گنده نروید! لطفاً برگردید!» دماغ گنده به معنای فرد اجنبی بود و در این مورد خاص به اوتو براون اشاره داشت. براون هم این دروغ را باور کرده بود که چانگ دستور داده است: مقاومت کمیته مرکزی حزب را باید شکست و برای این کار در صورت لزوم باید به زور متوسل شد. سربازان معمولی ارتش مائو در پی این داد و فریادها برای اولین باری بردند که ارتش سرخ دچار انشعاب شده. این امر موجب آشفتگی و نگرانی فراوانی در بین سپاهیان تحت امر مائو شد. دفتر

سیاسی مائو بلافاصله عده‌ای را برای توجیه سربازان نزد آنها فرستاد زیرا عده‌ای از سربازان از فرصت استفاده کرده و به اردوی چانگ پیوسته بودند.

مائو در این هنگام کمتر از ۸ هزار سپاهی در اختیار داشت. اکثر این سپاهیان مردانی بودند که از سرِ اختیار همراهی با مائو را انتخاب نکرده بودند. آنها حالا برای اولین بار مائو را می‌دیدند که جلوی سپاهیان عرض اندام می‌کند. مائو برای سپاهیان سخنرانی نکرد اما خموشانه در کنار جاده ایستاد تا حین تماشای عبور سپاهیان، روحیه آنها را ارزیابی کند. مائو از پنگ دی هوای خواسته بود در کنارش بایستد تا به این ترتیب بر میزان اقتدار خود در چشم سپاهیان‌ش افزوده شود. از نگاه سربازان و حتی افسران ارشد، این اولین باری بود که مائو تا این حد به آنها نزدیک شده بود؛ مائویی که ترجیح می‌داد همیشه از پشت صحنه و در خفا اعمالِ قدرت کند.

اقدام بعدی مائو کسب اطمینان از عدم درِ دسرسازی جیانگ کای شک برای سپاهیان‌ش بود. در آن هنگام هیچ شکی نبود که جیانگ به سرخ‌ها اجازه عبور آرام را داده است. او حاضر شده بود به یک ارتش تضعیف شده سرخ اجازه رسیدن به مقصد را بدهد. ارتش چانگ کو تائو، برخلاف ارتش مائو در حین راهپیمایی بزرگ، وارد درگیری‌های عمده‌ای با ارتش جیانگ کای شک شده و برای هر سانتی‌متر پیشروی علیه این ارتش جنگیده بود. دلیلش هم روشن بود: ارتش سرخ چانگ بسیار عظیم‌تر و قوی‌تر از ارتش سرخ مائو بود و لذا باید حتی المقدور ضعیف‌تر می‌شد.

به این ترتیب به سود مائو بود که جیانگ کای شک بداند که تنها یک شاخه کوچک از ارتش سرخ عازم شمال شده و اعضای رهبری حزب کمونیست چین نیز همراه همین ارتش هستند. ملی‌گرایان ظرف چند

ساعت بعد از آغاز انشعاب مائو به هر دوی این واقعیت‌ها و نیز به تعداد دقیق سپاهیان ناتوانی که مائو را همراهی می‌کردند، پی بردند. جیانگ کای شک یک روز بعد از فرار مائو، یعنی در یازدهم سپتامبر، به فرماندار منطقه گفت: «من اطلاعاتی دریافت کرده‌ام مبنی بر اینکه مائو، پنگ دی هوای و لین بیائو و راهزنان زیر فرمانشان به سمت شمال گریخته و همگی هم گرسنه و بدون لباس و تجهیزات کافی می‌باشند...»

ظاهراً چانگ کوتائو هیچ شکی نداشت که اطلاعات مذکور عمداً از سوی مائو در اختیار جیانگ کای شک گذاشته شده است. این موضوع از تلگرافی که چانگ روز بعد برای مائو و همدستانش ارسال کرد پیداست: «صبح روز بعد از رفتن شما، دشمن بلافاصله با خبر شد که واحد پنگ دی هوای به سمت شمال گریخته است. لطفاً مواظب تحرکات مرتجعین باشید. فارغ از تفاوت هایمان، ما نباید نقل و انتقال‌های نظامی خودمان را به اطلاع دشمن برسانیم.»

این درز دادن اطلاعات باعث شد تا مائو اطمینان یابد که بدون هیچ مشکلی به مقصد - فلات سرزمین زرد - خواهد رسید. در شمال ایالت شانشی، تنها پایگاه سرخ امن در سرتاسر چین در انتظار مائو بود؛ پایگاهی که بنا به خواست و اراده جیانگ کای شک تأسیس شده و برقرار مانده بود. مائو و اعضای اصلی رهبری حزب از مدت‌ها قبل از آغاز راهپیمایی بزرگ از وجود این پایگاه مطلع شده بودند. مسکو از سوم مه ۱۹۳۴ به آنها گفته بود که این پایگاه مقصد مناسب و خوبی برای آنهاست.

مائو با استفاده از کمک غیرمستقیم جیانگ کای شک، هزار کیلومتر بعدی را بدون وجود هیچ مانع نظامی یا غیرنظامی عمده‌ای، طی کرد. بنا به گفته براون «تنها خطر، تیراندازان محلی بودند. این منطقه

عاری از وجود دشمنان بود.^{۲۶۲}» نیروهای جیانگ کای شک در تعقیب آنها بودند، اما تنها هدفشان جلوگیری از بازگشت مائو و سپاهیان‌ش به مناطق مرکزی چین بود.

مرحله پایانی سفر در قیاس با مراحل قبلی، بسیار سهل و آسان بود. سپاهیان مائو که برف و تگرگ تبت و تک تیراندازان ماهرش را هنوز به خاطر داشتند، حالا منظره کاملاً متفاوتی را در جنوب ایالت گانسو در برابر خود می‌دیدند: تالو خوشه‌های طلایی گندم در زیر پرتوهای خورشید، گوسفندان در حال چرا در مراتع سرسبز، و دهقانان مشغول کار در مزارع. محلی‌ها رفتار بسیار دوستانه‌ای با سرخ‌ها داشتند و مائو تلاش کرد که این روابط همچنان دوستانه باقی بماند. مائو دوست نداشت که نحوه پذیرایی مردم در جنوب ایالت گانسو مشابه تبتی‌ها باشد. او به همین منظور به سپاهیان خود دستور اکید داد که نظم و انضباط را شدیداً رعایت کنند. مسلمانان ۶۰ درصد از جمعیت منطقه را تشکیل می‌دادند و لذا ارتش سرخ از سلاخی حیوانات یا خوردن گوشت خوک منع شده بود. مائو همچنین به سپاهیان خود دستور داده بود که اموال هیچ مسلمانی - حتی مسلمانان ثروتمند - را سرقت نکنند.

محلی‌ها، سپاهیان سرخ را به خانه‌های خود راه دادند. مردان سرخ برای اولین بار طی ماه‌های گذشته موفق شدند حمام بگیرند، اصلاح سرو صورت کرده و غذاهای خوشمزه مسلمانان - شامل گوشت گوسفند، مرغ، فلفل، سیر و کیک و... را بخورند. براون در خاطراتش نوشت: «میهمان دوستی مسلمانان عمیقاً مرا شگفت زده ساخت.» اما این فضای دوستانه برای مائو تبدیل به مایه دردسر شد زیرا روز به روز بر تعداد فراریان و ترک خدمت کرده‌ها اضافه می‌شد. یکی از گزارش‌های ارتش ملی گرایان حکایت از این دارد که تنها در یکی از

مناطق بیش از ۱۰۰۰ نفر از نیروهای مائو اقدام به فرار کرده بودند. مائو در دوم اکتبر به مأموران امنیتی خود دستور «جمع آوری» فراریان را داد. اصطلاح «جمع آوری» در قاموسِ سرخ‌ها به معنای «اعدام» و «نابودی» بود. یکی از افسران ارشد مائو (که بعدها رئیس ستاد ارتش چین کمونیست شد) به خاطر می‌آورد که: «در حین راهپیمایی به سوی شانشی، تعداد فراریان و ترک خدمت کرده‌ها زیاد بود. سازمان امنیتی ارتش تصمیم گرفت دوباره ابزار تنبیهی خشنی را به کار ببندد. یادم هست که موقع راهپیمایی نهایت دقتم را می‌کردم که از قافله عقب نیفتم چون در این صورت ممکن بود به عنوان یک فراری با من برخورد شود.» که البته در اینجا منظور از کلمه «برخورد»، کشتن و اعدام کردن است. این افسر ادامه می‌دهد: «یکی از روزها به شدت خسته شده بودم و احتمال می‌دادم که نتوانم خودم را سر موقع به واحد نظامی متبوعم معرفی کنم. قلبم به تندی می‌زد اما عاقبت ساعت ۱۱ شب خودم را رساندم و از نگرانی نجات یافتم.»

مائو موقعی که به منطقه سرخ در شمال ایالت شانشی رسید - جایی که قرار بود پایگاه وی باشد - تعداد نفرات ارتشش به زیر چهار هزار نفر کاهش یافته بود. او در واقع طی آخرین ماه از سفر خود بیش از نیمی از نفرات ارتشش را به سبب فرار، ترک خدمت و بیماری از دست داده بود. بسیاری از قربانیان سربازان فراری‌ای بودند که توسط مردان امنیتی مائو اعدام شد بودند. حالا تعداد نیروهای تحت امر مائو تقریباً معادل بود با تعداد نیروهای وی در ژانویه سال ۱۹۲۹ (حدود هفت سال پیش‌تر)؛ زمانی که وی سرزمین راهزنان را ترک کرده بود. سربازان مائو در بدترین شکل ممکن به سر می‌بردند. یک افسر چنین به خاطر می‌آورد:

«ما گرسنه و خسته بودیم. لباس‌هایمان کاملاً پاره و پوره بود. هیچ

کفش یا جورابی نداشتیم. خیلی‌ها به جای کفش از کهنه‌های پتو و پارچه استفاده می‌کردند... ووچی^{۲۶۳} [جایی که سرخ‌ها به آن وارد شدند] روستای بسیار فقیری بود.

و با این حال، رفقای محلی مدام از من می‌پرسیدند: شما برای چی به این وضع تأسف بار دچار شده‌اید؟ شما واقعاً به هیچ چیز شبیه نیستید جزیک گروه از گدایان.»

اما مائو موقعی که در هجدهم اکتبر ۱۹۳۵ قدم به منطقه سرخ گذاشت اصلاً احساس شکست نمی‌کرد. او معتقد بود که

«تاریک‌ترین لحظات» زندگی‌اش سپری شده زیرا دیگر چانگ کو تائو نمی‌تواند خطری برای وی و رهبری حزب به وجود بیاورد. به این ترتیب مائو خودش را یک «برنده» اعلام کرد. درست است که ارتش سرخ بعد از یک راهپیمایی حدوداً ۱۰ هزار کیلومتری ۱۲ ماهه - که ۴ ماه آن زائد بود - به چنین وضع اسفباری رسیده بود، اما مائو حالا می‌توانست کنترل تمام عیار خود را بر حزب کمونیست چین اعمال کند.

چان یون، فرستاده مائو، در پانزدهم اکتبر به مسکو رسید و پیام او را به کمینترن داد. مسکو با توجه به شهرتی که مائو نزد عوام به عنوان «فرد پیروز» به دست آورده بود، برای اولین بار ریاست وی را بر حزب کمونیست چین مورد تأیید قرار داد. روس‌ها در ماه نوامبر نسخه به دقت ویرایش شده‌ای از گزارش چان یون را منتشر کردند که در آن از مائو به عنوان «رهبر سیاسی کارآزموده و باتجربه» حزب کمونیست چین نام برده شده بود. روزنامه پراودا دو هفته بعد مقاله مفصلی تحت عنوان «مائو تسه تونگ؛ رهبر خلق چین» منتشر کرد که در آن با الفاظ سوزناک و پرطمطراقی از مجاهدت‌ها و نبردهای قهرمانانه مائو به رغم همه کمبودها و ضعف‌ها ستایش شده بود.

در اواسط نوامبر فرستاده مخصوصی از مسکو به شمال ایالت شانشی چین اعزام شد. این اولین تماس مستقیم میان دو طرف طی یک سال گذشته بود. این فرستاده مخصوص در کسوت بدلی یک تاجراز «صحرای گویی» عبور کرده، وارد ایالت شانشی شد. او حامل رمزهای ارتباطی و مخابراتی برای از سرگیری ارتباطات رادیویی میان مسکو و سرخ‌های چین بود. یک اپراتور مخابراتی نیز وی را همراهی می‌کرد. ظرف چند ماه آینده خطوط ارتباطات رادیویی میان دو طرف برقرار شد. فردی که در سمت چینی‌ها کنترل این خطوط مخابراتی را برعهده داشت، شخص مائو بود.

فرستاده ویژه مسکو این پیام استالین را به سرخ‌های چین رساند: «شما باید از طریق عزیمت به سوی مرز مغولستان، هرچه بیشتر خودتان را به اتحاد شوروی نزدیک کنید... حرکت جهت اتصال به شوروی را می‌توانید از همین حالا آغاز کنید.»

جیانگ کای شک در قیاس با مائو موفقیت کمتری در تحقق دستور کار محرمانه خویش داشت. جیانگ در روز هجدهم اکتبر، همان روزی که راهپیمایی بزرگ برای مائو به پایان رسید، نزد دمتری بوگومولف سفیر شوروی در چین رفت و به وی پیشنهاد کرد که میان چین و شوروی یک پیمان نظامی منعقد شود. ظاهراً هدف از امضای این پیمان مقابله مشترک علیه ژاپن بود که اخیراً با جدا کردن پنج ایالت از شمال چین و دادن «استقلال» های قلابی به آنها بر شدت تحرکات خود در منطقه افزوده بود. روس‌ها به جیانگ گفتند: «ما موافق امضای این پیمان هستیم، اما شما اول باید رابطه ملایم و

معتدلی با حزب کمونیست چین برقرار کنید.» چان لی فو^{۲۶۴}، دستیار نزدیک جیانگ کای شک و رئیس اداره آگاهی چین، متعاقباً مذاکرات محرمانه‌ای را با بوگومولف و رایزن نظامی شوروی در چین شروع کرد

تا بلکه بتواند مکانیسم مناسبی برای کنار آمدن با مشکل حزب کمونیست چین بیابد. او در این مذاکرات حتی از «همکاری» با سرخ‌ها سخن رانده بود.

چان لی فو در طی این مذاکرات از سفیر شوروی درخواست کرد که پسر جیانگ کای شک را آزاد کنند. چان لی فو به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «من به سفیر شوروی گفتم: ما دو کشوری هستیم که هم‌اکنون در آستانه امضای یک پیمان نظامی قرار داریم، و روابطمان هم حسنه است؛ پس چرا هنوز پسر رهبر ما را در اسارت خود دارید؟ چرا او را آزاد نمی‌کنید؟ البته من به او گفتم که این درخواست یک درخواست شخصی است و جیانگ از من نخواسته است که این خواسته را مطرح کنم.» (این حرف گویای آن است که در آن زمان افراد بسیار کمی از برنامه جیانگ برای معامله «آزادی پسر» - درازای - زنده ماندن سرخ‌ها» خبر داشتند. این موضوعی بود که نباید رسماً به جیانگ مربوط می‌شد یا علناً مطرح می‌گردید.)

اما استالین همچنان حاضر به آزادی گروگان‌ش نبود. جینگ کو (پسر جیانگ کای شک) تا این هنگام دقیقاً ده سال تمام را در اسارت گذرانده بود. او در مارس همین سال در محل کار و زندگی‌اش، که یک کارخانه ماشین‌سازی در اورال (شرق سیبری) بود، عاشق یک زن روسی شد. این زن که تکنسین کارخانه بود فاینا واخرووا^{۲۶۵} نام داشت. عشق تا حدی از تلخی زندگی جینگ کو کاست. این دو بلافاصله پس از آشنایی ازدواج کردند و در دسامبر همان سال صاحب اولین فرزندشان شدند. فرزند جینگ کو قدم به دنیایی گذاشت که پدرش برای مدت ده سال در آنجا به اسارت گرفته شده بود. ظاهراً روس‌ها مصمم بودند که این اسارت را آنقدر ادامه دهند تا موقعیت مائو کاملاً مستحکم شود.

قسمت سوم: بناگذاری پایگاه قدرتِ مائو

بخش پانزدهم: مرگ به موقع میزبانِ مائو

(۱۹۳۵-۱۹۳۶؛ از ۴۱ تا ۴۲ سالگی مائو)

«فلات سرزمینِ زرد» در شمال غربی چین، واقع در نزدیکی «رودخانه زرد»، بزرگ‌ترین رودخانه چین بعد از رودخانه یانگسه و خاستگاه تمدنِ چینی، برای ده سال آینده خانه مائو بود. این منطقه سی هزار کیلومتر مربعی با جمعیتی در حدود یک میلیون نفر، عمدتاً در شمال ایالت شانسی و در جوار ایالت گانسو به سمت غرب واقع شده. منطقه مذکور با توجه به فاصله طولانی‌اش با نقاط مرکزی و اصلی چین تنها منطقه سرخ‌امن در چین آن روزها به شمار می‌رفت.

بخش عمده «فلات سرزمین زرد»، بایر و عاری از سکنه بود. دره‌ها و تنگه‌هایی با عمق صدها متر همچون شکاف‌هایی در سطح نرم و شنی زمین فرو رفته بودند. این شن‌های زرد رنگ همراه جریان باد، در طول زمان‌های طولانی از منطقه همجوار (موسوم به «صحرای گوبی») آمده بودند. اغلب اهالی در مناطق کوهپایه‌ای زندگی می‌کردند و در مناطق دیگر، تا چشم کار می‌کرد، هیچ انسانی به چشم نمی‌خورد. «ووچی» اولین محلی که مائو در منطقه «فلات سرزمین زرد» به آن وارد شد فقط حدود سی نفر جمعیت داشت. این منطقه و اطرافش به خاطر جمعیت بسیار اندکش نمونه منحصر به فردی به شمار می‌رفت. دیگر ویژگی منطقه مذکور فراوانی زمین‌های زراعی‌اش بود؛ که امر بسیار نادری در چین محسوب می‌شد. مکانی که جیانگ کای شک برای زنده نگه‌داشتنِ سرخ‌ها انتخاب کرده بود، کوچک و محدود بود.

بنیانگذار پایگاه سرخ‌ها در منطقه «فلات سرزمین زرد» یک

کمونیست محلی به نام لیو چی تان^{۲۶۶} بود که ارتش ۵ هزار نفره‌ای را تحت کنترل خود داشت. لیو چی تان نزد کمونیست‌های محلی و

هواداران آنها قهرمان محبوبی به شمار می رفت. بنا به گفته اسقفِ کلیسای کاتولیک ها که مأموران لیو چی تان کلیسای تازه سازش را در جولای ۱۹۳۵ مصادره کرده بودند «لیو چی تان آدم شجاع و نترسی بود که علیه هر چیزی که علیه وی بود دست به توطئه می زد.» مائو به محض نزدیک شدن به پایگاه لیو چی تان به نحو کنایه آمیزی خاطرنشان ساخت که «چنین به نظر نمی رسد که رهبری لیو چی تان از حیث سیاسی صحیح باشد.» معنای این حرف این بود که لیو چی تان دارای ضعف سیاسی است. ظاهراً مائو به دفتر سیاسی حزب که پایگاه و منطقه لیو چی تان را قانوناً زیر نظر داشت، محرمانه دستور داده بود که اقدام به پاکسازی پایگاه وی بکنند. فرستادگان حزب در واسط سپتامبر پاکسازی پایگاه را شروع کردند. این افراد و دیگر سپاهیان تحت امر مائو در قالب یک ارتش ۳۴۰۰ نفره چند روز قبل به این منطقه وارد شده بودند. مأموران تا از راه رسیده، پایگاه را بی رحمانه پاکسازی کردند. نیروهای تحت امر لیو چی تان با وجودی که از نظر نظامی دست بالا را داشتند اما در قبال اشغال پایگاهشان و اجرای پاکسازی های خونین حزب هیچ مقاومتی نکردند. این خواسته لیو چی تان بود. او در جبهه خبردار شد که پاکسازی در پایگاهش شروع شده و وی را به پایگاه فراخوانده اند. لیو در طول مسیر بازگشت متوجه شد که قرار است به محض ورود به پایگاه وی را دستگیر کنند، اما وی تن به سرنوشت داد و خود را تسلیم مقامات حزب کرد.

فرستادگان حزب لیو چی تان را به «راست طلبی افراطی» و «مأمور جیانگ کای شک» بودن متهم کردند. اتهام اصلی اش این بود که با هدف نابودی سرخ ها اقدام به تأسیس پایگاه کرده است. او اعلام کرد که حاضر است از دستورات حزب اطاعت کند، اما این اعلام وفاداری

نه تنها کارساز واقع نشد، بلکه اتهام او را سنگین تر کرد. لیو چی تان حالا متهم شده بود که با این اعلام وفاداری در واقع قصد داشته که اعتماد حزب را جلب کرده و آن را فریب دهد. لیو تحت شکنجه های وحشیانه ای قرار گرفت. شکنجه گران استخوان ران راستش را بایک مفتول سیمی مذاب سوراخ کردند. بسیاری زنده به گور شدند. یکی از جان به در بردگان در سال ۱۹۹۲ نوشت: «ما را در حالی که زنجیرهای سنگین آهنی به پا داشتیم زندانی کرده بودند... با خبر شدیم که گودالی را برای زنده به گور کردن ما حفر کرده اند...» مجموعاً ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر در جریان پاکسازی مذکور کشته شدند.

مائو درست در همین تاریخ وارد پایگاه شد. او قصد داشت که نقش میانجی مهربان را بازی کند. مائو دستور داد که دستگیری ها و اعدام ها در سطح پایگاه معلق شود. او سپس لیو چی تان و فرماندهان او را در پایان ماه نوامبر آزاد کرد. مائو اعلام کرد که پاکسازی های انجام شده در سطح پایگاه «جداً کار اشتباهی بوده است.» او همه کاسه کوزه ها را بر سر دو تن از مأموران حزب شکست و با تنبیه آنها قضیه را تمام شده اعلام کرد.

به این ترتیب مائو موفق شد هم رهبری محلی حزب را از سر راه بردارد و هم خودش را به عنوان مردی که آنها را از خطر مرگ نجات داده، جلوه بدهد. این وضع در عین حال مائو را در چنان موقعیتی قرار داد که بتواند پایگاه آنها را به تسخیر خود درآورد. لیو چی تان و فرماندهان پایگاه در پی پاکسازی ها به قدری دچار ترس و وحشت شده بودند که مائو توانست به راحتی هرچه تمام آنها را از روند تصمیم گیری های حزب و ارتش کنار بگذارد. مائو در پی آزاد کردن لیو چی تان، بنیانگذار پایگاه، او را به ریاست «ارتش بیست و هشتم» منصوب کرد. این یک منصب کم اهمیت بود، زیرا واحد نظامی مذکور شامل سربازهای تازه

کار می‌شد. جدای از این، مائو یک کمیسر را که مورد اعتماد خودش بود، به عنوان همکار لئو چی تان منصوب کرده بود که در واقع رئیس لئو چی تان بود. لئو چی تان هیچ مخالفتی نکرد. او علناً از مائو حمایت کرد و از دوستان و رفقای قدیمی خودش خواست که به رغم صدماتی که طی پاکسازی‌ها متحمل شده‌اند، مصالح انقلاب را بر مصالح شخصی خود ترجیح بدهند.

مائو نمی‌خواست که دیگران وی را عامل اصلی نابودی لئو چی تان تلقی کنند. او در عوض مایل بود که از اسم لئو چی تان برای افزودن بر مشروعیت و اعتبار رژیمش بهره ببرد. مائو می‌دانست که اگر علناً و آشکارا لئو چی تان را از سر راه بردارد با کمونیست‌های محلی دچار مشکل خواهد شد. مائو برای تأمین غذا، پول، سرباز و نیروی کار به اهالی منطقه متکی بود. حزب کمونیست قبلاً در دیگر پایگاه‌های خود به همین رویه متوسل شده بود. مائو با توجه به این تجربیات، آگاه بود که ناراضی کردن محلی‌ها می‌تواند به ابراز مخالفت رهبران آنها و چه بسا قیام‌های گسترده مردمی علیه سرخ‌ها منجر شود. مائو در برخورد با مشکل لئو چی تان روشی را به کار گرفت که کاملاً در تضاد با روش‌های قبلی او در مواجهه با دیگر تهدیدات مشابه بود. مائو به محض استقرار، تلاش خود را برای تحقق پروژه بازگشایی معبری به سوی مرز تحت کنترل شوروی آغاز کرد. هدف از اجرای این پروژه، دریافت امکانات و تجهیزات نظامی از شوروی بود. نقشه مائو ایجاب می‌کرد که سپاهیان از «رودخانه زرد» عبور کرده و به سوی مناطق شرقی ایالت ثروتمندتر شانشی بروند تا در آنجا هم سربازگیری کنند و هم غذا و امکانات به دست آورند، و حتی در صورت امکان پایگاهی در این منطقه برپا سازند. مرحله بعدی، رفتن سپاهیان سرخ به سوی مرز مغولستان در شمال بود؛ مرزی که روس‌ها بر آن کنترل

داشتند.

این عملیات که در فوریه ۱۹۳۶ آغاز شد^{۲۶۷}، غنایم مختصری را نصیب نیروهای مائو کرد اما سپاهیان جیانگ کای شک با هدف جلوگیری از ورود نیروهای سرخ به مناطق مرکزی کشور، بلافاصله این نیروها را به طرف غرب «رودخانه زرد» فراری دادند. به این ترتیب سرخ‌ها نتوانستند به مرز مغولستان نزدیک شوند. هم‌زمان با همین عملیات کوچک بود که لیو چی تان در سی‌وسه سالگی کشته شد. بنا به نوشته کتاب‌های تاریخی، لیو در جریان نبرد کشته شد اما مدارک فراوانی به دست آمده که نشان می‌دهد او به قتل رسیده بود.

لیو چی تان در چهاردهم آوریل ۱۹۳۶ در محلی به اسم «سانجیائو»^{۲۶۸}، که یک شهر بندری در کنار «رودخانه زرد» است، هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. شرح رسمی این واقعه حکایت از آن دارد که یک مسلسل چی دشمن در حین درگیری واحدش بایک واحد ارتش سرخ به سوی لیو چی تان شلیک کرد و او را از پای درآورد. اما واقعیت آن است که لیو چی تان همراه این واحد ارتش سرخ نبود و در درگیری مذکور هم مداخله نداشت. او حدود ۲۰۰ متر آن سوتر روی یک تپه ایستاده بود و داشت با دوربین خودش اطراف را مشاهده می‌کرد. مسلسلی که علی‌الظاهر موجب کشته شدن لیو چی تان شد در یک جهت کاملاً متضاد مشغول شلیک بود، و اگر داستان رسمی را بپذیریم، این مسلسل باید ناگهان ۱۸۰ درجه چرخیده و سپس به سوی لیو شلیک کرده باشد. و البته مسلسل چی هم باید حتماً تیرانداز بسیار ماهری بوده زیرا کشتن لیو از فاصله ۲۰۰ متری کار چندان راحتی نبوده است.

تنها دو نفر موقع حادثه در کنار لیو چی تان بودند. یکی از این افراد مأمور امنیتی حزب، موسوم به په‌ئی^{۲۶۹}، بود که در تشکیلات اطلاعاتی

سرخ‌ها فرد بسیار مشهوری به شمار می‌رفت.

په‌ئی در جریان راهپیمایی بزرگ وظایف بسیار حساسی را عهده‌دار بود. مرد دیگری محافظ بود. ظاهراً بعد از اینکه لیو چی‌تان هدف گلوله قرار می‌گیرد، په‌ئی از محافظ می‌خواهد که «دنبال پزشک برود» (بنا به گفته خود په‌ئی) به این ترتیب په‌ئی با لیو چی‌تان تنها می‌ماند و لحظاتی بعد مشاهده می‌کند که لیو دیگر «نفس نمی‌کشد.» به این ترتیب عده‌ای احتمال داده‌اند که لیو توسط په‌ئی به قتل رسیده؛ فرضیه‌ای که کاملاً اثبات نشده است.

حوادثی که قبل و بعد از کشته شدن لیو چی‌تان به وقوع پیوست، قویاً ثابت می‌کند که مرگ لیو ناشی از دسیسه چینی‌های پشت پرده مائو بوده است. مائو یک هفته پیش از کشته شدن لیو چی‌تان دستور داده بود: «از حالا به بعد ارتش بیست و هشتم مستقیماً باید زیر نظر ستاد مرکزی اداره شود.» هیچ دلیل قابل فهمی برای این دستور وجود نداشت، به جز اینکه از حالا به بعد هر اتفاقی که برای لیو چی‌تان روی می‌داد، باید مستقیماً به شخص مائو گزارش می‌شد، و نه از طریق زنجیره سلسله مراتب معمول. مائو دو روز بعد لیو چی‌تان را به منصب بسیار مهم عضویت در «شورای نظامی» منصوب کرد؛ منصبی که قبلاً در اختیار لیو بود اما مجبور شده بود آن را واگذار کند. لیو حالا دارای یک منصب نظامی بسیار مهم بود و اگر در چنین شرایطی کشته می‌شد، نام و لقب «قهرمان ارتش سرخ» را به وی می‌دادند؛ لقبی که به ویژه باعث خوشحالی دوستان و هواداران قدیمی لیو می‌شد. مائو عاقبت در روز سیزدهم شخصاً به لیو چی‌تان دستور داد که به «سانجیائو» برود. لیو درست روز بعد در همین محل کشته شد. مقامات حزب و ارتش سرخ به بیوه لیو چی‌تان اجازه حضور در مراسم خاکسپاری لیو را ندادند. بیوه لیو به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «چو

ئن لای به من گفت که حال تو خوب نیست، و اگر جسد همسرت را
بینی خیلی غمگین تر از حالا خواهی شد.» این یک دستور بود. بیوه
لیو هفت سال بعد اجازه یافت تا جنازه پوسیده شوهرش را از خاک
بیرون کشیده و به طرزی آبرومند در یک آرامگاه ویژه به خاک سپارد.
مائو بعد از کشته شدن لیو پیامی فرستاد و مرگ وی را «غافلگیر
کننده» خواند. مائو در این هنگام نیاز مبرمی داشت که جو داخلی
پایگاه را آرام نگهدارد و از بروز در دسرهای احتمالی جلوگیری کند. او
به این ترتیب از مرگ لیو چی تان برای افزودن بر اقتدار و قدرت
خویش استفاده کرد.

لیو چی تان تنها رهبر ارشد در یک پایگاه سرخ بود که ظاهراً در جبهه
نبرد با دشمن کشته شده بود. علاوه بر لیو، دو فرماندهی که در حکم
دست راست وی بودند نیز ظرف چند هفته پس از قتل لیو در حوادث
جداگانه‌ای کشته شدند. این دو عبارت بودند از یانگ چی^{۲۷۰} و یانگ
سن^{۲۷۱}؛ که اولی در ماه مارس و دومی در آغاز ماه مه همان سال کشته
شدند. این سه فرمانده ارشدِ کمونیست‌های ایالت شانشی ظرف
چند ماه پس از آمدن مائو به ایالتشان کشته شدند. این در حالی بود
که هیچ کدام از فرماندهانِ دیگر واحدهای ارتش سرخ دچار چنین
سرنوشت شومی نشدند.

با مرگ لیو و دو همکار نزدیکش، هر خطر شورش بالقوه‌ای علیه
حاکمیت مائو بر پایگاه برطرف شد؛ گرچه بعدها ناآرامی‌های کوچکی
در بین محلی‌ها به وقوع پیوست، اما هیچ کدام از این ناآرامی‌ها به
حدی قوی نبود که بتواند رژیم مائو را تهدید کند.

بخش شانزدهم: ربوده شدن جیانگ کای شک

(۱۹۳۵-۱۹۳۶؛ از ۴۰ تا ۴۲ سالگی مائو)

مائو در اکتبر ۱۹۳۵ موقعی که در پایان راهپیمایی بزرگ به شمال غربی چین رسید، هدفش به غیر از بقای صرف، بازگشایی معبری به مرز تحت کنترل شوروی بود تا از این طریق بتواند امکانات و تجهیزات نظامی ضروری را به منظور توسعه مناطق سرخ از شوروی دریافت کند. جیانگ کای شک خواهان این بود که سرخ‌ها را در قفسی که برای آنها تدارک دیده بود، زمین گیر و زندانی کند. مردی که او برای اجرای این هدف انتخاب کرده بود، جانگ شوئه لیانگ (معروف به مارشال جوان) نام داشت. او جنگ سالار سابق منچوری بود و ستاد مرکزی ارتش وی در شهر «شیان»^{۲۷۲} (مرکز ایالت شانشی) قرار داشت. مائو هم در همین ایالت، حدوداً در ۳۰۰ کیلومتری شمال شیان، حضور داشت.

شوروی از دو طریق می‌توانست تجهیزات نظامی ضروری برای سرخ‌های چین را به دست آنها برساند: نخست از طریق ۱۰۰۰ کیلومتر مرز مشترکش با ایالت شین جیانگ (در منتهی‌الیه شمال غربی چین)، و دیگری از طریق ۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک چین با مغولستان بیرونی^{۲۷۳} (در شمال چین). ارتش عظیم مارشال جوان با ۳۰۰ هزار نیرو توانایی حضور در مناطق مذکور را داشت.

رویال لیونارد^{۲۷۴}، خلبان آمریکایی ارتش مارشال جوان، تصویری از این مرد جوان باتجربه (مارشال جوان) ارائه کرده است: «در اولین برخوردی که با مارشال جوان داشتم این احساس به من دست داد که انگار با رئیس یک کلوپ روتاری رو به رو شده‌ام. او خوش برخورد، ثروتمند و مبادی آداب بود... ما در عرض پنج دقیقه با هم دوست شدیم...» مارشال جوان در ژوئن ۱۹۲۸ در پی ترور پدرش (معروف به

مارشال پیر^{۲۷۵}) که جنگ سالار حاکم بر ایالت منچوری بود، جانشین وی شد.^{۲۷۶} مارشال جوان تصمیم گرفت که قلمرو گسترده تحت فرمانش تابعی از حکومت مرکزی (به ریاست جیانگ کای شک) باشد. مارشال جوان تا سال ۱۹۳۱ که ژاپن به چین تجاوز کرد و منچوری را به اشغال خود درآورد، بر منچوری حکم می‌راند. او بعد از اشغال منچوری همراه ارتش خود، مرکب از ۲۰۰ هزار نیرو، به مناطق داخلی چین عقب‌نشینی کرد و متعاقباً مناصب سطح بالایی را در حکومت جیانگ از آن خود ساخت. مارشال جوان ظاهراً روابط بسیار صمیمانه‌ای با جیانگ کای شک و همسرش داشت. مارشال جوان که سیزده سال کوچک‌تر از سپهسالار جیانگ بود، از هر فرصتی برای ابراز علاقه‌اش به جیانگ استفاده می‌کرد و همواره می‌گفت که او در حکم پدرش است.

اما مارشال جوان به رغم حمایت ظاهری از جیانگ کای شک، در نظر داشت که جای او را بگیرد. او که بر سرزمینی بزرگ‌تر از مجموع مساحت فرانسه و انگلستان حکم می‌راند، از اینکه باید زیر دست جیانگ باشد احساس ناراحتی می‌کرد. مارشال جوان آرزوی این را داشت که روزی بر سراسر چین حکم براند. او برای دستیابی به این هدف با روس‌ها تماس گرفته بود و در سال ۱۹۳۳ زمانی که در اروپا به سر می‌برد حتی سعی کرده بود به شوروی برود. اما روس‌ها برخورد محتاطانه‌ای داشتند و جواب روشنی به وی ندادند. استالین چهار سال پیش از این، در سال ۱۹۲۹، به منچوری حمله کرده و برای مدت کوتاهی با مارشال جوان جنگیده بود. دلیل این حمله شوروی اشغال راه‌آهن تحت کنترل شوروی در منچوری از سوی مارشال جوان بود. علاوه بر این، مارشال جوان بارها عشق و علاقه خود را به مکتب فاشیسم ابراز کرده بود و روابط دوستانه‌ای با موسولینی^{۲۷۷} (رهبر

فاشیست ایتالیا) و خانواده‌اش داشت.

بیانیه‌ای در سال ۱۹۳۵ از سوی مسکو با امضای حزب کمونیست چین انتشار یافت که در آن با واژه‌هایی همچون «منفور» و «خیانت کار» از مارشال جوان یاد شده بود.

اما به محض این که مارشال جوان از سوی جیانگ کای شک به عنوان زندانبان و مراقب مائو و سپاهیان‌ش منصوب شد، شیوه برخورد مسکو با وی کاملاً عوض شد. حالا مارشال جوان ارزش رفاقت و دوستی را پیدا کرده بود. او می‌توانست زندگی را برای حزب کمونیست چین سهل‌تر سازد و، از همه مهم‌تر، می‌توانست به آنها کمک کند تا با سهولت بیشتری تجهیزات ارسالی از سوی شوروی را دریافت کنند. دیپلمات‌های شوروی چند هفته پس از رسیدن مائو به شمال غربی چین، وارد گفت‌وگوهای طولانی و فشرده‌ای با مارشال جوان شدند.

مارشال جوان برای دیدارهای محرمانه با دیپلمات‌های شوروی به شهرهای شانگهای و نانجینگ (پایتخت حکومت مرکزی تحت کنترل جیانگ) سفر کرد. او در این سفرها برای اینکه شناخته نشود از قیافه و هویت بدلی استفاده می‌کرد. مارشال جوان مشهور به زنبارگی بود و همواره با شادمانی بسیار سعی در بزرگ‌نمایی این تصویر می‌کرد. خلبان آمریکایی مارشال جوان به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «یکی از روزها مارشال جوان به سراغم آمد و از من خواست که وی را سوار هواپیما کنم و در حالی که هر دو بال هواپیما به صورت عمود بر خیابان قرار گرفته از جلوی پنجره‌های ساختمان پارک هتل عبور کنم. در این هتل دوستان نزدیک مارشال جوان زندگی می‌کردند. من در حالی که او کنار دستم نشسته بود، با هواپیما از فاصله سه متری پنجره‌های هتل عبور کردم. صدای موتور هواپیما

باعث شد تا شیشه‌های پنجره‌های هتل به لرزه بیفتد.» مارشال جوان این نمایش باشکوه را اختصاصاً برای دوستان دخترش که از پشت پنجره یکی از اتاق‌های هتل به بیرون نگاه می‌کردند، ترتیب داده بود. مارشال جوان در سال ۱۹۹۳ در نود و یک سالگی خنده‌کنان به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «این کار من شاید باعث خنده شما بشود، اما در آن زمان تائی لی^{۲۷۸} (رئیس سازمان اطلاعاتی جیانگ) شدیداً در پی یافتن محل اقامتم بود و تصور می‌کرد که دارم با دوستان دخترم خوش می‌گذرانم. اما واقعیت امر این بود که من در آن زمان مشغول کارهای جدی‌تری بودم...»

مارشال جوان برای روس‌ها مشخص ساخت که آمادگی اتحاد با سرخ‌های چین را دارد و حاضر است در «یک نبرد سرنوشت‌ساز علیه ژاپن» شرکت کند. به عبارت دیگر مارشال جوان به روس‌ها گفته بود که حاضر است علیه ژاپن اعلام جنگ بدهد؛ اقدامی که جیانگ تا آن هنگام از انجامش طفره رفته بود. مارشال جوان در مقابل خواهان این بود که مسکو به جای جیانگ از وی به عنوان رئیس حکومت مرکزی چین پشتیبانی کند.

از نظر استالین پیشنهاد مذکور واجد جذابیت‌های ویژه‌ای بود. درگیر شدن تمام عیار چین در جنگ علیه ژاپن مهم‌ترین خواسته ارباب کرم‌لین بود که در پیشنهاد مارشال جوان گنجانده شده بود. ژاپن از سال ۱۹۳۱ به چین تجاوز کرده و تدریجاً مناطق بیشتری از این کشور را به اشغال خود درآورده بود. ژاپن بعد از اشغال منچوری، حکومت دست‌نشانده دیگری را در نوامبر ۱۹۳۵ در بخشی از شمال چین برقرار کرده بود. اما جیانگ همچنان از درگیر شدن تمام عیار با ژاپن اجتناب می‌کرد. استالین نگران بود که مبادا ارتش ژاپن به سوی مرزهای شمالی هجوم آورده و به خاک اتحاد شوروی حمله کند.

هدف استالین عبارت بود از سوءاستفاده از چین به منظور دور کردن ژاپن از مرزهای اتحاد شوروی با توسل به کشاندن ژاپنی‌ها به قلب خاک چین و زمین‌گیر کردن آنها در این مناطق. مسکو دست به هر کاری می‌زد تا چینی‌ها به حدی از ژاپنی‌ها تنفر پیدا کنند که نهایتاً وارد یک جنگ تمام عیار علیه آنها شوند. در عین حال روس‌ها مراقب بودند که هدف اصلی آنها از این تحریکات و تحرکات در پشت پرده باقی بماند. روس‌ها از یک طرف دانشجویان چینی را تحریک می‌کردند تا تظاهرات عظیم خیابانی راه بیندازند، و از طرف دیگر خیل جاسوسان خود را (و از جمله مادام سون‌یات‌سن، خواهرزن جیانگ کای‌شک) به نانجینگ می‌فرستادند تا با انجام لابی‌های آشکار و پنهان جیانگ را وادار به اعلام جنگ علیه ژاپن بکنند. جیانگ قصد تسلیم شدن به ژاپن را نداشت، اما تمایلی هم نداشت که علیه این کشور اعلام جنگ کند. جیانگ تصور می‌کرد که چین هیچ بختی برای پیروزی در چنین جنگی ندارد. از نظر او جنگ با ژاپن معادل با نابودی چین بود. جیانگ با توجه به تحلیل فوق سیاستِ میانه‌نام معمولی را اتخاذ کرد؛ سیاست «نه تسلیم به دشمن، نه جنگ تمام عیار با دشمن.» او با توجه به وسعت عظیم چین و اشغال تدریجی و آرام خاک چین از سوی ژاپنی‌ها، می‌توانست برای مدت‌های مدید به این سیاست ادامه دهد. جیانگ چه بسا امید بسته بود که ژاپن به زودی خاک چین را ترک کرده و به سراغ شوروی خواهد رفت.

پیشنهادِ مارشال جوان باب طبع استالین بود، اما استالین به مارشال جوان اعتماد نداشت. استالین همچنین تصور نمی‌کرد که این جنگ سالار سابق منچوری قادر به حفظ اتحاد چین در جریان جنگ احتمالی علیه ژاپن باشد. به باور استالین، اگر چین در جنگ با ژاپن

شکست می خورد، آن وقت قدرت ژاپن افزایش می یافت و به این ترتیب ژاپن خطر به مراتب بیشتری برای اتحاد شوروی به وجود می آورد.

مسکو محتاط تر از آن بود که به صراحت جواب منفی به پیشنهاد مارشال جوان بدهد. آنها فریبکارانه به مارشال جوان گفتند که مشغول بررسی پیشنهاد او هستند. هدف مسکو این بود که روابط را حتی المقدور حسنه نگهدارد تا به این ترتیب کمونیست های چین از کمک های مارشال جوان برخوردار شوند. دیپلمات های شوروی از مارشال جوان خواستند که وی تماس های محرمانه مستقیمی با حزب کمونیست چین برقرار کند. اولین مذاکرات میان نماینده حزب کمونیست چین و مارشال جوان در بیستم ژانویه ۱۹۳۶ انجام شد. مائو در زمانی که روس ها مشغول سردواندن مارشال جوان بودند، شادمانه موافقت خود را در خصوص حمایت از مارشال جوان اعلام کرد. او مایل بود که مارشال جوان به جای جیانگ کای شک رئیس حکومت مرکزی چین شود و حتی حاضر بود که با وی متحد شود. این یک سناریوی آرمانی برای مائو به شمار می رفت. از آنجایی که قرار بود مارشال جوان با اتکا به شوروی روی کار بیاید، بنابراین حزب کمونیست چین هم یک نقش محوری پیدا می کرد و چه بسا مائو عملاً به قدرت اصلی در پشت پرده حکومت سراسری چین تبدیل می شد. مائو از لی کی نونگ^{۲۷۹} (نماینده سرخ ها در مذاکره با مارشال جوان) خواست که به مارشال جوان بگوید که سرخ ها حاضرند همراه او در یک اتحاد علیه جیانگ کای شک شرکت کنند و همچنین حاضرند که از جایگزین کردن وی به جای جیانگ در منصب ریاست حکومت مرکزی حمایت کنند. مائو از نماینده خود خواست که در حین مذاکرات با مارشال جوان به این موضوع «اشاره» کند که

پیشنهادات ارائه شده از سوی سرخ‌ها مورد تأیید مسکو نیز قرار گرفته و روس‌ها حاضرند هر چقدر سلاح و تسلیحات که لازم باشد در اختیار آنها قرار بدهند.

مارشال جوان طبیعتاً خواهان این بود که قول‌های ارائه شده از سوی مائو صراحتاً از جانب روس‌ها تبیین و تأیید شود. روس‌ها برای جلب اطمینان مارشال جوان نقشه تازه‌ای را طراحی کرده و به مرحله اجرا گذاشتند. آنها از مارشال جوان خواستند که در اسرع وقت نماینده ارشد خود را برای انجام مذاکرات به مسکو اعزام کند. در ماه ژانویه ۱۹۳۶، فردی به اسم «کشیش دانگ»^{۲۸۰} از شانگهای وارد ستاد مرکزی مارشال جوان شد. دانگ که سال‌ها قبل (در دهه ۱۹۲۰) در کلیسای سن پتر شانگهای کشیش بود، حالا به عنوان یک مأمور اطلاعاتی امنیتی برای کمونیست‌های چین کار می‌کرد. این کشیش مرتد به مارشال جوان گفت که پسرهای مائو در محلی در شهر شانگهای به صورت محرمانه زیر نظر وی نگهداری می‌شوند. کشیش سابق اضافه کرد که رفقای روس اخیراً تصمیم گرفته‌اند که این دو پسر را به منظور ادامه تحصیل در مدرسه‌ای که مخصوص فرزندان رهبران کمونیست خارجی است و در مسکو زیر نظر کمینترن اداره می‌شود، به مسکو ببرند. کشیش دانگ پیشنهاد کرد که مارشال جوان فرستاده ویژه خود را همراه پسرهای مائو به مسکو بفرستد. مائو از همسر دوم خود، یانگ کائی هویی، سه پسر داشت. آن لانگ کوچک‌ترین پسر آنها، کمی بعد از ورودش به شانگهای در چهار سالگی در گذشته بود. دو پسر دیگر، آن ینگ و آن چینگ، مجبور به تحمل یک زندگی مخفی شده بودند. آنها از رفتن به مدرسه محروم بودند و هیچ دوستی خارج از محدوده خانواده دانگ نداشتند. این خانواده نیز مدام درگیر تنش‌ها و منازعات داخلی بود. دانگ وظیفه

نگهداری از پسرهای مائو را به همسر سابقش سپرده بود. این زن که زندگی‌اش به خاطر نگهداری از پسرهای مائو به خطر افتاده بود، هیچ علاقه خاصی به آنها نداشت. پسرها بعضی وقت‌ها از خانه فرار می‌کردند و شب را روی سنگفرش پیاده‌رو می‌خوابیدند. آن‌ی‌نگ سال‌ها بعد، حین تماشای فیلمی که قصه‌اش درباره زندگی یک یتیم در شانگهای بود، به همسرش گفت که او و برادرش زندگی مشابهی را از سر گذراندند. آنها شب‌ها را روی سنگفرش پیاده‌روها می‌خوابیدند و سطل‌های آشغال را برای پیدا کردن غذا و ته‌سیگار زیر و رو می‌کردند. مائو در تمامی این سال‌ها هرگز سراغی از پسرهایش نگرفته و حتی یک نامه هم برای آنها ارسال نکرده بود.

مسکو حالا تصمیم گرفته بود پسرهای مائو را برای تحصیل و اعمال مراقبت بیشتر بر روی آنها به شوروی ببرد. هدف مسکو این بود که از پسرهای مائو به عنوان گروگان - جهت بهره‌برداری در موارد احتمالی آتی - استفاده کند. این پروژه‌ای بود که قبلاً در مورد جیانگ کای‌شک و پسرش با موفقیت اجرا شده بود. استالین شخصاً در مورد پسرهای مائو تصمیم گرفته بود. مائو هم هیچ اعتراضی نکرد.

پیشنهاد مسکو به مارشال جوان در مورد اعزام فرستاده‌ای همراه پسرهای مائو در سفرشان به شوروی، در حکم زدنِ دو نشان با یک تیر بود. به این ترتیب، مارشال جوان امنیت پسرها را در حین سفر خطرناکشان به شوروی تأمین می‌کرد و امکانات مادی و عملی این سفر را نیز فراهم می‌ساخت. و از طرف دیگر - و مهم‌تر از همه - مسکو از این طریق به مارشال جوان پیام می‌داد که واقعاً خواهان انجام معامله‌ای با اوست؛ معامله‌ای که نمی‌توان آن را زیر شنود و مراقبت گسترده جیانگ در چین به انجام رساند.

مارشال جوان از پیشنهاد کشیش دانگ به گرمی استقبال کرد و بلافاصله ترتیب سفر مذکور را داد. نماینده مارشال جوان همراه پسرهای مائو در بیست و ششم ژوئن از چین عازم بندر ماری در فرانسه شدند. مسکو به آنها گفته بود که می‌توانند ویزای شوروی را از سفارت این کشور در پاریس تهیه کنند.

در ژوئن همان سال، دو ایالت گوانگدونگ^{۲۸۱} و گوانگشی^{۲۸۲} (در جنوب چین) با هم متحد شده، علیه حکومت مرکزی جیانگ کای شک قیام کردند. مائو سعی کرد مارشال جوان را ترغیب کند تا از فرصت مذکور بهره‌برد و در همراهی با سرخ‌ها در شمال غربی چین یک حکومت جدایی طلب اعلام کنند. مائو به پولیت بوروی حزب گفت که هدف وی از این پیشنهاد «ایجاد حکومتی شبیه به مغولستان بیرونی» است. منظور مائو به عبارت دیگر تبدیل کردن این منطقه به مستعمره شوروی بود.

اما مارشال جوان علاقه‌ای به این پیشنهاد نشان نداد. او سودای حکومت بر سراسر چین را در سر می‌پرورانید، و نه فقط بخشی از آن را. علاوه بر این، مسکو هم صراحتاً با پیشنهاد مائو مخالفت کرد. در همین زمان (حدود اواخر ژوئن ۱۹۳۶) ارتباطات خبراتی میان حزب کمونیست چین و مسکو بعد از یک توقف بیست ماهه، دوباره از سر گرفته شد. مائو در نخستین تلگراف خود به مسکو، بعد از یک دوره طولانی قطع ارتباطات خبراتی، از روس‌ها خواست که از اعلام موجودیت یک حکومت جدایی طلب در شمال غربی چین پشتیبانی کنند. پیشنهاد مائو را نزد استالین بردند. ارباب کرملین از این پیشنهاد خوشش نیامد. او خواهان یک چین متحد بود؛ چینی که بتواند با ژاپن درگیر یک جنگ تمام عیار شود، و نه یک چین تکه‌تکه شده ضعیف. چند روز بعد از ارسال این تلگراف، قیام در ایالت‌های گوانگدونگ و

گوانشی به طرز فضاحت باری با شکست مواجه شد. دلیل شکست این قیام، مخالفت قاطعانه و یکپارچه افکار عمومی چینی‌ها علیه حرکت‌های جدایی طلبانه بود. حادثه مذکور استالین را در این نظرش مستحکم‌تر ساخت که جیانگ کای شک تنها فردی است که می‌تواند چین را متحد و یکپارچه نگه‌دارد. مسکو در پانزدهم اگوست دستور واضح و قاطعی را خطاب به حزب کمونیست چین ابلاغ کرد و از آنها خواست از این پس با جیانگ کای شک همچون یک دشمن برخورد نکنند و در عوض او را به عنوان یک همپیمان تلقی کنند. در ابلاغیه مذکور آمده بود: «شما نباید با جیانگ همان‌طور برخورد کنید که با ژاپنی‌ها برخورد می‌کنید... شما باید تلاش کنید تا مخاصمات موجود میان ارتش سرخ و ارتش جیانگ کای شک برطرف و توافقنامه‌ای میان دو طرف امضاء شود؛ توافقنامه‌ای به منظور اتحاد عمل شما و جیانگ در نبرد علیه ژاپن... هر چیزی باید در خدمت هدفِ ضد ژاپنی باشد.» استالین حالا از حزب کمونیست چین می‌خواست که حداقل برای مدت محدودی هم که شده از جیانگ به عنوان رئیسِ حکومتِ چینِ یکپارچه حمایت کند.

مسکو قاطعانه به حزب کمونیست چین دستور داد که وارد مذاکرات جدی با جیانگ، جهت تشکیل اتحادی میان ارتش سرخ و ارتش جیانگ شود. مائو مجبور به اطاعت بود، و مذاکرات درباره «جبهه متحد» در سپتامبر همان سال میان حزب کمونیست چین و نمایندگان جیانگ کای شک آغاز شد. جیانگ تجدید روابط با سرخ‌ها را از چندی پیش آغاز کرده بود. او در زمانی که راهپیمایی بزرگ پایان یافت، با مسکو تماس گرفته و آمادگی خود را اعلام کرده بود اما روس‌ها به وی گفته بودند که باید «مستقیماً با حزب کمونیست چین تماس بگیرد.» این پاسخ مسکو، در عین حال شیوه‌ای بود برای

تقویت و حمایت هرچه بیشتر از حزب کمونیست چین.

هم مائو و هم مسکو مارشال جوان را در مورد تغییر سیاست اخیرشان بی اطلاع نگهداشته بودند و به گمراه کردن او در خصوص موضوعی که بیش از همه برایش اهمیت داشت - نشستن بر منصب جیانگ -

ادامه می دادند. در اواخر جولای موقعی که مارشال جوان به

بوگومولف (سفیر شوروی در چین) گفت که امیدوار است اتحادش با حزب کمونیست چین بر علیه جیانگ کای شک و ژاپنی ها از سوی شوروی مورد حمایت قرار بگیرد، آقای سفیر کوچک ترین اشاره ای نکرد که دولت متبوعش با این پیشنهاد کاملاً مخالف است. مائو به نوبه خویش حتی مارشال جوان را تشویق کرد که روی قضیه حمایت مسکو از وی فکر کند.

استالین با وجودی که تصمیم گرفته بود از جیانگ کای شک به عنوان رئیس حکومت سراسری چین حمایت کند، اما مطلقاً قصد نداشت که از تلاش های مخفیانه خویش به منظور تقویت ارتش سرخ چین دست بردارد. استالین در اوایل سپتامبر ۱۹۳۶ از برنامه ای جهت ارسال محمولات عظیمی از سلاح به حزب کمونیست چین از طریق «مغولستان بیرونی» حمایت کرد. استالین به کمینترن پیشنهاد کرد که «ماهیانه ۳ میلیون دلار» همراه «هواپیماها، توپخانه های سنگین، گلوله های توپ، تفنگ، توپ های ضد هوایی، پل های شناور و پرسنل لازم جهت هدایت هواپیماها و راه اندازی توپخانه» به حزب

کمونیست چین داده شود. کمینترن در هجدهم اکتبر به اطلاع

استالین رساند: «ابزار و ادوات موجود به اندازه ای نیست که شما در

تلگراف دوم اکتبر خواستار آن شده اید... هیچ هواپیما یا توپخانه ای

برای تحویل در اختیار نداریم.» با این حال، بنا به نوشته یک مأمور ضد

اطلاعات ارتش شوروی، «۱۵۰ وسیله نقلیه همراه راننده و سوخت

کافی» آماده ارسال به چین شد. این وسایل نقلیه قادر بودند که طی دو مسیر رفت و برگشت «حدود ۱۲۰۰ تن تجهیزات و مهمات نظامی» را با خود حمل کنند. تعداد تفنگ‌های ارسالی به چین تقریباً برابر بود با همان تعدادی که روس‌ها در جریان جنگ داخلی اسپانیا - که هم‌زمان در حال شعله‌ور شدن بود - به این کشور ارسال کرده بودند. ارتش سرخ چین در اکتبر عملیات تهاجمی خود را برای ورود به صحرای مجاور «مغولستان بیرونی» جهت دریافت تسلیحات شوروی آغاز کرد. مائو در این مرحله دارای ۲۰ هزار سرباز در پایگاهش بود. وی درخواست کرده بود که دیگر شاخه‌های ارتش سرخ به وی ملحق شوند. یکی از این شاخه‌ها، ارتش تحت رهبری چانگ کوتائو بود که زمستان سال گذشته را اجباراً در مرزهای سرد و یخ زده تبت سپری کرده بود. بمباران‌های مداوم ارتش ملی گرایان نیز صدمات زیادی به این ارتش زده بود. هزاران نفر از سپاهیان چانگ بر اثر سرما جان داده و بسیاری دیگر دچار کوری ناشی از برف شده بودند. چانگ طی یک سال گذشته نیمی از ارتش ۸۰ هزار نفره خود را که او در زمان ملاقاتش با مائو در ژوئن ۱۹۳۵ بر آن فرمان می‌راند، از دست داده بود. چانگ کوتائو با وجودی که همچنان ارتشی را رهبری می‌کرد که دو برابر ارتش مائو بود، اما حالا مجبور بود به عنوان یک «شریک زیر دست» تحت فرمان مائو باشد. یکی از همکاران نزدیک چانگ به یاد می‌آورد که: «او خودش را برای صدمات و تلفاتی که به ارتشش وارد آمده بود مقصر می‌دانست. او به شدت احساساتی شده و گریه می‌کرد. چانگ به ما که همکاران نزدیکش بودیم می‌گفت: کار من تمام شده است، موقعی که به شانسی شمالی برسیم مرا به زندان خواهند انداخت...» مائو گرچه چانگ را به زندان نینداخت، اما نهایتاً ارتش پر تعداد او را منحل و سپس خود وی را تصفیه کرد. اما مائو هم

اینک برای رسیدن به مرز «مغولستان بیرونی» به ارتش بزرگ و کارآزموده چانگ کو تائو نیاز داشت.

دیگر شاخه ارتش سرخ که به مائو ملحق شد تحت ریاست هو لونگ^{۲۸۳}، راهزن بی رحم سابق، قرار داشت. هو در پی حملات ارتش جیانگ کای شک مجبور شده بود از پایگاه خود در مرز ایالت های هونان - هوبی به سمت شمال ایالت شانشی نقل مکان کند.^{۲۸۴} سه شاخه ارتش سرخ در نهم اکتبر ۱۹۳۶ به هم ملحق شدند. به این ترتیب مائو رئیس ارتشی شد که مجموعاً ۸۰ هزار نیرو داشت؛ که در واقع بیست برابر بیشتر از تعداد نیروهایی بود که وی یک سال پیش وارد کارزار کرده بود.

این ارتش نیروی عظیمی بود، اما سرخ ها برای رسیدن به مرزهای شوروی جهت دریافت تسلیحات روسی باید ارتش قدرتمند ملی گرایان را از سر راه خود بر می داشتند؛ و جیانگ کای شک مصمم بود که جلوی سرخ ها را بگیرد. جیانگ در بیست و دوم اکتبر به شهر شیان (در ایالت شانشی) پرواز کرد تا فرماندهی نیروهای خود را در منطقه شخصاً به عهده بگیرد و همچنین مارشال جوان را جهت مبارزه با سرخ ها تحت فشار بگذارد. مارشال جوان بلافاصله سرخ ها را در جریان برنامه های جیانگ کای شک گذاشت و همچنین مقدار زیادی پول نقد و لباس های گرم (برای سپاهیان سرخ) در اختیارشان نهاد. اما مارشال جوان محدودیت هایی داشت: او نمی توانست علناً از اجرای دستورات سپهسالار جیانگ سرپیچی کند. بنابراین وی مجبور بود همراه سپاهیانش علیه سرخ ها بجنگد. ارتش جیانگ موفق شد ظرف فقط یک هفته برنامه های مائو را برای دریافت تسلیحات روسی متوقف کند. یکی از لشکرهای ارتش سرخ که دارای ۲۱۸۰۰ نیرو بود بعد از عبور از «رودخانه زرد» در شمال رودخانه زمین گیر شد. بدنه

اصلی ارتش سرخ اجباراً به منطقه قبلی خود در شمال شانشی عقب‌نشینی کرد و دوباره در محاصره قرار گرفت.

مائو از مسکو سریعاً خواهان ارسال پول نقد شد. او به کرملین تلگراف زد: «عجله کنید.» کمینترن بلافاصله ۵۵۰ هزار دلار برای مائو ارسال کرد.^{۲۸۵} اما این پول قادر به حل مسایل ریشه‌ای ارتش مائو نبود.

اعضای این ارتش غذایی جز لوبیاهای سیاه نامرغوب در اختیار نداشتند. سپاهیان سرخ مجبور بودند که در سوراخ‌هایی غار مانند، که در تپه‌ها حفر شده بود، زندگی کنند. بسیاری از سربازان حتی فاقد چنین سکونت گاه‌هایی بودند. باریدن برف شروع شده بود و

سربازان برای محافظت خود از سرما چیزی جز لباس‌های نخ نما و پاپوش‌های پلاستیکی نداشتند. پنگ دی هوای، فرمانده ارشد ارتش سرخ، در یک آغلِ گوسفندان که چیزی نبود جز حفره‌ای یک متری در عمق زمین با دو متر پهنای، زندگی می‌کرد. این حفره در حاشیه صحرا قرار داشت و هر از چند گاه تحت هجوم توفان شن قرار

می‌گرفت. حتی مائو هم مجبور بود که سختی‌ها و ناملایمات را تحمل کند. او که رهبریت حزب را بر عهده داشت، همراه همسر حامله‌اش

در شهرکی به اسم «بائوان»^{۲۸۶} زندگی می‌کرد. خانه آنها غار نمناکی بود که آب از سقفش چکه می‌کرد. عقرب‌های بزرگ سمی از در و

دیوار بالا می‌رفتند. موش‌های حامل بیماری که به اندازه نصف یک گربه بودند، شب‌ها جسورانه روی سینه آدم‌ها می‌نشستند و دُم خود را روی سر و صورت آنها تکان می‌دادند. در این حالت، ساکنین خانه وحشت‌زده از خواب بر می‌خاستند و موش‌ها را به کناری می‌زدند.

در پایان اکتبر ۱۹۳۶ سرخ‌ها دیگر حسایی ذلّه و عاصی شده بودند.

مارشال جوان در همین زمان به فکر افتاد که با اجرای نقشه‌ای هم

دل روس‌ها را دوباره به دست آورد و هم سرخ‌های چینی را از این وضع

ناگواری که به آن دچار شده بودند نجات دهد. نقشه او ساده اما افراطی بود: ربودن جیانگ کای شک، که هم‌اینک برای هدایت ارتشش در شیان (مرکز حکمرانی مارشال جوان) به سر می‌برد. با وجودی که مارشال جوان تضمین‌های روشنی در مورد خواسته‌هایش از مسکو دریافت نکرده بود، اما تصور می‌کرد که با ربودن جیانگ کای شک و نجات دادن ارتش سرخ، می‌تواند تغییراتی کلی در معادلات استالین به وجود آورد. این در حکم یک قمار بود، اما مارشال جوان نیز یک قمارباز بود. او یک بار به یکی از دوستانش گفته بود: «قمار فلسفه زندگی‌ام است. شاید یکی دو بار ببازم، اما تا هنگامی که بازی در جریان باشد، زمان بردنم فرا خواهد رسید.» آمدن جیانگ کای شک به منطقه تحت فرمان مارشال جوان فرصت منحصر به فرد و تکرار نشدنی‌ای برای وی به شمار می‌رفت؛ و او می‌خواست از این فرصت نهایت استفاده را بکند.

مارشال جوان نقشه خود را بایه جیان ینگ^{۲۸۷}، رابط مخفی مائو، در میان گذاشت و به وی گفت که قصد انجام یک «کودتا» را دارد. یه جیان ینگ در بیست و نهم اکتبر طی تلگرافی به مائو گفت: «اینجا پیشنهادی برای نگهداشتن [منظور: ربودن] جیانگ مطرح شده.» یه جیان ینگ در پنجم نوامبر شخصاً به دیدن مائو رفت تا برنامه «کودتا» ی مارشال جوان را برای وی شرح دهد.

ایده ربودن جیانگ از آن مارشال جوان بود، اما شکی نیست که مائو از طریق فرستاده خود (یه جیان ینگ) وی را برای انجام این کودتا تحریک و تشویق کرده بود. الکساندر تیتوف^{۲۸۸}، جاسوس روسی، در خاطراتش نوشته است: «نقشه دستگیری جیانگ کای شک در نوامبر ۱۹۳۶ توسط یه جیان ینگ و جانگ شوئه لیانگ (مارشال جوان) مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفته بود.» و مائو عامدانه این نقشه را از

چشمان مسکو پنهان نگه داشته بود زیرا می دانست که استالین به شدت مخالف آن است. مائو حالا مستقیماً علیه منافع استالین عمل می کرد. جیانگ کای شک در آن هنگام اهمیت بسیار زیادی برای استالین داشت. آلمان و ژاپن در بیست و پنجم نوامبر همان سال پیمانی را امضا کردند که به «پیمان ضد کمینترن» معروف شد. این پیمان تجسم بخش بدترین کابوسی بود که اتحاد جماهیر شوروی می توانست تصور بکند: متحد شدن دو دشمن قدرتمند جنگ طلب با هم، و حمله احتمالی نیروهای ژاپنی به آسیای مرکزی اتحاد شوروی از طریق هجوم به سوی غرب چین و مناطق جنوبی مغولستان. درست در همان روزی که پیمان فوق امضا شد استالین قاطعانه به گئورگی دیمیتروف^{۲۸۹}، رئیس کمینترن، دستور داد که حزب کمونیست چین را قویاً تحت فشار بگذارد تا دست از سیاست های ضد جیانگ کای شکیاش بردارد و در عوض از حکومت متحد مرکزی حمایت کند. استالین به دیمیتروف گفت: «ما به یک حکومت متحد دفاع ملی در چین نیاز داریم... شما روی این موضوع کار کنید...» مائو با به خطر انداختن جان جیانگ کای شک ریسک عصبانی کردن استالین را به جان خریده بود. مائو سعی کرد که با فاصله گرفتن از نقشه ربودن جیانگ، حاشیه امنیتی برای خودش به وجود آورد. مارشال جوان قبل از دست به کار شدن، تلگرافی به یه جیان ینگ زد و از وی خواست به «شیان» برگردد. او در این تلگراف نوشته بود: «برخی چیزهای ضروری و حیاتی وجود دارد که باید درباره اش بحث کنیم، لطفاً سریعاً نزد من بیایید.» اما مائو جلوی رفتن یه جیان ینگ را گرفت و به مارشال جوان اینگونه وانمود کرد که یه جیان ینگ خودش این طور خواسته است. مائو سپس تلگرافی به مارشال جوان زد و با گفتن این حرف که هیچ چشم اندازی در مورد مصالحه

احتمالی کمونیست‌ها با جیانگ وجود ندارد و سرخ‌ها مصمم‌اند که به نبردشان علیه جیانگ ادامه دهند، وی را در اجرای نقشه ربودن جیانگ تشویق و تحریک کرد. مائو این احساس را در مارشال جوان به وجود آورد که سرخ‌ها تنها متحد بالقوه او هستند. مائو حتی تلویحاً به مارشال جوان گفت که مسکو این امر را پذیرفته است.

جیانگ کای شک موقعی که به شیان رسید (در چهارم دسامبر) هیچ تدابیر امنیتی ویژه‌ای برای حفظ جان خودش نیندیشیده بود. محل اقامت جیانگ در شیان توسط ده‌ها نفر از اعضای ستاد شخصی او محافظت می‌شد، اما دروازه ورودی و فضای بیرونی اقامتگاهش را مردان تحت امر مارشال جوان محافظت می‌کردند. مارشال جوان قدرت این را داشت که افراد خود را به داخل اقامتگاه شخصی جیانگ، که در کنار یک چشمه آب گرم در حاشیه شهر بنا شده بود، و حتی به داخل اتاق خواب وی، نفوذ دهد.

جیانگ در سپیده دم دوازدهم دسامبر ربوده شد. او طبق عادت همیشگی‌اش تازه ورزش صبحگاهی را به پایان برده بود که صدای شلیک گلوله‌ها را شنید. ۴۰۰ سرباز تحت امر مارشال جوان ناگهان به اقامتگاه جیانگ حمله کردند. محافظین جیانگ ابتدا دست به مقاومت زدند و بسیاری از آنها، و از جمله رئیس امور امنیتی جیانگ، طی این نبرد جان باختند. جیانگ به تپه‌های پشت اقامتگاه گریخت. نهایتاً سربازان مارشال جوان وی را در حالی که پیراهن خواب به تن داشت و پاهایش برهنه و پشتش مجروح شده بود، در داخل یک شکاف یخی پیدا و دستگیر کردند.

درست چند ساعت قبل از وقوع این حوادث، مارشال جوان طی تلگرافی مائو را در جریان قرار داده بود. مائو بعد از اینکه تلگراف مارشال جوان را از دست منشی‌اش گرفت، خنده کنان به وی گفت:

«برو بخواب که فردا صبح خبرهای خیلی خوبی از راه خواهد رسید.»

بخش هفدهم: یک بازیگر ملی

(۱۹۳۶: از ۴۲ تا ۴۳ سالگی مائو)

رهبران حزب کمونیست چین موقعی که از خبر ربوده شدن جیانگ کای شک اطلاع یافتند، همگی با شادی و شغف بسیار در اتاق غار مانند مائو جمع شدند. یکی از همکاران مائو به یاد می آورد که «او مثل دیوانه ها می خندید.» مائو حالا که جیانگ دستگیر شده بود، هدف بزرگ تری را در سر می پروراند؛ او خواهان کشتن جیانگ بود. مائو تصور می کرد اگر جیانگ کشته شود، یک خلاء قدرت در چین به وجود می آید که فرصت مناسبی است برای مداخله شوروی و سپس به قدرت رسیدن حزب کمونیست چین و شخص وی (مائو).

مائو در نخستین تلگراف های خود به مسکو در پی حادثه ربودن جیانگ، از روس ها ملتمسانه درخواست کرد که جداً وارد قضیه شوند. او در حالی که واژه هایش را به دقت سنجیده و انتخاب کرده بود از مسکو خواست که با کشتن جیانگ موافقت کنند. مائو در تلگراف خود نوشته بود: «حزب کمونیست چین خواهان این است که نانجینگ (مقر حکومت مرکزی چین) جیانگ کای شک را از سمت خود خلع و وی را برای محاکمه در اختیار مردم قرار بدهد.» این درخواست ضمنی، بی هیچ تردیدی به مثابه درخواست اعدام جیانگ کای شک بود. مائو با اطلاع از این که اهداف استالین متفاوت است، وانمود کرد که تا قبل از وقوع حادثه ربودن جیانگ هیچ اطلاعی از این قضیه نداشته است. او همچنین به روس ها قول داد که «حزب کمونیست چین طی چند روز آینده از دادن هرگونه اطلاعاتی در این مورد خودداری خواهد کرد.»

مائو هم زمان به هر مانوری متوسل شد تا رضایت مسکو را برای کشتن جیانگ به دست آورد. او روز دوازدهم دسامبر در نخستین

تلگراف خود به مارشال جوان در پی ربودن جیانگ به وی توصیه کرد: «بهترین گزینه کشتن [جیانگ] است.» مائو بلافاصله سعی کرد تا دیپلمات سطح بالای خود، چوئن لای، را به شیان بفرستد. چوئن لای پیش‌تر در همین سال ۱۹۳۶ با مارشال جوان مذاکراتی کرده بود و چنین به نظر می‌رسید که این دو روابط خوبی با هم دارند. مائو خواهان این بود که فرستاده‌اش مارشال جوان را ترغیب به «اتخاذ اقدام نهایی» [منظور کشتن جیانگ] بکند.

مائو بدون اینکه مقصود اصلی از مأموریت چوئن لای را آشکارا بیان کند، از مارشال جوان خواست دعوت‌نامه‌ای برای چوئن لای بفرستد. در آن زمان ستاد رهبری حزب کمونیست چین در شهرک «بائوان» قرار داشت. فاصله میان این شهرک تا شهر شیان نسبتاً زیاد بود به طوری که طی کردن آن با اسب چند روز طول می‌کشید. بنابراین مائو از مارشال جوان درخواست کرد هواپیمایی را برای بردن چوئن لای به شهر «ینان» (که در میانه مسیر بائوان - شیان قرار داشت) بفرستد. در آن هنگام، یک باند فرودگاه در حوالی شهر «ینان» وجود داشت که در اوایل قرن بیستم توسط شرکت نفتی «استاندارد اویل» در میانه فعالیت‌های اکتشافی‌اش، ساخته شده بود. مائو با هدف تشویق مارشال جوان جهت اقدام سریع طی تلگرافی در روز سیزدهم به دروغ به وی قول داد: «ما با کمینترن به توافقاتی دست یافته‌ایم که جزئیات آن را بعداً به اطلاع شما خواهیم رساند.» مائو در واقع چنین وانمود کرد که چوئن لای حامل برنامه‌ای است که از سوی مسکو مورد تأیید قرار گرفته و لذا دیدار مارشال جوان با وی ضروری است. اما آنچه که مارشال جوان نیاز داشت، قول‌های پا در هوای حزب کمونیست چین نبود؛ او خواهان حمایت علنی و رسمی روس‌ها از اقدامش (ربودن جیانگ) بود. با این حال، دو روزنامه اصلی شوروی،

پراودا و ایزوستیا، در روز چهاردهم همان ماه، طی مقالاتی در صفحاتِ اول خود قویاً اقدامِ مارشال جوان در ربودن جیانگ کای شک را به مثابه اقدامی جهت تقویت ژاپن محکوم و آشکارا از جیانگ حمایت کردند. مارشال جوان دو روز بعد از ربودن جیانگ، پی برد که بازی به ضرر او تمام شده است.

مارشال جوان به پیشنهاد مائو جهت اعزامِ چوئن لای به شیان توجهی نکرد. اما مائو در هر حال چوئن لای را روانه کرد و طی تلگرافی در روز پانزدهم به اطلاع مارشال جوان رساند که چوئن لای در فرودگاه شهر «ینان» در انتظار هواپیمای اوست. موقعی که چوئن لای به «ینان» رسید، هیچ خبری از هواپیما نبود. نگهبانانِ دروازه‌های شهر حتی اجازه ورود به چوئن لای ندادند و او مجبور شد تمام شب را در پشت دیوارهای شهر بگذراند؛ آن هم در یک هوای بسیار سرد. مائو دوباره به مارشال جوان تلگراف زد و از وی خواست کاری در این مورد انجام دهد. مارشال جوان با تعلل در اجابت درخواست مائو باعث شد تا چوئن لای حسایی یخ بزند. این خود نشانه‌ای بود از عصبانیت و دلخوری شدید مارشال جوان از سرخ‌های چین که با توصیه‌های خود عملاً باعث گمراهی و فریب وی در خصوص تشخیصِ درستِ مواضعِ شوروی شده بودند.

مارشال جوان در روز هفدهم کوتاه آمد. او در پی یافتن راهی بود تا به این فضا حتی که به پا کرده خاتمه دهد، بنابراین هواپیمای بوئینگش را به «ینان» فرستاد تا چوئن لای را به «شیان» بیاورد. رویال لیونارد، خلبان آمریکایی مارشال جوان، از اینکه باید سرخ‌ها را (که اخیراً هواپیمای وی را سوراخ سوراخ کرده بودند) با خودش بیاورد، حسایی شوکه شده بود. او طی مسیر بازگشت در یک هوای برفی بعد از ظهری، کمی سربه سر مسافران‌ش گذاشت. لیونارد در

خاطراتش نوشته است: «من هر از چند گاه هواپیما را بالا و پایین می کردم و هم زمان به کابین پشت سرم نگاه می کردم تا ببینم کمونیست ها در چه حالی هستند... آنها بایک دست ریش خود را و با دست دیگری قوطی را جلوی دهانشان گرفته بودند تا در آن استفراغ کنند. از دیدن این صحنه ها لذت می بردم.»

مارشال جوان با قیافه ای درهم و ناراحت، چوئن لای را به حضور پذیرفت، هر چند که تلاش می کرد ظاهر مسالمت جویانه ای داشته باشد.^{۲۹۰} زمانی که چوئن لای به مارشال جوان توصیه کرد که جیانگ کای شک را بکشد، وی بهانه آورد که: «من موقعی این کار را خواهم کرد که جنگ داخلی اجتناب ناپذیر شده و شیان هم به محاصره نیروهای حکومت مرکزی درآمده باشد.»

مائو در واقع سعی کرده بود که به جنگ میان نانجینگ (مقر حکومت مرکزی) و شیان (مقر حکومت مارشال جوان) دامن بزند. او امیدوار بود که با روانه ساختن سپاهیان سرخ به سوی نانجینگ، آتش چنین جنگی را شعله ور سازد. مائو در پانزدهم همان ماه مخفیانه به فرماندهان ارشد خود دستور داده بود: «به سر دشمن حمله ور شوید؛ به حکومت نانجینگ...» اما او مجبور شد این برنامه را کنار بگذارد زیرا چنین اقدامی برای ارتش سرخ به منزله خودکشی بود. علاوه بر این هیچ تضمینی وجود نداشت که حمله سرخ ها به نانجینگ، باعث آغاز جنگ میان نانجینگ و شیان شود. با این وصف، نانجینگ در روز شانزدهم علیه شیان (مارشال جوان) اعلام جنگ داد؛ اقدامی که باعث خرسندی مائو شد. کمی بعد ارتش جیانگ عازم شیان شد و هواپیماهای این ارتش بمباران شیان و اطرافش را آغاز کردند. مائو به مارشال جوان توصیه کرد که نه تنها دست به ضد حمله بزند، بلکه نیروهایش را به سوی نانجینگ ببرد و به این ترتیب درگیر یک جنگ

تمام عیار علیه جیانگ کای شک شود. مائو روز بعد به مارشال جوان تلگراف زد: «نانجینگ و دو خط راه آهن کلیدی اش نقاط ضعف اصلی دشمنند. اگر ۲۰ تا ۳۰ هزار سپاهی بتوانند به این دو خط راه آهن حمله کنند، کل موقعیت در طرفه العینی به سود شما تغییر خواهد یافت.» مائو امیدوار بود که مارشال جوان با دست زدن به چنین عملیاتی تمامی پل های پشت سرش را با نانجینگ خراب کند تا به این ترتیب احتمال کشتن جیانگ بیشتر شود.

استالین در همین دورانی که مائو مشغول مانورهایی برای کشتن جیانگ بود، برای نجات جان سپهسالار جیانگ کای شک پا پیش گذاشت. ه. ه. کوئانگ، نخست وزیر موقت حکومت مرکزی چین، در روز سیزدهم دسامبر (یک روز بعد از ربوده شدن جیانگ) کاردار شوروی در نانجینگ را احضار کرد و به وی گفت: «شنیده ها از این حکایت دارد که حزب کمونیست چین در کودتا نقش داشته و اگر جان آقای جیانگ به خطر بیفتد، خشم ملت ما از حزب کمونیست چین معطوف اتحاد شوروی خواهد شد و آن وقت ما (حکومت مرکزی) اجباراً با ژاپن علیه اتحاد شوروی متحد خواهیم شد.» استالین متوجه شد که ربودن جیانگ می تواند به تهدیدی جدی علیه منافع استراتژیک شوروی منجر شود.

تلفن دفتر گئورگی دیمیتروف، رئیس کمینترن، در نیمه شب چهاردهم دسامبر به صدا درآمد. استالین پشت خط بود. او از دیمیتروف پرسید: «آیا این حوادثی که در چین رخ داده با اجازه تو صورت گرفته است؟» دیمیتروف وحشت زده پاسخ داد: «خیر! این اقدام (ربودن جیانگ) بزرگ ترین خدمتی بوده که کسی می توانسته در حق ژاپنی ها بکند. موضع ما در مورد این حوادث همان است که قبلاً بود.» استالین، با لحنی تهدیدآمیز در مورد نقش نماینده حزب کمونیست چین در

کمینترن سخن گفت. این نماینده (وانگ مینگ) قبلاً پیش نویسِ تلگرافی را در خصوص تقاضای حزبش از مسکو جهت حمایت از اعدام جیانگ تسلیم استالین کرده بود. استالین از دیمیتروف پرسید: «این وانگ مینگ کیست؟ آیا یک خرابکار است؟ شنیدم که او خواهان فرستادن تلگرافی در مورد کشتن جیانگ شده است.» بنا به گفته دستیار چینی دیمیتروف در کمینترن: «در آن زمان هیچ فردی را نمی توانستید در کمینترن بیابید که خواهان اعدام جیانگ نباشد. حتی مانیوئیلسکی، مأمور ارشد استالین در کمینترن، نیز که به طور طبیعی آدمِ خونسردی بود بعد از شنیدن خبر ربودن جیانگ دستان خود را به هم مالید، مرا در آغوش گرفت و فریاد زد: این دوست عزیز ما (جیانگ) بالاخره توی تله افتاد!»

وانگ مینگ در پاسخ به انتقاد کرملین اعلام کرد که مفاد پیش نویسِ تلگرافِ مورد بحث از جانب آرتور آرتوزوف^{۲۹۱}، رئیس عملیات برون مرزی «ک.گ.ب»، ارائه شده است. کمی بعد آرتوزوف به اتهام جاسوسی دستگیر شد. او قبل از این که تیرباران شود، با استفاده از خون خود نامه‌ای نوشت و در آن بر بی گناهی اش تأکید کرد. زندانبان آرتوزوف در کمال خونسردی گفته بود که وی نامه‌اش را با استفاده از خونی که از دماغش جاری شده بود، نوشته بود. وانگ مینگ عفو شد. دیمیتروف هم تلاش کرد که با مقصر عنوان کردن مائو از خودش رفع اتهام کند. او در نامه‌اش خطاب به استالین نوشت: «حزب کمونیست چین به رغم تمامی هشدارهای ما روابط بسیار نزدیکی با مارشال جوان برقرار کرده.» دیمیتروف در نامه‌اش به استالین قاطعانه اعلام کرد «تصورش دشوار است که مارشال جوان بدون هماهنگی قبلی با آنها [مائو و همکارانش] یا حتی بدون همکاری آنها، دست به چنین اقدامِ آوانتوریستی‌ای (ماجراجویانه‌ای) زده باشد.» از

حرف‌های دیمیتروف چنین بر می‌آید که این ادعای مائو که وی تا قبل از ربودن جیانگ از قضیه بی‌اطلاع بوده، کاملاً دروغ بوده و او عملاً از دستورات مسکو سرپیچی کرده بود.

استالین مشکوک بود که مبادا مائو با ژاپنی‌ها تباری کرده باشد.

استالین پیشاپیش اکثریتِ مأموران شوروی را که درگیر قضیه چین بودند، دستگیر و زندانی کرده بود. چهار روز بعد از ربوده شدن

جیانگ یکی از دستگیر شدگان زیر شکنجه «اعتراف» کرد که وی یکی از عوامل اجرای نقشه لئون تروتسکی در خصوص تحریک ژاپن (و آلمان) برای جنگ علیه شوروی بوده است. اسم مائو در بسیاری از «اعترافات» مطرح و پرونده سنگینی برای وی به عنوان یک

تروتسکیست که برای ژاپنی‌ها جاسوسی می‌کند، تدارک دیده شد. دیمیتروف در روز شانزدهم ماه پیام قاطعی برای مائو فرستاد. در این پیام ضمن محکوم کردن آدم ربایی آمده بود: «تنها ثمره واقعی این عمل وارد آوردن خسارت به جبهه متحد ضد ژاپنی و کمک به ادامه اشغال چین توسط ژاپن است. حزب کمونیست چین باید موضع محکمی در راستای یک راه حل صلح‌آمیز اتخاذ کند.» این دستوری بود برای آزادی سپهسالار جیانگ کای شک و بازگرداندن وی به موقعیت قبلی‌اش.

مائو بعد از دریافتِ تلگراف فوق «شدیداً خشمگین شد و در حالی که پاهایش را بر زمین می‌کوفت، به زمین و زمان فحش می‌داد.» مائو در یک اقدام متقابل، چنین وانمود کرد که اصلاً این تلگراف کمینترن (دستورات مسکو) به دستش نرسیده است. او قضیه را از پولیت بوروی حزبش و مارشال جوان و همین‌طور چوئن لای که عازم دیدار با مارشال جوان بود تا وی را به کشتن جیانگ ترغیب کند، پنهان کرد. مائو به تلاش خود برای کشتن جیانگ ادامه داد.^{۲۹۲}

این اقدام مائو عملِ مخاطره‌آمیزی در ارتباط با مسکو بود. مائو نه تنها کرم‌لین را در جریانِ حمایتش از طرح ربودن جیانگ نگذاشته بود، بلکه دستورِ مستقیم استالین را نیز پنهان و از آن سرپیچی کرده بود.

اما مائو تصور می کرد که حذف فیزیکی جیانگ کای شک چنان افق های گسترده ای را در برابر وی باز می کند که به ریسک های ناشی از این عمل می ارزد.

اما سپهسالار جیانگ شخصیت کوچکی نبود که بتوان نادیده اش گرفت. مارشال جوان به محض اطلاع یافتن از اینکه مسکو از «کودتا» ی وی هیچ حمایتی نکرده، مصمم شد امنیت جانی جیانگ را حفظ کند. او حالا پی برده بود که حرف های مائو پیشیزی ارزش ندارد. حزب کمونیست چین به رغم تمامی اعلام مواضع خصوصی و غیر رسمی اش، تا سه روز بعد از ربودن جیانگ هیچ اطلاعی رسمی ای در حمایت از این اقدام مارشال جوان صادر نکرده بود. نخستین بیانیه رسمی حزب در این مورد در روز پانزدهم دسامبر انتشار یافت. در این بیانیه هیچ حمایتی از مارشال جوان به عنوان «رئیس حکومت مرکزی چین» به عمل نیامده بود. این در حالی بود که مائو قبلاً در مذاکرات خصوصی با مارشال جوان به وی قول چنین حمایتی را داده بود. بیانیه حزب، در عوض از نانجینگ به عنوان مقر حکومت مرکزی نام برده و تلویحاً آن را مورد شناسایی قرار داده بود.

به این ترتیب تنها گزینه مارشال جوان، کنار آمدن با جیانگ بود. او حالا چاره ای جز آزاد کردن جیانگ نداشت. مارشال جوان همچنین پی برد که تنها راه برای زنده ماندن وی ترک «شیان» در معیت جیانگ و تسلیم کردن خویش به اوست. افراد بسیاری در نانجینگ خواهان نابودی مارشال جوان بودند و حتی مأمورانی برای قتل وی عازم «شیان» شده بودند. محبس جیانگ تنها مکان امن برای مارشال جوان بود. او با همراهی کردن جیانگ می توانست محبت وی را به خود جلب کرده و از خطر مرگ بگریزد. مارشال جوان دست به قمار دیگری زد. او احتمال می داد که جیانگ تمایلی به کشتن وی

ندارد؛ و این احتمال درست از کار درآمد. مارشال جوان از این هنگام به بعد برای مدت بیش از نیم قرن به دستور جیانگ و جانشینان بعدی‌اش در بازداشت خانگی به سر برد. هدف از این بازداشت خانگی طولانی مدت، در عین حال حفظ جان مارشال جوان بود. او بعد از آزادی برای یک مدت نسبتاً طولانی در قید حیات بود و نهایتاً در سن صد سالگی در سال ۲۰۰۱ در خانه خود واقع در ایالت هاوایی آمریکا جان سپرد. مارشال جوان حدوداً یک ربع قرن بیشتر از مائو و جیانگ عمر کرد.

مارشال جوان در روز چهاردهم دسامبر، درست در همان روزی که مسکو آشکارا کودتای وی را محکوم کرد، به دیدن جیانگ کای شک رفت و در حالی که در برابرش ایستاده بود، در سکوت شروع به گریستن کرد. جیانگ در خاطراتش نوشت که اسیرکننده وی «شدیداً نادم و پشیمان بود.» مارشال جوان همان روز به جیانگ گفت که دریافته است که اقدام وی «عمل احمقانه و بیمارگونه‌ای» بوده است. او همچنین اضافه کرد که خواهان آزادی جیانگ است. جیانگ نیز قول داد که با کنترل نانجینگ و مانع شدن از اقدامات حاد ارتش و حکومتش، به مارشال جوان در حل مناسب این معضل کمک کند. جیانگ در روز شانزدهم دسامبر که نانجینگ علیه مارشال جوان اعلام جنگ کرد، بلافاصله پیامی به نانجینگ فرستاد و از معاونین و همکاران خود در حکومت مرکزی خواست فعلاً دست نگهدارند. نانجینگ متقابلاً عملیات نظامی را معلق ساخت و تی وی سونگ^{۲۹۳}، قوم و خویش سببی جیانگ را به عنوان یک «شهروند عادی» برای انجام مذاکرات آزادی جیانگ به شیان نزد مارشال جوان فرستاد. دلیل اعزام تی وی سونگ این بود که جیانگ تمایلی نداشت که شخصاً و آشکارا با اسیرکنندگان خود وارد مذاکره شود. تی وی

سونگ در روز بیستم دسامبر به شیان رسید و دو روز بعد نیز مادام جیانگ به وی ملحق شد.

مسکو در روز بیستم دسامبر تلگراف قبلی خود را خطاب به حزب کمونیست چین مجدداً برای آنها ارسال کرد. این همان تلگرافی بود که طی آن به مائو دستور داده شده بود که «راه حل صلح جویانه‌ای» در قبال قضیه کودتا (یا آدم ربایی) اتخاذ کند. مائو حالا مجبور بود که دستورات تلگراف شده از سوی مسکو را به اطلاع چوئن لای برساند. به این ترتیب مأموریت چوئن لای از «تلاش برای کشتن جیانگ» تبدیل شد به «تلاش برای آزادی جیانگ».

مائو نیز به این ترتیب به هدف همسویی با اهداف استالین رجعت کرد. حزب کمونیست چین از جیانگ درخواست کرد که «سیاست انهدام کمونیست‌ها را متوقف» کند. حزب همچنین اصرار داشت که ملاقاتی میان چوئن لای و جیانگ کای شک صورت بگیرد. این دو نفر در آن هنگام در «شیان» حضور داشتند. این دیدار برای حزب کمونیست واجد اهمیت بسیاری بود زیرا حزب از این طریق می‌توانست به یک بازیگر عمده در سیاست‌های ملی چین تبدیل شود. دیدار فرستاده بلندمرتبه حزب کمونیست چین با جیانگ کای شک قابل قیاس بود با اینکه رئیس جمهور فعلی آمریکا مجبور شود با سرکرده تروریست‌های بین‌المللی ملاقات و گفت‌وگو کند.

تی وی سونگ در ملاقاتی که روز بیست و سوم دسامبر با مارشال جوان و چوئن لای داشت اظهار کرد که شخصاً با دیدار چوئن لای - جیانگ موافق است. او متعاقباً درخواست کمونیست‌ها را به اطلاع سپهسالار جیانگ رساند. اما جیانگ حاضر به گفت‌وگوی مستقیم با چوئن لای نشد؛ هرچند که به او گفته بودند که آزادی‌اش در گروی انجام چنین ملاقاتی است. مذاکرات به بن بست رسید.

مسکو می دانست که چه چیزی جیانگ را راضی به انجام این ملاقات می کند. جیانگ در ماه نوامبر گذشته، برای آخرین بار با روس ها تماس گرفته و از آنها خواستار آزادی فرزند اسیرش شده بود. در این هنگام، سفیر جیانگ در مسکو خواهان آزادی جینگ کو (پسر جیانگ) شده بود اما پاسخ مسکو «منفی» بود. اما حالا زمان مناسبی برای استفاده از برگ جینگ کو بود. پو کو، رهبر سابق حزب کمونیست چین، در روز بیست و چهارم دسامبر، وارد شیان شد تا خبر ویژه‌ای را به اطلاع مذاکره کنندگان برساند. جیانگ در اتاق خواب خود و در روز کریسمس این خبر را دریافت کرد. چوئن لای به جیانگ گفت که فرزندش به زودی آزاد و به خانه برخواهد گشت. جیانگ تنها بعد از دریافت این قول از زبان استالین، حاضر شد از چوئن لای دعوت کند که برای انجام مذاکرات مستقیم با وی به نانجینگ بیاید. حزب کمونیست چین از این زمان به بعد، از سوی حکومت مرکزی چین به رسمیت شناخته شد. به این ترتیب حزب کمونیست چین از مقام قبلی خود (گروهی راهزن و سارق) به مقام فعلی (یک حزب سیاسی تمام عیار) ارتقا یافت.

ملاقات جیانگ - چوئن لای در شیان کوتاه و مختصر برگزار شد اما همین دیدار معامله «شناسایی رسمی سرخ ها در ازای آزادی پسر جیانگ» را جوش داد؛ معامله‌ای که جیانگ از سال ها پیش در پی انجامش بود. تحول فوق نقطه پایانی گذاشت بر جنگ داخلی میان حزب کمونیست چین و حکومت مرکزی (ملی گرایان).

بعد از ظهر همان روزی که جیانگ و چوئن لای با هم دیدار کردند، جیانگ، شیان را ترک کرد و مارشال جوان نیز همراه او سوار هواپیما شد تا به سوی زندان خانگی اش برود.^{۲۹۴}

جیانگ در این زمان در اوج محبوبیت مردمی بود. زمانی که اتومبیل

حامل جیانگ کای شک وارد نانجینگ شد، توده‌های بی‌انتهای جمعیت در خیابان‌ها صف کشیده بودند تا به وی خوشامد بگویند. آن شب مراسم آتش بازی نیز برپا شد. مردمی که تجربیات آن روزها را از سر گذرانده‌اند می‌گویند که اعتبار و حیثیت جیانگ به طرز خیره‌کننده‌ای افزایش یافته بود. با این وصف موفقیت و پیروزی جیانگ عمر کوتاهی داشت. معامله‌ای که او برای آزادی پسرش انجام داد بعدها صدمات عمده‌ای به وی وارد کرد. جیانگ چنین محاسبه کرده بود که از این طریق هم مائو را تحت کنترل خود خواهد داشت و هم به استالین رودست خواهد زد. اما طولی نکشید که روشن شد محاسبات مذکور خام‌دستانه و خوش‌خیالانه بوده است. مائو غیرقابل کنترل از کار درآمد و حزب کوچک کمونیست چین نیز به مقام یک «حزب بزرگ اپوزیسیون» ارتقا مقام یافت.

بخش هجدهم: سیمای نو، زندگی نو و همسر نو

(۱۹۳۷-۱۹۳۸؛ از ۴۳ تا ۴۴ سالگی مائو)

مسکو به محض این که گرد و خاک قضیه آدم ربایی فرو نشست، در ژانویه ۱۹۳۷ جزئیات دقیق مرحله بعدی را برای مائو روشن کرد. حزب کمونیست چین باید سیاست براندازی خشونت بار حکومت مرکزی چین و نیز سیاست مصادره زمین و غارت اغنیا را رها می کرد و به جای آن، حکومت نانجینگ را به عنوان تنها حکومت مشروع چین به رسمیت می شناخت و مناطق تحت کنترل سرخ ها را به جیانگ تحویل می داد. مائو این تغییر سیاست را به عنوان یک تدبیر تاکتیکی صرف پذیرفت. حزب کمونیست چین آشکارا به حکومت مرکزی قول داد که به این تغییرات سیاسی ارائه شده از سوی مسکو، عمل خواهد کرد. این آغاز مرحله تازه ای برای حزب کمونیست چین بود.

جیانگ کای شک در مقابل امتیازاتی که گرفت، بخشی از سرزمین چین را در اختیار ارتش سرخ گذاشت و بودجه ای را جهت اداره دولت محلی سرخ و ارتش سرخ اختصاص داد. مائو طبیعتاً دست به هر کاری زد تا منطقه بالنسبه بزرگ تر و بودجه هنگفت تری به سرخ ها اختصاص بیابد. نهایتاً منطقه ای به مساحت ۱۲۹۶۰۰ کیلومتر مربع با حدود ۲ میلیون نفر جمعیت به سرخ ها اختصاص داده شد. شهر «ینان» نیز به عنوان پایتخت منطقه سرخ تعیین گردید. این توافقنامه ایجاب می کرد که بودجه گزافی از سوی حکومت مرکزی در اختیار سرخ ها گذاشته شود. جیانگ همچنین تعهد کرد که تأمین و تجهیز ۴۶ هزار سرباز و سپاهی ارتش قانونی سرخ را برعهده بگیرد.

استالین به منظور اطمینان یافتن از اجرای کامل تعهدات جیانگ (و دستیابی مائو به اهدافش) برای مدتی در تحویل جینگ کو به پدرش تعلل کرد. او می خواست بعد از اجرای کامل توافقنامه میان جیانگ و

سرخ‌ها، پسر جیانگ را آزاد کند. عاقبت پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی در سوم مارس ۱۹۳۷ طی بیانیه‌ای اعلام کرد: «هیچ مخالفتی با بازگشت پسر جیانگ کای شک به چین ندارد.» به این ترتیب جینگ کو در نوزدهم آوریل به چین نزد پدرش بازگشت. پدر و پسر بعد از یازده سال اسارت پسر در دست روس‌ها، یکدیگر را در آغوش کشیدند.^{۲۹۵}

جینگ کو طی سفر طولانی‌اش که عبور از سیبری را شامل می‌شد، کاملاً تحت نظارت کانگ شنگ، رئیس آتی سازمان اطلاعاتی و جاسوسی حزب کمونیست چین، بود. کانگ شنگ درست چند هفته قبل از آغازهایی جینگ، پسرهای مائو را از پاریس به مسکو برده بود. پسرهای مائو، آن یینگ و آن چینگ، که به ترتیب چهارده و دوازده ساله بودند، چند ماه متوالی را برای گرفتن ویزای شوروی در پاریس سپری کرده بودند. روس‌ها تمایلی نداشتند که به فرستاده مارشال جوان، که کانگ شنگ و پسرها را همراهی می‌کرد، ویزای ورود به شوروی را بدهند. البته روس‌ها نمی‌خواستند که صراحتاً به فرستاده مارشال جوان پاسخ منفی بدهند، و به همین دلیل برای مدتی از صدور ویزا برای کل اعضای گروه امتناع کردند. روس‌ها بعد از پایان ماجرای ربودن جیانگ، به فرستاده مارشال جوان گفتند که شرایط احراز ویزای شوروی را ندارد. پسرهای مائو در آغاز سال ۱۹۳۷ به مسکو رسیدند و بلافاصله در مدرسه شبانه روزی‌ای که مخصوص فرزندان رهبران کمونیست خارجی بود، پانسیون شدند. پسرها به‌طور مرتب برای پدرشان نامه و عکس می‌فرستادند اما مائو ندرتاً به این نامه‌ها جواب می‌داد.

برعکس مائو که نسبت به پسرهایش سرد و بی‌تفاوت بود، جیانگ کای شک رفتاری بیش از حد گرم و احساساتی با پسرش داشت.

سپهسالار جیانگ در فوریه ۱۹۳۷ که استالین همچنان جینگ کورا در اسارت خود نگهداشته بود، کار دیگری برای خوشایند حزب کمونیست چین انجام داد که عواقب و نتایج پردامنه‌ای به بار آورد. او شائو لی تزیو، جاسوس مخفی سرخ‌ها را (که پسر جیانگ را در سال ۱۹۲۵ به شوروی برده بود) به سمت ریاست «اداره تبلیغات حکومت مرکزی» منصوب کرد. این اداره وظیفه کنترل و نظارت بر رسانه‌های همگانی چین را بر عهده داشت. وظیفه شائو عبارت بود از: ایجاد تغییر جهت کلی در رسانه‌ها و افکار عمومی به نحوی که از این پس مثل سابق شدیداً ضد کمونیست نباشند. جیانگ از این طریق می‌خواست حسن نیت فزاینده خود را به شوروی نشان دهد.

از این به بعد پوشش‌های رسانه‌ای مثبت و پرشوری در چین شامل حال شوروی شد. تدریجاً سیمای مثبت و مطبوعی از کمونیست‌های چینی در انظار عمومی چینی‌ها ساخته شد. شائو و مائو در تابستان همان سال کتاب زندگینامه‌ای مائو را که شامل نظرات وی در خصوص نبرد با ژاپن نیز بود، چاپ و منتشر کردند. این کتاب مائو را همچون مردی مهربان و بسیار میهن‌پرست که از اشغال کشورش توسط ژاپنی‌های متجاوز به شدت رنج می‌برد به تصویر کشیده بود. مائو مقدمه‌ای برای این کتاب نوشت که آکنده از جملات احساسی میهن‌پرستانه بود؛ جملاتی مثل: «ای ملت بزرگ چین استوارانه و تا به انتها با امپریالیست‌های اشغالگر ژاپنی بجنگید...»

کتاب زندگینامه مائو در اول نوامبر ۱۹۳۷ منتشر شد و به فروش بسیار بالایی در سطح چین دست یافت. حماسه مائو در همین دوران متولد شد؛ حماسه‌ای که برای موفقیت‌های بعدی مائو ضرورت حیاتی داشت. حزب کمونیست چین نیز از دولتی سراین کتاب، خود را به عنوان فداکارترین و از خود گذشته‌ترین نیرویی که علیه ژاپنی‌ها در

حال جنگ است، مطرح کرد. ثمره دیگر این کتاب، پیوستن ده‌ها هزار چینی به حزب کمونیست چین بود. بسیاری از این نوآمدگان بعدها در رژیم مائو مصدر امور حساس کشوری و لشکری شدند. کتاب زندگینامه مائو تسه تونگ عمدتاً دربردارنده مصاحبه‌هایی بود که ادگار اسنو ژورنالیست آمریکایی در تابستان ۱۹۳۶ با مائو انجام داده بود. این تنها کتابی بود که تا آن زمان درباره مائو منتشر شده بود. اسنو همچنین با استفاده از مصاحبه‌هایش با مائو و دیگر رهبران کمونیست کتابی نوشت تحت عنوان «ستاره سرخ بر فراز چین». این کتاب بنیاد و پایه‌ای شد برای امحای تصویر خشن سرخ‌های چینی در انظار جهانیان، به ویژه از طریق مسکوت گذاشتن پیشینه خونین سرخ‌ها.

ورود اسنو به چین و مواجهه او با مائو از سر اتفاق نبود. مائو در بهار سال ۱۹۳۶ از شبکه زیرزمینی کمونیست‌ها در شانگهای درخواست کرده بود که برای او یک ژورنالیست خارجی که بتواند نقطه نظرات وی را چاپ و منتشر کند، و یک پزشک پیدا کنند. مائو عاقبت بعد از تحقیق و بررسی زیاد، از ادگار اسنو که تمامی شرایط ضروری را داشت، دعوت کرد نزد وی بیاید. اسنو یک آمریکایی بود که برای نشریات معتبری همچون «ساتردی ایونینگ پست»^{۲۹۶} و «نیویورک هرالد تریبیون»^{۲۹۷} مقاله می‌نوشت. او همچنین آدم بسیار دوست داشتنی و محبوبی به شمار می‌رفت. اسنو در جولای ۱۹۳۷ همراه یک پزشک لبنانی - آمریکایی، به اسم جرج حاتم^{۲۹۸}، وارد منطقه تحت کنترل سرخ‌ها شد. حاتم علاوه بر پزشک بودن، برای کمینترن نیز کار می‌کرد. او همراه خود، و در پوشش کار پزشکی‌اش، اسناد فوق‌العاده محرمانه‌ای را از کمینترن به چین آورده بود. اسنو برای مدت سه ماه نزد سرخ‌ها باقی ماند، اما جرج حاتم بقیه عمرش را در چین سپری

کرد. او یکی از پزشکان معالج مائو شد و در اداره جاسوسی برون مرزی حزب کمونیست چین شغل مهمی را برعهده گرفت. مائو هیچ چیز را به دست شانس و اتفاق واگذار نکرد. او تمامی جزئیات دیدار با اسنو را از قبل بررسی و برنامه‌ریزی کرده بود. مائو دستور داده بود که همکارانش در «نهایت احترام و ادب و با رعایت تمامی اصول ایمنی و پنهان کاری» با اسنو برخورد کنند. اسنو قبل از ورودش به چین پرسشنامه‌ای را پر کرده و به رهبران سرخ تحویل داده بود. پولیت بوروی حزب با دقت تمام پاسخ‌های اسنو را بررسی کرده بود. مائو در مصاحبه‌اش با ادگار اسنو، مجموعه‌ای از اطلاعات واقعی ارزشمند و اطلاعات دروغین و ساختگی را تحویل وی داد. اسنو همه این اطلاعات را به عنوان حقیقت محض پذیرفت و در مقالات و کتاب‌هایش منعکس کرد. اسنو در جایی نوشت که مائو و رهبری حزب کمونیست چین، آدم‌های «روراست، صادق، ساده و بی‌دوز و کلکی هستند.» مائو در مصاحبه‌هایش با اسنو روی سال‌ها شکنجه و قتل (از جمله پاکسازی‌های خونین درون حزبی) سرپوش نهاد، و در عوض نبردها و قهرمان‌پروری‌های جعلی همچون «پل رودخانه دادو» و «سفر سرخ‌ها در طول خاک چین» (که در آن زمان به «راهپیمایی بزرگ» مشهور شده بود) را به خورد خبرنگار آمریکایی داد. مائو کاری کرد که اسنو باورش شود که مائو به جز مواقعی که بیمار بود، «تمامی طول مسیر ۹۰۰۰ کیلومتری راهپیمایی بزرگ را مثل سربازان عادی سرخ با پای پیاده طی کرد.» مائو همچنین در مصاحبه‌های خود اکیداً ارتباط میان کمونیست‌های چین و مسکو را انکار کرده و مدعی شد که خواهان دوستی با آمریکا است؛ ادعایی که بسیاری را گول زد.

مائو برای احتیاط بیشتر از اسنو خواست که متن نهایی نوشته‌هایش را

برای حک و اصلاح احتمالی در اختیار وی بگذارد. ادگار اسنو در نامه‌ای به همسرش (به تاریخ بیست و ششم جولای ۱۹۳۷، واندکی قبل از انتشار کتاب «ستاره سرخ») که در آن زمان در شهر «ینان» به سر می‌برد، از سانسور و محدودیت‌هایی که سرخ‌ها برایش به وجود آورده بودند، گلایه کرد. اما اسنو در کتاب مشهور خود، «ستاره سرخ بر فراز چین» نه تنها هیچ اشاره‌ای به این محدودیت‌ها نکرد، بلکه مدعی شد که مائو «هرگز هیچ سانسوری را به من تحمیل نکرد.» نسخه چینی کتاب به مراتب سانسور بیشتری را از سر گذراند اما چینی‌ها اسنو را وادار کردند که بگوید «سخنان مائو صادقانه و مطابق با واقعیت بود.»

کتاب «ستاره سرخ» که در زمستان ۱۹۳۸-۱۹۳۷ به زبان انگلیسی منتشر شد، نقش بزرگی در تغییر افکار عمومی غربی‌ها به سود مائو ایفا کرد. حزب کمونیست چین ترتیبی داد تا این کتاب به زبان چینی، تحت عنوان «داستان‌هایی از سفر به غرب»، چاپ و منتشر شود. سرخ‌ها این نام را برای کتاب مذکور انتخاب کرده بودند زیرا می‌خواستند که کتاب ظاهری طرفی داشته باشد. علاوه بر این کتاب، و کتاب «خود زندگینامه مائوتسه تونگ»، کتاب سومی هم تحت یک عنوان به ظاهری طرف دیگر عرضه شد: «عقاید مائوتسه تونگ». کتاب «ستاره سرخ» و دو کتاب دیگری که از منتخبات مصاحبه‌های اسنو با مائو سرهم شده بود، تأثیر بزرگی بر جوانان رادیکال چین گذاشتند. بسیاری از این جوانان، از جمله نخستین کمونیست‌های تبتی، با خواندن همین کتاب‌های دست‌پخت اسنو بود که کمونیست شدند. این مرحله در واقع آغاز احیای حزب کمونیست چین بود. مائو یک بار گفت ارزش این کتاب‌ها «کمتر از ارزش یوی کبیر در مهار سیل‌ها نبود.» یوی کبیر امپراتور اسطوره‌ای چین بود که موفق شده

بود با اتخاذ تدابیری جلوی سیل‌های ویرانگر را در چین بگیرد و به این ترتیب تمدن چینی را پایه‌گذاری کند.

شائو لی تزیو نیز در مقام رئیس «اداره تبلیغات حکومت مرکزی» نقش ارزشمندی در یاری‌رسانی به اسنو جهت ارتقای محبوبیت مائو و سرخ‌ها ایفا کرده بود. جیانگ کای شک تقریباً یک سال بعد شائو را از کار برکنار کرد، اما شائو طی همین یک سال موفق شده بود تصویر خشن و خونین مائو و سرخ‌ها را تلطیف کند.

مائو ده سال بعدی زندگی‌اش را در «ینان»، پایتخت منطقه‌ای که جیانگ به سرخ‌ها اختصاص داده بود، سپری کرد. او و سپاهیان‌ش در اولین روز سال ۱۹۳۷ از دروازه عظیم شهر گذشتند و به شیوه‌ای باشکوه وارد شهر «ینان» شدند. سربازان ارتش سرخ، در صفوف منظم بر روی جاده خاکی پهنی که تا بی‌نهایت ادامه داشت، به سوی دروازه شهر رژه رفتند. دور تا دور شهر باستانی ینان (به معنای «صلح جاودان») را دیوارهای ضخیم احاطه کرده بود. این دیوارها به تپه‌هایی وصل بود که بر شهر مشرف بودند. برج و باروهای ینان وقار و شکوه جنگجویان باستانی چین را در نظر تداعی می‌کرد. یک پاگودای (معبد بودائی‌ان) ۹ طبقه که پیشینه‌ای هزار ساله داشت، بر تمامی شهر مسلط بود. در زیر این پاگودای عظیم مجموعه‌ای از معابد کوچک تر قرار داشت که بسیاری از آنها به صخره‌ها متصل بودند.

کمی پایین‌تر، رودخانه پر گل و لای «یان»^{۲۹۹} و رودخانه «توفو»^{۳۰۰} با هم تلاقی پیدا می‌کردند. نام این رودخانه از شاعری به اسم توفو گرفته شده بود. توفو که در قرن هشتم میلادی می‌زیست ظاهراً به عشق گل‌های زیبای صد تومانی^{۳۰۱} ینان که شهرتی ملی داشت به این منطقه آمده بود.

ینان نه فقط یک مرکز فرهنگی بود، بلکه مرکزی برای فعالیت‌های

تجاری نیز به شمار می‌رفت. از مدتی قبل مشخص شده بود که ینان دارای ذخایر نفتی است. خانه‌ها و جاده‌هایی که شرکت نفتی «استاندارد اویل» در ینان و مناطق اطرافش ساخته بود، حالا از سوی سرخ‌ها مصادره شده بود. سرخ‌ها همچنین بسیاری از ساختمان‌های زیبا و باشکوه ساخته شده توسط کاتولیک‌ها (فرانسیسکن‌های اسپانیایی) را در ینان مصادره کردند. یکی از این بناهای مصادره‌ای کلیسای جامع بزرگ و باشکوهی بود که تنها یک سال پیش آماده بهره‌برداری شده بود. بسیاری از دیدارهای مهم حزب کمونیست چین در داخل همین کلیسای سابق برگزار شد. سرخ‌ها در ینان با مشکل کمبود خانه و مسکن رو به رو نبودند زیرا بسیاری از ثروتمندان محلی قبل از ورود سرخ‌ها گریخته و خانه‌های بزرگ و باشکوه خود را رها کرده بودند. مائو یکی از همین خانه‌ها را که در محلی به اسم «محل ققنوس» واقع شده بود برای زندگی خود انتخاب کرد. حیاط این خانه با توجه به استانداردهای معمول آن زمان در شهر ینان، بزرگ و وسیع بود. دیواری که دور تا دور حیاط کشیده شده بود، دارای نمای تزیینی زیبایی بود. مائو برای اولین بار طی بیش از دو سال گذشته، در جایی مستقر شد که می‌توانست حساسی راحت و آسوده باشد.

مائو برای افزایش رفاه و راحتی خود، دستور داد که جهت گرم کردن خانه‌اش از «دیوار گرمازا» استفاده شود. در آن زمان روش معمول برای گرم کردن خانه‌ها در شمال چین، استفاده از تخت‌های آجری بود که از زیر گرم می‌شدند. اما مائو ترجیح داد که به جای استفاده از تخت آجری از تخت چوبی استفاده کند و روش گرمایی خانه‌اش نیز «دیوار گرمازا» باشد؛ روشی که در آن زمان فوق‌العاده لوکس به شمار می‌رفت. دیگر «ناپرهیزی» مائو، افزایش تعداد اقامتگاه‌هایش بود.

مائو بعدها به خانه‌ای در محله «تپه یانگ»^{۳۰۲} نقل مکان کرد، اما خانه «محله ققنوس» را کماکان حفظ کرد. او موقعی که در مقر «ک گ ب» چین، واقع در محله زیبایی به اسم «باغ قرار ملاقات» اقامت داشت، هم‌زمان صاحب دو خانه در «محله ققنوس» و «تپه یانگ» نیز بود. مائو علاوه بر این خانه‌های زیبای معروف، چند اقامتگاه مخفی هم در دره‌ها و کوهپایه‌های اطراف شهر داشت. یکی از این خانه‌ها در پشت «تپه یانگ» و دیگری در نزدیکی «باغ قرار ملاقات» واقع شده بودند. در آن هنگام - و حتی حالا - افراد اندکی از وجود این خانه‌ها باخبر بودند.

معروف‌ترین اقامتگاه مائو در «تپه یانگ» بود که در قیاس با دیگر خانه‌های مائو درینان، مساحت کمتری داشت و از همه بیشتر به دهقانان محلی نزدیک بود. ده خانوار در اطراف این خانه زندگی می‌کردند. در آن روزگار منطقه مذکور پر از درخت‌های نارون، سرو و سپیدار سرخ بود. این خانه‌ها که به «یائو - گونگ»^{۳۰۳} معروف بودند و خاص این منطقه از کشور به شمار می‌رفتند، همچون غارهایی بودند که در داخل تپه‌های بادرفتی ایجاد شده بودند. مائو برای خودش یک ردیف از این خانه‌ها داشت. دروازه کوچکی با سقف سفالی، مدخل ورودی به این محوطه اختصاصی بود. یکی از همسایگان مائو، یک خانواده روستایی بود که لباس‌های مائو را می‌شستند. مائو بنا به ملاحظات امنیتی آشپز اختصاصی‌اش را همراه خودش آورده بود تا غذای وی را آماده و طبخ کند. مائو همچنین تمایلی به استفاده از غلتک سنگی مشترک روستاییان جهت آرد کردن گندم‌هایش نشان نداد. یکی از روستاییان محلی به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «صدر مائو به همه چیز از دیدگاه امنیتی نگاه می‌کردند.» مائو توسط گاردهای امنیتی آشکار و پنهانش شدیداً حفاظت می‌شد.

«ینان» برای مائو فرصتی بود جهت آغاز اولین دوران ثبات نسبی سرخ‌ها؛ دورانی که تقریباً ده سال به درازا کشید. مائو همچنین فرصتی یافته بود تا به صورت آشکار یا پنهان، زنجارگی کند. آرامش موجود در ینان باعث شده بود که انبوهی از زنان و دختران زیبا و تحصیل کرده که شیفته سیمای به ظاهر مطبوع سرخ‌ها شده بودند، عازم این شهر شوند. و این فرصت خوبی بود برای مائو؛ مائویی که به یکی از رفقای زنجاره‌اش اعتراف کرده بود: «من بیش از ۴۰ روز بدون سکس نمی‌توانم طاقت بیاورم.»

لی لی وو^{۳۰۴}، بازیگر متأهل ۲۶ ساله، یکی از اولین زنان زیبا و جوانی بود که در اوایل سال ۱۹۳۷ وارد ینان شد و به سرعت مورد توجه مائو قرار گرفت. لی لی با لباس‌های فاخر و ناز و اداهای گوناگونش سرها را به سوی خود می‌چرخاند. او به ویژه به خاطر موهای موج و بلندش که نمادی از هوس‌انگیزی بود، مشهور شد. زنان کمونیست عمدتاً یونیفورم‌های گل و گشاد می‌پوشیدند و موهای خود را به دلیل مقابله با شپش، از ته می‌تراشیدند. مائو روابط ویژه‌ای را با لی لی آغاز کرد.

لی لی روابط دوستانه‌ای با اگنس اسمدلی^{۳۰۵}، نویسنده آمریکایی، داشت. اسمدلی که برای دیداری به چین آمده بود، یک فمینیست رادیکال صریح اللهجه به شمار می‌رفت. او برای کمینترن کار کرده بود اما چندان مورد اعتماد نبود و به همین دلیل مسکو به عواملش دستور داده بود که وی را «ایزوله» کنند. با وجودی که مائو از نظر اسمدلی «موجود شریری» بود و هیکل «مشمئزکننده» ای داشت، اما مائو با اسمدلی روابط صمیمانه‌ای برقرار کرد و حاضر شد تن به یک مصاحبه طولانی با وی بدهد. مائو معمولاً توجه خاصی به ژورنالیست‌های آمریکایی از نوع اسمدلی نشان می‌داد. مائو یک نسخه از متن مصاحبه‌اش با اسمدلی را برای ادگار اسنو فرستاد و از وی خواست که به «چاپ و نشر گسترده» آن کمک کند.

مائو حسابی فریفته چهره زیبای لی لی شده بود. اسمدلی به زیبایی لی لی نبود، اما مسبب توفانی شد که ینان را وسیعاً فرا گرفت. اسمدلی با استفاده از صفحات و گرامافونی که همراه خود آورده بود، ترتیب برپایی یک مجلس رقص را در ینان داد. اسمدلی به خاطر می‌آورد که: «مائو چنان احساس غرور و تکبر می‌کرد که حاضر به رقصیدن نبود. او تلاش نمی‌کرد که مطابق با ریتم موسیقی، بدنش را حرکت دهد.»

زنانی که در این مجلس رقص حضور داشتند به یاد می‌آوردند که «همه کاری که مائو می‌کرد قدم زدن روی کف سالن بود.» اما مائو به زودی پی به فواید رقص برد. او فهمید که رقص جدای از فواید ورزشی‌اش یکی از راه‌های بسیار خوب برای اغوای زنان است. از این به بعد جلسات رقص به صورت هفتگی درینان معمول شد. این رقص‌ها یا در فضای باز برگزار می‌شد یا در سالن کلیسای سابق شهر. ینان در عرض مدت کوتاهی به جنون رقص مبتلا شد. گویی یوان همسر مائو، همراه دیگر زنان شرکت کننده در «راهپیمایی بزرگ»، ابتدا از حضور در این جلسات رقص خودداری کرد. بنا به گفته اسنو «از نظر سرخ‌های قدیمی بغل کردن زنان، کار زشت و وقیحانه‌ای بود.» حسادت هم ظاهراً در این امر دخالت داشت؛ هر چند که کسی آشکارا آن را بیان نمی‌کرد. اما اکثریت سرخ‌ها که سال‌ها احساسات درونی خود را سرکوب کرده و از لذایذ دنیوی غافل مانده بودند، حالا نمی‌توانستند در برابر چنین وسوسه‌ای مقاومت کنند. عاقبت گویی یوان هم قدم در سالن رقص گذاشت و از قضا خیلی هم خوب می‌رقصید.

اما زنبارگی مائو به هیچ عنوان برای گویی یوان قابل تحمل نبود. اسمدلی در خاطراتش نوشته است: «یکی از شب‌های ماه ژوئن فریادهای گویی یوان به گوشم رسید. او فریاد می‌زد: چطور جرئت کردی اینجا بخزی و با این فاحشه‌های کوچولوی بورژوا هم‌خوابه شوی؟» اسمدلی بلافاصله به اتاقی که صدا از آنجا می‌آمد می‌رود و متوجه می‌شود که گویی یوان دارد این ناسزاهارا خطاب به مائو می‌گوید و مائو در حالی که محافظش هم شاهد صحنه بوده، از خود این گونه دفاع می‌کند که وی فقط بالی‌لی حرف زده است. اما این توضیحات از شدت خشم گویی یوان کم نمی‌کند. او بلافاصله به

سمت لی لی هجوم می برد و به صورتش چنگ می زند و موهایش را می کشد. و این در حالی بود که مائو در سکوت صحنه را تماشا می کرد. گویی یوان سپس رو به اسمدلی می کند و سرش داد می زند: «فاحشه امپریالیست! همه این ها زیر سر توست، از اینجا برو بیرون!» گویی یوان به این حرف اکتفا نمی کند و به اسمدلی حمله ور می شود و اسمدلی هم متقابلاً ضرباتی به گویی یوان می زند. گویی یوان که بر اثر ضربات اسمدلی روی زمین افتاده بود، خطاب به مائو می گوید: «تو چه طور شوهری، و چه طور کمونیستی هستی که اجازه می دهی این فاحشه امپریالیست، درست جلوی چشم هایت مرا کتک بزند!» مائو به محافظ خود دستور می دهد که گویی یوان را از روی زمین بلند کند اما او با زدن پشت پا، محافظ را نقش بر زمین می کند. عاقبت دو سه نفر از محافظین مائو دخالت می کنند و گویی یوان را کشان کشان بیرون می برند. مائو در طول تمامی این مدت بدون اینکه حرفی بزند شاهد خاموش ماجرا بود.

اسمدلی کمی بعد از این اتفاق مجبور شد چمدان هایش را ببندد و برود. لی لی هم نهایتاً ینان را ترک کرد و برای همیشه به نقطه دور افتاده ای تبعید شد.

مائو به زنجارگی های خود ادامه داد. سوژه بعدی وی نویسندehای بود به اسم دینگ لینگ^{۳۰۶}. این زن با وجودی که چهره ای پسرانه و هیکلی تنومند داشت و بهره چندانی هم از زیبایی نبرده بود، اما واجد کاراکتر و استعداد بود. مائو برای دینگ لینگ شعری فرستاده بود که یکی دو خط آن به شرح زیر است: «قلم و نثر تو را با چه چیزی باید مقایسه کرد؟ با سه هزار تفنگ و بهترین سربازان.» دینگ لینگ بارها به دیدار مائو رفت. او سال ها بعد در این باره گفت: «مائو یکی از روزها به صورت نیمه شوخی نیمه جدی ینان را بایک دربار کوچک

پادشاهی مقایسه کرد، و بعد شروع کرد به دادن القاب سلطنتی به رفقا و هم‌حزبی‌هایش. من هم در این شوخی با وی همکاری کردم. بعد از فراغت از این کار، مائو ناگهان به من گفت: دینگ لینگ، حالا که ما صاحب یک دربار سلطنتی کوچک شده‌ایم و به اتفاق یک‌دگر نظم و نسقی به اوضاع این دربار داده‌ایم، باید یک هم‌خوابگی سلطنتی هم با یک‌دیگر داشته باشیم، من منتظرت هستم که در دیدار بعدی، القاب تازه‌ای برایم بیاوری تا من این القاب را به همکارانم اعطا کنم.»

زنبارگی مائو کاسه صبر همسرش، گویی یوان را لبریز کرد. او طی ده سال زندگی مشترک با مائو مجبور شده بود با سنگدلی‌های او کنار بیاید. گویی یوان مخصوصاً از بی‌عاطفگی مائو در قبال حاملگی‌ها و زایمان‌های دردبارش شاکی بود. مائو یک بار محض شوخی خطاب به زنان دیگر گفته بود که «چرا اینقدر از بچه‌دار شدن می‌ترسید؟ گویی یوان را نگاه کنید، او به همان راحتی که مرغ تخم می‌گذارد بچه به دنیا می‌آورد.» این حرف مائو به شدت باعث عصبانیت گویی یوان شده بود. گویی یوان از بی‌تفاوتی شوهرش نسبت به سرنوشت فرزندان‌شان نیز دلخور و غمگین بود. چهار تا از بچه‌های این زن و شوهر کشته یا رها شده بودند، اما برای مائو هیچ اهمیتی نداشت. او مکرراً همسرش را حامله می‌کرد. بچه پنجم آنها دختری بود به اسم شیائو شیائو^{۳۰۷} که در ۱۹۳۶ در «بائوان» متولد شد؛ در جایی که شرایط زندگی بسیار دشوار بود و عقرب‌ها و موش‌ها از سر و کول آدم‌ها بالا می‌رفتند. گویی یوان یک سال بعد، مجدداً حامله شد. همین حاملگی بود که وی را دچار یک افسردگی شدید کرد. زایمان‌های متعدد در شرایط دشوار صدمات بسیاری به سلامتی جسمی و روحی گویی یوان زده بود؛ به ویژه آنکه او از هرگونه حمایت

خانوادگی نیز محروم بود. و حالا در چنین شرایطی شوهر گویی یوان آشکارا با زنان دیگر می خوابید و این موضوعی نبود که گویی یوان بتواند تحمل کند.

بعد از اینکه کمونیست ها درینان مستقر شدند، برخی از سرخ های ارشد که بیمار و مجروح بودند فرصت این را یافتند که برای معالجه به شوروی بروند. گویی یوان ظاهراً برای خلاصی از شر دردهای ناشی از گلوله ها و ترکش های به جا مانده در بدنش، در اوایل اکتبر ۱۹۳۷ عازم شوروی شد. دختر یک ساله آنها درینان باقی ماند.

گویی یوان در اوج زمستان وارد مسکو شد. رفقای چینی گویی یوان و همراهانش که از مدتی قبل در مسکو به سر می بردند، به وی هشدار دادند که با هیچ چینی دیگری - حتی آشنایان قدیمی - تماس نگیرد. در آن زمان، پاکسازی بزرگی در شوروی در جریان بود که طی آن بسیاری از چینی های مقیم شوروی دستگیر شده بودند. گویی یوان در چنین فضای منجمد و ایزوله ای بود که پسری به دنیا آورد. او اسم روسی لیووا را روی این پسر گذاشت. لیووا شش ماه پس از تولدش به علت ذات الریه درگذشت و به این ترتیب مادرش را در غمی جانکاه و تسلی ناپذیر فرو برد. گویی یوان روزهای متوالی روی یک نیمکت در باغ پشتی خانه اش می نشست و به توده خاکی که قبر کودک نوزادش بود خیره می شد و زیر لب اسم او را زمزمه می کرد و می گریست.

مائو در این ایام سخت هیچ تلاشی نکرد تا اندکی از غم های همسرش کم کند. گویی یوان بعد از تولد لیووا در نامه ای خطاب به مائو نوشت که لیووا شباهت بسیاری به پدرش دارد. اما مائو هیچ جوابی نداد. بعد از مرگ لیووا هم مائو هیچ واکنشی از خود نشان نداد. گویی یوان دو سال بعد از جدایی اش از مائو، در تابستان ۱۹۳۹، بر حسب تصادف پی برد که مائو زن تازه ای گرفته است. گویی یوان و گروهی از چینی هایی

که زبان روسی نمی دانستند، مرتباً دور هم جمع می شدند تا مترجم روسی مهم ترین مطالب مطبوعاتی شوروی را برای آنها انتخاب و ترجمه کند. مترجم دریکی از همین جلسات مقاله‌ای را از رومان کارمن^{۳۰۸}، فیلمساز مشهور روسی، به زبان چینی ترجمه کرد. کارمن در این مقاله از دیدار خود با مائو و «همسرش» در بیرون خانه آنها و در زیر نور ماه، سخن گفته بود. حال گویی یوان با شنیدن کلمه «همسرش» خراب شد. هم اتاقی‌های گویی یوان در مسکو به یاد دارند که او برای چند شب و روز پیاپی، دچار حال به هم خوردگی و استفراغ بود. گویی یوان به بیماری «بی خوابی» نیز مبتلا شده بود. او حالا در آستانه یک فروپاشی کامل عصبی و روحی قرار داشت. حال او روز به روز وخیم تر می شد که ناگهان نامه کوتاهی از مائو به دست گویی یوان رسید. در این نامه مائو اظهار امیدواری کرده بود که گویی یوان در امر تحصیل موفق باشد و خود را از حیث دانش سیاسی ارتقا دهد. مائو در یک جمله موجز و گویا به اطلاع گویی یوان رسانده بود که ازدواج آنها به پایان رسیده است: «از حالا به بعد، ما فقط دو تا رفیق هستیم.»

مائو به دلیل ازدواجی که کرده بود تمایل نداشت گویی یوان به چین بازگردد. در سال ۱۹۳۹، زمانی که همراهان گویی یوان مشغول آماده کردن خود برای بازگشت به چین بودند، تلگراف ویژه‌ای از ینان به دست گویی یوان رسید که به وی امر شده بود در شوروی بماند. به این ترتیب دختر کوچولوی گویی یوان مجبور شد سال‌های اول زندگی‌اش را همچون یک «یتیم» در شهر ینان سپری کند. شیائو شیائو مجبور بود در یک کودکستان مخصوص رهبران حزب پانسیونر شود. در حالی که بچه‌های دیگر کودکستان در ساعات پایانی روز نزد والدینشان می رفتند، شیائو شیائوی بیچاره مجبور بود در کودکستان

بماند، زیرا هیچ کس برای بردن وی به کودکستان مراجعه نمی کرد. شیاو شیاو بعدها به یکی از دوستان صمیمی اش گفت: «در کودکستان پسر کوچکی بود که مثل من مجبور بود تمام مدت را در کودکستان بماند. او فریاد می زد: من پدرم را می خواهم! مادرم را می خواهم! خانه ام را می خواهم. و من در همان عالم کودکی از حرف های این پسر تعجب می کردم چون معنای پدر و مادر و خانه را نمی دانستم. من در آن روزها با وجود زنده بودن پدر و مادرم، عملاً یک یتیم بودم!»

شیاو شیاو موقعی که چهار ساله شد، به شوروی فرستاده شد تا در آنجا به مادرش ملحق شود. گویی یوان با آغوش باز و چشمانی اشکبار دختر کوچولوی خود را در آغوش گرفت. دخترک نیز از دیدن مادرش احساس شادمانی می کرد. شیاو شیاو از دیدن موهای مرتب مادرش و دامنیه که به تن داشت و کفش های چرمی و پاشنه دار او، حسایی شگفت زده شده بود. زنان درینان ظاهر کاملاً متفاوتی داشتند. آنها شلوارهای گشاد می پوشیدند و کفش های پارچه ای زشت به پا می کردند. حتی زنانی که از شهرهای دیگر کشور (از مناطق تحت کنترل ملی گرایان) به ینان می آمدند مجبور بودند این لباس های نامناسب را به تن کنند. اما گویی یوان به رغم ظاهر متفاوتش، کاملاً از پا افتاده بود. عوامل مختلفی باعث وضعیت ناگوار فعلی گویی یوان شده بود: حاملگی های پرتعداد، جراحات های به جا مانده از دوران «راهپیمایی بزرگ»، خاطرات غم انگیز او از کودکان کشته شده یا رها شده اش، و سال های تنهایی در مسکو. و چه بسا هراس هایی که گویی یوان در جریان انقلاب تجربه کرده بود، ذهن وی را به تسخیر خود درآورده بود. او کمی بعد دستخوش فروپاشی کامل روحی و روانی شد. دختر کوچکش مجبور بود که

عصبانیت‌های آتشین مادر بیمارش را تحمل کند. گویی یوان هر از چند گاه دخترش را کتک می‌زد. نهایتاً گویی یوان را برای مداوا به یک تیمارستان بردند. مأموران تیمارستان به زور گویی یوان را روی زمین کشیدند و سپس در داخل اتومبیل انداخته و با خود بردند. شیائو شیائوی هفت ساله هم که از دیدن این صحنه‌ها متوحش شده بود، برای مخفی شدن به جنگلی فرار کرد که در نزدیکی خانه‌شان قرار داشت. او که در یک شرایط بسیار دشوار بزرگ شد، نهایتاً به دختری درون گرا و کم حرف مبدل شد.

مائو در تابستان ۱۹۳۷، قبل از اینکه گویی یوان عازم شوروی شود، هنرپیشه جوانی به اسم جیانگ چینگ^{۳۰۹} را نشان کرده بود. این زن چند ماه بعد همسر چهارم مائو شد. جیانگ چینگ حتی در لباس متحدالشکل کمونیست‌ها نیز چهره جذاب و جالبی بود. او کمربندش را محکم می‌بست تا کمرباریک خود را به نمایش بگذارد، و کلاه ارتشی‌اش را یک‌وری بر سر می‌گذاشت تا گیسوان سیاه بلند و مواجش چشم‌ها را خیره کند. جیانگ چینگ از خودش زنانگی و جذابیت ساطع می‌کرد. او با ژست‌های دلبرانه و با صدای بسیار شیرین خود، می‌توانست هر مردی را که بخواهد به سمت خود جلب کند.

جیانگ چینگ در سال ۱۹۱۴ به دنیا آمده بود. او دختر یک زن صیغه‌ای و یک مرد میهمانخانه‌دار الکلی بود. مادرش او را طوری تربیت کرده بود که مستبد و خودرأی باشد. جیانگ چینگ در شش سالگی دچار شکستگی استخوان شد و لذا مادرش به وی اجازه داد که برخلاف سنت‌های چینی پاها را نبندد. جیانگ چینگ دختر سرسخت و خشنی بود به طوری که هر گاه مادر و پدرش با یکدیگر کتک کاری می‌کردند، او محکم به پاها و پدرش می‌چسبید و

به بدن او مشت می‌کوبید. جیانگ چینگ در یکی از این نبردها بخشی از دندان جلویی‌اش را از دست داد. همکلاسی‌هایش به یاد دارند که جیانگ چینگ قلدر مدرسه بود. او در ۱۲ سالگی به دلیل تف کردن آب دهان به صورت معلمش، از مدرسه اخراج شد. جیانگ چینگ در ۱۴ سالگی از خانه گریخت و به یک گروه سیار اپرا پیوست. او بعدها به عنوان یک بازیگر صحنه در شانگهای به شهرت رسید. اما بازیگری حرفه مطمئنی به شمار نمی‌رفت و جیانگ چینگ مجبور بود برای تأمین هزینه‌های خود و پسر نامشروع هفت ساله‌اش کاری پیدا کند. او به همین منظور در تابستان سال ۱۹۳۷ به ینان آمد و در همین شهر بود که سیما و ظاهر آراسته‌اش توجهات بسیاری را معطوف وی کرد. جیانگ چینگ می‌دانست که چگونه باید خود را مطرح کند. او در مواقعی که مائو برای سخنرانی پشت تریبون می‌رفت، همواره در صف اول مستمعین می‌نشست و پرسش‌های عمیق و پرمحتوایی را از وی می‌پرسید. یکی از روزها مائو به دیدن اپرایی رفت که جیانگ چینگ در آن ستاره اصلی بود. مائو که از دوستانان هنر اپرا به شمار می‌رفت، بعد از پایان اپرا به پشت صحنه رفت و کت خود را روی دوش جیانگ چینگ انداخت. جیانگ چینگ روز بعد به اقامتگاه مائو رفت تا کت او را پس دهد. وی شب را در کنار مائو به صبح رساند.

این دو تدریجاً شروع کردند به ظاهر شدن در انظار عمومی. این موجب یک رسوایی برای مائو شد زیرا جیانگ چینگ سابقه موجهی نداشت. او تا قبل از دیدار با مائو حداقل با ۴ مرد دیگر ازدواج کرده یا زندگی آزاد داشت و مطبوعات عامه‌پسند شانگهای نیز شایعات جنسی بسیاری درباره وی به چاپ رسانده بودند. روابط داغ و آتشین جیانگ چینگ با شوهران قبلی‌اش، سوژه داغ نشریات عامه‌پسند بود. برای مثال یکی از شوهران وی در پی جدایی از جیانگ چینگ

سعی کرده بود با نوشیدن مواد سمی دست به خودکشی بزند. برای شانگهای پیشرفته و مدرن هضم پدیده جیانگ چینگ دشوار بود، تا چه رسد به ینان سنتی و اخلاق گرا. و از همه مهم تر سرخ های ینان علاقه بسیاری به گویی یوان داشتند؛ زنی که توسط جیانگ چینگ از میدان به در شده بود. یکی از همراهان سابق گویی یوان در راهپیمایی بزرگ به خاطر می آورد که: «دانشجویانم همگی ناراحت و عصبانی بودند. بعضی از آنها نامه های سرگشاده ای به مائو نوشتند، عده ای هم با ارسال نامه های محرمانه به وی نارضایی خود را آشکار کردند... من سه نامه خطاب به مائو نوشتم. مفاد این نامه ها تقریباً چنین بود: صدر مائو، ما امیدواریم که شما با جیانگ چینگ ازدواج نکنید. وضع سلامتی گویی یوان اصلاً خوب نیست و شما با هم صاحب پنج شش فرزند شده اید... جیانگ چینگ تا حدودی بدنام است.»

حزب کمونیست چین نگرانی های جدی تری داشت. جیانگ چینگ یک بار به ظن کمونیست بودن دستگیر و زندانی شده بود. او بعد از نوشتن ندامت نامه - عملی که از نظر حزب کمونیست به منزله «خیانت» بود - از زندان ملی گرایان خلاصی یافته بود. علاوه بر این، جیانگ چینگ متهم شده بود که طی دوران زندانش، موجبات سرگرمی زندانبانان خود را فراهم کرده و حتی با آنها می خوابیده است. سازمان های زیرزمینی کمونیستی در شانگهای با ارسال تلگراف های گلایه آمیز به ینان اعلام کردند که این زن «برای ازدواج با صدر مائو نامناسب است.» لو فو رئیس تشریفاتی حزب کمونیست چین نامه ای به مائو نوشت و مخالفت های خود و دیگران را به اطلاع وی رساند. مائو زمانی که این نامه را خواند، آن را پاره کرد و به آورنده نامه گفت: «من فردا صبح ازدواج خواهم کرد؛ به هیچ کس دیگری

هم مربوط نیست!» مائو روز بعد در حضور بیست، سی نفر از نخبگان شهرینان جشن عروسی اش را با جیانگ چینگ برگزار کرد؛ جشنی که لو فو به آن دعوت نشده بود.

مائو از کانگ شنگ، رئیس امور امنیتی حزب، درخواست کرده بود تحقیقاتی درباره جیانگ چینگ انجام دهد. کانگ شنگ که زمانی در شوروی کار می کرد، همان کسی بود که پسران مائو را همراه خود به مسکو برده و پسر جیانگ کای شک را از مسکو به چین آورده بود. کانگ شنگ در نوامبر ۱۹۳۷ به ینان آمده و بلافاصله همپیمان مائو شده بود. مائو هم متقابلاً کانگ را به سمت ریاست «ک گ ب» اش منصوب کرد. کانگ شنگ هنگام اقامتش در ینان، ظاهر بسیار جالبی داشت. او از نوک سر (کلاه) تانوک پا (چکمه چرمی) سیاه می پوشید. اسبی که سوار می شد نیز سیاه بود. ینانی ها هزار چند گاه کانگ را در حال نوازش یک سگ توله سیاه می دیدند. کانگ با وجودی که ثابت کرده بود جیانگ چینگ در طی دوران زندانی بودنش عملکردهای نادرست و مشکوکی داشته، اما اعلام کرد که «درپیشینه او از حیث مسایل سیاسی هیچ اشکال عمده ای به چشم نمی خورد.» مائو نیز به همین حکم رسمی پایانی چسبید و اینگونه تعبیر کرد که همسر آینده اش مبرا از هر اتهامی است. مائو در واقع از درست بودن اتهامات علیه جیانگ چینگ اطلاع داشت، کما اینکه در اواخر عمرش هم به این واقعیت اذعان کرد. اما او در آن زمان ترجیح داد که توجهی به این اتهامات نکند، زیرا خواهان تصاحب این زن بود. به این ترتیب جیانگ چینگ چهارمین همسر مائو شد. این همان زنی بود که بعدها به «مادام مائو» ی بدنام معروف شد.

بخش نوزدهم: جاسوس سرخ، جنگ چین و ژاپن را شعله‌ور می‌سازد
(۱۹۳۷-۱۹۳۸؛ از ۴۳ تا ۴۴ سالگی مائو)

جنگ میان سپاهیان ژاپن و چین در هفتم جولای ۱۹۳۷ به مکانی در اطراف شهر پکن، موسوم به «پل مارکوپولو»^{۳۱۰} کشیده شد. ژاپنی‌ها در پایان همین ماه دو شهر بزرگ پکن و تیآنجین^{۳۱۱} را در شمال چین اشغال کردند. جیانگ کای شک اعلام جنگ علیه ژاپن نکرد. او حداقل در این مرحله خواهان یک جنگ تمام عیار نبود. ژاپن هم علاقه‌ای به درگیر شدن در چنین جنگی نداشت.

ژاپن در این مقطع زمانی خواهان گسترش جنگ در فراسوی شمال چین نبود. با این حال، طی فقط چند هفته، جنگ تمام عیاری در ۱۰۰۰ کیلومتر پایین‌تر از پکن، در شهر شانگهای، آغاز شد. شانگهای جایی بود که نه جیانگ کای شک و نه ژاپنی‌ها، تمایلی به جنگیدن در آن نداشتند و اساساً شانگهای جایی در نقشه‌های جنگی آنها نداشت. ژاپن دارای یک نیروی اندک ۳۰۰۰ نفری در نزدیکی شانگهای بود. این تفنگداران به واسطه توافقنامه ۱۹۳۲ میان چین و ژاپن، مجاز به حضور در شانگهای بودند. برنامه جنگی توکیو تا اواسط ماه اگوست ۱۹۳۷ همچنان به قوت خود باقی بود: «ارتش فقط باید به شمال چین حمله کند؛ نیازی به فرستادن ارتش ژاپن به شانگهای نیست.» ه. ابند^{۳۱۲}، مفسر مطلع نشریه آمریکایی «نیویورک تایمز»، بعدها نوشت:

«آنجا مکانی معمولی بود برای اعلام کردن اینکه ژاپن به شانگهای حمله کرده است. هیچ چیز فراتر از مقاصد آنها یا فراتر از حقیقت نبود. ژاپنی‌ها خواهان جنگ در دره یانگسه نبودند و چنین چیزی را هم انتظار نداشتند. آنها حتی در سیزدهم ماه اگوست هم نیروهای بسیار کمی در این منطقه داشتند... به طوری که این نیروها در روزهای

هجدهم و نوزدهم همین ماه اجباراً به داخل رودخانه سوق داده شدند.»

ابند پی برده بود که «برنامه‌های هوشمندانه‌ای برای برهم زدن استراتژی ژاپن در خصوص محدود نگه داشتن جنگ به شمال چین وجود دارد.» نظر او در مورد «هوشمندانه» بودن این برنامه‌ها کاملاً درست بود اما تنها اشتباهش این بود که تصور می‌کرد «برنامه‌های هوشمندانه» مذکور از جانب جیانگ کای شک طراحی شده، و نه از جانب استالین.

از نظر استالین اشغال سریع شمال چین توسط ژاپن در ماه جولای، بسیار خطرناک بود. ارتش عظیم ژاپن حالا که در شمال چین مستقر شده بود، به راحتی می‌توانست از هر نقطه‌ای از مرزهای چندین هزار کیلومتری چین و شوروی به داخل خاک شوروی حمله کند. استالین سال قبل ژاپن را رسماً و علناً تهدیدی بزرگ علیه شوروی نامیده بود. استالین تشخیص داد حالا زمان آن فرا رسیده که یکی از جاسوسان پرسابقه کمونیست را که در قلب ارتش ملی گرایان چین جا خوش کرده بود، فعال کند. هدف از این عملیات جاسوسی، به راه انداختن یک جنگ تمام عیار در شانگهای بود تا از این طریق ژاپنی‌ها مجبور شوند ارتش خود را از شمال چین به مناطق مرکزی این کشور سوق دهند. اگر این هدف تحقق می‌یافت، آن وقت خطر ژاپن از مرزهای شوروی دور می‌شد.

این جاسوس «نهفته» که حالا باید فعال می‌شد، ژنرالی بود به اسم جانگ جی جونگ^{۳۱۳} (یا ج ج ج) که فرماندهی پادگان شانگهای - نانجینگ را برعهده داشت. او در سال ۱۹۲۵ در «وامپوا» - آکادمی نظامی‌ای که با پول و پرسنل شوروی در نزدیکی کانتون چین ساخته شده بود - تدریس می‌کرد. مسکواز همان روز بناگذاری «آکادمی

وامپوا»، تلاشِ مصممانه‌ای را برای کاشتن و نفوذ دادنِ جاسوسان سطح بالا در ارتش ملی گرایان آغاز کرده بود. ج ج ج در خاطراتش اذعان کرده است که: «من در تابستان ۱۹۲۵، کاملاً طرفدار حزب کمونیست چین بودم به طوری که مرا معلم سرخ یا فرمانده سرخ می‌نامیدند... دلم می‌خواست که به حزب پیوندم و این را به آقای چوئن لای گفتم. اما او به من گفت که در اردوی ملی گرایان بمانم و به صورت محرمانه با حزب همکاری کنم.» ج ج ج در اواسط دهه سی در ارتباط نزدیک با سفارت شوروی در چین بود.

ج ج ج در زمانی که نبردِ «پل مارکوپولو» رخ داد، به عنوان رئیس پادگان شانگهای - نانجینگ، عهده‌دار شغل بسیار مهمی بود. او سعی کرد جیانگ کای شک را ترغیب کند تا با انجام «حمله نخست» چینی‌ها علیه ارتش ژاپن موافقت کند. این حمله قرار بود در شانگهای انجام شود؛ جایی که با جبهه شمالی هزار کیلومتر فاصله داشت. ژاپنی‌ها در شانگهای دارای یک پادگان کوچک بودند که تا آن زمان درگیر هیچ نبردی نشده بود. جیانگ کای شک جوابی به پیشنهاد ج ج ج نداد. اما ج ج ج دست بردار نبود و مدام بر اجرای پیشنهادش پافشاری می‌کرد. شانگهای قلب صنعتی و اقتصادی چین و یک شهر بین‌المللی بود و جیانگ نمی‌خواست که این شهر مبدل به میدان نبرد شود. وانگهی، نانجینگ (پایتخت حکومت جیانگ) در فاصله نزدیکی با شانگهای قرار داشت. جیانگ حتی سپاهیان و توپخانه ارتشش را از منطقه شانگهای دور کرده بود تا هیچ بهانه‌ای برای جنگ در این منطقه به دست ژاپنی‌ها ندهد.

ج ج ج در پایان ماه جولای، درست پس از اینکه ژاپنی‌ها دو شهر پکن و تیآنجین را اشغال کردند، مجدداً به جیانگ کای شک تلگراف زد و قویاً از وی خواست که «ابتکار عمل» برای آغاز جنگ را به دست گیرد.

جیانگ پاسخ داد که تنها در صورتی با این پیشنهاد موافقت خواهد کرد که شانگهای قطعاً و آشکارا از سوی ژاپنی‌ها مورد حمله قرار بگیرد. جیانگ ضمن اعلام موافقت مشروطش، به ج ج ج تأکید کرد: «تو باید منتظر دستورات در خصوص زمان آغاز این عملیات باشی.» اما ج ج ج در ۹ اگوست، بدون کسب اجازه از جیانگ کای شک، اقدام به یک صحنه‌سازی در اطراف فرودگاه شانگهای کرد. ارتش چین در این ناحیه یک واحد ارتشی داشت که ج ج ج مخصوصاً آن را در اینجا مستقر کرده بود. این واحد ارتشی به دستور ج ج ج با شلیک گلوله یک افسر تفنگدار ژاپنی را از پا درآورد. هم‌زمان یک زندانی چینی محکوم به اعدام را به صحنه آورده و یونیفورم ارتش چین را به تنش کردند و سپس با شلیک گلوله وی را کشتند و جنازه‌اش را در مقابل دروازه ورودی فرودگاه شانگهای انداختند. هدف ج ج ج از این صحنه‌سازی، مقصر جلوه دادن ژاپنی‌ها بود. او مدعی شد که ژاپنی‌ها ابتدا به سوی سرباز چینی شلیک کردند و چینی‌ها هم متقابلاً افسر ژاپنی را از پا درآوردند. ژاپنی‌ها هر کاری از دستشان برمی‌آمد انجام دادند تا بحران فروکش کند. اما ج ج ج ج ول کن معامله نبود. او جیانگ کای شک را دوباره تحت فشار گذاشت تا به وی اجازه حمله به ژاپنی‌ها داده شود. جیانگ کماکان مخالف حمله بود. او در صبح روز سیزدهم به ج ج ج گفت: «وارد جنگ نشوید اما قضایا را از تمامی زوایا مورد بحث و بررسی قرار بدهید و سپس برنامه خود را به من ارائه کنید.» ج ج ج روز بعد خطاب به جیانگ تلگراف زد: «این ارتش تصمیم گرفته که در ساعت پنج بعد از ظهر امروز علیه دشمن وارد عمل شود. ما نقشه‌ای آماده کرده‌ایم...» چینی‌ها در روز چهاردهم ناو سرفرماندهی ژاپن موسوم به «ایزومو» و نیز سپاهیان و هواپیماهای نیروی دریایی ژاپن را که بر روی زمین مستقر بودند، بمباران کردند. ج

ج ج در ادامه این بمباران ها به سپاهیانش دستور داد که دست به یک حمله زمینی گسترده علیه ژاپنی ها بزنند. اما جیانگ مانع از این امر شد. او به ج ج ج تلگراف زد: «تو نباید اقدام به حمله گسترده بکنی. منتظر دستورات بعدی باش.»

ج ج ج مدتی صبر کرد و چون خبری از جیانگ نشد، روز بعد اعلامیه ای منتشر کرد و به این ترتیب جیانگ را در عمل انجام شده قرار داد. او در این اعلامیه به دروغ مدعی شده بود که کشتی های جنگی ژاپن شانگهای را گلوله باران کرده و سپاهیان ژاپنی آغازگر حمله به چینی ها بوده اند. جیانگ با توجه به تحریک شدید احساسات ضد ژاپنی در میان مردم چین، عاقبت مجبور شد در روز بعد (شانزده اگوست) دستور نهایی را خطاب به ج ج ج صادر کند: «ژنرال، سپیده دم فردا حمله کنید.»

اما جیانگ در پی یک روز نبرد، دستور توقف عملیات جنگی را در روز هجدهم صادر کرد. ج ج ج خیلی ساده دستور مذکور را نادیده گرفت و گستره عملیات جنگی را وسیع تر کرد. حالایک جنگ تمام عیار و غیر قابل توقف آغاز شده بود. نیروهای کمکی ژاپن در مقیاسی عظیم در روز ۲۲ اگوست به سوی شانگهای حرکت کردند.

ژاپنی ها خسارات و تلفات عظیمی به نیروهای چینی وارد کردند. ۷۳ لشکر از مجموع ۱۸۰ لشکر چین، در نبردهای شانگهای نابود شدند. بالغ بر ۴۰۰ هزار سرباز و سپاهی چین (که حدوداً شامل یک سوم نیروهای ارتش چین می شدند) از پا درآمدند. تقریباً تمامی نیروی هوایی نوپای چین (که جیانگ کای شک برای روز مبادا ذخیره کرده و حتی یک هواپیمای آن را هم به جبهه شمالی نفرستاده بود) در نبرد شانگهای نابود شد. بسیاری از کشتی های جنگی چین نیز غرق شدند. ارتش جیانگ، که وی برای تأسیس و تقویت آن از اوایل دهه

سی زحمات و مشقات بسیاری را تحمل کرده بود، در پی جنگ شانگهای شدیداً آسیب دید. ژاپنی‌ها صدمات کمتری را متحمل شدند؛ حدود ۴۰ هزار کشته که البته در نوع خودش خسارت قابل توجهی بود.

به محض اینکه جیانگ کای شک مجبور به آغاز یک جنگ تمام عیار علیه ژاپنی‌ها شد، استالین مشتاقانه به جیانگ کمک کرد تا بتواند به نبرد خود علیه ژاپنی‌ها ادامه دهد. استالین و جیانگ در بیست و یکم اگوست، پیمان عدم تجاوز میان شوروی و چین را امضاء کردند. بلافاصله پس از امضای این پیمان، سیل تسلیحات نظامی از جانب شوروی به سوی چین روان شد. چین به جز تفنگ قادر به تولید هیچ سلاحی نبود. استالین ۲۵۰ میلیون دلار به جیانگ قرض داد و ۱۰۰۰ هواپیما، همراه تانک و توپخانه، در اختیارش گذاشت. علاوه بر این، یک قشون اختصاصی روسی در چین مستقر شد تا هواپیماهای روسی را در فضای چین به پرواز درآورند.^{۳۱۴} مسکو همچنین ۳۰۰ مشاور نظامی را، به ریاست ژنرال واسیلی چویکوف^{۳۱۵}، به چین فرستاد. این ژنرال که به زبان چینی نیز مسلط بود بعدها در ماجرای استالینگراد به شهرت فراوانی دست یافت. شوروی برای چهار سال آینده نه فقط مهم‌ترین تأمین‌کننده تسلیحات ارتش چین، بلکه عملاً تنها تأمین‌کننده سلاح‌های سنگین، توپخانه و هواپیماهای جنگی این ارتش بود.

مسکو از تحولات پدیدآمده در چین احساس وجد و نشاط می‌کرد. وزیر امور خارجه شوروی، ماکسیم لیتوینوف^{۳۱۶}، در دیدارش با معاون نخست وزیر فرانسه لئون بلوم^{۳۱۷} به این امر اذعان کرد. بنا به گفته بلوم «لیتوینوف صراحتاً گفت که وی و اتحاد شوروی عمیقاً از بابت حمله ژاپن به چین احساس خرسندی می‌کنند. او همچنین اضافه

کرد که شوروی امیدوار است که جنگ میان چین و ژاپن تا آنجا که ممکن است ادامه یابد...»

این حادثه (آغاز جنگ چین و ژاپن) احتمالاً یکی از بزرگ‌ترین ضربات کاری استالین بود. او تنها با استفاده از یکی از جاسوسان «نهفته» خویش توانسته بود تهدید ژاپن علیه شوروی را برطرف کند.^{۳۱۸} بومولف، سفیر شوروی، و لیپین راین نظامی سفارت شوروی در چین، که هر دو با ج ج ج در ارتباط بودند و از نقشه استالین اطلاع داشتند، بلافاصله به شوروی احضار و اعدام شدند.

ج ج ج هم در ماه سپتامبر مجبور به استعفا شد. جیانگ به شدت از دست او عصبانی و خشمگین بود. او با وجودی که شدیداً نسبت به ج ج ج مظنون و بدگمان بود اما دست به افشاگری علیه وی نزد ج ج ج و دیگر سوپر جاسوس کمونیست‌ها، شائولی تزیو، بعد از فرار ملی‌گرایان به تایوان در سال ۱۹۴۹ نزد کمونیست‌ها باقی ماندند. مائو نیز از آغاز جنگ تمام عیار میان چین و ژاپن بهره‌های بسیاری برد. جیانگ کای شک در پی این جنگ مجبور شد با یکی از درخواست‌های کلیدی کمونیست‌ها، که وی تا آن هنگام با آن مخالفت کرده بود، موافقت کند. این درخواست عبارت بود از: دادن خودمختاری به ارتش سرخ. مائو به این ترتیب می‌توانست بر ارتش سرخ کنترل بیشتری اعمال کند؛ هرچند که این ارتش ظاهراً بخشی از ارتش حکومت مرکزی چین به شمار می‌رفت. از این پس جیانگ کای شک، فرمانده کل قوا، نمی‌توانست به ارتش سرخ دستور دهد. او مجبور بود فرمان‌هایش را در قالب «درخواست» به ارتش سرخ عرضه کند. به این ترتیب حزب کمونیست چین صاحب مشروعیت کامل شد، زندانیان کمونیست از زندان‌های ملی‌گرایان آزاد شدند، حزب اجازه یافت دفاتر خود را در شهرهای عمده کشور باز کند و در مناطق

تحت نظارت ملی گرایان نشریه و روزنامه منتشر کند.

و این تازه بخشی از بهره‌هایی بود که مائو از جنگ چین و ژاپن نصیب برده بود؛ جنگی که هشت سال به درازا کشید و جان ۲۰ میلیون چینی را گرفت. این جنگ به شدت باعث ضعیف شدن حکومت جیانگ کای شک و قوی‌تر شدن مائو و ارتش سرخ شد. ارتش سرخ در پایان جنگ چین و ژاپن صاحب ۱/۳ میلیون سرباز شد. این ارتش در آغاز جنگ چین و ژاپن از حیث نفرات یک شصتم ارتش جیانگ بود، اما در پایان جنگ تعداد نفرات ارتش سرخ به یک سوم ارتش جیانگ بالغ شد.

استالین با هدف تداوم بخشی به جنگ تمام عیار میان چین و ژاپن، به ارتش سرخ چین دستور داد که فعالانه در این جنگ شرکت کند. استالین آشکارا و قاطعانه از حزب کمونیست چین خواست که با ملی گرایان همکاری کامل داشته باشد و کوچک‌ترین بهانه‌ای برای متوقف ساختن جنگ به دست جیانگ کای شک ندهد.

ارتش سرخ چین در این هنگام دارای ۶۰ هزار سرباز و سپاهی بود. از این تعداد، ۴۶ هزار سرباز در منطقه سرخ واقع در شمال غربی، به مرکزیت ینان، مستقر بودند. این ارتش حالا به «ارتش مسیر هشتم» معروف بود، و فرماندهی آن را چوته و نایب فرماندهی آن را پنگ دی هوای بر عهده داشتند. ده هزار سرباز سرخ دیگر نیز در دره «یانگسه شرقی» در مرکز چین مستقر بودند. اینها چریک‌هایی بودند که از پیوستن به «راهپیمایی بزرگ» بازمانده بودند. این نیروها به «ارتش چهارم نوین» معروف بودند و فرمانده‌شان هم شیانگ ینگ بود. این فرد از رقبای دیرین مائو به شمار می‌رفت. او همان کسی بود که پیشنهاد اخراج مائو را به خاطر اهمال کاری‌هایش در جریان راهپیمایی بزرگ مطرح کرده بود.

سه لشکری که «ارتش مسیر هشتم» (ارتش سرخ) را تشکیل می دادند از اواخر ماه اگوست شروع کردند به عبور از «رودخانه زرد» و حرکت به سوی جبهه جنگ با ژاپن. این جبهه در چند صد کیلومتری شرق «رودخانه زرد» در ایالت شانشی چین واقع شده بود. فرماندهان و سربازان ارتش سرخ شدیداً خواهان جنگیدن با ژاپنی ها بودند و این علاقه شامل اغلب رهبران حزب کمونیست چین نیز می شد.

اما مائو علاقه ای به جنگ با ژاپن نداشت. از نظر مائو جنگ چین و ژاپن جنگی نبود که همه چینی ها باید متحدانه در آن شرکت کنند. او مطلقاً خود را هم‌رزم و هم‌سنگر جیانگ کای شک تلقی نمی کرد. مائو سال ها بعد به همکاران نزدیکش گفت که از نظر او جنگ چین و ژاپن در حکم یک رابطه سه نفره بود: «جیانگ، ژاپن و ما - سه قلمرو». مورخان چینی با استفاده از این حرف مائو دوران مذکور را «دوران جنگ سه قلمرو» نامگذاری کرده اند. جنگ چین و ژاپن فرصتی برای مائو بود تا نابودی جیانگ را به دست ژاپنی ها ببیند. مائو طی سال های بعد بارها از ژاپنی ها برای «کمک بزرگ» آنها تشکر کرد. یک بار موقعی که برخی از میهمانان ژاپنی صدر مائو از وی به خاطر تجاوز ژاپن به چین عذرخواهی کردند، مائو خطاب به آنها گفت: «این من هستم که باید از جنگ سالاران ژاپنی تشکر کنم؛ ما بدون وجود آنها، که بیشتر چین را در اشغال خود داشتند، امروز همچنان باید در کوه و دشت آواره می بودیم.» تک تک کلمات مائو روشن و گویا بود.

مائو هیچ استراتژی خاصی برای بیرون راندن ژاپنی‌ها از چین نداشت. او فقط در اندیشه شکست جیانگ بود اما تصورش را هم نمی‌کرد که حزب کمونیست چین بتواند در پی شکست جیانگ از پس ژاپن اشغالگر برآید. همه امید مائو به استالین بود. مائو در مصاحبه‌ای با ادگار اسنو در سال ۱۹۳۶، به روشنی توضیح داد:

«اتحاد شوروی نمی‌تواند تحولات جاری در خاور دور را نادیده بگیرد. شوروی نمی‌تواند بی‌طرف باقی بماند. آیا شوروی در کمال بی‌طرفی شاهد فتح چین توسط ژاپن خواهد بود و به ژاپنی‌ها اجازه خواهد داد که چین را تبدیل به پایگاهی برای حمله به اتحاد شوروی بکنند؟ یا شوروی به مردم چین کمک خواهد کرد؟ ما تصور می‌کنیم که شوروی راه اخیر را انتخاب خواهد کرد.»

بنابراین برنامه اصلی مائو برای جنگ چین و ژاپن عبارت بود از: حفظ نیروهای ارتش سرخ، گسترش قلمرو سرخ‌ها، و هم‌زمان منتظر ماندن برای اقدام استالین. به این ترتیب موقعی که ژاپن از شمال چین به مناطق مرکزی این کشور هجوم آورد، مائو توانست موافقت جیانگ را در مورد عدم مداخله ارتش سرخ در عملیات جنگی به دست آورد. بر اساس این توافق ارتش سرخ صرفاً مجاز به شرکت در عملیات کمک‌رسانی به سپاهیان حکومت مرکزی بود. مائو نمی‌خواست که ارتش سرخ تحت هیچ عنوانی درگیر جنگ با ژاپنی‌های متجاوز شود. او به فرماندهان ارتش سرخ دستور داد که منتظر بمانند تا ژاپنی‌ها ملی‌گرایان چینی را شکست دهند و سپس در پی عبور ژاپنی‌ها مناطق تخلیه شده را تحت کنترل خود بگیرند.

ژاپنی‌ها قادر به محافظت نظامی از تمامی مناطق اشغالی‌شان در سرزمین وسیع چین نبودند. این مناطق اشغالی به مراتب بزرگ‌تر از خاک ژاپن بود و اشغال نظامی آنها امکان‌پذیر نبود. ژاپنی‌ها فقط قادر

به اعمال کنترل بر روی شهرهای بزرگ و خطوط راه آهن بودند. آنها به شهرهای کوچک و مناطق روستایی کاری نداشتند لذا این شهرها و مناطق می‌توانست در دسترس همگان باشد. مائو به مردان خود دستور داده بود که سپاهیان شکست خورده ملی‌گرایان را جمع‌آوری کنند تا به این ترتیب بر تعداد نفرات ارتش سرخ افزوده شود. برنامه اصلی مائو، چسبیدن به دُمِ ژاپنی‌ها به منظور گسترش مناطق سرخ بود.

مائو با ارسال تلگراف‌های متمادی به فرماندهان نظامی خود دستور داد: «روی ایجاد پایگاه‌ها و مناطق تازه متمرکز شوید... در عملیات جنگی شرکت نکنید...» و موقعی که ژاپنی‌ها از ایالت شانشی در حال عبور بودند، مائو دستور داد: «حالا موقع مناسبی است برای بنا کردن منطقه سرخ در سرتاسر ایالت شانشی.» مائو سال‌ها بعد گفت که روش او عبارت بود از: «گرفتن زمین بیشتر از ژاپنی‌ها، تا سرحد امکان.»

این رویکرد مائو با مقاومت‌هایی از جانب فرماندهان ارتش خودش، که مشتاق جنگیدن با ژاپنی‌ها بودند، مواجه شد. ارتش سرخ در روز بیست و پنجم سپتامبر درگیر اولین رویارویی مستقیم با ژاپنی‌ها شد. در این تاریخ واحد نظامی تحت فرمان لین بیاو به عقبه یکی از کاروان‌های ترابری ژاپن در تنگه «پینگ شینگ گوئان»، در شمال ایالت شانشی در نزدیکی دیوار بزرگ چین، حمله کرد. با وجودی که این یک نبرد جزئی بود و نیروهای ژاپنی درگیر این نبرد غیررزمی بودند، اما این برای اولین بار بود که کمونیست‌ها اقدام به کشتن ژاپنی‌ها می‌کردند (البته خارج از منچوری). مطمئناً اگر مائو در صحنه حضور داشت، و زورش می‌رسید، هرگز اجازه وقوع چنین نبردی را نمی‌داد. بنا به گزارشی که لین بیاو در سال ۱۹۴۱ در شوروی به هنگام

معالجه جراحات‌های جنگی‌اش نوشت، مائو مکرراً از صدور مجوز برای آغاز عملیات طفره رفته بود. لین بیائو در این گزارش نوشت: «من در زمانی که نبردها میان ارتش ژاپن و ارتش ملی گرایان آغاز شد، بارها از کمیته مرکزی حزب [منظور شخص مائو است] خواستم که اجازه یک سازماندهی برای انجام یک حمله قدرتمند علیه ژاپنی‌ها را بدهند. اما هرگز هیچ جوابی دریافت نکردم و عاقبت هم نبرد پینگ شینگ گوئان را بنا بر ابتکار شخصی خودم انجام دادم.»

مائو از نبرد پینگ شینگ گوئان خشمگین بود. از نظر او این نبرد فقط به جیانگ کای شک کمک می‌کرد و هیچ ارتباطی به تحقق اهداف وی (مائو) نداشت؛ هدفی که خلاصه آن عبارت بود از افزایش گستره مناطق سرخ در سطح کشور. اما مائو از این نبرد کوچک و جزئی برای اهداف تبلیغاتی استفاده شایانی کرد. او دست به بزرگنمایی زد و چنین در بوق و کرنا کرد که حزب کمونیست چین در نبرد با ژاپنی‌های متجاوز به مراتب از ملی گرایان جدی‌تر و مصمم‌تر است. یکی از دلایلی که کمونیست‌ها مدام به نبرد «پینگ شینگ گوئان» اشاره می‌کردند این بود که نبرد مذکور در واقع «تنها» نبرد آنها طی سالیان متمادی علیه ژاپنی‌ها بود؛ نبردی که حداکثر تلفات ژاپنی‌ها در آن حدود ۲۰۰ نفر بود.^{۳۱۹}

ارتش سرخ به عنوان یک بازیگر کوچک کمک دهنده به سپاهیان ملی گرا چندتایی موفقیتِ کوچک دیگر نیز داشت. اما مائو مدام به سپاهیانش توصیه می‌کرد که از جنگیدن با ژاپنی‌ها احتراز کنند و در عوض بر روی گرفتن مناطق متمرکز شوند. در اواسط نوامبر اولین پایگاه جدید سرخ‌ها در پشت جبهه ژاپنی‌ها، در منطقه‌ای به اسم «جین چاجی»^{۳۲۰}، در نزدیکی پکن، تشکیل شد. این منطقه دارای ۱۲ میلیون نفر جمعیت و بسیار بزرگ‌تر از پایگاه سرخ‌ها درینان بود. مائو

سال‌ها بعد به میهمانان ژاپنی‌اش گفت: «جین چاجی و دیگر مناطق سرخ شرایط لازم برای پیروزی نهایی ما را فراهم ساخت.»

با این وصف، استالین خواهان این بود که سرخ‌های چینی با ارتش ژاپن بجنگند. او برای اجرای این سیاست یکی از وفادارترین نوکران چینی‌اش را در نوامبر ۱۹۳۷ با یک پرواز ویژه به ینان فرستاد. این فرد وانگ مینگ نام داشت که برای سالیان طولانی به عنوان نماینده حزب کمونیست چین در کمینترن کار کرده بود. استالین کمی قبل از عزیمت وانگ مینگ او را به حضور طلبید و خط سیاسی مورد نظرش را برای وی شرح داد: «در زمان حاضر مهم‌ترین چیز، جنگ [با ژاپن] است... موقعی که جنگ به پایان رسید ما با این پرسش رو به رو خواهیم شد که چگونه باید با طرف دیگر [جیانگ کای شک] مبارزه کرد.»

اغلب رهبران حزب کمونیست چین با خط سیاسی ارائه شده از سوی استالین موافق بودند. وانگ مینگ در ماه دسامبر، که پولیت بورو برای اولین بار بعد از بازگشت وی تشکیل جلسه داد، به قهرمان سیاست «جنگ با ژاپن، در اولویت نخست» تبدیل شد. پولیت بوروی حزب کمونیست چین اعلام کرد که ارتش سرخ باید تابع دستورات صادره از سوی ستاد مرکزی ارتش ملی گرایان (حکومت مرکزی) باشد؛ ستادی که جیانگ کای شک رئیس و حزب کمونیست چین جزئی از آن بود. مائو علیه این تصمیم سخنرانی کرد، اما در پی ابلاغ دستور صریح و روشن استالین مجبور شد دست از مخالفت بردارد. همکاران مائو با تصمیم‌گیری در مورد عزل وی از منصب شماره یک حزب، نارضایی خود را از مواضع وی ابراز کردند. مسکو به حزب کمونیست چین دستور برپایی یک کنگره حزبی را داده بود؛ زیرا آخرین کنگره حزب حدود ده سال پیش (در سال ۱۹۲۸) برپا شده و

تأخیر بیش از این مجاز نبود. فردی که پولیت بورو برای خواندن گزارش سیاسی به کنگره انتخاب کرده بود، وانگ مینگ بود و نه مائو. بر اساس قواعد و آیین‌های کمونیستی هر فردی که در کنگره حزب گزارش سیاسی را می‌خواند عملاً به رهبر شماره یک حزب کمونیست منصوب می‌شد. به این ترتیب، اعضای رهبری حزب کمونیست چین آشکارا خواهان این بودند که وانگ مینگ رئیس آینده حزب شود. هر چند که مائو عملاً رهبر حزب بود و مسکو هم این واقعیت را پذیرفته بود، اما مقام رهبری وی هنوز به رسمیت شناخته نشده بود که این امر به نوبه خود مورد بسیار نامعمولی در دنیای آیین محور کمونیستی به شمار می‌رفت. لو فو همچنان به صورت ظاهری رهبر حزب بود. به این ترتیب، مائو نمی‌توانست به همان گونه که استالین با ابهت کامل و بی‌هیچ مانعی بر حزبش حکم می‌راند، بر حزب خود حکمرانی کند. مائو همچنین نظارت بر هیأت دبیران، گروه اصلی تصمیم‌گیرندگان در حزب، را از دست داده بود. برای اولین بار از بعد از سال ۱۹۲۷ که کمونیست‌ها از ملی‌گرایان جدا شدند، حالا همه ۹ عضو هیأت دبیران در یک مکان واحد جمع شده بودند. از این ۹ نفر، ۵ نفر از مائو حمایت نمی‌کردند. رهبر این اکثریت پنج نفره مخالفان را وانگ مینگ بر عهده داشت. شیانگ یینگ، رئیس «ارتش چهارم نوین» از مدت‌ها پیش مخالف صریح الله‌جه مائو شده بود. چانگ کو تائو، مردی که مائو در جریان راهپیمایی بزرگ صدمات عمده‌ای به وی وارد کرده بود، از مائو متنفر بود. چوئن لای و پو کو هم از وانگ مینگ حمایت می‌کردند. چوئن لای که طرفدار جنگ فعالانه علیه ژاپنی‌ها بود، با خرسندی کامل همراه اکثریت شد. به این ترتیب مائو در اقلیت قرار گرفت.^{۳۲۱}

وانگ مینگ چند ویژگی مهم داشت: برخورداری از حمایت مسکو؛

اقامت طولانی در مسکو به عنوان نماینده حزب کمونیست چین؛ و نشست و برخاست با رهبران کمونیست بین الملل. وانگ مینگ به زبان روسی روان حرف می زد، با سیاست های کرملین آشنایی کاملی داشت و شدیداً هم جاه طلب و بی رحم بود. او در جریان

پاکسازی های بزرگ در شوروی، بسیاری از چینی های مقیم شوروی را به زندان یا مسلخ فرستاده بود. این مرد ۳۳ ساله کوتاه و چاق با آن چهره کود کانه اش اعتماد به نفس بسیار بالایی داشت. او حالا

همچون یک تهدید در برابر مائو خودنمایی می کرد.

مائو بعدها از ماجرای دسامبر ۱۹۳۷ که طی آن وانگ مینگ دست بالا را در حزب پیدا کرد، به عنوان یکی از تلخ ترین حوادث نام برد. و جالب اینکه مائو در طول زندگی طولانی اش هرگز به حادثه دیگری که دقیقاً در همان تاریخ (دسامبر ۱۹۳۷) رخ داده بود، هیچ اشاره ای نکرد. در این تاریخ ژاپنی ها در شهر نانجینگ دست به یک قتل عام عظیم زدند. چنین ارزیابی شده که بیش از ۳۰۰ هزار شهروند چینی توسط سربازان متجاوز ژاپنی کشته شدند. مائو در آن زمان، و نه بعدها، هرگز به این حادثه بزرگ کوچک ترین اشاره ای نکرد. این قتل عام فجیع بزرگ ترین تراژدی بشری بود که در جریان جنگ چین و ژاپن برای هموطنان مائو رخ داده بود، اما او در برابر این حادثه سکوت محض اختیار کرد.

جیانگ کای شک بعد از سقوط نانجینگ در سیزدهم دسامبر ۱۹۳۷، پایتخت موقت خود را به شهر «وو هان»^{۳۲۲}، در کنار رود یانگسه در مرکز چین، منتقل کرد. وانگ مینگ به عنوان رابط حزب کمونیست چین در ۱۸ دسامبر به وو هان رفت. چوئن لای و پو کونیز به عنوان معاونین وانگ مینگ وی را همراهی می کردند. آنها روابط کاری خوبی با جیانگ کای شک برقرار کردند. فرماندهان ارتش سرخ نیز به

ووهان آمدند تا همکاری نزدیکی با ارتش ملی گرایان داشته باشند. مائو درینان به حاشیه رفته بود. او بعدها با لحنی گلایه آمیز وضعیت آن روز خودش را به «خانه نشینی» تشبیه کرد. اما این «خانه نشینی» مائو در واقع پوششی بود بر یک واقعیت بسیار مهم: او در هنگامی که دیگر همکارانش شدیداً درگیر جنگ با ژاپن بودند، از زمان و فرصت کافی بهره مند شد تا ینان را مبدل به تیول شخصی خودش کند. مائو از ینان دست به هر اقدامی می زد تا ارتش سرخ را از اجرای دستورات و برنامه های اتخاذ شده در ستاد مرکزی ارتش ملی (مرکزی) به رهبری جیانگ باز دارد. برای مثال، چو ته در نوزدهم فوریه ۱۹۳۸ طی تلگرافی به اطلاع مائو رساند که ستاد مرکزی «ارتش مسیر هشتم» (ارتش سرخ) در راستای برنامه عمومی در حال انتقال به سوی شرق است. مائو بلافاصله به چو ته تلگراف زد و به دروغ مدعی شد که «ژاپنی ها قصد دارند به ینان حمله کنند لذا ارتش مسیر هشتم نباید به سمت شرق برود.» در واقع، ژاپن جدای از بمباران های گهگاهی ینان هرگز هیچ تلاشی برای حمله به این شهر نکرده بود. چو ته حاضر به بازگشت نشد. او به مائو تلگراف زد که دشمن احتمالاً حقه ای سوار کرده تا به این ترتیب «ارتش مسیر هشتم» را از جبهه دور کند. مائو بر نظر خودش پافشاری کرد. او با تلگراف باران کردن چو ته و پنگ دی هوای از آنها خواست که همراه سپاهیان شان بلافاصله به ینان بازگردند. مائو در یکی از تلگراف هایش تأکید کرد: «مخصوصاً شما دو نفر باید برگردید.» چو ته و پنگ دی هوای در تاریخ هفتم مارس به درخواست مائو صراحتاً جواب منفی دادند و سپاهیان خود را به سوی شرق هدایت کردند.

پولیت بورو با هدف متوقف ساختن مائو از صدور دستورات متضاد با استراتژی توافق شده قبلی، مجدداً در پایان ماه فوریه تشکیل جلسه

داد. وانگ مینگ برای حل این مسئله و یک مسئله مهم دیگر خواهان برپایی این جلسه شده بود. پایگاه جدید سرخ‌ها در «جین چاجی» تحت حمایت مائو، و بدون کسب اجازه از جیانگ کای شک، در ماه ژانویه علناً اعلام موجودیت کرده بود. این قضیه موجب شده بود تا موجی از کمونیسم ستیزی در سراسر چین به راه بیفتد. بسیاری از چینی‌ها این پرسش را مطرح می‌کردند: «ما برای چی داریم با ژاپنی‌ها می‌جنگیم؟ آیا بعد از اینکه ژاپنی‌ها را شکست دادیم باید به زیریوغ کمونیست‌ها برویم؟» وانگ مینگ و گروهش در «ووهان» به شدت از این اقدام جنجال برانگیز مائو ناخرسند بودند.

دوباره اکثریت پولیت بورو در کنار وانگ مینگ قرار گرفت. پولیت بورو همچنین مجدداً تأیید کرد که وانگ مینگ باید گزارش سیاسی به کنگره چهارم حزب را تهیه و ارائه کند. در چکیده مذاکرات پولیت بورو که توسط وانگ مینگ نوشته شده بود از جمله آمده بود: «ارتش سرخ باید از اوامر فرمانده کل قوا [جیانگ کای شک] پیروی کند و باید تحت فرماندهی کاملاً متحد، نظم متحد، برنامه‌های جنگی متحد و عملیات جنگی متحد قرار بگیرد... هر پایگاه سرخ جدیدی تنها باید بعد از کسب رضایت و مجوز از حکومت مرکزی بنا شود.» وانگ مینگ همچنین با لحنی تهدیدآمیز (برای مائو) گفت: «امروز، فقط فاشیست‌های ژاپنی و سگ‌های گوش به فرمان آنها و تروتسکیست‌ها در پی ساقط کردن ملی‌گرایان هستند...»

این حرف‌ها از آن مسکو بود، و چنین اتهاماتی بالقوه مرگبار بودند. بنابراین مائو چنین وانمود کرد که سیاست «جنگ با ژاپن، در اولویت نخست» را پذیرفته است. او به فرماندهان سرخ گفت که از این پس می‌توانند دستورات را مستقیماً از ستاد مرکزی ارتش ملی چین دریافت کنند. مائو همچنین قول داد که از این به بعد در کار آنها هیچ

«مداخله‌ای» نخواهد کرد.

مائو به حدی عصبی بود که به منظور جلوگیری از آگاه شدن مسکو از مواضع واقعی‌اش، دست به اقدامات پیش‌گیرانه‌ای زد. مائو در پایان جلسه پولیت بورو در دسامبر ۱۹۳۷ به بهانه «حفظ امنیت»، تمامی صورت جلسات و مفاد مذاکرات شرکت‌کنندگان را ضبط و توقیف کرد. به این ترتیب مائو مانع از این شد که بعدها رقبایش بتوانند با استناد به حرف‌های او در جلسه پولیت بورو، وی را نزد روس‌ها خراب کنند. مائو زمانی که موقع اعزام یک فرستاده جدید به مسکو فرا رسید سریعاً دست به کار شد تا یکی از همپیمانان خود را به این مأموریت بفرستد. این فرد رن بی شی^{۳۲۳} نام داشت. رن به روس‌ها گفت که سیاست مائو هیچ تفاوتی با سیاست مسکو ندارد.

مسکو در اواخر ژانویه ۱۹۳۸ ژنرال روسی و. و. آندریانف^{۳۲۴}، را برای یک دیدار محرمانه به ینان فرستاد. آندریانف تا آن زمان بلندمرتبه‌ترین مقام روسی بود که از ینان دیدن می‌کرد. او همراه خودش ۳ میلیون دلار (برابر با ۴۰ میلیون دلار امروز) پول نقد برای تقویت ارتش سرخ چین جهت نبرد با ژاپن آورده بود. این، پول هنگفتی بود. استالین گفته بود که «می‌خواهم ارتش سرخ چین نه سه لشکر، بلکه سی لشکر داشته باشد.» مسکو حاضر بود هزینه لازم برای گسترش عظیم ارتش سرخ را به منظور نبرد با ژاپن تأمین کند. آندریانف از مائو پرسید چه نقشه‌هایی برای جنگ با ژاپن دارد. مائو به دروغ از برنامه‌های جنگی ارتش سرخ سخن گفت و اعلام کرد که قصد دارد لشکرهای عظیمی را برای «جنگ متحرک» علیه ژاپن تأسیس کند. او همچنین مدعی شد که ملی‌گرایان روی خوش به تلاش‌های وی برای همکاری با آنها نشان نمی‌دهند. مائو برای اینکه نشان دهد تا چه حد «ضد ژاپنی» است به دروغ مدعی شد که از نظر

سرخ‌ها ژاپنی‌ها در قیاس با ملی‌گرایان، دشمنان به مراتب راحت‌تری برای جنگیدن هستند.

این یکی از مخاطره‌آمیزترین دوره‌های زندگی مائو بود. او نمی‌توانست از یاد ببرد که مسکو طی سال گذشته به نحو بارزی از شأن و وجهه عمومی وی کاسته و حزب کمونیست چین را در یک بیانه مهم در خصوص سالگرد انقلاب بلشویکی مورد انتقاد قرار داده بود. تبانی مائو در جریان ربودن جیانگ باعث شده بود که استالین به مائو بدگمان شود. استالین به این مشکوک بود که مبادا مائو

«جاسوس ژاپنی‌ها» باشد. مأموران کمینترن که با مائو سروکار داشتند در شوروی دستگیر و زیر شکنجه بازجویی شده بودند. اوسپ پياتنیتسکی^{۳۲۵}، رئیس تشکیلات ضد جاسوسی کمینترن یکی از همین شکنجه‌شدگان بود.^{۳۲۶} او در آوریل ۱۹۳۸ در برگه بازجویی‌اش مدعی شد که «مائو توطئه‌گری است در خدمت یک گروه بوخارینی.» لازم به گفتن است که بوخارین، رئیس سابق کمینترن، در آن هنگام از سوی کرملین به جاسوسی برای ژاپنی‌ها متهم شده بود.

در پرونده مائو در شوروی اتهام دیگری هم دیده می‌شد: «رهبری تروتسکیسم در پنهانی‌ترین لایه‌های رهبری حزب کمونیست چین.» این یک اتهام بزرگ ثانوی به مائو بود، زیرا در آن زمان چنین تصور می‌شد که «تروتسکیست‌های چینی» جاسوسان ژاپن هستند.

بوریس ملنیکوف^{۳۲۷}، کارگزار ارشد مسکو در چین، متهم شد به این که مائو را به استخدام درآورده و سپس او و دیگر رهبران ارشد حزب کمونیست چین را خدمتگزار ژاپنی‌ها کرده است. استالین شخصاً ملنیکوف را به حضور طلبید و در این باره از وی توضیح خواست.

اعدام ملنیکوف هشت ماه به تعویق افتاد تا بازجویی از وی در مورد حزب کمونیست چین تکمیل شود. در طی همین دوران بود که تعداد

عظیمی از مأموران سابق اتحاد شوروی در چین به اتهام جاسوسی
برای ژاپن اعدام شدند. سرنوشت مائو نامعلوم بود.

بخش بیستم: جنگیدن با رقبا و جیانگ، و نه با ژاپن

(۱۹۳۷-۱۹۴۰؛ از ۴۳ تا ۴۶ سالگی مائو)

چانگ کوتائو همان مردی بود که قصد داشت از موقعیت آسیب‌پذیر فعلی مائو بهره‌برداری بکند. او در ژوئن ۱۹۳۵ در حین «راهپیمایی بزرگ» با مائو دیدار کرده بود. چانگ کوتائو در آن زمان دارای یک ارتش ۸۰ هزار نفره بود در حالی که ارتش مائو فقط ۱۰ هزار نفر نیروی لت و پار شده را شامل می‌شد. چانگ کوتائو همچنین واجد صلاحیت لازم برای رهبری حزب کمونیست چین بود. اما مائو ظرف چند ماه طی یک برنامه‌ریزی حساب شده ارتش چانگ کوتائو را نابود کرده و ارتباط با روس‌ها در مسیر شمالی را منحصراً در اختیار خود گرفته بود. به این ترتیب ارتش چانگ کوتائو در مرزهای سردتبت زمین‌گیر شده و تدریجاً رو به زوال گذاشته بود. به این ترتیب در اکتبر ۱۹۳۶ زمانی که چانگ کوتائو به مقر حزب در شمال ایالت شانشی رسید، نفرات ارتشش به نصف کاهش یافته بود. او در این زمان مجبور شد به عنوان یک شریک کوچک‌تر، تخت فرمان مائو قرار بگیرد. مائو حتی به این نیز اکتفا نکرد و به نابودی هر چه بیشتر ارتش چانگ کوتائو همت گمارد زیرا این ارتش هنوز دو برابر ارتش مائو بود و چانگ در این حالت می‌توانست یک رقیب بالقوه برای او باشد.

در اکتبر همان سال (۱۹۳۶)، موقعی که مائو در تلاش بود تا ارتش سرخ را برای دریافت تسلیحات روسی به مرزهای مغولستان برساند، ترتیبی داد تا واحدهای کارآموده ارتش چانگ کوتائو درگیر جنگ با نیروهای ارتش ملی‌گرا شوند. این نیروها در مسیر ارتش سرخ قرار گرفته بودند و کنار زدندشان کار عملاً ناممکنی بود. مائو با اطلاع از این واقعیت ارتش چانگ را به جنگ این نیروها فرستاد. عملیات مذکور شکست خورد و به این ترتیب چانگ کوتائو ۲۲ هزار تن از نیروهایش را

که تقریباً برابر بود با نیمی از نیروهای باقیمانده‌اش - از دست داد. مسکو هم‌زمان این ایده را مطرح کرد که حزب کمونیست چنین باید همه ارتش‌هایش را در ایالت شین جیانگ - منطقه دیگری که تحت تسلط روس‌ها بود - متمرکز کند. انجام این مأموریت از هر حیث وحشتناک به نظر می‌رسید زیرا مستلزم عبور از ۱۵۰۰ کیلومتر صحرای بی‌آب و علف بود؛ صحرایی که ارتش مسلمانان به شدت ضد کمونیست بر آن نظارت می‌کردند. اما مائو بلافاصله از این پیشنهاد استقبال کرد و به چانگ کوتائو دستور داد تا عازم «شین جیانگ» شود. از این پس اسم ارتش تحت فرمان چانگ کوتائو به «لشکر غربی» معروف شد.

مائو ترتیبی داد تا این مأموریت حتی المقدور به نتایج فاجعه‌بارتری ختم شود. او چپ و راست از راه دور دستورات متناقض صادر می‌کرد که نتیجه‌اش گرفتار شدن‌های پیاپی «لشکر غربی» در موقعیت‌های مرگبار گوناگون بود. فرمانده این لشکر در خاطرات خود با لحنی آکنده از تلخی نوشت: «دستورات صادره ازینان مبهم و ضد و نقیض بودند.» در فوریه ۱۹۳۷، زمانی که فرمانده «لشکر غربی» از وسط صحرا به مائو تلگراف زد تا اعلام کند که نه قادر به ایستادگی است و نه پیشروی و لذا خواهان کسب اجازه برای برگشتن به ینان است، مائو در پاسخ گفت: «ایستادگی کنید و تا آخرین نفر و تا آخرین قطره خونتان بجنگید.»

به این ترتیب، تا اواسط ماه مارس «لشکر غربی» که ستون فقرات ارتش چانگ کوتائو بود کاملاً نابود شد. اسرای این ارتش به طرز فجیعی به قتل رسیدند. در پی یک نبرد خونین در غرب ایالت گانسو، بیش از ۱۰۰۰ تن از سربازان «لشکر غربی» زنده به گور شدند. عکس‌های تکان‌دهنده‌ای از این اسرا وجود دارد که آنها را در حال

رفتن به مسلخ نشان می دهد. حدود ۲۰۰۰ تن از زنانِ عضو این ارتش بر اثر تجاوز و شکنجه کشته شدند. زنان بسیاری نیز به بازارهای برده فروشی محلی فروخته شدند. از مجموع ۲۲ هزار زن و مردِ عضو «لشکر غربی» فقط حدود ۴۰۰ نفر در اواخر ماه آوریل به «شین جیانگ» رسیدند.

نابودی کامل این ارتش به مائو اجازه داد تا ضربه نهایی را به چانگ کوتائو وارد کند. مائو همه کاسه کوزه ها را بر سر چانگ کوتائو، که در آن هنگام درینان به سر می برد، شکست. مائو «لشکر غربی» را به «پیروی کردن از خط چانگ کوتائو» متهم کرد. اما مسکو حاضر نشد از تلاش مائو برای اخراج چانگ کوتائو از پولیت بوروی حزب کمونیست چین حمایت کند. با این وصف، چانگ کوتائو در برابر افسران خودش، محکوم و بی آبرو شد.

مائو نه فقط آینده سیاسی چانگ کوتائو را نابود کرد، بلکه دستور اعدام تعدادی از سپاهیان «لشکر غربی» را که به ینان آمده بودند، نیز صادر کرد. یکی از کمونیست های شاغل درینان حادثه مذکور را اینگونه توصیف کرد:

«آنها [بقایای ارتش چانگ] بعد از اینکه مورد تعقیب قرار گرفتند وارد پایگاه ما شدند. ما اول به آنها خوشامد گفتیم و اسلحه های آنها را گرفتیم. ما بعداً به آنها گفتیم: رفقا، شما راه زیادی را طی کرده اید لذا باید به جای دنجی بروید و خوب استراحت کنید. ما آنها را در دستجات منظم به داخل دره ها بردیم و بعد همه این حرامزده ها را زنده به گور کردیم. زنده به گور کردن آنها عمل مفرحی بود. ما ابتدا با لبخند به آنها گفتیم: رفقا این گودال ها را خوب حفر کنید زیرا ما می خواهیم تعدادی از سپاهیان ملی گرا را زنده به گور کنیم. آنها واقعاً خوب کار می کردند، عرق از سر و صورتشان می بارید و گودال پشت

گودال حفر می کردند... بعد از این که کارشان تمام شد، با لگد آنها را داخل گودال ها انداختیم. آنها ابتدا تصور کردند که ما داریم با آنها شوخی می کنیم. اما موقعی که شروع کردیم به ریختن خاک روی سرشان آنها شروع کردند به فریاد زدن و گفتن این جمله که: رفقا! ما سپاهیان ملی گرا نیستیم. ما هم در جواب گفتیم: حرامزاده ها برای ما فرقی نمی کند که شما سپاهیان ملی گرا هستید یا نه، ما می خواهیم که شما بمیرید، و شما خواهید مرد... در همین وقت یکی از راه رسید و گفت باورش نمی شود که حزب دستور نابودی این افراد را داده باشد. من به او جواب دادم: این چه حرفی است که می زنی، فرمانده لشکر ما دستور این کار را داده است؛ فرمانده هم گفته است که این دستور از جانب رفیق گائوگانگ^{۳۲۸}] یکی از رهبران کمونیست محلی [صادر شده، که خود او این فرمان را از صدرمائو دریافت کرده است؛ ما فقط دستورات صدرمائو را اجرا می کنیم؛ هر کاری که صدرمائو از ما بخواهد آن را انجام می دهیم.»

چانگ کوتائو بعدها در خاطراتش نوشت: «خود من هم در معرض شکنجه هایی قرار گرفتم که از جانب مائو طراحی شده بود.» ماموران تحت امر مائو به سراغ چانگ کوتائو رفتند، او را از خانه اش بیرون انداختند، گماشته اش را دستگیر کردند و خانه وی را در اختیار مائو قرار دادند. مائو حتی پسر کم سن و سال چانگ کوتائو را هم آزار داد. این پسر در آن هنگام مشغول بازی در نقش «چانگ موتائوی^{۳۲۹} تروتسکیست» در یک نمایش مدرسه ای بود. چانگ کوتائو در خاطراتش نوشت: «موقعی که به مدرسه رسیدم متوجه شدم عده ای دور پسر جمع شده و دارند او را مسخره می کنند. مائوتسه تونگ هم در بین مسخره کنندگان بود. او در حالی که خبیثانه می خندید گفت: «خیلی عالی که پسر چانگ کوتائو دارد نقش چانگ موتائو را بازی

می کند...» موقعی که نقاب را از چهره پسر برداشتم دیدم دارد گریه می کند. بلافاصله او را از صحنه دور کردم. و بعد موقع خارج شدن از مدرسه با عصبانیت سر آنها فریاد کشیدم: وحشی ها! شما از حیوان هم بدترید!

بهار سال ۱۹۳۸ که رسید چانگ کوتائو دیگر جان به لب شده بود. درست در همین زمان بود که مقام و منصب مائو به دلیل خارج شدن او از خط سیاسی مسکو در خصوص اولویت نبرد با ژاپن، به نحو نامعلومی تضعیف شده بود. چانگ کوتائو احساس می کرد اگر به اردوی وانگ مینگ پیوندد، شانسی برای بقا و موفقیت خواهد داشت، زیرا وانگ مینگ نقطه نظرات مسکو را نمایندگی می کرد. وانگ مینگ در آن هنگام به همراه چوئن لای و پو کو در ووهان، پایتخت موقت جیانگ کای شک، به سر می برد. چانگ کوتائو (به عنوان یک صاحب منصب سرخ) در روز چهارم آوریل ینان را برای شرکت در مراسم مشترک ملی گرایان - حزب کمونیست، که در آرامگاه «امپراتور زرد» در نزدیکی پایگاه سرخ ها برگزار می شد، ترک کرد. او بعد از پایان مراسم با اتومبیل به شیان رفت و از آنجا برای دیدن وانگ مینگ و همکارانش عازم ووهان شد.

این یکی از نادرترین فرصت ها به شمار می رفت زیرا اکثریت رهبری حزب، که همگی هم با مائو مخالف بودند، هم زمان در بیرون از ینان به سر می بردند و بنابراین از چنگ مائو به دور بودند. (شیانگ ینگ سرسخت ترین منتقد مائو و رئیس «ارتش چهارم نوین» در نزدیکی ووهان به سر می برد.) مضمون و مفاد گفت وگوهای چانگ کوتائو در ووهان یکی از محرمانه ترین اسناد حزب کمونیست چین است که تاکنون از انتشار آن جلوگیری شده. چانگ کوتائو در دیدارهایش با سران حزب خواهان برکناری مائو شد. ینان بعدها به مسکو گزارش

داد که چانگ کوتائو به هنگام حضورش در ووهان «سعی کرد اتحاد حزب را بشکند.» اما او نهایتاً ووهان را دست خالی ترک کرد زیرا به احتمال قوی سه عضو شاخص رهبری حزب (وانگ مینگ، چوئن لای و پوکو) بر این باور بودند که مسکو از برکناری مائو طرفداری نخواهد کرد. هر چقدر چانگ کوتائو ناامید بود، وانگ مینگ در اوج اعتماد به نفس به سر می برد. وانگ مینگ احتمالاً قادر به درک این واقعیت نبود که پذیرش ظاهری تصمیمات اکثریت حزب از سوی مائو صرفاً پوششی است بر عزم بی رحمانه وی برای بازپس گیری نظارت تمام عیارش بر حزب.

مذاکرات ووهان حدود یک هفته به درازا کشید. چانگ کوتائو هنگامی که متوجه شد راه به جایی نخواهد برد، تصمیم گرفت از حزب کمونیست خارج شده و به حزب ملی گرایان بپیوندد. او در هفدهم آوریل این تصمیم را عملی ساخت. سه عضو رهبری حزب در ووهان به چانگ کوتائو اجازه این کار را دادند. او سپس نامه‌ای به همسر حامله‌اش که درینان به سر می برد، نوشت و از او و پسر ۱۲ ساله‌شان خواست که به وی ملحق شوند. مائو برای مدت دو ماه اجازه خروج به خانواده چانگ کوتائو نداد تا از خروج بی خطر چانگ از حزب مطمئن شود. چوئن لای پس از آمدن همسر چانگ کوتائو به ووهان به وی توصیه کرد که به شوهرش بگوید «پل‌های پشت سرش را با حزب» خراب نکند. چانگ کوتائو به این توصیه عمل کرد. او که زمانی رئیس اداره جاسوسی حزب کمونیست چین بود و وظیفه کاشتن جاسوسانِ سطح بالا در ارتش ملی گرایان را بر عهده داشت، بعد از پیوستنش به اردوی ملی گرایان حتی نام یکی از این جاسوسان را نیز لو نداد. در واقع، چانگ کوتائو کمک زیادی به ملی گرایان نکرد و آنها را از خودش نومید ساخت. چانگ کوتائو در کتاب زندگینامه‌ای

هزار و چند صفحه‌ای خود نیز بند را آب نداد و اسرار کمونیست‌ها را افشا نکرد. چانگ کوتائو در آستانه پیروزی مائو و فتح کشور، از چین گریخت اما از آنجایی که دهانش را بسته نگه‌داشته بود

کمونیست‌های حاکم حاضر شدند به پسر او برای تحصیل در دانشگاه کانتون در اواسط دهه پنجاه اجازه ورود به چین را بدهند. چانگ کوتائو از مائو بیشتر عمر کرد. او سال ۱۹۷۹ در یک خانه سالمندان در شهر تورنتوی کانادا، در هشتاد و دو سالگی در گذشت. وی یک سال پیش از مرگش، به دین مسیحیت گرویده بود.

پناهنده شدن چانگ کوتائو به اردوی ملی گرایان بهانه‌ای به دست مائو داد تا چانگ را در چشم همقطاران‌ش بی آبرو و بی اعتبار کند. تائی لی، رئیس سازمان ضد جاسوسی ملی گرایان، در گزارشی به جیانگ کای شک نوشت: «همقطاران قدیمی چانگ کوتائو درینان عمیقاً از بابت اخراج وی از حزب ناراضی بودند. آنها مخفیانه با هم ملاقات می‌کردند. مردان مائو به محض یافتن این افراد آنها را سر به نیست کردند. مجموعاً حدود ۲۰۰ نفر زنده به گور شدند.»

مسکو دو ماه منتظر ماند و سپس از اخراج چانگ کوتائو حمایت کرد. در حین این دوران، سرنوشت مائو در حال رقم خوردن بود. استالین کارپاکسازی کمینترن را به انجام رساند. پیاتنیتسکی و ملنیکوف، که مائو را به جاسوسی برای ژاپن متهم کرده بودند، اعدام شدند (هم‌زمان در یک روز). بسیاری دیگر از کارکنان کمینترن که دست اندر کار امور چین بودند نیز اعدام شدند. پرونده مائو مفتوح گذاشته شد تا در زمانی دیگر (حدود ده سال بعد) در صورت نیاز استالین مجدداً در اختیارش گذاشته شود. مائو فعلاً از خطر جسته بود.

مائو به محض این که فهمید کرملین از اخراج چانگ کوتائو حمایت کرده و خودش هم از اتهامات مبرا شده، به سراغ وانگ مینگ رفت تا

وی را از میدان به در کند.

مائو در این زمان متحد بزرگی در مسکو داشت؛ یک دوست قدیمی به اسم وانگ جیاشیانگ (معروف به پروفیسور سرخ) که از برنامه ریزان «راهپیمایی بزرگ» به شمار می‌رفت. مائو از مدتی قبل (یعنی از ژوئن ۱۹۳۶ به بعد که ارتباطات مخابراتی بین سرخ‌های چین و مسکو برقرار شد) با ارسال تلگراف‌های پیاپی از روس‌ها خواسته بود که پروفیسور سرخ را ظاهراً برای معالجات پزشکی به مسکو دعوت کنند. پروفیسور سرخ عاقبت در جولای ۱۹۳۷ وارد مسکو شد. او بلافاصله به عنوان نماینده حزب کمونیست چین در کمینترن مشغول به کار شد زیرا وانگ مینگ (نماینده قبلی حزب) چندی پیش شوروی را به سوی چین ترک کرده بود. مائو در ژوئن ۱۹۳۸ به پروفیسور سرخ تلگراف زد و از او خواست سریعاً به چین باز گردد. پروفیسور سرخ در موقعیتی بود که می‌توانست خدمت ویژه‌ای به سرورش مائو، ارائه کند. او قبل از ترک شوروی به دیدار دیمیتروف، رئیس کمینترن، رفت و در مورد اتحاد رهبری حزب کمونیست چین با وی صحبت کرد. دیمیتروف به پروفیسور سرخ گفت: «حزب کمونیست چین برای حل مسایل خودش ضرورتاً باید تحت رهبری مائوتسه تونگ قرار بگیرد.» مائو قصد داشت از همین جمله برای قبضه قدرت در حزب کمونیست چین و تحکیم کنترلش بر روی این حزب استفاده کند.

پروفیسور سرخ در اواخر ماه اگوست به ینان بازگشت. مائو بلافاصله از او خواست که وانگ مینگ و دیگر رهبران حزب را برای تشکیل جلسه پلنوم کمیته مرکزی حزب «به منظور استماع دستورالعمل‌های کمینترن» فرا بخواند. این اولین باری بود که کمیته مرکزی حزب بعد از «راهپیمایی بزرگ» تشکیل جلسه می‌داد. آخرین جلسه کمیته مرکزی در چهار سال پیش برگزار شده بود. وو هان، پایتخت موقت

حکومت مرکزی، زیر بمباران های شدید ژاپنی ها بود. با این حال مائو از فرماندهان ارتش سرخ خواست به ینان دور افتاده بیایند. وانگ مینگ مخالفت کرد. او معتقد بود در شرایط فعلی مجموعه رهبران حزب نباید پایتخت کشور را تخلیه کنند. وانگ پیشنهاد کرد جلسه پلنوم کمیته مرکزی در شهر ووهان تشکیل شود. مائو در جواب گفت: «من هیچ جای دیگری نمی روم.» پروفیسور سرخ با لحن تهدیدآمیزی خطاب به وانگ مینگ تلگراف زد: «یا از دستور مرکزیت اطاعت کنید یا خود دانید.»

وانگ مینگ در پانزدهم سپتامبر اجباراً به ینان آمد. پروفیسور سرخ اولین سخنرانی را در پولیت بورو ایراد کرد. او در این سخنرانی گفت دیمیتروف خواهان این شده که مائو در جلسه پلنوم گزارش سیاسی را ارائه کند. معنای تلویحی جمله مذکور این بود که مائو باید رئیس واقعی و رسمی حزب شود. وانگ مینگ هیچ مخالفتی نکرد. جلسه پلنوم در روز بیست و نهم سپتامبر در کلیسای جامع سابق ینان افتتاح شد. پروفیسور سرخ در حالی که پشت تریبون در زیر تصویری از لنین ایستاده بود، بار دیگر جمله دیمیتروف را، این بار برای جمعیت انبوه تری، تکرار کرد. به این ترتیب در اذهان رهبری حزب کمونیست چین این ایده کاشته شد که مسکو آشکارا از ریاست مائو بر حزب حمایت می کند.

مائو با اعطای منصب «معاونت شورای نظامی» و منصب های کلیدی دیگر به پروفیسور سرخ، پاداش خدمات وی را داد. مائو همچنین برای این کمونیست مجرد ۳۲ ساله یک عروس ۲۳ ساله زیبا و دلربا پیدا کرد؛ این عروس خانم که فارغ التحصیل رشته پزشکی بود دختر یکی از دوستان قدیمی مائو بود. مائو همچنین برای لوفو، رئیس تشریفاتی حزب، همسر سرزنده و ریزنقشی پیدا کرد و به این ترتیب باعث

خوشحالی او نیز شد. مائو با انگشت گذاشتن بر مسایل احساسی و عاطفی، وابستگی متحدانش را نسبت به خود محکم‌تر از پیش می‌ساخت. مائو از واسطه شدن برای ازدواج دوستان و آشنایانش لذت می‌برد. او به ویژه در برخورد با همکاران مرد خود که دارای احساسات جنسی سرکوب شده‌ای بودند، از حربه مسایل عاطفی و احساسی به نحو احسن استفاده می‌کرد.

مائو حالا زمان را برای حمله به وانگ مینگ مناسب تشخیص می‌داد. با این وصف، مسکو با هر حرکتی که اتحاد حزب کمونیست چین را خدشه‌دار می‌کرد مخالف بود. در چنین شرایطی اگر وانگ مینگ هدف حملات مائو قرار می‌گرفت می‌توانست مقابله به مثل کند. مائو اجباراً به همان حَقّه قدیمی رو آورد: هر چه طولانی‌تر کردن جلسات مائو با استفاده از این تاکتیک کاری می‌کرد که مخالفان درون حزبی‌اش خسته شده و جلسه را ترک کنند تا وی بعداً در غیاب آنها تصمیمات مورد نظرش را مطرح و تصویب کند. این تاکتیک در مورد وانگ مینگ و همفکرانش به کار بسته شد.

مائو جلساتِ پلنوم را برای مدتِ تقریباً دو ماه کش داد که طولانی‌ترین در نوع خودش بود. و این در حالی بود که کشور درگیر یک بحران ملی بود. نه فقط ووهان بلکه کانتون (آخرین بندر مهمی که در اختیار ملی گرایان بود) نیز به دست ژاپنی‌ها افتاده بود. پایگاه‌های سرخ در مناطق پشت جبهه ژاپنی‌ها در آستانه سقوط قرار داشتند. اما مائو رهبران حزب و ارتش سرخ را درینان به بهانه برگزاری جلسه پلنوم نگه‌داشته بود. تلگراف پشت تلگراف از راه می‌رسید؛ تلگراف‌هایی مثل این: «در اینجا اوضاع بسیار وخیم و بحرانی است؛ لطف کنید پنگ دی هوای را زودتر مرخص کنید تا به منطقه برگردد...» اما مائو تنها زمانی حاضر شد فرماندهان نظامی را مرخص کند که به تمامی اهدافش رسیده بود.

جیانگ کای شک پایتخت خود را به «چونگچینگ»^{۳۳۰} در مناطق مرکزی تر چین انتقال داد. او قصد داشت در روز بیست و هشتم اکتبر یک «مجمع ملی» در این شهر برگزار کند. وانگ مینگ هم قرار بود در این مجمع حضور داشته باشد. مائو ترتیبی داد تا جلساتِ پلنومش حتی بعد از آغازِ «مجمع ملی» همچنان دایر باشد. به این ترتیب وانگ مینگ مجبور شد جلسات پلنوم را ترک کرده، برای شرکت در «مجمع ملی» عازم چونگچینگ شود. مائو در سال ۱۹۲۹ نیز از همین شیوه فریبکارانه برای تصاحب «سرخ‌های فوجیان» استفاده کرده بود.

مائو با هدف کش دادنِ هر چه بیشتر جلسات پلنوم تاکید داشت که هر عضو پولیت بورو باید دو سخنرانی عملاً شبیه به هم ایراد کند؛ یکی برای پولیت بورو و دیگری برای پلنوم. خود مائو برای ارائه گزارش سیاسی‌اش حداقل دو هفته تاخیر کرد. طی این دو هفته شرکت کنندگان در جلسات عملاً علاف و سرگردان بودند و موقعی که

عاقبت نوبت به ایراد گزارش سیاسی مائو رسید این سخنرانی چنان طولانی بود که هیچ کس تصورش را هم نمی کرد. مائو سه روز متوالی را صرفِ قرائتِ «گزارش سیاسی» خود کرد. او طبق یک عادت قدیمی شب‌ها بیدار می ماند و صبح‌ها می خوابید و به همین دلیل عملاً نیمی از ساعات کاری روز را از دست می داد. یکی از دلایل طولانی شدن سخنرانی مائو نیز همین نکته بود.

تا پایان ماه اکتبر عملاً همه رقبای بالقوه قدرتمند مائو (شیانگ ینگ، پو کو و وانگ مینگ) شهرینان را ترک کرده بودند. مائو به محض رفتن رقبایش حمله به آنها را آغاز و مخصوصاً وانگ مینگ را متهم به «پیروی از دستورات جیانگ کای شک» کرد. او همچنین مدعی شد که وانگ مینگ عامل اصلی در راه اندازی پاکسازی های خونین در مناطق سرخ قبل از آغاز «راهپیمایی بزرگ» بوده است. این اتهامات در حالی مطرح می شد که وانگ مینگ مدتی قبل جلسه را ترک کرده بود.

مائو در غیاب مخالفانش، خط سیاسی خود را به پلنوم تحمیل کرد: توسعه مناطق و پایگاه های سرخ با تمام قدرت، و جنگ با سپاهیان ملی گرا در صورت لزوم. این اولین باری بود که مائو نیات واقعی خود را آشکارا بیان می کرد. در این هنگام بسیاری از سپاهیان ملی گرا در پشت جبهه ژاپنی ها حضور داشته و برای تصاحب مناطق بلاصاحب با سرخ ها رقابت می کردند. تا آن زمان برای سرخ ها، سیاست اجتناب از جنگ با ملی گرایان و اتحاد با جیانگ در نبرد مشترک علیه ژاپن، در اولویت بود. مائو به هنگام حضور وانگ مینگ در جلسات پلنوم چنین وانمود کرده بود که با سیاست مذکور کاملاً موافق است. مائو حتی جیانگ کای شک را «رهبر کبیر» لقب داده و شخصاً متعهد شده بود که برای ایجاد پایگاه های سرخ جدید ابتدا از حکومت مرکزی اجازه

بگیرد. او همچنین قول داده بود که «هر تفنگ را به سوی ژاپنی‌ها»
نشانه برود. مائو حتی مدعی شده بود: «ملت چین به پا خاسته است.
چینی‌ها برای صد سال ستم دیده، تحقیر شده و مورد تجاوز قرار
گرفته‌اند؛ اما حالا به پا خاسته‌اند تا این وضع را برای همیشه تغییر
دهند.» مائو دقیقاً از همین کلمات و جملات بعدها در سال ۱۹۴۹ به
هنگام آغاز بنیانگذاری «چین کمونیست» استفاده کرد. او در بخشی
از این سخنرانی گفت: «ملت چین به پا خاسته است.» از سخنرانی
سال ۱۹۴۹ در تاریخ رسمی چین به عنوان یک سخنرانی اریژینال و
تاریخی یاد شده است؛ در حالی که عملاً چنین نبود. علاوه بر این،
موقعی که مائو برای اولین بار از جمله «ملت چین به پا خاسته»
استفاده کرد منظورش این بود که چینی‌ها «تحت رهبری آقای
جیانگ کای شک» به پا خاسته‌اند!

مائو موقعی که دید وانگ مینگ در جلسه حضور ندارد، به بقیه
حاضران در جلسه پلنوم گفت جیانگ کای شک دشمن غایی و نهایی
سرخ‌هاست و لذا آنها باید از همین حالا برای بازپس گرفتن قدرت از
دستان جیانگ کای شک آماده باشند. مائو اضافه کرد که ارتش سرخ
باید در جهت گسترش مناطق سرخ تلاش کند و در صورتی که
سپاهیان ملی گرا سرراهِش قرار گرفتند باید به آنها حمله کند. این
یک دستور اساسی و دوران ساز بود که از سوی مائو به زیردستانش
ابلاغ شد: جیانگ کای شک کماکان دشمن شماره یک شماست، لذا
اجازه دارید به ارتش او حمله کنید.

لیو شائو چی که شبکه زیرزمینی سرخ‌ها را در شمال چین اداره
می‌کرد، یکی از حامیان اصلی رویکرد سیاسی مائو بود. این مرد که
بعدها رئیس جمهور چین شد، دو دوره طولانی را در شوروی سپری
کرده، سال ۱۹۲۱ با لنین ملاقات کرده، و با لاریسا رایزنر^{۳۳۱} یکی از

صمیمی‌ترین دوستان لنین، روابط خصوصی و صمیمانه‌ای برقرار کرده بود. لیوشائوچی که مرد بسیار باهوش و دوراندیشی بود استراتژی واقع بینانه مائو برای غصب قدرت را پذیرفت. مائو بلافاصله بعد از پایان جلسات پلنوم، لیوشائوچی را به سمت ریاست حزب در منطقه بزرگی واقع در شرق چین مرکزی منصوب کرد. «ارتش چهارم نوین» نیز در همین منطقه مستقر بود. به این ترتیب لیوشائوچی، رئیس شیانگ ینگ و «ارتش چهارم نوین» شد.

مائو همچنین از حمایت پنگ دی هوای، معاون «ارتش مسیر هشتم» نیز برخوردار گردید. پنگ به این باور رسیده بود که اگر سرخ‌ها بخواهند مناطق بیشتری را بگیرند یا حتی مناطق قبلی را حفظ کنند، چاره‌ای نخواهند داشت جز درگیری با ملی گرایان. از نظر او جنگ داخلی (میان سرخ‌ها و ملی گرایان) اجتناب‌ناپذیر بود. چوت‌ه، رئیس «ارتش مسیر هشتم» نیز از مائو حمایت کرد. مائو موفق شده بود حمایت روسای تمامی ارتش‌های سرخ را از خط سیاسی جدیدش به دست آورد.

اما از آنجایی که این استراتژی مائو در تضاد آشکار با دستورالعمل‌های استالین بود، وی نگران بود که مبادا خبرهای پلنوم و استراتژی جدید حزب از طریق وانگ مینگ به گوش مسکو برسد. مائو به همین خاطر دستور داد متن سخنرانی‌هایش کاملاً محرمانه بماند. او برای قفل زدن بر دهان شرکت‌کنندگان در جلسات پلنوم دو «قطعه نامه هشدارآمیز درباره دیسیپلین» منتشر کرد. براساس این دو قطعه نامه شرکت‌کنندگان در جلسات پلنوم از «افشای اسرار» نزد «هر فردی در خارج یا داخل حزب» منع شده بودند. این به معنای آن بود که شرکت‌کنندگان در پلنوم اجازه نداشتند با همکاران حزبی خود در این باره حرف بزنند. آنها حتی مجاز نبودند با فرد یا افرادی که قبلاً در

جلسات اولیه پلنوم حضور داشتند، درباره دستور مائو مبنی بر آغاز جنگ داخلی علیه ملی گرایان حرف بزنند. به این ترتیب هیچ کسی جرئت نکرد به وانگ مینگ بگوید که مائو در جلسات پایانی پلنوم چه حملاتی علیه وی کرده است.

مائو برای به راه انداختن موجی از ترس و وحشت، روی کانگ شنگ، رئیس بدنام سازمان جاسوسی چین در سال های بعد، حساب باز کرده بود. کانگ شنگ هنگام اقامتش در شوروی برپاکسازی خونین صدها نفر از چینی های مقیم شوروی نظارت کرده بود. بسیاری از این چینی ها در پی پرونده سازی های کانگ، شکنجه، اعدام و یا به اردوگاه های کار اجباری اعزام شده بودند. کانگ در آن زمان معاون وانگ مینگ، نماینده حزب کمونیست چین در کمینترن، بود و از پیروان نزدیک وی به شمار می رفت. کانگ زمانی که برای اولین بار وارد ینان شد در جلسات آموزش کادرهای امنیتی حزب فریاد کشید: «زننده باد رفیق وانگ مینگ، رهبر نابغه حزب ما.» اما کانگ سریعاً متوجه شد که فرد برنده مائو است و به همین دلیل دست از نوچگی وانگ مینگ برداشت و نوچه مائو شد. مائو قبل از ازدواج با جیانگ چینگ از کانگ خواسته بود درباره همسر آینده اش تحقیق کند. کانگ و مائو حالا اتحاد نزدیکی با یکدیگر برقرار کرده بودند. مائو منصب ریاست «ک گ ب» حزب کمونیست چین را به کانگ داد و حتی آنقدر به او اطمینان پیدا کرد که اجازه داد گاردهای محافظش را شخصاً انتخاب کند.

به این ترتیب فضای شهر ینان به شدت پلیسی شده، تحت نظارت سفت و سختی قرار گرفت. و درست در چنین شرایطی بود که به وانگ مینگ امر شد بعد از شرکت در جلسه «مجمع ملی» در شهر چونگچینگ به ینان باز گردد. مائو ریاست «اداره جبهه متحد» را که

اسماً منصب مهمی بود، به وانگ مینگ داد. اما تدریجاً از اختیارات این اداره کاسته شد و منصب مذکور حالتی تشریفاتی به خود گرفت. یک شاهد عینی به خاطر می‌آورد که وانگ مینگ در آن روزگار حال و احوال خوشی نداشت: «او با سرآویزان و قدم‌های سنگین در خیابان‌های ینان راه می‌رفت و چنین به نظر می‌رسید که در افکار خودش غوطه‌ور است.» اما وانگ مینگ به صورت علنی محکوم و بی‌آبرو نشد زیرا او همچنان پیوندهای محکمی با مسکو داشت. علاوه بر این اعضای عادی حزب وی را به عنوان یکی از رهبران حزب دوست داشتند. بسیاری به خاطر می‌آورند که «وانگ مینگ سخنان بسیار ماهری بود و نظرات بسیار بانشاط و تحریک‌کننده‌ای داشت. جوانان وی را دوست داشتند.» اما مائو سخنان خوبی نبود. وانگ مینگ فعلاً چند ضربه اساسی خورده بود، تا بعداً کار نیمه تمام او به پایان برسد. از سال ۱۹۳۹ به بعد، که مائو به حزب دستور داد موضع تهاجمی علیه ملی‌گرایان اتخاذ کند، نبردهای بزرگی میان نیروهای کمونیست و ملی‌گرا در مناطق پشت جبهه ژاپنی‌ها در گرفت. در این نبردها که بر سر تصاحب مناطق بلاصاحب بود، معمولاً سرخ‌ها پیروز می‌شدند. تا ژانویه ۱۹۴۰ «ارتش مسیر هشتم» تحت ریاست چو ته و پنگ دی هوای صاحب حداقل ۲۴۰ هزار نیرو شده بود. در آغاز جنگ چین و ژاپن تعداد نفرات این ارتش فقط ۴۶ هزار نفر بود. «ارتش چهارم نوین» هم که در نزدیکی شانگهای و نانجینگ مستقر بود، تحت ریاست لیو شائو چی، دارای ۳۰ هزار نیرو (سه برابر تعداد اولیه) شده بود. تعداد پایگاه‌های سرخ در مناطق پشت جبهه ژاپنی‌ها شدیداً افزایش پیدا کردند. تنها پایگاه «جین چاجی» که در ۸۰ کیلومتری پکن قرار داشت، چنان توسعه‌ای یافت که ۲۵ میلیون نفر را تحت پوشش خود گرفت. در این مقطع که دو سال از آغاز جنگ چین و ژاپن

گذشته بود، سیاست واقع گرایانه مائو جایگزین سیاست

میهن پرستانه و ضد ژاپنی اولیه شده بود. حالا بسیاری از رهبران حزب کمونیست چین به ستایش از نبوغ مائو رو آورده و آینده نگری خونسردانه وی را تحسین می کردند. پنگ دی هوای در یک سخنرانی که در فوریه سال ۱۹۴۰ ایراد کرد از جمله گفت: «مائو تسه تونگ رهبر خردمند و آینده نگری است که می تواند تحولات سیاسی آتی را به نحو درستی پیش بینی کند و به خوبی از عهده مواجهه با این تحولات برآید.» و در همین دوران بود که چوئن لای به طور کامل به اردوی مائو رو آورد و تا آخر عمر سر سپرده او شد.

مائو اقدامات مثبتی برای حزب کمونیست چین انجام داده بود. اما او باید هوای استالین را هم می داشت. مائو برای چندین ماه سعی کرده بود که مسکو از نبرد میان سرخ ها و ملی گرایان مطلع نشود. مائو تنها زمانی به این واقعیت اذعان کرد که جنگ میان سرخ ها و ملی گرایان در ژوئن ۱۹۳۹ حسابی بالا گرفته بود به طوری که دیگر پنهان کردن این واقعیت ناممکن بود. البته او مدعی شد که سرخ ها صرفاً با هدف دفاع از خود وارد چنین جنگی شده اند. مائو سپس اضافه کرد که ملی گرایان از کمونیست ها متنفرند زیرا آنها می خواهند کره خاکی را از وجود هر چه کمونیست است پاک کنند.

مائو می دانست که چگونه باید با مخاطبان خود در مسکو بازی کند.

استالین در بهار ۱۹۳۹ رومان کارمن، مستند ساز درجه اول خود را برای تهیه یک فیلم خبری از مائو به ینان فرستاد. مائو در برابر دوربین کارمن کتابی از استالین را در دست گرفت و به خواندن آن مشغول شد. مائو در جلوی دوربین گیلانش را به سلامتی رفیق استالین بالا برد و گفت مسکو تنها جایی در جهان خارج است که وی مایل به دیدنش است. مائو موقع خدا حافظی با کارمن از خانه غار مانند خود

بیرون آمد و ناگهان از او پرسید: راه مسکو از کدام طرف است؟ و بعد آه عمیقی کشید و در سکوت طولانی فرو رفت. رومان کارمن به هنگام بازگشت به شوروی طی مقاله‌ای نوشت: «مائو با حرارت و صمیمیت بسیار از رفیق استالین سخن می‌گفت!»

مائو وسایل کارآمدتر دیگری هم در اختیار داشت. او دقت می‌کرد که فرستادگان حزب به مسکو حتماً از دوستان و متحدان وی باشند. مائو بعد از فرستادن پروفیسور سرخ به مسکو، رن بی شی را روانه این ماموریت کرد. مائو که سیاست جدیدش - جنگ علیه جیانگ - در تضاد با سیاست استالین بود، پشت سر هم نماینده و فرستاده به مسکو اعزام می‌کرد. این رشته ماموریت‌ها، با سفر لین بیائو به شوروی در پایان سال ۱۹۳۸ آغاز شد. لین بیائو ظاهراً برای معالجه جراحات‌های جنگی‌اش به مسکو آمده بود. او قبلاً در جبهه یک کت‌ژاپنی را برتن کرده و به همین خاطر اشتباهاً به جای یک ژاپنی گرفته شده و هدف گلوله ملی‌گرایان قرار گرفته بود.

لین بیائو همراه خودش اسنادی را برده بود که مائو خواهان رویت آنها از سوی مسکو بود. هدف مائو این بود که استالین از دسیسه چینی‌های وی و مواضع سیاسی واقعی‌اش بویی نبرد. لین بیائو به روس‌ها گفت «مائو رهبری اصول‌گرا، مصمم و قاطع برای حزب کمونیست چین است.» او در عوض از چوئن لای به عنوان «شیاد» و از چو ته به عنوان «ژاندارم سابق» که از ما نیست» یاد کرد.

تسه مین، برادر مائو، در ژوئن ۱۹۳۹ در پی لین بیائو به مسکو رفت. او هم ظاهراً برای معالجه به مسکو آمده بود اما حتی یک روز هم در بیمارستان نماند. وظیفه اصلی تسه مین تضعیف موقعیت وانگ مینگ بود. او به روس‌ها گفت وانگ مینگ «آدم رذلی» است. اتهامی که تسه مین بر وانگ مینگ وارد کرد این بود که وانگ مینگ در

دیدارش با استالین در مورد توانایی و قدرت ارتش سرخ چین غلوپی
مورد کرده بود. این اتهام سنگینی بود که می توانست بالقوه باعث
مرگ وانگ مینگ شود. هدف دیگر ماموریت تسه مین، کاستن از
نقش وانگ مینگ در کنگره آتی حزب کمونیست چین بود. طبق
برنامه قبلی قرار بود که وانگ مینگ دومین گزارش را که در مورد
سازماندهی حزب و ارتش بود خطاب به کنگره حزب ایراد کند. اما
تسه مین به روس ها گفت وانگ مینگ آدم درستی برای این کار
نیست. او به دروغ مدعی شد که وانگ مینگ «هرگز یک کار سازمانی
واقعی و عملی انجام نداده است.» تسه مین همچنین رقبای دیگر
مائو، کسانی مثل پو کو و لی وی هان (رهبر قدیمی کمونیست های
هونان)، را هدف لجن پراکنی های خود قرار داد و از هر دوی آنها به
عنوان «جانیان بزرگی که باید از بدنه رهبری حزب دور نگهداشته
شوند» یاد کرد. تسه مین اضافه کرد که پو کو بیشتر شبیه به
«اپورتونیست ها، تروتسکیست ها و راهزنان» است.

چوئن لای، سومین فرستاده مائو به مسکو، زمانی وارد کرملین شد که
جنگ جهانی دوم در اروپا تازه آغاز شده بود. او در چهاردهم سپتامبر
۱۹۳۹ در بیمارستانی در مسکو بستری شد تا شکستگی بازوی راستش
را که ناشی از سقوط وی از اسب بود، معالجه کند. چوئن لای، که
اخیراً و بدون چون و چرا به اردوی مائو پیوسته بود، از این تاریخ به بعد
به خدمتکار وفادار او تبدیل شد. چوئن لای در مسکو همه تلاش خود
را کرد تا مائو را بزرگ تر از آنچه که بود جلوه دهد. او به روس ها گفت
که رهبری حزب کمونیست چین باید مائو را به عنوان دبیر کل حزب
انتخاب کند. چوئن لای به مسکو اطمینان خاطر داد که خط سیاسی
حزب همچنان عبارت است از: «جنگ با ژاپن، در اولویت نخست». او
تاکید کرد که حزب کمونیست چین به «اتحاد با جیانگ کای شک»

برای ایجاد یک «جبهه متحد» علیه ژاپنی‌ها متعهد است. وی جزئیات گسترش و توسعه ارتش سرخ چین را شرح داد و لاف زنانه مدعی شد که «ارتش مسیر هشتم» تاکنون در بیش از ۲۶۸۹ عملیات جنگی علیه ژاپنی‌ها مشارکت کرده و همچنین تعداد اعضای حزب کمونیست چین به ۴۹۸ هزار نفر افزایش یافته که هفت برابر زمانی است که جنگ میان چین و ژاپن آغاز شد.

مائو هم‌زمان با بهره‌گیری از چوئن لای در مسکو، از طریق تسه مین اقدام به تخریب شخصیت چوئن لای نزد روس‌ها کرد. تسه مین بعد از عیادت چوئن لای در بیمارستان مسکو، به روس‌ها گفت این فرد (چو) عقاید «ناسالمی» در مورد روابط سرخ‌ها و ملی‌گرایان داشته و همچنین با اعدام چانگ موتائو، تروتسکیست مشهور چینی، مخالف بوده است.

مائو نگرانی‌هایی هم در مورد اوتو براون، مأمور مسکو در چین، داشت. براون سال‌ها پیش همراه چوئن لای به چین آمده و از پیش از شروع «راهپیمایی بزرگ» به عنوان مشاور در کنار سرخ‌ها خدمت کرده بود. مائو احتمال می‌داد که براون حرف‌های نامربوط خطرناکی درباره وی به اربابان روسی بزند. تسه مین ضمن دیدارش با ماموران روسی گفت تاکتیک‌های اتخاذ شده از سوی براون «ضد انقلابی» بودند. این نیز اتهامی بود که می‌توانست سبب اعدام براون شود. البته براون از پاکسازی‌های استالین جان سالم به در برد. او در خاطراتش نوشت که تسه مین عامدانه و با نقشه قبلی این اتهامات را علیه وی مطرح کرده بود. چوئن لای هم وارد معرکه شد و رفیق سابق خود، اوتو براون، را «دشمن انقلاب چین» لقب داد. براون در خاطرات خود از چوئن لای به عنوان «دادستان» خویش نام برده است.

مائو بعدها رقبای خود را متهم کرد که آلت دست خارجی‌ها بودند. اما

شیوه ترور شخصیتی که مائو برای نابودی رقبای خود به کار می بست
خاص خود او بود و کسی توان برابری با وی را نداشت.

بخش بیست و یکم: مطلوب ترین سناریو: تقسیم چین توسط استالین و ژاپن

(۱۹۳۹-۱۹۴۰؛ از ۴۵ تا ۴۶ سالگی مائو)

اتحاد شوروی در بیست و سوم اگوست ۱۹۳۹ یک پیمان عدم تجاوز با آلمان نازی امضا کرد. این دو کشور سی روز بعد به لهستان تجاوز و آن را بین خود تقسیم کردند. بسیاری در چین از این معامله استالین با هیتلر به شدت خشمگین و عصبانی شدند. چن تو هسیو که به خاطر استقلال زیادش سال‌ها پیش از حزب اخراج شده بود، در سال ۱۹۳۷ در پی تشکیل «جبهه متحد ملی گرایان - کمونیست‌ها» همراه تعداد دیگری از زندانیان سیاسی پس از تحمل چندین سال حبس از زندان ملی گرایان آزاد شد. او حالا در واکنش به انعقاد پیمان عدم تجاوز استالین-هیتلر، شعری نوشته و در آن استالین را به یک «شیطان سنگدل» تشبیه کرده بود؛ «شیطانی که از سر غرور و تفرعن به کشور همسایه‌اش حمله می‌کند... و بایک ضربت قهرمانان و دوستان قدیمی را زنده زنده می‌سوزاند... چپ و راست، مثل روز و شب، جای خود را با هم عوض می‌کنند، و تنها به فرمان او سیاه به جای سفید می‌نشینند و سفید به جای سیاه...»

پیمان استالین - هیتلر این دورنما را در برابر استالین باز می‌کرد که وی چه بسا بتواند پیمان مشابهی با ژاپن امضا کند تا بر اساس آن چین را - مثل لهستان - مشترکاً میان خود تقسیم کنند. درست در همین دوران، مسکو و توکیو قرارداد آتش بس با یکدیگر امضا کردند. هدف از این قرارداد جلوگیری از آغاز جنگ میان ارتش سرخ شوروی و ارتش ژاپن در مرزهای مغولستان و منچوری بود. تکرار سناریوی لهستان باعث نگرانی شدید جیانگ کای شک شد تا آنجا که این نگرانی خود را با مسکو در میان گذاشت. با این حال مائو واکنش خرسندانه‌ای

نشان داد. کل استراتژی مائو برای جنگ با ژاپن خلاصه شده بود در یک جمله: «درخواست از اتحاد شوروی جهت اعزام نیروهای نظامی به داخل خاک چین». در این صورت محتمل بود که استالین بخشی از خاک چین را اشغال و مائو را به عنوان حاکم منطقه اشغالی منصوب کند.

در اواخر سپتامبر همان سال، موقعی که ادگار اسنو نظر مائو را درباره احتمال امضای پیمان شوروی - ژاپن پرسید، مائو با لحنی سرشار از شور و شوق پاسخ داد: «شوروی می تواند چنین پیمانی را امضا کند البته به شرطی که این پیمان باعث کاهش حمایت شوروی از جنبش های آزادی بخش جهانی [بخوانید: حزب کمونیست چین و شخص مائو] نشود. اسنو پرسید: «آیا کمک شوروی به جنبش آزادی بخش چین می تواند از حیث شکل مشابه اشغال لهستان توسط شوروی باشد؟» پاسخ مائو کاملاً مثبت بود: «چنین احتمالاتی در لنینیسم وجود دارد.» حالا سناریوی لهستان مدل مطلوب مائو برای چین بود.^{۳۳۲}

مائو اشغال شرق فنلاند توسط شوروی در اوایل ۱۹۴۰ را نیز مورد ستایش قرار داد؛ هر چند که ترجیح داد این نقطه نظر خود را علناً بازگو نکند. مائو در اطلاعیه محرمانه ای به تاریخ بیست و پنجم ژوئن مدعی شد که توافقنامه صلح شوروی - فنلاند که بر اساس آن مسکو بخش های عظیمی از کشور فنلاند را ضمیمه خاک خود کرد، «پیروزی خلق های جهان و پیروزی انقلاب چین را تضمین می کند.» مائو در پی تقسیم فرانسه به دو قسمت (یکی تحت کنترل اشغالگران آلمانی و دیگری تحت کنترل حکومت دست نشانده ویشی)، باز هم خواب مشابهی برای چین می دید. او در اطلاعیه دیگری به تاریخ اول نوامبر خطاب به فرماندهان عالی ارتش سرخ چین نوشت: «همچنان

این احتمال وجود دارد که اتحاد شوروی با هدفِ تنظیمِ روابطِ چین و ژاپن، اقدام به مداخله [در چین] [بکند.]» مائو در این اطلاعیه ضمن ارجاع به تجزیه‌ای که به فرانسه تحمیل شده بود، متذکر شد «اگر اتحاد شوروی اقدام به مداخله [در چین] [بکند آن وقت ما سرخ‌های چین هم در وضع بهتری قرار خواهیم گرفت و هم مشکلات کمتری خواهیم داشت.» مائو همچنان امیدوار بود شوروی و ژاپن اقدام به تجزیه چین نکنند.

مائو حتی خط مرزی میان دو بخشِ چینِ تجزیه شده را نیز مشخص کرده بود. از نظر او این خط مرزی می‌توانست رودخانه یانگسه باشد که درست از وسط چین عبور می‌کند. مائو به یاران نزدیک خود گفته بود: «یانگسه می‌تواند خط مرزی باشد؛ ما می‌توانیم بر نیمی از چین حکومت کنیم...»

تکرار سناریوی لهستان ذهن استالین را نیز به خود مشغول ساخته بود. روس‌ها در سپتامبر ۱۹۳۹، کمی بعد از امضای پیمان استالین-هیتلر، شروع کردند به گفت‌وگو با ژاپنی‌ها. سرنوشت و آینده چین در محور این گفت‌وگوها قرار داشت. استالین به این ترتیب تمایل زیادی نشان داد به گسترش ارتش سرخ چین و مناطق سرخ. او از این طریق می‌توانست هنگام مذاکره با ژاپنی‌ها بر قدرت چانه‌زنی خود بیفزاید و امتیازات بیشتری از آنها بگیرد. استالین همچنین برای تحقق اهداف بلند مدت خود در دوران پس از جنگ، به تقویت هر چه بیشتر سرخ‌های چین نیازمند بود.

در طول زمستان ۱۹۴۰-۱۹۳۹ تغییر جهت عمده‌ای در روابط مائو با مسکو به وقوع پیوست. مائو تا قبل از این تاریخ همواره سعی می‌کرد مسکو را از جنگ و ستیز میان سرخ‌های چین و نیروهای ملی‌گرای جیانگ کای شک بی‌اطلاع نگه‌دارد، اما مائو حالا تصمیم گرفته بود

که برخورد صادقانه‌تری در این مورد داشته باشد و مسکو را در جریان واقعیت‌ها بگذارد. مائو تا قبل از امضای پیمان استالین - هیتلر، چنین جلوه می‌داد که نبردهای داخلی در چین صرفاً نتیجه تلاش

ملی‌گرایان برای نابودی کمونیست‌هاست و سرخ‌های چینی فقط برای دفاع از خود علیه ملی‌گرایان دست به اسلحه می‌برند. مائو بعد از امضای پیمان استالین - هیتلر، تلاش خود را برای جلب موافقت مسکو با سیاست «گسترش مناطق سرخ به بهای تضعیف جیانگ» آغاز کرد. مائو در بیست و دوم فوریه ۱۹۴۰ گزارش تند و تیزی به مسکو فرستاد و طی آن اعلام کرد: «ما ۶۰۰۰ تن از نیروهای آنها [

ملی‌گرایان] را در ایالت هبی^{۳۳۳} و ۱۰ هزار نفر

دیگر را در ایالت شانسی نابود کرده‌ایم؛ پیروزی در مجموع از آن ماست...»

استالین نه تنها به سرخ‌های چین دستور «توقف» نداد بلکه سه روز بعد مصوبه‌ای را امضا کرد که بر اساس آن ماهیانه ۳۰۰ هزار دلار آمریکایی در اختیار حزب کمونیست چین قرار می‌گرفت. چوئن لای هنگام بازگشت از شوروی، یک سیستم مخابراتی تازه جهت برقراری تماس‌های مخابراتی سریع‌تر میان مسکو و حزب کمونیست چین، همراه خود آورد. او این تجهیزات را مستقیماً تحویل مائو داد.^{۳۳۴}

دستیار مائو که به زبان روسی مسلط بود، نوشته است:

«صدر مائو تنها کسی بود که حق استفاده از این سیستم مخابراتی تازه را داشت. او شخصاً بر تمامی تماس‌های مخابراتی نظارت می‌کرد و همچنین تعیین می‌کرد که تلگراف‌های دریافتی باید به رویت چه کسانی برسد.»

مائو در سپتامبر ۱۹۳۹ بعد از امضای پیمان شوروی - آلمان و افزایش احتمال امضای پیمان مشابهی میان شوروی - ژاپن، همکاری

محرمانه اما نزدیک و طولانی مدتی را با سازمان جاسوسی ژاپن آغاز کرد. هدف وی از این ابتکار عمل، تخریب هر چه بیشتر جیانگ کای شک و حفظ نیروهای ارتش سرخ بود. این عملیاتِ محرمانه حزب کمونیست چین زیر نظر مردی به اسم پان هان نیان^{۳۳۵} اداره می شد. او ارتباط نزدیکی با ایچی ایوایی^{۳۳۶}، معاون کاردار ژاپن در شانگهای، داشت. ایچی ایوایی همچنین یکی از مأموران عالی رتبه سازمان جاسوسی ژاپن بود. یک کارت شناسایی ژاپنی ویژه از سوی ایچی ایوایی برای پان هان نیان صادر شده بود که روی آن نوشته شده بود: «قابل توجه تمامی پرسنل نظامی، انتظامی و ژاندارمری: قبل از انجام هر گونه پرس و جو درباره صاحب این کارت حتماً با سرکنسول ژاپن در چین تماس بگیرید.» همچنین یک اپراتور مخابراتی ویژه ازینان به شانگهای فرستاده شده بود تا در منزل ایچی ایوا مستقر باشد و امور ارتباطی مستقیم میان دو طرف را اداره کند.

پان اطلاعاتی درباره توانایی جیانگ برای مقاومت علیه ژاپنی ها، تعارضِ جیانگ با کمونیست ها، روابط او با قدرت های خارجی، و وضعیت جاسوسان آمریکایی و بریتانیایی در هنگ کنگ و چونگچینگ، در اختیار ایوایی گذاشت. ژاپنی ها با شور و شغف بسیار این اطلاعات جاسوسی درجه اول را از حزب کمونیست چین و نماینده اش پان هان نیان دریافت می کردند. ایوایی قبل از تجاوز ژاپن به هنگ کنگ در دسامبر ۱۹۴۱، به مأموران و جاسوسان حزب کمونیست چین کمک کرد که از هنگ کنگ خارج شوند. در پی توافق پان و ایوایی، برخی از مأموران سرخ به کار جمع آوری اطلاعات جاسوسی برای ژاپنی ها ادامه دادند. برخی دیگر از این مأموران به شانگهای اعزام شدند تا به «جنبش صلح» ژاپنی ها کمک کنند. «جنبش صلح» مهم ترین تشکیلات غیرنظامی بود که از سوی ژاپنی ها

برای وادار کردن چینی‌ها به «تسلیم داوطلبانه» تأسیس شده بود. مهم‌ترین نهاد در دل این تشکیلات سازمانی بود به اسم «جنبش احیای آسیا و بنای کشور» که پان در بنیانگذاری و آغاز به کار آن نقش مهمی داشت. بودجه این نهاد از سوی توکیو تأمین شده و بسیاری از کمونیست‌های چین در پوشش مُبدّل در آن کار می‌کردند. سرخ‌ها متقابلاً از ژاپنی‌ها برای ضربه زدن به ملی‌گرایان استفاده می‌کردند. یکی از ماموران سابق سازمان اطلاعاتی حزب کمونیست چین اینگونه به خاطر می‌آورد:

«تاکتیک حزب ما در ارتباط با ژاپنی‌ها و سازمان‌های همدست آنها عبارت بود: از دستانِ این دشمن برای ضربه زدن به آن دشمن دیگر استفاده کنید. رفیق کانگ شنگ بارها این تاکتیک را به ما متذکر شد.... سازمان‌های همدست ژاپنی‌ها آکنده از رفقای ما بودند. ما از چاقوهای ژاپنی برای سلاخی ملی‌گرایان استفاده می‌کردیم... یکی از چیزهایی که شخصاً شاهدش بودم نابودی «ارتش زیرزمینی ملی‌گرایان» در جنوب یانگسه توسط ژاپنی‌ها بود. نابودی این ارتش نمونه‌ای بود از همکاری عالی میان ژاپنی‌ها و حزب ما»^{۳۳۷} پان هان نیان جدای از تخریب جیانگ کای شک و نیروهایش وظیفه دیگری هم به عهده داشت. او موظف بود ژاپنی‌ها را وادار کند که در واکنش به عملیات سرخ‌ها، دست به هیچ اقدامی نزنند. سرخ‌ها تا آنجا پیش رفتند که پیشنهادِ امضای یک آتش‌بس محرمانه را در شمال چین به ژنرال ساداکی کاگسا^{۳۳۸}، بلندمرتبه‌ترین مامور امنیتی ژاپن در چین، ارائه کردند.

در شرقِ چین توافقی میان کمونیست‌ها و ژاپنی‌ها صورت گرفت. بر این اساس «ارتش چهارم نوین» سرخ‌ها از اشغالِ خطوط آهن منطقه دست بر می‌داشت و ژاپنی‌ها هم در عوض به این ارتش اجازه حضور

در منطقه را می دادند. ژاپنی ها از این پس برای چندین سال متوالی بدون هیچ مشکلی از خطوط راه آهن چینی ها استفاده کردند، و «ارتش چهارم نوین» هم توانست به آرامی خود را گسترش و توسعه دهد. پرنس میکاسا^{۳۳۹}، برادر امپراتور ژاپن (هیروهیتو)^{۳۴۰}، دلایل اتخاذ این تاکتیک از سوی ژاپنی ها را اینگونه برای ما «نویسندگان کتاب» شرح داد: «از نظر ما (ژاپنی ها) کمونیست های چینی فقط قادر به ایجاد مزاحمت های کوچک بودند و لذا ما هیچ اهمیت استراتژیکی برای آنها قائل نبودیم.» از نگاه ژاپنی ها دشمن اصلی جیانگ کای شک بود.

کمونیست ها تا بهار سال ۱۹۴۰ موفق شدند بخش های عظیمی از مناطق روستایی را در شمال چین از آن خود کنند. سرخ ها، طی مجموعه نبردهایی که در ماه مارس به وقوع پیوست - درست بعد از ابراز سکوت حاکی از رضایت استالین در قبال تاکتیک تصاحب زمین مائو - موفق به نابودی ۶ هزار تن از نیروهای ملی گرا شدند. چوته و پنگ دی هوای، فرماندهان «ارتش مسیر هشتم»، که مواضع خود را در شمال چین مستحکم کرده بودند، احساس کردند که اکنون باید دست به اقدامی علیه ژاپنی ها بزنند. آنها در اوّل آوریل ۱۹۴۰ به ارتش تحت امر خود دستور دادند که برای حمله گسترده علیه خطوط مواصلاتی ژاپنی ها آماده شود. مائو از دادن اجازه برای آغاز چنین عملیاتی طفره می رفت. او در عوض به تمامی سپاهیان قابل دسترس دستور داد که به شرق چین مرکزی رفته و مناطق بیشتری را در این منطقه به اشغال خود درآورند. چوته و پنگ دی هوای مجبور شدند نقشه خود را کنار بگذارند.

درست در همین زمان، جیانگ کای شک از چوته دعوت کرد که برای پاره ای مذاکرات به چونگچینگ بیاید تا شاید بتوانند راه حلی

برای پایان دادن به مخاصمات میان ارتش سرخ و ارتش ملی گرایان پیدا کنند. چو ته سر راه درینان توقف کرد زیرا که مائو از قبل به وی گفته بود که قرار است یک کنگره حزبی درینان برگزار شود. اما چو ته هیچ نشانی از برپایی کنگره درینان ندید. با این حال مائو به چو ته اجازه خروج ازینان را نداد و وی را تا پایان جنگ در این شهر نگهداشت [یا بهتر بگوییم: بازداشت کرد]. هر چند که چو ته فرمانده کل «ارتش مسیر هشتم» بود، اما از این بعد هیچ نقشی در جنگ بازی نکرد. مائو از وی تنها به عنوان یک مهر لاستیکی استفاده می کرد. مائو فرد دیگری را به چونگچینگ فرستاد. این فرد چوئن لای بود. مائو کانال ارتباط با جیانگ را نیز منحصراً در اختیار خود گرفت. مائو به این ترتیب هم بر تماس های مسکو نظارت انحصاری می کرد و هم بر تماس های چونگچینگ.

جنگ چین و ژاپن در مه ۱۹۴۰ وارد مرحله حادّی شد. ژاپنی‌ها بر شدت بمباران‌های چونگچینگ افزوده بودند. کارشناسان نظامی معتقدند که چونگچینگ در تاریخ جهان رکورددار شهرهایی است که هدف بمباران‌های هوایی قرار گرفته‌اند. به عبارت دیگر هیچ شهری در جهان به اندازه چونگچینگ بمباران نشده است. در ظرف شش ماه (از مه ۱۹۴۰ به بعد) هزاران تن بمب روی چونگچینگ فرو ریخته شد. گفته می‌شود که این حجم عظیم بمب معادل بود با یک سوم همه بمب‌هایی که هواپیماهای متفقین (آمریکا، انگلستان و شوروی) طی جنگ اقیانوس آرام روی ژاپن ریختند. تنها در یکی از حملات هوایی ژاپنی‌ها به چونگچینگ ده هزار تن از اهالی این شهر کشته شدند. ارتش ژاپن هم‌زمان به سوی یانگسه و چونگچینگ پیش تاخت. توکیو از فرانسه خواست راه آهن ویتنام را که به چین راه داشت تعطیل کند. آنها از بریتانیایی‌ها هم خواستند «جاده برمه» را که تحت کنترلشان بود، مسدود کنند. هر دوی این دولت‌های غربی در بیستم ژوئن و هجدهم جولای ۱۹۴۰ با خواسته‌های ژاپن موافقت کردند؛ هر چند که بریتانیا فقط برای سه ماه «جاده برمه» را تعطیل کرد. در چونگچینگ فشار برای انجام معامله با ژاپن به اوج خود رسیده بود. جیانگ کای شک - و چین - لحظاتی بحرانی را از سر می‌گذراندند. از نظر مائو این بحران، که در حکم یک موهبت آسمانی بود، هر چه شدت بیشتری می‌یافت باعث خوشحالی بیشتر او می‌شد. مائو بعدها گفت: «من امیدوار شده بودم که آنها [ژاپنی‌ها] تا جایی که می‌توانند به چونگچینگ نزدیک شوند.» مائو امیدوار بود شوروی در پی این اقدام ژاپن، راساً در چین مداخله نظامی کند.

اما پنگ دی هوای که حالا بعد از شبه بازداشت شدن چو ته درینان، عملاً رئیس «ارتش مسیر هشتم» شده بود، تصمیم داشت به نحو غیر

مستقیم به چونگچینگ کمک کند. او به همین منظور برنامه‌های قبلی خود را برای آغاز عملیات بزرگ نظامی علیه خطوط مواصلاتی ژاپنی‌ها در شمال چین احیا کرد. پنگ دی هوای نام‌پر سر و صدای «عملیات صد لشکر» را روی این عملیات نظامی گذاشته بود. پنگ در بیست‌دوم جولای ۱۹۴۰ به ارتش تحت فرمان خود دستور داد که برای حمله در روز دهم اگوست آماده باشند. او با مائو تماس مخابراتی گرفت و وی را در جریان نقشه جنگی‌اش گذاشت. مائو هیچ جوابی نداد. پنگ دوباره تماس گرفت اما مائو باز هم سکوت کرد. پنگ نهایتاً وقتی تلگراف سومش بدون پاسخ ماند، تصمیم گرفت عملیات مورد نظر خود را در بیستم اگوست آغاز کند.

پنگ می‌دانست که مائو این عملیات را دوست ندارد. از نظر مائو چنین عملیاتی نه تنها به جیانگ یاری می‌رساند بلکه به سرخ‌ها آسیب می‌زند، زیرا توکیو در عملیات انتقامی حتماً به مناطق سرخ حمله می‌کرد. با این حال پنگ در این مقطع منافع ملی کشورش را بر منافع حزبی و گروهی خویش مقدم دانست.

عملیات موسوم به «صد لشکر» یک ماه طول کشید و خسارات بسیار زیادی به تاسیسات مورد استفاده ژاپنی‌ها - و نه سپاهیان ارتش ژاپن - وارد کرد. ژاپنی‌ها اذعان کردند که «کاملاً غافلگیر» شده‌اند. آنها خسارات وارده به خطوط آهن و شاهراه‌ها را بعضاً «فوق‌العاده وخیم» و «به نحو وصف‌ناپذیری گسترده» ارزیابی کردند. معادن زغال سنگ «جینگ شینگ» که سوخت لازم برای کارخانه‌های فولادسازی «آنشان» در منچوری را تامین می‌کردند، به شدت آسیب دیدند به طوری که برای مدت «حداقل شش ماه» تعطیل شدند. ژاپنی‌ها در پی این عملیات مجبور شدند یکی از لشکرهای خود را از جبهه مقابله با جیانگ بیرون بکشند و برای مدتی کوتاه اجرای برنامه‌های خود را

در خصوص اشغال دو خط آهن جنوبی چین به تعویق اندازند.

«عملیات صد لشکر» بیش از هر چیز باعث ارتقای روحیه ملت چین، به ویژه در مناطق بمباران شده تحت کنترل ملی گرایان، شد.

مطبوعات ملی گرایان از عملیات تهاجمی «ارتش مسیر هشتم» تقدیر و ستایش کردند. یکی از این مطبوعات نوشت: «ما این ارتش را ستایش می کنیم زیرا با عملیات خود ضربه مرگباری زد بر این شایعه که ملت چین در گرداب تفرقه و اختلافات داخلی غرق شده است.» چوئن لای از چونگچینگ به مائو تلگراف زد: «عملیات تاثیر بسیار بزرگی به جا گذاشته است. ما مشغول تبلیغ کردن درباره این عملیات هستیم...» مائو هم تا آنجا که امکان داشت از «عملیات صد لشکر» استفاده تبلیغاتی کرد.

اما مائو در خفا عصبانی بود زیرا عملیات مذکور خسارات عمده‌ای -

حدود ۹۰ هزار کشته - به ارتش سرخ وارد کرده بود. علاوه بر این،

ژاپنی ها در پی «عملیات صد لشکر» دست به عملیات انتقامی

متعددی علیه سرخ ها زدند که در نتیجه آن، مساحت مناطق سرخ به

نصف کاهش یافت. مناطق سرخ که تا قبل از «عملیات صد لشکر»

دارای ۴۴ میلیون نفر جمعیت بود حالا فقط ۲۵ میلیون نفر را شامل

می شد. اما پنگ دی هوای طی مدت کوتاهی صدمات وارده به

«ارتش مسیر هشتم» را ترمیم کرد و پایگاه های قبلی را دوباره به

دست آورد. «ارتش مسیر هشتم» ظرف حدود دو سال صاحب ۴۰۰

هزار نیرو شد که بسیار بیشتر از زمانی بود که این ارتش تازه درگیر

جنگ شده بود. پنگ همچنین توانست با موفقیت کامل پایگاه های

ویران شده سرخ ها را به دست آورده و آنها را بازسازی کند.

اما مائو بیش از هر چیز از این عصبانی بود که این ابتکار عمل ارتش

سرخ (عملیات صد لشکر) باعث شده که هم شکست جیانگ کای

شک اندکی به تعویق بیفتد و هم دخالت نظامی شوروی در چین. مائو در سال‌های بعد کاری کرد که پنگ دی هوای مجبور شد هزینه گزافی برای اجرای «عملیات صد لشکر»پردازد؛ عملیاتی که باید آن را تنها عملیات نظامی گسترده سرخ‌ها در حین هشت سال اشغال چین توسط ژاپن لقب داد.

شهر چونگچینگ (پایتخت موقت ملی گرایان) به رغم بمباران‌های سنگین ژاپنی‌ها همچنان ایستادگی می‌کرد و جیانگ کای شک هم قصد تسلیم شدن نداشت. مائو مجبور شد راه دیگری برای کشاندن پای ارتش سرخ شوروی به داخل چین بیابد. جیانگ در این هنگام برنامه‌ای برای پایان دادن به مخاصمات ملی گرایان - کمونیست‌ها ارائه کرد. این برنامه در صورت اجرا باعث جدایی فیزیکی ارتش سرخ از ارتش ملی گرایان می‌شد. تا این زمان، «ارتش مسیر هشتم» اغلب مناطق قابل دسترسی در شمال چین را در زیر نظارت خود گرفته بود. بنابراین از شدت منازعات میان سرخ‌ها و ملی گرایان تا حد زیادی کاسته شده بود. در حال حاضر تهدید جنگ داخلی (جنگ میان سرخ‌ها و ملی گرایان) به دره یانگسه در شرق چین مرکزی در نزدیکی شانگهای و نانجینگ انتقال یافته بود. برنامه جیانگ ایجاب می‌کرد که «ارتش چهارم نوین» از منطقه یانگسه خارج شده، به «ارتش مسیر هشتم» در شمال چین ملحق شود. سرخ‌ها در عوض انجام این کار اجازه می‌یافتند تمامی مناطق خود را در شمال چین حفظ کنند. جیانگ در شانزدهم جولای ۱۹۴۰ معامله مذکور را، در قالب «دستور» نظامی به «ارتش چهارم نوین» جهت ترک منطقه ظرف مدت حداکثر یک ماه، ارائه کرد.

مائو قصد نداشت مراکز استراتژیک و ثروتمند در مرکز چین را رها کند. او «دستور - پیشنهاد» جیانگ کای شک را رد کرد. مائو در واقع

امیدوار بود که جیانگ برای انتقالِ «ارتش چهارم نوین» به زور متوسل شود زیرا در این صورت بهانه خوبی برای آغاز یک جنگ داخلی تمام عیار پیدا می کرد. پانیوشکین^{۳۴۱} —سفير شوروی در چین، نوشت: «محاسبه مائو این است که اگر یک جنگ داخلی در چین آغاز شود شوروی از حزب کمونیست چین حمایت خواهد کرد... مائو خواهان وقوع چنین تحولی است.»

مائو در بسیاری از تلگراف‌های خود به مسکو در تابستان آن سال به روس‌ها توصیه می کرد که به وی کمک کنند تا «ضرباتی جدی» به ملی گرایان وارد کند. «ارتش چهارم نوین» به جای انتقال به شمال چین در آغاز اکتبر عملیات جنگی گسترده‌ای را علیه ارتش ملی گرایان آغاز کرد. این بزرگ‌ترین عملیاتی بود که سرخ‌ها تا آن زمان علیه ملی گرایان انجام داده بودند. محل وقوع درگیری منطقه‌ای بود به اسم «پُلِ زرد»^{۳۴۲} در این عملیات ۱۱ هزار تن از نیروهای ملی گرا همراه دو ژنرال آنها کشته شدند. جیانگ دستوری برای انتقام‌گیری صادر نکرد و خبر این شکست را، مثل بسیاری دیگر از شکست‌های مشابه بعدی، پنهان نگه‌داشت. جیانگ بر خلاف مائو از آغاز یک جنگ داخلی اجتناب می ورزید زیرا می دانست که در صورت وقوع چنین جنگی از احتمال پیروزی چین در جنگ با ژاپن کاسته می شود. او در نوزدهم اکتبر تنها به تکرار دستور قبلی خود در خصوص انتقال «ارتش چهارم نوین» به «مناطق تعیین شده» ظرف مدت حداکثر سی روز، اکتفا کرد.

مائو این دومین ضرب الاجل را هم نادیده گرفت. او خواهان این بود که سپهسالار جیانگ را تحریک به استفاده از زور کرده تا به این بهانه بتواند جنگ داخلی تمام عیاری را راه بیندازد و پای ارتش شوروی را به داخل چین باز کند. جیانگ باز هم در برابر تحریکات مائو سکوت کرد

و دست به هیچ اقدامی نزد. مائو نقاط ضعف سپهسالار را خوب می‌شناخت. او در سوم نوامبر به چوئن لای نوشت: «جیانگ بیش از هر چیز از وقوع جنگ داخلی و از ناراحتی اتحاد شوروی هراس دارد، لذا ما می‌توانیم با استفاده از همین نقاط ضعف آزارش دهیم.» مائو در هفتم نوامبر ۱۹۴۰، به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب بلشویکی، تلگرافی به مسکو زد و طی آن پیشنهادی را مطرح کرد که تا آن زمان ستیزه جویانه‌ترین پیشنهاد وی به شمار می‌رفت. این تلگراف، با امضای مائو خطاب به دیمیتروف و مانیوئیلسکی، حامی اصلی مائو در کمینترن، مخابره شده بود. کپی‌هایی از تلگراف به دفتر استالین و دفتر سیمون تیموشنکو^{۳۴۳}، وزیر دفاع شوروی، ارسال شد. برنامه پیشنهادی مائو شامل اعزام ۱۵۰ هزار سرباز به منظور وارد آوردن «ضربه» به صفوف نظامی جیانگ بود. مائو عملیات مذکور را «ضد حمله پیش‌گیرانه» لقب داده بود که معنای آن این بود که وی گلوله اول را شلیک خواهد کرد.

مائو خواهان این بود که مسکو از وی برای شروع یک جنگ داخلی تمام عیار در گرماگرم جنگ چین و ژاپن، حمایت کند. مائو با توجه به تحولاتی که اخیراً رخ داده بود، احساس می‌کرد شرایط برای جلب حمایت استالین بسیار مناسب است و به همین دلیل بود که جرئت کرده بود چنین پیشنهاد تندی - حمله به جیانگ - را مطرح کند. کرم‌لین از اواخر سپتامبر درگیر مباحثی جهت پیوستن به «پیمان سه جانبه» ای شده بود که ژاپن و آلمان نازی و ایتالیای فاشیست از اعضای آن بودند. مائو تشخیص داده بود که حالا زمان مناسبی است تا سرخ‌های چین با همکاری ژاپنی‌ها به جیانگ حمله کنند و چه بسا وی را برای همیشه از سر راه بردارند. مائو حساب می‌کرد که اگر سرخ‌ها در شکست جیانگ مشارکت داشته باشند، در این صورت

قدرت چانه زنی استالین بر سر میز مذاکره با ژاپنی‌ها به شدت افزایش خواهد یافت.

تلگراف مائو به مسکو مبنی بر درخواست اجازه برای ورود سرخ‌ها به یک اتحاد نامقدس با ژاپنی‌ها، درست در آستانه سفر مولوتف^{۳۴۴} (وزیر امور خارجه شوروی) به برلین به دست او رسید. مولوتف عازم برلین بود تا هیتلر را وادار به کمک به شوروی برای ایفای نقش مهم‌تر و زورمدارانه‌تر در جنگ میان چین و ژاپن کند. دستور کار مولوتف مشخص بود: «بحث درباره ضرورت دستیابی به صلحی شرافتمندانه برای چین (جیانگ کای شک)، به وساطت اتحاد شوروی و با مشارکت آلمان و ایتالیا... (و باقی ماندن منچوکو برای ژاپنی‌ها)» مولوتف در دیداری حضوری با هیتلر به وی گفت: «ما باید راه خروج مسالمت جویانه‌ای برای حل قضیه چین و ژاپن بیابیم... اتحاد شوروی و آلمان در این مورد می‌توانند نقش مهمی بازی کنند.» اما هیتلر علاقه‌ای به موضوع نشان نداد.

شرایطی که ژاپن به شوروی ارائه می‌کرد، در تطابق با توقعات استالین نبود. توکیو مایل بود که دایره نفوذ روس‌ها محدود به مغولستان بیرونی و شین جیانگ باشد. اما این برای استالین هیچ جذابیتی نداشت زیرا او دست به نقد مناطق مذکور را تحت کنترل خود داشت. ژاپن همچنین حاضر شده بود حکومت کمونیست‌ها در سه ایالت شمال غربی چین (شانشی، گانسو و نینگ شیا) را به رسمیت بشناسد، البته به شرطی که روس‌ها قول می‌دادند که فعالیت‌های ضد ژاپنی کمونیست‌ها را مهار کنند. اما این پیشنهادها برای استالین کفایت نمی‌کرد زیرا حزب کمونیست چین، دست به نقد مناطقی را تحت کنترل داشت که فراتر از سه ایالت مذکور بود.

شکست مسکو در انجام معامله با توکیو به معنای احیای اولویت قبلی

استالین بود: به تعویق انداختن حمله احتمالی ژاپن به شوروی. معنای دیگر این سیاست این بود که مائو فعلاً نباید یک جنگ داخلی تمام عیار را آغاز کند. استالین خواهان چین یک پارچه‌ای بود که بتواند به جنگ با ژاپن ادامه دهد و ارتش این کشور را در مرکز چین زمین گیر کند. استالین در همین زمان ژنرال واسیلی چویکوف را به عنوان مشاور نظامی تازه‌اش به چونگ‌چینگ (پایتخت موقت ملی گرایان) فرستاد. چویکوف قبل از عزیمتش به چین نزد استالین فرا خوانده شد تا به صورت مستقیم دستورات را از وی بگیرد. چویکوف در این دیدار از استالین پرسید چرا وی را به جای فرستادن نزد ارتش سرخ چین نزد جیانگ کای شک می‌فرستد. استالین جواب داد: «وظیفه اکید شما این است که دستانِ متجاوزِ ژاپن را در چین محکم ببندید.»^{۳۴۵} به این ترتیب کرملین خط سیاسی مورد نظرش را به مائو ابلاغ کرد: اقدام به شلیک (علیه جیانگ) نکنید. مسکو در بیست و پنجم نوامبر دستورات مشخص‌تری را به مائو داد: «فعلاً با زمان بازی کنید، مانور بدهید، و با جیانگ کای شک در مورد هر شیوه امکان‌پذیری برای انتقال نیروهای ارتش سرخ از مرکز چین [به شمال] چانه بزنید... ضروری است که از آغاز هر عملیات نظامی [علیه جیانگ] خودداری کنید...» اما مسکو به مائو و سرخ‌ها اجازه داد که در صورت هدف حمله قرار گرفتن از خود دفاع کنند: «با این حال، اگر جیانگ کای شک به شما حمله کرد شما باید با تمام قدرت دفاع کنید... در این صورت، مسئولیتِ انشعاب [منظور انشعاب سرخ‌ها از ملی گرایان است] و آغاز جنگ داخلی کاملاً به عهده جیانگ خواهد بود...» از نظر مائو در این دستورات نقطه امیدی وجود داشت: اگر جیانگ وادار به شلیک تیر نخست می‌شد جنگ داخلی آغاز می‌شد. اما از آنجایی که ضرب الاجل‌های جیانگ در مورد انتقال «ارتش چهارم

نوپن» به شمال به سررسیده و جیانگ کاری نکرده بود، مائو به این نتیجه رسید که «امکان یک حمله بزرگ از سوی ملی گرایان علیه ارتش سرخ وجود ندارد...»

مائو حالا که در تحریک جیانگ برای شلیک تیر نخست شکست خورده بود، به سراغ نقشه دیگری رفت تا با اجرای آن جیانگ را وادار به شلیک تیر اول کند.

بخش بیست و دوم: گستراندن تله مرگ برای مردان خودش (۱۹۴۰-۱۹۴۱؛ از ۴۶ تا ۴۷ سالگی مائو)

شیانگ ینگ، کمیسر سیاسی «ارتش چهارم نوین» - ارتش سرخی که در شرق چین مرکزی مستقر بود - از جمله دشمنان قدیمی مائو به شمار می‌رفت. مائو ده سال قبل، زمانی که شیانگ ینگ علیه اقدامات سرکوب‌گرانه وی در جریان پاکسازی‌های خونین عناصر «ضد بلشویکی» اعتراض کرد، سعی در نابودی او کرده بود. شیانگ ینگ در جریان «راهپیمایی بزرگ» نیز به تصمیمات غلط مائو اعتراض کرده و پیش‌بینی کرده بود که وی برنامه‌های گسترده‌ای برای غصب قدرت تدارک دیده. شیانگ ینگ در سال‌های بعد همچنان به مخالفت‌های آشکار خود علیه مائو ادامه داد و حتی گهگاه از مسخره کردن او نیز ابایی نداشت.

ستاد مرکزی ارتش شیانگ ینگ دارای ۱۰۰۰ کارمند دفتری و ۸۰۰۰ سرباز رزمی بود که در مکان زیبایی به اسم «قله آبر» در نزدیکی هوانگ‌شان (یا کوهستان زرد) مستقر بودند. این کوهستان به زیباترین و شگفت‌انگیزترین کوهستان چین معروف است. در اینجا ابرهای زیبا درست در برابر چشمان حیرت‌زده انسان با سرعتی خیره‌کننده حرکت می‌کنند، می‌رقصند، در هم می‌آمیزند و باران‌زا می‌شوند. گروه شیانگ ینگ در دسامبر ۱۹۴۰ تنها بخش کوچکی از «ارتش چهارم نوین» بود که در جنوب رودخانه یانگسه استقرار داشت. مائو قبلاً ۹۰ درصد از این ارتش را تحت رهبری جداگانه همپیمانانش لیو شائو‌چی به شمال رودخانه یانگسه منتقل کرده بود. مائو در آن ماه ترتیبی داد تا گروه شیانگ ینگ ظاهراً به دست ارتش ملی‌گرایان قتل عام شود. هدف مائو این بود که استالین را از این طریق تحریک کند تا وی به سرخ‌ها اجازه حمله به جیانگ را بدهد.

جیانگ، چند ماه قبل (در جولای) به «ارتش چهارم نوین» دستور داده بود به شمال چین نقل مکان کند اما مائو به این دستور توجهی نکرده بود. نهایتاً، مائو در ماه دسامبر به شیانگ ینگ گفت: خود را برای حرکت به سوی شمال یانگسه آماده کنید.

در برابر شیانگ ینگ دو مسیر برای حرکت دادن نیروهایش به سمت شمال وجود داشت. کوتاه‌ترین مسیر در جانب شمال قرار داشت و به «مسیر شمالی» معروف بود. مسیر دوم از جانب جنوب شرقی می‌گذشت که عبور از رودخانه یانگسه در بخش‌های پایینی‌اش را شامل می‌شد. این مسیر به «مسیر شرقی» معروف بود. سپهسالار جیانگ کای شک در روز دهم دسامبر «مسیر شمالی» را برای عبور «ارتش چهارم نوین» مشخص و تعیین کرد. مائو نیز در روز بیست‌ونهم دسامبر به اطلاع شیانگ ینگ رساند که «مسیر شمالی» برای انتقال ارتش وی در نظر گرفته شده است.

اما مائو روز بعد ناگهان به شیانگ ینگ تلگراف زد و به وی دستور داد که سربازانش را باید از «مسیر شرقی» به سمت شمال ببرد. این در حالی بود که سپهسالار جیانگ قبلاً مسیر مذکور را نامناسب تشخیص داده و با آن مخالفت کرده بود. مائو بدون اینکه سپهسالار را در جریان تغییر مسیر بگذارد، به شیانگ دستور داد که از «مسیر شرقی» استفاده کند. این در حالی بود که جیانگ تصور می‌کرد سرخ‌ها برای رفتن به شمال از مسیر توافق شده شمالی استفاده خواهند کرد. در روز سوم ژانویه ۱۹۴۱ تلگرافی از شخص سپهسالار جیانگ به دفتر ستاد مرکزی شیانگ ینگ واصل شد که در آن صراحتاً ذکر شده بود که مسیر توافق شده، «مسیر شمالی» است. جیانگ اضافه کرده بود:

«من به اعضای ارتشم دستور داده‌ام که در طول این مسیر امنیت شما را حفظ کنند.»

شیانگ ینگ بلافاصله در پاسخ تلگراف زد که او قصد دارد به جای مسیر شمالی از مسیر شرقی استفاده کند لذا ایمنی سپاهیان‌ش در این مسیر (شرقی) باید تامین شود. اما در پی کارشکنی مائو این تلگراف حیاتی هرگز به دست جیانگ کای شک نرسید. مائو همه فرماندهان ارتش سرخ را از برقراری ارتباط مستقیم با سپهسالار جیانگ منع کرده و دستور داده بود همه ارتباطات مخابراتی و غیر آن می‌بایست از کانال وی صورت بگیرد. شیانگ ینگ مجبور بود پیام خود را از طریق مائو به اطلاع جیانگ برساند، و مائو هم تصمیم گرفته بود مانع از ارسال این پیام شود. به این ترتیب شیانگ ینگ و سپاهیان‌ش در شب بارانی و سرد ۴ ژانویه ۱۹۴۱ در «مسیر شرقی» به راه افتادند. و این در حالی بود که شیانگ خبر نداشت که تلگراف مهم او به دست جیانگ نرسیده است.^{۳۴۶} شیانگ ینگ و سپاهیان‌ش با گروهی از نیروهای ملی‌گرا، که از حیث سرباز و تجهیزات بسیار بزرگ‌تر بودند، رو در رو شدند. نیروهای ملی‌گرا از آمدن نیروهای شیانگ بی‌اطلاع بودند لذا تصور کردند که هدف حمله سرخ‌ها قرار گرفته‌اند. جنگ سختی در روز ۶ ژانویه بین دو طرف آغاز شد. در این روز، ژنرال کو^{۳۴۷}، فرمانده نیروهای ملی‌گرا در صحنه نبرد، دستور «انهدام» نیروهای سرخ را صادر کرد.

شیانگ ینگ طی تلگراف‌های دیوانه‌وارش به مائو درینان از وی می‌خواست که به ملی‌گرایان بگوید از گلوله باران کردن سرخ‌ها خودداری کنند، اما مائو هیچ کاری نکرد. موقعی که لیو شائو چی، رئیس «ارتش چهارم نوین» در شمال رودخانه یانگسه، در نهم ژانویه به ینان تلگراف کرد تا موقعیت را برای مائو شرح دهد، مائو خود را به بی‌اطلاعی زده، مدعی شد که آخرین خبری که از شیانگ ینگ دارد مربوط به پنجم ژانویه می‌شود و پس از این تاریخ هیچ اطلاعی از او

ندارد.

مائو مدعی شده بود که در طی چهار روزی که سربازان شیانگ بیشترین تلفات را داده بودند «یعنی از چهارم تا نهم ژانویه» هیچ ارتباط مخابراتی با وی نداشته است. اپراتورهای مخابراتی شیانگ طی روزهای فوق مکرراً مشغول ارسال پیام و تلگراف بوده و نومیدانه درخواست کمک (SOS) می کردند. لیو شائو چی یکی از کسانی بود که بدون هیچ اشکالی این پیام ها را دریافت می کرد. به سختی می توان باور کرد که سیستم مخابراتی مائو درست در همان روزهایی «از کار افتاده بود» که ارتش ملی گرایان مشغول قتل عام «ارتش چهارم نوین» بود. حتی اگر بپذیریم که سیستم مخابراتی دارای نقص فنی بوده باز نمی توان بی توجهی چند روزه مائو را برای برطرف کردن این نقص توجیه کرد. مائو قبلاً هم از «نقص فنی مخابراتی» به عنوان بهانه ای جهت آشکار نکردن اطلاعات استفاده کرده بود. (او در سال ۱۹۳۶ بعد از ربوده شدن جیانگ مدعی شده بود که به سبب بروز نقص فنی، موفق به دریافت پیام مهم مسکو نشده بود.) مائو مایل بود که حتی الامکان بر تعداد تلفات انسانی «ارتش چهارم نوین» اضافه شود، زیرا در این صورت بهانه موجه تری برای حمله به جیانگ کای شک به دست می آورد، و ضمناً از شر دشمن قدیمی اش شیانگ ینگ نیز خلاص می شد.

بعد از اینکه لیو شائو چی قضیه مصیبت بار «ارتش چهارم نوین» را در روز نهم ژانویه به اطلاع مائو رساند، سیستم مخابراتی مائو ناگهان به شکل معجزه آسایی شروع به کار کرد! از این روز به بعد، تلگراف های ستاد مرکزی «ارتش چهارم نوین» بدون هیچ اشکالی درینان دریافت می شد. ستاد مرکزی این ارتش در روز دهم ژانویه التماس کنان از مائو خواست: «ما در آستانه نابودی هستیم، لطفاً در

سریع‌ترین زمان ممکن نمایندگانی نزد جیانگ و کو بفرستید و از آنها بخواهید که به محاصره ما خاتمه دهند، در غیر این صورت تمامی نیروهای ما نابود خواهند شد.» مائو همچنان نشسته بود و هیچ کاری نمی‌کرد.

شیانگ یینگ در همین روز تلاش کرد تا از طریق مائو تلگرافی به جیانگ بزند. مائو حاضر نشد این درخواست را به رویت سپهسالار جیانگ برساند. مائو در روز سیزدهم به چوئن لای گفت: «من تلگراف دهم ژانویه شیانگ را برای تو نفرستادم... این تلگراف مطلقاً نباید برای جیانگ [فرستاده شود].»

چوئن لای در عصر روز یازدهم ژانویه در مراسم سومین سالگرد تأسیس نشریه حزب کمونیست، «روزنامه چین نوین»، در شهر چونگچینگ حضور داشت که تلگرافی از مائو به دستش رسید. چوئن لای به حاضرین در جلسه اعلام کرد که ستاد مرکزی «ارتش چهارم نوین» محاصره شده و مورد حمله قرار گرفته است. اما مائو باز هم به چوئن لای متذکر شده بود که «این خبر صرفاً جهت اطلاع تو ارسال شده» که معنای دیگرش این بود که: «جیانگ کای شک نباید در جریان قرار بگیرد.»

تنها در روز بعد بود که مائو عاقبت به چوئن لای دستور داد: «عریضه‌ای تهیه و ارسال کنید [به جیانگ] تا به محاصره خاتمه داده شود.» اما مائو در همین دستورالعمل جمله‌ای را نوشته بود که هدفش کم‌اهمیت جلوه دادن بحران بود: «آنها [سپاهیان محاصره‌شده سرخ] می‌گویند که قادرند برای هفت روز دیگر همچنان مقاومت کنند.»؛ موضوعی که مطلقاً صحت نداشت. چوئن لای تا روز سیزدهم ژانویه هیچ عریضه یا شکوائیه‌ای را تسلیم جیانگ کای شک نکرد. جیانگ کای شک یک روز قبل از این تاریخ، یعنی در

روز دوازدهم ژانویه، بنا به ابتکار عمل شخصی دستور توقف حمله را صادر کرده بود.

مائو در روز سیزدهم ژانویه بعد از خاتمه قتل عام، ناگهان وسط صحنه پرید و به چوئن لای دستور داد کارزار تبلیغاتی گسترده‌ای را به منظور آغاز یک جنگ تمام عیار علیه جیانگ کای شک شروع کند. مائو به چوئن لای گفت: «ما به محض اجرای این تصمیم با تمامی قوا به سیچوان [پایگاه جیانگ] حمله خواهیم کرد، و حالا سرنگونی جیانگ صرفاً منوط خواهد بود به انشعاب کامل ما [از نیروهای ملی گرا].» از آنجایی که ارتش مائو به هیچ عنوان در حد و اندازه ارتش جیانگ نبود لذا تحقق اهداف فوق صرفاً با دخالت ارتش شوروی در چین امکان پذیر می گردید. چوئن لای در پانزدهم ژانویه با سفیر شوروی ملاقات کرد تا ضرورت کمک فوری شوروی به سرخ‌ها را به وی یادآور شود. سفیر اعتنای چندانی به گفته‌های چوئن لای نکرد. پانیوشکین، سفیر شوروی در چین، در یادداشت‌های محرمانه و طبقه‌بندی شده‌اش نوشت: «من به مائو بد گمانم و احتمال می‌دهم که او شیانگ ینگ را به هچل انداخته و همچنین معتقدم که چوئن لای در مورد خرابی سیستم مخابراتی دروغ می‌گوید.»

مائو هم‌زمان به صورت مستقیم از مسکو خواست که به سرخ‌ها اجازه شروع جنگ داخلی تمام عیار علیه جیانگ را بدهد. به قول یکی از منابع اطلاعاتی شوروی در چین، «مائو تلگراف‌های دیوانه‌وار خود را یکی پس از دیگری به سوی مسکو ارسال می‌کرد.» او در این تلگراف‌ها ادعا می‌کرد که برنامه جیانگ ابتدا نابودی «ارتش چهارم نوین»، سپس نابودی «ارتش مسیر هشتم»، و نهایتاً نابودی حزب کمونیست چین است. مائو به مسکو گفت: «این خطر وجود دارد که ارتش ما به طور کامل نابود شود.»

دیمیتروف، رئیسِ کمینترن، در دفترچه یادداشت‌های روزانه‌اش در روز شانزدهم ژانویه (همان روزی که تلگراف مائو را دریافت کرد) نوشت: «خطر جنگِ داخلی سپاهیان ما [ارتش سرخ چین] را تهدید می‌کند.» مسکو اعتقادی به این ادعای مائو نداشت که جیانگ قصد «نابودی» حزب کمونیست چین را دارد. مسکو به مائو گفت که ادعای وی را باور نمی‌کند. مائو در پاسخ تلگرافِ هشدارآمیز دیگری مخابره کرد و مخصوصاً خواستار این شد که «رفیق استالین شخصاً وضع جاری در چین را ارزیابی کند.» مائو در همین تلگراف از روس‌ها خواستار «کمک فوری» شد. کلمه «کمک» در تلگرافِ مائو در واقع به معنای درخواست از شوروی برای دخالتِ نظامی مستقیم در چین بود، و نه ارسالِ تسلیحات و کمک‌های نظامی. این درخواست‌های مُصرّانه مائو ظاهراً باعثِ عصبانیتِ استالین شد. استالین در بیست‌ویکم ژانویه طی مراسمی که به مناسبتِ سالروزِ درگذشتِ لنین برپا شده بود با لحنِ تحقیرآمیزی درباره‌ی تینگ^{۳۴۸}، فرمانده تشریفاتی «ارتش چهارم نوین»، سخن گفت. یه تینگ قبلاً هدفِ سوءظنِ روس‌ها قرار گرفته و تا آستانه اعزام به گولاک نیز پیش رفته بود. استالین گفت: «این فرد پارتیزانِ نظم‌ناپذیری است. باید بررسی کرد که آیا وی با تحریکات خود موجب این حادثه [نابودی ارتش چهارم نوین] شده است یا نه. ما پارتیزان‌های خوبی داشتیم که مجبور به حذفشان شدیم زیرا حاضر به پذیرش نظم و انضباط نبودند.» دیمیتروف دوباره و با قطعیتِ آشکار به مائو گفت: «در حمله [به جیانگ] پیش قدم نشوید...»

دیمیتروف در نامه‌ای به استالین مسئولیتِ همه تقصیرات را به گردن مائو انداخت: «رفقای چینی به شکلِ غیر هوشمندانه‌ای در پی انشعاب و جدایی [از جیانگ] هستند؛ ما تصمیم گرفته‌ایم توجه رفیق

مائوتسه تونگ را به موضع غلط سیاسی وی جلب کنیم...» استالین در سیزدهم فوریه از دستور دیمیتروف (رئیس کمینترن) به حزب کمونیست چین - و مخصوصاً به شخص مائو - حمایت کرد. دستور دیمیتروف آمرانه و تحکم‌آمیز بود: «ما معتقدیم که جدایی [از جیانگ] امر اجتناب‌ناپذیری نیست. شما نباید برای جدایی تلاش کنید. شما به جای این کار باید دست به هر کاری بزنید تا جنگ داخلی به وقوع نپیوندد. لطفاً موضع سیاسی فعلی‌تان را درباره موضوع فوق مورد تجدید نظر قرار دهید...» مائو همان روز طی تلگرافی اطاعت خود را از خط مسکو اعلام کرد اما در عین حال بر عزم خود برای نابودی جیانگ تأکید کرد: «جدایی در آینده اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.» مائو از چند روز قبل به درستی موضع مسکو را پیش‌بینی کرده بود. او از این موضع‌گیری روس‌ها بدجوری دچار افسردگی شد. افسردگی مائو از نامه‌ای که وی در سی‌ویکم ژانویه خطاب به پسرهایش در شوروی نوشت پیداست؛ نامه‌ای که باید آن را غیرعادی‌ترین نامه مائو لقب داد. او که ندرتاً جواب نامه‌های پسرهایش را می‌داد این بار در نامه خود نوشت: «به پسرهایم آن‌ینگ و آن‌چینگ: ... از اینکه می‌بینم در درس‌هایتان پیشرفت کرده‌اید بسیار خوشحالم. آن‌ینگ نثر بسیار خوبی دارد. پسرم خصایل چینی مطلقاً بد نیستند، و تو از بلند پروازی لازم برای کسب موفقیت برخوردار هستی؛ همه اینها بسیار خوب است. من فقط پیشنهادی برای هر دوی شما دارم: حالا که جوان هستید، تا می‌توانید به تحصیلات خود در زمینه علوم طبیعی ادامه دهید، و کمتر راجع به سیاست حرف بزنید. سیاست نیازمند حرافی است، اما در زمان حاضر شما باید ذهنتان را روی علوم طبیعی متمرکز کنید... تنها علم است که واقعیت‌ها را درک می‌کند و استفاده نامحدودی در آینده دارد...»

این نامه در قیاس با معدود نامه‌های قبلی مائو و یادداشت‌های نامه مانند وی به پسرهایش، نسبتاً طولانی و صمیمانه، و تا حدی تاسف‌بار است. بوی خستگی از این نامه به مشام می‌رسد و از همه عجیب‌تر و غیر عادی‌تر اینکه مائو به بچه‌هایش توصیه می‌کند که از سیاست اجتناب کنند!

مائو چه بسا در دامن زدنِ جنگ علیه جیانگ کای شک شکست خورده بود، اما به چندین پیروزی کم اهمیت دست یافته بود. به ویژه چیزی که بیش از هر چیز دیگر مائو را خوشحال کرد مرگِ صریح الله‌جه‌ترین منتقدِ داخلی وی بود. شیانگ ینگ بعد از اینکه جیانگ به سپاهیان ملی گرا دستور توقف جنگ را صادر کرد، از صحنه نبرد گریخت. او عاقبت در ساعات بعد از نیمه شب چهاردهم مارس به هنگام خواب در یک غار کوهستانی، هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. ضارب شیانگ آجودان مخصوص او بود که اخیراً از کمونیسم رو برگردانده و به ملی‌گرایان رو آورده بود. او پس از کشتن شیانگ طلاها و اشیای ارزشمند وی را برداشت و سپس خود را به ملی‌گرایان تسلیم کرد.

مائو دو ماه قبل از کشته شدن شیانگ ینگ، هنگامی که وی موفق شده بود از دام مرگ دیگری بگریزد، نامه‌ای خطاب به ماموران ارشد حزب نوشته و طی آن شیانگ ینگ را شدیداً محکوم کرده و تلویحاً از وی به عنوان «مامور دشمن» نام برده بود. (حتی امروز نیز در تاریخ رسمی چین از شیانگ ینگ و جیانگ کای شک مشترکاً به عنوان عاملان قتل عام نیروهای «ارتش چهارم نوین» نام برده می‌شود.) خلاص شدن از شر شیانگ ینگ فقط یکی از اهداف مائو بود. هدف دیگر او کسب اجازه برای «ارتش چهارم نوین» بود تا بتواند در همان منطقه استقرارش باقی بماند. جیانگ نومیدانه در تلاش بود تا از بروز یک جنگ داخلی تمام عیار در گرماگرم جنگ چین و ژاپن جلوگیری کند. روس‌ها حالا فشار شدیدی روی جیانگ می‌آوردند تا وی مانع از توسعه و گسترش مناطق سرخ نشود. ژنرال واسیلی چویکوف پیوند روشنی میان جیانگ و روس‌ها برقرار کرد. جیانگ قول همکاری داد و روس‌ها هم قول دادند که کماکان به ملی‌گرایان کمک خواهند کرد. سفیر شوروی در یادداشت‌هایش اشاره کرده که جیانگ به شدت از اوضاع ناراحت و عصبانی بود: «او در حالی که به شدت عصبی بود به حرف‌هایم گوش می‌داد. آنقدر عصبی بود که گاه مجبور می‌شدم هر پرسش‌م را سه بار تکرار کنم...»

جیانگ به فشار آمریکا نیز شدیداً حساس بود. آمریکا تنها امید جیانگ برای رها شدن وی از زیر بار وابستگی نظامی به اتحاد شوروی بود. فرانکلین روزولت^{۳۴۹}، رئیس جمهوری آمریکا (همچون استالین) یک هدف اصلی را دنبال می‌کرد: چین تا آنجا که می‌تواند باید علیه ژاپن بجنگد و سربازان ژاپنی را در خاک چین زمین گیر کند. اما روزولت برخلاف استالین هیچ اهرم فشاری روی کمونیست‌های چینی نداشت، لذا تمام فشار خود را روی جیانگ گذاشته بود و مدام به او یادآور

می‌شد که آمریکا تنها در صورتی به حکومت وی کمک خواهد کرد که هیچ جنگ داخلی در چین وجود نداشته باشد. آمریکا به این ترتیب به طرف دیگر قضیه (کمونیست‌ها) که دست به هر تحریکی می‌زدند تا جنگ داخلی شروع شود، هیچ کاری نداشت. رسانه‌های خبری آمریکا در پی حادثه قتل عام بخشی از «ارتش چهارم نوین» اعلام کردند که واشینگتن به سبب بروز جنگ داخلی در چین قصد دارد از اعطای وام ۵۰ میلیون دلاری به جیانگ خودداری کند. این خبر زمانی منتشر شد که کمک مالی آمریکا می‌توانست نقش بسیار مهمی در تحولات چین بازی کند؛ به ویژه آنکه در بیست و پنجم ژانویه مسیر هوایی تازه‌ای بر فراز هیمالیا افتتاح شده بود.

روزولت برای مطلع شدن از اوضاع چین، روی وزارت امور خارجه دولتش حساب نمی‌کرد زیرا به این وزارتخانه بی‌اعتماد بود. منبع اطلاعاتی اصلی وی درباره چین یک شبکه خصوصی بود که ادگار اسنورا نیز شامل می‌شد. رئیس منبع اطلاعات خصوصی روزولت درباره چین، فردی بود به اسم ایونز گارلسون^{۳۵۰}. این تفنگدار دریایی سابق گزارش‌های احساساتی و خیالبافانه‌ای به کاخ سفید می‌داد که آکنده بود از ستایش سرخ‌ها. روزولت هم کورکورانه این گزارش‌ها را میان همکاران نزدیک خود پخش می‌کرد. گزارش‌های گارلسون نیز کم و بیش در تطابق با خط کلی مندرجات کتاب «ستاره سرخ» ادگار اسنور بود. گارلسون در هنگام وقوع حادثه «ارتش چهارم نوین» در شهر چونگ‌چینگ به سر می‌برد. او بلافاصله بعد از برگشت به آمریکا، روایت سرخ‌ها از این حادثه را در قالب گزارشی شخصاً به پرزیدنت روزولت ارائه کرد.

بریتانیا تا آنجا که بحث کمک مطرح بود، اهمیت چندانی برای جیانگ نداشت اما از آنجایی که وی دوست داشت به بلوک انگلیسی

-آمریکایی نزدیک شود لذا به فشارهای بریتانیا نیز حساس بود.

وینستون چرچیل^{۳۵۱}، نخست‌وزیر بریتانیا، از جیانگ خوشش نمی‌آمد. چرچیل معتقد بود که جیانگ نه تنها از نظر امور نظامی فرد نالایقی است بلکه تهدید بالقوه‌ای برای منافع بریتانیا در چین به شمار می‌رود. کلارک کر^{۳۵۲}، سفیر بریتانیا در چین، به جیانگ گفته بود که بریتانیا در صورت وقوع جنگ داخلی در چین از وی حمایت نخواهد کرد و کاری هم به این ندارد که کدام طرف (کمونیست‌ها یا ملی‌گرایان) این جنگ را آغاز کرده است. گفته شده که کلارک کر احتمالاً روابط خاصی با روس‌ها داشت. البته کلارک کر که در زمان وقوع حادثه «ارتش چهارم نوین» سفیر بریتانیا در چین بود، توصیه‌هایی به دولت متبوعش کرده بود که شدیداً به سود کمونیست‌ها تمام شد. او یک بار علناً گفته بود: چوئن لای به تنهایی می‌ارزد به تمامی ملی‌گرایان.

مسکو در پی حادثه «ارتش چهارم نوین» کارزار تبلیغاتی گسترده‌ای را علیه جیانگ در کشورهای غربی به راه انداخت. این تبلیغات کمونیستی ادعا می‌کرد که بالغ بر ۱۰ هزار سرباز سرخ قتل عام شده‌اند. در واقع مجموع تلفات انسانی حادثه مذکور حدود ۲ هزار تن بود. ۳ هزار تن از اعضای «ارتش چهارم نوین» با رو آوردن به «مسیر شمالی» - که از سوی جیانگ تصویب شده و امنیتش تامین شده بود - از مرگ نجات یافته بودند. آنها بدون اینکه مورد هیچ حمله‌ای قرار بگیرند از مسیر فوق استفاده کرده و به این ترتیب جان سالم به در برده بودند.

جیانگ کای شک گناهی مرتکب نشده بود. تنها گناهش این بود که نتوانسته بود به نحو قدرتمندی، از خود دفاع کرده و قضیه را برای افکار عمومی جهانیان روشن کند. حکومت جیانگ به نحو غیر

هوشمندانهای فروپاشی «ارتش چهارم نوین» را اعلام کرد به طوری که این احساس عمومی را به وجود آورد که گویا ملی گرایان عامدانه باعث نابودی این ارتش شده‌اند. دست و پای جیانگ از بابت دیگری نیز بسته بود. او تا آن زمان هرگز به صورت علنی در مورد نبردهای قبلی با کمونیست‌ها، که ابعاد گسترده‌تری هم داشت و طی آن بسیاری از سپاهیان ملی گرا نیز کشته شده بودند، هیچ اعتراضی نکرده بود. جیانگ همواره روی این اخبار سرپوش می گذاشت زیرا احساس می کرد که مطلع شدن مردم از بروز جنگ داخلی در کشور به روحیه آنها در جنگ با ژاپن لطمه می زند. دلیل مهم‌تر دیگری هم وجود داشت و آن قطع کمک‌های بین‌المللی بود زیرا تقریباً تمامی کشورهای کمک دهنده اعلام کرده بودند که تنها شرط آنها برای ادامه کمک‌ها، عدم وجود جنگ داخلی در چین است. این سکوت اجباری سپهسالار جیانگ به شدت مناسب حال کمونیست‌ها بود. چوتنه که یکی از فرماندهان کل ارتش سرخ بود، در این باره گفت: «آنها [ملی گرایان] ساکت بودند، و ما هم ساکت بودیم. آنها شکست می خوردند و حرفی نمی زدند، ما هم می بردیم و حرفی نمی زدیم.» و دقیقاً به سبب همین عوامل بود که غربی‌ها اطلاعی کاملی از ابعاد حادثه «ارتش نوین چهارم» نداشتند. غربی‌ها چنین تصور می کردند که ملی گرایان بی رحم با تمامی قوا به سرخ‌های معصوم حمله کرده و آنها را قتل عام کرده‌اند.

ماشین تبلیغاتی کمونیست‌ها بسیار موثر از کار درآمد. ارکستر اطلاعات جعلی مائو در چونگ‌چینگ توسط چوئن لای رهبری می شد. چوئن لای بهتر از هر کس دیگری به نقش جنایتکارانه مائو در قتل عام سپاهیان «ارتش چهارم نوین» آگاه بود. چوئن لای، این شریک جرم مائو، در امر دروغ پراکنی و تحریف آدم فوق‌العاده موفق و توانایی

بود. او از جذابیت ظاهری خود نهایت سوء استفاده را می کرد. مارتا گلهورن^{۳۵۳}، روزنامه نگار آمریکایی، که در همین زمان با چوئن لای ملاقات کرد، کسی بود که پی گیرانه ردپای وی را در سراسر جهان دنبال می کرد. اما این ارنست همینگوی^{۳۵۴}، شوهر سرشناس مارتا بود که بهترین ویژگی چوئن

لای را اینگونه خلاصه کرد: «او استادِ قالب کردنِ نقطه نظرهای کمونیستی به هر چیزی است که در برابرش مطرح شود.» نشریه آمریکایی «نیویورک هرالد تریبون» در بیست و دوم ژانویه گزارشی را به قلم ادگار اسنو به چاپ رساند که شدیداً طرفدار سرخ ها بود و حادثه «ارتش چهارم نوین» را از نگاه آنها مطرح می کرد. گزارش مذکور با چنین جمله ای آغاز می شد: «نخستین گزارش موثق از نبردهای اخیر...» و این در حالی بود که گزارش اسنو کاملاً متکی به اطلاعات اخذ شده از یک جاسوس حزب کمونیست چین در هنگ کنگ بود.

در حالی که روایت کمونیست ها از حادثه کشتار «ارتش چهارم نوین» در سراسر جهان گوش های شنوایی داشت، مسکو و حزب کمونیست چین با استفاده از دوستان خود در آمریکا اجازه مطرح شدنِ روایت های دیگر را نمی دادند. ارنست همینگوی که پس از حادثه «ارتش چهارم نوین» به چین رفته بود، مطالبی درباره سرخ های چین نوشت که تا حدی تند و گزنده بود: «سرخ های چین همچون کمونیست های خوب سعی دارند دایره نفوذ خود را گسترش دهند... آنها هیچ اعتنایی به مرزهای مناطقی که چه بسا بر روی کاغذ نیز پذیرای آن شده اند، ندارند... آمریکا به لطف تبلیغاتِ عالی سرخ ها دارای این نظر افراطی شده که کمونیست های چین نقش مهمی را در نبرد علیه ژاپن بازی می کنند. البته نقش سرخ ها چشمگیر است اما

نقش ملی گرایان در نبرد با ژاپن صد بار چشمگیرتر است... من با توجه به تجربه شخصی‌ام در جنگ اسپانیا باید بگویم که کمونیست‌ها همیشه سعی می‌کنند این احساس را در شما به وجود آورند که تنها آنها هستند که واقعاً دارند با دشمن می‌جنگند.»

با توجه به شهرت همینگوی انتظار می‌رفت که ارزیابی و تحلیل او از وقایع چین تاثیر قابل توجهی بر افکار عمومی آمریکاییان بگذارد، اما نوشته همینگوی درباره چین تا سال ۱۹۶۵ منتشر نشد. لوچلین کاری^{۳۵۵}، دستیار پرزیدنت روزولت، در سال ۱۹۴۱ به همینگوی توصیه کرده بود که از انتشار دیدگاه‌هایش درباره چین خودداری کند. او صراحتاً به همینگوی متذکر شده بود: «سیاست ما در چین جلوگیری از وقوع جنگ داخلی است.»

لوچلین کاری، رئیس مشاوران اقتصادی کاخ سفید، کمی بعد از وقوع حادثه «ارتش چهارم نوین» از چین دیدار کرد. اسناد گویای آن است که کاری کمک‌های بسیاری به روس‌ها کرد. عده‌ای هم بر این باورند که کاری جاسوس روس‌ها در کاخ سفید آمریکا بود. در یک کار پژوهشی موثق و سنجیده که اخیراً تحت عنوان «روزولت و اطلاعات جاسوسی» صورت گرفته از کاری به عنوان «طرفدار به بازی گرفته شده» سرخ‌ها نام برده شده است. در این کار پژوهشی آمده است که کاری برای کمونیست‌ها جاسوسی نمی‌کرد اما «دوست» روس‌ها در کاخ سفید آمریکا بود. کاری در سفر خود به چین خدمات ارزشمندی به سرخ‌ها کرد. او در چونگ‌چینگ به جیانگ کای شک گفت که پیام شفاهی ویژه‌ای از جانب پرزیدنت روزولت آورده است. کاری پیام مذکور را با این جملات آغاز کرد: «ما در ده هزار مایل دورتر از شما به کمونیست‌های چینی همچون سوسیالیست‌های کشور خودمان نگاه می‌کنیم. ما رویکرد آنها را نسبت به دهقانان، نسبت به زنان و نسبت

به ژاپن دوست داریم...»

کاری در گزارش خود به روزولت عمدتاً از جیانگ کای شک بد گفت و در مقابل تصویر روشن و زیبایی از سرخ‌ها ارائه کرد. او مدعی شد که «کمونیست‌ها تنها حزبی هستند که موفق به جذب توده‌های انبوه مردم شده‌اند.» وی همین امر را دلیل رشد و توسعه گسترده مناطق سرخ عنوان کرده بود. کاری در مورد حادثه «ارتش چهارم نوین» همان روایت کمونیستی کلیشه‌ای را تحویل روزولت داد.^{۳۵۶}

فشار بین المللی روی جیانگ به حدی زیاد بود که او در بیست و نهم ژانویه به سفیر چین در مسکو گفت که از کرملین بخواهد برای حل بحران میان ملی‌گرایان و سرخ‌ها مداخله کند. جیانگ حاضر شده بود تمامی شرایط مطروحه از جانب مسکو را بپذیرد تا این غائله پایان بگیرد. سه روز بعد، مائو به وجد آمده از این تحولات، خطاب به روسای ارتش سرخ گفت: «مهم نیست آیا جیانگ کای شک قصد طغیان دارد یا نه. او می‌تواند همه سعی‌اش را بکند اما در پایان فقط باعث سقوط خودش می‌شود.» مائو با استفاده از کمله «طغیان» قصد داشت اینگونه جلوه دهد که انگار جیانگ یک راهزن قانون شکن است و خودش حاکمی بر سریر قدرت. جیانگ عاقبت به درخواست‌های شوروی تن داد و به مردان مائو اجازه داد که مناطق خود را حفظ کرده و در مرکز چین در نزدیکی نانجینگ و شانگهای باقی بمانند.

مائو به سرعت دریافته بود که چگونه می‌تواند از ژورنالیست‌های غربی همچون ادگار اسنو به نفع خود استفاده کند. اما او هنوز نمی‌دانست که می‌توان از حکومت‌های آمریکا و بریتانیا برای بستن دست و پای جیانگ استفاده کرد. دشمنی مائو با این دو حکومت رو به افزایش گذاشته بود. مائو در بیست و پنجم اکتبر ۱۹۴۰ خطاب به افسران

ارشدش گفت که امیدوار است بریتانیا توسط آلمان نازی اشغال شود، و ژاپنی‌ها کماکان چین را در اشغال خود نگه‌دارند. مائو اضافه کرد که «خطرناک‌ترین، مشکل‌ترین و سیاه‌ترین سناریو این است که جیانگ به بلوک انگلیسی-آمریکایی پیوندد.» او در پایان گفت:

«ما باید چنین پیش‌بینی‌های [ناگواری] را مدّ نظر داشته باشیم:

ژاپنی‌ها قادر به اشغالِ سنگاپور نخواهند بود و لذا نیروی دریایی آمریکا اقدام به اشغال سنگاپور خواهد کرد؛ لندن سقوط نخواهد کرد؛ ژاپن تسلیم آمریکا خواهد شد؛ ارتش ژاپن چین را ترک خواهد کرد؛ آمریکا چینی‌های طرفدار بلوک انگلیسی-آمریکایی را از نظر مالی و نظامی تجهیز خواهند کرد... که هیچ چیز نمی‌تواند بدتر از اینها باشد.»

این سناریو برای مائو بدتر از ادامه اشغال چین توسط ژاپن بود. اما ناگهان تغییر عمده‌ای در مواضع سیاسی مائو رخ داد. او در ششم نوامبر خطاب به چوئن لای نوشت: «امروز صبح داشتم گزارش مهمی را که تو به ضمیمه تلگراف سوم نوامبر فرستاده بودی می‌خواندم، که ناگهان به این نتیجه رسیدم که پیوستن جیانگ به بلوک انگلیسی-آمریکایی به سود ماست... بیا و پیش از این با این موضوع مخالفت نکنیم... ما باید پیوندهای قوی‌تری با بریتانیا و آمریکا برقرار کنیم...» در واقع این چوئن لای بود که ذهن مائو را در مورد مفید بودن غرب برای سرخ‌ها- و ایضاً برای مائو- روشن کرده بود. چوئن لای از این بعد انرژی بیشتری را وقف جلب دوستی غربی‌ها، و مخصوصاً آمریکایی‌ها، کرد. جذابیت‌های گول‌زننده چوئن لای در پی حمله ژاپنی‌ها به بندر پرل هاربر آمریکا (در دسامبر ۱۹۴۱) و حضور پررنگ‌تر آمریکا در چین، بیش از پیش شد.

شوروی و ژاپن در سیزدهم آوریل ۱۹۴۱ با یکدیگر پیمان عدم تعرض امضا کردند. در پی امضای این پیمان حجم عمده‌ای از سپاهیان ژاپنی

آزادی عمل یافته و نهایتاً به سوی آسیای جنوب شرقی و پرل هاربر
حمله ور شدند. اما به رغم امضای پیمان مذکور، چین مابین شوروی و
ژاپن تقسیم نشد. مائو به این ترتیب نتوانست به آرزوی خود - تبدیل
کردن چین به لهستان دوم - جامه عمل بپوشاند.

بخش بیست و سوم: بناگذاری یک پایگاه قدرت از راه ترور

(۱۹۴۱-۱۹۴۵؛ از ۴۷ تا ۵۱ سالگی مائو)

آلمان نازی در بیست و دوم ژوئن ۱۹۴۱ به اتحاد شوروی تجاوز کرد. این حادثه به صورت ریشه‌ای محاسبات مائو را عوض کرد. اتحاد شوروی حامی اصلی مائو و تنها امید او به شمار می‌رفت و بعید بود که یک شوروی تضعیف شده - یا تغییر شکل یافته - بتواند کمک بیشتری ارائه کند. مائو تا چند روز خوابش نمی‌برد.^{۳۵۷}

مائو می‌دانست که در پی تجاوز آلمان به شوروی دیگر هیچ شانسی برای مداخله نظامی شوروی در چین و حمایت این کشور از جنگ سرخ‌ها علیه جیانگ وجود نخواهد داشت. مائو بلافاصله دستور توقف حملات ارتش سرخ به ملی‌گرایان را صادر کرد. او به ارتش سرخ دستور داد: «از هرگونه حمله به واحدهای ارتش ملی‌گرایان خودداری کنید.»

حالا غریزه صیانت از نفس مائو حرف اول را می‌زد. او در چنین شرایطی بیشتر به فکر حفظ نیروهایش بود تا حفظ رابطه با شوروی در معرض نابودی. مسکو در پی تجاوز آلمان به شوروی از حزب کمونیست چین خواست که در صورت حمله ژاپن به شوروی، با سپاهیان ژاپنی درگیر نباشد. کابوس استالین این بود که ژاپن از شرق و آلمان از غرب به صورت گازانبری به شوروی حمله کنند. مسکو از مائو پرسید: «در صورتی که این اتفاق بیفتد حزب کمونیست چین توانایی درگیر ساختن چه تعداد از سپاهیان ژاپنی را در میدان نبرد دارد. دیمیتروف به منظور تشویق مائو برای دست به کار شدن تلگرافی در هفتم جولای مخابره کرد و به اطلاع او رساند که به زودی یک قسط یک میلیون دلاری برای وی ارسال خواهد شد. کمینترن دو روز بعد به حزب کمونیست چین دستور داد که جداً وارد قضیه

شده و دست به عمل بزند.

اغلب همکاران مائو تصور می کردند که در صورت حمله ژاپن به شوروی ارتش سرخ چین باید درگیر چند عملیات نظامی علیه ژاپنی ها شود. لیو شائو چی که به خونسردی و محافظه کاری معروف بود، نامه ای به مائو نوشت و در آن متذکر شد که اگر ژاپن به شوروی حمله کند، حزب کمونیست چین باید علیه نیروهای ژاپنی بجنگد تا آنها مجبور شوند نیروهای خود را در چین نگهدارند. اما مائو عزم خود را جزم کرده بود تا جان سپاهیان را تحت هیچ شرایطی به خطر نیندازد. او در هجدهم جولای به لیو شائو چی گفت: «اگر ژاپن به شوروی حمله کند (که مائو در دوم جولای گفته بود احتمال آن بسیار زیاد است)، این فکر خوبی نیست که ما درگیر نبردهای گسترده با آنها [ژاپنی ها] شویم... ارتش های ما ضعیفند. چنین عملیاتی خسارات جبران ناپذیری به ما وارد می کند.» راه حل مائو این بود که باید اجازه داد روس ها خودشان با ژاپنی ها بجنگند: «همه چیز بستگی به پیروزی اتحاد شوروی دارد.»

مائو به مسکو پاسخ داد که نیروهای وی ضعیف تر از آن هستند که بتوان روی آنها حساب کرد: «منابع مادی و انسانی ما رو به کاهشند، مناطق عملیاتی ما رو به کوچک تر شدن گذاشته، و مهمات ما در شرف پایان است و اوضاع دارد روز به روز مشکل تر می شود.» مائو اینگونه استدلال کرد که «اگر ارتش ما درگیر عملیات جنگی گسترده شود، احتمالاً شکست خواهیم خورد و به این ترتیب برای یک مدت طولانی قادر به دفاع از پایگاه های پارتیزانی خود نخواهیم بود... چنین عملیاتی نه برای ما و نه برای شما مفید نیست...» مائو به مسکو گفت که انتظار زیادی از وی نداشته باشد: «اگر ژاپن به اتحاد شوروی حمله کند، توانایی های ما از حیث همکاری های نظامی در عملیات جنگی،

چندان قابل توجه نخواهد بود.»

مائو به این ترتیب عملاً اذعان کرد که ارتشش تاکنون با ژاپنی‌ها نجنگیده است و فعلاً هم قصد شرکت در چنین جنگی را ندارد. این در حالی بود که مائو اخیراً به مسکو گفته بود که ارتش عظیمی در اختیار دارد به طوری که «ارتش مسیر هشتم» او به تنهایی دارای ۳۲۹۸۹۹ سرباز و سپاهی است. اما مائو حالا زیر حرف‌های قبلی خود زده و چنین ادعا می‌کرد که سپاهیان‌ش حتی به سختی قادر به شلیک گلوله‌ای هستند.

استالین در اواخر سال ۱۹۴۱ که آلمانی‌ها در آستانه ورود به شهر مسکو بودند، و سپس در جولای ۱۹۴۲ کمی قبل از آغاز نبرد استالین‌گراد، شخصاً تلگراف‌های متعددی را برای مائو ارسال کرد. پاسخ منفی مائو باعث عصبانیت شدید استالین شد. چیزی که بیش از هر چیز استالین را عصبانی کرد این توصیه مائو به ارتش سرخ شوروی و حکومت شوروی بود: «به کوهستان‌های اورال عقب‌نشینی کنید و جنگ چریکی علیه آلمانی‌ها را آغاز کنید.» برخی از روس‌ها مدعی شده‌اند که رفتار مائو در این دوران ناشی از بی‌اعتمادی فراوان وی به قدرت و توان شوروی بود. بنا به گفته ژنرال چویکوف، مائو مایل بود که از حمله هیتلر به شوروی، به نفع خود بهره‌برداری کند. این جمله به نقل از مائو منتشر شده بود که: «استالین نمی‌تواند هیتلر را شکست بدهد... سوسیالیسم ۲۴ ساله نمی‌تواند از پس فاشیسم ۸ ساله برآید.»

مولوتف (وزیر خارجه شوروی) سال‌ها بعد با این پرسش رو به رو شد: «ما می‌دانیم که مائو با ما [روس‌ها] چه کرده، پس چرا قصد داریم به وی کمک کنیم؟» مولوتف من من کنان جواب داد: «درست است. بله، بله. می‌دانم که درک این موضوع برای شما دشوار است. اما شما

نباید این چنین یک بُعدی به مسایل نگاه کنید. ما مثل احمق‌ها به نظر می‌آییم، اما به نظرم، ما احمق نیستیم.»

وانگهی، هر چند که استالین و مائو با هم اختلاف داشتند اما به خوبی یکدیگر را درک می‌کردند. رابطه آنها مبتنی بود بر حفظ بی‌رحمانه منافع شخصی و استفاده متقابل از یکدیگر. جدای از این، هر دو دارای اهداف مشترک بلند مدتی بودند. با وجودی که بیشتر اقدامات و موضع‌گیری‌های مائو باعث ناخشنودی کرملین شده بود اما استالین حتی برای یک لحظه هم ارتباط خود را با مائو قطع نکرد.

مائو با توجه به تصمیم‌گیری خود در مورد نجات‌گیدن با ارتش‌های ژاپن و ملی‌گرایان و نیز با توجه به حمله آلمان علیه شوروی و عدم توانایی شوروی برای دخالت نظامی در چین، فرصت را برای تقویت حزب کمونیست چین مناسب تشخیص داد. او تصمیم گرفت این حزب را به یک تشکیلات قوی و کارآمد تبدیل کند تا در صورت آغاز جنگ داخلی علیه جیانگ کای شک کاملاً مهیا و آماده باشد.

تعداد اعضای حزب کمونیست چین تا اواخر سال ۱۹۴۱ به ۷۰۰ هزار نفر افزایش یافته بود. بالغ بر ۹۰ درصد این افراد کسانی بودند که بعد از آغاز جنگ چین و ژاپن عضو حزب شده بودند. ده درصد بقیه نیز شامل جوانان پرشوری می‌شدند که از صفوف ملی‌گرایان خارج شده و به صفوف کمونیست‌ها پیوسته بودند. این داوطلبان جوان برای مائو اهمیت حیاتی داشتند زیرا آنها از تحصیلات بالایی برخوردار بودند، و مائو برای اداره رژیم آینده‌اش به کارکنان و مدیران لایق و باسواد نیاز مبرمی داشت. اغلب کمونیست‌هایی که در «راهپیمایی بزرگ» شرکت کرده بودند، و نیز اغلب کمونیست‌هایی که از مناطق روستایی جذب پایگاه‌های سرخ شده بودند، از زمره روستاییان بی‌سواد به شمار می‌رفتند و به همین خاطر بود که مائو تصمیم گرفت

داوطلبان جوان را به سمت خود بکشد.

اغلب این داوطلبان جوان در اواخر دهه سی، در زمانی که احساسات و اندیشه‌های چپ‌گرایانه در بین جوانان طبقه متوسط چین شیوع بسیار یافته بود، به حزب کمونیست چین ملحق شده بودند. و در همین دوران بود که شوروی متحد اصلی کشور چین و عملاً تنها تامین کننده عمده تسلیحات ارتش چین در جنگ با ژاپن بود. چینی‌ها به همین خاطر شوروی را بسیار دوست می‌داشتند و حزب کمونیست چین هم بالطبع از این علاقه عمومی چینی‌ها به شوروی و کمونیسم بهره‌مند شد و تعداد اعضایش رو به افزایش گذاشت. بسیاری تصور می‌کردند که کمونیست‌های چینی واقعاً و حقیقتاً خود را وقف مبارزه با ژاپنی‌ها کرده‌اند.

مردم در عین حال از دست ملی‌گرایان دلخور و ناراضی بودند زیرا به چشم خود می‌دیدند که آنها [ملی‌گرایان] از قدرت و توان کافی برای مقابله با فقر گسترده و ظلم فاحشی که کشورشان را فرا گرفته، برخوردار نیستند. بی‌رحمی‌ها و شقاوت‌های حزب کمونیست چین در دوران قبل از «راهپیمایی بزرگ» نیز عمدتاً ناشناخته و ناگفته باقی مانده و یا فراموش شده بود. اگر هم کسی حرفی در این مورد می‌زد بلافاصله انگ «تبلیغات حکومتی ملی‌گرایان» بر آن می‌خورد و اعتبار خود را از دست می‌داد. عده‌ای هم این ادعا را که حزب کمونیست تغییر کرده و سیاست‌های قبلی خود را عوض کرده، باور کرده بودند. و برای مدتی هم رفتار کمونیست‌ها به نحوی بود که عده‌ای دچار این توهم شدند که گویا واقعاً تغییراتی در سیاست‌های قدیمی حزب رخ داده است. بسیاری از خارجی‌ان، و حتی برخی از دیپلمات‌ها و

فرستادگان سیاسی، این داعیه سرخ‌ها را واقعاً پذیرفتند. شائولی تزیو، سرجاسوس بزرگ سرخ‌ها، در حین دوران بحرانی ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۸، در

مقام رئیس اداره تبلیغات و رسانه‌ای حکومت مرکزی]
ملی گرایان] نقش فوق‌العاده مهمی را در پاک کردن گذشته خونین
حزب کمونیست چین و نمایاندن سرخ‌ها به عنوان انسان‌هایی
مطبوع و مهربان، بازی کرده بود. کتاب «ستاره سرخ بر فراز چین»
ادگار اسنو نیز نقش مشابهی را ایفا کرده بود. مائو مدام و با شور و
حرارت بسیار تکرار می‌کرد که کمونیست‌ها هدف توهین و افترا قرار
گرفته‌اند. او خطاب به گروهی از جوانانی که به تازگی وارد شهرینان
شده بودند، گفت: «حزب کمونیست چین همیشه زیبا بوده است؛ و
به همین خاطر است که دشمنان همواره سعی کرده‌اند تصویر بدی را
از آن عرضه کنند...»

به این ترتیب تعداد زیادی از داوطلبان جوان به ینان، مرکز رژیم مائو،
رو آورده و در این شهر تجمع کردند؛ چیزی حدود ۴۰ هزار نفر. اغلب
این افراد که در سنین پایان نوجوانی و اوایل بیست سالگی بودند، در
مناطق تحت کنترل ملی گرایان به کمونیسم علاقه پیدا کرده و سپس
عازم ینان شده بودند تا رسماً به حزب کمونیست چین ملحق شوند.
آنها موقعی که برای اولین بار قدم به شهری گذاشتند که از آن به
عنوان «قبله» انقلابیون نام برده می‌شد، دستخوش هیجان بسیاری
شدند. یکی از این داوطلبان جوان بعدها احساسات خود را در آستانه
ورود به ینان اینگونه شرح داد: «عاقبت ارتفاعات شهر را دیدیم. ما از
فرط هیجان می‌گریستیم. در حالی که سوار بر گاری بودیم فریاد
شادی و هیجان سر می‌دادیم... شروع کردیم به خواندن سرود
انترناسیونال و سرود روسی رژه سرزمین مادری. ما، تازه واردین، واقعاً
به یونیفورم‌های بوگندو و پاره پوره سپاهیان سرخ غبطه می‌خوردیم.
از نظر ما هر چیزی در ینان تازه، هیجان‌انگیز و رازآمیز بود.»
تازه واردین عمدتاً در «مدارس» و «نهاده‌ها» ی متعدد شهر ثبت نام

شدند تا آموزش ببینند و ذهن شویی شوند. اما طولی نکشید که همه توهّمات آنها برطرف شد. بزرگ‌ترین مایه دل‌سردی آنها موضوع «برابری» بود؛ موضوعی که در مرکز اندیشه‌های آرمان‌گرایانه‌شان قرار داشت. «برابری» نه تنها درینان وجود عینی نداشت بلکه صراحتاً از سوی رژیم مائو نفی می‌شد. تبعیض و امتیازطلبی درینان شدیداً شیوع داشت. در هر سازمانی سه سطح متفاوت از طبخ غذا وجود داشت. سهمیه گوشت و روغن کارکنان پایینی حزب و ارتش نصف سهمیه کارکنان میانی بود. این در حالی بود که کارکنان رده‌های فوقانی از گوشت و روغن بیشتری استفاده می‌کردند. رهبران ارشد حزب نیز از غذاهای ویژه مغذی برخوردار بودند.

عدم برابری شامل پوشاک نیز می‌شد. پارچه نخی که در محل بافته می‌شد بسیار زبر و نامرغوب بود بنابراین برای تهیه لباس‌ها و یونیفورم‌های کارکنان ارشد از ایالت‌های دیگر پارچه مرغوب وارد می‌کردند. مائو علی‌الظاهر همان لباسی را می‌پوشید که بقیه به تن داشتند اما بنا به گفته خدمتکار مائو، لباس‌های زیر او تماماً از پارچه‌های مرغوب خارجی دوخته شده بودند. این خدمتکار و دیگر خدمتکاران ینان مستحق دریافت لباس زیر یا جوراب نبودند و در نتیجه زمستان‌ها همواره احساس سرما می‌کردند. چیزهای دیگری مثل توتون، شمع و کاغذ تحریر نیز فقط به کارکنان ارشد تعلق می‌گرفت.

فرزندان رهبران درجه اول حزب و ارتش سرخ، یا به شوروی فرستاده می‌شدند و یا از پرستار شخصی استفاده می‌کردند. همسران کارکنان ارشد می‌توانستند در بیمارستان وضع حمل کنند و سپس برای مدتی از یک پرستار بچه استفاده کنند. ماموران و کارکنان سطوح میانی می‌توانستند فرزندان خود را به کودکان مخصوص حزب بفرستند.

اما اعضای عادی حزب و کارکنان رده‌های پایینی در صورت ازدواج و بچه‌دار شدن از هیچ امکانی برخوردار نمی‌شدند. به همین دلیل بسیاری از آنها تصمیم گرفته بودند که بچه‌دار نشوند. زوج‌های بچه‌دار نیز باید با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می‌کردند.

شرایط دشوار زندگی و کمبود مواد غذایی بسیاری از اهالی شهر را بیمار کرده بود، اما فقط کارکنان بلندمرتبه مجاز به استفاده از داروهای کمیاب بودند. این داروها از مناطق تحت کنترل ملی گرایان به ینان وارد می شد. مائو دارای یک پزشک آمریکایی مخصوص به اسم جرج حاتم بود و به چند پزشک روسی نیز دسترسی مستقیم داشت. مائو هر زمان که به دارو یا متخصص ویژه‌ای - مثلاً یک فیزیوتراپیست - نیاز پیدا می کرد با مسکو تماس می گرفت تا بلافاصله برایش فرستاده شود. چوئن لای نیز در چونگچینگ آماده بود تا دستورات این چینی مائو را بلافاصله برآورده سازد. کارکنان ارشد در رژیم مائو در شهر ینان به یک بیمارستان مجهز ویژه دسترسی داشتند. هیچ کس دیگری بدون در دست داشتن مجوز مقامات اجازه ورود به این بیمارستان را نداشت. کیفیت غذا حتی در بیمارستان‌های شهر نیز درجه بندی شده بود.

موقعی که جنگ چین و ژاپن آغاز شد، شعبه‌ای از «صلیب سرخ» در ینان افتتاح شد. این گروه پزشکی از جانب حکومت ملی گرایان به ینان اعزام شده بود. «صلیب سرخ» ینان همه مراجعه کنندگان را، از شهروند عادی تا کارکنان ارشد رژیم، می پذیرفت و مداوا می کرد. اما رژیم نتوانست این وضع را تحمل کند و عاقبت هم حکم تعطیل و اخراج «صلیب سرخ» ینان را صادر کرد. در شهر چنین شایع کرده بودند که گویا داروهای این «صلیب سرخ» مسموم است و این پزشکان و پرستاران «از سوی ملی گرایان به ینان اعزام شده‌اند تا رفقای ما را به قتل برسانند، آب آشامیدنی شهر را مسموم و میکروب‌ها را در همه جا پخش کنند!» به این ترتیب اغلب اعضای «صلیب سرخ» ینان مجبور به ترک شهر شدند. مابقی اعضا به اجبار در ینان ماندند تا در صورت نیاز، در خدمت اعضای بلندمرتبه رژیم

باشند.

غایی‌ترین نماد امتیازطلبی و عدم مساوات درینان اتومبیلی بود که برای همه اهالی شهر آشنا بود. این اتومبیل تنها اتومبیلی بود که در سطح شهر وجود داشت. کارگران چینی تبار لباسشویی‌های نیویورک اتومبیل مذکور را به کمونیست‌های ینان هدیه کرده بودند تا از آن به عنوان آمبولانس جهت حمل و نقل مجروحین جنگی استفاده کنند. مائو این اتومبیل را «مال خود» کرد و از آن برای حمل و نقل میهمانانش - و از جمله ادگار اسنو در سال ۱۹۳۹ - بهره برد. اسنو، که از این موضوع دلخور بود، نوشت: «این اسراف کاری مائو دوست میلیونر مرا حسابی شو که کرده بود. کارگران چینی تبار نیویورک هدایای بسیاری به ینان فرستاده‌اند که این اتومبیل‌ها هم یکی از آنهاست. از این اتومبیل‌ها بعضاً برای حمل و نقل مجروحین حملات هوایی به نزدیک‌ترین بیمارستان شهر استفاده می‌شود.» اما واقعیت آن بود که «اتومبیل‌هایی» در کار نبود و فقط یک اتومبیل وجود داشت که از آن نیز هرگز برای حمل و نقل مجروحین جنگی استفاده نشد. همه درینان نام اتومبیل مذکور را گذاشته بودند «اتومبیل مائو». حتی آدم‌های نزدیک رهبری حزب نیز تصور می‌کردند که مادام سون یات سن این اتومبیل را «برای استفاده شخصی به مائو هدیه کرده است.»

خیلی‌ها به شدت رنجیده خاطر شدند. یکی از داوطلبان جوان سابق به خاطر می‌آورد که: «در بهار سال ۱۹۳۹ مائو را دیدم که در کنار همسرش سوار بر اتومبیل مشغول ویراژ دادن و جلب توجه کردن در سطح شهر است. هر دو لباس‌های رنگی روشنی به تن داشتند. رهگذران زیر چشمی به آنها نگاه می‌کردند.»

مائو کاملاً واقف بود که این نوع امتیازطلبی‌هایش نقطه ضعفی برای

اوست. روزی یکی از سرسپردگان قدیمی مائو برای صرف شام نزد او رفت. مائو در پایان آن شب از این میهمان مؤنث خود دعوت کرد که یکشنبه شب‌ها مرتباً به دیدارش بیاید، اما طرف از دهانش دررفت و گفت: «چه عالی! از حالا به بعد هر یکشنبه شب پیش تو خواهم آمد و با این غذاهای خوب از خودم پذیرایی خواهم کرد...» میهمان مائو ناگهان متوجه شد که خنده روی لب‌های صدر مائو یخ زده و او دارد بهت زده به وی نگاه می‌کند. میهمان متوجه شد که حرف ناجوری به صاحبخانه زده است.

حزب تلاش کرد تا قضیه «امتیازطلبی» را به نحوی توجیه کند. برای مثال یکی از نظریه پردازان حزب چنین اظهار عقیده کرد: «این رفقای رهبری نیستند که برای خودشان امتیازات ویژه می‌خواهند. در واقع، این دستور حزب به آنهاست. برای مثال صدر مائو را در نظر بگیرید: حزب می‌تواند به او دستور دهد که روزی یک جوجه بخورد.» سفسطه‌های این چنینی نتوانست جلوی موج گسترده نارضایتی‌ها را بگیرد. این لطیفه در سطح شهر شنیده می‌شد: «مردم درینان فقط در سه چیز برابرند: استفاده از خورشید، استفاده از هوا، و قضای حاجت.» نظام امتیازخواهی و امتیازطلبی حتی در بین

کمونისტ‌های ژاپنی (اسرایی از ارتش ژاپن که به کمونیسم رو آورده بودند) نیز ریشه دوانیده بود. سانزو نوساکا^{۳۵۸}، رهبر کمونیست‌های ژاپنی مقیم ینان، تنها کسی بود که از بین اعضای گروهش رسماً اجازه همخوابگی با زنان را داشت. یکی از این اسرای ژاپنی سابق به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «مائو خواهان این بود که سانزو نوساکا از وضع روحی مناسبی برخوردار باشد و به همین دلیل از یکی از رفقای زن خواست که همخوابه نوساکا شود... ما آشکارا اعتراض نکردیم، اما ته دلمان از این نوع تبعیض‌ها ناراحت و شاکی بودیم.»

داوطلبان جوان فارغ از اینکه توهمات قبلی شان برطرف شده بود یا نه، پی بردند که ترک ینان ناممکن است. ترک بدون اجازه ینان به معنای «ترک خدمت» و مجازات آن به احتمال زیاد اعدام بود. شهر ینان و اطرافش همچون یک زندان اداره می شد. مابقی چین، و از جمله دیگر پایگاه های سرخ، جزو «خارج» محسوب می شدند. یکی از داوطلبان سابق صحنه ای را که شخصاً در یک بیمارستان شهر ینان شاهدش بود اینگونه برای ما شرح داد:

«دو مرد در داخل یکی از اتاق های بیمارستان فریاد می کشیدند: ما مریض نیستیم، چرا ما را به اینجا فرستاده اید؟ از لهجه های آنها پیدا بود که هر دو اهل جیانگشی و از شرکت کنندگان در راهپیمایی بزرگند. چند مرد مسلح این دو را همراهی می کردند. یکی از آنها گفت: ما درخواست کرده ایم که به ما مرخصی بدهند تا به دیدن خانواده هایمان برویم، اما مرخصی نمی دهند؛ آنها می گویند که ما دیوانه ایم و برای همین ما را به بیمارستان فرستاده اند. یکی از آنها مدال کهنه سربازان راهپیمایی بزرگ را بر سینه داشت. یکی از کارکنان بیمارستان به آنها گفت: رفقا، لطفاً تاریخ پر شکوه انقلابی خود را به یاد آورید. همان مردی که مدال بر سینه داشت جواب داد: این مدال باد هواست و هیچ استفاده دیگری ندارد. ما هزار بار تا پای مرگ پیش رفتیم و جراحات های بسیاری برداشتیم، اما در عوض، این دیگران بودند که رئیس و کارفرما شدند و غذا و لباس خوب نصیبشان شد. چی گیر ما آمد؟ بنابراین همان بهتر که ما به خانه برویم و روی زمین هایمان کار کنیم.

طرف مقابل پاسخ داد: ها! معلوم می شود که شما دیوانه نیستید شما فقط در مورد جایگاه انقلابی خودتان دچار تردیدهایی شده اید!» بنا به گفته این شاهد عینی «کارکنان رژیم در ینان، چه تازه وارد ها چه

قدیمی‌ها، عموماً به بیماری روحی غم‌خانه (هوم سیک) مبتلا بودند. کارکنانی که ریشه‌های روستایی داشتند غالباً به صورت صریح و مستقیم درخواست رفتن به خانه را مطرح می‌کردند که با مخالفت روسای خود مواجه می‌شدند. بعضی از آنها که سعی در فرار می‌کردند، به محض دستگیر شدن اعدام می‌شدند. اما کارکنان تحصیل کرده رژیم هوشمندانه‌تر عمل می‌کردند. آنها صراحتاً نمی‌گفتند که خواهان رفتن به خانه‌اند، بلکه داستانی سرهم می‌کردند و از حزب می‌خواستند که آنها را به خارج ازینان بفرستد...» فرار برای مردان ارتشی که در مناطق مرزی مستقر بودند، آسان‌تر بود. تعداد فراریان ارتشی بسیار عظیم و چشمگیر بود. برای مثال، در بیست و نهم سپتامبر ۱۹۴۳ ماموریت یکی از لشکرهای سرخ تنها خلاصه شده بود به «یافتن و دستگیری یک هزارتن از فراریان» همین لشکر. اما فرار در قلب منطقه سرخ (ینان) عملاً ناممکن بود و لذا اغلب داوطلبین جوان به فکر این بودند که به اوضاع خود در همین شرایط سخت سرو سامانی بدهند.

اینها جوانانی بودند که مائو مجبور بود برای بنای پایگاه قدرت آتی خود روی آنها حساب باز کند. و این آشکارا کار دشواری برای مائو بود زیرا جوانان مذکور افراد چندان مناسبی برای این کار به شمار نمی‌رفتند. آنها در پی یک رویا یا یک توهم به ینان آمده بودند. مائو برای تبدیل آنها به اعضای استوار و قابل اعتماد حزب کمونیست چین باید تغییرات بنیادینی را در آنها به وجود می‌آورد و به اصطلاح از نو قالب ریزی‌شان می‌کرد. مائو این پروژه گسترده «انسان‌سازی» را از اوایل سال ۱۹۴۲ آغاز کرد.^{۳۵۹} مائو تصمیم گرفت در نخستین مرحله، قهرمان جوانان داوطلب را که نویسنده ۳۵ ساله‌ای به اسم وانگ شی - وی^{۳۶۰} بود، از سر راه بردارد. این مرد، جوان کمونیست فداکار و

معتقدی بود که نوشته‌های انگلس و تروتسکی را به زبان چینی ترجمه کرده بود. یکی از مقالات وانگ شی وی، که تحت عنوان «یاس‌های وحشی» در روزنامه اصلی شهرینان (روزنامه آزادی) به چاپ رسیده بود، توجه مائو را به خود جلب کرد. وانگ شی وی در قسمت اول مقاله‌اش به تاریخ سیزدهم مارس نوشته بود: «جوانان در ینان ظاهراً انرژی‌شان را از دست داده‌اند و ضعیف و رنجور و ناخشنود به نظر می‌رسند؛ چرا؟ ما چه چیزی در زندگی‌هایمان کم داریم؟ بعضی‌ها ممکن است جواب بدهند: ما از تغذیه خوب برخوردار نیستیم و ویتامین به اندازه کافی به بدن‌هایمان نمی‌رسد... برخی دیگر ممکن است بگویند: نسبت مردان به زنان در ینان ۱۸ به یک است، و بسیاری از مردان جوان نمی‌توانند همسری برای خود پیدا کنند... و شاید عده دیگری هم باشند که بگویند: زندگی در ینان به شدت کسل‌کننده و یکنواخت شده.. اما این جواب‌ها غیر منطقی است. جوانان به اینجا آمده‌اند تا در انقلاب شرکت کنند؛ آنها برای فدا کردن خویش در راه اهداف انقلابی به اینجا آمده‌اند. آنها برای کسب لذت از غذا و سکس یا دیگر مواهب زندگی به اینجا نیامده‌اند.»

وانگ شی وی سپس در مقاله خود مکالمه‌ای را نقل می‌کند که در آن، دوزن جوان مشغول گفت‌وگو درباره روسای خود هستند:

اولی: «او (رئیس) همیشه مرا متهم می‌کند که یک مساوات طلب خرده بورژوا هستم. با این حال خودش از صبح تا شب دنبال به دست آوردن امتیازات ویژه است... و در مورد زیردستی‌هایش کاملاً بی‌تفاوت است.»

دومی: «دوستی طبقاتی و صمیمیت طبقاتی؛ بله همه اینها واژه‌های خوبی است. اما در عمل چیزی جز باد هوا نیست! آنها حتی از عنصر مهرورزی بشری هم تهی‌اند... در اینجا هیچ کدام از کادرهای بالایی

کوچک‌ترین اهمیتی به ما نمی‌دهند...»

وانگ شی وی ده روز بعد در قسمت دوم مقاله‌اش، به قلب هدف زد: «بعضی‌ها می‌گویند که درینان هیچ نظام سلسله‌مراتبی و امتیاز طلبانه‌ای وجود ندارد. این حقیقت ندارد. چنین چیزهایی درینان وجود دارد. عده دیگری می‌گویند: بله، بله، وجود دارد اما موجه است. این حرف باید ما را وادار به اندیشیدن بکند.»

وانگ شی وی از مردم خواست آزادانه در این مورد بیندیشند. وانگهی، مباحث و استدلال‌های او منطقی و روشن بود:

«من یک مساوات طلب نیستم. اما تصور نمی‌کنم درجه‌بندی کردن غذا و پوشاک ضروری یا موجه باشد... چرا یک بیمار نمی‌تواند از جرعه‌ای سوپ بهره‌مند شود اما هم‌زمان کله‌گنده‌ها می‌توانند از انواع بی‌شماری از مزایای غیرضروری و غیرموجه برخوردار شوند. این تبعیض‌ها باعث یأس و دلزدگی کارکنان سطوح پایینی می‌شود...»

موقعی که مائو این مقاله را خواند با عصبانیت روزنامه را محکم روی میز کوبید و فریاد برآورد: «چه کسی در اینجا حکم می‌راند؟ وانگ شی وی یا مارکسیسم؟» او بلافاصله تلفن را برداشت و کادر مدیریتی «روزنامه آزادی» را عوض کرد.

وانگ شی وی که از درج مطالبش در روزنامه محروم شده بود، به سراغ وسیله دیگری رفت که از دیرباز در چین معمول بوده است: روزنامه دیواری. او اندیشه‌ها و نظرات تندتری را در روزنامه دیواری‌اش مطرح ساخت. مائو تا آن زمان طرح این نوع نظرات را تحمل کرده بود زیرا می‌پنداشت که روشنفکران جوان ینان به این نوع سوپاپ‌های خروجی نیاز دارند. حُسن روزنامه‌های دیواری برای مائو این بود که این نوع نشریات از خوانندگان کمتری برخوردار بودند و ضمناً به راحتی می‌شد آنها را از دیوار کند و پاره کرد. وانگ شی وی در روزنامه دیواری خود درخواست کرده بود: «عدالت باید در حزب برقرار شود. به بی‌عدالتی باید خاتمه داده شود... رفقا از خودتان پرسید آیا شما از گفتن مکنونات ذهنی و قلبی خود به کله گنده‌ها وحشت دارید؟ آیا شما از آن نوع آدم‌های ضعیف کشی هستید که آدم کوچولوها را بازجویی می‌کنند و برای آنها جرم‌های بزرگ واهی می‌تراشند؟» به این ترتیب وانگ شی وی از قضیه امتیازطلبی فراتر رفته و به قلب تاریکی حزب زده بود.

روزنامه دیواری مذکور در «دروازه جنوبی» ینان به دیوار نصب شده بود، جایی که شلوغ‌ترین نقطه شهر به شمار می‌رفت. مردم برای خواندن این چند جمله، که درد دل آنها را بیان می‌کرد اما جرئت گفتنش را نداشتند، گروه گروه به «دروازه جنوبی» می‌رفتند. وانگ شی وی به یک قهرمان مردمی تبدیل شد.

شب‌ی مائو از رودخانه عبور کرده، به «دروازه جنوبی» رفت تا با استفاده

از یک فانوس نفتی که در دست داشت روزنامه دیواری وانگ شی وی را بخواند. او بعد از دیدن انبوه جمعیت مشتاق که در حال خواندن روزنامه دیواری بودند پی برد که وانگ شی وی تا چه حد نزد مردم محبوب است. مائو در همین جا بود که تصمیم گرفت وانگ شی وی را از سر راه بردارد. مائو بعدها غرولند کنان به یکی از یاران نزدیکش گفت: «این همه آدم از راه‌های دور برای خواندن مقاله او آمده بودند. اما هیچ کس خواهان مطالعه مقالات من نبود. وانگ شی وی عملاً سلطان و ارباب شهر شده بود... این وانگ شی وی بود که برینان حکم می‌راند... و ما شکست خورده بودیم...»

مائو تصمیم گرفت برای ترساندن طرفداران وانگ شی وی، که عمدتاً نیز از داوطلبان جوان بودند، وانگ را محکوم و زندانی کند. از آنجایی که مائو نمی‌توانست نقطه نظرهای موجه و اصولی وانگ را محکوم کند، انگ تروتسکیست را برپیشانی وی زد. بلافاصله برخی از نقطه نظرهای قبلی وانگ، که وی به صورت خصوصی درباره تروتسکی و استالین بیان کرده بود، علنی شدند. وانگ برای مثال گفته بود: «تروتسکی نابغه است، اما استالین آدم منفوری است که شرارت‌های ناگفته بسیاری را در جریان پاکسازی‌ها به بار آورده است.» وانگ همچنین از محاکمات مسکو به عنوان «مشکوک» نام برده بود. به این ترتیب وانگ شی وی را زندانی کردند. او آخرین سال‌های عمر کوتاه مدتش را در زندان انفرادی، و تحت شکنجه‌های بسیار، سپری کرد. سال ۱۹۴۴ تعدادی از روزنامه نگاران شاغل در مناطق ملی گرا اجازه یافتند برای تهیه خبر و گزارش به ینان بیایند. رژیم مائو تصمیم گرفت از وجود وانگ شی وی به عنوان یک حربه تبلیغاتی استفاده کند. آنها خبرنگاران را به دیدار وانگ بردند تا «آزادانه» با وی صحبت کنند. وانگ همچون یک آدم آهنی گوش به فرمان شروع کرد به محکوم

کردنِ خویش. او پشت سر هم تکرار می کرد: «من یک تروتسکیست هستم. من به مائو حمله کردم. من لایق اعدام هستم... اما مائو آدم بخشنده‌ای است... من به خاطر این ترحمِ بزرگی که مائو در حقم کرده از او سپاسگزارم.» یکی از روزنامه نگاران در این باره نوشت: «موقعی که وانگ شی وی از اشتباهات گذشته خود سخن می گفت چهره‌اش آکنده از هراس و وحشت بود... به باور من ذهن و روح او بدجوری آسیب دیده...»

بازجوی وانگ شی وی بعدها حقایق پشت پرده را آشکار کرد: «وانگ شی وی هر آنچه را که قبلاً به او گفته بودند به خبرنگاران می گفت. البته او هیچ انتخاب دیگری نداشت. او بعد از دیدار با خبرنگاران با خشم و تلخی بسیار به رختخوابش رفت و مدام از فرط عصبانیت مشت‌هایش را به هم می فشرد.» کمونیست‌ها سال ۱۹۴۷، به هنگام تخلیه ینان، وانگ شی وی را همراه خود بردند و در طول مسیر اعدامش کرده و سپس جنازه‌اش را در یک چاه خشک انداختند. او به هنگام مرگ ۴۱ سال بیشتر نداشت.

بعد از اینکه مائو تصمیم گرفت وانگ شی وی را به عنوان هدف اول تنبیه و مجازات کند، دستور داد جلسات فراوانی در ماه‌های پایانی سال ۱۹۴۲ در سراسر شهر ینان برگزار شود. در این جلسات از داوطلبان جوان خواسته می شد وانگ شی وی را محکوم کنند. مائو متوجه شد که آنها به راحتی حاضر به پذیرش خواسته وی نیستند و سطح مقاومت‌ها بالاست. داوطلبان جوان ظاهراً به نحو کافی و موثری مرعوب نشده بودند. مائو مجبور شد راه دیگری برای ترساندن آنها بیابد.

مائو و کانگ شنگ (رئیس «ک گ ب» چین) برای نیل به هدف فوق، این اتهام ساختگی و کلی را مطرح کردند که: اکثریت قریب به اتفاق

سازمان‌های کمونیستی در مناطق ملی گرا عملاً سازمان‌های جاسوسی‌ای هستند که برای جیانگ کای شک کار می‌کنند. طرح این اتهام کلی باعث شد که تقریباً تمامی داوطلبان جوانی که به ینان آمده بودند، در مظان اتهام جاسوسی قرار بگیرند زیرا آنها قبلاً یا در این سازمان‌ها عضو بودند یا به کمک سازمان‌های مذکور وارد ینان شده بودند. و تنها «مدرک» برای اثبات چنین اتهام بزرگی «اعترافات» ساختگی یک داوطلب ۱۹ ساله بود که نیروهای امنیتی مائو بعد از هفت روز و هفت شب بی‌خوابی دادن به او «موفق» به گرفتن آن شده بودند.

مائو از آوریل ۱۹۴۳ به بعد با مطرح کردن این اتهام راهی پیدا کرد تا همه داوطلبان جوان در ینان را به نحوی از انحا تحت بازداشت و مراقبت دائم قرار دهد. هزاران نفر دستگیر و در زندان‌های غارمانندی که جدیداً در تپه‌های اطراف شهر حفر شده بود، حبس شدند. تنها در یکی از این زندان‌ها که در نزدیکی «باغ قرار ملاقات» - محل استقرار «ک گ ب» چینی و اقامتگاه سابق مائو - ساخته شده بود، حدود ۳۰۰۰ نفر زندانی بودند. اغلب زندانیان در محل‌های کار خویش، که حالا عملاً به زندان تغییر شکل یافته بود، زندانی شده بودند. مائو به هر سازمانی دستور داد: «نگهبانی‌های کشیک و شبانه روزی را در محل سازمان خود برقرار کنید؛ و جلوی رفت و آمد آزادانه در محل را بگیرید.» ایفای نقش زندانبانان و بازجویان را در هر سازمان کسانی بر عهده می‌گرفتند که در مظان اتهام نبودند. این افراد عمدتاً کسانی بودند که از مناطق ملی گرا به ینان نیامده بودند. آنها حدود ۱۰ تا ۲۰ درصد اعضای هر سازمان حزبی را در ینان تشکیل می‌دادند.

تبدیل کردن سازمان‌های معمولی حزبی به زندان‌های واقعی ابتکار

عملِ مَهْم مائو بود که وی از آن طی تمامی دوران حکمرانی اش بهره برد. مائو از این حیث موفق شد استالین یا هیتلر را پشت سر بگذارد. او «همکاران خلق» را به «زندانبانانِ خلق» مبدل ساخت و کاری کرد که زندانیان و زندانبانان در یک مکانِ واحد در کنار هم زندگی کنند. در چین کمونیست چنین معمول بود که افراد در همان محلی که کار می کردند زندگی هم می کردند. مائو به این ترتیب نه فقط بین مردم تفرقه انداخت بلکه توده های انبوه مردم را مستقیماً درگیر اعمال سرکوب گرانه خود - از جمله ترور - کرد. این در حالی بود که استالین یا هیتلر برای سرکوبِ قربانیان خویش عمدتاً از تشکیلات برگزیده های مثل «ک گ ب» یا گشتاپو سود می جستند. آنها همچنین قربانیان خود را در محل های جداگانه و ناپیدا نگهداری می کردند. اما مائو با توسل به شیوه اختصاصی اش توانست حیطه قدرت شخصی خود را بسیار گسترده تر از این دو دیکتاتور کرده و به مرزهای تازه تری برسد. داوطلبان جوان بعد از بازداشت به شدت شکنجه می شدند. شکنجه ها آنقدر ادامه می یافت تا آنها «اعتراف» کنند که جاسوسند و دیگران را نیز «لو» دهند. البته هدف اصلی از این کار نه یافتنِ جاسوسانِ واقعی بلکه ایجاد ترس و وحشت بود. عملیاتِ شکارِ جاسوسانِ واقعی بدون کوچک ترین وقفه ای زیر نظر نیروهای امنیتی مائو و با استفاده از روش های حساب شده در حال انجام بود. بنا به گفته شی چه^{۳۶۱}، دستیار امنیتی مائو، «به وضعیت کسانی که واقعاً به جاسوسی متهم بودند بدون هیچ سرو صدا و جنجالی رسیدگی می شد.» اکثر این جاسوسانِ واقعی به سرعت و بدون هیچ سرو صدایی اعدام می شدند.^{۳۶۲}

عملیاتِ شکارِ جاسوسانِ قلایبی صرفاً بهانه ای بود برای رعب افکنی و ترساندنِ مردم. روشِ معمولِ شکنجه عبارت بود از ایستاده

نگهداشتن زندانی و بی‌خوابی دادن به او برای دو هفته پیاپی.

روش‌های قدیمی‌تر شکنجه نیز معمول بود؛ روش‌هایی مثل شلاق زدن، آویزان کردن از میچ دست، و شکستن زانوها. روش‌های شکنجه روانی نیز به وفور مورد استفاده قرار می‌گرفت. برای مثال فرد زندانی را تهدید می‌کردند که مارهای سمی را در سلولش رها خواهند کرد یا برای وی مراسم اعدامِ قلبی برپا می‌کردند. شب‌ها درینان، در وسط آرامش تپه‌های اطراف، فریاد شکنجه‌شدگان از درون غارها به آسمان بر می‌خاست. اکثر ساکنین ینان این فریادهای ناشی از درد و رنج را تا سال‌های بعد همچنان به خاطر داشتند.

مائو شخصاً دستورالعمل‌هایی در مورد نحوه شکنجه کردن متهمین صادر کرد. رژیم اسم این شکنجه‌ها را «بی - گونگ - شین» گذاشته بود که می‌توان آن را «استفاده از زور برای گرفتن اعتراف به عنوان مدرک موثق» ترجمه کرد. مائو در پانزدهم اگوست ۱۹۴۳ به شکنجه‌گران دستور داد: «صبح خیلی زود یا آخر شب زمان مناسبی برای تنبیه کردن نیست... در چنین ساعت‌هایی نمی‌توان کار را به درستی انجام داد زیرا احتمال وارد آمدن آسیب جبران‌ناپذیر [به قربانی شکنجه] زیاد خواهد بود. بنابراین باید زمان مناسب برای تنبیه را با وسواس و دقت زیاد پیدا کرد.» مائو خواهان این بود که قربانیانش حتی المقدور در وضعیت خوبی باشند تا به تحقق هدف غایی وی یاری برسانند.

زندگی درینان برای چندین ماه متوالی بر روی بازجویی‌ها و شرکت در تظاهرات عمومی رعب‌آور متمرکز شده بود. داوطلبان جوان در جریان این تظاهرات به زور وادار به اعتراف و لو دادن دیگران می‌شدند. سپس افرادی که «لو» رفته بودند اجباراً به روی صحنه کشیده می‌شدند تا در برابر توده‌های خشمگین مردم به جرم‌های

ناکرده خویش اعتراف کنند. آنهایی را که حاضر به اعتراف نمی شدند و بر بی گناهی خود تاکید می کردند، طناب پیچ کرده و کشان کشان به زندان می بردند. برای برخی از این افراد نیز مراسم اعدام قلابی برپا می کردند. و این در حالی بود که فریادهای هیجان زده مردم فضا را پر کرده بود. بنا به گفته یکی از همکاران نزدیک مائو، «این تظاهرات توده‌ای چنان ترس و وحشتی ایجاد می کرد که غیر قابل تحمل بود. این مراسم شدیداً بر اعصاب همه تاثیر می گذاشت. از نظر عده‌ای شرکت در این مراسم از تحمل هر شکنجه دیگری ویرانگرتر بود.» مردم جدای از شرکت در بازجویی‌ها و تظاهرات عمومی، مجبور به شرکت در جلسات شست و شوی مغزی بودند.^{۳۶۳} تمامی اشکال آرامش و تفریح، همچون آواز خوانی و رقص، متوقف شده بود. تنها لحظاتی که فرد اجازه داشت تنها باشد و در آرامش به سر ببرد، اختصاص یافته بود به نوشتنِ «مکنونات درونی» اش. این روشی بود که تا آن زمان فقط در ژاپن فاشیست معمول بود. مائو دستور داده بود: «هر کسی را وادار کنید مکنوناتِ درونی خود را بنویسد؛ آن هم سه بار، پنج بار، پشت سر هم... به همه بگویید که هر چیز منفردی را که تاکنون در دل نگهداشته‌اند و احساس می کنند که برای حزب خوب نیست روی کاغذ بنویسند.» علاوه بر این به همه گفته شده بود که باید اطلاعاتی را که به صورت غیر رسمی و خودمانی از افراد دیگر دریافت کرده‌اند، روی کاغذ بنویسند. رژیم اسم این پروژه را گذاشته بود «خبرگزاری‌های کوچولو.» یکی از کمونیست‌های قدمی ینان به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «ما مجبور بودیم هر آنچه را که از ایکس یا ایگرگ شنیده بودیم، یادداشت کنیم. ما باید حرف‌ها یا اندیشه‌های خودمان را هم که حدس می زدیم ممکن است برای حزب خوب نباشد، روی کاغذ می نوشتیم. ما مجبور بودیم اوقاتِ پایان ناپذیری را

صرفِ کنکاش در خاطرات خود کنیم و سپس آنها را بنویسیم. عمل فوق‌العاده نفرت‌انگیزی بود.» مقیاس و ملاک برای تشخیص اینکه چه اندیشه‌ها و افکاری برای حزب «خوب» نیست، مخصوصاً مبهم و نامشخص گذاشته شده بود تا مردم بیشتر بترسند و نتیجتاً از سر احتیاط چیزهای بیشتری را روی کاغذ بنویسند.

بسیاری سعی کردند در برابر این موج بایستند. اما هر نشانه‌ای از مقاومت به عنوان «دلیل» و «مدرکی» برای جاسوس بودن فرد مقاومت‌کننده تلقی می‌شد. بازجویان چنین استدلال می‌کردند: «اگر تو بی‌گناه باشی، آن وقت ما چیزی برای گزارش کردن به حزب نخواهیم داشت!» حریم زندگی خصوصی افراد کاملاً نقض می‌شد زیرا یک کمونیست واقعی مجاز به داشتن هیچ چیز اختصاصی‌ای نبود. «کالج مدیریت» ینان مکانی بود که معلمین و دانشجویانش نسبتاً صریح‌اللهجه‌تر از بقیه بودند. یکی از کارکنان این کالج، کمی جرئت کرد و در قالب این شوخی اعتراض خود را آشکار کرد: «آیا ما باید حرف‌هایی را که شب در رختخواب با همسرانمان می‌زنیم، روی کاغذ بنویسیم؟» بقیه از شنیدن این جمله به خنده افتادند. کمی بعد این مرد و کسانی که به شوخی او خندیده بودند به عنوان «جاسوس» دستگیر و زندانی شدند. مائو در هشتم اگوست ۱۹۴۳ اعلام کرد: «جدای از یک نفر، همه معلمین و مدیران کالج مدیریت جاسوسند و احتمالاً نصف بیشتر دانشجویان هم جاسوسند.» و به واسطه همین فشارها بود که یکی از اعضای این کالج در اقدامی جنون‌آمیز گزارش بلند بالایی نوشت که حداقل در بردارنده متن ۸۰۰ مکالمه‌ای بود که وی با دیگران انجام داده بود.

مائو با وادار ساختن مردم به ارائه گزارش‌های منظم (در راستای پروژه «خبرگزاری‌های کوچولو») تا حد بسیار زیادی موفق شد مردم را به

جاسوسی علیه هم وادار کند. او به این ترتیب اعتمادِ میان مردم را از بین برد و آنها را از تبادلِ اندیشه و نظر با یکدیگر ترساند. سیاست مذکور نه فقط درینان بلکه بعدها در سراسر چین همه گیر شد. مائو از طریق «خبرگزاری های کوچولو» ی سرکوبگرش، عملاً هر کانالِ اطلاعاتی و خبررسانی غیر رسمی دیگری را که وجود داشت از بین برد و یا تحت کنترل خود گرفت. هیچ روزنامه یا نشریه ای به ینان وارد نمی شد و هیچ کس به رادیو دسترسی نداشت. افراد از دریافت نامه از جهان بیرون و خانواده هایشان محروم بودند. هر گونه نامه نگاری با افرادی که در مناطق ملی گرا زندگی می کردند، به عنوان مدرک و دلیلی بر جاسوسی فرد تلقی می شد. کمبود اطلاعات و بی خبری مطلق تدریجاً به مرگِ ذهنی افراد منجر شد؛ به خصوص اینکه هیچ امکانی برای طرح نظرات و اندیشه ها وجود نداشت و افراد از برقراری ارتباط با هم یا نگارش اندیشه هایشان، حتی به صورت خصوصی، محروم بودند. مردم در حین کارزار «خبرگزاری های کوچولو» مجبور شده بودند که گزارش وقایع روزانه خود را نوشته و به مقامات بالاتر تحویل دهند. همه اینها باعث شد که فرد از اندیشیدن بترسد زیرا چنین عملی نه تنها بی فایده که خطرناک بود. تفکر مستقل به طور کامل از بین رفت.

دو سال بازجویی و هراس افکنی مدام باعث شد که آن جوانان داوطلبِ پر شور که مظهر عدالت خواهی و برابر طلبی بودند به روبات های تحت فرمان مبدل شوند. در ژوئن ۱۹۴۴ خبرنگاران خارجی بعد از سال ها برای اولین بار اجازه دیدار از ینان را پیدا کردند. یکی از خبرنگاران شاغل در چونگچینگ در گزارش خود به همشکلی و همسانی عجیبی که در ینان دیده بود، اشاره کرد: «اگر پرسش واحدی را از بیست یا سی نفر، از روشنفکر تا کارگر، بررسی پاسخ آنها

کم‌وبیش مثل هم است... حتی اگر درباره عشق پیرسی، باز جواب مشابهی را می‌دهند؛ انگار قبلاً در جلسات حزبی در این باره تصمیم گرفته‌اند و جای تعجب نیست که آنها قویاً و به‌طور دسته‌جمعی هرگونه کنترل مستقیم حزب بر روی اندیشه‌هایشان را تکذیب می‌کنند.»

این روزنامه‌نگار در ادامه گزارشش نوشت: «فضای شهر به حدی عصبی کننده بود که فرد احساس خفقان می‌کرد. اغلب آدم‌ها چهره‌های عبوس و اخم‌آلودی داشتند. هیچ‌کدام از رهبران حزب به جز آقای مائوتسه‌تونگ که اغلب حس طنز خوبی دارد و آقای چوئن لای که مرد بسیار خوش‌مشربی است، اهل شوخی و طنز نبودند.»

هلن اسنو، همسر ادگار اسنو، به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «سال ۱۹۳۷، زمانی که من درینان حضور داشتم مردم هنوز می‌توانستند شوخی‌هایی از این دست بکنند: **خداوند بدون اطلاع مائو کار خودش را می‌کند** اما هفت سال بعد هیچ‌کس جرئت نداشت حرف سرسری و حساب نشده‌ای بر زبان بیاورد.»

مائو به‌طور رسمی از بهار سال ۱۹۴۲ نه تنها ابزار سخنان استعاری و پرگوشت و کنایه را منع کرد بلکه استفاده از طنز را عمل مجرمانه‌ای اعلام کرد. رژیم مائو جرم کلی تازه‌ای را، تحت عنوان «نشر اکاذیب و مهملات»، اختراع کرد. به این ترتیب هر فردی که سخنانی تردیدآمیز یا گلایه‌آمیز بر زبان می‌راند و یا متلک و لطیفه‌ای را تعریف می‌کرد بلافاصله به عنوان «عامل دشمن» دستگیر و زندانی می‌شد.

مائو خواهان فعالیت اختیاری و داوطلبانه زیردستانش نبود زیرا این احتمال وجود داشت که افراد پس از مدتی تصمیمشان عوض شود و به همکاری خود خاتمه دهند. او داوطلب نمی‌خواست. او به یک ماشین نیاز داشت؛ ماشینی که وی بتواند با فشردن دکمه‌ای همه

چرخ دنده‌هایش را به صورت هماهنگ به کار اندازد، و او این ماشین را به دست آورد.

شوروی در اوایل سال ۱۹۴۴ دست به حمله تهاجمی علیه آلمان زد و مائو احتمال داد که شوروی به زودی وارد جنگ علیه ژاپن خواهد شد. مائو در صورت شکست ژاپن به کادرهایی جهت جنگ با جیانگ کای شک نیاز داشت بنابراین تصمیم گرفت که اندکی از شدت رعب افکنی خود بکاهد.

در حالی که قربانیان همچنان محبوس بودند و در وضعیتی مبهم و رنج‌آور به سر می‌بردند، ماموران امنیتی مائو بررسی دوباره پرونده‌های آنها را آغاز کردند. ظاهراً هدف آنها از بررسی و مطالعه کوهی از اعترافات اجباری متهمین، کشف جاسوسان واقعی بود. این روند طبیعتاً کند بود و زمان زیادی را می‌طلبد. اما ماموران امنیتی مائو، از همان آغاز یک چیز را خوب می‌دانستند: تنها کمتر از یک درصد داوطلبان جوان جاسوس هستند.

مائو در این زمان به دیگر پایگاه‌ها و مناطق سرخ دستور داد که روند «شکار جاسوس» را با الگوبرداری از مدل ینان، آغاز کنند. او مخصوصاً به آنها هشدار داد که همچون ینان درگیر روند بررسی دوباره پرونده‌های متهمین نشوند. هدف مائو این بود که همه مناطق سرخ را وادار کند که چرخه رعب‌افکنی را به صورت تمام عیار از سر گذرانده و آن را تجربه کنند. او برای تشویق آنها به تکرار الگوی رعب‌افکنانه ینان اعلام کرد که ده درصد کمونیست‌ها جاسوسند؛ این در حالی بود که «ک. گ. ب» مائو چندی قبل تعداد جاسوسان را زیر یک درصد برآورد کرده بود. مائو همچنین به دروغ مدعی شد که تعداد بی‌شماری جاسوس با استفاده از روش اختصاصی وی در ینان کشف شده‌اند.

مائو یک سال بعد، در بهار ۱۹۴۵، دستور استمالت و دلجویی از قربانیان شکنجه و ترور را صادر کرد. او در این زمان پی برده بود که شوروی قطعاً وارد جنگ با ژاپن خواهد شد و لذا وی برای فتح سراسر چین نیاز به کادرهای رزمنده خواهد داشت.

داوطلبان جوان که ده‌ها هزار نفر آنها فقط در ینان مستقر بودند دوران جهنمی‌آکنده از شکنجه و اضطرابی را پشت سر گذاشته بودند. بسیاری از آنها دچار فروپاشی عصبی و آسیب‌های جبران‌ناپذیر

دیگری شده بودند. افرادی که ینان آن سال‌ها را دیده بودند هرگز آن صحنه‌های فجیع را از خاطر نبردند. یکی از آنها به ما گفت: «غارها پر از جوانانی بود که بسیاری از آنها از فرط شکنجه دیوانه شده بودند. بعضی از آنها مدام می‌خندیدند و بعضی دیگر مدام گریه می‌کردند. ما هر شب صدای زوزه و فریاد آنها را می‌شنیدیم.»

تعداد کشته‌شدگان حداقل سرب‌هزاران تن می‌زد. خودکشی برای بسیاری از محبوسین تنها راه برای پایان دادن به رنج‌هایشان بود. عده‌ای خود را از صخره‌های مرتفع به پایین انداختند، برخی دیگر خود را به درون چاه پرتاب کردند. افراد زن و بچه‌دار قبل از کشتن خویش ابتدا اعضای خانواده خود را می‌کشتند. یک معلم فیزیک که ابتدا با خوردن پودر سمی گوگرد (نوک چوب‌های کبریت) اقدام به خودکشی کرده اما زنده مانده بود، بار دوم با حلق‌آویز کردن خویش موفق به انجام این کار شد. این بیش و کم یک الگوی تکراری در ینان بود. رژیم برای جان به‌درب‌دگان از خودکشی‌های ناموفق مزاحمت‌ها و رنج‌های فزاینده‌ای ایجاد می‌کرد. مأموران رژیم برای مثال فردی را که اقدام به خوردن تکه‌های شیشه کرده و جان سالم به‌درب‌ده بود بلافاصله وادار به نوشتن «انتقاد از خود» کردند.

از خودکشی بعضی وقت‌ها به عنوان راهی برای بیان مخالفت - و در مواردی بیان مخالفت مضاعف - استفاده می‌شد. زمانی که یکی از بازداشتی‌ها خود را از بالای صخره به پایین انداخت، همکلاسی‌هایش جنازه وی را درست در مقابل منزل بازجوی او دفن کردند. آنها با این کار خود قصد داشتند به بازجوی مربوط پیام دهند که روح قربانی به زودی برای انتقام‌گیری به سراغش خواهد آمد!

همان‌گونه که یکی از مأموران بلندمرتبه حزب در نامه‌ای خطاب به رهبری (به تاریخ ۱۹۴۵) متذکر شده بود «ضربه سنگینی به شور و

شوق انقلابی داوطلبان جوان وارد شده است... جراحات‌ها و زخم‌های عمیق در اذهان و قلب‌های آنها به وجود آمده است.» مائو با این حال اطمینان داشت که می‌تواند روی این جوانان حساب باز کرده و از آنها به نفع خویش استفاده کند. اطمینان او تا حدی درست بود. جوانان مذکور به رغم همه دردها و رنج‌هایی که تحمل کرده بودند هیچ راه فراری نداشتند. آنها عملاً در سازمان‌های کمونیستی به دام افتاده بودند و توانایی ترک این سازمان‌ها را، چه از حیث فیزیکی و چه از حیث روانی، نداشتند. بسیاری از این شکنجه‌شدگان با توجه به فقدان گزینه‌های انتخابی در برابر خویش، تصمیم گرفتند به ایمان کمونیستی خود رجوع کنند. آنها به این ترتیب با سهولت بیشتری فداکاری خود را توجیه می‌کردند. مائو ماهرانه از آرمان‌گرایی آنها بهره‌برداری کرد. او با زبان بازی و سفسطه‌گری از آنها خواست‌آزار و اذیتی را که در حقشان اعمال شده به عنوان بخشی از مأموریت اصیل و باشکوه «نجات خلق و میهن» بپذیرند.

مائو به منظور کاستن از تلخی‌ها و کدورت‌هایی که قلب‌های بسیاری از قربانیان را فرا گرفته بود، در بهار ۱۹۴۵ اقدام به چند «عذرخواهی عمومی» کرد. این افراد اندکی پس از «عذرخواهی‌های مائو» برای جنگیدن با جیانگ کای شک‌عازم میدان نبرد شدند. مائو در این چند جلسه «عذرخواهی» به شیوه‌ای تکراری عمل می‌کرد: کلاهِش را از سر بر می‌داشت و در برابر حُضار تعظیم می‌کرد. او ابتدا سخاوتمندانه مسئولیت اشتباهات دیگران را بر عهده می‌گرفت (با گفتن این جمله: «من به نمایندگی از طرف رهبری حزب از شما معذرت می‌خواهم») و سپس تقصیر را به گردن دیگران و حتی در برخی موارد خود قربانیان، می‌انداخت. برای مثال مائو دریکی از این جلسات عذرخواهی گفت: «کلِ ینان دچار اشتباه شده بود. هدف و

نیت اصلی این بود که شما را شست و شوی کاملی بدهیم، اما پرمنگنات پتاسیمی] ماده‌ای که برای کشتن شپش از آن استفاده می‌شد] که برای این منظور به کار رفت بیش از حد لزوم بود و به همین دلیل پوست‌های لطیف شما تاب نیاورد و زخمی شدید.» مائو به این ترتیب تقصیر ستمکاری‌های خود را به گردن ناپرووردگی بیش از حد قربانیانش انداخت. مائو چنین سفسطه می‌کرد که: «ما در تاریکی با دشمن می‌جنگیدیم، بنابراین ناخواسته نفرت خودمان را هم مجروح کردیم... این ماجرا مشابه ماجرای پدری است که پسران خود را کتک زده است. لطفاً هیچ کینه‌ای را به دل نگیرید. لطفاً به پا خیزید، گرد و خاک لباس‌هایتان را بتکانید و برای نابودی دشمن بجنگید.»

حضار در چنین لحظاتی معمولاً گریه می‌کردند. اشک‌های آنها بازتاب‌دهنده خلاص شدنشان از شکنجه‌های مستمر چندین ساله و تن دادن به تقدیری بود که رهبر حزب برای آنها رقم زده بود. اغلب این افراد برای حفظ و گسترش نظامی که مظلوم بسیاری در حقشان کرده بود، به جنگیدن ادامه دادند. آنها بعد از اینکه به مائو برای رسیدن به قدرت کمک کردند، خود تبدیل به بخشی از ماشینی شدند که نهایتاً تمامی مردم چین را به خاک سیاه نشاند. مائو این ماشین را نه از راه جذابیت‌های فردی یا اندیشه‌ورزی‌های داهیانه، که صرفاً از راه ترور و رعب افکنی ساخته بود.

تمامیت حزب کمونیست چین در جریان روندی که می‌توان آن را «رعب افکنی درینان» لقب داد، آسیب‌های جدی گسترده‌ای دید. اعضای حزب مجبور شده بودند دیگران را - از دوست و همکار گرفته تا قوم و خویش و همسر - «لو» دهند و «محکوم» کنند. همین امر باعث شده بود که ضایعات روحی گسترده‌ای به اعضای حزب وارد

شود که دست کمی از ضایعات روحی وارد شده بر قربانیان نداشت. هر کسی که در مراسم عمومی حضور یافته و صحنه‌های دلخراش نابودی دوستان و آشنایانش را دیده بود، احتمال می‌داد که قربانی بعدی باشد. آنها با ترس و وحشتی زایدالوصف زندگی می‌کردند. تجاوز مدام به حریم زندگی خصوصی و وادار شدن به نگارش «مکنونات درونی» بی انتها، شدت فشار را فزونی بخشیده بود. مائو ده سال بعد به یکی از دوستان صمیمی خود گفت: «من هشتاد درصد حزب را نابود نکردم؛ در واقع صد درصد حزب را و، اجباراً حتی بیشتر از این را، نابود کردم.»

مائو اکنون ابزار وحشتناکی را برای استفاده علیه جیانگ کای شک در اختیار داشت. یکی از دستاوردهای مهم رعب افکنی‌های مائو، حذف جاسوسان واقعی ملی‌گرایان در بین صفوف کمونیست‌ها بود. مائو از همه کمونیست‌ها خواسته بود «روابط اجتماعی» خود را دقیقاً بر روی کاغذ بیاورند. رژیم در پایان این «کارزار» موسوم به «روابط اجتماعی» موفق شد پرونده‌ای برای هر عضو حزب بسازد. مائو به این ترتیب توانست تمامی کانال‌های جاسوسی و خبرگیری احتمالی ملی‌گرایان را شناسایی و مسدود کند. این امر به ویژه در رویارویی آتی کمونیست‌ها و ملی‌گرایان، کمک حیاتی عمده‌ای به مائو کرد. کمونیست‌ها نه تنها اجازه کوچک‌ترین عمل جاسوسی را به ملی‌گرایان ندادند بلکه جاسوسان بسیاری را در صفوف آنها جازدند. مائو ماشینی را به وجود آورده بود که عملاً رخنه‌ناپذیر بود.

مائو همچنین از طریق نفرت پراکنی علیه جیانگ نیروی ویژه‌ای را تحت عنوان «نیروی پرسش ممنوع» به وجود آورد که شدیداً ضد جیانگ بود. در زمانی که اکثریت داوطلبان جوان به حزب کمونیست چین ملحق شدند، این حزب در جنگ با ملی‌گرایان نبود و لذا

بسیاری از این جوانان از جیانگ نفرت نداشتند. اما حالا مائو خواهان این بود که اعضای حزبش شدیداً از جیانگ متنفر باشند. مائو دریکی از سخنرانی‌هایش گفت: «بعضی‌ها فکر می‌کنند حزب ملی‌گرا خیلی خوب و زیباست.» بنا به گفته یکی از ماموران سابق حزب، «در آن زمان کادرهای جدید حزب دچار توهمات بزرگی در مورد جیانگ بودند و همچنین از شدت نفرت طبقاتی کادرهای قدیمی] علیه جیانگ [کاسته شده بود.» جیانگ رهبر بدون رقیب جنگ چین علیه ژاپن بود. این جیانگ بود که در سال ۱۹۴۳ آمریکا و بریتانیا را وادار به تخلیه مناطق ویژه تحت نفوذشان (به جز هنگ کنگ) کرد. این اتفاق بزرگ چنان اهمیتی برای مردم چین داشت که حتی مائو هم مجبور شد مراسم جشن باشکوهی به همین مناسبت برگزار کند. و باز تحت هدایت و رهبری جیانگ بود که چین به عنوان یکی از «چهار قدرت بزرگ» (در کنار آمریکا، شوروی و بریتانیا) در سازمان ملل پذیرفته شد و حق وتوی این کشور در شورای امنیت به رسمیت شناخته شد؛ حقی که مائو بعدها آن را به ارث برد.

جیانگ کای شک در آن زمان عموماً به عنوان «سازنده چین مدرن» شناخته می‌شد. او کسی بود که جنگ سالاران محلی را سرکوب کرده، چین را متحد ساخته و جنگ علیه ژاپن را رهبری کرده بود. مائو قصد داشت این تصویری را که از جیانگ در اذهان عمومی ساخته شده بود، بشکند. او در جریان کارزار تروریستی و رعب‌افکنانه خود به حزب کمونیست چین دستور داد این پرسش را مورد بررسی دوباره قرار دهد: «چه کسی سازنده چین مدرن است: ملی‌گرایان یا حزب کمونیست چین؟» حزب به نحوی قابل پیش‌بینی تصویر جیانگ را شکست و این حماسه‌قلایی را خلق کرد که مائو بنیانگذار چین مدرن بوده است.

مائو از طریقِ کارزار «شکار جاسوس» تا می‌توانست علیه جیانگ دست به نفرت پراکنی، ترور شخصیت و جعلِ واقعیت‌ها زد. کارزار «شکار جاسوس» مائو در واقع به دنبال یافتنِ جاسوسان ملی‌گرایان بود و هیچ کاری به جاسوسان احتمالی ژاپنی‌ها نداشت. او حتی بعضاً از طریق همانندسازی‌های دوپهلو چنین جلوه می‌داد که جاسوسان ملی‌گرا همان جاسوسان ژاپنی‌اند و این دو هیچ تفاوتی با هم ندارند. مائو از طریق کارزار تروریستی خود موفق شد جیانگ را به مثابه «دشمن کمونیست‌ها» جلوه دهد.

مائو برای دامن زدن به تبّ ضد جیانگ در حزب کمونیست چین، تصمیم گرفت «قتل عام» دیگری را به راه اندازد که همچون ماجرای قتل عام «ارتش چهارم نوین» مسبب ظاهری‌اش عناصر ملی‌گرا باشند. این بارتسه مین، تنها برادر در قید حیات مائو، از زمره قربانیان بود.

تسه مین برای سالیان متمادی در استان «شین جیانگ»، واقع در منتهی‌الیه شمال غربی چین، که تحت نفوذ شوروی بود، کار کرده بود. در سال ۱۹۴۲ جنگ سالاری که بر این ایالت حکم می‌راند علیه سرخ‌ها وارد عمل شد. تسه مین و دیگر رهبران حزب کمونیست در ایالت شین جیانگ که احساس خطر کرده بودند، مکرراً به مائو تلگراف زده و از وی خواستار صدور اجازه برای ترک منطقه شدند. اما مائو به آنها گفت که بمانند و پایداری کنند. تسه مین و بیش از ۱۴۰ تن از کمونیست‌ها همراه خانواده‌هایشان، و از جمله همسر و پسر او و دختری به اسم سی - چی^{۳۶۴} که مائو بعدها او را به «دختر خواندگی» خود پذیرفت، در اوایل سال ۱۹۴۳ زندانی شدند.

جنگ سالارِ ایالت شین جیانگ به چونگ‌چینگ (پایتخت موقت ملی‌گرایان) پناهنده شده بود لذا از چوئن لای (رابط حزب کمونیست

چین با جیانگ) انتظار می‌رفت که نزد جیانگ رفته و از وی خواهان آزادی تسه مین و همراهانش شود. شوروی هم دقیقاً همین توصیه را به چوئن لای کرده بود. رهبری جمعی حزب کمونیست چین (تحت عنوان هیات دبیران) نیز در دهم فوریه از چوئن لای خواست که به همین سیاق عمل کند. اما مائو دو روز بعد، یعنی در دوازدهم فوریه، تلگرافی با امضای خودش برای چوئن لای فرستاد و به وی دستور داد که با حکومت ملی گرا وارد مذاکره شود. در این دستورالعمل مائو هیچ اشاره‌ای به مذاکره در خصوص آزادی تسه مین و همراهانش نشده بود. چوئن لای حالا که دستور مستقیم مائو را در اختیار داشت، موضوع آزادی تسه مین و یارانش را در هیچ کدام از ملاقات‌های متعددی که با اعضای حکومت ملی گرایان داشت مطرح نکرد. لین بیائو نیز هم‌زمان در چونگ‌چینگ بود. او در روز شانزدهم ژوئن ملاقاتی با پانیوشکین سفیر شوروی در چین داشت. لین به سفیر گفت که چوئن لای هیچ کار مثبتی انجام نداده و او «دستورات» خود را مستقیماً از «ینان» گرفته است. کمی بعد چوئن لای به دیدن سفیر شوروی رفت. او در این ملاقات ادعا کرد که چند ماه قبل نامه‌ای به جیانگ نوشته و خواستار آزادی تسه مین و همراهانش شده است اما این نامه بدون جواب مانده است. پانیوشکین در گزارش خود به مسکو نوشت «لین بیائو اینجا نشسته و سر خود را میان دستانش گرفته بود؛ چوئن لای آشکارا دارد دروغ می‌گوید.» در واقع چوئن لای و لین بیائو تنها چند روز قبل با جیانگ ملاقات کرده بودند. جیانگ استقبال دوستانه‌ای از چوئن لای به عمل آورده بود اما چوئن لای حتی یک کلمه هم درباره رفقای زندانی‌اش در شین جیانگ حرف نزده بود.

نتیجه اینکه برادر مائو و دو عضو ارشد دیگر حزب کمونیست چین در

شین جیانگ در روز بیست و هفتم سپتامبر به جرم توطئه چینی برای انجام کودتا تیرباران شدند. اما تعداد کشته شدگان این حادثه (۳ نفر) آنقدر نبود که مائو بتواند آن را به عنوان یک «قتل عام» در بوق و کرنا کند. مائو هیچ اطلاعیهای در محکومیت این اعدام‌ها صادر نکرد زیرا احتمال می‌داد که دشمن از صدور چنین بیانیهای برای تایید درستی اتهامات وارده به معدومین استفاده کند.^{۳۶۵}

بخش بیست و چهارم: مسموم کردن مخالفِ شجاع

(۱۹۴۱-۱۹۴۵؛ از ۴۷ تا ۵۱ سالگی مائو)

مائو ضمن استفاده از ترور برای تبدیل اعضای معمولی حزب به پیچ و مهره‌های ماشینش، همکارانِ حزبی خود را نیز از این روند مستثناء نکرد. هدف مائو شکستن آنها و وادار کردنشان به سجده در برابر او بود. هدف نهایی او این بود که رهبرِ بلامنازع حزب شود به طوری که از این پس ریاستش هرگز متکی به لطف و مرحمتِ مسکو نباشد. مائو زمانی را برای انجام این کار برگزید که استالین شدیداً درگیر جنگ با آلمان بود.

مائو در پائیز ۱۹۴۱ اقدام به برپایی مجموعه‌ای از جلسات پولیت بورو کرد. همه کسانی که در سال‌های گذشته به نحوی عَلم مخالف علیه مائو برداشته بودند در این جلسات وادار شدند به شکل تحقیرآمیزی خود را محکوم کرده و سوگند بخورند که از این پس به وی وفادار خواهند ماند. اغلب شرکت کنندگان تن به این بُزدلی دادند؛ از جمله لوفو رئیس تشریفاتی حزب، و پو کور رهبر سابق حزب که مائو را در دوران قبل از آغاز «راهپیمایی بزرگ» عملاً به یک بیکاره تبدیل کرده بود.^{۳۶۶} (در این هنگام چوئن لای در چونگچینگ بود.) اما یکی از

چهره‌های شاخصِ رهبری حزب درینان حاضر به تسلیم در برابر مائو نشد. این مرد وانگ مینگ نام داشت که از هنگام بازگشتش از مسکو در اواخر سال ۱۹۳۷ تبدیل به یک تهدید جدّی برای مائو شده بود. وانگ مینگ بعد از تجاوز آلمان به شوروی پی برد که مائو بر خلاف نظر روس‌ها سیاستِ «اقدام نظامی علیه ژاپن به منظور کمک به شوروی» را ردّ کرده و به همین سبب باعث ناخرسندی شدید استالین شده است. وانگ مینگ در اکتبر ۱۹۴۱ تلگرافِ دیمیتروف (رئیس کمیترن) به مائو را دید. در این تلگرافِ مهم پانزده پرسش

بسیار جدی در برابر مائو گذاشته شده بود. یکی از پرسش‌ها این بود: حزب کمونیست چین چه برنامه‌ای برای حمله به ارتش ژاپن دارد به طوری که این ارتش نتواند جبهه دوم جنگ علیه اتحاد شوروی را باز کند؟ وانگ مینگ با توسل به این مدرک محکم که گویای آزرده‌گی عمیق مسکو از مائو بود تصمیم گرفت شانس خود را برای کسب قدرت شخصی و سیاسی بیازماید. او در جلسات پولیت بورو حاضر به «انتقاد از خود» نشد و در عوض از سیاست‌های مائو در ارتباط با جیانگ و ژاپن به شدت انتقاد کرد. وانگ مینگ همچنین مائو را به مناظره مستقیم در یک جلسه بزرگ‌تر حزبی دعوت کرد و ضمناً اعلام نمود که حاضر است قضیه را در سطح کمینترن نیز مطرح کند. برنامه اولیه مائو این بود که ابتدا همکارانش را به زور وادار به فرمانبری بی چون و چرا کند و سپس کنگره به تعویق افتاده حزب را برگزار کند تا بر ریاست مطلقه وی بر حزب صحنه بگذارد. مائو برای تقریباً هفت سال عملاً رئیس حزب بود اما هنوز منصب رسمی در خوری نداشت. با این وصف، چالش‌طلبی وانگ مینگ باعث برهم خوردن برنامه‌های مائو شد. اگر این چالشگر لجوج و یک دنده موفق به برگزاری مناظره‌ای با مائو می‌شد و قضیه سیاست‌های جنگی وی را در کنگره مورد بحث قرار می‌داد، آن وقت این احتمال وجود داشت که اعضای کنگره جانب وانگ را بگیرند. مائو مجبور شد برگزاری کنگره را به زمان دیگری موکول کند.

مائو از عوض شدن ناگهانی برنامه‌اش عصبانی بود. خشم او از مقالاتی که طی همین روزها نوشته است کاملاً پیداست. مائو در این دوران ۹ مقاله پر طمطراق نوشت که همه آنها دربردارنده فحش‌ها و ناسزاهای پایان‌ناپذیر به وانگ مینگ و متحدان سابق او بود. در این مقالات حتی چوئن لای، متحد سابق وانگ مینگ، نیز هدف

ناسزاهای مائو قرار گرفته؛ هر چند که چوئن لای از مدتی قبل به اردوی مائو پیوسته بود. این مقالات همچنان در آرشیوهای حزب به صورت محرمانه نگهداری می‌شود. بنا به گفته منشی مائو «مقالات مذکور در بردارنده فوران احساسات نویسنده است و ادبیات بسیار تند و تیزی دارد.» مائو در یکی از این مقالات ۹ گانه همکاران خود را «مفلوک‌ترین کرم‌های کوچولو» لقب داده و اضافه کرده: «در درون این آدم‌ها حتی یک نصف مارکس واقعی، یک نصف مارکس دلیزیر و استوار وجود ندارد... در درون آنها چیزی وجود ندارد جز مارکسِ قلابی، مارکسِ مرده، مارکسِ بوگندو...»

مائو مکرراً این مقالات را حک و اصلاح کرد و سپس آنها را در گوشه‌ای نگهداری کرد. او تا پایان عمرش، یعنی تا ۳۵ سال بعد، دغدغه‌وار به مقالات مذکور چسبیده بود. مائو در ژوئن ۱۹۷۴، بعد از مرگ وانگ مینگ در تبعیدگاهش در مسکو و پس از اعلام ابتلای چوئن لای به سرطان مرگبار مثانه، بار دیگر مقالات ۹ گانه‌اش را از آرشیو درآورد و از منشی خود خواست آنها را برای وی بخواند. (مائو در این هنگام تقریباً نابینا بود.) مائو یک ماه قبل از مردنش، در سال ۱۹۷۶ بار دیگر خواستار بازخوانی این مقالات شد.

وانگ مینگ در اکتبر ۱۹۴۱ بعد از به چالش کشیدن مائو ناگهان بیمار شد و به بیمارستان انتقال یافت. او بعدها ادعا کرد که توسط مائو مسموم شده بود؛ ادعایی که اثبات یا عدم اثبات آن امکان‌پذیر نیست. اما مائو قطعاً در مارس ۱۹۴۲ برای مسموم کردن وانگ مینگ تلاش کرده بود. در این هنگام وانگ مینگ در آستانه مرخصی از بیمارستان بود. وانگ مینگ کماکان حاضر به سجده در برابر مائو نبود. او قسم خورده بود: «حتی اگر همه دُم تکان دهند من یکی سرم را جلوی هیچ کس خم نخواهم کرد.» وانگ مینگ مخفیانه اشعاری نوشته و طی آن

مائو را به «ضد شوروی بودن و ضد حزبی بودن» متهم کرده بود. علاوه بر این، وانگ مینگ اعلام کرده بود «مائو در حال بنا کردن دیکتاتوری فردی‌اش است، هر کاری که می‌کند برای خودش است و هیچ چیز دیگری برای وی اهمیت ندارد.» مائو از این نگران بود که مبادا این خطیب خوش سخن علناً علیه وی دهان به اعتراض گشاید.

عامل اجرای عملیات مسموم کردن وانگ مینگ دکتر جین بود به اسم جین مائو یوئه^{۳۶۷} که اساساً عضوی از تیم پزشکی‌ای بود که در اوج همکاری‌های ملی‌گرایان و کمونیست‌ها به ینان آمده بود. دکتر جین متخصص حاذقی در بیماری‌های زنان و زایمان بود و به همین دلیل کمونیست‌ها از وی خواستند که در ینان باقی بماند. موقعی که وانگ مینگ در بیمارستان بستری شد دکتر جین مسئولیت ریاست بر گروه پزشکان معالج وی را بر عهده گرفت. در تحقیقات رسمی که پزشکان شاخص ینان در اواسط سال ۱۹۴۳ بنا به دستور حزب انجام دادند ذکر شده است که وانگ مینگ توسط دکتر جین مسموم شده بود.

این گزارش که نسخه‌ای از آن نیز به دست ما افتاد همچنان جزو اسرار محرمانه و محافظت شده حزب کمونیست چین است.

در گزارش مذکور آمده است که وانگ مینگ در آغاز مارس ۱۹۴۲ «آماده مرخصی از بیمارستان» بود. دکتر جین با طرح این موضوع که وانگ مینگ نیاز به چند عمل جراحی دارد- کشیدن دندان، برداشتن بواسیر و درآوردن لوزه- سعی می‌کند وی را همچنان در بیمارستان نگهدارد. اما پزشکان دیگر نظر می‌دهند که این عمل‌های جراحی ضرورتی ندارد و با انجام آن مخالفت می‌کنند. علاوه بر این مشخص می‌شود که هر دو عمل جراحی برای برداشتن لوزه و بواسیر بیمار در بردارنده خطرات جانی برای وی است.

در ادامه گزارش گروه تحقیق آمده است که دکتر جین در روز

سیزدهم مارس ۱۹۴۲ درست در آستانه مرخصی وانگ مینگ از بیمارستان، تعدادی قرص به وی می‌دهد که وانگ مینگ در پی خوردن آنها از حال می‌رود. در گزارش ذکر شده است: «وانگ مینگ در روز سیزدهم مارس بعد از خوردن یک قرص احساس سردرد کرد. او در روز چهاردهم مارس دو قرص دیگر خورد که موجب استفراغ، دردهای شکمی، تورم طحال و درد قفسه سینه شد. وانگ مینگ با مصرف تعداد بیشتری از قرص‌های دکتر جین مبتلا به بیماری حادّ کیسه صفرا و التهاب کبدی شد.»

در گزارش گروه تحقیق مشخص نشده که قرص‌های مذکور حاوی چه موادی بوده‌اند، زیرا هیچ نسخه‌ای در کار نبوده است. دکتر جین در پاسخ به پرسش‌های گروه تحقیق «جواب‌های بسیار مبهمی» درباره نوع و مقدار داروی تجویزی ارائه کرد. اما یافته‌های گروه تحقیق حکایت از این دارد که «نشانه‌های مسمومیت» در وانگ مینگ به چشم می‌خورد.

دکتر جین سپس داروهای بیشتری را تجویز می‌کند: مقدار زیادی کلومل (داروی ضدِ مُسهل) و جوش شیرین. این در حالی‌ست که کلومل و جوش شیرین در صورت ترکیب شدن با هم سمّ مرگبار «کلرور جیوه» را تولید می‌کند. یافته‌های گروه تحقیق حکایت از این دارد که: «تجویز مذکور برای کشتن چندین نفر کفایت می‌کرد.. نشانه‌های مسمومیت جیوه در بیمار کاملاً آشکار بود... وی قطعاً مسموم شده بود.»

اگر وانگ مینگ همه داروهای تجویزی دکتر جین را مصرف می‌کرد مرگش حتمی بود. اما او به دلیل مشکوک شدن به دکتر جین از خوردن اکثر داروهای وی خودداری کرد. دکتر جین در ماه ژوئن معالجات مرگبار خود را متوقف کرد. دلیل این امر ورود پیوتر

ولادیمیرف^{۳۶۸}، رابطِ بلندمرتبه شوروی، به ینان بود. ولادیمیرف که درجه ژنرالی داشت در شمال غربی چین کار کرده و به زبان چینی کاملاً مسلط بود و بسیاری از رهبران حزب و ارتش سرخ چین را از نزدیک می‌شناخت. گزارش‌های او مستقیماً به دست استالین می‌رسید. ولادیمیرف همچنین یک جراح روسی حاذق به اسم ژنرال آندری اورلف^{۳۶۹} و یک اپراتور رادیویی را همراه خودش به ینان آورده بود.

مسکو در شانزدهم جولای، کمی بعد از ورود ولادیمیرف و اورلف به ینان، برای اولین بار مطلع شد که وانگ مینگ «بعد از ۹ ماه معالجه در بیمارستان در آستانه مرگ قرار گرفته است.» چنین به نظر می‌رسد که وانگ مینگ در این مرحله به روس‌ها نگفته بود که مسموم شده است. او نه تنها در چنگ مائو بود بلکه هیچ مدرکی برای اثبات ادعای خود نداشت. وانگ مینگ ابتدا سعی کرد با گفتن این حرف به ولادیمیرف که مائو هیچ قصدی برای کمک نظامی به شوروی ندارد، رابطه میان استالین و مائو را خراب کند. ولادیمیرف دریادداشت هجدهم جولای خود نوشت: «وانگ مینگ می‌گوید که اگر ژاپن به شوروی حمله کند... اتحاد شوروی نباید روی حزب کمونیست چین حساب باز کند.»

ولادیمیرف سریعاً به منتقد جدی مائو تبدیل شد. او در گزارش خود نوشت: «جاسوسان مدام در تعقیب ما هستند. کانگ شنگ در این روزهای گذشته دختری را به من قالب کرده و از من خواسته است که به وی زبان روسی یاد بدهم. من در عمرم هرگز یک دختر چینی به این زیبایی ندیده‌ام. این دختر نگذاشت ما لحظه‌ای آرامش داشته باشیم...» ولادیمیرف چند هفته بعد با شلیک گلوله آشپز چینی خود را کشت زیرا متقاعد شده بود که وی «جاسوس کانگ شنگ رئیس

امور امنیتی مائو « است.

شرایط جسمی وانگ مینگ در آغاز سال ۱۹۴۳ رو به وخامت بیشتر گذاشت. پزشکان، که حالا اورلف روسی را هم در بین خودشان داشتند، توصیه می کردند که بیمار برای معالجه به مناطق ملی گرایا شوروی انتقال داده شود. اما مائو مخالفت کرد و اجازه نداد وانگ مینگ ازینان برود.

وانگ مینگ آگاه بود که برای رساندن خودش به مسکو و نجات زندگی اش باید به استالین ثابت کند که از حیث سیاسی مَهره مفیدی است. وانگ مینگ در هشتم ژانویه تلگراف بلند بالایی خطاب به استالین نوشت و از ولادیمیرف خواست این تلگراف را سریعاً به مسکو مخابره کند. بنا به گفته وانگ مینگ، «این تلگراف در بردارنده شرح بسیاری از جنایت های مائو بود؛ جنایت هایی که هم ضد شوروی بود هم ضد حزب.» وانگ مینگ در پایان تلگرافش نوشته بود «لطفاً بررسی بفرمایید تا در صورت امکان هواپیمایی برای بردن من به مسکو جهت ادامه معالجه فرستاده شود... من در مسکو به طور مفصل نکاتی را در خصوص جنایت های مائو در اختیار رهبری کمینترن خواهم گذاشت.»

ولادیمیرف بعد از ملایم کردن لحن پیام وانگ مینگ، در اوّل فوریه تلگراف او را برای دیمیتروف رئیس کمینترن مخابره کرد. مائو ظاهراً پی برده بود که وانگ مینگ پیام خطرناکی به شوروی فرستاده زیرا بلافاصله تلگرافی به دیمیتروف زده، طی آن اتهامات سنگینی را علیه وانگ مینگ مطرح کرد. با این حال، دیمیتروف به وانگ مینگ قول داد: «ما تو را به مسکو پرواز خواهیم داد.»

دکتر جین در همین مقطع تلاش دیگری برای کشتن وانگ مینگ کرد. او در دوازدهم فوریه، بعد از ارسال تلگراف دیمیتروف، دوباره ترکیب مرگبار کلومل و جوش شیرین را برای وانگ مینگ تجویز کرد.

دکتر جین یک هفته بعد تنقیه اسید تانیک را تجویز کرد که این یکی هم می توانست مرگبار باشد. وانگ مینگ در این دوران نه فقط به تجویزهای دکتر جین عمل نمی کرد بلکه داروهای تجویزی وی را به عنوان مدرک جرم نزد خود نگه می داشت.

مائو آشکارا خطر را احساس می کرد. او در واکنش به تحولات مذکور دست به اقدام شگفت انگیزی زد. مائو در بیستم مارس به صورت کاملاً محرمانه ای جلسه پولیت بورو را - بدون حضور وانگ مینگ - برگزار و خود را رئیس پولیت بورو و رئیس هیات دبیران کرد. در قطعنامه پایانی پلنوم قدرت مطلق و بی حدی به مائو داده شده و صراحتاً ذکر شده بود: «صدر مائو در مورد تمامی مسایل و موضوعات دارای قدرت لازم برای اتخاذ تصمیمات نهایی است.» علاوه بر این وانگ مینگ از عضویت در هیات دبیران که گروه اصلی رهبری حزب بود، کنار گذاشته شد.

این برای اولین بار بود که مائو رسماً و عملاً به عنوان فرد شماره یک حزب منصوب می شد. البته همه این تغییر و تحولات به صورت محرمانه و به دور از چشم بدنه حزب و مسکو انجام شده بود. در طی مابقی دوران زندگی مائو نیز قضیه مذکور مخفی نگه داشته شد تا آنجا که فقط عده انگشت شماری از آن اطلاع داشتند.

وانگ مینگ احتمالاً از این مانور مائو بو برده بود زیرا حالا برای اولین بار جریان مسموم شدن خود را نزد روس ها فاش کرد. وانگ مینگ در بیست و دوم مارس داروهای مرگباری را که دکتر جین تجویز کرده بود به ژنرال اورلف نشان داد. ولادیمیرف بلافاصله پس از اطلاع از موضوع، به مسکو تلگراف زد و نظر علمی آنها را جویا شد. مسکو بلافاصله پاسخ داد «داروهای تجویزی باعث مسمومیت تدریجی و نهایتاً مرگ بیمار می شود.» وانگ مینگ سپس داروهای تجویزی

دکتر جین را به دکتر نلسون فو، پزشک ارشد ینان، نشان داد که همین امر موجب شد گروه تحقیقی برای رسیدگی به موضوع تشکیل شود. این گروه همان طور که قبلاً اشاره شد نهایتاً ثابت کرد که ادعای وانگ مینگ در مورد مسمومیتش درست است.

اما مائو که طراح اصلی این توطئه مرگبار بود، از گزارش گروه تحقیق به نفع خودش استفاده کرد. مائو اعلام کرد از آنجایی که ثابت شده تلاش‌هایی برای کشتن وانگ مینگ صورت گرفته لذا وی باید حتماً در ینان بماند و از سفر به مسکو خودداری کند تا عاملین این توطئه کشف و خنثی شوند. مائو بهانه خوبی برای جلوگیری از فرار وانگ مینگ پیدا کرده بود.

و مائو همیشه کسی را داشت که بلاگردان او شود. در این مورد بلاگردان او دکتر جین بود. ولادیمیر ف نوشت: «مادام مائو در روز بیست و هشتم مارس سرزده به دیدنم آمد و مفصلاً درباره بی لیاقتی دکتر جین حرف زد و مدعی شد که او احتمالاً جاسوس [ملی گرایان است...]

ما (نویسندگان کتاب) پنجاه و شش سال پس از وقوع حادثه فوق، در یک ساختمان دل گیر در شهر غبارآلود پکن دیداری داشتیم با تنها عضو باقیمانده از گروه پانزده نفره پزشکانی که تحقیقات رسمی در مورد مسمومیت وانگ مینگ را در ینان انجام داده بودند. این فرد دکتریی^{۳۷۰} نام داشت که در ۸۷ سالگی همچنان سرزنده و هوشیار به نظر می‌رسید. ما با او مصاحبه‌ای کردیم که در بردارنده نکات جالبی است:

دکتریی به محض اعلام خبر تشکیل گروه تحقیق، به عنوان یکی از اعضای این گروه منصوب می‌شود. وظیفه گروه، روشن کردن این مسئله است که آیا وانگ مینگ واقعاً مسموم شده است یا خیر. دکتر

بی برای مدت یک ماه در اتاقِ وانگ مینگ در بیمارستان کنار دست او می خوابد. او هر روز ادرار وانگ مینگ را می جوشاند و سپس تکه‌ای طلا در آن می اندازد تا در زیر میکروسکوپ مشخص کند که آیا جیوه در ادرار وی وجود دارد یا خیر. دکتریی نهایتاً به گروه تحقیق گزارش می دهد که «بیمار دچار مسمومیت تدریجی شده است.» اما برای مدت چند هفته هیچ اتفاقی نمی افتد. گروه تحقیق پزشکی عاقبت در سی ام ژوئن تشکیل جلسه می دهد. در این هنگام سه ماه از علنی شدن قضیه مسمومیت وانگ مینگ سپری شده است. یافته‌های گزارش بیستم جولای گروه تحقیق حکایت از این دارد که وانگ مینگ آشکارا توسط دکتر جین مسموم شده بود. حتی دکتر جین نیز گزارش مذکور را امضاء می کند. او در انتهای گزارش داخل کروشه این جمله را می نویسد: «به زودی بیانیهِ جداگانه‌ای درباره بسیاری از نکات صادر خواهم کرد.» اما وی هرگز این کار را نکرد. دکتر جین در وسط یکی از جلسات در برابر همکارانش جلوی پای همسر وانگ مینگ می افتد و گریه کنان از وی طلب بخشایش می کند. دکتریی که شاهد این صحنه بود به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «دکتر جین زانو زده بود و طلب بخشایش می کرد و مدام می گفت اشتباه کرده است. البته او به اشتباه خود اذعان می کرد اما این اشتباه را سهوی می خواند نه عامدانه. اما واقعیت چیز دیگری بود. ما در کتاب جیبی راهنمای پزشکی او جمله‌ای را دیدیم که خود وی زیر آن خط کشیده بود:

ترکیب کلومل و جوش شیرین مرگبار است و هرگز نباید آن را تجویز کرد. ما زمانی که این کتاب و جمله مذکور را نشان دکتر جین دادیم و به وی گفتیم تو حتی زیر آن را خط کشیده‌ای که این خود ثابت می کند عامدانه این کار را کرده‌ای، او سکوت کرد.»

دکتر جین به رغم مشکلی که برایش پیش آمده بود، تحت حمایت

کامل اداره امنیتی مائو بود و در «باغ قرار ملاقات» (محل استقرار اداره امنیتِ مائو) زندگی می کرد. او در سال های بعد به ارائه خدمات پزشکی به مائو و دیگر رهبران حزب ادامه داد و یکی از پزشکان اختصاصی مائو و خانواده اش بود. قطعاً در صورتی که مائو کوچک ترین شکی به صلاحیت پزشکی دکتر جین و وفاداری او می داشت، هرگز اجازه نمی داد که او پزشک اختصاصی اش باشد^{۳۷۱}. در گزارش گروه تحقیق پزشکی طبیعتاً هیچ اشاره ای به نام مائو نشده بود اما روس ها هیچ شکی نداشتند که: «وانگ مینگ مسموم شده و... مائو و کانگ شنگ در این امر دخالت داشته اند.»

شریک جرم مائو در عملیات جلوگیری از سفر وانگ مینگ به مسکو، باز هم چوئن لای بود؛ کسی که رابط مائو با حکومت مرکزی در چونگچینگ بود. برای ورود هواپیماهای روسی به ینان کسب مجوز از جیانگ کای شک ضرورت داشت. مائو ظاهراً از چوئن لای خواسته بود که مجوز ورود هواپیمای روسی را که قرار بود برای بردن وانگ مینگ به ینان بیاید، از جیانگ بگیرد. اما مائو تلویحاً به چوئن لای حالی کرده بود که خواهان خروج وانگ مینگ از ینان نیست. چوئن لای بلافاصله به اطلاع روس ها رساند که «ملی گرایان اجازه ترک ینان را به رفیق وانگ مینگ نمی دهند.» در واقع، لین بیائو که در آن زمان در چونگچینگ به سر می برد به پانیوشکین (سفیر شوروی) گفته بود که چوئن لای هرگز موضوع کسب مجوز ورود هواپیما را با ملی گرایان در میان نگذاشته بود زیرا بر طبق «دستور مستقیم ینان» عمل می کرد.

چوئن لای درست در همین زمان مجوز جیانگ کای شک را برای ورود یک هواپیمای روسی به ینان دریافت کرد. این هواپیما قرار بود آن ینگ، پسر مائو، را از شوروی بیاورد. آن ینگ که از سال ۱۹۳۷ در

شوروی به سر برده بود، حالا جوان ۲۱ ساله‌ای بود. او در آکادمی نظامی مسکو تحصیل کرده و در همین شهر عضو حزب کمونیست شوروی شده بود. آن ینگ تا این زمان سه نامه برای استالین نوشته و از او تقاضا کرده بود که وی را به جبهه جنگ با آلمان نازی بفرستند. اما استالین با این درخواست مخالفت کرده بود. به این ترتیب آن ینگ بعد از فارغ التحصیلی‌اش در اوّل مه ۱۹۴۳ از مقامات شوروی درخواست کرد وی را به چین بفرستند. او نه تنها بزرگ‌ترین پسر مائو بود بلکه تنها وارث مذکر احتمالی او نیز به شمار می‌رفت زیرا آن چینگ، دیگر پسر مائو، دچار معلولیتِ ذهنی بود. آن ینگ از طریق دیمیتروف به پدرش تلگراف زد و آمدنِ خود را به اطلاع وی رساند. مائو در جواب گفت که جیانگ مجوز ورود هواپیمای روسی را صادر کرده است و مشکلی بر سر راه بازگشت وی به چین وجود ندارد. آن ینگ چمدان‌ها را بست و از مدیر «مدرسه کمونیست بین‌الملل» خواست که مراقب برادر معلولش باشد: «لطفاً مراقب او باشید... او آدم ساده و زودباوری است، مشکل شنوایی دارد و اعصابش صدمه دیده است.» یک هواپیمای روسی در روز نوزدهم اگوست عازم ینان شد تا وانگ مینگ را به مسکو بیاورد. ظاهراً انتظار می‌رفت که آن ینگ در این هواپیما باشد. اما آن ینگ همان روز به دفتر دیمیتروف در مسکو فرا خوانده شده بود تا با رئیس کمینترن ملاقات کند. موقعی که هواپیما به ینان رسید آن ینگ در هواپیما نبود. مسکو به این ترتیب به مائو پیام داد: تنها در صورتی پسرت را خواهی دید که ابتدا به وانگ مینگ اجازه خروج بدهی.

اما مائو همچنان از صدور اجازه خروج وانگ مینگ خودداری می‌کرد. ولادیمیرف در دفترچه یادداشت‌هایش نوشت: «دکترهای ینان به وانگ مینگ گفته‌اند که سفر هوایی برای سلامت وی خوب نیست...»

خدمه پرواز تا جایی که ممکن بود صبر کردند اما [مائو] کار خودش را کرد و اجازه خروج نداد.»

یک هواپیمای روسی دیگر در بیست و نهم اکتبر به ینان آمد، ۴ روز معطل شد و عاقبت تعدادی از ماموران اطلاعاتی و امنیتی شوروی را با خود برد. باز هم به وانگ مینگ اجازه سفر داده نشد. ولادیمیرف نوشت: «وانگ مینگ در دیداری که با اورلف داشت زار زار گریه می کرد... او هنوز قادر به راه رفتن نیست... دوستانش وی را تنها گذاشته اند... او به معنای واقعی کلمه تنهای تنهاست...» تا این زمان دو سال از آغاز بیماری وانگ مینگ و ۱۹ ماه از افشای مسمومیتش سپری شده بود. در آن روزهای طولانی و رنج بار، همسر وانگ مینگ فداکارانه و مصممانه از وی مراقبت می کرد. اما گهگاه این زن خونسرد در اتاق را قفل می کرد و در تنهایی می گریست. پسر وانگ مینگ به ما (نویسندگان کتاب) گفت که در آن روزها به رغم سن کمش شاهد گریه ها و رنج های بی پایان مادرش بوده است. بنا به گفته دکتریی «بسیاری از اهالی ینان از ماجرای مسمومیت وانگ مینگ مطلع شده بودند. آنها می دانستند که فردی قصد داشته وانگ مینگ را با استفاده از کلرور جیوه مسموم کرده و به قتل برساند. این شایعه همه جا پیچیده بود. نه فقط اعضای بلندمرتبه حزب بلکه آن دسته از اعضای عادی حزب که با پزشکان ینان ارتباط داشتند نیز از ماجرا باخبر شده بودند.» مائو به دلیل همین سوءظن عمومی احساس کرد که باید به نحوی خود را تبرئه کند. بهترین راه برای مائو این بود که وانگ مینگ را وادار کند به طور علنی شایعه دست داشتن مائو و عوامل رژیم را در مسمومیت خود تکذیب کند.

مائو در اوّل نوامبر، یک هفته بعد از ترک دومین هواپیمای روسی، جلسه بزرگی را با حضور اعضای بلندمرتبه حزب برگزار کرد. او خودش در راس جلسه نشست. وانگ مینگ همچنان در بیمارستان بود. شاهد کلیدی در این جلسه شبه دادگاهی فرمانده کهنه کاری بود که مستقیماً از بازداشتگاه به محل برگزاری جلسه منتقل شده بود. او مدعی شد که همسر وانگ مینگ حدود یک سال پیش به وی گفته بود که شوهرش مسموم شده و اشارات روشنی هم کرده بود که مائو در این کار دخیل بوده است. سپس همسر وانگ مینگ به پا خاست و قویاً حرف های مذکور را تکذیب و انکار کرد. او در پانزدهم نوامبر نامه ای به مائو و پولیت بورو نوشت و قسم خورد که او و شوهرش هرگز چنین افکاری را به ذهن خود راه نداده اند و آنها از هر حیث ممنون و سپاسگزار رفیق مائو هستند. پرونده مسمومیت وانگ مینگ رسماً مختومه اعلام شد.

استالین به شدت از دست مائو و نافرمانبری او عصبانی بود. مسکو دیگر حاضر نشد برای هیچ و پوچ هواپیمایی به ینان بفرستد. هم زمان حوادث عجیبی هم برای روس ها در ینان به وقوع پیوست. ایستگاه رادیویی روس ها ظاهراً در پی اقدامی خرابکارانه از کار افتاد. سگ هایی که روس ها برای مقاصد امنیتی و نیز برای مقابله با گرگ ها به ینان آورده بودند، هدف گلوله قرار گرفته و کشته شدند. مائو جرئت انجام این کارها را پیدا کرده بود زیرا می دانست که او فرد برنده است. مائو همچنین به خوبی آگاه بود که این استالین است که به وی نیاز دارد و در قبالش متعهد است. استالین طی همین دوران، در سی ام اکتبر ۱۹۴۳ به آمریکایی ها گفت که شوروی نهایتاً درگیر جنگ با ژاپن خواهد شد. میزان تحویل تسلیحات روسی به مائو به شدت رو به افزایش گذاشت.

دیمیتروف در هفدهم نوامبر دوباره به مائو تلگراف زده، از او خواست اجازه سفر وانگ مینگ به شوروی را بدهد. مائو جوابی به این تلگراف نداد. دیمیتروف در سیزدهم دسامبر تلگرافی به وانگ مینگ زد که آشکارا لحن غم‌انگیزی داشت. او ابتدا به اطلاع وانگ مینگ رساند که حال دختر کوچکش - که دیمیتروف وی را به فرزند خواندگی خویش پذیرفته بود و در مسکو زندگی می‌کرد - خوب است و بعد با لحنی حاکی از عجز ادامه داد: «در موردِ مسایلِ حزبی خود سعی کنید شخصاً این مسایل را حل کنید. فعلاً مصلحت نیست که ما از اینجا برای حل مسایلِ مذکور دخالت کنیم.»

اما استالین به این نتیجه رسید که مائو مستحق دریافت هشدار محکمی است. استالین کمی بعد در بیست و دوم دسامبر به دیمیتروف اجازه داد این تلگرافِ بسیار تند و نامعمول را خطاب به مائو ارسال کند:

«لازم به گفتن نیست که بعد از انحلالِ کمیترن^{۳۷۲}، رهبران این نهاد دیگر نمی‌توانند در امور داخلی حزب کمونیست چین دخالت کنند... اما من مجبورم چند کلمه‌ای درباره نگرانی‌هایم که ناشی از شرایط فعلی در حزب کمونیست چین است بیان کنم.

تصور می‌کنم سیاستِ کاستن از شدت نبرد علیه اشغالگران خارجی از حیث سیاسی غلط است. همچنین اقدامات جاری شما در خصوص کناره‌گیری از جبهه متحد [علیه ژاپنی‌ها] نیز غلط است...»

دیمیتروف در تلگراف خود به مائو متذکر شد که کانگ شنگ، رئیس امور امنیتی رژیم مائو، «فرد مظنونی است که به دشمن کمک می‌کند» و نیز «کارزارِ مقصر اعلام کردن وانگ مینگ و چوئن لای نیز نادرست است.» دیمیتروف تلگراف مذکور را با جمله‌ای درباره آن ینگ، پسر مائو به پایان برد:

«اما در مورد پسرستان، ترتیبی داده‌ام تا او در آکادمی سیاسی - نظامی درس بخواند... او مرد جوان مستعدی ست، تا آنجا که شک ندارم شما از وجود این مرد جوان می‌توانید در کارهای خودتان بهره‌های بسیاری ببرید. او به شما درود می‌فرستد.»

دیمیترف در تلگراف مذکور کوچک‌ترین اشاره‌ای به تعویق طولانی در سفر بازگشت آن ینگ به چین نکرده بود. او با طرح توأمان قضیه وانگ مینگ و پسر مائو در تلگراف خود، در واقع به اطلاع مائو رسانده بود که پسرش، مثل پسر جیانگ کای شک، به گروگان گرفته شده است.

موقعی که ولادیمیرف متن تلگراف دیمیترف را در دوم ژانویه ۱۹۴۴ برای مائو ترجمه کرد، مائو بلافاصله واکنش تند و متمرّدانه‌ای از خود نشان داد. او فی المجلس، این جواب پر خاشجویانه صریح و جزء به جزء را ارائه کرد:

«به رفیق دیمیترف:

۱ - ما از شدت نبردهایمان با ژاپن کم نکرده‌ایم، بلکه اتفاقاً بر شدت آنها نیز افزوده‌ایم.

۲ - خط سیاسی ما که عبارت است از همکاری با ملی‌گرایان کماکان به قوت خویش باقی است و تغییری در آن رخ نداده است.

۳ - روابط ما با چوئن لای حسنه است. ما او را از حزب مطلقاً نرانده‌ایم. چوئن لای پیشرفت‌های زیادی کرده است.

۴ - وانگ مینگ درگیر فعالیت‌های ضد حزبی متعدّدی شده است...

۵ - به شما اطمینان و تضمین می‌دهم که حزب کمونیست چین احترام و علاقه بسیار زیادی برای رفیق استالین و اتحاد شوروی قائل است.

۶ - وانگ مینگ آدم قابل اعتمادی نیست. او زمانی در شانگهای

دستگیر شده بود. خیلی‌ها گفته‌اند که او در زندان پذیرفت که عضو حزب کمونیست چین شود [برای جاسوسی] (او بعد از دادن این قول از زندان آزاد شد. همچنین گفته می‌شود که او ارتباطات مشکوکی با پاول میف [مأمور استالین در امور چین که در مسکو اعدام شد] داشته است... ضمناً کانگ شنگ هم مرد قابل اعتمادی است...

مائوتسه تونگ «مائو آدم غریزی‌ای بود، اما معمولاً جلوی رفتارهای احساسی و غریزی خود را می‌گرفت. او زمانی به همکاران نزدیکش که از وی درباره «خونسردی مطلق» و «خودداری بی‌کم‌وکاست» وی پرسیده بودند گفت: «تصور نکنید که من هرگز عصبانی نمی‌شوم. اتفاقاً بعضی وقت‌ها چنان عصبانی و خشمگین می‌شوم که احساس می‌کنم ریه‌هایم در حال سوختن است. اما می‌دانم که باید جلوی خودم را بگیرم، و عصبانیت‌م را بروز ندهم.»

واکنش تند و پر خاشجویانه مائو به تلگراف دیمیتروف (یا در واقع استالین) عمل نامعمولی بود که از وی سرزده بود. دلیل عصبانیت مائو ناشی از علاقه بسیار زیاد او به پسرش نبود. او در واقع از این ناراحت بود که چرا مسکو در مورد وی اقدام به گروکشی کرده است؛ موردی که برای مائو کاملاً تازگی داشت. اما مائو بلافاصله از بابت ابراز خشمی که کرده بود عذرخواهی کرد. او جرئت و توان جنگیدن با مسکو را نداشت؛ مخصوصاً حالا که حمله شوروی به آلمان شروع شده بود و قویاً احتمال می‌رفت که شوروی جنگ علیه ژاپن را به زودی آغاز کند. جنگی که می‌توانست منجر به جلوس مائو بر تخت حاکمیت چین شود.

مائو روز بعد به ولادیمیرف گفت که «در مورد تلگراف دیمیتروف بیشتر فکر کرده». مائو از ولادیمیرف خواست که اگر تلگراف دیروز وی را به مسکو مخابره نکرده دست نگه‌دارد زیرا قصد دارد «تغییراتی» در متن

آن ایجاد کند.

اما ولادیمیرف تلگراف مائو را به مسکو مخابره کرده بود. مائو طی روزهای بعد آشکارا نگران و مضطرب بود و سعی می کرد به نحوی دل ولادیمیرف را به دست آورد. او در چهارم ژانویه ولادیمیرف را به تماشای اپرا دعوت کرد و «بلافاصله شروع کرد به تعریف کردن از اتحاد شوروی و رفیق استالین... مائو گفت که صمیمانه به آن دسته از رفقای چینی که در اتحاد شوروی درس خوانده یا تحصیل کرده اند احترام می گذارد...» مائو ولادیمیرف رفت. ولادیمیرف در دفترچه یادداشت هایش نوشت: «تلگرافی که مائو در دوم ژانویه برای دیمیتروف فرستاد بی ادبانه و نسنجیده بود.» مائو در ششم ژانویه روس ها را به شام دعوت کرد. ولادیمیرف نوشت: «فضای دوستانه ای حاکم بود و شام با تشریفات کامل سرو شد.» مائو هفتم ژانویه در ساعت ۹ شب مجدداً به صورت سرزده به دیدن ولادیمیرف رفت؛ ساعتی که موقع خواب ولادیمیرف بود. او در دفترچه یادداشت هایش نوشت: «مائو ناگهان شروع به صحبت درباره وانگ مینگ کرد؛ اما این بار با لحنی متفاوت و تقریباً دوستانه.» مائو در پایان آن شب تلگراف دیگری خطاب به دیمیتروف نوشت و از ولادیمیرف خواست پس از بررسی آن و ابراز نظراتش، اقدام به مخابره آن کند. بنا به گفته ولادیمیرف «مائو مضطرب به نظر می رسید، رفتارهای تند و عصبی از خود نشان می داد... او کاملاً خسته و از پا افتاده به نظر می رسید، تو گویی مدت ها است که یک دقیقه هم نخوابیده است.»

لحن دومین تلگراف مائو به دیمیتروف حقارت آمیز بود:

«من صمیمانه از شما برای ارائه دستورالعمل هایتان متشکرم. من باید این دستورالعمل ها را عمیقاً مورد بررسی و مطالعه قرار بدهم... و بر اساس آنها اقدامات مناسبی اتخاذ کنم. در مورد مسایل درون حزبی،

سیاست ما مبتنی بر حفظ اتحاد است. این سیاست در مورد وانگ مینگ نیز اعمال می‌شود... از شما می‌خواهم که خاطر جمع باشید. همه اندیشه‌های شما و همه احساسات شما خواسته قلبی من است...»

مائو سپس دوبار به دیدن وانگ مینگ رفت. دیمیتروف در بیست و پنجم فوریه نوشت که او از تلگراف دوم مائو خوشنود و راضی است و چنین احساس می‌کند که این نوشته و مکتوبات بعدی مائو نشان‌دهنده تمایل او برای همکاری است.

مائو در بیست و هشتم مارس از ولادیمیرف خواست تلگرافی از جانب وی برای پسرش آن‌ینگ مخابره کند. مائو به پسرش گفت که فعلاً در فکر بازگشت به چین نباشد و سپس اضافه کرد: «از اینکه می‌بینم در امر تحصیل پیشرفت‌های زیادی کرده‌ای بسیار خوشحالم... در مورد وضعیت سلامتی من هیچ نگرانی نداشته باش. حال خوب است. از تو می‌خواهم که دروذهای گرم مرا به رفقا مانیوئیلسکی و دیمیتروف، که هر دو خدمات بسیاری به انقلاب چین کرده‌اند، برسانی. به لطف آنهاست که رفقای چینی و فرزندان‌شان از تحصیلات عالیه [در شوروی] برخوردار شده و مورد مراقبت و مواظبت قرار گرفته‌اند.»

مائو از طریق تلگراف فوق‌تلویحاً به مسکو پیام داد: من قبول می‌کنم که شما پسر مرا به عنوان گروگان نزد خودتان نگهدارید. آن‌ینگ هم که متوجه قضیه شده بود تصمیم گرفت اجباراً در شوروی بماند.

دیمیتروف در همین دوران از وانگ مینگ خواست که کوتاه بیاید و با مائو سازش کند. وانگ مینگ ضمن اعلام این موضوع که تقصیری در منازعه مذکور نداشته، به دیمیتروف قول داد که با مائو همکاری کند. اما او در عین حال از مسکو خواست که سعی در کنترل مائو نکند. در نتیجه نوعی توازن میان مائو و وانگ مینگ به وجود آمد؛ توازنی که

در مجموع به نفع مائو تمام شد. مائو اجازه یافت وانگ مینگ را در ینان نگهدارد و هر کاری دلش می خواهد با او بکند. اما به جان وی هیچ صدمه‌ای نزند. به این ترتیب روند اتهام‌زنی به وانگ مینگ در ینان شروع شد. این روند در واقع نقش مهمی در کارزار رعب افکنی مائو در ینان ایفا کرد؛ کارزاری که از سال ۱۹۴۲ شروع شده بود. جلسات متعدد و پی‌پایانی برای اتهام‌زنی علیه وانگ مینگ و لکه‌دار کردن نام و شهرت وی برپا شد. مائو در یکی از این جلسات شخصاً حضور داشت. او دستور داده بود که وانگ مینگ حق برقراری هیچ‌گونه ارتباطی با کادرهای حزبی را ندارد و به همین دلیل هم او در جلسه مذکور غایب بود. اتهامات به قدری تند و غیر منصفانه بود که همسر وانگ مینگ مجبور شد روی صحنه رفته، اعلام کند که اتهامات مذکور نادرست و غیر واقعی است. او خواهان این شد که به شوهرش فرصت دفاع از خود داده شود. اما از آنجایی که هیچ کس از تقاضای همسر وانگ مینگ حمایت نکرد، او به پای مائو افتاد و حق کنان از وی خواست که منصف باشد. مائو نشسته بود و همچون سنگ هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌داد.

نهایتاً در اذهان مردم ینان چنین فرو رفت که وانگ مینگ دشمن درجه اول حزب است. او از این هنگام به بعد دیگر هیچ خطر مهمی برای مائو و قدرت‌طلبی‌هایش نبود. هر چند که از نظر مائو همچنان یک تهدید به شمار می‌رفت زیرا در برابر او کمر خم نکرده بود.^{۳۷۳}

مائو در سال ۱۹۴۳ هم‌زمان با تلاش برای مسموم کردن وانگ مینگ به سراغ چوئن لای نیز رفت. این در حالی بود که چوئن لای از مدتی قبل به اردوی مائو پیوسته و شریک جرم پاره‌ای از جنایت‌های بزرگ او شده بود. مشارکت در نابودی تسه مین و جلوگیری از سفر دوست سابقش وانگ مینگ به شوروی برای معالجه، از جمله همکاری‌های

چوئن لای با مائو بود.

با این وصف مائو خواهان تمکین برده‌وار بود. او در طلب این بود که چوئن لای را به‌طور کامل در هم شکنند. چوئن لای در جریانِ کارزارِ رعب‌افکنی مائو در فاصله سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۳ تا مرزِ متهم شدن به عنوانِ «سر جاسوسِ بزرگِ جیانگ کای شک» پیش رفته بود. این اتهامی بود که شخص مائو برای چوئن لای سرهم بندی کرده بود. مائو قبلاً اعلام کرده بود که اغلب سازمان‌های کمونیستی که در مناطق ملی گرا تأسیس شده‌اند سازمان‌های جاسوسی‌ای هستند که به جیانگ خدمت می‌کنند. و از آنجایی که چوئن لای مسئولیت ارتباط با این سازمان‌های کمونیستی را از سال‌ها قبل بر عهده داشت لذا مائو احساس کرد که لقب «سر جاسوسِ بزرگِ جیانگ» بدجوری مناسب حال چوئن لای است! مائو برای اینکه چوئن لای را درینان زیر نظر داشته باشد و به اصطلاح او را تحت امتحان بگذارد، بلافاصله تلگراف‌های تهدیدآمیزی برای وی که در چونگ‌چینگ به سر می‌برد ارسال کرد. او در تلگراف پنجم ژوئن ۱۹۴۳ خطاب به چوئن لای نوشت: «معطل نکن... با هیچ کس هم حرف نزن، سریعاً به ینان برگرد.» و موقعی که چوئن لای در ماه جولای به ینان برگشت، مائو مستقیم به چشم‌هایش نگاه کرد و گفت: «مثل اینکه قلبت را در اردوی دشمن جا گذاشته‌ای!» چوئن لای که حسابی ترسیده و دستپاچه شده بود بلافاصله شروع کرد به چاپلوسی و ستایش مائو. او در ماه نوامبر ۱۹۴۳ برای پنج روز متوالی در جلسه پولیت بورو به شدت از خودش انتقاد کرد و همچنین اعتراف نمود که مرتکب «جنایت‌های بزرگی» شده که یک نمونه آن «تبانی» با وانگ مینگ و داشتنِ «رفتارِ برده‌وار در قبال وی» بوده است. چوئن لای اعتراف درستی کرده بود، با این تفاوت که «رفتار برده‌وار» وی در برابر مائو

بوده و نه در برابر رقیب او. چوئن لای سپس در برابر جمع بزرگ‌تری از اعضای حزب گفت که او و دیگر رهبران حزب افتضاح بوده‌اند و این مائو بوده که حزب را از شر وجود ناپاک آنها نجات داده است. چوئن لای از این زمان به بعد برای مدت تقریباً سه دهه، و تا آخرین نفس‌هایش، نوکر گوش به فرمان مائو باقی ماند.

پنگ دی هوای آخرین مردی بود که مائو قصد داشت در این مقطع دندان‌ش را بکشد. پنگ فرمانده «ارتش مسیر هشتم» بود؛ کسی که در دهه ۱۹۳۰ مخالفت‌هایی علیه مائو کرده بود. پنگ در سال ۱۹۴۰ بر خلاف خواسته‌های مائو عملیات جنگی بزرگی را علیه ژاپنی‌ها هدایت و رهبری کرده بود. این در حالی بود که عملیات مذکور تنها عملیات بزرگ و عمده سرخ‌ها علیه ژاپنی‌های اشغالگر بود و مائو هم استفاده تبلیغاتی فراوانی از آن کرده بود. پنگ جرم دیگری هم - البته از نظر مائو - مرتکب شده بود. او سعی کرده بود برخی از آرمان‌ها را که در قاموس مائو صرفاً جنبه تبلیغاتی داشت، واقعاً تحقق ببخشد؛

آرمان‌هایی مثل دموکراسی، آزادی، برابری و برادری. این در حالی بود که مائو اعتقاد داشت «دموکراسی، آزادی، برابری و برادری مفاهیمی هستند که از آنها فقط باید برای برطرف ساختن نیازهای سیاسی ما استفاده کرد.» مائو معتقد بود که پنگ «جوری درباره این آرمان‌ها حرف می‌زند که انگار به خودی خود ارزش واقعی دارند.»

مائو در برخورد با پنگ رفتار مدارا جویانه‌تری اتخاذ کرد زیرا پنگ نقش بسیار مفیدی در زمینه گسترش ارتش و اداره پایگاه‌های سرخ ایفا کرده بود. برای مثال پایگاه تحت نظارت پنگ روابط بسیار بهتری با مردم بومی منطقه داشت و فضای آن نسبت به ینان کمتر سرکوب‌گر بود. مائو در پاییز ۱۹۴۳ پنگ را به ینان فرا خواند اما بلافاصله وی را هدف ضربات خود قرار نداد زیرا مایل نبود هم‌زمان با چند دشمن

بجنگد. پنگ در مورد مظلومی که درینان می دید محافظه کاری نمی کرد و حرف دلش را می زد. او برای مثال کیش پرستش شخصیت مائو را امر «نادرستی» عنوان کرد. پنگ یکی از روزها به جوانی که تازه از زندان مائو آزاد شده بود گفت: «در این زمانه شرافتمند باقی ماندن کار سختی است.»

مائو از اوایل سال ۱۹۴۵ تلاش برای لکه دار کردن نام و شهرت پنگ دی هوای و ترساندن وی را آغاز کرد. ایادی مائو در جلسات پیاپی و طولانی بارانِ ناسزا و اتهام را بر سر پنگ فرو ریختند. پنگ بعدها در این باره گفت: «برای مدت چهل روز ترتیب مرا دادند!» جلسات اتهام پراکنی علیه پنگ درست در زمان تسلیم ژاپن در اواخر جنگ جهانی دوم متوقف شد زیرا مائو در این هنگام برای جنگ علیه جیانگ کای شک به فرماندهان نظامی قابلی در حد و اندازه پنگ نیاز وافر داشت. مائو تا این هنگام به صورت برنامه ریزی شده ای بر همه مخالفان خود غلبه یافته بود.

بخش بیست و پنجم: عاقبت، رهبر معظم حزب

(۱۹۴۲-۱۹۴۵؛ از ۴۸ تا ۵۱ سالگی مائو)

کارزار تروریستی مائو دشمنان بسیاری برای وی به وجود آورد. این دشمنان طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دادند؛ از اعضای جدید تا رهبران قدیمی حزب. مائو حالا احساس می‌کرد که امنیت جانی‌اش بیش از هر زمان دیگری در خطر است. او به همین دلیل تدابیر امنیتی‌اش را دو برابر کرد. نیروی ویژه‌ای تحت عنوان «گارد جاویدان» در پاییز ۱۹۴۲ با هدف تامین امنیت شخصی مائو تشکیل شد. مائو اقامتگاه خود را در «تپه یانگ» تحویل داد و سپس به «باغ قرار ملاقات» که محل استقرار «ک.گ.ب» اش بود نقل مکان کرد. اقامتگاه تازه مائو که توأم محل کار و زندگی او به شمار می‌رفت، در چند کیلومتری شهرینان واقع شده بود. دیوارهای بلند دور تا دور این اقامتگاه شدیداً محافظت شده را احاطه کرده بودند. افراد به راحتی نمی‌توانستند خود را به این اقامتگاه که در محل نسبتاً دور افتاده‌ای قرار داشت برسانند. هر کسی که بدون مجوز وارد منطقه می‌شد بلافاصله در مظان اتهام جاسوسی قرار می‌گرفت. اقامتگاه مائو مخصوصاً به شکلی ساخته شده بود که در برابر سنگین‌ترین بمباران‌های هوایی مقاوم باشد.

اما حتی اقامتگاه «باغ قرار ملاقات» نیز به اندازه کافی امن نبود. آن سوی اقامتگاه، در زیر انبوه درختان بید و سپیدار، جاده نسبتاً عریضی وجود داشت که از میان گل‌های داودی خودرو عبور می‌کرد و به پناهگاه مخفی غارمانندی می‌رسید که آن را در دل تپه‌ها مخصوص مائو ساخته بودند. اسم این منطقه را «تنگه پشتی» گذاشته بودند. جاده که درست تا دم در پناهگاه امتداد داشت به قدری عریض بود که مائو برای رفت و آمدهایش عملاً می‌توانست از اتومبیل استفاده

کند. تنها عده معدودی خبر داشتند که مائو در این پناهگاهِ غار مانند زندگی می‌کند.

اتاق اصلی پناهگاه، مثل اغلب خانه‌های مائو، دارای در دوم بود. این در به یک کانال زیرزمینی در پشت صحنه یک تالار اجتماعات بزرگ وصل می‌شد. مائو از این طریق می‌توانست بدون عبور از محوطه روباز، مستقیماً از پناهگاهش به سالن اجتماعات برود. سالن اجتماعات و پناهگاهِ مائو کاملاً در میان تپه‌ها و در زیر درختان انبوه مستتر شده بودند. افراد غریبه و ناآشنا به محل به دشواری قادر به یافتن ساختمان‌های مذکور بودند. اما از داخل پناهگاه به راحتی می‌شد جاده و محیط اطرافش را زیر نظر گرفت. سالن اجتماعات، مثل بسیاری دیگر از ساختمان‌های رژیم درینان، توسط معماری که در ایتالیا تحصیل کرده بود، ساخته شده بود. این سالن اجتماعات بسیار شبیه کلیساهای جامع بود. امروزه ویرانه‌هایی از این ساختمان بزرگ در میانه تپه‌های بادرفتی باقی مانده؛ تپه‌هایی که تا چشم کار می‌کند در گستره افق امتداد یافته‌اند. بقایای پناهگاهِ محرمانه مائو نیز در همان نزدیکی قرار دارد، هر چند که مقامات و مورخین چینی علاقه‌ای به صحبت درباره آن ندارند.

شی‌چه، دستیار امنیتی سابق مائو، به ما (نویسندگان کتاب) گفت:

«من جاده ورودی به پناهگاه را کنترل می‌کردم. هیچ کس بدون

مجوز حق ورود به جاده را نداشت. تعداد انگشت‌شماری از رهبران حزب اجازه ورود داشتند. هر کدام از آنها اجازه داشت که حداکثر یک محافظ همراه خودش بیاورد، اما به محافظ اجازه ورود به داخل محل زندگی مائو تسه‌تونگ داده نمی‌شد. مردان محافظ مائو فرد

بازدیدکننده را به تنهایی به داخل پناهگاه راهنمایی می‌کردند.»

کارزارِ رعب‌افکنانه مائو به حدی مهیب بود که حتی رعب‌افکنانی

مثل کانگ شنگ، که از زمره معاونین و مزدوران مائو به شمار می‌رفت، نیز مرعوب شده بودند. شی‌چه (دستیار امنیتی سابق مائو) شاهد بود که کانگ شنگ در این دوران شدیداً از مائو می‌ترسید به طوری که لحظه‌ای آرام و قرار نداشت. گرچه کانگ شنگ کمک‌های شایانی به کارزار «شکار جاسوس» کرده بود اما از آنجایی که پیشینه فردی مشکوکی داشت، هر لحظه منتظر بود که مائو یقه‌اش را بگیرد. کانگ شنگ نمی‌توانست ثابت کند که دقیقاً در کجا و در چه زمانی و توسط چه کسی عضو حزب کمونیست شده است. او هیچ شاهد معتبری برای اثبات این موضوع نداشت. مائو نامه‌ها و گزارش‌های بسیاری در مورد سابقه مشکوک کانگ شنگ دریافت کرده بود. شایع شده بود که کانگ پس از دستگیر شدن توسط ملی‌گرایان، به سلک کمونیست‌ها درآمده بود تا برای اربابان خود [ملی‌گرایان] جاسوسی کند. دیمیتروف (یا در واقع استالین) جدی‌ترین مخالف کانگ شنگ بود. دیمیتروف در تلگراف خود به مائو در دسامبر ۱۹۴۳ مدعی شده بود که کانگ شنگ به دشمن کمک می‌کند. در واقع روس‌ها از مدت‌ها قبل، در سال ۱۹۴۰، به مائو توصیه کرده بودند که کانگ شنگ را از بدنه رهبری حزب کمونیست چین دور نگه‌دارد. اما مائو نه تنها مشکلی با پیشینه مشکوک کانگ شنگ نداشت، بلکه از این نقطه ضعف کانگ به نفع خودش بهره‌برداری می‌کرد. مائو همانند استالین که از ویشینسکی^{۳۷۴} منشویک سابق به عنوان اهرم سرکوب بهره گرفت، از نقاط ضعف زیردستانش برای تحت کنترل گرفتن آنها استفاده می‌کرد. او کانگ شنگ را رئیس «ک گ ب» چین کرد و مسئولیت بازجویی و شکنجه دیگران را به وی سپرد. کانگ شنگ تا زمان مرگش در سال ۱۹۷۵، از مائو وحشت داشت. آخرین اقدام کانگ درخواست از مائو برای اعلام «پاک» بودنش بود.

مائو از میل و علاقه وافر کانگ شنگ به آزار و شکنجه انسان‌ها حداکثر استفاده را کرد. کانگ هنگام برگزاری محاکمات مسکو^{۳۷۵} در صحنه حضور داشت. او شخصاً در پاکسازی‌های خونین استالین مشارکت کرده و تجربیات زیادی اندوخته بود. کانگ از تماشای آدم‌های مرعوب و ازبازی کردن با جانِ قربانی‌هایش لذت می‌برد. کانگ همانند استالین که عادت داشت قبل از اعدامِ قربانی‌هایش آنها را برای آخرین گفت‌وگو به کاخ کرم‌لین دعوت کند، بازی مشابهی با قربانی‌های خود می‌کرد. او از این طریق ابتدا این توهّم را در فرد قربانی به وجود می‌آورد که مشکلش حل شده و از مرگ رهایی یافته است و بعد او را به دست دژخیم می‌سپرد. کانگ به بیماری انحراف جنسی نیز مبتلا بود. او همچنین وظیفه تهیه نشریات سکسی برای مائو را بر عهده داشت.

کانگ شنگ بعداً سپر بلای مائو در قضیه کارزار «رعب افکنی درینان» شد. اما او هر کاری که درینان انجام داد بر اساس دستورات مستقیم مائو بود. مائو در جریان کارزار مذکور هر کدام از روسای واحدهای حزب را وادار کرد که وظیفه یافتن و شکنجه کردن قربانی‌ها را در واحد زیر نظرش بر عهده بگیرد. به این ترتیب قدرت کانگ شنگ عملاً محدود شد زیرا عمده وظیفه «ک گ ب» کانگ به روسای واحدهای حزبی محول شده بود. الگوی مذکور کم و بیش در چین آینده نیز ادامه یافت. به همین دلیل نمی‌توان «ک گ ب» چین را قطعاً معادلِ «ک گ ب» شوروی قلمداد کرد.

لیو شائو چی دیگر همکار مائو بود که در جریان کارزار تروریستی مائو مزه ترس را چشید. لیو نه فقط بنیانگذار برخی سازمان‌هایی بود که بعداً انگ «سازمان‌های جاسوسی» بر پیشانی آنها خورد بلکه خود بارها توسط نیروهای ملی‌گرا دستگیر و زندانی شده بود. هر دوی این

ویژگی‌ها باعث شده بود تا لئو شائو چی در مظان اتهام جاسوسی و خیانت قرار بگیرد. لئو باید دقت می‌کرد تا کوچک‌ترین بهانه‌ای به دست مائو ندهد زیرا مائو آماده بود تا به راحتی وی را متهم به جاسوسی کند. لئو موقعی که در پایان سال ۱۹۴۲ به ینان برگشت علیه کارزار تروریستی مائو سخن گفت اما به سرعت خاموش شد. ولادیمیرف، ژنرال روسی ساکن ینان، در دفترچه یادداشت‌های خود نوشت: «لئو نظراتش را به سرعت تغییر داده و طرح دوستی با کانگ شنگ را ریخته است.» لئو از این پس از خط سیاسی مائو تمکین کرد و نقش فضاحت‌باری را در کارزار تروریستی مائو بر عهده گرفت. مائو به سبب توانایی‌های بالای مدیریتی لئو وی را به عنوان معاون خودش انتخاب کرد. او این منصب را تا هنگام ساقط شدنش در سال ۱۹۶۶ (انقلاب فرهنگی) حفظ کرد.

دوزنی که در چین آینده قدرت بسیار زیادی پیدا کردند، هم اینک قدم به حیطة ترس و وحشت گذاشته بودند. اولی همسر مائو و دومی همسر لین بیائو بود که در جریان «انقلاب فرهنگی» معاونت مائو را بر عهده داشت. هر دوی این زنان از طریق سازمان‌های حزبی‌ای به ینان آمده بودند که بعدها به «سازمان‌های جاسوس پرور» مشهور شدند. در یکی از روزهای سال ۱۹۴۳، زمانی که لین بیائو در چونگچینگ به سر می‌برد، ماموران رژیم در ینان به سراغ همسر او، یه چون^{۳۷۶}، رفته، وی را به اسب بسته و کشان کشان به بازداشتگاه بردند. اما این زن شانس آورد زیرا شوهرش روابط حسنه‌ای با مائو داشت. زمانی که لین بیائو در ماه جولای به ینان بازگشت، مستقیم به دفتر حزب رفته، شلاقش را بر سر میز کوبید و بر سر مسئولین دفتر فریاد کشید: «لعنتی‌ها! ما در جبهه مشغول جنگ با دشمن هستیم آن وقت شما در اینجا همسر مرا اذیت می‌کنید؟» آنها بلافاصله همسر لین بیائو را

آزاد و برائت وی را از تمامی اتهامات مطروحه اعلام کردند. این تجربه کوتاه ترس تاثیر شدیدی روی یه چون گذاشت به طوری که وی در سال های بعد در جریان انقلاب فرهنگی چین تبدیل به یکی از بی رحم ترین مهره های رژیم شد.

جیانگ چینگ، مادام مائوی بعداً بدنام، نیز در دوران «کارزار رعب افکنی ینان» معنای ترس و وحشت واقعی را درک کرد. او سال ها قبل توسط ملی گرایان دستگیر و زندانی شده و بعد از نوشتن توبه نامه از زندان آزاد شده بود. کانگ شنگ سال ها بعد تلویحاً اعلام کرد که این زن جوان در زندان موجبات سرگرمی زندانبانان خود را فراهم می کرده و حتی با آنها می خوابیده است. پیشینه جیانگ چینگ در سال ۱۹۳۸، زمانی که مائو قصد ازدواج با وی را داشت، تبدیل به مسئله مهمی شده بود. اما وی حالا با وجودی که کسی جرئت متهم کردنش را (که همسر مائو بود) نداشت، اما در ترس و وحشت مداوم زندگی می کرد. جیانگ چینگ هر لحظه احتمال می داد کسی از راه برسد و انگشت بر سابقه مشکوک وی بگذارد. او همچنین مجبور بود مثل همه «مکنونات درونی» خود را بنویسد و به انتقاداتی که دیگران از وی می کنند گوش دهد. همه این ها موجباتی برای ترس بود.

جیانگ چینگ ابتدا سعی کرد به بهانه مریض بودن در خانه بماند و خود را از انظار عمومی مخفی کند. کاری که همسر لین بیائو به صلاح دید شوهرش انجام داده بود. اما مائو با این درخواست همسرش مخالفت کرده، به وی دستور داد به جلسات واحد حزبی خود برگردد تا به این ترتیب چرخه وحشت و ترور را کاملاً تجربه کند. با وجودی که جیانگ چینگ در قیاس با دیگران رنج و آزار شدیدی را از سر نگذراند اما همین مقدار هم کافی بود تا ترس و وحشت در روح و روان وی نهادینه شود؛ ترس و وحشتی که تا پایان عمر وی را رها نکرد. همین

ترسِ وسواس گون عاملی شد تا جیانگ چینگ در دو دهه بعد در
زمانِ قدرت مداری اش بسیاری از کسانی را که از پیشینه مشکوک وی
مطلع بودند، به زندان بیندازد یا اعدام کند. جیانگ چینگ بیش از هر
چیز و هر کس از همسرش (مائو) می ترسید. او بر خلافِ گوییِ یوان،
همسر قبلی مائو، هرگز جرئت پیدا نکرد که به زنجارگی مائو اعتراض
کند، تا چه رسد به اینکه بخواهد اقدام به ترک وی کند. جیانگ
چینگ هر وظیفه زشت و نکوهیده‌ای را که مائو به وی محول می کرد،
چشم بسته انجام می داد.

جیانگ چینگ با شرکت در کارزار تروریستی مائو درینان، نخستین گام در عرصه شکنجه‌گری را تجربه کرد. او به این ترتیب پی برد که استعداد خوبی در این کار دارد. اولین قربانی جیانگ چینگ، پرستار ۱۹ ساله دخترش بود. این پرستار که به دستور همسر مائو به زندان افتاده بود، پنجاه و پنج سال بعد طی مصاحبه‌ای با ما (نویسندگان کتاب) برای اولین بار ماجرای زندانی شدنش را افشا کرد.

مائو و جیانگ چینگ صاحب دختری بودند به اسم لی نا^{۳۷۷} که در سوم اگوست ۱۹۴۰ متولد شده بود. لی نا تا یک و نیم سالگی اش سه تا پرستار عوض کرده بود. پرستار سوم او دختر نوزده ساله‌ای بود که در یک خانواده فقیر روستایی در ایالت شانشی به دنیا آمده بود. پدر این پرستار به هنگام حمل کالاهای ارتش سرخ از روی «رودخانه زرد»، به علت سرمازدگی شدیدی جان داده بود. دختر نوجوان بعد از مرگ پدرش به حرفه کفش‌دوزی برای سربازان ارتش سرخ مشغول شد و سپس مورد توجه شعبه محلی حزب کمونیست چین قرار گرفت. سپس او و گروهی دیگر از زنان «قابل اعتماد» برای پرستاری از فرزندان رهبران حزب کمونیست چین انتخاب شدند.

این دختر جوان بعد از قبولی در معاینات پزشکی و گذراندن دوره کوتاه آموزشی، برای پرستاری و خدمتکاری به خانه مائو اعزام شد. یکی از وظایف روزانه او شستن موهای مادام مائو بود. او باید این وظیفه را با دقت کامل انجام می‌داد و گرنه مادام مائو به شدت عصبانی می‌شد. در یکی از روزهای سال ۱۹۴۳ مادام مائو، ناگهان پرستار جوان را به اتاق خود احضار می‌کند و بر سر او فریاد می‌زند: «تو اینجا همراه خودت سم آورده‌ای! زود باش اعتراف کن!» همان شب پرستار بیچاره را به زندانی در «باغ قرار ملاقات» بردند. پرستار به مسموم کردن شیر نوشیدنی مادام مائو متهم شده بود؛

شیری که از گاوهای تحت محافظت نیروهای امنیتی دوشیده می‌شد. قضیه این بود که مادام مائو بعد از خوردن شیر دچار اسهال شده و چنین پنداشته بود که شیر باید مسموم شده باشد. مادام مائو بعد از بازجویی کردن از آشپز و گماشته منزل، از کانگ شنگ خواسته بود که پرستار را زندانی و از وی بازجویی کند.

پرستار همراه تعداد زیادی از زنان دیگر در یک زندان غار مانند محبوس شد. آنها روزها لباس می‌بافتند و موظف بودند که روزانه مقدار مشخصی را ببافند. رژیم از این طریق از زندانیان خود استفاده اقتصادی نیز می‌کرد. زندانیان شب‌ها به بازجویی فرا خوانده

می‌شدند. پرستار برای ما تعریف کرد که بازجوی وی سرش فریاد می‌زد: «آشغالِ کثافت، چرا اعتراف نمی‌کنی تا هم خودت و هم ما

راحت شویم؟» نگهبانان مدام زندانیان را زیر نظر داشتند تا مبادا اقدام به فرار یا خودکشی کنند. پرستار بعد از ۹ ماه از زندان آزاد شد اما هرگز ترس و وحشتی را که در این ۹ ماه از سر گذراند فراموش نکرد.

مائو در جریان کارزار تروریستی خود درینان به هدف دیگری هم دست یافت که ارزش بسیار زیادی برای او داشت و آن بناگذاری

کیشِ پرستش شخصیتش بود. آدم‌هایی که این دوران خاص را تجربه کردند به یاد دارند که رژیم همه تلاش خود را می‌کرد تا تصویر مائو را بزرگ کرده و در اذهان مردم چنین فرو کند که صدر مائو تنها رهبر

خردمندِ خلق است. مردم تا این هنگام آزاد بودند که هم‌زمان با

ستایشِ مائو از وی انتقاد هم بکنند. آنها برای مثال قادر بودند که توأمآ

هم از ازدواج مائو با جیانگ چینگ انتقاد کنند و هم از مائو به عنوان

رهبری بزرگ و ارزشمند ستایش کنند. مردم آنقدر آزادی داشتند که

در پاسخ به کادرهای بالای حزبی که خواهان مطالعه سخنرانی‌ها و

نوشته‌های مائو بودند، اعتراض کنان بگویند: «اینها همه‌اش تکراری

است و ما نمی‌توانیم پشت سر هم مطالب تکراری بخوانیم.» یا «اینها بیش از حد ساده گرایانه است.» حتی کسانی هم بودند که آشکارا و شجاعانه از سر دادن شعار «زننده باد صدر مائو» خودداری می‌کردند. یکی از این افراد گفته بود: «این شعار مخصوص امپراتورهاست. ما به چه دلیلی باید از این شعار استفاده کنیم؟ من با گفتن این شعار احساس عجیبی پیدا می‌کنم بنابراین ترجیح می‌دهم که آن را بیان نکنم.» اما این نوع سخنان و اندیشه‌های مستقلانه در پی کارزار تروریستی مائو به‌طور کامل محو و نابود شد و به جای آن پرستش خداگونه مائو معمول و رایج شد. این پرستش نه از محبوبیت خود جوش مائو که از کارزار تروریستی او ناشی شده بود. هر مرحله‌ای در بناگذاری کیش پرستش شخصیت مائو توسط خود او طراحی و برنامه‌ریزی شده بود. مائو تمامی مطالب و نوشته‌های «روزنامه آزادی» را، که روزنامه رسمی حزب و رژیم درینان بود، جزء به جزء کنترل می‌کرد. او طراح اصلی تیتروهای مثل این بود: «رفیق مائو تسه تونگ ناجی خلق چین است» و این مائو بود که دستور داد مدال‌هایی با طرح سرو چهره وی ساخته شود. او در جریان کارزار تروریستی خود بسیاری از این مدال‌ها را به ایادی سرسپرده‌اش اعطا کرد. مائو در سال ۱۹۴۳ دستور داد که تصویر عظیم برجسته‌ای از چهره او، با استفاده از فلز طلا ساخته و بر بالای دروازه تالار اجتماعات ینان، نصب شود. و باز در همین سال بود که پوسترها و عکس‌های مائو برای نخستین بار در تیراژهای وسیع چاپ و پخش شدند و سرود مشهور مائو (تحت عنوان «شرق سرخ است») محبوبیت سراسری پیدا کرد.

و باز در سال ۱۹۴۳ بود که برای اولین بار جمله «اندیشه‌های مائو تسه تونگ» به گوش رسید؛ جمله‌ای که بعدها گستره ملی و جهانی یافت.

پروفسور سرخ - وانگ جیا شیانگ - اولین فردی بود که این جمله را در یکی از مقالاتش مطرح کرده بود. مائو دقیقاً روند بُت‌سازی از خویش را زیر نظر داشت و در واقع طراح اصلی این جریان بود. همسر پروفسور سرخ به ما گفت: «مائو یک روز آفتابی که برگ‌های درختان هنوز سبز بود به دیدن ما آمد. او بعد از گفتن چند لطیفه درباره بازی ماجانگ^{۳۷۸} (شطرنج چینی) از شوهرم خواست مقاله‌ای به مناسبت بیست و دومین سالگرد تأسیس حزب بنویسد. او اضافه کرد که چه موضوع‌هایی در این مقاله باید مورد اشاره و تأکید قرار بگیرد. مائو بعداً مقاله را خواند و پس از اعمال حک و اصلاحات لازم دستور چاپ آن را صادر کرد.»

فرمول ساده مائو را هر روز در جلسات حزبی با ضرب و زور در اذهان اعضای حزب فرو می‌کردند. این فرمول به شرح زیر بود: عامل هر اشتباهی که در حزب رخ می‌دهد دیگران هستند؛ اما عامل هر موفقیتی که در حزب رخ می‌دهد رفیق مائو است. عوامل رژیم مائو برای کامیاب شدن در اهداف خود، تاریخ را تحریف می‌کردند و روال طبیعی حوادث گذشته را به هم می‌زدند. برای مثال نبرد «توچنگ» که بزرگ‌ترین فاجعه در جریان راهپیمایی بزرگ بود و مقصر اصلی آن نیز شخص مائو بود، حالا به عنوان نمونه‌ای از فجایعی که به سبب «نادیده گرفتن اصول مائو تسه تونگ» رخ داده بود، مطرح می‌شد. همچنین همه اعتبار نبرد «پینگ شینگ گوئان» که اولین عملیات جدی سرخ‌ها علیه ژاپن به شمار می‌رفت، حالا به مائو تعلق گرفته بود؛ هر چند که این عملیات بر خلاف میل و خواسته واقعی مائو انجام شده بود. مائو طی دستورالعملی از زیر دستانش خواست: «برای تمامی کادرها و اعضای حزب روشن کنید که رهبری حزب تحت ریاست رفیق مائو تسه تونگ کاملاً صحیح است.»^{۳۷۹}

مائو در اوایل سال ۱۹۴۵ آماده بود تا کنگره هفتم حزب کمونیست چین را برگزار کرده تا طی آن خودش را به عنوان رهبر معظم حزب معرفی و تثبیت کند. کنگره هفتم حزب در روز بیست و سوم آوریل در ینان افتتاح شد. این در حالی بود که هفده سال از برگزاری کنگره قبلی حزب (کنگره ششم) می گذشت. مائو برای سالیان متمادی مانع از برپایی کنگره جدید شده بود زیرا خواهان برپایی کنگره گوش به فرمانی بود تا وی را به عنوان رهبر بلا منازع حزب انتخاب کند. مائو نه فقط فهرست اسامی نمایندگان کنگره را با دقت بسیار زیاد غربال کرده بود بلکه اغلب این افراد را برای مدت پنج سال در زندان نگهداشته و آنها را در زیر چرخ های کارزار تروریستی خود لت و پار کرده بود. نیمی از ۵۰۰ نماینده ای که ابتدائاً برای شرکت در کنگره انتخاب شده بودند، از جان به در بردگان کارزار تروریستی مائو بودند. این افراد به اتهام جاسوسی، شکنجه و زندانی شده و تا آستانه خودکشی و فروپاشی عصبی پیش رفته بودند. مائو بسیاری از آنها را از فهرست نمایندگان کنگره حذف کرد. جای این افراد را صدها نماینده جدیدی گرفتند که همگی وفادار و گوش به فرمان مائو بودند. بر بالای سالن برپایی کنگره شعار بسیار بزرگ زیر به چشم می خورد: «به پیش، تحت لوای مائو تسه تونگ.» مائو به عنوان رئیس هر سه شورای اصلی حزب کمونیست چین (کمیته مرکزی، پولیت بورو و هیات دبیران) انتخاب شد. مائو به این ترتیب برای اولین بار بعد از بنیانگذاری حزب، رسماً و علناً عنوان ریاست حزب را از آن خود ساخت. او بیست و چهار سال برای رسیدن به چنین لحظه ای کار و تلاش کرده بود. مائو که شدیداً احساساتی شده بود، مثل همیشه شروع کرد به بیان مصائب و رنج هایی که در سال های دور متحمل شده بود. مائو از فرط احساسات در شرف گریستن بود. مائو تسه

تونگ به استالینِ حزبِ کمونیست چین مبدل شده بود.

قسمت چہارم: فتحِ چین

قسمت چہارم: فتحِ چین

قسمت چہارم: فتحِ چین

بخش بیست و ششم: جنگ انقلابی تریاک

(۱۹۳۷-۱۹۴۵؛ از ۴۳ تا ۵۱ سالگی مائو)

ینان، مقرّ مائو در حین جنگ چین و ژاپن، به نحوی متفاوت با پایگاه‌های سابق سرخ‌ها (مثلاً رویجین) اداره می‌شد. حزب مجبور شده بود به خاطر پیوستن به «جبهه متحد» تغییراتی در سیاست‌های قبلی خود بدهد. حزب حالا تفسیرهای نرم‌تری از «دشمن طبقاتی» مطرح می‌کرد تا بتواند از کار بدون مزد کارگران استفاده و اموال اهالی منطقه را مصادره کند. اما بیشترین اجحافی که در حق مردم شد، قضیه مالیات‌ها بود.

این در حالی بود که ینان از دویارانه هنگفت خارجی سود می‌برد: یکی بودجه عظیم ارائه شده از سوی حکومت ملی گرایان (برای چند سال نخست)، و دیگری بودجه ماهیانه‌ای که مسکو از فوریه ۱۹۴۰ به دستور شخص استالین در اختیار مائو قرار می‌داد (حدوداً ۳۰۰ هزار دلار در ماه که معادل بود با سالیانه ۴۵ تا ۵۰ میلیون دلار امروز). اما منبع اصلی درآمد سرخ‌ها در ینان مالیات غلات بود که سال به سال افزایش می‌یافت. ارقام رسمی مالیات غلات برای پنج سال نخست حکومت سرخ‌ها در ینان عبارت بود از (واحد‌ها به شی است که هر شی نیز برابر است با ۱۵۰ کیلو گرم):

۱۳۸۵۹: ۱۹۳۷

۱۵۹۷۲: ۱۹۳۸

۵۲۲۵۰: ۱۹۳۹

۹۷۳۵۴: ۱۹۴۰

۲۰۰۰۰۰: ۱۹۴۱

مائو با استفاده از افزایش ناگهانی درآمدهای مالیاتی رژیمش، از سال ۱۹۳۹ به بعد موفق شد ارتش سرخ و مناطق سرخ را وسیعاً توسعه

دهد. استفاده از فشار و خشونت برای گرفتن مالیات امر رایجی بود.

شی جوئه زائی^{۳۸۰}، مامور امور امنیتی سابق سرخ‌ها در منطقه، در دفترچه خاطرات خود به تاریخ بیست و یکم ژوئن ۱۹۳۹ نوشت:

«مامورانِ اخذ مالیات، باعث مرگ تعدادی از دهقانان

شده‌اند.» (شی جوئه زایی به سبب منصب بسیار مهمش و نیز به

سبب روابط دوستانه قدیمی با شخص مائو، یکی از معدود افرادی بود که موفق شد خاطراتش را بنویسد و آن را حفظ کند.) مالیات غلات در

سال ۱۹۴۰ به رغم قحطی و بدی آب و هوا، دو برابر شد. این مالیات در

سال ۱۹۴۱ نیز به دو برابر افزایش یافت؛ این در حالی بود که میزان

غلات برداشتی ۲۰ تا ۳۰ درصد نسبت به سال قبل کاهش یافته بود.

دهقانان و اهالی منطقه مائو را دوست نداشتند. مائو از منفور بودن

خودش اطلاع داشت اما حاضر نبود سیاستش را عوض کند. او بعدها

داستان زیر را برای کادرهای ارشد حزب تعریف کرد: «دهقانی بود که

از مالیات‌های بالا شکایت داشت. یکی از روزها کدخدای ده بر اثر

اصابت صاعقه درگذشت. این دهقان وقتی خبر را شنید، گفت: مثل

اینکه خدا چشم ندارد! چون اگر چشم داشت مائو را می‌کشت نه

کدخدا را!» مائو با بیان این داستان قصد داشت بگوید که نسبت به

نارضایتی دهقانان حساس است. او حتی مدعی شد که در پی شنیدن

قصه این دهقانِ ناراضی، در جهتِ کاستن از مالیات‌ها اقدام کرد. اما

واقعیت آن بود که صاعقه و نفرینِ دهقان همگی در روز سوم ژوئن

۱۹۴۱ رخ داده بود؛ یعنی چندین هفته قبل از اعلام افزایش بسیار زیاد

تعرفه‌های مالیاتی در پانزدهم اکتبر ۱۹۴۱. مائو در واقع بعد از شنیدنِ

قصه دهقانِ عصبانی، میزان مالیات‌ها را دو برابر کرده بود. او در

نوامبر همان سال مالیات جدیدی را نیز به فهرست مالیات‌های قبلی

اضافه کرد: مالیاتِ علوفه اسب.

مائو در فرصت مناسب دیگری این قصه را برای کادرهای بلندمرتبه حزب تعریف کرد: «فردی که خودش را به دیوانگی زده بود به طرف من آمد و سعی کرد مرا مضروب کند زیرا از مالیات‌های سنگینی که شامل حالش شده بود عصبانی و خشمگین بود.» داستان‌های مشابه دیگری هم بود که مائو درباره آنها چیزی نگفت. مثلاً کشاورزی را به سبب درآوردن چشم‌های مائو از پوستر مائو دستگیر و زندانی کرده بودند. موقعی که بازجو دلیل این کار را پرسید، کشاورز جواب داد: «صدر مائو چشم ندارد!» که منظورش این بود که در زیر حکومت مائو هیچ عدالت و انصافی وجود ندارد. مائو در واکنش به این اعتراض‌ها تنها کاری که کرد حساب‌سازی‌های دروغین بود. در اطلاعیه‌های منتشر شده از سوی رژیم مائو طی سال‌های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ چنین ادعا شده که میزان مالیات‌ها بیشتر از ۲۰ درصد نیست.

کمونیست‌ها ادعا می‌کردند که میزان مالیات‌ها در ینان بسیار پایین‌تر از میزان مالیات‌ها در مناطق تحت کنترل ملی گرایان است. اما شی جوئه زائی، صاحب‌منصب امنیتی سابق، در دفترچه خاطرات روزانه‌اش نوشت: «سرانه دریافت مالیات در سال ۱۹۴۳ در قیاس با مناطق ملی گرا رقم بزرگ‌تری است. بعضی وقت‌ها مالیات غلات در ینان تقریباً برابر با کل محصول برداشتی است. برای مثال حکومت (رژیم مائو) یک مالیاتِ نجومی ۹۲ درصدی را شامل خانواده‌ای کرده بود. بسیاری از خانواده‌ها بعد از پرداخت مالیات هیچ غذایی برای خوردن نداشتند.» بسیاری سعی کردند از منطقه ینان بگریزند. بنا به اسنادِ خود کمونیست‌ها بیش از ۱۰۰۰ خانواده تنها از یکی از مناطق کشاورزی اطراف ینان گریختند. و با توجه به اینکه کل منطقه ۲۴ ساعته به شدت محافظت می‌شد و منطقه مورد اشاره هم در مناطق مرزی سرخ‌ها قرار نداشت، لذا این تعداد فراری رقم قابل ملاحظه‌ای

است.

سرخ‌ها این افسانه را سرهم بندی کرده بودند که گویا ینان از سوی جیانگ کای شک مورد تحریم اقتصادی قرار گرفته است. اما در واقع سرخ‌ها تجارت قابل ملاحظه‌ای با مناطق ملی گرا داشتند. جیانگ کای شک ژنرالی را به عنوان مرزدار در مناطق شمالی همجوار ینان منصوب کرده بود که از قدیم الایام روابط بسیار خوبی با کمونیست‌ها داشت. این مرد تنگ پائو شان^{۳۸۱} نام داشت. دختر تنگ عضو حزب بود و عملاً در ینان زندگی می‌کرد. پدر حتی گهگاه برای دیدن دخترش به ینان می‌رفت. تنگ پائو شان همچنین دارای یک منشی کمونیست بود. وی به سرخ‌ها اجازه داد که دو گذرگاه مهم بر روی «رودخانه زرد» را، که سرپل‌های ارتباطی آنها با دیگر پایگاه‌های سرخ بود، حفظ کنند. علاوه بر این مردان تحت امر ژنرال تنگ پائو شان برای سرخ‌ها سلاح و مهمات می‌خریدند. جیانگ کای شک روابط مذکور را تحمل می‌کرد زیرا خواهان آغاز جنگ داخلی نبود؛ جنگی که مائو سوگند خورده بود که اگر ملی‌گرایان مزاحم کارش شوند بلافاصله آن را آغاز خواهد کرد.

منطقه ینان از مواهب اقتصادی ویژه‌ای برخوردار بود. مهم‌ترین کالای تجاری در این منطقه، نمک بود. در منطقه ینان ۷ دریاچه نمک وجود داشت که بنا به گزارشی در سال ۱۹۴۱ همه آنها کاملاً آماده استحصال بودند. سرخ‌ها در نخستین چهار سال حضورشان در ینان هیچ اقدام تازه‌ای برای استحصال نمک نکردند و فقط از محموله‌های نمکی که قبل از ورودشان آماده حمل و نقل بود بهره بردند. در گزارشی به تاریخ ۱۹۴۱ ذکر شده که «ده‌ها محموله نمک پیش فروش شده و منطقه هم‌اینک از کمبود نمک در رنج است.» رژیم هیچ برنامه‌ای برای افزایش میزان استحصال نمک نداشت و در

این زمینه خیلی کند عمل می کرد. دلیلش هم مشخص بود: مائو به ینان همچون یک اُتراقگاهِ موقت نگاه می کرد و لذا رویکرد اقتصادی اش هم مبتنی بود بر غارت و نابودی منطقه و بی توجهی به دستاوردهای سازنده بلند مدت. مائو قبلاً در دیگر مناطق سرخ نیز رویکرد مشابهی را در پیش گرفته بود.

رژیم بعد از تاخیرهای طولانی عاقبت در اواسط سال ۱۹۴۱ پی برد که نمک می تواند بعد از مالیات غلات دومین منبع درآمدزایی داخلی باشد. در فاصله کوتاهی درآمدهای ناشی از صادرات نمک از مرز ۹۰ درصد کل درآمدهای صادراتی سرخ های ینان عبور کرد. دریاچه های نمک در شمال شرقی منطقه ینان قرار داشت اما گذرگاه صادراتی در مرز جنوبی منطقه واقع بود. به دلیل فقدان راه آهن یا رودخانه قابل کشتیرانی، تنها وسیله حمل و نقل نمک کامیون های باری بودند که می بایست مسیر ۷۰۰ کیلومتری ناهموار و پرپیچ و خمی را طی می کردند. یکی از فرمانداران سلسله مانچو ده ها سال قبل در نامه ای به امپراتور چین نوشته بود: «افراد فقیر که استطاعت بهره مندی از چهارپایان را ندارند مجبورند بارهای نمک را روی سر و دوش خود بگذارند و حمل کنند... رنج و مصیبت این بیچارگان غیر قابل وصف است...» شی جوئه زائی، دستیار امنیتی مائو، ده ها بعد از گزارش فرماندار به امپراتور، در خاطرات خود نوشت: «اوضاع امروز منطقه در قیاس با ده ها سال پیش تفاوت زیادی نکرده است.»

رژیم مائو صدها هزار خانواده روستایی را وادار کرده بود که کارگران بی جیره و مواجب را در اختیارش بگذارند. شی جوئه زائی و دیگر کادرهای میانه روی حزب و رژیم بارها در نامه های خود به مائو یادآور شده بودند که این روش (استفاده از کار بدون مزد) بسیاری رحمانه و بی انصافانه است و باید عوض شود اما مائو در کمال خونسردی جواب

می داد: «این سیاست نه تنها انتقادناپذیر، بلکه کاملاً صحیح است. دهقانان باید به زور وادار به این کار شوند، مخصوصاً در اوقات فراغت از کار کشاورزی شان» تاکید بر روی کلمات «اوقات فراغت» از جانب مائو است. او با تاکید روی این کلمات می خواست بگوید که کار در مزارع به هیچ عنوان نباید مورد غفلت قرار بگیرد.

دهقانان محلی مجبور به حمایت از رژیم می بودند که به شدت متورم و ناکارآمد بود. مایکل لینزی^{۳۸۲}، کارشناس مخابراتی انگلیسی که طی سال های ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ درینان کار می کرد، به حدی از ناکارآمدی ماموران حکومتی به تنگ آمده بود که عریضه ای خطاب به رهبری حزب کمونیست چین نوشت. او در این نامه متذکر شده بود: «در ینان چه می گذرد؟ ایراد کار در کجاست؟ این سیستم حکومتی هرگونه قوه ابتکار و خلاقیتی را سرکوب می کند. مردم جرئت ندارند که بهبودی در وضعیت امور به وجود آورند. آدم های باسواد و فنی به محض اینکه فرصت مناسبی به دست می آورند فرار می کنند.» نسخه ای از نامه مذکور به چوئن لای داده شد، اما نویسنده نامه هرگز هیچ پاسخی دریافت نکرد.

قبلاً کسان دیگری هم بودند که علیه بوروکراسی متورم سرخ ها لب به اعتراض گشوده بودند. یکی از اعضای غیر کمونیست پارلمانِ نمایشی ینان در نوامبر سال ۱۹۴۱ پیشنهاد کرده بود که از تعدادِ نفراتِ ارتش و دستگاه حکومتی کاسته شود. این فرد طی سخنان خود از این ضرب المثل قدیمی چینی استفاده کرده بود: «حکومت خوب باید کارمندان کمتر اما لایق تری داشته باشد، و ارتش خوب هم باید سپاهیان کمتر اما کارآزموده تری داشته باشد.» مائو به منظور پیش بردن اهداف تبلیغاتی، یک نمایش عمومی به راه انداخت و طی آن مدعی شد که قصد دارد به این ضرب المثل قدیمی عمل کند. اما او

واقعاً هیچ علاقه‌ای به کاستن از تعدادِ کارمندان یا سربازانش نداشت. مائو برای فتح چین به نفرات بیشتری نیاز داشت.

اما سرخ‌ها این افسانه قلایی را ساختند که مائو به منظور کاستن از فشاری که روی دوش مردم ینان سنگینی می‌کرد دستور داد که از تعداد نفرات ارتش و حکومت سرخ کاسته شود. اما در واقع تنها کاری که رژیم مائو کرد کنار گذاشتن کادرهای ناتوان و «غیر قابل اعتماد» از حیث سیاسی و گماردن آنها به بیگاری در مزارع و دیگر مکان‌ها بود. در دستورالعمل مربوط به این اقدام آمده بود که «افراد مذکور باید از مناطق مرزی همجوار با مناطق ملی گرا دور نگهداشته شوند تا حیثاً فریب دشمن را نخورند.» [یا به عبارت دیگر: فرار نکنند.] اما به رغم این «کاهش‌ها»، از یک سند محرمانه که تاریخ مارس ۱۹۴۳ را بر پیشانی خود دارد پیداست که «افزایش فوق‌العاده زیادی در تعداد کارمندانِ ادارات حکومتی، عمدتاً در سطوح پایینی» به وجود آمد. هدف از این افزایشِ کادرها نظارت هر چه بیشتر بر روی توده‌های مردم بود. مائو در همین زمان از روشِ ادغامِ اداراتِ موازی و جابه‌جا کردنِ مدیرانِ بلندمرتبه سازمان‌ها برای محکم‌تر کردن پایه‌های قدرتش استفاده کرد.

تجاوزِ آلمانِ نازی به شوروی در ژوئن ۱۹۴۱ مائو را به این نتیجه رساند که شوروی به دلیل درگیری در جنگ با آلمان دیگر قادر نخواهد بود مقرری ماهیانه سرخ‌ها را بپردازد. به همین دلیل مائو به این فکر افتاد که منبع مالی جایگزینی برای رژیمش دست و پا کند. این منبع جایگزین، تریاک بود. ینان ظرف فقط چند هفته مقادیر قابل توجهی تخم خشخاش خریداری کرد. خشخاش‌ها در سال ۱۹۴۲ رشد کردند و به این ترتیب تجارت پر سودِ تریاک آغاز شد.

مائو به همکاران نزدیکش گفت اسم این عملیات را می‌گذاریم «جنگ

انقلابی تریاک.» سرخ‌های ینان اسم تریاک را گذاشته بودند «ته هو»^{۳۸۳} به معنای «محصول ویژه.» زمانی که ما از شی چه، دستیار قدیمی مائو، در مورد تجارت تریاک پرسیدیم او جواب داد: «بله این اتفاق رخ داد، منتهی افشای چنین امری به صلاح کمونیست‌ها نیست و باعث آبروریزی آنها می‌شود.» وی اضافه کرد که محصولات کشاورزی معمولی مثل غلات، و مخصوصاً ذرت‌های خوشه‌ای، دور تا دور بوته‌های خشخاش کاشته می‌شد تا این بوته‌ها را از نظرها مخفی کند. زمانی که یکی از ماموران روسی در اگوست ۱۹۴۲ در حین بازی ماجانگ با مائو از وی درباره کشت تریاک در ینان پرسید، مائو سکوت کرد. اما تنگ‌فا^{۳۸۴}، نوچه مائو، که در صحنه حضور داشت جواب داد: «تریاک برای ما کاروانی آکنده از پول به همراه می‌آورد... و ما از این پول برای نابودی ملی‌گرایان استفاده خواهیم کرد.» بررسی‌های دقیق انجام شده حکایت از این دارد که در سال ۱۹۴۲ حدود ۳۰ هزار آکر از بهترین زمین‌های کشاورزی منطقه ینان در زیر کشت تریاک بود.

وسیع‌ترین زمین‌های زیر کشت تریاک در منطقه شمالی ینان قرار داشت؛ منطقه‌ای که همجوار مناطق تحت کنترل ژنرال تنگ پائو شان بود. این ژنرال دوستدار سرخ‌ها، حالا به «سلطان تریاک» معروف شده بود. مائو از همکاری بسیار ارزشمند «سلطان تریاک» برخوردار بود و متقابلاً به وی اجازه می‌داد که محموله‌های تریاک اختصاصی خود را به راحتی از منطقه ینان عبور دهد. زمانی که جیانگ کای شک به فکر عوض کردن ژنرال تنگ پائو شان افتاد مائو تهدید به آغاز عملیات نظامی علیه جیانگ کرد. مائو به چوئن لای در چونگچینگ دستور داد: «از جیانگ بخواه که سریعاً تصمیمش را عوض کند و گرنه واحد نظامی‌ای را که قرار است جانشین واحد تنگ پائو شان شود تار و مار خواهیم کرد.» جیانگ در پی این تهدید، از جا به جا کردن ژنرال تنگ منصرف شد. مائو با دو بار ذکر نام ژنرال تنگ در جریان سخنرانی‌هایش در کنگره هفتم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۵ نشان داد که تا چه حد ممنون این ژنرال است و قدرش را می‌داند. مائو تا آنجا پیش رفت که در سخنرانی خود بعد از ذکر نام مارکس بلافاصله نام تنگ پائو شان را بر زبان آورد. ولادیمیرف که این سخنرانی را گوش می‌کرد با تعجب از اطرافیان چینی‌اش پرسید: «این تنگ پائو شان دیگر چه کسی است که مائو نام او را در کنار نام مارکس مطرح می‌کند؟» با این وصف مائو هرگز به این ولی نعمت تازه خود اعتماد نکرد. ژنرال تنگ بعد از اشغال سراسری چین توسط کمونیست‌ها در این سرزمین باقی ماند اما زمانی که خواهان سفر به خارج شد، رژیم با درخواست وی مخالفت کرد.

تریاک ظرف یک سال همه مسایل مادی مائو را حل کرد. او در نهم فوریه ۱۹۴۳ به چوئن لای نوشت: «ینان بر مشکلات اقتصادی‌اش غلبه کرده و اندوخته گزافی را به ارزش ۲۵۰ میلیون فابی^{۳۸۵} ذخیره

کرده است.» فابی واحد پولی بود که در مناطق ملی گرا مورد استفاده قرار می گرفت. مائو همچنین اضافه کرد که قصد دارد از این پول هنگفت و دیگر ذخائر طلا و نقره اش «در زمان ورود به مناطق ملی گرا در جنگ داخلی علیه جیانگ استفاده کند.» ۲۵۰ میلیون فابی که مائو در آن هنگام در اختیار داشت معادل بود با شش برابر بودجه رسمی منطقه ینان در سال ۱۹۴۲. روس ها در سال ۱۹۴۳ ارزیابی کردند که مائو ظرف سال گذشته (۱۹۴۲) درازای فروش ۴۴۷۶۰ کیلو گرم تریاک پول هنگفتی حدود ۲/۴ میلیارد فابی (معادل ۶۴۰ میلیون دلار امروز) عایدی داشته است.

بنا به گفته شی جوئه زائی، «کمونیست ها به اوایل سال ۱۹۴۴ که رسیدند دیگر خیلی ثروتمند شده بودند. ذخیره مالی عظیم آنها بی هیچ شک و تردیدی ناشی از تجارت محصول ویژه تریاک بود.» شی جوئه زائی در دفترچه خاطراتش نوشت: «نحوه زندگی اعضای حزب در ینان به نحو بارزی بهبودی یافته است. این تغییر در نحوه زندگی اعضای بلندمرتبه حزب مشهودتر است. اعضای حزب که از مناطق دیگر وارد ینان می شوند از مشاهده غذاهای خوبی که در برابرشان گذاشته می شود غرق در حیرت می شوند. ناهار روزانه اعضای بلندمرتبه حزب بعضاً شامل چندین نوع غذای مختلف می شود و غذا به حدی زیاد است که اکثر آن روی میز باقی می ماند.»

مائو اضافه وزن پیدا کرد. در ژوئن ۱۹۴۳ زمانی که تنگ پائو شان، سلطان تریاک، به دیدن مائو رفت اولین جمله تعریف آمیزی که بر زبان آورد این بود: «صدر مائو شما خوشبختانه نسبت به دفعه قبل که دیدمتان، خیلی چاق تر شده اید!»

فایده افزایش درآمد سرخ ها از راه تجارت تریاک برای دهقانان ینان کمتر شدن فشارهای وارده بر آنها بود. از این پس به آنها اجازه داده

شد که لوازم محقر خانه و وسایل کشاورزی شان را در اختیار داشته باشند. مائو بعد از اینکه از راه تجارت تریاک ثروتمند شد دستوراتی برای بهبود روابط سرخ ها با اهالی منطقه صادر کرد. ارتش سرخ شروع کرد به برگرداندن کالاها و وسایلی که قبلاً از اهالی منطقه به زور گرفته و مصادره کرده بود. ارتشی ها حتی حاضر شدند در مزارع به کشاورزان کمک کنند. مائو بعدها خودش پذیرفت که نحوه برخورد محلی ها با حزب تا بهار سال ۱۹۴۴ «مبتنی بر حفظ فاصله و دوری گزینی و حشتناک بود.» او این جدایی و فاصله را به «فاصله میان خدا و شیطان» تشبیه کرد. معنای حرف مائو این بود که افراد محلی همه سعی خود را می کردند تا از سرخ ها دوری کنند. و بنا به اذعان مائو تا هفت سال نخست اشغال ینان توسط سرخ ها اوضاع به همین منوال بود. کمونیست ها طی این دوران طولانی تماس اندکی با محلی ها داشتند؛ به استثنای مواقعی که به آنها نیاز پیدا می کردند یا برای انجام مراسم مربوط به آغاز سال نو به دهکده های آنها می رفتند. محلی ها ندرتاً حاضر می شدند با سرخ ها ازدواج کنند یا با آنها معاشرت داشته باشند.

با این وصف ثروت ناشی از تجارت تریاک سطح زندگی محلی ها را بهبود بخشید. سطح زندگی محلی ها در این دوران «و فور نعمت» همچنان پایین تر از دوران قبل از ورود سرخ ها باقی ماند. تبعیض نیز قابل توجه بود. برای مثال در آن زمان هر کمونیست مادون درجه ای سالیانه حدود ۱۲ کیلو گرم گوشت مصرف می کرد در حالی که مصرف گوشت هر فرد محلی میانه حال سالیانه حدود ۲/۵ کیلو گرم بود. رژیم با وجودی که خزانه اش مالا مال از پول نقد بود اما از هر فرصتی برای دوشیدن مردم استفاده می کرد. رژیم مائو در ژوئن ۱۹۴۳ به این بهانه واهی که جیانگ قصد حمله قریب الوقوع به ینان را

دارد، اهالی منطقه را وادار کرد که دارایی‌های خود را، از گاو و گوسفند گرفته تا طلا و جواهر و پول نقد، «داوطلبانه» به حزب اهدا کنند. برای اکثریت مردم فقیر منطقه این دارایی‌های اندک کل سرمایه زندگی‌شان بود.

شی جوئه زائی، مأمور امنیتی سابق مائو، در خاطرات خود ضمن اشاره به ذخیره مالی عظیم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۴ به نکته‌ای اشاره می‌کند که حکایت گروضع زندگی دهقانان ینان در همان دوران است: «نرخ مرگ‌ومیر در بین دهقانان نه تنها رو به رشد است بلکه به نحو فاحشی از نرخ تولد پیشی گرفته است... در حال حاضر نرخ مرگ‌ومیر نسبت به نرخ زاد و ولد در یکی از مناطق اصلی ینان حدود ۵ به یک است. دلایل بالا بودن میزان مرگ‌ومیر دهقانان عبارت است از: غذا و لباس نامناسب، کمبود وسایل مناسب برای زندگی، فقدان آب آشامیدنی سالم و فقدان پزشک و دارو.» رژیم مائو با اعلام ممنوعیت استفاده از سلاح گرم، عملاً بر میزان مرگ‌ومیر افراد محلی افزوده بود. گرگ‌ها و پلنگ‌ها آزادانه در سطح منطقه تردد می‌کردند و حتی گاهی سروکله آنها در حیاط خانه روستاییان پیدا می‌شد. روستاییان برای حفظ دام‌های خود از حمله گرگ و پلنگ، به ناچار دام‌هایشان را همراه خود به خانه می‌آوردند. به این ترتیب زندگی مشترک روستاییان با دام‌ها باعث بروز انواع بیماری‌های مرگبار در بین روستاییان شده بود. ممنوعیت استفاده از سلاح گرم باعث بروز مشکل دیگری هم شده بود و آن کمبود گوشت شکار بود که تا پیش از این یک منبع غذایی مهم برای اهالی منطقه به شمار می‌رفت.^{۳۸۶}

میزان مرگ‌ومیر در بین مهاجران بیش از هر گروه دیگری بود. مهاجران بخش قابل توجهی از جمعیت منطقه ینان را تشکیل

می دادند. آنها با هدف استفاده از سرزمین های وسیع قابل کشت ینان، از مناطق دیگر چین به این منطقه مهاجرت کرده بودند. مائو نیز آنها را تشویق به آمدن کرده بود. اما زمانی که مهاجران به ینان آمدند، مائو آنها را به امان خدا در دشت و کوه و بیابان رها کرد. مهاجران مثل پشه می مردند به طوری که ظرف فقط دو سال از تعداد آنها ۳۰ درصد کاسته شد. مائو می دانست که نرخ مرگ و میر کودکان در منطقه ینان حدود ۶۰ درصد است. او از نرخ بالای بی سوادی در منطقه تحت حاکمیتش نیز مطلع بود. و با این وجود، به قول یکی از مدیران سابق رژیم در ینان، «آمار بالای مرگ و میر انسان ها و دام ها هرگز مورد توجه کافی مسئولین حکومت قرار نگرفت.» مائو در آوریل ۱۹۴۴، موقعی که مجبور به واکنش در قبال این قضایا شد، اعلام کرد: «اجازه دهید در زمستان آینده در مورد این موضوع ها بحث کنیم.» قضیه «بهداشت عمومی» در نوامبر همان سال در مرکز مباحث مسئولین رژیم قرار گرفت. این برای اولین بار بود که بعد از ده سال که از ورود کمونیست ها به منطقه می گذشت، چنین موضوع مهمی مورد بحث و بررسی مدیران رژیم قرار می گرفت. اما مباحث بی نتیجه ماند زیرا رژیم عملاً حاضر نشد هیچ پول یا بودجه ای را صرف بهبود شرایط بهداشتی منطقه بکند.

پول هنگفتی که از راه تجارت تریاک عاید سرخ ها شده بود، تورم نجومی وحشتناکی را برای اهالی منطقه به ارمغان آورد که بسیار بیشتر از میزان تورم در مناطق ملی گرا بود. شی جوئه زائی در دفترچه خاطرات خود به تاریخ ششم مارس ۱۹۴۴ نوشت: «ما باعث بروز تورم شدیدی شده ایم؛ این تورم نه ناشی از فقر ما که ناشی از ثروت ماست.»

مائو نقش کلیدی عمده ای را در این خصوص بازی کرد. او در ژوئن

۱۹۴۱ شخصاً دستور چاپ مقادیر هنگفتی اسکناس‌های بیانی^{۳۸۷} -
واحد پول رایج در مناطق سرخ - را صادر کرد.

بودجه پیشنهادی دارای سقف مشخصی بود. مائو بعد از بررسی این بودجه پیشنهادی، خطاب به مدیران اقتصادی رژیمش نوشت: «اصلاً به این فکر نکنید که مقدار اسکناس‌های چاپ شده باید در محدوده ده میلیون یوان باقی بماند... چنین محدودیتی دست و پای ما را می‌بندد.» او توصیه کرد که بودجه ارتش و سازمان‌های حکومتی «سخت‌و‌تمندانه» افزایش یابد. این دستور مائو گویای بی‌توجهی کامل او به اقتصاد محلی بود: «اگر این سیستم اقتصادی در آینده فرو پاشد، خُب بگذار فرو پاشد.» بنا به نوشته شی جوئه زائی، «در سال ۱۹۴۴ بهای نمک ۲۱۳۱ بار بیشتر از سال ۱۹۳۷ بود و بهای روغن، پنبه، پارچه و کبریت نیز در سال ۱۹۴۴ به ترتیب ۲۲۵۰، ۶۷۵۰، ۱۱۲۵۰، ۲۵۰۰۰ بار بیشتر از بهای این کالاها در سال ۱۹۳۷ بود.» این تورم افسار گسیخته صدمه‌چندانی به حقوق‌بگیران رژیم نمی‌زد. پانیو شکین، سفیر وقت شوروی در چین، در این باره به درستی نوشت: «زحمتکشان دهقانان منطقه ینان بیشترین صدمه را از این تورم بالا متحمل شده‌اند زیرا آنها برای خرید کالاهایی مثل لباس، نمک، کبریت، لوازم خانه، لوازم کشاورزی، و دارو نیاز به پول نقد دارند. برای کسانی که حقوق‌بگیر حکومت نیستند دستیابی به چنین کالاهایی بدون صرف پول امکان‌پذیر نیست؛ البته به شرطی که کالاهای مذکور در دسترس باشد.»

یکی از راه‌های پی‌بردن به ابعاد تورم بسیار بالا در ینان اواسط دهه چهل، توجه به نرخ مهریه است. در سال ۱۹۳۹ مهریه عروس به‌طور متوسط حدود ۶۵ یوان بود. قیمت مهریه‌ها در سال ۱۹۴۲ به شرح زیر افزایش یافت: دختر هفت ساله ۷۰۰ یوان؛ دختر تازه‌بالغ ۱۳۰۰ یوان؛

زن بیوه ۳۰۰۰ یوان. قیمت مهریه یک زن بیوه در سال ۱۹۴۴ به رقم باور نکردنی ۱/۵ میلیون یوان رسید.

نزول خواری نیز ابعاد گسترده‌ای یافت. نرخ بهره‌ها به طور متوسط ماهی ۳۰ تا ۵۰ درصد بود و گاهی وقت‌ها در فاصله یک روز نرخ بهره وام‌ها ۱۵ تا ۲۰ درصد افزایش می‌یافت. وام‌گیرندگان ینانی هرگز چنین بهره‌های بالایی را در دوران قبل از ورود کمونیست‌ها تجربه نکرده بودند. بسیاری از روستاییان نیازمند به پول نقد مجبور می‌شدند محصولات کشاورزی خود را پیش فروش کنند. آنها بعضی وقت‌ها قبول می‌کردند که در ازای دریافت فقط ۵ درصد قیمت محصول خود در زمان برداشت، کل محصول خود را پیش فروش کنند.

دو هدف اقتصادی عمده‌ای که کمونیست‌ها در آن زمان وعده انجامش را داده بودند عبارت بود از: کاهش نرخ بهره وام‌ها و کاهش اجاره‌بهای زمین‌های کشاورزی. در مورد اجاره بهای زمین‌های کشاورزی مقررات خاصی وجود داشت که می‌شد عملاً آن را این طور خلاصه کرد: دهقانان به جای اینکه محصولات کشاورزی خود را مثل سابق تحویل اربابان بدهند حالا باید این محصولات را تحویل حکومت سرخ‌ها بدهند. اما رژیم در مورد «هدف اقتصادی» نخستش که کاستن از نرخ بهره وام‌ها بود هیچ برنامه‌ای نداشت و به این ترتیب هر وام‌دهنده‌ای مجاز بود که با هر نرخ بهره‌ای که مایل است به وام‌گیرنده وام بدهد. رژیم در این مورد تنها به گفتن این حرف بسنده کرد که: «تعیین نرخ بهره وام‌ها باید به خود مردم واگذار شود... حکومت نباید نرخ بهره‌ها را خیلی پایین بیاورد زیرا در این صورت ممکن است جریان وام‌ها قطع شود.» از آنجایی که رژیم عملاً هیچ وامی به مردم ارائه نمی‌کرد لذا باید راه دیگری می‌یافت تا جریان

وام‌ها ادامه یابد. در برخی از مناطق سرخ حداکثر نرخ بهره‌ها اجباراً در سطح پایینی نگه‌داشته شد، اما رژیم مائو در منطقه ینان دست آزمندترین نزول خواران و چپاولگران بخش خصوصی را باز گذاشت تا خون بیچاره‌ترین و مستاصل‌ترین اقشار جامعه را در شیشه کنند.

رژیم مائو در مارس ۱۹۴۴ جلوی چاپ بی‌رویه اسکناس را گرفت و متعاقباً شروع کرد به جمع‌آوری و از رده خارج ساختن اسکناس‌های بیانی. این کار بعضاً به سبب بازدید قریب الوقوع میهمانان خارجی از ینان بود. قرار بر این بود که یک هیات آمریکایی، که تعدادی روزنامه‌نگار نیز بین آنها بود به ینان بیاید. ظرف پنج سال گذشته هیچ گروه خارجی‌ای به جز روس‌ها از ینان بازدید نکرده بود لذا سفر آمریکایی‌ها به ینان برای رژیم مائو اهمیت بسیاری داشت. تورم عنان گسیخته چیز خوش منظری نبود. اما منقبض ساختن سیستم اقتصادی نیز برای بدهکاران و وام‌گیرندگان عوارض و خیمی به دنبال می‌آورد. همان‌گونه که شی جوئه زائی در تاریخ بیست و دوم آوریل ۱۹۴۴ در دفترچه خاطراتش نوشت، «فقر چه ارزش پول بالا برود چه پایین برود، در هر صورت آسیب می‌بینند... آنها موقعی وام گرفته بودند که قیمت‌ها بسیار پایین بود لذا حالا باید برای بازپرداخت وام‌هایشان همه داروندار خود را بفروشند...»

کشت‌تریاک نیز در این مقطع متوقف شد. رژیم به دو دلیل دستور توقف کشت‌تریاک را صادر کرد: نخست به سبب ورود آمریکایی‌ها، و دیگری به سبب اضافه تولید تریاک. در واقع، افزایش ناگهانی محصول تریاک برای سرخ‌ها دردسرساز شده بود. برخی از تندروها به مائو پیشنهاد کردند که این تریاک اضافی به بهای ارزان بین مردم پخش شود اما مائو مخالفت کرد. کشاورزان معتاد هیچ استفاده‌ای برای او نداشتند. اما برخی از کشاورزان به کشت و مصرف تریاک

معتاد شده بودند. رژیم به آنها دستور داد که سریعاً ترک کنند و به آنها قول داد که «داروهای لازم را برای ترک اعتیاد» در اختیارشان بگذارد. رژیم اعلام کرد که «فقرا» نباید پولی بابت معالجه خودپردازند اما آنهایی که استطاعت مالی دارند باید هزینه‌های ترک اعتیادشان را شخصاً پردازند.

مائو در روز پانزدهم ژانویه ۱۹۴۵ در برابر ماموران بلند مرتبه رژیم به نگرانی‌های گسترده‌ای که در خصوص کشت و فروش تریاک وجود داشت، اینگونه واکنش نشان داد: «این قضیه یکی از دو اشتباهی است که حزب ما مرتکب شده است.» اما او بلافاصله هر دوی این اشتباهات را توجیه کرد. مائو ادامه داد: «یکی از این دو اشتباه در زمان راهپیمایی بزرگ به وقوع پیوست. ما اموال مردم را مصادره کردیم اما اگر چنین کاری را نمی‌کردیم، قادر به ادامه حیات نمی‌بودیم... اشتباه دوم ما کشت محصول ویرهای تریاک بود که در این مورد هم چاره‌ای نداشتیم زیرا بدون وجود این محصول ویژه نمی‌توانستیم از بحران عبور کنیم.»

ینان در سال‌های بعد از فتح چین به دست مائو نیز همچنان فقیر و محروم باقی ماند. در سال ۱۹۵۴ جهانگردی که از مجارستان فقیر به چین سفر کرده بود درباره ینان نوشت: «دهکده‌های این منطقه از فرط فقر و فلاکت غیر قابل توصیفند.» در واقع همه مناطقی که قبلاً پایگاه‌های سرخ‌ها را در خود جای داده بودند، در سال‌های بعد از فتح چین به دست مائو، جزو محروم‌ترین و عقب‌مانده‌ترین مناطق چین باقی ماندند. دلیل اصلی این محرومیت، حضور طولانی و ویرانگر سرخ‌ها در مناطق مذکور بود. بخشی از گفت‌وگویی که در سال ۱۹۶۲ میان مائو و جی. موردال^{۳۸۸} (شیفته سوئدی مائو) انجام شد، می‌تواند گویای واقعیت‌های فوق باشد:

موردال: من تازگی‌ها از سفری به منطقه ینان بازگشته‌ام.

مائو: ینان بخش بسیار فقیر، محروم و توسعه نیافته‌ای از کشور است.

موردال: من در دهکده‌ای در آنجا زندگی کردم... هدفم این بود که

روند تغییرات در مناطق روستایی چین را مطالعه کنم.

مائو: پس تصور می‌کنم برای انجام چنین هدفی جای بسیار بدی را

انتخاب کرده‌اید... ینان خیلی فقیر و عقب مانده است. این فکر خوبی

نبود که به دهکده‌ای در ینان بروید.

موردال: اما ینان واجد سنت‌های بزرگی است؛ سنت انقلاب و جنگ.

جدای از همه اینها، ینان آغازگر...

مائو در حالی که صحبت‌های موردال را قطع کرده و می‌خندد

سنت‌ها! سنت‌ها!...

بخش بیست و هفتم: روس‌ها دارند می‌آیند

(۱۹۴۵-۱۹۴۶؛ از ۵۱ تا ۵۲ سالگی مائو)

استالین در فوریه ۱۹۴۵ در کنفرانس یالتا^{۳۸۹} در کریمه^{۳۹۰} به روزولت و چرچیل قول داد که شوروی دویا سه ماه بعد از شکست آلمان وارد «جنگ اقیانوس آرام» خواهد شد. این به معنای آن بود که شوروی به زودی وارد خاک چین خواهد شد و به این ترتیب مائو بخت این را خواهد یافت که آرزوی دیرینه‌اش را (فتح سراسر چین) عملی کند. مائو سال‌ها قبل ارزیابی سنجیده و صائبی در این مورد کرده بود. او در سال ۱۹۲۳ گفته بود: «کمونیسم باید از راه شمال و توسط ارتش سرخ روسی به چین بیاید.» حالا، بیست و دو سال بعد، این پیش‌بینی مائو در آستانه تحقق بود.

استالین برای کسب اجازه حمله به ژاپن مجبور به ترغیب روزولت و چرچیل نبود. آنها خواهان درگیر شدن استالین در جنگ با ژاپن بودند. در آن زمان بمب اتمی آمریکا هنوز آزمایش نشده بود و این احساس وجود داشت که ورود شوروی به چنین جنگی باعث تسریع شکست ژاپن و نجات جان سربازان متفقین می‌شود. دور رهبر غربی درخواست‌های استالین را در مورد تامین «غرامت» پذیرفتند. در آن هنگام هیچ کدام از این دور رهبر آگاه نبودند که استالین برای حمله به ژاپن مطلقاً به هیچ مشوقی نیاز ندارد. آنها نه فقط به استالین اجازه دادند که مغولستان بیرونی را رسماً ضمیمه خاک شوروی کند بلکه عقربه‌های تاریخ را به چند دهه قبل باز گرداندند و امتیازات تزاری در چین را احیا کردند و به عبارت دیگر به استالین اجازه دادند که کنترل «راه آهن شرقی چین» و دو بندر بزرگ در منچوری چین را در اختیار داشته باشد.^{۳۹۱}

استالین از بهانه جنگ با ژاپن استفاده کرد تا به چین تجاوز کرده و

شرایط لازم برای به قدرت رساندنِ مائو را مهیا سازد. روزنامه

ایزوستیا، بلندگوی حکومت شوروی، در هجدهم فوریه ۱۹۴۵ اندکی بعد از پایان کنفرانس یالتا نوشت: «مسکو مایل است که مسئله شرق دور را بر حسب منافع کمونیست‌های چینی حل و فصل کند.»

مائو سر از پا نمی‌شناخت. او آنقدر خوشحال بود که تصمیم گرفت

روس‌های شاغل درینان را غرق در شادی و لذت کند. او برای چند

روز پیاپی تلاش کرد که اسبابِ عیش و عشرتِ روس‌ها به کمال و تمام

مهیا باشد. ولادیمیرف در دفترچه خاطراتش به تاریخ بیست‌وششم

فوریه ۱۹۴۵ نوشت: مائو از من پرسید: «دوست داری یک دخترِ

خوشگل برایت بفرستم؟ خجالت نکش اگر می‌خواهی بگو». مائو یک

هفته بعد دوباره از من پرسید: «بین اینجا دخترانِ جذابی وجود

دارند، دخترانِ سالمِ جذاب، دوست داری یکی از آنها را داشته باشی؟

شاید اورلف دنبال چنین دختری باشد؟ و شاید تو هم یکی را انتخاب

کنی؟»... عاقبت نزدیکی‌های عصر دختری از راه رسید... خیلی

خجالتی بود؛ گفت که برای نظافت کردنِ خانه آمده است... من

چهارپایه‌ای را زیر تنها درخت خانه‌ام نزدیک دیوار گذاشتم. دختر روی

آن نشست. عصبی بود اما خنده‌ای بر لب داشت. او بعداً با مهربانی به

پرسش‌هایم جواب داد. تمام مدت محتاط بود و در نوعی حالت انتظار

به سرمی‌برد. پاهایش را روی هم انداخته بود. پاهای قلمی‌ای داشت.

صندلِ پارچه‌ای او جلب توجه می‌کرد... ضمناً دختر بسیار گرم و

پرشوری بود!... او به من گفت که به تازگی در دانشگاه ثبت نام کرده

است... خیلی کم سن و سال بود...»

مسکو در پنجم آوریل ۱۹۴۵ به ژاپن گفت که «پیمان عدم تعرض»

خود را با این کشور شکسته است. آلمان سی روز بعد رسماً تسلیم شد.

خبر مذکور درست در وسطِ کنگره هفتم حزب کمونیست چین به

گوشِ مائورسید و به شدت باعث هیجان و شادی وی شد. مائو این احساس را در نمایندگانِ کنگره به وجود آورد که پیروزی حزب کمونیست چین نیز قریب الوقوع است. مائو گفت «ارتش شوروی قطعاً به کمک ما خواهد آمد.» او سپس در حالی که لبخندِ بزرگی بر چهره داشت دستش را به موازاتِ گردنش گرفت و اضافه کرد: «اگر چنین اتفاقی نیفتاد، شما می‌توانید گردنم را بزنید!» مائو در ادامه سخنانش شروع به تعریف و تمجیدهای غلوآمیز و بی‌سابقه از استالین کرد: «آیا استالین رهبر انقلابِ جهانی است؟ البته که هست!»؛ «چه کسی رهبر ماست؟ رهبر ما استالین است، آیا فرد دومی هم وجود دارد؟ خیر!»؛ «هر عضوی از حزب کمونیستِ چین شاگردِ استالین است.»؛ «استالین معلمِ همه ماست.» و...

یک و نیم میلیون سرباز شوروی و مغولستان در ساعتِ ده شبِ نهم اگوستِ ۱۹۴۵، سه روز بعد از پرتابِ نخستین بمب اتمی آمریکا بر هیروشیما، ژاپن، هجومِ سراسری خود را به خاک چین آغاز کردند. جبهه جنگ از سواحلِ اقیانوس آرام تا ایالتِ «چهار»^{۳۹۲} چین، به وسعت ۴۶۰۰ کیلومتر را شامل می‌شد که بسیار گسترده‌تر از «جبهه اروپایی» بالتیک تا آدریاتیک بود. مائو در ماهِ آوریل همان سال به آن دسته از سپاهیان خود که نزدیک گذرگاه‌های ورود سپاهیان شوروی به چین بودند دستور داده بود: «برای جنگ با ژاپن آماده همکاری با ارتش اتحاد شوروی باشید.» مائو به محضِ ورود ارتش شوروی به خاک چین، به سپاهیان خود دستور داد که به این ارتش ملحق شوند و مناطقی را که ارتش مذکور از چنگ دشمن بیرون می‌آورد، تحت اشغالِ خود درآورند. مائو دفتر کار خود را به سالن اجتماعاتِ «باغ قرار ملاقات» انتقال داد. او در این مکان به طور مرتب فرماندهان نظامی را به حضور می‌پذیرفت و دستورات را صادر می‌کرد. میز کار مائو یک

میزپینگ پونگ بود که وی پیش‌نویس تلگراف‌هایش را روی آن می‌نوشت. در این ایام به قدری سرمائو شلوغ بود که فرصت چندانی برای صرف غذا نداشت.

استالین تحت توافق‌نامه‌های کنفرانس یالتا قول داده بود که قبل از ورود به خاک چین ابتدا پیمانی با جیانگ کای شک امضا کند اما استالین بدون امضای چنین پیمانی دستور ورود به خاک چین را صادر کرده بود. تنها هفت روز بعد از آغاز تجاوز گسترده شوروی به چین و ورود ارتش شوروی به چند صد کیلومتری عمق خاک چین بود که وزیر امور خارجه جیانگ (حکومت چین) اجباراً «پیمان دوستی و اتحاد چین و شوروی» را امضا کرد. با امضای این پیمان، «مغولستان بیرونی» رسماً از خاک چین جدا و ضمیمه خاک شوروی شد.

روس‌ها، در عوض، حکومت جیانگ کای شک را به عنوان تنها حکومت مشروع چین به رسمیت شناخته و پذیرفتند تمام مناطقی را که در چین اشغال می‌کنند به جیانگ، و تنها به جیانگ، تحویل دهند. استالین به رغم قولی که داده بود، از صدها راه مختلف برای یاری رسانی به مائو استفاده کرد. نخستین حقه استالین این بود که حاضر نشد هیچ مهلت زمانی‌ای برای خروج ارتش خود از خاک چین تعیین کند. او صرفاً به این قول شفاهی اکتفا کرد که ظرف حداکثر سه ماه خاک چین را تخلیه خواهد کرد اما حاضر نشد این قول به صورت کتبی در توافق‌نامه پایانی پیمان «دوستی چین و ژاپن» ذکر شود. در واقع این قول فقط به عنوان یک «قول غیر الزام‌آور» به ملحقات جانبی این توافق‌نامه اضافه شد. استالین قصد داشت که خیلی بیشتر از سه ماه در خاک چین بماند زیرا تنها در این صورت می‌توانست چوب لای چرخ حکومت جیانگ گذاشته و به صورت محرمانه مناطق اشغالی و منابع مالی و اقتصادی آنها را در اختیار مائو قرار بدهد.^{۳۹۳}

ژاپن در پانزدهم اگوست تسلیم شد. مردم چین با به راه انداختن جشن‌های پرسروصدای خیابانی و آتش بازی، از تسلیم ژاپن استقبال کردند. اغلب مناطق چین برای مدت هشت سال، و برخی مناطق برای مدت چهارده سال، درگیر جنگ شده بودند. در طی این مدت حداقل یک سوم جمعیت چین در زیر اشغال مستقیم سپاهیان متجاوز ژاپنی زندگی کرده بودند. ده‌ها میلیون چینی کشته و میلیون‌ها نفر دیگر معلول شده بودند. همچنین بیش از ۹۵ میلیون چینی از خانه و کاشانه خود آواره شده بودند؛ که این عظیم‌ترین آوارگی در طول تاریخ بشر به شمار می‌رود. و بنا به تمامی این دلایل مردم چین مشتاقانه در پی دستیابی به صلح و آرامش بودند.

اما آنها به جای دستیابی به صلح، درگیر یک جنگ داخلی تمام عیار شدند؛ جنگی که ناگهان با تمامی قدرت آغاز شد. استالین در این جنگ داخلی پشت سرمائو قرار گرفت. در واقع شوروی بعد از تسلیم شدن ژاپن، حاضر به توقف پیشروی در عمق خاک چین نشد. ارتش شوروی تا چند هفته بعد از تسلیم ژاپن همچنان با تمام قوا به سوی جنوب چین پیشروی می‌کرد. منطقه‌ای که سربازان شوروی در شمال چین اشغال کرده بودند بزرگ‌تر از کل منطقه‌ای بود که شوروی در اروپای شرقی اشغال کرده بود. چتربازان شوروی در «بائوتو»^{۳۹۴}، در منتهی الیه غربی جبهه نبرد و در انتهای خط آهنی که درست در شمال پایگاه مائو در ۷۵۰ کیلومتری مرز منچوری قرار داشت، فرود آمدند. کمونیست‌های چین در پایان ماه اگوست با استفاده از کمک روس‌ها موفق به اشغال بخش‌های عمده‌ای از ایالت‌های چاهار و جهول^{۳۹۵} و از جمله پایتخت‌های این دو ایالت، چانگ جیاکو^{۳۹۶} و جنگده^{۳۹۷}، شدند. هر دوی این شهرها فقط حدود ۱۵۰۰ کیلومتر با پکن فاصله داشتند. مائو برای مدتی در فکر این بود

که پایتخت خود را ازینان به چانگ جیاکو منتقل کند و حتی اقداماتی هم برای منتقل کردن اسناد و مدارک و دیگر وسایل به این شهر انجام داد، اما بعداً منصرف شد.

هدف اصلی منچوری بود؛ ایالتی که بهترین معادن طلا، آهن و زغال سنگ چین را در اختیار داشت و به خاطر جنگل‌های انبوهش معروف بود. همچنین هفتاد درصد از صنایع سنگین چین در منچوری مستقر بود. منچوری از سه طرف هم‌مرز مناطقی بود که تحت کنترل شوروی قرار داشت: سیبری، مغولستان، و کره شمالی. مرز سیبری و منچوری به تنهایی بیش از دو هزار کیلومتر وسعت داشت. مائو به حزبش گفته بود: «اگر منچوری را داشته باشیم پیروزی ما حتمی خواهد بود.»

نه کمونیست‌ها، نه ملی‌گرایان ارتشی در منچوری نداشتند زیرا ژاپنی‌ها برای چهارده سال تسلط تمام عیار و قاطعی را در این منطقه اعمال کرده بودند. اما چریک‌های سرخ به منطقه نزدیک‌تر بودند تا سپاهیان ملی‌گرا. روس‌ها بلافاصله انبارهای تسلیحاتی ژاپن در منچوری را به روی سرخ‌ها باز کردند. بزرگ‌ترین انبار تسلیحاتی ژاپنی‌ها در شنیانگ^{۳۹۸} بود که در آن «۱۰۰ هزار تفنگ، هزاران عراده توپ سنگین و مقادیر انبوهی مهمات، منسوجات و غذا» وجود داشت. این در حالی بود که تا چند ماه پیش «ارتش مسیر هشتم» فقط دارای ۱۵۴ عراده توپ سنگین بود.

گنج سرشاری که نصیب سرخ‌ها شده بود علاوه بر تسلیحات، سربازان تازه نفس را نیز شامل می‌شد. رژیم دست‌نشانده ژاپن در منچوری (موسوم به منچوکو) دارای یک ارتش تقریباً ۲۰۰ هزار نفره در منطقه بود که بعد از ورود ارتش شوروی به چین، خود را تسلیم سپاهیان شوروی کرد. روس‌ها نیز بلافاصله نفرات این ارتش را در اختیار حزب کمونیست چین گذاشتند تا از وجود آنها در عملیات جنگی آتی استفاده کند. سپاهیان شوروی بعد از ورود به منچوری دست به ویرانگری و غارتگری گسترده‌ای زدند که ثمره آن بیکار شدن صدها هزار کارگر و کارمند بود. نیروهای اشغالگر شوروی کل ابزار و آلات و تجهیزات سنگین کارخانه‌ها را تحت عنوان «غنیمت جنگی» بار کامیون‌های خود کرده، به شوروی انتقال دادند. آنها به این اکتفا نکرده، بسیاری از زیرساخت‌های صنعتی منطقه را با خاک یکسان کردند. چنین ارزیابی می‌شود که بهای تجهیزاتی که روس‌ها از چین بردند حدود ۸۵۸ میلیون دلار (معادل ۲ میلیارد دلار امروز) بود. به این ترتیب بسیاری از اهالی منطقه در فقر و نداری مطلق فرو رفتند. حزب کمونیست چین که در آغاز ۶۰ هزار نیرو به منچوری اعزام کرده بود حالا می‌دید که تعداد سپاهیان‌ش از مرز ۳۰۰ هزار تن گذشته است.

این افزایش قدرت حزب کمونیست چین توسط روس‌ها و در خفاي کامل صورت گرفت زیرا نقض آشکار پیمانی بود که مسکو اخیراً با جیانگ کای شک امضاء کرده بود. در آن هنگام بهترین سپاهیان سپهسالار جیانگ که توسط آمریکایی‌ها تعلیم دیده و بسیار کارآزموده و مجهز بودند، در جنوب چین و برمه می‌جنگیدند. به این ترتیب آنها فاصله بسیار زیادی با مناطق تحت اشغال روس‌ها داشتند. جیانگ برای انتقال سریع السیر سپاهیان‌ش، به کشتی‌های آمریکایی نیاز

مبرمی داشت. اما آمریکا خواهان این بود که جیانگ ابتدا وارد

مذاکرات صلح با مائو شود. نهایتاً او تحت فشار شدید آمریکایی‌ها مجبور شد از مائو دعوت کند که برای انجام مذاکرات به چوَنگچینگ بیاید. سیاست چینی آمریکا، توسط پرزیدنت روزولت، که در دوازدهم آوریل ۱۹۴۵ در گذشته و هری ترومن^{۳۹۹} جانشینش شده بود، ترسیم و تعیین شده بود. این سیاست ایجاب می‌کرد که مائو و سپهسالار جیانگ مستقیماً با هم گفت‌وگو کنند و به تفاهم برسند. سفیر آمریکا در چین قبلاً پیشنهاد کرده بود که جیانگ و مائو در صورت نیل به توافق، برای دیدار با رئیس جمهوری آمریکا به کاخ سفید دعوت شوند.

مائو خواهان رفتن به چوَنگچینگ نبود، لذا دو بار دعوت جیانگ را رد کرد. دلیلش هم مشخص بود: مائو به جیانگ اعتماد نداشت و احتمال می‌داد که در چوَنگچینگ بلایی به سرش بیاورند. مائو از بعد از سال ۱۹۲۷ که ارتش اختصاصی خود را به راه انداخت هرگز لانه‌اش را ترک نکرده بود. مائو به جیانگ گفت که چوئن لای رابه نمایندگی از سوی خودش به چوَنگچینگ اعزام خواهد کرد. اما جیانگ تاکید کرد که حتماً باید خودِ مائو در این مذاکرات حضور داشته باشد. مائو نهایتاً پذیرفت که شخصاً به دیدار جیانگ برود. استالین نیز حداقل با ارسال سه تلگراف مُصرّانه از مائو خواسته بود که دعوت جیانگ را بپذیرد.

استالین در حالی که مخفیانه به مائو کمک می‌کرد تا مناطق اشغالی را تحت کنترل خود بگیرد، به وی فشار می‌آورد که با رعایت قواعد بازی حفظ ظاهر کند. علاوه بر این، اگر مائو حاضر به دیدار جیانگ نمی‌شد آن وقت همچون چهره‌ای صلح ستیز جلوه می‌کرد که این به نوبه خود باعث می‌شد تا آمریکایی‌ها با تمامی توان و با شدتی بیشتر از جیانگ حمایت کنند. مائو از این فشارِ استالین دلخور و ناراحت بود. و

این عملاً تبدیل شد به بزرگ‌ترین مایه دلگیری مائو از استالین. و این موضوعی بود که مائو تا آخر عمر هرگز فراموش نکرد.

استالین به مائو گفت که امنیتِ جانی وی هم از طرفِ شوروی و هم از طرفِ آمریکا تضمین شده است. چن لی فو^{۴۰۰} بنیانگذار «اداره آگاهی» چین، به ما (نویسندگان کتاب) گفت:

«ملی‌گرایان هیچ برنامه‌ای برای آسیب زدن به جانِ مائو نداشتند زیرا آمریکایی‌ها امنیت جانی مائو را تضمین کرده بودند.» مائو همچنین از کانالِ جاسوسان نفوذی خود در بینِ سطوحِ فوقانیِ حکومتِ

ملی‌گرایان - و مخصوصاً از طریق چانگ چن^{۴۰۱}، رئیس پادگان اصلی چونگچینگ - اطمینان یافته بود که هیچ خطری جانش را تهدید نمی‌کند. با این حال، مائو مُصرانه از پاتریک هرلی^{۴۰۲}، سفیر آمریکا در چین، درخواست کرد که به ینان بیاید تا از آنجا به اتفاقِ هم به چونگچینگ پرواز کنند. مائو به این ترتیب می‌خواست مطمئن شود که هواپیمای حامل او در وسط راه توسط ملی‌گرایان گلوله باران و ساقط نخواهد شد.

مائو در پی به کار بستنِ تمامی این اقدامات احتیاطی، عاقبت در بیست‌وهشتم اگوست ۱۹۴۵ بایک هواپیمای آمریکایی به سوی چونگچینگ پرواز کرد و اداره امورینان را به لیو شائو چی سپرد. مائو موقعی که به چونگچینگ رسید یک لحظه هم از پاتریک هرلی جدا نشد. جیانگ اتومبیلی را برای آوردن مائو به فرودگاه فرستاده بود اما او ترجیح داد که سوار اتومبیل هرلی شود.

مائو یک اقدام احتیاطی دیگر هم انجام داد؛ اقدامی که به اصطلاح بهترین شگردِ وی به شمار می‌رفت. مائو به سپاهیانِش دستور داده بود که در طی مدتی که وی در چونگچینگ به سر می‌برد، علیه نیروهای ملی‌گرا دست به حمله بزنند. مائو از این طریق به جیانگ

پیام می‌داد که اگر اتفاقی برای وی بیفتد، سرخ‌هایک جنگ داخلی تمام عیار را علیه ملی‌گرایان آغاز خواهند کرد و روز به روز بر وسعت آن خواهند افزود. مائو به فرماندهان ارتش سرخ چین گفته بود که: «بدون هیچ محدودیتی بجنگید؛ هر چقدر بهتر بجنگید، امنیت جانی من بیشتر تامین خواهد شد.» زمانی که سرخ‌ها در جایی به اسم شانگدانگ^{۴۰۳} علیه بخش‌هایی از ارتش ملی‌گرایان جنگیدند و پیروز شدند مائو به فرمانده سرخ‌ها تلگراف زد: «بسیار عالی است! هر چقدر نبرد شما وسیع‌تر و هر چقدر پیروزی شما بزرگ‌تر باشد امید [زنده و سالم] بازگشتن من به ینان بیشتر خواهد بود.»

مائو یکی از روزهای اقامتش در چونگچینگ ناگهان دستخوش ترس و نگرانی شدیدی شد زیرا پی برده بود پاتریک هرلی در روز بیست و دوم سپتامبر برای انجام کاری چونگچینگ را ترک کرده است. جیانگ نیز در روز بیست و ششم سپتامبر به بیرون شهر رفت. مائو موقعی که خبر خارج شدن جیانگ را شنید ناگهان دچار ترس و وحشت شدیدی شد. مائو که احتمال می‌داد توطئه‌ای علیه او در حال شکل‌گیری است از چوئن لای خواست فوراً به سفارت شوروی رفته، از روس‌ها بخواهد که به وی اجازه اقامت در سفارت شوروی را بدهند. آپولون پترف^{۴۰۴}، سفیر شوروی در چین، که اجازه اتخاذ چنین تصمیمی را نداشت موضوع را به مسکو مخابره و کسب تکلیف کرد اما هیچ جوابی دریافت نکرد. مائو از این بابت بسیار عصبانی و خشمگین شد.

مائو با رفتن به چونگچینگ امتیازات بزرگی به دست آورد. او همچون یک فرد برابر حقوق با جیانگ دیدار کرد؛ «همچون فرد محبوسی که برای انجام مذاکرات به دیدن زندانبانش می‌رود.» سفارتخانه‌های خارجی در چین از مائو به عنوان یک سیاستمدار و نه یک شورشی

دعوت کرده بودند به پایتخت بیاید. مائو نیز نقش خود را همچون سیاستمداری توانا بازی کرد. او در واکنش به سخنانِ جدی و چالش‌برانگیز ژنرال کارلتون دو ویار^{۴۰۵}، فرستاده ویژه چرچیل، که به مائو گفت: «سرخ‌ها هیچ نقشی در شکست ژاپنی‌ها بازی نکرده و سپاهیان مائو فقط مایه دردسرند و هیچ فایده دیگری ندارند.» لبخند سیاستمداران‌های زد و بایک شوخی هوشمندانه به این بحث جدی خاتمه داد. مائو در یک مورد دیگر نیز رفتار هوشمندانه‌ای از خود نشان داد و آرامش خویش را حفظ کرد. این زمانی بود که ژنرال آلبرت ودمه‌یر^{۴۰۶}، فرمانده کل نیروهای نظامی آمریکا در چین، رو به مائو کرد و به وی گفت سرخ‌ها یک افسر آمریکایی به اسم جان بیرچ^{۴۰۷} را کشته و مثله کرده‌اند. مائو حتی در برابر این حرف تهدیدآمیز ژنرال ودمه‌یر که «آمریکا قصد دارد چین را بمباران اتمی کند و حدود نیم میلیون سرباز خود را وارد چین کند» نیز آرامش و خونسردی خود را حفظ کرد. مائو نهایتاً توانست با حفظ ظاهر مصالحه جویانه‌اش پیروزی تبلیغی عظیمی به دست آورد.

مذاکرات صلح ۴۵ روز به درازا کشید، اما کل ماجرا ظاهر سازی بود. مائو مدام با صدای بلند فریاد می‌زد «زننده باد سپهسالار جیانگ» و ادعا می‌کرد که از جیانگ به عنوان رهبر چین حمایت خواهد کرد. اما این حرف‌ها هیچ معنا و مفهوم واقعی‌ای نداشتند. مائو چین را برای خودش می‌خواست، و او آگاه بود که این امر فقط از راه ایجاد یک جنگ داخلی تمام عیار امکان‌پذیر خواهد شد.

جیانگ هم از اجتناب ناپذیر بودن جنگ داخلی اطلاع داشت اما برای راضی کردن آمریکایی‌ها نیازمند یک توافقنامه صلح بود. جیانگ به رغم اینکه هیچ تمایلی برای مراعات کردن توافقنامه صلح نداشت، اما در دهم اکتبر امضای خود را پای این توافقنامه گذاشت. این اقدام

جیانگ حداقل در کوتاه مدت فوایدی برای وی به ارمغان آورد.

نیروهای آمریکایی در زمانی که مائو در چونگچینگ به سر می برد، دو شهر بزرگ پکن و تیآنجین در شمال چین را اشغال کردند. آنها بعد از نگهداری این دو شهر برای تحویل دادن به جیانگ، سپاهیان خود را سوار بر کشتی های عازم منچوری کردند.

جیانگ بعد از امضای توافقنامه صلح با مائو از وی دعوت کرد که شب را پیش وی بماند. آنها روز بعد صبحانه را در کنار هم صرف کردند. سپهسالار جیانگ آن روز به محض رفتن مائو در دفترچه خاطراتش پرده از احساسات واقعی خود برداشت: «حزب کمونیست عهد شکن، رذل و بدتر از هر حیوانی است.»

مائو در یازدهم اکتبر، بعد از بازگشت به ینان بلافاصله عملیات نظامی به منظور دور نگه داشتن ارتش جیانگ از منچوری را آغاز کرد. لین بیائو به عنوان فرمانده نیروهای سرخ در منچوری منصوب شد. ده ها هزار تن از کادرهای حزب پیشاپیش تحت عنوان «شعبه منچوری» به منطقه اعزام شده بودند. روس ها رهبران این «شعبه» حزبی را در اواسط سپتامبر مخفیانه با هواپیما از ینان به شنیانگ در منچوری انتقال دادند.

مائو سپاهیانش را در اطراف شانهایگوئان^{۴۰۸}، در منتهی الیه شرقی «دیوار بزرگ»^{۴۰۹} چین مستقر کرد. سپاهیان مائو در بیست و نهم اگوست موفق شدند با همکاری ارتش شوروی این گذرگاه اصلی به داخل منچوری را اشغال کنند. مائو از روس ها خواست که از بنادر و فرودگاه های منطقه مراقبت کنند. واحدهایی از حزب کمونیست چین، تحت کمک و حمایت روس ها، در قالب بدلی راهزنان به کشتی های آمریکایی که سعی داشتند سپاهیان جیانگ را در ساحل تخلیه کنند، حمله کردند. آدمیرال دانیل باربی^{۴۱۰}، فرمانده آمریکایی،

بر اثر شلیک سرخ‌ها مجبور شد با لنج خود به وسط دریا عقب‌نشینی کنند.

«ناوگان هفتم» آمریکا عاقبت مجبور به پهلو گرفتن در «چینگ

هوانگ دائو»^{۴۱۱}، بندری در جنوب منچوری شد. بسیاری از سپاهیان

جیانگ از طریق این بندر قدم به خشکی گذاشتند. آنها در شب

شانزدهم نوامبر به گذرگاه «شانهایگوئان» حمله ور شدند. مائو به

سپاهیان‌ش گفت: «این نبرد، نبردِ سرنوشت‌سازی است بنابراین نباید

به هیچ عنوان گذرگاه را تسلیم کنید.» اما سپاهیان جیانگ به سادگی

هر چه تمام گذرگاه را اشغال کردند. نیروهای مائو آن چنان تار و مار

شدند که یکی از فرماندهان ملی گرا گفت: «ما آنقدر نیرو نداشتیم که

بتوانیم سلاح‌های تسلیم شده از سوی سرخ‌ها را جمع‌آوری کنیم.»

نیروهای نظامی کمونیست هیچ تجربه‌ای در حیطه جنگِ سنگر به

سنگر یا هر نوع جنگ مدرنی نداشتند. آنها بیشتر چریک بودند تا

سرباز. مائو شخصاً مهم‌ترین استراتژی نیروهای خود را اینگونه

مشخص کرده بود: «موقعی که دشمن شروع به پیشروی می‌کند

شما باید عقب‌نشینی کنید.» و این همان کاری بود که آنها در نبرد با

نیروهای جیانگ انجام داده بودند. از طرف دیگر، ارتش‌های جیانگ

در نبردهای بزرگ علیه ژاپنی‌ها شرکت کرده بودند. آنها برای مثال

طی فقط یک کارزار در برمه موفق به نابودی شمار زیادی از ژاپنی‌ها

شده بودند که تعداد آنها فراتر بود از کل ژاپنی‌هایی که سرخ‌ها طی

هشت سال دوران جنگِ چین و ژاپن کشته بودند. ژنرال

تویومینگ^{۴۱۲}، فرمانده کل نیروهای ملی گرا در منچوری، کسی بود که

در بسیاری از نبردهای مهم علیه ژاپنی‌ها فرماندهی نیروهای ملی گرا

را بر عهده داشت. این در حالی بود که لین بیائو، فرمانده منصوب

شده از جانب مائو، فقط در یک عملیات کمین‌گذاری علیه ژاپنی‌ها در

سپتامبر ۱۹۳۷ شرکت کرده و از این هنگام به بعد هیچ بوی باروتی به

مشامش نخورده بود. مائو که عامدانه از جنگ با ژاپنی‌ها خودداری

کرده بود حالا ارتشی در اختیار داشت که عملاً قادر به شرکت در هیچ جنگ مدرنی نبود.

سرخ‌ها طی دوران اشغال چین توسط ژاپن، در تعدادی عملیات جنگی شرکت کرده بودند اما اغلب این عملیات منحصر می‌شد به جنگ‌های آنها علیه بخش‌های ضعیف ارتش ملی گرایان. آنها تاکنون با واحدهای زبده و کارآزموده ارتش جیانگ دست و پنجه نرم نکرده بودند؛ واحدهایی که بنا به گزارش یکی از فرماندهان سرخ خطاب به مائو، «از آموزش‌های خوب برخوردارند، روحیه‌شان بالاست و به سبک سپاهیان آمریکایی می‌جنگند.»

سپاهیان حزب کمونیست چین نه فقط تعلیمات نامناسبی دیده بودند بلکه انگیزه‌ای هم برای جنگیدن نداشتند. بسیاری از این سپاهیان بعد از تسلیم شدن ژاپن، خواهان صلح بودند. سرخ‌ها در طی هشت سال اشغال چین توسط ژاپن مدام از سرود تبلیغاتی «ما بعد از شکست دادن ژاپن به خانه باز خواهیم گشت» استفاده می‌کردند. اما حزب بعد از تسلیم ژاپن، خواندن سرود مذکور را ممنوع اعلام کرد. سرود را می‌شد از بین برد اما هیچ‌کسی نمی‌توانست میل بازگشت به خانه را در میان سربازان و سپاهیان سرخ، از بین ببرد. موقعی که سپاهیان سرخ به سوی منچوری راه افتادند (عمدتاً از طریق شاندونگ) روحیه‌شان بسیار پایین بود. فرماندهان مجبور شده بودند برای ارتقای روحیه سربازان به آنها وعده‌های مادی بدهند.

چن یی^{۴۱۳}، کمیسر ارتش سرخ به افسران ارتش گفت: «موقعی که من در آستانه ترک ینان بودم، صدر مائو از من خواست به شما بگویم که شما در حال رفتن به جای خوبی هستید، جایی که در آن می‌توانید حسابی خوش بگذرانید. در اینجایی که شما می‌روید، برج‌های مرتفع وجود دارد و خانه‌ها برق دارند و طلا و نقره بسیاری هم در دسترس

است...» دیگر کمیسر ارتش سرخ به زیردستان خود گفت: «شما در منچوری بهترین غذاها را خواهید خورد و همگی تان ارتقاء درجه پیدا خواهید کرد.» در برخی از موارد هم روحیه سربازان به قدری پایین بود که تنها بعد از سوار شدن آنها بر عرشه کشتی های عازم منچوری به آنها گفته می شد که مقصد واقعی شان کجاست.

ماموران ارشد حزب که بر انتقال سپاهیان سرخ به منچوری نظارت داشتند به خاطر می آورند که روحیه سپاهیان بسیار پایین بود. یکی از آنها در این مورد می گوید:

«فراریان بزرگ ترین مایه دردسر ما بودند... صریح بگویم که تمامی ما اعضای حزب و فرماندهان واحدهای نظامی مجبور بودیم در تمام اوقات روز و شب مواظب افراد متزلزل باشیم تا مبادا ترک خدمت کنند. ما به اتفاق هم نگهبانی می دادیم و مراقب همه چیز بودیم... موقعی که متزلزل ها برای شاشیدن می رفتند ما هم به بهانه شاشیدن همراه آنها می رفتیم... نشانه هایی از افسردگی، غم خانه و ناراحتی های روحی و روانی در بین سربازان دیده می شد و ما باید همه این مسایل را حل می کردیم... بعد از هر نبردی و مخصوصاً اگر شکست هم می خوردیم، حواسمان را باید جمع می کردیم که کسی فرار نکند... ما علاوه بر نگهبانان عادی نگهبانان مخفی هم داشتیم تا مواظب افراد متزلزل باشند... شب ها در کنار متزلزل ها می خوابیدیم تا مبادا فرار کنند و...»

حتی در برخی موارد کادرهای حزب نیز دست به فرار می زدند. فرمانده یکی از یگان های انتقال یافته از شاندونگ به منچوری در تاریخ پانزدهم نوامبر به مائو گزارش داد که حدود ۳۰۰۰ تن از یگان ۳۲ هزار نفری او به سبب «ترک خدمت و بیماری» از دست رفته اند. فرمانده یک یگان دیگر گزارش داد: «تنها در شب گذشته بیش از ۸۰

نفر فرار کرده‌اند.» فرمانده دیگری گزارش داد که پنجاه درصد از واحد ۴۰۰۰ نفره او دست به فرار زده‌اند و حالا مجموع نفرات او به زیر ۲۰۰۰ نفر کاهش یافته است. سربازان محلی که در منچوری به خدمت گرفته شده بودند زمانی که فهمیدند باید با حکومت مرکزی بجنگند، به صورت گروهی به اردوی ملی گرایان پناهنده شدند. بنا به آمار ارائه شده از سوی سرخ‌ها تنها طی یک دوره ده روزه از اواخر دسامبر ۱۹۴۵ تا اوایل ژانویه ۱۹۴۶، بالغ بر ۴۰۰۰۰۰ نفر از اردوی سرخ‌ها به اردوی ملی گرایان پیوستند. گرچه تعداد سپاهیان حزب کمونیست چین در منچوری بیشتر از سپاهیان ملی گرا بود، و با تسلیحات ژاپنی هم مجهز شده بودند، اما آنها هنوز قدرت دفاع کردن از خویش را نداشتند. لیو شائو چی، مرد شماره دوی حزب کمونیست چین، موقعی که سپاهیان سرخ وارد منچوری شدند پیش‌بینی کرده بود که آنها توانایی بیرون راندن سپاهیان جیانگ را از منچوری ندارند. استراتژی لیو شائو چی با استراتژی مائو تفاوت داشت. لیو موقعی که مائو در چونگچینگ بود به حزب کمونیست چین در منچوری دستور داده بود که روی ساختن پایگاه در مرزهای چین با شوروی و اقمارش تمرکز کنند تا از این طریق بتوانند از آموزش‌های مناسب برای شرکت در جنگ‌های مدرن برخوردار شوند. لیو شائو چی در دوم اکتبر ۱۹۴۵ دستور زیر را به فرماندهان ارتش سرخ صادر کرد: «برای دورنگهداشتن جیانگ از منچوری نیروهای اصلی‌تان را به گذرگاه ورودی منچوری اعزام نکنید، بلکه آنها را به مرزهای اتحاد شوروی، مغولستان و کره بفرستید و در آنجا مواضع خود را مستحکم کنید.» لیو همچنین به سرخ‌ها گفته بود که آماده رها کردن شهرهای بزرگ و رفتن به مناطق روستایی جهت ساختن پایگاه‌ها باشند تا از این طریق بتوانند شهرها را محاصره کنند.

اما موقعی که مائو از چونگچینگ به ینان بازگشت، دستورات صادره از سوی لیو شائو چی را باطل کرد. او در نوزدهم اکتبر دستور داد که نیروهای اصلی سرخ باید گذرگاه منچوری و ایستگاه‌های بزرگ راه آهن را در شهرها به اشغال خود درآورند. مائو برای «اشغال سراسر منچوری» عجله داشت و نمی‌توانست بیش از این صبر کند. اما ارتش او برای انجام چنین کاری هنوز آماده و مناسب نبود. رابطه مائو با ارتش عمدتاً از راه دور بود. او هرگز سعی نکرد که شخصاً روحیه سپاهیان‌ش را ارتقا دهد. مائو هرگز از خط مقدم جبهه یا خطوط پشتی دیدن نکرد. او دلسوزی چندانی در حق سپاهیان‌ش نمی‌کرد و به سرنوشت آنها بی‌علاقه بود. بسیاری از سربازانی که به منچوری اعزام شدند به بیماری مالاریا مبتلا بودند. مائو دستور داده بود که این سربازان بیمار نیز باید به منچوری بروند. او دستور داده بود که هر سرباز بیمار باید در میان دو سرباز سالم قرار بگیرد و بایک طناب توسط آنها کشیده شود. به این ترتیب سربازان بیمار مبتلا به تب صدها کیلومتر راه را کشان کشان طی کردند. مائو در مورد سربازان مجروح نیز امر کرد که آنها باید به خانواده‌های دهقانان محلی سپرده شوند. این در حالی بود که اکثر دهقانان چینی به شدت فقیر و گرسنه بودند و در مرز مرگ و زندگی دست و پا می‌زدند و به هیچ دارویی هم برای مداوای سربازان مجروح سرخ دسترسی نداشتند. ^{۴۱۴}

عملکرد ارتش مائو ثابت کرد که مائو فعلاً در کوتاه مدت بختی برای پیروزی ندارد. و این نکته‌ای بود که استالین هم سریعاً به آن پی برد. جیانگ کای شک در هفدهم نوامبر ۱۹۴۵ بعد از این که سپاهیان‌ش به منچوری جنوبی حمله ور شدند، متوجه شد که «یک تغییر ناگهانی در تاکتیک روس‌ها به وقوع پیوسته است.» روس‌ها به حزب کمونیست

چین اطلاع دادند که باید شهرها را تخلیه کند. این به معنای آن بود که امیدهای مائو برای تسخیر فوری منچوری و کسب یک پیروزی ملی برباد رفته است.

استالین می‌دانست که تصمیم اخیر او چه اثرات ویرانگری روی ذهن و اعصاب مائو می‌گذارد، و به همین سبب دستور داد پسر مائو نزد پدرش فرستاده شود. این اقدامی از سوی استالین برای تقویت روحیه درب و داغان مائو بود. در روز هجدهم نوامبر ۱۹۴۵ این تلگراف از مسکو به مائو مخابره شد: «آن ینگ از شما اجازه ورود می‌خواهد.» استالین عاقبت آن ینگ را نزد پدرش باز گرداند. این خبر خوبی برای مائو بود اما هیچ کمکی به تسخیر منچوری نمی‌کرد. مائو شروع کرد به ارسال درخواست‌های التماس آمیز به روس‌ها. او همچنین در کمال نومیدی دستورات بی‌ثمری به سپاهیان‌ش داد تا بایستند و مقاومت کنند. مائو زمانی که پی برد هر دوی این تلاش‌ها بی‌فایده است، دچار فروپاشی روحی و عصبی شد. او در روز بیست و دوم نوامبر از «باغ قرار ملاقات» به کلینیک مخصوصی که ویژه سران و نخبگان حزبی بود منتقل شد (البته بعد از اینکه تمامی بیماران کلینیک را به جای دیگری منتقل کردند). مائو برای چند روز قادر به بلند شدن از تخت‌خوابش نبود و حتی نمی‌توانست برای لحظه‌ای بخوابد. همچنین عرق سردی بر بدنش نشسته بود و دست و پاهایش می‌لرزید. شی‌چه، دستیار امنیتی مائو که گیج شده بود، پیشنهاد کرد که از استالین درخواست کمک کنند. مائو موافقت کرد و شی‌چه تلگرافی از جانب مائو به استالین مخابره کرد. بلافاصله جواب آمد که اگر مائو بخواهد بلافاصله تعدادی پزشک از شوروی به ینان فرستاده خواهد شد. مائو به شی‌چه گفت که مجدداً به استالین تلگراف بزند و موافقت وی را با این پیشنهاد اعلام کند. مائو دو ساعت بعد پشیمان

شد و از شی چه خواست که اگر تلگراف دوم را نفرستاده، دست
نگهدارد. اما شی چه تلگراف را فرستاده بود. ظاهراً مائو به این نتیجه
رسیده بود که خودش را بدجوری جلوی استالین بیچاره و ضعیف
جلوه داده است.

استالین همین چند روز پیش دکتر اورلف، پزشک روسی مائو، و دیگر اعضای هیات ضد اطلاعات ارتش شوروی درینان را به مسکو فرا خوانده بود. اورلف برای مدت سه و نیم سال به صورت مدام درینان به سر برده بود. او به محض اینکه به مسکو بازگشت از استالین دستور گرفت که باید دوباره نزد مائو برگردد. اورلف بیچاره در هفتم ژانویه ۱۹۴۶ در معیت دکتری به اسم ملنیکوف^{۴۱۵} (عضو «ک گ ب») به ینان بازگشت. آنها بیماری حادی را در مائو تشخیص ندادند و به بیمارشان گفتند که فشارهای عصبی شدید و خستگی ذهنی موجب اصلی بیماری اوست. اورلف و ملنیکوف به مائو توصیه کردند که تا می تواند استراحت کند، به پیاده روی برود و از هوای تازه استفاده کند. با این حال، خود اورلف اندکی بعد از ورودش به ینان دچار تنش های عصبی شد به طوری که از مسکو عاجزانه خواست وی را به خانه برگردانند. که البته با درخواستش موافقت نشد.

پسر مائو با همان هواپیمایی که دکترهای روسی را به ینان آورده بود، نزد پدرش بازگشت. استالین قبل از عزیمت آن ینگ وی را به حضور فرا خوانده و پیستول گران قیمت حکاکی شده ای را شخصاً به او هدیه کرده بود. ۱۹ سال از زمانی که مائو پسرش را برای آخرین بار دیده بود، سپری شده بود. در آن زمان (۱۹۲۷) آن ینگ چهار سال بیشتر نداشت و مائو مجبور شده بود که او و دو برادرش و نیز مادرشان (کائی هویی) را ترک و دوران راهزنی خود را آغاز کند. حالا آن ینگ مرد جوان خوش سیمای بیست و سه ساله ای بود. مائو در باند فرودگاه به استقبال پسرش رفت، او را در آغوش گرفت و با تعجب فریاد برآورد: «تو چقدر بزرگ شده ای!» مائو همان شب نامه تشکر آمیزی خطاب به استالین نوشت.

مائو در این زمان از کلینیک بیرون آمده و در ساختمان ستاد مرکزی

ارتش، که در مکانِ زیبایی به اسم «آلاچیق گل صد تومانی»^{۴۱۶} قرار داشت، مستقر شده بود. اقامتگاه مائو در وسط باغ بزرگی از گل‌های زیبای صد تومانی قرار داشت. چو ته که اسماً فرمانده کل ارتش سرخ بود و به گل و گیاه نیز علاقه فراوانی داشت دستور داده بود که درختانِ هلوی زیبایی را در اطراف «آلاچیق گل صد تومانی» بکارند. او یک برکه ماهی و یک زمین بسکتبال هم در این محوطه ساخته و به آن ملحق کرده بود. مائو اوقات بسیاری را در کنار آن ینگ سپری کرد. آنها معمولاً پشت یک میز سنگی چهار گوش می‌نشستند و با هم گپ می‌زدند. خانه خشت و گلی آن ینگ در جوار پناهگاهِ خصوصی مائو، که در زیر زمین ساخته شده و در برابر حمله هوایی مقاوم و آسیب‌ناپذیر بود، واقع شده بود.

بنا به گفته یکی از دوستان خانوادگی مائو، که هر از چند گاه برای بازی ماجانگ یا ورق بازی نزد این پدر و پسر می‌رفت، «روابط مائو با پسرش بسیار مهربانانه بود.» حال جسمی و روحی مائو تدریجاً بهبود یافت. او در بهار همان سال کاملاً شفا یافت. آنچه که بیش از همه باعث آرامش خیال مائو شده بود این بود که کمونیست‌ها همچنان بخش عظیمی از منچوری را در اشغال خود داشتند. استالین بر خلاف قولِ شفاهی‌اش حاضر نشده بود بعد از سه ماه منچوری اشغال شده را ترک کند. او همچنان بخش عمده‌ای از منطقه منچوری را تحت کنترل خود داشت. استالین تنها به این رضایت داده بود که تعداد معدودی از کارمندان اداری و ستادی ملی‌گرایان در شهرهای عمده منچوری استقرار یابند. حزب کمونیست چین با وجودی که مجبور شده بود سازمان‌های خود را از اغلب شهرهای منچوری بیرون بکشد، اما در بسیاری از مناطق روستایی مشغول تحکیم مواضع و استحکامات خود بود.

ارتش شوروی نهایتاً در سوم مه ۱۹۴۶، حدوداً ۹ ماه بعد از اشغال منچوری، رضایت داد که این منطقه را ترک کند. مسکو برای به حداکثر رساندنِ شانس‌های حزب کمونیست چین، تا آخرین لحظه اجازه نداد که ملی‌گرایان از زمان دقیق خروج نیروهای شوروی از منچوری مطلع شوند. این در حالی بود که حزب کمونیست چین دقیقاً در جریان تصمیم فوق گذاشته شده بود تا اعضای آن بتوانند سر فرصت، دوباره وارد شهرهای منچوری شوند و امکانات اقتصادی و غیر اقتصادی این شهرها را از آن خود سازند. مائو دوباره به ارتش خود دستور داد که شهرهای کلیدی و ایستگاه‌های راه‌آهن را تصرف کند. او تأکید کرد که ارتش سرخ باید «بدون توجه به میزان تلفاتی که متحمل می‌شود، شیهه مادرید، از شهرها و ایستگاه‌هایی که در تصرف خود دارد دفاع کند.» مائو با ذکر نام «مادرید» قصد داشت روح حماسی و قهرمانی دفاع از پایتخت اسپانیا در جریان جنگ داخلی این کشور را در وجود سپاهیان خود بدمد و از این طریق به آنها پیام دهد که باید تا پای جان از شهرهایی که تصرف کرده‌اند دفاع کنند.^{۴۱۷}

اما دور بعدی نبردها نشان داد که ارتش مائو هنوز آماده جنگیدن با سپاهیان جیانگ نیست. ملی‌گرایان ظرف چند هفته پس از عقب‌نشینی شوروی همه شهرهای مهم منچوری به جز «هاربین»^{۴۱۸} را اشغال کردند. هاربین نزدیک‌ترین شهر به مرزهای شوروی بود، و نیروهای کمونیست چینی تا مرز انهدام کامل پیش رفتند. آنها در حالی که زیر بمباران‌های هوایی و گلوله باران تانک‌های ارتش ملی‌گرایان قرار داشتند، در هرج و مرج کامل مجبور به عقب‌نشینی به سمت شمال شدند. کمیسر سیاسی لین بیائو بعدها اذعان کرد: «کل ارتش متلاشی شده و هرج و مرج مطلق در همه ارکان آن حاکم است.» یکی از افسران ارتش سرخ به یاد می‌آورد که: «ما برای مدت

چهل و دو روز پیاپی در بدترین شرایط در حال فرار به سمت شمال بودیم...»

سرخ‌ها نه تنها از حیث نظامی در آستانه فروپاشی کامل بودند بلکه از یک نقطه ضعف مهم دیگر نیز رنج می‌بردند. شهروندان معمولی منچوری بعد از تحمل ۱۴ سال اشغال بی‌رحمانه ایالتشان از سوی ژاپنی‌ها، مشتاقانه خواهان کشوری متحد و یکپارچه بودند. از نظر آنها ملی‌گرایان نماینده «حکومت مرکزی چین» بودند. لین بیائو به مائو گزارش داد: «مردم در اینجا به ارتش سرخ می‌گویند که نباید با ارتش حکومت مرکزی بجنگد... آنها ملی‌گرایان را به مثابه حکومت مرکزی می‌پندارند.»

حزب کمونیست چین نقطه ضعف بزرگ‌تری هم داشت: مردم منچوری به درستی چنین می‌پنداشتند که این حزب با روس‌های به شدت منفور ارتباط نزدیکی دارد. سربازان شوروی نه فقط تجهیزات صنعتی منچوری بلکه خانه‌های مردم عادی را نیز غارت و چپاول کرده بودند. زنان و دختران بسیاری قربانی تجاوز سربازان روس شده بودند. زمانی که متن کامل توافقنامه یالتا بعد از یک تاخیر بسیار طولانی منتشر شد و مردم چین دریافتند که استالین به امتیازات فاحشی در منچوری دست یافته، احساسات ضد شوروی در بسیاری از شهرهای منطقه و در دیگر نقاط چین فوران کرد. این احساس فراگیر نیز وجود داشت که حزب کمونیست چین با هدف حمایت از روس‌ها وارد منچوری شده و این حزب در راستای منافع ملی چین عمل نمی‌کند. زمانی که تظاهرکنندگان شعارهایی مثل «حزب کمونیست چین باید کشور ما را دوست بدارد» سر می‌دادند، مردمی که شاهد تظاهرات بودند آنها را تشویق می‌کردند. شایعاتی پخش شده بود مبنی بر اینکه حزب حاضر شده در ازای تحویل زنان و

دخترانِ چینی به روس‌ها، از آنها اسلحه تحویل بگیرد.

نحوه برخوردِ محلی‌ها با ملی‌گرایان و کمونیست‌های چینی کاملاً متفاوت بود. یکی از افسران سابق ارتش سرخ در این مورد می‌گوید:

«ما موقعی که وارد شهر جیلین^{۴۱۹} شدیم تشنه و گرسنه بودیم... موقع ورود ما حتی یک نفر هم در خیابان‌های شهر دیده نمی‌شد... اما وقتی که دشمن [ملی‌گرایان] وارد شهر شد مردم به خیابان‌ها ریختند و با تکان دادن پرچم‌های کوچک و سردادن شعارهای خوشامد از آنها استقبال کردند... تصور کنید ما چقدر خشمگین بودیم!»

سپاهیان سرخ مایوس بودند و خشم خود را سرافرانِ مافوق خود خالی می‌کردند. لین بیائو در همین زمان سوار بر جیپ ارتشی‌اش در وسط سپاهیان در حال عقب‌نشینی گیر کرده بود. زمانی که گارد محافظ لین بیائو از جیپ پیاده شد تا راه را باز کند، سربازان سرخ متلک‌های این چینی را باروی کردند: «از رئیس خودت بپرس آیا ما باید به سرزمین «پشمالوهای بزرگ» عقب‌نشینی کنیم؟» منظور از «پشمالوهای بزرگ» اشاره به روس‌ها بود، این نامی بود که محلی‌ها روی روس‌های اشغالگر گذاشته بودند.

در این مقطع چنین به نظر می‌رسید که سرخ‌های چینی دوراه‌بیشتر ندارند: عبور از مرز شوروی و پناهنده شدن به این کشور، یا ماندن در کوهستان‌های مرزی در قالب دستجات کوچک چریکی. این گزینه آخری همان چیزی بود که لین بیائو از قبل پیش‌بینی کرده بود. لین بیائو در اوّل ژوئن از مائو درخواست کرد که اجازه تخلیه شهر هاربین را به وی بدهد. این شهر ۵۰۰ کیلومتر با مرز شوروی فاصله داشت و آخرین شهر بزرگی بود که سرخ‌ها همچنان در اختیار داشتند. «شعبه منچوری» حزب کمونیست چین نیز روز بعد پیام مشابه مایوس کننده‌ای برای مائو ارسال کرد: «ما به برادر چن [اسم رمزی روس‌ها

[گفته‌ایم که حاضر به ترک] هاربین [هستیم...» مائو دوباره دست به دامن استالین شد و از او خواست که مستقیماً در قضیه هاربین دخالت کند؛ یا در قالبِ ایجادِ «چتر حمایتی نظامی» و یا در قالب «عملیات مشترک با سرخ‌های چینی». استالین جواب منفی داد زیرا هرگونه دخالت علنی و آشکار او عوارض بین‌المللی گسترده‌ای به بار می‌آورد. با این وجود استالین به واحدهای تحت تعقیب حزب کمونیست چین در منچوری اجازه داد که از مرز بگذرند و وارد خاک شوروی شوند. مائو در سوم ژوئن مجبور شد از برنامه تخلیه هاربین و برنامه تبدیل کردن نیروهایش به واحدهای مناسب برای انجام جنگ‌های چریکی حمایت کند.

مائو در بد مخمصه‌ای گیر کرده بود. کمی بعد آمریکایی‌ها از راه رسیدند و مائو را از این مخمصه بیرون کشیدند.

بخش بیست و هشتم: نجات یافته توسط واشینگتن

(۱۹۴۴-۱۹۴۷؛ از ۵۰ تا ۵۲ سالگی مائو)

این رازپنهانی نبود که بسیاری از دیپلمات‌ها و مأموران آمریکایی هیچ میانه خوبی با جیانگ کای شک نداشتند. مائو از این موضوع برای سست کردن حمایت آمریکا از جیانگ و ترغیب آمریکا به پیش گرفتن روابط حسنه‌تر با سرخ‌ها بهره‌برداری کرد. مائو با دقت و ظرافت بسیار به این توهم دامن زد که گویا حزب کمونیست چین یک حزب واقعاً کمونیست نیست بلکه یک حزب اصلاح طلب مدارجو در زمینه مسایل ارضی و کشاورزی است که از همکاری با آمریکا استقبال می‌کند.

روزولت در اواسط سال ۱۹۴۴ هیاتی را به ینان اعزام کرد. مائو به محض ورود آمریکایی‌ها، پیشنهاد تغییر نام حزب را مطرح کرد. او در دوازدهم اگوست به ولادیمیرف، رابط روس‌ها در ینان، گفت: «ما فکری در مورد نامگذاری مجدد حزب کرده‌ایم و قصد داریم در این نام جدید از کلمه دیگری به جز کلمه کمونیست استفاده کنیم... در این صورت وضعیت مطلوب‌تر خواهد شد، به ویژه با توجه به ورود آمریکایی‌ها...» روس‌ها بلافاصله از این فکر بکر مائو پشتیبانی کرده و با آن همساز شدند. یک ماه بعد مولوتف (وزیر خارجه شوروی) در دیداری با ژنرال پاتریک هرلی، که در آن زمان فرستاده ویژه روزولت در امور چین بود، به وی گفت: «در چین عده‌ای از مردم خودشان را کمونیست می‌نامند اما آنها به هیچ روی ارتباطی با کمونیسم ندارند. آنها با کمونیست نامیدن خویش صرفاً عدم رضایت خود را از شرایط ناگوار اقتصادی کشورشان بیان می‌کنند. با این حال، به محض اینکه اوضاع اقتصادی آنها بهبود یابد، کمونیست بودن خویش را فراموش خواهند کرد. حکومت شوروی هیچ همکاری‌ای با عناصر کمونیست

این حقه سرخ‌ها مخصوصاً زمانی اهمیت یافت که هری ترومن (جانشین پرزیدنت روزولت) در دسامبر ۱۹۴۵ یک ژنرال ارشد

آمریکایی به اسم جرج مارشال^{۴۲۱} را به چین فرستاد تا مانع از آغاز جنگ داخلی بین سرخ‌ها و ملی‌گرایان شود. مارشال که قبلاً در دهه ۱۹۲۰ در چین خدمت کرده بود، هیچ نظر مساعدی نسبت به جیانگ نداشت زیرا اکثر اعضای خانواده جیانگ را افراد فاسد و پول‌پرستی تلقی می‌کرد. مارشال همچنین به این ادعای حزب کمونیست چین که مشترکات بسیار زیادی با آمریکا دارد نیز مشکوک و بدگمان بود. چوئن لای در نخستین دیداری که با مارشال داشت وی را حسابی خام کرد. او به مارشال گفت «حزب کمونیست چین به شدت

علاقمند به بنای دموکراسی به سبک آمریکایی در چین است» چوئن لای ماه بعد در دیدار با مارشال آشکارا اعلام کرد که مائو آمریکا را به شوروی ترجیح می‌دهد. چوئن لای برای اینکه مارشال را به درستی ادعای خود مطمئن سازد، این قصه را برایش تعریف کرد: «اخیراً شایعه شده بود که صدر مائو قصد دارد بازدیدی از مسکو بکند. صدر مائو موقعی که این شایعه را شنید خنده‌ای کرد و به صورت نیمه شوخی نیمه جدی گفت اگر قرار باشد که برای مرخصی به خارج برود بیشتر ترجیح می‌دهد به ایالات متحده آمریکا برود...» مارشال این حرف‌ها را بدون ارائه هیچ ارزیابی انتقادی‌ای به پرزیدنت ترومن منتقل کرد. او حتی سال بعد به ترومن یادآوری کرد که سرخ‌ها در قیاس با ملی‌گرایان همکاری بیشتری با آمریکایی‌ها می‌کنند.

مارشال درک درستی از مائو و رابطه او با استالین نداشت. او در بیست‌وششم دسامبر ۱۹۴۵ به جیانگ گفت: «این خیلی مهم است که مشخص کنیم آیا حکومت شوروی با حزب کمونیست چین ارتباط

دارد و به این حزب مشاوره می‌دهد یا خیر.» و این در حالی بود که رابطه میان این دو آنقدر آشکار بود که نیازی به اثبات نداشت. مارشال، بعداً (در فوریه ۱۹۴۸) به کنگره آمریکا گفت: «ما در چین هیچ مدرک محکمی نداریم که ثابت کند ارتش کمونیست‌ها از بیرون مرزهای چین حمایت می‌شود.» این ناآگاهی واقعاً حیرت‌انگیز بود؛ به ویژه آنکه آمریکایی‌ها، مثل بریتانیایی‌ها، تلگراف‌های رد و بدل شده میان ینان و مسکو را رهگیری و شنود می‌کردند. بسیاری از این تلگراف‌ها ثابت می‌کرد که حزب کمونیست چین و ارتش سرخ، تحت‌الحمایه مستقیم مسکو هستند. تعدادی از ماموران و دیپلمات‌های آمریکایی، از جمله رئیس هیات نمایندگی آمریکا در ینان، قویاً به مارشال هشدار داد و اشتباه وی را متذکر شد. این دیپلمات آمریکایی گزارشی در این مورد نوشت که با سه کلمه زیر آغاز شده بود: «کمونیسم، بین‌المللی است!»^{۴۲۲}

مارشال در فاصله چهارم تا پنجم مارس ۱۹۴۶ از ینان دیدار کرد. مائو از قبل مقدماتی را آماده کرده بود تا صحنه‌سازی‌اش کامل و بدون عیب و ایراد باشد. او ابتدا پسرش را روانه روستا کرد. مائو به آن ینگ گفته بود که برای آشنایی بیشتر با کار در روستا و فراگیری آداب و سنت‌های چینی به روستا برود. اما مائو با این بهانه می‌خواست آن ینگ در ینان نباشد تا مورد توجه هیات آمریکایی قرار نگیرد. آن ینگ به زبان انگلیسی مسلط بود و همین امر باعث می‌شد که مائو کنترل بر گفت‌وگوهای احتمالی میان آمریکایی‌ها و پسرش نداشته باشد. مائو کمی بعد از اینکه آن ینگ از شوروی به چین آمد، وی را به جان رادریک^{۴۲۳} خبرنگار دائمی «آسوشیتد پرس» در چین معرفی کرد. رادریک نیز بدون اطلاع مائو، در یک مجلس رقص مصاحبه‌ای با آن ینگ انجام داد که بلافاصله در چند نشریه به چاپ رسید. مائو وقتی از

قضیه اطلاع یافت به شدت عصبانی شد. آن ینگ حادثه مذکور را اینگونه به خاطر آورد: «او» مائو [حتی مصاحبه را به طور کامل نخواند. روزنامه را مچاله و به گوشه‌ای پرتاب کرد و سرم داد کشید: چه طور جرئت می‌کنی بایک خبرنگار خارجی چنین مصاحبه‌ای بکنی، آن هم این طوری حساب و کتاب و بدون داشتن هیچ دستورالعملی؟] آن ینگ در دنیای به شدت کنترل شده استالین درس خوانده و بزرگ شده بود، و با این حال هنوز نتوانسته بود خود را با نظم و انضباط آهنین‌تری که در دنیای پدرش حاکم بود تطبیق دهد. مائو هم‌زمان با اعزام پسرش به تبعیدگاه موقت در روستا، مادام مائوی انگلیسی ندان را برای اولین بار به جلوی صحنه فرستاد تا نقش دلپذیر «بانوی اول» را در برابر چشمان آمریکایی‌ها بازی کند.

گزارش مارشال به پرزیدنت ترومن درباره ینان آکنده از توهم بود: «من گفت و گوهای طولانی با مائو تسه تونگ انجام دادم، و در این گفت و گوها کاملاً صادق و روراست بودم. او هیچ بیزاری و کینه‌ای نشان نداد و نوعی احساس خاطر جمعی صرف را در من به وجود آورد.» مارشال به اطلاع ترومن رساند که نیروهای کمونیست در منچوری «چیزی بیشتر از باندهای بدسازمان یافته نیستند.» وی حتی به آمریکا رفت و این نظر بهت‌آور را به اطلاع رئیس‌جمهور کشورش رساند که «برای سازمان‌های حزبی مستقر در ینان تقریباً ناممکن است که با رهبران کمونیست در منطقه منچوری تماس مخابراتی برقرار کنند.» این در حالی بود که روس‌ها اخیراً رهبران حزب کمونیست چین را از ینان به منچوری پرواز داده بودند. در این هنگام ینان به صورت روزانه و دایمی با نیروهای حزب کمونیست در منچوری که تعدادشان بالغ بر صدها هزار نفر بود تماس داشت. مائو در همان زمانی که مارشال در ینان بود، دکتر اورلف (مامور

سازمانِ ضدِ اطلاعاتِ ارتشِ شوروی) را به حضور فرا خواند تا وی را در جریان مذاکراتش با مارشال آمریکایی بگذارد.

مارشال خدمت بسیار بزرگی به مائو کرد. در اواخر بهار ۱۹۴۶ موقعی که مائو در مخمصه‌ای گرفتار شده بود که آن را دنکرک^{۴۲۴} — خودش می‌نامید، مارشال فشار بسیار شدیدی روی جیانگ آورد تا تعقیبِ کمونیست‌ها را در مرزهای شمالی منچوری متوقف کند. مارشال تهدید کرد که اگر جیانگ دست از تعقیب کمونیست‌ها برندارد آمریکا دیگر به وی کمک نخواهد کرد و از انتقال سپاهیان ملی‌گرایان (با کشتی) به منچوری اجتناب خواهد کرد. مارشال تا آنجا پیش رفت که در سی‌ویکم مه ۱۹۴۶ در نامه‌ای به جیانگ کای شک اعلام کرد که آبروی وی (مارشال) در خطر است:

«با توجه به شرایط فعلی که سپاهیان حکومت مرکزی به پیشروی خود در منچوری ادامه می‌دهند، باید تکرار کنم که ما به جایی رسیده‌ایم که درستی مواضع من شدیداً زیر سؤال رفته است. لذا از شما درخواست می‌کنم سریعاً دستور بدهید که جلوی حملات و پیشروی سپاهیان حکومتی گرفته شود...»

جیانگ کای شک نهایتاً مجبور شد یک آتش بس پانزده روزه اعلام کند. این آتش بس درست در زمانی اعلام شد که مائو تصمیم گرفته بود هاربین، آخرین شهری را که سرخ‌ها در منچوری تحت اختیار داشتند، رها کند و ارتش خود را به واحدهای چریکی تغییر شکل دهد. مائو در سوم ژوئن دستور انجام امور فوق را به ارتش خود داد اما در پنجم ژوئن، موقعی که از اعلام آتش بس یک جانبه جیانگ مطلع شد، دستور قبلی خود را لغو و دستور تازه‌ای صادر کرد: «ایستادگی کنید... و مخصوصاً هاربین را از دست ندهید.» ورق برگشته بود. آتش بسی که تحت فشار مارشال آمریکایی از سوی جیانگ اعلام شد،

فواید بسیار زیادی برای سرخ‌ها به بار آورد. این تصمیمِ مارشال احتمالاً مهم‌ترین تصمیم فردی تأثیرگذار بر جریان جنگ داخلی چین بوده است. سرخ‌هایی که این دوران را از سر گذراندند، از لین بیائو گرفته تا سربازان کهنه‌کار ارتش سرخ، متفقاً بر این باور بودند که جیانگ با اعلام آتش بس اشتباه مرگباری مرتکب شد. اگر جیانگ به پیشروی ادامه داده بود حداقل می‌توانست مانع از برپایی پایگاه بزرگ و امنِ سرخ‌ها در مرز شوروی شده و جلوی دستیابی آنها به خط آهن مرزی را بگیرد. (این خط آهن اهمیت ویژه‌ای برای سرخ‌ها داشت زیرا از طریق آن می‌توانستند به مقادیر انبوهی از تسلیحات و مهمات نظامی روسی دست یابند.) علاوه بر این، جیانگ بعد از اعلام آتش بس پانزده روزه، با پیشنهاد تازه‌ای از سوی مارشال مواجه شد: تمديد آتش بس به مدت چهار ماه، افزایش شمول آتش بس به سراسر خاک منچوری، و دادن اجازه به کمونیست‌ها برای نگهداشتن منچوری شمالی. جیانگ می‌دانست که ادامه عملیات نظامی علیه سرخ‌ها به معنای رو در رو شدنِ مستقیم وی با مارشال است. مارشال بنا به نوشته جیانگ در دفتر خاطراتش، در این ایام «به شکل غیر منتظره‌ای خشمگین و عصبانی» بود.

سپهسالار جیانگ کای شک نه تنها فشار مارشال بلکه فشارهای شخصِ پرزیدنت ترومن را هم تحمل می‌کرد. در اواسط ماه جولای دو روشنفکرِ سرشناس مخالفِ حکومت ملی‌گرایان در منطقه تحت کنترل این حکومت با شلیک گلوله از پا درآمدند. در همین ماه یک نظرسنجی عمومی در آمریکا صورت گرفت که نشان می‌داد ۱۳ درصد مردم آمریکا طرفدارِ کمک به جیانگ کای شک هستند در حالی که ۵۰ درصد خواهان «دوری‌گزینی» آمریکا از غائله چین هستند. پرزیدنت ترومن در دهم اگوست نامه‌ای به جیانگ کای شک نوشت

و بالحنی بسیار تند به قتل دو روشنفکر چینی اعتراض کرد و این عمل را انزجاربرانگیز خواند. ترومن تهدید کرد که در صورت عدم پیشرفت جیانگ در «دستیابی به یک توافقنامه صلح» وی مجبور به اعمال «تجدید نظر» در موضع آمریکا نسبت به چین خواهد شد.

جیانگ کای شک تحت چنین فشارهایی نهایتاً مجبور به اعلام آتش بس در منچوری شد (گرچه وی نیروهای مائو را در مناطق دیگر چین تحت تعقیب قرار داد و تا حدودی هم در این امر به موفقیت رسید).^{۴۲۵} چن لی فو، یکی از نزدیک‌ترین همکاران جیانگ کای شک، با آتش بس در منچوری مخالف بود. او به جیانگ کای شک گفته بود:

«شبيه فرانکو^{۴۲۶} در اسپانیا باش؛ اگر می خواهی با کمونیست ها بجنگی، باید به صورت کامل و تمام عیار با آنها بجنگی... این روش نه جنگ / نه صلح موثر نخواهد بود... برای ما خوب نیست که شلیک کنیم بعد اعلام آتش بس کنیم و بعد دوباره شلیک کنیم باز اعلام آتش بس کنیم...» اما جیانگ کای شک به کمک آمریکا که حدود ۳ میلیارد دلار (طی تمامی دوران جنگ داخلی) بود شدیداً نیاز داشت. از این ۳ میلیارد دلار، حدود ۱/۶ میلیارد آن نقدی و مابقی آن در قالب کمک های تسلیحاتی و نظامی بود. و دقیقاً به همین دلیل بود که سپهسالار مجبور شد زیر فشار آمریکا سر خم کند.

مائو به این ترتیب پایگاه امن و محکمی در شمال منچوری به وسعت ۱۰۰۰ در ۵۰۰ کیلومتر مربع (بزرگ‌تر از مساحت آلمان) برپا کرد. این منطقه بزرگ مرزهای طولانی با شوروی و اقمارش داشت و از طریق خط راه آهن به داخل شوروی وصل می‌شد. مائو به فرماندهان ارتشش گفت «پایگاه مذکور همچون مبلی است که روسیه پشت محکم آن را تشکیل می‌دهد و ما می‌توانیم به آن تکیه بدهیم. کره شمالی و مغولستان بیرونی هم در حکم دسته‌های این مبلی هستند که ما می‌توانیم دست‌هایمان را روی آنها گذاشته و استراحت کنیم.» کمونیست‌ها با استفاده از چهار ماه آتش بس موفق شدند ارتش ۲۰۰ هزار نفره حکومت دست‌نشانده منچوکو را در ارتش سرخ تلفیق کرده، سپاهیان قدیمی ارتش سرخ را مرمت کنند و دوباره آنها را تعلیم دهند. هر سربازی که کمونیست‌ها نمی‌توانستند وی را تحت کنترل خود درآورند بلافاصله «پاکسازی» می‌شد که معنای آن اعدام بود. ارقام و آمار محرمانه گویای آن است که ارتش سرخ در این مقطع (ظرف سه سال) حدود ۱۵۰ هزار سرباز را به دلیل «پاکسازی» یا «فرار از خدمت» از دست داد. این تعداد تقریباً برابر است با مجموعه نفراتی که سرخ‌ها طی عملیات جنگی در جریان جنگ داخلی از دست دادند (شامل کشته شدگان، معلولین و اسرا). انگیزه‌سازی در سربازان سرخ برای نبرد با سپاهیان جیانگ کای شک اهمیت کلیدی بسیاری در مرمت و تجدید ساختار ارتش سرخ داشت. کمونیست‌ها برای رسیدن به هدف فوق سربازان را وادار به شرکت در جلسات مغزشویی می‌کردند. سربازان در این جلسات مجبور می‌شدند روی صحنه بروند و از «تلخی‌ها و مصائبی» که ملی‌گرایان بر سر آنها آورده‌اند سخن بگویند. اغلب این سربازان که از خانواده‌های فقیر بودند، دوره‌های طولانی گرسنگی و بی‌عدالتی را تجربه کرده بودند. به این

ترتیب خاطرات تلخ گذشته آنها احیا و ضایعات روحی آنها بر ملا

می شد. حاضران در جلسه نیز دستخوش هیجان های بسیار

می شدند. در گزارشی به مائو چنین آمده است: «یکی از سربازان طی

جلسه ناگهان شروع کرد به فریاد کشیدن. او در حالی که از سررنج و

خشم فریاد می کشید از هوش رفت و وقتی که به هوش آمد رفتار

آدم های مجنون را داشت؛ او حالا مثل احمق ها رفتار می کند.» زمانی

که جلسات مذکور به اوج حساسیت خود رسید حزب به اطلاع

سربازان و سپاهیان هیجان زده رساند که «حالا زمان انتقام گیری از

جیانگ کای شک و رژیم او فرا رسیده؛ رژیمی که مسبب همه

مصیبت ها و بدبختی های شما بوده است.» به این ترتیب سربازان از

انگیزه های لازم برای جنگیدن با سپاهیان ملی گرا برخوردار شدند.

آدم هایی که دوران مذکور را از سر گذراندند بر مؤثر بودن این شیوه ها

گواهی داده اند؛ هر چند که آنها بعداً در یک شرایط ذهنی آرام تری

بردند که احساساتشان تا چه اندازه کاذب و لحظه ای بوده است. با

این وصف، بسیاری از سربازان تن به چنین مغزشویی هایی نداده، و

حتی عده ای از آنها انگشت تردید بر روی موضوع های مطروحه

گذاشتند. این افراد بلافاصله تحت عنوان «طبقات استثمارگر»

محکوم و پاکسازی (اعدام) شدند.

آموزش نظامی همان قدر مهم بود که انگیزه سازی ها و جهت

دهی های سیاسی. در این مورد وجود روس ها ضروری و

اجتناب ناپذیر بود. زمانی که نخستین واحدهای ارتش سرخ چین وارد

منچوری شدند، روس ها برخی از آنها را اشتباهاً به جای دستجات

راهزن گرفتند. آنها هیچ شباهتی به اعضای یک ارتش منظم نداشتند

و قادر به استفاده از تسلیحات مدرن نبودند. روس ها طی دوران

آتش بس، حداقل شانزده موسسه بزرگ آموزش نظامی - از جمله

نیروی هوایی، توپخانه و مهندسی - برای سرخ‌های چین تأسیس کردند. بسیاری از افسران چینی برای فراگیری آموزش نظامی به روسیه و دیگر مناطق ویژه روسیه در چین (مثل پورت آرتور^{۴۲۷} و دالیان^{۴۲۸}) رفتند. این دو بندر چین که استالین در جریان کنفرانس یالتا از آن خود کرده بود، همچنین به عنوان پناهگاه‌هایی مورد استفاده واحدهای لت‌وپار شده کمونیست‌های چینی در جنوب منچوری قرار گرفت. آنها در این پناهگاه‌ها تجدید نیرو کرده و دوباره تجهیز و مسلح شدند.

مائو روز به روز تسلیحات بیشتری از مسکو دریافت می‌کرد. روس‌ها حدود ۹۰۰ هواپیما، ۷۰۰ تانک، ۳۷۰۰ عراده توپ، نارنجک انداز و خمپاره انداز، ۱۲ هزار مسلسل، و ناو نسبتاً بزرگ «سونگاری ریور»^{۴۲۹} را - که همگی نیز از ژاپن به غنیمت گرفته شده بودند - در اختیار ارتش سرخ چین قرار دادند. این محموله عظیم همچنین شامل اتومبیل‌های زرهی، توپ‌های ضد هوایی و صدها هزار تفنگ می‌شد. فقط در یک مورد بیش از ۲۰۰۰ واگن آکنده از سلاح و مهمات از طریق راه آهن از کره شمالی به دست سرخ‌های چین رسید. کره شمالی بسیاری از انبارهای بزرگ تسلیحاتی ژاپن را در خود جا داده بود. سرخ‌های چین مقادیر زیادی اسلحه نیز از مغولستان بیرونی (مغولستان شوروی) دریافت کردند. اینها شامل تسلیحات روسی و دیگر تسلیحاتی می‌شد که روس‌ها از ارتش مُنْهَزِم آلمان به غنیمت گرفته بودند. ارتش سرخ چین علائم آلمانی روی این سلاح‌ها را پاک می‌کرد و علائم آمریکایی را جایگزین آنها می‌ساخت تا این توهم را ایجاد کند که گویا سلاح‌های مذکور را از ملی‌گرایان چینی (که از تسلیحات آمریکایی استفاده می‌کردند) به غنیمت گرفته است. علاوه بر این، روس‌ها به صورت محرمانه ده‌ها هزار اسیر ژاپنی را در

اختیار حزب کمونیست چین گذاشتند. این اسرای ژاپنی نقش مهمی در تعلیم و آموزش نظامی ارتش درب و داغان سرخ بازی کردند به طوری که این ارتش نهایتاً توانست به یک ماشین جنگی مهیب تبدیل شود. اسرای ژاپنی همچنین به نفرات ارتش سرخ چین یاد دادند که چگونه باید از تسلیحات ژاپنی، که عمده تسلیحات مورد استفاده ارتش سرخ چین بود، استفاده کنند. آنها روش های تعمیر و نگهداری این تسلیحات را نیز به کمونیست های چینی یاد دادند و باز این اسرای ژاپنی بودند که نیروی هوایی حزب کمونیست چین را بنیاد گذاشتند. خلبانان اسیر ژاپنی بسیاری از خلبانان سرخ را تعلیم دادند. اسرای ژاپنی که در واحدهای پزشکی و درمانی ارتش ژاپن کار می کردند نیز نقش بسیار مهمی در معالجه و درمان اصولی مجروحین جنگی ارتش سرخ بازی کردند و شیوه های درمانی مدرن را به هم تایان چینی خود یاد دادند. و بالاخره اینکه اسرای ژاپنی بعضاً در پاره های عملیات جنگی دوشادوش ارتش سرخ چین جنگیدند. کره شمالی تحت اشغال شوروی نیز عامل حیاتی دیگری برای سرخ های چین به شمار می رفت. روس ها از طریق کره شمالی نه تنها سیل تسلیحات نظامی را به سوی سرخ های چین روانه کردند بلکه موفق به تشکیل یک ارتش کارآمد ۲۰۰ هزار نفری کره ای شدند. کره شمالی دارای ۸۰۰ کیلومتر مرز مشترک با منچوری بود و حزب کمونیست چین هم به همین سبب این کشور را «پناهگاه و حیاط خلوت امن» خویش می نامید. سرخ های چین در ژوئن ۱۹۴۶ موقعی که مجبور به فرار شدند، سپاهیان و تسلیحات خود را به کره شمالی منتقل کردند. از آنجایی که ملی گرایان بیشتر نقاط منچوری را تحت کنترل خود داشتند و عملاً ارتش سرخ را در منچوری به دو نیمه مساوی تقسیم کرده بودند، لذا سرخ ها از کره شمالی به مثابه خط

پیوند دهنده نیروهای خود در شمال و جنوب منچوری استفاده می کردند. آنها برای رفتن از ایالت حیاتی شان دونگ (در ساحل شرقی چین) به منچوری از خاک کره شمالی استفاده می کردند. حزب کمونیست چین برای نظارت دقیق تر بر رفت و آمدهای انجام شده از طریق کره شمالی دفاتری را در پیونگ یانگ و چهار بندر کره ای دیگر تأسیس کرده بود.

حداقل کمکی که روس ها می توانستند به سرخ های چین ارائه کنند، باز نگه داشتن شبکه راه آهن چین (در مناطق شمالی) بود. روس ها به محض مستحکم شدن پایگاه سرخ ها در شمال منچوری، در اواخر سال ۱۹۴۶ گروهی از کارشناسان خود را برای احیا و مرمت شبکه راه آهن در مناطق تحت کنترل مائو به چین اعزام کردند. این گروه در بهار سال ۱۹۴۷ موفق شد ارتباط این خط آهن را با خط آهن روسیه برقرار کند. استالین در ژوئن ۱۹۴۸، موقعی که ارتش مائو خود را برای حمله نهایی به سرتاسر خاک منچوری آماده می کرد، ایوان کووالف^{۴۳۰} وزیر سابق راه آهن شوروی، را برای نظارت بر کار کارشناسان روسی به چین فرستاد. روس ها روی هم رفته بر تعمیر و مرمت بیش از ۱۰ هزار کیلومتر راه آهن و ۱۲۰ پل عمده در چین نظارت کردند. این شبکه راه آهن نقش بسیار مهم و حیاتی ای در حمل و نقل سریع السیر سپاهیان سرخ و تسلیحات سنگین آنها ایفا کرد. سرخ ها بدون وجود این شبکه راه آهن قادر به حمله به شهرهای بزرگ در پاییز سال ۱۹۴۸ نمی بودند.

کمک عظیمی که از جانب شوروی، کره شمالی و مغولستان شامل حال سرخ های چین می شد، در نهایت پنهان کاری صورت می گرفت. حتی حالا هم کمتر کسی از ابعاد گسترده این کمک ها خبر دارد. سرخ ها طی دهه های گذشته زحمات زیادی کشیده اند تا این قضیه

برملا نشود. مائو به لین بیائو دستور داده بود که در اسناد حزبی و ارتشی نباید هیچ اشاره‌ای به واقعیت‌های مذکور شود. لین بیائو موظف شده بود که هرگونه اشارات احتمالی را حتی از اسناد محرمانه درون حزبی حذف کند.^{۴۳۱} مسکو نیز در این مورد با مائو همکاری کرد و به اصطلاح هرگز بند را آب نداد. روس‌ها ادعا کردند «این ادعا که شوروی به کمونیست‌های چین کمک می‌کند تماماً ساختگی و تصنعی است.» اما آنچه که واقعاً «ساختگی» بود این ادعای حزب کمونیست چین بود که «ما برای جنگیدن چیزی جز ارزن و تفنگ در اختیار نداریم.»

با این حال، این کمک روس‌ها به بهای از دست رفتن جان‌های بسیاری در چین تحت حاکمیت مائو تمام شد. مائو نمی‌خواست زیر بار منت استالین برود و کمک‌های وی را به صورت مجانی دریافت کند. هدف مائو این بود که دستانش حتی المقدور باز باشد تا بتواند در آینده چیزهای بیشتری از استالین بخواهد. مائو دوبار، در اگوست و اکتبر ۱۹۴۶، به استالین پیشنهاد کرد که برای شوروی محموله‌های غذایی بفرستد. نماینده تجاری شوروی در هاربین (در مرکز منچوری چین) ابتدا این پیشنهاد را نپذیرفت. مائو در ماه نوامبر یکی از قابل اعتمادترین نوچه‌های خود را، که لیویا لو^{۴۳۲} نام داشت، به مسکو فرستاد تا روس‌ها را وادار به قبول این پیشنهاد کند. لیویا لو نهایتاً موفق شد از جانب حزب کمونیست چین توافقنامه‌ای را با حکومت شوروی امضا کند که بر اساس آن حزب کمونیست چین تقبل کرد سالانه یک میلیون تن محصولات غذایی به شوروی بفرستد.

نتیجه چنین توافقنامه‌ای قحطی گسترده و مرگ‌های ناشی از گرسنگی در برخی مناطق تحت اشغال کمونیست‌های چین بود. بنا به گفته مدیر امور لجستیکی رژیم مائو، در سال ۱۹۴۷ در منطقه ینان

بیش از ۱۰ هزار دهقان بر اثر گرسنگی و قحطی جان دادند. مائو کاملاً در جریان اوضاع بود زیرا در همین سال ۱۹۴۷ سفرهای زیادی به گوشه و کنار منطقه ینان کرده بود. او به چشم دیده بود که بچه‌های دهاتی برای یافتن چند دانه نخود اصطبل ملتزمین رکاب وی را زیر و رو می‌کنند. او زنانی را دیده بود که خواهان دریافت آب به جا مانده از شست‌وشوی برنجش بودند. آنها این آب را که حاوی اندکی ماده غذایی بود با ولع می‌نوشیدند تا از گرسنگی هلاک نشوند. رئیس گارد محافظ مائو بعد از بازدیدی از منطقه به وی گفته بود: «مردم در ایالت شانشی (در جوار پایگاه سرخ‌ها) در گرسنگی مطلق به سر می‌برند؛ و این تازه در زمانی است که مدت کمی از هنگام برداشت محصولات سپری شده.» در سال ۱۹۴۸، تنها در خود منچوری صدها هزار تن از اهالی به سبب گرسنگی جان سپردند و حتی سپاهیان سرخ هم همواره نیمه گرسنه بودند.

تنها عده معدودی از این واقعیت خبر داشتند که قحطی و گرسنگی فراگیر در مناطق سرخ‌طی آن روزها صرفاً ناشی از صدور محصولات غذایی توسط مائو است. این در حالی بود که سرخ‌ها عامل قحطی را به گردن «جنگ» می‌انداختند. قحطی مرگبار آن سال‌ها نمونه‌ای بود از «قحطی بزرگ» سال‌های بعد؛ قحطی‌ای که همچون قحطی دهه چهل عامل و باعثش شخص مائو بود. این قحطی مرگبار نیز ناشی از صدور محصولات غذایی از چین به شوروی بود.

جیانگ کای شک در ژوئن ۱۹۴۶، هنگام اعلام آتش‌بس دیکته شده از سوی مارشال، همچنان از حیث قوای نظامی بسیار قوی‌تر از مائو بود. در این زمان سپاهیان ملی گرا بالغ بر $\frac{4}{3}$ میلیون نفر و سپاهیان کمونیست حدود $\frac{1}{27}$ میلیون نفر بودند. برای مدتی چنین به نظر می‌رسید که سپهسالار جیانگ بر سرخ‌ها غلبه یافته است. او به

سرخ‌ها اجازه داد که در منچوری باقی بمانند اما آنها را از دیگر مناطق چین و از شهر مهم «چانگ جیاکو»^{۴۳۳} (تنها شهر مهمی که در اختیار سرخ‌ها بود) بیرون کرد. سرخ‌ها از مناطق جنوبی‌تر نیز رانده شده به طوری که عملاً مجبور به ترک تمامی منطقه یانگسه شدند. مائو در تمامی این مواجهه‌ها رویکرد شکست خورده خود را در منچوری تکرار می‌کرد. او به ژنرال‌هایش توصیه می‌کرد که شهرهای بزرگ را به هر بهایی که شده رها نکنند. برای مثال نقشه او در بیست و دوم ژوئن برای تسخیر شرق چین شامل حمله به اطراف نانجینگ می‌شد؛ نانجینگ که دوباره پایتخت ملی گرایان شده بود و به شدت از آن محافظت می‌شد. مائو با وجودی که این نقشه جنگی خود را «فاقد ریسک» می‌خواند اما نهایتاً تحت فشار واقعیت‌ها مجبور شد مثل دیگر نقشه‌های جنگی‌اش آن را کنار بگذارد.

مائو به رغم تلفات عظیمی که ارتش او متحمل شده بود، کماکان از اعتماد به نفس بسیار بالایی برخوردار بود زیرا همچنان پایگاه شمال منچوری را در اختیار داشت. جیانگ کای شک در اکتبر ۱۹۴۶ پس از پایان دوران آتش‌بس چهار ماهه‌اش به این پایگاه حمله کرد. اما سرخ‌ها از فرصت چهار ماه آرامش استفاده کرده، پایگاه خود را در شمال منچوری مستحکم و قوی کرده بودند. به همین دلیل جیانگ کای شک و سپاهیان‌ش موفق به نابودی خط دفاعی سرخ‌ها در شمال منچوری نشدند. زمستان ۱۹۴۷-۱۹۴۶ یکی از سردترین زمستان‌ها در تاریخ منچوری بود. سپاهیان ملی‌گرا در این زمستان سرد درگیر نبردهای دشوار آونگی (یا الاکلنگی) با سرخ‌ها شده بودند. هدایت و فرماندهی ارتش سرخ را لین بیائو بر عهده داشت؛ مردی که لیاقت‌ها و توانایی‌های نظامی‌اش فرصتی برای ظهور و بروز یافته بود. مائو با لحنی ستایش‌آمیز سبک رهبری نظامی لین بیائو را «پیچیده و بی

امان» توصیف می کرد. یکی از روش های لین بیائو در این نبردهای دشوار بهره گیری از هوای سرد بود. سپاهیان او در هوایی که حدود ۳۰ تا ۴۰ درجه سانتی گراد زیر صفر بود در برف و یخ برای سپاهیان ملی گرا کمین گذاری می کردند. آنها روزهای متمادی در انتظار می نشستند تا سربازان ملی گرا در کمین آنها بیفتند. خود فرماندهان سرخ بعدها ارزیابی کردند که حدود صد هزار تن از نیروهای آنها تنها بر اثر سرمازدگی کشته شدند. میزان مرگ و میر سربازان ملی گرا بر اثر سرمازدگی بسیار کمتر از تلفات مشابه در ارتش سرخ بود زیرا آنها هم از لباس های گرمتری برخوردار بودند و هم اینکه فرماندهانشان به بی رحمی فرماندهان سرخ نبودند.

سرخ ها به بهار سال ۱۹۴۷ که رسیدند پایگاهشان در شمال منچوری دیگر شکست ناپذیر شده بود. مارشال در ماه ژانویه چین را ترک کرد و به این ترتیب نقطه پایانی بر واسطه گری آمریکایی ها در جنگ میان ملی گرایان و سرخ ها گذاشت. آمریکا بعداً کمک های عظیم قابل توجهی به جیانگ کای شک کرد اما دیگر دیر شده بود و تأثیر چندانی نداشت. هدفی که کمونیست ها برای مدت بیش از دو دهه به صورت مخفیانه در پی آن بودند حالا تحقق یافته بود: «وصل شدن به اتحاد شوروی.» سرخ ها برای تحقق این هدف بزرگ از کمک واشینگتن نیز برخوردار شده بودند؛ هر چند که کمک آمریکایی ها عامدانه نبود. از این مرحله به بعد شمارش معکوس برای فتح چین توسط مائو آغاز شد.

بخش بیست و نهم: جاسوسان، خیانتکاران، و رهبری ضعیف باعث نابودی جیانگ می شود

(۱۹۴۵-۱۹۴۹؛ از ۵۱ تا ۵۵ سالگی مائو)

جیانگ کای شک در اوایل سال ۱۹۴۷، زمانی که سپاهیان‌ش نتوانستند در پایگاه گسترده مائو در مرز با شوروی خلی وارد کنند، فهمید که در بد مخصه‌ای گرفتار شده است. بسیاری از چینی‌ها هم پی به این قضیه برده بودند. سپهسالار برای ارتقای روحیه مردم شدیداً به یک پیروزی مهم نیاز داشت. او به این فکر افتاد که ینان، پایتخت مائو، را تسخیر کند. سپهسالار جیانگ در اول مارس در دفتر خاطراتش نوشت «تسخیر ینان واجد بیشترین اهمیت است.» او در همین روز وظیفه مهم تسخیر ینان را به مردی سپرد که کاملاً به وی اعتماد داشت. این مرد، ژنرال هو تسونگ نان^{۴۳۴}، قیم و ولی ویگو (پسر خوانده جیانگ کای شک) بود که از جانب جیانگ در مراسم ازدواج ویگو نیز شرکت کرده بود.

بررسی‌های ما (نویسندگان کتاب) نشان می‌دهد که ژنرال هو تسونگ نان جاسوس نفوذی سرخ‌ها در صفوف ملی‌گرایان بود. او دوران حرفه‌ای خود را از سال ۱۹۴۲ از «آکادمی نظامی وامپوا» آغاز کرده بود. این آکادمی با سرمایه مادی و نیروی انسانی روس‌ها در زمانی که سونیات سن خواهان استفاده از کمک و حمایت روس‌ها برای فتح سراسر چین بود، تأسیس شده بود. در این دوران جیانگ کای شک رئیس آکادمی و چوئن لای رئیس بخش سیاسی آکادمی بود. بسیاری از کمونیست‌ها در همین مقطع به صورت محرمانه وارد «آکادمی وامپوا» شده و بعدها مناصب بالای ارتش ملی‌گرایان را اشغال کردند.

هو تسونگ نان در «آکادمی وامپوا» قویاً در مظان کمونیست بودن

قرار داشت، اما او روابط بسیار خوبی با مقامات بلندمرتبه ملی گرا داشت و همین افراد بودند که ضمانت وی را کردند. او سپس روابط دوستانه محکمی با تائی لی، رئیس سازمان اطلاعاتی حکومت ملی گرایان، برقرار کرد. تائی لی کسی بود که واسطه ازدواج هو تسونگ نان شده بود. این دو آنقدر به هم نزدیک بودند که تائی لی به عوامل امنیتی خود در واحدهای تحت امر هو تسونگ نان دستور داده بود که رونوشت هر گزارشی را که برای وی ارسال می کنند برای هو نیز ارسال کنند. به این ترتیب عملاً هیچ عامل امنیتی ای در واحدهای تحت امر جرئت نمی کرد بدگمانی خویش را درباره هو به اطلاع تائی لی برساند زیرا چنین گزارش احتمالی ای حتماً به رؤیت هو می رسید و برای فرد گزارش دهنده نیز ایجاد مشکل می کرد.

هو تسونگ نان برای مدت بیست و دو سال در آب نمک خوابانده شده بود تا اینکه در سال ۱۹۴۷ از سوی جیانگ کای شک ماموریت یافت ینان را تسخیر کند. درست در همان روزی که ماموریت فوق به هو ابلاغ شد، مائو در ینان از قضیه اطلاع پیدا کرد. مائو دستور تخلیه ینان را صادر کرد و مردم شهر به تپه های اطراف شهر پناه بردند. بدنه اصلی رژیم سرخ نیز به پایگاه سرخ ها در شرق «رودخانه زرد» نقل مکان کردند.

هو در فاصله هجدهم تا نوزدهم مارس ینان را تسخیر کرد. حکومت ملی گرا با تبلیغات بسیار این «پیروزی بزرگ» را اعلام کرد. اما همه آن چیزی که آنها تسخیر کرده بودند یک شهر ارواح بود. اهالی شهر بنا به دستور مائو قبل از تخلیه شهر همه مواد غذایی و حتی اسباب و اثاثیه منازل خود را کاملاً سوزانده و از بین برده بودند.

مائو تنها چند ساعت قبل از ورود سربازان ملی گرا اقدام به ترک شهر کرد. او که ظاهر کاملاً خونسردی داشت موقع خروج از شهر به راننده

جیپ ارتشی^{۴۳۵} خود دستور توقف داد و سپس از جیپ بیرون آمد و برای لحظاتی به معبد بزرگی که بر سراسر شهرینان اشراف داشت، خیره شد. مائو مخصوصاً این حرکات را انجام داد تا روحیه اطرافیانش را، که از واقعیت‌های پشت پرده مربوط به ژنرال هو نیز بی‌اطلاع بودند، بالا ببرد. افسران ارشد مائو کمی قبل در کمال تعجب شاهد بودند که مائو اغلب سپاهیان سرخ حاضر در منطقه ینان را به دوردست فرستاده و فقط ۲۰ هزار تن از این نیروها را در کل منطقه نگه داشته است. این در حالی بود که مجموع سپاهیان ژنرال هو در منطقه حدود ۲۵۰ هزار نفر می‌شد.

مائو همراه چوئن لای، که حالا ریاست ستادش را بر عهده داشت، و مادام مائو عازم شمال شدند. مائو و چو طی مسیر می‌گفتند و می‌خندیدند. این احساس به گارد محافظ آنها دست داده بود که انگار «مائو و چو دارند به گردش می‌روند.»

مائو در سی کیلومتری شمال ینان در محلی به اسم چینگه‌واییان^{۴۳۶} از راننده‌اش خواست که از سرعت جیپ بکاهد. این ناحیه درّه عمیقی بود که شیب‌هایش را سیل و باران روفته بود. محافظین مائو در کمال تعجب مشاهده کردند که مائو و چوئن لای مشغول صحبت درباره پستی و بلندی‌های درّه هستند و متفکرانه به مناظر اطراف نگاه می‌کنند. تنها یک هفته بعد مشخص شد که دلیل توقف مائو در این ناحیه چه بوده است. در روز بیست و پنجم مارس سال ۱۹۴۶ اعضای بریگاد سی و یکم ارتش تحت فرمان ژنرال هو مرکب از ۲۹۰۰ سپاهی قدم به داخل درّه چینگه‌واییان گذاشتند. این همان جایی بود که یک هفته قبل مائو و چوئن لای انتخاب کرده و درباره‌اش حرف زده بودند.

ژنرال هو یک روز قبل از قتل عام بریگاد سی و یکم به این بریگاد دستور

داده بود که عازم ناحیه مذکور شوند. اما مردان مائو از چند روز قبل تمامی مواضع اطراف ناحیه را اشغال کرده و کمین گذاری کرده بودند. مائو حداقل ۲۰ هزار نیرو را برای انجام این عملیات بسیج کرده بود. طلایه داران بریگاد قبل از ورود به ناحیه متوجه نقشه کمین گذاری دشمن شدند و بلافاصله ژنرال هو را در جریان گذاشتند. اما ژنرال به آنها گفت به هر قیمتی که شده باید پیشروی کنند و تهدید کرد که هر کس که از دستور وی سرپیچی کند محاکمه نظامی خواهد شد. به این ترتیب تمامی ۲۹۰۰ عضو بریگاد سی و یکم قتل عام شدند. ژنرال هو در همین زمان بخش عمده ارتش خود را به مسیر دیگری (به سمت غرب) اعزام کرده بود تا امکان کمک رسانی به نیروهای بریگاد سی و یکم را نداشته باشند.

مائو سه هفته بعد، در چهاردهم آوریل، دقیقاً با استفاده از همین روش پیروزی دیگری در محلی به اسم «یانگماهه^{۴۳۷}» به دست آورد. این بار نیز بریگادی دیگر از ارتش ژنرال مستقیماً قدم به داخل تله نیروهای سرخ گذاشت. مجموعاً پنج هزار نفر کشته، مجروح یا اسیر شدند. ژنرال هو درست مثل دفعه قبل نیروهای اصلی اش را دور نگه داشته بود تا بریگاد مذکور در تنگه های عبور ناپذیر به تله سرخ ها بیفتد. سرخ ها در چهارم مه سومین هجوم خود را انجام داده، موفق به تسخیر انبار بزرگ ارتش ژنرال هو در شهر پنلانگ^{۴۳۸} شدند. یک بار دیگر ژنرال نیروهای اصلی خود را پی نخود سیاه فرستاده و به این ترتیب تعداد کمی را به دفاع از مهم ترین انبار ارتش گمارده بود. هم مدافعین انبار و هم نیروهای اصلی هو به وی گزارش کرده بودند که سرخ ها در نزدیکی انبار «موضع گرفته و پنهان شده اند» اما هو جواب داد که سرخ ها از این طریق قصد گمراه کردن آنها را دارند و نباید به این موضوع توجه کرد. زمانی که نیروهای اصلی به هدف مورد نظر

رسیدند متوجه شدند که شهر خالی است و مأموریت آنها عملاً بیهوده بوده است.

انبار بزرگ پنل‌انگ مقادیر عظیمی غذا، لباس، مهمات و دارو در اختیار سرخ‌ها گذاشت و این در حالی بود که سپاهیان ملی‌گرا در گرسنگی به سر می‌بردند. وضع سپاهیان ملی‌گرا به قدری بد بود که کفش‌های جنازه‌های متعفن سرخ‌ها را در می‌آوردند و به پا می‌کردند. یکی از آنها به یاد می‌آورد: «ما هر چقدر که این کفش‌ها را می‌شستیم باز بوی گند و حشتناک آنها برطرف نمی‌شد.» بسیاری از همین طریق بیمار شدند اما هیچ دارویی برای معالجه و مداوای آنها در دسترس نبود.

کمونیست‌ها بعد از کسب این سه پیروزی طی دو ماهی که از تسخیر ینان توسط ملی‌گرایان سپری می‌شد، اعلام کردند که مائو در منطقه ینان به سر می‌برد و قصد خروج از این منطقه را ندارد. اهمیت این خبر بر کسی پوشیده نبود: رهبری حزب کمونیست چین با وجودی که در پایتخت (ینان) نیست اما توانایی این را دارد که در منطقه بماند و به کار خود ادامه دهد و کنترل کاملی روی حوادث داشته باشد.

مائو برای مدت یک سال در ۱۵۰ کیلومتری ستاد مرکزی ژنرال هو در شهر ینان، به سر برد. او طی این مدت به اطراف سفر می‌کرد و در این سفرها ۸۰۰ نفر و بعدها ۱۴۰۰ نفر به اضافه یک تیپ سواره نظام در التزام رکابش بودند. واحد مخابراتی مائو نیز که نسبتاً پر تعداد و مجهز بود، به صورت بیست و چهارم ساعته با دیگر ارتش‌ها و پایگاه‌های سرخ در نقاط گوناگون چین و همین‌طور با شوروی در ارتباط بود.

مائو برای اولین بار بعد از ده سال که در ینان رژیمش را بنا کرده بود، از محلی به محل دیگر نقل مکان می‌کرد. او به جای استفاده از تخت روان، پیاده روی یا اسب سواری می‌کرد و از حیث بدنی بسیار قوی و

سالم بود. آشپز مائو غذاهای مورد علاقه وی را که از جمله شامل فلفل و سوسیس می شد برای وی آماده و طبخ می کرد. مائو ندرتاً با محلی ها یا در غذاخوری های عمومی غذا می خورد زیرا از غیر بهداشتی بودن غذاها یا احتمال مسموم بودن آنها می ترسید. مائو آن چنان خوب می خوابید که دیگر به قرص های خواب آور نیازی نداشت. وضع روحی اش هم بسیار خوب بود. او از دیدن مناظر اطراف لذت می برد و جلوی دوربین فیلمبرداری گروهی از فیلمسازان مستند که از منچوری برای تهیه فیلم و خبر نزد وی آمده بودند، ژست می گرفت. مادام مائو هم که صاحب یک دوربین عکاسی شده بود به صورت آماتوری و محض تفریح و سرگرمی از مناظر و حوادث اطرافش عکس می گرفت. وی بعدها عکاس قابل و ماهری شد. پزشکان روسی هم مرتباً از پایگاه سرخ ها در شرق «رودخانه زرد» نزد مائو می آمدند تا وی را معاینه کرده و نتیجه معاینات خود را به استالین گزارش کنند. در حین سال ۱۹۴۶ اغلب منطقه ینان زیر کنترل کمونیست ها باقی ماند، و ژنرال هو و ارتش عظیمش نیز عمدتاً به اشغال شهر ینان و اطرافش اکتفا کردند. هر زمان که هو سپاهیان خود را به ماموریتی اعزام می کرد هدف اصلی اش این بود که آنها را دو دستی تقدیم مائو کند. همیشه هم یک الگوی تکراری واحد وجود داشت: واحدهای جدا افتاده هو توسط سپاهیان متمرکز مائو محاصره و نابود می شدند، و این در حالی بود که نیروهای اصلی هو در جای دیگری مشغول چرخیدن دور خود بودند. گردان توپخانه ارتش هو که بسیار ماهر و کارآزموده بود از جمله واحدهایی بود که ژنرال دو دستی تقدیم مائو کرد. این نیروهای اسیر بعدها نقش مهمی در تقویت واحدهای توپخانه ای ارتش مائو ایفا کردند. سرخ ها بعداً چند واحد زبده دیگر ارتش هو را به کمین انداخته و نابود کردند. این بار نیز ژنرال هو به این

بهانه که ینان در خطر است، این واحدها را به دشت و کوه و بیابان کشیده بود تا طعمه سرخ‌ها شوند. واحدهای مذکور در دامی که در وسط یک درّه باریک برای آنها پهن شده بود گیر افتاده و گلوله‌باران شدند. به این ترتیب در زمانی که ارتش ژنرال هوپشت سر هم تلفات عظیمی می‌داد بر شهرت مائو به عنوان یک نابغه نظامی که قادر است با دست خالی پیروزی‌های شگرف خلق کند اضافه می‌شد.

خطر از بیخ گوش مائو گذشت. این حادثه در ژوئن ۱۹۴۷ به وقوع پیوست. در این هنگام مائو برای تقریباً دو ماه در دهکده‌ای موسوم به وانگ جیاوان^{۴۳۹} نزد خانواده‌ای روستایی در جوار محلی‌ها زندگی کرده بود. او طی این مدت پیاده‌روی می‌کرد و برای تفریح به اسب سواری می‌رفت. موقعی که هوا گرم‌تر شد، مائو به محافظینش دستور داد سایبانی برای وی برپا کنند تا زیر آن بنشیند و مطالعه کند.

محافظین مائو با استفاده از تنه قطع شده درختان ستون‌های این سایبان را برپا کردند و با بافتن شاخه‌های درختان سقف مناسبی برای آن آماده کردند. مائو هر روز زیر این سایبان می‌نشست و محض تفریح و سرگرمی انگلیسی می‌خواند.

در روز هشتم ژوئن، لیو کان^{۴۴۰}، یکی از فرماندهان تحت امر ژنرال هو، با نیروی عظیمی که در اختیار داشت، ناگهان در نزدیکی اتراقگاه مائو پدیدار شد. او از طریق یک کمونیست مرتد محلی که از اردوگاه

سرخ‌ها فرار کرده بود پی به محل اقامت مائو برده بود. مائو موقعی که از حضور نیروهای لیو کان در نزدیکی‌اش باخبر شد به شدت از کوره در رفت و بر سر چوئن لای نعره کشید و او را متهم به بی‌کفایتی کرد. آنها سپس درگیر بحث تندی درباره چگونگی فرار از این مهلکه شدند. نزدیک‌ترین منطقه امن برای مائو، پایگاه سرخ‌ها در شرق «رودخانه زرد» بود. در این گذرگاه قایق‌ها و اتومبیل‌ها دائماً آماده به خدمت

بودند. اما راه درازی تا پایگاه و گذرگاه مذکور بود لذا مائو تصمیم گرفت به سمت غرب، به سوی «صحرای گبی» برود. او بعد از انجام اقدامات احتیاطی - از جمله جمع کردن اجباری گروهی از روستاییان در مسیر مخالف برای فریب دادن نیروهای دشمن - به سوی غرب راه افتاد.

مائو در حالی که روی دوش محافظین خود سوار بود به سرعت برق و باد از مسیرهای باریک و بسیار لغزنده کوهستانی عبور کرد. این مسیرها به حدی لغزنده بودند که امکان استفاده از اسب مهیا نبود. مائو دستور داده بود که همه ارتباطات مخابراتی قطع شود تا ملی گرایان قادر به رهگیری اطلاعات نباشند. البته تنها ارتباط مخابراتی ای که مداوماً و بدون توقف ادامه داشت، ارتباط با ژنرال هو بود. مائو مکرراً از ژنرال درخواست می کرد که نیروهای لیو کان را به مرکز فرا بخواند.^{۴۴۱}

روند دقیق حوادث به شرح زیر بود. لیو کان در روز یازدهم ژوئن به حدی نزدیک مائو شد که سرخ ها می توانستند سپاهیان وی و مشعل های آنها را ببینند. محافظین مائو این احساس را داشتند که «مو بر بدن» آنها «سیخ» شده است. و درست در همان لحظه ای که آنها آماده شده بودند تا پای جان بجنگند، مائو از غار خود بیرون آمد و در حالی که لبخند بزرگی بر چهره داشت پیش بینی کرد که دشمن به زودی عقب نشینی خواهد کرد و کاری به کار آنها نخواهد داشت. کمی بعد، درست در برابر چشمان حیرت زده سپاهیان مائو، سربازان ملی گرا با عجله عقب نشینی کردند و بدون ایجاد هیچ مزاحمتی از منطقه دور شدند. ژنرال هو به لیو کان دستور داده بود که بلافاصله برگردد و به سوی مقصد اصلی، بائوان (پایتخت قدیمی مائو)، حرکت کند.

حادثه فوق باعث شد تا سرخ‌ها از استالین درخواست عاجل کنند که مائو را به شوروی ببرد. استالین در تلگرافی به تاریخ پانزدهم ژوئن پاسخ مساعدی به این درخواست داد و پیشنهاد کرد هواپیمایی را برای آوردن مائو به شوروی، بفرستد.

البته در این هنگام مائو را هیچ خطری تهدید نمی‌کرد. مائو یک روز قبل از دریافتِ تلگرافِ استالین این پیام امیدبخش را به همکاران خود در پایگاه سرخ‌ها در شرق «رودخانه زرد» ارسال کرده بود: «طی روزهای نهم و دهم همین ماه چهاریگان از نیروهای لیو کان به اطراف اقامتگاه ما آمده بودند... جدای از خسارت‌های اندکی که به مردم بومی وارد شد خسارت دیگری به بار نیامد. حالا ارتش لیو کان [بین ینان و بائوان در حال رفت و آمد است.]» مائو پیشنهاد استالین در خصوص رفتن به شوروی را نپذیرفت اما بلافاصله دستور داد باند پروازی در شرق «رودخانه زرد» برای روز مبادا احداث شود. لیو کان کمی بعد کشته شد. او در فوریه ۱۹۴۸ دستور یافت قوای دفاعی شهر یچوان^{۴۴۲} را که مابین ینان و «رودخانه زرد» واقع شده، تحکیم کند. سه مسیر در برابر نیروهای لیو کان وجود داشت که ژنرال هو یکی از این سه را انتخاب کرد و به اطلاع وی رساند. مسیر مذکور از درّه پر درخت باریکی عبور می‌کرد. دیده بان‌های نیروهای لیو کان خبر دادند که سپاهیان سرخ در اطراف درّه تجمع کرده و ظاهراً تله‌ای را پهن کرده‌اند؛ لیو کان به هو بی‌سیم زد و اجازه خواست که به کمین گذاران حمله کند و سپس تغییر مسیر دهد. اما هو قاطعانه مخالفت کرد.

وانگ ینگ - تسان^{۴۴۳}، یکی از فرماندهان یگان‌های تحت امر لیو کان، بعدها نوشت: «بعد از دریافت این دستور [مخالفت ژنرال هو] که موقعیت واقعی و مصالح جانی ما را نادیده گرفته بود، همگی ما دچار

یاس و نومیدی شدیم... همه سرها پایین بود و کسی حرف نمی زد...»
آنها مستقیماً وارد حلقه محاصره شده و عملاً قتل عام گردیدند. پنج
ژنرال کشته شدند و لیو کان هم اقدام به خودکشی کرد. فرمانده یکی
از یگان ها موفق به فرار شد. او که بعداً به دیدار ژنرال هو رفت، در این
باره نوشت: «ژنرال مزورانه ابراز تاسف کرد و از من پرسید شما که نیرو
به اندازه کافی نداشتید چرا به آنها حمله کردید؟ می خواستم به او
بگویم: قربان، این دستور شخص شما بود که باعث شد همه سپاهیان
ما قتل عام شوند...» این فرمانده شهادت داد: «لازم به گفتن نیست
که بعد از قتل عام ارتش بیست و نهم لیو کان، روحیه سپاهیانِ هو
تسونگ نان کاملاً از بین رفت. علاوه بر این، به وضعیتِ روحی مردمی
که در کلِ مناطقِ تحتِ تسلطِ ملی گرایان زندگی می کردند نیز
آسیب های جدی ای وارد شد...» شکست نیروهای لیو کان سرنوشتِ
ملی گرایان را در صحنه نبرد ینان یکسره کرد. به این ترتیب تسخیر
ینان هیچ فایده ای برای جیانگ به بار نیاورد و او موفق نشد به هدف
مورد نظرش - ارتقای روحیه مردم و دمیدن حس اعتماد به نفس در
آنها - دست یابد.

جیانگ کای شک می دانست که ژنرال هو دست به هر کاری که زده
جز شکست چیز دیگری عایدش نشده است. سپهسالار جیانگ در روز
دوم مارس ۱۹۴۸ در دفترچه خاطرات روزانه اش نوشت: «این
مصیبت به بهای تلف شدن یک سوم نیروهای اصلی [تحت امر ژنرال
هو] حاصل شده است و هو دارد همان مسیر مرگبار قدیمی را پشت
سر هم طی می کند.» و با این حال موقعی که ژنرال هو مزورانه استعفا
داد، جیانگ کای شک حاضر به پذیرش استعفای او نشد و فقط به
این اظهار تاسف بسنده کرد: «تلف شدن سپاهیان ما دریچوان نه
فقط بزرگ ترین شکست در نبردهای ارتش ملی گرا علیه راهزنان [

سرخ‌ها] است بلکه نوعی قربانی دادن احمقانه است. ژنرال‌های
خوبی کشته شدند و یک ارتش کامل نابود شد. غم و خشم سراسر
وجودم را فرا گرفته...» یک گروه تحقیق در حکومت ملی گرایان از
روی بی‌میلی تحقیقاتی را درباره دلایل شکستِ یچوان انجام داد اما
طبق معمولِ حکومت ملی گرایان، همه کاسه کوزه‌ها بر سر ماموران
دون پایه شکسته شد. گروه تحقیق هم از آنجایی که می‌دانست ژنرال
هو همچنان از حمایت سپهسالار جیانگ برخوردار است، افراد دیگری
را مقصر اصلی عنوان کرد.

سپهسالار برای مدت یک سال به ژنرال هوا اجازه داده بود که هر شکستی را متحمل بشود؛ آن هم تحت یک الگوی ویژه تکراری. این امر نمونه مناسبی است از قضاوت‌ها و رهبری‌های نادرست سپهسالار طی جنگ با سرخ‌ها. او به آدم‌هایی که دوستشان داشت اعتماد می‌کرد و تحت هر شرایطی و به هر بهایی از آنها تا به آخر حمایت می‌کرد. سپهسالار جیانگ آدم لجوج و یک دنده‌ای بود که اشتباهات خود را نمی‌پذیرفت و راهی را که انتخاب کرده بود به رغم اشتباه بودن تا به انتها ادامه می‌داد. جیانگ حتی به هوا اجازه داد که بخش‌های دیگری از سپاهیان ملی گرا را در جبهه‌های دیگر نبرد نابود کند. ژنرال دیوید بار^{۴۴۴}، مشاور ارتش آمریکا، شاهد بود که «هوا از جیانگ کای شک درخواست کرده بود که پادگان شیان را تا آنجا که می‌تواند تقویت کند. جیانگ این تقاضا را پذیرفت و همین امر عوارض فاجعه‌باری برای ملی‌گرایان در شرق چین مرکزی به بار آورد. نیروهای جیانگ در غرب (شیان) کاری برای انجام دادن نداشتند. تنها ثمره انتقال آنها به غرب، نابودی نیروهای ملی‌گرا در شرق چین مرکزی بود.»

مائو عاقبت در بیست و سوم مارس ۱۹۴۸ منطقه ینان را به سوی پایگاه سرخ‌ها در شرق «رودخانه زرد» ترک کرد. او عزیمت خود را تبدیل به یک صحنه نمایشی پر تماشاچی کرد. سرخ‌ها توده‌های پرشماری از اهالی را در کنار رودخانه جمع کرده بودند تا از نزدیک شاهد عبور مائو و یارانش از روی «رودخانه زرد» باشند. مائو قبل از اینکه سوار قایق شود با کادرهای محلی حزب دست داد و برای مردم دست تکان داد. او با توسل به این رفتارهای نمایشی قصد داشت به همه بگوید که هیچ واژه‌ای از ارتش ملی‌گرایان ندارد و به اصطلاح در حال فرار نیست. اما موفقیت مهم سرخ‌ها یک ماه بعد به وقوع پیوست و این

زمانی بود که ژنرال هو برای همیشه اقدام به ترک شهرینان کرد. او طی یک سال گذشته بیش از ۱۰۰ هزار تن از سپاهیان‌ش را از دست داده بود. بازپس‌گیری ینان خوراک تبلیغاتی بالقوه بزرگی برای سرخ‌ها بود اما مائو موضع کاملاً آرامی در این مورد اتخاذ کرد. شی‌چه، دستیار امنیتی سابق مائو به یاد می‌آورد: «من انتظار داشتم که رفیق مائو بیشترین بهره‌برداری را از این موقعیت بکند، اما هیچ اتفاقی نیفتاد.» مائو خواهان این نبود که ملی‌گرایان توجه بیشتری را معطوف خرابکاری‌های ژنرال هو بکنند زیرا احتمال می‌داد چنین جلب توجهاتی منجر به برکناری این سوپر جاسوس مهم‌ش شود. ژنرال هو باز هم موجب بروز تلفات فاجعه‌بارتری برای نیروهای جیانگ کای شک شد. میزان تلفاتی که وی مسببش بود از مرز صدها هزار تن می‌گذرد. سرخ‌ها همچنین موفق شدند یک سوم تسلیحات آمریکایی ارتش جیانگ را که در اختیار نیروهای منهدم‌شده تحت امر ژنرال هو بود، به غنیمت بگیرند. زمانی که جیانگ کای شک به تایوان رفت، هو نیز همراه او به این جزیره رفت. هو بلافاصله پس از ورودش به تایوان به اتهام «وارد آوردن خسارات عظیم به ارتش و کشور» مورد استیضاح قرار گرفت. اما هو به لطف حمایت جیانگ کای شک از این اتهام مبرا شد. جیانگ حتی وظیفه رهبری عملیات تهاجمی به داخل «سرزمین اصلی»^{۴۴۵} را به هو سپرد؛ عملیاتی که تماماً به شکست انجامید. هو، سال ۱۹۶۲ در تایوان درگذشت بدون اینکه هویت واقعی‌اش به عنوان یک جاسوس کمونیست برملا شود. هویت واقعی هو تا امروز همچنان محرمانه باقی مانده است. جیانگ کای شک در سال‌های پایانی عمرش به این نتیجه رسیده بود که هو به احتمال قوی جاسوس کمونیست‌ها بود. هائوپوتسان^{۴۴۶}، رئیس گاردهای محافظ جیانگ کای شک (و نخست‌وزیر بعدی تایوان)، به ما گفت

که جیانگ از ذکر نام «آکادمی وامپوا» به عنوان محلی که آغازگر دوران حرفه‌ای‌اش بود، نفرت داشت. و دلیل این نفرت هم روشن بود: آکادمی وامپوا در واقع محلی بود برای نشو و نماي جاسوسانی مثل هوتسونگ نان و انبوهی دیگر همانند او.

جاسوسان همچنین نقش‌های کلیدی عمده‌ای را در شکست سپاهیان جیانگ کای شک در سه نبرد عمده‌ای که طی سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۴۹ سرنوشت جنگ داخلی را رقم زد، ایفا کردند. اولین نبرد در منچوری بود. سپهسالار جیانگ برای رهبری سپاهیان ملی‌گرا در این جبهه ژنرال بلندمرتبه خود، ویی لی هوئانگ^{۴۴۷}، را مد نظر قرار داده بود. قبلاً به جیانگ اطلاع داده شده بود که ویی عامل

کمونیست‌هاست اما وی در درستی این خبر شک داشت. جیانگ به رغم این شک و گمان‌ها، در ژانویه ۱۹۴۸ ژنرال ویی را به ریاست سپاه ۵۵۰ هزار نفره ملی‌گرایان در جبهه بسیار مهم منچوری منصوب کرد. ویی در سال ۱۹۳۸ خواهان عضویت در حزب کمونیست چین شده بود. مائو خبر این درخواست را به مسکو منتقل کرده و همچنین به اطلاع روس‌ها رسانده بود که حزب کمونیست چین

دستورالعمل‌هایی به ویی داده تا او به صورت ناشناس در صف ملی‌گرایان باقی بماند. ظاهراً ویی کینه عمیقی از جیانگ به دل داشته زیرا چنین تصویری کرده که جیانگ توجه کافی به وی نشان نمی‌دهد و مانع از ارتقای درجه او شده است. ویی نزد دوستان صمیمی خود اعتراف کرده بود: «من قصد دارم خودم را به کمونیست‌ها بفروشم... ینان از نظر من جای زیبایی است... می‌خواهم با کمونیست‌ها برای سرنوشت جیانگ همکاری کنم.»

جیانگ کای شک اطلاع یافته بود که ویی ارتباطات پنهانی با یک مرتد کمونیست دارد و به همین دلیل در سال ۱۹۴۵ مانع از ارتقای

مقام ویی شده بود. این در حالی بود که ویی در حین جنگ با ژاپنی‌ها در برمه عملکرد بسیار خوبی از خود به نمایش گذاشته بود تا آنجا که لقبِ «ویی صد پیروزی» را به او داده بودند. ویی از این زمان به بعد کینه بیشتری از سپهسالار جیانگ به دل گرفت و نهایتاً در همین سال ۱۹۴۵ به عنوان یک تبعیدی خود خواسته عازم پاریس شد. اما جیانگ از آنجایی که شدیداً در پی جلب رضایت آمریکایی‌ها بود و به کمک مالی آنها سخت نیاز داشت، سال ۱۹۴۸ از ویی دعوت کرد که به چین بازگردد. آمریکایی‌ها تصور می‌کردند که عملکرد ویی در برمه بسیار عالی و تحسین‌آمیز بوده. از نظر آنها ویی فرمانده «لیبرال» ماهر و توانمندی بود. ویلیام استوکس^{۴۴۸}، معاون کنسول سابق آمریکا در «شنیانگ» به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «جیانگ کای شک در تلاشی مذبوحانه ویی را به عنوان فرمانده جبهه منچوری منصوب کرد تا پول و تجهیزات آمریکایی بیشتری دریافت کند زیرا ویی از سوی آمریکایی‌ها به عنوان یک رهبر نظامی توانمند به رسمیت شناخته شده بود.»

ویی به محض اینکه خبر انتصابش را از سوی جیانگ دریافت کرد بلافاصله با سفارت شوروی در پاریس تماس گرفت و آنها را در جریان قرار داد و از این پس هر اقدام و حرکت خود را با حزب کمونیست چین هماهنگ کرد. اولین کاری که ویی کرد بیرون کشیدن نیروهایش از مناطق مختلف منچوری و متمرکز کردن آنها در چند شهر عمده این ایالت بود. او به این ترتیب به کمونیست‌ها اجازه داد که ۹۰ درصد منچوری را بدون انجام کوچک‌ترین نبردی تصاحب کنند. ویی سپس همان چند شهر بزرگی را هم که در اختیار داشت، تسلیم سرخ‌ها کرد. ویی همانند هو بخش عمده‌ای از سپاهیان‌ش را دو دستی تقدیم مائو کرد تا آنها را قتل عام کند.

مائو خواهان این بود که ویی کاری کند که همه سپاهیان ملی گرای تحت فرمانش در منچوری باقی بمانند تا وی (مائو) بتواند سر فرصت همه آنها را از دم تیغ بگذراند. به این ترتیب ویی دستورات مکرر سپهسالار جیانگ را در خصوص انتقال نیروهایش به جینجو^{۴۴۹} (جنوبی ترین ایستگاه راه آهن در منچوری) نادیده گرفت. جینجو می توانست گذرگاه عقب نشینی نیروهای ملی گرا از منچوری به نقاط شرقی و مرکزی چین باشد و ژنرال بار آمریکایی نیز چنین توصیه ای کرده بود، اما ویی همه این توصیه ها را نادیده گرفت. جیانگ کای شک به جای برکنار کردن ویی، وارد یک بحث طولانی چند ماهه با وی شد تا اینکه عاقبت سرخ ها جینجو را هم در پانزدهم اکتبر تسخیر کردند. به این ترتیب صدها هزار تن از نیروهای ملی گرای تحت فرمان ویی عملاً در منچوری به دام افتادند. متعاقباً سپاهیان مائو نیروهای ویی را در معدود شهرهای تحت کنترل ملی گرایان ایزوله کرده و سپس یک به یک آنها را مورد حمله قرار دادند. کل منچوری در پی سقوط شهر شنیانگ در دوم نوامبر، به دست مائو افتاد.

جیانگ کای شک در پی شکست نیروهای ملی گرا در منچوری دستور داد ویی را بازداشت خانگی کنند و سپس قول داد که وی را محاکمه نظامی کند. اما از آنجایی که جیانگ اهل اعدام و یا زندانی کردن نبود به ویی اجازه داد که بدون هیچ مشکلی به هنگ کنگ برود. ویی یک سال بعد، دو روز بعد از اعلام موجودیت چین کمونیست، تلگرافی به مائوزد و برای وی دُم تکان داد: «ای رهبر کبیر، پیروزی های عظیمی را که تحت رهبری های داهیانه شما به دست آمده از صمیم قلب تبریک می گویم... آنقدر خوشحالم که می خواهم همچون یک پرنده هزاران متر پیرم.» اما ویی بنا به دلایل مادی و اقتصادی از رفتن به چین کمونیست خودداری کرد. او سال ۱۹۵۱ با سازمان اطلاعاتی

آمریکا (سیا) تماس گرفت و از آمریکا خواست که از وی به عنوان نیروی سوم حمایت کند. ویی عاقبت سال ۱۹۵۵ به «سرزمین اصلی» (چین کمونیست) بازگشت.

مائو در گفت‌وگویی با برادرزاده‌اش کلمات غضب‌آلودی علیه ویی بیان کرد: «ویی لی هوئانگ تنها بعد از ورشکستگی مالی در هنگ کنگ حاضر شد به کشور بازگردد. مردی همچون ویی لی هوئانگ سزاوار تحقیر است...» و مائو کاری کرد که پستی و حقارت ویی حتماً آشکار شود. رژیم مائو به دوستان کمونیست ویی دستور داد که ارتباطات خود را با او قطع کنند. به این ترتیب ویی سال ۱۹۶۰ در تنهایی و عزلت کامل در پکن درگذشت. کمک بسیار مهم و سرنوشت‌ساز ویی به مائو همچنان محرمانه و ناگفته نگه‌داشته شده است زیرا اگر آشکار شود که فرمانده ارشد دشمن، نیروهای خود را دو دستی تقدیم مائو کرده بود، آن وقت از درخشش «نبوغ نظامی» مائو کاسته می‌شود.

مائو در حین نبرد منچوری هرگز در صحنه این نبرد حضور نیافت. او در مقر تازه خود در «شیبائی پو»^{۴۵۰}، در ۲۵۰ کیلومتری جنوب غربی پکن به سر می‌برد. مائو بعد از سقوط منچوری در اوایل نوامبر ۱۹۴۸ به ارتش سرخ تحت فرماندهی لین بیائو دستور داد که به سمت جنوب حرکت کند. این ارتش حالا بالغ بر ۱/۳ میلیون سرباز و سپاهی داشت و ماموریت جدیدش عبارت بود از نابودی ارتش ۶۰۰ هزار نفره ملی‌گرایان در شمال چین؛ ارتشی که رهبری آن را فو تسویی^{۴۵۱} بر عهده داشت. این ژنرال معروف چینی همان کسی بود که در سال ۱۹۳۶ نخستین پیروزی ارتش ملی‌گرا علیه نیروهای اشغالگر ژاپنی را محقق ساخته بود. رویارویی لین بیائو با فو تسویی، که به «نبرد پکن-تیانجین» معروف شد، دومین نبرد از سه نبرد تعیین‌کننده‌ای بود که

سرنوشتِ جنگِ داخلی را رقم زد.

ژنرال فوتسوویی بر خلاف ویی، عامل مخفی کمونیست‌ها نبود. اما دور تا دور او را عوامل کمونیست محاصره کرده بودند. یکی از این عوامل دختر فوتسوویی بود که بنا به دستور حزب کمونیست در تمامی اوقات کنار پدرش بود و هر حرکت یا تصمیم وی را به حزب گزارش می‌کرد. جیانگ کای شک نظرانی برای حل این مشکل داشت اما هیچ اقدامی نکرد.

ژنرال فوتسوویی در ماه نوامبر، حتی قبل از اینکه نیروهای لین بیائو از منچوری به جنوب بیایند، به فکر افتاد که نیروهایش را تسلیم کند. او قصد داشت بدون در جریان گذاشتن جیانگ، تسلیم دشمن شود. فوتسوویی که ایمان خود را به رژیم جیانگ از دست داده بود، قصد داشت بدون به جا گذاشتن تلفات بیهوده، منطقه تحت کنترلش را تحویل مائو بدهد. او تمایلی نداشت که جنگ به پکن آسیب وارد کند زیرا این شهر پایتخت فرهنگی چین بود و بناهای تاریخی بسیاری را در خود جا داده بود. ژنرال فوتسوویی هیچ توهمی نسبت به سرخ‌ها نداشت. او زمانی درباره کمونیست‌ها علناً گفته بود: «رژیم کمونیستی قساوت، وحشت و جباریت به ارمغان خواهد آورد.» به همین دلیل فوتسوویی از سراسر اکراه مجبور بود نیروهای خود را تسلیم سرخ‌ها کند؛ و این تصمیم هولناک و ویرانگری برای وی به شمار می‌رفت. فوتسوویی چنان پریشان حال شده بود که بر سر و صورت خود مشت می‌کوبید و به خودکشی می‌اندیشید.

جیانگ کای شک از وضع روحی فوتسوویی اطلاع داشت. او در دوازدهم دسامبر در دفتر خاطرات روزانه‌اش نوشت: «فوتسو عمیقاً افسرده شده است... و ظاهراً دارد دیوانه می‌شود.» اما جیانگ حتی در چنین شرایطی هم حاضر نشد فوراً از کار برکنار کند. زمانی که فوتسو استعفای خود را تقدیم جیانگ کرد، او با لحنی احساساتی جواب داد: «ده هزار بار نه.» مائو که از طریق دختر فوتسوویی کاملاً در جریان اوضاع و احوال روحی فوتسوویی بود، تصمیم گرفت حداکثر بهره‌برداری را از این وضع بکند. مائو خواهان چیزی بیشتر از تسلیم خشک و خالی حریف بود. مائو حالا قصد داشت از این فرصت استفاده کرده، خودش را در چشم مردم همچون یک فرمانده نابغه در صحنه نبرد جلوه دهد؛ نابغه‌ای که موفق به شکست دادن ژنرال فوتسوویی معروف شده. به این ترتیب زمانی که فوتسوویی نمایندگان خود را با پیشنهاد تسلیم نزد مائو فرستاد، مائو برای نزدیک دو ماه آنها را سردوانید. او به پیشنهاد تسلیم فوتسوویی پاسخ منفی داد زیرا می‌خواست تا سرحد امکان سربازان بیشتری را از دم تیغ بگذراند. هدف مائو این بود که این تصور را در اذهان مردم به وجود آورد که ژنرال فوتسوویی تنها پس از تحمل تلفات بی‌شمار در میدان جنگ مجبور به ارائه پیشنهاد تسلیم شده است. مائو طی دو ماه سردوانی ژنرال فوتسو، تلفات قابل توجهی به سپاهیان وی وارد کرد. در این هنگام وضع روحی فوتسو به قدری بد بود که قدرت تصمیم‌گیری و فرماندهی نداشت. یکی از افسران سابق فوتسو به یاد می‌آورد که: «طی یکی از نبردهای کلیدی با سرخ‌ها نزد ژنرال فوتسو رفتم تا از وی کسب تکلیف کنم... او به شدت متشنج بود و دستانش می‌لرزید. وقتی به او گفتم چه باید بکنیم، لاقیدانه جواب داد: به مقتضای وضع عمل کن. در اینجا بود که فهمیدم کارمان تمام است...» به این ترتیب ارتش مائو

شهرها را یکی پس از دیگری تسخیر کرد. تیانجین نیز که سومین شهر بزرگ چین بود در پانزدهم ژانویه ۱۹۴۹ سقوط کرد. مائو تنها در این هنگام که توانسته بود خودش را به عنوان یک نابغه بزرگ صحنه نبرد جلوه دهد پیشنهاد تسلیم ژنرال فو را پذیرفت و به این ترتیب پکن بدون هیچ نبردی به دست مائو افتاد. حالا مائو می‌توانست ادعا کند که ژنرال فو بعد از تحمل خسارت‌ها و تلفات عمده در میادین جنگ، مجبور به ارائه پیشنهاد تسلیم شده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت که کل این نبرد می‌توانست هرگز رخ ندهد و جان هزاران نفر هم بیهوده از بین نرود. اما مائو جور دیگری می‌اندیشید و عمل می‌کرد. فو تسویی در هم شکسته تا هنگام مرگش در چین کمونیست در سال ۱۹۷۴ با مائو همکاری کرد.

تقریباً هم‌زمان با وقوع نبرد ساختگی «پکن - تیانجین»، نبرد سوم که به مراتب واقعی‌تر از دو نبرد نخست بود، در مرکز چین در شمال نانجینگ (پایتخت حکومت جیانگ کای شک) به وقوع پیوست. در این نبرد که به «نبرد هویی - های»^{۴۵۲} معروف است و از نوامبر ۱۹۴۸ تا ژانویه ۱۹۴۹ طول کشید، بیش از یک میلیون سرباز شرکت داشتند. این بار فرمانده ارتش ملی گرایان نه عامل مخفی کمونیست‌ها بود و نه مردی روان پریش و در هم شکسته. اما زیر دستان این فرمانده، و از جمله دو ژنرال از معاونینش، از جاسوسان قدیمی کمونیست‌ها در ارتش ملی گرایان بودند. یکی از آنها بیست سال پیش و دیگری ده سال پیش به صورت محرمانه عضو حزب کمونیست چین شده بودند. این دو ژنرال به محض آغاز جنگ در عرض ۴۸ ساعت دروازه ورودی به صحنه نبرد را به روی سپاهیان سرخ باز کردند.

اما خرابکاران اصلی دو مرد دیگری بودند که در ستاد مرکزی ارتش ملی گرا مستقیماً زیر دست سپهسالار جیانگ کای شک کار می‌کردند.

این دو لیو فئی^{۴۵۳} و کوچوکویی^{۴۵۴} نام داشتند که جزو گروهی بودند که نقشه‌های جنگی را طراحی و ترسیم می‌کردند. آنها با ارائه توصیه‌های عمداً نادرست و اعزام نیروها به مکان‌های نامناسب عملاً کاری کردند که ارتش ملی گرا در موضع دفاعی ضربه‌پذیری قرار بگیرد. لیو فئی و کوچوکویی تا آنجا پیش رفتند که نقشه‌های جنگی ملی‌گرایان را محرمانه تقدیم کمونیست‌ها کردند.

جیانگ کای شک مخصوصاً اتکای زیادی به کوچوکویی داشت به‌طوری که هر روز از طریق تلفن با او در تماس بود و به توصیه‌های ویرانگری گوش و عمل می‌کرد. کوچوکویی در این هنگام از سوی برخی فرماندهان ارتش ملی‌گرا به جاسوسی و خیانت متهم شده بود. حتی ویگو، پسرخوانده جیانگ، نیز بدگمانی خود را به کوچوکویی ابراز کرده بود. اما سپهسالار جیانگ آنقدر تعلل کرد که دیگر کار از کار گذشت و تازه موقعی هم که تصمیم به اقدام گرفت صرفاً به منتقل کردن کوچوکویی به ایالت سیچوان اکتفا کرد. جیانگ بنا به توصیه لیو فئی، دیگر جاسوس بزرگ کمونیست‌ها، کوچوکویی را به سیچوان فرستاد. کوچوکویی بعدها در سیچوان ارتش کاملاً را دو دستی تسلیم کمونیست‌ها کرد.

مائو تا اواسط ژانویه ۱۹۴۹ در هر سه نبرد مهم به پیروزی دست یافته بود. حالا تمامی مناطق چین در شمال رودخانه یانگسه در اختیار مائو قرار گرفته بود. این در حالی بود که ۸۰ درصد سپاهیان جیانگ در این مناطق مستقر بودند. مائو به جاسوسانش در ارتش ملی‌گرا دستور داد به مناطق جنوبی یانگسه که هنوز توسط سرخ‌ها فتح نشده بود بروند. او از آنها خواست که منتظر بمانند تا ارتش سرخ به مناطقشان آمده و سپس در لحظه مناسب سپاهیان خود را یکی پس از دیگری تسلیم سرخ‌ها کنند. کله‌گنده‌های ملی‌گرا گروه گروه سوار کشتی‌ها شدند و

فرار کردند. مائو در هفتم ژانویه به اطلاع استالین رساند: «بسیاری از مردان سرشناس حکومت جیانگ کای شک، و از جمله پائی چونگ هشی^{۴۵۵} وزیر دفاع، خواهان گفت و گو و معامله شده است. پائی برای ما پیغام فرستاده که حاضرم هر دستوری را که حزب کمونیست چین بدهد بلافاصله اجرا کنم...» مائو به پائی و دیگر ملتمس کنندگان دستور داد که فعلاً همراه جیانگ کای شک بمانند و حتی در مواردی به صورت مصلحتی دست به مقاومت بیشتری علیه سرخ‌ها بزنند تا زمان مناسب برای حل نهایی قضیه فرا برسد. با وجودی که رود یانگسه سد نفوذ ناپذیری در برابر سرخ‌ها به شمار می‌رفت و ملی‌گرایان ناو عظیمی در این رود بزرگ داشتند اما جاسوسان و خیانتکاران کاری کردند که راه فتح پایتخت (نانجینگ) و مرکز اقتصادی چین (شانگهای) و مابقی نقاط کشور به روی سرخ‌ها باز شود. مائو در دهم ژانویه محرمانه به اطلاع استالین رساند که حکومت وی «می‌تواند در تابستان یا حتی زودتر» برقرار شود.

پیروزی مائو در جنگ داخلی تا حد زیادی به واسطه ارزیابی‌های ضعیف جیانگ کای شک در خصوص همکاریانش بود. هر چند که باید اذعان کرد که یافتن و ریشه‌کنی جاسوسان کمونیست نیز کار چندان آسانی برای جیانگ کای شک نبود. اما مائو، بر عکس، رهبری بود که به قضیه جاسوسان نفوذی دشمن شدیداً حساس بود و کوچک‌ترین احتمالات در این مورد را بررسی می‌کرد و مانع از نفوذ آنها می‌شد. کارزارهای تروریستی مائو درینان و در دیگر پایگاه‌های سرخ عملاً موجب قطع هرگونه ارتباطی میان کمونیست‌ها با مناطق ملی‌گرا شده بود. همچنین نابودی حریم خصوصی کمونیست‌ها به معنای آن بود که هیچ کمونیستی تحت رژیم مائو حتی اگر هم خواهان برقراری تماس با ملی‌گرایان بود باز توانایی انجام چنین کاری

را نداشت.

و مائو هرگز از میزان فشارهای خود کم نکرد. او هر بار که منطقه و پرسنل بیشتری را به دست می‌آورد، اقدامات نظارتی خود را شدت بیشتری می‌بخشید و برای مثال هر عضو تازه حزب را وادار می‌کرد که تمامی جزئیات درباره خانواده، دوستان و آشنایانش را روی کاغذ بنویسد. و این تازه در مورد اعضای معمولی و تازه‌وارد حزب بود. مائو هرگز از جست و جو در پس اذهان اعضای رده بالای حزب خسته نشد. او به هر نقطه ضعف قابل تصویری توجه می‌کرد و هر روزنه احتمالی را مسدود می‌کرد. تنها چند جاسوسِ معدود (چه ملی‌گرا، چه خارجی) از زیر نگاه دقیق مائو جان سالم به در بردند اما این جاسوسان هیچ کدام موفق به نفوذ در رده‌های بالای حزب کمونیست و ارتش سرخ نشدند و لذا نقش آنها در روند حوادث کم اهمیت بود.

علاقه و وابستگی شدید جیانگ کای شک به همسرش نیز عامل کمک‌کننده‌ای بود تا جیانگ چین را از دست بدهد. تی وی سونگ، اولین نخست‌وزیر چین بعد از پایان جنگ چین و ژاپن، برادرزن جیانگ کای شک بود. خواهرزن جیانگ کای شک نیز با خانواده‌ای به اسم کونگ^{۴۵۶} وصلت کرده بود. خانواده‌های سونگ و کونگ بعد از نخست‌وزیر شدن تی وی سونگ حسابی پولدار شدند. سونگ پس از اینکه نخست‌وزیر شد تغییرات فاحشی در نرخ برابری ارزش پول منطقه منچوری (که سابقاً حکومت دست‌نشانده ژاپن بر آن حکم می‌راند) با پولی که در دیگر مناطق چین در جریان بود، به وجود آورد. این تغییر فاحش و غیرعادی که حدوداً یک به دو بیست بود، از جمله باعث شد که دو خانواده سونگ و کونگ به ثروت هنگفتی دست یابند. اما سوی دیگر سکه، فقیرتر شدن اکثریت مردم در مناطقی بود

که قبلاً تحت اشغال ژاپنی‌ها قرار داشت؛ مناطقی که شهرهای بزرگی مثل نانجینگ و شانگهای را نیز شامل می‌شد. به این ترتیب بخش عظیمی از طبقه متوسط چین به واسطه سیاست‌های اقتصادی نادرست نخست وزیر تی وی سونگ به زیر خط فقر سوق داده شدند. مقامات دولتی در دوران نخست وزیری سونگ درگیر اختلاس‌ها و ارتشاهای سنگین شدند. آنها با تهدید ثروتمندان و زدن انگ «همکار ژاپنی‌ها» بر پیشانی‌شان، آنها را تلکه و سرکیسه می‌کردند. خود جیانگ کای شک از فساد مقامات و ماموران دولتی اطلاع داشت. او در دفتر خاطرات روزانه‌اش نوشت: «آنها» مقامات دولتی [به اسراف کاری‌های افراطی تن داده‌اند، و به شکل عنان گسیخته و نامحدودی زنبارگی و قماربازی می‌کنند... آنها اغنیا را سرکیسه می‌کنند و با فیس و افاده به دیگران فخر می‌فروشند و کسی هم جلودارشان نیست. «روزنامه نافذ» (تا کونگ پائو)^{۴۵۷} از این مصیبت به عنوان «مصیبت پیروزی» [پیروزی بر ژاپن اشغالگر] نام برد.

جیانگ کای شک هنگامی که ژاپن در پایان جنگ جهانی دوم تسلیم شد، ظاهر باشکوه پیروزمندی داشت. اما او طی مدت زمان کوتاهی این سیمای درخشان و موفق را از دست داد. تورم عنان گسیخته، کمبود شدید مواد غذایی، احتکار و ارتشا در تمامی شهرها شیوع یافت. دولت سونگ نه تنها ذخائر پولی خود را به انتها رساند بلکه مقادیر قابل توجهی از طلا، نقره و ارز خارجی را که از حکومت دست‌نشانده ژاپن در چین به ارث برده بود، ضایع و تلف کرد. سونگ‌ها و کونگ‌ها به ذخایر ارز خارجی دسترسی کاملی داشتند و از انواع رانت‌های اقتصادی بهره‌مند بودند. آنها با استفاده از همین رانت‌ها و امتیازها، کالاهای آمریکایی را خریداری می‌کردند و در چین می‌فروختند. این نوع معاملات سودهای عظیمی برای این دو خانواده

از پی آورد اما چین را دچار کسری توازن تجاری عظیمی کرد. گفته می‌شود که این کسری تجاری چین (در سال ۱۹۴۶) بیشترین کسری تجاری در تاریخ این کشور بوده است. پیامد چنین امری ورشکستگی بخش‌های بزرگی از صنعت و تجارت کشور بود. تی وی سونگ نهایتاً در پی اعتراضات و حملات شدید نمایندگان «شورای ملی»، در تاریخ اول مارس ۱۹۴۷ مجبور به استعفا از مقام نخست وزیری شد. جیانگ کای شک دستور داد یک کمیته تحقیق و تفحص درباره مفاسد مالی شرکت‌های وابسته به دو خانواده سونگ و کونگ تشکیل شود. این کمیته نهایتاً به اطلاع جیانگ رساند که شرکت‌های مذکور مقررات قانونی را زیر پا گذاشته و بیش از ۳۸۰ میلیون دلار اختلاس کرده‌اند. اما همه کاری که سپهسالار جیانگ کرد کنار گذاشتن تی وی سونگ از مشاغل بالای دولتی و ارتشی بود. مردم خواهان مجازات سونگ بودند اما برخورد ضعیف جیانگ باعث عصبانیت مردم شد و به ویژه یأس و دل‌سردی هواداران صادق و درستکار جیانگ را موجب گردید. شکست جیانگ در مقابله با فساد مالی، و به ویژه عدم قاطعیت او در مواجهه با خلاف کاری‌های مالی خانواده همسرش، موجب شد که حمایت آمریکا را هم از دست بدهد.

گزارش کمیته تحقیق در مورد اقوام جیانگ کای شک قرار بود محرمانه باقی بماند. اما یکی از روزنامه‌های متعلق به ملی‌گرایان، موسوم به «روزنامه مرکزی»، نسخه‌ای از گزارش کمیته تحقیق و تفحص را به دست آورد و در بیست و نهم جولای اقدام به انتشار آن کرد. سرو صدای بسیاری در مورد اختلاس ۳۰۰ میلیون دلاری اقوام جیانگ به پا شد. همسر جیانگ کای شک گوشی تلفن را برداشت و با عصبانیت بسیار از شوهرش خواست که «روزنامه مرکزی» را وادار به چاپ این یادداشت «پوزش و تصحیح» بکند که عدد واقعی ذکر شده

در گزارش سه میلیون دلار بوده و نه ۳۰۰ میلیون دلار. روزنامه دو روز بعد این یادداشت را چاپ کرد و مدعی شد که اشتباه در تشخیص ممیزها باعث این «اشتباه بزرگ» شده و گرنه رقم اصلی همان سه میلیون دلار است!

جیانگ دائماً تحت تاثیر احساسات شخصی بود و اجازه می داد که این نوع احساسات بر تصمیم گیری های سیاسی و نظامی وی اثر گذارد. او چین را تقدیم مردی کرد که هیچ کدام از این نقطه ضعف ها را نداشت.

بخش سی‌ام: چین فتح می‌شود

(۱۹۴۶-۱۹۴۹: از ۵۲ تا ۵۵ سالگی مائو)

مهیبت‌ترین سلاحی که مائو در اختیار داشت سنگدلی‌اش بود. او در سال ۱۹۴۸ زمانی که ارتش سرخ نتوانست با حمله مستقیم شهر بزرگ چانگ‌چون^{۴۵۸} در منچوری را تسخیر کند، به سپاهیان خود دستور داد مردم شهر را آنقدر گرسنگی بدهند تا سپاهیان مدافع شهر مجبور به تسلیم شوند. مائو در سی‌مه ۱۹۴۸ به لین بیائو، فرمانده ارتش سرخ در منچوری، دستور داد: «چانگ‌چون را به شهر مردگان تبدیل کن.»

فرمانده ارتش ملی‌گرایان که وظیفه دفاع از چانگ‌چون را بر عهده داشت، ژنرال چنگ‌تونگ‌کو^{۴۵۹}، قهرمانی ملی‌ای بود که قبلاً با موفقیت علیه ژاپنی‌ها جنگیده بود. او حاضر نشد شهر را به سرخ‌ها تسلیم کند. و از آنجایی که ذخیره غذایی این شهر نیم میلیون نفری تا ماه جولای به پایان می‌رسید ژنرال چنگ‌تصمیم گرفت که مردم شهر را تخلیه کند.

اما لین بیائو که دستورات را از مائو می‌گرفت برای ژنرال چنگ پیغام فرستاد: «خروج شهروندان از محدوده شهر ممنوع است.» کمونیست‌ها فقط به آن دسته از شهروندانی که دارای پول، سلاح، مهمات یا چیز به درد بخور دیگری بودند اجازه خروج از شهر را می‌دادند. کمونیست‌ها همچنین سربازان ملی‌گرا را تشویق می‌کردند که خود را تسلیم کنند، اما به شهروندان عادی اجازه خروج نمی‌دادند. به این ترتیب اهالی شهر عملاً در داخل محدوده‌های شهر زندانی شده بودند. مائو به لین بیائو گفته بود که به نظر وی «ژنرال چنگ از نوع آدم‌های مهربان و شریف است» بنابراین با سلاح قتل‌عام اهالی شهر (از طریق گرسنگی دادن آنها) می‌توان وی را وادار به تسلیم

کرد. مائو با این که خودش بویی از رحم و مهربانی نبرده بود اما به خوبی آگاه بود که چگونه باید از رحم و مهربانی دیگران به نفع خودش استفاده کرد. با این وصف، ژنرال چنگ تصمیم گرفت تا آخر خط برود؛ هر چند که کاملاً فرسوده شده بود.

لین بیائو سه ماه بعد از محاصره شهر چانگ چون به مائو گزارش داد: «محاصره شهر نتایج قابل توجهی به بار آورده و قحطی گسترده‌ای را در سطح شهر موجب شده است... ساکنین شهر عمدتاً از طریق خوردن علف و برگ‌های درختان زنده مانده‌اند و بسیاری از آنها هم از فرط گرسنگی جان داده‌اند... سیاست اصلی ما جلوگیری از خروج شهروندان از محدوده‌های شهر است... ما دور تا دور شهر، هر پنجاه متر پست‌های نگهبانی همراه سیم خاردار و خندق برپا کرده‌ایم به طوری که هیچ روزه‌ای برای فرار [شهروندان] وجود ندارد... ما کسانی را که از شهر فرار می‌کنند ترغیب می‌کنیم که دوباره به شهر باز گردند... گرسنگی روز به روز بدتر و بدتر می‌شود و همین امر باعث شده که بر تعداد فراریان و پناهندگان افزوده شود... ما این افراد را به زور به شهرشان که حالا سرزمین سوخته شده بر می‌گردانیم... بسیاری از گرسنگی مرده‌اند. تنها در یک نقطه ۲۰۰۰ نفر جان داده‌اند...»

سیاست مذکور به قدری بی‌رحمانه و سنگدلانه بود که سربازان سرخ در اجرای آن دچار شک و تردید شده بودند. لین بیائو در گزارش خود به مائو نوشت:

«انبوه آدم‌های گرسنه جلوی پاهای سربازان ما زانو می‌زنند و التماس کنان خواهان اجازه خروج می‌شوند. بعضی‌ها بچه‌های خود را در جلوی پای سربازان ما می‌گذارند و به شهر باز می‌گردند. عده‌ای دیگر خود را با زنجیر به پست‌های نگهبانی ما بسته‌اند. نگهبانان قادر به

تماشای چنین صحنه‌های رقت‌انگیزی نیستند. برخی از نگهبانان ما مخفیانه به پناهندگان اجازه خروج می‌دهند. ما مانع از انجام این کار شدیم اما بعداً پی بردیم که برخی از سربازان برای وادار کردن پناهندگان به بازگشت به شهر آنها را کتک می‌زنند و حتی به شلیک گلوله نیز متوسل می‌شوند. عده‌ای از اهالی شهر به همین سبب کشته شده‌اند...»

حتی لین بیائوی سنگدل هم توصیه کرد که به پناهندگان اجازه خروج داده شود. اما هیچ جوابی از جانب مائو نیامد. لین بیائو با وجودی که با تاکتیک وتوی مائو از طریق سکوت آشنا بود، راساً دست به کار شد و دریازدهم سپتامبر به سپاهیان خود دستور داد: «پناهندگان چانگ‌چون را بلافاصله آزاد کنید...» اما این دستور اجرا نشد زیرا مائو خواهان چنین اقدامی نبود. تنها به کسانی اجازه خروج از شهر را دادند که دارای اشیاء و متعلقات به درد بخوری برای سرخ‌ها بودند. این به معنای آن بود که فقط خانواده‌های نسبتاً ثروتمند امکان خروج از شهر را دارند. زنی که جان سالم از فاجعه شهر چانگ‌چون به در برده، به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «کمونیست‌ها بالا و پایین می‌رفتند و اعلام می‌کردند: هر کسی که تفنگ، مهمات جنگی و دوربین دارد، با تحویل این وسایل می‌تواند اجازه خروج از شهر را بگیرد. آنها با سربازان ملی‌گرا و خانواده‌های آنها به نوع دیگری برخورد می‌کردند.» خانواده این شخص در شانزدهم سپتامبر موفق به خروج از شهر شد. شوهر این زن پزشک بود و بنابراین به درد سرخ‌ها می‌خورد و به همین دلیل هم بود که سرخ‌ها به آنها اجازه خروج دادند.

شهردار چانگ‌چون در گزارشی نوشت که بعد از اواسط سپتامبر به دلیل فرارسیدن پاییز و از بین رفتن آخرین برگ‌های درختان، تعداد

مرگ و میر شهروندان به شدت افزایش یافت. جمعیت نیم میلیونی شهر بعد از پنج ماه محاصره سرخ‌ها به ۱۷۰ هزار نفر کاهش یافت. تعداد کشته شدگان در این شهر به مراتب بیشتر از تعداد کشته شدگان چینی در جریان قتل عام مردم نانجینگ در سال ۱۹۳۷ به دست اشغالگران ژاپنی بود.^{۴۶۰}

یکی از کمونیست‌هایی که در صحنه قتل عام چانگ‌چون حضور داشت، احساسات خود و رفقاییش را اینگونه برای ما شرح داد:

«موقعی که ما در بیرون شهر خبردار شدیم که بسیاری از اهالی شهر از فرط گرسنگی مرده‌اند، خیلی شوکه نشدیم. ما در این هنگام بیرون شهر بودیم و هنوز توده‌های عظیم اجساد را ندیده بودیم، و به همین دلیل اعتنای زیادی به این خبرها نکردیم. اما موقعی که وارد شهر شدیم و جنازه‌ها را دیدیم، دیگر نتوانستیم بی تفاوت باقی بمانیم. همه ما شروع به گریستن کردیم. خیلی‌ها این پرسش‌ها را مطرح می‌کردند که: مگر قرار نبود ما برای فقرا بجنگیم؟ کدام یک از این مردگان آدم ثروتمندی بوده است؟ کدام یک از اینها جزو ملی‌گرایان بوده؟ اینها همه از فقرا بوده‌اند.»

جلوی پخش اخبار مربوط به این قساوت و سنگدلی بزرگ گرفته شد. به محدود افرادی که گذرنامه خروج از شهر را گرفته بودند گفته شده بود که باید «چهار قانون پناهندگی» را حتماً رعایت کنند. یکی از این چهار قانون «عدم پخش شایعات» بود که معنای آن وادار کردن مردم به سکوت بود. بنا به گفته سویو^{۴۶۱} ژنرال سرخ، الگوی چانگ‌چون -

گرسنگی دادن به مردم شهر تا حد مرگ با هدف وادار به تسلیم کردن سپاهیان مدافع شهر - در «تنها چند شهر محدود دیگر» به اجرا درآمد؛ شهرهایی که بنا به دلایل قابل درک نام دقیق آنها هرگز اعلام نشد.

شهروندان در مناطق تحت کنترل کمونیست‌ها همچنین به نحو بی‌رحمانه‌ای مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند. اغلب مردانِ درس‌ن کار یا به زور در ارتش‌های رو به توسعه سرخ به عنوان سرباز ثبت نام می‌شدند یا برای انجام کارهای بدنی خطرناک به جبهه اعزام می‌شدند. تعداد این نوع «کارگران به بیگاری گرفته شده» به مراتب بیشتر از «سربازان تازه ثبت نام شده» بود. برای مثال سرخ‌ها در منچوری حدود ۱/۶ میلیون نفر را به بیگاری گرفتند که تقریباً دو برابر سربازانی بود که به تازگی جذب ارتش سرخ شده بودند. سرخ‌ها در نبردهای «پکن - تیآن‌جین» و «هویی - های» به ترتیب از ۱/۵ میلیون و ۵/۴۳ میلیون کارگر بدون مزد استفاده کردند. ملی‌گرایان برای انجام کارهای بدنی دشوار در جبهه‌های نبرد - از جمله برپا کردن و برچیدن سنگرها و حمل و نقل مهمات جنگی و مجروحین نبرد - از کارگران حقوق‌بگیر استفاده می‌کردند اما سرخ‌ها برای انجام همین کارها از نیروی کار رایگان بهره می‌بردند.

زنان در مناطق تحت کنترل سرخ‌ها مجبور به انجام کار در مزرعه بودند. بچه‌ها و مردانی که برای انجام کار در جبهه نامناسب تشخیص داده می‌شدند نیز مجبور بودند همراه زنان در مزارع کار کنند. وظیفه نگهداری و مراقبت از مجروحین جنگی، دوخت و دوز یونیفورم‌های سربازان، دوختن کفش و پوتین، و آشپزی برای کارگران و سربازان پر تعداد ارتش سرخ نیز بر عهده زنان بود. هر خانواده‌ای موظف بود که مقدار مشخصی مواد غذایی در اختیار ارتش سرخ بگذارد.

خانواده‌های روستایی تنها طی «نبرد هویی - های» بیش از ۲۲۵ میلیون گرم غلات تحویل سرخ‌ها دادند. غذا نقش مهم دیگری را هم بازی می‌کرد. سرخ‌ها با استفاده از «اهرم غذا» جنگ روانی کارآمدی را علیه سپاهیان معمولاً گرسنه ملی‌گرایان سازماندهی کرده و از این

طریق موفق شدند بسیاری از این سپاهیان را به اردوی سرخ‌ها جلب کنند.

ملی‌گرایان در اواخر جنگ از معضل کمبود مواد غذایی در رنج بودند. مواد غذایی ملی‌گرایان عمدتاً از طریق راه آهن یا خطوط هوایی تامین می‌شد. یکی از کهنه سربازان ملی‌گرا به ما گفت: «حدود صد‌ها هزار تن از سپاهیان ملی‌گرا برای مدت یک ماه در منطقه‌ای گرفتار شده بودند. هوا ده درجه زیر صفر بود و گرسنگی پیداد می‌کرد. سربازان موقعی که بسته‌های غذا از هواپیما پرتاب شد به سمت این بسته‌ها هجوم آوردند. چنان رقابت شدیدی بین سربازان [برای رسیدن به مواد غذایی] در گرفته بود که آنها دست به اسلحه برده و یکدیگر را کشتند. بعدها که این مواد به انتها رسید، سربازان شروع به خوردن بدنه درختان کردند که غذای خوبی برای آنها به شمار می‌رفت. آنها نهایتاً به خوردن کمربندهای چرمی و تخت چرمی کفش‌ها و یا موش‌های مرده رو آوردند. به این ترتیب سرخ‌ها برای نابود کردن ما هیچ نیازی به شلیک گلوله نداشتند؛ تنها کاری که باید می‌کردند پرتاب چند سنگ به این ۳۰۰ هزار ارواح گرسنه بود تا کاملاً از پا در آیند. و این کاری بود که آنها کردند... برخی از سربازان ما قبل از اینکه به چنین سرنوشت مرگباری دچار شوند خود را به اردوی سرخ‌ها تسلیم کردند. سرخ‌ها از پشت بلندگوها فریاد می‌زدند: سلام جیانگ کای شک، ما اینجا کیک‌های خوشمزه داریم، تشریف بیاورید میل کنید. و کیست که نداند هیچ حجمی از سیاست به خوبی یک وعده غذا نیست. هر کسی می‌داند که گوشت خوک بریان بهتر از کمر بند چرمی و تخت چرمی کفش‌هاست.»

بسیاری از دهقانان جدا از اجابت تقاضاهای گوناگون سرخ‌ها و ارائه خدمات مجانی به آنها، خانه‌های خود را خراب کردند تا از این طریق

لوازم و مصالح لازم برای ساختن پل‌ها یا هیزم لازم برای آشپزخانه‌های ارتش سرخ فراهم شود. تمامی مناطق تحت کنترل سرخ‌ها مبدل شد به ماشین جنگی عظیمی که هر وجهی از زندگی اهالی را در بر می‌گرفت. همه اهالی مجبور بودند بیست و چهار ساعته با تمام قوا برای پیش‌بردن این ماشین جنگی کار کنند. این تلاشی بود که حتی در زیر آتش جنگ نیز ادامه داشت. مائو اسم این را گذاشته بود «جنگِ خلقی» اما «خلق» بر خلاف افسانه‌سازی‌های دروغین کمونیست‌ها هرگز این نوع حمایت بی‌امان و همه‌جانبه را به صورت داوطلبانه و مشتاقانه در اختیار سرخ‌ها نگذاشت. تنها ارباب و حشیانه بود که «خلق» را وادار کرد که خدمات خود را، به قول مائو، «برای یک مدت طولانی به صورت خستگی‌ناپذیر عرضه کند.» فرایندی که مائو برای تحقق این هدف به کار گرفت اسم بی‌مسمای «اصلاحات ارضی» را بر پیشانی خود داشت.

کمونیست‌ها در حین جنگ علیه ژاپن سیاست مصادره و بازتوزیع زمین را کنار گذاشته و به جای آن سیاست کاهش بهای زمین را در پیش گرفته بودند. آنها زمانی که جنگ علیه جیانگ کای شک را با تمام قوا آغاز کردند، دوباره به سیاست افراطی پیشین خود رو آوردند. اما باز توزیع زمین وجه اصلی «اصلاحات ارضی» مائو نبود. آنچه که واقعاً اهمیت داشت موضوع «نبرد علیه زمین‌داران» بود که معنای واقعی آن اعمال خشونت علیه افراد نسبتاً مرفه‌تر بود. «در چین بر خلاف شوروی کمونیست زمین‌داران بسیار اندکی وجود داشت.» خشونت به طرز حساب‌شده‌ای در جلسات بزرگ توده‌ای که دهقانان در آن حضور داشتند اعمال و ابراز می‌شد. آنهایی که به عنوان قربانی انتخاب شده بودند اجباراً به روی سکو برده می‌شدند و در مقابل مردم قرار می‌گرفتند. سپس حاضران در جلسه شروع

می کردند به دادنِ فحش و ناسزا به قربانیانِ بخت برگشته. آنها با سردادن شعارهای تند، و تکان دادنِ مشتها، پیل ها و بیلچه های خود در آسمان خواستار مجازات «زمین داران زالو صفت» می شدند. در مرحله بعدی، شبه نظامیان روستایی و افراد قلچماق به روی صحنه می رفتند و مشغولِ آزار دادن قربانیان می شدند. طیف شکنجه ها گسترده بود و از وادار کردن قربانی به زانو زدن بر کف صحنه شروع و به آویزان کردن او از میچ دست یا کمر ختم می شد. در برخی موارد شدت شکنجه ها به حدی بود که قربانی درجا به قتل می رسید. آلت قتاله نیز معمولاً ابزار و آلات کشاورزی بود. شکنجه ها حتی می توانست شکلی به مراتب خشن تر از این به خود بگیرد. حزب به اعضای خود دستور داده بود که مانع ابراز خشونت در این نوع جلسات نشوند. چنین توجیه می شد که این اعمال انتقامی که از سوی ستمدیدگان ابراز می شود کاملاً مشروع و به حق است. به اعضای حزب گفته شده بود که آنها باید به مردم اجازه دهند که «هر مجازاتی را که دلشان می خواهد در مورد کسانی که آنها را سرکوب و استثمار کرده اند، اعمال کنند.» رهبری حزب در واقع خواهان تشویق رفتارهای خشن بود. رهبری حزب در مناطقی که هیچ خشونتی وجود نداشت، کادرهای محلی حزب را متهم به رها کردن جنبش «اصلاحات ارضی» می کرد و بلافاصله آنها را از کار برکنار می ساخت. کانگ شنگ، کارشناس امور تروریستی مائو، الگوی جدیدی را در فاصله مارس تا ژوئن ۱۹۴۷ ابداع کرد. اعضای حزب و رژیم در دیگر مناطق سرخ نیز ملزم به کپی برداری از روش های ابداعی کانگ شنگ شدند. این واقعیت که امور «اصلاحات ارضی» به دست مردی سپرده شده بود که کارشناس و متخصص شکنجه و رعب افکنی بود و عملاً هیچ اطلاع و دانشی درباره زمین و اصلاحات ارضی نداشت، خود

گویای ماهیت و سرشت واقعی برنامه به اصطلاح «اصلاحات ارضی» مائو است. کانگ شنگ عازم دهکده هائوجیاپو^{۴۶۲} در شمال غربی ایالت شانشی شد. او بعد از شرکت در اولین جلسه تظاهرات عمومی در این دهکده، اعضای محلی حزب را متهم به «زیادی مؤدب بودن» کرد. کانگ شنگ اضافه کرد: «باید آزار و تنبیه را محور کارتان قرار دهید... به دهقانان آموزش دهید که هیچ رحم و دلسوزی‌ای نداشته باشند... باید چند نفری کشته شوند. از کشته شدن افراد هیچ واهمه‌ای به خود راه ندهید.»

کانگ شنگ به اعضا و فعالین حزبی گفت که آنها می‌توانند کل اعضای یک خانواده، و حتی بچه‌ها، را هدف قرار دهند. او در تظاهرات بعدی کناری ایستاد و با لبخندی بر چهره، صحنه کتک خوردن «زمین‌داران کوچولو» را تماشا کرد. کسانی که این بچه‌ها را کتک می‌زدند بچه‌های دهکده بودند. هر کسی می‌توانست به راحتی متهم شده و در جایگاه قربانی قرار بگیرد. کانگ شنگ مخصوصاً دایره شمول تعیین متهم را وسیع گرفته بود تا از این طریق بتوان به راحتی هر کسی را به عنوان «زمین‌دار» یا «کولاک» شکنجه و قربانی کرد. هدف این بود که در مناطقی که هیچ «زمین‌دار»ی وجود نداشت کسانی به عنوان قربانی تعیین و مجازات شوند تا تنور «اصلاحات ارضی» مائو روشن و داغ بماند. (روش فوق به ویژه مناسب مناطقی بود که برای سالیان متمادی تحت اشغال سرخ‌ها بودند و نتیجتاً از مدت‌ها قبل همه ثروتمندان و زمین‌داران این مناطق به فقر و افلاس مبتلا شده بودند.) کانگ شنگ فرمول جدید و بسیار گل و گشادی را برای یافتن و مجازات کردن قربانیان ابداع کرده بود: «هر کسی را که توده‌های مردم از وی نفرت دارند می‌توان دستگیر و مجازات کرد.» و به این ترتیب هر کسی می‌توانست به راحتی در مظان اتهام قرار گرفته

و دستگیر شود. برای مثال کسی که به خاطر «رابطه نامشروع» با زنان و دختران، حسادتِ هم محلی هایش را برانگیخته بود، هدف بسیار مناسبی بود برای قربانی شدن به عنوان «زمین دار» یا «ملاک». آزارها و شکنجه های وحشتناک سرتاسر مناطق سرخ را در بر گرفت. زنی که سابقاً عضو حزب کمونیست چین بود به ما (نویسندگان کتاب) گفت:

«در یکی از این تظاهرات چهار نفر را روی صحنه از کمر با طناب آویزان کرده بودند. همه اهالی روستا، از زن و مرد تا بچه و بزرگسال، مجبور به شرکت در این جلسه تظاهرات عمومی شده بودند. یکی از چهار مجرم روی صحنه یک زمیندار مؤنث بود. یادآوری این صحنه برایم خیلی ناراحت کننده است. واقعیت آن بود که این زن هیچ زمین زیادی نداشت. او فقط برای انجام برخی کارهای مزرعه کوچکش اقدام به استخدام یک کارگر کرده بود... آنها از او پرسیدند که غلات خود را در کجا پنهان کرده است... من می دانستم که او هیچ غله ای در اختیار ندارد. اما آنها اصرار می کردند که او غلات زیادی را پنهان کرده. و بعد شروع کردند به کتک زدن او... پیراهنش را از تنش درآوردند. او به تازگی بچه ای به دنیا آورده بود. قطرات شیراز سینه های زن به روی زمین می چکید. هم زمان بچه شیرخوار او گریه می کرد و روی زمین می خزید و سعی می کرد قطرات شیر مادرش را که روی کف صحنه ریخته بود بلیسد. مردم سرشان را پایین انداخته بودند چون تحمل دیدن چنین صحنه های رقت انگیزی را نداشتند... خیلی ها از این نوع رفتارها نفرت داشتند اما مجبور به تماشای آن بودند. اگر کسی مخالفت می کرد، عواقب فاجعه باری در انتظارش بود. بعضی از اعضا و فعالین محلی حزب در روستاها واقعاً از اراذل و اوباش بودند. روستاییان شریف و صادق جرئت مخالفت با این افراد را

نداشتند. این نوع نمایش‌های عمومی چنان تاثیری روی تماشاگران گذاشت که برای چندین دهه فکر به آن لرزه بر اندام آنها می‌انداخت. مردم در بسیاری از مکان‌ها ملزم به تماشای صحنه‌های به مراتب فجیع‌تری بودند. برای مثال در یکی از روستاها، ملاک پیری وجود داشت که نام مستعار نیو^{۴۶۳} (به معنای «گاو») را روی وی گذاشته بودند. اعضا و فعالین حزب پسر نیو را وادار کرده بودند که سیمی را از میان دماغ پدرش عبور دهد و سپس با کشیدن طرف دیگر سیم، پدر بیچاره‌اش را همچون یک گاو در خیابان‌های دهکده بکشد. نیو در حالی که قطرات خون از دماغش بر زمین می‌چکید از این سو به آن سوی دهکده کشیده می‌شد. در جایی دیگر، تمامی اعضای خانواده، از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین عضو، کشته شدند. بعضاً بچه‌های شیرخوار را مثله می‌کردند یا آنها را به داخل چاه آب پرتاب می‌کردند.»

برخی از این صحنه‌های وحشتناک درست در زیر چشمان مائو در منطقه روستایی «جیاشیان»^{۴۶۴} در اطراف ینان به وقوع پیوست. مائو در فاصله شانزدهم اگوست تا بیست و یکم نوامبر ۱۹۴۷ برای تفریح و گردش در این منطقه به سر می‌برد. گزارش‌های ارائه شده از سوی اعضای محلی حزب به مائو گویای آن بود که چه‌طور مردی را در داخل بشکه آب نمک غرق و خفه کرده و مرد دیگری را با ریختن روغن داغ بر سر و رویش کشته بودند. در یکی از مناطق قانون زیر عملاً اجرا می‌شد: «هر کسی که در امر محکوم کردن زمین‌داران شرکت نمی‌کند باید سنگسار و کشته شود.»

مائو صحنه‌های خشن را با چشمان خودش می‌دید. محافظین مائو اذعان کرده‌اند که وی در اواخر سال ۱۹۴۷ با چهره و لباس مُبدَل به روستای «یانگ جیاگو»^{۴۶۵} رفت تا از نزدیک شاهد جلسه محکومیت و شکنجه «زمین‌داران» محلی باشد. صحنه‌ها بسیار فجیع بود. مائو بعد از خروج از جلسه مذکور در مورد شکل‌های متنوع شکنجه و بچه‌هایی که شدیداً کتک خورده بودند با محافظین خود صحبت کرد.

نتیجه اقداماتی از این دست، آن چنان که در گزارشی به مائو تصریح شده، «مرعوب شدن همه مردم» بود.^{۴۶۶} مائو به هدفش رسیده بود. سرخ‌ها به ابتدای سال ۱۹۴۸ که رسیدند حدود ۱۶۰ میلیون نفر را زیر کنترل خود داشتند. اکثریت این جمعیت عظیم را دهقانان تشکیل می‌دادند؛ دهقانانی که به روش‌های هولناک و فجیع ترسانده شده بودند. حزب فتوا صادر کرده بود که ۱۰ درصد از کل جمعیت از خانواده‌های «زمین‌دار» و «ملاک» هستند. معنای دیگر این حرف این بود که حداقل ۱۶ میلیون نفر به نحوی باید محاکمه و شکنجه شوند. فرمول جدید ابداعی کانگ شنگ رقم مذکور را به مراتب بالاتر هم برده بود. در پایان صدها هزار نفر، و احتمالاً یک میلیون نفر، کشته شده یا اقدام به خودکشی کردند.

مائو طی سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۳ درینان با ترساندن افرادی که پایه‌های قدرت وی را تشکیل می‌دادند (اعضای حزب) به ابزار بسیار کارآمدی دست یافته بود. او حالا با ترساندن دهقانان، که گوشت دم توپ ارتش وی و تامین‌کننده حوائج اقتصادی این ارتش بودند، در پی ایجاد همسان‌سازی بی‌چون و چرا بود. به این ترتیب دهقانان مقاومت کمی در برابر تقاضاهای مائو در زمینه تامین سرباز، کارگر، غذا و هر چیز دیگری که وی برای نیل به اهدافش می‌خواست، نشان

دادند.

از نظر مائو این روندِ ایجاد رعب و وحشت امر ضروری و اجتناب‌ناپذیری برای پیروزی در جنگ بود. و دقیقاً به همین خاطر بود که وی کانگ شنگ را به ایالتِ شاندونگ فرستاد؛ ایالتی که قرار بود بیشترین بار لجستیکی ارتشِ مائو طی نبردِ مهمّ و سرنوشت‌سازِ «هویی - های» را تحمل کند. این ایالت قبلاً یک بار «اصلاحات ارضی» را از سر گذرانده بود اما از آنجایی که تشخیص داده شده بود که این «اصلاحات ارضی» نخستین به اندازه کافی ایجاد وحشت نکرده، لذا مائو در اواخر ۱۹۴۷ به کانگ شنگ دستور داد که برای اجرای دومین «اصلاحات ارضی» به این ایالت برود. کانگ چنان موجِ مهیبی از شکنجه و اعدام به راه انداخت که اعتراض سازمانِ حزبی ایالت شاندونگ را موجب شد. کانگ توجهی به این اعتراضات نکرد و تمامی اعضای رهبری حزب را در این ایالت پاکسازی کرد. برای پی بردن به ابعاد قضیه فقط کافی است بدانیم که تنها در یک دهکده کوچک حدود ۱۲۰ نفر کشته شدند. جرم برخی از کشته‌شدگان «هواداری از زمین‌داران» بود. دو نفر از این ۱۲۰ کشته، پسرهای هفت هشت ساله‌ای بودند که به دستِ بچه‌های عضو «گردان کودکان» حزب به قتل رسیدند. و این وحشت پراکنی عمومی در ایالت شاندونگ، شالوده و بنیادِ پیروزی ارتش سرخ مائو را در نبرد «هویی - های» فراهم کرد.

حتی افراد حزبی که مجری سیاست‌های مائو در زمینه «اصلاحات ارضی» بودند، نیز طی روندِ مذکور در معرض ترور و خشونت قرار گرفتند. این بخشی از برنامه مائو بود. بسیاری از اعضای جدید حزب برای «یادگیری شیوه‌های اجرای اصلاحات ارضی» به روستاها فرستاده شدند. آن‌ی‌نگ، پسر ۲۵ ساله مائو، یکی از همین افراد بود که

مائو وی را به روستا فرستاد تا با خشونت و بی رحمی آشنا شده و به آن
خوبگیرد. مسئولیت سرپرستی آن ینگ در این دوران (از ۱۹۴۷ تا
۱۹۴۸) به کانگ شنگ سپرده شده بود. آن ینگ با نام و هویت بدلی،
به عنوان «برادرزاده کانگ» به روستا رفت تا در صحنه عملیات
«آموزش» ببیند. او کمتر از ده روز بعد از رسیدن به مقر کانگ شنگ،
در معرض شکنجه و آزار روحی قرار گرفت. آن ینگ با انبوهی از انواع
انتقادات مواجه شد تا آنجا که خودش باورش شده بود که
اندیشه‌هایش «بوی راست گرایی» می‌دهد. او شب‌ها خوابش
نمی‌برد و مدام از خودش انتقاد می‌کرد. به او باورانده بودند که دارای
«احساسات خُرده بورژوازی» است. آن ینگ در دفترچه خاطرات
روزانه‌اش، که همچنان چاپ و نشر آن در چین ممنوع است، نوشت:
«من هنوز پرولتریزه نشده‌ام. شخصیت من بسیار فاسد است.
احساس می‌کنم آکنده از درد و رنج هستم، می‌خواهم از فرط رنج
گریه کنم.»

آن ینگ از دیدن خشونت و بی رحمی توده‌های مردم شوکه شده بود.
او حتی در شوروی استالینی هم مشابه چنین خشونت‌هایی را ندیده بود.
این دقیقاً همان چیزی بود که پدرش می‌خواست. مائو خواهان این
بود که پسرش در معیت کانگ، به خشونت عادت کند و نحوه به
هیجان آوردن توده‌های مردم را یاد بگیرد. آن ینگ بعد از دو ماه
همجواری با کانگ خطاب به پدرش نوشت: «حالا موضع پرولتری‌ام
مستحکم‌تر شده است.» اما آن ینگ در اعماق وجودش از خشونت و
ترور نفرت داشت و این حس را هرگز از دست نداد. از یادداشت‌های
او پیداست که وی از مشاهده خشونت‌هایی که در تظاهرات عمومی
می‌دید، و یا از شنیدن خشونت‌هایی که دیگران برای او تعریف
می‌کردند، قویاً ناراحت و غمگین می‌شده است. برای مثال، آن ینگ

نوشت: «در جایی ۱۰ هزار دهقان برای شرکت در یک تظاهرات عمومی جمع شده بودند. این تظاهرات یک هفته به درازا کشید. هوا خیلی سرد بود، همه به یکدیگر می گفتند: هوا چقدر سرد است، مگر ما چه کرده ایم که باید چنین هوای سردی را تحمل کنیم.» آن ینگ در ادامه نوشته اش، اینگونه خشم و انزجار خود را نسبت به این نوع تظاهرات حزبی ابراز کرد: «بعد از کلی تمرین، عاقبت در روز پنجم، اتهام زنی ها شروع شد... به همه مردم گفته شده بود که موقع سر دادن شعار اعدام باید گردد، باید سلاح ها، بیل ها و چنگک هایی را که در دست دارند بالای سر ببرند و در هوا تکان دهند... مردم حالتی دیوانه وار پیدا کرده بودند... نهایتاً هشت نفر را آنقدر کتک زدند تا مردند.» آن ینگ همچنین به این واقعیت در یادداشت هایش اشاره کرده که حزب برای انجام روند «اصلاحات ارضی» عمدتاً متکی به اراذل و اوباش محلی بود: «برخی از فعالین و کادرهای حزبی که مشمول تشویق و ارتقای درجه شده اند از لات ها و نوکرهای حلقه به گوش ژاپنی ها] ی سابق [هستند.» و این افراد بخش عمده ای از اعضای تازه ثبت نام شده حزب در مناطق روستایی بودند.

بسیاری از اعضای حزب که مثل آن ینگ طی دوران جنگ چین و ژاپن به حزب پیوسته بودند، آرمانگرایانی بودند که از خشونت و سنگدلی نفرت داشتند. برخی از این اعضا طومارهای اعتراضی تهیه و تسلیم مقامات رهبری حزب کردند. تعداد معدودی از رهبران حزب نگران بودند که مبادا این خشونت های عنان گسیخته چنان آسیبی به حزب بزند که از شانس حزب برای غصب قدرت کاسته شود. مائو اصلاً نگران چنین چیزی نبود. او می دانست که پایه های قدرتش روی محبوبیت مردمی بنا نشده است. مائو، به همان شیوه ای که درینان پیش گرفته و موفق شده بود، اجازه داد تا ترور و وحشت در اعماق

وجود مردم جا خوش کند. و تنها پس از تحقق این هدف بود که وی دستور توقف ترور را صادر کرد. مائو به این ترتیب تنها در اوایل سال ۱۹۴۸ بود که به گزارش‌های انتقادی و اعتراضی درباره خشونت‌ها و بی‌رحمی‌های حزب ترتیب اثر داد. او چنین وانمود کرد که انگار برای اولین بار است که از وقوع چنین حوادثی مطلع شده است.

مائو بعد از کارزار تروریستی‌اش در ینان، برای دلجویی از کادرهای شکنجه‌شده حزب از آنها عذرخواهی کرده بود. اما وی در موقعیت فعلی ترجیح داد که گناه همه این خشونت‌ها و سنگدلی‌ها را به گردن فرد دیگری بیندازد. مائو در ششم مارس ۱۹۴۸ به لیو شائو چی، فرد شماره ۲ حزب نامه‌ای نوشت و به اطلاع او رساند که قرار است همه کاسه کوزه‌ها سروی خراب شود: «من احساس می‌کنم که اکثر اشتباهاتی که در تمامی مناطق رخ داده عمدتاً به سبب رهبری نادرستِ تو بوده است؛ رهبری‌ایی که نتوانسته مابین آنچه مجاز است و آنچه مجاز نیست خط متمایز روشنی ترسیم کند... لطف کنید و از عملکردتان انتقاد کنید.» لیو شائو چی ابتدا مقاومت کرد اما بعداً وا داد. او خطاب به کادرهای بالای حزب گفت: «اغلب این اشتباهات ناشی از خطای من بوده است. حالا با انتقادِ نظام‌مندی که صدر مائو به عمل آورده‌اند می‌توان این اشتباهات را تصحیح کرد.» از این به بعد اعضای حزب، لیو شائو چی را به عنوان عامل بروز خشونت‌ها در جریان «اصلاحات ارضی» مقصر عنوان کردند؛ در حالی که مقصر اصلی شخص مائو بود. درس دیگر این قضیه این بود که هر کس که خواهان پیشرفت در سلسله مراتب رژیم مائو است باید آمادگی آن را داشته باشد که در صورت لزوم بار همه گناهان و تقصیرات مائو را به گردن بگیرد.

این اذعان به «اشتباهات» کاملاً محرمانه نگه‌داشته شد به طوری که

فقط اعضای بلندمرتبه حزب از آن اطلاع داشتند. توده‌های مردم و اعضای پایین حزب از این اخبار بی‌اطلاع ماندند زیرا حزب همچون یک سازمان مخفی عمل می‌کرد. مائو و حزب هیچ عذرخواهی رسمی‌ای از مردم نکردند. در محاسبات مائو مردم عادی هیچ نقشی نداشتند و نیازی هم به وجودشان نبود زیرا آنها اساساً به حساب نمی‌آمدند. و این اصل، هم شامل مردم مناطق سرخ می‌شد و هم شامل مردم مناطق ملی‌گرا.

با وجودی که مردم ساکن در مناطق سفید (ملی‌گرا) اطلاعات زیادی درباره خشونت و سنگدلی سرخ‌ها داشتند (مخصوصاً از طریق صدها هزار نفری که از مناطق سرخ گریخته بودند) اما غالباً این خشونت‌ها را «تندروی‌های مقطعی محرومین و ستم‌دیدگان» تلقی می‌کردند. آنها در هر حال هیچ راهی برای متوقف کردن پیشروی مائو نداشتند و ضمناً به رژیم ملی‌گرایان نیز بی‌علاقه بودند. اغلب آنها اینگونه تحلیل می‌کردند که شخص مائو در بروز این خشونت‌ها بی‌گناه است.

هشو چن^{۴۶۷}، یکی از فرماندهان ملی‌گرا بود که بعد از دیدن رفتارهای خشن سرخ‌ها به شدت ضد کمونیست شده بود. او در سال ۱۹۴۸ موقعی که به شهر زادگاهش نینگبو^{۴۶۸} در نزدیکی شانگهای بازگشت، متوجه شد که مردم خواهان شنیدن حرف‌ها و تجربیات عینی او نیستند. هشو چن به ما گفت:

«بسیاری از اقوام و دوستان به دیدنم آمدند... آنقدر از مشاهداتم برای آنها حرف زدم که دهانم خشک و لب‌هایم کبود شد... برای آنها تعریف کردم که گروه‌های کمونیست مرتکب چه رفتارهای بی‌رحمانه و سبعانه‌ای شده‌اند... اما به رغم همه این حرف‌ها نه تنها موفق نشدم آنها را از خواب و رؤیایی که در آن فرو رفته بودند بیرون بکشم بلکه با اعتراض آنها رو به رو شدم... نهایتاً پی بردم که اغلب دوستان و

آشنایانم اینگونه می‌اندیشند: این حرف‌ها تبلیغات ضد کمونیستی
ملی‌گرایان است و کاملاً دروغ است؛ این جور رفتارهای خشن در
چنین جنگی یک امر گذراست؛ ما اشغال ژاپن را دیده‌ایم و جان سالم
به در برده‌ایم، بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که کمونیست‌ها بدتر از
ژاپنی‌ها هستند...

می‌توانم بگویم که اکثر افراد طبقه متوسط و فرودست جامعه درباره
سرخ‌ها اینگونه می‌اندیشیدند... ظاهراً مردم تا چیزی را خودشان
شخصاً تجربه نکنند باور نمی‌کنند.»

توده‌های مردم که عملاً عاجز و ناتوان بودند تمایلی به قبول این واقعیت نداشتند که مائو نیروی مهیب و ویرانگری است. این تقدیرگرایی صرف به واسطه خشونت‌ها و بی‌رحمی‌های ابراز شده از سوی حکومت ملی‌گرایان، تقویت نیز شده بود. خشونت ملی‌گرایان در محیط اجتماعی به مراتب بازتری در قیاس با سرخ‌ها اعمال می‌شد و ساکنین شهرها عمدتاً از طریق مطبوعات و رسانه‌های آزاد از این رفتارهای خشن مطلع می‌شدند. مأموران حکومت ملی‌گرا آشکارا دانشجویان و روشنفکران مخالف را دستگیر و بسیاری از آنها را شکنجه می‌کردند. حتی عده‌ای از این دستگیرشدگان کشته شدند. یکی از دانشجویان ملی‌گرا در آوریل ۱۹۴۸ طی نامه‌ای به هو شیهِ^{۴۶۹}، روشنفکر معروف طرفدار جیانگ کای شک، نوشت: «حکومت نباید اینقدر احمق باشد که همه دانشجویان را کمونیست پندارد.» او چهار ماه بعد در نامه دیگری به هو شیهِ نوشت: «حالا آنها [دانشجویان] گروه‌گروه دارند سلاخی می‌شوند.» با وجودی که میزان قتل‌های انجام شده توسط حکومت ملی‌گرایان همچون قطره‌ای بود در برابر اقیانوسِ قتل‌های انجام شده توسط سرخ‌ها، اما همین کشتارهای اندک نیز باعث بروز احساسات منفی گسترده‌ای در میان مردم شده بود تا آنجا که برخی چنین می‌پنداشتند که از بین این دو شیطان، سرخ‌ها کم‌خطرتر هستند.

اما به رغم نفرتی که مردم از ملی‌گرایان داشتند فقط تعداد کمی از نیروهای رادیکال جامعه به کمونیسم رو آوردند. مائو در ژانویه ۱۹۴۹ که سرخ‌ها در آستانه کسب پیروزی کامل بودند به آناستاس میکویان^{۴۷۰}، فرستاده استالین، گفت: «ملی‌گرایان حتی در بین کارگران شانگهای، که قاعدتاً باید بستر اصلی کمونیست‌های چین باشد، قدرت و نفوذ بیشتری دارند.» کاردار شوروی در کانتون به

وزارت خارجه این کشور گزارش داد: «کمونیست‌ها در کانتون، که زمانی در دهه ۱۹۲۰ کانون نشو و نماي نیروهای رادیکال کمونیست بود، عملاً حضوری ندارند. بنابراین مردم هیچ استقبالی از ورود ارتش سرخ به این شهر نکردند.» لین بیائو در ژانویه ۱۹۵۰ به اطلاع روس‌ها رساند: «مردم از تغییر قدرت در چین شادی و هیجان قابل توجهی ابراز نکردند.» هم‌زمان با وقوع انقلاب کمونیستی در چین - بر خلاف روسیه، ویتنام یا کوبا - هیچ قیام مردمی‌ای در این کشور رخ نداد. سپاهیان ملی گرا بنا به دستور فرماندهانشان که عموماً نیز از عوامل و جاسوسان کمونیست‌ها بودند، خود را تسلیم سرخ‌ها کردند. این در حالی بود که عملاً هیچ طغیان و تمردی در سطوح پایین ارتش‌های ملی گرا به وقوع نپیوست.

ارتش ۱/۲ میلیون نفره کمونیست‌ها در روز بیستم آوریل ۱۹۴۹ شروع به عبور از «رود یانگسه» کرد. این ارتش در روز بیست و سوم آوریل شهر نانجینگ، پایتخت حکومت جیانگ کای شک، را تسخیر کرد و نقطه پایانی گذاشت بر حکومت بیست و دو ساله ملی گرایان بر چین. جیانگ کای شک در همین روز به «شیکو»^{۴۷۱} شهر زادگاه و آبا و اجدادی‌اش پرواز کرد.

او که می‌دانست این احتمالاً آخرین دیدار وی از شهر زادگاهش است، بیشتر اوقات خود را صرف زانو زدن در برابر قبر مادر و گریستن کرد. (مائو کمی بعد از پیروزی دستوری جهت محافظت از معبد و مقبره خانوادگی جیانگ و خانه پدری او صادر کرد.) سپس جیانگ سوار بر کشتی شد و به بندر شانگهای و از آنجا به جزیره تایوان رفت.

مائو چند ماه بعد، در سال ۱۹۵۰، از استالین خواست که با هواپیماها و زیر دریایی‌هایش به وی جهت حمله به تایوان و تسخیر آن کمک کند. او به استالین گفت که حزب کمونیست چین جاسوسان بسیاری در

سطوح بالای حاکمیت و ارتش جیانگ در تایوان دارد که همراه او به این جزیره «گریخته‌اند.» با این حال، استالین در آن هنگام آمادگی درگیر شدن در چنین منطقه حساس و پرتنشی را نداشت. او می‌دانست دخالت در قضیه تایوان می‌تواند به رویارویی مستقیم با آمریکا ختم شود؛ بحرانی که استالین آمادگی آن را نداشت. به این ترتیب مائو نقشه مذکور را بایگانی کرد و به جیانگ کای شک اجازه داد که تایوان را به پایگاه و کشور خود تبدیل کند.^{۴۷۲}

جیانگ کای شک با وجودی که شدیداً از کمونیست‌ها متنفر بود اما موقع فرارش به تایوان سیاست «زمین سوخته» را در چین اعمال نکرد. او اغلب هواپیماهای چین و نیز بسیاری از تابلوها و آثار هنری ارزشمند را همراه خودش به تایوان برد اما اکثر کارخانه‌ها را دست نخورده باقی گذاشت. جیانگ سعی کرد تنها تعداد اندکی از این کارخانه‌ها را که عمدتاً هم کارخانه‌های تولید برق بودند، با خودش به تایوان ببرد. یکی از مقامات ارشد حکومت ملی گرا در تلاش جیانگ برای بردن کارخانه‌ها به تایوان اخلاص ایجاد کرد و عملاً مانع از این کار شد. به این ترتیب اغلب کارخانه‌ها و زیرساخت‌های صنعتی چین سالم به دست کمونیست‌ها افتاد. برای مثال شصت و هشت کارخانه مهمات‌سازی از جمله این کارخانه‌ها بود. جیانگ کای شک در قیاس با اقدامات غارتگرانه ارتش شوروی در پی اشغال ایالت منچوری (مصادره و انتقال کارخانه‌های چین به شوروی) خسارت بسیار کمتری به چین وارد کرد. مائو در سال ۱۹۴۹ وارث یک «سرزمین سوخته» نشده بود. او در واقع کشوری را به ارث برده بود که دارای یک زیرساخت صنعتی نسبتاً دست‌نخورده - هر چند کوچک - بود؛ کشوری با حداقل ۱۰۰۰ کارخانه و معدن و سازمان‌های اداری بالقوه کارآمد. جیانگ کای شک به اندازه مائو بی‌رحم نبود. بنا به گفته یک

منتقدِ هر دو رژیم، «آقای جیانگ پیر شبیه آقای مائوی پیر نبود، و شاید به همین دلیل بود که جیانگ از مائو شکست خورد.»

مائو که یک سال گذشته در «شیبائی پو» (در ۲۵۰ کیلومتری پکن) به سر برده بود، در بهار سال ۱۹۴۹ عازم حومه پکن شد. مائو تصمیم گرفت پکن را که از قرن دوازدهم میلادی پایتخت بسیاری از امپراتوران چینی بود، پایتخت خود کند. در مرکز چین، محوطه عظیمی به اسم «جانگ نان های»^{۴۷۳} وجود داشت که مقر امپراتوران چینی بود. این محوطه که به «دریاچه مرکزی - جنوبی» نیز معروف است دارای آبشارها، ویلاها و آلاچیق های بسیاری بود. مائو این محوطه را تبدیل به اقامتگاه اصلی و محل کار خود و دیگر رهبران حزب کرد. روس ها اسم این اقامتگاه تازه مائو را «کرمین چین» گذاشته بودند. اما مائو تا قبل از آماده شدن «جانگ نان های» برای چند ماه در یک ناحیه زیبای حومه شهر، موسوم به «تپه های معطر»^{۴۷۴} اقامت کرد. ساکنین سابق ناحیه به جای دیگری انتقال داده شدند. به این ترتیب تمامی این ناحیه کوهستانی برای اقامت رهبران حزب، «گارد جاویدان» و ۶ هزار کارمند قُرق شد. به منظور حفظ رازداری تابلویی در مدخل ورودی ناحیه نصب شد که روی آن کلمات «دانشگاه کارگری» به چشم می خورد. اما همین تابلو باعث شد که بسیاری از جوانان جلوی در «دانشگاه کارگری» تجمع کرده، خواستار ثبت نام در این دانشگاه شوند. مسئولین که اوضاع را چنین دیدند اطلاعیه بزرگی را در کنار تابلو نصب کردند که روی آن نوشته شده بود: «دانشگاه کارگری هنوز آماده نیست، جهت اطلاع از تاریخ ثبت نام به نشریات مراجعه کنید.»

مائو در ماه سپتامبر ۱۹۴۹ به «جانگ نان های» نقل مکان کرد. این مکان و هر مکان دیگری که ممکن بود مائو قدم به آنجا گذارد ابتدا

توسط دستگاه‌های مین یاب روسی و سربازان مین جمع کن چینی با دقت کامل پاکسازی می‌شد. همچنین سیستم امنیتی پنهان اما فوق العاده کارآمدی برقرار شده بود که نام «وایی - سونگ نئی - جین»^{۴۷۵} را روی آن گذاشته بودند.^{۴۷۶} [به معنای «از بیرون آرام، از درون نفوذناپذیر»] سیستم مذکور به قدری غلط انداز بود که حتی مترجم سابق استالین هم که با امور امنیتی آشنایی گسترده‌ای داشت، موفق به شناسایی آن نشده بود.

و مائو به رغم تمامی این تدابیر امنیتی، درست در آستانه برگزاری مراسم ادای سوگند به عنوان «رهبر معظم جمهوری خلق چین» به این دغدغه ذهنی گرفتار شده بود که مبادا جانش در خطر باشد. همسر لو فو که از دوستان قدیمی مائو بود و در همین زمان به دیدن مائو و همسرش رفته بود، برای ما تعریف کرد: «مائو روحیه بسیار خوبی داشت... موقعی که از او پرسیدم وضع سلامتی‌اش چگونه است، همسرش جواب داد حال او خیلی خوب است فقط موقعی که آدم‌های غریبه را می‌بیند لرزه بر اندامش می‌افتد. من ابتدا متوجه حرف او نشدم... بنابراین پرسیدم: اما صدر مائو الان که حالش خیلی خوب است. مائو در حالی که می‌خندید جواب داد: تو که غریبه نیستی، تو یک دوست قدیمی هستی.» ظاهراً مائو آگاه بود که اقدامات تروریستی و رعب‌افکنانه او طی سالیان گذشته نه تنها موجب همسان‌سازی^{۴۷۷} عمومی شده بلکه تعدادی قاتل بالقوه نیز به وجود آورده؛ قاتلینی که مترصد کشتن وی بودند.

مائو در اول اکتبر ۱۹۴۹ بر بالای «دروازه تیانانمن»، در چند قدمی محوطه «جانگ نان‌های» و رو به روی محوطه موسوم به «شهر ممنوع» ایستاد تا تأسیس «جمهوری خلق چین» را اعلام کند. این نخستین حضور مائو در برابر جمعیتی انبوه بالغ بر صدها هزار نفر بود.

جمعیت که به خوبی سازماندهی شده بود از «دروازه تیانانمن» نسبتاً دور نگهداشته شده بود. مائو از این هنگام به بعد، هزارچندگاه از پله‌های این بنا بالا می‌رفت تا از آن بالا در تجمعات ویژه‌ای که برگزار می‌شد شرکت کند. این شیوه شرکت در مراسم حزبی و حکومتی در واقع الگوبرداری مستقیمی بود از روی «صعود» رهبران شوروی از پله‌های بنای آرامگاه لنین در «میدان سرخ» مسکو، که البته به مراتب کوچک‌تر و کم‌ارتفاع‌تر از بنای «دروازه تیانانمن» پکن است.

سخنرانی مائو در اوّل اکتبر ۱۹۴۹ تنها سخنرانی او از بلندای «دروازه تیانانمن» طی ۲۷ سال دوران حکمرانی‌اش بود. مائو در موارد بعدی تنها به حضور فیزیکی در بالای «دروازه» و سر دادنِ حداکثریکی دو شعار از پشت میکروفن اکتفا کرد. او در آن سخنرانی تاریخی ماه اکتبر بعد از ادای هر چند جمله سینه‌اش را صاف می‌کرد، و بیشتر ناطقی عصبی به نظر می‌رسید تا ناطقی توانا و شورآفرین. علاوه بر این، سخنرانی مذکور از حیث محتوا تهی بود و بیشتر به اعلام فهرستِ اسامی مناصب و مقام‌های تازه حکومتی شباهت داشت. مهم‌ترین ویژگی سخنرانی مائو در حرف‌هایی بود که وی بر زبان نیاورد. مائو هیچ برنامه یا طرحی را که در راستای منافع «خلق» باشد مطرح نکرد؛ «خلق» که رژیم مائو به نام آن تأسیس و برقرار شده بود.

جمعیت صدها هزار نفری فریاد «زننده باد صدر مائو» سر دادند. مائو که آشکارا هیجان زده به نظر می‌رسید، مدام از این سو به آن سوی صحنه می‌رفت و گهگاه از پشت میکروفون فریاد بر می‌آورد: «زننده باد خلق.» او از این روز به بعد، حاکمیتِ مطلق خود را بر ۵۵۰ میلیون چینی آغاز کرد.

**بخش سی و یکم: حکومتِ توتالیتَر، سبک زندگی اسراف کارانه
(۱۹۴۹-۱۹۵۳؛ از ۵۵ تا ۵۹ سالگی مائو)**

انتقال از حکومت ملی گرا به حکومت کمونیستی بدون هیچ گونه بی نظمی و آشوب عمده‌ای به وقوع پیوست. ارتش پیش‌تاخته کمونیست‌ها همه نهادهای مدنی را اشغال کرد و سپس اداره این نهادها را به دست مردان و زنان جوان تحصیل کرده و کادرهای باتجربه حزبی سپرد. این ماشین بلافاصله کنترل کشور را در دست گرفت.

بسیاری از کارمندان اداری حکومت سابق در پست‌های قبلی خود ابقا شدند، با این تفاوت که این بار باید برای رؤسای کمونیست کار می‌کردند. اقتصاد کشور برای مدتی به روال عادی بود و مثل سابق کار می‌کرد. به تجار و صاحبان صنایع بخش خصوصی گفته شده بود که اموال و دارایی‌های آنها برای مدتی طولانی مصون از هرگونه تعرضی خواهد بود و آنها باید کارخانه‌ها و فروشگاه‌های خود را فعال و دایر نگه‌دارند. از ملی کردن (یا در واقع دولتی کردن) صنعت و تجارت فعلاً برای چند سالی اجتناب شد و اشتراکی کردن کشاورزی هم تا اواسط دهه پنجاه میلادی به تعویق افتاد.

با این حال برخی از حیطه‌ها شاهد تغییرات سریع و فاحشی بودند. قانون یکی از این حیطه‌ها بود. دادگاه‌های قبلی منحل و کمیته‌های حزبی جایگزین آنها شدند. رسانه‌های همگانی نیز کاملاً متحول شدند. سانسور شدید بلافاصله پس از پیروزی کمونیست‌ها بر نشریات و رسانه‌های سراسر کشور تحمیل و افکار عمومی به‌طور کامل نابود شد. مائو تدریجاً بقایای جامعه مدنی چین را از بین برد. مائو گروه توانمندی به ریاست لیو شائو چی (مرد شماره ۲ چین) همراه نخست وزیر چوئن لای (مرد شماره ۳ چین) را در اختیار داشت.

مائو در ژوئن ۱۹۴۹، چند ماه قبل از فتح چین، لئو شائو چی را برای فراگیری دقیق الگوی حکومتی شوروی به این کشور اعزام کرده بود. لئو نزدیک دو ماه در شوروی ماند و شش بار با استالین ملاقات کرد؛ که البته در نوع خودش بی سابقه بود. او همچنین با گروهی از وزرا و مدیران ارشد حکومت شوروی دیدار کرد و به دیدن طیف وسیعی از نهادهای این کشور رفت. صدها مشاور روسی به چین اعزام شدند. برخی از این مشاوران با همان قطاری که لئو شائو چی سوارش بود به چین رفتند. به این ترتیب چند ماه قبل از اینکه مائو رسماً به قدرت برسد، یک حکومت استالینیستی برای اداره چین تشکیل شده بود. رژیم جدید چین با برخی مقاومت‌های مسلحانه در مناطق روستایی مواجه شد که بدون هیچ ترحمی آنها را سرکوب کرد. مائو به محض ثبات یافتن حکومتش شروع کرد به ترساندن برنامه‌ریزی شده مردم. هدف او از این اقدام، همسان سازی توده‌های مردم در بلندمدت و وادار کردن آنها به اطاعت و فرمانبری بود. روش‌های مائو به نحو منحصربه‌فردی مائوئیستی بود.

مائو به صورت غریزی میانه خوبی با قانون نداشت و به همین دلیل قربانیان او هرگز از حمایت‌های معمول قانونی برخوردار نشدند. مائو در سال ۱۹۷۰ به ادگار اسنوی آمریکایی گفت: «من مردی بدون قانون و بدون مرز هستم» (که اسنو این جمله را «رهروی تک رو» ترجمه کرد). رژیم مائو به جای تدوین و اجرای قانون، به صدور فرامین، قطعنامه‌ها و سرمقاله‌های مطبوعاتی رو آورد. این رویه توأم شد با «کارزارها»یی که نظام حزبی طراحی و اجرا می‌کرد. البته نمای ظاهری قانون وجود داشت و محکومین اسماً از «حق تجدید نظرخواهی» برخوردار بودند اما عملاً هر کسی که به حکم اولیه‌ای که درباره‌اش صادر شده بود اعتراض و تقاضای تجدید نظر می‌کرد،

مجازات سنگین‌تری شامل حالش می‌شد. رژیم هر فردی را که تقاضای تجدید نظر می‌کرد به این متهم می‌کرد که «به خرد و شعور خلق توهین کرده است.» بنا به گفته یک زندانی سابق «مجازات چنین فردی که گستاخی کرده و به شعور خلق شک کرده بود دو برابر شدن مجازات اولیه‌اش بود.»

مائو در اکتبر ۱۹۵۰ «کارزار سراسری سرکوب ضد انقلابیون» را آغاز و انرژی بسیاری را صرف اجرای آن کرد. این نخستین یورش عمده مائو بعد از غصب قدرت بود. او به رئیس پلیسش دستور داده بود: «گزارش‌ها را مستقیماً برای شخص من بفرستید.» هدف این کارزار عمدتاً نابودی بقایای رژیم قبلی بود. قربانیان تحت عنوان کلی «دشمنان طبقاتی» به رده‌های گوناگونی مثل «راهزنان»، که شامل هر کسی می‌شد که دست به مقاومت مسلحانه زده، تقسیم‌بندی می‌شدند. طیف «راهزنان» به تنهایی شامل میلیون‌ها نفر می‌شد. رده دیگر، رده «جاسوسان» بود که در واقع شامل جاسوسان واقعی نمی‌شد بلکه کسانی را شامل می‌شد که در ادارات و سازمان‌های اطلاعاتی رژیم قبلی (ملی‌گرایان) کار کرده بودند. رؤسای سازمان‌های حزبی ملی‌گرا در شهرها و روستاهای کشور نیز جزو قربانیان بودند؛ هر چند که مقامات بلندمرتبه حزب ملی‌گرا از هرگونه حمله و آسیبی مصون ماندند. هدف مائو از این کار، طعمه‌گذاری برای چینی‌هایی بود که به خارج گریخته بودند و وی خواهان بازگشت آنها به کشور بود. مائو در این باره گفته بود: «ما حتی یکی از این جیانگ کای شکهای کله‌گنده را نمی‌کشیم. ما فقط جیانگ کای شکهای کوچولو را می‌کشیم.»

مائو با صدور دستورات پیاپی کادرهای ایالتی حزب را ملامت می‌کرد که عملکردشان زیادی ملایم و مدارا جویانه است. او به آنها

«دستگیری گسترده و کشتار گسترده» را توصیه می کرد. برای مثال، مائو در بیست و سوم ژانویه ۱۹۵۱ از یکی از سازمان های ایالتی حزب کمونیست اینگونه انتقاد کرد: «شما بیش از حد نرم و ملایم هستید، و [به اندازه کافی] نمی کشید.» مائو زمانی که تعداد اعدام ها در این ایالت افزایش یافت به مجریان امر گفت: «این پیشرفت عمیقاً باعث خرسندی ام شده.»

«کارزار سراسری» مذکور، که یک سال طول کشید، وصل شد به انجام «اصلاحات ارضی» در مناطق تازه اشغال شده چین که حدود دو سوم از مجموع جمعیت چین را در خود جا داده بود. حدود ۳ میلیون نفر به واسطه اعدام ها، خشونت های گروهی و خودکشی ها جان دادند.^{۴۷۸}

مائو خواهان این بود که اعدام ها حداکثر تاثیر را بگذارد که معنای آن اجرای اعدام ها در ملاء عام بود. او در مارس ۱۹۵۳ دستورالعمل زیر را صادر کرد: «در بسیاری از مناطق کشور شجاعت لازم برای کشتن ضد انقلابیون در گستره وسیع در برابر چشمان توده های عظیم مردم وجود ندارد. این وضع باید عوض شود.» تنها در شهر پکن حدود ۳۰ هزار نفر در ملاء عام اعدام شدند. حدود ۳/۴ میلیون نفر شاهد این اعدام ها بودند.

یک زن بریتانیایی چینی تبار در پکن شاهد رژه اجباری ۲۰۰ محکوم و سپس تیرباران آنها و پاشیده شدن مغزهای آنها روی سر و صورت عابرین بود. کسانی بودند که از شرکت در این مراسم پرهیز می کردند. اما حتی چنین کسانی هم همواره قادر به گریز از تماشای صحنه های وحشتناک نبودند؛ صحنه هایی مثل صف عبوری کامیون های خون چکان که اجساد معدومین را حمل می کردند.

مائو مایل بود که بیشترین جمعیت ممکن - از بچه تا بزرگسال - شاهد

خشونت‌ها و کشتارها باشند. هدف او ترساندن و بی‌عاطفه کردن ملت چین بود. او می‌خواست از این حیث استالین یا هیتلر را، که شنیع‌ترین جنایت‌های خود را عمدتاً دور از انظار عمومی انجام می‌دادند، پشت سر گذارد.

مائو احتمالاً تعداد بیشتری را می‌کشت اگر قربانیانش مناسب کار بدنی رایگان نمی‌بودند. مائو دریکی از دستورات خود به همین نکته اشاره کرد: «برخی از کسانی که مرتکب اعمال مجرمانه شده‌اند مستحق مجازات مرگ هستند اما آنها را نباید کشت زیرا ما در این صورت نیروی کاری عمده‌ای را از دست خواهیم داد.» به این ترتیب میلیون‌ها نفر جان به در برده و روانه اردوگاه‌های کار اجباری شدند. مائو با استفاده از توصیه‌های کارشناسان روسی که در زمینه ایجاد و اداره «گولاک»‌ها صاحب تجربه بودند، مجمع‌الجزایر گسترده‌ای از اردوگاه‌های کار اجباری را در چین بنیاد نهاد. نام رسمی این

اردوگاه‌ها را «لائو-گایی»^{۴۷۹} [به معنای «اصلاح از طریق کار»] گذاشته بودند. اعزام به «لائو-گایی» معادل بود با محکومیت فرد به انجام کارهای شاق در دورافتاده‌ترین نقاط کشور و آزار دیدن دائمی. هر کسی که پایش به «لائو گایی» می‌رسید مجبور می‌شد آنقدر کار کند تا بمیرد. بسیاری از بازداشتی‌ها محکوم به اعدام می‌شدند و عده زیاد دیگری دست به خودکشی می‌زدند. حدود ۲۷ میلیون نفر طی ۲۷ سال دوران حکومت مائو در زندان‌ها و

اردوگاه‌های کار اجباری کشته شدند.^{۴۸۰}

علاوه بر اعدام و بازداشت در زندان‌ها و اردوگاه‌ها، نوع دیگری از مجازات نیز وجود داشت که به شکل نمونه‌واری مائوئیستی بود. به این نوع مجازات، «تحت نظر» می‌گفتند. ده‌ها میلیون چینی در دوران حکمرانی مائو مشمول چنین مجازاتی شدند. فرد «تحت نظر»

آزاد بود که در جامعه زندگی کند. او در «بیرون زندان» به سر می برد اما این آزادی کاملاً مشروط بود و هر لحظه احتمال داشت که دستگیر و زندانی شود. فرد «تحت نظر» در واقع یکی از «مظنونین همیشگی» بود که به محض آغاز هر دور تازه‌ای از موج سرکوب‌ها دستگیر و زندانی می شد. اعضای خانواده فرد «تحت نظر» عملاً شبیه مطرودین جامعه زندگی می کردند. افراد «تحت نظر» همچون گاوهای پیشانی سفیدی بودند که نفس حضورشان در جامعه هشدار می بود به توده‌های مردم: هرگونه مخالفتی با رژیم عوارض مهیبی به دنبال دارد.^{۴۸۱}

ترور و وحشت کارساز واقع شد. یکی از مسئولین امر، تنها چند ماه بعد از آغاز «کارزار سراسری» در تاریخ نهم فوریه ۱۹۵۱ به مائو گزارش داد: «شایعه‌سازان بعد از انجام اولین سری اعدام‌ها نابود شدند و نظم اجتماعی برقرار گردید.» آنچه که به اصطلاح «شایعه» نامیده می شد غالباً تنها راه برای بیان احساسات واقعی مردم نسبت به رژیم بود. مثلاً این شایعه در تمامی روستاها، شهرها و ایالت‌ها پخش شده بود که: «صدر مائو مأمورانش را به دهکده‌ها فرستاده تا بیضه‌های مردان را قطع کرده و بعد این بیضه‌ها را برای ساختن بمب اتمی به شوروی بفرستند.» (در زبان چینی کلمات «بیضه» و «بمب» دارای تلفظ و املاي مشترک هستند). در برخی مناطق به محض پیداشدن سروکله مأموران جمع‌آوری مالیات، مردم در گوش هم نجوا می کردند: «بیضه قطع کن‌ها دارند می‌آیند»؛ و به این ترتیب هر کسی به گوشه‌ای فرار می کرد تا گیر مأموران نیفتد. داستان‌هایی از این نوع بازتاب‌دهنده این واقعیت است که مائو پیشاپیش مالیات‌های سنگینی به محصولات غذایی دهقانان اعمال کرده بود و دهقانان چنین حدس می زدند که بخش عمده‌ای از محصولات تولیدی آنها مستقیماً به

شوروی صادر می‌شود.

«کارزار سراسری سرکوب ضد انقلابیون» هرگونه صدای مخالفی را خفه کرد، اما در آن سال‌های آغازین حکومت سرخ همچنان محدود شکاف‌هایی در دیواره سیستم وجود داشت. قربانیان هنوز این امکان را داشتند که مخفیگاهی برای خود بیابند و از دسترس مأموران رژیم دور بمانند. برای مثال زمین‌دار خرده‌پایی از ایالت آنهوی^{۴۸۲} به همراه پسرش برای مدت ۶۳۶ روز متواری بودند. آنها نهایتاً به روستای خود بازگشتند. پسر این زمین‌دار برای ما تعریف می‌کرد که «اکثریت اهالی روستا به خصوص زنان از فرط شوق گریه می‌کردند.» این پدر و پسر جان سالم به در بردند زیرا «کارزار سراسری» در زمان بازگشت آنها به روستا به پایان رسیده بود و دیگر خطر جانی آنها را تهدید نمی‌کرد. اما روز به روز بر شدت نظارت‌ها اضافه و از میزان آزادی‌های مردم در هر زمینه‌ای (بیان، کار، رفت‌وآمد، اطلاع‌رسانی) کاسته می‌شد. رژیم سیستم نگهبانی و نظارتی تازه‌ای را تحت عنوان «کمیته‌های حفظ نظم» در تمامی کارخانه‌ها، روستاها و محلات شهرها برقرار کرد. اعضای این کمیته‌ها عمدتاً از بین خشن‌ترین، فعال‌ترین و ماجراجوترین آدم‌ها انتخاب می‌شدند. اینها افرادی بودند که رژیم را در سرکوب‌گری یاری می‌دادند. کمیته‌های مذکور نه فقط مظنونین سیاسی و خلافکاران خرده‌پا، بلکه تک‌تک اعضای جامعه را زیر نظر داشتند. فراتر از همه این‌ها، رژیم از طریق سیستم ثبت نام ابداعی خود (هو-کو) که از جولای ۱۹۵۱ آغاز شد، ترتیبی داد تا نشانی محل کار و زندگی هر فرد چینی معلوم، مشخص و غیرقابل تغییر باشد. این سیستم طی مدت کوتاهی، بسیار محکم و خلل‌ناپذیر شد.

رژیم همچنین از «کارزار سراسری سرکوب ضد انقلابیون» برای نابودی تمامی جرایم غیرسیاسی نیز استفاده کرد؛ جرایمی مثل

راهزنی، جنایت، تبهکاری، سرقت، قماربازی، قاچاق مواد مخدر و فحشا. رژیم به لطف بهره‌مندی از سازمان‌های کارآمد و بی‌رحمی که برای سرکوبی «ضدانقلابیون» به وجود آورده بود موفق شد بسیاری از این جرایم عادی را ریشه کن کند. فحشا و قاچاق مواد مخدر در چین تا پایان سال ۱۹۵۲ ریشه کن شدند.

مائو مکرراً و موکداً می‌گفت که کشتارها «به شدت ضروری‌اند» و «قدرت ما تنها زمانی تثبیت خواهد شد که این امر [کشتارها] به نحو درست و کاملی انجام شده باشد.»

هم‌زمان با اعدام تعداد بی شماری از چینی‌ها، دو خارجی هم اعدام شدند. این دو عبارت بودند از آنتونیو ریوا^{۴۸۳} ی ایتالیایی و ریوئیچی یاماگوچی^{۴۸۴} ژاپنی. اتهام آنها کم چیزی نبود:

برنامه‌ریزی برای ترور مائو از طریق منفجر کردن بمب به هنگام حضور وی در مراسم «روز ملی» در تاریخ اول اکتبر ۱۹۵۰ در میدان تیانانمن. این دو خارجی همراه چند خارجی دیگر چند روز قبل از برگزاری مراسم «روز ملی» دستگیر شده بودند. ریوا و یاماگوچی چند ماه بعد، در روز هفدهم اگوست ۱۹۵۱ بایک جیپ روباز به مرکز شهر پکن آورده شده و سپس در ملاء عام در نزدیکی «پل بهشت» تیرباران شدند. «روزنامه مردم» روز بعد این تیربزرگ را در صفحه نخست خود به چاپ رساند: «جاسوسان آمریکایی قصد برپایی قیام مسلحانه داشتند.» بنا به ادعای روزنامه «برنامه ترور مائو از سوی سرهنگ دیوید بارت^{۴۸۵}، رایزن نظامی سفارت آمریکا در چین، تهیه و تدارک دیده شده بود.»

برای هر کسی - تا چه رسد یک خارجی - کشتن مائو در جریان مراسمی مثل «روز ملی» کار بسیار دشوار و ناممکنی بود زیرا تمهیدات امنیتی در این مراسم در بالاترین سطح خود بود، صدها هزار چینی

سازماندهی شده و گوش به زنگ در صحنه حضور داشتند، و نیز ۱۰ هزار پلیس و ۱۰ هزار ارتشی حافظ نظم و امنیت بودند. در واقع، دیوید بارت که ادعا می شد رهبر توطئه گران است، چندین ماه قبل از برگزاری مراسم «روز ملی» (در اکتبر ۱۹۵۰) چین را به مقصد آمریکا ترک کرده بود. چوئن لای دود دهه بعد، به شکلی مبهم و سربسته از دیوید بارت عذرخواهی کرد و از وی دعوت کرد به چین باز گردد. این نوعی اذعان تلویحی به قلایبی بودن اتهام ترور مائو بود.

مربوط ساختن طرح ترور به دیوید بارت به رژیم کمک کرد تا احساسات ضد آمریکایی را داغ تر کرده و آن را به حد مطلوب برساند. اتهام دروغین ترور کارآیی دیگری هم داشت و آن ضربه زدن به کلیسای کاتولیک رم بود. مائو که از ۳/۳ میلیون کاتولیک چینی احساس خطر می کرد، دستور دستگیری نماینده ایتالیایی این کلیسا را در چین صادر کرد. مائو به شدت در مورد واتیکان کنجکاو بود. او مخصوصاً توجه ویژه ای نشان می داد به قدرت رهبری واتیکان در فراسوی مرزهای ملی. مائو هر زمان که میهمانان ایتالیایی به دیدنش می رفتند آنها را در مورد قدرت پاپ و واتیکان سؤال پیچ می کرد.

پایداری و ایمان کاتولیک های چینی باعث تشویش و نگرانی رژیم شده بود به طوری که رژیم تصمیم گرفت توطئه قلایبی ترور مائو را سر هم بندی کند تا این بهانه ای باشد برای شتاب بخشی به روند مصادره و اشغال نهادهای مدنی کاتولیک ها (بیمارستان ها، پرورشگاه ها، مدارس و غیره). به این ترتیب کارزار عظیمی از سوی رژیم به راه افتاد که طی آن کشیش ها و راهبه های چینی متهم شدند به جرایم فجیعی همچون آدمخواری، انجام آزمایشات پزشکی روی کودکان، جنایت و غیره. صدها نفر از کاتولیک های چینی اعدام شدند و بسیاری از کشیش های خارجی مقیم چین هدف آزار و اذیت های جسمی و

روحي قرار گرفتند.

سازمان‌های مذهبي و شبه مذهبي چين در مجموع يا به اتهام «ارتجاعى بودن» سرکوب شدند يا به زير نظارت شديد رژيم رفتند. تقريباً تمامى روحانيون خارجى همراه شمار قابل توجهى از بازرگانان خارجى از چين اخراج شدند. به اين ترتيب چين تا سال ۱۹۵۳ از هر خارجى غير کمونيستى پاىکسازى شد. و لازم به گفتن نيست که همه نشریات و راديوهاى خارجى مقيم چين نيز از فعاليت منع شدند.

«کارزار سراسرى سرکوب ضد انقلابيون» بعد از يك سال فعاليت در اکتبر ۱۹۵۱ به پايان رسيد، گرچه سرکوب معمول و روزمره همچنان ادامه يافت. مائو سپس توجه خود را معطوف نظارت سفت و سخت بر بيت‌المال کرد. او مى‌خواست مطمئن شود که پول‌هاىي که به زور از مردم بيرون کشيده دوباره به سر جاى اول خود باز نگردد. مائو در اواخر سال ۱۹۵۱ کارزار «سه - اضداد» را آغاز کرد؛ کارزارى که هدفش ضديت با اختلاس، اسراف و ديوانسالارى بود. البته منظور از ديوانسالارى «کم کارى در ادارات دولتى» بود. هدف اصلى کارزار مذکور اين بود که کارمندان دولت را از به جيب زدن وجوه دولتى بترساند. رژيم اسم «ببرها» را روى اختلاس کنندگان گذاشته بود. «ببرهاى بزرگ» نيز اسم كسانى بود که رقم اختلاسشان بالای ۱۰ هزار يوان بود. «ببرهاى بزرگ» مستحق اعدام بودند.

کارزار مذکور با توجه به وجود فسادِ مالى همه گیر در رژيم سابق، ذات و خميره نسبتاً واقعى تری داشت. بسيارى براين باور بودند که کمونيست‌ها قصد ريشه‌کنى فساد مالى را دارند. اما چيزى که مردم نمى‌دانستند اين بود که بعد از انجام کارزار فوق تنها عده بسيار معدودی از کارکنان دولت که به منابع مالى حکومتى دسترسى داشتند جرئت کردند از اين منابع استفاده کنند. به عبارت ديگر،

خزانه حکومتی آکنده از پول بود اما مدیران حکومتی از ترسِ
متهم شدن به اختلاس جرئت نداشتند از این پول ها برای بهبودِ
شرایط زندگی مردم استفاده کنند.

مائو حالا به آنچه که در واقع «پول او» شده بود، دسترسی کامل داشت. او وزرای دولت و رهبران ایالتی و ارتش را تلگراف باران کرده، از آنها خواست «ببرهای بزرگ» را دستگیر کنند. مائو حتی سهمیه‌های مشخصی را هم تعیین کرده بود: «ما قبل از اینکه بتوانیم مسایل خود را حل کنیم احتمالاً باید بین ده‌هزار تا ده‌ها هزار اختلاس‌چی را در سراسر کشور اعدام کنیم.» او در این زمینه رقابتی را میان رؤسای ایالت‌ها دامن زد و آنها را تحریک کرد که افراد بیشتری را قربانی کنند. مائو این تهدید را هم کرد: «هر کسی که از این دستورات سرپیچی کند یا بوروکرات است یا خودش یک اختلاس‌چی است.» مائو امر کرد که بهترین روش برای یافتن «مجرمین» روش «اعتراف‌گیری و کسب اطلاعات» است. حدود ۳/۸۳ میلیون کارمند چینی (و غالباً ارتشیان) با استفاده از همین تکنیک‌ها بازجویی و بازپرسی شدند. گرچه اعمال شکنجه در این مرحله تشویق نمی‌شد اما در برخی موارد اجرا و به اطلاع مائو نیز رسانده می‌شد. برای مثال روس‌هایی که روی خط آهن منچوری کار می‌کردند گزارش دادند که گهگاه صداهاى جیغ و فریاد از داخل دفاتر اداری اطراف به گوش‌هایشان می‌رسید، آنها بعداً پی بردند که همکاران چینی‌شان مشغول حساب پس دادن و بازجویی شدن بودند و جیغ و داد آنها نیز ناشی از شکنجه‌های بدنی بود.

در پایان این کارزار معلوم شد که تنها عده معدودی از کارکنان و مقامات دولتی اقدام به اختلاس‌های سنگین کرده‌اند. به عبارت دیگر تعداد «ببرهای بزرگ» خیلی کم بود. اما مائو به هدف اصلی خود که ایجاد رعب و وحشت همه‌گیر بود دست یافته بود. از حالا به بعد کمتر کسی جرئت می‌کرد پول‌های دولتی را به جیب بزند. هدف دوم کارزار «سه - اضداد» مقابله با اسراف کاری و اتلاف کاری

بود. اما نه تنها این هدف حاصل نشد بلکه روند «مبارزه» به نحوی بود که اسراف کاری‌ها را نیز تشدید کرد؛ البته به نوعی دیگر. برای مثال، مدیران و تکنسین‌های ماهر مجبور بودند برای ماه‌های متمادی در جلسات طولانی بی‌ثمر شرکت کرده و درباره شیوه‌های جلوگیری از اسراف بحث کنند. همین امر موجب گردید که اقتصاد کشور از منابع انسانی‌ای که شدیداً به آن نیاز داشت محروم شود. مسئولین شهر تیانجین در چهاردهم فوریه ۱۹۵۲ گزارش دادند که میزان معاملات تجاری در این شهر به نصف کاهش یافته، بانک‌ها دادن وام را متوقف کرده، و بازرگانان بخش خصوصی جرئت خرید کالا را ندارند. تولیدات صنعتی کشور رو به کاهش گذاشت، درآمدهای مالیاتی به شدت نزول کرد، و اقتصاد به سوی رکود کامل پیش رفت. برای مثال میزان تولیدات صنعتی در ایالت منچوری به نصف کاهش یافت. در واقع خود سیستم سرکوب، منبع اصلی اتلاف و اسراف بود. یک کشیش بلژیکی مقیم چین به ما گفت: «مقامات امنیتی طی سه سالی که مرا مورد بازجویی و سؤال و جواب قرار دادند، بیش از ۳۰۰۰ ساعت را صرف این کار کردند، بدون اینکه هیچ نتیجه‌ای بگیرند. در این بازجویی‌ها، حداقل سه یا چهار مامور به صورت تمام وقت حضور داشتند و مجموعاً ۱۰ هزار ساعت را صرف بازجویی کردند. آنها همچنین حجم عظیمی از کاغذ را که در آن ایام بسیار کمیاب بود در این بازجویی‌ها تلف کردند.»

مائو در ژانویه ۱۹۶۲، کوتاه زمانی بعد از آغاز کارزار «سه - اضداد» دستور داد کارزار دیگری تحت عنوان «پنج - اضداد» آغاز شود. جرایمی که در این کارزار تازه باید نابود می‌شد عبارت بودند از: ارتشا، فرار از پرداخت مالیات، دزدی اموال دولتی، کلاهبرداری، و دزدی اطلاعات اقتصادی. هدف کارزار مذکور بازرگانان بخشی خصوصی

بود که هنوز اموال و دارایی‌های آنها مصادره و ضبط نشده بود. مائو قصد داشت با ترساندن این بازرگانان آنها را از توسل به اعمالی مثل ارتشا یا عدم پرداخت مالیات باز دارد. یکی از مقامات بالای شاغل در رژیم مائو چنین ارزیابی می‌کند که طی کارزارهای «سه - اضداد» و «پنج - اضداد» حداقل حدود ۲۰۰ هزار تا ۳۰۰ هزار نفر اقدام به خودکشی کردند. بسیاری از این افراد از آسمان‌خراش‌های شانگهای به پایین پریدند. مردم اسم این افراد را «چتربازان» گذاشته بودند. یک شاهد عینی به ما گفت: «برایم عجیب بود که چرا

خودکشی کنندگان ترجیح می‌دهند خود را به خیابان پرتاب کنند و نه به رودخانه. به زودی پی بردم که آنها به خاطر امنیت خانواده‌هایشان اینگونه ترجیح داده‌اند. فرد اگر خود را به داخل رودخانه هوئانگیو می‌انداخت، جنازه‌اش را آب می‌برد و هرگز ثابت نمی‌شد که این فرد کشته شده است. در این صورت مأموران حکومتی ادعا می‌کردند که این فرد به هنگ کنگ گریخته و لذا خانواده او را تحت فشارهای سنگین قرار می‌دادند. بنابراین بهترین راه برای خودکشی پریدن به داخل خیابان بود.»

مائو در مه ۱۹۵۳ پایان کارزارها را اعلام کرد زیرا به اهداف مورد نظرش دست یافته بود: دیگر کسی جرئت نمی‌کرد به بیت‌المال دست بزند. مقامات کمونیست تقریباً درگیر مفاسد مالی متعارف همچون ارتشا و اختلاس نبودند اما سطح استاندارد زندگی آنها کاملاً سلسله مراتبی و بالاتر از بقیه مردم بود.

خود مائو اهل اختلاس کردن و انباشتن پول در حساب‌های بانکی سوئیس برای روز مبادا نبود. این نوع کارها بیشتر مناسب حال دیکتاتورهای کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تر بود، و نه مناسب حال دیکتاتور بزرگی همچون مائو. دلیلش هم روشن و مشخص بود: مائو نیازی به

انباشت پول برای روزهای مبادا (ایام از دست رفتن قدرت) نداشت. او ترتیبی داده بود که هیچ گاه چنین روزی از راه نرسد. مائو به جای دزدیدن پول‌های دولتی طوری با این پول‌ها رفتار می‌کرد که انگار مال خودش است. او شخصاً تعیین می‌کرد که بودجه‌های دولتی باید صرف چه کارهایی شود؛ آن هم بدون توجه به نیازهای مردم و جامعه. مهم‌ترین اصل برای مائو اجرای اولویت‌هایش بود. مائو هر مدیری را که از صرف پول برای اجرای اولویت‌هایی متفاوت با اولویت‌های وی طرفداری می‌کرد آنقدر آزار می‌داد که طرف از پی‌گیری خواسته خود منصرف می‌شد. سبک زندگی مائو، لذت طلبانه و مسرفانه بود و هزینه‌های گزافی روی دست کشور می‌گذاشت. این رفتار مفسدانه به محض فتح چین توسط کمونیست‌ها شروع به پیدایی کرد.

مائو پشت دیوارهای غیر قابل نفوذ دور از انظار عمومی زندگی می‌کرد. تنها افراد معدودی بودند که از نوع زندگی مائو، و از جمله محل زندگی یا اقامت وی، خبر داشتند. او ندرتاً در برابر مردم ظاهر می‌شد. حتی از نزدیک هم نمی‌شد پی به سبک زندگی به شدت مسرفانه مائو برد. او علاقه‌ای به تکاثر ثروت نداشت و از همه انواع اشیای لوکس و زینتی گران‌قیمت، مثل طلا و جواهرات، عتیقه‌ها، تابلوهای نقاشی، مبل‌های اشرافی و لباس‌های شیک بدش می‌آمد. اما این دوری‌گزینی‌ها هیچ محدودیتی در ارضای هوس‌های مائو ایجاد نکرد. او در واقع به تحقق هر هوسی در زندگی روزمره‌اش تن داد.

مائو ویلاها را دوست داشت. در طی بیست و هفت سال دوران حکمرانی مائو بیش از پنجاه ویلا برای وی ساخته شد که حداقل پنج تای آنها در شهر پکن بنا شدند. مائو حتی برای یک بار هم به بسیاری

از این ویلاها پا نگذاشت. ویلاهای مذکور در محوطه‌های وسیع و در زیباترین مناطق ساخته شده بودند. همچنین در بسیاری از این مکان‌ها که دارای طبیعت زیبا بودند، کل کوهستان (مثلاً در «تپه‌های بهاری یشمی» در اطراف پکن) یا بخش وسیعی از ساحل دریا (مثلاً در «دریاچه غربی» در هنگ‌جو) برای استفاده اختصاصی مائو قُرق می‌شد. ویلاهای قدیمی بسیاری در این مناطق وجود داشت که بخش عمده‌ای از آنها از حیث معماری ارزشمند بودند. اما این ویلاها را خراب کردند تا فضای لازم برای ساختن بناهای تازه‌ای که مناسب حال مائو و اولویت‌های امنیتی وی باشد، به وجود بیاید. کارهای ساختمانی این ویلاهای جدید تماماً زیر نظر مأموران امنیتی مائو انجام می‌شد. ساختمان‌های تازه کاملاً ضد گلوله و ضد بمب بودند و حتی بعضی از آنها دارای پناهگاه اتمی بودند. اغلب این ویلاها از الگوی ساختمانی واحدی تبعیت می‌کردند. ساختمان اصلی همچون انبار عظیمی بود که دو محوطه مشابه داشت (یکی برای اقامت مائو و دیگری برای اقامت همسرش) به اضافه یک سالن بزرگ نشیمن که در حد فاصل این دو محوطه واقع شده بود. همه ویلاهای مائو یک طبقه بودند زیرا مائو از خانه‌های چند طبقه هراس داشت. مائو همیشه از این می‌ترسید که مبادا در طبقات بالای چنین خانه‌هایی به دام تروریست‌ها بیفتد.

اما ویلاهای مائو مرتفع بودند. بلندی ویلاهایش بعضاً به اندازه یک ساختمان دویا سه طبقه بود. مرتفع ساختن ویلاها بازتاب این اندیشه بود که محل اقامت رهبر بزرگی چون مائو باید رفیع و بلند باشد. یکی از این ویلاها که در اواسط دهه شصت میلادی در شهر جنوبی نانچنگ^{۴۸۶} ساخته شد حدود ۱۵ متر ارتفاع داشت. این ساختمان بزرگ و وهمناک همچون آشیانه هواپیما بود. بعد از مرگ مائو

بسیاری از این ساختمان‌ها به میهمانخانه مبدل شدند. راهروهای ساختمان‌های مذکور به قدری وسیع بودند که حتی بعد از ساختن اتاق‌های بزرگ در داخل این فضاها، باز هم وسیع و پهن به نظر می‌آمدند.

ساختن اولین مجموعه از ویلاهای جدید از سال ۱۹۴۹ آغاز شد؛ یعنی درست از زمانی که مائو قدم به پکن گذاشت. ساخت ویلاها طی دوران اجرای کارزار «سه - اضداد» ادامه یافت. کار ساخت یکی از این ویلاها در «پیدائهی»^{۴۸۷} در ساحل شرقی چین در سال ۱۹۵۴ به پایان رسید. این منطقه ساحلی که از آغاز قرن بیستم میلادی به منطقه‌ای توریستی مبدل شده بود دارای ۶۰۰ ویلا بود که بسیاری از آنها بزرگ و باشکوه بودند. با این وصف هیچ کدام از این ویلاها واجد خصوصیات امنیتی مورد نظر مائو نبودند. به این ترتیب ساختمان بزرگی مطابق با سبک و سیاق زندگی مائو و نیازهای امنیتی وی در ساحل دریا ساخته شد. این ویلا، هم به دریا مُشرف بود و هم به تپه‌های سبزِ پُر دارو درخت جنگلی. تونل‌ها و پناهگاه‌های مخفی نیز ساختمان ویلا را به تپه‌های جنگلی متصل می‌کرد. بنا به دستور مأموران امنیتی رژیم قُرق کامل در منطقه برقرار شد. به این ترتیب بسیاری از صاحبان ویلاهای اطراف (جز معدودی) از حق دسترسی به ساحل دریا ممنوع شدند.

رئیس امور امنیتی مائو در سال ۱۹۵۲ به مسئولین ایالت هونان پیغام فرستاد که باید هر چه سریع‌تر ویلایی در چانگ‌شا (پایتخت هونان) بسازند تا صدر مائو هنگام بازدید احتمالی از شهر زادگاهش، در این ویلا اقامت کند. مسئولین ایالت هونان مطمئن نبودند که آیا چنین چیزی واقعاً خواسته مائو است یا خیر. آنها با توجه به اینکه کارزار ضد فساد موسوم به «سه - اضداد» در جریان بود حدس زدند که چنین

خواسته‌ای نقض فاحش اهداف کارزار مذکور است. بنابراین

مسئولین حزب و رژیم در ایالت هونان خانه‌های خود را خالی کردند تا به خیال خود با تعمیر این ساختمان‌ها اقامتگاه موقتی مناسبی برای مائو هنگام دیدار احتمالی‌اش از چانگ‌شا بسازند. اما مائو حاضر نشد به چانگ‌شا برود. مسئولین محلی در هونان تازه متوجه شدند که باید ویلای جدیدی مطابق با خواسته‌های مائو بسازند. به این ترتیب کارهای ساختمانی این ویلا آغاز شد. و مائو تنها زمانی حاضر شد به چانگ‌شا و هونان برود که ویلایش آماده شده بود. بعدها ویلای دیگری در چند قدمی ویلای نخست ساخته شد. ویلاهای بیشتری نیز در شائو شان، دهکده زادگاه مائو، ساخته شدند. به دیگر مسئولین ایالتی، که همگی نیز خواهان بازدید صدر مائو از ایالت‌هایشان بودند گفته شده بود: «صدر مائو برای بازدید به ایالت شما خواهد آمد به شرط اینکه جایی برای اقامت ایشان داشته باشید.» به این ترتیب ساختن ویلاهایی برای مائو در سراسر کشور تبدیل به یک امر ضروری شد.

این ویلاها با هدف بهبود امنیت و راحتی مائو دائماً تجهیز و نوسازی می‌شدند. برای مثال راهروی مسقف و محصور به یکی از ویلاها اضافه شد تا مائو کهنسال بتواند بدون تماس با هوای سرد بیرون، راهپیمایی کند. پنجره‌های این راهرو را با هدف به حداقل رساندن احتمال حملات تروریستی به صورت ضربدری با پنجره‌های اتاق‌های مائو نصب کرده بودند. به این ترتیب از هر سمتی فقط یکی از دیوارها قابل رویت بود. دروازه‌های فلزی تمهید امنیتی دیگری بود که بعدها در ویلاهای مائو مورد استفاده قرار گرفت. این دروازه‌ها که در دو سوی ایوان هر ویلا کار گذاشته می‌شدند عملاً جزئی از بنای مسکونی بودند. مائو به این ترتیب عملاً می‌توانست با اتومبیل تا داخل سالن

نشیمن ویلایش پیش برود.

مائو حتی بعضی وقت‌ها با قطار وارد حیاط ویلایش می‌شد. ماموران امنیتی، خط آهن فرعی ویژه‌ای را برای وی نصب کرده بودند تا او بتواند با قطار مستقیماً وارد ویلایش شود. تقریباً در هریک از ویلاهای مائو، تونل زیرزمینی ویژه‌ای وجود داشت که ساختمان ویلا را به فرودگاه نظامی منطقه وصل می‌کرد. مائو به دفعات در قطار اختصاصی خود که در فرودگاه نظامی پارک شده بود، می‌خوابید. مائو این آمادگی را داشت که به محض بروز خطر از قطار یا هواپیمای اختصاصی‌اش برای فرار سریع استفاده کند. مائو در سرتاسر دوران حکمرانی‌اش طوری در کشور خود زندگی کرد که انگار در یک منطقه جنگی به سر می‌برد.

مائو در سفرهایش تقریباً هم‌زمان از سه وسیله حمل و نقل استفاده می‌کرد: قطار، هواپیما و کشتی (در صورت وجود راه دریایی). حتی در مواردی که او فقط از یکی از این وسایل استفاده می‌کرد، دو وسیله دیگر در نزدیکی وی محض احتیاط آماده استفاده بودند. در زمان پرواز هواپیمای مائو هیچ هواپیمای دیگری در آسمان چین اجازه پرواز نداشت. و زمانی که قطار اختصاصی مائو حرکت می‌کرد، کل شبکه راه آهن کشوری دچار اختلال و هرج و مرج می‌شد زیرا به هیچ قطار دیگری در نزدیکی قطار مائو اجازه حرکت داده نمی‌شد. و این نوع وقفه‌ها و به هم ریختگی‌ها امر نادری نبود زیرا مائو دائماً از قطار برای رفت و آمدهایش استفاده می‌کرد. خدمه قطار مائو هر لحظه آماده به خدمت بودند. آنها بعضی وقت‌ها برای چند هفته، و گاهی چند ماه متمادی سر کار می‌ماندند زیرا اجازه رفتن به خانه نداشتند.

یکی از ریخت و پاش‌های خاص مائو استخرهای شنای او بود. مائو عشق عجیبی به شنا داشت. در آن سال‌ها استخرهای اندکی در کشور فقیر چین وجود داشت. برای مثال، زمانی که استخر شنایی در چنگدو (مرکز ایالت سیچوان) برای مائو ساخته شد، مسئولین امر نمی‌دانستند که دقیقاً چه مقدار کلر باید به آب استخر اضافه کنند. در نتیجه، چشمان آدم‌های معدودی که حق استفاده از این استخر را داشتند پس از شنا شدیداً قرمز شد. مائو به این شک افتاد که نکند توطئه‌ای برای مسموم کردن وی در کار بوده. اولین استخر اختصاصی مائو درست در وسط کارزار «سه - اضداد» در محوطه «تپه‌های بهاری یشمی» (در اطراف پکن) ساخته شد. بنا به گفته خود مائو هزینه ساخت این استخر حدود ۵۰ هزار یوان بود. این مبلغ ۵ برابر مبلغی بود که هر کس متهم به اختلاس کردن آن می‌شد، به عنوان «ببر بزرگ» در برابر جوخه تیرباران قرار می‌گرفت. در پشت دیوارهای به شدت

محافظت شده «جانگ نان های»، اقامتگاه رسمی مائو در پکن، و در پشت تابلوی «به خلق خدمت کنید»، استخر سرپوشیده‌ای برای مائو ساخته شد. ساخت این استخر درست کوتاه زمانی پس از خاتمه کارزار «سه - اضداد» آغاز شد. و این در حالی بود که بنای مذکور دارای استخر بزرگ روبازی بود که تا قبل از به قدرت رسیدن مائو، استفاده از آن برای عموم مردم آزاد بود.

گرم نگه داشتن این استخرها، آن هم برای چندماه پیاپی، هزینه گزافی را طلب می کرد. اما چاره‌ای نبود زیرا هر لحظه امکان داشت که مائو هوس آب تنی کند. آب استخرها از طریق لوله‌های حاوی بخار داغ، گرم می شد. هزینه تامین سوخت استخرهای مذکور، سرب به فلک می زد.

مائو از تمامی وجوه لذت بخش زندگی اش بهره می گرفت و از این حیث هیچ محدودیتی برای خودش قائل نبود. مائو آدم خوش خوراکی بود. غذاهای مورد علاقه وی از نقاط مختلف کشور تهیه و ارسال می شد. (مائو و دیگر رهبران حزب ندرتاً به رستوران می رفتند. تعداد رستوران‌ها در دوران حکومت کمونیست‌ها کاهش یافت.)

ماهی مخصوص و مورد علاقه مائو از شهر جنوبی ووهان صید می شد، به داخل کیسه‌های پلاستیکی حاوی آب و اکسیژن انتقال می یافت، و سپس به پکن (در هزار کیلومتری شمال ووهان) فرستاده می شد.

برنج مورد استفاده مائو نیز باید به شکل خاصی تولید و آماده می شد. او دستور داده بود برنج را به نحوی سبوس گیری کنند که پوسته میان سبوس و مغز برنج باقی بماند. مائو از طعم و مزه این پوسته‌ها خوشش می آمد اما مسئله این بود که حفظ پوسته‌ها در جریان سبوس گیری کار بسیار دقیق و دشواری بود. یک بار مائو به خدمتکار ویژه خود اعتراض کرد که طعم پوسته‌های برنج را نمی تواند مزه کند

و لذا به زودی به بیماری «بری بری» مبتلا خواهد شد. خدمتکار بیچاره با عجله به مزرعه مخصوص مائو در «تپه‌های بهاری یشمی» رفت و برنج‌ها را به همان شیوه‌ای که مائو می‌خواست سبوس‌گیری کرد و پخت.

در این مزرعه اختصاصی برنجی کشت می‌شد که باب دهان مائو بود. آب مورد استفاده برای کشت برنج‌ها بسیار مرغوب بود. در دوران قدیم آب آشامیدنی دربارهای امپراتوری از چشمه‌ای تامین می‌شد که حالا فقط شالیزار اختصاصی مائو را سیراب می‌کرد. سبزیجات مورد علاقه مائو و نیز لبنیات و گوشت ماکیان مصرفی او در مزرعه دیگری به اسم «جوشان»^{۴۸۸} تولید می‌شد. چای محبوب مائو از معروف‌ترین مزارع چای چین (موسوم به «چاه اژدها»^{۴۸۹}) و از مرغوب‌ترین برگ‌های این گیاه و در مناسب‌ترین زمان برداشت، انتخاب و چیده می‌شد. تمامی مواد غذایی مخصوص مائو قبل از مصرف، مورد آزمایش‌های دقیق پزشکی قرار می‌گرفت. آشپز مائو کاملاً زیر نظر بود و هر غذایی که مائو می‌خورد قبلاً توسط خدمتکار ویژه‌اش امتحان می‌شد تا مبادا آلوده به سم باشد. غذاهای چینی سرخ کرده باید تا داغ است سریعاً مصرف شود اما از آنجایی که آشپزخانه فاصله زیادی با اتاق مائو داشت (زیرا وی از بوی آشپزخانه خوشش نمی‌آمد) خدمتکاران مجبور بودند ظرف‌های غذا را دوان دوان و داغ داغ به سر میز غذای مائو ببرند.

مائو حمام کردن یا دوش گرفتن را دوست نداشت و طی ۲۵ سال پایانی عمرش حتی یک بار هم به حمام نرفت. روش نظافت مائو به این ترتیب بود که هر روز از خدمتکارانش می‌خواست که با حوله داغ و مرطوب بدن وی را تمیز کنند. مائو هر روز ماساژ می‌گرفت. او هرگز به بیمارستان نرفت. تجهیزات بیمارستانی همراه متخصصین برجسته

در صورت نیاز نزد مائو آورده می شدند. گاهی مواقع که مائو حال و حوصله دیدن دکترها و متخصصین را نداشت این افراد مجبور بودند در اطراف اقامتگاه وی، اتراق کنند. گاهی مواقع زمان این انتظار سر به هفته ها می زد.

مائو هرگز به لباس های شیک و آراسته تمایلی نشان نداد. آنچه که او دوست داشت، راحتی بود. مائو هر چند سال یک بار کفش هایش را عوض می کرد زیرا معتقد بود که کفش های قدیمی بسیار راحت تر هستند. او کفش های نوبی خود را به محافظینش می داد تا بپوشند و بعد از مدتی که این کفش ها کهنه می شد آنها را می گرفت و به پا می کرد. لباس خواب، حوله روشویی و لحاف مائو وصله دار بودند؛ اما این وصله ها با وصله های معمولی تفاوت داشتند. بنا به دستور مائو این البسه برای وصله و رفو نزد بهترین رفوکاران شهر شانگهای فرستاده می شدند. و لازم به گفتن نیست که هزینه انجام چنین کاری بسیار بیشتر از خرید لحاف یا حوله تازه بود. این نوع رفتارهای عجیب و غریب مائو بیش از آنکه نشانه قناعت وی باشد نشانه بوالهوسی های او بود؛ بوالهوسی های انسانی که نمی داند با ابر قدرتی خود چه باید بکند.

شاید بهره مندی رهبری مثل مائو از ویلاها و دیگر تجملات چندان غیر منطقی نباشد، اما مسئله این بود که مائو دیگران را به جرم حیف و میل هایی اعدام می کرد که خودش هزاران برابر بیشتر از آن را حیف و میل کرده بود. او عملاً یک زندگی مصرفی پر خرج را در پیش گرفته بود اما در عین حال خود را به عنوان «خادم خلق» جلوه می داد و دیگران را به قناعت، ریاضت پیشگی و کف نفس موعظه و وادار می کرد. این معیارهای دو گانه مائو در بردارنده نوعی بدبینی و کلیی مسلکی بود که خاص خود وی بود.

این معیارهای دوگانه مائو به ویژه در حیطه مسایل جنسی، بیشترین رنج و ناراحتی را برای چینی‌ها به بار آورد. مائو از مردم کشورش می‌خواست که محدودیت‌های جنسی بسیار شدیدی را تحمل کنند. او زوج‌های متأهل را از هم جدا کرد و هر کدام از آنها را به بخش متفاوتی از کشور فرستاد. این زوج‌ها فقط ۱۲ روز طی سال حق داشتند که در کنار هم باشند. به این ترتیب ده‌ها میلیون نفر محکوم به ریاضت‌کشی جنسی شدند که معنای آن عبارت بود از: سالی یک بار رابطه جنسی داشتن. و هر کسی هم که تلاش می‌کرد به نحوی سرخوردگی‌های جنسی خود را محرمانه تسکین بدهد، با خطر تحقیر شدن و از دست رفتن آبرو در برابر انظار عمومی مواجه می‌شد. برای مثال یک چینی میهن‌پرست را، که از تایوان به «سرزمین اصلی» برگشته و متهم به خودارضایی شده بود، وادار کردند که تابلویی بر بالای تخت‌خواب خود در اتاق خوابگاه نصب کند که حاوی انتقاد از خود بود.

و این در حالی بود که مائو هم‌زمان در پشت دیوارهای اقامتگاهش محرمانه به هر بوالهوسی جنسی خود میدان می‌داد. در نهم جولای ۱۹۵۳ به ارتش چین دستور داده شد که زنان جوان را از بین گروه‌های سرگرمی ساز ارتش انتخاب کنند تا با استفاده از آنها «گروهان ویژه» ای برای گارد جاویدان مائو تشکیل شود. همه کسانی که درگیر موضوع فوق بودند اطلاع داشتند که وظیفه اصلی این «گروهان ویژه» تأمین هم‌خوابگانی برای مائو است. پنگ دی هوای، رئیس ارتش سرخ، اسم این «عملیات» را گذاشته بود «انتخاب هم‌خوابگان درباری». پنگ بعدها هزینه گزافی برای بیان این گلایه پرداخت. اما مخالفت‌های پنگ هیچ تاثیری روی مائو نگذاشت و زنان جوان بسیاری به عضویت «گروهان ویژه» درآمدند. مائو از بین این زنان که

ظاهراً برای انجام امور خوانندگی، رقاصی، پرستاری و خدمتکاری در ویلاهای وی دستچین شده بودند، افرادی را برای هم خوابگی انتخاب می کرد.

مائو به چند تایی از این زنان، پول اندکی به عنوان حق الزحمه پرداخت می کرد. برخی از کارکنان دفتری و اعضای خانواده مائو نیز گهگاه پول های ناچیزی از وی می گرفتند. پول های پرداختی بسیار ناچیز بود اما مائو با دقت بسیار بر پرداخت این پول ها نظارت می کرد. مائو شدیداً به ارزش پول آگاه بود. او برای سالیان متمادی به ریزترین موارد دخل و خرج دربارش نظارت کرد؛ درست مثل یک روستایی حسابگر.

کمک های مالی مائو از محل حساب شخصی محرمانه اش، که «حساب ویژه» نامیده می شد، تامین می گردید. این حساب در بردارنده حق التألیف کتاب های مائو بود که به لطف فروش انحصاری و گسترده شان در سطح چین مبالغ گزافی را شامل می شد. رژیم مائو عملاً چاپ و نشر کتاب های دیگر نویسندگان را ممنوع کرده بود لذا کتاب های مائو در چنین بازار تک محصولی شده ای، بسیار خوب فروش می رفت. «حساب ویژه» مائو در اوج خودش دارای بیش از دو میلیون یوان بود؛ مبلغی که باید آن را نجومی قلمداد کرد. برای پی بردن به ارزش این پول کافی است بدانیم که در آن زمان حقوق سالیانه یک کارمند دفتر مائو حدود ۴۰۰ یوان بود. درآمد نقدی یک دهقان چینی در زمانی که آب و هوا مناسب بود، حدود چند یوان بود. حتی چینی های پولدار ندرتاً پس اندازی بیشتر از چند صد یوان داشتند.

مائو تنها میلیونری بود که چین مائو به وجود آورده بود.

قسمت پنجم: دنبال کردن رؤیای ابرقدرتی

بخش سی و دوم: رقابت با استالین

(۱۹۴۷-۱۹۴۹؛ از ۵۳ تا ۵۵ سالگی مائو)

مائو حتی قبل از اینکه چین را فتح کند، چشم به فتح دنیای وسیع‌تری دوخته بود. او به محض پدیدار شدن بارقه‌های پیروزی در جنگ داخلی، فعالیت خود را در این زمینه آغاز کرد.

مائو امیدوار بود که موفقیت‌های عظیم کارزار «روابط عمومی» را، که وی همراه ادگار اسنو و کتاب «ستاره سرخ بر فراز چین» به آن دست یافته بود، تکرار کند. این موفقیتی بود که در جهان کمونیست یک امر منحصر به فرد به شمار می‌رفت. اما اسنو در این دوران مغضوب مسکو قرار گرفته بود و لذا مائو مجبور شد به روزنامه نگار آمریکایی درجه دومی به اسم آنا لوییس استرانگ^{۴۹۰} متوسل شود. این زن روزنامه نگار فاقد نفوذ جهانی اسنو بود و همگان وی را کنیز حلقه به گوش مائو تلقی می‌کردند.

مائو در سال ۱۹۴۷ استرانگ را به گوشه و کنار جهان فرستاد تا برای وی تبلیغ کند. مائو اسنادی را به استرانگ داده و از او خواسته بود که این اسناد را «به احزاب کمونیست جهان» تحویل دهد. مائو مخصوصاً تأکید کرده بود که استرانگ اسناد مذکور را «به رهبران احزاب کمونیست آمریکا و اروپای شرقی نشان دهد.» مائو همچنین یادآور شده بود که: «تصور نمی‌کنم تحویل دادن این اسناد به مسکو ضرورتی داشته باشد.»^{۴۹۱}

استرانگ بر حسب وظیفه مقاله‌ای تحت عنوان «اندیشه‌های

مائوتسه تونگ» و کتابی به نام «دمیدن سپیده از چین» منتشر کرد.

این مقاله و کتاب در بردارنده جملات ستایش آمیزی از مائو بود؛

جملاتی مثل این: «شاهکار عظیم مائو تغییر دادن مارکسیسم از قالب

اروپایی به قالب آسیایی بوده است. او چنان در این امر موفق شده که

نه مارکس و نه لنین هرگز تصورش را هم نمی توانستند بکنند... همه آسیا از چین بیشتر فرا خواهد گرفت تا از اتحاد شوروی... آثار مائو به احتمال بسیار زیاد بر روی قالب های حکومتی بعدی در بخش هایی از اروپای بعد از جنگ تاثیر خواهد گذاشت...»

این ادعاها به معنای آن بود که مائو بدجوری پا تو کفش استالین کرده است. و جای تعجب نبود که کتاب استرانگ در شوروی با دیوار سکوت مواجه شد و حزب کمونیست آمریکا درخواست کرد که نیمی از مطالب کتاب مذکور حذف شود. اما نسخه کامل این کتاب در هندوستان، و مهم تر از آن، در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی از جمله یوگسلاوی، چاپ و منتشر شد.

ارتقای مقام و جایگاه بین المللی مائو بدون تایید و حمایت استالین به معنای آن بود که مائو کار استالین را تکامل بخشیده و توفیق یافته عقاید و نظرات متکامل تری را در قیاس با وی عرضه کند. طبیعتاً همه اینها از نظر کرم لین به معنای عبور از خطوط قرمز بود. اما مائو آشکارا درک می کرد که طلب کردن یک قلمرو نفوذ در گروی اعمال قدرت اوست. و او حالا واقعاً از چنین قدرتی برخوردار بود.

علاوه بر این، نشانه هایی وجود داشت مبنی بر اینکه استالین برای واگذاری بخشی از قلمروهای نفوذ خود آماده است. استالین در سپتامبر ۱۹۴۷ سازمان جدیدی موسوم به «کومینفورم»^{۴۹۲} را تأسیس کرد که فقط احزاب کمونیست اروپایی را شامل می شد. به این ترتیب فضایی باز شد تا احزاب کمونیست آسیایی هم احتمالاً در سازمان جداگانه ای متشکل شوند. مائو در ماه نوامبر، ۱۹۴۷، چند هفته بعد از اعلام تشکیل کومینفورم، و در دورانی که همچنان در حوالی شهرینان سرگردان بود، اسم حزب خود را به «آسیای واحد» تغییر داد. استالین همچنان به تعهد خود در خصوص حمایت از مائو پایبند بود

اما حالا لازم می‌دید که گام‌هایی برای کنترل مائو بردارد تا کاملاً برای وی روشن شود که رئیس چه کسی است.

مائو در سی‌ام نوامبر ۱۹۴۷، زمانی که از پیروزی قریب‌الوقوع خود در جنگ داخلی اطمینان یافت، از استالین خواست که اجازه دیدار از شوروی را به وی بدهد. استالین به این نتیجه رسید که «درخواست مائو برای دیدار از شوروی» ابزار بسیار مناسبی برای درانتظار نگهداشتن مائو و کسب پاره‌ای امتیازها از اوست. دفتر استالین در شانزدهم دسامبر ۱۹۴۷ تلگرافی به چین فرستاد و به اطلاع مائو رساند که چنین دیداری مایه خرسندی شوروی است. دکتر اورلف، که تلگراف مذکور با واسطگی وی به دست مائو رسید، صراحتاً از استالین دستور گرفته بود که واکنش مائو را دقیقاً ثبت و گزارش کند. اورلف روز بعد به اطلاع استالین رساند که مائو «بی‌نهایت خرسند بود، و در واقع باید گفت که سرشار از شور و شغف بود... او بلافاصله پس از مطلع شدن] از تلگراف مسکو [به من گفت: بسیار عالی است، می‌توانم ظرف سه ماه آینده به آنجا] شوروی [بروم...»

سه ماه گذشت اما هیچ دعوتنامه‌ای از استالین به دست مائو نرسید. مائو در بیست‌ودوم آوریل ۱۹۴۸، درست یک روز بعد از اشغال دوباره ینان توسط حزب کمونیست چین، مجدداً قضیه سفر به شوروی را مطرح کرد. او در این زمان به اورلف گفت که مایل است در روز چهارم یا پنجم ماه مه ۱۹۴۸ عازم شوروی شود. این بار استالین جواب

«مثبت» داد. مائو متقابلاً درخواست کرد که هر دو پزشک روسی که در کنارش بودند، در سفر به شوروی نیز همراه وی باشند. ظاهر قضیه این بود که مائو به این دو پزشک برای حفظ سلامتی خود طی سفر نیاز دارد اما واقعیت چیز دیگری بود. مائو مایل نبود که در غیاب وی، هم‌حزبی‌هایش بتوانند با مسکو تماس بگیرند. این دو پزشک روسی

در حکم سرپل‌های مخابراتی مابین مسکو و حزب کمونیست چین بودند. مائو با بردن آنها مطمئن می‌شد که کسی پشت سرش دست به شیطنت و توطئه نخواهد زد. استالین با این درخواست مائو نیز موافقت کرد. مائو همچنین خواهان دیدار از کشورهای اروپای شرقی شد اما استالین قویاً با این درخواست مخالفت کرد.

استالین در دهم مه، چند روز بعد از تاریخ عزیمتی که مائو سر خود انتخاب کرده بود، ناگهان تاریخ دیدار مائو از شوروی را به تعویق انداخت. بهار گذشت و تابستان آمد اما باز هیچ خبری از دعوتنامه نشد. مائو برای رفتن بی‌تابی می‌کرد. مائو در این هنگام به اتفاق همکاران حزبی خود در مقر حزب در «شیبائی‌پو» به سر می‌برد.

همکاران مائو همگی مطلع بودند که رئیس آنها به زودی برای ملاقات با استالین عازم مسکو خواهد شد. این احساس وجود داشت که مائو ظرف دقایق یا ساعات آینده عازم این سفر خواهد شد. و به همین دلیل هم بود که محافظان مائو هیچ اقدامی برای ساکت کردن قورباغه‌ها انجام ندادند. در شرایط عادی صدای این قورباغه‌ها را خاموش می‌کردند تا هیچ اخلاقی در خواب صدر مائو به وجود نیاید.

روال معمول چنین بود که محافظان مائو هر جا که رئیس محل اقامت می‌افکند، بلافاصله حیوانات پر سروصدای اطراف محل اقامت وی (شامل خروس‌ها، سگ‌ها و قورباغه‌ها) را «تحت کنترل» خود در می‌آوردند. آنها پیشنهاد کردند که با استفاده از دینامیت همه قورباغه‌هایی را که در برکه‌ای در نزدیکی اقامتگاه مائو زندگی می‌کردند، نابود کنند. اما این پیشنهاد به مرحله عمل نرسید زیرا چنین تصور می‌شد که اقامت مائو در «شیبائی‌پو» کوتاه خواهد بود.

مائو برای اینکه خیالش جمع باشد که در غیاب او هیچ توطئه‌ای علیه وی صورت نخواهد گرفت تلاش کرد تا کلک وانگ مینگ، خار چشم

قدیمی‌اش، را بکند. به این ترتیب در بیست و پنجم ژوئن دومین «حادثه» پزشکی برای وانگ مینگ به وقوع پیوست. این بار «دکتر» تنقیه ماده گندزدای «لایسول» را برای وانگ مینگ تجویز کرده بود. غلظت این ماده به حدی زیاد بود که اگر به‌طور کامل وارد بدن وانگ مینگ می‌شد مرگ او حتمی بود. اما او به محض ورود اولین قطرات «لایسول» به بدنش متوجه توطئه احتمالی شد و به همسرش اجازه نداد که دستور پزشک را به‌طور کامل اجرا کند.

مائو در چهارم جولای ۱۹۴۸ به استالین تلگراف زد: «من تصمیم گرفته‌ام که در آینده نزدیک به دیدن شما بیایم. در هر حال باید چهار دهم همین ماه عازم این سفر شوم... برای بردن مسافران به دو هواپیما نیاز داریم...» به این ترتیب مائو، ده روز بعد را به عنوان زمان عزیمتش به شوروی اعلام کرد.

اما در روز چهاردهم جولای ۱۹۴۸ درست در همان روزی که مائو به عنوان تاریخ آغاز عزیمت خود به شوروی تعیین کرده بود، به جای هواپیما تلگرافی از استالین به دست دکتر اورلف رسید. در این تلگراف زمان سفر مائو به شوروی به زمستان موکول شده بود:

«به مائوتسه تونگ نکات زیر را بگو: مقامات بلندپایه حزب کمونیست اتحاد شوروی با توجه به آغاز فصل برداشت غلات، در ماه اگوست عازم ایالت‌های مختلف کشور می‌شوند و تا ماه نوامبر هم به مرکز باز نخواهند گشت. لذا کمیته مرکزی حزب از رفیق مائوتسه تونگ درخواست می‌کند که دیدار خود را از مسکو تا پایان ماه نوامبر به تعویق بیندازد تا به این ترتیب فرصتی برای دیدار ایشان با رفقای ارشد حزب فراهم شود.»

این بهانه واقعاً مسخره بود. اورلف به مسکو گزارش کرد: «مائو در حالی که لبخند تحقیرآمیزی به چهره داشت به مفاد تلگراف گوش

کرد و بعد گفت: بسیار خوب، بسیار خوب. مائو سپس از من پرسید: واقعاً در اتحاد شوروی برداشت غلات اینقدر مهم است که اعضای بلندمرتبه حزب باید به روستاها بروند؟... من بیش از شش سال است که مائو تسه تونگ را می‌شناسم، اگر درست فهمیده باشم، در لبخند او و در واژه‌های هائو هائو^{۴۹۳} — ی او، هیچ نشانی از خرسندی به چشم نمی‌خورد. ملنیکوف [دیگر پزشک روسی] در پانزدهم جولای به من گفت که ماتوتسه تونگ از وی پرسش مشابهی کرده است درباره نحوه برداشت محصولات کشاورزی در شوروی... مائو مطمئن بود که به زودی عازم شوروی خواهد شد... کاملاً پیدا است که این سفر برای وی بسیار ضروری است... او پیشاپیش چمدان‌هایش را بسته، کفش چرمی تازه‌ای خریده و یک کت پشمی تازه دوخته است...»

مائو به این ترتیب متوجه شد که استالین از دستش ناراحت و عصبانی است و با بازی در آوردن بر سرِ موعدِ سفر قصد دارد این دلخوری خود را به اطلاع وی برساند. مائو متعاقباً ترتیبی داد تا دل استالین را به دست آورد. اولین کاری که کرد کاستن از کیش پرستش شخصیتش بود. مائو در پانزدهم اگوست نظر مخالف خود را با برنامه درسی «دانشگاه» تازه تاسیس «چین شمالی» در خصوص «مطالعه مائوتسه تونگیسم» اعلام کرد. مائو در این مورد گفت: «چنین برنامه‌ای نه تنها سودمند نیست، بلکه آسیب‌رسان است.» مائو همچنین در همه اسناد حزبی اصطلاح «اندیشه‌های مائوتسه تونگ را حذف و اصطلاح «مارکسیسم - لنینیسم» را جایگزین آن کرد زیرا ارتقای فرمول‌بندی‌های مائو به سطح «اندیشه‌ها» به هیچ عنوان خوشایند استالین نبود. رسانه‌های شوروی هنگام درج و انتشار اطلاعیه‌ها یا اسناد حزب کمونیست چین روی اصطلاح «اندیشه‌های مائو» همواره خط قرمز می‌کشیدند.

مائو عاقبت در اواخر پاییز، در بیست و هشتم سپتامبر ۱۹۴۸، تلگراف زبونه‌ای برای استالین فرستاد. او در این تلگراف لقب «استاد» را به استالین داد و ملتمسانه تقاضا کرد: «ضروری است که شخصاً به حضور استاد برسم و گزارشم را تقدیم کنم... صمیمانه امیدوارم که شما [حزب کمونیست شوروی و استالین] در این دیدار حضوری دستورالعمل‌های لازم را به ما بدهید.»

استالین نشان داده بود که رئیس است. مائو هم به این واقعیت تن داده و خود را حقیر کرده بود. استالین که به هدف خود رسیده بود در هفدهم اکتبر جواب تلگراف مائو را داد. او با لحنی خشک و جدی «پایان نوامبر» را به عنوان تاریخ سفر مائو به شوروی اعلام کرد. مائو حالا آنقدر مطمئن بود که در پاسخ به این تلگراف خواهان تعویق کوتاهی در مسافرتش به شوروی شد. به این ترتیب استالین اولین دور از تنبیه مائو را به پایان رساند تا وی دیگر جرئت نکند جاه‌طلبی‌هایی فراتر از محدوده چین داشته باشد.

مائو در این مورد کوتاه آمده بود. اما او در رابطه با استالین هر گاه که پای منافع بنیادینش در میان بود، محکم می‌ایستاد. جیانگ کای شک در نهم ژانویه ۱۹۴۹، در آخرین مرحله از جنگ داخلی، قبل از رفتن به تایوان خواهان برقراری آتش‌بس و انجام مذاکرات صلح شد. استالین از مائو خواست که به این درخواست جواب مثبت بدهد و حزب کمونیست چین از «مذاکرات صلح پشتیبانی کند.» مائو با خشم بسیار مخالفت خود را با این درخواست استالین ابراز کرد.

استالین به شکل عجیب و نامعمولی روز بعد تلگراف دیگری برای مائو فرستاد. او با ارسال این تلگراف تلاش کرد مواضع خود را مجدداً توضیح دهد. استالین مدعی شد که پیشنهاد اخیر او صرفاً جنبه تاکتیکی دارد و هدف اصلی وی اثبات این نکته است که ملی‌گرایان

مسئول اصلی ادامه جنگ داخلی‌اند: «ما معتقدیم پاسخ مثبت شما باید به نحوی باشد که مذاکراتِ صلح را عملاً تضعیف کند.» اما موضع مائو این بود که ملی‌گرایان حتی برای حفظ ظاهر هم که شده یک روز هم نباید روی صلح و آرامش بینند. مائو به استالین گفت: «ما خواهانِ تسلیمِ بدون شرطِ حکومتِ نانجینگ [ملی‌گرایان] هستیم.... ما دیگر هیچ نیازی به تحملِ تغییر مسیرهای سیاسی نداریم.» مائو برای اولین بار آنچه را که باید به «استاد استالین» می‌گفت، بر زبان جاری ساخت: «ما فکر می‌کنیم که شما باید همین جواب را به ملی‌گرایان بدهید.» مائو به این ترتیب قاطعانه از دستوراستاد سرپیچی کرد و این نکته‌ای نبود که از نظر کرم‌لین پنهان بماند: یکی از مشاورانِ عالی رتبه استالین در امور چین به ما (نویسندگان کتاب) گفت که همکارانِ نزدیک استالین این احساس را داشتند که استاد از سوی مائو صراحتاً مورد «سرزنش» واقع شده است.

استالین روز بعد، در چهاردهم ژانویه، با ارسال یک سخنرانی بلندبالا جواب مائو را داد. او به مائو گفت که عدم شرکت در مذاکرات صلح از جنبه روابط عمومی آسیب‌رسان است و مخصوصاً باعث تشدید احتمال مداخلات خارجی می‌شود. مائو به وقوع چنین احتمالی باور نداشت اما راهی پیدا کرد تا هم سر حرف خودش بماند و هم رضایت استالین را جلب کند. او فهرستی از شروط مورد نظرش را ارائه کرد و سپس اعلام نمود تنها زمانی در مذاکرات صلح با ملی‌گرایان شرکت می‌کند که آنها ابتدا این شروط را بپذیرند. و بر کسی پوشیده نبود که پذیرش این شروط از سوی ملی‌گرایان عملاً در حکم تسلیم شدن بلاشرط آنها بود. مائو همچنین برای قبولاندن نظرش، به نحو ماهرانه‌ای به گفته‌های خود استالین استناد کرد: «ما با توجه به خط

اصلی ترسیم شده از سوی شما] تضعیف مذاکرات صلح با ملی گرایان
و ادامه جنگ انقلابی تا انتها [کاملاً با نظرات شما هم عقیده ایم. «
استالین روز بعد پاسخ داد: «ما با یکدیگر به توافق کامل رسیده ایم...
لذا هم اینک موضوع مختومه است.»

استالین ظاهراً تحت تاثیر حرف‌های مائو قرار گرفته بود؛ چرا که درست در همین زمان بود که استالین در دیدار با رهبران یوگسلاوی و بلغارستان به آنها گفته بود مائو نافرمان اما پیروز است. مائو به نحوی استوار و موثر از مواضع اصولی خودش دفاع کرده و برای تحقق آن جنگیده بود. لذا موقعی که استالین در چهاردهم ژانویه از مائو «مصرانه» خواست که تاریخ سفرش را به شوروی مجدداً به تعویق اندازد، چنین به نظر رسید که او این بار واقعاً در بیان دلیل درخواستش صادق و صمیمی است: «حضور شما در چین ضرورت دارد.» استالین، در عوض، پیشنهاد کرد که یکی از اعضای بلندمرتبه پولیت بورو را «بلادرنگ» برای ملاقات با مائو به چین بفرستد. نخستین واکنش مائو به خبر تعویق دوباره سفرش، خشمگینانه بود. منشی مائو به خاطر می‌آورد که مائو تلگراف استالین را به روی میز پرتاب کرد و گفت: «باشه، بسیار خوب!» اما او در یک بازاندیشی مجدد به این نتیجه رسید که استالین در واقع به نوعی از وی تمجید و تکریم کرده است. استالین تا آن زمان هرگز هیچ عضو بلندمرتبه پولیت بوروی خود را برای دیدار با یک رهبر کمونیست که درگیر یک جنگ داخلی است، به منطقه درگیر جنگ نفرستاده بود. و این تازه در حالی بود که مسکو با حکومت مرکزی چین که کمونیست‌ها علیه آن در حال جنگ بودند، روابط رسمی دیپلماتیک داشت. مائو در هفدهم ژانویه طی تلگرافی به استالین اعلام کرد که با کمال میل آماده دیدار با فرستاده اوست.

این فرستاده کسی نبود جز آناستاس میکویان که از دیرباز مورد اعتماد استالین بود. او در سی‌ام ژانویه وارد اقامتگاه مائو شد. این در حالی بود که وی دو متخصص خنثی سازی بمب‌های تاخیری و استراق سمع را نیز همراه خودش آورده بود. میکویان در گزارش خود نوشت: «مائو

فوق العاده خرسند به نظر می‌رسید. او از رفیق استالین برای توجه و عنایتِ دقیقشان تشکر کرد.» ایوان کوالف، وزیر سابق راه آهن شوروی، نیز میکویان را همراهی می‌کرد. کوالف که برای نظارت بر تعمیر و راه اندازی خطوط راه آهن منچوری به چین آمده بود، ضمناً به عنوانِ رابطِ میانِ استالین و مائو عمل می‌کرد.

مائو در دیدار با میکویان بلافاصله اعتماد به نفس بالای خود را آشکار ساخت. حکومت ملی گرایان، یک روز بعد از آمدن میکویان به چین، از نانجینگ به کانتون نقل مکان کرد. تنها سفیری که حکومت ملی گرایان را در این تغییر پایتخت همراهی می‌کرد روشچین، سفیر شوروی، بود. مائو در روزهای اول و دوم فوریه حاضر به دیدار میکویان نشد. او به این ترتیب می‌خواست دلخوری خود را از همراهی سفیر شوروی با ملی گرایان، ابراز کند. چوئن لای که به جای مائو با میکویان دیدار کرد، از وی توضیح خواست. میکویان در پاسخ گفت: «چنین امری کاملاً طبیعی است زیرا مطلقاً هیچ صدمه‌ای به اهداف مشترک ما نمی‌زند، و حتی در مقابل، راه رسیدن به اهداف مشترک ما را تسهیل نیز خواهد کرد.»^{۴۹۴} مائو از این توضیحات قانع نشد و استالین هم فهمید که مائو بدجوری دلخور شده است. استالین متعاقباً در مسکو سعی کرد برای لیو شائو چی (مرد شماره ۲ بعد از مائو) شرح دهد که هدفِ وی از همراه کردنِ سفیرش با حکومت ملی گرایان، کسب اخبار و اطلاعات از اردوی ملی گرایان بوده است. اما مائو همچنان از دست شوروی شاکی و ناخشنود بود و بعداً تلافی این قضیه را بر سر روشچین درآورد. زمانی که روشچین به عنوان نخستین سفیر شوروی در چین کمونیست، یک میهمانی شام رسمی برای پولیت بوروی حزب کمونیست چین برپا کرد، مائو در این میهمانی شرکت کرد اما در طول حضورش حتی یک کلمه هم بر زبان نیاورد.

یکی از دیپلمات‌های روسی که در میهمانی مذکور حضور داشت در گزارش خود نوشت که این رفتار مائو «لاقیدانه و توهین‌آمیز» بود. مائو در حین دیدار میکویان بر تکدر خاطر خود تا حدی لگام زد. برای میکویان بسیار عجیب بود که چرا مائو هیچ گلایه‌ای را در خصوص پیمان شوروی و جیانگ کای شک در سال ۱۹۴۵ مطرح نمی‌کند؛ پیمانی که روس‌ها بر اساس آن امتیازات یک طرفه فراوانی را از آن خود ساخته بودند. مائو نه تنها گلایه‌ای را مطرح نکرد بلکه تا آنجا پیش رفت که این «امتیازات» را اقدامی «میهن‌پرستانه» توصیف کرد. اما مائو در عوض چیزهای زیادی از استالین درخواست کرد. فهرست خواسته‌های مائو شامل ۳۰۰ میلیون دلار وام - فقط برای مقاصد نظامی - به انضمام حجم عظیمی از تسلیحات (از جمله تانک و توپ ضد هوایی) و تعداد پرشماری از مشاوران نظامی برای تجدید سازماندهی نیروهای مسلح چین می‌شد. خواسته مهم‌تر مائو، درخواست کمک بلندمدت از شوروی برای تأسیس کارخانه‌هایی جهت تولید تانک، هواپیما و دیگر سلاح‌های سنگین بود. مائو برای تبدیل کردن کشورش به یک ابرقدرت نظامی خواهان کمک‌های همه جانبه استالین بود.

استالین اخیراً جوزف تیتو، رهبر یوگسلاوی، را از اردوی کمونیست طرد کرده بود. تیتو استقلال زیاده از حدی را به نمایش گذاشته و تمایل خود را برای برخورداری از یک دایره نفوذ اختصاصی آشکار کرده بود. مائو قبلاً طی پیامی به استالین به تجربه تیتو اشاره کرده و از آن به عنوان یک الگوی ممکن در کنار الگوی شوروی نام برده بود. استالین متقابلاً جواب تندی به مائو داده و با این نظر او شدیداً مخالفت کرده بود. مائو حالا نظر قبلی خود را «تصحیح» کرده و حتی به این انتقاد قدیمی استالین از ناسیونالیسم یوگسلاو که مربوط به

سال ۱۹۲۵ می‌شد، ارجاع می‌داد. مائو از این طریق می‌خواست استالین را مطمئن سازد که وی هرگز یک تیتوی دیگر نخواهد شد. مائو همچنین موکداً برای میکویان روشن ساخت که وی به خودش فقط به عنوان زیردست استالین نگاه می‌کند و نه چیزی بیشتر. میکویان در گزارشی به استالین نوشت: «مائو ضمن نوشیدن به سلامتی رفیق استالین تأکید کرد که استالین معلم مردم چین و معلم دیگر ملل جهان است. مائو چندین بار گفت که وی شاگرد رفیق استالین است و در انتظار دستورالعمل‌های اوست... مائو عامدانه از اهمیت نقش خود به عنوان رهبر و نظریه‌پرداز می‌کاست و مدام تأکید می‌کرد که او هیچ چیز تازه‌ای به مارکسیسم اضافه نکرده است و...» اما میکویان باهوش‌گول این حرف‌ها را نخورد. او به استالین گفت: «این حرف‌ها [ی مائو] را نباید به عنوان مکنونات واقعی مائوتسه تونگ یا آنچه که وی واقعاً در مورد خودش تصور می‌کند، تلقی کرد.» علاوه بر این، زمانی که میکویان قضیه «هماهنگی» میان احزاب کمونیست آسیایی را مطرح کرد، مائو بلافاصله طرح خودش را به میان کشید؛ طرحی که اجرای آن به معنای ایجاد «کومینفورم آسیایی» بود. مائو پیشنهاد کرد که سازمان مذکور بلافاصله پس از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در چین آغاز به کار کند. مائو خواهان این بود که «کومینفورم آسیایی» وی شامل همه احزاب کمونیست آسیایی، از جمله کره‌ای‌ها، هند و چینی‌ها^{۴۹۵} و فیلیپینی‌ها، باشد. میکویان، در مقابل، پیشنهاد استالین را مطرح کرد؛ پیشنهادی که مائو را فقط به حیاط خلوتِ بلافصلِ چین محدود می‌ساخت. میکویان اضافه کرد که مائو باید در ابتدا احزاب آسیای شرقی را که فقط شامل سه عضو (چین، ژاپن و کره) می‌شد، «رهبری» کند تا بعدها «دیگر احزاب تدریجاً به این گروه ملحق شوند.»

استالین حاضر شده بود که مقداری از مناطق را به مائو واگذار کند. استالین در همین زمان نشانه‌ای برای مائو فرستاد تا پیش از این فشار نیاورد. استالین در فردای مذاکرات میکویان و مائو در مورد تعیین قلمرو، تلگراف شدیدالحنی برای میکویان ارسال کرد و به او دستور داد که از مائو بخواهد که سیدنی ریتنبرگ^{۴۹۶} را دستگیر کند. ریتنبرگ یک روزنامه‌نگار آمریکایی بود که با حزب کمونیست چین همکاری می‌کرد. استالین به این ترتیب، قصد داشت این طور جلوه دهد که ریتنبرگ و استرانگ (دیگر روزنامه‌نگار آمریکایی که مائو وی را برای استفاده‌های تبلیغاتی به خارج فرستاده بود) در ارتباط با یکدیگرند و هر دو نیز برای آمریکا «جاسوسی» می‌کنند. (میکویان به مائو گفته بود که وی از طرف استالین مأموریت دارد «جاسوسان» احتمالی در سطوح بالای حزب کمونیست چین را ردیابی و پیدا کند.) ریتنبرگ بلافاصله دستگیر شد.

استرانگ در این زمان در مسکو زمین گیر شده بود زیرا روس‌ها مانع از این شده بودند که ویزای ورود به چین برای وی صادر شود. استرانگ در روز سیزدهم فوریه، یعنی درست در فردای بازگشت میکویان به شوروی و دیدارش با استالین، دستگیر و روانه زندان معروف لوبیانکای^{۴۹۷} مسکو شد. روزنامه پراودا روز بعد در اقدامی به شدت نامعمول خبر دستگیری استرانگ را، که به «جاسوسی» متهم شده بود، چاپ کرد. این در واقع هشدار جدی و قاطعی به مائو و دیگر رژیم‌های کمونیستی تحت نفوذ شوروی بود. استرانگ بعد از اخراج از شوروی، نامه‌ای به یکی از واسطه‌های حزب کمونیست چین نوشت و از وی خواست: «لطفاً به صدر مائو بگویید که دانسته‌هایم حکایت از این دارد که روس‌ها به خاطر پژوهش‌ها و تحقیقات دائمی من در خصوص راه چینی] انقلاب کمونیستی] اتهام دروغین جاسوسی را به

من وارد کرده و سپس مرا هدف حمله قرار دادند.»

میخائیل بورودین، عاملِ مهم استالین در چینِ دهه بیست، یکی از رابط‌های مهم استرانگ در مسکو بود که سعی فراوانی در چاپ و نشر کتاب وی در شوروی کرده بود. بورودین دو هفته بعد از دستگیری استرانگ دستگیر شد و تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفت. گرچه این دستگیری‌ها به مثابه زهرچشم‌گیری از مائو بود اما او آرام و خونسرد باقی ماند. استالین برای مائو پیغام فرستاد: «دم خور این آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها نشو.» اما آنچه برای مائو اهمیت داشت این بود که میکویان قول رهبری «کومینفورم آسیای شرقی» را به وی داده بود. مائو به این ترتیب موفق شد قلمرو نفوذ خود را از قلمرو نفوذ استالین مشخص و علامت‌گذاری کند. و در چنین حس و حال شفاف‌انگیزی بود که مائو موضوع مذکور را برای طرح به پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین احاله کرد.

جلسه پلنوم در سیزدهم مارس ۱۹۴۹، چند ماه مانده به پیروزی قطعی کمونیست‌ها در چین، برگزار شد. در این جلسه وانگ مینگ، چالشگر قدیمی مائو، که حالا دست از مبارزه کشیده و در عوض به تملق‌گویی و چاپلوسی رو آورده بود، با شور و هیجان زاید الوصفی مدعی شد: «اندیشه‌های مائو آموزه‌های مارکسیسم - لنینیسمی را در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره جهان توسعه بخشیده است.» او اعلام کرد که این اندیشه‌ها فقط خاص آسیای شرقی نیست بلکه همه «کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره جهان» را شامل می‌شود.

وانگ مینگ دقیقاً همان چیزی را بیان کرده بود که در ذهن مائو می‌گذشت. مائو به حدی از شنیدن این سخنان دچار وجد و شغف شد که اعلام کرد: «از جملات رفیق وانگ مینگ بوی تقسیم کردن

یک بازار به مشام می‌رسد. کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بخش‌های عظیمی از جهان هستند. آیا اگر روزی این بخش‌ها تحت شمول ما قرار بگیرند، این به معنای آن نخواهد بود که استالین فقط مسئولیت مناطق توسعه‌یافته جهان را بر عهده خواهد داشت؟ آیا این به معنای آن نخواهد بود که مسئولیت مابقی جهان به عهده ما خواهد بود؟» مائو در حالی که از لفظ متکبرانه «ما» استفاده می‌کرد، ادامه داد: «ما می‌گوییم کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به ما تعلق دارند. اما اگر یکی از این کشورها حاضر به تبعیت از ما نباشد و بخواهد از مسکو تبعیت کند تکلیف چیست؟... البته، اجازه دهید که فعلاً درباره این مسایل بزرگ فکر نکنیم؛ بیایید اول قضیه چین را حل کنیم.»

مائو شروع کرده بود به رویاپردازی در مورد تقسیم جهان بین خودش و استالین.

استالین آشکارا به این نتیجه رسیده بود که اگر حتی تکه‌ای کوچک از قلمرو نفوذ اختصاصی خود را به مائو واگذار کند، قدرت شخصی او از بین خواهد رفت. بنابراین موقعی که لیو شائو چی هنگام دیدارش از شوروی پرسش پیوستن یا نپیوستن چین به کومینفورم را نزد استالین مطرح کرد، استاد با بدجنسی خاص خودش جواب داد: «فکر می‌کنم این کار [پیوستن چین به کومینفورم] ضروری نباشد. چین به جای این کار باید احزاب کمونیست آسیای شرقی را سازماندهی کند.» اما استالین بلافاصله اضافه کرد: «از آنجایی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی کشوری است که مابین اروپا و آسیا واقع شده، لذا این کشور در هر دوی این سازمان‌ها شرکت خواهد کرد.» استاد مطلقاً حاضر نبود در هیچ زمینه‌ای کوتاه بیاید.

استالین، مثل سابق، با دستگیر کردن تعداد پرشماری از ماموران خود

در چین هشدارهای جانانه‌ای به مائو داد. در زمانی که لیو شائو چی در مسکو به سر می‌برد بسیاری از مامورانِ کلیدی شوروی که با مائو مرتبط بودند دستگیر و به شدت شکنجه شدند. اورلف، عامل سازمان ضد اطلاعات ارتش شوروی و پزشک مائو، یکی از دستگیرشدگان بود. اورلف مستقیماً از سوی ویکتور آباکومف^{۴۹۸}، رئیس «ک گ ب» هدف شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفت. اورلف متهم به این شده بود که با سر جاسوس ژاپن و آمریکا (یعنی مائو) ارتباط دارد. روس‌ها به سراغ شی چه، دستیار امنیتی مائو و مترجم لیو شائو چی (در سفرش به شوروی) رفته و از او درباره اورلف پرسیدند. اینها همه نشانه‌هایی بود از این که استالین دارد شرایط لازم برای محکوم ساختن مائو به عنوان جاسوس یا تیتوئیست را فراهم می‌کند و اگر فرصت مناسبی گیرش بیاید این نقشه را عملی خواهد کرد.^{۴۹۹}

استالین چنگ و دندان نشان می‌داد. اما مائو نترسید و متقابلاً دست به قدرت‌نمایی زد. مائو دست روی چیزی گذاشت که اهمیت بسیار زیادی برای استالین داشت: برگزاری اولین همایش احزاب کمونیست جهان در پکن، پایتخت تازه چین. این همایش عظیم با تمرکز روی مسایل تجاری و کارگری، می‌توانست نام مائو را در سراسر جهان پر آوازه کند. همایش نه فقط همه آسیا بلکه منطقه اوقیانوسیه کاپیتالیست و پیشرفته را هم شامل می‌شد. همایش پکن به شدت سیاسی بود. تجمع احزاب کمونیست جهان در زیر یک سقف واحد به مراتب مهم‌تر از موضوعات اقتصادی‌ای بود که همایش ظاهراً قصد بررسی آن را داشت. استالین ابتدا تلاش‌هایی کرد تا مانع برگزاری همایش شود یا محل برگزاری آن را به کشور دیگری منتقل کند. اما مائو به لیو شائو چی که در شوروی به سر می‌برد اکیداً یادآور شد که: «همایش باید سر زمان مقرر در چین برگزار شود.» لیو متقابلاً به

استالین قول داد «هیچ کار سازماندهی شده خاصی در جریان همایش انجام نخواهد شد»؛ که معنای آن این بود که مائو از این همایش در جهت برپا ساختن شبکه جهانی خاص خودش سوءاستفاده نخواهد کرد.

همایش بین‌المللی احزاب کمونیستی در پکن در تاریخ شانزدهم نوامبر ۱۹۴۹ آغاز به کار کرد. این در حالی بود که مائو تنها چند هفته قبل، یعنی در اول اکتبر ۱۹۴۹، رژیم خود را رسماً در چین بنا نهاده بود. لیو شائو چی در سخنرانی اصلی همایش از «راه مائوتسه تونگ» سخن گفت و هیچ اشاره‌ای به نام استالین یا مدل شوروی نکرد. بحث اصلی همایش درباره موضوع چگونگی غصب قدرت از طریق «راه مائو» در سرتاسر قاره آسیا - و فراتر از آن - بود: «راهی که مردم چین دنبال کرده‌اند راهی است که مردم بسیاری از مناطق مستعمره و نیمه مستعمره باید طی کنند.» لیو شائو چی با قاطعیت اعلام کرد: «غیر ممکن است که مردم انقلابی در چنین مناطقی از گام گذاشتن در این راه [راه مائو] خودداری کنند... و اگر آنها قدم در این راه نگذارند مرتکب اشتباه خواهند شد... نبردهای مسلحانه باید قالب اصلی نبرد باشد.»

حرف‌های لیو شائو چی محکم و قاطع بود. پیامدهای این سخنان نشان داد که مائو تا کجا پیشروی کرده است. هیات نمایندگی شوروی در همایش پکن گلایه کرد که سخنان لیو شائو چی «بسیار چپ‌روانه» بوده است. اما استالین بلافاصله این موضع‌گیری نمایندده‌اش را با انگ «فرصت طلبانه» محکوم کرد. لئونید سولوویف^{۵۰۰}، نماینده بیچاره شوروی در همایش پکن، مجبور شد در جلسه‌ای به ریاست مائو، رسماً از بابت اشتباهی که کرده پوزش بخواهد. این موضوع برای مائو کاملاً تازگی داشت: یک مقام ارشد

روسی در حضور همکارانش رسماً از وی عذرخواهی می‌کند. مائو بعداً
بزرگوارانه از استالین خواست سولوویف را «ببخشد.»
مائو به نحو جسورانه‌تری تعهد قبلی خود را مبنی بر عدم
بهره‌برداری‌های شخصی از همایش پکن، نقض کرد. لیو شائو چی در
بیست و سوم نوامبر اعلام کرد که دبیرخانه‌ای در پکن تأسیس خواهد
شد تا کشورهای عضو از طریق آن بتوانند «با هم ارتباط و پیوند داشته
باشند.» مائو چند گام به جلو برداشته بود. او حالا خواهان این بود که
بر سرخ‌های خارجی حکم براند. استالین فعلاً موضوع را ندیده گرفت.
مائو می‌دانست که استاد استالین زیر بار چنین حرف‌هایی نمی‌رود.
اعمال برخی تنبیهات در مورد مائو اجتناب‌ناپذیر و حتمی به نظر
می‌رسید. اما مائو هم اکنون صاحب چین بود؛ صاحب یک چهارم از
مجموع جمعیت کره زمین. او وسعت و وزن اردوگاه کمونیست را به
نحو چشمگیری افزایش داده بود. استالین قدرت و توانِ طرد یا نفی
مائو را نداشت. مائو در عین حال عزم خود را جزم کرده بود تا استالین
را وادار به کمک به رژیم تازه تأسیس خود بکند. مائو برای نیل به
جاه‌طلبی‌های جهانی خود شدیداً به کمک‌های استالین نیاز داشت.

بخش سی و سوم: دست و پنجه نرم کردنِ دو جبار

(۱۹۴۹-۱۹۵۰؛ از ۵۵ تا ۵۶ سالگی مائو)

درخواست اصلی مائو از استالین این بود که شوروی به ساختن یک ماشین جنگی طراز اول برای چین و تبدیل این کشور به یک قدرت جهانی کمک کند. مائو برای رسیدن به چنین هدفی نه فقط به تسلیحاتِ ارائه شده از سوی استالین، بلکه از آن مهم‌تر به تکنولوژی ساخت تسلیحات سنگین و زیرساخت‌های لازم برای چنین کاری نیاز داشت. در آن هنگام، کارخانه‌های تسلیحات سازی چین فقط توانایی تولید سلاح‌های کوچک و سبک را داشتند. مائو قصد داشت که با شتابی بیشتر از شتاب ژاپن قرن نوزدهم به هدف تولید تسلیحات پیشرفته دست یابد. و او می‌دانست که تحقق چنین امری بدون کمک خارجی امکان‌ناپذیر است. استالین نه تنها بهترین کمک رسان خارجی مائو، بلکه تنها کمک رسان خارجی او به شمار می‌رفت. جنگ سرد به تازگی آغاز شده بود. غرب به هیچ طریقی حاضر نبود به مائو کمک کند تا به اهداف مورد نظرش دست یابد. کمک غرب در گروی این بود که مائو ذات و سرشت رژیمش را کاملاً عوض کند؛ چیزی که عملاً غیر ممکن بود.

اما مائو معضلی داشت که باید آن را حل می‌کرد. او باید استالین را قانع می‌کرد که جاه‌طلبی‌هایش از منظرِ او (استالین) قابل کنترل هستند. مائو به همین خاطر در دیدار با میکویان (فرستاده استالین) دست و دل بازانه از استالین ستایش کرد و بر وفاداری خود نسبت به او اصرار ورزید. مائو در برابر کوالف، نماینده استالین در چین، نمایش مشابهی را به روی صحنه برد. کوالف بعداً به استالین گزارش کرد که «مائو از جا بلند شد، دستانش را بالا برد و سه بار فریاد کشید: چنین باد که استالین ده هزار سال عمر کند.» مائو بعد از گفتن این مَهمل

چیزی را بیان کرد که بسیار مهم و واقعی بود: قطع رابطه چین با کشورهای غربی. مائو به کوالف گفت: «ما بسیار خوشحال خواهیم شد اگر همه سفارتخانه‌های کشورهای کاپیتالیستی در چین برای همیشه تعطیل و سفرای غربی اخراج شوند.»

این موضع‌گیری انگیزه دیگری هم داشت که از نگرانی‌های داخلی منشاء می‌گرفت. مائو در سی‌ویکم ژانویه ۱۹۴۹ به میکویان گفت: «شناسایی رسمی [چین کمونیست] باعث تسهیل فعالیت‌های خرابکارانه آمریکا و بریتانیا در چین خواهد شد.» مائو از این می‌ترسید که هرگونه حضور غربی‌ها در چین موجب تشجیع لیبرال‌ها و باز شدن فضایی، هرچند اندک، برای مخالفان سیاسی او شود. به این ترتیب مائو با تحمیل سیاستی موسوم به «پاکسازی خانه قبل از دعوت میهمانان» تمامی روزنه‌های احتمالی برای نفوذ خارجی‌ها را مسدود ساخت. «پاکسازی خانه» اصطلاح خوش‌آهنگی بود برای انجام پاکسازی‌های خونین و بنای یک نظام نظارتی سفت و سخت در سراسر کشور. در نتیجه اجرای سیاست مذکور، کل کشور در یک وضعیت انسداد کامل قرار گرفت، خروج چینی‌ها از کشور ممنوع شد، و عملاً همه خارجی‌های مقیم چین اخراج شدند. راه‌اندادن خارجی‌ها نیز راهی بود برای اطمینان یافتن از اینکه هیچ ناظر خارجی‌ای شاهد پاکسازی‌ها و کشت و کشتارهای جاری و آتی نخواهد بود. مائو تنها بعد از انجام «پاکسازی» خانه، روزنه کوچکی را برای ورود تعداد محدودی از خارجی‌های «آشنا» و «کاملاً کنترل شده» باز کرد؛ خارجی‌هایی که به عنوان «میهمان» شناخته می‌شدند و نه بازدیدکننده.

مائو با توجه به نوع رژیمی که در سر می‌پروراند، حق داشت که احساس نگرانی کند. نفوذ و تاثیر غرب در چین قوی و قابل ملاحظه

بود. مائو به میکویان گفت: «بسیاری از روشنفکران چینی، تحصیل کرده آمریکا، بریتانیا، آلمان و ژاپن هستند.» در واقع همه نهادهای آموزشی مدرن چین یا توسط غربی‌ها (اغلب میسیونرهای مسیحی) بنا شده یا شدیداً تحت تأثیر غرب بودند. لیو شائو چی در تابستان ۱۹۴۹ خطاب به استالین نوشت: «آمریکا و بریتانیا علاوه بر روزنامه‌ها، مجله‌ها و آژانس‌های خبری دارای ۳۱ دانشگاه و مدرسه عالی، ۳۲ نهاد آموزشی مذهبی، ۲۹ کتابخانه عمومی، ۲۶۸۸ مدرسه، ۳۸۲۲ سازمان و نهاد مذهبی، و ۱۴۷ بیمارستان در چین هستند.»

چین نیاز مبرمی به افراد تحصیل کرده، و مخصوصاً متخصصین فنی ماهر داشت. مائو برای اداره کشور و به ویژه شهرها، به این افراد نیازمند بود. بر خلاف تصور عمومی، از نظر مائو شهرها واجد اهمیت بیشتری در قیاس با روستاها بودند. مائو در مارس ۱۹۴۹ به مقامات ارشد رژیمش گفت: «اگر ما نتوانیم شهرها را اداره کنیم، هرگز دوام نخواهیم آورد.» هدف مائو در مرحله فعلی ترساندن طبقه تحصیل کرده از پی گیری اندیشه‌های غرب گرایانه لیبرالیستی بود. ترساندن این افراد به مراتب آسان تر انجام می شد اگر مخالفان بالقوه می دیدند که هیچ رسانه یا سفارتخانه غربی‌ای برای تظلم خواهی آنها در سطح کشور وجود ندارد.

مائو همچنین نگران تقویت رویکرد غرب گرایانه در داخل حزب خودش بود. ارتش مائو عاشق سلاح‌های آمریکایی بود: محافظین مائو به نحو تحقیرآمیزی مسلسل‌های روسی را با مسلسل‌های آمریکایی مقایسه می کردند. آنها از مائو می پرسیدند: «چرا ما نباید مسلسل‌های سبک و دقیق [آمریکایی] بیشتری داشته باشیم؟»

اتومبیل‌های آمریکایی هم به شدت جلب توجه می کرد. یکی از ماموران حزب کمونیست چین در بندر دالیان (که تحت اشغال

روس‌ها بود) صاحب یک اتومبیل فورد مشکی مدل ۱۹۴۷ بود. او به خاطر می‌آورد که: «این اتومبیل توجه زیادی را معطوف خودش کرده بود تا آنجا که فرماندهان ارتش شوروی مدام به سراغم می‌آمدند و از من می‌خواستند برای یک روز هم که شده اتومبیل را به آنها قرض دهم، زیرا تصور می‌کردند از این طریق بر میزان ارج و احترام آنها در نزد همقطاران روسی شان اضافه می‌شود.» هدف مائو این بود که احتمال هرگونه اعمال نفوذ غرب در حزب کمونیست چین را در هر زمینه‌ای، از نظریه‌پردازی‌های سیاسی گرفته تا ستایش کالاهای مصرفی، در نطفه خفه کند. مائو در این مورد حتی بسیار قاطع‌تر و جدی‌تر از استالین بود.

دلیل اصلی مائو برای اجتناب از به رسمیت شناخته شدن چین از سوی دولت‌های غربی، اعمال کنترل و نظارت بود. اما هدف اولیه مائو نشان دادن این واقعیت به استالین بود که چین نوین صد درصد به اردوگاه کمونیست متعهد است. و به همین دلیل بود که رژیم مائو در بدو تأسیس حاضر به برقراری روابط دیپلماتیک با آمریکا و اغلب کشورهای غربی نشد. عموماً چنین تصور می‌شود که این آمریکا بود که حاضر به شناسایی چین مائو نشد. اما در حقیقت، این مائو بود که دست به هر عمل خصمانه‌ای زد تا برقراری رابطه میان دو کشور امکان‌ناپذیر شود. در نوامبر ۱۹۴۹ که کمونیست‌ها شهر شنیانگ را تسخیر کردند، سه کنسول گری غربی (آمریکا، بریتانیا و فرانسه) در این شهر دایر بود و اعضای محلی حزب کمونیست چین هم در ابتدا روابط نسبتاً خوبی با این سه کنسول گری داشتند. اما مائو بلافاصله پس از تسخیر شهر دستور داد: «آنها را بیرون کنید.» چوئن لای نیز صراحتاً به میکویان گفت: «ما شرایط غیر قابل تحملی برای آنها [غربی‌ها] به وجود آوردیم تا خودشان مجبور به ترک کشور شوند.»

انگس وارد^{۵۰۱}، سرکنسول آمریکا، در هجدهم نوامبر ۱۹۴۸ به اتفاق دیگر اعضای کنسول گری تحت بازداشت خانگی قرار گرفتند. وارد بعدها متهم به جاسوسی شد و از چین اخراج شد. سپاهیان سرخ همچنین در آوریل ۱۹۴۹ که نانجینگ (پایتخت ملی گرایان) را تسخیر کردند، به زور وارد خانه جی. لیتون استوارت^{۵۰۲} سفیر آمریکا در نانجینگ، شدند.

مائو با بریتانیایی ها نیز برخوردِ خصمانه مشابهی داشت. در اواخر آوریل، موقع عبور کمونیست ها از رود یانگسه، دو کشتی بریتانیایی به نام های «آماتیس»^{۵۰۳} و «کانسورت»^{۵۰۴} در ساحل لنگر انداخته بودند. مائو به سپاهیانش دستور داد: «همه کشتی های جنگی را که بر سر راه عبورتان قرار دارد هدف گلوله قرار بدهید. با این کشتی ها طوری برخورد کنید که انگار کشتی های ملی گرایان هستند.» چهل و دو دریانورد بریتانیایی در این حملات کشته شدند که تعداد آنها به مراتب بیشتر از تعداد نظامیان غربی بود که طی جنگ داخلی چین کشته شده بودند. کشتی «کانسورت» از مهلکه گریخت اما «آماتیس» گرفتار شد. در بریتانیا، تعدادی از دریانوردان انگلیسی به سراغ هری پالیت^{۵۰۵}، رئیس حزب کمونیست بریتانیا رفته و او را چنان کتک زدند که کارش به بیمارستان کشیده شد. وینستون چرچیل، که در آن زمان رهبر مخالفان دولت بود، در پارلمان کشورش پشت تریبون رفت و از رئیس دولت پرسید: «چرا بریتانیا یکی دو ناو هواپیما بر در آب های چین نداشت که بتواند به نحو موثری پاسخ این حملات را بدهد؟»

حادثه مذکور عمیقاً باعث نگرانی استالین شد تا آنجا که به ارتش سرخ شوروی در مرزهای شرقی شوروی دستور آماده باش کامل داد. این اولین بار طی دوران جنگ داخلی چین بود که شوروی دست به

چنین اقدام پیش گیرانه‌ای می‌زد. استالین نگران بود که مبادا غربی‌ها در چین مداخله نظامی کرده و پای شوروی را به داخل چین جنگی بکشند. استالین بلافاصله به مائو تلگراف زد و از او خواست که روابط خود را با شوروی کم اهمیت جلوه دهد: «ما تصور نمی‌کنیم که اکنون زمان مناسبی برای تبلیغ روابط دوستانه میان اتحاد شوروی و چین دمکرات [چین کمونیست] باشد.» مائو مجبور شد از شدت اعمال خصمانه خود نسبت به غربی‌ها بکاهد. او دستورات جدیدی را برای سپاهیان‌ش صادر کرد: «از جنگ با کشتی‌های خارجی اجتناب کنید. بدون دریافت دستور از مرکز حق شلیک به این کشتی‌ها را ندارید. این موضوع فوق‌العاده، فوق‌العاده مهمی است.» مائو به فرماندهان ارشد ارتشش گفت: «مخصوصاً دیپلمات‌های آمریکایی و بریتانیایی را تحت حمایت خود بگیرید تا آسیبی نبینند، و گرنه ممکن است فاجعه بزرگی رخ دهد.» مائو در بیست و هفتم آوریل دستور توقف پیشروی به سوی شانگهای را، که مهم‌ترین شهر چین از حیث اقتصادی بود و مرکز منافع غربی‌ها به شمار می‌رفت، صادر کرد. غربی‌ها نیروهای نظامی قابل توجهی در شانگهای داشتند و این احتمال می‌رفت که برای حفظ منافع خود در این شهر، دست به عملیات نظامی علیه سرخ‌ها بزنند.

مائو در دهم مه با هدف کاستن از خطر مداخله نظامی غرب، دست به چند حرکت انحرافی فریبکارانه زد. او ابتدا به نمایندگان خود اجازه داد که با استوارت، سفیر آمریکا در چین، مذاکره کنند. استوارت بعد از خروج ملی‌گرایان از نانجینگ ترجیح داده بود که کماکان در این شهر باقی بماند. استوارت که از دیرباز علاقه خاصی به سرخ‌ها داشت چنین تصور می‌کرد که می‌تواند مائو و واشینگتن را به هم نزدیک کند. هوانگ هوا^{۵۰۶}، مذاکره‌کننده مائو در آن زمان و وزیر خارجه آتی او،

چند دهه بعد پرده از روی نیت واقعی مائو برداشت: «مائو و چوئن لای در پی برقراری روابط دوستانه [با آمریکا] نبودند. آنها فقط نگران یک چیز بودند: پیش‌گیری از مداخله نظامی آمریکا که می‌توانست باعث نجات ملی گرایان در دقیقه نود بشود...»

مائو برای اطمینان بیشتر از عدم واکنش نظامی قدرت‌های خارجی، مجموعه‌ای از اطلاعات نادرست و گمراه‌کننده را تولید و به خورد غربی‌ها داد. چوئن لای درسی‌ام‌مه پیام ویژه‌ای را از طریق یک واسطه برای ترومن، رئیس‌جمهوری آمریکا، فرستاد. پیام مذکور دقیقاً به نحوی طراحی شده بود که موجب امیدواری آمریکایی‌ها در آن مقطع تاریخی خاص شود. پیام چوئن لای ظاهراً حکایت از این داشت که دو جناح متخاصم در حزب کمونیست چین وجود دارد: یکی لیبرال‌های طرفدار غرب به رهبری چوئن لای، و دیگری تندروهای طرفدار شوروی به رهبری لیو شائو‌چی. چوئن لای در پیام خود اضافه کرده بود که اگر آمریکا از وی حمایت کند او قادر به تأثیرگذاری در سیاست خارجی حزب کمونیست چین خواهد بود. این پیام تماماً حقه بود، اما در آمریکایی‌ها این توهم را به وجود آورد که شاید روزی حزب کمونیست چین به آغوش غرب بیفتد.^{۵۰۷}

این حرکت به اصطلاح دیپلماتیک در حکم وقفه کوتاه مدتی بود در میانه کشاکش‌های جنگ. مائو عزم خود را جزم کرده بود که دست غربی‌ها را از چین کوتاه کند و هیچ چیز باعث کاستن از شدت عزم و اراده او نمی‌شد. مائو در اواسط ماه مه دستور حمله گسترده و سراسری به شانگهای را صادر کرد. این شهر در پایان همین ماه سقوط کرد و به تصرف سرخ‌ها درآمد. کشتی‌های خارجی، در پی نزدیک شدن سرخ‌ها، از شانگهای عقب‌نشینی کردند. نیروهای آمریکایی نیز به سرعت آخرین پایگاه خود را در «سرزمین اصلی» چین

تخیله کردند. مائو حالا بیش از هر زمان دیگری اطمینان یافته بود که نیروهای غربی هرگز به چین تجاوز نخواهند کرد زیرا آنها به خوبی آگاه بودند که تنها نتیجه تجاوزشان زمین گیر شدن در سرزمین پهناور چین است؛ این تجربه ناموفقی بود که ژاپنی‌ها قبلاً از سر گذرانده بودند. مائو در این هنگام رویکرد به شدت خشمگانه خود را نسبت به غربی‌ها آشکار کرد. او در مقاله‌ای به امضای خودش در «روزنامه مردم» به تاریخ سی‌ام ژوئن، اعلام کرد که سیاست خارجی وی عبارت است از «حمایت انحصاری از یک اردوگاه». این صرفاً به معنای حضور محکم در اردوگاه کمونیست نبود بلکه معنای دیگرش قطع ارتباط با غرب بود. ویلیام آلیو^{۵۰۸}، معاون کنسول گری آمریکا در شانگهای، دستگیر و به زندان انداخته شد و به شدت مورد ضرب و جرح قرار گرفت. وی کمی بعد از آزاد شدن از زندان به سبب شدت جراحات‌هایش درگذشت. آمریکا بلافاصله سفیر خود را به واشینگتن فراخواند. در اواخر ماه جولای، زمانی که کشتی بریتانیایی «آماتیس» تلاش می‌کرد تا ساحل چین را ترک کند، مائو دستور داد: «با تمام قوا به آن حمله کنید.» نهایتاً «آماتیس» موفق به فرار شد اما کشتی مسافری چینی که در پشت «آماتیس» پناه گرفته بود، غرق شد. مائو در همین ماه جولای به استالین تلگراف زده، به اطلاع او رساند که سیاست ترجیحی وی عبارت است از «منتظر ماندن و عجله نکردن برای کسب اعلام شناسایی رسمی چین از سوی این دولت‌ها» [دولت‌های غربی]. استالین از شنیدن این حرف خرسند شد و در پاسخ نوشت: «بله! من هم فکر می‌کنم که عجله نکنید بهتر است.» قطع روابط چین با غرب هدیه مائو به استالین در آستانه ملاقات حضوری آنها با یکدیگر بود. مائو مایل بود که به محض اعلام موجودیت رژیمش در اکتبر ۱۹۴۹ با استالین دیدار کند. استالین رئیس

اردو گاه کمونیست بود و مائو باید حتماً خدمتش شرفیاب می شد. مائو همچنین آگاه بود که برای جوش دادن معاملات مورد نظرش دیدار رخ به رخ با استالین ضروری است.

این دیدار برای مدت دو سال به تعویق افتاده بود، اما واقعیت آن بود که استالین از طریق بازی دادن و سردواندن مائو و اعمال تعویق های پیایی در تاریخ سفر وی به شوروی، عملاً مائو را به خاطر برخی جاه طلبی های فرا مرزی اش تنبیه کرده بود. استالین حتی بعد از اعلام موجودیت رسمی «جمهوری خلق چین» نیز هیچ دعوت نامه ای برای مائو ارسال نکرد. عاقبت در اواخر اکتبر ۱۹۴۹ چوئن لای مجبور شد به سفیر شوروی مراجعه کند و به او بگوید که مائو خواهان رفتن به مسکو است تا شخصاً هفتادمین سالگرد تولد رفیق استالین را به وی تبریک بگوید. استالین موافقت کرد اما حاضر نشد به نحو درخور و شایسته ای از مائو استقبال و پذیرایی کند؛ مائویی که یک چهارم از جمعیت کره زمین را به اردو گاه کمونیست آورده و لذا در انتظار پذیرایی باشکوه تری بود. به این ترتیب روس ها از مائو همچون یکی از رهبران احزاب کمونیستی جهان که برای اظهار عشق و ارادت به استالین قدم به محضر او گذاشته، پذیرایی کردند.

مائو در روز ششم دسامبر ۱۹۴۹ با قطار عازم مسکو شد. این اولین سفر خارجی وی به شمار می رفت. مائو در این سفر هیچ کدام از همکاران بلند مرتبه حزبی اش را همراه خود نبرد. بالاترین مقامی که وی را همراهی می کرد منشی اش بود. کوالف، رابط استالین و مائو، بعدها به درستی حدس زد که «دلیل این امر هراس مائو از تحقیر شدن توسط استالین بود؛ چیزی که اجتناب ناپذیر می نمود. لذا مائو مایل نبود که در چنین لحظات خفت باری هیچ کدام از همکاران چینی وی شاهد ماجرا باشد.» مائو کمی قبل از آغاز اولین دیدار حضوری اش با

استالین، به سفیر خودش در شوروی دستور داد که از جلسه خارج شود. یک بی‌اعتنایی از جانب استاد می‌توانست سلطه مائو را بر زیردستی‌هایش تضعیف کند.

مائو همان روزی که وارد مسکو شد به دیدن استالین رفت و ترجیع‌بند قدیمی خود را تکرار کرد: چین تنها و تنها در کنار شوروی است و بس. مائو به استالین گفت: «کشورهای زیادی، و به ویژه بریتانیا، فعالانه در تلاشند تا جمهوری خلق چین را به رسمیت بشناسند. با این حال، ما معتقدیم که نباید در کسب شناسایی جمهوری خلق چین از سوی کشورهای غربی عجله‌ای به خرج دهیم.» مائو سپس درخواست کلیدی خود را مطرح کرد: «به ما کمک کنید تا یک سیستم صنعتی - نظامی فراگیر و کارآمد، مبتنی بر صنایع هوایی و ارتش مدرن و مخصوصاً ناو هواپیمابر، بسازیم.» مائو در مقابل حاضر شد امتیازات مهمی به استالین بدهد. او به مسکو آمده بود تا پیمان جدید چین - شوروی را جایگزین پیمان قدیمی که میان شوروی و جیانگ کای شک امضا شده بود، بکند. اما استالین به وی گفت که فعلاً قصد ندارد تغییر و اصلاحی در این پیمان به وجود آورد زیرا لغو این پیمان موجب بروز مسایل پیچیده و عدیده‌ای در ارتباط با توافقنامه یالتا می‌شود. مائو هیچ اعتراضی نکرد و استدلال استالین را کاملاً پذیرفت. شوروی در پی امضای پیمان قدیمی با جیانگ کای شک امتیازات انحصاری ویژه‌ای را در خاک چین به دست آورده بود. مائو با شور و شوق بسیاری پیشنهاد کرد که این امتیازات کماکان در اختیار روس‌ها باقی بماند. او گفت: «وضع موجود در تطابق کامل با منافع چینی‌هاست...»

علاقه و تمایل مائو برای واگذاری امتیازات عمده به روس‌ها در ازای دستیابی به هدف اصلی وی - دریافت کمک از روس‌ها برای تبدیل

چین به یک ابر قدرت نظامی - کاملاً آشکار بود. از سوی دیگر استالین باید مشخص می کرد که جاه طلبی های مائو تا چه حد بر جایگاه و قدرت خود وی تاثیر خواهد گذاشت. یک چین مسلح و قدرتمند عملاً در حکم یک شمشیر دو لبه بود: چنین کشوری امتیاز و موهبت بزرگی برای اردوگاه کمونیست و شخص استالین بود اما می توانست تهدید بالقوه ای نیز باشد. استالین برای سبک و سنگین کردن موضوع به وقت کافی نیاز داشت: آیا او باید خواسته های مائو را برآورده می کرد؟ اگر پاسخ آری بود او باید چه چیز و چه مقداری را به مائو می داد؟

مائو در حین دیدار از شوروی در «داچا»^{۵۰۹} ی شماره ۲ استالین در ۲۷ کیلومتری مسکو اسکان داده شد. در این اقامتگاه میکروفن‌های مخفی کار گذاشته شده بود و مأموران امنیتی شوروی همه حرف‌ها و حرکات مائو را ثبت و ضبط می‌کردند. بعد از دیدار نخست مائو با استالین برای چند روز متوالی هیچ دیداری بین این دو صورت نگرفت. مائو از پشت پنجره‌های قدی اتاقش به باغ پوشیده از برف زل زده بود و خشم و عصبانیت خود را بر سر اعضای ستاد شخصی‌اش خالی می‌کرد. استالین تعدادی از نوکرها و نوچه‌های خود را برای ملاقات با مائو روانه کرد اما این افراد از اختیار و قدرت کافی برای انجام مذاکرات کاری برخوردار نبودند. استالین به مولوتف گفته بود که هدفش از فرستادن این آدم‌ها نزد مائو «پی بردن به نوع تیپ» این فرد و زیر نظر گرفتن رفتار و حالت‌های اوست. زمانی که کوالف (رابط شخصی استالین با مائو) به استالین گزارش کرد که مائو «ناراحت و نگران» است، استالین جواب داد: «ما در حال حاضر بازدیدکنندگان خارجی بسیاری داریم. رفیق مائو نباید امتیاز خاصی برای خودش قائل شود و توقع برخورد متفاوتی را داشته باشد.»

اما در واقع استالین قصد داشت از بین بازدیدکنندگان خود «امتیاز خاصی» برای مائو قائل شود و «برخورد متفاوتی» با او بکند؛ برخوردی که می‌توان نام بدرفتاری را روی آن گذاشت. مائو مایل بود که در حین دیدارش از شوروی با دیگر رهبران کشورهای کمونیستی جهان ملاقات کند. این رهبران هم متقابلاً مایل بودند با مردی که این پیروزی بزرگ (یا به قولی «انقلاب اکتبر دوم») را محقق ساخته بود دیدار کنند. اما استالین به مائو اجازه دیدار با هیچ یک از این رهبران را نداد؛ البته به استثنای ماتیاش راکوشی^{۵۱۰}، رهبری حال و کم فروغ مجارستان کمونیست^{۵۱۱}. مائو خواهان دیدار با پالمیرو تولیاتی^{۵۱۲}،

رهبر حزب کمونیست

ایتالیا، شد اما استالین مانع این ملاقات شد. مائو بعد از مرگ استالین در دیدار با گروهی از کمونیست‌های ایتالیایی به آنها گفت: «من می‌خواستم با تولیاتی دیدار کنم اما استالین با به کار بردن هزار حقه و کلک، جلوی مرا گرفت.» جان گولان^{۵۱۳}، رهبر حزب کمونیست بریتانیا، نیز در یادداشت‌های خود به دیداری که در سال ۱۹۵۷ با مائو داشته اشاره کرده. مائو به گولان گفته بود: «در هفتادمین سالگرد تولد استالین، رهبران اجازه ملاقات با یکدیگر را نداشتند. آنها همگی در مکان واحدی حضور داشتند اما جرئت نمی‌کردند به دیدار هم بروند.»

مائو در مراسم جشن تولد استالین که در روز بیست و یکم دسامبر برگزار شد به اجبار حفظ ظاهر کرد. فیلم‌های خبری از این مراسم، مائو را نشان می‌دهد که با خوشرویی تمام در حال تبریک گویی به استالین است. استالین نیز به نوبه خویش با مائو محترمانه رفتار کرد و توجه ویژه‌ای را به او نشان داد. او دستور داده بود که مائو در صندلی سمت راست وی بنشیند. روزنامه پراودا نوشت که مائو تنها سخنران خارجی مراسم بود که تماشاگران در پایان سخنرانی او به پا خاسته و تشویقش کردند. مائو در مراسم دیگری که بلافاصله بعد از مراسم نخست در «بالشوی تئاتر» مسکو برگزار شد، مجدداً مورد تشویق حضار قرار گرفت. راکوشی در این مورد شاهد بود که: «حضار با شور و شوق بسیار مائو را تشویق می‌کردند. بدون تردید بالشوی تئاتر هرگز در طول حیاتش شاهد چنین صحنه‌هایی نبوده است. جمعیت شعار می‌دادند: استالین و مائو تسه تونگ زنده باد، و مائو از پشت میکروفن جواب می‌داد: زنده باد استالین! مفتخر باد استالین» مائو روز بعد، به محض پایان مراسم جشن تولد هفتاد سالگی استالین خواهان

ملاقات با وی شد. او با خشم بسیار به کوالف گفت: «من فقط برای شرکت در جشن تولد به اینجا نیامده‌ام؛ برای کار به اینجا آمده‌ام. آیا من به اینجا آمده‌ام که فقط بخورم و برینم و بخوابم؟»

و جالب اینکه مائو در ارتباط با هر سه این افعال بدنی دارای مسایل و مشکلاتی بود. مائو در مورد غذا از این شاکی بود که چرا میزبانانش با ماهی یخ زده از وی پذیرایی می‌کنند؛ غذایی که وی از آن متنفر بود.

مائو به اعضای ستادش گفت: «من فقط ماهی زنده [غیر یخ

زده] می‌خورم؛ این ماهی‌های یخ زده را به خود آنها برگردانید.»

قضای حاجت هم به مسئله مهمی برای مائو تبدیل شده بود زیرا او به

یبوست دایم مبتلا بود و همچنین به توالت فرنگی عادت نداشت و لذا

ترجیح می‌داد که به روش سنتی چینی‌ها چمباتمه زده و قضای

حاجت کند. و بالاخره اینکه مائو تشک‌ها و بالش‌های نرم روسی را

دوست نداشت. او ضمن اشاره به این بالش‌های پُر شده از پرِ قو، به

روس‌ها گفت: «شما چه طوری می‌توانید سرتان را روی این بالش‌ها

بگذارید و بخوابید؟ سر آدم داخل این بالش‌ها ناپدید می‌شود!» مائو

طی اقامتش در شوروی دستور داد بالش‌های چینی را که از پوسته

برنج و گندم سیاه پر شده بودند، جایگزین بالش‌های نرم و گرم

روسی بکنند. دستور دیگر مائو جایگزینی تخت چوبی با تشک روسی

بود.

مائو دو روز بعد، یعنی در بیست و چهارم دسامبر، با استالین دیدار کرد

اما «استاد» حاضر نشد درباره درخواست‌های مائو در خصوص تبدیل

چین به یک ابر قدرت نظامی بحث و گفت‌وگو کند. آنها در این دیدار

راجع به موضوعی گفت‌وگو کردند که در دیدار اولشان ناگفته مانده

بود: نقش مائو در ارتباط با دیگر احزاب کمونیست از جمله ویتنام،

ژاپن و هند. استالین بعد از برآورد اشتباهی مائو در مورد حدود مرز قلمرو

نفوذش، دوباره برای چند روز سکوت اختیار کرد. یکی از این روزها، یعنی بیست و ششم دسامبر، مصادف با سالروز تولد مائو بود اما هیچ توجهی به آن ابراز نشد. مائو تمام این ایام را در «داچا» به سربرد و از آنجا بیرون نرفت. او از طریق ارسال تلگراف‌هایی به چین عملاً همه اوقات خود را صرف حل و فصل مسایل داخلی کشورش می‌کرد. مائو بعدها گفت: «من تلاش کردم تلفنی با آپارتمان او [استالین] تماس بگیرم اما آنها گفتند که وی در خانه نیست و در مقابل به من توصیه کردند که با میکویان دیدار کنم. همه اینها مرا رنجاند...» استالین چند باری به مائو زنگ زد اما مدت زمان مکالمه‌ها کوتاه و موضوع مورد بحث نیز نامربوط بود. مائو حاضر نشد که برای دیدن مناظر و دیدنی‌های شهر بیرون رود. او به میزبانان روسی گفت: «علاقه‌ای نسبت به این نوع امور ندارم و هدفم از آمدن به این شهر انجام کار است. و اگر کاری برای انجام دادن نباشد ترجیح می‌دهم در داچا بمانم و بخوابم.» مائو مایوس و خشمگین بود و بعضاً از نگاه دستیاران نزدیکش همچون مردی «بیچاره و بینوا» جلوه می‌کرد.

حالا موقع آن بود که مائو «کارت غرب» را بازی کند تا از این طریق استالین را به فعالیت بیشتر وادارد. مائو که می‌دانست همه حرف‌هایش در داچا مخفیانه ضبط می‌شود، شروع کرد به بلند بلند حرف زدن درباره آمادگی‌اش جهت «انجام معامله با بریتانیایی‌ها، ژاپنی‌ها و آمریکایی‌ها.» و واقعاً هم این کار را کرد. دولت بریتانیا در پی مذاکراتی که با مقامات چینی داشت در ششم ژانویه ۱۹۵۰ رژیم مائو را به رسمیت شناخت. این در حالی بود که مائو در بدو ورودش به شوروی به استالین قول داده بود که برای کسب شناسایی دولت‌های غربی هیچ عجله‌ای نخواهد کرد. مطبوعات بریتانیایی هم‌زمان گزارش دادند که مائو در مسکو بنا به دستور استالین تحت بازداشت

خانگی قرار گرفته است. عامل «نشت» این خبر به احتمال بسیار زیاد مردانِ مائو بودند. مائو بعدها گفت: «این تغییر سیاستی که ما در ارتباط با غرب اتخاذ کردیم احتمالاً در تغییر موضع استالین موثر بود زیرا مذاکرات واقعی ما با او درست بعد از این تغییر گرایش سیاسی آغاز شد.»

استالین با فرا رسیدن اولین روز سال ۱۹۵۰، دیگر می دانست که در مورد مائو باید چه موضعی اتخاذ کند. روزنامه پراودا در دوم ژانویه «مصاحبه» ای را با مائو به چاپ رساند. مائو سال ها بعد با لحن تمسخرآمیزی در این باره گفت: «همه مطالب این مصاحبه را شخص استالین نوشته بود؛ انگار که او منشی مخصوص من است.» این متن که توسط استالین نوشته و در دهان مائو گذاشته شده بود، گویای آن بود که استالین خواهان امضای پیمان تازه ای میان شوروی و چین است. از نظر مائو این به معنای آن بود که استالین آماده انجام گفت و گو و معامله در مورد تبدیل چین به یک قدرت عمده نظامی است. مائو حالا ضروری تشخیص می داد که چوئن لای به همراه وزرای صنایع و تجارت چین سریعاً از پکن به مسکو بیایند تا در مذاکرات تخصصی با روس ها شرکت کنند. مائو مخصوصاً تاکید کرد که چوئن لای باید با قطار به مسکو بیاید. چوئن لای دوست داشت با یک هواپیمای روسی بیاید اما مائو گفت که بنا به دلایل امنیتی و احتیاطی وی باید با قطار بیاید.

مائو با این حال قصد نداشت بدون زدن ضربه ای کوچک به استالین سر میز مذاکره برود. و فرصت لازم برای زدن چنین ضربه ای سریعاً برای وی فراهم شد. دین آچسن^{۵۱۴}، وزیر امور خارجه آمریکا، در دوازدهم ژانویه سخنانی در «باشگاه مطبوعات ملی» در واشینگتن ایراد کرد که سرو صدای بسیاری به پا کرد. این سخنان درست در

زمانی ایراد شد که اقامتِ مائو در شوروی بیش از حد به درازا کشیده بود. آچسن در سخنان خود شوروی را متهم کرد که «ایالت‌های شمالی چین را از خاک این کشور جدا و به خاک خود ملحق کرده است... این فرایندی است که در مغولستان بیرونی کامل شده، در منچوری نیمه تکمیل شده، و در مغولستان داخلی و ایالت شین جیانگ در جریان است.» استالین، وزیر خارجه و مرد دست راست خود مولوتف را نزد مائو فرستاد و از او خواست که به نام وزیر خارجه چین سخنان آچسن را تکذیب کند. استالین دستور داده بود که وزرای خارجه شوروی و مغولستان بیرونی نیز به همین منوال عمل کنند. مائو موافقت کرد که چنین کند اما وی به جای ارسال تکذیب‌نامه از سوی وزیر امور خارجه‌اش، بیانیه‌ای را با امضای رئیس امور مطبوعاتی خود، که مقام پایینی به شمار می‌رفت، منتشر ساخت. در این بیانیه از مغولستان بیرونی به عنوان منطقه چینی وابسته به شوروی نام برده شده بود، این در حالی بود که مغولستان بیرونی رسماً و شکلاً کشور مستقلی به شمار می‌رفت. از بیانیه مذکور چنین مستفاد می‌شد که چین الحاق عملی منطقه مذکور را به خاک شوروی نپذیرفته است.

استالین در همان شبی که بیانیه مذکور در شماره بیست و یکم ژانویه «روزنامه مردم» چین به چاپ رسید، مائو را به کاخ کرملین فرا خواند تا وی را حسابی گوشمالی دهد. استالین، در این ملاقات اتهام «سربر آوردن تیتوی چین» را بر پیشانی مائو زد؛ اتهامی که از جانب مولوتف، نوکر حلقه به گوش استالین، و در حضور بریا، مطرح شد. استالین در حالی مائو را تحقیر و گوشمالی کرد که چوئن لای تازه از راه رسیده نیز در صحنه حاضر بود. گرچه چوئن لای به نوعی خواجه حرمسرای مائو و تنهایی از همکاران ارشد او به شمار می‌رفت، اما وی حداقل صحنه

تحقیر شدن مائو را به چشم دیده بود. و این باعث عصبانیت مائو شد. استالین بعد از گوشمالی دادن مائو، وی و چوئن لای را برای صرف شام به داچای خود دعوت کرد. استالین می دانست که مائو در موقعیتی نیست که بتواند ادعای مالکیتی در مورد مغولستان بیرونی بکند زیرا پکن در اکتبر ۱۹۴۹ رسماً «استقلال» این کشور را به رسمیت شناخته بود. رفتار متمرّدانه مائو در خصوص تکذیب سخنان وزیر امور خارجه آمریکا (آچسن) بیشتر نوعی ابراز احساس بود تا ابراز مواضع سیاسی. با این حال استالین از مائو خواست که یک یادداشت تفاهم رسمی در خصوص وضعیت مغولستان بیرونی امضا کنند. استالین و شی چه (مترجم مائو) بر سر میز شام روی صندلی های تاشو نشستند در حالی که صندلی های اصلی به مائو و چوئن لای اختصاص یافته بود. شی چه به خاطر می آورد که موقع رفتن به محل برپایی میهمانی شام، سکوت مطلقى در اتومبیل حامل استالین و مائو حکمفرما بود: «من برای اینکه از شدت فضای تنش بکاهم، اندکی با استالین گپ زدم، و بعد از او پرسیدم: «مگر شما قول ندادید که با هیأت نمایندگی چین ملاقات کنید؟» استالین بلافاصله جواب داد: «بله این قول را داده ام و سر قولم ایستاده ام.» اما قبل از اینکه استالین جمله اش را تمام کند، صدر مائو از من پرسید: «دوباره چه چیزی داری با او حرف می زنی؟ مبادا از او بخواهی که به دیدار ما بیاید.» من بلافاصله پذیرفتم که قصد داشتم در همین مورد با استالین حرف بزنم. صدر مائو گفت: «لازم نکرده؛ هیچ دعوتی در کار نیست.»... دوباره سکوت سنگینی برقرار شد. ما حدود ۳۰ دقیقه را به همین شکل سپری کردیم... فضای حاکم بر میهمانی شام نیز سرد و ملال آور بود... صدر مائو حتی یک کلمه هم حرف نزد... استالین برای شکستن این فضای سرد بلند شد تا گرامافون را روشن کند... با وجودی که سه چهار نفر

سعی کردند صدر مائو را برای رقصیدن به روی سن ببرند اما او مقاومت کرد و مطلقاً از جای خود تکان نخورد... میهمانی شام به شکل بدی پایان یافت...»

عاقبت دو طرف پیمان جدیدی را در چهاردهم فوریه ۱۹۵۰ امضا کردند. آنچه که به عنوان متن پیمان انتشار یافت، فقط به برخی از کلیات اشاره می کرد و به اصطلاح «فُرمالیت» بود. اصل و عصاره پیمان در ضمایم و ملحقاتِ محرمانه آن بود. وام درخواستی چین به میزان ۳۰۰ میلیون دلار مورد تایید شوروی قرار گرفته اما مقرر شده بود که طی ۵ سال (هر سال ۶۰ میلیون دلار) به چینی ها پرداخت شود. قسط اول برای سال ۱۹۵۰ بیست میلیون دلار تعیین شده بود. روس ها دلیل این کاهشِ چهل میلیون دلاری در قسط اول را «بدهی های قبلی» چین عنوان کرده بودند. کلّ این وام مختص خریدهای نظامی از شوروی بود. (نزدیکان مائو از وام مذکور به عنوان «وام نظامی» یاد می کردند.) نیمی از کلّ وام، به میزان ۱۵۰ میلیون دلار، به تأسیس و تجهیز نیروی دریایی نوین چین اختصاص داده شد. استالین همچنین حاضر شده بود که به ساخت پنجاه پروژه عظیم صنعتی در چین کمک کند؛ که بسیار کمتر از آن چیزی بود که در ابتدا مائو درخواست کرده بود.

مائو به نوبه خویش موافقت کرد که منچوری و شین جیانگ در قلمرو نفوذ شوروی باقی بمانند. شوروی همچنین از حق انحصاری دسترسی به «فعالیت های صنعتی، اقتصادی و تجاری» در این مناطق برخوردار گردید. منچوری و شین جیانگ دو منطقه مهم چین از حیث منابع سرشار طبیعی و زیرزمینی بودند. مائو با امضای پیمان تازه چین - شوروی عملاً کشور خود را از مهم ترین محصولات صادراتی اش محروم کرد. مائو در صحبت های خصوصی با همکاران

نزدیک خود از دو ایالت منچوری و شین جیانگ چین به عنوان «مستعمرات» نام می‌برد. وی چند دهه بعد به آمریکایی‌ها گفت: «روس‌ها نیمی از شین جیانگ را تصاحب کردند. آنها این منطقه و منچوری را قلمروهای نفوذ خویش می‌نامیدند.» مائو همچنین به روس‌ها حق انحصاری استفاده از «مازاد» فلزات تنگستن، قلع و آنتیموان چین را برای مدت چهارده سال اعطا کرد. به این ترتیب چین از امکان فروش حدود ۹۰ درصد مواد خام صادراتی خود در بازارهای جهانی تا اواسط دهه ۱۹۶۰ محروم شد.

تنگ شیائو پینگ^{۵۱۵}، رهبر چین بعد از مائو، در سال ۱۹۸۹ به میخائیل گورباچف^{۵۱۶} رهبر شوروی گفت: «از بین تمامی قدرت‌های خارجی که به چین تجاوز و ستم کردند، از بعد از دوران جنگ تریاک (در ۱۸۴۲) به بعد، ژاپن بیشترین صدمات را به ما وارد کرد اما در پایان، کشوری که بیشترین سود را از چین برد روسیه تزاری بود، و همین‌طور اتحاد شوروی در طی دوره‌ای خاص...» و بر همگان روشن بود که منظور تنگ، پیمان شوروی و چین در سال ۱۹۵۰ بود.

مائو برای پنهان کردن این پیمان و امتیازات فراوانی که به روس‌ها واگذار کرده بود، زحمات بسیاری کشید. او با دقت بسیار پیش‌نویس اعلامیه انعقاد پیمان را حک و اصلاح کرد و روی واژه‌هایی مثل «توافق‌نامه‌های الحاقی» و «ضمایم» خط کشید. مائو به همکاران نزدیکش گفته بود حذف این کلمات «فوق‌العاده، فوق‌العاده حیاتی» است.^{۵۱۷}

چین به واسطه پافشاری استالین نه تنها مجبور شد حقوق‌های گزافی به تکنسین‌های روسی ساکن در چین بپردازد و پاداش‌های نجومی به آنها و خانواده‌هایشان بدهد بلکه مجبور به پرداخت غرامت به شرکت‌های روسی‌ای شد که در پی اعزام تکنسین‌هایشان به چین

دچار ضرر و زیان شده بودند. اما حساس‌ترین امتیازی که مائو به روس‌ها داد و از افشای آن نیز شدیداً احساس نگرانی می‌کرد، اعطای مصونیت قضایی به اتباع شوروی در داخل خاک چین بود. حزب کمونیست چین از دیرباز با دادن چنین مصونیت‌های قضایی به اتباع بیگانه مخالف بود و این را مظهر و نمونه‌اعلای «ذلت و خواری تحمیل شده از سوی امپریالیست‌ها به مردم چین» تلقی می‌کرد. مائو حالا در نهایت پنهان کاری چنین مصونیتی را به اتباع یک حکومت بیگانه اعطا کرده بود.

مائو خواهان این بود که با برپایی یک جشن باشکوه مسافرت خود را به شوروی به پایان برد. او به همین منظور از استالین دعوت کرد که در این جشن شرکت کند. استالین معمولاً در میهمانی‌هایی که خارج از محدوده کرملین برگزار می‌شد شرکت نمی‌کرد. مائو نیز قصد داشت جشن خود را در «هتل متروپل» مسکو برگزار کند؛ درست در شب همان روزی که پیمان شوروی - چین امضاء شد. مائو برای استالین پیغام فرستاد که «ما امیدواریم شما برای یک دقیقه هم که شده در این جشن شرکت کنید. شما می‌توانید هر لحظه که اراده کردید مجلس را ترک کنید...» استالین این بار تصمیم گرفت به مائو افتخار دهد و در جشن او شرکت کند. استالین در ساعت ۹ شب در حالی که بطری مشروبش را همراه آورده بود قدم به داخل «هتل متروپل» گذاشت. میهمانان از دیدن این صحنه مبهوت شده، نزدیک بود پس بیفتند.

اما استالین صرفاً برای نشان دادن مهربانی یا میهمان دوستی‌اش در جشن مائو شرکت نکرده بود. او پیامی را نیز با خودش آورده بود تا به اطلاع مائو برساند. استالین هنگام بالا بردن گیلان مشروبش نام تیتو، رهبر یوگسلاوی، را که اخیراً از اردوگاه کمونیست طرد شده بود

برزبان راند. استالین مو کداً گفت هر کشور کمونیستی که بخواهد راه خودش را برود، به سرنوشت بدی دچار خواهد شد و نهایتاً چنین کشوری تحت هدایت یک رهبر دیگر مجدداً به اردوگاه باز خواهد گشت. این هشدار روشنی بود به مائو. و اگر مائو در آن هنگام از توطئه ترور تیتو که توسط استالین طراحی شده بود اطلاع می‌یافت قطعاً هشدار مذکور بار تهدید کننده بیشتری پیدا می‌کرد.

اما مسایلی از این دست هیچ تأثیر کاهنده‌ای بر میزان جاه‌طلبی‌های مائو نگذاشت. همان روز، در جریان مراسم امضای پیمان، موقعی که عکاس‌ها برای گرفتن عکس وارد جلسه شدند، استالین ریز نقش بلافاصله قدمی به جلو برداشت. مائو کمی بعد از خروج از جلسه در حالی که خنده‌ای بر لب داشت به همکاران نزدیکش گفت: «او» [استالین] قدمی به جلو برداشت تا در عکس‌ها همان قدر قد بلند به نظر بیاید که من هستم!» (قد مائو یک متر و هشتاد سانتی متر و بسیار بلندتر از استالین کوتاه بود).

مائو قصد داشت رویای خود را که تبدیل کردن چین به یک ابرقدرت نظامی بود، پی بگیرد. استالین هم متقابلاً عزم خود را جزم کرده بود تا مانع از تحقق جاه‌طلبی‌های مائو شود. و مائو این واقعیت را به درستی تشخیص داده بود. او به روشنی می‌دید که در قبال امتیازات عظیمی که به استالین داده تنها چیز نسبتاً کمی را از وی دریافت کرده است. استالین حتی حداقل چارچوب لازم برای تبدیل چین به یک ابرقدرت نظامی را در اختیار مائو قرار نداده بود. مائو قصد داشت با توسل به دیگر شیوه‌ها، پول و امکانات بیشتری را از استالین بیرون بکشد.

بخش سی و چهارم: چرا مائو و استالین جنگ کره را آغاز کردند؟ (۱۹۴۹-۱۹۵۰؛ از ۵۵ تا ۵۶ سالگی مائو)

استالین تشخیص داد که مائو از شور و شوق کافی و منابع لازم - به ویژه منابع انسانی - برای توسعه هر چه بیشتر مرزهای کمونیسم علی الخصوص در منطقه آسیا برخوردار است. استالین با هدف جلوگیری از تضعیف قدرت خویش تصمیم گرفت مانع از تأسیس «کومینفورم آسیایی» شود. او تصور می کرد که وجود چنین سازمان آسیا شمولی قدرت فراوانی به رئیس آن (مائو) می دهد. استالین، در عوض، اختیار امور چند کشور مستقل آسیایی را به دست مائو سپرد؛ البته به شکل و سیاقی که مقام رئیس کلی خودش هیچ صدمه ای نبیند. استالین طی دیدار دومش با مائو وظیفه نظارت بر امور ویتنام را به وی محول کرد. استالین تا آن زمان توجه کمی به ویتنام نشان داده بود. در سال ۱۹۴۵ هنگامی که هوشی مین^{۵۱۸}، رهبر کمونیست ویتنامی، علیه حکومت استعمارگر فرانسه در ویتنام قیام کرد و یک دولت مستقل موقتی را سر کار آورد، مسکو حتی به خود زحمت نداده بود که جواب تلگراف های هوشی مین را بدهد. اما استالین با وجودی که اعتماد چندان زیادی به هوشی مین نداشت، به محض پیروزی سرخ ها در چین و اعزام سپاهیان چینی به مرزهای ویتنام در اواخر سال ۱۹۴۹، نظر قبلی خود را عوض کرد. استالین در سی ام ژانویه ۱۹۵۰، به هنگام اقامت مائو در مسکو، رژیم هوشی مین را به رسمیت شناخت. رژیم مائو نیز چند روز قبل از این تاریخ رژیم هوشی مین را به رسمیت شناخته بود. استالین با توجه به اینکه شوروی هیچ مرز مشترکی با ویتنام نداشت و قادر به اعمال نفوذ از راه دور نبود، قضیه ویتنام را به دست مائو سپرد. چین بر عکس شوروی مرزهای مشترک طولانی ای با ویتنام داشت و قادر به تجهیز و آموزش کمونیست های ویتنامی

(ولائوسی) در مناطق مرزی بود. استالین از طریق محول کردن وظیفه سرپرستی کمونیست‌های ویتنامی به مائو، هم وی را خشنود ساخت و هم راه را برای مداخلات غیرمستقیم خود در امور ویتنام باز گذاشت. علاوه بر همه اینها، تجهیز و تعلیم رزمندگان کمونیست ویتنامی و هندوچینی هزینه گزافی می‌طلبید که حالا تماماً به دوش مائو افتاده بود.

مائو پیشاپیش سعی خودش را کرده بود که ویتنام را به زیر سرپرستی خود ببرد. هوشی مین برای بیش از یک دهه در چین زندگی کرده بود و زبان چینی را به خوبی تکلم می‌کرد. مائو ویتنامی‌ها را تجهیز کرده و آموزش داده بود اما در اواخر سال ۱۹۴۹، زمانی که تصمیم به اعزام سپاهیان چینی به داخل خاک ویتنام گرفت، استالین مانع از انجام این کار شد. استالین دوست نداشت که این جور برنامه‌ها بدون اجازه مستقیم او اجرا شود.

استالین برای هوشی مین پیغام فرستاد که خودش را سریعاً به مسکو برساند. هوشی مین از راه پکن به مسکو آمد. ورود او هم‌زمان شد با میهمانی شام خدا حافظی‌ای که استالین در شانزدهم فوریه ۱۹۵۰ در کاخ کرملین برای مائو ترتیب داده بود. استالین به هوشی مین گفت که کمک به ویتنام وظیفه چین است و همه هزینه‌ها را این کشور تقبل کرده است. هوشی مین تنها رهبر کمونیست خارجی بود که مائو طی سفرش به شوروی اجازه ملاقات با او را پیدا کرد. این دو در سفر بازگشت به چین سوار بر یک قطار بودند. دیگر واگن‌های این قطار پر بود از هواپیماهای میگ ۲۵ و خلبانان روسی که قرار بود از آسمان شانگهای و دیگر شهرهای بندری چین، محافظت کنند.

مائو حالا که رسماً مسئول انجام عملیات نظامی در ویتنام شده بود، بررسی توأمانِ استراتژی اصلی و جزئیاتِ عملیاتِ نظامی جاری و آتی

را شروع کرد. اولین هدفی که وی برای ویتنامی‌ها تعیین کرد برقراری پیوند میان پایگاه رزمندگان کمونیست ویتنامی با چین بود. این برنامه‌الگوبرداری مستقیمی بود از روی آنچه که حزب کمونیست چین طی سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۶ در ارتباط با شوروی انجام داده بود. در داخل چین، موج جاده سازی در مناطق مرزی که از مدتی پیش آغاز شده بود، در اگوست سال ۱۹۵۰ به انتها رسید. همین قضیه به ویتنامی‌ها کمک کرد که ظرف فقط دو ماه در مجموعه‌ای از نبردهای حیاتی موسوم به «کارزار مرزی» به پیروزی برسند. فرانسوی‌ها نتوانسته بودند روی مناطق مرزی ویتنام و چین کنترل مناسبی اعمال کنند و به همین دلیل هم از کمونیست‌ها شکست خوردند. چین متعاقباً سیل کمک‌های خود را روانه ویتنام کرد. مائو در نوزدهم اگوست به پاول یودین^{۵۱۹}، فرستاده مخصوص استالین، گفت که قصد دارد ۷۰ هزار سرباز ویتنامی را آموزش دهد. ویتنامی‌ها به این ترتیب صاحب پشت جبهه گسترده‌ای به وسعت چین شدند. آنها با استفاده از تسلیحات و کمک‌های بی‌شائبه چینی‌ها توانستند برای مدت بیست و پنج سال متمادی با فرانسوی‌ها و سپس آمریکایی‌ها جنگیده و آنها را شکست دهند.

در اغلب این سال‌ها بار و سنگینی نبرد در منطقه هندوچین عمدتاً بر دوش چین بود. هزینه و صرف پول موضوعی بود که برای مائو کوچک‌ترین اهمیتی نداشت. زمانی که نخستین فرستاده حزب کمونیست فرانسه به دیدار هوشی مین رفت و به وی پیشنهاد کمک کرد، هو موضوع را به اطلاع لیو شائوچی رساند. لیو در مقام توصیه به وی گفت: «وقت خودت را بی خودی تلف نکن. چیزهایی مثل کمک‌های پزشکی به درد تو نمی‌خورد. تو هر چه را که بخواهی ما در اختیار می‌گذاریم. جدای از همه اینها تو از کمک ۶۰۰ میلیون چینی

برخوردار هستی...»

و خیلی طول نکشید که مائو شروع کرد به مائوئیستی کردن مرئوسین تازه خود و تحمیل کردن اصلاحات ارضی به ویتنامی‌ها. این اصلاحات ارضی که در دهه ۱۹۵۰ میلادی در ویتنام انجام شد با نفرت شدید مردم این کشور روبه‌رو شد. فضاحت تا آنجا بود که مشاوران چینی آشکارا بر دادگاه‌های فرمایشی ویتنام، که بسیاری از ویتنامی‌ها را در کشور خودشان به مرگ محکوم کردند، نظارت داشتند. تو هو^{۵۲۰}، «شاعر نامدار» ویتنامی، در یک قطعه شعر واقعاً بندتنبانی، اینگونه از نقش مائو در «انقلاب ویتنام» ستایش کرد:

«بکش، بیشتر بکش... برای زمین، برای برنج خوب، برای گرفتن مالیات از اغنیا... صدر مائو را ستایش کن، استالین را ستایش کن...» هر چند که برخی از رهبران ویتنامی مخالفت‌های سرسختانه‌ای علیه اجرای اصلاحات ارضی به سبک مائو ابراز کردند، اما هوشی مین مقاومت ناچیز و دیر هنگامی در برابر تلاش مائو برای تبدیل انقلاب ویتنام به نمونه بدل انقلاب چین، از خود نشان داد.

مائو در فاصله سپتامبر تا اکتبر ۱۹۵۰، از سطح و مقدار عملیات نظامی در ویتنام کاست تا بر جنگ بسیار بزرگ‌تر کره تمرکز کند. این جنگ در بخش دیگری از قلمرو نفوذ استالین انجام می‌شد؛ بخشی که خود وی مسئولیت آن را قبلاً به مائو سپرده بود.

کره از اوایل قرن بیستم (از ۱۹۱۰ تا ۱۹۴۵) مستعمره امپراتوری ژاپن بود. این کشور در پایان جنگ جهانی دوم از یوغ استعمار ژاپن آزاد شد. اما بلافاصله در همین سال ۱۹۴۵ سربازان شوروی بخش شمالی کره، و سربازان آمریکایی بخش جنوبی کره، را تصرف کردند. مرز

جداکننده این دو بخش، عرض جغرافیایی ۳۸ درجه بود.^{۵۲۱} شمال بعد از اعلام استقلال رسمی در سال ۱۹۴۸ به زیر سلطه کیم ایل

سونگ^{۵۲۲}، دیکتاتور کمونیست، رفت. کیم در مارس ۱۹۴۹ زمانی که ارتش سرخ مائو در آستانه پیروزی در چین بود، نزد استالین رفت تا از وی برای فتح جنوب کره کمک بگیرد. اما استالین پاسخ منفی به کیم داد و دلیلش هم این بود که چنین اقدامی باعث دخالت نظامی آمریکا خواهد شد. کیم سپس به مائو رو آورد. او یک ماه بعد از دیدار بی نتیجه‌اش با استالین، معاون وزیر دفاع خود را به چین فرستاد. مائو تعهد محکمی به کیم داد. او اعلام کرد که با کمال خرسندی به پیونگ یانگ کمک خواهد کرد تا به جنوب حمله کند اما شمالی‌ها ابتدا باید صبر کنند تا سرخ‌های چین کار فتح کشور خویش را به طور کامل به انجام رسانند. مائو به نماینده کیم ایل سونگ گفت: «بسیار مناسب‌تر خواهد بود اگر حکومت کره شمالی در نیمه نخست ۱۹۵۰ حمله تمام عیار خود را علیه جنوب آغاز کند...» مائو با شور و شعف بسیار اضافه کرد: «اگر ضروری باشد ما می‌توانیم سربازان چینی را بدون هیچ سرو صدایی جهت کمک به شما به کره اعزام کنیم... کره‌ای‌ها و چینی‌ها هر دو موهای مشکی و چشمان مورب دارند و آمریکایی قادر به تشخیص این دو از یکدیگر نخواهند بود.»

مائو مدت‌ها قبل از آغاز جنگ کره، یعنی از اوایل سال ۱۹۴۹، پیونگ یانگ را تشویق کرده بود که به جنوب و آمریکایی‌ها حمله کند. وی همچنین حاضر شده بود سربازان چینی را به رایگان در اختیار شمالی‌ها قرار بدهد. حرف‌های مائو در این مرحله حکایت از این دارد که او در ابتدا به اعزام مخفیانه سپاهیان چینی به کره می‌اندیشید و قصد رودررویی مستقیم با سربازان آمریکایی را نداشت. با این وصف، مائو طی دیدارش از شوروی تغییر عقیده داده، تصمیم گرفت مستقیماً با آمریکا بجنگد. زیرا وی تنها از طریق درگیر شدن در چنین جنگی می‌توانست پول و امکانات لازم را از استالین بگیرد؛ پول و

امکاناتی که با استفاده از آن می‌توانست چین را به یک ابر قدرت نظامی تبدیل کند. آنچه در ذهن مائو می‌گذشت به چنین معامله ساده‌ای خلاصه می‌شد: سربازان چینی علیه آمریکایی‌ها خواهند جنگید، استالین هم در مقابل تکنولوژی و تجهیزات روسی را در اختیار چین قرار خواهد داد.

استالین گزارش‌هایی از سفرای خود در کره و چین دریافت کرد که نشان می‌داد مائو مشتاقانه خواهان وقوع جنگ در کره و مداخله در چنین جنگی است. استالین با توجه به ورود این عامل جدید، تصمیم گرفت نظر قبلی خود را در مورد اجازه ندادن به کیم ایل سونگ برای حمله به جنوب، مجدداً بررسی کند.

استالین احساس می‌کرد که تحت فشار کیم ایل سونگ قرار گرفته است. سفیر شوروی در پیونگ یانگ، در نوزدهم ژانویه ۱۹۵۰، به مسکو گزارش داد: «کیم با هیجان بسیار به من گفت حالا که چین آزادی خود را کاملاً تحقق بخشیده، نوبت آزادی کره جنوبی است. کیم تصور می‌کند که دیدار مجددش با رفیق استالین ضروری است زیرا برای حمله به جنوب نیاز به اجازه و دستورالعمل‌های لازم دارد. وی اضافه کرد که اگر دیدار با رفیق استالین هم‌اکنون مقدور نباشد، سعی خواهد کرد که به دیدار مائو برود. او با تاکید گفت که مائو به وی قول داده که بعد از پایان جنگ داخلی در چین به وی کمک خواهد کرد.» کیم ایل سونگ ضمن بازی با «کارت مائو» به سفیر شوروی در پیونگ یانگ گفت که وی «پیشنهاد‌های تازه‌ای هم برای مائو در مورد برپایی کومینفورم آسیای شرقی دارد... مائو در تمامی این موضوعات برنامه‌ها و دستورالعمل‌های مشخصی دارد.» کیم از این طریق عملاً به استالین پیغام داد که اگر او از حمله شمال به جنوب حمایت نکند مائو آماده ارائه حمایت‌های نظامی است و اگر این اتفاق

بیفتد وی (کیم) به طور کامل خودش را زیر دست مائو قرار خواهد داد.

استالین یازده روز بعد، یعنی در سی‌ام ژانویه ۱۹۵۰، به سفیر خود در پیونگ یانگ تلگراف زد و از او خواست که به کیم ایل سونگ بگوید: «شوروی آماده است تا در این مورد به وی کمک کند.» این اولین مدرک شناخته شده مکتوبی است که موافقتِ استالین را با آغاز جنگ کره نشان می‌دهد. استالین نظر قبلی خود را به خاطر مائو و سرمایه‌هنگفتی که وی در اختیار داشت - نیروی انسانی بی‌پایان - عوض کرد. دو ماه بعد که کیم ایل سونگ به شوروی رفت استالین به او گفت: «شرایط جهانی هم اینک دچار چنان تغییراتی شده که ما می‌توانیم اجازه برخورد فعالانه‌تر در خصوص اتحاد دو کره را بدهیم.» استالین صراحتاً دلیل اصلی تصمیم‌گیری تازه‌اش را این گونه عنوان کرد: «حالا چینی‌ها در وضعیتی هستند که می‌توانند توجه بیشتری به قضیه کره بکنند.» استالین در پایان به کیم گفت: «حالا یک شرط حیاتی و ضروری محقق شده و آن حمایت پکن از چین جنگی است. شما باید متکی به مائو باشید؛ مائویی که مسایل آسیا را به زیبایی درک می‌کند.»^{۵۲۳}

درگیر شدن چینی‌ها و کره‌ای‌ها در جنگ کره امتیازات عظیمی برای اتحاد شوروی از پی می‌آورد: شوروی می‌توانست سلاح‌های تازه خود (به ویژه جت‌های میگ) را در میدان نبرد امتحان کرده و توانایی آنها را در قیاس با سلاح‌های مدرن آمریکایی بسنجد. شوروی‌ها همچنین می‌توانستند با دستیابی به تسلیحات آمریکایی غنی‌متی، پی به تکنولوژی ساخت آنها ببرند و اطلاعات جاسوسی بیشتری را درباره آمریکا به دست آورند. چین و کره کاملاً متکی به تسلیحات روسی بودند، و لذا استالین به راحتی می‌توانست در جنگ تاثیرگذار باشد و از

این طریق به امتیازات بیشتری دست یابد. و علاوه بر همه اینها استالین از طریق جنگِ کره می‌توانست محک بزند که آمریکا تا چه میزان و حدّی درگیر جنگ با اردوگاه کمونیست خواهد شد و خط قرمزش کجا خواهد بود...

اما از نظر استالین بزرگ‌ترین جاذبه جنگ کره، چینی‌ها بودند؛

چینی‌های پر تعداد که مائو مشتاقانه مایل بود از آنها برای کشتن آمریکایی‌ها استفاده کند. کشتن سربازان آمریکایی و بیرون راندن آنها از شبه جزیره کره، توازن قدرت در منطقه را به سود استالین به هم می‌زد و به او این امکان را می‌داد که سناریوی محبوبش را عملی کند.

این سناریو عبارت بود از اشغال چند کشور اروپایی (از جمله آلمان،

اسپانیا و ایتالیا) توسط ارتش سرخ. استالین در حین جنگ کره،

برنامه‌ای را برای حمله هوایی به ناوگان جنگی آمریکا در آب‌های بین

المللی میان کره و ژاپن، تهیه و تدارک دیده بود. استالین در پنجم

اکتبر ۱۹۵۰ به اطلاع مائو رساند که شرایط خاص کوتاه مدت و

منحصر به فردی ایجاد شده که می‌توان از آن نهایت استفاده را کرد

زیرا دو دولت کاپیتالیستی عمده، آلمان و ژاپن، هم اینک از صحنه

عملیات نظامی خارج شده‌اند. استالین این بحث را مطرح کرد که اگر

جنگ جهانی سوم آغاز شود چه اتفاقی خواهد افتاد؟ او بلافاصله

خودش جواب داد: «آیا ما باید از چنین چیزی بترسیم؟ به نظر من،

نباید بترسیم... اگر چنین جنگی در آینده اجتناب‌ناپذیر باشد، پس

بگذار همین حالا آغاز شود و نه چند سال بعد...»^{۵۲۴}

مائو مکرراً این امکان بالقوه (جنگ جهانی سوم) را به استالین متذکر

می‌شد چرا که تصور می‌کرد با تاکید روی چنین موضوعی می‌تواند

مفید بودن خودش را بیشتر به چشم استاد بکشد. مائو در اوّل جولای

۱۹۵۰، چند هفته بعد از آغاز تجاوز شمال به جنوب، و مدت‌ها قبل از

ورود سربازان چینی به داخل خاک کره، چوئن لای را به دیدار سفیر شوروی در چین فرستاد تا به وی بگوید: «حالا ما باید با انرژی کامل نیروی دریایی و نیروی هوایی چین را بنیاد گذاریم تا بتوانیم ضربات مرگباری به نیروهای نظامی آمریکا وارد کنیم.» این پیامی بود که مائو می خواست حتماً به گوش استالین برسد. مائو در نوزدهم اگوست ۱۹۵۰ به یودین فرستاده استالین گفت که آمریکا می تواند سی تا چهل لشکر به کره بفرستد اما سربازان چینی می توانند همه آنها را «تار و مار» کنند. مائو هفته بعد همین پیام را خطاب به یودین تکرار کرد. او سپس در اوّل مارس ۱۹۵۱ برنامه جامع خود را در مورد جنگ کره اینگونه برای استالین خلاصه کرد: «طولانی تر کردن جنگ و نتیجتاً کشتن صدها هزار سرباز آمریکایی.»

استالین با توجه به اعلام آمادگی مائو برای در اختیار گذاشتن سخاوتمندانه سپاهیان پی شمارش، به این فکر افتاد که جنگ با غربی ها بر سر کره چیز مطلوبی است. شورای امنیت سازمان ملل متحد در بیست و پنجم ژوئن ۱۹۵۰، زمانی که کیم ایل سونگ به جنوب کره حمله کرد، به سرعت تشکیل جلسه داد و قطعنامه ای را تصویب کرد که بر اساس آن می بایست سپاهیان از دیگر کشورها زیر پرچم سازمان ملل برای حمایت از کره جنوبی وارد کارزار می شدند. یاکوف مالیک^{۵۲۵}، سفیر استالین در سازمان ملل متحد، از ماه ژانویه رویه کاری این سازمان را ظاهراً به سبب تداوم اشغال صندلی چین در شورای امنیت از سوی تایوان، تحریم کرده بود. با این حال، همگان انتظار داشتند که مالیک در جلسه شورای امنیت شرکت کرده و با دادن رأی مخالف، قطعنامه اعزام نیرو به کره جنوبی را وتو کند. اما مالیک با وجودی که در نیویورک به سر می برد، در جلسه شورای امنیت حاضر نشد. مالیک در واقع از استالین خواسته بود که به او

اجازه شرکت در جلسه را بدهد اما استالین چنین اجازه‌ای به وی نداد. شکست شوروی در اعمال حق وتوی خود، مایه حیرت و تعجب کارشناسان سیاسی شد زیرا شوروی فرصت طلایی بی نظیری در اختیار داشت تا مانع از دخالتِ غربی‌ها در جنگ کره شود. اما استالین تنها به یک دلیل ترجیح داد که از حق وتوی خود استفاده نکند. او خواهان درگیر شدن غربی‌ها در جنگ کره بود. او خواهان دخالت آنها بود زیرا تصور می‌کرد که برتری مطلق سپاهیان مائو از حیث عددی، نهایتاً سربازان غربی را «تار و مار» خواهد کرد و موازنه قدرت را به سود او تغییر خواهد داد.

حالا كاملا به نفع استالين بود كه مائو را مسئول بالاتر كيم ايل سونگ
كند؛ البته به شرطى كه رئيس اصلى خودش باشد. با اين وصف،
قضيه كره با قضيه ويتنام متفاوت بود. از آنجايى كه حمله كردن به
نيروهاى آمريكايى مى توانست عوارض فراوانى براى استالين از پى
آورد، وى تصميم گرفت كنترل سفت و سختى را در اين مورد اعمال
كند. استالين قبل از سپردن كيم ايل سونگ به دست مائو ابتدا بايد
براى كيم كاملا روشن مى كرد كه او (استالين) رئيس اصلى و واقعى
است. به همين خاطر استالين در سى ام ژانويه ۱۹۵۰، موقعى كه به كيم
اجازه آغاز جنگ را داد، حتى يك كلمه هم در اين باره با مائو سخن
نگفت. اين در حالى بود كه مائو در آن تاريخ در شوروى به سر مى برد.
استالين به كيم متذكر شده بود كه فعلا مائو نبايد از موضوع با خبر
شود. استالين در پايان ماه مارس، زمانى كه مائو شوروى را ترك كرده
بود، از كيم خواست كه به شوروى بيايد. استالين و كيم به اتفاق هم
نقشه هاى جنگى را دقيقاً مورد مطالعه و بررسى قرار دادند. استالين
در آخرين ملاقات خود با كيم در آوريل ۱۹۵۰ صراحتاً به او گفت: «اگر
قصد دارى توى دهن دشمن بزنى، از من نبايد توقع هيچ كمكى
داشته باشى. تو بايد از مائو كمك بخواهى.» كيم بعد از شنيدن اين
ترجيع بند پايانى، فهميد كه اموراتش به دست مائو سپرده شده است.
يك هواپيماى روسى در روز سيزدهم مه ۱۹۵۰ كيم ايل سونگ را به
پكن برد. كيم مستقيماً به ديدار مائو رفت و به اطلاع او رساند كه
استالين چراغ سبز حمله را روشن كرده است. چوئن لاي در ساعت
يازده و نيم همان شب با روشچين، سفير شوروى در چين، تماس
گرفت تا تايد خبر مذكور را از مسكو بگيرد. استالين صبح روز بعد با
لحنى خشك جواب داد: «كره شمالى مى تواند عمليات را آغاز كند؛ با
اين حال، موضوع مذكور را بايد شخصاً با رفيق مائو مورد بحث و

بررسی قرار بدهیم.» مائو روز بعد، یعنی در پانزدهم مه، به کیم ایل سونگ قول کمک رسانی تمام عیار داد و از همه حیاتی‌تر و مهم‌تر قول داد: «اگر آمریکایی‌ها وارد جنگ شوند، چین با سپاهیان خودش به کمک کره شمالی خواهد آمد.» مائو با گفتن این جملات، سپاهیان شوروی را از درگیر شدن در جنگ کره مستثنا کرد: «از آنجایی که اتحاد شوروی توافق‌نامه‌ای با آمریکا در خصوص تعیین مرز ۳۸ درجه جنوبی [مرز جداکننده دو کره] امضا کرده و تعهداتی داده لذا نامناسب است که در عملیات جنگی شرکت کند اما [از آنجایی که] چین چنین توافق‌نامه‌ای را امضا نکرده و تعهداتی هم در این خصوص نداده لذا قادر خواهد بود که کاملاً به کره شمالی کمک کند.» مائو بلافاصله پیشنهاد کرد که سپاهیان چینی عازم مرز کره شوند.

مائو از برنامه کیم - استالین حمایت کرد، و استالین هم در روز شانزدهم مه با ارسال تلگرافی به مائو رضایت خود را ابراز کرد. ارتش کره شمالی در روز بیست و پنجم ژوئن ۱۹۵۰ از مرز دو کره (عرض جغرافیایی ۳۸ درجه) عبور کرد. ظاهراً تاریخ دقیق حمله به اطلاع مائو نرسیده بود. کیم خواهان این بود که سپاهیان چینی وارد خاک کره نشوند مگر اینکه واقعاً به وجود آنها نیاز داشته باشد. استالین هم خواهان این بود که سربازان چینی تنها در صورتی وارد خاک کره شوند که سربازان آمریکایی عملاً درگیر جنگ شده باشند. استالین امیدوار بود سیل عظیم سربازان چینی تلفات انسانی عظیمی به آمریکایی‌ها وارد کند.

ترومن، رئیس جمهوری آمریکا، سریعاً به حمله سربازان کیم ایل سونگ به جنوب واکنش نشان داد. او دو روز بعد، در بیست و هفتم مه ۱۹۵۰، اعلام کرد سربازان آمریکایی را به کره فرستاده و هم‌زمان بر

حجم کمک‌های آمریکا به فرانسه در هندوچین افزوده است. ترومن همچنین سیاست «عدم مداخله» را که در ارتباط با قضیه تایوان در پیش گرفته بود، تغییر داد. و دقیقاً به خاطر همین تغییر سیاست آمریکا بود که نه مائو و نه جانشینانش هرگز موفق به بازپس‌گیری تایوان نشدند.

کره شمالی‌ها تا اوایل ماه اگوست موفق شدند ۹۰ درصد جنوب را تسخیر کنند. اما آمریکایی‌ها هم مرتباً نیروهای خود را تقویت می‌کردند. سربازان و تفنگداران دریایی آمریکا در ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۰ در بندر اینچون، درست در زیر مرز ۳۸ درجه در ساحل کره جنوبی پیاده شدند. به این ترتیب ارتباط بخش عمده‌ای از سربازان کره شمالی در جنوب با بخش شمالی قطع شد. آمریکایی‌ها سپس خود را برای حمله به شمال آماده کردند. کیم ایل سونگ در روز بیست‌ونهم سپتامبر از استالین درخواست کمک کرد. او همچنین خواهان اعزام «واحدهای داوطلب» چینی به خاک کره شد.

استالین در اوّل اکتبر ۱۹۵۰ به مائو علامت داد که حالا موقع اقدام او فرا رسیده است. استالین در کمال وقاحت، پای خودش را از قضیه کنار کشید تا گناه شکست احتمالی به گردن او نیفتد. استالین در تلگراف خود به مائو نوشت: «من الان در تعطیلات به سر می‌برم و از مسکو خیلی دور هستم و به نوعی در جریان حوادث کره قرار ندارم...» او بلافاصله با گفتن جملات بعدی، نشان داد که ادعای «بی‌اطلاعی» اش کاملاً دروغ است: «... با این همه تصور می‌کنم که اگر شما امکان اعزام سپاهیان برای کمک به کره شمالی را مد نظر قرار داده باشید، پس باید حداقل پنج تا شش لشکر خود را روانه مرز ۳۸ درجه بکنید... این سپاهیان را می‌توان تحت عنوان سپاهیان داوطلب به منطقه اعزام کرد...»

مائو سریعاً دست به کار شد. او در ساعت دو صبح دوم اکتبر ۱۹۵۰ به سپاهیان‌ش که پیشاپیش در مرز کره آماده بودند دستور داد: «برای ورود به داخل خاک کره هر لحظه آماده دریافت دستورات بعدی باشید.»

چین فقیر و فرسوده در آستانه جنگ با آمریکا بود. تنها در این زمان حساس بود که مائو اقدام به برگزاری جلسه پولیت بوروی حزبش کرد تا موضوع حساس فوق را به بحث گذارد. پولیت بورو حالا دیگر نقش چندانی در تصمیم‌گیری‌های مهم بازی نمی‌کرد. آنها عملاً در حکم گروه مشاوران مائو بودند، و نه چیزی بیشتر. مائو در این مورد خاص خواهان شنیدن نقطه نظرهای گوناگونی بود زیرا قضیه جنگ با آمریکا اهمیت بسیاری داشت. تقریباً تمامی همکاران مائو قویاً با دخالت نظامی چین در کره مخالف بودند. لیو شائو چی، مرد شماره ۲ چین، و چو ته رئیس تشریفاتی ارتش سرخ از جمله مخالفان بودند. لین بیائو جنجالی‌ترین و پرسر و صداترین مخالف دخالت نظامی چین در کره به شمار می‌رفت. چوئن لای موضع محتاطانه و دو پهلویی در پیش گرفته بود. مائو بعدها گفت که تصمیم‌گیری برای شرکت در جنگ کره «توسط یک مرد و نصفی» اتخاذ شد؛ که اشاره‌ای بود به خودش («یک مرد») و چوئن لای («نصف مرد»). چین با مسایل عمده‌ای رو به رو بود، از جمله اینکه آمریکا برتری مطلق هوایی داشت و نسبت برتری توپخانه سنگینش در قیاس با توپخانه چین چهل به یک بود. اگر چین درگیر جنگ کره می‌شد، آمریکا می‌توانست شهرهای بزرگ چین را به راحتی بمباران و زیر ساخت‌های صنعتی آن را نابود کند. علاوه بر این، احتمال می‌رفت که آمریکا اقدام به بمباران اتمی چین بکند.

مائو شخصاً نگرانی‌هایی در این باره داشت. او برای رسیدن به اهداف

جاه طلبانه خود به یک چینِ کارآمد و سرپا نیازمند بود. اما مائو عملاً به نوعی قمار دست زده بود. او احتمال نمی داد که آمریکا جنگ با کره را به چین تسری دهد. نیروی هوایی شوروی می توانست از شهرها و مراکز صنعتی چین دفاع هوایی کرده و مانع از حمله هواپیماهای آمریکایی شود. و در مورد احتمال بمباران اتمی چین نیز احساس درونی مائو این بود که آمریکا به واسطه اعتراض افکار عمومی جهان اقدام به چنین کاری نخواهد کرد؛ به ویژه که پرزیدنت ترومن قبلاً دو بمب اتمی را بر قاره آسیا انداخته بود و لذا احتمال نمی رفت که وی برای بار دوم مرتکب این کار شود. مائو با این حال اقدامات احتیاطی ویژه ای را در مورد خود اجرا کرد. او طی جنگ کره، بیشتر اوقات خود را در اقامتگاه نظامی فوق محرمانه «تپه های بهاری یشمی» پکن سپری کرد؛ اقامتگاهی که دارای پناهگاه ضد حمله هوایی اتمی بود. مائو متقاعد شده بود که آمریکا قادر به شکست دادن او نیست. او چنین می پنداشت که مزیت بنیادین چین در برابر آمریکا، منابع انسانی پایان ناپذیر چین است. و مائو بدش نمی آمد که طی یک جنگ از شرتعدادی از این جمعیت انبوه خلاص شود. به عبارت دیگر جنگ فرصت مناسبی در اختیار مائو می گذاشت تا سپاهیان ملی گرای سابق را به جبهه بفرستد و از شر آنها برای همیشه خلاص شود. این سپاهیان در آخرین روزها و هفته های جنگ داخلی به صورت فله ای تسلیم سرخ ها شده بودند. مائو عامدانه تصمیم گرفت که بخش عمده ای از سپاهیان چینی اعزامی به جنگ کره، از همین تسلیم شدگان سابق باشند. او در جریان جنگ کره جوخه های اعدام ویژه ای را مامور کرده بود تا این سربازان را زیر نظر داشته باشند. ترجیح نخست این بود که سربازان مذکور در جبهه به دست سپاهیان سازمان ملل و آمریکا کشته شوند. اما اگر سربازان مذکور جان سالم

به در می بردند کافی بود کوچک ترین نشانه ای از تردید و تزلزل آشکار کنند تا توسط جوخه های ویژه مائو اعدام شوند.

مائو می دانست که آمریکا در مسابقه آدم کشی و قربانی دادن، توان رقابت با او را ندارد. او آمادگی درگیر شدن در یک جنگ خونین تمام عیار را داشت زیرا تنها از این طریق می توانست استالین را وادار به پرداخت پول و کمک های نظامی انبوه به چین کند؛ چینی که مائو می خواست آن را به یک ابر قدرت نظامی تبدیل کند.

مائو در دوم اکتبر ۱۹۵۰ در پیش نویس تلگرافی به استالین نوشت:

«من ارتش چین را به کره اعزام کردم.» اما او بلافاصله نظرش را

عوض کرد و دستور داد که این نوشته مخبره نشود. مائو در یک

بازاندیشی به این نتیجه رسید که بهتر است در مقابل استالین خود را

ذوق زده نشان ندهد و در عوض مسایل و مشکلات ناشی از درگیری

چین در جنگ کره را مطرح و بزرگنمایی کند. تلگرافی که مائو برای

استالین فرستاد کاملاً متفاوت از آن تلگرافی بود که وی ابتدا قصد

ارسالش را داشت: «ورود ارتش چین [به کره] می تواند سبب بروز

عوارض بسیار جدی ای بشود... بسیاری از رفقا بر این باورند که

احتیاط پیشه کردن امری ضروری است... لذا بهتر است که از پیشروی

نیروها جلوگیری کنیم...» مائو با این حال، راه را برای مداخله نظامی

سپاهیانش باز گذاشت: «هنوز تصمیم نهایی اتخاذ نشده، ما مایلیم که

در این مورد با شما مشورت کنیم.»

مائو در همین زمان خود را برای دخالت نظامی مستقیم در کره آماده

می کرد. نخستین نشانه از این آمادگی «اولتیماتوم منصفانه» ای بود

که از سوی دولت چین به دولت آمریکا ارائه شد. چوئن لای، در یک

اقدام مسخره و عجیب، در ساعات نیمه شب سوم اکتبر ۱۹۵۰ سفیر

هندوستان در چین را از خواب بیدار کرد تا به وی بگوید: «اگر سربازان

آمریکایی از مرز ۳۸ درجه عبور کنند، ما سربازان خود را به داخل خاک کره اعزام خواهیم کرد.» انتخاب این کانال غیرمستقیم و غیرمعتبر (سفیر یک کشور آسیایی غیردرگیر در موضوع) از سوی چین برای دادن «اولتیماتوم» به آمریکا بسیار عجیب و غیرعادی بود. چینی‌ها خیلی راحت می‌توانستند با صدور یک بیانیه حکومتی رسمی، اولتیماتوم خود را به اطلاع آمریکا و غربی‌ها برسانند. اما هدف مائو این بود که به اولتیماتومش توجهی نشود و عملاً از سوی آمریکا نادیده گرفته شود. و اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، آن گاه مائو می‌توانست ادعا کند که چین برای دفاع از خود وارد خاک کره شده است.

نیروهای سازمان ملل متحد در روز پنجم اکتبر حمله خود را به سوی شمال کره آغاز کردند. استالین صبر و شکیبایی خود را از دست داد. او در این روز جواب تلگراف دوم اکتبر مائو را داد؛ تلگرافی که مائو در آن احتمال کناره‌گیری از جنگ را مطرح کرده بود. استالین در تلگراف خود به مائو یادآوری کرد که او قول‌ها و تعهداتی به وی داده است: «من روی احتمال کمک شما در قالب پنج تا شش لشکر داوطلب چینی حساب کرده بودم زیرا از اظهارات رفقای ارشد چینی پی برده بودم که آنها علاقمندند که ارتش‌های بیشتری را برای حمایت از رفقای کره‌ای به منطقه اعزام کنند...»

استالین با لحن تهدیدآمیزی مائو را از «سیاست منفعلانه منتظر باش و ببین» خود ترساند و به وی یادآور شد که هزینه بدقولی وی برابر است با از دست رفتن تایوان. مائو قبلاً با طرح قضیه تایوان تلاش کرده بود استالین را ترغیب کند که به تأسیس یک نیروی هوایی و یک نیروی دریایی قدرتمند برای چین یاری رساند. اما حالا استالین داشت به مائو پیام می‌داد که اگر او از شرکت در جنگ کره طفره برود، نباید توقع هیچ کمکی از شوروی را داشته باشد.

اما مائو واقعاً قصد طفره رفتن نداشت. او فقط در تلاش بود تا نرخ خدماتش را بالاتر ببرد. مائو تا قبل از رسیدن تلگراف پنجم اکتبر استالین، فرمانده کل نیروهای چینی عازم کره را تعیین و منصوب کرده بود. این فرمانده پنگ دی هوای بود. مائو به شیوه خودش مشغول پیش بردن برنامه جنگ بود. او دستور داده بود تا نام و عنوان سپاهیان چینی عازم کره به «سپاهیان داوطلب» تغییر یابد. مائو به کیم ایل سونگ تلگراف زد: «ما تصمیم گرفته‌ایم که داوطلبان را برای کمک به شما وارد خاک کره کنیم.» مائو همچنین چوئن لای و لین بیائو را برای دیدار با استالین در خصوص چگونگی دریافت کمک‌های نظامی شوروی به چین، روانه مسکو کرد. لین بیائو در میانه راه تلگراف بلند بالایی به مائو ارسال و به او توصیه کرد که از دخالت نظامی در جنگ کره اجتناب کند. مائو مخصوصاً لین بیائو مخالف را به دیدار استالین فرستاده بود زیرا می‌خواست برای استالین روشن کند که چین با چه مشکلات نظامی عظیمی رو به روست. هدف مائو این بود که از این طریق پول و امکانات بیشتری را از «استاد» سرکیسه کند.

چوئن لای و لین بیائو در روز دهم اکتبر برای دیدار با استالین به ویلای وی در کناره «دریای سیاه» رفتند. آنها تا ساعت ۵ صبح با یکدیگر حرف زدند. استالین به آنها قول «هواپیما، توپخانه، تانک و دیگر تجهیزات سنگین نظامی» را داد. چوئن لای هنوز برای بالابردن نرخ خدمات مائو وارد صحبت نشده بود که استالین ناگهان اعلام کرد فعلاً امکان پوشش هوایی برای سپاهیان چینی مقدور نیست. این در حالی بود که استالین قبلاً (در سیزدهم جولای) قول داده بود که «یک لشکر هوایی مرکب از ۱۲۴ جت جنگنده برای ارائه پوشش هوایی به سپاهیان چینی» به منطقه بفرستد. او حالا مدعی بود که

هواپیماهایش تا دو ماه دیگر آماده پرواز نخواهند بود. سپاهیان چینی بدون برخورداری از پوشش هوایی لازم، قطعاً زمین گیر می شدند. چوئن لای و لین بیائو پافشاری کردند که حضور هواپیماهای روسی ضروری و الزامی ست. مذاکرات به بن بست خورد. استالین سپس به مائو تلگراف زد و به اطلاع او رساند که چین نباید در جنگ کره شرکت کند.

استالین دست مائو را به درستی خوانده بود. مائو بلافاصله کوتاه آمد. او به استالین پاسخ داد: «ما چه اتحاد شوروی پوشش هوایی بدهد چه ندهد، در هر صورت وارد خاک کره خواهیم شد.» مائو به این جنگ نیاز داشت. او در سیزدهم اکتبر به چوئن لای تلگراف زد: «ما باید وارد جنگ شویم، ما باید وارد جنگ شویم...» موقعی که چوئن لای این تلگراف را دریافت کرد سرش را میان دو دستش گرفت. مائو در همین روز به سفیر شوروی در چین گفت: «چین وارد جنگ خواهد شد، تنها امید ما این است که پوشش هوایی شوروی هر چه زودتر از راه برسد و این تاخیر بیش از دو ماه طول نکشد» (دو ماه مدت زمانی بود که استالین برای آماده شدن نیروی هوایی خود اعلام کرده بود). به این ترتیب چین در نوزدهم اکتبر ۱۹۵۰ به سبب جاه طلبی های جهانی دو جبار کمونیست (استالین و مائو) و نیز جاه طلبی های محلی کیم ایل سونگ وارد جهنم کره شد.

بخش سی و پنجم: مائو از جنگِ کره می‌دوشت

(۱۹۵۰-۱۹۵۳؛ از ۵۶ تا ۵۹ سالگی مائو)

در اکتبر ۱۹۵۰ زمانی که سپاهیان چینی وارد خاک کره شدند، سربازان کره شمالی در حال فرار بودند. ارتش مائو دو ماه بعد موفق به راندن سپاهیان سازمان ملل متحد از کره شمالی و احیای دیکتاتوری کیم ایل سونگ شد. اما حالا کیم از حیث نظامی قدرتِ چندانی نداشت. سربازان او به ۷۵ هزار نفر کاهش یافته بودند، در حالی که سپاهیان چینی حاضر در کره حدود ۴۵۰ هزار نفر بودند (حدوداً یک در برابر شش). در روز هفتم دسامبر، در فردای روزی که چینی‌ها پایتخت کیم ایل سونگ (پیونگ یانگ) را بازپس گرفتند، کیم فرماندهی جنگ را به چینی‌ها واگذار کرد. پنگ دی هوای، فرمانده سپاهیان چینی در کره، طی تلگرافی به اطلاع مائو رساند که «کیم موافقت کرده از این پس در موضوعاتِ مرتبط با فرماندهی نظامی هیچ دخالتی نکند.» پنگ ریاستِ ستاد مرکزی ارتش چین - کره را بر عهده گرفت. مائو به این ترتیب جنگ کیم را از دستش ربود و آن را مال خود کرد.

پنگ خواهانِ توقفِ نیروهایش در پشتِ مرز ۳۸ درجه بود؛ مرزی که بر اساسِ توافقاتِ سال‌های قبل، کره را به دو بخشِ شمالی و جنوبی تقسیم کرده بود. اما مائو با این درخواست پنگ مخالفت کرد. پنگ اعلام کرد که خطوط تجهیزاتِ رسانی نیروهایش به دلیلِ گستردگی بیش از حد، شدیداً در برابر بمباران‌های نیروی هوایی آمریکا آسیب‌پذیر است: «سپاهیان ما قادر به دریافت غذا، مهمات، پوتین، سوخت و غیره نیستند. مسئله اصلی فقدان پوشش هوایی و فقدان خطوط راه آهن مطمئن برای حمل و نقل نیروها و تجهیزات است؛ در همین لحظه که ما مشغول تعمیر خطوط راه آهن هستیم، بمباران‌ها

دوباره شروع شده است...» مائو روی حرفِ خودش پافشاری کرد. او قصد نداشت تا قبل از سرکیسه کردنِ درست و حسایی استالین، جنگ کره را به پایان رساند. مائو در سیزدهم دسامبر طی تلگرافی به پنگ دستور داد: «باید از مرز ۳۸ درجه عبور کنی.» چینی‌ها در اوایل ژانویه ۱۹۵۱ سئول، پایتخت کره جنوبی، را که در ۱۰۰ کیلومتری جنوب مرز ۳۸ درجه است، تسخیر کردند.

موفقیت‌های نظامی چینی‌ها شأن و مقام مائو را نزد استالین به شدت بالا برد. استالین پیام‌های تبریک فوق‌العاده پر شور و شوقی را برای مائو ارسال کرد. او در زمان فتح چین توسط سرخ‌ها هرگز چنین پیام‌های تبریکی برای مائو ارسال نکرده بود. معلوم بود که استالین بسیار شادمان و خرسند است. او در این پیام‌ها مخصوصاً خاطرنشان ساخت که موفقیت‌های نظامی اخیر در واقع «پیروزی‌هایی علیه سپاهیان آمریکایی» بوده است.

مائو ضربه روانی جانانه‌ای به ایالات متحده آمریکا زده بود. پرزیدنت ترومن در پانزدهم دسامبر ۱۹۵۰ به ایستگاه رادیو رفت تا به اطلاع مردم آمریکا برساند که کشور در یک «شرایط فوق‌العاده» گرفتار شده است. این وضع بی‌سابقه‌ای در تاریخ معاصر آمریکا به شمار می‌رفت. دولت‌های آمریکایی حتی در جریان جنگ جهانی دوم یا جنگ ویتنام هم در چنان تنگنایی گرفتار نشده بودند که اعلام «شرایط فوق‌العاده» بکنند. پرزیدنت ترومن با استفاده از نوعی ادبیات تقدیر گرایانه به مردم کشورش گفت: «خانه‌های ما و ملت ما به شدت در خطرند...» چینی‌ها در این زمان موفق شده بودند سپاهیان آمریکایی را ظرف چند هفته ۲۰۰ کیلومتر به عقب برانند. شرایط آب و هوایی بسیار بد، از جمله طوفان‌های یخ و برف، در عقب‌نشینی آمریکایی‌ها نیز موثر بود. دین آچسن، وزیر امور خارجه آمریکا، از این

شکست به عنوان «بدترین شکست» نیروهای آمریکایی طی قرن حاضر نام برد.

پیروزی چینی‌ها به بهای گزاف نابودی گسترده سپاهیان ارتش سرخ محقق شده بود. پنگ در نوزدهم دسامبر به اطلاع مائو رساند: «درجه حرارت به زیر ۳۰ درجه سانتی‌گراد سقوط کرده است. سپاهیان ما بسیار بیمار و از پا افتاده‌اند؛ پاهای آنها به سبب سرمازدگی بی حس شده، و آنها مجبورند در فضای روباز بخوابند. اغلب سربازان فاقد کت و پوتینند. ژاکت‌ها و پتوهای آنها بر اثر آتش سوزی‌های ناشی از بمب‌های ناپالم، کاملاً سوخته و از بین رفته است. بسیاری از سربازان همچنان کفش‌های کتانی به پا دارند و بعضی از آنها حتی پا برهنه‌اند...»

پنگ هشدار داد که «احتمال دارد تلفات انسانی غیر قابل تصویری بدهیم.» مدیر امور لجستیکی مائو در دوم ژانویه ۱۹۵۱ به روس‌ها گفت که کل واحدهای تحت امر او به علت سرمازدگی مرده‌اند. در گزارشی به ستاد مرکزی ارتش چین و کره، فرمانده چینی اعلام کرد که بسیاری از سپاهیان‌ش به سبب سوءتغذیه دچار شب‌کوری شده‌اند. ستاد مرکزی جواب داد: «برگ‌های سوزنی درختان کاج را جمع‌آوری کنید و با استفاده از این برگ‌ها برای سربازان سوپ درست کنید. خوردن قورباغه نیز مشکل کمبود ویتامین و پروتئین را حل خواهد کرد.»

تاکتیک جنگی چینی‌ها استفاده از «امواج انسانی» بود. تنها برتری چین، تعداد زیاد سربازانش بود که هرگز تمامی نداشت. این تنها مزیت و برتری چینی‌ها در جبهه نبرد بود. مایکل کین^{۵۲۶}، هنرپیشه انگلیسی‌تبار سینمای آمریکا، به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «من به عنوان سرباز وظیفه عازم جنگ کره شدم. از آنجایی که در یک خانواده

فقر بزرگ شده بودم، از کمونیست‌ها خوشم می‌آمد و از آنها طرفداری می‌کردم. اما تجربه‌ای که از شرکت در جنگ کره به دست آوردم، نظرم را کاملاً در مورد کمونیست‌ها عوض کرد به طوری که برای همیشه از آنها منزجر شدم. سربازان چینی در صفوف پی‌پایان، یکی پس از دیگری، هجوم می‌آوردند و از پا در می‌آمدند. این جریان آنقدر ادامه می‌یافت تا گلوله‌های سربازان غربی به پایان می‌رسید. آنها هیچ اهمیتی برای جان سربازانشان قائل نبودند. مغزم از کار افتاده بود. پیش خودم می‌گفتم: این کشور کمونیستی که هیچ اهمیتی به جان و زندگی مردم خودش نمی‌دهد پس چه طور می‌خواهد به من اهمیت بدهد.»

پیشروی ارتش چین به زودی متوقف شد. سپاهیان سازمان ملل متحد در بیست و پنجم ژانویه ۱۹۵۱ دست به یک ضد حمله زدند. این عملیات موفق باعث شد که کفه جنگ به سود غربی‌ها سنگینی کند. تلفات چینی‌ها بسیار سنگین بود. پنگ در بیست و یکم فوریه عازم پکن شد تا درباره «مشکلات عمیق» و «تلفات عظیم غیر ضروری» ارتش، رو در رو با مائو مذاکره کند. او مستقیماً از فرودگاه به اقامتگاه مائو در «جانگ نان‌های» رفت. در آنجا به وی گفتند که مائو در پناهگاه زیر زمینی خود در «تپه‌های بهاری یشمی» به سر می‌برد. زمانی که پنگ به پناهگاه مائو رسید به وی گفته شد که مائو مشغول چرت بعد از ظهری است، اما پنگ توجهی نکرد و بعد از کنار زدن محافظین مائو وارد اتاق خواب او شد. مائو روی تخت (یا بهتر بگوییم «تخت سلطنتی») دراز کشیده بود، او اجازه داد که پنگ حرف‌هایش را بزند اما توجهی به نگرانی‌های او نکرد و در مقابل پاسخ داد: «تو باید در انتظار طولانی شدن جنگ باشی؛ سعی نکن پیروزی سریعی به دست آوری.»

مائو در تلگرافِ اوّلِ مارسِ خود به استالین، خطوط اصلی «استراتژی کلی» خود را اینگونه شرح داد: «دشمن بدون برجا گذاشتن تلفات عظیم اقدام به ترک کره نخواهد کرد...» مائو سپس به اطلاع استالین رساند که وی قصد دارد از منابع انسانی پایان‌ناپذیر چین برای فرسوده کردن نیروهای آمریکایی استفاده کند. مائو به درستی گزارش داد که «تاکنون بیش از ۱۰۰ هزار نفر کشته شده‌اند و انتظار می‌رود که ۳۰۰ هزار نفر دیگر هم ظرف امسال و سال آینده از بین بروند.» اما او بلافاصله اضافه کرد که در حال حاضر ۱۲۰ هزار نیروی تازه‌نفس را فراهم کرده و قصد دارد ۳۰۰ هزار نیروی تازه‌نفس دیگر را جایگزین چند صد هزار کشته شدگان بعدی بکند. مائو اینگونه جمع‌بندی کرد: «ما آماده شرکت در یک جنگ بلند مدت هستیم؛ جنگی که سال‌ها به طول انجامد و جان صدها هزار آمریکایی را بگیرد، تا عاقبت آنها مجبور به ترک خاک کره شوند.» مائو به استالین یادآوری کرد که او توانایی تضعیف نیروهای آمریکایی را دارد^{۵۲۷}، اما به شرطی که استالین به وی کمک کند تا چین صاحب یک ارتش درجه یک در سطح جهانی و کارخانه‌های اسلحه‌سازی بشود.

مائو این هدف بنیادین را درست از همان زمانی که چین در اکتبر ۱۹۵۰ وارد جنگ کره شد، در دستور کار خود قرار داد. دقیقاً در همین ماه بود که رئیس نیروی دریایی چین برای دریافت کمک جهت تأسیس و تقویت نیروی دریایی چین، به شوروی رفت. در ماه دسامبر ۱۹۵۰ نیز یک هیات بلندمرتبه از نیروهای هوایی چین به شوروی رفت. این هیات موفق شد به دستاوردهای عمده‌ای دست یابد. مسکو در نوزدهم فوریه ۱۹۵۱ از پیش‌نویس توافق‌نامه‌ای حمایت کرد که بر اساس آن شوروی متعهد می‌شد کارخانه‌های تعمیراتی و خدماتی هواپیماهای جنگی را در چین بسازد. در آن هنگام بسیاری از

هواپیماهای روسی فعال در کره خراب شده و نیازمند تعمیرات

اساسی در صحنه نبرد بودند و به همین دلیل شوروی با ساخت این کارخانه‌ها در چین موافقت کرد. چین در نظر داشت کارخانه‌های مذکور را به کارخانه‌های تولید هواپیما تبدیل کند. چین که در آن هنگام یکی از فقیرترین کشورهای جهان بود، در پایان جنگ کره با دارا بودن ۳۰۰۰ هواپیمای جنگنده (از جمله میگ‌های پیشرفته روسی)، تبدیل به سومین قدرت هوایی جهان شد. قرار بر این بود که کارخانه‌های هواپیماسازی در خاک چین بعد از سه تا پنج سال به بهره‌برداری برسند. در یک ارزیابی بیش از حد خوش بینانه انتظار می‌رفت که این کارخانه‌ها بعد از آغاز بهره‌برداری سالیانه ۳۶۰۰ هواپیمای جنگنده تولید کنند. چینی‌ها حتی مذاکراتی را با روس‌ها درباره تولید هواپیماهای بمب افکن آغاز کرده بودند.

مائو بلافاصله پس از انعقاد معامله تولید هواپیما در اوایل سال ۱۹۵۱ و اعلام حمایت استالین از استراتژی کلی وی («جنگی که سال‌ها به طول انجامد و جان صدها هزار آمریکایی را بگیرد»)، خواسته‌های بیشتری را مطرح کرد. او حالا از روس‌ها می‌خواست که تکنولوژی ساخت سلاح‌های روسی را که چینی‌ها در جنگ کره از آنها استفاده می‌کنند، در اختیار چین قرار بدهند. خواسته دیگر مائو احداث کارخانه‌هایی در خاک چین به منظور تولید سلاح‌های مذکور، و کمک روس‌ها به تجهیز حداقل شصت لشکر چینی بود. مائو رئیس ستاد خود را در ماه مه به شوروی فرستاد تا درباره این درخواست‌ها با مقامات مسکو مذاکره کند.

استالین مایل بود که چین به نمایندگی از طرف شوروی در کره بجنگد. او از فروش تسلیحات به منظور تجهیز شصت لشکر ارتش چین نیز شاد و خرسند بود. اما وی اصلاً قصد نداشت صنایع نظامی

تمام عیاری را در اختیار مائو بگذارد. و به همین دلیل بود که هیات مذاکره کننده چینی برای چند ماه با دیوار سکوت روس ها مواجه شد. مائو به رئیس هیأت چینی توصیه کرد که تا می تواند فشار بیاورد. روس ها عاقبت در ماه اکتبر از سر اکره موافقت کردند که تکنولوژی ساخت هفت نوع تسلیحات سبک، از جمله مسلسل، را در اختیار چینی ها قرار بدهند. اما حاضر به دادن چیزی بیشتر از این نشدند. تا این هنگام یک سال از آغاز جنگ کره سپری شده بود. در این فاصله کره شمالی به واسطه بمباران های پیاپی آمریکایی ها به ویرانه های تبدیل شده بود. کیم ایل سونگ احساس می کرد که حتی اگر از این جنگ جان سالم هم به در ببرد، صرفاً حاکم سرزمین سوخته و احتمالاً تکه پاره شده ای خواهد شد. او خواهان پایان جنگ بود. کیم در سوم ژوئن ۱۹۵۱ برای دیدار محرمانه ای به چین رفت. هدف وی از این مسافرت جلب حمایت مائو از مذاکرات صلح میان کره شمالی و آمریکا بود. اما از آنجایی که مائو هنوز به هدف اصلی خود نزدیک نشده بود، شدیداً با پیشنهاد پایان جنگ مخالفت کرد. او در واقع به سپاهیان چینی دستور داده بود که تا می توانند سپاهیان آمریکایی بیشتری را به داخل خاک کره شمالی بکشانند، البته تا آنجا که خیلی به مرزهای چین نزدیک نشوند. مائو عملاً جنگ کره را گروگان گرفته بود. او بدون توجه به مصالح و منافع کیم ایل سونگ، از کره شمالی به نفع خودش استفاده می کرد.

اما از آنجایی که سپاهیان مائو صدمات و تلفات عظیمی را متحمل شده بودند، یک وقفه کوتاه در میدان جنگ می توانست برای مائو مفید باشد. لذا او رئیس ایالت منچوری را به همراه کیم ایل سونگ برای مشورت نزد استالین فرستاد. هدف دیگر مائو این بود که فشار بیشتری را برای احداث کارخانه های تولید تسلیحات در چین به

استالین وارد کند. استالین طی تلگرافی به مائو، ضمن نام بردن از کیم به عنوان مأمور و نماینده مائو، به اطلاع وی رساند که تحقق خواسته‌های اخیر وی در مورد کارخانه‌های تولید اسلحه در خاک چین فعلاً مقدور نیست. استالین سپس اضافه کرد: «بعد از گفت‌وگو با نمایندگان شما و نمایندگان منچوری و کره، به این نتیجه رسیدیم که برقراری یک آتش‌بس در زمان حاضر می‌تواند مفید باشد.» این به معنای آن نبود که استالین خواهان پایان جنگ کره است. او میل داشت که سربازان مائو تلفات بیشتری به آمریکا وارد کنند، اما می‌دید که شرکت در مذاکرات آتش‌بس نیز می‌تواند مفید و به مصلحت باشد زیرا چنین ژستِ صلح‌طلبانه‌ای موجب بهبود و ترمیم سیمای اردوگاه کمونیست در اذهان جهانیان می‌شد. مذاکرات درباره آتش‌بس موقت در دهم جولای ۱۹۵۱ در کره میان هیأت‌های نظامی چین - کره و سازمان ملل متحد آغاز شد.

اغلب موضوعات به نحو منصفانه‌ای مطرح و مورد موافقت طرفین واقع شد. اما مائو و استالین یکی از این موضوعات را مبدل به گره‌ای ناگشودنی کردند: موضوعِ عودتِ اسرای جنگی. آمریکا خواهان عودت داوطلبانه و «غیر اجباری» اسرا بود. اما مائو مصر بود که همه اسرا باید پس داده شوند؛ بدون هیچ استثنایی. سازمان ملل دارای ۲۰ هزار اسیر چینی بود که اغلب آنها از سپاهیان ملی‌گرای سابق بودند. اغلب این اسرا خواهان بازگشت به چین کمونیست نبودند. آمریکا که خاطره اعدام اسرای عودت داده شده به شوروی بعد از پایان جنگ جهانی دوم را در ذهن داشت و سرنوشتِ مشابهی را برای این اسرای چینی پیش‌بینی می‌کرد، حاضر نبود آنها را با توسل به زور تحویل چین کمونیست دهد. این تصمیم آمریکا هم دلایل انسان‌دوستانه داشت و هم دلایل سیاسی. مائو از طرف دیگر اصرار می‌کرد که: «حتی یک نفر

(اسیر) هم نباید فرار کند!» این اصرار و پافشاری مائو باعث شد که جنگ کره یک سال و نیم دیگر طول بکشد و صدها هزار چینی و کره‌ای دیگر بمیرند. کیم ایل سونگ شدیداً طرفدار مصالحه و کوتاه آمدن بود. او چنین استدلال می‌کرد که «ادامه جنگ برای بازپس‌گیری تعدادی از ملی‌گرایان سابق که فاقد ثبات سیاسی‌اند عمل بی‌ارزشی است.» اما این حرف‌ها در مائو کارگر نمی‌افتاد. او در واقع هیچ اهمیتی برای اسرای چینی قائل نبود. او به بهانه‌ای برای کش دادن جنگ نیاز داشت تا بتواند امکانات و تجهیزات بیشتری را از استالین دریافت کند.

کیم ایل سونگ در اوایل سال ۱۹۵۲ دیگر هیچ امیدی به پایان جنگ کره نداشت. او در چهاردهم جولای ۱۹۵۲ طی تلگرافی به مائو التماس کنان از وی خواست که کوتاه بیاید. حملات هواپیماهای آمریکایی، کره شمالی را به ویرانه‌ای مُبدّل کرده بود. دین راسک^{۵۲۸}، معاون وزیر امور خارجه آمریکا، گفت: «چیزی در این کشور باقی نمانده که بتوان آن را بمباران کرد.» مردم کره شمالی در مرز مرگ و زندگی به سر می‌بردند و تقریباً یک سوم جمعیت مذکر بالغ این کشور طی جنگ کشته شده بودند.

مائو طی تلگرافی به کیم با خونسردی کامل با درخواست وی مخالفت کرد: «نپذیرفتن پیشنهاد دشمن فقط یک عارضه آسیب رسان از پی می‌آورد و آن تلفات انسانی بیشتر برای مردم کره و داوطلبان چینی است... با این حال نپذیرفتن پیشنهاد دشمن فواید بسیاری دارد؛ فوایدی مثل ابدیده شدن کسانی که زنده مانده‌اند. این افراد در نبرد با امپریالیسم آمریکا تجارب فراوانی خواهند اندوخت.» مائو در پایان، کیم ایل سونگ را تهدید کرد که گزارشی درباره تزلزل وی به استالین ارائه خواهد کرد و جواب استالین را «به محض دریافت» به اطلاع وی خواهد رساند.

کیم بدون اینکه فرصتی به مائو دهد تا گزارش «تزلزل» وی را به استالین ارائه کند، بلافاصله جواب داد که تمامی نظرات مائو «درست» است و وی قصد دارد تا آخر به جنگ ادامه دهد. کیم هم‌زمان به استالین تلگراف زد تا به صورت رقت‌انگیزی تزلزل و تردید خود را توجیه کند.

استالین در هفده جولای ۱۹۵۲ طی تلگرافی به مائو، این حکم را صادر کرد: «ما معتقدیم که مواضع شما در مورد مذاکرات آتش‌بس موقت کاملاً صحیح است. ما امروز گزارشی از رفیق کیم ایل سونگ دریافت

کردیم که حکایت از موافقت او با مواضع شما دارد.»

کیم در شرف دیوانه شدن بود، اما قدرت این را نداشت که به جنگی که در کشور خودش در جریان بود پایان دهد. علاوه بر این، سرنوشت خود او نیز متزلزل و نامشخص بود. از متن گفت و گوی تهدیدآمیز استالین و چوئن لای که تقریباً یک ماه بعد انجام شد، کاملاً پیداست که کیم واقعاً حق داشت نگران آخر و عاقبت خودش باشد. بعد از اینکه چوئن لای می گوید که «چین خود را برای یک جنگ طولانی دو تا سه ساله دیگر آماده کرده است»، استالین نظرویی را در مورد نقطه نظرات رهبران کره شمالی می پرسد. متن صورت جلسه این مذاکرات به شرح زیر است (نظر نویسندگان کتاب در داخل کروشه آمده است):

«استالین می گوید که آمریکایی ها موفق به ترساندن چینی ها نشده اند. آیا می توان گفت که آمریکایی ها در ترساندن کره ای ها هم ناموفق بوده اند؟

چوئن لای تایید می کند این حرف الزاماً حرف درستی ست. استالین [با لحن آشکارا بدگمانانه ای] می پرسد که اگر این حرف درست باشد، پس اوضاع نباید خیلی هم بد باشد. چوئن لای [که متوجه بدگمانی استالین شده] در جواب می گوید: البته کره ای ها به شکلی تردیدها و تزلزل هایی از خود نشان داده اند... حتی در میان برخی از عناصر کادر رهبری کره می توان ترس و وحشت را شناسایی کرد.

استالین یادآور می شود که وی پیشاپیش از طریق تلگراف های کیم ایل سونگ به مائوتسه تونگ متوجه این قضیه شده بود. چوئن لای این نظر استالین را تایید می کند.»

کیم از مائو و استالین بیشتر می ترسید تا از آمریکا. بمباران های آمریکا می توانست بخش عمده ای از جمعیت کره شمالی را نابود کند، اما

استالین و مائو می‌توانستند خود او را از کار برکنار کرده (که بعدها معلوم شد مائو نقشه این کار را کشیده بود) و یا حتی بلای بدتری بر سرش بیاورند.

به این ترتیب جنگ کره ادامه یافت.

مائو در اگوست ۱۹۵۲ تصمیم گرفت بر شدت فشارهای خود بر استالین بیفزاید تا نظر موافق وی را برای تامین درخواست‌های چین به دست آورد. مهم‌ترین درخواست‌های مائو شامل دو سر فصل زیر می‌شد: قلمرو نفوذ، و صنایع تولید تسلیحات. او به همین منظور چوئن لای را به مسکو فرستاد. چوئن لای ابتدا به استالین قبولاند که مائو خدمات فوق‌العاده ارزشمندی به اردوگاه کمونیست کرده است. چوئن لای در اولین دیدار خود با استالین (در تاریخ بیستم اگوست) به وی گفت: «مائو معتقد است که تداوم جنگ کره فوایدی برای ما دارد.» استالین جواب داد: «رفیق مائو تسه تونگ درست می‌اندیشد. این جنگ بدجوری اعصاب آمریکایی‌ها را خرد کرده است.» استالین ضمن تکرار نقطه نظرات خونسردانه مائو در مورد تلفات عظیم انسانی جنگ، نکته موحشی را خاطر نشان ساخت: «کره شمالی جز تلفات انسانی، چیزی برای از دست دادن ندارد... جنگ کره ضعف‌های آمریکا را آشکار کرده است... معلوم شد که مهم‌ترین سلاح‌های آمریکایی جوراب ساق بلند، سیگار و کالاهای لوکسی از این قبیل است [با خنده]... آنها می‌خواهند دنیا را به انقیاد خویش درآورند اما هنوز از پس این کره کوچک برنیامده‌اند... نه، آمریکایی‌ها بلد نیستند که چگونه و چطور باید جنگید... آمریکایی‌ها به ویژه بعد از جنگ کره دیگر قادر به برپایی هیچ جنگ بزرگی نخواهند بود.» این مائو بود که با خدمات خویش استالین را به سوی چنین نتیجه‌گیری‌هایی سوق داده بود. آمریکا قادر به جایگزینی انبوه

هواپیماهای جنگی از دست رفته‌اش طی جنگ کره نبود. تعداد این هواپیماهای ساقط شده آنقدر زیاد بود که افکار عمومی آمریکاییان قدرت هضم چنین واقعیتی را نداشت. آمریکا در مجموع بیش از ۳۰۰۰ هواپیمای جنگی خود را طی جنگ کره از دست داد. روند جایگزینی هواپیماهای تازه نیز با چنان کندی‌ای صورت می‌گرفت که عملاً امکان جنگیدن هم‌زمان آمریکا در دو جبهه آسیا و اروپا را منتفی می‌ساخت. و از هم مهم‌تر اینکه آمریکایی‌ها ۳۷ هزار تن از سپاهیان خود را طی جنگ کره از دست دادند.

با وجودی که میزان تلفات انسانی آمریکا در قیاس با تلفات چینی‌ها درصد بسیار پایینی بود، اما آمریکای دمکرات در این زمینه قادر به رقابت با حکومت تمامیت خواه چین نبود. مرگ انبوه انسان‌ها هیچ تاثیری بر حکومت چین نمی‌گذاشت؛ درست بر خلاف حکومت آمریکا که در قبال مرگ سربازانش بسیار آسیب‌پذیر بود. سال ۱۹۵۲ سال انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا بود. نظرسنجی‌های عمومی نشان می‌داد که فقط حدود ۳۳ درصد آمریکاییان از ادامه جنگ کره حمایت می‌کنند. ژنرال دوايت آیزنهاور^{۵۲۹} کاندیدای ریاست

جمهوری از حزب جمهوری خواه با این شعار اصلی وارد کارزار انتخاباتی شده بود: «من به کره خواهم رفت.» معنای این شعار این بود که اگر آیزنهاور رئیس جمهور شود برای پایان دادن جنگ به کره خواهد رفت.

همه این تلفات را چین به آمریکا وارد کرده بود. چوئن لای در مذاکراتش با استالین سعی کرد با تاکید روی این واقعیت حداکثر امتیازات را از «استاد» بگیرد. او گفت که چین به حداقل ۱۴۷ کارخانه نظامی که قادر به تولید هواپیماها و کشتی‌های جنگی و هزار تانک

سبک در سال باشد نیاز دارد؛ و به اضافه یک کارخانه عظیم برای تولید تانک‌های نیمه سنگین که باید ظرف پنج سال آینده به بهره‌برداری برسد.

استالین با بیان این حرف‌های کلیشه‌ای که «چین به ویژه باید از حیث نیروهای هوایی و دریایی به خوبی تجهیز شود» و «چین باید گل سرسبد آسیا شود» از گفتن حرف اصلی طفره رفت. او حاضر نبود فهرست درخواست‌های چوئن لای را امضا کند.

سپس مسئله قلمروی نفوذ مطرح شد. استالین از زمانی که به فکر جنگ کره افتاده بود، مسئولیت سرپرستی بخش‌هایی از جنبش‌های کمونیستی قاره آسیا را به مائو تفویض کرده بود. مائو شاخک‌های خود را به داخل پنج شش کشور آسیایی، از ژاپن گرفته تا فیلیپین و مالزی فرو کرده بود. کمونیست‌های ژاپنی در بهار ۱۹۵۰ به پکن آمده و خود را برای آغاز عملیات هم‌زمان با جنگ کره آماده کرده بودند.

فیلیپین نیز جایی بود که آمریکا در آن منافع بسیاری داشت. بخش عمده‌ای از مردم مالزی هم که چینی تبار بودند علیه حاکمان استعمارگر بریتانیایی به پا خاسته بودند. علاوه بر این، کمونیست‌های برمه‌ای، در آسیای جنوب شرقی، در مناطق هم‌مرز کشورشان با چین پایگاه‌هایی ایجاد کرده و با حاکمان کشورشان که دست‌نشانده‌گان بریتانیا بودند، می‌جنگیدند. آنها از همان الگویی پیروی می‌کردند که کمونیست‌های ویتنامی به رهبری هوشی مین در نبرد با فرانسوی‌ها به کار برده بودند: پیوند با چین کمونیست و بهره‌مندی از تسلیحات و تجهیزات چینی. اما از همه قابل توجه‌تر، ورود قریب الوقوع پُل

پوت^{۵۳۰} رهبر خمرهای سرخ و دیکتاتور آتی و خونریز کامبوج، به چین کمونیست برای دریافت کمک بود.

چوئن لای در سپتامبر ۱۹۵۲ با استالین درباره آسیای جنوب شرقی

وارد گفت و گو شد؛ تو گویی سرنوشت این کشورها کاملاً در گروی تصمیمات اتخاذ شده از سوی مائو است و اگر وی اراده کند ارتشش بلافاصله وارد خاک کشورهای مذکور خواهد شد. صورت جلسه دیدار چوئن لای و استالین در سوم سپتامبر از این قرار است: «چوئن لای می گوید چین در روابط خود با کشورهای آسیای جنوب شرقی استراتژی نفوذ مسالمت آمیز و عدم توسل به زور را در پیش گرفته است. او نمونه برمه را مثال می زند، و همین طور نمونه تبت را. چوئن لای از استالین می پرسد که آیا این استراتژی درست است؟ استالین با حالتی طنزآمیز [جواب می دهد: تبت بخشی از چین است، بنابراین سپاهیان چین حتماً باید در این منطقه حضور داشته باشند اما در مورد برمه شما باید به دقت عمل کنید.] با این حال، استالین بلافاصله اضافه می کند که مسئولیت برمه به عهده مائو است: «اگر یک حکومت طرفدار چین در برمه بر سر کار بیاید، خوب خواهد بود» (استالین از طریق سفیر خود ولادیمیرف، رابط قدیمی اش با مائو، از نزدیک در جریان مسایل برمه بود).

مائو حالا در نظر داشت گردهمایی منطقه ای خاص خودش را، تحت عنوان «کنگره صلح»، در پکن برگزار کند. قرار بود که تعداد زیادی از جنبش های کمونیستی منطقه آسیا - اوقیانوس آرام در این گردهمایی شرکت کنند. این موضوع از جمله مباحثی بود که چوئن لای در دیدار با استالین مطرح کرد. استالین مجبور به اذعان این نکته شد که چین باید «نقش اصلی» را در این گردهمایی بازی کند. اما از جملات بعدی استالین اینگونه برمی آید که وی از برپایی چنین اجلاسی در پکن ناخشنود بوده است. چوئن لای پرسید که هیات نمایندگی شوروی در «کنگره صلح چه اقدام ویژه ای را اتخاذ خواهد کرد؟» هدف چوئن لای از طرح این پرسش، گرفتن این قول از استالین بود که شوروی

برای تصاحب رهبری جلسه کنگره پکن دست به اقدام خاصی نخواهد زد. اما استالین تنها با یک کلمه طنزآمیز پاسخ چوئن لای را داد: «صلح.»

چوئن لای پی اعتنا به گوشه و کنایه استالین، گفت که لیو شائو چی دوست دارد در جریان برگزاری کنگره قریب الوقوع حزب کمونیست شوروی با رهبران کمونیست آسیایی دیدار کند. هدف چوئن لای از طرح این موضوع وادار کردن استالین به تایید جایگاه مائو به عنوان مسئول احزاب کمونیست آسیایی بود. اما بیرون کشیدن چنین تاییدیه‌ای از زبان استالین شیه بیرون کشیدن آب از سنگ بود. مذاکرات چوئن لای و استالین اینگونه ادامه یافت (بر اساس صورت جلسه موجود):

«چوئن لای می پرسد آیا ما می توانیم به هنگام برگزاری کنگره حزب کمونیست شوروی در مسکو موضوعات حزبی را با رفقای حزب کمونیست اندونزی مورد بحث قرار دهیم؟ استالین می گوید فعلاً مشکل است که جواب شما را بدهم... چوئن لای می گوید که رفقای ژاپنی هم به مسکو آمده‌اند و به احتمال زیاد تمایل دارند که با ما درباره مسایل حزبی بحث کنند. استالین جواب می دهد: برادران بزرگ تر نمی توانند در مورد چنین موضوعاتی دست رد بر سینه برادران کوچک تر بگذارند. او اضافه می کند: این موضوع را باید با لیو شائو چی مورد بحث قرار بدهم... چوئن لای می گوید: لیو شائو چی مایل بود که برخی مسایل مهم را با شما [استالین] مورد بحث قرار بدهد. استالین می گوید: اگر رفقای چینی خواهان بحث درباره این موضوعات باشند، ما برای چنین مباحثی آماده ایم. اما اگر آنها خواهان بحث نباشند، خُب ما هم حرفی برای گفتن نداریم. چوئن لای پاسخ می دهد: رفقای چینی قطعاً خواهان بحث و گفت و گو هستند.»

از این مکالمات کاملاً پیداست که چوئن لای تا چه حد در پی گیری خواسته هایش مُصِر و سَمج بود. استالین دو و نیم سال قبل، پیش از آنکه جنگ ویرانگر کره آغاز شود، به مائو اجازه نداده بود که حین

اقامتش در شوروی با هیچ یک از رهبران احزاب کمونیست جهان دیدار کند. اما حالا استالین مجبور بود کوتاه بیاید. او به چوئن لای گفت: «ما در هر صورت باید زمان مناسبی را برای این کار [دیدار مقامات چینی با رهبران احزاب کمونیست آسیای شرقی و جنوب شرقی] پیدا کنیم.» استالین در پایان دیدارش با چوئن لای گوشه و کنایه کوچک دیگری به این سیاستمدار ماهر و متملق زد. و این هنگامی بود که چوئن لای در خاتمه حرف‌هایش به استالین گفت: «ما دوست داریم دستورالعمل‌های شما را در مورد تمامی این موضوعات دریافت کنیم.»

استالین پرسید: «دستورالعمل‌ها یا توصیه‌ها؟» چوئن لای جواب داد: «این سخنان از نگاه رفیق استالین در حکم توصیه خواهد بود، اما از نظر ما در حکم دستورالعمل است.»

دیپلماسی ماهرانه چوئن لای عملاً به مثابه نقاب و پوششی بود بر اعتماد به نفس بسیار بالای مائو که وی اخیراً به آن دست یافته بود. مائو حتی در این زمان عملیات توطئه گرانه‌ای را در خود اتحاد شوروی آغاز کرده بود.

هدف از ماموریت چوئن لای در اگوست - سپتامبر ۱۹۵۲ آشکارا این بود که مائو را به یک قدرت عمده، و به عنوان رقیبی برای استالین، تبدیل کند. این ماموریت در عین حال باعث شد که استالین پی به تهدید بالقوه مائو ببرد و به اصطلاح حواسش را جمع کند. از این پس، استالین برای تضعیف مائو شروع کرد به برقراری روابط صمیمانه خاص با همکاران ارشد وی. استالین ابتدا طرح دوستی با پنگ دی هوای، رئیس ارتش چین، را ریخت. پنگ همراه کیم ایل سونگ در اوایل سپتامبر به مسکو آمده بود تا در تنها اجلاس سه جانبه شوروی، چین، کره طی جنگ کره، شرکت کند. استالین در پایان یکی از این

دیدارها برخلاف رویه معمول خود پنگ را به کناری کشید و وارد صحبت‌های خصوصی با وی شد. چوئن لای که از دور شاهد صحنه بود بلافاصله قضیه را به مائوئی خشمگین گزارش کرد. پنگ بعداً به مائو شرح داد که استالین فقط درباره بدرفتاری کره شمالی‌ها با اسیران جنگی غربی (که مشکلاتی را برای کمونیست‌ها به وجود آورده بودند) با وی حرف زده بود. مائو قانع نشد و همچنان مظنون باقی ماند اما او عاقبت پی برد که این صرفاً ترفندی از سوی استالین برای عصبانی کردن وی بوده است.

استالین سپس دست به تلاش تفرقه افکنانه دیگری زد. هدف وی در این مرحله ایجاد اختلاف میان مائو و لیو شائو چی بود. لیو اخیراً برای شرکت در کنگره حزب کمونیست شوروی در ماه اکتبر، به مسکو آمده بود. استالین توجه خاص و نامعمولی را به لیو نشان داد تا آنجا که حتی همراهان لیو هم متعجب شده بودند. شی چه، مترجم لیو شائو چی، شاهد بود که «استالین حتی درباره مسایل خصوصی و احساسات شخصی خود وارد صحبت با لیو شائو چی شد.» شی چه که در سفر مائو به شوروی مترجمی وی را بر عهده داشت، متوجه شد که شیوه برخورد استالین با لیو شائو چی کاملاً متفاوت از شیوه برخورد او با مائو است. چوئن لای نیز به جمع کوچکی از اطرافیان نزدیکش گفت استقبال استالین از لیو شائو چی به مراتب گرم‌تر از استقبال وی از مائو بوده است.

استالین سپس با اتخاذ یک اقدام بی سابقه زهر چشم دیگری از مائو گرفت؛ اقدامی که در جهان کمونیسم منحصر به فرد بود. روزنامه روسی «پراودا» در شماره نهم اکتبر پیام تبریک پکن به کنگره حزب کمونیست شوروی را چاپ کرد. این پیام روز قبل توسط لیو شائو چی خوانده و ایراد شده بود. «پراودا» با حروف بزرگ جمله «لیو شائو چی،

دبیر کل حزب کمونیست چین» را در بالای متن پیام تبریک چاپ کرد. مقام دبیر کلی حزب بالاترین مقام در دیگر احزاب کمونیست جهان به شمار می‌رفت. اما مسکو کاملاً آگاه بود که چنین مقامی در حزب کمونیست چین وجود ندارد. امکان نداشت که چاپ چنین جمله‌ای ناشی از سهل‌انگاری یا اشتباه باشد. بنا به گفته سفیر سابق شوروی در بریتانیا «در آن روزها پراودا مرتکب هیچ اشتباهی نمی‌شد.» در واقع استالین از این طریق می‌خواست به مائو پیغام دهد: من اگر بخواهم می‌توانم شماره ۲ تو را به شماره یک تبدیل کنم! لیو شائو چی مجبور شد از خودش رفع اتهام کند لذا بلافاصله طی نامه‌ای به گئورگی مالنکف^{۵۳۱}، مرد شماره ۲ استالین، اعلام کرد که وی دبیر کل حزب کمونیست چین نیست و این حزب «تماماً زیر رهبری رفیق مائوتسه تونگ که صدر هیات رئیسه است، قرار دارد.» لیو شائو چی با این ارزیابی که در چنین موقعیتی ابراز نکردن ترس عمل خردمندانه‌ای است، از ارسال توضیحات و توجیهات عجولانه به مائو خودداری کرد. لیو شائو چی بعد از پایان کنگره در مسکو باقی ماند تا طبق برنامه‌های قبلی با دیگر رهبران احزاب کمونیست آسیا دیدار کند. هوشی مین، رهبر حزب کمونیست ویتنام، یکی از همین رهبران بود که همراه لیو شائو چی به دیدار استالین رفت تا با وی در مورد ویتنام، ژاپن و اندونزی گفت‌وگو کند. استالین سپس برای چند ماه دیگر - تا ژانویه ۱۹۵۳ - لیو شائو چی را در مسکو نگهداشت تا با افرادی که مائو شدیداً خواهان گفت‌وگو با آنها بود گفت‌وگو کند. این افراد، رهبران حزب کمونیست اندونزی بودند. لیو شائو چی در شب ششم ژانویه ۱۹۵۳ همراه آیدیت^{۵۳۲} و نیوتو^{۵۳۳}، رهبران حزب کمونیست اندونزی، در یک دیدار طولانی با استالین و دیگر مقامات بلندپایه شوروی شرکت کرد. دستور جلسه عبارت بود از نحوه «احاله

سرپرستی حزب کمونیست اندونزی به پکن. «آیدیت در پایان این جلسه در جشنی که به مناسبتِ توفیق مذاکرات برپا شده بود شرکت کرده و سرخوشانه قدم به محوطه باز گذاشت تا در آن شب منجمد کننده با دیگر میهمانان برف بازی کند. آیدیت در آن لحظات خبر نداشت که تقریباً ۱۲ سال بعد (در سال ۱۹۶۵)، سرپرستانِ چینی‌اش با ارائه دستورالعمل‌های نادرست خود باعث کشته شدنِ مهیب و شتاب‌زده وی و صدها هزار کمونیست اندونزیایی دیگر خواهند شد.^{۵۳۴}

لیو شائو چی به محض پایان دیدار با رهبران حزب کمونیست اندونزی، صبح روز بعد عازم پکن شد. سفر اخیری به شوروی مجموعاً سه ماه به طول کشیده بود. کاری از دست مائو برای مقابله با دسیسه چینی‌های استالین ساخته نبود. او حتی نمی‌توانست تلافی شیطنت‌های استالین را بر سر لیو شائو چی خالی کند زیرا لیو به شدت از سوی استالین حمایت می‌شد. اما مائو به محض بازگشت لیو به پکن هشدار ویژه‌ای به وی داد که معنایش این بود: مبادا فکری به سرت بزند!^{۵۳۵}

مائو هم‌زمان به بمباران کردن استالین با درخواست‌های پیاپی خویش در خصوص احداث صنایع نظامی در چین، ادامه داد. او در هفدهم دسامبر ۱۹۵۲ یک تلگراف طویل هشت صفحه‌ای برای استالین فرستاد: «به اعتقاد ما جنگ کره در مرحله بعدی‌اش (طی سال آینده) پرتنش‌تر از قبل خواهد بود... آیا حکومت اتحاد شوروی می‌تواند نیازهای تسلیحاتی ما را برای جنگ کره در سال ۱۹۵۳ تامین کند؟ آیا شوروی می‌تواند نیاز ما به صنایع نظامی را تامین کند؟» مائو با هدف دوشیدن هر چه بیشتر از استالین، به اطلاع وی رساند که چین آماده است تا حکومت ورشکسته کره شمالی را اداره کرده و آن را

زیر نفوذ خویش بگیرد: «پکن آماده است ظرف سه سال آینده ۶۰ میلیون دلار به پیونگ یانگ یارانه دهد.» وام مائو به کره شمالی، درست برابر وامی بود که استالین در ۱۹۵۰ به مائو «قرض» داده بود. با این تفاوت که وام استالین به مائو از حیث سرانه (جمعیت چین در برابر جمعیت کره شمالی) یک پنجاهم وام مائو به کره شمالی بود. جدای از این، وام مائو فاقد هرگونه بهره‌ای بود. مائو چند هفته بعد، در ژانویه ۱۹۵۳ درخواست دیگری را در خصوص نیروی دریایی‌اش مطرح کرد. استالین پاسخ داد که تجهیزات و مهمات درخواستی مائو برای وی ارسال خواهد شد. استالین همچنین موافقت کرد که ناوگان مائو برای اولین بار در یک عملیات رزمی دریایی در آب‌های بین‌المللی شرکت کند. اما وی قاطعانه با درخواست مائو در مورد احداث صنایع نظامی در چین مخالفت کرد.

مذاکرات آتش‌بس در این مقطع زمانی وارد یک دوره فترت طولانی شده بود و به همین دلیل جنگ کره با شدت هرچه تمام جریان داشت. آیزنهاور، رئیس‌جمهور جدید آمریکا، در دوم فوریه طی سخنرانی سالیانه «وضعیت کشور»^{۵۳۶} اعلام کرد: آمریکا ممکن است چین را بمباران اتمی کند. این تهدید برای گوش‌های مائو خوش‌آهنگ بود زیرا او حالا بهانه خوبی داشت تا از استالین مطلوب‌ترین چیز ممکن را طلب کند: تسلیحات اتمی.

مائو از سال ۱۹۴۵ که هیروشیما بمباران اتمی شد در آرزوی به دست آوردن این سلاح بود. بویی بو^{۵۳۷}، یکی از مدیران اقتصادی مائو، به خاطر می‌آورد که «صدر مائو در تمام دیدارهایی که طی اوایل دهه ۱۹۵۰ برگزار می‌شد، در هر فرصتی که به دست می‌آورد در مورد نیاز چین به بمب اتمی حرف می‌زد. او از حرف زدن در این مورد هرگز خسته نمی‌شد. صدر مائو واقعاً نگران این موضوع بود!» اما مائو با

مهارت بسیار موفق شد در ظاهر اینگونه جلوه دهد که از تسلیحات اتمی منجر است. او وانمود کرد که به جای اتکا به بمب اتمی ترجیح می دهد که به «مردم» متکی باشد. مائو در سال ۱۹۴۶ اظهار نظری در این مورد کرده بود که شهرت جهانی یافت: «بمب اتمی ببر کاغذی است»

مائو بلافاصله پس از تهدید اتمی آیزنهاور علیه چین، دانشمند ارشد اتمی خود، چیان سان چیانگ^{۵۳۸}، را روانه مسکو کرد. پیام مائو به استالین اینگونه خلاصه می شد: «اگر به من بمب اتمی بدهی، آن وقت مجبور نخواهی شد که درگیر یک جنگ اتمی با آمریکا بشوی.» این موضوع برای استالین واجد جدیت و حساسیت فوق العاده ای بود زیرا شوروی و چین پیمان دفاعی متقابل با یکدیگر امضا کرده بودند. استالین نمی خواست بمب اتمی به مائو بدهد اما تهدید اتمی آیزنهاور نگرانش کرده بود. استالین عاقبت تحت چنین فشارهای مستمری - که بیشتر از ناحیه مائو بود تا غربی ها - تصمیم گرفت جنگ کره را پایان دهد. بنا به گفته دمیتری ولکوگانف، ژنرال روسی که به آرشیوهای فوق محرمانه دسترسی داشت، استالین در بیست و هشتم فوریه ۱۹۵۳ تصمیم گرفت به جنگ کره خاتمه دهد و از همکاران نزدیکش خواست که روز بعد برای اجرای این تصمیم برنامه ریزی کنند. اما استالین همان شب سکته کرد و نهایتاً در پنجم مارس ۱۹۵۳ درگذشت. چه بسا مائو در بروز این سکته بی تاثیر نبود. استالین بر سر میز آخرین شام زندگی اش درباره جنگ کره حرف زده بود. او این نظریه را مطرح کرده بود که عدم موفقیت کمونیست ها در حفظ و نگهداری یوگسلاوی تیتو در اردوگاه کمونیست از شانس پیروزی کمونیست ها در جنگ کره کاست. آخرین حرف استالین در مورد کمینترن در شرق دور و شکست این سازمان در قضیه ژاپن بود.

استالین بعد از پایان شام چند گزارش را مطالعه کرده بود که آخرین آنها درباره شکست توطئه ترور جوزف تیتو بود. استالین در سال‌های دور دچار این بدگمانی شده بود که مبادا مائو جاسوس ژاپنی‌ها باشد. وی بعدها مائو را همچون یک تیتوی بالقوه می‌دید. استالین ذهن بدگمان و توطئه‌پروری داشت و بعید نیست که او در ماه‌ها و هفته‌های پایانی زندگی‌اش نقشه نابودی مائو را نیز در سر می‌پرورانده؛ همان‌گونه که برای ترور تیتو تلاش ناموفقی کرده بود.^{۵۳۹} به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که مائو در بروز سکتۀ استالین دخیل بوده است.

مائو در پی مرگ استالین برای عرض تسلیت و ادای احترام به سفارتخانه شوروی رفت. یکی از اعضای سفارتخانه مدعی است که مائو گریه می‌کرد و به سختی قادر به ایستادن بود و چوئن لای هم گریه می‌کرد. در واقع، لحظه مرگ استالین لحظه آزادی مائو بود. مراسم یادبود عظیمی در نهم مارس ۱۹۵۳ با حضور منظم و سازماندهی شده صدها هزار نفر در میدان تیانانمن پکن برگزار شد. مقامات چینی دستورات اکیدی به مردم عادی که قصد شرکت در این مراسم را داشتند، داده بودند. یکی از دستورات رسمی این بود: «موقع برگزاری مراسم نخندید!» تمثال بسیار بزرگی از استالین بر بالای دروازه مرکزی نصب شده بود. مراسم با ورود مائو به میدان و نهادن تاج گل در زیر تمثال استالین و تعظیم وی در برابر آن، آغاز شد. مائو سخنرانی نکرد اما سخنرانی‌های بسیاری ایراد شد. مائو برای شرکت در مراسم تشییع و یادبود استالین به مسکو نرفت؛ هر چند که مادام مائو که هنگام مرگ استالین در شوروی به سر می‌برد از جنازه استالین دیدن کرد. چوئن لای در مراسم تشییع جنازه استالین در میدان سرخ مسکو شرکت کرد. او تنها فرد خارجی‌ای بود که در صف

تشیع کنندگانِ جنازه استالین در کنار همتایان بلندمرتبه روسی، حضور داشت. بریا، رئیس امور امنیتی شوروی و حاکم پشت پرده این کشور^{۵۴۰}، در آن هوای بسیار سرد مسکو در کنار چوئن لای ایستاده بود. (چوئن لای علاوه بر همه ویژگی‌هایش، سرما را هم خیلی خوب تحمل می‌کرد.)^{۵۴۱}

مرگ استالین تغییرات سریعی را به دنبال آورد. در جلسه‌ای که در بیست و یکم مارس ۱۹۵۳ در مسکو با حضور چوئن لای و گئورگی مالنکف (نخست وزیر شوروی) و دیگر رهبران جدید شوروی برگزار شد و تا نیمه‌های شب به درازا کشید، روس‌ها به اطلاع طرف چینی رساندند که تصمیم به پایان جنگ کره گرفته‌اند. جانشینان استالین مایل به کاستن از حجم تنش‌ها در روابط شوروی با دولت‌های غربی بودند. آنها این نکته را روش ساختند که اگر مائو در زمینه پایان دادن به جنگ کره همکاری کند، پاداش خوبی دریافت خواهد کرد. این پاداش عبارت بود از یاری رسانی شوروی به چین برای تأسیس نود و یک کارخانه تولید سلاح. این قولی بود که استالین از مدت‌ها قبل به چینی‌ها داده بود اما اجرای آن را به تعویق انداخته بود. رهبران جدید شوروی برخلاف استالین، که به مائو همچون رقیب شخصی خود می‌نگریست، معتقد بودند که یک چین مسلح قدرتمند فواید بسیاری برای اردوگاه کمونیست دارد.

اما مائو اصرار به ادامه جنگ کره داشت. او یک چیز دیگر هم می‌خواست: بمب اتمی. این، در واقع، هدف اصلی سفر چوئن لای به مسکو بود؛ البته به اضافه صنایع نظامی. چوئن لای هر کاری از دستش بر می‌آمد انجام داد تا دانشمندان اتمی چین (به رهبری چیان سان چیانگ) را وارد موسسات اتمی شوروی بکند. اما درخواست‌های مکرر آنها برای انتقالِ تکنولوژی ساخت تسلیحات اتمی به چین، مورد

پذیرش رهبران جدید شوروی قرار نگرفت. چیان سان چیانگ سه ماه دیگر در شوروی ماند و به فشارهای خود ادامه داد. این سه ماه دقیقاً همزمان شده بود با اصرارِ مائو برای ادامه جنگ کره. نهایتاً مسکو در ماه مه، دست به اقدام تازه‌ای زد تا مائو مجبور به پذیرش پایان جنگ کره شود.

اردوگاه کمونیست از مدتی پیش کارزار عظیمی را برای متهم ساختن آمریکا به استفاده از سلاح‌های میکروبی در کره و چین آغاز کرده بود. حکومت‌های کمونیستی تلویحاً ادعا می‌کردند که بسیاری از کره‌ای‌ها و چینی‌ها بر اثر حملات میکروبی ارتش آمریکا کشته شده‌اند. برخی از خلبانان اسیر آمریکایی نیز در برابر دوربین «اعتراف» کرده بودند که بمب‌های میکروبی بر سر مردم چین و کره ریخته‌اند. مائو از این قضیه برای برانگیختن احساسات آمریکا ستیزانه در داخل خاک چین استفاده کرد. اما واقعیت این بود که اتهامات مذکور تماماً جعلی بود.^{۵۴۲} کرملین در پی مرگ استالین تصمیم گرفت اتهامات مذکور را پس بگیرد. به این ترتیب بریا در بیست و یکم آوریل ۱۹۵۳ نامه‌ای به مالنکف نوشت و در آن متذکر شد که «شوروی از بابت طرح این اتهامات نادرست، از حیث دیپلماتیک آسیب‌های جدی‌ای در صحنه جهانی متحمل شده است.»^{۵۴۳}

روس‌ها از این اتهام تازه (اتهام جعلی بودن گزارش‌های مربوط به استفاده آمریکا از سلاح‌های میکروبی) برای اعمال فشار بر روی مائو جهت پایان دادن به جنگ کره، استفاده کردند. مولوتف وزیر امور خارجه شوروی طی نامه‌ای به همکارانش اعلام کرد که چینی‌ها گزارش‌های عامدانه غلطی را در مورد استفاده آمریکا از تسلیحات باکتریولوژیک [میکروبی] در اختیار کره شمالی گذاشته‌اند... و به این ترتیب کره‌ای‌ها را در عمل انجام شده قرار داده‌اند.» روس‌ها در حال زمینه چینی‌های لازم بودند تا گناه همه تقصیرها را به گردن مائو بیندازند.

کرملین در دوم مه ۱۹۵۳ به کوزنتسوف^{۵۴۴}، سفیر جدید شوروی در پکن، گفت که پیام شدید اللحن زیر را به مائو ابلاغ کند:

«حکومت اتحاد جماهیر شوروی و کمیته مرکزی حزب کمونیست

شوروی به واسطه گزارش‌ها و اطلاعاتِ نادرست در مورد استفاده
آمریکایی‌ها از سلاح‌های باکتریولوژیک در کره، گمراه شده‌اند.
اتهامات مذکور که علیه آمریکایی‌ها مطرح شده بود، دروغین از کار
درآمده است...»

در ادامه پیام به پکن «توصیه» شده بود که اتهامات علیه آمریکایی‌ها را
پس بگیرد. روس‌ها همچنین مائو را تهدید کردند که «کشیدن پای
اتحاد شوروی در این قضیه جعل و دروغ... مجازات‌های سنگینی را در
پی خواهد داشت.» علاوه بر این، سفیر شوروی در کره شمالی به
مسکو فراخوانده و توسط مردان تحت امر بریا شکنجه شد؛ موضوعی
که مائو قطعاً از آن اطلاع کامل داشت.

کوزنتسوف در نیمه شب دوازدهم ماه مه با مائو و چوئن لای دیدار کرد.
او بعداً به مسکو گزارش کرد که مائو از مواضع خود عقب‌نشینی کرده
است. بنا به گفته کوزنتسوف «مائو اظهار کرد که این کارزار [اتهام
پراکنی علیه آمریکا] بر اساس گزارش‌های دریافتی از فرماندهی ارتش
چین آغاز شد... و حالا به سختی می‌توان موثق بودن این گزارش‌ها را
تایید کرد... اگر اشتباهی رخ داده باشد، مربوط به رده‌های پایینی
است...» به کوزنتسوف صراحتاً دستور داده شده بود که جزئی‌ترین
واکنش‌های مائو را زیر نظر داشته باشد. او با لحنی که بوی غلوازان
به مشام می‌رسید، به مسکو گزارش کرد: «مائوتسه تونگ تا حدی
عصبی بود و پشت سر هم سیگار می‌کشید... او در اواخر جلسه
مقداری شوخی کرد و خندید اما ناگهان ساکت شد. چوئن لای هم
رفتار عامدانه جدی‌ای داشت و احساس ناراحتی می‌کرد.»

مائو دلیل موجهی برای ناراحتی داشت. لحن و زبان مسکو برخلاف
معمول تند و تیز بود. چنین بر می‌آمد که کرملین واقعاً تصمیم گرفته
جنگ کره را تمام کند. این پیام در واقع نشانه‌ای بود از اعلام آمادگی

کرم‌لین برای اعمال فشار بیشتر. کمی بعد مشخص شد که کرم‌لین پی‌گیری آخرین پرونده سازی قلابی استالین را، که به «توطئه پزشکان» معروف بود، رها کرده است.^{۵۴۵}

(این برای اولین بار بود که اقدامی از اقدامات استالین به صورت علنی نفی و طرد می‌شد؛ موضوعی که همچون شوک بزرگی بود بر جهان کمونیسم.) اربابان تازه کرم‌لین از این طریق به مائو پیام دادند که راه آنها جدا از راه استالین است و درپیمودن این راه نیز کاملاً مصمم هستند. مائو که آشکارا دستخوش حیرت و تعجب شده بود، همان شب دستور خاتمه جنگ کره را صادر کرد.^{۵۴۶}

مائو متوجه شد که در چنین شرایطی گرفتن بمب اتمی از روس‌ها امکان‌ناپذیر است زیرا آنها به فکر تنش زدایی از روابط سیاسی شان با آمریکایی‌ها افتاده‌اند. مائو نتیجتاً هیات دانشمندان اتمی خود را از مسکو فرا خواند و به احداث پروژه‌های تسلیحاتی که رهبران تازه کرم‌لین قولش را داده بودند اکتفا کرد. او به مذاکره‌کنندگان خود در کره دستور داد که عودت داوطلبانه اسرای جنگی را بپذیرند. به این ترتیب مانعی که باعث ادامه جنگ کره برای بیش از هجده ماه شده بود، از سر راه برداشته شد.

دو سوم از ۲۱۳۷۴ اسیر چینی که حاضر به بازگشت به چین

کمونیست نشده بودند، به تایوان رفتند.^{۵۴۷} یک سوم بقیه که به چین بازگشتند متهم به «خیانت» شدند زیرا حکومت چین تسلیم شدن این سربازان را «خیانت» تلقی می‌کرد. این افراد تا پایان عمر تحت سلطه رژیم مائو مجبور به تحمل شدايد و سختی‌های بسیاری شدند. یکی دیگر از اقدامات مخوف مائو که کمتر به آن پرداخته شده و رنج‌های بسیاری برای ملت کره به بار آورده، قضیه اسرای کره جنوبی است. مائو سرنوشت این اسرا را که تعدادشان حدود ۶۰ هزار نفر بود

به دست کیم ایل سونگ سپرده، به وی توصیه کرد که تحت هیچ شرایطی آنها را رها نکند. این اسرا که به صورت غیرقانونی در زمان آتش بس در شمال کره نگهداری می شدند، بعد از پایان جنگ سرنوشت تلخی پیدا کردند. این مردان بیچاره به نقاط دور دست کره شمالی فرستاده شدند تا هم از نگاه کنجکاو غربیان پنهان بمانند و هم شانس آزادی آنها به حداقل برسد. این اسرا یا اعدام شدند یا تا پایان عمر در اردوگاه‌های کار اجباری کره شمالی باقی ماندند. قرارداد آتش بس نهایتاً در بیست و هفتم جولای ۱۹۵۳ امضا شد. جنگ کره که بیش از سه سال به طول انجامیده و موجب مرگ و جراحت میلیون‌ها نفر شده بود، عاقبت پایان یافت. بالغ بر ۳ میلیون سرباز چینی در جنگ کره شرکت داشتند که حدود ۴۰۰ هزار نفر آنها کشته شدند.^{۵۴۸} یک سند رسمی روسی حکایت از این دارد که حدود یک میلیون چینی در جریان جنگ کره کشته شدند.

یکی از کشته شدگان جنگ کره، آن ینگ، بزرگ‌ترین پسر مائو، بود. وی که به عنوان مترجم روسی پنگ دی هوای در ستاد مرکزی ارتش سرخ چین در کره خدمت می کرد، طی یکی از حملات هوایی آمریکایی‌ها کشته شد. آن ینگ در بیست و پنجم نوامبر ۱۹۵۰، درست یک ماه بعد از ورودش به کره، جان خود را از دست داد. او در زمان مرگ بیست و هشت سال داشت.

آن ینگ حدود یک سال قبل از کشته شدنش، یعنی در پانزدهم اکتبر ۱۹۴۹، ازدواج کرده بود. همسر او، سی چی، دختر خوانده مائو بود. آن ینگ و سی چی آشنایی دیرینه‌ای با یکدیگر داشتند. در اواخر سال ۱۹۴۸ زمانی که آن ینگ به پدرش گفت قصد دارد با سی چی ازدواج کند، مائو از شدت خشم و عصبانیت چنان فریادی بر سر او کشید که

پسر بیچاره از حال رفت. واکنش خشن و غیر عادی مائو ناشی از حسادت جنسی بود. مائو علاقه خاصی به سی چی زیبا و جذاب داشت. این دختر از دوران نوجوانی نزد مائو زندگی می کرد. مائو بعد از چند ماه مخالفت، عاقبت به این زوج جوان گفت که تاریخ ازدواجشان را به بعد از اعلام موجودیت رسمی «جمهوری خلق چین» (در روز اول اکتبر ۱۹۴۹)، موکول کنند. آن ینگ هنوز یک سال از آغاز زندگی مشترکش نگذشته بود که عازم جنگ کره شد. او به روال قاعده معمول به همسرش نگفت به کجا می رود، و همسرش هم از او پرسشی نکرد.

زمانی که خبر مرگ آن ینگ را به مائو دادند او برای مدتی سکوت کرد و بعد زیر لب زمزمه کرد: «در کدام جنگ است که آدم ها نمیرند؟» منشی مائو به یاد می آورد که «صدر مائو واقعاً هیچ نشانه‌ای که گویای رنج و غم و غصه بزرگی باشد از خود بروز نداد.» حتی مادام مائو که روابط خوبی با پسر مائو نداشت، بعد از شنیدن خبر مرگ او اندکی گریست.

هیچ کس به بیوه جوان آن ینگ اطلاع نداد که شوهرش کشته شده است. او را برای مدت ۲/۵ سال از مرگ شوهرش بی اطلاع نگهداشتند. سی چی در طی دورانی که جنگ کره ادامه داشت، هیچ پرسشی در مورد سرنوشت شوهرش نکرد زیرا به قواعد و رفتارهای مخفی کارانه حزب و رژیم عادت داشت. اما او در تابستان ۱۹۵۳، بعد از امضای قرارداد آتش بس و پایان جنگ کره، پی برد که ادامه بی خبری درباره شوهرش امر غیر عادی و پرسش برانگیزی است. به همین دلیل سی چی نزد مائو رفت و از او پرسید که آن ینگ کجاست؟ مائو در پاسخ گفت آن ینگ در جنگ کره کشته شده است. سی چی در طی دو سه سال گذشته به طور مداوم با مائو در تماس بود. آنها

پایان هفته‌ها و تعطیلات را به اتفاق هم سپری می‌کردند اما سی‌چی طی این دوران هیچ نشانه‌ای از غم و غصه را در مائو ندیده بود و اصلاً تصور نمی‌کرد که اتفاق بدی برای شوهرش رخ داده باشد. مائو در این مدت حتی شوخی‌هایی در مورد آن ینگ کرده بود، انگار که او زنده و سر حال است.

بخش سی و ششم: آغاز برنامه محرمانه ابرقدرت شدن

(۱۹۵۳-۱۹۵۴، از ۵۹ تا ۶۰ سالگی مائو)

جانشینان استالین در کرملین بعد از اینکه مائو در مه ۱۹۵۳ پایان جنگ کره را پذیرفت، با فروش نودویک پروژه صنعتی عظیم به چین موافقت کردند. مائو حالا با استفاده از این نود و یک پروژه، و نیز پنجاه پروژه دیگری که استالین قبلاً با آن موافقت کرده بود، می‌توانست برنامه سراسری خود را برای صنعتی کردن کشور آغاز کند. او در پانزدهم ژوئن آغاز برنامه مذکور را اعلام کرد. این برنامه منحصرآبر روی احداث صنایع تسلیحاتی و نظامی متمرکز بود و هدف اصلی آن تبدیل کردن چین به یک ابرقدرت بود. برنامه مذکور در واقع «برنامه ابرقدرت شدن مائو» بود. ماهیت کاملاً نظامی برنامه مائو پنهان نگهداشته شد. حتی در چین امروز هم تنها عده کمی از این واقعیت آگاه هستند.

مائو خواهان سرازیر شدن تمامی منابع کشور به داخل برنامه‌اش بود. کل فرایند «صنعتی شدن» باید «ظرف ده تا پانزده سال» یا حداکثر کمی بیشتر، تکمیل می‌شد. مائو بارها و بارها تکرار کرد که «سرعت، اهمیت حیاتی دارد.» آنچه که مائو بر زبان نیاورد هدف واقعی‌اش بود: تبدیل کردن چین به یک ابرقدرت نظامی طی دوران حیاتش؛ و وادار کردن دنیا به گوش دادن به حرف‌هایش در زمانی که وی حرف می‌زند.

مائو در آستانه شصت سالگی بود. او غالباً موقع بحث درباره برنامه «صنعتی شدن» به سن خودش و فانی بودنش اشاره می‌کرد. مائو یک بار ضمن گفت‌وگو با گروهی از محافظینش تاکید کرد: «ما ظرف پانزده سال کشور را صنعتی می‌کنیم... کنفوسیوس در هفتاد و سه سالگی مُرد.» منظور اصلی مائو از بیان جملات مذکور این بود: من

مطمئناً بیشتر از کنفوسیوس عمر خواهم کرد، و لذا می‌توانم نتایج برنامه‌ام را ظرف پانزده سال آینده ببینم.

مائو در جای دیگری گفت: «ما می‌توانیم بریتانیا را ظرف پانزده سال آینده یا کمی بیشتر، پشت سر بگذاریم.» و بعد بلافاصله اضافه کرد: «من برای خودم یک برنامه پنج ساله دارم و آن این است که پانزده سال دیگر زندگی کنم. اگر چنین شود، راضی خواهم بود و اگر بیشتر عمر کنم بیشتر راضی خواهم بود.»

مائو علاقه‌ای به نسل بعد یا آینده‌ای که خودش در آن نباشد، نداشت. او در سال ۱۹۱۸ نوشته بود «بعضی‌ها می‌گویند که فرد در قبال تاریخ دارای مسئولیت است. من چنین اعتقادی ندارم... آدم‌هایی مثل من در پی کسب دستاوردهایی از برای تحویل دادن به نسل‌های آینده نیستند...» مائو در تمامی طول عمرش به این باورها پایبند باقی ماند. او در سال ۱۹۵۰ بعد از دیدار از مقبره لنین به همراهانش گفت: «سالم نگهداشتن جسد فقط به خاطر دیگران است، و گرنه هیچ ارتباطی به خود لنین ندارد. لنین بعد از مردنش، دیگر هیچ چیزی را حس نمی‌کرد و لذا برای او مهم نبود که جنازه‌اش را چگونه نگه خواهند داشت.»

مائو بعد از مرگش هیچ وصیت‌نامه یا وارثی از خود به جا نگذاشت. او، در واقع، برخلاف اغلب والدین چینی و مخصوصاً امپراتوران چینی هیچ علاقه‌ای به داشتن وارث (یا به عبارتی: ولیعهد)، نداشت. این ویژگی مائو به شدت غیرعادی و نامعمول بود. (نقطه مقابل مائو، جیانگ کای شک بود که برای داشتن یک وارث خونی مصائب و هزینه‌های بسیار گزافی را متحمل شده بود.) بزرگ‌ترین پسر مائو که در جنگ کره کشته شد هیچ فرزندی نداشت زیرا همسرش در دانشگاه درس می‌خواند و لذا نمی‌خواست موقع تحصیل حامله شود.

مائو هم هیچ اصراری به پسرش نکرد که بچه‌دار شود تا نسل آنها تداوم یابد. این در حالی بود که آن ینگ عملاً تنها پسر سالم مائو به شمار می‌رفت زیرا پسر دیگر او عقب‌مانده ذهنی بود.

عزم مائو برای تبدیل کردن چین به یک ابرقدرت نظامی طی دوران حیات و زندگی‌اش، مهم‌ترین عاملِ تاثیرگذار بر سرنوشت مردم چین طی دهه‌های بعد بود.

مائو برای برپا کردن زرادخانه نظامی خود بی‌تاب بود. چوئن لای در سپتامبر ۱۹۵۲ به دیدن استالین رفته بود تا فهرست درخواست‌های پکن را برای تکمیلِ «برنامه اول پنج ساله چین» (از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷)، به وی ارائه کند. زمانی که استالین مفادِ برنامه چینی‌ها و فهرست درخواست‌هایشان را دیده بود، اینگونه واکنش نشان داد: «این برنامه خیلی نامتوازن است. ما حتی طی دوران جنگ هم بودجه نظامی مان اینقدر زیاد نبود... من مطمئن نیستم که ما قادر به تولید این مقدار انبوه از تسلیحات نظامی باشیم.» آمارهای رسمی چین حکایت از این دارد که در حین دوره مذکور ۶۱ درصد از بودجه کشور به ارتش و صنایع نظامی اختصاص یافته بود - هر چند که عملاً درصدِ مذکور بسیار بیشتر بود، و هر سال هم بر مقدار آن اضافه می‌شد.

در مقابل، بودجه امور آموزش و پرورش، فرهنگ و بهداشت مجموعاً ۸/۲ درصد کل بودجه بود که رقم بسیار اندکی به شمار می‌رفت. و این در حالی بود که به دلیل فقدانِ بخش خصوصی، تنها منبع سرمایه‌گذاری در امور فوق منحصراً به دولت بود. به این ترتیب بخش خصوصی وجود نداشت که بتواند کم و کسری‌های سرمایه‌گذاری دولتی در زمینه‌های فوق را جبران کند. آموزش و پرورش و بهداشت هرگز در چین رایگان نبود. تنها در مورد مقابله با بیماری‌های مُسری، خدمات بهداشتی رایگان ارائه می‌شد. دهقانان و طبقات فرودست

شهری نیز اساساً از دسترسی به خدمات بهداشتی - چه رایگان، چه غیررایگان - محروم بودند. رژیم با هدف صرفه جویی در امور بهداشتی، به برنامه‌هایی مثل «کارزار نظافت عمومی» متوسل شد. مردم در چارچوب چنین برنامه‌ای موظف به کشتن پشه‌ها و موش‌ها، و در برخی مناطق سگ‌ها و گربه‌ها، بودند. و عجب اینکه برنامه‌هایی از این دست هرگز شامل تمیزسازی توالت‌های عمومی کثیف و بیماری‌زای چینی نشد. این توالت‌ها تا پایان رژیم مائو، کثیف و غیر بهداشتی باقی ماندند.

رژیم به شکل سربسته اما حساب شده‌ای به اطلاع مردم چین رساند که تجهیزات دریافتی از اتحاد شوروی، که در صنعتی شدن چین مورد استفاده قرار می‌گیرد، «کمک شوروی» است و این «کمک» در حکم یک «هدیه» است. اما چنین نبود. هر چیزی که از شوروی می‌آمد بهایی داشت که باید بازپرداخت می‌شد. و رژیم از آنجایی که پول چندانی در اختیار نداشت، عمدتاً از مواد غذایی برای بازپرداخت بدهی‌هایش به شوروی استفاده می‌کرد. رژیم نهایت پنهان کاری را می‌کرد تا مردم چین از این موضوع مطلع نشوند. حتی امروز هم بسیاری از چینی‌ها از حقیقت امر بی‌اطلاع‌اند. چین در آن روزها چیزهای اندکی برای فروش داشت. چوئن لای بعدها به جمع کوچکی از همکارانش گفت: «تجارت ما با شوروی خلاصه شده بود به فروش محصولات کشاورزی درازای خرید ماشین‌های

صنعتی.»^{۵۴۹} بنا به آمار رسمی چین «صادرات اصلی کشور در سراسر دهه پنجاه عبارت بود از برنج، دانه سویا، روغن نباتی، گوشت خوک، پشم خوک، پوسته سوسیس، شال کشمیری، چای و تخم مرغ.» مائو در همین دوران به سوکارنو^{۵۵۰} رئیس جمهوری اندونزی، لاقیدانه گفته بود: «صادقانه بگویم ما چیز زیادی [برای صادرات] نداریم، به

جز مقداری سیب، بادام زمینی، پشم خوک و دانه سویا.»

اقلام و کالاهایی که چین به شوروی و اقمارش صادر می کرد، عمدتاً اقلامی بودند که وجودشان برای حیات و بقای مردم چین ضروری بود. این اقلام عمدتاً شامل محصولات می شد که تنها منبع پروتئین مورد نیاز چینی ها بود: دانه های سویا، روغن نباتی، تخم مرغ و گوشت خوک. اینها محصولات ضروری و مهمی بودند که همواره کمبودشان در سراسر کشور احساس می شد. چین که ۲۲ درصد جمعیت جهان را در خود جا داده بود فقط ۷ درصد زمین های قابل کشت کره خاکی را در اختیار داشت. به همین دلیل زمین زراعی ارزش بسیاری در چین داشت. فقدان زمین زراعی به معنای کمبود علوفه برای تغذیه چهارپایان بود. به این ترتیب اغلب چینی ها به لبنیات و گوشت قرمز دسترسی نداشتند. حتی غلات که غذای اصلی مردم بود در فهرست صادرات مائو قرار داشت. این در حالی بود که محصول غلات چین به طرز اسف باری اندک بود، و کشور از زمان های دور جزو واردکنندگان عمده غلات به شمار می رفت.

مائو حاضر بود از غذای مردم کشورش بزند تا، در عوض، بتواند حجم صادراتش را بیشتر کند. یکی از بخشنامه های «وزارت تجارت خارجی» چین که تاریخ اکتبر ۱۹۵۳ را بر بالای خود دارد، کاملاً گویاست:

«درست است که وجود برخی اقلام برای بقای ملت ضروری است (از قبیل غلات، دانه های سویا و روغن نباتی)، و درست است که ما باید احتیاجات مردم چین را تامین کنیم، اما نباید فقط روی این اقلام تاکید کنیم... ما باید به تمام راه هایی که می توان از مردم مواد غذایی بیرون کشید و به خارج صادر کرد، بیندیشیم... در مورد اقلامی (همچون گوشت و بادام زمینی) که ضرورت کمتری در بقای مردم

دارند، ما دلایل بیشتری داریم تا مصرف آنها را در بازار داخلی چین کاهش دهیم، تا نیازهای صادراتی مان را برآورده سازیم.»
در بخشنامه دیگری به تاریخ جولای ۱۹۵۴ چنین آمده است:

«برای اقلامی مثل گوشت، بازار داخلی باید کاهش یافته و به حداقل برسد تا نیازهای صادراتی تامین گردد. دیگر اقلام مثل میوه و چای باید هر چه بیشتر و تا آنجا که ممکن است صادر شود. و تنها در صورتی که چیزی از این اقلام باقی ماند [بعد از صادر کردن آنها] باید به بازارهای داخلی ارائه شود...»

دهقانان بیشترین صدمات را متحمل می شدند. سیاست رژیم تامین مواد غذایی برای جمعیت شهری بود؛ آن هم در قالب جیره بندی های سفت و سخت. ثمره چنین سیاستی، گرسنه ماندن دهقانان در دوران کمبودهای ناگزیر مواد غذایی بود. در دوران مائو هر فردی که به عنوان «دهقان» ثبت نام می شد اجازه رفتن به مناطق شهری را نداشت و نمی توانست جایگاه طبقاتی خود را عوض کند. دهقانان حتی اجازه نقل مکان از روستای خود به روستای مجاور را نداشتند و تنها در شرایط خاصی (مثلا ازدواج) مجوز نقل مکان برای آنها صادر می شد. به عبارت دیگر، آنها مجبور شده بودند تا آخر عمر در روستای خودشان زندگی کنند. این محدودیت شامل فرزندان و نوادگان آنها نیز می شد. این اجبار به سکونت دائمی پدیده تازه ای در چین به شمار می رفت. دهقانان از دیرباز آزاد بودند به هر جایی که مایلند بروند و هیچ محدودیت اجتماعی هم شامل حال آنها نمی شد. آنها در دوران گذشته می توانستند برای تغییر سرنوشت خود و کسب ثروت و موفقیت اقدام کنند؛ کما اینکه مائوی روستازاده خود چنین کرده بود. دهقانان چینی هرگاه که قحطی از راه می رسید، قدرت این را داشتند که به شهرها بگریزند یا حداقل بخت خویش را در مناطق دیگر کشور بیازمایند. اما حالا که رژیم مائو حاکم شده بود، دهقانان کوچک ترین امیدی به بهبود وضعیت زندگی خود نداشتند. تنها امکان برای گریز آنها از این سرنوشت محتوم، ثبت نام در ارتش یا ثبت نام به عنوان

کارگر برای کار در کارخانه‌ها بود. در غیر این صورت، آنها به هنگام هجوم مصیبت (قحطی و غیره) محکوم به تحمل گرسنگی یا مرگ در روستای خود بودند.^{۵۵۱}

چوئن لای یک بار در دیدار با فرستادگان آلمان شرقی، که به آنها قول ارسال دانه‌های سویا داده شده بود، گفت: «اگر مردم چین گرسنه باشند این قضیه در نواحی روستایی خواهد بود، و نه در شهرهایی که شما سر راه خود از آن عبور کردید.» معنای ضمنی این حرف این بود که: گرسنگی و کمبود غذایی ما پنهان است و به چشم نمی‌آید. دهقانان مجبور به تولید محصولات غذایی برای صدور به خارج بودند؛ آن هم بدون دریافت هیچ کمکی از دولت. این واقعیتی بود که در بیست و هفتم فوریه ۱۹۵۷ صراحتاً از سوی چوئن لای نخست وزیر خطاب به اعضای «شورای عالی چین» (که یک نهادِ عملاً تشریفاتی بود) اعلام شد: «به کشاورزی هیچ کاری نداشته باشید.» وزیر کشاورزی مائو صراحتاً به زیردستان خود گفت: «ما برای افزایش محصولات کشاورزی صرفاً به بازوها و باسن‌های دهقانان متکی هستیم!» منظور آقای وزیر از «بازوها» نیروی کار بدنی و «باسن‌ها» مدفوع انسانی دهقانان بود که از آن به عنوان کود استفاده می‌شد! دهقانان چینی در عین حالی که مجبور به تولید مواد غذایی برای بازپرداخت بهای تجهیزات نظامی وارداتی از شوروی و اروپای شرقی بودند، باید بار سنگینِ حاتم‌بخشی‌های مائو به کمونیست‌های جهان را نیز به دوش می‌کشیدند. دهقانان باید از محصول حیاتی و ارزشمند خود دل می‌کنند تا مائو بتواند به جاه‌طلبی‌های خود برای زیر نفوذ گرفتنِ مناطق بیشتری از جهان جامه عمل بپوشاند. چین کمونیست نه فقط غذای کشورهای فقیری چون کره شمالی و ویتنام شمالی را تأمین می‌کرد بلکه محموله‌های غذایی ارزشمند خود را داوطلبانه

روانه کشورهای کمونیست اروپای شرقی می کرد؛ کشورهایی که بسیار ثروتمندتر از چین بودند. بعد از مرگ استالین، حجم و میزان مواد غذایی اهدایی مائو به کشورهای خارجی بیشتر شد زیرا در این هنگام پکن به فکریاست بر اردوگاه کمونیست افتاده بود. مائو زمانی که دولت رومانی آغاز برنامه «جوانان پیشاهنگ» را اعلام کرد، دستور داد که ۳۰ هزار تن روغن نباتی به این کشور اهدا شود. این در حالی بود که روغن نباتی در چین آن زمان کالای کمیابی بود. جیره هر دهقان چینی فقط یک کیلو روغن نباتی در طول سال بود و دهقانان از این محصول برای پخت غذا و تولید روشنایی استفاده می کردند زیرا در چین آن زمان اکثر روستاها فاقد برق بودند. پکن در پی سرکوب قیام مردم مجارستان در سال ۱۹۵۶ کمک های ارزشمندی به این کشور کمونیستی، که بی نهایت ثروتمندتر از چین بود، ارائه کرد. فهرست کمک ها شامل موارد زیر می شد: «کالاهایی به ارزش ۳۰ میلیون روبل و وامی به ارزش ۳/۵ میلیون لیره استرلینگ.» و ناگفته نماند که مائو تاکید کرده بود این وام بلاعوض است.

مائو بعد از وقوع نخستین ناآرامی ها در اروپای شرقی در پی مرگ استالین در ژوئن ۱۹۵۳ در آلمان شرقی، بلافاصله پیشنهاد کرد که محصولات غذایی به ارزش ۵۰ میلیون روبل به این کشور بفرستد. اما آلمانی ها خواهان مقادیر بیشتری بودند. آنها پیشنهاد کردند که در ازای دریافت محصولات چینی، مقادیری ماشین آلات به چین صادر کنند. اما این ماشین آلات عملاً به درد چینی ها نمی خورد. مدیران تجارت خارجی چین به همین دلیل تصمیم گرفتند که این معامله را لغو کنند. اما مائو دخالت کرده، به آنها دستور داد که پیشنهاد آلمانی ها را بپذیرند. مائو این استدلال مسخره را مطرح کرد که: «آنها [آلمانی ها] بسیار نیازمندتر از ما هستند. ما موظفیم که از آنها مراقبت

کنیم.» به این ترتیب آلمان شرقی موفق شد به لطف مراحم مائو نظام جیره‌بندی مواد غذایی‌اش را در مه ۱۹۵۸ برچیند.

مردم معمولی چین نه تنها هیچ نظارتی بر حاتم بخشی‌های مائو نداشتند بلکه اساساً از این موضوع بی‌اطلاع بودند. همه این گشادبازی‌ها صرفاً بنا به خواست و میل مائو صورت می‌گرفت. سال ۱۹۵۶، زمانی که والتر اولبریش^{۵۵۲} رهبر خشن و زورگوی حزب کمونیست

آلمان شرقی به چین آمد و تعاریف ستایش‌آمیزی از مائو به عمل آورد، مائو با تکبر بسیار به وی پاسخ داد: «شما نباید عیناً از روی ما نسخه‌برداری کنید.» مائو طوری حرف می‌زد که انگار رئیس کل دنیای کمونیست است. او همچنین می‌خواست مطمئن شود که آیا اولبریش به اندازه کافی سرکوب‌گر هست یا نه. مائو از وی پرسید: «آیا شما بعد از هفدهم ژوئن [قیام مردم برلین شرقی در سال ۱۹۵۳ [عده زیادی از آنها] قیام‌کنندگان [را دستگیر و زندانی کردید؟]» مائو در اینجا به اولبریش اجرای یک «مدل» چینی را در آلمان شرقی توصیه کرد: مدل دیوار بزرگ چین. مائو اضافه کرد که کشیدن چنین دیواری در مرز میان برلین شرقی و برلین غربی می‌تواند به «حفظ مردم» آلمان شرقی از شر «فاشیست‌ها» کمک کند. اولبریش چند سال بعد به این توصیه عمل کرد و دیوار برلین را بالا برد.

بیشترین بخش از درآمد ناخالص ملی که ثروتمندترین کشورهای جهان صرف کمک‌های خارجی‌شان می‌کنند ندرتاً از نیم درصد بالاتر می‌رود. برای مثال مجموع کمک‌های خارجی آمریکا در آغاز قرن بیست و یکم میلادی حدود یک صدم درصد درآمد ناخالص ملی این کشور بود. اما چین در دوران زمامداری مائو (در سال ۱۹۷۳) حدود ۶/۹۲ درصد از مجموع درآمد ناخالص ملی‌اش را صرف کمک‌های

خارجی می کرد. این مبالغ باورنکردنی از مجموع درآمد ناخالص ملی بالاترین مبالغی است که تاکنون کشوری صرف کمک‌های خارجی کرده است.

مائو به خوبی آگاه بود که دهقانان چینی از زمره فقیرترین افراد جهان هستند. او همچنین به خوبی آگاه بود که دهقانان چینی زیر یوغ حکومت وی، مجبور به تحمل گرسنگی شده‌اند. مائو در بیست و یکم آوریل ۱۹۵۳، در آستانه آغاز برنامه «ابر قدرت شدن چین»، طی گزارشی نوشت: «حدود ۱۰ درصد خانوارهای روستایی چین از کمبود و حتی از فقدان مواد غذایی در فصول بهار و تابستان در رنجند.» مائو نوشت این اتفاقی است که «هر سال» رخ می‌دهد. منابع غذایی محدود کشور تا کجا باید صرف جاه‌طلبی‌های مائو می‌شد؟ بایک حساب سرانگشتی ساده معلوم می‌شد که در صورت ادامه صدور محصولات غذایی به خارج در چنین سطح وسیعی، بسیاری از مردم چین بر اثر گرسنگی جان خواهند داد.

برای مائو مهم نبود. او بی‌توجهی و بی‌اعتنایی خود را نسبت به قضیه فوق با بیان چنین جملاتی ابراز می‌کرد: «فقط برگ‌های درختان برای خوردن باقی مانده؟ بسیار خُب، بگذار چنین باشد.» تمامی آمارها و اطلاعات اقتصادی به صورت فوق محرمانه حفظ و نگهداری می‌شد. مردم معمولی چین هیچ راهی برای پی بردن به واقعیت‌ها نداشتند. آنها توسط رژیم در تاریکی مطلق نگهداشته شده و فاقد هرگونه قدرتی برای تاثیرگذاری بر سیاست‌های کشورشان بودند. اما سیاستمداران و دولتمردان ارشد چینی از حقیقت امور اطلاع داشتند. یکی از این افراد، لیو شائو چی، مرد شماره ۲ چین کمونیست، بود. لیو متوجه شده بود که ادامه برنامه مائو عوارض فاحشی را به جا گذاشته است. او طرفدار صنعتی شدن و ابر قدرت شدن چین بود اما خواهان

دستیابی تدریجی و کم‌شتاب‌تر اهداف فوق بود. وی معتقد بود که تحقق این اهداف از طریق بنای زیرساخت‌های اقتصادی قوی‌تر و ارتقای سطح زندگی مردم امکان‌پذیر خواهد بود.

لیو شائو چی در پنجم جولای ۱۹۵۱ خطاب به گروه کوچکی از دیدارکنندگان گفت: «ما نمی‌توانیم توسعه صنایع سنگین را در اولویت برنامه‌هایمان قرار بدهیم، زیرا اجرای چنین اولوی‌تی پول و سرمایه بسیار زیادی می‌طلبد در صورتی که هیچ بازدهی ندارد... ما برای تحقق چنین برنامه‌ای فقط یک راه خواهیم داشت و آن گرفتن پول از مردم است... این در حالی است که زندگی مردم ما به شدت رقت‌انگیز است. ما باید ابتدا سطح زندگی مردم را بالا ببریم؛ و این فرایندی است که حدود ده سال طول خواهد کشید... و این باید در رأس اولوی‌تهای حزب قرار بگیرد.» لیو شائو چی در یکی از نوشته‌هایش به این واقعیت اشاره کرد که: «مردم ما خیلی فقیر هستند. آنها نومیدانه در پی ارتقای سطح زندگی خود هستند و به یک زندگی مرفه و متمدنانه نیاز دارند. اساسی‌ترین وظیفه [حزب] باید برآورده‌ساختن این آرزوی توده‌های مردم باشد...» لیو در یکی از سخنرانی‌هایش گفت: «دهقانان خواهان استفاده از لباس نو، جوراب نو، کفش نو، و وسایل زندگی نو هستند... آنها دوست دارند که از صابون و آینه و دستمال استفاده کنند و بچه‌های خود را به مدرسه بفرستند.» و این ادبیاتی بود که مائو هرگز از آن استفاده نمی‌کرد.

لیو شائو چی پنج سال کوچک‌تر از مائو بود. او در روستایی در ایالت هونان، در چند کیلومتری روستای زادگاه مائو، به دنیا آمده بود. لیو در سال ۱۹۲۱ به مسکوفت و به حزب کمونیست ملحق شد. او در این زمان ۲۳ سال سن داشت و دانشجوی دانشگاه بود. لیو در جوانی بسیار جذاب و مورد توجه زنان بود اما وی علاقه‌ای به این نوع

تفریحات نداشت و ترجیح می داد که به جای تلف کردن وقت خود، اوقات فراغتش را صرف مطالعه کند. لیو برای اولین بار مائو را در سال ۱۹۲۲ به هنگام بازگشت به هونان ملاقات کرد. اما تا اواخر دهه ۱۹۳۰ هیچ رابطه خاصی میان این دو به وجود نیامد. لیو معتقد بود که از جنگ با ژاپن باید برای نابودی جیانگ کای شک استفاده کرد. مائو هم که همین رویکرد خونسردانه را دنبال می کرد، لیو را به سمت خود کشید و از او یک متحد درجه یک ساخت. مائو در سال ۱۹۴۳ مقام لیو را تا مرتبه مرد شماره ۲ رژیم ارتقا داد. لیو در سال ۱۹۴۵، زمانی که مائو مجبور شد به چونگچینگ (پایتخت موقت ملی گرایان) برود، و سپس در سال ۱۹۵۰ هنگام اقامت مائو در شوروی، جانشینی وی را بر عهده داشت. مائو روی لیو به عنوان مدیر امور اجرایی خود حساب می کرد و به او متکی بود.

لیو قابل ترین و همه فن حریف ترین کارگزاری بود که مائو می توانست پیدا کند. او آمیزه ای بود از رازداری کامل و اشتیاق فراوان به اجرای وفادارانه دستورات مائو طی تمام اوقات شب و روز. مائو روزها می خوابید و شب ها کار می کرد. لیو هم سعی می کرد که اوقات کار و استراحت خود را مطابق با عادت های مائو تنظیم کند. اما مائو آدم نامنظم و دمدمی مزاجی بود و در اغلب موارد لیو را که بر اثر خوردن داروهای خواب آور گیج و منگ بود، به حضور می طلبید. تقریباً تمامی افرادی که زیر دست مائو کار می کردند برای خوابیدن معتاد به مصرف قرص های خواب آور بودند، و این قاعده شامل حال لیو شائو چی هم می شد. یکی از منشی های لیو به خاطر می آورد: «هر زمان که از دفتر صدر مائو تلفن می شد، پیام همیشگی [مائو به لیو شائو چی] این بود: همین الان بیا... او [لیو] در اغلب موارد با حالتی گیج و منگ عازم ملاقات با صدر مائو می شد زیرا قرص های خواب آور تازه اثر کرده

بودند و وی به خواب نیاز داشت. او] لیو[موقع رفتن نزد صدر مائو آنقدر عجله می کرد که حتی فرصت نمی کرد یک جرعه از فنجان چای خود را که خدمتکار برایش درست کرده بود، بنوشد.» و آنچه که بیش از همه برای مائو اهمیت داشت این بود که لیو هیچ جاه طلبی ای برای گرفتن جای او نداشت.

اما زمانی که کمونیست ها در چین به قدرت رسیدند پاره ای عدم توافق های جدی مابین مائو و لیو به وجود آمد. مائو معتقد بود که اولویت اصلی، تبدیل کردن اجباری چین به یک ابر قدرت نظامی ست. اما لیو معتقد بود که اولویت اصلی باید ارتقای سطح زندگی مردم باشد. مائو دائماً جانب داری لیو از اولویت اخیر را با گفتن چنین جملاتی مسخره می کرد: «اوه، زندگی دهقانان بسیار سخت و دشوار است! اوه، به پایان دنیا رسیده ایم! من هرگز به این جور چیزها فکر نکرده ام» مائو در دوران حیات استالین، از حمله آشکار به لیو خودداری کرد زیرا مایل نبود این موضوع بهانه ای شود در دست «استاد» برای تضعیف پایه های قدرت وی. استالین سعی کرده بود که با ابراز صمیمیت ویژه نسبت به لیو شائو چی در حین دیدار وی از شوروی، مائو را تضعیف کند. اقدام دیگر استالین در همین راستا، چاپ تیتربزرگ «لیو شائو چی، دبیر کل حزب کمونیست چین» در روزنامه پراودا بود.

مائو در اوایل مارس ۱۹۵۳، به محض اینکه مطلع شد استالین رو به مرگ است، فوراً دست به کار شد. مائو ابتدا چند علامت برای لیو شائو چی فرستاد که معنایش این بود که وی ممکن است به زودی برکنار شود. لیو در این هنگام برای عمل جراحی آپاندیس در بیمارستان بستری بود. مائو ترتیبی داد تا لیو همچنان در بیمارستان بماند و از خبر مرگ استالین مطلع نشود. مائو دو بار به سفارت شوروی رفت؛

یک بار به علت بیماری استالین و بار دوم به علت مرگ استالین. در هر دوی این دیدارها رهبران بلندپایه چین، مائو را همراهی می کردند. تنها فرد غایب لیو شائو چی بود. او حالش کاملاً خوب بود و می توانست همراه مائو به سفارت شوروی برود اما مائو ترجیح داده بود که وی فعلاً در بیمارستان بماند. زمانی که «روزنامه مردم» تلگراف آرزوی سلامتی برای استالین را که از سوی «انجمن دوستی چین و شوروی» ارسال شده بود درج کرد، امضای لیو شائو چی در ذیل این تلگراف دیده نمی شد. لیو رئیس انجمن مذکور بود اما امضای معاون وی در پای تلگراف درج شده بود. لیو متعاقباً از شرکت در مراسم یادبود استالین در میدان تیانانمن پکن نیز محروم شد.

مائو بعداً نامه بسیار تند و تهدیدآمیزی خطاب به ليو شائو چي نوشت: «همه اسناد و تلگراف‌هايي كه به نام مركزيت صادر مي‌شود ابتدا بايد به رؤيت من برسد. اين اسناد تنها پس از تأييد من قابليت انتشار دارند، در غير اين صورت، فرامين مذكور فاقد اعتبار است. دقت كن.» مائو در نامه ديگري خطاب به ليو (و چوئن لاي و پنگ دي هواي) دستور داد: «همه تلگراف‌ها و اسنادي را كه به نام مركزيت [حزب] يا شوراي نظامي منتشر شده، بررسي كنيد تا مطمئن شويد كه آيا من ابتدا آنها را ديده‌ام يا نه... آن دستورات و فراميني كه به رؤيت من نرسيده از درجه اعتبار ساقط است. در گذشته بسياري از اين فرامين بدون اطلاع من صادر شده بود. همه اين فرامين بي اعتبار است. ادامه چنين روندی عمل اشتباه و تحمل ناپذیری است و به قوانین کشور صدمه می‌زند...» هدف مائو از طرح همه این واژه‌های تند و تیز فقط ترساندن و نگران ساختن هر چه بیشتر ليو شائو چي بود.

اقدام بعدی مائو حمله مستقيم و علنی به ليو شائو چي در برابر جمع كوچك اما مهمی از مقامات رژيم بود. او در پانزدهم ژوئن به هنگام برپايی اجلاس پوليت بوروي حزب، آغاز برنامه صنعتی کردن کشور را اعلام کرد. مائو با استفاده از واژه‌های تند تلويحاً ليو شائو چي را متهم به «راست گرایی» کرد. او بدون اینکه نامی از ليو ببرد، با دادن نشانی‌های درست کاری کرد كه همه حضار بفهمند كه منظور اصلی وی چه کسی است. مائو همچنین اقدامات احتیاطی خاصی در مورد «گارد جاويدان» انجام داده بود. این گارد علاوه بر محافظت از مائو، وظیفه محافظت از ليو را هم بر عهده داشت. مائو حتی جلوی این احتمال بسیار ضعیف را گرفته بود كه مبادا ليو در يك عمل انتقام‌گیرانه از این گارد به نفع خودش و بر علیه او استفاده كند. مائو همچنین به صورت پنهانی تحقیقاتی درباره روابط خصوصی مقامات

رژیم با لئو انجام داده بود تا بتواند ارزیابی درستی از دایره قدرت لئو داشته باشد. مائو در روزی که اجلاس پولیت بورو برگزار شد، برخی از اعضای «گارد جاویدان» را به بیرون از پکن اعزام کرده بود.

مائو طی ماه‌های بعد لئو شائو چی را به صورت غیر مستقیم، و در برابر مخاطبان پر تعدادتری، محکوم کرد. بسیاری از نوجوانان و برکشیدگان لئو شائو چی، و در راس آنها بویی بو وزیر امور اقتصاد، هدف انتقاد قرار گرفتند. بویی بو نظام مالیاتی ویژه‌ای را بنا گذاشته بود که پول لازم برای اجرای برنامه مائو را فراهم نمی‌کرد. مائو سپس در ماه سپتامبر از یک مقام دون پایه حزبی خواست که لئو شائو چی و نوجوانان وی را طی یک کنفرانس حزبی به جاسوسی برای دشمن و داشتن سوابق مشکوک متهم کند. این اتهام بسیار جدی بود. لئو نه تنها در خطر از دست دادن شغلش بود بلکه از آن مهم‌تر ممکن بود جان خویش را نیز از دست بدهد.

مائو برای چند ماه دیگر لئو را در حالت ترس و وحشت نگهداشت تا اینکه ناگهان در بیست و چهارم دسامبر ۱۹۵۳ به پولیت بورو اعلام کرد که عازم تعطیلات است و لئو شائو چی را به عنوان جانشین خود تعیین کرده است. این به معنای آن بود که لئو همچنان فرد شماره ۲ چین است. مائو به این ترتیب لئو را تالپ پرتگاه برد اما در آخرین لحظه از پرتاب وی خودداری کرد. این حادثه تأثیر روانشناسی حادی روی لئو گذاشت به طوری که وی از این پس در برابر خواسته‌های مائو کاملاً وا داد. لئو مجبور شد سه روز و سه شب متوالی در برابر همکاران بلندمرتبه حزب و رژیم ملت‌مسانه استغفار کرده، همه دیدگاه‌های قدیمی خود را پس بگیرد.

مائو تهدید کرده بود که گائو گانگ^{۵۵۳}، رئیس ایالت منچوری، را جانشین لئو شائو چی خواهد کرد. گائو فرد تندرویی بود که صد در

صد از برنامه ابرقدرتی مائو حمایت می کرد. او به پرسر و صداترین و جدی ترین منتقد لیو در رده های بالای حزب و رژیم تبدیل شده بود. مائو طوری رفتار می کرد که انگار گائو را دوست دارد اما واقعاً از او خوشش نمی آمد. او همچنین اشاراتی کرده بود مبنی بر اینکه موضوع برکناری لیو و منصوب کردن گائو به جای وی را در دست بررسی دارد. گائو درباره حرف هایی که مائو به او گفته بود با دیگران حرف زد و به ایفای نقش خود - حمله به لیو - ادامه داد. بسیاری از مقامات سطح بالای چین اینگونه تصور می کردند که گائو به زودی جانشین لیو خواهد شد.

اما مائو ناگهان لیو را در مقام خود ابقا و گائو را پاکسازی کرد. گائو متهم شد به «توطئه چینی برای ایجاد شکاف در حزب با هدف غصب قدرت در حزب و دولت.» این اولین پاکسازی در سطح مقامات بالای رژیم در پی استقرار نظام کمونیستی بود، که ترس و نگرانی شدیدی را در بین مقامات رژیم به وجود آورد. دالایی لاما^{۵۵۴} درست بعد از اعلام محکومیت گائو وارد پکن شد. همراهان دالایی لاما بلافاصله به وی هشدار دادند که فضای پایتخت متشنج و بدشگون است. در مصاحبه ای که ما (نویسندگان کتاب) چهل و پنج سال بعد از سفر دالایی لاما به پکن با او انجام دادیم، قضیه پاکسازی، اولین موضوعی بود که وی مایل به گفت و گو درباره آن بود.

دلیل اصلی پاکسازی گائو به اتحاد شوروی مربوط می شد. گائو در مقام رئیس ایالت منچوری مجبور بود به طور مداوم با روس ها در ارتباط باشد. اما حرافای زیاد کار دست گائو داد. او درباره هر چیزی با روس ها حرف می زد و حتی به کووالف (رابط استالین با مائو) گفته بود که اختلاف هایی در پولیت بوروی حزب کمونیست چین وجود دارد و لیو رهبریک «جناح طرفدار آمریکا» در پولیت بورو است. مائو در سفر

خود به مسکو در اواخر سال ۱۹۴۹ متوجه قضیه شد زیرا استالین گزارش کووالف را، که بعضاً مبتنی بر حرف‌های گائو بود، در اختیار وی گذاشت. گائو به دیگر مأموران روسی گفته بود که لیو شائو چی برخورد بسیار ملایمی نسبت به بورژوازی دارد. او همچنین در مورد چوئن لای گلایه‌هایی را مطرح کرده و سپس مدعی شده بود که وی و چوئن لای در پولیت بورو بر سر جنگ کره «نبرد جانانه‌ای» با یکدیگر دارند.^{۵۵۵}

حرّاف بودن گائو یک دهه قبل از محکوم شدن وی مورد توجه یک زوج بریتانیایی روزنامه نگار قرار گرفته بود. این دو که برای تهیه گزارش به ینان رفته بودند، نوشتند: «گائو گانگ احتمالاً بی‌احتیاط‌ترین کمونیست از میان همه کمونیست‌هایی است که ما با آنها مصاحبه کرده‌ایم.» و از آنجایی که گائو در آن زمان فرد کاملاً گمنامی در حزب به شمار می‌رفت لذا باید حرف‌هایش خیلی صریح بوده باشد که این چنین دو روزنامه نگار بریتانیایی را تحت تأثیر قرار داده.

از نظر مائو حرف زدن زیر دستی‌ها با هر فرد خارجی درباره امور داخلی رژیم گناهی نابخشودنی و بزرگ بود. مائو با پاکسازی گائو می‌خواست این پیام را به مرئوسین خود بدهد: شما باید همیشه دهانتان را بسته نگهدارید، حتی - و به ویژه - در مقابل روس‌ها. اما از آنجایی که اجرای برنامه ابرقدرتی مائو عمدتاً متکی به کمک اتحاد شوروی بود، لذا تماس با روس‌ها امر اجتناب‌ناپذیری به شمار می‌رفت. مائو نگران بود که مبادا معاشرت و روابط دوستانه با روس‌ها موجب شل شدن شدت کنترل او شود و قدرت وی احتمالاً مورد تهدید قرار بگیرد. مائو در این مورد محکم کاری کرد. تیزبینی او در مورد پیش‌بینی تهدیدات بالقوه، عامل اصلی در حفظ حاکمیت

طولانی مدتِ وی بود. مائو نمی توانست تمامی تماس های مقامات چینی را با مأموران و مقامات شوروی ممنوع کند، لذا تصمیم گرفت یک دیوار نامرئی میان «دو برادر» به وجود آورد. گائو وسیله بسیار مناسبی بود برای دادن این هشدار به زیردستی های مائو: بیش از حدِ موردِ لزوم با روس ها رفیق نشوید!

مائو با بهره گیری از قضیه گائو آشکارا به مقامات تحت امر خود دستور داد که تمامی روابط خود را با روس ها بر ملا کنند؛ روابطی که وی از آن به عنوان «تماس های نامشروع با کشورهای خارجی» یاد می کرد: «آیا ما چنین آدم هایی در چین داریم که به دور از چشم مرکزیت [یعنی: من] اطلاعات را در اختیار خارجی ها بگذارند؟ بله، ما چنین آدم هایی داریم و یک نمونه اش گائو گانگ... من امیدوارم بقیه رفقا هم به طور کامل تمامی روابط خود را با خارجی ها بر ملا کنند... هر چیزی باید از کانال مرکزیت [یعنی: من] عبور کند. اطلاعات نباید به بیرون درز پیدا کند... آنهایی که اطلاعات را به بیرون درز داده اند اگر اعتراف کنند، تحت تعقیب قرار نخواهند گرفت. اما اگر این کار را نکنند، ما بررسی خواهیم کرد، و آنها را شناسایی می کنیم که در این در صورت به زحمت خواهند افتاد.»

مائو دقیقاً مشخص نکرد که منظورش از «اطلاعات» چیست. لذا به سادگی چنین انگاشته شد که با خارجی ها مطلقاً نباید درباره هیچ موضوعی حرف زد.

مائو از چوئن لای خواست که نقش «دادستان» را در جلسه محاکمه گائو گانگ بازی کند. خود مائو ترجیح داد در این جلسه حضور نداشته باشد. جلسه مذکور در فوریه ۱۹۵۴ با حضور چوئن لای، گائو گانگ و دیگر رهبران حزب برگزار شد. برای این که مستخدمین از صحبت های شرکت کنندگان در جلسه مطلع نشوند، فنجان های

چای داغ را قبل از شروع جلسه روی میز گذاشته بودند. اما رهبران حزب از آنجایی که بدون آب جوش قادر به ادامه جلسه نبودند، ساعتی بعد دستور آوردن چای دادند. به این ترتیب یکی از مستخدمین جوان اجازه یافت که وارد اتاق شود. او وقتی وارد اتاق شد از دیدن چهره برافروخته و خشم‌آلود چوئن لای به حیرت افتاد. چوئن لای معمولاً مؤدب و مهربان به موجودی درنده‌خو و وحشی مبدل شده بود. این موجود تازه اصلاً شبیه آن چویی نبود که جهان خارج می‌شناخت. چو، این آدمکش سابق، دست به اقدامات احتیاطی و پیش‌گیرانه‌ای هم زده بود. او از دو تن از رهبران حزب، که کاملاً گوش به فرمانش بودند، خواسته بود هفت‌تیرهای خود را در جلسه همراه داشته باشند. این حضور مسلحانه، آن هم در یک اجلاس رهبری حزب، امر بسیار عجیب و نامعمولی به شمار می‌رفت. گائو مبهوت توطئه‌ای شده بود که مائو برایش تدارک دیده بود. وضع روحی او به حدی وخیم شد که در هفدهم فوریه اقدام به خودکشی (با استفاده از برق) کرد، اما این خودکشی ناموفق از کار درآمد. گائو مجبور شد به خاطر خودکشی‌اش رسماً از حزب معذرت بخواهد. اما حزب با تاسی به همان شیوه بی‌رحمانه همیشگی‌اش عذرخواهی وی را نپذیرفت و اعلام کرد: «این اقدام، عمل صد درصد خائنانه‌ای علیه حزب بوده است.» گائو بازداشت خانگی شد و عاقبت شش ماه بعد با بلعیدن قرص‌های خواب‌آوری که به تدریج جمع‌آوری کرده بود، به عمر خود خاتمه داد.

در دنیای کمونیست «توطئه گروهی» همیشه بر «توطئه فردی» ترجیح دارد. مائو برای عَلم کردن «توطئه گروهی» مورد نظرش، افراد دیگری را هم انتخاب و دستگیر کرده بود. مهم‌ترین فرد در بین این گروه رائو شو شی^{۵۵۶}، رئیس «اداره سازماندهی»، بود. وی متهم شده

بود که در همراهی با گائو اقدام به تشکیل یک «اتحاد ضد حزبی» کرده؛ هر چند که این دو هیچ ارتباط نزدیک خاصی با هم نداشتند. رائو در کنار مشاغل دیگرش، مسؤول شبکه جاسوسی حزب کمونیست چین در آمریکا بود. و مائو احتمالاً به همین دلیل وی را هدف قرار داده بود زیرا این دستگیری می‌توانست مقدمه مناسبی باشد برای پاکسازی گسترده سیستم اطلاعاتی رژیم؛ پاکسازی‌ای که مائو از مدتی پیش به فکر اجرای آن بود. رائو دستگیر شد و به زندان افتاد. او بیست سال بعد، در مارس ۱۹۷۵، در زندان درگذشت.

مائو در بیست و ششم دسامبر ۱۹۵۳، در حالی که فیوز محاکمه و نابودی گائو را روشن کرده بود، شصتمین سالگرد تولد خود را با حضور اعضای دفترش جشن گرفت. مائو در این روز پیش از حد معمول شراب نوشید و حتی چند هلو خورد که نماد طول عمر بود؛ هر چند که معمولاً از میوه خوشش نمی‌آمد. مائو موقع شام به موسیقی اپرای پکن که از گرام‌پخش می‌شد گوش داد و در همراهی با موسیقی، زیر لب زمزمه کرد و روی ران‌هایش ضرب گرفت.

استالین مرده بود، و مائو دو مانوری را که برای اجرای برنامه ابر قدرتی‌اش لازم بود با موفقیت انجام داده بود: ترساندن معاون اجرایی‌اش (لیو شائو‌چی) و سرب‌به‌راه کردن او؛ و واکسینه کردن مقامات رژیم در برابر هر بیماری روسی محتملی که می‌توانست قدرت وی را به خطر بیندازد.

مائو روز بعد وارد شهر بندری و زیبای «هانگ جو»^{۵۵۷} در نزدیکی

شانگهای شد. حال وی به قدری خوب بود که بلافاصله پس از

ورودش، و قبل از باز کردن چمدان‌ها، دستور داد بساط بازی

ماجانگ (نوعی شطرنج چینی) را برپا کنند. مائو سی و دو سال قبل، در

تابستان ۱۹۲۱ در پی برگزاری اولین کنگره حزب کمونیست چین،

سفری به «هانگ جو» کرده بود. او در آن زمان معلم شهرستانی

مفلسی بود که هزینه اندک سفرش را روس‌ها تأمین کرده بودند. اما

وی حالا ارباب و صاحب‌اختیار چین بود. تدارکات وسیعی برای سفر

مائو به عمل آمده بود. یک محوطه وسیع مسکونی مشهور را که «آب و

خیزران» نام داشت و در اوایل قرن بیستم ساخته شده بود، برای

اقامت مائو در «هانگ جو» در نظر گرفته بودند. این محوطه دارای

برکه‌ها و بیشه‌زارهای زیبا و درختان تاک و نخل، و مشرف به منظره

زیبایی از «دریاچه غربی»، بود. ویلاهایی دور تا دور اقامتگاه اصلی

وجود داشت و تپه‌هایی آن را احاطه کرده بود. مجموع مساحت این

محوطه حدود ۳۶ هکتار بود. در زیر یکی از تپه‌ها، یک پناهگاه اتمی

حفر شده بود که از زیرزمین به ساختمان اصلی ارتباط داشت.

اقامتگاه مائو ترکیبی بود از سبک معماری کلاسیک چینی و سبک

معماری مدرن خارجی. مالک قبلی این ساختمان، بخش عمده‌ای از

اجزای بنا و اسباب و اثاثیه آن را به صورت جداگانه از نقاط مختلف

چین و جهان گرد آورده بود. اما مائو کمی بعد دستور داد ساختمان را

خراب کنند و به جای آن بنایی معمولی بسازند که هیچ ویژگی خاصی

نداشت جز تأمین نیازهای امنیتی وی. پارک‌های ساختمان قبلی

اتاق‌ها کهنه بودند و به همین جهت صدای جیر جیر آنها مائو را دچار

این وسواس ذهنی می‌کرد که نکند آدمکش‌ها و تروریست‌های

احتمالی برای کشتن وی وارد شده‌اند. مائو تنها زمانی احساس

امنیت می‌کرد که در یک پناهگاه سیمانی محکم باشد.

مائو در «هانگ جو» عاشقِ مناظرِ اطراف شد. او هر روز، حتی در روزهای بارانی، از تپه‌های اطراف بالا می‌رفت. محافظان مائو این تپه‌ها را اختصاصاً برای وی قُرق کرده بودند. وی بالای سربوته‌ها و درختچه‌های غرق شکوفه تامل می‌کرد و گلبرگ‌های نازک آنها را بو می‌کشید. مائو با اعضای ستاد گپ می‌زد و شوخی می‌کرد. عکسی که عکاس ویژه مائو از او گرفته روحیه بسیار عالی وی را به خوبی نشان می‌دهد. در این عکس لپ‌های گوشتالوی مائو در زیر پرتوهای نورانی خورشید، بشاش و درخشان به نظر می‌رسد.

کمی بعد برف سنگینی در «هانگ جو» بارید که طی دهه‌های گذشته بی سابقه بود. مائو در ساعت ۷ صبح از خواب بیدار شد. این از معدود مواردی بود که وی در چنین ساعت نامعمولی از خواب بر می‌خاست. او بلند شده بود تا منظره زیبای باغ پوشیده از برف را تماشا کند. مائو سپس وارد باغ شد تا روی برف‌هایی که به دستور او روییده نشده بود، قدم بزند. او از تماشای دریاچه یخ‌زده مدفون در زیر برف لذت بسیاری برد. منظره به قدری زیبا بود که الهام شاعرانگی مائو گل کرد و شعری به همین مناسبت سرود.

بهار آمد. هوا گاهی بارانی و مه‌آلود بود و گاهی آفتابی و درخشان. هر روز که می‌گذشت شکوفه‌های بیشتری باز می‌شد. هو بو^{۵۵۸}، عکاس مؤنث مائو، در حین یکی از گشت و گذارهای لذت بخش مائو دسته‌ای از گل‌های وحشی را چید و به مائو تقدیم کرد. هیچ یک از همراهان مائو نام این گل را نمی‌دانستند، بنابراین مائو گفت: اجازه دهید اسم این گل زیبا را بگذاریم «گل هو بو».

مائو گفت بدش نمی‌آید که از روستای «چاه اژدها» دیدار بکند. این روستا مرکز تولید چای مورد علاقه او بود و در نزدیکی «هانگ جو»

قرار داشت. بلافاصله اهالی روستا را به بهانه شرکت در «اجلاس عمومی روستا» به جایی در خارج روستا منتقل کردند. هدف از این کار، تأمین امنیتِ مائو حین دیدارش از روستا بود. مائو سر موقع نرفت. او تصمیم گرفت که دیدارش سرزده باشد. نیروهای امنیتی این بار اقدامی در جهت تخلیه روستا انجام ندادند زیرا تصور می کردند که امنیت مائو در یک دیدار سرزده، به اندازه کافی تأمین هست. مائو بعد از ورود به روستا وارد خانه یکی از اهالی شد. زن و شوهر روستایی حتی یک کلمه از لهجه هونانی مائو را نفهمیدند، و مائو هم یک کلمه از حرف های آنها را نفهمید. اهالی روستا تدریجاً در حال تجمع مقابل خانه بودند که محافظین مائو به سرعت وی را بردند.

مائو طی یکی از گردش های گروهی از بالای یک تپه، متوجه آتش گرفتن کلبه پوشالی یکی از روستائیان در دوردست شد. ساکنین کلبه در کناری ایستاده بودند و با ناراحتی خانه شعله ورشان را تماشا می کردند. عکاس مائو می گوید: «مائو نگاهی به من کرد و با خونسردی هر چه تمام گفت: چه آتش خوبی، چه آتش ویرانگر خوبی، چه آتش ویرانگر خوبی. من از شنیدن این حرف ها حسایی متعجب شدم. وی که تعجب مرا احساس کرده بود، ادامه داد: اگر این آتش نبود آنها همچنان به زندگی خود در این کلبه پوشالی ادامه می دادند. من پرسیدم: اما آنها حالا که کلبه شان در آتش سوخته برای ادامه زندگی به کجا خواهند رفت؟ مائو جواب مرا نداد، تو گویی که اصلاً پرسشم را نشنیده است...»

مائو هیچ جوابی برای این پرسش نداشت. دهقانان در سراسر دوران حکمرانی مائو برای ساختن مسکن مجبور بودند فقط روی خودشان حساب کنند. دولت هیچ کمک مالی ای برای ساخت مسکن ارائه نمی کرد. دولت حتی در مناطق شهری هم، به جز تعدادی آپارتمان

برای نخبگان رژیم و تعدادی بلوک‌های مسکونی در مجتمع‌های صنعتی، هیچ مسکن تازه‌ای نساخت.

مائو در حالی که خاکستر شدن کلبه پوشالی را از دور تماشا می‌کرد، زیر لب زمزمه کرد: «هوم! واقعاً زمین پاک پاک می‌شد اگر هیچ چیزی مطلقاً بر روی آن وجود نداشت!»

این مصرعی بود از یک شعر قدیمی از کتاب کلاسیک «رویای اتاق سرخ». اما مائو کاری مهم‌تر از دکلمه شعر انجام می‌داد. این در واقع بازتاب‌دهنده علاقه وی به ویرانگری بود؛ علاقه‌ای که وی به طرز وحشتناکی در دوران جوانی خود ابراز کرده بود. او ادامه داد: «این را می‌گویند: نه خراب کن، نه بساز.»

ساختن از نظر مائو تنها و تنها عبارت بود از تبدیل کردن چین به یک ابرقدرت نظامی. او در «هانگ جو» کار بازرینی و بررسی پیش‌نویس اولین «قانون اساسی» چین کمونیست را آغاز کرد. بیش از چهار سال از آغاز استقرار رژیم می‌گذشت و مائو تازه به فکر تدوین «قانون اساسی» افتاده بود. در پیش‌نویس این «قانون اساسی» جدید به مردم قول داده شده بود که رژیم «از امنیت و حقوق قانونی همه شهروندان حمایت خواهد کرد.» مائو زیر واژه‌های «همه شهروندان» را خط کشید و در حاشیه صفحه نوشت: «یک شهروند دقیقاً چگونه چیزی ست؟»

افراد چاپلوس و متملق با الگوبرداری از «قانون ناپلئونی» پیشنهاد کرده بودند که قانون اساسی تازه چین «قانون مائوتسه تونگ» نامیده شود. مائو این پیشنهاد را نپذیرفت. او از قانون متنفر بود و دلش می‌خواست هیچ چیزی دست و پای او را نبندد. به این ترتیب موضوع قانون اساسی، که از بنیان نیز سست و آبکی بود، برای همیشه کنار گذاشته شد.

یکی از روزها مائو هوس کرد به دیدن معبدی در همان نزدیکی برود. ماموران بلافاصله معبد را قرق کردند. آنها فقط به یک راهب نابینا اجازه ماندن در داخل معبد را دادند. در محراب معبد جعبه‌ای چوبی قرار داشت که تکه‌های کاغذ پاپیروس را در خود جا داده بود. از این کاغذها برای گرفتن فال استفاده می‌شد. مائو از عکاسش خواست که یکی از کاغذها را بیرون بکشد و فال او را بخواند. عکاس جعبه را خوب تکان داد و تکه کاغذی را از آن بیرون کشید. روی کاغذ نوشته بود: «نه در خانه، نه در بیرون خانه هیچ صلح و آرامشی برقرار نخواهد شد.» عکاس که پی برده بود خواندن چنین فال بدشگونی مناسب اوضاع و احوال نیست، بلافاصله کاغذ دیگری را از جعبه فال‌ها بیرون کشید. این یکی پیام شاد و امیدبخشی داشت. او این فال را با صدای بلند خواند تا همه شاد و مسرور شوند.

فالِ نخست به نحو هراسناکی درست بود. مادام مائو همراه دخترشان، لی نا^{۵۵۹}، برای گذراندن سال نوی چینی نزد مائو آمده بود تا سنتِ تجدید دیدار اعضای خانواده در آستانه سال نو را به جا آورد. اما مادام مائو از آمدنش پشیمان شد به طوری که با گریه‌وزاری درخواست کرد هواپیمایی برای بردن وی و دخترش اعزام شود. «هانگ جو» نه فقط برای مناظر زیبا که برای زنان زیبا و جذابش هم مشهور بود. این شهر با زنان زیبایش هوس‌های جنسی مائو را شعله‌ور می‌کرد. او چهل و یک بار دیگر هم به «هانگ جو» سفر کرد. یکی از دلایل اصلی علاقمندی مائو به این شهر، جاذبه‌های جنسی شهر بود. او زنان جوان به ظاهر معصوم را دوست داشت. زیردستان مائو این زنان جوان را پیدا و به عنوان شرکای رقص هفتگی مائو به وی معرفی می‌کردند؛ مسیری که نهایتاً به رختخواب ختم می‌شد.

مائو دیگر هیچ علاقه جنسی‌ای به همسرش نداشت. اورلف، پزشک

روسی مائو، از مدت‌ها قبل (حتی قبل از سال ۱۹۴۹) برای معالجه «مسایل جنسی» مائو و همسرش دست به کار شده بود. مادام مائو در آن هنگام به بیماری‌های زنانگی بسیار سختی مبتلا بود. او به شوروی رفته و تحت نام مستعار یوسوپوا^{۵۶۰}، تحت معالجه قرار گرفته بود.^{۵۶۱} بیماری‌های مادام مائو باعث شد که جدایی بیشتری بین او و مائو بیفتد. مائو روز به روز زنباره‌تر شد. مادام مائو یک بار با چشمانی گریان در کنار دریاچه «جانگ نان‌های» پکن به دکتر مائو گفت: «صدر مائو کسی است که در جنگ‌های سیاسی هیچ کس حریفش نمی‌شود، حتی استالین. صدر مائو در یک مورد دیگر هم حریف ندارد، و آن حیطة خانم بازی است.» مادام مائو روز به روز مشکل‌سازتر و عصبی‌تر می‌شد. او خشم و نومیدی خود را سرپرستارها، و مستخدمین خود خالی می‌کرد، و مرتباً آنها را به «شکنجه‌گری عامدانه» خویش متهم می‌ساخت و مجازاتشان را طلب می‌کرد. و هم‌زمان، همان‌گونه که در برگه فال نیز به طرز عجیبی به آن اشاره شده بود، تعداد قابل توجهی از همکاران مائو در تشویش و نگرانی به سر می‌بردند. مردم چین نیز اوقات پرتنش را از سر می‌گذراندند زیرا سیاست‌های اقتصادی رژیم در راستای تحقق برنامه ابرقدرتی مائو، روز به روز فشارهای طاقت‌فرسای را روی آنها وارد می‌کرد.

بخش سی و هفتم: جنگ با دهقانان

(۱۹۵۳-۱۹۵۶؛ از ۵۹ تا ۶۲ سالگی مائو)

از پاییز ۱۹۵۳ رژیم مائو فشارهای سراسری و گسترده‌ای را به مردم تحمیل کرد تا محصولات غذایی بیشتری را از چنگ آنها بیرون بکشد. این بهایی بود که مردم باید برای اجرای برنامه ابرقدرت شدن چین پرداخت می‌کردند. رژیم با الگوبرداری از فرمول جاری در اردوگاه‌های کار اجباری فرمول تازه‌ای را مطرح کرد: آن مقدار غذایی را که مردم برای زنده ماندن به آن نیاز دارند در اختیارشان می‌گذاریم اما مابقی را می‌گیریم. رژیم چنین ارزیابی کرده بود که هر فردی برای زنده ماندن به حدود ۲۰۰ کیلو گرم غله فرآوری شده طی سال نیاز دارد. رژیم این ۲۰۰ کیلو گرم غله را به عنوان «سطح غذای پایه» اعلام کرد.

اما در دوران حکومت مائو سطح برداشت غلات آنقدر خوب نبود که فرمول فوق رعایت شود. در سال مرگ مائو (۱۹۷۶)، بعد از ۲۷ سال حکومت کمونیستی، متوسط مصرف عمومی غلات سالی فقط ۱۹۰ کیلو گرم بود. از آنجایی که ساکنین شهرها مقدار بیشتری به دست می‌آوردند، لذا میزان مصرف دهقانان به طور متوسط پایین‌تر از ۱۹۰ کیلو گرم بود.

مائو خواهان این بود که دهقانان تا سرحد امکان کمتر بخورند. او اعلام کرد که «دهقانان فقط به ۱۴۰ کیلو گرم، و بعضی از آنها فقط به ۱۱۰ کیلو گرم طی سال نیاز دارند.» رقم ۱۱۰ کیلو گرم تقریباً نصف مقداری بود که رژیم به عنوان حداقل غذای مورد نیاز برای زنده ماندن تعیین و مشخص کرده بود. هرچند که در این مرحله سهمیه ۱۱۰ کیلو گرمی مائو در عمل اجرا نشد، اما رویکرد «عصاره کشی از مردم با تمام قوا» به نتایج مصیبت باری ختم شد.

یکی از دهقانان یک سال بعد از اجرای سیاست مذکور در مواجهه با یکی از مقامات نسبتاً محبوب‌تر رژیم، به‌وی گزارش داد: «هیچ خانواده‌ای غذا به اندازه کافی برای خوردن ندارد. من برای یک سال کار می‌کنم و بعد باید برای چند ماه گرسنگی بکشم... همسایگانم هم در وضع مشابهی به سر می‌برند... برداشت محصول بد نیست اما چه فایده دارد؟ ما چه محصول برداشتی مان کم باشد چه زیاد، در هر صورت چیزی برای خوردن نداریم و باید گرسنگی بکشیم... اما در مورد سطح غذای پایه، هیچ کس تا به حال این مقدار غله دریافت نکرده است.» در تئوری هر کسی می‌توانست در عوض کاسته شدن از سهمیه غلاتش، مقداری محصولات غذایی بخرد، اما مقادیر غله مصادره شده توسط دولت هرگز کافی و بسنده نبود، و مائو دائماً مقامات را سرزنش می‌کرد که: «ما غلاتمان را پیش فروش کرده‌ایم و این خیلی کم است.» او به مقامات مسئول توصیه می‌کرد که تا می‌توانند از حجم غله مخصوص سهمیه‌بندی کم کنند و بر حجم غله جمع‌آوری شده از سوی دولت بیفزایند.

جواب مائو به وضع اسفناک دهقانان، بی‌رحمانه بود. دهقانان به خوردن برگ‌های گیاه سیب‌زمینی رو آورده بودند که به‌طور سنتی از آن برای تغذیه خوک‌ها استفاده می‌شد. مائو دستورالعمل‌های این چنینی صادر می‌کرد: «به دهقانان آموزش دهید که کمتر بخورند، و آتش جوی خود را رقیق‌تر کنند... دولت باید نهایت تلاش خود را بکند تا مانع پرخوری دهقانان شود.»

بویی بو، یکی از مدیران اقتصادی مائو، بعدها پذیرفت که تحت سیاست‌های اقتصادی مائو «اغلب محصولات غذایی که دهقانان تولید می‌کردند از آنها گرفته می‌شد، و توسل به زور امر معمولی بود... بسیاری از مردم به این ترتیب کشته شدند.» این ابراز خشونت

مخصوصاً از سوی مائو حمایت می‌شد. او عوارض ناشی از سیاست اقتصادی خشن خود را با معمار این سیاست، چان یون، در اول اکتبر ۱۹۵۳ مورد بحث و گفت‌وگو قرار داد. مائو روز بعد به اطلاع پولیت بورو رساند که آنها «در حال جنگ» علیه تمامی مردم هستند: «این جنگی علیه تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان مواد غذایی است.» معنای این حرف این بود که از حالا به بعد باید جیره بندی‌های شدید و بی سابقه‌ای در مورد شهرنشینان اعمال شود. مائو برای توجیه نحوه برخورد خشن خود با دهقانان، به این استدلال احمقانه متوسل شد: «مارکس و انگلس هم هرگز نگفتند که دهقانان آدم‌های خوبی هستند.» چان یون، چند روز بعد، دستورالعمل‌های مائو را در خصوص مصادره محصولات غذایی به مقامات مسئول در ایالت‌های مختلف کشور ابلاغ کرد. او به اطلاع آنها رساند که باید خودشان را برای وقوع مرگ‌های گسترده و آشوب‌های محلی در صدهزار روستای چین (یک دهم از مجموع روستاهای چین) آماده کنند. چان یون به مقامات مسئول اطمینان خاطر داد که حوادث مذکور حکومت کمونیستی چین را به خطر نخواهد انداخت. او منچوری زمان اشغال را به عنوان مثال ذکر کرد که در آن اشغالگران ژاپنی حجم عظیمی از محصولات کشاورزی روستاییان چینی را مصادره کرده بودند. چان یون گفت: «اگر ارتش اتحاد شوروی وارد خاک منچوری نشده بود، نظام اشغالگر حاکم بر این ایالت هرگز سقوط نمی‌کرد.» معنای ضمنی این حرف این بود که: اعمال یک زور حیوانی (شبه ژاپنی‌های اشغالگر) تضمین خواهد کرد که دهقانان چینی هرگز علیه رژیم کمونیستی دست به شورش و انقلاب نخواهند زد، بنابراین می‌توان با خیال راحت حداکثر محصولات کشاورزی آنها را مصادره کرد.

نتایج فاجعه بار و رقت بار اجرای سیاست مصادره محصولات غذایی و کشاورزی، در اوایل سال ۱۹۵۵ پدیدار شد. مائو در گزارش‌های دریافتی می‌خواند که دهقانان از فرط گرسنگی پوست درختان را می‌خورند و بچه‌های خود را به سبب بی غذایی در کوه و دشت رها می‌کنند. مائو کانال‌های متعددی برای جمع‌آوری اطلاعات از گوشه و کنار کشور داشت زیرا وی برای اعمال کنترل شداد و غلاظ خویش به این نوع اطلاعات نیاز مبرمی داشت. یکی از کانال‌های خبرگیری وی محافظینش بودند. مائو از آنها خواسته بود که گزارش‌هایی از وضعیت روستاهای زادگاهشان را به وی ارائه کنند. تصویری که آنها ارائه کردند به شدت تیره و تار بود. یکی از محافظان مائو در گزارش خود نوشته بود که حدود پنجاه درصد از خانوارهای ساکن در دهکده او از کمبود مواد غذایی در رنجند و جز برگ درخت چیزی برای خوردن ندارند. محافظ دیگری گزارش داده بود که اهالی دهکده‌اش برای زنده ماندن صرفاً متکی به علف هستند و گروه گروه از شدت گرسنگی تلف می‌شوند.

مائو از کانال‌های دیگری برد که مردم بین خودشان حرف‌هایی از این دست رد و بدل می‌کنند: «سوسیالیسم چه فایده‌ای دارد؟ ما قبلاً روغن نباتی داشتیم اما از موقعی که دست به کار ساختن سوسیالیسم شده‌ایم، روغن نباتی را از ما گرفتند» یا «حزب کمونیست دارد مردم را به کشتن می‌دهد» جائوزی یانگ^{۵۶۲} که در آن زمان یکی از مقامات ایالت «گوانگ دونگ» بود

و در دوران بعد از مائو رئیس حزب کمونیست چین شد، چنین گزارش داد که کادرهای حزب خانه‌ها را جستجو می‌کنند، دهقانان را دستگیر کرده و کتک می‌زنند تا محصولات غذایی‌شان را تحویل دهند. جائوزی یانگ اضافه کرد که کادرهای حزب خانه‌های

دهقانانی را که غذایی برای تحویل ندارند، مهر و موم می کنند. او مورد یک پیرزن را مثال زد که بعد از زندانی شدن در خانه، خود را حلق آویز کرده بود. تنها در یکی از نواحی چین به اسم «گائویائو»^{۵۶۳} ۱۱۰ نفر خودکشی کردند. با احتساب اینکه چین در آن زمان دارای بیش از ۲۰۰۰ ناحیه (یا بخش) بود می توان ارزیابی کرد که تعداد مرگ های ناشی از خودکشی در مناطق غیر شهری طی این دوران کوتاه نزدیک ۳۵۰ هزار نفر بوده است.

برخی از افراد شجاع جرئت کردند و نامه هایی خطاب به مائو نوشتند. یکی از این افراد که از زمره طرفداران سرشناس مائو بود در نامه اش نوشت که گزارش های بسیاری دریافت کرده که نشان می دهد دهقانان به دلیل غذای بسیار کمی که به آنها داده می شود از انرژی کافی برای کار کردن برخوردار نیستند. مائو در واکنش به این نوع نامه ها و گزارش ها گفت: «۱۰۰۰۰ گزارش] منظورش از ۱۰ هزار اشاره به تعداد خیلی زیاد نامه ها و گزارش هاست [در مورد مرگ انسان ها، مرگ حیوانات، حمله سارقان به نواحی غله خیز؛ ۱۰۰۰۰ گزارش تاریک...» اما مائو کاملاً بی تفاوت باقی ماند. او نگارندگان نامه ها، و از جمله آن هوادار مشهور را، تهدید به محاکمه و مجازات کرد. مائو لاقیدانه گفت: «مردم در تمام طول سال بی غذا نیستند؛ آنها فقط شش ماه با این مشکل رو به رو هستند... یا چهار ماه.» مقامات ارشد با توسل به مفهوم سنتی شعور و عقل (liang-xin) از مائو ملتمسانه خواستند که اندکی کوتاه بیاید، اما مائو با گفتن جملاتی مثل این، دُم های همگی شان را چید: «شماها بهتر است شعور کمتری داشته باشید. برخی از رفقای ما خیلی خیلی دل رحمند و به اندازه کافی بی رحم نیستند، این به معنای آن است که این رفقا به اندازه کافی مارکسیست نیستند... ما در مورد این موضوع به هیچ شعور بیشتری

نیاز نداریم! مارکسیسم در این مورد یعنی اعمالِ پی‌رحمی!»

مائو از اواسط سال ۱۹۵۵ با تبدیل کردن اجباری تمامی زمین‌های زیرکشت به مزارع اشتراکی، بر شدت فشارهای خود افزود. هدف مائو از اشتراکی کردن مزارع ایجاد تسهیل در کار مصادره محصولات غذایی بود. دهقانان تا قبل از اشتراکی شدن مزارع شخصاً محصولات کشاورزی را برداشت و در خانه‌های خود انبار می‌کردند. تنها پس از این مرحله بود که آنها می‌توانستند «سهم» دولت را از محصولات برداشتی خود بپردازند. از نظر مائو چنین روندی معیوب بود: دهقانان می‌توانستند گزارش‌های نادرست درباره حجم واقعی محصولات برداشتی خود بدهند و مقداری از این محصولات را در سوراخی پنهان کنند، و لذا یافتن تقریباً صدها میلیون سوراخ کار آسانی نبود. اشتراکی کردن مزارع باعث می‌شد که کل محصولات برداشتی مستقیماً در اختیار دولت قرار بگیرد. حالا این رژیم بود که تعیین می‌کرد چه مقدار از این محصولات سهم دهقانان است. بنا به گفته یکی از دهقانان: «به محض اینکه هر دهقانی به مزرعه اشتراکی ملحق می‌شد، تنها منبع غذایی او منحصر می‌شد به سهمیه‌ای که دولت در اختیارش می‌گذاشت.»

اشتراکی کردن کشاورزی فواید دیگری هم برای مائو داشت. حالا نظارت بر کار دهقانان با سهولت بیشتری انجام می‌گرفت. اشتراکی کردن همچنین سبب بروز پدیده «کارفرمایان پی‌رحم» شد. این افراد کسانی بودند که از طرف دولت مأمور نظارت بر کمیت و کیفیت کار دهقانان در مزارع اشتراکی بودند. از این به بعد دولت دستور داد که دهقانان باید روزی چند ساعت کار کنند و نحوه کارشان چگونه باید باشد. سرمقاله «روزنامه مردم» در اولین روز سال نوی ۱۹۵۶ روشن ساخت که هدف اصلی، واداشتن دهقانان به دو برابر کردن ساعات

کار روزانه آنهاست. مائو مخصوصاً زنان را هدف قرار داد و گفت: آنهايي که به کار در مزارع عادت ندارند از حالا به بعد بايد عادت کنند. مائو برای خفه کردن مخالفان مصادره غذا و اشتراکي کردن کشاورزي، به نوشداروي همه دردهايش متوسل شد: ايجاد وحشت و ترس. او در مه ۱۹۵۵ «برنامه پنج ساله» ديگري را اعلام کرد که تنها هدفش سرکوبي و رعب افکني هر چه بيشتربود: «ما بايد ظرف پنج سال آينده ۱/۵ ميليون ضد انقلابي را دستگير کنيم... من طرفدار دستگيري هاي بيشتري هستم... تاکيد مي کنم که دستگيري ها بايد در مقياس وسيع، در مقياس عظيم، صورت بگيرد...» مائو با استفاده از همان ادبيات زشت و بي ادبانه اي که خيلي به آن علاقه داشت، اضافه کرد: «گوزهاي من» دستورات من [گوزهاي سوسياليستي اند، لذا آنها بايد معطر و خوشبو شوند]. يعني بايد از آنها اطاعت کرد. [« هر فردي که با مصادره غذا و اشتراکي کردن مزارع مخالفت مي کرد و هر مقامي که از مخالفان طرفداري مي کرد، بلافاصله محاکمه و مجازات مي شد.

اشتراکي کردن کشاورزي گام بزرگي بود به سوي تبديل کردن چين به نظامي تماميت خواه تر. مائو در همين زمان دستور ملي کردن [دولتي کردن] صنعت و تجارت در مناطق شهري را صادر کرد تا به اين ترتيب تمامي منابع ممکن در خدمت برنامه ابر قدرتي وي قرار بگيرند. با اين وصف، صاحبان صنعت و تجارت به اندازه زمين داران روستايي مورد آزار و اذيت قرار نگرفتند. اين امر دلایل مصلحت جويانه داشت.

مائو گفت: «اين بورژواها بسيار مفيدتر از زمين داران هستند. آنها داراي مهارت هاي فني و مديريتي اند.» با اين حال، مائو طی سال هاي بعد تمامي اين استعدادهاي فني و مديريتي را به شکل حيرت انگيزي تلف کرد. علاوه بر اين، صنايع دستي زيباي چين ظرف چند سال عملا

نابود شد. سقوطِ فاحشِ سطحِ زندگی مردم باعث شد که از تعداد تعمیرگاه‌ها و شرکت‌های خدماتی نیز کاسته شود. لیو شائوچی بعدها وضعیت مذکور را اینگونه خلاصه کرد: «ما سوسیالیسم را آغاز کردیم، و همه چیز از دست رفت.»

مائو برای ترساندن کارمندان دولت و خاموش کردن اعتراضات احتمالی آنها، پاکسازی بزرگی را آغاز کرد که حداقل ۱۴/۳ میلیون زن و مرد حقوق بگیر چینی را در بر می گرفت. همه کارمندان موظف شدند که در جلسات بازجویی، اعتراف نویسی و اطلاعات دهی شرکت کنند. آنها باید در جلسات عمومی متعدد اقدام به انتقاد از خود می کردند. بسیاری از آنها شکنجه فیزیکی شدند. رژیم از دفاتر ادارات و خانه های مسکونی کارمندان، ورزشگاه ها و خوابگاه های دانشگاه ها برای نگهداری کارمندان زندانی استفاده کرد. مائو فتوا صادر کرد: «ضد انقلابیون خانه کرده در ادارات دولتی حدود ۵ درصد از مجموع کارمندانند.» به این ترتیب باید ۷۱۵۰۰۰ کارمند ضد انقلابی شناسایی، محکوم و مجازات می شدند. اعدام نیز از جمله مجازات ها بود. مائو در واقع علامت هایی داد مبنی بر اینکه تعداد قربانیان هر چه بیشتر باشد نتیجه مطلوب تری به دست خواهد آمد. در یکی از دستورالعمل های او این جمله به چشم می خورد: «هر زمان که از این رقم فراتر برویم [یعنی از ۵ درصد] می توان گفت که به اهداف مورد نظر دست یافته ایم.»

این «کارزار پاکسازی» توأم بود با اعمال فشار بر نویسندگان و هنرمندان. مائو با همان دقت و نظم مثال زدنی اش از همان لحظه ای که قدرت را در چین به دست آورد، سرکوب فرهنگ را آغاز کرد. صنعت سینما تقریباً تعطیل شد. در سال ۱۹۵۰، سی و نه فیلم بلند در چین تولید شده بود. اما در سال ۱۹۵۲، فقط ۵ فیلم بلند در چین تولید شد. مائو در سال ۱۹۵۴ ریشه کنی نویسندگان، مورخین و پژوهشگران بزرگ غیر کمونیست را شدت بیشتری بخشید. برخی از این چهره های فرهنگی قبلاً به تایوان یا دیگر کشورها گریخته بودند. آنهایی که در سرزمین اصلی چین باقی مانده بودند جرئت ابراز نظر

مستقلانه را نداشتند زیرا رژیم مائو چنین استقلال نظری را مطلقاً تحمل نمی کرد. مائو برای ترساندن فرهنگیانِ چینی، نویسنده معروفی به اسمِ هو فنگ^{۵۶۴} را که خواهان محیط هنری آزادانه‌تری شده بود و پیروانی هم داشت، هدف قرار داد.

سپس هو فنگ در مه ۱۹۵۵ علناً محکوم و زندانی شد. او بیست و یک سال بعد، در پی مرگ مائو از زندان آزاد شد، اما در این زمان پیرمردی بود عقل باخته و رو به مرگ.

قضیه هو فنگ با تیت‌های درشت در مطبوعات دولتی چین به چاپ رسید. بزرگ‌نمایی این قضیه هدف دیگری را نیز دنبال می کرد:

ترساندن مردم از نگارش افکارشان بر روی کاغذ و تبادل نظر کتبی با یکدیگر. نامه‌هایی که هو فنگ و پیروانش با هم رد و بدل کرده بودند در مطبوعات دولتی چین به چاپ رسید. این نامه‌ها که حاوی

انتقاداتی از رژیم بود به عنوان مدرک جرم علیه نویسندگان آنها مورد استفاده قرار گرفت. مردم تدریجاً از نوشتن افکار خود بر روی کاغذ

بیمناک شدند. آنها نه فقط جرئت چنین کاری را نداشتند بلکه از بیان افکار خود نیز می‌ترسیدند. خود سانسوری ماحصل طبیعی چنین

رویکردی بود. رژیم مائو عملاً کاری کرد که مردم چین قادر به قضاوتِ آزادانه و مستقلانه در خصوص مسایل کشورشان نباشند.

ترور و رعب افکنی کارگرافتاد. مائو در آغاز سال ۱۹۵۶ به مقامات ارشد رژیم گفت:

«نیمه نخست سال ۱۹۵۵ گند و افتضاح بود... ابرهای سیاه همه

آسمان را پوشانده بود... نفرین‌ها در همه جا علیه ما در جریان بود.

مردم می‌گفتند که ما آدم‌های خوبی نیستیم. همه این حرف‌ها فقط

به خاطر مقداری غله بود] که ما از آنها گرفته بودیم. [اما در نیمه دوم

سال ۱۹۵۵، نفرین‌ها ناپدید شدند. برخی حوادث شادی‌آور به وقوع

پیوست. تولید فراوان محصولات کشاورزی و اشتراکی کردن مزارع دو حادثه بزرگ و شادی آور بودند، و بعد پاکسازی ضدانقلابیون را داشتیم که این یکی هم حادثه شادی آوری بود.»

«حادثه شادی آور» دیگری که مائو درباره اش هیچ حرفی نزد، حادثه ای بود که از هر حیث مهم ترین «حادثه شادی آور» زندگی وی به شمار می رفت. مائو چیزی را به دست آورده بود که از جان برایش عزیزتر بود: تکنولوژی اولیه ساخت بمب اتمی.

مائو در سال ۱۹۵۳ از طریق طولانی تر کردن جنگ کره تلاش ناموفقی کرده بود تا از مسکو بمب اتمی بگیرد. اما او به زودی پی برد که راه دیگری برای رسیدن به این هدف وجود دارد و آن «آغاز» جنگ دیگری است؛ جنگی که بهانه ظاهری اش تایوان بود. پکن در جولای ۱۹۵۴ علل اتمی از خود نشان داد مبنی بر این که مشغول آماده کردن خویش برای حمله به تایوان است. چوئن لای به مسکو رفت تا این پیام مائو را به کرملین تحویل دهد: ما باید برای «آزاد کردن تایوان» بجنگیم.

در واقع، رؤسای ارتش چین به اطلاع مائو رسانده بودند که شانس کمی برای عبور موفقیت آمیز از دریا و تسخیر جزیره تایوان وجود دارد. مائو هم پذیرفته بود که تا زمانی که آمادگی نظامی لازم را به دست نیاورده دست به چنین حمله ای نزند. هدف اصلی از جار و جنجال در مورد حمله قریب الوقوع چین به تایوان ایجاد شرایطی بود تا آمریکا را وادار به تهدید اتمی چین بکند. اگر این اتفاق می افتاد، آن وقت شوروی مجبور می شد احتمال حمله متقابل اتمی به آمریکا را، در صورت حمله اتمی آمریکا به چین کمونیست، مد نظر قرار دهد. مائو چنین می پنداشت که برای شوروی راحت تر خواهد بود که سلاح اتمی را در اختیار چین بگذارد تا خودش (شوروی) مستقیماً وارد

مواجهه اتمی با آمریکا شود.

رژیم چین کمونیست در سوم سپتامبر ۱۹۵۴ به ارتش خود دستور داد که با استفاده از آتش توپخانه، جزیره «کیموی»^{۵۶۵} را که در چند کیلومتری ساحل چین قرار دارد و همگان آن را نقطه آغاز هر حمله‌ای به تایوان تصور می‌کردند، گلوله‌باران کند. این اقدام باعث بروز «اولین بحران تنگه تایوان» شد. واشینگتن بحران مذکور را موضوعی میان خود و پکن تلقی می‌کرد، اما این در واقع حقّ‌ای بود از سوی مائو برای اعمال فشار بر روی مسکو (جهت دریافت بمب اتمی). نیکیتا خروشچف^{۵۶۶}، که به تازگی مقام شماره یک کرم‌لین را از آن خویش ساخته بود، کمی بعد از آغاز حمله چین عازم پکن شد تا در مراسم پانزدهمین سالگرد تأسیس جمهوری خلق چین در اوّل اکتبر ۱۹۵۴ شرکت کند. گروهی از مقامات بلندمرتبه شوروی خروشچف را در این سفر همراهی می‌کردند. ورود چنین هیأت بلندمرتبه‌ای به رهبری قدرتمندترین مرد شوروی به چین، چیزی بود که در دوران استالین حتی تصورش هم ناممکن بود. خروشچف آمده بود تا بهترین روابط ممکن را با چینی‌ها برقرار کند. او خواهان رفع تمامی بی‌عدالتی‌های گذشته (زمان استالین) شد و پیشنهاد کرد که ملحقات محرمانه پیمان ۱۹۵۰ شوروی و چین که ناقض منافع چین بود، ملغی شود. خروشچف همچنین موافقت کرد که تجهیزات لازم برای ۱۴۱ کارخانه تسلیحاتی در دست ساخت چین را تأمین کند، ۱۵ پروژه صنعتی عظیم دیگر را به رژیم مائو بفروشد، و یک وام ۲۵۰ میلیون روبلی جدید به چینی‌ها بدهد.

مائو بلافاصله همه این پیشنهادها را پذیرفت و از خروشچف خواست که به وی برای ساختن بمب اتمی به منظور بازدارندگی آمریکایی‌ها کمک کند. خروشچف از مائو پرسید که چه عاملی می‌تواند باعث

حمله اتمی آمریکایی‌ها به چین شود؟ مائو پاسخ داد: بحران تایوان. خروشچف سعی کرد با گفتن این قول که چین در زیر چتر اتمی شوروی کاملاً محفوظ است و اگر چین مورد حمله اتمی قرار بگیرد شوروی دست به حمله متقابل خواهد زد، مائو را از ادامه ساخت بمب اتمی منصرف کند. خروشچف همچنین دلیل اقتصادی آورد که ساختن بمب اتمی هزینه بسیار زیادی برای چین دارد. مائو طوری واکنش نشان داد که انگار این حرف غرور ملی‌اش را جریحه‌دار ساخته است. خروشچف نیز متقابلاً از واکنش مائو رنجیده خاطر شد، اما با این حال از سر کراهت به مائو قول داد که موضوع کمک شوروی به چین در زمینه ساخت یک راکتور اتمی را مورد بررسی قرار خواهد داد.

مائو اندکی بعد از رفتن خروشچف با گلوله باران کردن جزایر تحت تسلط ملی‌گرایان در تنگه تایوان بر ابعاد این بحران جنگی افزود. آیزنهاور، رئیس‌جمهور آمریکا، با اعلام موافقتِ خویش در مورد امضای پیمان دفاعی دو جانبه با تایوان، واکنش نشان داد. مائو بر شدت حملات ارتش خود افزود و طوری جلوه داد که انگار به زودی جزایر کیموی و ماتسو و دیگر جزایر تحت کنترل ملی‌گرایان را تسخیر خواهد کرد. مائو محاسبه کرده بود که آمریکا به واسطه چنین تحریکاتی، نهایتاً مجبور به تهدید اتمی چین خواهد شد. آمریکا در مارس ۱۹۵۵ اعلام کرد که تحت شرایط خاصی مجبور به استفاده از تسلیحات اتمی خواهد شد. آیزنهاور طی یک کنفرانس مطبوعاتی در شانزدهم مارس ۱۹۵۵ با استفاده از کلماتی سنجیده اعلام کرد: «نمی‌توانم بفهمم که چرا ما نباید از این تسلیحات [اتمی] استفاده کنیم؛ این تسلیحات هم درست مثل فشنگ و دیگر چیزهایی است که در جنگ مورد استفاده قرار می‌گیرد.» مائو به آنچه که هدفش بود

دست یافته بود: حالا چنین به نظر می‌رسید که چین واقعاً در معرض خطر حمله اتمی آمریکا قرار داد.

خروشچف که دوست نداشت درگیر یک رویارویی اتمی با آمریکا شود این تصمیم مهم را اتخاذ کرد که به چین برای ساختن بمب اتمی کمک فنی بکند.

در همین زمان رگه‌های پرباری از سنگ معدن اورانیوم در ایالت گوانگشی کشف شد. مائو از شنیدن این خبر دستخوش هیجان بسیاری شد. او بلافاصله دستور داد که مسئولین امروز چهاردهم ژانویه برای نشان دادن جزئیات کشف اورانیوم در جلسه‌ای شرکت کنند. لیو جی^{۵۶۷}، رئیس اداره زمین‌شناسی چین، به خاطر می‌آورد که:

«من سنگ معدن اورانیوم را روی میز گذاشتم و بعد دستگاه سنجش میزان اورانیوم را روی آن کشیدم. دستگاه شروع کرد به صدا کردن: گا، گا، گا... صد مائو با تمام وجود محو این صحنه شده بود. او مثل بچه‌ها می‌خندید. بعد خودش دستگاه سنجش اورانیوم را روی سنگ معدن کشید، و دوباره به صدای گا، گا، گا ی آن گوش داد... موقع خدا حافظی، مائو دستم را گرفت و به من گفت: لیو جی دلم می‌خواهد بدانی که این کاری که داری می‌کنی سرنوشت ما را رقم خواهد زد!»

کمی بعد ضیافتی برپا شد. مائو گیلانش را بالا برد و اینگونه آرزو کرد: «به سلامتی روزی که ما دارای بمب‌های اتمی خودمان باشیم؛ روزی که باید در سریع‌ترین زمان ممکن فرارسد!»

روس‌ها در ماه آوریل همان سال موافقت کردند که دو درخواست کلیدی چینی‌ها را که برای ساختن بمب اتمی ضروری بود برآورده سازند: نخست یک دستگاه سیکلوترون^{۵۶۸}، و دیگری یک راکتور اتمی. مائو در مسیر تبدیل کردن چین به یک ابرقدرت گام برمی‌داشت. گروه بزرگی از دانشمندان چینی برای آموزش و کسب اطلاعات لازم عازم شوروی شدند. در ماه دسامبر این خبر پخش شد که روس‌ها متعهد به احداث صنایع اتمی همه جانبه در چین شده‌اند. مائو شاد و سرمست بود. بنا به توصیه دانشمندان شوروی، برنامه دوازده ساله چینی‌ها برای تکمیل صنایع اتمی چین ترسیم و تصویب شد. مائو در روز آغازین سال ۱۹۵۶ به دستیاران خود گفت که روحیه وی هم اینک بسیار بهتر از شش سال پیش (زمان فتح چین) است. مائو که احساس می‌کرد بر بام جهان ایستاده، با لحن متکبرانه‌ای خطاب به اطرافیانش گفت: «ما باید جهان را کنترل کنیم!»

مائو در ژانویه ۱۹۵۶ در تطابق با برنامه دوازده ساله هسته‌ای چین، به

اتفاق گروهی از مقامات بلندپایه رژیم، پیش‌نویس برنامه دوازده ساله کشاورزی کشور را نیز آماده کرد. هدف اصلی این برنامه، دوشیدن هر چه بیشتر محصولات غذایی از کشاورزان به منظور پرداخت هزینه‌های گزاف «برنامه ابرقدرت شدن چین» بود؛ برنامه‌ای که به تازگی توسعه‌یافته و وارد مرحله بالاتری شده بود. این برنامه به دهقانان چین امر می‌کرد که طی دوازده سال آینده، هر سال ۵۰۰ میلیون کیلوگرم غلات تولید کنند. این در حالی بود که بالاترین مقدار تولید سالیانه غلات در تاریخ چین (در سال ۱۹۳۶) کمتر از یک سوم مقداری بود که برنامه مائو خواهان دستیابی به آن بود. و این هدف دست‌نیافتنی باید بدون هیچ کمکی از سوی دولت در زمینه سرمایه‌گذاری، یا حتی بدون تأمین کود شیمیایی، محقق می‌شد.

مائو در این مقطع با مقاومت تازه‌ای رو به رو شد؛ این بار از جانب تمامی اعضای پولیت بورو. رهبری مخالفان را چوئن لای معمولاً گوش به فرمان بر عهده داشت. او که مسئول اجرای برنامه مائو بود، از جانب لیو شائو چی نیز حمایت می‌شد. اعضای پولیت بورو متفقاً بر این باور بودند که هدف مائو (برداشت سالی ۵۰۰ میلیون کیلوگرم غلات) دست‌نیافتنی و غیرواقع‌بینانه است. مائو این عدد «۵۰۰ میلیون کیلوگرم» را بر اساس محاسبات نادرست و غیرواقعی تعیین کرده بود. اساس محاسبه وی این بود که برای تأمین پرداخت هزینه برنامه‌های صنعتی و هسته‌ای‌اش به تولید و صدور این مقدار غلات نیاز دارد. او همین عدد را به عنوان هدف اصلی «برنامه کشاورزی» اش مشخص و اعلام کرده بود. بر کسی پوشیده نبود که اجرای برنامه کشاورزی مائو منجر به دوشیدن هر چه بیشتر دهقانان می‌شد. و از آنجایی که دهقانان چینی در آن زمان غذای چندانی برای خوردن نداشتند اجرای برنامه مذکور قطعاً باعث گرسنگی و مرگ میلیون‌ها

تن از آنها بر اثر کمبود و فقدان مواد غذایی می شد.

چوئن لای با توجه به واقعیت های مذکور در فوریه ۱۹۵۶ بودجه پروژه های صنعتی چین را تا حد یک چهارم کاهش داد. چوئن لای همان قدر مایل به ابر قدرت شدن چین بود که مائو، اما وی در عین حال آماده رویارویی با این واقعیت نیز بود که کشور از منابع کافی برای تأمین هزینه های تمامی پروژه های مورد نظر مائو، آن هم به صورت هم زمان، برخوردار نیست. چوئن لای به این ترتیب تصمیم گرفت که فقط روی برنامه هسته ای و پروژه های کلیدی تمرکز کند و بودجه دیگر پروژه ها را قطع کند. این در حالی بود که پروژه های قطع بودجه شده در زمینه تولید کالاهای ضروری و مهمی همچون آهن، سیمان و الوار فعالیت می کردند. ظاهراً چاره دیگری نبود.

اما مائو خواهان اجرای تمامی پروژه ها بود؛ آن هم به طور هم زمان و بدون هیچ وقفه ای. مائو جدای از بی توجهی مطلق نسبت به امور رفاهی مردم، هیچ درک اقتصادی درستی نداشت. بنا به گفته بویی بو، مائو در این زمان از وزرای خود می خواست که گزارش های اقتصادی را برایش بخوانند و خودش هم گزارش های دریافتی را می خواند، اما او چنین کاری را شاق و ملال آور تلقی کرده و همواره گلایه می کرد که گزارش های اقتصادی فقط در بردارنده اعداد و ارقام خسته کننده اند و در آنها هیچ داستان و ماجرای وجود ندارد... یک بار که مائو داشت به گزارش یکی از وزرا گوش می داد، ابروهایش را بالا انداخت و گفت: «شنیدن این حرف ها زجرآورتر از زندانی بودن است.» (مائو هرگز در طول عمرش یک روز هم به زندان نیفتاده بود.) چوئن لای زمانی به خاطر «غرق کردن صدر مائو در اعداد و ارقام خسته کننده» مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفت. مائو حتی در مورد اعداد مهم و سراسر است نیز با مشکل مواجه بود. برای مثال او در

خواندن گزارش از پیش آماده شده‌ای درباره حجم تجارت چین با ژاپن، چند اشتباه فاحش کرد. او ابتدا رقم ۲۸۰ میلیون دلار را به عنوان حجم تجارت چین با ژاپن عنوان کرد اما بعد از ادای یکی دو جمله رقم مذکور را ۳۸۰ میلیون دلار و در انتهای گزارش ۱۰۰ میلیون دلار ذکر کرد. ادوارد کاردلی^{۵۶۹}، فرد شماره دوی رژیم کمونیستی یوگسلاوی، که در سال ۱۹۵۷ با مائو دیدار کرده بود، به خاطر می‌آورد که: «آمار و ارقام به هیچ عنوان مائو را نمی‌ترساند. او برای مثال می‌گفت: حدود دویست سال یا شاید هم چهل سال.» ایوان آرخیف^{۵۷۰}، رئیس هیأت مشاوران اقتصادی شوروی در چین، به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «مائو هیچ درکی، مطلقاً هیچ درکی، از اقتصاد نداشت.»

مائو در آوریل ۱۹۵۶ به اطلاع همکارانش رساند که بودجه اولیه نباید هیچ تغییری بکند. اما همکاران مائو برای یک بار هم که شده روی حرف خود ایستادند و بر کاهش هزینه‌ها پافشاری کردند. مائو با عصبانیت بسیار جلسه را تعطیل کرد. کمی بعد چوئن لای به دیدن مائو رفت و ملتمسانه از وی خواست که کاهش مخارج و قطع بودجه برخی از پروژه‌ها را بپذیرد. چوئن لای برای اولین بار جرئت کرده، به مائو گفت که شعور غریزی‌اش اجازه اطاعت از دستورات اخروی (مائو) را نمی‌دهد. مائو به شدت عصبانی شد، اما عملاً کاری از دستش بر نمی‌آمد. او نهایتاً مجبور شد به کاهش مخارج تن بدهد.

همکاران مائو جلوی او ایستادند زیرا آنها به چشم می‌دیدند که اجرای برنامه مائو عوارض بسیار مهیبی همچون گرسنگی و مرگ میلیون‌ها تن از مردم چین را به همراه خواهد آورد. حوادث اخیر مسکونیز باعث افزایش دل و جرئت آنها شده بود. خروشچف در بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی در بیست و چهارم فوریه ۱۹۵۶، استالین را به سبب جنایت‌ها و رفتار جابرانه‌اش محکوم کرده بود. یکی از اتهامات

استالین برنامه صنعتی کردن اجباری کشور بود که هزینه‌ها و خسارات بسیاری به جا گذاشته بود؛ برنامه‌ای که از حیث افراطی بودن یک درجه پایین‌تر از برنامه صنعتی کردن چین بود. همکاران مائو حالا شروع کرده بودند به انتقاد کردن از استالین. آنها بین خودشان از برنامه‌های صنعتی کردن اجباری استالین و از دیگر اقدامات او که شباهت‌هایی هم به برنامه‌های مائو داشت، انتقاد می‌کردند. لیو شائو چی «اشتباه عمده» استالین را سیاست دهقانی وی عنوان کرد. لو فو، رئیس سابق حزب کمونیست چین، گفت: «استالین تاکید بسیار زیادی را روی صنایع سنگین گذاشته بود... زمانی که من سفیر چین در روسیه بودم، فروشگاه‌های مسکو تقریباً خالی خالی بود، به طوری که عملاً هیچ کالایی برای فروش عرضه نمی‌شد. آنها همیشه با مشکل کمبود مواد غذایی رو به رو بودند... ما باید از این تجربیات درس بزرگی بگیریم.» چوئن لای در بیست و هشتم آوریل سال ۱۹۵۶ خطاب به اعضای شورای دولتی چین گفت: «اگر ما کشاورزی را نادیده بگیریم اشتباه بزرگی را مرتکب خواهیم شد. تجربیات اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی همگی اثبات‌کننده همین واقعیت است.» و کاملاً معلوم بود که همه این توازی‌سازی‌ها در واقع اشاراتی بودند به برنامه‌ها و عملکردهای اتخاذ شده از سوی مائو.

مائو اصلاً تصورش را هم نمی‌کرد که روزی شاهد محکومیت استالین باشد؛ آن هم در مورد موضوعاتی که در واقع هسته و محور اصلی حکومت وی بودند. مائو سعی کرد با ارائه این فرمول‌بندی ناشیانه از قافله انتقاد از استالین عقب نماند: «استالین هفتاد درصد درست، و فقط سی درصد نادرست عمل کرد.» اما از نظر مائو این سی درصد اشتباه هیچ ارتباطی با قتل‌ها، جنایت‌ها و سوء مدیریت اقتصادی

استالین نداشت بلکه عمدتاً شاملِ سوءِ برخوردهای او با شخصِ وی (مائو) می‌شد.

اما مائو نمی‌توانست به صورت علنی جلوی خروشچف بایستد؛

خروشچفی که اتحاد شوروی را اداره می‌کرد، رئیسِ اردوگاه

کمونیزست بود و قصد داشت کارخانه‌های تسلیحاتی پر شمار و نیز

بُمب اتمی به وی بدهد. و از همه مهم‌تر، محکومیت شدید و ناگهانی

استالین از سوی خروشچف، هوش و حواس مائو را تماماً معطوف این

پدیده تازه عالم سیاست (خروشچف) کرده بود. از نظر مائو، این اقدام

خروشچف کلِ اردوگاهِ کمونیست را بی‌ثبات و کل جهان را تکان

داده بود. همه اینها باعث شد تا مائو از هیبتِ خروشچف بترسد و

دچار این احساس شود که بایک سیاستمدار جسور و غیرعادی طرف

است؛ سیاستمداری که اصلاً نباید وی را دست کم شمرد. مائو چندین

بار با حالتی فکورانگه گفت: «خروشچف واقعاً دل و جرئت دارد؛ او

جرئت کرد استالین را به نقد بکشد... چنین کاری به شجاعت زیادی

نیاز دارد.»

مائو به این نتیجه رسید که باید حواسش را جمع کند. او در چنین

موقعیتی نمی‌توانست صدای مخالفِ همکارانش را، که برای مخالفت

با سیاست‌های وی به سخنانِ خروشچف ارجاع می‌دادند، خاموش

کند. مائو می‌بایست و خشمگین تصمیم گرفت پکن را ترک کند. او

می‌خواست در محیط آرام‌تر ایالت‌ها درباره حوادث جاری بیندیشد.

رؤسای ایالت‌ها (معروف به «دبیر اول‌های حزب») از بین وفادارانِ

متعصب مائو انتخاب شده بودند. آنها مجبور بودند که صد در صد با

نظرات صدر مائو موافق باشند زیرا عواملِ اجرایی رژیم در مناطق

مختلف کشور و ضامنِ اجرای دستورات مائو در گوشه و کنار کشور

پهن‌آور چین بودند.

اطرافیان و همکاران مائو به سفرهای ناگهانی و غیر برنامه‌ریزی شده او عادت داشتند، اما او این بار به شیوه‌ای کاملاً بی سابقه پکن را ترک کرد. او در نیمه‌های یک شب آوریل شخصاً به لیو یا لو^{۵۷۱}، فرمانده نیروی هوایی چین و مرید قابل اعتماد خود، تلفن کرد و از او خواست هواپیمایی را برای سفر او آماده کند. مائو جز در سال ۱۹۴۵ که استالین وی را وادار به استفاده از هواپیما کرد (در سفر به چونگچینگ)، هرگز سوار هواپیما نشده بود. او به قدری از فضای پکن دل‌گیر شده بود که می‌خواست هر چه زودتر آنجا را ترک کند.

از آنجایی که این اولین سفر هوایی مائو با یک هواپیمای چینی بود، مقدمات مفصلی تدارک دیده شد تا هم راحتی و هم امنیت او طی پرواز تامین شود. یک تخت چوبی بزرگ را در داخل هواپیما جا دادند. خدمه پرواز تا آخرین لحظه نمی‌دانستند که مسافرشان چه کسی است. آنها عاقبت متوجه شدند که مسافرشان صدر مائو است. مائو بسیار گیج و پریشان احوال به نظر می‌رسید. وی موقع آماده شدن هواپیما چنان غرق در اندیشه بود که سیگار روشنش بدون آنکه پکی به آن بزند تماماً خاکستر شد. او عاقبت به خود آمد و دستور پرواز را صادر کرد. مائو ابتدا در ووهان فرود آمد. رئیس محلی این منطقه از زمره فداییان و چاپلوسان سرشناس مائو به شمار می‌رفت. او مجسمه بزرگی از مائو را، که احتمالاً از نخستین مجسمه‌های مائو در چین بود، در سالن انتظار فرودگاه نصب کرده بود. مائو تا چشمش به مجسمه افتاد اخم کرد. این درست در دورانی بود که کیش پرستش شخصیت استالین از سوی خروشچف هدف انتقادات گسترده‌ای قرار گرفته بود. مائو از فدایی چاپلوس خود خواست مجسمه را برچیند. اما از آنجایی که وی نتوانست دقیقاً تشخیص دهد خواسته واقعی مائو چیست، لذا تصمیم گرفت مجسمه را سر جای خود نگهدارد.

مائو سپس به کانتون، مرکز ایالت جنوبی گوانگ دونگ، پرواز کرد. در اینجا دو نفر به دیدارش آمدند، فرد نخست یکی از فداییان معروف مائو و دیگری مادام مائو بود. اقامتگاه مائو در کانتون، موسوم به «جزیره کوچک» در کنار «رودخانه مروارید» واقع شده بود، بنابراین رفت و آمد کشتی‌ها و قایق‌ها متوقف و بخش عمده‌ای از رودخانه قُرق شد. ملتزمین رکاب مائو اجازه پذیرایی میهمان، دریافت نامه، برقراری تماس تلفنی و خروج از اقامتگاه را نداشتند. هوا به قدری گرم و دم کرده بود که حتی از پنج بشکه بزرگ یخ که در اتاق مائو قرار داده بودند نیز کارچندانی بر نمی‌آمد. محوطه اطراف اقامتگاه، با آن بوته‌ها و درختچه‌های حاره‌ای، غرق در زیبایی بود. اما پشه‌های ریز و درشت مسئله‌ساز شده بودند. گرد حشره‌کش «د.د.ت»^{۵۷۲} که از هنگ کنگ خریداری شده بود، حریف انبوه پشه‌ها نمی‌شد. مائو از دست خدمتکاران خود عصبانی بود و آنها را به اهمال در کشتن حشرات و پشه‌ها متهم می‌کرد.

اما آنچه که واقعاً موجب عصبانیت مائو شده بود، حوادث جاری در پکن بود. لیو شائو چی و چوئن لای، مردان شماره دو و سه مائو در پکن همچنان مشغول نادیده گرفتن آرزوهای وی بودند و حتی فشار بیشتری می‌آوردند تا بودجه چندین پروژه صنعتی نظامی دیگر قطع شود. مائو ی خشمگین تصمیم گرفت هشدار ویژه منحصر به فردی به آنها بدهد. او در اواخر ماه مه کانتون را به سوی ووهان ترک کرد تا در رود یانگسه که بزرگ‌ترین رودخانه چین است شنا کند. مائو از این طریق می‌خواست عزم محکم خود را در حمله به مخالفانش نشان دهد و نیز قدرت و توان خویش را در ادامه نبرد تا به انتها، به رخ آنها بکشد.

یانگسه در ووهان، پهن می‌شود. بسیاری از ملتزمین رکاب مائو سعی

کردند وی را از شنا در این بخش خطرناک رودخانه منصرف کنند. اما مائو احساس کرد که خطری تهدیدش نمی کند. بنا به گفته یکی از محافظین مائو، «او هیچ کار خاصی انجام نمی داد که خطر آفرین باشد.» مائو سپس خواهان شنا در «تنگه های یانگسه» شد اما به محض اطلاع از عمق زیاد آب و شدت امواج نظرش را عوض کرد. مقامات محلی ایالت ووهان، از رئیس ایالت گرفته تا مدیران و معاونان زیر دست او، همراه ماموران امنیتی جمیعاً وارد رودخانه شدند تا گرداب ها و پس موج هایش را امتحان کنند. عاقبت زمانی که مائو وارد آب شد، ده ها تن از محافظین مخصوص و آموزش دیده حلقه ای دور او تشکیل دادند. سه قایق هم از فاصله نزدیک مواظب صدر مائو بودند.

مائو سه بار عرض رودخانه را شنا کرد؛ البته نه پشت سر هم بلکه در سه فرصت جداگانه. باد شدیدی می وزید و امواج آب مرتفع بودند اما او بدون ابراز نگرانی، قدرت خویش را به نمایش گذاشت. مائو قبل از آغاز اولین شنای خود، در برابر دوربین های عکاسانی که سوار بر قایق ها بودند ایستاد و برای آنها ژست گرفت. بنا به گفته یکی از ملتزمین رکابش «مائو همچون کوهی استوار به نظر می رسید.» در آخرین روز شنای مائو باران می بارید. مسئولین محلی ده ها هزار نفر از اهالی را به کنار رودخانه آورده بودند تا از دور شاهد قدرت نمایی صدر مائو باشند. آنها شعار «زنده باد صدر مائو» سر می دادند. این خودنمایی نادر مائو در برابر انظار عمومی، راهی بود برای ابلاغ پیام به همکارانش در پکن. او قبلاً با سرودن شعری درباره شنا، عزم و اراده آهنین خود را آشکار کرده بود. در بخشی از این شعر آمده بود: «اهمیتی نمی دهم - خواه بادهای سهمگین بر من وزیدن گیرند، خواه امواج مهیب بر من کوبیدن گیرند... من از عهده همه اینها بر خواهم

آمد؛ آرام‌تر از قدم زدن در محوطه باغ...»

همکاران مائو در پکن بر سر تصمیم خود باقی ماندند. پولیت بورو در چهارم ژوئن از تصمیم‌های قبلی خود در مورد قطع بودجه و کاهش هزینه‌ها حمایت کرد، و بودجه تعداد دیگری از پروژه‌های صنعتی نظامی را نیز قطع کرد. مائو بعد از ظهر همین روز وارد پکن شد، اما حضور وی موجب بروز هیچ تغییری نشد.

لیو شائو چی در روز دوازدهم ژوئن پیش نویس مقاله‌ای را برای مائو فرستاد که نویسنده‌اش آن را به سفارش لیو نوشته و قرار بود در «روزنامه مردم» چاپ شود. هدف مقاله از عنوان آن آشکار بود: «عادت فکری ناشکیبایی.» مقاله از افرادی که «اقداماتی را فراسوی وسایل موجود طراحی می‌کنند و سعی دارند با اعمال زور به چیزهای دست نیافتنی برسند و می‌خواهند یک شبه این مسیر را بپیمایند و لذا منابع بسیاری را تلف می‌کنند» انتقاد کرده بود. در بخش دیگری از مقاله آمده بود: «این عادت ذهنی ناشکیبایی بیش و پیش از همه در بین کادرهای رهبری وجود دارد؛ کادرهایی که کشور را با اعمال زور درگیر چنین موقعیت ناگواری کرده‌اند.» این جمله آخر، به طور ضمنی انتقاد تندوتیزی بود از شخص مائو. او بعد از خواندن پیش‌نویس مقاله، با عصبانیت هر چه تمام در حاشیه آن نوشت که با چاپ آن مخالف است. اما به رغم مخالفت مائو مقاله مذکور چاپ و منتشر شد.

مسئله مائو این بود که وی در آن دوران در بلاتکلیفی به سر می‌برد. این بلاتکلیفی مائو حتی به نوعی شدیدتر از بلاتکلیفی وی در دوران استالین بود؛ استالینی که اساساً به مائو متعهد بود زیرا وی را به عنوان یک استالینیست قبول داشت. اما خروشچف استالینیسم را نفی کرده بود، و به هیچ ترتیبی هم نمی‌شد مشخص کرد که آیا این بولدوزر

روسی (خروشچف) به سراغ دیگر رهبران استالینیست، و چه بسا خود مائو، نیز خواهد آمد یا نه. علاوه بر این، خروشچف اقدام به ساقط کردن راکوشی، رهبر استالینیست حزب کمونیست مجارستان، کرده بود. راکوشی، تنها رهبر کمونیست اروپایی بود که استالین در زمان اقامت مائو در شوروی اجازه دیدار با وی را به مائو داده بود. مورد نگران کننده دیگر مربوط به کره شمالی می شد. در ماه اگوست همان سال اعضای رهبری حزب کمونیست کره شمالی با اعتماد به نفسی که از قضیه محکومیت استالین در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی به دست آورده بودند، سعی کردند کیم ایل سونگ دیکتاتور قدرتمند کره شمالی را در اجلاس پلنوم حزب از سریر قدرت به پایین کشند.

مائو هم با یک جلسه حزبی مشابه مواجه بود. قرار بر این بود که اولین کنگره حزب کمونیست چین در دوران بعد از پیروزی کمونیست ها، در ماه سپتامبر برگزار شود. مائو نمی توانست موعد برپایی کنگره را به تعویق اندازد زیرا از قبل تبلیغات زیادی درباره آن شده بود. او مجبور بود به مقررات تن بدهد زیرا بعد از اجرای محکومیت استالین از سوی خروشچف، فضای گرایش به اجرای قانون و مقررات تبدیل به فضای غالب شده بود. مائو نگران بود که مبادا همکارانش در کنگره دست به اقدام خاصی علیه او بزنند؛ اقدامی مثل پایین کشیدن او از نردبان قدرت، یا حتی صدور رای برکناری وی به اتهام زیاده روی هایش در اجرای «برنامه ابر قدرت شدن چین». تنها چند هفته پیش از این، آناستاس میکویان، نماینده خروشچف در کنگره آتی حزب کمونیست چین، بر امر سرنگونی راکوشی در مجارستان نظارت کرده بود.

مائو دست به مجموعه اقداماتی زد تا مطمئن شود که کنگره حزب

اقدام به تهدید وی نخواهد کرد. او ابتدا با دادن چند هشدار به همکارانش از آنها زهر چشم گرفت. مائو چند روز قبل از برپایی کنگره، در روز دهم سپتامبر، به همکاران خود یادآور شد که طی سال‌های گذشته با مخالفت‌های بسیاری مواجه بوده اما نهایتاً بر همه این مخالفت‌ها غلبه کرده است. او به شکل کاملاً بی‌سابقه‌ای به «اشتباهات» گذشته خود اعتراف کرد و یادآور شد که پاکسازی اوایل دهه ۱۹۳۰ و بزرگ‌ترین فجایعی که در جریان راهپیمایی بزرگ رخ داد (توچنگ و مائوتائی)، از جمله «اشتباهات واقعی» او بودند. اما این یک معذرت‌خواهی، آن چنان که در ظاهر به نظر می‌رسد، نبود. مائو در واقع از این طریق می‌خواست این پیام را در ذهن همکارانش فرو کند که: هیچ کس نمی‌تواند مرا سرنگون کند؛ هیچ کدام از این اشتباهات، هر چقدر هم که فجیع بودند، باز هیچ آسیبی به قدرت من وارد نکردند؛ بنابراین بی‌خود زور نزنید!

اما تاکتیک اصلی مائو عبارت بود از اتخاذ رُستِ مصالحه جویانه و آماده نشان دادن خود برای کسب نوعی سازش و مصالحه. مائو اجازه داد که کیش پرستش شخصیت وی اندکی تعدیل شود. او قبل از برپایی کنگره گفت: «اصطلاح اندیشه‌های مائوتسه تونگ باید از متن منشور حزب حذف شود.» با این حال، او کمی بعد با انجام تبلیغات گسترده، خود را به عنوان رهبر خردمندی که همیشه مخالف کیش پرستش شخصیت بوده مطرح ساخت، و به این ترتیب جبران مافات کرد. مائو نهایتاً ترتیبی داد که موج ضد کیش پرستش شخصیت به نفع خودش تمام شود. در پی آغاز این موج تمامی تصاویر همکاران مائو از دیوارها به پایین کشیده شد و طرح شعارهایی مثل «زنده باد فرمانده کل قوا چو ته» ممنوع اعلام شد. به این ترتیب تنها کسی که در مرکز ستایش‌ها و تعریف‌ها باقی ماند شخص صدر مائو بود.

مأو طوری رفتار کرد که انگار حاضر است امتیازات مهم دیگری هم بدهد. او برای مثال به همکارانش اجازه داد که در جریان کنگره درباره ضرورت اجرای قوانین و مقررات حرف بزنند. لیو شائو چی قول داد که کشتارهای جمعی و خشونت‌ها را متوقف و یک نظام حقوقی کارآمد را بنا کند. او گفت: «ما باید هر فردی را قانع کنیم که تا مادامی که قانون را نقض نکرده باشد، حرمت و حقوق شهروندی‌اش تضمین و رعایت خواهد شد.» یکی دیگر از رهبران حزب از «کارزارها» ی رژیم که خمیرمایه حکومت مأو بود، انتقاد کرد. با این حال، برنده نهایی کنگره شخص مأو بود. او اجازه نگارش پیش‌نویس حقوق اجرایی را داد اما بعداً هر کاری از دستش برمی‌آمد انجام داد تا این قانون طی دوران حیاتش هرگز تصویب نشود.

مهم‌ترین عقب‌نشینی مأو، تعدیل چارچوب زمانی «برنامه ابرقدرتی» بود. او در گزارش اصلی به کنگره از طرح شعار محبوبش، «بیشتر و سریع‌تر...»، خودداری کرد و اجازه داد که «برنامه ابرقدرتی» وی به جای پانزده سال در «مدت زمان طولانی‌تری» تحقق یابد. در گزارش مأو به کنگره، انتقاد لیو شائو چی در مورد شتاب فزاینده برای صنعتی کردن کشور مورد تایید قرار گرفته و اذعان شده بود که «این شتاب فزاینده بار سنگینی را روی دوش مردم گذاشته و موجب اتلاف منابع شده است.» مأو از مصادره کمتر محصولات غذایی حمایت کرد. به این ترتیب جیره غذای هر فرد چینی برای سال ۱۹۵۶ حدود ۲۰۵ کیلوگرم تعیین شد (به‌طور متوسط)، که بالاترین رقم طی دوران حکمرانی مأو به شمار می‌رود. مأو از پیشنهاد کاهش ۲۱ درصدی سرمایه‌گذاری در صنایع تسلیحاتی برای سال ۱۹۵۷ نیز حمایت کرد. نتیجه اینکه در سال ۱۹۵۷، مردم عادی چین، در قیاس با سال ۱۹۵۶، فشارهای کمتری را تحمل کردند.

با این حال، امتیازات و عقب‌نشینی‌های مذکور از نگاه مائو غیر قابل تحمل بود زیرا از شتاب اجرای برنامه‌اش می‌کاست. مائو طی یک سال آینده راه‌هایی را برای بازپس‌گیری امتیازاتِ فوق و تحکیم دوباره برنامه اصلی‌اش پیدا کرد.

بخش سی و هشتم: تضعیفِ خروشچف

(۱۹۵۶-۱۹۵۹؛ از ۶۲ تا ۶۳ سالگی مائو)

خروشچف چند ماه بعد از محکوم کردن استالین در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی به زحمت افتاد. در ژوئن ۱۹۵۶ کارگران «کارخانه استالین» در شهر پوزنان لهستان دست به اعتراض زدند که ثمره آن کشته شدن پنجاه کارگر لهستانی بود. ولادیسلاو گومولکا^{۵۷۳}، رهبر سابق حزب کمونیست لهستان که به دستور استالین دستگیر و زندانی شده بود، دوباره قدرت را در دست گرفت. او اعلام کرد که از روابط بالنسبه مستقل تر لهستان با شوروی حمایت می کند. روس ها در نوزدهم اکتبر به اطلاع مائو رساندند که اوضاع لهستان بحرانی است و لذا آنها در فکر حمله نظامی به این کشور هستند.

مائو احساس کرد که فرصت مناسبی برای تضعیف خروشچف حاصل شده. برنامه مائو این بود که با اعلام بیزاری از «دخالتِ نظامی شوروی در لهستان»، خود را به عنوان حامی و قهرمان لهستان مطرح کند. از آنجایی که اعلام چنین موضعی می توانست سبب مواجهه مائو با خروشچف شود، او به طور دقیق و همه جانبه ای قضیه را مورد بررسی قرار داد. مائو در بعد از ظهر بیستم اکتبر اعضای پولیت بورو را فراخواند تا آنها را در جریان موضوع گذارد. هیچ کدام از اعضای پولیت بورو نظر محتاطانه ای ارائه نکرد. به این ترتیب مائو در حالی که رو بدوشامبر حوله ای اش را به تن داشت، یودین سفیر شوروی در چین را احضار کرد تا به او بگوید: اگر ارتش شوروی در لهستان به زور متوسل شود ما شما را علناً محکوم خواهیم کرد. مائو از یودین خواست که فی المجلس به خروشچف زنگ بزند و این پیغام را به وی ابلاغ کند. مائو در این زمان به این نتیجه رسیده بود که خروشچف آدم

«بی‌عرضه‌ای است که جز فاجعه درست کردن کار دیگری بلد نیست.» آن حالتِ بهت و احترامی که مائو قبلاً برای خروشچف قائل بود (در پی محکومیت استالین)، حالا تماماً دود شده و به آسمان رفته و جای خود را به نوعی حس اعتماد به نفس داده بود. او احساس می‌کرد که از آسیب‌پذیری خروشچف می‌تواند به نفع خودش استفاده کند.

خروشچف قبل از ارسال پیامِ یودین به کرملین، تصمیم گرفته بود برای حل معضل لهستان از قدرت نظامی استفاده نکند. او در بیست‌ویکم اکتبر از حزب کمونیست چین و چهار حزب کمونیستِ حاکم دیگر دعوت کرد برای بحث درباره بحران لهستان به مسکو بیایند. مائو تصمیم گرفت لیو شائو چی را بفرستد. لیو موظف شده بود که از «شووینیسْمِ قدرت طلبانه» روس‌ها و قصدِ آنها برای «دخالِ نظامی در لهستان» انتقاد کند. لیو در مسکو پیشنهاد کرد که رهبری شوروی اقدام به «انتقاد از خود» کند. مائو از این طریق می‌خواست ریاستِ خروشچف بر بلوک کمونیست را تضعیف کرده و سپس برای ریاست خودش تلاش کند. ریاست بر بلوک کمونیست آرزو و رؤیای مائو بعد از مرگ استالین بود.

درست در چنین مقطع حساسی بود که مجارستان، یکی دیگر از اقمار اتحاد شوروی، قیام کرد. قیام مجاری‌ها تا آن هنگام بزرگ‌ترین قیام در جهان کمونیست به شمار می‌رفت. این قیام صرفاً کوششی برای کسب استقلال بیشتر از مسکو نبود (آن چنان که در مورد قیام لهستانی‌ها صدق می‌کرد) بلکه کوششی بود برای ساقط کردن رژیم کمونیستی و خارج ساختن مجارستان از اردوگاه کمونیست. روس‌ها در بیست‌ونهم اکتبر تصمیم گرفتند سربازانشان را از پایگاه‌های داخلِ مجارستان بیرون بکشند. روس‌ها پکن را از این قصد خود مطلع

کردند. مائو که تا این لحظه از عقب کشیدن کامل ارتش شوروی از اروپای شرقی طرفداری می کرد، ناگهان متوجه شد که رژیم کمونیستی مجارستان در صورت خروج سربازان روسی از این کشور بلافاصله سقوط خواهد کرد. مائو بنابراین در روز بعد قویاً به شوروی توصیه کرد که ارتش خود را در مجارستان حفظ و از آن برای سرکوب قیام استفاده کند. حفظ اروپای شرقی در اردوگاه کمونیست مرجح بود بر تضعیف خروشچف. مائو به این نتیجه رسیده بود که اگر اردوگاه کمونیست فروپاشد تلاش وی برای ریاست بر این اردوگاه نیز بی معنا و فاقد ارزش خواهد بود.

روس ها در اوّل نوامبر، تغییر عقیده دادند. آنها سربازان خود را در مجارستان نگه داشتند و سپس از وجود این سربازان برای سرکوبی خونین قیام مجارها استفاده کردند. اذعان به این واقعیت که وجود سربازان شوروی برای حفظ حاکمیت اقمار کمونیستی شوروی در اروپای شرقی ضروری است، ضربه ای بود به نقشه های مائو برای شل تر کردن چنگال های مسکو. اما او کوتاه نیامد. مائو در روز چهارم نوامبر، زمانی که بیش از ۲۰۰۰ تانک روسی در حال ورود به بوداپست پایتخت مجارستان بودند، به پولیت بوروی حزب کمونیست چین گفت: «مجارها باید راه نوینی برای کنترل کشورشان بیابند - و ما باید به آنها کمک کنیم.» منظور اصلی مائو این بود که اگر رژیم های اروپای شرقی از روش حکومتی وی الگوبرداری کرده و منفرداً اقدام به نابودی بی رحمانه مخالفانشان بکنند، در این صورت برای ادامه حکومت هایشان متکی به تانک های روسی نخواهند بود. مائو قبلاً در سال ۱۹۵۴، افکار و اندیشه های خود را درباره کشورداری به آندراس هگدوش^{۵۷۴}، نخست وزیر مجارستان در هنگام آغاز قیام عمومی، ارائه کرده بود. هگدوش به ما گفت مائو به او توصیه کرده بود کنترل تمام

عیار خود را بر روی ارتش حفظ کند. مائو تلویحاً به هگدوش یادآور شده بود که رژیم مجارستان باید از طریق کشتارِ عمومی قدرت خود را چالش‌ناپذیر سازد. بنا به گفته پنگ دی هوای، رئیس ارتش چین، زمانی که مائو با خبر شد تیتو در یوگسلاوی اقدام به دستگیری میلوان جیلاس^{۵۷۵} مخالفِ آزادیخواه خود کرده است، «لبخندِ شادمانانه‌ای زد و چهره‌اش نورانی شد.» مائو قصد داشت روش‌های استالینیستی خود را به رژیم‌های کمونیستی اروپای شرقی عرضه و ترویج کند. او امیدوار بود که این رژیم‌ها از الگوی سرکوب‌وی تقلید کرده و رهبری او را بر اردوگاه کمونیست بپذیرند.

مائو در ژانویه ۱۹۵۷ چوئن لای را به لهستان فرستاد تا شاید گومولکا را به زیر رهبری مائو سوق دهد. چوئن لای به اطلاع گومولکا رساند: «راه کلیدی برای حل تمامی مسایل حمله به نیروهای راست‌گرا و ضد انقلابیون پنهان است... شما باید هر کدام از این گروه‌ها را در زمان خاص به صورت جداگانه هدف حمله قرار بدهید.» این توصیه هیچ جذابیتی برای گومولکا، که سال‌های زیادی را در زندان استالین سپری کرده بود، نداشت. گزارشی که چوئن لای از این سفر به مائو ارائه کرد حکایت از این دارد که پکن توفیقی در جذب گومولکا به دست نیاورد: «رهبری لهستان درست است... اما هنوز مسئله اصلی را در نیافته است.» مائو چند ماه بعد دوباره از طریق نماینده‌اش در مسکو به گومولکا توصیه کرد که محکم به قدرت بچسبد و برای موفقیت در این کار از خشونت استفاده کند. اما مائو توفیق زیادی در این امر پیدا نکرد. گومولکا نمی‌خواست یک جبار بشود.

مائو امیدوار بود که با تحریک لهستانی‌ها بتواند از سوی آنها به عنوان رئیس اردوگاه کمونیست پیشنهاد شود. شیوه غامض مائو برای رسیدن به هدف مذکور بیان این حرف به گومولکا بود: «اردوگاه

کمونیست باید توسط اتحاد شوروی رهبری شود.» مائو با گفتن این حرف در واقع سعی داشت موضوع «چه کسی باید رهبر باشد» را در ذهن گومولکا و لهستانی‌ها جا بیندازد. در این صورت می‌شد انتظار داشت که آنها مائو را به عنوان یک رهبر بالقوه برای هدایت اردوگاه کمونیست مدّ نظر قرار دهند. اما گومولکا هر گاه چوئن لای و دیگر نمایندگان مائو بحثِ فوق را مطرح می‌کردند، ابروهای خود را به نشانه مخالفت در هم می‌کشید.

آنچه لهستانی‌ها می‌خواستند آزادی بیشتر بود و نه استالینیسم بیشتر یا فقر بیشتر. یک تصویر زنده از شکاف عمیق میان خیال‌پردازی مائو و واقع‌گرایی لهستانی‌ها زمانی آشکار شد که گروهی از میهمانان لهستانی به مائو گفتند که هموطنان آنها از بابت پایین بودن سطح استاندارد زندگی‌شان ناخرسند هستند و حزب کمونیست لهستان احساس می‌کند که باید برای برآورده ساختن خواسته‌های ملت کاری بکند. مائو جواب داد: «من معتقد نیستم که سطح استاندارد زندگی در لهستان پایین است. اتفاقاً خیلی هم بالاست. هر لهستانی روزی دو تا سه هزار کالری می‌خورد، در حالی که ۱۵۰۰ کالری کفایت می‌کند. اگر مردم احساس می‌کنند به کالاهای مصرفی خیلی کمی دسترسی دارند، پس شما رژیم باید بر شدت تلاش‌های تبلیغاتی خود اضافه کنید.» یک دیپلمات لهستانی در پی این دیدار نوشت: «لهستانی‌ها دریافتند که کمک چینی‌ها نمی‌تواند طولانی مدت و قابل اتکا باشد زیرا برنامه چینی‌ها به مراتب ضد مردمی‌تر از برنامه شوروی‌ها بود.»

مائو زمانی که پی برد چوئن لای نتوانسته لهستانی‌ها را ترغیب کند که پیشنهادِ زعامت وی را بر اردوگاه کمونیست ارائه کنند، ناگهان به سراغ یوگسلاوی رفت؛ کشور کمونیستی که شدیداً ضد مسکو بود.

نماینده ویژه مائو در ژانویه ۱۹۵۷ خواهان یک ملاقات کاملاً محرمانه با تیتو، دیکتاتور یوگسلاوی، شد. نماینده مائو در این ملاقات از تیتو خواست که در کنار چین حامی اصلی «اجلاس جهانی احزاب کمونیست» باشد؛ اجلاسی که قرار بود به زودی در پکن برگزار شود. استدلال طرف چینی این بود که حزب کمونیست شوروی بدنام‌تر از آن است که کسی به حرف‌هایش گوش دهد لذا باید رهبری جدیدی بر اردوگاه کمونیست حاکم شود. مائو درست در همین لحظات، مشغولِ لجن مالی شخصیتِ تیتو در برابر مقاماتِ بلندپایه چین بود. او از تیتو و گومولکا به عنوان «دشمنان» یاد کرد. گرم گرفتنِ مائو با این دو کشور کمونیستی کاملاً از سر فرصت‌طلبی بوده و صرفاً برای این واقعیت اتکا داشت که کشورهای مذکور بیش از هر کشور کمونیست دیگری ضد شوروی بودند. تیتو بعد از شنیدنِ پیشنهاد مائو نه تنها حاضر به پذیرفتن آن نشد بلکه در اجلاس پکن نیز شرکت نکرد. مائو هم‌زمان در تلاش بود تا از طریق وادار کردن روس‌ها به تحقیر خویش، کرم‌لین را ضعیف‌تر کند. چوئن لای در ژانویه ۱۹۵۷ در مسکو از رهبران حزب کمونیست شوروی خواست که در ملاء عام از خویش انتقاد کرده و این بار با توجه به نظرات مائو عملکرد استالین را مورد ارزیابی مجدد قرار دهند. روس‌ها واکنشِ بسیار تندی به هر دو خواسته مذکور نشان دادند. مائو موقعی که از واکنش روس‌ها باخبر شد، ناراحتی خود را سر چوئن لای خالی کرد. مائو در دیداری با رؤسای ایالت‌های چین گفت: «من تلفنی به رفیق چوئن لای گفته بودم که این آدم‌ها روس‌ها به سبب دستاوردهای مادی‌شان تبدیل به مشتی کوتوله‌های احمق شده‌اند، و بهترین شیوه برخورد با این افراد ناسزا باران کردن درست و حسابی آنهاست. اینها واقعاً چه چیزی دارند؟ آیا چیزی بیشتر از ۵۰ میلیون تُن فولاد، ۴۰۰ میلیون تن

زغال سنگ، و ۸۰ میلیون تُن روغن دارند؟... واقعاً که چه چیزهای مهمی دارند!» مائو با بیان این حرف‌ها قصد داشت دلیل اصلی شکست برنامه‌اش (برنامه برکناری خروشچف و نشستن بر جای او) را ضعف اقتصادی چین عنوان کند.

مائو دلایل دیگری هم برای نومیدی داشت. درست در همان زمانی که بحرانِ مجارستان رخ داد، خاورمیانه درگیر بحرانی «کانال سوئز» شد. مصر در جولای ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی اعلام کرد. اسرائیل در بیست و نهم اکتبر، و در هماهنگی محرمانه با انگلستان و فرانسه، به مصر حمله کرد.

تن مائو برای حمایت کردن از مصر و رهنمود دادن به این کشور می‌خارید. مائو دستور داد سلسله تظاهرات عظیمی علیه بریتانیا و فرانسه در سراسر چین برگزار شود. حدود ۱۰۰ میلیون چینی در این تظاهرات شرکت کردند. یکی از میهمانان که از اسپانیای تحت حاکمیت ژنرال فرانکو^{۵۷۶} به چین آمده بود درباره یکی از این تجمعات که در پکن شاهد آن بود، نوشت:

«خیلی بدتر از تظاهرات فاشیست‌ها بود. رهبران حزب به صف ایستاده بودند و هر کدام شعار می‌داد و جمعیت آن را تکرار می‌کرد. این یک تظاهرات واقعی نبود... خیلی خسته‌کننده و ملال‌آور بود.» مائو سفیر مصر در چین را فرا خواند تا توصیه‌های گوناگونی به وی ارائه دهد. این توصیه‌ها طیف گسترده‌ای را شامل می‌شد؛ از نحوه برخورد با ملک فاروق^{۵۷۷} تبعیدی تا راه‌های جلوگیری از ترور جمال عبدالناصر^{۵۷۸} رئیس جمهوری مصر. مائو به سفیر مصر توصیه کرد که «تجربه چین را مورد مطالعه قرار بدهید که واقعاً ارزش بسیار زیادی برای مطالعه دارد.» مائو بدون این که سعی در مخفی کردن رقابتش با شوروی بکند، به سفیر مصر گفت: «اتحاد شوروی هر کمکی از دستش برآید به مصر ارائه خواهد کرد. چین هم دوست دارد که بیشترین کمک را به مصر بکند؛ و البته کمک‌های مایی هیچ قید و شرطی است.» یعنی که کمک شوروی با قید و شرط است! [هر چیزی را که نیاز دارید فقط اسم ببرید تا در اختیارتان بگذاریم... کمک‌های ما بلاعوض است... اگر شما اصرار به بازپرداخت این کمک‌ها دارید، می‌توانید آن را ظرف صد سال آینده بپردازید.] چین ۲۰ میلیون فرانک سوئیس نقداً به عبدالناصر کمک کرد، و توازن تجاری یک‌جانبه چین و مصر را کاملاً به نفع مصر تغییر داد.

مائو به حدی علاقمند به ایفای نقش در بحران خاورمیانه بود که در سوم نوامبر برنامه جنگی پیشنهادی خود را به عبدالناصر ارائه کرد. مائو طبق معمول پیشنهاد کرده بود که گوشت‌های دم‌توپ را در اختیار مصری‌ها بگذارد: ۲۵۰ هزار داوطلب چینی. عبدالناصر این پیشنهاد را نپذیرفت. به این ترتیب، هم «داوطلبان چینی» شانس آوردند و هم مائو. زیرا چین هیچ راهی برای اعزام این تعداد سرباز به خاورمیانه نداشت.

عبدالناصر به این پیشنهاد توجه کمی کرد. محمد حسن هیکل^{۵۷۹}، مشاور ارشد عبدالناصر، به ما گفت که رئیس جمهور مصر برنامه پیشنهادی مائو را در زیرانبوه نامه‌ها و گزارش‌های دریافتی‌اش گذاشت. آنچه عبدالناصر بیش از همه می‌خواست تسلیحات بود. او تصمیم گرفته بود در بهار همان سال حکومت پکن را به رسمیت بشناسد تا در صورت تحریم تسلیحاتی مصر بتواند از طریق چین، که عضو سازمان ملل متحد نبود، به سلاح‌های روسی دست یابد. در ماه دسامبر زمانی که قاهره خواهان تسلیحات شد، چین بلافاصله جواب داد که آماده است هر سلاحی را که تولید می‌کند مجاناً در اختیار مصری‌ها بگذارد. اما چینی‌ها فقط سلاح‌های سبک از قبیل مسلسل تولید می‌کردند. مصری‌ها ترجیح دادند که این پیشنهاد چین را نپذیرند. مائو متوجه شد که به حاشیه رانده شده است. این قضیه باعث شد که وی در شتاب بخشی به «برنامه ابرقدرتی»‌اش و در دستیابی به بمب اتمی، ناشکیباتر از پیش شود؛ چرا که در غیر این صورت، به قول خودش، «مردم» جهان [اصلاً به حرف‌هایت گوش نخواهند داد.]

مائو برای رسیدن به اهداف فوق به فروشچف نیاز داشت. مائو خوش شانس بود زیرا فروشچف هم به او نیاز داشت. فروشچف که به دشواری توانسته بود ناآرامی‌های لهستان و مجارستان را سرکوب کند حالا بایک بحران داخلی مواجه شده بود. مولوتف، مالنکف و گروهی از استالینیست‌های قدیمی در ژوئن ۱۹۵۷ برای سرنگونی فروشچف دست به کار شدند. فروشچف مانع از موفقیت آنها شد اما به این نتیجه رسید که به حمایت صریح احزاب کمونیست خارجی نیازمند است. همه رهبران احزاب کمونیست جهان حمایت کامل و همه جانبه خود را از فروشچف اعلام کردند؛ البته به جز مائو. بنابراین

خروشچف، میکویان را روانه چین کرد تا با مائو دیدار کند. این دو در شهر بندری و جنوبی «هانگ جو» با یکدیگر دیدار کردند. مترجم میکویان به ما گفت: «تصور می کنم آنها [چینی ها] خواهان اعزام مقام مهم تری از سوی شوروی به چین بودند.» مائو آن شب اجازه داد که میکویان همه حرف هایش را بزند. او بعداً سر خود را به طرف وانگ جیا شیانگ، سفیر چین در شوروی، برگرداند و به وی گفت: «وانگ پیر، تلگراف ما کجاست؟» این تلگراف، که حاوی حمایت مائو از خروشچف بود، از مدتی قبل آماده شده بود و برای ارسال فقط به دستور مائو نیاز داشت. مائو قطعاً خواهان حمایت از خروشچف بود زیرا فارغ از تمامی مسایل، این فرد قدرت اصلی در کرملین را در اختیار داشت. مائو فقط می خواست خروشچف شخصاً از وی تقاضای حمایت کند، تا به این ترتیب نرخ خدمات خودش را هم بالا ببرد. چین بلافاصله خواستار مذاکره با شوروی در مورد امضای توافقنامه ای جهت انتقال تکنولوژی تولید سلاح به چین شد.

خروشچف با روی بسیار خوش واکنش نشان داد. او گفت کمک به چین برای تولید بمب اتمی، موشک و هواپیمای جنگنده پیشرفته، مایه خوشحالی اش خواهد شد. کاشف به عمل آمد که مسکو به حمایت بیشتر مائو نیاز دارد. قرار بود در روز هفتم نوامبر، به مناسبت چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب بلشویکی بزرگ ترین «اجلاس احزاب کمونیست جهان» در مسکو برگزار شود. مسکو برای برپایی مناسب و شایسته این اجلاس به حضور مائو نیاز داشت.

مائو از این موقعیت نهایت استفاده را کرد. او گفت تنها به شرطی در اجلاس مسکو حاضر می شود که روس ها ابتدا توافقنامه ای را با چین در مورد تضمین تحویل «مواد و مدل های لازم برای تولید یک بمب اتمی و وسایل پرتاب کننده آن» امضا کنند. مسکو در پانزدهم اکتبر،

سه هفته قبل از آغاز اجلاس، قراردادِ سرنوشت‌سازی را با مائو امضا کرد که بر اساس آن نمونه یک بمب اتمی در اختیار چینی‌ها قرار می‌گرفت. به وزرای روسی گفته شد: «هر چیزی را که چینی‌ها برای ساختن بمب اتمی نیاز دارند، در اختیارشان بگذارید.» به این ترتیب بسیاری از کارشناسان موشکی شوروی ناگهان به چین انتقال یافتند که این موضوع، بنا به گفته یک کارشناس روسی، باعث بروز «صدماتی» به برنامه‌های موشکی شوروی شد.^{۵۸۰} کارشناسان روسی به چینی‌ها در انتخاب پایگاه‌هایی در داخل کشورشان برای آزمایش‌های اتمی و موشکی کمک کردند.

گرچه ایگور کورچاتف^{۵۸۱}، «پدر بمب اتمی روسی»، قویاً مخالف اعزام یوگنی واروبایف^{۵۸۲} به چین بود اما خروشچف این دانشمند ارشد اتمی را برای نظارت عالیه بر ساخت «بمب اتمی مائو» به چین فرستاد. تعداد دانشمندان اتمی چین در حین اقامت طولانی واروبایف از ۶۰ به ۶۰۰۰ نفر افزایش یافت. چوئن لای خطاب به حلقه کوچکی از اطرافیانش گفت: «شوروی مایل است تکنولوژی ساخت تمامی سلاح‌هایش را در اختیار ما بگذارد. این تکنولوژی‌ها شامل هر چیزی می‌شود که شوروی تا به حال ساخته است؛ از بمب اتم گرفته تا موشک. این نشانه حداکثر اعتماد و حداکثر کمک است.» بعدها زمانی که خروشچف گفت: «آنها [چینی‌ها] چیزهای زیادی از ما گرفته‌اند...» میکویان ناگهان وسط حرفش پرید و اضافه کرد: «ما کارخانه‌های تولید تسلیحات اتمی را برای چینی‌ها ساخته‌ایم.»

دانش و تکنیک شوروی به چینی‌ها امکان داد که آنها از هر میان‌بر فنی‌ای که روس‌ها تا آن زمان به کار بسته بودند کپی برداری کنند. آنها مطمئن بودند که این میان‌برهای فنی نتیجه‌بخش است زیرا قبلاً توسط روس‌ها آزموده شده بود. به این ترتیب ساخت بمب اتمی مائو

شتاب بیشتری گرفت. چین تنها کشور جهان بود که از چنین کمک گسترده‌ای برای ساخت تسلیحات اتمی برخوردار شده بود. هیات نمایندگی چین درست در آستانه امضای توافقنامه جدید با روس‌ها به اطلاع مائورساند که چین بایاری گرفتن از کمک‌های گسترده روس‌ها می‌تواند تا سال ۱۹۶۲ به یک ابرقدرت نظامی تبدیل شود. البته چنین اقدامی خرج بسیار زیادی بر می‌داشت. بنا به ارزیابی یک منبع موثق غربی هزینه ساختن یک بمب اتمی چینی حدود ۴/۱ میلیارد دلار (با قیمت‌های سال ۱۹۵۷) بود. چینی‌ها قصد داشتند بخش عمده هزینه مذکور را از راه مصادره و صدور محصولات کشاورزی به خارج تأمین کنند.

و مائو خواهان چیزهایی فراتر از بمب و موشک بود. شوروی در چهارم اکتبر ۱۹۵۷، ماهواره اسپوتنیک^{۵۸۳} خود را به فضا فرستاد. این اولین شئی ساخت انسان در فضا به شمار می‌رفت. دنیای کمونیست برای نخستین بار موفق شده بود در حیطه فن و تکنیک از غربی‌ها «سبقت» بگیرد. مائو خواهان این بود که بلادرنگ در این مسابقه فضایی شرکت کند. او در مه ۱۹۵۸ خطاب به همکارانش گفت: «هر اتفاقی که بیفتد، ما هم باید اسپوتنیک‌هایی برای خودمان داشته باشیم؛ آن هم نه از نوع یک کیلویی، دو کیلویی... مال ما باید ده‌ها هزار کیلو وزن داشته باشد.» اولین ماهواره آمریکایی که در ژانویه ۱۹۵۸ به فضا پرتاب شد فقط ۲۲/۸ کیلوگرم وزن داشت در حالی که وزن اسپوتنیک روس‌ها ۸۳/۶ کیلوگرم بود. مائو می‌خواست که ماهواره‌اش بزرگ‌تر از ماهواره روس‌ها یا آمریکایی‌ها باشد، و مُصر بود که این ماهواره در سال ۱۹۶۰ به فضا پرتاب شود.

مائو در دوم نوامبر ۱۹۵۷ برای شرکت در «اجلاس جهانی احزاب کمونیست» به مسکو پرواز کرد. او تصمیم گرفته بود با خروشچف

همکاری کند زیرا هر چیزی را که از خروشچف خواسته بود دریافت کرده بود. اما مائو در عین حال قصد داشت خود را به عنوان رهبری همتای خروشچف، و حتی فراتر از او، به اردوگاه کمونیست معرفی کند. اجلاس مسکو بزرگ‌ترین اجلاس در نوع خودش بود. ۶۴ رهبر کمونیست در این اجلاس حضور داشتند که حداقل ۱۲ نفر آنها حاکمان کشورهای خود بودند. مائو کمی قبل از ترک پکن به روس‌ها پیشنهاد کرد بیانیه پایانی اجلاس منحصرأ توسط وی و خروشچف امضا شود.

مائو در این کار توفیقی به دست نیاورد اما چین و شوروی تنها تنظیم‌کنندگان پیش‌نویس بیانیه پایانی اجلاس مسکو بودند. روس‌ها همچنین پذیرایی ویژه و منحصر به فردی را در مسکو شامل حال مائو کردند. مائو تنها رهبر خارجی‌ای بود که در کرملین اسکان داده شد. روس‌ها همه چیز را مطابق میل و سلیقه او آماده کرده بودند. یک تخت چوبی در اتاق مائو قرار داده و روی توالت فرنگی هم سکوی سوراخ‌داری گذاشته بودند تا مائو بتواند به روش سنتی چمباتمه زدن، به راحتی قضای حاجت کند. مائو و خروشچف در مراسم سالگرد «انقلاب بلشویکی» دست در دست هم ظاهر شدند. مردم در رژه‌ها و راهپیمایی‌های «خیابان گورکی» و «میدان سرخ» پرچم‌های چین را تکان می‌دادند و فریاد می‌زدند: «زننده باد مائو و چین.» مائو خواهان برابری مقام چین با شوروی بود و سرمایه بزرگ وی برای تحقق چنین برابری‌ای، جمعیت بسیار زیاد کشورش بود. در همین زمان یک کمونیست معروف اهل مسکو به یک کمونیست ارشد فنلاندی گفت: «ما دیگر لازم نیست بیش از این از آمریکا بترسیم. ارتش چین و دوستی ما با چین وضعیت دنیا را کاملاً تغییر داده و دیگر از دست آمریکا هم هیچ کاری ساخته نیست.» و مائو

موقع اقامتش در مسکو فرصت را غنیمت شمرد تا درباره این امتیاز یا سرمایه مهم چین دست به بزرگنمایی بزند. او در مقابل خروشچف این پرسش را مطرح کرد که هر کشوری با توجه به جمعیتش، چند لشکر می‌تواند مهیا کند. جمعیت چین بیش از دو برابر جمعیت شوروی به اضافه جمعیت تمامی کشورهای همپیمانش بود. مائو بعد از بازگشت از شوروی سیاست کنترل جمعیت را که رژیم قبلا به درستی اتخاذ و اجرا کرده بود، قاطعانه نفی کرد.

مائو برای به رخ کشیدن مقام برابر خود با خروشچف و مقام برتر خویش در قیاس با مابقی شرکت کنندگان در اجلاس، یکی از رسم‌های ثابت و همیشگی اجلاس را زیر پا گذاشت. این رسم یا قاعده، هر سخنران را ملزم می‌کرد که قبل از ایراد سخنرانی در اجلاس نسخه‌ای از متن سخنرانی‌اش را تسلیم گردانندگان اجلاس بکند. مائو گفت: «من هیچ متنی ندارم. می‌خواهم آزادانه حرف‌هایم را بزنم.» او حتی از نوشتن متن سخنرانی‌اش هم اجتناب کرد. اما واقعیت آن بود که مائو از مدت‌ها پیش با صرف وقت و حوصله بسیار، خود را برای ایراد این سخنرانی به ظاهر فی البداهه آماده کرده بود. مائو قبل از ورود به سالن اجلاس در یک حالت مراقبه ذهنی تمام عیار به سر می‌برد. او چنان در فکر فرو رفته بود که به هیچ چیز دیگری در اطراف خویش توجه نمی‌کرد. دستیار و مترجم مائو به یاد می‌آورد: «موقعی که من و صدر مائو منتظر آمدن آسانسور بودیم، من شروع کردم به بستن دکمه‌های یقه او اما وی به قدری غرق در تفکر بود که اصلا متوجه این کار من نشد.»

مائو همچنین تنها فرد در اجلاس مسکو بود که سخنرانی خود را به صورت نشسته بر روی صندلی ایراد کرد. بنا به گفته سفیر یوگسلاوی «این رفتار مائو باعث غافلگیری اکثریت حاضرین در اجلاس شد.»

مائو درباره جنگ و مرگ صحبت کرد؛ آن هم با لحنی زمخت و بی ملاحظه، تو گویی که رنج‌ها و دردهای انسان‌ها هیچ اهمیتی ندارد: «اجازه دهید در این مورد بیندیشیم که اگر جنگی آغاز شود چه تعدادی خواهند مُرد. جمعیت جهان حدود ۲/۷ میلیارد است. در یک جنگ جهانی حدود یک سوم، یا کمی بیشتر حدود یک دوم خواهند مرد... من می‌گویم فرض کنیم افراطی‌ترین حالت رخ بدهد و نیمی بمیرند و نیمی زنده بمانند؛ اما در این صورت امپریالیسم با خاک یکسان، و کل جهان سوسیالیست خواهد شد.»

پیترو اینگرائو، یکی از شرکت‌کنندگان ایتالیایی اجلاس مسکو، به ما گفت حاضرین در جلسه از سخنان مائو «مبهوت و متأسف» شده بودند. مائو طوری حرف زد که گویی جنگ اتمی نه تنها مایه نگرانی وی نیست بلکه از آن استقبال هم می‌کند. کاردلی، رئیس هیات نمایندگی یوگسلاوی، به این نتیجه قطعی رسید: «کاملاً روشن بود که مائوتسه تونگ خواهان یک جنگ جهانی بود...» حتی کمونیست‌های استالینیست فرانسوی هم نسبت به سخنان مائو ابراز انزجار کردند.

مائو نگرانی‌ها در خصوص بهبود سطح زندگی مردم را ناوارد تلقی کرد:

«عده‌ای می‌گویند فقر چیز بدی است، اما فقر در واقع چیز خوبی است. مردم هر چه فقیرتر باشند انقلابی‌تر می‌شوند.

تصور اینکه روزی همه آدم‌ها غنی باشند، وحشتناک است... خوردن کالری‌های اضافی باعث می‌شود که آدم‌ها صاحب دو سر و چهار پا

شوند.»

نظراتِ مائو بر خلاف فضای روحی حاکم بر رژیم‌های کمونیستی پسا-استالینی بود. این رژیم‌ها در این دوران تازه خواهان اجتناب از جنگ و ارتقای سطح زندگی مردمانِ کشورهایشان بودند. مائو به توفیق چندانی دست نیافت. گرچه مائو این بار، بر خلاف سفر قبلی‌اش به شوروی، موفق به دیدار بسیاری از رهبران کمونیست شد. او از هر فرصتی برای ارائه توصیه و رهنمود به همتایانش استفاده کرد، اما کمتر کسی حرف‌های وی را جدی گرفت. جان گولان^{۵۸۴}، رهبر حزب کمونیستِ بسیار کوچک بریتانیا، در یادداشت‌هایش نوشت: «مائو به من توصیه کرد: منتظر لحظه مناسب باشید؛ لحظه‌ای که انگلستان از آن شما خواهد شد - و موقعی که پیروز شدید، آنها را نکشید، بلکه همگی‌شان را زندانی کنید.» مائو به تئودور ژیوکف^{۵۸۵}، که در آن زمان فرد شماره سه حزب کمونیست بلغارستان و یکی از جوان‌ترین شرکت‌کنندگانِ اجلاسِ مسکو به شمار می‌رفت، گفت: «تو جوانی و باهوش... زمانی که سوسیالیسم در جهان به پیروزی برسد، ما پیشنهاد خواهیم کرد که تو رئیس جامعه جهانی بشوی.» هیچ‌کس، حتی خود ژیوکف هم نمی‌دانست که منظور مائو از گفتن این حرف چیست. مائو تا حدی جالب بود، اما شایسته آن احترامی نبود که به جلب اعتماد دیگران و بیعت آنها با چین منجر شود.

مائو دلیل این شکست را فقدان قدرت اقتصادی و نظامی چین عنوان کرد. او ضمن اشاره به تولید فولاد شوروی و چین و ملاک قرار دادن آن، به گومولکای لهستانی گفت: «ما درخت کوتاهی هستیم اما شوروی درخت بلندی است.» مائو در صدد جبران این نقیصه بود. او در سخنرانی پایانی خود در اجلاس مسکو گفت: «رفیق خروشچف به اطلاع من رساند که اتحاد شوروی می‌تواند ظرف پانزده سال آینده

آمریکا را پشت سر بگذارد. و من هم می‌توانم بگویم که چین ظرف پانزده سال آینده می‌تواند به بریتانیا برسد یا از آن جلو بزند.» معنای ضمنی این حرف این بود که او (مائو) نیز مثل خروشچف به عنوان یک بازیکن در گرماگرم مسابقه قرار دارد.

مائو برای تحقیر خروشچف، سبک متکبرانه‌ای را در پیش گرفت. او همچون یک استاد با رهبران شوروی حرف می‌زد: «شما خیلی زود از کوره در می‌روید، که این باعث دشمن‌سازی می‌شود... اجازه دهید مردم نظرات متفاوتی را بیان کنند، و شما هم به آرامی با آنها حرف بزنید...» مائو در حضور جمع بزرگ‌تری از مقامات شوروی، با لحن به مراتب متکبرانه‌تری سخن گفت: «هر کسی به حمایت نیاز دارد. یک آدم باهوش به کمک حداقل سه نفر نیاز دارد، یک حصار به سه تیرک حمایت‌کننده نیاز دارد. اینها ضرب‌المثل‌های چینی‌اند. ضرب‌المثل چینی دیگری نیز وجود دارد که می‌گوید گل نیلوفر به رغم همه زیبایی‌اش برای جلوه‌گری بیشتر به سبزی برگ‌هایش نیاز دارد. و شما رفیق خروشچف به رغم اینکه نیلوفر زیبایی هستید اما برای جلوه‌گری به برگ‌های سبز نیز احتیاج دارید...»

بنا به گفته یکی از حاضرین در این جلسه، خروشچف موقعی که این حرف‌ها را شنید «سرش را پایین انداخت و صورتش سرخ شد.^{۵۸۶}» مائو در سخنانی به مراتب بدتر، جلوی ۶۴ هیات‌نمایندگی، به قضیه تلاش چند ماه پیش برخی از رهبران شوروی برای ساقط کردن خروشچف اشاره کرد. او از مولوتف، رهبر توطئه‌گران علیه خروشچف، به عنوان «یک رفیق قدیمی بسیار مبارز» نام برده و گفت که خط خروشچف «نسبتاً درست» بوده است. موقع بیان این حرف‌ها سکوت سنگینی بر اجلاس سایه افکنده بود. مائو در مذاکرات خصوصی با رهبران شوروی مداوماً جملاتی از این قبیل را مطرح می‌کرد: «ما

خیلی خیلی عاشق مولوتف هستیم.» (مولوتف کسی بود که در سال ۱۹۵۵ چین و شوروی را رهبران مشترک اردوگاه کمونیست نامیده بود.)

خروشچف در خاطراتش در مورد «جنون خودبزرگ‌بینی» مائو نوشت: «مائو خودش را همچون پیامبری می‌دید که باید دستورات خداوند را اجرا کند. یا شاید هم درست‌تر این باشد که بگوییم مائو تصور می‌کرد خداوند باید دستورات وی را اجرا کند.» اما خود بزرگ‌بینی مائو هدف ویژه‌ای را دنبال می‌کرد. او از این طریق می‌خواست از اعتبار خروشچف بکاهد و بر اعتبار خودش بیفزاید. خروشچف همه اینها را تحمل کرد زیرا خواهان حفظ اتحاد در اردوگاه کمونیست بود. خروشچف نگران ایجاد تفرقه در اردوگاه بود و همین نگرانی دستان او را در ارتباط با مائو می‌بست. و مائو هم به نوبه خود، از این نقطه ضعف نهایت سوء استفاده را کرد.

مائو بعد از بازگشت از مسکو، خواسته دیگری را به فهرست خواسته‌های خود اضافه کرد. او از روس‌ها خواست چیزی را به وی بدهند که وی علاقه بسیار زیادی به آن داشت: زیردریایی‌هایی که قادر به حمل سلاح اتمی باشند. از نظر پکن این نوع زیردریایی‌ها «برگ برنده در زرادخانه مدرن» بودند. چوئن لای در ژوئن ۱۹۵۸ طی نامه‌ای به خروشچف از وی خواهان دریافت تکنولوژی و تجهیزات لازم برای ساخت زیردریایی‌ها، ناوهای هواپیمابر و دیگر کشتی‌های جنگی شد.

اما خروشچف این بار حاضر نشد خواسته‌های مائو را بلا شرط برآورده کند. او سعی کرد درازای برآورده ساختن درخواست چینی‌ها، امتیازی از آنها بگیرد؛ امتیاز دسترسی به خطوط ساحلی طویل چین. روس‌ها در صورت کسب موافقت چینی‌ها می‌توانستند به آب‌های

بین‌المللی دسترسی گسترده‌تری داشته باشند. خروشچف پیشنهاد کرد که شوروی حاضر است در برابر دریافت این امتیاز (استفاده از بنادر چینی) به چینی‌ها اجازه دهد که به عنوان خدمه در کنار خدمه‌های روسی از کشتی‌های روسی مشترکاً استفاده کنند. یودین، سفیر شوروی در چین، این پیشنهاد را دریست‌ویکم جولای به مائو ارائه کرد.

مائو خواهان نیروی دریایی‌ای بود که صرفاً از آن خودش باشد. او می‌خواست کشتی‌های جنگی در کشور خودش تولید شوند. مائو برای اینکه بهانه‌ای داشته باشد تا پیشنهاد روس‌ها را رد کند، دست به یک اقدام نمایشی زده و چنین جلوه داد که پیشنهاد خروشچف شدیداً باعث عصبانیت وی شده است. مائو، روز بعد، دریست‌ودوم جولای، یودین را به حضور طلبیده و به او گفت: «تو به قدری باعث نگرانی و اضطراب من شدی که دیشب اصلاً خوابم نبرد.» مائو سپس پیشنهاد مسکو را تحریف کرده، مدعی شد اجرای چنین پیشنهادی به معنای نقض حاکمیت ملی چین است. او روس‌ها را متهم کرد که با طرح پیشنهاد «نیروی دریایی مشترک» قصد «اعمال کنترل بر چین» را دارند. مائو اضافه کرد: «کاملاً پیداست که شما به چینی‌ها اعتماد ندارید...» وی در وسط هارت و پورت‌هایش، درخواست واقعی خود را مطرح کرد: «شما باید به ما کمک کنید تا یک ناو هواپیمابر بسازیم!... ما می‌خواهیم دویست یا سیصد زیردریایی [اتمی] داشته باشیم.» مائو امیدوار بود که خروشچف از این «عصبانیت» وی آگاه شود. همین‌طور هم شد. خروشچف در روز سی‌ویکم جولای با شتاب بسیار عازم پکن شد. مائو استقبال سردی از او کرد. به محض اینکه اولین دیدار دو رهبر برگزار شد، خروشچف اعلام کرد: «قضیه نیروی دریایی مشترک اصلاً مطرح نیست.» مائو بعد از لاف‌زنی‌های بسیار، عاقبت

کوتاه آمد و از موضع قبلی خود عقب‌نشینی کرد. او گفت برداشتش از پیشنهاد خروشچف اساس درستی نداشته و بی دلیل دچار «بی‌خوابی» شده بود. با این حال مائو طوری حرفی زد که انگار غرور ملی‌اش شدیداً جریحه‌دار شده است. اما فیلم بازی کردن‌های مائو باعث شد تا خروشچف بیش از پیش مصالحه‌جو تر شود. رهبر شوروی پیشنهاد کرد «یک کارخانه عظیم برای ساختن تعداد انبوهی از زیردریایی‌های اتمی» در چین احداث کند. مائو برای اینکه قضیه فوق را چهارمیخه کند، گفت اگر چین صاحب چنین تجهیزاتی [زیردریایی‌های اتمی] نشود وظیفه جنگیدن به گردن روس‌ها خواهد افتاد: «حالا که ما ناوگان زیردریایی‌های اتمی نداریم، چه بهتر که کل خط ساحلی مان را در اختیار شما بگذاریم تا برای ما بجنگید.» مائو به محض رفتن خروشچف ترتیبی داد که یک موقعیت جنگی ایجاد شود تا مطلب و خواسته خود را کاملاً در ذهن روس‌ها فرو کند. بار دیگر تایوان بهانه خوبی بود برای به راه انداختن یک موقعیت جنگی مصنوعی.

«دومین بحران تنگه تایوان» خیلی شبیه «اولین بحرانی» بود که مائو در سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ با هدف اعمال فشار بر شوروی جهت اخذ تکنولوژی تولید بمب اتمی به راه انداخته بود. هدف «دومین بحران» نیز اخذ تکنولوژی و مهارت‌های فنی لازم از شوروی جهت تولید زیردریایی‌های اتمی و دیگر تجهیزات نظامی بسیار پیشرفته در چین بود. مائو در بیست و سوم اگوست جزیره «کیموی» را، که تخته‌پرش فتح تایوان به شمار می‌رفت، هدف شلیک گلوله‌های توپ قرار داد. بیش از ۳۰ هزار گلوله توپ به این جزیره کوچک شلیک شد. واشینگتن تصور کرد که مائو واقعاً قصد حمله به تایوان را دارد. هیچ کس در غرب متوجه هدف اصلی مائو نشد. هدف مائو این بود که

آمریکا را وادار به تهدید اتمی علیه چین کند تا از این طریق بتواند متحد خویش را (شوروی) برای ارائه کمک‌های تسلیحاتی بیشتر تحت فشار قرار دهد. و انصافاً باید اذعان کرد که این حُقه و فریب منحصر به فردی در عالم سیاست و کشورداری بود.

آمریکا ناوگان عظیم دریایی خود را روانه منطقه کرد، و جان فاستر دالس^{۵۸۷} وزیر امور خارجه آمریکا در چهارم سپتامبر اعلام کرد آمریکا نه تنها متعهد به دفاع از تایوان است بلکه در قبال جزیره کیموی نیز تعهد مشابهی دارد. دالس همچنین تهدید کرد که از بمب اتمی علیه چین کمونیست استفاده خواهد کرد. کرملین که از فکر رویارویی مسلحانه با آمریکا عصبی شده بود روز بعد آندری گرومیکو^{۵۸۸} وزیر امور خارجه شوروی را برای دیداری محرمانه به پکن فرستاد.

گرومیکو همراه خودش کپی نامه خروشچف به آیزنهاور را آورده بود. در این نامه تصریح شده بود: «حمله به چین یعنی حمله به اتحاد شوروی.» خروشچف خواهان ابراز نظر مائو بود. او امیدوار بود مائو به وی اطمینان خاطر دهد که اوضاع بدتر از این نخواهد شد. مائو با لحنی مِنت گذارانه به گرومیکو گفت: «ما این دفعه قصد حمله به تایوان یا جنگ با آمریکایی‌ها را نداریم، بنابراین جنگی جهانی‌ای در کار نخواهد بود.» اما مائو تصریح کرد که «در آینده» جنگ بر سر تایوان قطعی و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، و چنین جنگی هم به احتمال بسیار زیاد یک جنگ اتمی خواهد بود.

خروشچف تصور می‌کرد مائو احتمالاً قادر به آغاز چنین جنگی خواهد بود، اما او در خاطراتش نوشت: «ما هیچ اقدامی برای مهارِ رفقای چینی‌مان نکردیم زیرا تصور می‌کردیم آنها حق دارند که برای متحد ساختن تمامی بخش‌های کشور خود تلاش کنند.» همه قشنگی تایوان برای مائو در این نکته بود که: حتی اگر جدال بر سر تایوان منجر

به آغاز جنگ جهانی سوم هم می‌شد، باز شوروی نمی‌توانست چین را مقصر عنوان کند.

مائو حالا که سناریوی خود را برای آغاز یک جنگ اتمی با آمریکا بر سر تایوان جا انداخته بود، به سراغ روس‌ها رفت تا اعصاب آنها را خرد و خمیر کند. او به اطلاع گرومیکو رساند که میل دارد با خروشچف در مورد نحوه همکاری‌های دو کشور در صورت بروز چنین جنگی بحث و گفت‌وگو کند. مائو همچنین احتمال نابودی کامل روسیه در جریان یک جنگ اتمی را با آب و تاب بسیار مطرح کرد. او پرسید: «ما بعد از پایان جنگ اتمی کجا را باید به عنوان پایتخت جهان سوسیالیست برپا سازیم؟» منظور ضمنی مائو این بود که اگر جنگ اتمی آغاز شود مسکو از صحنه گیتی پاک خواهد شد. او تا آنجا پیش رفت که پیشنهاد کرد جزیره‌ای مصنوعی در وسط اقیانوس آرام به عنوان پایتخت جدید جهان سوسیالیست تعیین شود. از نظر گرومیکو این جمله اخیر مائو به حدی موحش بود که خواهان حذف آن از تلگرافش به کرملین شد. بنا به گفته دستیار گرومیکو، «کرملین توجه ویژه‌ای را معطوف گفته‌های مائو کرد.»

مائو بعد از اینکه گرومیکو را حسابی ترساند، با بیان این جملات شروع به آرام کردن وی کرد: «سیاست ما این است که همه عوارض ناشی از این جنگ را خودمان تحمل کنیم. ما خودمان با آمریکا مواجه خواهیم شد، و ما پای اتحاد شوروی را به داخل چنین جنگی نخواهیم کشاند... اما مسئله این است که ما باید خودمان را برای جنگ با آمریکا آماده کنیم و از نظر مادی و تجهیزاتی آماده باشیم.» چوئن لای وظیفه روس‌ها را صراحتاً مشخص کرد: «ما برنامه‌هایی برای تولید تسلیحات مدرن با یاری گرفتن از اتحاد شوروی طراحی کرده‌ایم.» مائو نیز به صراحت موضع خود را در برابر روس‌ها روشن کرد: «شما

در جنگ شرکت نخواهید کرد، البته به شرطی که ما را آنقدر توانمند کرده باشید که بتوانیم شخصاً با آمریکایی‌ها بجنگیم.»

خروشچف نکته را دریافت. او در بیست و هفتم سپتامبر به مائو نوشت: «به خاطر عزم‌تان برای جنگیدن به تنهایی بدون درگیر کردن اتحاد شوروی، از شما تشکر می‌کنم.» خروشچف در راستای همین خط، در روز پنجم اکتبر طی اطلاعیه‌ای بحران تایوان را یک «موضوع داخلی» عنوان کرده و متذکر شد که اتحاد شوروی درگیر آنچه که وی آن را یک «جنگ داخلی» نامید، نخواهد شد. از نظر خروشچف بیان این موضوع که مائو اجازه دارد به تنهایی درگیر جنگ اتمی با آمریکا شود نشانه‌ای بود از موافقت ضمنی وی با مسلح کردن چین جهت شرکت احتمالی در چنین جنگی. مائو درست یک روز بعد با صدور بیانیه‌ای با امضای وزیر دفاع چین، گلوله باران جزیره کیموی را معلق ساخت. به این ترتیب «دومین بحران تنگه تایوان» پایان یافت.

مائو سپس طی نامه‌ای به خروشچف تایید کرد که اگر چین به تنهایی وارد جنگ اتمی با آمریکا شود، این موضوع باعث شادی فراوان وی خواهد شد. مائو پیشنهاد کرد: «ما برای پیروزی غایی، برای محو کامل امپریالیست‌ها، حاضرم اولین حمله [اتمی آمریکا] را تحمل کنیم. در صورت بروز چنین حمله‌ای آدم‌های بسیاری کشته خواهند شد.»^{۵۸۹} مائو مثل بسیاری از موارد دیگر بدون اینکه با مردم چین مشورت کرده باشد از جانب آنها سخن می‌گفت.

مائو برای داغ نگه‌داشتن قضیه تایوان، دستور ادامه گلوله باران جزیره کیموی را به صورت یک روز در میان صادر کرد. این اسراف کاری مائوئیستی فشار زیادی به اقتصاد چین وارد می‌کرد. رئیس ستاد ارتش چین که از مقاصد واقعی مائو بی‌اطلاع بود، مخالفت خود را با ادامه گلوله باران کیموی ابراز کرد: «گلوله باران فواید اندکی برای ما

دارد. این کار هزینه گزافی روی دست ما گذاشته... چرا باید چنین کاری را ادامه داد؟» مائو هیچ جوابی برای عرضه نداشت جز متهم کردن رئیس ستاد ارتشش و کوبیدن انگ «راست گرا» بر پیشانی وی. رئیس ستاد ارتش کمی بعد پاکسازی شد. گلوله بارانِ پر هزینه جزیره کوچک و صخره‌ای کیموی برای مدت بیست سالِ دیگر ادامه یافت. تنها پس از مرگ مائو بود که دستور توقف گلوله باران کیموی در آغاز سال نوی ۱۹۷۹ و در روزی که روابط سیاسی پکن و واشینگتن رسماً برقرار شد، صادر گردید.

در همین زمان، خروشچف از انتقالِ تکنولوژی پیشرفته به چین حمایت کرد. در روز چهارم فوریه ۱۹۵۹ قرارداد حیرت آوری بین چین و شوروی امضا شد که بر اساس آن شوروی متعهد شده بود در ساخت کشتی‌ها و تسلیحات فوق پیشرفته، و از جمله زیردریایی‌های مجهز به موشک‌های قاره پیما، به چین کمک کند. مائو با به راه انداختن نخستین «بحران تنگه تایوان» رازهای تولید بمب اتمی را از شوروی دریافت کرده بود. مائو حالا بعد از چهار سال، با به راه انداختنِ دومینِ «بحران تنگه تایوان» خروشچف را وادار به امضای قراردادی کرده بود که بر اساس آن تکنولوژی لازم برای ساخت تجهیزات پرتاب کننده بمب اتمی در اختیارش قرار می گرفت. از سال ۱۹۵۳ که مائو برای اولین بار «برنامه ابر قدرتی» اش را پی ریزی و آغاز کرد، روز به روز بر ابعاد این برنامه به نحو سرسام آوری اضافه شده بود. اما در عین حال توسعه هر جزئی از برنامه مذکور فقط موجب وخیم تر شدن معضل اساسی مائو شده بود: چگونه می توان محصولات غذایی بیشتری را جهت پرداخت هزینه های گزاف اجرای برنامه از مردم بیرون کشید؟ در سال ۱۹۵۶ که ابعاد «برنامه» بسیار کوچک تر بود، تعداد مرگ و میرهای ناشی از کمبود مواد غذایی به

قدری شوک‌آور بود که پولیت بوروی معمولاً گوش به فرمان به مخالفت علیه «برنامه» مائو برخاسته و وی را وادار کرده بود که از شتاب اجرای آن بکاهد. حالا که «برنامه» بزرگ‌تر شده بود مرگ و میرهای به مراتب بیشتری در راه بود. اما مائو این بار قصد عقب‌نشینی در برابر همکارانش را نداشت زیرا در سال ۱۹۵۷ اتفاق مهم و بنیادینی به وقوع پیوسته بود: خروشچف بیش از این صاحب هیچ اعتبار و نفوذی در پکن نبود. مائو به این ترتیب احساس می‌کرد که دستانش برای هر اقدامی باز است.

بخش سی و نهم: پیر کردن «صد گل»

(۱۹۵۷-۱۹۵۸؛ از ۶۳ تا ۶۴ سالگی مائو)

ارعاب و وحشت‌آفرینی نوشداروی همه دردهای مائو بود. اما او در سال ۱۹۵۶، بعد از اینکه خروشچف استفاده استالین از حربه ترور و ارعاب را محکوم کرد، از شدت دستگیری‌ها و کشتارهایش کاست. مائو در بیست و نهم فوریه، به محض اطلاع از سخنانی محرمانه خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، به رئیس پلیس خود دستور داد برنامه‌های مصوب قبلی را مورد تجدید نظر قرار بدهد: «امسال تعداد دستگیری‌ها باید نسبت به سال قبل خیلی کمتر شود... مخصوصاً تعداد اعدام‌ها باید خیلی کمتر شود...»

اما چند ماه بعد که تانک‌های خروشچف وارد مجارستان شدند، مائو احساس کرد که امکان از سرگیری برنامه‌های سرکوب گرانه‌اش وجود دارد. همکارانش همچنان بر این باور بودند که مشکلات به وجود آمده در کشورهای اروپای شرقی ما حاصل تمرکز بیش از حد این کشورها بر روی صنایع سنگین و نادیده گرفتن معیارهای رفاه عمومی بوده است. لیو شائو چی معتقد بود «چین باید روند صنعتی شدن خود را آهسته‌تر کند تا مردم برای اعتراض به خیابان‌ها نریزند...» چوئن لای هم خواهان کاهش بودجه صنایع نظامی بود. او با وجودی که اولویت اصلی را به برنامه تولید تسلیحات اتمی می‌داد و در این مورد کاملاً هم‌عقیده مائو بود، اما همواره این جمله را تکرار می‌کرد: «ما نمی‌توانیم توپ یا تفنگ بخریم.»

از نظر مائو «درس‌های حاصله از تجربه اروپای شرقی» چیز کاملاً متفاوتی بود. او در پانزدهم نوامبر به همکارانش گفت: «در مورد مجارستان درست است که معیارهای رفاه عمومی بهبود چندانی پیدا نکرده بود، اما این چیز چندان بدی نبود. در آنجا مشکلات بزرگی

وجود داشت. مسئله اصلی برخی از کشورهای اروپایی شرقی این است که آنها اقدام به حذف همه ضدانقلابیون نکردند... حالا آنها دارند چوب همین اشتباه را می خورند... اروپای شرقی اقدام به کشتار در مقیاس عظیم نکرد... ما باید بکشیم... و ما می گوئیم کشتن چیز خوبی است.»

اما مائو به این نتیجه رسید که آشکارسازی چنین پاکسازی خونینی اقدام عاقلانه‌ای نیست زیرا گرایش غالب در جهان کمونیستی آن زمان بر علیه شیوه‌های استالینیستی بود. مائو برای اینکه توجیه و بهانه‌ای داشته باشد نقشه فریبکارانه‌ای را طراحی و اجرا کرد. او جزئیات این برنامه را، در حالی که در تختخوابش دراز کشیده بود، تعیین و مشخص کرد. این همان تختخوابی بود که مائو بیشتر اوقات خود را در زمستان ۱۹۵۷-۱۹۵۶ بر روی آن سپری کرد. وی غذایش را در این تختخواب می خورد، کارهایش را در این تختخواب انجام می داد، و فقط برای توالت رفتن از آن پایین می آمد.

مائو در بیست و هفتم فوریه ۱۹۵۷ سخنرانی چهار ساعته‌ای را در برابر نهاد بی اختیار «شورای عالی» ایراد کرد. وی در این سخنرانی از همگان دعوت کرد که از حزب کمونیست چین انتقاد کنند. مائو گفت: «حزب به حسابرسی و نظارت نیاز دارد.» او از پاکسازی‌های «افراطی» استالین انتقاد کرد و این احساس را به جا گذاشت که چنین فجایعی هرگز در چین رخ نخواهد داد. مائو در پایان سخنانش این جمله قصار چینی را بر زبان آورد: «اجازه دهیم یک صد گل بشکفد.»

کمتر کسی می توانست حدس بزند که مائو دامی را پهن کرده است. این دام عبارت بود از دعوت مردم به اظهار عقیده آزادانه و سپس قربانی کردن آنها با استناد به اظهاراتشان. اهداف مائو افراد روشنفکر

و تحصیل کرده بودند؛ کسانی که احتمالاً پیش از هر قشر دیگری به بیان صریح مسایل و مشکلات تمایل داشتند. سیاست مائو بعد از رسیدن به قدرت، تأمین رفاه بیشتر این افراد در قیاس با اکثریت توده‌های مردم بود. کسانی که دارای توانایی‌های خاص و «مفید» بودند از امتیازات بیشتری برخوردار بودند. اما مائو به دفعات این افراد را از طریق برنامه‌هایی تحت عنوان «اصلاح فکری»، در معرض مغزشویی قرار داده بود. مائو صراحتاً هدف برنامه اصلاح فکری را «مغزشویی» عنوان کرده بود: «برخی از خارجی‌ها می‌گویند که برنامه اصلاح فکری ما نوعی مغزشویی است. من تصور می‌کنم آنها درست می‌گویند. این، دقیقاً مغزشویی است.» در واقع، حتی واژه مهیب «مغزشویی» هم برای بیان اضطراب روحی و روانی موجود در این فرایند مناسب نیست؛ فرایندی که اذهان آدم‌های بسیاری را نابود و متلاشی کرد. حالا مائو قصد داشت قشر تحصیل کرده چین را یکجا مورد تعقیب و آزار قرار دهد.

مائو نقشه خود را فقط برای عده معدودی از نوجوه‌های مخصوص خود، مثل که چینگ شی^{۵۹۰} رئیس منطقه شانگهای، شرح داد و اغلب اعضای پولیت بورورا در پی خبری مطلق نگه‌داشت. او در اوایل آوریل به تعداد معدودی از نوجوه‌هایش گفت که روشنفکرها در پی درخواست‌های وی برای بیان آزادانه انتقادات «تدریجاً احتیاط را کنار می‌گذارند و شروع می‌کنند به صراحت گویی هر چه بیشتر... روزی هم فرا خواهد رسید که آنها به خاطر همین عملشان [صراحت گویی مجازات خواهند شد... ما می‌خواهیم به آنها اجازه دهیم که بی‌پرده سخن بگویند. شما باید پوست خودتان را کلفت کنید و باید به آنها اجازه حمله بدهید... بگذارید همه این گاوهای شرور و همه این مارهای مزور برای چند ماه به ما ناسزا بگویند.» مائو برای نوجوه‌های

مورد اعتماد خویش روشن ساخت که او «قلب بلندی را برای صید ماهی‌های بزرگ» به آب انداخته است. وی بعداً این عملیات تله گذاری خود را اینگونه شرح داد: «اگر ما نگذاریم که این مارها از لانه‌های خود بیرون بخرزند، چگونه می‌توانیم آنها را بگیریم؟ ما خواهان این هستیم نابکاران حرکت کنند و آواز بخوانند... ما آنها را با توسل به این روش خواهیم گرفت.»

دام مائو با موفقیت کامل عمل کرد. به محض اینکه سرپوش اندکی شل شد، رگباری از مخالفت‌ها باریدن گرفت. اغلب مخالفت‌ها در قالب روزنامه‌های دیواری و جلسات کوچک موسوم به «سمینار» بیان می‌شد.

یکی از نخستین چیزهایی که توسط مخالفان به چالش گرفته شد، انحصار قدرت کمونیست‌ها بود که از آن به عنوان «منبع همه

بیماری‌ها» نام برده شد. در بالای یکی از روزنامه‌های دیواری این تیترو به چشم می‌خورد: «قدرت تمامیت خواه خطرناک است؛ اعمال

قدرت کمونیست‌ها قابل قیاس با اعمال قدرت هیتلر است.» مردی در یک سمینار گفت: «حکومت امروز چین از حیث عدم حمایت از

حقوق شهروندان بدتر از سلسله‌های پادشاهی فئودال یا جیانگ کای شک است.» یک استاد دانشگاه، قانون اساسی چین را «کاغذ توالی»

خواند. استاد دیگری که اقتصاددان بود، با هدف قرار دادن قلب

روش‌های مائو، خواهان ممنوعیت محکومیت‌های عمومی شد. وی

گفت «این روش محکوم سازی در ملاء عام بسیار بدتر از زندانی شدن

است؛ صرف اندیشیدن به این افراد محکوم شده، قلب و جان انسان

را می‌لرزاند.» دمکراسی چیزی بود که همه خواهانش بودند.

حکومت قانون نیز محبوب همگان بود. یک معاون وزیر خواهان

استقلال قوه قضاییه شد. صاحب منصب دیگری گفت: «من صرفاً

خواهان پیروی از قانون هستم، و نه پیروی از دستورات حزب.» یکی از نمایشنامه نویسان مشهور چین ضمن اشاره به روش‌های سرکوب‌گرانه حزب کمونیست چین و تمایلش برای کنترل همه چیز، گفت: «چه ضرورتی دارد که ما در امر هنر دارای رهبری باشیم؟ چه کسی شکسپیر^{۵۹۱}، تولستوی^{۵۹۲}، بتهوون^{۵۹۳} و مولیر^{۵۹۴} را رهبری کرد؟»

سیاست خارجی هم از سوی برخی نخبگان جامعه که به اطلاعات نه چندان کاملی دسترسی داشتند هدف قرار گرفت. فرماندار سابقاً ملی‌گرای ایالت یون نان که به کمونیست‌ها پیوسته بود، گفت: «ناعادلانه است که چین باید همه هزینه‌های جنگِ کره را بپردازد.» او خواهان کاهش سطح کمک‌های گشاده‌دستانه چین به کشورهای خارجی شد.

پنهان‌کاری‌های رژیم نیز مورد حمله قرار گرفت. یکی از منتقدان گفت: «همه آمارهای اقتصادی جزو اسرار دولتی است، حتی آمار تولید قلیا (باز)... آیا این چیز دیگری جز نگهداشتن مردم در بلاهت است؟» او خواهان انتشار آمار و اطلاعات صحیح در مورد برنامه صنعتی کردن کشور شد. منتقد دیگری نوشت: «من حرف‌های بسیاری درباره دهقانان شنیده‌ام... آنها از فرط گرسنگی در حال مرگند و ریشه‌های علف‌ها را می‌خورند؛ آن هم در مناطق بسیار ثروتمندی که زمانی به سرزمین ماهی و برنج مشهور بود. اما روزنامه‌ها درباره چنین واقعیت‌هایی سکوت کرده‌اند...»

بسیاری از منتقدان زندگی دشوار دهقانان را با زندگی مرفه رهبران رژیم مقایسه کردند. «روزنامه مردم» از ضیافت هزار نفره‌ای خبر داده بود که به مناسبت ورود کلیمنت وروشیلِف^{۵۹۵} برپا شده بود. در یک روزنامه دیواری این پرسش مطرح شد که «دلیل چنین ریخت و

پاش‌هایی چیست؟ امپراتوران محلی حزب از روش‌هایی مثل آزار، شکنجه و بازداشت برای دوشیدن تمام عیار دهقانان استفاده می‌کنند.» نویسنده شجاع دیگری هشدار داد: «دهقانان ناراضی باید تمثال صدر مائو را از بالای دیوار به پایین کشیده، آن را به داخل چاه توالت بیندازند.»

اغلب انتقادات به اطلاع توده‌های مردم نمی‌رسید زیرا مائو فقط اجازه داده بود که بخش‌های به دقت‌گزینش شده‌ای از این انتقادات در مطبوعات دولتی به چاپ برسد. مابقی انتقادات محدود به دو مجرای سمینارها و روزنامه‌های دیواری می‌شد که هر دو زودگذر و محو‌شدنی بودند. و مائو ترتیبی داده بود تا این سوپاپ‌های خروجی صرفاً محدود به محوطه‌های دانشگاهی و نهادهای منفرد و مجزا از هم باشد تا توده‌های مردم به آنها دسترسی نداشته باشند. علاوه بر این نهادهای مذکور اجازه برقراری تماس با یکدیگر را نداشتند و افراد داخل آنها نیز از منتقل کردن انتقادات به بیرون از محوطه دانشگاه‌ها و نهادهایشان منع شده بودند. زمانی که برخی از دانشجویان سعی کردند نشریات دست‌نویس خود را (یا به اصطلاح «سامیزدات»)^{۵۹۶} هایشان را) در سطح جامعه توزیع کنند، بلافاصله دستگیر و به عنوان «عناصر ضدانقلابی» محاکمه و مجازات شدند. به این ترتیب کنترل سفت و سختی بر روی شیوه‌های ابراز مخالفت‌ها اعمال شد تا از بروز قیام‌های مردمی احتمالی جلوگیری شود.

مائو در ششم ژوئن ۱۹۵۷ جزوه پلی‌کپی شده‌ای را خواند که در آن احتمال جدایی و انشقاق در رهبری حزب مطرح شده بود. در این جزوه از مائو به عنوان قهرمان مخالفین که علیه «محافظه‌کاران» به پا خاسته نام برده شده بود. عده‌ای در آن فضای خلاء اطلاعاتی که مائو پدید آورنده‌اش بود، به اشتباه تصور می‌کردند که مائو یک لیبرال

است. آنها درخواست‌های این چینی را مطرح می‌کردند: «بیایید دور مائو تسه تونگ - خروشچف متحد شویم.» برخی حتی نگران مائو بودند: «ظاهراً رفیق عزیز ما، مائو تسه تونگ، در وضع مشکلی گرفتار شده است.» این اشاره که مائو یک لیبرال است خطرات بسیاری برای شخص مائو داشت، زیرا طرح چنین نظراتی می‌توانست سبب تشجیع و جسارت هر چه بیشتر مخالفان شود.

مائو روز بعد دستور چاپ سرمقاله‌ای را در «روزنامه مردم» داد. در این مقاله آمده بود: به چالش کشیدن حزب ممنوع است. به محض فشردن این دکمه، ماشین ترور و سرکوب تحت عنوان «کارزار ضد راست گرایان» به راه افتاد؛ کارزاری که یک سال طول کشید. دوران کوتاه و هیجان‌انگیز «صد گل» به پایان رسید.

مائو در دوازدهم ژوئن بخشنامه‌ای خطاب به حزب صادر و درخواست کرد این بخشنامه که برای تمامی اعضای حزب «به جز افراد غیر قابل اعتماد» خوانده شود. مائو در این بخشنامه صراحتاً شرح داد که دامی را پهن کرده بود. او نمی‌خواست حزبش دچار این اشتباه شود که وی یک لیبرال است. اتفاقاً هدف اصلی او سرکوب لیبرال‌ها بود.

مائو در بخشنامه مذکور سهمیه‌ای برای تعداد قربانیان تعیین کرده بود که حدود ۱۰ درصد «روشنفکران» [تحصیل کردگان] را شامل می‌شد. در آن زمان تعداد افراد روشنفکر و تحصیل کرده چین بالغ بر ۵ میلیون نفر بود. به این ترتیب برچسب «راست گرا» برپیشانی حدود ۵۰۰ هزار نفر زده شد. بسیاری از این افراد انتقادات صریحی از رژیم کرده بودند، اما عده‌ای از آنها هم هیچ حرف مخالفی نکرده بودند. با این حال برای رسیدن به حد نصاب تعیین شده از سوی مائو، این افراد را هم دستگیر و مجازات کردند.

از نظر مائو نویسندگان، هنرمندان و مورخین عناصر زائدی بودند. اما دانشمندان و تکنسین‌ها به درد می‌خوردند لذا این افراد از تعقیب و مجازات معاف شدند. در یک فرمان حکومتی به تاریخ سپتامبر ۱۹۵۷ آمده بود: «آنهايي که به دستاوردهای علمی عمده‌ای نایل شده‌اند می‌بایست تحت حمایت و پشتیبانی کامل قرار بگیرند... دانشمندان که از اروپا و آمریکا آمده‌اند، مخصوصاً نباید انگ بخورند یا محکوم شوند.» همچنین دستور داده شده بود که با دانشمندان اتمی و موشکی باید با احترام فوق‌العاده و ویژه‌ای برخورد کرد. (دانشمندان ارشد چینی در سرتاسر دوران حکمرانی مائو از امتیازاتی برخوردار بودند که حتی بیشتر از امتیازات ویژه مقامات عالی‌رتبه نظام بود.) هدف غایی از این زهرچشم‌گیری ایجاد فضای مناسب برای دوشیدن هر چه بیشتر از دهقانان جهت تأمین هزینه‌های «برنامه ابرقدرتی» بود. مائو با استفاده از «کارزار» سرکوب‌گرانه خویش کاری کرد که هیچ‌کس جرئت نکند علیه سیاست دهقانی وی دهان به اعتراض بگشاید و این سیاست را به چالش بگیرد. یکی از تیتروهای اصلی «روزنامه مردم» فریاد می‌زد: «توبیخ و مجازات کنید یاوه‌گویی را که می‌گویند دهقانان زندگی سخت و دشواری دارند!» مائو برای اینکه پیام خود را کاملاً در اذهان عمومی جا بیندازد، نمایش ویژه‌ای را بنا به ابتکار شخصی به روی صحنه برد. چهره شناخته شده‌ای جرئت کرده و گفته بود «دهقانان از فرط گرسنگی در آستانه مرگند.» بنا به دستور مائو یک سفر «حقیقت‌یاب» برای این فرد ترتیب داده شد. بنا به گزارش «روزنامه مردم» هر جایی که این «مدعی» قدم می‌گذاشت جمعیتی بالغ بر ۵۰ هزار نفر به دنبالش راه می‌افتادند و علیه او شعار می‌دادند تا «پوچ بودن حرف‌های یاوه‌اش» را به وی ثابت کنند. در پایان گزارش آمده بود که فرد «مدعی» اجباراً دست به فرار زده، خود

را در صندوقِ عقبِ یک اتومبیل در زیرِ مقداری گونی مخفی کرد! هم‌زمان با به روی صحنه بردن چنین نمایش‌هایی افراد بسیاری اعدام شدند. مائو بعداً برای همکاران نزدیکش افشا کرد که «یکی از ایالت‌ها، هونان، ۱۰۰۰۰۰ نفر را محکوم، ۱۰۰۰۰ نفر را دستگیر و ۱۰۰۰ نفر را اعدام کرد. دیگر ایالت‌ها هم به همین ترتیب عمل کردند. ما به این ترتیب مشکلاتمان را حل کردیم.»

یک نمونه از این اعدام‌ها مربوط به سه معلمی می‌شد که در ایالت هبی^{۵۹۷} به اتهامِ واهی «تحریک دانش‌آموزان به انجامِ تظاهرات علیه کاهش بودجه آموزش و پرورش» اعدام شدند. کاهش بودجه آموزش و پرورش باعث شده بود که از هر بیست فارغ‌التحصیل دبستان فقط یک نفر بتواند به دبیرستان راه یابد. انگِ «مجارستان کوچک» بر تظاهرات دانش‌آموزی زده شد و قضیه بازتاب وسیعی در مطبوعات پیدا کرد. رژیم از دادن پوشش مطبوعاتی وسیع به این تظاهرات و اعدام سه معلمی که ظاهراً مسبب آن بودند، هدف خاصی را دنبال می‌کرد. تقریباً شکی نیست که خود مائو دستور صدور احکام اعدامِ معلمین را صادر کرده بود. او درست یک روز قبل از صدور این احکام وارد ایالت هبی شده بود. در این زمان مسئولین ایالتی هنوز هیچ تصمیمی در خصوص اعمال مجازات اعدام برای معلمین اتخاذ نکرده بودند. رژیم با به راه انداختن یک موج تبلیغاتی عظیم کاری کرد که ترس و وحشت، مدارس روستایی کشور را در بر بگیرد. این مدارس بیشترین عوارض ناشی از کاهش بودجه آموزش و پرورش را تحمل می‌کردند. این کاهشی بود که به واسطه سیاست‌های افراطی مائو برای تأمین هزینه‌های گزاف «برنامه ابرقدرتی» اش به مدارس روستایی تحمیل شده بود.

بودجه پژوهشی و آموزش و پرورش از دیرباز خیلی کم بود. حالا میزان این بودجه اندک، کاهش بیشتری پیدا کرده بود. رویکرد مائو جلوگیری از ارتقای سطح آموزش و پرورش در مقیاس عمومی کشور بود. او در عوض، بر حجم بودجه بخش کوچکی از نخبگانی که در پروژه‌های «مفید» کار می‌کردند، افزود. مائو به این ترتیب کاری کرد که مابقی جمعیت کشور به مشتی کارگر و برده بی‌سواد یا کم‌سواد تبدیل شوند. بخش اصلی بودجه آموزش و پرورش، در شهرها مصرف می‌شد. مدارس روستاها عملاً هیچ بودجه‌ای دریافت نمی‌کردند و سهم مدارس شهرهای کوچک نیز بسیار کم بود. در نتیجه، تنها تعداد بسیار کمی از جوانان روستایی موفق به تحصیل در مدارج بالاتر می‌شدند. حتی جوانان شهری هم از شانس کمی برای ادامه تحصیل برخوردار بودند. برای مثال در سال ۱۹۵۷، حدود ۸۰ درصد از ۵ میلیون محصل دبستانی (حدود ۴ میلیون نفر) و ۸۰۰ هزار نفر از یک میلیون محصل راهنمایی در مناطق شهری اقدام به ترک تحصیل کردند زیرا به آنها گفته شده بود که امکانات لازم برای ادامه تحصیل آنها فراهم نیست. نارضایتی‌های گسترده‌ای در سطح شهرهای کشور وجود داشت، و اعدام معلمین در جریان قضیه «مجارستان کوچک» نیز هشداری به شهرنشینان بود.

اعدام تنها عامل مرگ و میر در جریان «کارزار ضد گرایان» نبود. خودکشی در بین کسانی که انگ «راست‌گرا» برپیشانی آنها خورده بود نیز رواج بسیار داشت. چینی‌هایی که صبح زود برای ورزش به محوطه «کاخ تابستانی» پکن می‌رفتند، همواره با جنازه‌های آویزان از درخت و اجساد شناور بر سطح رودخانه مواجه می‌شدند.

اغلب افراد موسوم به «راست‌گرا» در جریان جلسات محاکمه، آزار و

اذیت‌های روانی و حشتناکی را متحمل می‌شدند. خانواده آنها از جامعه طرد و همسرانشان به انجام مشاغل پست گمارده می‌شدند و فرزندان‌شان از ادامه تحصیل بازمی‌ماندند. بسیاری از این محکوم‌شدگان با هدف حمایت از فرزندان‌شان، از همسران خود طلاق گرفتند. خانواده‌های بسیاری از هم‌پاشید. این از هم‌پاشیدگی‌ها سبب فجایع و تلخی‌های دیرپایی برای بچه‌ها و والدین آنها شد.

اغلب «راست‌گرایان» بعد از محکوم شدن برای انجام کارهای بدنی سخت به مناطق دور افتاده کشور تبعید شدند. مائو به ویژه برای بهره‌برداری از مناطق بکر کشور به نیروی کار مجانی نیاز داشت. یکی از این تبعیدیان روزنامه‌نگاری به اسم دایی هوانگ^{۵۹۸} بود. او شرح داده است که چگونه تبعیدیان را در مناطق دور افتاده شمال منچوری، که به «برهوت شمالی عظیم» معروف بود، رها می‌کردند. این افراد مجبور بودند «با استفاده از ساقه‌های گندم کلبه‌هایی را شتاب زده در وسط بیابان برپا کنند؛ آن هم در جایی که دمای هوا ۳۸ درجه زیر صفر بود. حتی استفاده از آتش هم باعث نمی‌شد که درجه حرارت از منفی ۱۰ درجه گرم‌تر شود.» این روزنامه‌نگار چنین ادامه می‌دهد: «کلبه‌های ما خاکی و علفی بودند و باد از همه طرف به داخل آنها می‌آمد... به زحمت می‌شد سبزی یا گوشتی به دست آورد... ما رأس ساعت ۴ صبح از خواب بر می‌خاستیم و تا ساعت ۷ یا ۸ شب بلاوقفه کار می‌کردیم... در طی این پانزده شانزده ساعت کار هیچ فرصتی برای استراحت وجود نداشت... ما در تابستان‌ها ساعت ۲ صبح از خواب بلند می‌شدیم... مجبورمان می‌کردند که بیشتر از سه ساعت نخوابیم...»

و هم‌زمان با این کار توانفرسای بی‌وقفه، رجز خوانی ماموران مراقب

نیز ادامه داشت: «شماها به اینجا آمده‌اید تا تاوان اعمال

جنایتکارانه‌تان را بدهید! اگر جرئت دارید دردسر درست کنید تا از کرده خود پشیمان شوید؛ سعی نکنید از زیر کار فرار کنید...» تبعیدیان در حالی مجبور به انجام کارهای طاقت‌فرسا بودند که جیره غذایی‌شان بسیار کمتر از جیره غذایی معمول بود. بسیاری از آنها بر اثر سوء تغذیه، بیماری، سرما، کار زیاد و حوادث حین کار کشته شدند. دائی هوانگ روزنامه نگار عملاً هنگامی انتقادات خود را بیان کرد که دام‌گذاری مائو از مدتی قبل افشا شده بود. او طی نامه سرگشاده‌ای خطاب به مائو مخالفت خود را با «طبقه حاکمه جدید که ضیافت‌ها و پذیرایی‌های مجلل برگزار می‌کند در حالی که ده‌ها هزار نفر ریشه و پوسته درختان را می‌خورند» اعلام کرد. او حتی ضربه‌ای هم به کیش پرستش شخصیت مائو زد: «آشپزها هم موقع درست کردن غذا باید با صدای بلند شاکرِ مراحمِ صدر مائو باشند.» وی به مائو هشدار داد: «تصور نکن که خدای عاقل و دانا هستی.»

همسر دائی هوانگ از او طلاق گرفت و تبعیضاتِ فاحشی در مورد اقوام نزدیک وی اعمال شد. برای مثال دولت حاضر به پرداخت هزینه عمل جراحی ضروری برای برادرزاده دائی هوانگ نشد زیرا این معلم مدرسه را به سبب نسبت خانوادگی‌اش فاقد صلاحیت تشخیص داده بود. دائی هوانگ عاقبت با زحمت و مشقتِ بسیار موفق شد از «برهوت عظیم شمالی» جان سالم به در ببرد؛ جایی که اکثر آژنده از آن بر نمی‌گشتند.

مائو سال ۱۹۵۸ در پی بازگشت از اجلاس مسکو، و بلافاصله پس از سرکوب مخالفین در بین قشر تحصیل کرده کشور، ترساندن رهبران حزب و رژیم را آغاز کرد. او تهدید کرد که برچسب «راستگرا» را بر پیشانی هر سیاستمدار یا دولتمردی خواهد کوبید که با «برنامه

ابرقدرتی» تازه احیا شده وی مخالف باشد. مائو بیش از همه از بابت مردان شماره دو و سه خود، لیو شائو چی و چوئن لای، نگران بود؛ مردانی که در سال ۱۹۵۶ از بودجه «برنامه ابرقدرتی» مائو کاسته بودند.

تاکتیکی که مائو این بار انتخاب کرد جدید بود: تحقیر بالاترین مقامات کشور در جلوی چشمان ده ها نفر از روسای ایالت ها. این اولین باری بود که مائو از وجود مقامات درجه دو برای حمله مستقیم به رؤسای آنها و مقامات درجه یک رژیم و حزب استفاده می کرد. این وسیله ای بود هم برای تحقیر چو و لیو و هم برای اعمال فشار بر آنها. مائو شخصاً سخنان تند و گزنده ای را علیه چو و لیو در برابر مرئوسین آنها ایراد کرد. مائو با فراخوانی رؤسای ایالت ها و مفتضح کردن مردان شماره دو و سه رژیم در برابر چشمان آنها هدف دیگری را هم دنبال می کرد و آن تقویت هر چه بیشتر روسای ایالت ها بود زیرا این افراد مسئولین اصلی مصادره مواد غذایی در نقاط مختلف کشور بودند. مائو برای پیش برد برنامه های جاه طلبانه اش به مصادره هر چه بیشتر محصولات غذایی نیاز مبرمی داشت.

مائو بیش از همه به چوئن لای گیر داد که در واقع مسئول اجرا و اداره «برنامه» مائو به شمار می رفت. مائو توضیح داد که چوئن لای «فقط ۵۰ متر از راستگرا بودن فاصله دارد.» او گفت تلاش چوئن لای برای کاهش سرمایه گذاری در صنایع نظامی در سال ۱۹۵۶ قابل قیاس با «قیام مجارستان» بوده و همچنین «در رشد و فعالیت هر چه بیشتر راست گرایان موثر بوده است.» اینها اتهامات شوم و مهیبی بودند که می توانست عوارض بالقوه وحشتناکی به بار آورد. مائو برای مهیب تر کردن تهدیداتش در فوریه ۱۹۵۸ اقدام به برکناری چوئن لای از مقام وزارت امور خارجه کرد، و دیپلمات های ارشد نزدیک به چو را تشویق

کرد که به وی حمله کنند.

آتشی که مائو در سطوح بالای رژیم برافروخته بود، حتی با توجه به معیارهای خشن و اعصاب خردکن رژیمش، غیر قابل تحمل بود. یکی از وزرای دولت که هدف حملات تند مائو قرار گرفته بود، دچار فروپاشی کامل عصبی شد. زمانی که پزشک مائو برای معاینه این وزیر رفت او را دید که در رختخواب دراز کشیده و دارد مدام زیر لب زمزمه می‌کند: «به من رحم کنید! لطفاً به من رحم کنید!» وزیر بیمار را سوار هواپیما کردند تا وی را به تیمارستانی در کانتون ببرند. او در هواپیما ناگهان زانو زده، شروع کرد به کوبیدن سر خود به کف هواپیما و درخواست عفو کردن. وی چند هفته بعد در سن چهل و شش سالگی در کانتون درگذشت.^{۵۹۹}

نقطه اوج این فرایند ارباب و تحقیر زمانی بود که مائو به چوئن لای دستور داد که در مقابل ۱۳۶۰ نماینده حاضر در کنگره ویژه حزب در مه ۱۹۵۸ «انتقاد از خود» کرده، به «شبه راستگرا» بودن خویش اذعان کند. چوئن لای از بابت تلاش‌های قبلی خود برای جلوگیری از «صنعتی شدن» کشور بر اساس ضرب‌آهنگ مطلوب مائو عذرخواهی کرد. او حتی در این همایش که خاصِ نخبگان رژیم بود نیز جرئت نکرد کوچک‌ترین اشاره‌ای به ذات نظامی برنامه مائو و عواقب فاجعه‌آمیز آن برای توده‌های مردم بکند. این خود محکوم‌سازی برای چوئن لای فوق‌العاده دردناک بود. او ده روز تمام را صرف نوشتن سخنرانی‌اش کرده بود. این نخست وزیر معمولاً آراسته برای روزهای متوالی خود را در اتاقش زندانی کرده بود؛ بدون اینکه اصلاح کند، حمام برود یا حتی اعتنایی به لباس پوشیدنش بکند. منشی چوئن لای که وظیفه تحریر سخنرانی وی را بر عهده داشت به یاد می‌آورد: «چوئن لای فوق‌العاده آرام سخن می‌گفت؛ بعضی وقت‌ها پنج شش

دقیقه طول می کشید تا کلمه‌ای را بگوید... بنابراین پیشنهاد کردم که اتاق را ترک کنم تا او بتواند کنترل خودش را به دست آورد... نیمه شب بود، و من به اتاقم رفتم و بدون اینکه لباسم را در بیاورم روی تخت دراز کشیدم؛ در انتظار بودم تا دوباره به اتاق چوئن لای فرا خوانده شوم... حدود ساعت ۲ صبح بود که همسر چوئن لای صدایم کرد. او گفت همسرش در اتاق نشسته و با حالتی مبهوت به گوشه‌ای خیره شده است. او از من خواست که همراه وی به اتاق چوئن لای برویم. ما وارد اتاق رفیق چوئن لای شدیم و بعد همسرش شروع به صحبت کردن با او کرد...»

چوئن لای سپس در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود شروع کرد به تقریر متن سخنرانی‌اش. چوئن لای همسرش رانه از سر عشق، که از سروفاکاری متقابل به آرمان‌های کمونیستی انتخاب کرده بود. این زن طی تمامی دوران زندگی مشترکش به ویژگی مذکور وفادار باقی ماند.

چوئن لای بر حسب وظیفه سخنرانی‌اش را ایراد کرد تا بلکه رضایت مائو را جلب کند. فضای کنگره حزب ترسناک‌تر از همیشه بود. برای پی بردن به این فضای ترسناک کافی ست به نوع ادبیات به کار رفته در بیانیه مطبوعاتی کنگره توجه کنیم: «اجلاس کنگره، راست‌گرایانی را که راه خود را به درون حزب باز کرده بودند محکوم کرد.» بر حسب ادبیات کمونیستی، کسانی که با این واژه‌ها توصیف شوند به زحمت یک قدم با کسانی که به جاسوسی برای دشمن متهم شده‌اند فاصله دارند. گروه پرشماری از رؤسای ایالت‌ها، به اشاره مائو، اعلام کردند که موفق به کشف «عناصر راست‌گرا» در بین سازمان‌های محلی خودشان شده‌اند. رئیس ایالت هنان^{۶۰} به سبب بیان این واقعیت که دهقانان به سبب «گرسنگی» قادر نیستند چیز زیادی به دولت

بدهند، محکوم و از کار برکنار شد. او گفته بود: «ایالت هنان سیل‌ها، قحطی‌ها و فجایع طبیعی بی‌شماری را تحمل کرده و اهالی‌اش به سبب نابودی حیوانات بارکش بر اثر کمبود مواد غذایی، مجبور شده‌اند برای خیش کردن مزارع، گاواهن‌ها را به خودشان ببندند.» لیو شائو چی هم مجبور شد حملات تند و تلخ نوحه‌های مائو را در کنگره حزب تحمل کند زیرا وی در سال ۱۹۵۶ از کاهش هزینه‌ها در بخش صنایع حمایت کرده بود. لیو همانند چوئن لای مجبور به تسلیم شد. و این شامل هر کس دیگری می‌شد که در بخش‌های مدیریتی «برنامه ابرقدرتی» مائو نقش داشت. از سخنان مائو پیداست که او خود را آماده کرده بود تا هر فردی را که مطابق با دستورات وی عمل نکرده بود به خیانت متهم کند. اما او نهایتاً نیازی به این کار پیدا نکرد زیرا همه بدون کوچک‌ترین مقاومتی تسلیم شدند. لیو شائو چی به عنوان فرد شماره دو کشور در مقام خود ابقا شد. چوئن لای به قدری درب و داغان شده بود که از مائو پرسید: «آیا برای من مناسب خواهد بود که همچنان در پست نخست‌وزیری خدمت کنم؟» مائو جواب مساعد داد، و چو همچنان فرد شماره یک سیاست خارجی چین باقی ماند؛ هر چند که در مقام وزیر امور خارجه ابقا نشد. مائو به خوبی آگاه بود که هیچ کس بهتر از چوئن لای نمی‌تواند چهره رژیمش را بزرگ دوزک کرده و سیمای آبرومندانه‌ای به آن بدهد. چن یی^{۶۰۱}، که به جای چوئن لای وزیر امور خارجه چین شد، با افسوس بسیار به یاد می‌آورد که: «من چیزی نبودم جز یک بازیگر، با عنوان و لقبی دهن‌پرکن.»

مائو در جریان کنگره حزب یکی از مهم‌ترین تغییرات در سلسله مراتب حکومتی را به وجود آورد. او از لین بیائو، نوحه قدیمی‌اش، برای احراز پُستِ معاونت حزب (در کنار لیو، چو، چو ته و چان یون) حمایت کرد.

مائو امیدوار بود از این طریق صاحب یک متحد وفادار در بین هسته مرکزی حزب شود. این متحد دارای درجه بالای مارشالی بود. لین بیائو در سال ۱۹۵۵ که اهدای درجات رسمی ارتشی آغاز شد، به همراه ۹ ژنرال دیگر به کسب درجه مارشالی نائل شده بود. مائو همگام با این اقدامات بر شدت کیش پرستش شخصیت خود، که از سال ۱۹۴۲ (کارزار تروریستی ینان) به آن مبادرت کرده بود، افزود. او در مارس ۱۹۵۸ به اطلاع مقامات بالای رژیم (رهبران حزب، روسای ایالت‌ها و وزرای دولت) رساند: «کیش پرستش شخصیت باید وجود داشته باشد.. این امر کاملاً ضروری است...» نوحه‌های مائو برای ابراز «وفاداری کورکورانه» به وی با یکدیگر رقابت می‌کردند. که چینگ شی، رئیس منطقه شانگهای، عملاً از یک غریزه گله‌وار پیروی می‌کرد: «ما باید همچون یک گله کور به دنبال صدر مائو باشیم.»

مائو برای خوراک دادن به پروژه بت‌سازی خویش، دست به غیرمنتظره‌ترین کارها زد و آن دیدار از مکان‌هایی مثل کارخانه‌ها و تعاونی‌های کشاورزی بود. مطبوعات و رسانه‌ها با سرو صدای بسیار زیاد دیدارهای مذکور را پوشش خبری می‌دادند. فیلم‌های خبری از دیدارهای مائو در سراسر کشور به نمایش در می‌آمد. تصویری از مائو، با تیتَر مناسب «صدر مائو سرتاسر چین را می‌پیماید»، در تیراژهای چند ده میلیونی تکثیر شد به طوری که در هر خانه‌ای نسخه‌ای از این تصویر دیده می‌شد. مطبوعات دولتی در بوق و کرنا کردند که «روستاییان هیجان زده» در نزدیکی شهر چنگدو (در سیچوان) بعد از دیدار صدر مائو از دهکده‌شان اسم این دهکده را به «تعاونی شاد» تغییر دادند. «روزنامه مردم» گزارش داد که بعد از اینکه مائو در مراسم آغاز احداث یک مخزن آبی در اطراف پکن با بیل مقداری خاک

را جا به جا کرد، سربازی به اسم یو بینگ سن^{۶۰۲} به سراغ بیل مذکور رفت و آن را [همچون شئی مقدسی] در داخل پارچه‌ای پیچید. «روزنامه مردم» در ادامه گزارش خود نوشت: «سربازیو بینگ سن در حالی که مالا مال از احساس بود گفت: من هر بار که به این بیل نگاه کنم به یاد صدر مائو خواهم افتاد و با انرژی بیشتری کار خواهم کرد... همچنین یک عضو تعاونی کشاورزی در حالی که به شدت می‌گریست به گزارشگر ما گفت...»^{۶۰۳} رژیم این نوع گزارش‌های ستایش‌آمیز مطبوعاتی را از طریق برپایی جلسات اجباری «مرور مطبوعات» در اذهان تمامی آحاد ملت، چه باسواد چه بی‌سواد، فرو می‌کرد.

مائو در سیزدهم اگوست ۱۹۵۸، برای اولین و آخرین بار طی دوران حکمرانی ۲۷ ساله‌اش در رستورانی در شهر تیانجین ظاهر شد. بی‌هیچ شک و تردیدی هدف مائو از این کار، دیده شدن از سوی مردم بود. او نه تنها اجازه داد که همگان پیاده شدن وی را از اتومبیل در مقابل رستوران ببینند بلکه در پشت پنجره طبقه بالای رستوران قرار گرفت تا جمعیت بیشتری او را ببینند. مردم شروع کردند به فریاد «صدر مائو! صدر مائو!» سر دادن. مردم شهر به سرعت از موضوع باخبر شدند. کمی بعد جمعیت هیجان‌زده‌ای بالغ بر ده‌ها هزار تن در اطراف رستوران تجمع کردند. آنها بالا و پایین می‌پریدند و شعار می‌دادند «زنده باد صدر مائو!» یکی از رؤسای امنیتی دچار این نگرانی شد که مبادا امنیت مائو به خطر بیفتد. او پیشنهاد کرد که یکی از محافظینی را که به مائو شباهت داشت وارد صحنه کنند تا وی مردم را به سمت خود منحرف کند تا بعد بتوان مائو را از صحنه خارج کرد. اما مائو مخالفت کرد. او به اینجا آمده بود که دیده شود، و هیچ خطری هم تهدیدش نمی‌کرد زیرا این یک دیدار سرزده بود و مردم

نیز در فاصله نسبتاً دوری قرار داشتند. و به احتمال بسیار زیاد هیچ اسلحه‌ای هم در دسترس مردم نبود. (رژیم مائو بلافاصله پس از روی کار آمدن، تمامی اسلحه‌های غیرمجاز را مصادره کرده بود.) نکته دیگر اینکه مردم نزدیک به رستوران، از قبل انتخاب شده و در محل قرار داده شده بودند. این شیوه معمولی بود که در تمامی دیدارهای عمومی مائو، رعایت و اجرا می‌شد. مائو به ابراز احساسات مردم پاسخ گفت. مردم با فریادهای جنون‌آمیز و گریستن به وی واکنش نشان دادند. و تمامی این لحظات با ذکر جزئیات کامل در مطبوعات دولتی به چاپ رسید.

مائو عاقبت پس از چند ساعت محل را ترک کرد. او کمی بعد از عزیمت خود، با لحنی متکبرانه و تقریباً خداگونه، خطاب به همکاران نزدیکش گفت: «ما با دست به جمعیت علامت دادیم، آنها بلافاصله عقب نشستند و راه را باز کردند.» مائو از گسترش ابعاد کیش پرستش شخصیت خود لذت وافر می‌برد. او به هم محفلی‌هایش گفته بود که حضور پر شور مردم «عمیقاً» وی را «تحت تاثیر» قرار داده است. این کیش پرستش شخصیت، که طی سالیان دراز و به زور به مردم تحمیل شده بود، مائو را از قدرتی مهیب برخوردار ساخته بود.

بخش چهلیم: جهش عظیم: «چه بسا نصف جمعیت چین باید بمیرد» (۱۹۵۸-۱۹۶۱؛ از ۶۴ تا ۶۷ سالگی مائو)

همکاران مائو تحت تاثیر کیش پرستش شخصیت وی که به زور در میان مردم گسترش یافته و همه گیر شده بود، دست از هرگونه عدم اطاعتی برداشته، کاملاً مطیع اوامر مائو شدند. صداهای مخالفین بالقوه نیز در پی کارزار «ضد راست گرایان» کاملاً خاموش شد. مائو در ادامه اقدامات خود بر شدت گام و ضرب آهنگ اجرای «برنامه ابرقدرتی [?]» اش وسیعاً افزود. او حتی در این مرحله هم از افشای ذات و ماهیت نظامی برنامه اش خودداری می کرد. در سال ۱۹۵۳ که برنامه «صنعتی شدن» برای اولین بار مطرح شد زمان تحقق کامل این برنامه «ده تا پانزده سال» تعیین شده بود. اما حالا مائو می گفت که زمان اجرای کامل برنامه مذکور باید «به هشت، هفت، یا حتی پنج، یا چه بسا سه سال، کاهش یابد.» مائو تصور می کرد که با استفاده از کمک های شوروی می تواند ظرف پنج سال آینده به باشگاه ابرقدرت ها پیوندد. او چنین گمانه زنی می کرد که بلندپروازی هایش طی یک «انفجار بزرگ» (بیگ بنگ) محقق خواهد شد. و از همین رو بود که مدام تکرار می کرد: «ملت ما مثل اتم است.» مائو این فرایند را «جهش عظیم رو به جلو» نامید و آن را از مه ۱۹۵۸ آغاز کرد.

مائو، هدف واقعی «جهش عظیم» را دقیقاً برای مردم چین شرح نداد. او به آنها گفت: «هدف این است که چین طی مدت زمان نسبتاً کوتاهی همه کشورهای کاپیتالیستی را پشت سر گذاشته، به یکی از ثروتمندترین، پیشرفته ترین و قدرتمندترین کشورهای جهان تبدیل شود.» مائو در مقابل جمع کوچکی از محارم خود هدف اصلی از اجرای «جهش عظیم» را افشا کرد. او در روز بیست و هشتم ژوئن به

گروهی از نخبگان ارتشی گفت: «صلح در حال حاضر در اقیانوس آرام برقرار نیست. تنها زمانی صلح برقرار خواهد شد که ما اقیانوس آرام را بگیریم.» در همین لحظه لین بیائو وسط حرف مائو پرید و اضافه کرد: «ما باید کشتی‌های جنگی بزرگ بسازیم و برای پیاده کردن نیرو در ژاپن، فیلیپین و سانفرانسیسکو آماده باشیم.» مائو ادامه داد: «ما در چه زمانی موفق به ساختن چنین کشتی‌هایی خواهیم شد؟ سال ۱۹۶۲؛ زمانی که ما بتوانیم میلیون‌ها تن فولاد بسازیم...» مائو در نوزده اگوست به رؤسای دستچین شده ایالت‌ها گفت: «ما در آینده، کمیته کنترل کره زمین را تأسیس و برنامه جامع و واحدی برای اداره کره زمین ارائه خواهیم کرد.» مائو بر چین مسلط شده بود و حالا قصد داشت بر جهان مسلط شود.

«جهش عظیم» از نظر مردم چین حقیقتاً جهش عظیمی بود؛ اما از حیث مصادره محصولات غذایی آنها از سوی دولت. رژیم مقدار مصادره محصولات غذایی را بر اساس نیازهای مالی برنامه مائو حساب می‌کرد، و نه بر اساس مقدار محصولاتی که دهقانان از عهده تولید آن بر می‌آمدند. مائو به سادگی اصرار می‌کرد که مقدار محصولات برداشتی باید سریعاً افزایش یابد. او روسای ایالات و مناطق را وادار به بیان این ادعا کرد که مناطق تحت ریاست آنها محصولات غذایی در مقادیر نجومی تولید خواهند کرد. این روسا که از بین نوکران حلقه به گوش مائو انتخاب شده بودند، در فصل برداشت محصول اعلام کردند که حجم باور نکردنی و عظیمی از غلات را تولید کرده‌اند. سپس ماشین تبلیغاتی مائو این داعیه‌ها را در بوق و کرنا دمید. تبلیغاتچی‌های رژیم لقب «اسپوتنیک‌ها» را بر روی این مقادیر نجومی غلات و دیگر داعیه‌های این چینی گذاشتند. لقب مذکور در عین حال بازتاب‌دهنده علاقه وسواس‌گون مائو به ماهواره

اسپوتنیک روس‌ها بود که از نظروى دستاورد بسیار عظیمى به شمار مى‌رفت. «روزنامه مردم» در دوازدهم ژوئن گزارش داد که در ایالت هنان (ایالت الگو و نمونه مائو) یک «تعاونی اسپوتنیکى» ۱/۸ تن جو در ۱/۵ آكر زمین تولید کرده که ده برابر میزان معمول است. این نوع داعیه‌ها، آن چنان که مورخین رسمى چین کمونیست سعی دارند در ذهن ما فرو کنند، ماحصلِ لاف‌زنى‌هاى خودجوش کادرهاى محلى و دهقانان نبود. مطبوعات صدای مائو بودند، نه صدای مردم.

«مزارع اسپوتنیکى» مثل قارچ سر از زمین برآوردند. یک «مزرعه اسپوتنیکى» معمولاً از طریق جمع‌آورى محصولات کشاورزى از مزارع گوناگون و جمع کردن آنها در یک قطعه زمین که ظاهریک مزرعه واقعی را داشت تشکیل مى‌شد. «مزارع اسپوتنیکى» چین معادلِ مائوئیستى «مزارع پوتمکینى»^{۶۰۴} بودند؛ البته با یک تفاوت کلیدى: مزارع اسپوتنیکى چین برای گول‌زدن حاکم درست نشده بودند. این مزارع در واقع به دستور حاکم (مائو) برای گول‌زدنِ نوجه‌هاى وی در مناطق دورافتاده کشور و کادرهاى محلى حزب و رژیم برپا شده بودند. کادرهاى مذکور که نظارت مستقیم بر مزارع اشتراکى و تولید محصولات کشاورزى را بر عهده داشتند، از نظر مائو واجد بیشترین اهمیت بودند. این کادرهاى محلى بودند که محصولات کشاورزى را از دهقانان مى‌گرفتند و تحویل رژیم مى‌دادند. مائو خواهان این بود که کادرهاى مذکور این «مزارع اسپوتنیکى» را به چشم خود ببینند و سپس به منطقه خود باز گردند و ادعاهاى مشابهی را مطرح کنند تا رژیم بعداً بتواند به آنها بگوید: حالا که مى‌گویید محصولات بیشتری را تولید کرده‌اید، پس باید سهم بیشتری را تحویل حکومت بدهید. آن دسته از کادرهاى محلى که به روال فوق عمل نمى‌کردند، بلافاصله محکوم و از کار برکنار مى‌شدند. رژیم در حالى که ادعاهاى نجومى و

فلکی تمامی صفحات روزنامه‌هایش را پر کرده بود، تدریجاً نمایش مسخره مذکور را متوقف کرد. رژیم متوجه شده بود که خسارات عظیمی از این طریق به بار آمده است.

«روزنامه مردم» در اواخر جولای با اعلام اینکه «ما می‌توانیم هر چقدر که دلمان می‌خواهد محصولات غذایی تولید کنیم»، شرایط لازم برای اجرای نمایش تازه مائو را فراهم کرد. مائو در چهارم اگوست خطاب به ملت گفت: «ما باید بررسی کنیم که با این همه غذای اضافی، چه کار باید بکنیم.» این ادعا درباره وجود محصولات غذایی اضافی ادعایی بود که خود مائو هم به آن هیچ باوری نداشت. او حدود شش ماه قبل، در بیست و هشتم ژانویه، در برابر اعضای شورای عالی اذعان کرده بود که کشور با معضل کمبود مواد غذایی رو به روست: «غذای کافی برای خوردن وجود ندارد؛ ما در این مورد چه کار باید بکنیم؟» مائو راه حل زیر را ارائه کرده بود: «کم خوردن اصلاً چیز بدی نیست... اتفاقاً برای سلامتی بدن مفید است. غربی‌ها چربی فراوانی در غذاهایشان دارند. آنها هر چقدر بیشتر از این غذاها می‌خورند چاق‌تر می‌شوند. من می‌گویم که گوشت خواران غربی مستحق نکوهش هستند... تصور می‌کنم کم‌خوری چیز خوبی ست. چه معنی دارد که انسان زیاد بخورد و شکمش مثل کاریکاتورهایی که از کاپیتالیست‌های خارجی می‌بینم، بزرگ شود؟» سخنان لاقیدانه مائو احتمالاً در مورد خودش که شکم بزرگی داشت صدق می‌کرد، اما از نظر دهقانان گرسنه مبتلا به سوء تغذیه بی‌معنا بود. مائو در ماه ژانویه گفته بود: غذای کافی وجود ندارد، اما مردم می‌توانند کمتر بخورند. او شش ماه بعد مدعی شد: غذای اضافی وجود دارد. هر دوی این سخنان متضاد هدف واحدی را دنبال می‌کرد: مصادره هر چه بیشتر محصولات غذایی از دهقانان.

«روزنامه مردم» در ماه سپتامبر گزارش داد که «بزرگ‌ترین اسپوتنیک برنج» به دست آمده است. بنا به ادعای این روزنامه ۷۰ تن برنج در ۱/۵ آکر زمین تولید شده بود که صد برابر معمول بود. این «مزرعه اسپوتنیک» توسط رئیس تازه ایالت گوانگ‌شی که فرد جاه‌طلبی بود، سرهم بندی شده بود. ایالت مذکور در پایان سال میزان برداشت محصول غلات خود را اعلام کرد که سه برابر مقدار واقعی بود. دولت سپس خواهان دریافت محصولی شد که ۴/۸ برابر محصول مصادره شده سال قبل بود.

کادرهای محلی برای مصادره محصولات غذایی اغلب به زور متوسل می‌شدند. و اگر تشخیص داده می‌شد که آنها در کار خود موفق نیستند، نیروی پلیس به کمک آنها می‌آمد. مائو در نوزدهم اگوست ۱۹۵۸ دستورالعمل زیر را به رؤسای ایالت‌ها و مناطق ابلاغ کرد: «زمانی که شما دستور می‌دهید محصولات غذایی را تحویل‌تان بدهند و آنها تحویل نمی‌دهند، از زور برای اجرای دستورات خود استفاده کنید.» خشونت و اعمال زور حکومتی، تحت چنین فشاری، سرتاسر مناطق روستایی چین را فرا گرفت.

مائو برای اینکه «بهانه»^{۱۱} ای داشته باشد مکرراً دهقانان را به مخفی کردن غلات متهم می‌کرد. او در بیست و هفتم فوریه ۱۹۵۹ به سران بلندمرتبه رژیمش گفت: «همه تیم‌های تولیدی [دهقانان غذاهايشان را مخفی می‌کنند تا بعداً بین خودشان تقسیم کنند. آنها این غذاها را در انبارهای عمیق زیرزمینی پنهان می‌کنند. آنها حتی برای مراقبت از انبارهای مخفی خود دارای گروه‌های نگهبانی‌اند...» مائو روز بعد دوباره اصرار کرد که دهقانان «روزها برگ هویج و شب‌ها برنج می‌خورند...» منظور وی از بیان این حرف این بود که دهقانان طی روز با خوردن برگ هویج وانمود می‌کنند که هیچ غذایی در

اختیار ندارند اما شب‌ها که به خانه‌هایشان می‌روند برنج‌ها را از انبارهای مخفی خود بیرون می‌کشند و دور از چشم دیگران می‌خورند. مائو نزد همکاران نزدیکش اینگونه نفرت خود را از دهقانان ابراز کرد: «دهقانان مشغول مخفی کردن غذا هستند... و اینها آدم‌های خیلی بدی هستند. هیچ روحیه کمونیستی‌ای در وجودشان نیست! همین است دیگر، دهقان دهقان است. این تنها شیوه‌ای است که آنها می‌توانند به آن عمل کنند...»

مائو به خوبی آگاه بود که دهقانان هیچ غذایی برای مخفی کردن ندارند. او از یک نظام اطلاع‌رسانی کارآمد برخوردار بود و بهتر از هر کس دیگری می‌دانست که هر روز در گوشه و کنار کشورش چه می‌گذرد. مائو در آوریل ۱۹۵۹ در حاشیه گزارشی در مورد وقوع گرسنگی حادّ در نیمی از کشور نوشت: «یک مسئله بزرگ: در ۱۵ ایالت هیچ غذایی برای خوردن وجود ندارد.» اما تنها پاسخ او برای حل این معضل، صدور دستور زیر به رؤسای ایالت‌ها بود: «برخورد شود.» مائو به این ترتیب هرگز روشن‌نساخت که گرسنگی را چگونه باید برطرف کرد. گزارش دیگری به تاریخ هجدهم نوامبر ۱۹۵۸ به دست مائو رسید مبنی بر اینکه عده زیادی بر اثر بیماری‌های ناشی از سوء تغذیه حادّ در ایالت یون نان مرده‌اند. مائو دوباره از جواب‌دادن طفره رفت. او گفت: «این اشتباه عمدتاً به سبب خطای کادرهای محلی رخ داده است.» مائو می‌دانست که مردم در بسیاری از نقاط کشور برای زنده ماندن مجبور به خوردن علف و برگ درختان شده‌اند. در برخی موارد، کل اهالی یک دهکده بر اثر گرسنگی تلف شده بودند.

این چپاول افراطی دهقانان به مائو اجازه داد تا ۴/۷۴ میلیون تُن غلات را در سال ۱۹۵۹ (به ارزش ۹۳۵ میلیون دلار) به خارج صادر

کند. صادرات دیگر محصولات غذایی، به ویژه گوشت خوک، نیز افزایش یافت.

این ادعا که «چین دارای محصولات غذایی اضافی است» به گوش خروشچف رسید. او در تابستان ۱۹۵۸ عازم پکن شد. مائو دوباره وی را برای کمک به ساخت زیردریایی های اتمی تحت فشار گذاشت. خروشچف پرسید که چین چگونه از عهده پرداخت هزینه های سنگین تولید زیردریایی های اتمی بر خواهد آمد. مائو جواب داد: چین مواد غذایی نامحدودی برای صادرات دارد.

برنامه اتمی چین به ماده سوختنی واجد کیفیت بالا نیاز داشت. از محصولات کشاورزی برای تولید چنین موادی نیز استفاده شد. چینی ها غلات را به الکل (متانول) تبدیل می کردند که سوخت بسیار خوبی به شمار می رفت. مائو که ادعا کرده بود چین غذای اضافی دارد، در هشتم سپتامبر به اطلاع شورای عالی رساند: «ما باید از غلات در صنایع کشورمان استفاده کنیم، برای مثال می توانیم از غلات برای تولید الکل که مایع سوختنی است بهره بگیریم.» بدین ترتیب از غلات برای تولید سوخت موشک ها در پرتاب های آزمایشی استفاده شد. بنا به یک ارزیابی در هر آزمایش موشکی حداقل ۱۰ میلیون کیلوگرم غلات به الکل تبدیل می شد. مصرف این مقدار عظیم از غلات موجب کاهش اساسی جیره غذایی سالانه یک تا دو میلیون نفر شد.

دهقانان حالا مجبور به انجام کار بیشتر و سخت تری نسبت به سال های قبل بودند. مائو از آنجایی که خواهان افزایش محصولات کشاورزی بدون سرمایه گذاری مالی بود، لذا روش هایی را توصیه می کرد که صرفاً به کار بدنی متکی بودند. و دقیقاً به همین دلیل بود که مائو دستور ساختن سیستم های آبیاری (سدها، مخازن، کانال ها) را در مقیاس وسیع صادر کرد. از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲، طی چهار سال،

حدود ۱۰۰ میلیون دهقان اجباراً درگیر پروژه‌های مذکور شدند. در این مدت حجم عظیمی از خاک گودبرداری شد که معادل ۹۵۰ برابر خاک‌برداری‌های انجام شده برای ساخت کانال سوئز بود. وسایل مورد استفاده برای انتقال و جا به جایی این حجم عظیم خاک و سنگ، فقط بیل و کلنگ و چکش بود. بعضی وقت‌ها حتی از درو پنجره و تخت‌خواب منازل روستاییان برای ساخت گاری‌های چوبی استفاده می‌شد. دهقانان به بیگاری گرفته شده برای انجام پروژه‌های مذکور غالباً مجبور بودند نه تنها غذاهای مصرفی‌شان را شخصاً تأمین کنند بلکه تهیه ابزارآلات کار نیز بر عهده خود آنها بود. حوادث حین کار به سبب فقدان اقدامات ایمنی و مراقبت‌های پزشکی، بسیار زیاد بود. بسیاری از این حوادث منجر به مرگ‌های فجیع شد و مائو در جریان همه این حوادث بود. او در حین صحبت‌هایش با رؤسای ایالت‌ها درباره تأسیسات آبرسانی، هزار چند گاه به میزان بالای مرگ‌ومیرها اشاره می‌کرد. او در آوریل ۱۹۵۸ گفت: «ایالت هنان (ایالت الگوی مائو) قول داده که ۳۰ میلیارد متر مکعب آب را در زمستان آتی منتقل کند. تصور می‌کنم ۳۰ هزار نفر حین کار خواهند مرد. ایالت آنهویی (دیگر ایالت الگوی مائو) نیز قول داده که ۲۰ میلیارد متر مکعب آب را منتقل کند، و من تصور می‌کنم که ۲۰ هزار نفر هم در این ایالت خواهند مُرد...» زمانی که مقامات ارشد در ایالت گانسو از «نابودی زندگی بشری» طی انجام پروژه‌های آبرسانی شکایت کردند، مائو بلافاصله آنها را به عنوان «دار و دسته راست‌گرای ضد حزبی» محکوم و مجازات کرد.

مائو خواهان نتایج فوری بود و به همین دلیل از شعار «بررسی، طراحی و اجرا به صورت هم‌زمان» حمایت می‌کرد؛ شعاری که به «سه هم‌زمان» معروف شده بود. در نتیجه، توجه اندکی به بررسی‌های زمین‌شناسی معطوف می‌شد. در برخی پروژه‌ها اصلاً هیچ بررسی علمی‌ای صورت نمی‌گرفت یا بررسی‌ها در کمترین حد ممکن بودند. کار به جایی رسید که به زودی جزء چهارمی هم به شعار «سه هم‌زمان» اضافه شد: بازبینی.

یکی از پروژه‌های معروف آبرسانی پروژه حفر کانالی به طول ۱۴۰۰ کیلومتر در طول «فلات سرزمین زرد» در شمال غربی چین بود. این کانال قرار بود که از ۸۰۰ کوه و دره بگذرد. ۱۷۰ هزار کارگر روی پروژه مذکور کار می‌کردند. آنها مجبور بودند برای خوابیدن، غارها و سوراخ‌هایی را در کوه‌ها حفر کنند. تقریباً همه آنها برای صرفه‌جویی در جیره اندک غذایی خود، گیاهان خودرو را جمع‌آوری و مصرف می‌کردند. چند ماه بعد از آغاز پروژه، تونل‌هایی که آنها با دست خالی کنده بودند بلا استفاده کنار گذاشته شد. مسئولین پروژه به کارگران دستور دادند که به جای حفر تونل، اقدام به حفر کانال بکنند. آنها چند ماه بعد، دوباره دستور دادند که تونل جایگزین کانال شود. پروژه مذکور برای سه سال متوالی در همین حالت بلامتکلیفی سرگردان بود. در این مدت بیش از ۲ هزار کارگر مردند و عاقبت هم کل پروژه لغو شد. مقامات رسمی مسئول پذیرفتند که آنها بدون انجام کار زمین‌شناسی و بدون استفاده از نقشه‌های مناسب، کار را شروع کرده بودند.

اغلب پروژه‌ها اتلاف‌کننده عظیم منابع و امکانات بودند. بسیاری از آنها نیمه‌کاره رها شدند. تا سال ۱۹۵۹ از ۵۰۰ پروژه احداث سدها و مخازن آبی بزرگ (هر کدام با ظرفیت ۱۰۰ میلیون متر مکعب یا بیشتر)

۲۰۰ پروژه نیمه کاره رها شد. تعداد زیادی از سدها و مخازن ساخته شده نیز در زمان حیات مائو فرو ریختند. بدترین حادثه سدی تاریخ جهان در سال ۱۹۵۷ در ایالت نمونه و الگوی مائو (ایالت هنان) رخ داد. در این سال سد بزرگی که در حین دوران «جهش عظیم» ساخته شده بود فرو ریخت. بر اثر این حادثه ۲۳۰ تا ۲۴۰ هزار نفر غرق شدند (آمار رسمی کشته شدگان ۸۵ هزار نفر است). در سال های بعد نیز پروژه های احمقانه و نمایشی مائو هزاران چند گاه جان های بسیاری را گرفت. سدهای ساخته شده در دوران «جهش عظیم» همچنین باعث مهاجرت و ریشه کنی میلیون ها نفر از محل های زندگی شان شد. در یک گزارش موثق به تاریخ ۱۹۹۹ اعلام شد که سدهای ساخته شده در دوران «جهش عظیم» همچنان جان حداقل ۳۳ هزار نفر را تهدید می کنند و تاکنون موجب آوارگی ۱۰/۲ میلیون نفر شده اند. مائو برنامه ها و پروژه های ناتمام بسیاری را به دهقانان تحمیل کرد. یکی از این برنامه ها، واداشتن دهقانان به حفر سوراخ هایی به عمق نیم متر در کف زمین بود. او دستور داد: «از تاکتیک امواج انسانی استفاده کنید، و خاک هر مزرعه ای را زیر و رو کنید.» کاشت گیاه در سطح کم عمق خاک، یکی دیگر از برنامه های ناکام مائو بود. کاشت گیاه در چنین سطحی به کود نیاز داشت اما مائو حاضر نبود در زمینه تولید کود شیمیایی سرمایه گذاری کند. او در اواخر سال ۱۹۵۸ دستور داد: «واردات کود شیمیایی را کاهش دهید.» وی در جای دیگری گفت: «چین را به کشور خوک ها مبدل کنید... تا ما بتوانیم کود حیوانی انبوهی داشته باشیم... همین طور گوشت بیشتری برای صادرات درازای واردات فولاد و آهن.» اما مائو هرگز توضیح نداد که غذای لازم برای تغذیه خوک ها از کجا باید تأمین شود. به این ترتیب در فاصله ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۱ از تعداد خوک های تحت سرپرستی مائو

حدود ۴۸ درصد کاسته شد.

دهقانان چین طی قرون متمادی این مهارت را پیدا کرده بودند که از هر ماده یا عنصر قابل دسترسی برای تولید کود استفاده کنند. در مناطق شهری، نوعی تقسیم‌بندی وجود داشت که براساس آن مدفوع انسانی هر محله به یک روستای خاص تعلق می‌گرفت. دهقانان قبل از طلوع سپیده به شهر می‌آمدند و مدفوعی را که سهم آنها بود به داخل بشکه‌های مستطیلی شکل ویژه می‌ریختند و سپس آنها را با گاری به روستای خود حمل می‌کردند. مدفوع انسانی ماده بسیار ارزشمندی بود به طوری که روستاییان از دهکده‌های مختلف همیشه برای تصاحب آن با یکدیگر می‌جنگیدند. آنها که از یافتن منابع جدید برای ساختن کود نومید شده بودند، مدفوع انسانی و مدفوع حیوانی را با کاهگل به کار رفته در دیوارها و سقف خانه‌های قدیمی مخلوط می‌کردند. نتیجه چنین ترکیبی نوعی کود بود که به کار روستاییان می‌آمد. اما عوارض جانبی این «ابتکار» نابودی میلیون‌ها خانه روستایی بود. روستاییان خانه‌های کاهگلی خود را عملاً ویران می‌کردند تا از کاهگل آن در ساخت کود استفاده کنند. آنها اسم این حفره‌های تولید کود را «دریاچه‌های گه و شاش» گذاشته بودند.

روزی این فکر به کله مائوزد که یک راه خوب برای محفوظ نگه داشتن مواد غذایی، خلاص شدن از شر گنجشک‌هایی است که دانه‌های غلات را می‌خورند. او اعلام کرد که گنجشک‌ها از این پس یکی از «چهار آفت بزرگ» هستند که باید نابود شوند. سه آفت بزرگ دیگر عبارت بودند از موش‌ها، پشه‌ها و مگس‌ها. مائو کل ملت را بسیج کرد که به جنگ گنجشک‌ها بروند. راه حل پیشنهادی مائو این بود که مردم با تکان دادن چوب و جارو و ایجاد سرو صدا کاری کنند

که گنجشک‌ها از نشستن بر روی زمین بترسند و بعد هنگامی که آنها از فرط پرواز زیاد در آسمان خسته شدند و به روی زمین افتادند، اقدام به کشتنشان بکنند. نحوه نابودی سه آفت دیگر هم بحث‌برانگیز بود. یکی از عوارض نابودی این سه آفت واقعی، نابودی اندک فضای خصوصی‌ای بود که مردم حداقل به هنگام قضای حاجت از آن برخوردار بودند. نابود کنندگانِ مگس با حضور پر تعداد و همیشگی خود در توالت‌های همگانی عملاً این حریم خصوصی مردم را نادیده می‌گرفتند. اما کارزار گنجشک‌کشی با ابهاماتی مواجه بود. مسئله این بود که گنجشک‌ها در کنار خوردن دانه‌های غلات، بسیاری از آفت‌های گیاهی را نیز می‌خوردند. کارزار مذکور علاوه بر نابودی گنجشک‌ها، سبب هلاکت بسیاری از پرندگان دیگر نیز شد. جمعیت آفت‌ها که تا آن هنگام از سوی گنجشک‌ها و پرندگان کنترل و پایین نگه‌داشته شده بود، ناگهان در غیاب پرندگان رو به افزایش گذاشت. افزایش ناگهانی آفت‌ها فاجعه بار از کار درآمد. اعتراض دانشمندان مبنی بر اینکه توازن زیست محیطی به هم خورده، نادیده گرفته شد. اما خیلی طول نکشید که دولت چین درخواستِ «فوق محرمانه» ای را تسلیم سفارت شوروی در پکن کرد. دولت چین به نام «انترناسیونالیسم سوسیالیستی» از اتحاد شوروی درخواست ارسال ۲۰۰ هزار گنجشک از مناطق شرق دور اتحاد شوروی را کرده بود؛ آن هم در سریع‌ترین زمان ممکن. مائو پذیرفته بود که بسیج ضد گنجشکی او زیان‌آور بوده و به کشاورزی آسیب رسانده است. این بسیج تدریجاً از دستور کار رژیم خارج شد.^{۶۰۵}

کارزار «چهار آفت بزرگ» در واقع عبارت بود از نوعی «خودکفایی مائوئیستی» که جانشین خدماتِ بهداشتی و درمانی شده بود. مائو این نوع «خودکفایی» ها را خیلی دوست داشت زیرا صرفاً متکی به

کار شدید بدنی بودند و هیچ سرمایه‌گذاری مالی نیز در موردشان انجام نمی‌شد. مائو می‌خواست که از شرِ سگ‌ها که مصرف‌کننده غذا بودند نیز خلاص شود اما بعداً منصرف شد زیرا این توصیه مشاورانش را پذیرفت که روستاییان برای محافظت از خانه‌هایشان هنگام رفتن به سر کار به سگ‌ها نیاز دارند.

کمی بعد مائو دستور داد که تمامی مردم چین باید «تولید فولاد» را آغاز کنند. این نیز شکست مفتضحانه دیگری بود که انرژی دهقانان را کاملاً تحلیل برد و مصیبت‌های بسیاری به جا گذاشت. «برنامه ابرقدرتی» به مقادیر بالایی از فولاد نیاز داشت. فولاد همچنان ملاک و معیار اصلی مائو برای احراز مقام ابرقدرتی بود. زمانی که مائو در سال ۱۹۵۷ در جمع رهبران کمونیست جهان در مسکو لاف زنانه گفت «چین ظرف پانزده سال آینده (که بعداً به سه سال کاهش یافت) از بریتانیا جلو خواهد زد»، و یا زمانی که او با اعتماد به نفس کامل اعلام کرد «چین می‌تواند ظرف ده سال آینده از آمریکا جلو بیفتد»، در هر دوی این موارد حجم فولاد تولیدی چین را در ذهن خود مجسم می‌کرد. مائو تولید ۱۰/۷ میلیون تُن فولاد در سال ۱۹۵۸ را هدف قرار داد. دستیابی به چنین حجم بالایی از فولاد عملاً ناممکن، و نشانه دیگری از عدم شناخت اقتصادی مائو، بود. او در روز نوزدهم ژوئن در حالی که کنار استخر شنایش در «جانگ نان‌های» لمیده بود به وزیر متالورژی‌اش گفت: «آیا شما می‌توانید فولاد را تا پایان سال جاری دو برابر کنید؟» وزیر بله قربان گو جواب داد: «بله قربان.» و به این ترتیب فاجعه آغاز شد.

کارگاه‌های تولید فولاد و صنایع وابسته به آن (مثل تولید زغال سنگ) موظف شدند که با تمام توان کار بکنند و بر حجم فولاد تولیدی بیفزایند. قواعد منطقی و عقل سلیم، به کنار گذاشته شد. لوازم و

تجهیزات از فرط استعمال در آستانه نابودی کامل قرار گرفتند. بالغ بر ۳۰ هزار کارگری فقط پنج ماه بر اثر حوادث حین کار کشته شدند. کارشناسانی که سعی کردند رژیم را سر عقل بیاورند، بازداشت و زندانی شدند. مائو برای مقابله با چنین نظارتی، عقل گرایی را عمل بیهوده و بی اعتباری عنوان کرد: «علم و دانش این اساتید بورژوا در حکم نجاست سگ است، هیچ ارزشی ندارد و تنها سزاوار تمسخر، تنفر و تحقیر است...»

حتی کارگاه‌های موجود به رغم کار شبانه روزی، قادر به برآورده ساختن هدف مائو نبودند. مائو برای رفع این مشکل به تمامی آحاد کشور دستور داد که «کوره‌های تولید فولاد» را در «حیات خلوت» خانه‌هایشان برپا کنند. حداقل ۹۰ میلیون نفر «به زور» وادار به ساختن این کوره‌ها شدند. این آماری بود که مائو در دیدار با خروشچف به اطلاع وی رساند. خروشچف هم حقاً اسم مناسبی را روی «کوره‌های تولید فولاد» مائو گذاشته بود: «سماور». این کوره‌ها یا «سماورها» هیچ فولادی تولید نمی‌کردند، و اگر چیزی هم تولید می‌کردند، چدن خام بود نه فولاد.

مردم برای تأمین خوراک کوره‌ها مجبور شدند که تمامی اشیای آهنی خود را مجاناً تقدیم کنند. آنها گاهی وقت‌ها حتی مجبور به تحویل اشیای فلزی ضروری خود نیز می‌شدند. بیل و کلنگ و دیگر ابزار فلزی روستاییان، حتی منابع آب و اوراق فلزی به داخل کوره‌ها انداخته شد. زنان مجبور شدند دیگ و قابلمه‌های خود، و حتی سنجاق‌های سرشان را تحویل دهند. شعار رژیم این بود:

«تحویل دادن یک کلنگ در حکم نابودی یک امپریالیست است، و مخفی کردن یک میخ در حکم مخفی کردن یک ضد انقلابی است.» خانه‌های بیشتری در سراسر چین خراب شدند و چینی‌های بیشتری

به صف بی خانمان ها پیوستند تا در و پنجره های منازل آنها هیزم کوره های تولید فولاد شود. اغلب کوهستان ها و تپه های قابل دسترس از وجود درخت تهی شدند. این جنگل زدایی وسیع طی دهه های گذشته یکی از دلایل اصلی وقوع سیل های مرگبار در چین بوده است.

کوره ها نیازمند رسیدگی دائم و صرف وقت فراوان بودند. ده ها میلیون دهقان به همراه بخش عمده ای از حیوانات بارکش از مزارع بیرون کشیده شدند تا نیازمندی های کوره های تولید فولاد را برطرف کنند. به این ترتیب وظیفه برداشت محصولات کشاورزی در بسیاری از مناطق به زنان و کودکان سپرده شد. تا پایان سال، مزارع کشاورزی از حدود ۱۰ میلیارد روز کاری محروم شدند، که این برابر بود با یک سوم روزهای کاری مورد نیاز برای تولید غلات. گرچه مجموع غلات برداشتی سال ۱۹۵۸ اندکی بالاتر از سال ۱۹۵۷ بود، اما هیچ افزایش قابل توجهی در حجم محصول برداشتی دیده نمی شد.

مائو هم زمان با نزدیک شدن به پایان سال، که حد زمانی وی برای دستیابی به تولید ۱۰/۷ میلیون تن فولاد بود، در دیدار با مدیران صنعتی رژیمش از انگشتان خود برای شمارش روزهای باقیمانده استفاده کرد، و موکداً یادآور شد: «ما باید به هدف تولیدی خود برسیم.» در آخرین روز سال (۳۱ دسامبر) اعلام شد که ۱۰/۷ میلیون تن فولاد تولید شده است. اما مائو در دیدار با سران رژیم اذعان کرد که «فقط ۴۰ درصد از این ۱۰/۷ میلیون تن فولاد خوب است، و بیش از ۳ میلیون تن آن مطلقاً به هیچ دردی نمی خورد.» فولاد «خوب» توسط کارگاه های حرفه ای و فولاد به درد نخور توسط کوره های حیاط خلوتی تولید شده بودند. رژیم به زودی تصمیم گرفت تمامی کوره های حیاط خلوتی را برچیند. همه این اقدام چیزی نبود جز

اتلاف عظیم منابع مادی و انسانی. روسای یکی از مناطق، محموله آلیاژی روس‌ها را ربوده و در کارگاه‌های خود ذوب کرده و سپس مدعی شده بود که به یک حد نصاب تازه در تولید فولاد دست یافته که فقط با لقب «اسپوتنیک آهن و فولاد» قابل توصیف است. هرگز هیچ ارزیابی‌ای درباره مائو موثق‌تر از ارزیابی خود او نبود: «نه چندان خوب در امر ساختن، اما فوق‌العاده خوب در امر ویرانگری.»

مائو بیشتر تکنولوژی و تجهیزات خریداری شده از شوروی، و نیز مهارت‌های متخصصین روسی منضم به این تجهیزات را، تلف کرد. ماشین‌آلات روسی در اغلب موارد عاطل و باطل مانده بودند زیرا زیرساخت‌های صنعتی مورد نیاز وجود نداشت. تجهیزات و وسایلی هم که کار می‌کردند به سبب استفاده شبانه‌روزی عملاً مستعمل شده بودند. امر تعمیر و نگهداری نیز فراموش شده بود یا توجه چندان‌ی به آن نمی‌شد. مائو نادیده گرفتن قواعد و اصول را تشویق می‌کرد. او به چینی‌هایی که با روس‌ها همکاری می‌کردند توصیه می‌کرد که نباید «برده» مهارت روس‌ها شوند. رژیم به درخواست روس‌ها برای استفاده از عقل سلیم هیچ توجهی نمی‌کرد. به

درخواست‌های آرخیف^{۶۰۶}، مشاور روسی به شدت طرفدار چین، نیز بی‌توجهی می‌شد. او به ما گفت: «من در سال ۱۹۵۸ از چوئن لای و چان یون خواستم که با مائو صحبت کنند و او را از ادامه این روش باز دارند... اما مائو تمایلی نداشت که به این حرف‌ها گوش دهد. آنها به من گفتند: بسیار متأسفیم؛ مائو با درخواست شوروی موافقت نکرد.» الکساندر زاسیادکو^{۶۰۷}، معاون نخست وزیر شوروی و کارشناس ذوب آهن و سایت‌های موشکی، بعد از دیداری از چین به خروشچف گزارش داد: «آنها» چینی‌ها [دارند همه چیزها را خراب می‌کنند.] تا پایان سال ۱۹۵۸ تعداد پروژه‌های «عظیم» صنعتی نظامی در دست

احداث به رقم حیرت‌انگیز ۱۶۳۹ رسیده بود. این در حالی بود که فقط ۲۸ پروژه تکمیل شده بود. این پروژه‌ها چیزهایی را تولید می‌کردند که چندان با ارزش نبود. بسیاری از پروژه‌ها به سبب فقدان عوامل ضروری مثل فولاد، سیمان، زغال سنگ و برق هرگز تکمیل نشدند. خود رژیم نام این پروژه‌ها را گذاشته بود: «پروژه‌های کهنسال.» مائو تنها حاکم در تاریخ جهان بود که مُشتی آهن زنگ زده را در آغاز روند صنعتی شدن کشورش تولید کرده بود.

شکست‌های مذکور اثر ویرانگری بر رؤیاهای مائو گذاشت. این شتاب
سرسام‌آور باعث نابودی کیفیت محصولات تولیدی شد و به بروز
مسایل بلند مدتی در حیطه تولید تسلیحات در سراسر دوران
حکمرانی مائو منجر گردید. چین هواپیماهایی می‌ساخت که قادر به
پرواز نبودند. تانک‌های چینی نمی‌توانستند در یک خط راست حرکت
کنند (یک بار طی مراسم رژه رسمی یکی از تانک‌های چینی ناگهان
شروع کرد به چرخیدن دور خودش) و کشتی‌های جنگی این کشور
برای کسانی که سوارشان می‌شدند به مراتب مرگبارتر از کشتی‌های
دشمن بودند. زمانی که مائو تصمیم گرفت هلی کوپتری به هوشی
مین هدیه دهد، سازندگان هلی کوپتر از ترس اینکه مبادا این
هلی کوپتر چینی سقوط کند، از تحویل آن به ویتنامی‌ها طفره رفتند.
«جهش عظیم» چهار ساله ائتلاف عظیم منابع مادی و انسانی بود؛ این
پدیده منحصر به فردی از حیث عظمت ائتلاف منابع در تاریخ جهان
بود. رژیم‌های نالایق ید طولایی در ائتلاف منابع عمومی کشورهاشان
دارند، اما ائتلاف کاری مائو تفاوت بزرگی با دیگر رژیم‌ها داشت. حتی
غارت‌گرترین رژیم‌هایی که دست به چپاول و غارت ملت‌هایشان
زدند، هرگز به اندازه مائو، و این چنین از روی برنامه، مردم خود را به
کاربردگی وادار نکردند. مائو از این حیث منحصر به فرد بود. او ابتدا
مردم را وادار کرد که تا آخرین نفس‌هایشان بی‌وقفه کار کنند، سپس
همه داروندار آنها را گرفت، و عاقبت همه چیز را تلف کرد.
مائو خواهان کار بیشتر شد. او سعی داشت با ایجاد رقابت و چشم و
همچشمی در میان مردم، آنها را به کار بیشتر و سخت‌تر ترغیب کند.
او مردان، زنان و کودکان مبتلا به سوء تغذیه و خستگی را مجبور کرد
که خاک مزارع را با دست‌ان خالی زیر و رو کرده و ظروف حاوی آب را از
مناطق کوهستانی به مزارع منتقل کنند. آنها مجبور بودند از صبح تا

شب، در هر هوایی، از بارانی و سرد تا آفتابی و داغ، کار کنند. آنها باید تمامی طول شب را بیدار می ماندند تا به «کوره های حیاط خلوتی» بی ثمرشان رسیدگی کنند. مائو این شیوه کار کردن را «روحیه کمونیستی» می نامید. او در یکی دیگر از سخنان عوامفریبانه اش، در ششم نوامبر ۱۹۵۸، ادعا کرد که دهقانان مخالف داشتن اوقات استراحتند: «حتی اگر شما از دهقانان بخواهید که استراحت کنند، آنها تمایلی به استراحت نخواهند داشت.» مائو سپس در نقش آدم های سخاوتمند فرورفت و این فرمول را برای زندگی روزانه دهقانان تعیین کرد: «از اوّل ژانویه سال بعد این تغییر را در ساعات کاری روزانه تان اعمال کنید: ۸ ساعت برای خواب، ۴ ساعت برای خوردن و استراحت کردن و ۲ ساعت هم برای مطالعه [منظور مغزشویی است]... اسم این روش را می گذاریم ۱۰-۲-۴-۸» اشاره به عدد ۱۰ در این فرمول، ۱۰ ساعت کار روزانه بود. مائو با همین لحن سخاوتمندانه، چند روز تعطیلی ماهانه نیز اهدا کرد: دو روز در ماه برای مردان، و پنج روز در ماه برای زنان (که دو روز بیشتر از سه روز مرخصی ماهانه ای بود که وی قبلا برای زنان در نظر گرفته بود). این امتیازات اندکی که مائو داده بود تا حدّی به واسطه دریافت گزارش هایی درباره شیوع بیماری های مسری در گوشه و کنار چین بود. مائو این موضوع را بسیار جدی گرفت زیرا گسترش بیماری های مسری می توانست باعث افت نیروی کار انسانی شود. در یکی از این گزارش ها، که سبب وحشت مائو نیز شد، آمده بود که بیماری تیفوئید در اطراف پکن رو به گسترش است. وی از مسئولین امر خواست «جلوی رشد بیماری را بگیرند تا مردم بتوانند هر روز به سر کار بروند.»

مائو در تابستان ۱۹۵۸ همه جمعیت روستایی کشور را در واحدهای

جدید و بزرگ‌تری موسوم به «کمون‌های خلق» متشکل کرد. هدف از اجرای این برنامه جدید استفاده هر چه بیشتر از کاربردگی بود. مائو شخصاً اذعان کرد که «از طریق متمرکز ساختن دهقانان در واحدهای مذکور (که تعداد آنها در کل چین بیش از ۲۶ هزار عدد بود) کنترل آسان‌تری صورت خواهد گرفت.» اولین کمون خلق تحت عنوان «اسپوتنیک چاپاشان» در ایالت نمونه هنان برپا شد. منشور کمون که توسط خود مائو نوشته شده بود، مشخص می‌کرد که هر وجهی از «زندگی اعضا باید از سوی کمون مورد کنترل قرار بگیرد. همه این ۹۳۶۹ خانوار باید تمامی قطعه زمین‌های شخصی، خانه‌ها، حیوانات و درخت‌هایشان را تحویل دهند.» آنها باید در خوابگاه عمومی «و در تطابق با اصول بهره‌وری تولید و کنترل» زندگی می‌کردند. در منشور کمون عملاً تصریح شده بود که «اگر کمون به آجر، تیر یا تخته نیاز داشته باشد خانه‌های سابق اعضا باید تخریب و اوراق شود.» زندگی هر دهقانی فقط باید حول «کار» می‌چرخید. با همه اعضا باید طوری برخورد می‌شد که انگار در ارتشند. یک نظام سه دسته‌ای برقرار شد: کمون، بریگاد و تیم تولیدی (معمولاً اهالی یک دهکده). دهقانان مجاز بودند که از اندکی پول نقد برخوردار باشند. کمون‌ها در واقع جانشین اردوگاه‌های کار اجباری شدند. مائو سپس تصمیم گرفت از شرّ اسامی آدم‌ها نیز خلاص شود. او شماره‌ها را جانشین اسامی افراد کرد. مردم در هنان و دیگر ایالت‌های نمونه، با شماره‌های که بر پشت پیراهن‌هایشان دوخته شده بود مشخص می‌شدند. هدف مائو انسان زدایی کردن ۵۵۰ میلیون دهقان و تبدیل آنها به موجوداتی معادل حیوانات بارکش بود. فرهنگ زندگی در کمون ایجاب می‌کرد که اعضا در مکان‌هایی که به آن بوفه می‌گفتند، غذا بخورند. دهقانان نه فقط از خوردن غذا در

خانه منع شده بودند، بلکه دیگ و قابلمه آنها نیز مصادره و نابود شده بود. کنترل تام و تمام بر روی صرف غذا سلاح وحشتناکی بود در دست رژیم. محروم کردن از غذا نوعی مجازات «سبک» بود که از سوی کادرهای محلی رژیم علیه هر فردی که دلشان می خواست، اعمال می شد.

از آنجایی که بوفه ها معمولا در مکان هایی بنا شده بودند که چند ساعت با محل کار و زندگی دهقانان فاصله داشت، لذا اکثر دهقانان تلاش می کردند تا به مناطق نزدیک تر به بوفه ها نقل مکان کنند. زنان، مردان، بچه ها و پیرها در فضاهای فشرده و تنگ، همچون حیوانات زندگی می کردند. آنها هیچ فضا یا حریمی برای زندگی خانوادگی نداشتند. این شیوه زیستن همچنین عامل مهمی بود برای شیوع انواع بیماری های مُسری. هم زمان بسیاری از خانه های کاهگلی روستاییان به علتِ عدم رسیدگی یا به علتِ استفاده از کاهگل (برای تولید کود) و در و پنجره آنها (برای تامین سوخت کوره های تولید فولاد) نابود شدند. در بهار ۱۹۶۱ که لیو شائو چی برای تحقیق به منطقه ای در نزدیکی روستای زادگاهش رفت، پی برد که از ۱۴۱۵ خانه ای که قبلا در روستا وجود داشت فقط ۶۲۱ خانه باقی مانده است.

ادعای مائو در مورد وجود «غذای مازاد بر احتیاج» از جهت دیگری بر میزان رنج و مصیبت دهقانان افزود. رژیم در بدو برپایی بوفه ها به کادرهای محلی اجازه داده بود که شکم دهقانان گرسنه را سیر کنند. برای مدت دو ماه به همین روش عمل شد. اما پیامد این قضیه، یورش بی امان قحطی و گرسنگی در اواخر سال ۱۹۵۸ به اکثر مناطق کشور بود. دهقانان گروه گروه مردند. مائو سه سال بعد، از سراجراه و اجبار با برچیدن بوفه ها موافقت کرد. تعطیلی بوفه ها به رغم اینکه با

استقبالِ عظیم مردم مواجه شده بود، اما مثل آغاز به کارشان فاجعه بار بود. بسیاری از دهقانان که خانه‌های خود را رها کرده و به اطراف بوفه‌های سابق نقل مکان کرده بودند، حالا در بازگشت هیچ خانه و سرپناهی نداشتند. حتی آنهایی هم که خانه‌های خود را حفظ کرده بودند به خانه‌هایی باز می‌گشتند که فاقد هرگونه وسیله‌ای بود. سوء تغذیه و خستگی ناشی از کار زیاد باعث شد تا ده‌ها میلیون دهقان به وضعیتی برسند که توان کار کردن نداشته باشند. زمانی که مائو با خبر شد مسئولین محلی دریکی از مناطق کشور به افراد مریض غذا می‌دهند تا حال آنها برای کار کردن مساعد شود، گفت: «این کار بی‌نتیجه‌ای است. شما به اینها کلی غذا می‌دهید ولی برایتان کار نخواهند کرد. بهترین راه این است که جیره غذایی آنها را نصف کنید، زیرا اگر گرسنه بمانند تلاش بیشتری خواهند کرد.»

کسانی که دهقانان را به سوی زندگی کمونی سوق می‌دادند، از اعضای محلی حزب بودند. این افراد کارفرمایان بی‌رحمی بودند که در محل، بر کار بردگان خویش نظارت می‌کردند. آنها می‌دانستند که اگر در اجرای وظایف شغلی خود شکست بخورند، خود و خانواده‌هایشان بلافاصله به صف بردگان و گرسنگان ملحق خواهند شد. این کارفرمایان بی‌رحم عموماً طرفدار این نظریه بودند که «مردم بردگانی هستند که باید آنها را کتک زد، آزار داد، یا از غذا محرومشان کرد تا وادار به انجام کار شوند.»

شغل دیگر این کادرهای حزبی «زندانبانی» بود. آنها دهقانان را در روستاهایشان زندانی می‌کردند. مائو در نوزدهم اگوست ۱۹۵۸ با بیان این جملات فشار بر دهقانان را بیشتر کرد: «افرادی که این‌ور و آن‌ور پرسه می‌زنند باید تحت کنترل قرار بگیرند.» به این ترتیب رفت و آمد بدون اجازه دهقانان ممنوع شد. دهقانان چینی به شکل سنتی از این

امکان برخوردار بودند که هنگام وقوع قحطی به مناطق دیگر کوچ کرده و از مرگ بر اثر گرسنگی بگریزند. حالا رژیم با اعمال قوانین تازه، عملاً هرگونه رفت و آمد بی اجازه دهقانان را ممنوع کرده بود. یکی از دهقانان شرایط مذکور را اینگونه شرح داد: «وضع از دوران اشغال ژاپنی‌ها نیز بدتر بود. ما حتی در آن دوران هم اجازه داشتیم که آزادانه رفت و آمد کرده و برای گریز از قحطی به مناطق دیگر فرار کنیم. اما در سال ۱۹۶۰، همه ما عملاً در خانه‌هایمان زندانی شدیم. ما یک خانواده شش نفره بودیم که چهار نفرمان مردند...»

کادرهای محلی حزب همچنین موظف بودند که مانع از این شوند که دهقانان از محصول برداشتی خود «سرقت» کنند. مجازات‌های وحشتناکی در مورد متخلفین اجرا می‌شد: برخی را زنده به گور کردند، عده‌ای را با طناب خفه کردند، و گروهی دیگر را مشمول بریدن دماغ کردند. در دهکده‌ای چهار نوجوان وحشت‌زده را به میدانچه دهکده آوردند تا به جرم سرقت چند میوه زنده به گور کنند. مأموران رژیم عاقبت در حالی که بچه‌ها تا کمر در خاک قرار داشتند، تحت تأثیر گریه و زاری والدین آنها، اجرای حکم را متوقف ساختند. در دهکده دیگری، سیم‌های آهنی را از لاله‌های گوش دو کودک «مجرم» عبور داده، سپس آنها را از بالای دیوار آویزان کردند. از گزارش‌های مربوط به این ایام پیداست که خشونت‌های این چنینی عملاً در تمامی نقاط کشور رایج و معمول بود.

مأثوب‌رای اجرای هر چه کامل‌تر «جهش عظیمش» تلاش کرد شهرها را، از طریق سازماندهی کردن کمون‌های شهری، به اردوگاه‌های کار اجباری تبدیل کند. برنامه او عبارت بود از لغو نظام دستمزدها و تبدیل جامعه شهری به یک نظام پادگانی که در آن چیزی به نام پول نقد وجود نداشته باشد. این نقشه عملی نشد زیرا نظام کاربردگی

مناسب اجرا در شهرهای امروزی نبود. زندگی در شهرها واجد وجوه پیچیده‌تری نسبت به روستاها بود و همین امر مانع از تحقق نقشه مائو شد.

اما شکست در اجرای این نقشه به معنای درامان ماندن شهرها از تاراج مائو نبود. رهنمون اصلی مائو برای شهرنشینان عبارت بود از: «اول تولید، دوم زندگی.» شهر آرمانی مائو یک مرکز صرفاً صنعتی بود. او در حالی که بر بالای دروازه میدان تیانانمن ایستاده بود، و به کاخ‌ها و معابد زیبایی که آن روزها در افق شهر پکن خودنمایی می‌کرد می‌نگریست، به شهردار پکن گفت: «در آینده دلم می‌خواهد هر گاه به اطرافم نگاه می‌کنم فقط دود کش‌های کارخانه‌ها را ببینم!»

بدتر از همه اینها، مائو خواهان نابودی شهرها در مقیاس عظیم و بنای مراکز صنعتی بر روی ویرانه‌های آنها بود. رژیم در سال ۱۹۵۸ اقدام به بررسی بناهای تاریخی پکن کرد. حدود ۸۰۰۰ بنا به عنوان آثار تاریخی ثبت شد. رژیم تصمیم گرفت که فقط ۷۸ عدد از این ۸۰۰۰ بنا را حفظ و بقیه را خراب کند. موقعی که خبر پخش شد، همه مقامات از شهردار گرفته تا رده‌های پایین‌تر دست به اعتراض زدند. نهایتاً اجرای برنامه مذکور برای مدتی به تعویق افتاد. اما در پی اصرار فراوان مائو، بخش عمده‌ای از دیوارها و دروازه‌های باستانی پکن کاملاً نابود شد تا به جای آنها یک دریاچه مصنوعی احداث شود.

مائو گفت: «من از بابت خراب کردن دیوارهای قدیمی نانجینگ، جینان و دیگر شهرها خشنود هستم.» او عاشق این بود که چهره‌های فرهنگی چین را که در واکنش به تخریب بناهای قدیمی خون دل می‌خوردند، مسخره کند. مائو برای زجر دادن هر چه بیشتر روشنفکران و فرهنگیان معترض دستور داده بود که از وجود آنها به عنوان کارگرو عمده در تخریب بناهای تاریخی استفاده شود. به این

ترتیب بسیاری از نشانه‌ها و مظاهر تمدن چینی برای همیشه از صفحه روزگار محو شد.

مائو هرگاه فرصتی می‌یافت انزجار خود را از معماری چینی و علاقه‌اش را به معماری اروپایی و ژاپنی آشکار می‌کرد. از نظری بناهای اروپایی و ژاپنی مظهر دستاوردهای حکومت‌های نظامی بودند. مائو در ژانویه ۱۹۵۸ خطاب به سران رژیم گفت: «من نمی‌توانم خانه‌ها و بناهای پکن و کایفنگ^{۶۰۸} (پایتخت‌های قدیمی چین) را تحمل کنم. بیشتر، بناهای چینگ دائو^{۶۰۹} و چانگ چون^{۶۱۰} را ترجیح می‌دهم.» چینگ دائو سابقاً مرکز مستعمراتی آلمان بود، و چانگ چون هم از سوی ژاپنی‌های اشغالگر به عنوان مرکز حکومت دست‌نشانده منچوکو (منچوری) ساخته شده بود. مائو مکرراً از این دو شهر به عنوان «بهترین شهرهای چین» نام می‌برد.

مائو ندرتاً اجازه داد بناهایی با هویت چینی ساخته شوند. در سال‌های اولیه حکومتش، برخی بناها به سبک معماری کهن چینی ساخته شدند اما کمی بعد این بناها به خاطر طراحی سنتی‌شان مورد انتقاد قرار گرفتند. بناهای جدید برپا شده به مناسبت فرا رسیدن دهمین سالگرد تأسیس رژیم در سال ۱۹۵۹، همگی به سبک معماری شوروی ساخته شده بودند. این بناها عملاً تنها بناهای دوران مائو بودند که اندکی ذوق و هنر در ساخت آنها به کار رفته بود. مابقی بناهای ساخته شده در این دوران، شامل کارخانه‌ها و انبارها و خانه‌های سیمانی قوطی کبریتی می‌شد.

معروف‌ترین ساختمان جدید، «سالن بزرگ خلق» در مرکز پکن بود. مائو با هدف برپایی جلسه‌های عظیم و باشکوه دستور ساخت این بنا را صادر کرده بود. او مخصوصاً تأکید داشت که سالن همایش‌های این بنا باید طوری طراحی شود که ظرفیت حداقل ده هزار شرکت‌کننده را داشته باشد. «سالن بزرگ خلق» در محوطه‌ای به مساحت ۱۷۱۸۰۰ متر مربع در کنار میدان تیانانمن و در مقابل قصر امپراتوری

کهن (موسوم به «شهر ممنوعه») بنا شد. مائو که مصمم شده بود از حیث عظمت طلبی از بقیه حاکمان توتالیتريشي بگیرد، دستور داد میدان تیانانمن را به «بزرگ‌ترین میدان جهان» تبدیل کنند تا «قادر به جا دادن یک میلیون تظاهرکننده باشد.» در نتیجه، این میدان یازده هکتاری دارای هویت تاریخی به چهار برابر مساحت قبلی خود افزایش یافت اما بخش‌های مهمی از بناهای تاریخی‌اش را نیز از دست داد. ماحصل توسعه این میدان به وجود آمدن یک فضای عظیم سیمانی تهی از گرمای انسانی بود: فضایی که باید آن را قلب انسان زدایی شده رژیم مائو لقب داد.

مردم در شهرها همچنان گرسنه بودند، گرچه آمار مرگ و میر در شهرها در قیاس با مناطق روستایی بسیار کمتر بود. اغلب شهرنشینان با توجه به جیره غذایی اندکی که دریافت می‌کردند برای ادامه بقا با مشکل روبه‌رو بودند. یک شاهد لهستانی حال و روز مردم پکن را در آن روزها این گونه توصیف می‌کند: «زندگی انگار با دور حرکت آهسته به جلو می‌رفت. رانندگان ریکشاه‌ها به زحمت پدال می‌زدند... ده‌ها هزار دوچرخه سوار خواب‌آلود در سطح خیابان‌ها حرکت می‌کردند... افسردگی از چهره رهگذران پیدا بود.» در سال ۱۹۵۷ جیره گوشت برای هر نفر سالی ۵/۱ کیلوگرم بود اما در سال ۱۹۶۰ به حدّ بی‌سابقه ۱/۵ کیلوگرم کاهش یافت. رژیم به مردم خوردن «جایگزین‌های غذایی» را توصیه می‌کرد. یکی از این جایگزین‌ها جلبک سبز تک سلولی‌ای به اسم «کلارلا» بود که شباهت زیادی به تخم ماهی داشت. کلارلا در ادارات رشد می‌کرد و دارای مقادیری پروتئین بود. چوئن لای بعد از مزه کردن این چیز بد مزه حال به هم‌زن استفاده عمومی از آن را تصویب و توصیه کرد تا به این ترتیب کلارلا بخش قابل توجهی از پروتئین مورد نیاز جمعیت شهری را تامین کند.

قحطی سراسری در سال ۱۹۵۸ آغاز شد و تا سال ۱۹۶۱ ادامه یافت. اوج قحطی در سال ۱۹۶۰ بود. بنا به آمارهای خود رژیم، میزان متوسط مصرف روزانه کالری در سال ۱۹۶۰ به حد ۱۵۳۴/۸ کیلو سقوط کرد. بنا به گفته هان سوپین^{۶۱۱}، یکی از توجیه گران معروف رژیم مائو، هر زن خانه دار شهری در سال ۱۹۶۰ به طور متوسط حداکثر روزی ۱۲۰۰ کیلو کالری مصرف می کرد. این در حالی بود که در اردوگاه آشویتز^{۶۱۲} هر زندانی مابین ۱۳۰۰ تا ۱۷۰۰ کیلو کالری در روز دریافت می کرد. زندانیان آشویتز روزی یازده ساعت کار می کردند، و اغلب زندانیانی که غذای اضافی به دست نمی آوردند، ظرف چند ماه می مردند. عده ای از چینی ها در حین دوران قحطی و کمبود غذا به آدمخواری رو آوردند. یک بررسی انجام شده در دوران پسا-مائو خبر از وقوع ۶۳ مورد آدمخواری فقط در بهار سال ۱۹۶۱ در منطقه فنگ یانگ^{۶۱۳} در ایالت آنهوی می دهد. یکی از این موارد مربوط به پدر و مادری است که پسر هشت ساله خود را خفه کرده و سپس خوردند. و فنگ یانگ احتمالاً قحطی زده ترین منطقه چین نبود. در منطقه ای واقع در ایالت گانسو که حدود یک سوم اهالی اش از گرسنگی مردند، نیز آدمخواری رایج بود. یکی از کادرهای روستایی حزب که همسر، خواهر و فرزندان در همین منطقه بر اثر گرسنگی مردند، بعدها به روزنامه نگاران گفت: «خیلی ها در دهکده ما گوشت انسان می خوردند... آن افرادی را که در محوطه بیرون دفتر کمون در زیر آفتاب نشسته اند می بینید؟ برخی از اینها گوشت آدمیزاد می خوردند... مردم بر اثر گرسنگی عقل خود را از دست داده بودند.»

گرسنگی و قحطی در اوج خود بود اما هم زمان غذای زیادی در انبارهای دولتی تل انبار شده بود. انبارها از سوی ارتش نگهبانی و محافظت می شد. مقادیر زیادی از مواد غذایی از فرط ماندن در انبارها

فاسد شدند. یک دانشجوی لهستانی در تابستان و پاییز ۱۹۵۹ در جنوب چین به چشم خویش شاهد «گندیدن ده‌ها تن میوه» بود. اما رژیم اکیداً دستور داده بود: «تحت هیچ شرایطی درهای انبارها را به روی مردم باز نکنید، حتی اگر آنها از فرط گرسنگی در حال مرگ باشند.»

در جریان «جهش عظیم رو به جلو» که چهار سال به طول انجامید، حدود ۳۸ میلیون نفر بر اثر گرسنگی و کار زیاد کشته شدند.^{۶۱۴} رقم مذکور از سوی شخص لیو شائو چی، مرد شماره ۲ رژیم، مورد تایید قرار گرفت. او حتی قبل از پایان یافتن قحطی، به استپان چروننکو^{۶۱۵} سفیر شوروی در چین، گفته بود که تاکنون ۳۰ میلیون نفر جان خود را از دست داده‌اند.

این بزرگ‌ترین قحطی قرن بیستم، و بزرگ‌ترین قحطی ثبت شده در تاریخ بشری، است. مائو آگاهانه از ده‌ها میلیون چینی کاربردی کشید، به آنها گرسنگی داد و سبب مرگ آنها شد. در حین دو سال بحرانی ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹، تنها صادرات غلات حدود ۷ میلیون تن بود. این میزان غلات اگر در داخل چین مصرف می‌شد ۳۸ میلیون نفر می‌توانستند روزی ۸۴۰ کیلو کالری به دست آورند. این مقدار کالری اضافه می‌توانست در مردن یا زنده ماندن فرد موثر باشد. و این تنها در مورد غلات بود، و گوشت و روغن نباتی و تخم مرغ و دیگر محصولات غذایی را که در مقادیر عظیم صادر می‌شد در بر نمی‌گرفت. اگر این محصولات غذایی صادر نمی‌شد و به طرز انسانی و معقولی در میان مردم توزیع می‌شد، به احتمال بسیار زیاد حتی یک نفر هم بر اثر گرسنگی در چین نمی‌مرد.

مائو عملاً اجازه داده بود که بسیاری از چینی‌ها بمیرند. گرچه قتل عام مردم مقصود و هدف کارزار «جهش عظیم» نبود، اما مائو کاملاً آماده

بود تا با مرگ‌های بیشتری که نتیجه اجرای این کارزار بود مواجه شود. مائو در سخنان خود خطاب به سران رژیم بارها اشاره کرده بود که آنها در صورت وقوع چنین اتفاقی (مرگ‌های انبوه) نباید شوکه شوند. مائو در کنگره حزب در مه ۱۹۵۸ آغاز کارزار «جهش عظیم» را اعلام کرده بود. او در آن زمان به اطلاع شرکت‌کنندگان رسانده بود که آنها نه تنها از مرگ مردم نباید بترسند بلکه باید از این مرگ‌ها (که نتیجه اجرای سیاست‌های حزبشان است) فعالانه استقبال کنند. مائو ادامه داده بود: «چه فاجعه‌ای رخ می‌داد اگر کنفوسیوس همچنان زنده بود؟ چوانگ تزو^{۶۱۶} فیلسوف تائوئیست^{۶۱۷}

به درستی وقتی که همسرش مرد شروع کرد به آواز خواندن و شادی کردن. زمانی که آدم‌ها می‌میرند باید جشن گرفت... مرگ حقیقتاً شادی‌آور است... ما به دیالکتیک معتقدیم، و بنابراین نمی‌توانیم طرفدار مرگ نباشیم.»

این «فلسفه» لاقیدانه و در عین حال نفرت‌انگیز در ذهن کادرهای محلی رژیم فرو رفت. در منطقه فنگ یانگ در ایالت آنهوی، زمانی که یکی از کادرهای محلی با توده‌ای از اجساد کسانی که بر اثر قحطی و گرسنگی مرده بودند مواجه شد، حرف‌های مائو را کلمه به کلمه تکرار کرد: «اگر آدم‌ها نمیرند، زمین نخواهد توانست آنها را در خود جا دهد! آدم‌ها زندگی می‌کنند و می‌میرند. کیست که نمیرد؟» به این ترتیب پوشیدن رخت‌عزا ممنوع شد، حتی گریه کردن هم ممنوع شد زیرا مائو گفته بود برای مرگ آدم‌ها باید مراسم جشن برپا کرد.

مائو تصور می‌کرد که مرگ چینی‌ها در مقیاس عظیم به سود اوست. او در نهم دسامبر ۱۹۵۸ به سران رژیم گفت: «مرگ‌ها مفید بوده‌اند. آنها جنازه‌ها می‌توانند باعث حاصلخیزی زمین‌های کشاورزی شوند.» به این ترتیب به دهقانان چینی دستور داده شد که در

گورستان‌ها کشت و زرع کنند؛ دستوری که اجرای آن برای دهقانان و خانواده‌های آنها بسیار زجرآور و ناراحت‌کننده بود.

ما حالا با اطمینان می‌توانیم بگوییم که مائو آمادگی حذف چه تعداد از چینی‌ها را داشت. او سال ۱۹۵۷ که در مسکو بود، اعلام کرده بود: «ما آماده‌ایم که ۳۰۰ میلیون چینی را برای پیروزی انقلاب جهانی قربانی کنیم.» این رقم حدود نیمی از جمعیت چین در آن هنگام بود. علاوه بر این، مائو در هفدهم مه ۱۹۵۸ خطاب به شرکت‌کنندگان در کنگره حزب کمونیست چین گفته بود: «اصلاً نگران وقوع یک جنگ جهانی نباشید. حداکثر، آدم‌ها خواهند مرد... نیمی از جمعیت کشور خواهند مرد؛ این اتفاق چند باری در تاریخ چین رخ داده است... چه بهتر که نیمی از جمعیت باقی بماند...»

مائو وقتی این حرف‌ها را می‌زد فقط به احتمال وقوع یک جنگ نمی‌اندیشید.

او در بیست و یکم نوامبر ۱۹۵۸ در جریان گفت‌وگوهایش با سران رژیم در مورد پروژه‌های فوق‌العاده کاربری همچون تاسیسات آبرسانی و فولادسازی، ناگهان به این واقعیت اشاره کرد که دهقانان غذای بسیار کمی برای خوردن دارند و کار زیاد آنها را فرسوده کرده است. مائو گفت: «در چنین شرایطی برای به انجام رساندن چنین پروژه‌های پرشماری چه بسا نیمی از مردم چین باید بمیرند. اگر نه نیمی، یک سوم، یا یک دهم، حدود پنجاه میلیون نفر، خواهند مرد.»

مائو که می‌دانست این حرف‌ها می‌تواند بسیار شوک‌آور باشد، سعی کرد مسئولیت خودش را در بروز این فاجعه احتمالی کم‌رنگ کند: «پنجاه میلیون مرگ! اگر این اتفاق بیفتد مرا از کار برکنار خواهند کرد، و چه بسا سرم را هم از دست بدهم... اما اگر شما اصرار دارید که این پروژه‌ها را انجام دهید، من به شما اجازه می‌دهم، و در این

صورت اگر مردم بمیرند نمی‌توانید تقصیرش را به گردن من
بیندازید.»

بخش چهل و یکم: نبرد یک تنه پنگ، وزیر دفاع

(۱۹۵۸-۱۹۵۹؛ از ۶۴ تا ۶۵ سالگی مائو)

اغلب همکاران مائو در دو سال نخستِ کارزار «جهش عظیم» با وی همراهی می کردند. مارشال پنگ دی هوای وزیر دفاع، تنها مرد در پولیت بوروی حزب بود که جرئت مخالفت داشت.

پنگ به اصل و نسبِ فقیر دهقانی خود وفادار باقی مانده بود. او بعدها در زندان مائو بخش هایی از زندگی گذشته خود را به روی کاغذ آورد. در این نوشته ها پنگ از دوران کودکی خود و گرسنگی هایی که وی و خانواده اش از سر گذرانده بودند سخن گفته است. او نوشت: «از همان آغاز تصمیم گرفتم که نسبت به زندگی فقرایی تفاوت و سنگدل نباشم.» پنگ در دهه ۱۹۵۰ به صورت علنی و آشکار درباره سبک مفسدانه زندگی مائو سخن گفته بود. او از ویلاهای متعدد مائو در گوشه و کنار چین و زنجارگی های وی - که پنگ آن را «انتخاب هم خوابگان امپراتوری» می نامید - انتقاد کرده بود.

پنگ در گذر سال ها با مائو دست و پنجه نرم کرده بود. او در دهه ۱۹۳۰ از نحوه برخورد خشن مائو با فرماندهان نظامی ارتش سرخ انتقاد کرده بود. پنگ در جریان «راهپیمایی بزرگ» مائو را به سبب ایجاد تعللِ عامدانه و سوق دادنِ ارتش سرخ به مرز نابودی کامل، به چالش کشیده بود. پنگ در دهه ۱۹۴۰ که مائو کیش پرستش

شخصیت خود را درینان بنا گذاشت به مخالفت با این امر برخاسته و خواهان حذفِ شعارِ «زنده باد صدر مائو» و سرودِ مائو («شرق سرخ است») شده بود. پنگ زمانی که خروشچف در سال ۱۹۵۶ استالین را محکوم کرد، با صراحت بیشتری علیه کیش پرستش شخصیت مائو سخن گفته، و حتی خواهان تغییرِ سوگند نظامیان چینی شده بود. در آن هنگام (مثل تمامی دوران مائو) هر فرد ارتشی ملزم بود که سوگند

وفاداری به مائو را بخورد. پنگ چنین استدلال می کرد که نظامیان باید سوگند وفاداری به ملت، و نه به یک شخص خاص، را بخورند. و استدلالش هم این بود که: «ارتش ما به ملت تعلق دارد.» همه اینها باعث ناراحتی مائو شده بود. علاوه بر این، مائو بابت قضیه دیگری از پنگ نفرت داشت: پنگ نه تنها احترام خود را به خروشچف (در مورد روند استالینزدایی) ابراز کرده بود بلکه از کاهش بودجه صنایع دفاعی نیز حمایت کرده بود. پنگ چنین استدلال می کرد که بودجه صنایع دفاعی در زمان صلح «می باید قابل قیاس با سطح رفاه عمومی باشد.»

پنگ در اغلب موارد اندیشه های متفاوت و مستقلی را بیان می کرد. او آشکارا از مفاهیمی همچون «آزادی، برابری و برادری» ستایش می کرد، در حالی که مائو این مفاهیم را با زدنِ انگِ «ضد مارکسیستی» محکوم کرده بود. پنگ همچنین از اصول اخلاقی سنتی چینی طرفداری می کرد؛ اصولی مثل «شاهزاده و گدا در خیابان در پیشگاه قانون برابرند» و «کاری را در حق دیگران نکن که نمی خواهی همان کار در حق خودت بشود.» مائو در پاسخ می گفت: «اصل اخلاقی من اتفاقاً بر عکس است. من کاری را در حق دیگران می کنم که دقیقاً نمی خواهم همان کار در حق خودم بشود.» پنگ برای سه دهه موی دماغ مائو شده بود؛ هر چند که در لحظات حساسی همچون جنگ کره در ۱۹۵۰ با وی همکاری کرده بود. و به دلیل همین همکاری ها بود که مائو در سال ۱۹۵۴ پنگ را به ریاست وزارت دفاع منصوب کرده بود. با این وجود مائو بعدها اذعان کرد که انتصابِ مذکور را از سرِ کراهت انجام داده بود. مائو در سراسر دورانِ وزارتِ پنگ، از طریق ایجادِ حلقه های موازی فرماندهی، در جهتِ تضعیفِ او تلاش کرد. اما پنگ همواره در برخورد با مائو بی باک و

شجاع باقی ماند. و این یک مورد استثنایی در بین رهبران درجه اول حزب و رژیم بود.

مائو در مه ۱۹۵۸ که کارزارِ «جهش عظیم» را شروع کرد، پنگ و حدود ۱۵۰۰ ارتشی صاحب مقام را وادار ساخت که در جلسات روزانه «انتقاد از خود» شرکت کنند. آنها به این ترتیب مجبور شدند که برای هفته‌های پیاپی به جان هم بیفتند و یکدیگر را - و خود را - هدف حملات تند قرار دهند. این جلسات، که در پی انجامِ «کارزار رعب افکنی ینان» به یکی از فعالیت‌های عمده مائوئیستی تبدیل شده بود، آکنده از ترور شخصیت افراد بود و به روح و روان آنها آسیب‌های جدی می‌زد.^{۶۱۸} پنگ به حدی احساس یأس و دلسری می‌کرد که پیشنهاد استعفای خود را مطرح ساخت. اما مائو این پیشنهاد را نپذیرفت زیرا هدف اصلی او پاکسازی کامل پنگ بود. مائو در همین زمان مارشال لین بیائو را تا مرتبه معاونت حزب ارتقا داد. به این ترتیب لین بیائو در سلسله مراتب حزب و ارتش بالاتر از پنگ قرار گرفت. در اواخر جولای ۱۹۵۸ جلسات «انتقاد از خود» به پایان رسید. این جلسات و دیگر حوادث، وقت و انرژی بسیاری را از پنگ گرفته بود. او تنها در این زمان بود که توانست ارزیابی وقایع و حوادث پیرامون خود را آغاز کند. پنگ به چشم می‌دید که مائو دلمشغول بنا کردن یک نیروی عظیم تهاجمی است و سعی دارد حداقل ۳۰۰ زیردریایی اتمی از شوروی بگیرد و زرادخانه‌اش را از سلاح‌های پیشرفته روسی پر کند. او شاهد بود که مائو برای رسیدن به هدف مذکور حاضر به انجام هر کاری و پرداخت هر هزینه‌ای است. یکی از کارهای مائو برای نیل به این هدف گلوله باران جزیره «کیموی» در ماه اگوست ۱۹۵۸ بود. او می‌خواست از این طریق آمریکا را وادار به تهدید اتمی چین بکند تا این به نوبه خود اهرمی باشد برای فشار بر روی خروشچف جهت گرفتن

سلاح اتمی. (پنگ با اینکه رئیس ارتش بود اما بنا به دستور مائو از دخالت در قضیه گلوله باران جزیره کیموی منع شده بود.) پنگ بعداً از پشت پرده ارقام نجومی قلابی برداشتِ غلات مطلع شد. او فهمید که هدف مائو از این صحنه سازی ها مصادره هر چه بیشتر محصولات غذایی و صدور آن به شوروی برای بازپرداختِ بهای تسلیحات وارداتی از شوروی بوده است.

پنگ در عصر روز سوم سپتامبر ۱۹۵۸، کوتاه زمانی پس از آغاز گلوله باران جزیره کیموی، ناگهان ناپدید شد. او در آن زمان برای شرکت در چند جلسه کاری به منطقه ساحلی «پیدائهی»^{۶۱۹} رفته بود. نهایتاً اعضای «گاردان جاویدان» پنگ را در حاشیه دورافتاده ای از ساحل در حال قدم زدن در زیر نور ماه پیدا کردند. او با چهره ای مات و مبهوت به ویلایش بازگشت اما تا صبح بیدار ماند.

پنگ سپس عازم شمال چین شد تا از نزدیک با اوضاع کشورش آشنا شود. او در جریان این سفر از حقایق پشت پرده ارقام نجومی محصولات کشاورزی اطلاع یافت و با چشم های خود دید که دهقانان گروه گروه از فرط بی غذایی می میرند. پنگ برای نخستین بار از تاثیر مخرب اندیشه های احمقانه مائو در مورد افزایش تولید فولاد اطلاع پیدا کرد. او در حین عبور از ایالت هنان، که ایالت نمونه مائو به شمار می رفت، کوره های حیاط خلوتی را از نزدیک مشاهده کرد؛ کوره هایی که تمامی دار و ندار دهقانان را، از بیل و کلنگ گرفته تا در و پنجره های خانه هایشان، به کام خود می کشید. پنگ در حالی که از پشت پنجره قطار به بیرون خیره شده بود به آجودان مخصوص خود گفت: «آتش این کوره ها دارد همه دار و ندار ما را می سوزاند.»

پنگ در آغاز دسامبر ۱۹۵۸ طی کنفرانسی در ووهان از زبان مائو شنید که تولید محصولات کشاورزی در سال ۱۹۵۸ بیش از دو برابر سال

۱۹۵۷ بوده است. پنگ گفت چنین چیزی غیر ممکن است، اما مدیران کشاورزی مائو با گفتن این جمله که «ما بهتر از تو می دانیم» وی را وادار به سکوت کردند.

پنگ تصمیم گرفت بازدید از منطقه زادگاهش در ایالت هونان بکند؛ منطقه‌ای که مجاور روستای زادگاه مائو بود. هدف وی از این سفر، کشف واقعیت‌ها بود. پنگ در اینجا بود که پی برد همه آن ارقام نجومی، قلایبی بوده است. دهقانان به وی گفتند که منازل آنها ویران شده تا خوراک کوره‌ها تأمین شود. آنها مجبور شده بودند تا سرحد مرگ کار کنند. کادرهای محلی رژیم با اعمال خشونت آنها را وادار به کار هر چه بیشتر می کردند. پنگ نوشت: «در برخی مناطق، کتک زدن مردم به رویه معمول تبدیل شده است. مردم اگر سهمیه کاری خود را برآورده نسازند کتک می خورند؛ مردم اگر دیر به سرکارشان بیایند کتک می خورند. مردم اگر حرفی را بزنند که خوشایند عده‌ای نباشد باز کتک می خورند.» پنگ همچنین توجه خاصی را به تأثیرات مخرب و دردناک کار اجباری زنان مبذول کرد: «کار زیاد باعث شده تا بسیاری از زنان به افتادگی رحم یا یائسگی زود هنگام مبتلا شوند.» دوستان دوران کودکی پنگ، عموماً به سوء تغذیه مبتلا شده بودند و رنگ به رخسار نداشتند. آنها کاسه‌های غذای بوفه را که فقط حاوی مقدار کمی سبزی و چند دانه برنج بود به وی نشان دادند. در آن سرمای کشنده ماه دسامبر رختخواب‌های آنها عبارت بود از تشک‌های چوبی سفت و سرد و لحاف‌های نازک پاره پوره. دوستان قدیمی پنگ که بالای شصت سال داشتند در بخش مخصوص سالمندانِ کمون روستا زندگی می کردند. اسم این بخش، «مجتمع شادی» بود. پنگ با خشم و عصبانیت بسیار نوشت: «این چه نوع شادی‌ای است؟» رختخواب‌های بچه‌ها در کودکان از مشتی

پارچه‌های پاره پوره درست شده بود. پنگ از جیب خودش ۲۰۰ یوان به کودکستان و ۲۰۰ یوان دیگر به پیرمردها کمک کرد تا با استفاده از آن رختخواب‌های مناسبی خریداری کنند. یک کهنه سرباز ارتش سرخ که در دهه ۱۹۳۰ در جنگ معلول شده بود، تکه کاغذی را کف دست پنگ گذاشت. او از پنگ خواسته بود که فریاد اعتراضش را به گوش مسئولین رژیم برساند.

پنگ در هجدهم دسامبر با بویی بو، یکی از مدیران ارشد اقتصادی، دیدار کرد و به او گفت که آمار مائو در مورد مقدار برداشت غلات غیر واقعی است، و آنها نباید محصولات غذایی را بر حسب چنین آمار غلو شده‌ای از دهقانان اخذ کنند. بویی بو با نظر پنگ موافقت کرد. در واقع، تمامی مدیران اقتصادی، و نیز اعضای پولیت بورو، از حقیقت امر مطلع بودند. اما زمانی که پنگ پیشنهاد کرد که وی و بویی بو تلگراف مشترکی به مائو بفرستند، بو مخالفت کرد. بنابراین پنگ به تنهایی تلگرافی برای مائو فرستاد و به وی توصیه کرد که از حجم محصولات غذایی مصادره شده بکاهد. تلگراف مذکور بی پاسخ ماند.

پنگ می دانست که تلگراف او، برای مائو نکته تازه و جالبی در بر ندارد. مائو ماه قبل در ووهان نظراتِ لاقیدانه خود را در مورد مرگ دهقانان تکرار کرده بود: «چند تا بچه در کودکستان می میرند، چند تا پیرمرد در کمون می میرند... اگر مرگی در کار نباشد، نوع بشر نمی تواند به حیات خود ادامه دهد. چه فاجعه ای پیش می آید اگر از زمان کنفوسیوس تا کنون آدم ها نمی مردند.»

چطور می شد مائو را متوقف کرد؟ گرچه پنگ وزیر دفاع بود اما قدرت کمی داشت. قدرت او به عنوان وزیر دفاع اصلاً قابل قیاس با قدرت دیگر وزرای دفاع کشورهای جهان نبود. ارتش کاملاً تحت کنترل مائو بود، و پنگ بدون کسب اجازه صریح مائو قادر به جا به جایی سپاهیان ارتش نبود. پنگ به فکر افتاد که از تنها منبع کمک ممکن یاری بخواهد؛ از خارج.

پنگ هیچ دسترسی ای به غرب نداشت، لذا تنها امیدش اروپای شرقی و شخصِ خروشچف بود. این احتمال بسیار ضعیفی به شمار می رفت اما او ظاهراً تصمیم گرفت امتحانی کرده، این شانس ضعیف را بیازماید.

پنگ از مدت ها قبل دعوتنامه هایی برای دیدار از کشورهای اروپای شرقی داشت. رفتن به اروپای شرقی به معنای عبور از مسکو بود، و مائو نشان داده بود که با مسافرت پنگ مخالف است. اما مائو در بیست و هشتم فوریه ۱۹۵۹، بعد از اینکه پنگ به نحوی سابقه ای وی را تحت فشار گذاشت، با سفر او موافقت کرد.

مائوی هشیار و ریزین حدس زد که پنگ قصد انجام کاری را دارد. مائو در ۵ آوریل، کوتاه زمانی قبل از عزیمتِ پنگ، در یک تجمع حزبی با عصبانیت گفت: «آیا رفیق پنگ دی هوای اینجاست؟... تو واقعا تا سرحد مرگ از من متنفری...» مائو سپس چنان عصبانی شد که به

گفته آدم‌های اطرافش کاملاً بی سابقه بود. او فریاد برآورد: «ما همیشه با هم در حال جنگ بوده‌ایم... اصلِ من این است: تو مرا اذیت نکن تا من هم اذیت نکنم؛ اما اگر اذیتم بکنی، مطمئناً من هم تو را اذیت خواهم کرد!»

آن شب پنگ در دفترِ کارش بالا و پایین می‌رفت. زمانی که منشی پنگ نزد او رفت تا برنامه‌های فردا را با هم مرور کنند، پنگ ناگهان شروع به حرف زدن درباره همسر سابقش کرد و اینکه چقدر دلش برای او تنگ شده. منشی پنگ حسابی متعجب شده بود زیرا برای اولین بار بود که پنگ مسایل خصوصی خود را با وی مطرح می‌کرد. پنگ به منشی خود گفت که همسر فعلی او یک آدمِ حزبی «معقول» و دلوپس است که نمی‌تواند از وی توقع درک یا حمایت برای اقدامات آتی‌اش را داشته باشد.

پنگ در بیستم آوریل، درست قبل از عزیمت به اروپا، در ضیافتی که از سوی سفرای کشورهای مدعو برپا شده بود شرکت کرد. او در این ضیافت عمل غیر مترقبه‌ای انجام داد. پنگ سفیر شوروی در چین، یودین، را به اتاق دیگری برد تا با وی حرف بزند. در دیدار مذکور فقط یک مترجم روسی وجود داشت، که این نقض آشکارِ مقررات جاری به شمار می‌رفت. پنگ موضوعِ کارزارِ «جهشِ عظیمِ رو به جلو» را مطرح کرد. بنا به گفته مترجم روسی حاضر در این جلسه، پنگ به آرامی و بسیار محتاطانه حرف می‌زد: «تنها از نوع پرسش‌ها و لحن صدای مارشال پنگ می‌شد تشخیص داد که نظرویی نسبت به کارزار جهش عظیم منفی است... ظاهراً پنگ خواهان دیدار با سفیر شده بود تا نظر وی را درباره کارزار جهش عظیم جویا شود... سفیر شروع کرد به روده درازی کردن درباره وجوه به اصطلاح مثبت کارزار جهش... چیزی که بیش از همه در ذهنم باقی مانده چشمان غمگین مارشال بود که

طیف گسترده‌ای از احساسات وی را بازتاب می‌داد: از نگرانی در مورد سرنوشت کشورش تا عزم جزم وی برای جنگیدن در راه آینده کشورش.»

پنگ زمانی که به اروپا رسید متوجه شد کسی خریدار نظراتش نیست. اولبریش، رهبر آلمان شرقی، گفت چین به رشد سرسام‌آوری در زمینه تولید محصولات کشاورزی دست یافته است. او سپس پرسید آیا چین می‌تواند گوشت بیشتری به آلمان شرقی صادر کند تا این کشور بتواند با آلمان غربی که مصرف سالیانه گوشتش برای هر نفر ۸۰ کیلوگرم است برابری کند. این در حالی بود که حتی در شهرهای بزرگ چین جیره گوشت برای هر فرد از سالی چهارپنج کیلوگرم تجاوز نمی‌کرد. پنگ بعد از شنیدن حرف‌های اولبریش سکوتی طولانی کرد و نهایتاً به وی گفت که چین از کمبود فاحش مواد غذایی در رنج است و آمار ارائه شده از سوی دولت چین صحت ندارد. اولبریش که از استالینیست‌های کهنه کار بود و خودش هم تجربه فراوانی در این نوع ارقام‌سازی‌های قلایی داشت، هیچ واکنشی به حرف‌های پنگ نشان نداد. درست یا غلط بودن داعیه‌های مائو هیچ اهمیتی برای وی نداشت. در واقع، اولبریش در مه ۱۹۵۸ موفق شده بود از طریق واردات محصولات غذایی از چین - کشوری که سطح رفاه عمومی‌اش بسیار پایین‌تر از آلمان شرقی بود - نظام جیره‌بندی غذا را در کشورش برچیند. (اولبریش بعدها در یازدهم ژانویه ۱۹۶۱، زمانی که ده‌ها میلیون چینی بر اثر گرسنگی در حال مرگ بودند، از مائو خواست که محصولات غذایی بیشتری را به آلمان شرقی صادر کند. چوئن لای به سفرای کشورهای اروپای شرقی گفت که چین نمی‌تواند همه محصولات غذایی را که در قراردادهای قبلی قولش را به آنها داده صادر کند. او خواهان مهلت شد. لهستانی‌ها گفتند که

شرایط چین را درک می کنند و هیچ خواسته‌ای ندارند. اما آلمان شرقی‌ها اصرار کردند که چین باید سر موقع محصولات غذایی‌ای را که قبلاً قولش را داده به این کشور صادر کند. آنها حتی حاضر به قبول تعویق هم نشدند. چوئن لای از این اصرار آلمانی‌ها ناراحت شد اما دستور داد که ۲۳ هزار تن دانه سویا برای آنها ارسال شود.)

پنگ بعد از گفت‌وگو با اولبریش، با عصبانیت خطاب به همراهان خود گفت: «اگر مردم چین بشنوند که آلمانی‌ها از آنها خواستار ارسال گوشت شده‌اند تا هر کدام از اهالی کشورشان بتواند سالی ۸۰ کیلو گرم گوشت بخورد، چه حالی به آنها دست خواهد داد؟» مقصد بعدی پنگ چکسلواکی بود. زمانی که وی چک‌ها را در جریان حقایق امور چین قرار داد، باز هم با هیچ واکنشی رو به رو نشد. پنگ به این نتیجه رسید که رژیم‌های اروپای شرقی آرمان باخته‌اند. او نوشت: «این رژیم‌ها توجه عظیمی را معطوف ارتش‌هایشان کرده‌اند. هر کدام از آنها دارای طبقه صاحب امتیازی است که از سوی اتحاد شوروی تربیت شده است.» جان کلام پنگ این بود که برای رژیم‌های اروپای شرقی اصلاً مهم نیست که مردم چین گروه گروه می‌میرند تا محصولات غذایی آنها به این کشورها صادر شود. در سال ۱۹۵۸ میزان صادرات مواد غذایی چین کمونیست به اروپای شرقی به بالاترین حد ممکن رسیده بود. پنگ در تمام طول سفرش غمگین و افسرده به نظر می‌رسید.

آلبانی آخرین توقفگاه پنگ در اروپا بود. او در بیست و هشتم مه وارد آلبانی شد و در کمال تعجب پی برد که خروشچف هم در آلبانی است. خروشچف به صورت غیر مترقبه‌ای در آلبانی بود و این اولین دیدار وی از این کشور به شمار می‌رفت. پنگ این امید را به خودش داد که شاید بتواند دیدار ویژه‌ای با خروشچف داشته باشد. اما ناگهان همه

امیدهایش نقش بر آب شد: خروشچف هیچ مترجم چینی‌ای همراه خود به آلبانی نیاورده بود.

خروشچف بنا به دلایل کاملاً متفاوتی به آلبانی آمده بود. رژیم آلبانی قصد داشت جزیره سازان^{۶۲۰} آلبانی در دریای مدیترانه را در اختیار روس‌ها بگذارد تا از آن به عنوان پایگاه برای زیردریایی‌هایشان استفاده کنند. مائو نیز به پنگ دستور داده بود که به هنگام سفرش به آلبانی درباره این پایگاه با مقامات آلبانی گفت‌وگو کند. پنگ روز بیست‌ونهم مه که اولین روز کاری وی در آلبانی بود، ساعت پنج و نیم صبح از خواب برخاست و مستقیماً به جزیره سازان رفت. هدف خروشچف از سفر به آلبانی این بود که مانع از امضای قراردادی میان آلبانی و چین بر سر پایگاه جزیره سازان شود.^{۶۲۱} به این ترتیب پنگ متوجه شد که نه روی کمک خروشچف می‌تواند حساب کند، و نه روی کمک هیچ کدام از دیگر رهبران کمونیست جهان.

پنگ دی هوای ظاهراً در آن هنگام، نومیدانه به فکر اقدامی شبیه به کودتا بود. او در سیزدهم ژوئن به پکن بازگشت و بلافاصله از هوئانگ که چنگ^{۶۲۲}، رئیس ستاد ارتش، درخواست کرد که برخی از واحدهای نظامی را برای «حمل و نقل مواد غذایی به مناطق قحطی‌زده کشور» جا به جا کند. هوئانگ از دوستان بسیار مهربان و صمیمی پنگ بود. او کاملاً مطلع بود که هدف واقعی پنگ از جا به جایی سپاهیان ارتش چیست. هوئانگ به همین دلیل عدم رضایت خود را در خصوص اجرای خواسته پنگ ابراز کرد. همین ابراز مخالفت، گویای نیت واقعی پنگ برای اقدام به کودتا بود زیرا اگر او واقعاً قصد «کمک به قحطی زدگان» را داشت هوئانگ هرگز با این پیشنهاد مخالفت نمی‌کرد. مائو ظاهراً از مکالمه پنگ و هوئانگ بوی توطئه به مشامش خورده بود، زیرا بعدها پنگ را به همین خاطر

بازجویی کرد. از آنجایی که هرگونه نقل و انتقال نیروهای نظامی منوط به کسب اجازه مائو بود، پنگ موفق به جا به جایی هیچ کدام از نیروهای ارتش نشد. همه کاری که او توانست انجام دهد ارسال گزارش های پیاپی در مورد قحطی و گرسنگی به مائو بود. پنگ از دیگر صاحب منصبان کشوری خواست که اقدامات مشابهی بکنند.

مائو از طریق جاسوسان خود در بین همراهان پنگ هر حرکت وی را در جریان سفر به اروپای شرقی دقیقاً دنبال کرده و دانسته بود که وی به هیچ موفقیتی دست نیافته است. مائو کمی بعد مغرورانه اعلام کرد که پنگ به خارج رفته بود تا «این طرف و آن طرف بوبکشد اما چیز زیادی عایدش نشد.» مائو به محض اطمینان یافتن از اینکه پنگ هیچ پشتیبان خارجی ای پیدا نکرده، تصمیم به حمله گرفت. بخشی از محاسبه مائو این بود که با استفاده از پاکسازی پنگ می تواند کارزار سرکوب گرانه گسترده تری را آغاز کند. مائو برای بازپرداخت خریدهایی که از روسیه کرده بود نیاز مبرمی به ادامه سیاست مصادره محصولات غذایی داشت. مشکل مائو این بود که کادرهای محلی رژیم، به سبب عواطف انسانی، در مصادره محصولات تولیدی دهقانان تعلل می ورزیدند؛ محصولاتی که حیات و ممات دهقانان منوط به آن بود. مائو می دانست که اکثر عوامل رژیمش، و نیز تمامی ملت چین، با سیاست های وی مخالفند. او در فوریه و مارس ۱۹۵۹ چند باری این جمله را تکرار کرد: «صدها میلیون دهقان و رهبران تیم های تولیدی علیه حزب متحد شده اند.» حالا حتی رؤسای ایالت ها هم در مواجهه با فشار مائو برای دوشیدن هر چه بیشتر دهقانان، سکوت معناداری اختیار کرده بودند. مائو برای محکم کردن ماشین خود به نیروی کمکی نیاز داشت - و ترور، نیروی کمکی او بود.

مائو در بیستم ژوئن ۱۹۵۹، یک هفته بعد از بازگشت پنگ از اروپا، سوار قطار شد و پکن را ترک کرد. هوا به شدت گرم بود، و مأموران پکنه برقی داخل کوپه قطار را خاموش کرده بودند تا مائو سرما نخورد. آنها ظرف بزرگی را که پر از تکه‌های یخ بود در کوپه او گذاشته بودند تا از گرمی هوا بکاهند، اما تاثیر چندانی نداشت. مائو و مردانی که در رکابش بودند تقریباً تمامی لباس‌های خود را درآورده بودند و فقط شورت به پا داشتند. (مسئولین چینی بلافاصله پس از وقوع این ماجرا با آلمان شرقی تماس گرفته، سفارش خرید یک قطار دارای دستگاه تهویه مطبوع را برای مائو دادند.) مائو برای اینکه قدری خنک شود در رودخانه‌های یانگسه و شیانگ شنا کرد. شنا کردن برای مائو در حکم حمام گرفتن بود. او از سال ۱۹۴۹ به بعد هرگز، حتی برای یک بار هم، به حمام نرفته بود. مائو از وقتی که لذت‌های مشتمل بر مال شدن با حوله داغ و مرطوب را کشف کرد، عادت حمام گرفتن را ترک کرد. مائو در این هنگام مشغول آماده کردن خویش برای یک رویارویی جانانه بود. او در روز بیست و چهارم ژوئن ۱۹۵۹ از منشی خود خواست به پکن تلفن بزند و برگزاری کنفرانس ویژه‌ای در منطقه کوهستانی و سیاحتی لوشان^{۶۲۳} را به اطلاع مقامات رژیم برساند. مائو فهرست اسامی شرکت‌کنندگان را مشخص کرد، اما به هیچ کس نگفت که هدف از برپایی این کنفرانس محکوم کردن پنگ است. مائو ظاهراً می‌خواست از طریق انجام بزرگ‌ترین پاکسازی در سطح مقامات بلندپایه حزب از بعد از برقراری رژیم کمونیستی، به خودش ثابت کند که همچنان در جایگاهی خداگونه قرار دارد و کسی قادر به شکست دادن او نیست. مائو که در این هنگام نزدیک محل زادگاهش، شائوشان، به سر می‌برد ناگهان تصمیم گرفت دیداری از این محل بکند.

ظرف سی و دو سال گذشته این نخستین دیدار مائو از منطقه زادگاهش بود؛ هر چند که قبلاً بارها از نزدیکی این منطقه گذشته بود. مقامات محلی، بنا به دستور و میل مائو، ویلای مخصوصی برای اقامت وی ساخته بودند. این ویلا که به «تپه کاج شماره یک» معروف بود در جنگل کاج واقع شده و از سال‌ها قبل آماده ورود مائو بود. مقامات محلی از چند سال پیش همه خانواده‌های «نامطلوب» را از مناطق اطراف ویلا جمع‌آوری کرده و به مناطق دورتر فرستاده بودند تا در دیدرس احتمالی مائو نباشند.

مائو دو شب را در شائوشان به سربرد. او حاضر شد دهقانان محلی را به حضور پذیرفته، به حرف‌ها و شکایت‌هایشان گوش دهد. دهقانان به اطلاع مائو رساندند که مقدار محصول برداشتی آنها نسبت به سال قبل افزایش یافته است. تعداد شکایت‌ها زیاد بود. همه آنهایی که شکایت کردند بعداً در جلسات «انتقادی» محاکمه و مجازات شدند. پیرمردی از مائو پرسید آیا فکر جدا کردن اجباری زنان از مردان در کمون‌ها و ایجاد زندگی پادگانی، از آن او بوده یا فرد دیگری. دهقانان به مائو گفتند که به رغم بالا بودن مقدار برداشت محصولات، گرسنه‌اند. آنها به وی گفتند که فقط مابین یک سوم تا یک چهارم دوران گذشته مواد غذایی برای خوردن دارند. زمانی که مائو ضیافتی برای ده‌ها تن از دهقانان محلی برپا کرد، آنها بدون هیچ ملاحظه‌ای همه غذاها را فی الفور بلعیدند.

مائو حتی یک کلمه موافق هم درباره سیاست‌هایش نشنید. حتی در دهکده زادگاهش که از امتیازات و سوبسیدهای فراوانی برخوردار بود اکثر افراد ناراضی بودند. اما مائو متوجه شد که مردم به رغم ناراضی بودن جرئت هیچ اعتراض یا اقدامی را ندارند و فقط زیر لب نق می‌زنند. حتی برخی از ناراضایتی‌ها در قالب چاپلوسی و مداهنه به

عرض مائو رسید. یکی از دهقانان گفت: «صدر مائو اگر شما به شائوشان نیامده بودید، به زودی همه ما از گرسنگی می مردیم.» جوان دیگری با لحنی تلخ تر، از گرسنه بودن اهالی سخن گفت. مائو در پاسخ اخم هایش را درهم کرد و قاطعانه گفت: «به رغم همه اینها، امروز اوضاع بهتر از ایام قدیم است.» گرچه این یک دروغ مُسلم بود (خود مائو قبلاً گفته بود «در ایام قدیم در شائوشان هر کسی می توانست به سادگی ثروتمند شود») اما هیچ کس جرئت نکرد دروغ مائو را افشا کند. و هیچ کس دیگری هم جرئت نکرد این دستورالعمل بی ربط و احمقانه مائو را به چالش کشد: «در فصل هایی که سرتان شلوغ است بیشتر بخورید و در فصل هایی که کار کمتری دارید کمتر بخورید. در مورد غذا هم صرفه جو باشید...» زمانی که مائو به مقامات محلی رو کرد و در کمال وقاحت به آنها گفت «این شکایت ها علیه شماست؛ این مسئولیت شماست که به این شکایت ها رسیدگی کنید»، این بلاگردان های بیچاره نیز فقط سکوت کردند. کیش پرستش شخصیت مائو این اطمینان و قطعیت را به وجود آورده بود که وی موجود یکتا و بی نظیری است. خدمتکار جوانی که در اقامتگاه مائو کار می کرد سه روز و سه شب متوالی بیدار بود تا وظایف خود را به نحو احسن انجام دهد. این زن، چند دهه بعد، خاطراتش را از آن ایام شرح داد:

«مدیرم مرا احضار کرد و گفت: آیا می خواهی با شکوه ترین و بهترین وظیفه ممکن را انجام دهی؟ جواب دادم: البته که می خواهم. او بعداً لباس های زیر صدر مائو را به من داد تا آنها را بشویم. به خودم گفتم: وای، اینها لباس های صدر مائو است. واقعاً رویایی بود، واقعاً رویایی بود. لباس ها، زرد و کثیف شده بودند. یک زیر پیرهن بود، و دو تا شورت بلند... به خودم گفتم: او رهبر خلق های جهان است و با این

حال مثل ما چه زندگی دشوار و سختی را می گذرانند ! لباس های صدر مائو از جنس بسیار ظریفی دوخته شده بود و من جرئت نکردم آنها را حسابی بسابم، بنابراین با نرمی و دقت خیلی زیاد آنها را شستم. خیلی دقت کردم که هیچ صدمه ای به آنها وارد نیاید... از این می ترسیدم که مبادا موقع آویزان کردن لباس ها از طناب اتفاق بدی برای آنها بیفتد... به همین خاطر هر چند دقیقه یک بار به حیاط می رفتم و به لباس ها سرکشی می کردم و به آنها دست می زدم تا بینم خشک شده اند یا نه... در آن زمان برق نبود و از اظو نمی شد استفاده کرد. اما من باید لباس ها را به نحو شایسته ای صاف و مرتب می کردم، بنابراین لباس های صدر مائو را از روی طناب جمع کردم و آنها را زیر شیشه یک میز گذاشتم و با فشار دادن روی شیشه، آنها را صاف کردم... موقعی که لباس های صدر مائو را نزد مدیرم بردم، او گفت: عالی است، عالی است. اما من پیش خودم فکر می کردم که اگر صدر مائو از کار من راضی نباشد چه اتفاقی خواهد افتاد...»

مائو، شائوشان را در حالی ترک کرد که هیچ شکی نداشت که برپنگ غلبه خواهد کرد.

لوشان در ارتفاع تقریباً ۱۵۰۰ متری از سطح جلگه گرم و دم کرده یانگسه واقع شده است. آب و هوای این منطقه زیبای کوهستانی بی نظیر است. ابرها سرتاسر کوه را دربر گرفته و حضوری غالب و حیرت انگیز دارند. سوشی^{۶۲۴}، شاعر بزرگ چینی، درباره طبیعت رازآمیز کوهستان های لوشان نوشته است:

«از تماشای چهره واقعی لوشان ناتوانم؛ جای غافلگیری نیست زیرا در درون آن هستم...»

ابرها در قالب زیباترین شکل ها از دره ها و کوهپایه ها بالا می آیند، و در برابر چشمان حاضران پیچ و تاب می خورند. بعضی وقت ها فرد گرم

گفت و گو با دوستانش است که ناگهان ابری از راه می‌رسد و آنها را در خود می‌پوشاند و از نظر دور می‌سازد، و لحظه‌ای بعد آنها را رها می‌کند. و اگر پنجره‌های اتاق ویلای خود را باز کنی، می‌توانی این لحظه سوررئال را به چشم ببینی: ورود حلقه‌های ابراز یک پنجره به داخل اتاق و خروج آنها از پنجره دیگر.

اروپایی‌ها لوشان را در اواخر قرن نوزدهم میلادی به یک منطقه توریستی تابستانی تبدیل کردند. لوشان با خیزران‌ها، کاج‌ها، آبشارها و صخره‌های خزه بسته خویش تفرجگاه بی‌نظیری برای گرم‌زندگان سرزمین‌های پستِ داغ بود. کالینگ^{۶۲۵}، که در مرکز لوشان واقع شده، در آن هنگام دارای ۸۰۰ ویلا بود که همگی به سبک معماری اروپایی ساخته شده بودند. کالینگ برای مدت سیزده سال در حکم پایتخت تابستانی جیانگ کای شک بود. ویلایی که جیانگ در آن اقامت می‌کرد و بعدها اقامتگاه مائو شد، در اصل متعلق به یک تاجر انگلیسی بود. جیانگ در اگوست ۱۹۴۸ که آخرین سال اقامت وی در این ویلا بود، دستور داد نام «میی - لو»^{۶۲۶} (به معنای «ویلای زیبا») را روی صخره‌ای در مدخل ورودی ویلا حکاکی کنند. «میی» که در زبان چینی به معنای «زیبا» ست، یکی از اجزای نام همسر محبوب جیانگ (میی - لینگ^{۶۲۷}) نیز بود. جیانگ می‌دانست که این آخرین سفرش به لوشان است و لذا به این وسیله می‌خواست یادگاری از خود به جا بگذارد. بعدها زمانی که مائو دید بناها با چکش به جان صخره افتاده‌اند تا واژه‌های حکاکی شده «ویلای زیبا» را محو کنند، مانع از کار آنها شد.

جیانگ و ساکنین قبلی کالینگ برای سهولت رفت و آمد، یک مسیر باریک پر شیب هفت هشت کیلومتری را ساخته بودند. کمونیست‌ها که آمدند جاده عریض‌تری را ساختند تا ماشین رو باشد. زمانی که

کاروان موتوری مائو به سمت بالا حرکت می کرد، هیچ اتومبیل دیگری حق اجازه حرکت در مسیر مقابل را نداشت. در حین اقامت مائو کل مناطق کوهستانی اطراف قُرق می شد و حتی ساکنین اصلی این مناطق به جاهای دیگری انتقال می یافتند. اقدامات امنیتی برای مائو به مراتب بیشتر از اقدامات امنیتی برای جیانگ بود. مائوی بهانه گیر بعد از این نخستین اقامتش در ویلای جیانگ، عدم رضایت خود را از این ویلا اعلام کرد. مائو هیچ گاه از ویلاهای پرشمار خود در گوشه و کنار چین رضایت کامل نداشت، و همیشه به چیزی ایراد می گرفت. او باز مثل همیشه دستور داد که اقامتگاه تازه ای برای وی بسازند که همچون یک پناهگاه سیمانی و آهنی ضد بمب و ضد گلوله باشد. این اقامتگاه، تحت عنوان «جنگل کاج های شماره یک» ظرف دو سال ساخته شد. اقامتگاه را مخصوصاً در کنار یک مخزن آبی ساخته بودند تا احیاناً اگر صدر مائو هوس شنا کرد، از آن استفاده کند. این ویلای تازه، مثل بسیاری دیگر از ویلاهای مائو، در حین بدترین سال های قحطی ساخته شد.

مائو در زمانی که قحطی و گرسنگی در منطقه بیداد می کرد، دستور داد جوی آکنده از تفریح و نشاط در لو شان ایجاد شود. به شرکت کنندگان در کنفرانس لو شان تأکید شده بود که حتماً همسران و فرزندان خود را همراه بیاورند. (بسیاری از بچه ها برای اولین بار بود که چنین ویلاهای شیکی را می دیدند. دیوارهای سنگی و توالت های فرنگی این ویلاهای اروپایی باعث تعجب و شگفتی آنها شده بود.) غذا عالی بود. در هر وعده غذا، شش هفت جور خوراک مختلف ارائه می شد. عصرها مجالس اپرا و رقص در کلیسای محل برقرار بود. مائو شخصاً قطعات اجرا شده در اپرا را انتخاب می کرد. دختران زیبا با اتوبوس برای شرکت در مجالس رقص آورده می شدند.

هر شب از میان این دختران، چندتایی برای «گفت و گو» با مائو به ویلای وی دعوت می‌شدند.

زنجارگی مائو حالا آشکارتر و وقیحانه‌تر از هر زمان دیگری بود. در «جنگ نان‌های» پکن اتاق جدیدی به سالن رقص اضافه کرده بودند. تخت‌خوابی هم در این اتاق قرار داده بودند. مائو بعد از مراسم رقص، یک یا چند دختر را انتخاب می‌کرد و آنها را برای سکس گروهی به داخل اتاق می‌برد. اتاق را با عایق‌های ضد صدا و پرده‌های بلند و ضخیم پوشانده بودند. هر زمان که مائو وارد این اتاق می‌شد همه می‌دانستند که وی برای انجام چه کاری قدم به داخل آن گذاشته، اما وی اهمیتی به این قضیه نمی‌داد.

زمانی که پنگ برای شرکت در کنفرانس به لو شان رسید، نگهبانان با تکان دادن پرچم‌های کوچک خویش مانع ورود اتومبیل وی به جاده کوهستانی منتهی به ویلای مائو شدند. دلیل جلوگیری آنها این بود که: صدر مائو مشغول استراحت است. پنگ مجبور شد پیاده مسیر پر شیب کوهستانی را طی کند. ویلایی که برای اقامت وی در نظر گرفته بودند ویلای شماره ۱۷۶ بود. این ویلا که فقط ۱۰۰ متر با ویلای مائو فاصله داشت کاملاً در دیدرس ماموران امنیتی مائو قرار داشت.

کنفرانس با حضور بیش از ۱۰۰ نفر از مقامات درجه اول حزب در دوم جولای ۱۹۵۹ آغاز به کار کرد. نخستین تاکتیک مائو تقسیم کردن شرکت‌کنندگان به شش گروه مجزا از هم بود. هر گروه دارای یک رئیس بود. رئیس هر گروه از میان رؤسای ایالت‌ها که شدیداً مورد اعتماد مائو بودند، انتخاب شده بود. مباحث فقط در داخل گروه‌ها قابل طرح بود و لذا شرکت‌کنندگان از مفادِ مباحثِ مطروحه در گروه‌های دیگر هیچ اطلاعی نداشتند. تنها راه برای اطلاع از این مباحث، مطالعه بولتن روزانه‌ای بود که منتشر می‌شد. اما از آنجایی

که این بولتن توسط دفتر مائو چاپ و منتشر می شد، لذا کنترل و سانسور شدیدی بر روی آن اعمال می گردید. این مائو بود که تعیین می کرد شرکت کنندگان باید چه چیزی را بخوانند و از چه چیزی مطلع نشوند.

پنگ عضو «گروه شمال غربی» بود. او زمانی که نوبت سخنرانی اش فرا رسید به صراحت درباره عوارض اجرای برنامه «جهش عظیم» و ارقام قلابی ارائه شده در خصوص برداشت محصول سخن گفت. او تلویحاً مائو را یک دروغگو خواند: «ارقام رشد محصولات برداشتی مربوط به زادگاه صدر مائو در سال گذشته بسیار بیشتر از ارقام واقعی بود. من آنجا بودم و بعد از پرس و جو فهمیدم که میزان رشد فقط ۱۶ درصد بوده است... که این افزایش هم به خاطر ارائه یارانه ها و وام های هنگفت بوده است... صدر مائو نیز در این کمون حضور داشته است. من از صدر مائو پرسیدم: آیا اطلاعات شما ناشی از تحقیقات شخصی خودتان بود؟ او جواب داد که در این مورد با کسی حرف نزده. اما تصور می کنم که او حرف زده بود.»

پنگ روز بعد مجدداً مسئولیت مائو را یادآور شد: «هدف تولید ۱۰/۷ میلیون تُن [فولاد، در سال ۱۹۵۸] از سوی صدر مائو تعیین و مشخص شد. شما نمی‌توانید بگویید که او مسئولیتی در این مورد ندارد.» پنگ طی روزهای بعد نقش مائو را در «موج ویلاسازی» زیر سؤال برد، و هشدار داد که مائو «نباید از حیثیت خود سوء استفاده کند.» پنگ همچنین سیاست مصادره محصولات غذایی برای صادرات «به بهای نابودی ملت» را محکوم کرد.

اما مائو ترتیبی داده بود که حرف‌های پنگ به فراتر از گروهش راه نیابد. پنگ در چهاردهم جولای، نومیدانه، نامه‌ای به مائو نوشت و طی آن با استفاده از جملات دقیق و حساب شده، برنامه «جهش عظیم» را مورد انتقاد قرار داد. او امیدوار بود که از این طریق موجب بروز مباحث واقعی درباره «جهش» شود. مائو نامه پنگ را تکثیر کرد و در اختیار شرکت‌کنندگان قرار داد. تنها هدف وی از این کار، ایجاد بهانه‌ای برای پاکسازی پنگ بود.

مائو همچون یک مار کبرا پنگ را زیر نظر گرفته بود تا ببیند آیا او درگیر توطئه سازمان‌یافته‌ای علیه وی خواهد شد یا نه. مائو بعد از سه هفته متقاعد شد که پنگ چنین قصدی ندارد.

پنگ، در واقع، گوش تیز کرده بود تا از فرصت‌های احتمالی استفاده کند. او می‌دانست که لو فو، رئیس سابق حزب، با سیاست‌های مائو مخالف است. پنگ از لو فو خواست نامه‌ای را که وی خطاب به مائو نوشته بود بخواند. اما لو فو از این کار اجتناب کرد. و زمانی که پنگ تصمیم گرفت نامه را با صدای بلند برای لو فو بخواند، او بلافاصله بلند شد و اتاق را ترک کرد. مائو چنان ترس و وحشتی در مورد «توطئه چینی» ایجاد کرده بود که اعضای حزب و رژیم از هر چیزی که اندک بویی و نشانی از «توطئه» داشت گریزان بودند. به قول مولوتف،

دستیار استالین، تحت حکومت استالین فقط یک نفر اجازه توطئه چینی داشت و آن شخص استالین بود. و این نکته‌ای بود که در مورد حکومت مائو هم کاملاً صدق می‌کرد.

مائو بعد از اینکه مطمئن شد هیچ توطئه‌ای علیه وی در کار نیست، در روز بیست و سوم جولای همه شرکت‌کنندگان در کنفرانس را برای نخستین بار دور هم گرد آورد. او به شیوه‌ای حزن‌انگیز اما خشن و ماجراجویانه جلسه را افتتاح کرد: «شما حرف‌های بسیار زیادی زده‌اید. حالا به من اجازه دهید برای یک ساعت یا بیشتر حرف بزنم؛ آیا به من اجازه می‌دهید؟ سه تا قرص خواب‌آور خورده‌ام و هنوز نمی‌توانم بخوابم.» مائو جوری حرف می‌زد که انگار کسی مانع سخنرانی او شده و حتی جلوی خوابیدن وی را گرفته است. مائو برای خفه کردن فضای مناسب جهت طرح مباحث منطقی و برای کنار زدن موضوع‌های واقعی، خود را مخصوصاً عصبانی نشان داد. او سعی کرد فجایع ناشی از اجرای سیاست‌هایش را با بیان جملاتی از این دست کم اهمیت جلوه دهد: «همه حرف‌ها بر سر یک مقدار کمتر گوشت خوک، یک مقدار کمتر سنجاق سر، و فقدان صابون برای مدتی کوتاه است.» مائو سپس شمشیرش را از غلاف بیرون کشید: «اگر کسی با من مخالفت کند، همه چیز را رها خواهم کرد، رهبری دهقانان را به دست خواهم گرفت»!! [و حکومت را ساقط خواهم کرد... اگر ارتش از شما پیروی کند، من به کوهستان‌ها خواهم رفت و جنگ چریکی را شروع خواهم کرد... اما تصور می‌کنم ارتش از من پیروی خواهد کرد.] یکی از ژنرال‌های شرکت‌کننده در جلسه به خاطر می‌آورد که: «ما احساس می‌کردیم فضای سرد و

منجمدکننده‌ای بر جلسه کنفرانس حاکم شده است.» مائو با طرح پرسش «یا من یا پنگ» موضوع را قطبی کرده و این هشدار را داده بود

که اگر کسی از پنگ حمایت کند، وی تا پای جان علیه او خواهد جنگید.

هر کسی می دانست که مائو ضربه پذیر نیست. او روز بعد با به روی صحنه فرستادنِ نوچه خود، مارشال لین بیائو، که اعتبارش در ارتش همپایه اعتبار پنگ بود، ترتیبی داد تا شرکت کنندگان در جلسه شیرفهم شوند که ارتش از مائو اطاعت می کند. لین تا این زمان در لو شان حضور نداشت. او جایی در کوهپایه در کمین بود تا به اشاره مائو عازم کنفرانس شده و نقش خود را بازی کند.

زمانی که لین بیائو قدم به صحن کنفرانس لو شان گذاشت بلافاصله حملات نفرت آمیز خود را علیه پنگ آغاز کرد. او همچنین حمایت کامل خود را از مائو ابراز نمود. هیچ کاری از دست پنگ ساخته نبود. او یا هیچ کس دیگری نمی توانست حریفِ مائو شود یا حداقل در عرصه بحث و استدلال جواب او را بدهد. مائو با تظاهر به اینکه حاضر به دادنِ پاره‌ای امتیازات و عقب نشینی هاست، کاری کرد که همراهی افراد با او آسان تر شود. او وانمود کرد که در زمینه‌های زیرآماده دادن امتیازاتی است: کاهش میزانِ مصادره محصولات غذایی، کاهش میزان تولید فولاد، کاهش بودجه کارخانه‌های تسلیحاتی، و افزایش کمک‌های مالی به بخش کشاورزی. مائو هیچ تمایلی به اجرای این وعده و وعیدها نداشت، و به زودی نیز همه آنها را نقض کرد.

مائو انگ «دارودسته ضد حزبی» را برپیشانی پنگ و دیگر منتقدان، از جمله هوئانگ که چنگ رئیس ستاد ارتش، و لو فور رئیس سابق حزب، کوپید. او سپس کنفرانس حزبی لو شان را بزرگ‌تر کرد و آن را به سطح پلنوم کمیته مرکزی ارتقا داد تا بتواند منتقدین را رسماً محکوم کند. مائو شخصاً قطعنامه نهایی را قرائت کرد. او خیلی راحت و آسوده اعلام کرد که این قطعنامه به تصویب اکثریت شرکت کنندگان

رسیده؛ در حالی که هیچ رأی گیری‌ای صورت نگرفته بود. پنگ بعد از شرکت در جلسات اجباری مرتبط با خلع درجه و محکومیتش، تحت بازداشت خانگی قرار گرفت. دیگر محکوم‌شدگان نیز مجازات‌های گوناگونی را از سر گذراندند. آنها از سوی خانواده‌هایشان نیز طرد شدند. همسر هوئانگ عقل خود را از دست داد. لی رویی^{۶۲۸}، منشی گهگاهی مائو، جوان‌ترین فرد در بین محکومین بود. او مجبور شد در حداقل یک صد جلسه محکومیت شرکت کند. وی سپس برای پیگیری به منطقه «برهوت عظیم شمالی» تبعید شد. همسر لی رویی از او طلاق گرفت و بچه‌هایشان را وادار کرد که نسبت به اقدام پدر خود ابراز انزجار کنند. بچه‌ها حتی حاضر نشدند به درخواست کتبی پدر، عکس دسته جمعی خودشان را برای وی بفرستند. لی رویی دو دهه بعد را عملاً در اردوگاه‌های کار اجباری و زندان انفرادی سپری کرد. این مرد بسیار شجاع، مطلع، فهمیده و بی‌باک هرگز از پا ننشست و به مخالفت‌های آشکار خود علیه بی‌عدالتی‌های رژیم در دوران پسا-مائو نیز ادامه داد.

پنگ بعد از کنفرانس لوشان از کار برکنار شد و لین بیائو به جای وی بر صندلی وزارت دفاع نشست. لین بیائو بلافاصله پاکسازی طرفداران پنگ را در ارتش آغاز کرد. او همچنین بر ابعاد کیش پرستش شخصیت مائو افزود. وی در ژانویه ۱۹۶۰ به نیروهای مسلح دستور داد که از این پس جملات قصار مائو را حفظ کرده و به خاطر بسپارند. او مجموعه‌ای از جملات قصار مائو را در کتابی تحت عنوان «کتاب کوچک سرخ» گردآوری و منتشر کرد؛ اقدامی که به شدت باعث وجد و سرور مائو شد. مائو بعدها به ادوارد هیل^{۶۲۹}، مائوئیست استرالیایی، گفت: «لین روش تازه‌ای را ابداع کرده، که جمع‌آوری جملات قصار است... کتاب تأملات کنفوسیوس^{۶۳۰} مجموعه‌ای از

جملات قصار است. بودائیسیم هم دارای مجموعه‌هایی از کلمات قصار است.» مائو سپس انجیل را به عنوان نمونه‌ای دیگر ذکر کرد. مسیح و بودا و کنفوسیوس از اعضای گروهی بودند که مائو نیز خود را عضوی از آن می‌پنداشت.

در سرتاسر کشور هر کسی که علیه مصادره افراطی محصولات غذایی و کاربردگی اعتراض می‌کرد بلافاصله دستگیر و مجازات می‌شد. بنا به گفته تنگ شیائوپینگ، رهبر چین در دوران پسا-مائو، «ارزیابی می‌شود که حدود ۱۰ میلیون تن در جریان چنین اقداماتی قربانی شدند، و علاوه بر این زندگی ده‌ها میلیون تن از اقوام و بستگان آنها نیز به مخاطره افتاد.» بسیاری از این ده میلیون تن از اعضای محلی حزب و رژیم بودند. افرادی که جایگزین آنها شدند در اجرای دستورات به مراتب سخت‌گیرتر و بی‌رحم‌تر بودند.

گروه دیگری که در این دور از پاکسازی‌ها هدف حمله قرار گرفت، پزشکان بودند. جرم آنها اعلام و تشخیص گرسنگی و سوءتغذیه به عنوان عوامل اصلی بروز موج بیماری و مرگ در سراسر چین بود. مائو می‌خواست چنین جلوه دهد که مرگ و میرهای گسترده هیچ ارتباطی به سیاست‌های فاجعه‌بار وی نداشته و همه این «هیاوها» صرفاً «ادعا»ی پزشکان بوده است. حتی ذکر اسامی بیماری‌هایی که از گرسنگی و سوءتغذیه ناشی می‌شد، ممنوع بود. برای مثال بیماری «استسقا» را که عاملش گرسنگی بود، «بیماری شماره ۲» می‌نامیدند. عصبانیت مائو از پزشکان، که کاری نکرده بودند جز انجام وظیفه حرفه‌ای‌شان، تا سال‌ها بعد همچنان به قوت خود باقی بود: «چرا در آن روزها حصبه و وبا آنقدر زیاد بود؟ آیا همه اینها زیر سر شما پزشکان نبود؟ شما بودید که دنبال این مرض‌ها می‌گشتید...»

در سال بعد، ۱۹۶۰، حدود ۲۲ میلیون نفر از گرسنگی تلف شدند، در

تاریخ جهان این بیشترین تلفاتی بود که طی یک سال در یک کشور خاص به وقوع پیوسته بود.

لوشان همچنین سرنوشت گوئی-یوان، همسر سابق مائو را نیز رقم زد. او بیست و دو سال پیش از این تاریخ، عازم مسکو شده بود زیرا از زنجارگی‌ها و بی‌رحمی‌های مائو در زندگی زناشویی‌شان عاصی شده و به تنگ آمده بود. گوئی یوان در شوروی دچار فروپاشی عصبی شده و متعاقباً در یک بیمارستان روانی بستری شد. این دوره معالجه دشوار و آکنده از کابوس دو سال به طول انجامید. او سال ۱۹۴۶ در حالی که سلامت نسبی خود را به دست آورده بود از بیمارستان مرخص شد و اجازه یافت به چین بازگردد به شرطی که به پکن نرود. گوئی یوان در سال ۱۹۵۹ که کنفرانس لوشان در حال برگزاری بود در همان نزدیکی، در شهر نانچنگ^{۶۳۱}، به سر می‌برد. او بهبود یافته بود اما تک و تنها زندگی می‌کرد. وی طی بیست و دو سال گذشته حتی یک بار هم مائو را از نزدیک نبوده بود.

مائو در جولای ۱۹۵۹ که پنگ را زیر نظر داشت و هنوز به وی حمله‌ور نشده بود، هوس کرد گوئی یوان را ببیند. او همسر زبر و زرنگ یکی از رؤسای محلی را نزد گوئی یوان فرستاد تا به طریقی وی را به اقامتگاه خود بکشاند. مائو از این زن خواست که به گوئی یوان نگوید که قرار است با چه کسی ملاقات کند و فقط به او بگوید که برای گذراندن تعطیلات به لوشان دعوت شده است. مائو دلیل این امر را «وضع روحی شکننده» گوئی یوان و «احتراز از هیجان زده کردن» او عنوان کرد. مائو به خوبی آگاه بود که گوئی یوان از حیث روحی در وضع بسیار حساسی به سر می‌برد و هر لحظه احتمال دارد بیماری‌اش عود کند. دختر آنها به اطلاع مائو رسانده بود که حال روحی مادرش در سال ۱۹۵۴ در پی شنیدن سخنان رادیویی مائو به شدت رو به وخامت

گذاشته بود. مائو صرفاً برای برآورده ساختنِ هوسِ آنی خود، آماده بود تا سلامتِ روحیِ همسرِ سابقش را کاملاً به خطر اندازد. خودخواهیِ مائو هزینه گزافی برای گوئیِ یوان داشت. زمانی که او ناگهان مائو را در مقابلِ خود دید، اعصابش در آستانه فروپاشی کامل بود. مائو بعد از خدا حافظی به گوئیِ یوان قول داد که «فردا» بار دیگر با وی دیدار خواهد کرد. این وعده دروغینِ حالِ گوئیِ یوان را بسیار بدتر از پیش کرد. او صبح روز بعد به لوشان مراجعه کرد اما نیروهای امنیتی بنا به دستورِ مائو وی را به زور به نانچنگ برگرداندند. این بار فروپاشیِ عصبیِ گوئیِ یوان بسیار مهلک تر از زمان های قبل بود. کار به جایی کشید که او حتی قادر به شناساییِ دخترش هم نبود، حمام نمی کرد و از عوض کردن لباس هایش سر باز می زد. گوئیِ یوان هر از چند گاه جلویِ دفتر حزب در نانچنگ می رفت، و در حالی که سرو وضع کثیف و ژولیده ای داشت، با داد و فریاد اعتراض می کرد که چه کسی مانع از دیدار دوباره او با مائو شده است. حال او هرگز خوب نشد.

بخش چهل و دوم: شورش تبتی ها

(۱۹۵۰-۱۹۶۱؛ از ۵۶ تا ۶۷ سالگی مائو)

مائو از زمانی که چین را فتح کرد مصمم به تسخیر مسلحانه تبت^{۶۳۲}

بود. او در بیست و دوم ژانویه سال ۱۹۵۰ در دیداری حضوری با

استالین از وی پرسید «آیا نیروی هوایی شوروی می تواند تجهیزات

مورد نیاز سپاهیان چینی را که هم اینک مشغول آماده شدن برای

حمله به تبت هستند، به منطقه منتقل کند؟» استالین جواب داد:

«این خوب است که دارید برای حمله آماده می شوید. تبتی ها باید

مطیع و منقاد شوند...» استالین همچنین توصیه کرد که سیل

چینی های نژاد «هان»^{۶۳۳} به سوی تبت و دیگر مناطق مرزی چین

روان شود. او گفت: «از آنجایی که چینی های اصیل و بومی کمتر از ۵

درصد جمعیت ایالت شین جیانگ^{۶۳۴} را تشکیل می دهند لذا باید

تعداد آنها را تا مرز ۳۰ درصد افزایش داد... در واقع، همه مناطق مرزی

را باید پر از چینی ها کرد...» و این دقیقاً همان کاری بود که رژیم

کمونیستی چین طی دهه های بعد به آن مبادرت ورزید.

در فاصله ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۱ حدود ۲۰ هزار سرباز ارتش چین کمونیست به

تبت اعزام شدند. اما مائو متوجه شد که از اعزام سربازان بیشتر برای

اشغال تمامی منطقه تبت ناتوان است. در آن هنگام هیچ جاده

مناسبی برای نقل و انتقال سربازان و تجهیزات در منطقه تبت وجود

نداشت. سربازان مائو به ارتفاع خیلی بالای این منطقه نیز عادت

نداشتند. این در حالی بود که جنگجویان تبتی بسیار ماهر و آماده

جنگ بودند. مائو در چنین شرایطی ترجیح داد که ژست صلح طلبی

بگیرد و درهای مذاکره را باز بگذارد. او حتی وانمود کرد که با

خودمختاری منطقه تبت مخالف نیست. مائو برای اثبات

«مداراجویی» و «مهربانی» خویش، دالایی لاما رهبر معنوی تبتی ها را

به عنوان رئیسِ تبت به رسمیت شناخت و هدایایی (از جمله یک پروژکتور ۱۶ میلی متری) را برای وی فرستاد و حرف‌های اطمینان‌بخشی به هیات نمایندگی تبت زد. مائو هم‌زمان با این اقدامات، دست به کار ساختن دو جاده‌ای شد که تبت را به دیگر نقاط چین وصل می‌کرد.

دالایی لامای نوزده ساله در سپتامبر ۱۹۵۴ به پکن رفت تا به عنوان یکی از اعضای نهادِ فرمایشی «شورای ملی» در جلسات این نهاد شرکت کند. مائو طی اقامتِ شش ماهه دالایی لاما در پکن حداقل دوازده بار با او دیدار کرده و در صدد برآمد وی را شیفته و فریفته خود سازد. مائو که می‌دانست دالایی لاما علاقه زیادی به علم و دانش دارد، به او گفت: «می‌دانم که شما فردِ متجددی هستید، درست مثل خودم. ما نقاط مشترک بسیاری داریم که یکی از آنها اصلاحِ امر آموزش و پرورش است.» اما مائو به موازات بیان این نوع حرف‌های آرامش‌بخش، از حربه تهدید نیز استفاده می‌کرد. او دالایی لاما را به خاطر عدم پذیرشِ «افیونی بودنِ مذهب» موردِ نکوهش و سرزنش قرار داد.

دالایی لاما در اقدامی برای مصون نگه داشتنِ هر چه بیشترِ مردم تبت خواهان عضویت در حزب کمونیست چین شد. درخواست او موردِ پذیرش قرار نگرفت. دالایی لاما سعی کرد روابطِ حسنه خود را با مائو حفظ کند. او بعد از بازگشت به لاسا^{۶۳۵} در تابستان ۱۹۵۵، نامه مهرآمیزی به ضمیمه یک گل تبتی برای مائو ارسال کرد. مائو هم جواب تقریباً پراحساسی به این نامه داد:

«دالایی لامای عزیز، از دریافتِ نامه‌ات بسیار شاد شدم... خیلی وقت‌ها دلم برای تنگ می‌شود؛ دلم برای آن اوقات خوشی که تو در پکن بودی تنگ شده است. چه زمانی می‌توانم دوباره تو را ببینم؟... از

دیدن گل تبتی‌ای که برایم فرستاده بودی بسیار خوشحال شدم...
من هم گلی از اینجا برایت می‌فرستم...»

مائو در اوایل ۱۹۵۶، به محض اینکه دو جاده اصلی به سوی تبت احداث و کامل شد، مصادره سلاح و محصولات غذایی در منطقه تبتی نشین «خام»^{۶۳۶} را آغاز کرد؛ منطقه‌ای که دارای نیم میلیون تبتی بود. تبتی‌ها قیام کردند. آنها تا پایان ماه مارس موفق به تشکیل ارتشی ۶۰ هزار نفره مجهز به ۵۰ هزار تفنگ شدند. قیام سریعاً به دیگر مناطقی که در آن تبتی‌ها در اکثریت بودند، تسری یافت. مائو پی برد که درگیر جنگ‌های بزرگی شده که بخش‌های عظیمی از چین را در بر گرفته است. او برای شکست دادن تبتی‌ها به توپخانه سنگین و بمباران‌های هوایی متوسل شد.

مائو از اتحاد و همبستگی وسیع تبتی‌ها و مهارت‌های رزمی جنگجویان آنها پی برد که در خود تبت با مقاومتی به مراتب بیشتر رو به رو خواهد شد. او در ماه سپتامبر ۱۹۵۶ برنامه‌های خود را برای «مائوئیزه کردن» تبت معلق ساخت.

با این وصف، دو سال بعد، اجرای برنامه «جهش عظیم رو به جلو» اقتضا می‌کرد که محصولات غذایی بیشتری از سراسر کشور مصادره شود. اجرای این سیاست در تبت و چهار ایالت بزرگ دیگر (گانسو، چینگ‌های، یون نان، و سیچوان) که بخش‌های قابل توجهی از جمعیت هایشان تبتی بودند، با مقاومت‌های شدیدی رو به رو شد. بسیاری از این مقاومت‌ها و قیام‌ها مسلحانه بود و ده‌ها هزار رزمنده در آنها مشارکت داشتند. بسیاری از تبتی‌ها خود را مسلح کرده بودند. سلاح برای مردان قبیله‌ای تبت یک وسیله ضروری برای شکار و گذران معاش به شمار می‌رفت. آنها صاحب اسب هم بودند که همین ویژگی بر سرعت نقل و انتقال آنها اضافه می‌کرد. اما مهم‌تر از همه

اینها، تبتی‌ها دارای هویت، زبان و مذهب خاص خودشان بودند. آنها از این طریق قادر به سازماندهی مخفیانه خود بودند.

در ایالت «چینگ‌های» که از حیث مساحت بزرگ‌تر از کشور فرانسه است، قیام‌های مردمی فراگیر شد. مائو در بیست و چهارم ژوئن ۱۹۵۸ دستورات عاجلی برای سرکوب قیام‌ها صادر کرد. او در همین زمان به اطلاع رؤسای ارتش رساند: «برای مقابله با یک شورش تمام عیار در خود تبت آماده باشید.» مائو روشن ساخت که او صرفاً خواهان یک راه حل خشن سرکوب‌گرانه است. وی در بیست و دوم ژانویه سال بعد نوشت: «در تبت، قبل از اینکه ما بتوانیم مسایل خود را کاملاً حل کنیم، باید درگیر یک جنگ سراسری جانانه شویم. حکام تبتی... حالا دارای یک نیروی با روحیه مسلح ۱۰ هزار نفره‌اند، و آنها دشمنان جدی ما هستند. اما این چیز خوبی است. زیرا وجود این نیروی مسلح، به ما امکان می‌دهد که مسایل خود را از طریق جنگ حل و فصل کنیم.» منظور اصلی مائو این بود که آنها [تبتی‌ها] بهانه خوبی برای شروع جنگ به دست وی داده‌اند. مائو ماه بعد در نامه دیگری نوشت: «شورش [تبتی‌ها] هر چه بزرگ‌تر باشد، برای ما بهتر است.» در دهم مارس ۱۹۵۹ زمانی که این خبر دهان به دهان در لها سا (مرکز تبت) پیچید که چینی‌ها قصد ربودن دالایی لاما را دارند، قیام بزرگی در این شهر آغاز شد. هزاران نفر در جلوی قصر دالایی لاما و دیگر نقاط شهر گرد آمده، فریاد برآوردند: «چینی برو گمشو.» مائو روز بعد فرمانی صادر کرد تا سپاهیان‌ش مانع فرار دالایی لاما به خارج نشوند. مائو حساب کرده بود که اگر دالایی لاما کشته شود، افکار عمومی جهانیان علیه چین کمونیست برانگیخته خواهد شد و به ویژه خشم فراوان کشورهای بودایی همچون هند را از پی خواهد آورد؛ کشورهایایی که مائو در صدد جلب آنها به سوی خویش بود. دالایی لاما

در شب هفدهم مارس ۱۹۵۹ از لهاسا خارج و عازم هندوستان شد.^{۶۳۷}
مائو به محض تایید خبر فرار دالایی لاما به افراد خود در لهاسا دستور داد: «هر کاری از دستتان بر می آید برای کنترل دشمنان در لهاسا انجام دهید... به محض اینکه نیروهای اصلی ما از راه برسند، می توانیم آنها را محاصره و نابود کنیم.»

جنگ فیزیکی توام با جنگ تبلیغی و روانی بود. مائو در هفتم آوریل خواهان تحقیقاتی درباره شیوه های حکومتی حاکمان قبلی تبت شد. او مخصوصاً خواهان اطلاعاتی درباره انواع شکنجه های وحشتناکی شد که طبقه حاکمه تبت علیه لاما های مخالف خود به کار بسته بودند. در روز بیست و نهم آوریل، بنا به دستور مائو، یک کارزار تبلیغاتی گسترده آغاز شد که هدف آن جلوه دادن تبت به عنوان مکان مخوفی برای انواع شکنجه های وحشیانه (کندن چشم از حدقه، جدا کردن پوست از بدن انسان و غیره) بود. این کارزار تبلیغاتی، به سبب وجود پاره ای تبعیض ها و بی عدالتی های واقعی در دوران حکومت های محلی سابق، بسیار موفق از کار درآمد. مائو موفق شد این فکر را در ذهن مردم فرو کند که تبت سرزمینی آکنده از وحشی گری و ستم گری بوده است.

حکومت دین سالار تبت در دوران گذشته بعضاً کارنامه بسیار خشن و سیاهی داشت، اما حکومت کمونیستی مائو از این حیث بسیار خشن تر و بی رحم تر بود. برای پی بردن به خشونت و ظلم فاحشی که حکومت مائو در حق مردم تبت اعمال کرد، بهترین مدرک نامه ۷۰ هزار کلمه ای پانچن لاما^{۶۳۸} (فرد شماره ۲ در رهبری معنوی مردم تبت) به چوئن لای است. پانچن لاما در این نامه که تاریخ ۱۹۶۲ را بر پیشانی خود دارد، حوادثی را که طی سال های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱ در تبت به وقوع پیوسته بود، شرح داده است. آنچه اهمیت خاصی به این نامه

داده، موضع گیری اولیه پانچن لاما در مواجهه با تهاجم چینی ها به تبت است. او در آغاز از ورود سربازان چینی به تبت استقبال کرده و حتی سرکوب قیام مردم لهاسا در سال ۱۹۵۹ را مورد تأیید قرار داده بود. علاوه بر این، چوئن لای به خوبی آگاه بود که نکات مورد اشاره در نامه پانچن لاما صحیح و موثق است.

سطح و مقدار مصادره محصولات غذایی که از سوی مائو برای منطقه تبت در نظر گرفته شده بود به قدری هنگفت بود که اقتصاد این منطقه تحمل آن را نداشت. پانچن لاما در نامه اش نوشت:

«در روزهای قدیم کمبود غذا وجود نداشت... هیچ کس از گرسنگی نمی مرد. اما در سال های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ مصادره غلات به حدی زیاد بود که حتی کاسه غذا و آردی که مردم به راهبان بودایی هدیه می دادند نیز از سوی دولت مصادره می شد.^{۶۳۹} مصادره محصولات غذایی به شیوه ای بی رحمانه انجام می شد... تقریباً همه ذخایر غذا، گوشت و کره مردم مصادره شد... هیچ نفتی برای روشن کردن چراغ در دسترس نبود، حتی دستیابی به هیزم نیز ناممکن شده بود... مردان قبیله برای بقا مجبور به خوردن حیواناتشان شدند... مردم برای به دست آوردن اندکی غذا به سوی بوفه های کمون ها هجوم بردند، اما چیزی که نصیبشان شد مقداری علف، برگ و پوست درختان، و هسته میوه ها بود... غذایی که به شیوه سنتی برای تغذیه دام ها مورد استفاده قرار می گرفت حالا به غذایی لذیذ و نایاب بدل شده بود... وضع سلامتی و بهداشت مردم هم شدیداً رو به زوال گذاشت، به طوری که یک بیماری ساده مثل سرماخوردگی می توانست به مرگ های گسترده منجر شود... خیلی ها از گرسنگی مردند. نرخ مرگ و میر واقعاً وحشتناک بود... چنین رنج و وحشتناکی از گرسنگی در تاریخ تبت بی سابقه بود.»

پانچن لاما در حالی این نامه را می نوشت که در مناطق تبتی مختلف در حال سفر بود. او پی برد که مردم ایالت چینگ های حتی از داشتن کاسه خالی غذا نیز محروم شده اند. او نوشت: «در جامعه کهن، حتی گداها هم صاحب کاسه ای بودند... مردم در زیر حکومت های

جیانگ کای شک و ماپوفنگ^{۶۴۰}] جنگ سالار مسلمان [آنقدر فقیر نبودند که به چنین ذلت و سیه روزی ای بیفتند.» بعدها مردم از فرط گرسنگی عامدانه مرتکب جرایمی می شدند تا به اقامت در اردوگاه های کار اجباری یا زندان محکوم شوند زیرا حداقل در این مکان ها اندک غذایی برای خوردن وجود داشت.

بسیاری از تبتی ها مجبور به شرکت در جلسات محکومیت شدند. برای مثال پدر و دیگر اعضای خانواده پانچن لاما از جمله کسانی بودند که مجبور به شرکت در چنین جلسات خشنی شدند. پانچن لاما در نامه اش نوشت: «مردم را آنقدر کتک می زدند تا خون از چشم ها، گوش ها، دهان ها و دماغ هایشان جاری شود؛ آنها از فرط کتک خوردن بیهوش می شدند... دست ها و پاها ی آنها را می شکستند... عده ای از آنها تاب نمی آوردند و فی المجلس جان می دادند.» برای نخستین بار در تبت خودکشی به رویه معمولی تبدیل شد.

با توجه به اینکه بسیاری از تبتی ها به قیام های ضد رژیم مائو پیوسته بودند، سپاهیان چینی با آنها همچون دشمن برخورد می کردند. به دستور رژیم اکثر بزرگسالان مذکر دستگیر و در مناطق ویژه ای زندانی شدند. به این ترتیب در شهرها و روستاهای تبت فقط زنان، کودکان، سالخوردگان و تعداد بسیار بسیار کمی از جوانان و میانسالان به چشم می خورد. پانچن لاما بعد از مرگ مائو آشکار کرد که وی در سال ۱۹۶۲ جرئت نکرده بود نامه اصلی خود را منتشر کند زیرا این نامه

حاوی حقایق به مراتب تکان دهنده‌تری بود. یکی از این وقایع تکان دهنده، زندانی شدن ۱۵ تا ۲۰ درصد از جمعیت تبتی‌های چین بود. این افراد که حدوداً نیمی از جمعیت بزرگسال مذکر تبت را تشکیل می‌دادند، در زندان‌ها و ادار به کار تا دم مرگ شده بودند. مأموران رژیم با آنها همچون حیوان رفتار می‌کردند. پالدن جیاتسو^{۶۴۱}، روحانی شجاع بودایی، بعد از تحمل سال‌ها زندان در مصاحبه‌ای به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «من و دیگر زندانیان مجبور بودیم گاو آهن‌های سنگین را در مزارع بکشیم، و در همین حال زندانبانان چینی با شلاق‌های سیمی بر تن و بدنمان می‌زدند.»

سپاهیان چینی در سرکوب قیام مردم تبت مرتکب اعمال زشت و شنیعی شدند. پانچن لاما بعد از مرگ مائو گفت: «در یکی از مناطق تبت، سربازان چینی جنازه‌های تبتی‌ها را از کوهستان‌ها به پایین می‌آوردند و در گودال‌هایی دفن می‌کردند و بعد به اقوام و بستگان مردگان دستور می‌دادند که روی این قبرها رقص و پایکوبی کنند. سربازان به مردم عزادار می‌گفتند: ما راهزنان شورشی را نابود کرده‌ایم و به همین مناسبت امروز را باید جشن بگیرید و بر روی قبرهای آنها برقصید.»

خشونت و بی‌رحمی فیزیکی به موازات نابودی فرهنگی ادامه یافت. بنا به دستور رژیم در این دوران، کارزاری تحت عنوان رسمی «ویرانگری بزرگ» به راه افتاد که هدفش نابودی شیوه زندگی تبتی در تمامی وجوه بود. کارزار «ویرانگری بزرگ» اعمال خشونت فیزیکی علیه شیوه زندگی تبتی را مجاز می‌دانست زیرا این نوع شیوه زندگی را «عقب افتاده، کثیف، و مضر» عنوان می‌کرد. مائو از هیچ کاری برای نابودی مذهب بودایی، که عصاره و بنیان اصلی زندگی اکثریت مردم تبت بود، دریغ نکرد. مائو در دیدارهای خود با دالایی لاما در سال

۱۹۵۵ به او گفته بود که تعداد راهبان در تبت خیلی زیاد است و این امر به بازتولید نیروی کار انسانی در این منطقه صدمه می زند. [اشاره مائو به پیمان تجرد زیستی راهبان بودایی بود. [چینی ها بعد از اشغال تبت، راهبان زن و مرد را وادار به ازدواج و نقض پیمان مذهبی تجرد زیستی شان کردند. پانچن لاما نوشت: «آنها کتاب های مذهبی بوداییان تبت را خمیر و از آن در تولید کود استفاده کردند. آنها تصاویر و پوسترهای بودا را نیز عامدانه خمیر کردند تا در تولید کفش از آن استفاده کنند. ویرانگری آنها به قدری وحشیانه بود که حتی افراد روان نژند نیز اینگونه رفتار نمی کردند... اغلب معابد بودایی نابود شدند... ویرانی معابد به حدی شدید بود که احساس می کردی طی جنگ هدف بمباران هوایی قرار گرفته اند... از ۲۵۰۰ معبدی که تا قبل از سال ۱۹۵۹ در تبت وجود داشت فقط ۷۰ معبد در سال ۱۹۶۱ باقی ماند؛ و تعداد راهبان مرد و زن نیز از ۱۱۰ هزار نفر به ۷ هزار نفر کاهش یافت.»

یکی از دستورات رژیم که بیش از همه سبب رنج و ناراحتی مردم تبت شد، ممنوعیت برگزاری مراسم مذهبی برای مردگان بود. پانچن لاما نوشت:

«زمانی که یک بودایی می میرد، اگر برای وی مراسم آمرزش گناهان برگزار نکنند، روح وی هرگز ازبرزخ رهایی پیدا نخواهد کرد. این بی رحمانه ترین نحوه برخورد با یک بودایی مرده است... کار به آنجا رسیده بود که مردم می گفتند: ما نمی خواهیم در زمان حاضر بمیریم، چون با جنازه های ما مثل یک سگ تپا خورده برخورد خواهد شد!»

تبتی ها در جریان سفرهای منطقه ای پانچن لاما در اوایل دهه ۱۹۶۰ خود را به خطر می انداختند و به دیدار وی می رفتند. آنها با چشمانی گریان و صدایی لرزان از پانچن لاما درخواست می کردند: «نگذار ما از

گرسنگی بمیریم! نگذار بودایی گری نابود شود! نگذار نسل مردم
سرزمین برف منقرض شود!» نامه افشاگرانه و شجاعانه پانچن لاما به
شدت باعث ناخرسندی مائو شد به طوری که دستور داد با وی مقابله
شود. پانچن لاما زجرهای فراوانی را متحمل شد که یک نمونه آن
تحمل ده سال زندان بود.
حکومت مائو برای تبتی ها، و نیز برای تمامی مردم چین، مصیبت های
بی سابقه ای به همراه آورده بود.

بخش چهل و سوم: مائوئیسم جهانی می شود

(۱۹۵۹-۱۹۶۴؛ از ۶۵ تا ۷۰ سالگی مائو)

شوروی در فوریه ۱۹۵۹ توافقنامه‌ای برای تحویلِ تکنولوژی ساختِ زیردریایی‌های اتمی با چین امضا کرد. این توافقنامه نقطه اوجی بود بر همکاری‌های کرملین با پکن در زمینه انتقالِ تکنولوژی. اما خروشچف به رغم امضای توافقنامه فوق، به این فکر افتاد که آیا برخوردار کردنِ مائو از چنین قدرتِ عظیم نظامی‌ای کار درستی است؟

وقوع حادثه‌ای مخصوصاً باعث شد تا خروشچف تاملات بیشتری در این مورد بکند. در سپتامبر ۱۹۵۸ یک موشک آمریکایی هوا به هوا (موسوم به «مار زنگی») از یک هواپیمای تایوانی که در آسمان چین گشت می‌زد جدا شد و بدون اینکه منفجر شود در نقطه‌ای از خاک این کشور به زمین افتاد. خروشچف بلافاصله از چینی‌ها درخواست کرد به متخصصان روسی اجازه بررسی این سلاح بسیار پیشرفته را بدهند. اما چینی‌ها به این درخواست بی‌اعتنایی کردند. آنها به روس‌ها گفتند که هنوز موفق به کشف موشک نشده‌اند. سرگئی، پسر خروشچف، که یک دانشمند موشکی برجسته بود، به خاطر می‌آورد که:

«پدرم برای نخستین بار احساس کرد که شکاف‌های عمیقی در

روابط برادرانه ما [با چینی‌ها] ایجاد شده است. او برای نخستین بار

دچار این نگرانی شد که مبادا انتقالِ جدیدترین تکنولوژی‌های نظامی

به چین و آموزش دادن چینی‌ها برای تولیدِ موشک‌ها و کلاهک‌های

اتمی کار نادرستی باشد... پدرم در ماه فوریه [سال ۱۹۵۹] تصمیم

گرفت که برای نخستین بار فشار بیشتری [روی چینی‌ها] بیاورد... او

دستور داد که انتقالِ تکنولوژی تولیدِ موشک‌های R-۱۲ معلق شود.

این دستور، کارساز واقع شد. آنها] چینی‌ها [بلافاصله موشک] مار زنگی [را پیدا کردند!]

چینی‌ها موشک آمریکایی را اوراق و سیستم بسیار مهم هدایتی آن را برداشته و پنهان کرده بودند. نیکیتا خروشچف در خاطرات خود نوشت: «این اقدام] چینی‌ها [ناگوار و اهانت‌آمیز بود. هر کسی به جای ما بود احساس درد و رنج می‌کرد. ما هیچ رازی برای کتمان کردن از چینی‌ها نداشتیم. ما هر چیزی را در اختیارشان گذاشته بودیم... و با این وجود، زمانی که آنها چیز ارزشمندی را به دست آوردند حاضر نشدند ما را در آن سهیم کنند.» خروشچف به این نتیجه رسید که مائو از روسیه فقط برای رسیدن به اهداف خودش استفاده می‌کند، و به مصالح و منافع اردوگاه کمونیست کلا بی‌اعتناست. خروشچف نوشت: «احساس می‌کنم که مائو آکنده از یک میل سوزان برای حکمرانی بر جهان است.» خروشچف در سیستم ژوئن ۱۹۵۹ دستوراتی صادر کرد تا از سرعت انتقال تکنولوژی ساخت تسلیحات اتمی به چین کاسته شود. او همچنین مساعدت به چینی‌ها در زمینه تولید بمب اتمی را نیز معلق ساخت.

این ضربه مرگباری به چینی‌ها نبود زیرا آنها تا آن هنگام مهارت‌های علمی پایه‌ای و تجهیزات کلیدی و اصلی برای ساختن بمب اتمی را به دست آورده بودند. اما مائو پی برد که از حالا به بعد دوشیدن خروشچف برای دریافت امکانات فنی و تجهیزات نظامی بیشتر، کار دشواری خواهد بود.

خروشچف در سپتامبر ۱۹۵۹ عازم آمریکا شد. این نخستین دیداریک رهبر شوروی از ایالات متحده آمریکا بود. خروشچف معتقد بود که همزیستی مسالمت‌آمیز جهان کمونیست با جهان غرب واقعاً امکان‌پذیر است. او بعداً برای شرکت در مراسم دهمین سالگرد

تأسیس رژیم مائو عازم پکن شد. خروشچف به مائو توصیه کرد که سیاست مسالمت جویانه‌ای در قبال غرب در پیش بگیرد. او گفت: «برخی‌ها از سوق دادن جهان به سوی جنگ سرد سود می‌برند، لذا ما باید از ارتکاب هر عملی که به جنگ سرد دامن بزند پرهیزیم.»

مائو چنین ارزیابی کرد که آشتی خروشچف با غرب فرصتی تاریخی برای وی فراهم کرده تا خود را به عنوان قهرمان همه کمونیست‌هایی که در گوشه و کنار جهان آموزه «همزیستی مسالمت‌آمیز» را به معنای حمایت از - یا احتمالاً تثبیت - وضع موجود تلقی می‌کنند، مطرح کند. ظاهراً شرایط زمانی هم برای این اقدام مائو مناسب می‌نمود زیرا در آن هنگام جنبش‌های ضداستعماری در اوج خود بودند. بسیاری از جنبش‌های ضداستعماری در آفریقا به روش مبارزه چریکی متمایل شده بودند؛ روشی که تصور می‌رفت مائو تجربیات و اطلاعات بیشتری درباره آن دارد تا خروشچف. علاوه بر این، احزاب کمونیست در بسیاری از کشورها، امید اندکی برای رسیدن به قدرت داشتند مگر از طریق مبارزه مسلحانه. به همین دلیل احزاب مذکور اهداف راحتی برای مائو به نظر می‌رسیدند. مائو این رویا را در سر داشت که «احزاب کمونیست سراسر جهان به آنها [شوروی] ایمان نخواهند آورد بلکه به چین ایمان خواهند آورد.» مائو در فکر این بود که «مرکز انقلاب جهانی» خاص خودش را برپا سازد.

رؤیای دور و دراز مائو برپایی اردوگاه خاص خودش و خلاص شدن از شر ریاست خروشچف بود. حالا که خروشچف دستور داده بود صدور تکنولوژی نظامی بسیار پیشرفته به چین متوقف شود، مائو دیگر نگران عصبانی کردن خروشچف نبود. اما او در عین حال خواهان جدایی کامل از خروشچف نبود زیرا شوروی همچنان مقادیر انبوهی از تکنولوژی‌های نظامی گوناگون را به چین انتقال می‌داد. شوروی تنها

در سال ۱۹۶۰ تکنولوژی ساخت ۱۰۱۰ وسیله نظامی را در اختیار

چینی‌ها گذاشت، که بسیار بیشتر از سال ۱۹۵۸ بود. مائو به این ترتیب سیاست «عدم محکومیت» شوروی‌ها [برای زمان حاضر] را

فرمول‌بندی کرده، و در صدد برآمد تا امکانات و تجهیزات بیشتری را، تا آنجا که ممکن است و در سریع‌ترین زمان ممکن، از شوروی دریافت کند. مائو خطاب به سران رژیم گفت: «چین ظرف هشت سال آینده قدرتمند خواهد شد و خروشچف کاملاً ورشکست خواهد شد.»

مائو در آغاز سال ۱۹۶۰ به اطرافیان خود گفت هدف فعلی «اشاعه اندیشه‌های مائوتسه تونگ» در سراسر جهان است. او اضافه کرد که این اقدام باید به آرامی آغاز شود زیرا نباید چنین به نظر بیاید که «ما در صدد صدور اندیشه‌های انقلابی مان هستیم.» ماحصل این کارزار تبلیغاتی زاده‌شدن «مائوئیسم» در سطح جهان بود.

برنامه تبلیغ و اشاعه تجربه چین به عنوان یک الگو، آن هم در زمانی که میلیون‌ها چینی از فرط گرسنگی در آستانه مرگ بودند، کارِ شاق و دشواری به نظر می‌رسید، اما مائو هیچ نگرانی‌ای در این مورد نداشت.

او فیلترهای نفوذ ناپذیری داشت که می‌توانست با استفاده از آنها خارجی‌ها را از دیدن و شنیدن واقعیت‌های چین باز دارد. سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا) در فوریه ۱۹۵۹ طی یک «ارزیابی مقدماتی» درباره مقدار محصولات غذایی چین اعلام کرد که «افزایش قابل

توجهی در تولید مواد غذایی» این کشور به وقوع پیوسته است. مائو به سهولت هر چه تمام قادر به گول زدن اغلب بازدیدکنندگان خارجی

بود. سال ۱۹۵۵ که سیمون دوبوار^{۶۴۲} نویسنده فرانسوی برای دیداری به چین آمد، حتی زن چینی همراه او که به زبان فرانسوی مسلط بود حق نداشت بدون حضور مترجم چینی / فرانسوی مستقیماً با وی حرف بزند. دوبوار بعد از پایان سفر کوتاهش فتوا داد: «قدرتی که او]

مائو[اعمال می کند، برای مثال، دیکتاتورانه تر از اعمال قدرت روزولت نیست. قانون اساسی چین نوین، تمرکز قدرت در دستان یک فرد را ناممکن ساخته است.] «دوبار کتاب بلندبالایی هم، تحت عنوان «راهپیمایی بزرگ» نوشت. در این کتاب فقط یک بار از واژه «خشونت» استفاده شده؛ آن هم در چنین جمله‌ای: «مائو از ابراز خشونت اجتناب می‌ورزد.»

مائو ترتیبی داد تا هیچ فرد چینی، به استثنای تعداد معدودی از نخبگان که سوابقشان دقیقاً بررسی شده بود، از کشور خارج نشود. از جمله کسانی که اجازه خروج یافتند دیپلمات‌های چینی بودند. این افراد که به سبب عملکرد حرفه‌ای بسیار ضعیفشان انگشت‌نما بودند، تحت قواعد بسیار سختی کار می‌کردند. برای مثال، آنها قبل از شرکت در هر گفت‌وگویی با همتایان خارجی خود باید اول از پکن اجازه می‌گرفتند. آنها همچنین ملزم به ارسال گزارش‌های دقیقی درباره تمامی جزئیات مکالمات و حرف‌هایشان به مرکز بودند.

دیپلمات‌های چینی مدام یکدیگر را زیر نظر داشته و در مورد هم گزارش تهیه و به پکن ارسال می‌کردند. نخستین سفرای چین در کشورهای خارجی، عمدتاً از ژنرال‌های ارتش چین بودند. مائو قبل از اعزام این افراد به محل‌های مأموریتشان در دیداری که با آنها داشت، به شوخی و جدی گفت: «هیچ کدام از شماها زبان خارجی بلد نیستید، و هیچ کدام شماها دیپلمات [حرفه‌ای] نیستید؛ اما من می‌خواهم که شما سفرایم باشید - زیرا به نظر من شما قادر به فرار نخواهید بود.» و بیش از نیمی از این مردان به کشورهای کمونیستی اعزام شدند.

تنها چینی‌هایی که به خارج آمده و آزادانه درباره چین حرف زدند گروه کوچکی از شهروندان معمولی اما شجاع چینی بودند که جان خود را به خطر انداخته و فاصله چین تا هنگ کنگ را با شناطی کرده بودند. این افراد دیوار سکوت را شکستند و حقایق مرتبط با قحطی، گرسنگی و دیگر زشت کاری‌های چین سرخ را آشکار کردند. اما صداهایی از این دست توجه اندکی را در غرب معطوف خویش می‌کرد.

در عوض، زمانی که مائو دروغ‌های وقیحانه خود را تحویل فرانسوا میتران^{۶۴۳} رهبر حزب سوسیالیست فرانسه (و رئیس جمهور آتی این کشور) داد، حرف‌های او وسیعاً مورد توجه قرار گرفت. مائو در سال ۱۹۶۱، که قحطی و گرسنگی در چین بیداد می‌کرد، به میتران گفت: «برای اطلاع همگان تکرار می‌کنم که هیچ قحطی‌ای در چین وجود ندارد.» پیرترودو^{۶۴۴}، نخست وزیر آینده کانادا، در سال ۱۹۶۰ به چین آمد. او بعدها کتابی آکنده از احساسات کاذب درباره چین سرخ نوشت. نویسنده در این کتاب (تحت عنوان «دو معصوم در چین سرخ») گزارش‌های مربوط به بروز قحطی در چین را نادرست عنوان کرد. حتی لرد بوید اور^{۶۴۵}، رئیس سابق «اداره غذایی و کشاورزی سازمان ملل متحد»، نیز فریب خورد. او در ماه مه ۱۹۵۹ در پی سفری به چین اعلام کرد تولید محصولات غذایی در چین در فاصله ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۸ حدود ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش یافته و «چنین به نظر می‌رسد که چین به خوبی قادر به تغذیه [مردمانش] است.» فیلد مارشال مونتهگمری^{۶۴۶} بریتانیایی به مراتب ساده‌لوح‌تر بود. او در پی دیدارهایش از چین (طی سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱) با تأکید فراوان اعلام کرد که در چین «هیچ گونه قحطی‌ای در مقیاس وسیع رخ نداده، و فقط در برخی مناطق خاص کمبود مواد غذایی به چشم می‌خورد.»

مونتگمری نه تنها گناه این «کمبود» ها را به گردن مائو نینداخت، بلکه به وی توصیه کرد که محکم به صندلی قدرتش بچسبد: «صدر مائو، چین به وجود شما نیازمند است. شما نباید این کشتی را ترک کنید.»

مائو برای پنهان ساختن خبر قحطی با هیچ مشکلی رو به رو نبود. او اطمینان داشت که از توانایی لازم برای مطرح کردن خویش به عنوان یک رهبر جهانی معتبر، برخوردار است. مائو برای نیل به این هدف، سه روزنامه نگار بین المللی وابسته را به کمک طلبید: ادگار اسنو، هان سوئین^{۶۴۷} چینی تبار، و فلیکس گرین^{۶۴۸}. این خبرنگار آخری از سوی شبکه BBC مصاحبه‌ای با چوئن لای کرد که وی طی آن به سادگی از روی نوشته به پرسش‌ها جواب داد.

مائو برای تبلیغ و ترویج هر چه بیشتر خویش در سطح جهان، بر شدت کمک‌های خارجی خود در سه حیطه معمول (تسلیمات، پول و محصولات غذایی) افزود. رژیم در بیست و یکم ژانویه ۱۹۶۰ نهاد جدید «امور پیوندهای اقتصادی خارجی» را تأسیس کرد که هم‌مطراز وزارت تجارت خارجی و وزارت امور خارجه بود. هدف این نهاد جدید، افزایش کمک‌های خارجی چین به کشورهای مختلف بود. ارقام مربوط به کمک‌های خارجی سریعاً رو به افزایش گذاشت. این بذل و بخشش‌های بی حساب و کتاب مائو مصادف شده بود با وقوع بدترین قحطی در تاریخ جهان. تنها در سال ۱۹۶۰ جمعیتی بالغ بر ۲۲ میلیون نفر بر اثر قحطی و گرسنگی در چین جان باختند.

چین نه تنها فقیرترین کشور جهان بود که به کشورهای دیگر کمک می‌کرد، بلکه میزان کمک‌های خارجی‌اش از حیث درآمد سرانه بالاترین در بین کشورهای کمک‌دهنده محسوب می‌شد. علاوه بر این، کمک‌های خارجی چین عمدتاً به کشورهایایی ارائه می‌شد (مثلاً

مجارستان) که سطح رفاه عمومی مردمان آنها بسیار بالاتر از مردمان چین بود. و چینی‌ها بهای این کمک‌ها را نه فقط با کاهش سطح رفاه عمومی‌شان، بلکه با جان خویش، پرداخت می‌کردند. وانگهی، کمک‌های خارجی چین بلاعوض بود. حکومت چین دائماً تأکید می‌کرد که وام‌های پرداختی‌اش در حکم هدیه است. و در مواردی که کشور وام‌گیرنده در بازپرداخت وام دریافتی خود اصرار می‌کرد، پکن یادآور می‌شد که موعد و زمان بازپرداخت وام باید طولانی و نامحدود باشد. رژیم دوست داشت این جمله را به دریافت‌کنندگان کمک‌های تسلیحاتی‌اش بگوید: «ما تاجر اسلحه نیستیم»؛ اما این جمله به معنای عدم صدور اسلحه نبود، بلکه صرفاً تأکیدی بود بر مجانی بودن سلاح‌های صادراتی.

مائو تصور می‌کرد که بهترین فرصت وی برای «تأثیرگذاری و بهره‌گیری» زمانی است که یک جنگ در گرفته باشد. به همین سبب اصلی‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های مائو اندونزی بود. چین طی دوران حکمرانی مائو مجموعاً ۲۰ میلیارد دلار در اندونزی بذل و بخشش کرد. مائو سعی کرد که جنبش‌های ضداستعماری در قاره آفریقا را به زیر نظارت خویش درآورد. او سیل کالاها، پول نقد و تسلیحات را روانه انقلابیون الجزایر کرد؛ انقلابیونی که درگیر بزرگ‌ترین جنگ ضداستعماری در قاره آفریقا بر علیه فرانسه بودند.^{۶۴۹}

پکن در آمریکای لاتین، در پی به قدرت رسیدن فیدل کاسترو^{۶۵۰} در ژانویه ۱۹۵۹، مستقیماً به سراغ او رفت. در نوامبر ۱۹۶۰ که چه گوارا^{۶۵۱}، همکار و هم‌رزم کاسترو، به چین آمد، مائو یک «وام» ۶۰ میلیون دلاری به وی داد. چوئن لای به چه گوارا یادآور شد که این وام «نباید بازپرداخت شود.»

در خودِ اردوگاه کمونیست، مائو دست به هر کاری می‌زد تا در هر کشوری صاحب نفوذ شود. اما او نهایتاً فقط موفق به جدا کردن یکی از کشورهای تحت نفوذ شوروی شد؛ و این کشور آلبانی فقرزده کوچک بود. انور خوجه^{۶۵۲}، دیکتاتور آلبانی، در سال ۱۹۵۸ موفق به دریافت ۵۰ میلیون روبل از مائو شده بود. این مبلغ قابل توجهی برای کشوری با کمتر از سه میلیون نفر جمعیت بود. مائو بعدها در ژانویه ۱۹۶۱ که شکافِ میان پکن و مسکو عمیق‌تر شد و انور خوجه نشان داد که می‌توان بر روی او به عنوان مخالفِ خوانِ صریحِ خروشچف حساب کرد، ۵۰۰ میلیون روبل به اضافه ۲/۲ میلیون بوشل^{۶۵۳} جو برای وی فرستاد. چین این مقدار جو را قبلاً در ازای پرداخت ارز خارجی گران قیمت از کانادا خریداری کرده بود. مردم آلبانی به لطف کمک‌های اهدایی چین، هرگز پدیده جیره‌بندی مواد غذایی را تجربه نکردند. این در حالی بود که هم‌زمان ده‌ها میلیون چینی از گرسنگی در حال مرگ بودند. پاپو شایتی^{۶۵۴}، رئیس هیأت مذاکره‌کننده آلبانی در پکن، به ما گفت: «چینی‌ها هر چیزی را که ما به آن نیاز داشتیم در اختیارمان می‌گذاشتند؛ فقط کافی بود که بخواهیم... من از این بابت احساس شرمساری می‌کردم...» همکاران مائو در صورتی که تزلزلی در اجرای درخواست‌های این چینی نشان می‌دادند بلافاصله از سوی مائو توبیخ و سرزنش می‌شدند.

مائو پول‌های هنگفتی را خرج ایجادِ انشعاب در احزاب کمونیستی جهان و برپایی احزاب مائوئیستی در گوشه و کنار جهان کرد. او این وظیفه را به کانگ شنگ، رئیس امور اطلاعاتی و امنیتی رژیمش سپرده بود. مفت خورهای بسیاری از این فرصت بهره‌برده، جیب‌های خود را از پول‌های اهدایی پکن پر کردند. بعد از فروپاشی نظام کمونیستی در آلبانی سند محرمانه‌ای فاش شد که نمونه‌ای از

بذل و بخشش‌های بی حساب و کتابِ رژیمِ مائو را به نمایش می‌گذارد. در این سند آمده است که کانگ شنگ به هنگام حضورش در تیرانا (پایتخت آلبانی) از دست چپی‌های ونزوئلایی که ۳۰۰ هزار دلار از پول‌های اهدایی چین به آلبانی را به راحتی مال خود کرده بودند، شاکی و عصبانی بود. سازمان اطلاعات هلند نیز یک حزب مائوئیستی علّم کرده بود که بودجه آن از سوی چین تأمین می‌شد. جیمز لیلی^{۶۵۵}، مامور ارشد «سیا» در امور چین، به ما گفت: «همکارانم از اینکه راه بسیار ساده‌ای برای نفوذ به داخل چین یافته بودند احساس رضایت می‌کردند. تنها کافی بود که چند نفری را جلوی صحنه می‌فرستادیم تا شعارهای زنده باد مائو سر بدهند و یک حزب مائوئیستی تأسیس کنند. در این صورت پول و سرمایه فراوانی از پکن روانه حساب‌های بانکی این افراد می‌شد و متعاقباً از آنها دعوت می‌شد که به چین بروند.» (البته این نوع جاسوسان خارجی عملاً بی‌فایده بودند زیرا رژیم تمامی افراد خارجی را به دقت زیر نظر داشت و به آنها اجازه تماس مستقیم با مردم چین را نمی‌داد.)

مائو برای آغاز برنامه جهانی کردن «مائوئیسم»، آوریل ۱۹۶۰ را که مصادف با نودمین سالگرد تولدِ لنین بود انتخاب کرد. پکن به همین مناسبت بیانیه‌ای تحت عنوان «زنده باد لنینیسم!» منتشر کرد. در این بیانیه آمده بود که راه صلح‌آمیز به سوی سوسیالیسم پذیرفتنی نیست و هر کسی که معتقد باشد برای نیل به سوسیالیسم باید راه صلح‌آمیز را برگزید «تجدید نظر طلب» است. بیانیه پکن اعلام کرد که اگر کمونیست‌ها خواهان رسیدن به قدرت هستند باید به خشونت متوسل شوند. بیانیه مذکور مستقیماً خروشچف را هدف حمله قرار نداد اما صراحتاً از تیتو انتقاد کرد؛ که این خود اشاره غیرمستقیمی بود به شخص خروشچف. مائو حساب کرده بود که این طوری خروشچف

بهانه کمتری برای تنبیه او - از طریق جلوگیری از صدور تکنولوژی نظامی شوروی به چین - خواهد داشت.

مائو هم‌زمان با دعوت از ۷۰۰ هوادار خود در جهان سوم برای شرکت در مراسم روز اول ماه مه، سعی کرد خود را به مرکز صحنه بکشد.

مقصود و هدف اصلی وی این بود که لحظه فوق را به لحظه

بنیانگذاری اردوگاه مائوئیست در سطح جهان مبدل کند. مائو

بسیاری از میهمانان را شخصاً به حضور پذیرفت. میهمانان هم بنا به

گزارش‌های مندرج در مطبوعات، در این دیدارها از مائو «ستایش و

قدردانی» فراوانی کرده و دسته جمعی «سرود مائو» (سرود «شرق

سرخ است») را سر دادند. مائو دستور داده بود که دیدارهای مذکور

وسیعاً تحت پوشش رسانه‌ای قرار بگیرد. او شخصاً تمامی

گزارش‌های مطبوعاتی را قبل از چاپ در روزنامه اصلی کشور،

می‌خواند و جمله به جمله آنها را حک و اصلاح می‌کرد.

دیدارهای مذکور درست اندکی قبل از برگزاری یک اجلاس جهانی

بسیار مهم، انجام شد؛ اجلاسی که مائو قصد سوءاستفاده از آن را

داشت. قرار بر این بود که در روز شانزدهم ماه مه اجلاس «چهار

قدرت بزرگ جهانی» (آمریکا، بریتانیا، فرانسه و شوروی) در پاریس

آغاز به کار کند. خروشچف امیدوار بود که تر «همزیستی

مسالمت‌آمیز» خود را در این اجلاس مطرح و تثبیت کند. مائو نیز

قصد داشت هم‌زمان با برپایی نمایش پاریس، نمایش رقیب را در پکن

به روی صحنه ببرد. او می‌خواست در چشم جهانیان همچون

«قهرمان محرومین جهان» جلوه کند. اما اقدام مائو عملاً توجه

چندانی را به خود جلب نکرد. یکی از دلایل این امر، گمنامی نسبی

هواداران خارجی مائو بود. علاوه بر این، مائو نتوانست در طی اجلاس

پکن شور و حال خاصی بیافریند و حواریون پر شور را به سمت خود

جلب کند. رفتار مائو در مواجهه بامیهمانان خارجی اش ارباب منشانه بود؛ و این به ویژه نکته‌ای بود که از چشم آفریقایی‌های شرکت‌کننده در اجلاس پنهان نماند. مائو خطاب به گروهی از آفریقایی‌ها گفته بود: «غربی‌ها تصور می‌کنند که نژاد ما حتی از نژاد شما آفریقایی‌ها هم پست‌تر است!»

وقوع حادثه غیرمنتظره‌ای باعث شد که به برنامه مائو برای «سازشکار» جلوه‌دادن خروشچف و «انقلابی» نشان‌دادن خودش، آسیب جدی‌ای وارد شود. درست دو هفته قبل از آغاز اجلاس پاریس، یک هواپیمای آمریکایی U-۲ بر فراز خاک شوروی هدف آتش قرار گرفت و سقوط کرد. آیزنهاور رئیس جمهوری آمریکا حاضر به پوزش خواهی از شوروی نشد، و به همین دلیل خروشچف اعلام کرد که در اجلاس پاریس شرکت نخواهد کرد. به این ترتیب اجلاس پاریس لغو شد. پکن نیز مجبور شد از این موضع‌گیری محکم خروشچف در برابر دولت‌های بزرگ غربی ستایش کند.

رفتار تند و محکمِ خروشچف در قبال آمریکا تا حدّ زیادی بادِ مائو را خالی کرد؛ اما نه به طور کامل. مائو تصمیم گرفت به رغم آسیب دیدن برنامه‌اش، همچنان پیش برود. سهل‌ترین و مناسب‌ترین فرصت برای مائو اجلاسِ «فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری» بود. این اجلاس که در پنجم ژوئن ۱۹۶۰ در پکن آغاز به کار کرد، مهم‌ترین اجلاس جهانی‌ای بود که بعد از برپایی رژیم، در چین برگزار می‌شد. هیأت‌های نمایندگی شصت کشور جهان در اجلاس حضور داشتند. شرکت‌کنندگان ترکیبی بودند از احزاب کمونیستی حاکم و اتحادیه‌های کارگری ستیزه‌جو از پنج قاره عالم. تعداد قابل‌توجهی از این احزاب و اتحادیه‌ها از زمره فرمانبردارانِ مسکو بودند. مائو تمامی همکاران خود را بسیج کرد تا علیه مسکو وارد گفت‌وگوهای پشت پرده با شرکت‌کنندگان در اجلاس شوند. مائو و همکارانش بیش از همه روی این موضوع تأکید می‌کردند که تر «همزیستی مسالمت‌آمیز» یک فریب است و «تا مادامی که کاپیتالیسم وجود دارد، جنگ اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.» فرانسوی‌ها و ایتالیایی‌ها که به مواضع خروشچف نزدیک بودند، انگشت‌نما شدند و انگِ «نوکران امپریالیسم» بر پیشانی‌شان خورد. ویتوریو فوئا^{۶۵۶}، یکی از اعضای هیأتِ ایتالیا، به ما گفت: «رفتار میزبانان چینی به قدری خصمانه بود که من و دوستانم نگران امنیت جانی‌مان شدیم به طوری که تصمیم گرفتیم در طول اقامتمان در چین کنار هم باشیم و یکدیگر را تنها نگذاریم.» رفتار خصمانه و نا به هنجار چینی‌ها به حدی شوک‌آور بود که حتی باعث تعجب گوگو ناشی^{۶۵۷}، عضو هیأت آلبانیایی، شد. از نظر گوگو رفتار چینی‌ها مثل رفتار «راهزنان» بود.

خروشچف در خاطراتش نوشت چینی‌ها با این کار خود «به صورتِ ما تُف کردند.» مسکو اجلاسِ پکن را به مثابه آغاز جدایی چین - شوروی

تلقی کرد. سیا نیز تلقی مشابهی داشت. چارلز کیبل^{۶۵۸}، جانشین مدیر سیا، دو هفته بعد از پایانِ اجلاسِ پکن خطاب به «شورای امنیت ملی» آمریکا گفت: «رفتار چینی‌ها در اجلاس پکن در واقع نوعی به چالش‌گیری رهبری شوروی بوده، و این چالش چنان گسترده بوده که خروشچف را وادار به رویارویی مستقیم کرده است.» تا این زمان اختلاف‌های مسکو و پکن کاملاً مکتوم نگه‌داشته شده بود و به همین دلیل بسیاری شک داشتند که شکاف حاصله در روابط چین و شوروی واقعی باشد.

خروشچف در بیست‌ویکم ژوئن در بخارست در برابر رهبران پنجاه حزب کمونیست جهان سخنرانی کرد. او با این نظریه که «برای نیل به سوسیالیسم جنگ اجتناب‌ناپذیر است» مخالفت کرد. خروشچف ادامه داد: «برای پیروزی اندیشه‌های سوسیالیستی در جهان به هیچ جنگی نیاز نیست. تنها مجانین و دیوانه‌ها خواهان برپایی جنگ جهانی دیگری هستند؛ جنگی که شعله‌های آن میلیون‌ها نفر را در کام خود خواهد بلعید... اما در مقابل، افراد عاقل و فهمیده‌ای که با جنگ مخالفند در اکثریت قرار دارند؛ این افراد حتی در بین سرسخت‌ترین دشمنان کمونیسم نیز دیده می‌شوند.» این حرف خروشچف به معنای آن بود که مائو دیوانه و مجنون است. او همچنین تلویحاً اشاره کرد که برای شوروی همزیستی با غرب به مراتب بهتر از تداوم اتحاد با مائو است. خروشچف در دیدار خصوصی‌اش با پنگ چن^{۶۵۹}، نماینده حزب کمونیست چین در اجلاس بخارست، گفت: «شما قصد دارید بر همه مسلط شوید، شما قصد دارید بر جهان مسلط شوید.» خروشچف همچنین به هیأت چینی گفت: «شما که این همه عاشق استالین هستید، چرا جنازه‌اش را به پکن نمی‌برید؟» خروشچف به همکاران خودش گفت: «هر موقع

به مائو نگاه می‌کنم استالین در نظرم تداعی می‌شود، او نسخه کامل استالین است.»

زمانی که پنگ چن بر خطِ مائو تاکید کرد، کسی به طرفداری او بلند نشد. مائو در واکنش به اجلاس بخارست، نوشت: «در بخارست حتی یک حزب هم از چین حمایت نکرد. حتی آلبانی هم از ما حمایت نکرد.» مائو از این انزوای پکن و تنیدی سخنان خروشچف حسابی غافلگیر شد. جدایی کامل از شوروی به سودِ مائو نبود زیرا او همچنان به تکنولوژی تسلیحاتی روس‌ها نیاز داشت. خروشچف در پایانِ اجلاس بخارست حاضر نشد حتی یک کلمه از اندیشه‌های مائو را در بیانیه پایانی اجلاس جا دهد. مائو به ناچار کوتاه آمد و به پنگ چن گفت که بیانیه را امضا کند.

تا این هنگام پرده از برابر چشمان خروشچف کنار رفته بود. او در پی بازگشت از بخارست، بلافاصله دستور بازگرداندنِ تمامی ۱۰۰۰ مشاور روسی ساکن در چین را صادر کرد. دستور دیگری پایان دادن به همکاری‌های شوروی در احداث ۱۵۵ پروژه صنعتی ناتمام چین بود. محاسباتِ مائو اشتباه از کار درآمده بود. انتقام‌گیری روسی در زمان بسیار نامساعدی انجام شده بود. هر چند که دانشمندانِ مائو

تکنولوژی ساختِ بمب اتمی را به دست آورده بودند، اما روس‌ها هنوز کار انتقالِ مهارت‌های لازم برای ساختِ موشک‌های حاملِ بمب را به پایان نرسانده بودند. رژیم که به دست و پا افتاده بود از دانشمندانِ خواست تمامی جزئیاتِ علمی و فنی را قبل از اینکه دانشمندان روسی اقدام به ترک چین بکنند، از آنها بیرون بکشند. رژیم با استفاده از

دخترانِ رقص و آواز خوان، محافظانِ دانشمندان روسی را به سالن‌های رقص می‌کشاند و آنها را مست می‌کرد، تا مأمورانِش در این فاصله از روی دفترچه‌های دانشمندان روسی کپی‌برداری کنند. به

این ترتیب، برنامه موشکی، و نیز کل «برنامه ابر قدرتی» مائو، دچار بی‌نظمی شدیدی شد. ناشکیبایی مائو برای مطرح کردن خودش به عنوان یک رهبر جهانی و رقابت کردن با خروشچف، کار دست او داده بود.

مائو مجبور شد کوتاه بیاید. در ماه نوامبر که هشتاد و یک حزب کمونیست در مسکو دور هم جمع شدند، چینی‌ها رفتار مصالحه جویانه‌ای از خود نشان دادند. مائو شخصاً به سفارت شوروی در پکن رفت و سالگرد انقلاب بلشویکی را تبریک گفت و پیام‌های تبریک تملق‌آمیزی به مناسبت فرا رسیدن سال نو (۱۹۶۱) برای خروشچف ارسال کرد. طرفین به نوعی آشتی دست یافتند. روس‌ها نهایتاً به همکاری‌های خود در زمینه تکمیل ۶۶ پروژه از ۱۵۵ پروژه ناتمام صنعتی چین ادامه دادند. اما مائو به آنچه که بیش از همه خواهانش بود دست نیافت: همکاری روس‌ها در زمینه انتقال تکنولوژی نظامی پیشرفته به چین.

بسیاری از پروژه‌های عظیم صنعتی لغو شده بود. مائو بعدها کمبود مواد غذایی را دلیل اصلی لغو پروژه‌های صنعتی و آسیب دیدن اقتصاد کشور عنوان کرد؛ کمبودی که خود وی باعث پدید آمدن آن شده بود. در واقع، لغو پروژه‌های عظیم می‌توانست از شدت قحطی و کمبود مواد غذایی در سطح کشور بکاهد. چین حالا می‌توانست مواد غذایی کمتری صادر کند.

اما مائو به جای اینکه به مردم چین اجازه بهره‌برداری از این مهلت را بدهد، راه تازه‌ای را برای هدر دادن محصولات غذایی پیدا کرد. او موکداً دستور داد که صادرات محصولات غذایی به منظور بازپرداخت «زود هنگام» وام‌ها و بدهی‌های روسیه باید ادامه یابد. طبق توافقنامه قبلی قرار بود که این وام‌ها ظرف شانزده سال بازپرداخت

شود اما مائو امر کرد که ظرف پنج سال آینده باید همه بدهی‌های روسیه بازپرداخت شود. مائو اطلاع داشت که شوروی به غذا محتاج است و محصولات غذایی چین دو سوم واردات غذایی شوروی را تشکیل می‌دهد. او با تداوم بخشی به صادرات مواد غذایی به شوروی و نکاستن از حجم عظیم آن در تلاش بود تا وابستگی شوروی به محصولات غذایی چین را حفظ کند؛ با این امید که خروشچف تکنولوژی پیشرفته نظامی را به چین بفروشد. مائو بعدها این افسانه دروغین را سرهم بندی کرد که خروشچف چین را تحت فشار قرار داده بود تا این کشور در دورانی که گرفتار قحطی بود وام‌ها و بدهی‌هایش را بازپرداخت کند و همین امر بود که باعث گرسنگی مردم چین شد. اما واقعیت کاملاً برعکس بود. در یک گزارش رسمی که رژیم چین در دوران پسا-مائو برای اطلاع رهبران حزب آماده و منتشر کرد، به صراحت ذکر شده است که «شوروی در آن زمان خواهان بازپرداخت وام‌ها نشد، تا چه رسد به اینکه بخواهد به زور چین را وادار به چنین کاری بکند.» این مائو بود که به بازپرداخت زود هنگام وام‌ها و بدهی‌هایش اصرار داشت.

چروننکو، سفیر وقت شوروی در پکن، به ما گفت که مسکو به وی دستور داده بود که پیشنهاد صادرات مواد غذایی چین به شوروی را نپذیرد. حتی در مواردی مسکو حاضر به پذیرش محموله‌های غلات ارسالی از سوی چین نشده بود. روس‌ها کاملاً از قحطی فراگیر در چین مطلع بودند. چروننکو گفت: «برای پی بردن به وجود قحطی در چین نیازی به تحقیق و جستجو نبود، فقط کافی بود با ماشین از فرودگاه بیرون بیایی و درختان بی‌برگ را در حاشیه خیابان‌ها ببینی.» [اشاره به اینکه مردم از فرط گرسنگی برگ‌های درختان را می‌خوردند] در یک مورد، موقعی که چینی‌ها گفتند قصد دارند میزان

صادرات گوشت به شوروی را افزایش دهند و روس ها پرسیدند چگونه، چینی ها جواب دادند: «این به شما مربوط نیست!»

خروشچف نه تنها خواهان تسریع در بازپرداخت وام ها نشده بود، بلکه کاملاً آماده خدمتگزاری به چینی ها بود. او حتی ارزش یوان واحد پول ملی چین، را از طریق ایجاد تغییر در نرخ برابری روبل و

یوان، افزایش داد. بنا به گفته یک منبع روسی، این تغییر در نرخ مبادله روبل و یوان باعث شد تا ۷۷/۵ درصد از حجم بدهی های چین به شوروی کاسته شود. خروشچف در فوریه ۱۹۶۱ به مائو پیشنهاد کرد که یک میلیون تُن غلات و نیم میلیون تُن شکر کوبا را به چین اهدا کند. مائو محموله شکر را خرید اما محموله غلات را رد کرد. غرور وی اجازه پذیرش چنین پیشنهادی را نمی داد. مائو در مقابل، پیشنهاد خروشچف برای انتقال تکنولوژی ساخت هواپیماهای جنگنده میگ ۲۱ را با کمال میل پذیرفت.

تاکتیک مائو برای دو سال آینده ایجاد شرایط لازم برای بهبود رابطه با کرملین بود. مائو امیدوار بود از این طریق بتواند تکنولوژی های نظامی پیشرفته را از روس ها بگیرد، اما او در عین حال از هر فرصتی هم برای ضربه زدن به شخص خروشچف استفاده می کرد. مائو حتی بر سر قضیه «دیوار برلین» که در هفدهم اگوست ۱۹۶۱ کار ساختن آن آغاز شد و نماد اصلی جنگ سرد به شمار می رفت، نیز به خروشچف حمله کرد. چوئن لای برای آلمان شرقی ها روشن ساخت که از نظر مائو دیوار برلین نشانه ای است از «تسلیم شدن خروشچف به امپریالیست های آمریکایی.»

مائو به خروشچف نشان داده بود که مشتری زبر و زرنگ و حقه بازی است، و به همین دلیل خروشچف در پی انجام هر اقدام مهمی مجبور بود حواس خود را حسابی جمع کند تا مبادا ضربه ای از جانب مائو

بخورد. خروشچف در اکتبر ۱۹۶۲ در اقدامی محرمانه موشک‌های اتمی خود را در کوبا مستقر کرد. این ماجرا جویانه‌ترین اقدام خروشچف طی دوره ده ساله حکومتش، و اوج اقدامات «ضدامپریالیستی» وی، بود. خروشچف با توجه به خطر رویارویی شوروی با آمریکا، ترتیبی داد تا مائو از پشت به وی خنجر نزنند. او استخوان بزرگی را جلوی مائو انداخت: حمایت شوروی از حمله چین به هندوستان. این حمایت به معنای خیانت شوروی به منافع و مصالح ملی هندوستان بود؛ کشوری که خروشچف از دیرباز سعی در جلب دوستی‌اش کرده بود. اما خروشچف حاضر شده بود این امتیاز بزرگ را به مائو بدهد، زیرا کشورش در مرحله‌ای بسیار حساس و حیاتی قرار داشت.

مائو از مدتی پیش به فکر جنگ با هندوستان بر سر مسایل مرزی بود. چین مرزهای تعیین شده از سوی بریتانیا در دوران استعماری را به رسمیت نمی‌شناخت و اصرار داشت که چین و هند حالا که دو دولت مستقل هستند باید راساً درباره مرزهای مشترک خود گفت‌وگو کرده و مرزهای تازه را مشخص و تعیین کنند. هندوستان مرزهای قدیمی را به رسمیت می‌شناخت و حاضر به مذاکره درباره تعیین مرزهای تازه نبود. به این ترتیب بن‌بستی در روابط دو کشور به وجود آمد. پکن در فاصله ماه مه تا ژوئن ۱۹۶۲، که نبردهای مرزی رو به وخامت بیشتری گذاشت، خود را به آرامی آماده جنگ با هندوستان کرد. چوئن لای بعدها به آمریکایی‌ها گفت: «نهر و ^{۶۶۰}زیادی از خودش مطمئن بود... و ما سعی کردیم اعتماد به نفس او را نابود کنیم.»

اما مائو در آغاز کردن جنگ جانب احتیاط را رها نکرد زیرا نگران پایگاه اتمی خود در لاپ نور^{۶۶۱}، واقع در شمال غربی چین، بود. این پایگاه به دور از دسترس هواپیماهای جاسوسی آمریکا بود که از تایوان به هوا بر می‌خاستند، اما هواپیماهای آمریکایی مستقر در هندوستان می‌توانستند بر فراز این پایگاه به پرواز درآیند و از آن عکس برداری کنند. یکی از پیامدهای جنگ این بود که هندوستان به هواپیماهای جاسوسی آمریکا اجازه پرواز از پایگاه هوایی «چارباتیا» را داد و به این ترتیب آمریکایی‌ها توانستند از آزمایش اولین بمب اتمی چین در سال ۱۹۶۴ در پایگاه لاپ نور عکس برداری کنند.

مائو همچنین نگران بود که مبادا هم‌زمان مجبور به جنگ در دو جبهه شود. جیانگ کای شک از سال ۱۹۴۹ خود را آماده حمله به «سرزمین اصلی» (چین سرخ) کرده بود. او امیدوار بود که مردم به تنگ آمده از قحطی و گرسنگی در پی حمله سپاهیان وی به چین سرخ، علیه رژیم مائو دست به قیام زده و آن را سرنگون کنند. مائو احتمال حمله ملی‌گرایان را جدی گرفته بود، و به همین دلیل بخش عظیمی از ارتش خود را به ساحل جنوب شرقی چین اعزام کرده بود تا جلوی حمله احتمالی تایوان را بگیرد. این در حالی بود که خود مائو برای در امان ماندن از حمله هوایی جیانگ تمام مدت را در پناهگاه خود واقع در «تپه‌های غربی» در اطراف پکن به سر می‌برد.

چینی‌ها از سال ۱۹۵۵ مذاکراتی را در سطح سفیر با آمریکایی‌ها در ورشو (پایتخت لهستان) آغاز کرده بودند. مائو از این مجرای سیاسی استفاده کرد تا نظر واشینگتن را در خصوص حمله احتمالی جیانگ به چین بداند. او می‌خواست بداند که آیا آمریکا از چنین حمله‌ای حمایت خواهد کرد یا نه. آمریکایی‌ها گفتند که از این حمله حمایت نخواهند کرد و جیانگ هم قول داده که بدون کسب رضایت آمریکا دست به

چنین حمله‌ای نرزد.

اما مائو همچنان تردید داشت. عامل اصلی شوروی بود زیرا چین از حیث واردات نفت شدیداً متکی به این کشور بود. خروشچف در نبردهای قبلی چین و هندوستان، آشکارا حاضر به حمایت از چین نشده بود. خروشچف بعدها با فروش هواپیماهای بلند پرواز به هند موافقت کرد. او در تابستان ۱۹۶۲ قراردادهایی برای فروش هواپیماهای میگ به هندوستان و ساخت جنگنده‌های میگ ۲۱ در این کشور، امضا کرد.

چین با توجه به نزدیک شدن زمستان در مرزهای هیمالیا و ناممکن شدن عملیات نظامی، عجله داشت که در ماه اکتبر ۱۹۶۲ کار را یک سره کند. مائو برای پی بردن به مرز دهان شوروی‌ها، فرستاده خود را به سفارت این کشور در پکن فرستاد و این پرسش را مطرح کرد که اگر چین به هند حمله کند، مسکو چه واکنشی نشان خواهد داد. خروشچف از این فرصت استفاده کرده، نمایش چشمگیر و مبهوت کننده‌ای را به روی صحنه برد. او در روز چهاردهم اکتبر ضیافت باشکوهی به مناسبت پایان مأموریت سفیر چین برپا کرد. رهبر شوروی در این ضیافت استثنایی چهار ساعته قول داد که مسکو در صورت حمله چین به هند، در کنار چین خواهد ایستاد و فروش هواپیماهای میگ به این کشور (هند) را متوقف خواهد کرد. خروشچف همچنین فاش ساخت که وی موشک‌های اتمی شوروی را در خفا به کوبا برده و در آنجا مستقر کرده و امیدوار است که چینی‌ها از این اقدام وی حمایت بکنند.

این معامله بزرگی بود که دنیا از آن بی خبر ماند.^{۶۶۲} مائو در صبح

بیستم اکتبر، درست در همان روزی که «بحران موشکی کوبا»^{۶۶۳} آغاز شد، به سپاهیان کارآزموده خود دستور داد که به مواضع مرزی

هندوستان حمله کنند. خروشچف پنج روز بعد که «بحران موشکی کوبا» به اوج خودش رسیده بود، حمایت خود را از مائو در قالب بیانیه‌ای که در «پراودا» به چاپ رسید، اعلام کرد. نهرو، نخست وزیر هند، از این موضع‌گیری شوروی به شدت ناراحت شد. نیروهای چینی سریعاً به پیشروی ادامه داده و تا عمق ۱۵۰ کیلومتری خاک هندوستان (در مناطق شمال شرقی این کشور) پیش رفتند. چینی‌ها بعد از به رخ کشیدن برتری نظامی خویش، دست به عقب‌نشینی زده و کنترل همه جانبه‌ای را در مناطق مرزی برقرار کردند. مائو از این طریق به دو هدف دست یافت: ثبات بلند مدت در مناطق مرزی، و کسب آزادی عمل برای تحقق جاه‌طلبی‌های بزرگ‌تر آتی. جنگ مذکور همچنین ضربه مرگباری به نهرو زد به طوری که وی ۱۸ ماه بعد بر اثر سکته قلبی درگذشت. به این ترتیب رقیب بزرگ مائو در عرصه رهبری کشورهای جهان سوم، از صحنه خارج شد.

هم‌زمان، در بیست و هشتم اکتبر بحران موشکی کوبا فروکش کرد. خروشچف موافقت کرده بود که موشک‌های اتمی‌اش را در ازای این قول رئیس جمهور آمریکا که به کوبا حمله نخواهد کرد (و قول افشا نشده دیگری در مورد جابه‌جایی موشک‌های آمریکایی از ترکیه) از کوبا خارج کند. مائو بلافاصله زیر قول و قرارهای قبلی خود با خروشچف زده، شروع کرد به دردسرسازی برای وی. مائو بعد از اعلام توافق شوروی با آمریکایی‌ها سعی کرد کوبایی‌ها را علیه خروشچف تحریک کرده و عمل وی را نوعی «خیانت» جلوه دهد. چندین تظاهرات عظیم با حضور میلیون‌ها نفر در چین برپا شد و نشریات چینی آشکارا مسکو را به «خیانت علیه سوسیالیسم» متهم کردند. مائو رهبران کوبایی را پیغام‌باران کرد. او در این پیغام‌ها تأکید می‌کرد

که روس‌ها «متحدان قابل اعتمادی» برای کوبایی‌ها نیستند و به آنها توصیه می‌کرد که در برابر انتقالِ موشک‌ها و هواپیماها از کوبا (بر اساس توافقنامه‌ای که خروشچف امضا کرده بود) ایستادگی کنند. مائو همچنین تلاش کرد تا از اختلافِ نظرِ فیدل کاسترو و چه گوارا بر سرِ توافقنامه آمریکا و شوروی، به نفع خود بهره‌برداری کند. مائو از چه گوارا حمایت می‌کرد زیرا چه، مخالف توافقنامه بود. مائو در این باره گفت: «تنها کسی که حرفِ حق می‌زند، چه گوارا است.»

مائو فضولی کرده و سیخونک زد، اما موفق نشد کوبایی‌ها را به طرفداری از مواضع ضد شوروی خود وادار کند. اما او به رغم این واقعیت، موفق شد از احساسات تلخ کوبایی‌ها نسبت به شوروی، بهره‌برداری شخصی بکند. کاسترو بعد از سقوطِ اتفاقی یک موشک پیشرفته آمریکایی بر خاک کشورش تصمیم گرفت آن را به چینی‌ها بدهد نه به روس‌ها. این اقدام نامعمولِ کاسترو در واقع نشانه‌ای بود از دلخوری وی از دست خروشچف. دانشمندان موشکی چینی در پی اوراق کردن موشک پیشرفته آمریکایی موفق شدند موشک‌های خود را از حیث فنی ارتقا دهند.

خروشچف نیز به نوبه خود، حمایتِ قبلی کشورش از حمله چین به هندوستان را پس گرفت؛ آن هم در زمانی که این جنگ همچنان در داخل خاک هند ادامه داشت. در سر مقاله روزنامه «پراودا» در شماره پنج نوامبر حتی یک کلمه هم که حاکی از حمایت شوروی از مواضع چین باشد به چشم نمی‌خورد. از نظر خروشچف، و ایضاً از نظر مائو، رابطه شوروی و چین کاملاً یک رابطه فرصت طلبانه بود. با این وصف، خروشچف همچنان تمایل داشت که اتحاد در اردوگاه کمونیست حفظ شود.

مائو نیز همچنان امیدوار به بیرون کشیدن رازهای هسته‌ای بیشتری

از خروشچف بود. امیدوارهای این چینی مائو در جولای ۱۹۶۳ کاملاً برباد رفت. خروشچف و رؤسای دولت‌های آمریکا و بریتانیا در این تاریخ «پیمان منع آزمایش‌های هسته‌ای» را امضا کردند. براساس مفاد این پیمان، امضاکنندگان از کمک به دیگر کشورها برای دستیابی به بمب اتمی منع شدند.^{۶۶۴} این به معنای آن بود که خروشچف از حالا به بعد هیچ فایده‌ای برای مائو نداشت. در این مقطع زمانی، که بیش از سه سال از آغاز تلاش پکن برای جهانی کردن مائوئیسم سپری شده بود، مائو به ماشین تبلیغاتی خود دستور داد که خروشچف را به عنوان یک «تجدید نظر طلب»^{۶۶۵} محکوم کند. بلافاصله ماشین ناسزاگویی و لجن پراکنی رژیم با تمام قوا به راه افتاد. از نظر مائو، این جدال لفظی نوعی کارزار تبلیغاتی بین المللی برای اشاعه مائوئیسم بود. و محور و عصاره مائوئیسم قابل جمع‌بندی در یکی از اتهامات عمده‌ای بود که مائو علیه خروشچف مطرح کرد: «از نظر تجدید نظر طلبان معاصر، بقا از هر چیز دیگری مهم‌تر است. فلسفه بقا جایگزین فلسفه مارکسیسم لنینیسم شده است.» حالا دشوار است که به زمان‌های گذشته باز گردیم تا دلیل جذابیّت احتمالی چنین رویکردی را درک کنیم. اما نفی میل و حق انسان‌ها برای زیستن، رویکرد محوری مائوئیسم بود.

بخش چهل و چهارم: گرفتار در دام رئیس جمهوری

(۱۹۶۱-۱۹۶۲؛ از ۶۷ تا ۶۸ سالگی مائو)

در سال ۱۹۵۸ که مائو برنامه «جهش عظیم رو به جلو» را آغاز کرد، لیو شائو چی (فرد شماره ۲ رژیم) به رغم مخالفت‌هایش با مواضع مائو، وی را همراهی می‌کرد. و زمانی که پنگ دی هوای وزیر دفاع در کنفرانس لوشان در سال ۱۹۵۹ به مخالفت علیه مائو برخاست، لیو شائو چی ترجیح داد جانب وی را بگیرد. لیو در این هنگام که قحطی و گرسنگی سراسر کشور را فرا گرفته بود، رئیس جمهور چین و فرد شماره ۲ حزب و رژیم بود.

اما این قحطی عظیم که تا اوایل سال ۱۹۶۱ جان ۳۰ میلیون چینی را گرفت، تأثیر عمیقی بر ذهن و روان لیو شائو چی گذاشت. او که از واقعیت این تراژدی کاملاً مطلع بود، طی ماه‌های آوریل و مه ۱۹۶۱ برای بازدید از ایالت زادگاهش به هونان رفت. لیو شائو چی در این سفر از نزدیک با فجایع عظیمی رو به رو شد که خود وی در ایجاد آن نقش داشت. وی بعد از سفر به هونان عزم خود را جزم کرد تا راهی برای متوقف ساختن مائو بیابد.

لیو در حین این سفر به دیدار خواهرش رفت. خواهر او با یک خانواده «زمین‌دار» که به عنوان «دشمن طبقاتی» نشان خورده بودند، وصلت کرده بود. خواهر لیو در اوایل به قدرت رسیدن رژیم مائو طی نامه‌ای به برادرش، از سختی‌ها و مشقات زندگی و از تبعات ناگوار اصلاحات ارضی شکایت کرده بود. لیو در جواب، چند توصیه کلیشه‌ای حزبی را تحویل خواهرش داده بود. اما حالا، لیو مقداری غذا برای خانواده خواهرش آورده بود: ۲/۵ کیلو گرم برنج، یک کیلو گرم بیسکوئیت، یک کیلو گرم نقل، ۹ عدد تخم مرغ نمک سود، و یک شیشه روغن چربی خوک. زمانی که لیو با خواهرش رو به رو شد،

وی شدیداً مریض بود و در تختخواب دراز کشیده بود. خواهر لیو با اشک و ناله از شوهرش گفت که اندکی قبل بر اثر بیماری ناشی از سوءتغذیه مرده بود؛ آن هم بدون اینکه به هیچ دارو و پزشکی دسترسی داشته باشد.

شوهر خواهر لیو در سال ۱۹۵۹ که لیو به ریاست جمهوری چین منصوب شده بود، نامه‌ای در مورد شیوع گرسنگی در دهکده‌اش نوشته و برای لیو ارسال کرده بود. این نامه قبل از رسیدن به مقصد، مورد شناسایی و رهگیری مأموران رژیم قرار گرفت. در نتیجه، شوهر خواهر لیو به جرم نوشتن نامه، دستگیر و مجازات شد. او را برای ساعت‌های متمادی به یک درخت بستند. هوای زمستانی آن چنان سرد و گزنده بود که شوهر خواهر لیو تا مرگ فاصله چندانی نداشت. لیو به هر کجا که می‌رفت مناظر دلخراش می‌دید و داستان‌های غم‌انگیزی می‌شنید. او به چشم خویش می‌دید که مردم تا چه حد از کمونیست‌ها و شخص وی متنفرند. پسر بچه دوازده ساله‌ای در روستای زادگاه لیو شائو چی روی دیوار بیرونی خانه پدری لیو با زغال نوشته بود: «مرگ بر لیو شائو چی.» شش تن از اعضای خانواده این پسر بر اثر قحطی و کمبود مواد غذایی طی یک سال گذشته از پا درآمده بودند. کوچک‌ترین برادر این پسر که کودک شیرخواره‌ای بود در آغوش وی جان داده بود. پسرک در حالی که برادر کوچکش را در بغل داشت از این خانه به آن خانه می‌رفت تا شاید زنی را پیدا کند که برادرش بتواند از سینه او شیر بخورد زیرا مادرش چندی پیش بر اثر گرسنگی از پا درآمده بود. لیو از پلیس خواست که پسرک را تنبیه نکنند. در شرایط معمولی کسی که مبادرت به چنین عملی (شعار نویسی) می‌کرد به عنوان «ضدانقلابی» دستگیر و مجازات می‌شد. لیو همچنین کادرهای محلی حزب را از مجازات دهقانانی که متهم به

«سرقت» محصولات غذایی شده بودند، بر حذر داشت. لیو به صراحت اعلام کرد که سارق اصلی محصولات غذایی رژیم است نه دهقانان: «اعضای کمون» دهقانان [اینگونه می‌اندیشند: از آنجایی که شما از ما می‌کنید، پس چرا ما از شما نکنیم؟ حالا که تو از من این همه زیاد می‌کنی، پس چرا من یک کمی از تو نکنم؟]»

لیو عمل غیر مترقبه دیگری نیز مرتکب شد. او از دهقانان به خاطر سوء مدیریت کمونیست‌ها عذرخواهی کرد. او گفت: «بعد از تقریباً چهل سال دوری از زادگاهم، از دیدن همولایتی‌هایم که چنین زندگی‌های دشواری را دارند از سر می‌گذرانند، شوکه شده‌ام... من به خاطر این همه سختی و زحمتی که برایتان به وجود آورده‌ام احساس مسئولیت می‌کنم، و باید از شما عذر بخواهم...» او سپس شروع به گریستن کرد و در برابر روستاییان سر تعظیم فرود آورد.

این سفر تأثیر عمیق و دیرپایی بر لیو شائو چی گذاشت. او پس از بازگشت به پکن، به مدیران ارشد رژیم گفت: «ما این جوری نمی‌توانیم ادامه دهیم.»

مائو در اگوست ۱۹۶۱، هم‌زمان با فرارسیدن فصل برداشت محصولات کشاورزی، دوباره مدیران ارشد رژیم را در زیر ابرهای «کوهستان لوشان» جمع کرد تا ارقام مصادره محصولات غذایی برای هر ایالت را مشخص و تعیین کند. لیو شائو چی مُصَرَّب بود که مقادیر کمتری تعیین شود. تنش و بحث میان مائو و لیو چنان بالا گرفت که کاملاً مشهود بود. پسر نوجوان یکی از رؤسای ایالت‌ها همراه دیگر پسرها در آن هنگام مشغول شنا در مخزن آبی لوشان بودند که ناگهان مائو از راه رسید: «ما بچه‌ها هیجان زده از مخزن بیرون آمدیم و بر سکوی چوبی کنار دست مائو و تعدادی از دختران رقصنده که وی را همراهی می‌کردند، نشستیم. من به مائو گفتم که

موقع شنا کردن کلی آب قورت داده‌ام. مائو گفت: قورت دادن هزار جرعه آب موقع شنا کردن چیز مهمی نیست، تو تا ده هزار جرعه قورت ندهی و به حال خفگی نیفتی در شنا کردن استاد نخواهی شد.» مائو عادت داشت که از جمله استعاری «تا به حال خفگی نیفتید، شنا یاد نخواهید گرفت» برای ادای این مفهوم استفاده کند که «هر دستاورد و هر دانشی هزینه‌ای دارد که باید پرداخت.» او در اغلب موارد با استفاده از این جملات استعاری، فجایع اقتصادی رژیمش را توجیه می‌کرد. بنا به گفته پسری که آن روز در لوشان از نزدیک شاهد صحنه بود، «کمی بعد لیو شائو چی و محافظینش شناکنان از راه رسیدند و سپس از مخزن آبی بیرون آمده و روی سکوی چوبی نشستند. لیو و مائو اصلاً به یکدیگر محل نگذاشتند. آنها در یک فضای ۳۰ متر مربعی نشسته بودند و سیگار دود می‌کردند، بدون اینکه حتی یک کلمه با هم حرف بزنند. یادم هست خیلی تعجب کردم. از خودم می‌پرسیدم چرا این دو نفر به یکدیگر احترام نمی‌گذارند.»

دیگر همکاران مائو نیز سعی کرده بودند که با ارائه دلیل و استدلال وی را وادار به تغییر سیاست‌هایش بکنند. چوئن لای در پی دیداری از ایالت هبی به اطلاع مائو رساند که «مردم جز برگ درخت، سبزی نمک سود و گیاهان خودرو مطلقاً هیچ چیز دیگری برای خوردن ندارند. حقیقتاً هیچ غله‌ای باقی نمانده است.» مائو به شدت عصبانی شد، و یک بار که چوئن لای داشت مشاهدات عینی‌اش را بیان می‌کرد. وسط حرف او پرید و گفت: «این‌ها همه حرف مفت است.»

مائو با این حال تحت فشار همکارانش در لوشان پذیرفت که از حجم اولیه مصادره محصولات غذایی (که وی در آغاز سال تعیین کرده بود) ۳۴ درصد بکاهد. در نتیجه، تعداد افرادی که در سال ۱۹۶۱ بر اثر گرسنگی مردند تقریباً نصف سال قبل بود. با این وصف، حداقل ۱۲

میلیون نفر در سال ۱۹۶۱ بر اثر گرسنگی از پا درآمدند.

این عقب‌نشینی مائو بعضاً به دلیل تعطیلی بسیاری از پروژه‌های بزرگ صنعتی کشور بود. فقدان مواد و امکانات ضروری مثل فولاد، زغال سنگ و برق عامل اصلی تعطیلی پروژه‌های مذکور بود. تعطیلی این پروژه‌های زیان‌آور کار عاقلانه‌ای بود؛ هر چند که بی‌نظمی‌ها و گرفتاری‌های جانبی عظیمی را به بار آورد، که تنها یک نمونه آن بیکاری ۲۶ میلیون نفر بود. اغلب این افراد که ظرف سه سال گذشته از روستاها به شهرها جلب شده بودند، حالا اجباراً باید دوباره به روستاهای خود بازمی‌گشتند. این پدیده را باید بزرگ‌ترین جابه‌جایی آونگی جمعیت در تاریخ بشر عنوان کرد. مائو با شگفتی اظهار لحنیه کرد: «این مردم چین و این کادرهای ما چه مردمان محشری هستند! تصورش را بکنید، ما بیست میلیون چینی را فرا می‌خوانیم و آنها می‌آیند؛ و بعد ما اخراجشان می‌کنیم و آنها می‌روند. کدام حزبی به جز حزب کمونیست می‌تواند از عهده مدیریت چنین پدیده‌ای برآید؟» این خیل عظیم بیکاران به محض بازگشت به روستاهایشان از تمامی امکانات مادی و معیشتی، که زمانی به عنوان قشر کارگر کارخانه از آن بهره‌مند بودند، محروم شدند. علاوه بر این، بسیاری از خانواده‌های آنها عملاً متلاشی شدند. برای مثال اگر زن یا مردی تصمیم می‌گرفت شغل شهری خود را حفظ کرده و همراه همسر بیکار شده‌اش به روستا بازنگردد، عملاً چاره‌ای جز طلاق (یا جدایی دایم) نداشت. چنین زوج‌هایی مجبور بودند در نواحی بسیار دور از هم زندگی کنند. آنها فقط ۱۲ روز در سال می‌توانستند در کنار هم باشند.

مائو به رغم کاستن از سطح و حجم مصادره محصولات غذایی در سال ۱۹۶۱، به همکاران خود در لو شان هشدار داد: «ما به کفِ دره عقب‌نشینی کرده‌ایم.» معنای چنین حرفی این بود که مصادره

محصولات غذایی باید به زودی رو به افزایش بگذارد. سال بعد به مدیران رژیم دستور داده شد که حجم مصادره محصولات غذایی را مجدداً افزایش دهند.

مائو از طریق یک مجرای غیرمعمول پیام هشدارآمیزی برای همکاران خود فرستاد تا آنها را از دست زدن به هر اقدام افراطی احتمالی علیه خویش باز دارد. مائو در دیدار با مونتگمری، ژنرال بازنشسته بریتانیایی، گفت: «مجموعاً پنج شیوه برای کشتن من وجود دارد: تیراندازی از سوی دشمنان، حادثه هواپیما، حادثه قطار، غرق شدن، و مسمومیت... من هر لحظه برای فنا شدن آماده‌ام و خودم را برای مقابله با هریک از این پنج شیوه مهیا کرده‌ام.» به روال معمول متن سخنان مائو در دیدار با خارجی‌ها تکثیر و بین اعضای بلندمرتبه رژیم پخش شد. مائو از این طریق به همکاران خود هشدار داد: تلاش بیهوده نکنید، من اقدامات احتیاطی لازم را انجام داده‌ام.

مائو دلایلی برای نگرانی داشت. حتی اعضای «گارد جاویدان»، که مائو برای حفظ جانش به آنها متکی بود، احساساتی منفی نسبت به وی داشتند. یکی از سربازان گفته بود: «این همه غله‌ای که برداشت می‌شود، کجاست؟» سرباز دیگری پرسیده بود: «آیا این دستور صدر مائو است که مردم فقط باید علف بخورند؟» و آن دیگری پرسیده بود: «چرا صدر مائو در قبال مرگ آدم‌ها اینقدر بی‌تفاوت است؟... حالا مردم در روستاها حتی به آن غذایی که تا دیروز غذای سگ‌ها بود نیز دسترسی ندارند... اعضای کمون‌ها دارند می‌گویند که: آیا صدر مائو خواهان این است که ما از گرسنگی بمیریم؟» بسیاری از اعضای «گارد جاویدان» که این حرف‌ها را در خفا بر زبان رانده بودند، بلافاصله شناسایی و پاکسازی شدند.

نگرانی عاجل‌تر مائو در سپتامبر ۱۹۶۱ این بود که مبادا وی را در در

جریان کنگره آتی حزب از کار برکنار کنند. لین بیائو در یادداشت‌های روزانه‌اش نوشت: «بزرگ‌ترین نگرانی مائو این است که آیا وی قادر به کسب اکثریت آرا در کنگره هست یا خیر.» و کنگره قرار بود که درست در همان ماه برپا شود. کنگره قبلی حزب در سپتامبر ۱۹۵۶ برگزار شده بود و اساسنامه حزب مقرر می‌کرد که هر پنج سال یک بار کنگره سراسری حزب برگزار شود. مائو اجباراً باید تمهیدی می‌اندیشید تا تهدیدِ برکناری خود را دفع کند.

مائو از یکی دو سال قبل احساس کرده بود که نارضایتی‌هایی جدی علیه وی در بین سران رژیم وجود دارد. او سال ۱۹۵۲ در یکی از جلسات کمیته مرکزی حزب به همکارانش گفته بود: «اگر به من رای ندهید، مسئله‌ای نیست.» در این زمان، وقوع قحطی سراسری در چین تأثیر ویرانگری روی کادرها و رهبران حزب و رژیم گذاشته بود. کادرها در تجمع‌های حزبی ایالتی هنگام بیان مشاهداتِ خویش در روستاها گریه می‌کردند. علاوه بر این، سیاست‌های مائو باعث گرسنه ماندن آنها و خانواده‌هایشان شده بود. جیره غذایی ماهیانه آنها حدود ۱۰ کیلو گرم برنج، چند لیتر روغنِ طبخ و تکه‌ای گوشت بود. کارکنان سطح بالای رژیم، و از جمله اعضای دفتر ریاست جمهوری (لیو شائو چی) در محوطه اطراف ساختمان‌های اداری اقدام به کاشت سبزیجات کرده بودند تا از این طریق اندکی از گرسنگی خود و خانواده‌هایشان بکاهند. گرسنگی باعث شده بود تا مقامات رژیم مائو مشتاقِ تغییر سیاست‌های کلی رژیم باشند.

مائو سعی کرد که با استفاده از روشِ همیشگی‌اش (انداختنِ تقصیر به گردن دیگران) سمت و سوی نارضایتی‌ها را منحرف کند. او همه تقصیرات را در درجه اول به گردنِ کادرهای رژیم در روستاها انداخت و آنها را متهم کرد که «مردم را تا دم مرگ کتک می‌زنند.» مائو

کادرهای رژیم در روستاها را عامل اصلی «کاهش محصولات

کشاورزی و فقدان مواد غذایی کافی برای مصرف عمومی» عنوان کرد. او همچنین روس‌ها و «شرایط آب و هوایی بسیار غیرعادی» را به عنوان مقصرین [بلاگردان‌ها] درجه دو و سه اعلام کرد. اما واقعیت چیز دیگری بود. گزارش‌های هواشناسی حکایت از آن دارد که آب و هوای سال‌های وقوع قحطی در چین نه تنها بد و غیرعادی نبود بلکه بهتر از شرایط معمول بود. کادرهای معمولی حزب و رژیم تصویر

روشنی از فجایع جاری در کشورشان نداشتند و چه بسا توجیهات مائو در بسیاری از آنها کارگر می‌افتاد. اما مدیران و کادرهای ارشد که طعم گرسنگی را چشیده بودند، همچنان احساس می‌کردند که باید ایراد بزرگی در حزب و رژیم وجود داشته باشد. آنها چنین استدلال می‌کردند که وضع فلاکت بار خود و خانواده‌هایشان، و نیز وضع مصیبت‌بار تمامی آحاد ملت، نشانه‌ای از وجود این ایراد است.

مائو دست به تلاش بیهوده‌ای زد تا بلکه دل کادرهای حزبی را به دست آورد. او خطاب به اعضای حزب اعلام کرد که از این پس از خوردن گوشت خودداری خواهد کرد تا در «حُزن و ناراحتی ملت شریک باشد.» مائو عملاً نیز برای مدت کوتاهی از خوردن گوشت خودداری کرد اما، در عوض، به خوردن ماهی رو آورد که در هر حال جزو خوراک‌های بسیار محبوبش به‌شمار می‌رفت. با این وصف رژیم غیرگوشتی مائو خیلی طول نکشید. او درست در وسط دوران قحطی دستور داد که آشپزخانه مخصوصش طبخ خوراک‌های رنگارنگ اروپایی را آغاز کند. برای نمونه، فهرست غذاهای اروپایی که در روز بیست‌وششم آوریل ۱۹۶۱ جهت انتخاب مائو به وی ارائه شده بود شامل هفت نوع غذای زیر می‌شد: خوراک دریایی، جوجه، اردک، گوشت بره، گوشت گوساله، گوشت خوک، و سوپ.

مائو بیشترین تلاش خود را می‌کرد تا زندگی خصوصی روزمره‌اش کاملاً محرمانه باقی بماند. لی‌نا، دختر مائو، در خوابگاه دانشگاه زندگی می‌کرد. او مثل بقیه مردم از کوپن‌های غذا استفاده می‌کرد و طبیعتاً همیشه گرسنه بود. لی‌نا بعد از گذراندن یکی دو روز تعطیل در کنار پدر و مادرش، تعدادی از اشیای لوکس خانه پدری‌اش را مخفیانه به بیرون منتقل کرد تا از راه فروش آنها شکم خود را سیر کند. اما مأموران امنیتی متوجه قضیه شده و مائو را در جریان گذاشتند. مائو به دخترش تذکر داد که دیگر هرگز این کار را تکرار نکند. مائو همه زور خود را می‌زد تا چنین جلوه دهد که او نیز مثل بقیه مردم کمربندهای خود را محکم بسته و دارد سختی‌ها را تحمل می‌کند. دختر مائو نهایتاً در سال ۱۹۶۱ به بیماری‌های ناشی از سوءتغذیه (از جمله قطع ناگهانی قاعدگی) مبتلا شد. او سال بعد به‌طور کامل ترک تحصیل کرده و به خانه بازگشت.

کسانی که از نزدیک با مائو در ارتباط بودند و برای وی کار می‌کردند، غذاهای لذیذ و چرب و چیلی او را می‌دیدند. مائو به این آدم‌هایی که همواره نیمه گرسنه بودند و با مشکل گرسنگی خود و خانواده‌هایشان دست و پنجه نرم می‌کردند، می‌گفت: «این غذاهایی که می‌بینید، پاداشی است که از سوی خلق به من ارائه شده است» و طبیعتاً دیگران «حق ندارند» از آن برخوردار شوند. یکی از خدمتکاران مائو در پی سرقت مقداری غذا برای فرزندان گرسنه خویش به «برهوتِ عظیم شمالی» تبعید و در آنجا کشته شد.

تلاش مائو برای جلب رای و نظر همکارانش بی‌فایده از کار درآمد؛ حجم و اندازه محرومیت‌ها بسیار عظیم و گسترده بود. صابون از جمله کالاهای نایاب در آن دوران بود زیرا مائو دستور داده بود که چربی مورد نیاز برای تولید صابون به خارج از کشور صادر شود. مائو از

مردم خواست که صابون را از فهرست کالاهای ضروری خویش حذف کنند. او به اعضای حزب گفت: «من دیگر از صابون برای شستن دست‌هایم استفاده نمی‌کنم.» واکنش‌ها به این درخواست مائو منفی بود. مقامات ارشد رژیم بین خودشان حرف‌هایی را رد و بدل می‌کردند که قبلاً حتی تصورش را هم نمی‌کردند. آنها به هم می‌گفتند: «این آدم [مائو] که تا حالا هیچ کار درست و حسابی‌ای انجام نداده، چه‌طور به خودش اجازه می‌دهد که همچنان سر کار باقی بماند.» مائو از اظهارنظرهای این چنینی که درباره وی ابراز می‌شد، اطلاع پیدا می‌کرد؛ اظهارنظرهایی مثل این: «اگر این اتفاق‌ها در زمان‌های گذشته روی می‌داد حاکم بلافاصله مجبور به استعفا می‌شد.»

زمانی که شیائو شیائو دختر مائو برای ادای احترام سر قبر یکی از نزدیکانش رفته بود، با گوش‌های خود شنید که مردم به مائو فحش و ناسزا می‌دهند. او بلافاصله موضوع را به اطلاع مائو رساند. پنگ دی هوای وزیر دفاع سابق نیز با تجربه مشابهی روبه‌رو شد. پنگ که پاکسازی شده بود و از سال ۱۹۵۱ در بازداشت خانگی به سر می‌برد، در اکتبر ۱۹۶۱ اجازه یافت به زادگاه خود سفر کند. او با استقبال بسیار گرمی از سوی کادرهای محلی حزب و روستاییان مواجه شد. حدود دو هزار «زائر»، با پای پیاده و با شکم‌های گرسنه و نیمه خالی، از ده‌ها کیلومتر دورتر به دیدار پنگ آمدند. آنها که شنیده بودند پنگ به دلیل ابراز مخالفت علیه سیاست‌های مائو پاکسازی شده است، آمده بودند تا تشکر و حمایت خود را از وی ابراز کنند. پنگ آنقدر برای آنها حرف زد که صدایش گرفت.

اگر کنگره حزب در چنین شرایطی طبق برنامه قبلی برگزار می‌شد، به احتمال قوی رأی به برکناری مائو می‌داد. مائو بعدها در گفت‌وگویی با یکی از وفادارترین نوکرهایش (چانگ چون چیائو^{۶۶۶}، یکی از اعضای «دارودسته چهار نفره» بدنام) نگرانی‌های خود را اینگونه ابراز کرد: «اگر طبق اساسنامه قدیمی حزب عمل می‌شد و کنگره نهم سر موقع برپا می‌شد... لیو شائو چی فرد شماره یک حزب و کشور می‌شد...» بسیاری از مقامات خواهان برپایی کنگره بودند تا وضعیت فاجعه بار کشور را در آن مورد بحث و گفت‌وگو قرار دهند. مائو با برپایی کنگره مخالفت کرد اما در عوض پیشنهاد داد کنفرانسی تشکیل شود. مائو با اجرای این ترفند، اقدام به برپایی کنفرانسی کرد که فاقد حق تصمیم‌گیری بود و لذا نمی‌توانست قدرت وی را تهدید کند. قرار شد که شرکت کنندگان در کنفرانس از میان مدیران ارشد وزارتخانه‌ها، فرمانداری‌ها، شهرداری‌ها، و مجتمع‌های صنعتی بزرگ برگزیده

شوند.

در ژانویه ۱۹۶۲ حدود ۷ هزار تن از مقامات بلندپایه رژیم به پکن آمدند تا در بزرگ‌ترین تجمع حزبی در تاریخ حزب کمونیست چین، معروف به «کنفرانس هفت هزار» شرکت کنند. این کنفرانس عظیم نقطه عطفی را در تاریخ معاصر چین رقم زد زیرا در پی برپایی آن قحطی سراسری چین پایان پذیرفت. اما آنچه که به آن کمتر توجه شده، نقش مهم و تعیین کننده لیو شائو چی است. پیروزی کنفرانس صرفاً ثمره دام‌گذاری هوشمندانه لیو و گرفتار کردن مائو در این دام بود. مائو زمانی که خواستار برپایی کنفرانس شد، اصلاً در فکر متوقف ساختن سیاست‌های مرگبار خویش نبود. او اتفاقاً قصد داشت که از فرصت کنفرانس برای تحریک هر چه بیشتر مقامات محلی جهت اجرای قاطعانه‌تر سیاست‌هایش در سراسر کشور بهره بگیرد. مائو در آن هنگام به اطرافیانش گفته بود: «مسئله این نیست که ما چیزی [غذا] نداریم. درست است که خوک به اندازه کافی نداریم، اما دیگر محصولات غذایی به اندازه کافی وجود دارد. ما فقط باید بتوانیم دست‌هایمان را دراز کنیم و این محصولات را در اختیار بگیریم. ما برای این کار به انگیزه نیاز داریم.»

روش مائو برای جا انداختن خط فکری و سیاسی‌اش در کنفرانس خاص خود او بود. او دستور داد نکات اصلی سخنرانی پایانی‌اش را چاپ و تکثیر کنند و در همان روز اول کنفرانس بین شرکت‌کنندگان توزیع کنند. هدف این بود که شرکت‌کنندگان بر اساس خطوط مشخص شده از سوی مائو، سخنان و مواضع فکری خود را تنظیم کنند. در این متن بر فجایع گذشته سرپوش گذاشته و از آنها به عنوان «اشتباهات» یاد شده بود؛ آن هم در نهایت ابهام و ایجاز. همچنین ادعا شده بود که «دشوارترین زمان‌ها سپری شده است» و «اوضاع

داخلی ما در مجموع خوب است.» اما ترسناک‌ترین نکته در چکیده سخنرانی آتی مائو اعلام این موضوع بود که «جهش عظیم» دیگری در سال‌های آینده آغاز خواهد شد. همچنین از شرکت‌کنندگان خواسته شده بود که نظرات خود را بیان کنند و به آنها اطمینان داده شده بود که نظرات اصلاحی آنها در سخنرانی پایانی لحاظ خواهد شد. اما مائو ترتیبی داده بود تا اظهار نظر آزادانه در جریان کنفرانس عملاً ناممکن باشد. او شرکت‌کنندگان را در گروه‌های مختلف دسته‌بندی کرده و ریاست هر گروه را به یکی از نوکران وفادار و زورگوی خویش سپرده بود. علاوه بر این هر کس که پرسش حسابی یا حرف تندی را مطرح می‌کرد بلافاصله از سوی رئیس گروه و ایادی‌اش هدف سخت‌ترین تهدیدات قرار گرفته و عملاً خفه می‌شد. بنا به گفته یکی از حاضران در کنفرانس «شرکت‌کنندگان هیچ کاری نداشتند جز نشستن و کشتن وقت.»

دو هفته به همین منوال سپری شد. مائو در حالی که در رختخواب کنار دوست دخترهایش دراز کشیده بود، بولتن‌ها و مباحث مطروحه در کنفرانس را دقیقاً می‌خواند و شرکت‌کنندگان را کاملاً زیر نظر داشت. او در نظر داشت که لیو شائو چی سخنرانی نهایی و پایانی را در تنها جلسه عمومی کنفرانس در بیست و هفتم ژانویه ایراد کند. مائو قصد داشت به این ترتیب لیو شائو چی و همه شرکت‌کنندگان در کنفرانس را در تمامی فجایعی که خودش باعث آن بود، شریک نشان بدهد.

اما این نقشه ساده و بی‌درد سر مائو نقش بر آب شد. لیو شائو پی در روز بیست و هفتم ژانویه دست به اقدامی زد که موجب غافلگیری تمام عیار مائو شد. لیو در حالی که مائو بر صدر کنفرانس قرار داشت، سخنانی ایراد کرد که کاملاً متفاوت از نکات کلیدی مطروحه در

خلاصه متن سخنرانی مائو بود.

لیو در حضور هفت هزار مقام برجسته رژیم، به سیاست‌های مائو حمله کرد. او گفت: «مردم از غذای کافی، لباس کافی و دیگر ضروریات لازم برای زنده ماندن برخوردار نیستند. تولید محصولات کشاورزی در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ بسیار کمتر از سال ۱۹۵۹ بوده است. این میزان کاهش، کم نیست بلکه بسیار زیاد است... نه تنها هیچ جهش عظیم رو به جلویی رخ نداده بلکه عقب گرد فاحشی هم کرده‌ایم.» لیو توجیه رسمی در خصوص قحطی و کاهش تولید محصولات کشاورزی را غیرقابل قبول عنوان کرده و گفت: «در مناطقی که من از آنها دیدار کردم، و در هیچ منطقه دیگری، وضعیت آب و هوا بد و نامساعد نبوده است.» لیو از شرکت کنندگان در کنفرانس خواست برنامه «جهش عظیم» تازه‌ای را که مائو وعده آن را داده مورد پرسش قرار دهند. او همچنین احتمال انحلال کمون‌ها و حتی انحلال برنامه صنعتی کردن به سبک مائو را مطرح کرد.

لیو هیچ شکی باقی نگذاشت که سیاست‌های گذشته فاجعه بار بوده و باید آنها را کنار گذاشت. او این فرمول بندی مائو را که «اشتباهات فقط یک انگشت دارند اما موفقیت‌ها ۹ انگشت دارند» آشکارا رد کرد. او گفت چنین ملاک و سنجه‌ای کاملاً نادرست است. زمانی که مائو حرف لیو را قطع کرد و گفت فرمول وی در بسیاری موارد درست بوده است، لیو مجدداً با نظر او مخالفت کرد.

سخنرانی لیو با سیل واکنش‌های مثبت شرکت کنندگان رو به رو شد. حرف‌های لیو حرف‌های دل آنها بود. مباحث آن روز کنفرانس لحن و ادبیات کاملاً متفاوتی پیدا کرد. شرکت کنندگان در کنفرانس حالا که پی برده بودند رئیس جمهوری پشت سرشان است، عقاید خویش را با صراحت کلام بیشتری ابراز می کردند. آنها سیاست‌های قدیمی را پر

شورانه محکوم ساخته، و اصرار ورزیدند که این سیاست‌ها مطلقاً نباید تکرار شود.

مائو اصلاً انتظار نداشت که از لیوی معمولاً فوقِ محافظه کار چنین رودستِ جانانه‌ای بخورد. او از درون خشمگین و غضبناک بود اما به این نتیجه رسید که عاقلانه‌ترین کار، حفظ آرامش بیرونی است. لیو آشکاراً از حمایت ۷۰۰۰ شرکت کننده برخوردار بود، و مائو نمی‌توانست با چنین جمعیت عظیمی که بدنه مدیریتی کشور به شمار می‌رفت شاخ به شاخ شود. بنابراین او مجبور شد وانمود کند که هیچ اختلاف نظری با اعضای کنفرانس ندارد. نخستین اقدام مائو تمدیدِ زمانِ برپایی کنفرانس بود. او این تصمیم خود را به عنوانِ نشانه‌ای از واکنشِ مثبتِ خویش به شرکت‌کنندگان در کنفرانس جلوه داد و از آنها خواست که از این فرصت استفاده کرده و «همه خشمی را که در سینه دارند بیرون بریزند.» مائو باطناً عصبانی بود. او در خفا به نوکرانِ گوش به فرمان خود گفته بود: «بگذار آنها [شرکت‌کنندگان] گوزهایشان را در کنند.»

مائو دست به کار عملیاتِ جلوگیری از تخریب بیشتر شد. او با هر عقیده و نظری که وی را مسئول وقوعِ قحطی معرفی می‌کرد، به سختی مقابله کرد. مائو برخی از رؤسای ایالت‌ها و مدیرانِ بخشِ کشاورزی را وادار کرد که طی سخنرانی‌هایی مسئولیت بروز قحطی را به گردن گرفته و به این ترتیب وی را تلویحاً از اتهاماتِ وارده مبری کنند. اما بزرگ‌ترین مانور مائو، به صحنه فرستادنِ وزیر دفاع مارشال لین بیاو بود که نخستین سخنرانی در کنفرانس تمدید شده را در بیست‌ونهم ژانویه ایراد کرد. مارشال از سال ۱۹۲۹ دست اتحاد و تبانی به مائو داده بود. او فردی بود که مائو می‌توانست روی حمایتش در هر منازعه بزرگی حساب باز کند.

لین بیائو مجموعه‌ای از سخنانِ کلیشه‌ای و بی‌روح مائو را تحویل ۷۰۰۰ شرکت‌کننده داد؛ سخنانی مثل این: «فجایع، هزینه ناگزیر آموزش است... نظرات صدر مائو همیشه درست بوده است... ما در زمان‌های دشوار باید با شدت بیشتری از صدر مائو پیروی کنیم.» زمانی که سخنانِ لین بیائو تمام شد، مائو نخستین کسی بود که برای او کف زد و تعریف‌های مبالغه‌آمیزی از وی به عمل آورد. مائو حالا که تحت حمایت وزیر دفاع احساس امنیت بیشتری می‌کرد، جرئت یافت که نفرت خود را نسبت به لیو شائو چی و سخنانی او ابراز کند. حرف‌های مائو طوری بود که این پیام را برای لیو دربرداشت: «بعداً ترتیب تو را خواهم داد.» لین بیائو باعث شد تا مائو از این مهلکه جان سالم به در ببرد.

لیو شائو چی به محض دیدن لین بیائو در پشتِ تریبونِ کنفرانس، دچار نگرانی شد. بیوه لیو به ما گفت که همسرش از قبل پیش‌بینی می‌کرد که لین بیائو خواهد آمد و همین حرف‌های دردسرساز را بر زبان خواهد آورد. ابرازِ همبستگی بی‌چون و چرای رئیس ارتش با مائو، این پیام روشن را به شرکت‌کنندگان در کنفرانس می‌داد که: در فکر ارائه بحث، استدلال و اظهار نظر آزادانه نباشید. در پی سخنان مارشال لین بیائو بلافاصله ابرهای تهدید بر فراز سر شرکت‌کنندگان در کنفرانس سایه انداخت. آنها در روز بعد لحنِ سخنان و انتقادات خود را ملایم‌تر کردند؛ هر چند که به انتقاد از سیاست‌های اقتصادی فاجعه بار رژیم همچنان ادامه دادند. لیو امید بسته بود که سیاست‌های مائو به دقت بررسی و به شدت محکوم شود. اما در پایان چنین نشد. هیچ کس جرئت نکرد مائو را مستقیماً و به اسم، هدفِ انتقاد قرار دهد.

با این حال نفرت ۷۰۰۰ شرکت‌کننده چیزی نبود که مائو قادر به ندیده

گرفتن آن باشد. او احساس کرد که چاره‌ای جز ظاهرشدن در برابر اعضای کنفرانس و «انتقاد از خود» ندارد. مائو در سی‌ام ژانویه برای نخستین بار از زمان به قدرت رسیدنش در سال ۱۹۴۹ به پشت تریبون رفت تا از عملکرد خویش «انتقاد» کند. اما مائو در سخنان خود عمدتاً دیگران را مقصر و خطا کار عنوان کرد. او «بزرگوارانه» اعلام کرد که گناهان و اشتباهاتِ دیگران را به گردن می‌گیرد. مائو از همان فرمول فریب‌کارانه همیشگی‌اش استفاده کرد: «من مسئول هستم... زیرا رهبر کشور هستم.» مائو مجبور شد بپذیرد که اشتباهاتی رخ داده است.

اذعان به این اشتباهات به معنای آن بود که سیاست‌ها را باید تغییر داد. او مجبور شد برنامه مصادره محصولات غذایی را که از قبل برای سال ۱۹۶۲ و سال‌های بعد تدوین کرده بود رها کرده و از حجم مصادره‌ها به شدت بکاهد. در نتیجه، ده‌ها میلیون نفر از مرگ بر اثر گرسنگی جان سالم به در بردند.

مائو به محض پایانِ کنفرانس در هفتم فوریه عازم شانگهای شد تا در میان نوکرانِ حلقه به گوش خود، و در رأس آنها که چینگ شی (رئیس ایالت شانگهای)، باشد. مائو مجبور به عقب‌نشینی در برابر لیو، چوئن لای، چان یون، و پدیده تازه عالم سیاست چین، تنگ شیائو پینگ، شده بود. این افراد جملگی باعث شده بودند تا تغییرات عمده‌ای در سیاست‌های وی به وقوع بپیوندد. به این ترتیب از حجم مصادره محصولات غذایی به شدت کاسته شد و پروژه‌های خیال پردازانه و پرهزینه‌ای همچون احداث کارخانه‌های تولید زیردریایی اتمی لغو گردید؛ هرچند که برنامه اتمی کشور دست نخورده باقی ماند. از بودجه کارخانه‌های نظامی نیز شدیداً کاسته شد و، در عوض، بودجه صنایع تولیدکننده کالاهای مصرفی افزایش بی‌سابقه‌ای

یافت. همچنین در پی قطع کامل کمک‌های خارجی، ضربه جانانه‌ای به اشاعه مائوئیسم در سطح جهان وارد آمد. بذل و بخشش‌های مائو به خارجی‌ها از نگاه مقامات کشور پنهان نمانده بود. آنها از این نوع اقدامات مائو متنفر بودند. فردی که مسئول ارائه کمک‌های نظامی چین به طرف‌های خارجی بود، بعدها نوشت: «هر بار که لبخند خارجی‌ها را در پی امضای قراردادی برای دریافت کمک از کشورم می‌دیدم، قلبم به درد می‌آمد زیرا احساس می‌کردم در حق مردم کشورم جفا شده است.»

بر میزان سرمایه‌گذاری‌ها در بخش کشاورزی شدیداً افزوده شد. دهقانان در بسیاری از مناطق اجازه یافتند از کمون‌ها خارج شده و به سرخانه و مزرعه خود باز گردند. این اقدامات باعث افزایش توان تولیدات کشاورزی و کاهش گرسنگی در سطح کشور شد. تنگ‌شیائو پینگ در راستای دفاع از سیاست‌های فوق، این ضرب‌المثل قدیمی چینی را تکرار می‌کرد که: «مهم نیست گربه سیاه باشد یا زرد، مهم این است که قادر به گرفتن موش‌ها باشد.» این ضرب‌المثل که شاخص نوع نگاه و اندیشه تنگ بود، بعدها شهرت فراوانی پیدا کرد. در شهرها ساعات کاری کاهش یافت تا مردم مبتلا به سوءتغذیه قادر به تمدید انرژی از دست رفته خود باشند و نیز بتوانند اوقات بیشتری را در کنار اعضای خانواده خود سپری کنند. این سیاست‌های هوشمندانه ظرف کمتر از یک سال باعث ارتقای سطح زندگی مردم شد. مرگ و میرهای ناشی از گرسنگی نیز تقریباً متوقف شد. رژیم به عده‌ای از مردم حتی اجازه ترک کشور را داد. مردمی که در شرایط عادی سعی در فرار از کشور می‌کردند به اقامت در اردوگاه‌های کار اجباری محکوم می‌شدند اما حالا مسئولین مرز با هنگ کنگ را باز گذاشته بودند تا هر کس که می‌خواهد آزادانه از آن

عبور کند. ظرف چند روزی که سیم‌های خاردار مرزی را برداشتند حدود ۵۰ هزار تن به هنگ کنگ گریختند. نگهبانان مرزی چین حتی به انتقال کودکان از روی سیم‌های خاردار کمک می‌کردند.

سال ۱۹۶۲ یکی از راحت‌ترین سال‌ها از آغاز دوران زمامداری مائو بود. لیو شائو چی و همکارانش در بهار همین سال از همه کسانی که در پی پاکسازی پنگ دی هوای در سال ۱۹۵۹ محکوم شده بودند و تعدادشان بالغ بر ۱۰ میلیون نفر می‌شد، اعاده حیثیت کردند. برخی از «راست‌گرایان» (که در سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۸ محاکمه شده بودند) نیز اعاده حیثیت شدند. در حیطه هنر و ادبیات کارهای ارزشمندی خلق و عرضه شد. ده‌ها میلیون نفر کشته شده بودند تا حالا جان به در بردگان نفسی از سرآسودگی بکشند. و در همین سال بود که پانچن لاما به خود جرئت داد نامه‌ای به چوئن لای بنویسد تا درد و رنج بی‌کران مردم تبت را به اطلاع وی برساند. در تبت نیز از حجم و مقدار فشارهای رژیم کاسته شد، برخی معابد بودایی مرمت شدند و به تبتی‌ها اجازه داده شد به‌طور محدود برخی مراسم مذهبی خود را برگزار کنند.

مائو مجبور به پذیرش تغییر سیاست‌هایش شده بود. این تغییر سیاست از جانب حزب خودش، و بدون دخالت شوروی، به وی تحمیل شده بود. این بزرگ‌ترین عقب‌نشینی مائو از بعد از به قدرت رسیدنش به شمار می‌رفت. او در درجه نخست از لیوی به ظاهر فوق‌محافظه کار، و در درجه دوم از قشر مدیریتی کشور شکست خورده بود. مائو از همان روزی که «کنفرانس هفت هزار» پایان یافت، کینه سوزانی از لیو، مدیران کشور و نیز حزبی که این افراد نمایندگانش بودند، به دل گرفت. او در صدد انتقام‌گیری بود. رئیس جمهوری چین (لیو) و ستون فقرات حزب در کانون انتقام‌گیری وی قرار

داشتند. و به همین خاطر بود که مائو چند سال بعد، پاکسازی خونینی را تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» به راه انداخت تا از شر همه این مخالفان و منتقدان خلاص شود. همان طور که مادام مائو بعدها گفت، «مائو این خشم و غضب را از زمان برپایی کنفرانس هفت هزار فرو خورده بود، و تنها در جریان انقلاب فرهنگی بود که توانست انتقام خود را بگیرد.» مائو البته در کنار انتقام گیری و اعمال خشونتِ صرف، اهداف دیگری را هم دنبال می کرد. او به درستی تشخیص داده بود که مقامات فعلی رژیم آماده اداره کشور به نحوی که وی خواهان آن است، نیستند. مائو این مقامات را پاکسازی کرد تا افراد مطیع تر و گوش به فرمان تری را جایگزین آنها کند.

موقعی که «کنفرانس هفت هزار» پایان یافت تنها عده معدودی نگران سرنوشت لیو بودند. لیو شخصاً آگاه بود که سخنرانی شجاعانه اش در «کنفرانس هفت هزار» عواقب بسیار وخیمی برای وی به دنبال خواهد آورد اما وی عزم خود را جزم کرده بود تا جان ده ها میلیون تن از هموطنان خود را نجات دهد. لیو ی معمولاً محافظه کار طی این دوران خاص، به آدمی شجاع، پرشور و با انرژی تبدیل شده بود؛ آدمی که سعی داشت از درد و مصیبت مردم کشورش بکاهد. او هر چند که عضوی از رهبری رژیم بود که این مصایب را برای ملت چین به ارمغان آورده بود، اما حالا سعی داشت جبران مافات کند.

لیو و همکارانِ همفکرش طی چند سال بعد همه تلاش خود را کردند تا اقتصاد کشور را تقویت کنند. مائو نیز هم زمان به فکر انتقام گیری بود.

بخش چهل و پنجم: بمب اتمی

(۱۹۶۲-۱۹۶۴؛ از ۶۸ تا ۷۰ سالگی)

قحطی تدریجاً رو به کاهش گذاشت. در اواخر سال ۱۹۶۲ نشانه‌های بهبود پدیدار شد. مائو طی سال‌های بعد ضمن کنار آمدن با کاهش میزان مصادره مواد غذایی در سطحی که مردم صرفاً قادر به ادامه حیات باشند، دوباره به سراغ پروژه‌های محبوب قدیمی‌اش (تولید ماهواره‌ها و زیردریایی‌های اتمی) رفت تا آنها را احیا کند. اینها پروژه‌هایی بودند که به سبب بروز قحطی ناتمام مانده بودند. او همچنین پروژه‌های تازه‌ای را به این پروژه‌های قدیمی اضافه کرد. وی به تازگی از اختراع پدیده‌ای به اسم «لیزر» اطلاع یافته بود. در آن هنگام چنین تصور می‌شد که لیزر سلاح مرگباری است و به همین دلیل در زبان چینی به آن «اشعه مرگ»^{۶۶۷} می‌گفتند. مائو بلافاصله تصمیم گرفت سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی در زمینه لیزر بکند. او با استفاده از همان ادبیات خاص خودش دستور داد: «اشعه مرگ: عده‌ای را مأمور کنید تا خود را وقف تحقیق درباره این اشعه بکنند. همه لوازم مورد نیاز را در اختیار این افراد قرار دهید و اجازه ندهید هیچ کار دیگری انجام دهند.»

اما تمرکز فعلی مائو روی بمب اتمی بود. کمیته مخصوصی در نوامبر سال ۱۹۶۲ به ریاست چوئن لای تشکیل شد تا همه منابع مالی و انسانی لازم برای تولید یک بمب اتمی طی دو سال آینده را تأمین و هماهنگ کند. بخش عظیمی از منابع مالی کشور صرف انجام این پروژه شد؛ پروژه‌ای که صدها هزار تن درگیر آن بودند. این منابع مالی و انسانی به قدری عظیم و هنگفت بود که حتی سران رژیم که معمولاً به این نوع سازماندهی‌های توتالیتری عادت داشتند، مبهوت شده بودند. برای اجرای هر کدام از آزمایش‌های مقدماتی، اشغالِ نیمی از

خطوط مخابراتی کشور ضروری بود. این آزمایش‌ها همچنین به نیروی برق عظیمی نیاز داشتند. به این ترتیب بسیاری از کارخانه‌ها با کمبود فاحش نیروی برق مواجه شدند و اختلال‌های عمده دیگری در امور حمل و نقل جاده‌ای و غیره به وقوع پیوست.

مائو برای محافظت از تأسیسات اتمی‌اش باید چاره‌ای می‌اندیشید. این موضوع تبدیل به دغدغه ذهنی‌اش شده بود. نگرانی مائو بی‌دلیل نبود. پرزیدنت کندی در جولای ۱۹۶۳ در جریانِ گفت‌وگوهای سه جانبه آمریکا، بریتانیا و شوروی در مورد «پیمان منع آزمایش‌های اتمی» در مسکو، از دستیار خود اوریل هریمن خواسته بود مزه دهان خروشچف را در خصوص حمله احتمالی آمریکا به تأسیسات اتمی چین جویا شود. کندی به هریمن گفته بود: «سعی کن بفهمی نظر خروشچف در مورد اقدامات محدودکننده یا بازدارنده علیه برنامه اتمی چین چیست. آیا او تمایلی دارد که از قدرت نظامی شوروی برای رسیدن به این هدف استفاده کند و آیا حاضر به پذیرش اقدام نظامی ما در راستای این هدف خواهد بود.» خروشچف پاسخ منفی داد. اما کندی در اوّل اگوست طی یک کنفرانس مطبوعاتی تأکید کرد: «یک چین هسته‌ای استالینیست، با حکومتی که جنگ را همچون وسیله‌ای می‌پندارد برای نیل به اهداف غایی‌اش، بالقوه خطرناک‌تر از هر موقعیت خطرناکی است که ما از بعد از پایان جنگ جهانی دوم با آن روبه‌رو بوده‌ایم... و ما حالا قصد داریم برای کاستن از این خطر بالقوه دست به اقداماتی بزنیم...»

کندی، رئیس جمهوری آمریکا، جداً در فکر حمله هوایی به تأسیسات هسته‌ای چین بود. مشاوران نظامی کندی به او گفته بودند که کارخانه اتمی لانچو^{۶۶۸} را می‌توان به نحوی نابود کرد که همچون یک حادثه به نظر بیاید اما کارخانه تولید پولوتونیوم در

بائوتو^{۶۶۹} فقط از طریق بمباران اتمی نابود شدنی است.

بعد از ترور کندی در نوامبر ۱۹۶۳ (که به گفته مائو «کار مافیای نفتی بود»)، جانشین وی لیندون جانسن^{۶۷۰} نیز در فکر این بود که عده‌ای خرابکار تایوانی را برای منفجر کردن پایگاه اتمی «لاپ نور» از طریق هوا به این منطقه اعزام کند.

لاپ نور و دیگر پایگاه‌های اتمی چین در اعماق صحرای «گبی»^{۶۷۱} از طریق زمینی قابل دسترس نبودند. تمامی افرادی که در این پایگاه‌ها کار می‌کردند، از دانشمندان ارشد تا کارگران معمولی، برای چندین سال متوالی (و بعضاً برای دو دهه) از جامعه و خانواده‌هایشان دور افتاده بودند. اما هواپیماهای جاسوسی آمریکا به پایگاه‌های مذکور دسترسی داشتند و حمله هوایی به این پایگاه‌ها نیز امکان‌پذیر بود. مائو از این بابت شدیداً احساس نگرانی می‌کرد.

مائو در آوریل ۱۹۶۴ اطلاع یافت که بمب اتمی‌اش را می‌تواند در پاییز همان سال آزمایش کند. او بلافاصله تلاش همه جانبه‌ای را آغاز کرد تا خطر حمله هوایی آمریکایی‌ها به تأسیسات اتمی چین را به حداقل کاهش دهد. مائو احساس کرد که در چنین شرایط ویژه‌ای باید روابط خود را با روس‌ها حسنه کرده و به فروش چف یا دآور شود که چین همچنان یکی از اعضای اردوگاه کمونیست است. او در دوازدهم آوریل، یک روز بعد از تصویب جزییات مربوط به آزمایش بمب، تلگراف تبریکی به مناسبت هفتادمین سالگرد تولد خروشچف به مسکو ارسال کرد. مائو دستور داد متن اولیه تلگراف را که در بر دارنده اشارات تلخی به روابط شکرآب شده دو کشور بود، عوض کنند. متن دوم کاملاً متفاوت بود. مائو با لحن بسیار دوستانه‌ای خروشچف را «رفیق عزیز» خطاب کرده و یادآور شده بود که عدم توافق دو طرف «صرفاً موقتی بوده است». در ادامه تلگراف آمده بود: «ما که هم اینک

در آستانه یک بحران جهانی بزرگ قرار داریم، بی شک باید در کنار هم و علیه دشمن مشترک بایستیم... بگذار امپریالیست‌ها و مرتجعین از دیدن اتحاد ما بر خود بلرزند...» تلگراف مذکور انعکاس تبلیغاتی گسترده‌ای در مطبوعات چین پیدا کرده و باعث تعجب همه کسانی شد که تا دیروز شاهد ناسزاگویی‌های گزنده رسانه‌های چینی به خروشچف «تجدید نظر طلب» بودند. مائو در آستانه روز ملی چین (اول اکتبر) در کمال تعجب هیأت نمایندگی شوروی را به حضور پذیرفت و استقبال بسیار گرمی از آنها به عمل آورد. مائو در حالی که با تک تک اعضای هیأت شوروی دست می‌داد، بار دیگر تکرار کرد: «همه چیز در روابط متقابل ما خوب و عالی است؛ خلق‌های دو کشور متحد یکدیگرند.»

نگرانی عمده مائو از آمریکایی‌ها بود. او برای باز داشتن آمریکا سعی کرد با کارت‌های معدودی که در دست داشت بازی کند. اما قدرت مانور مائو برای در دسرسازی در آمریکا یا کشورهای همسایه‌اش محدود بود. مائو در هشت اگوست سال ۱۹۶۳، کوتاه زمانی پس از امضای «پیمان منع آزمایش‌های اتمی» بیانیه‌ای در راستای حمایت از سیاه‌پوستان آمریکا صادر کرده بود. مائو بعدها اذعان کرد که این اقدام بی‌نتیجه وی به مثابه شلیک «توپ خالی» بوده است. رابرت ویلیامز^{۶۷۲}، سیاه‌پوست رادیکال آمریکایی که مائو بنا به توصیه وی اقدام به انتشار بیانیه حمایت از سیاهان کرد، به ما گفت: «مائو چیز زیادی درباره سیاهان آمریکا نمی‌دانست... او از این حیث مثل هوشی مین بود.» مائو بیانیه‌های بیشتری در حمایت از جنبش‌های ضد آمریکایی در کشورهای نزدیک آمریکا (از جمله پاناما و جمهوری دومینیکن) صادر کرد. اما همه اینها چیزی جز حرف تو خالی نبودند. با این حال، منطقه‌ای در نزدیکی چین وجود داشت که آمریکایی‌ها در

آن حضور داشتند: ویتنام. در پایان سال ۱۹۶۳ حدود ۱۵ هزار مشاور نظامی آمریکا در ویتنام جنوبی مشغول کار بودند. نقشه مائو ایجاد شرایطی بود تا آمریکایی‌ها سپاهیان بیشتری را به ویتنام جنوبی اعزام، و حتی به ویتنام شمالی که هم مرز چین بود حمله کنند. به این ترتیب اگر واشینگتن به تأسیسات اتمی چین حمله می‌کرد، ارتش چین بلافاصله وارد ویتنام می‌شد و سپاهیان آمریکایی را محاصره می‌کرد؛ درست مشابه آنچه که در جریان جنگ کره انجام داده بود. مائو به منظور تحقق نقشه‌اش، در سال ۱۹۶۴ ویتنامی‌ها را برای تشدید جنگ در منطقه «هندوچین»^{۶۷۳} تحت فشار گذاشت. مائو به ویتنامی‌ها گفت: «جنگ شما تا حالا هیچ تأثیر بزرگی به جا نگذاشته و فقط خراش‌هایی در سطح به وجود آورده است... حتی الامکان این جنگ را به یک جنگ بزرگ‌تر تبدیل کنید... من از این نگرانم که شما واقعاً نتوانید سربازان بیشتری به جنوب [ویتنام] اعزام کنید... اصلاً نگران مداخله آمریکا نباشید... حداکثر، بدتر از جنگ کره که نخواهد شد. ارتش چین آماده است، و اگر آمریکا قبول خطر کند و به ویتنام شمالی حمله کند، ارتش ما بلافاصله وارد ویتنام خواهد شد. سپاهیان ما در حال حاضر خواهان یک جنگ هستند.»

مائو از ویتنام شمالی‌ها درخواست کرد جنگ را به دیگر کشورهای همسایه چین تسری دهند: «چه بهتر که چند هزار سرباز را به لائوس بفرستید... لائوس چند سال است که دارد می‌جنگد، اما هیچ نتیجه‌ای نگرفته است... آنها را آموزش دهید به طوری که دست از بودایی‌گری بردارند و به سپاهیان کارآزموده‌ای مبدل شوند.» مائو همچنین به ویتنامی‌ها توصیه کرد که به تأسیس یک ارتش چریکی در تایلند یاری رسانند. تایلند از جمله کشورهای بود که آمریکا در آن پایگاه‌های نظامی داشت.

اما سیاست واقعی هانوی (پایتخت ویتنام شمالی) مبتنی بر آرام سازی آمریکا بود. آنها به اطلاع مائو رساندند که خواهان «تحریک» آمریکا نیستند. با این حال، مائو ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار سرباز چینی را به مرز چین و ویتنام فرستاد و به فرماندهان آنها گفت آماده ورود به خاک ویتنام باشند. چوئن لای به دیدار ناوگان جنگی چین در «دریای چین جنوبی» رفت و به فرمانده این ناوگان دستور داد که آماده حمله به ویتنام جنوبی باشد. همچنین برای انتقال ناوگان دریایی چین به بندر جان جیانگ^{۶۷۴} که در نزدیکی ویتنام قرار داشت، بودجه لازم اختصاص داده شد.

چوئن لای بعدها در دیدار با عبدالناصر رئیس جمهوری مصر، خطوط کلی نقشه مائو را صراحتاً برای وی شرح داد. او گفت: «هدف ما این بود که بیشترین تعداد سپاهیان آمریکایی را به داخل خاک ویتنام بکشیم. وجود این سپاهیان در ویتنام عملاً ما را در مقابل حمله اتمی احتمالی آمریکا به چین بیمه می کرد. دلیلش هم روشن بود؛ ویتنام همسایه چین است و ما به راحتی می توانستیم، جان سپاهیان آمریکایی را در ویتنام به خطر بیندازیم. بنابراین آمریکا هر چقدر سربازان بیشتری به ویتنام می فرستاد باعث خوشحالی بیشتر ما می شد. این طوری آنها در چنگ ما بودند و ما می توانستیم خونشان را بریزیم... آنها عملاً گروگان ما بودند.»

مائو فقط نگران حمله هوایی آمریکا به تأسیسات اتمی چین نبود. او نگران این بود که مبادا آمریکایی ها تمامی صنایع نظامی چین را هدف قرار دهند. مائو از آنجایی که اکثر صنایع نظامی چین در دشت های باز و مسطح قرار داشت، تصمیم گرفت همه آنها را به مناطق کوهستانی کشور منتقل کند.

مائو در ژوئن ۱۹۶۴ دستور این جابه جایی عظیم را صادر کرد. او به

سران رژیم گفت: «این خانه‌تکانی سراسری صنایع برای مقابله با دوران بمب» ضروری است. رژیم اسم این خانه‌تکانی بزرگ را «جبهه سوم» گذاشت. (به مناطق ساحلی و مرزی «جبهه اول» و به مابقی کشور «جبهه دوم» اطلاق می‌شد.) بیش از ۱۱۰۰ کارخانه و پروژه صنعتی بزرگ، اوراق و به مناطق دورافتاده منتقل شدند. بیشتر این مناطق فاقد برق و زیرساخت‌های صنعتی لازم بودند لذا رژیم مجبور به احداث کارخانه‌های تولید برق و تولید فلز در مناطق مذکور شد. برخی از کارخانه‌های اتمی حتی از نو ساخته شدند. دل کوهستان‌ها را شکافتند تا این کارخانه‌های اتمی را در درون آنها جا دهند. بی‌نظمی عظیم و هزینه‌های گزاف از جمله عوارض اینجا به جایی بزرگ بود. در طول یک دهه‌ای که «جبهه سوم» در حال احداث بود، رقم نجومی ۲۰۰ میلیارد یوان هزینه شد. «جبهه سوم» در دوران اوج خویش حداقل دو سوم سرمایه‌های مالی کشور را نابود کرد. اسراف کاری در طول اجرای این برنامه بسیار بیشتر از خسارت‌ها و اسراف کاری‌های دوران «جهش عظیم» بود.

برنامه «جبهه سوم» از حیث استراتژیک نیز کاملاً بی‌معنا و بی‌فایده بود. اکثر کارخانه‌های ساخته شده در این دوران صرفاً به حمل‌ونقل جاده‌ای متکی بودند و ساختن آنها در مناطق دورافتاده فاقد جاده، یک اشتباه محض بود. این در حالی بود که پالایشگاه‌های نفت عملاً در برابر حملات هوایی احتمالی بی‌حفاظ باقی ماندند. در آن هنگام بزرگ‌ترین میدان نفتی چین به مرحله بهره‌برداری رسیده بود. این میدان در دشت باز و وسیع منچوری واقع شده بود. جابه‌جایی صنایع و کارخانه‌ها در عمل هیچ امنیت بیشتری برای چین از پی نیاورد. مائو چون همیشه اصرار داشت که همه کارها به سرعت انجام شود. به همین دلیل، توجه چندانی به مطالعات و تحقیقات مقدماتی مبذول نمی‌شد. مکان‌هایی که برای استقرار مجدد کارخانه‌ها انتخاب می‌شد، عموماً نامناسب بودند و همین امر باعث دو برابر شدن هزینه‌ها می‌شد. غالب این کارخانه‌های جدید، آهن‌پاره‌هایی بودند که آنها را سرهم‌بندی کرده بودند. تعداد قابل‌توجهی از کارخانه‌های ساخته شده در طی برنامه «جبهه سوم» بر اثر سیل، طوفان، یا سقوط سنگ و صخره نابود شدند. بسیاری از کارخانه‌های پرهزینه، از جمله کارخانه‌های تولید تانک و کشتی، هرگز ساخته نشدند یا تکمیل آنها سالیان دراز به طول انجامید. یک بررسی حکایت از این دارد که «فاحش‌ترین شکست، کارخانه ذوب‌آهن گانسو بود که تکمیل آن بیست‌وهفت سال طول کشید.»

تلفات و هزینه‌های انسانی نیز بسیار گسترده بود. بیش از ۴ میلیون نفر برای ساختن کارخانه‌ها، کشیدن راه‌های آهن و حفر معادن به کوهستان‌های دورافتاده کشور اعزام شده بودند. این افراد در شرایط بسیار ناگواری کار و زندگی می‌کردند. سکونتگاه‌های آنها غارهای زیرزمینی بود و به آب آشامیدنی دسترسی نداشتند. بسیاری از آنها بر

اثر نوشیدن آب آلوده از پا درآمدند. خانواده‌های بسیاری برای دو دهه دستخوش شکاف و جدایی شدند. رژیم تنها در سال ۱۹۸۴ (چند سال بعد از مرگ مائو) بود که به زوج‌های جدا شده از هم اجازه داد نزد یکدیگر برگردند؛ البته به این شرط که فرد شاغل در «جبهه سوم» بیش از چهل سال سن و حداقل بیست سال سابقه کار در این برنامه را داشته باشد.

لیو شائو چی و دیگر همکاران مائو در برابر این دیوانگی مائو هیچ مقاومتی نکردند. مائو به آنها گفته بود که تصمیم خودش را گرفته است. او برای جلب موافقت همکارانش، به آنها تعهد داده بود که این بار کسی از گرسنگی نخواهد مرد. مائو به مدیران رژیمش گفته بود: «نباید اتفاقات ۱۹۵۸، ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ را تکرار کنید.» علاوه بر این، برنامه «جبهه سوم» به رغم اینکه از حیث اقتصادی یک فاجعه بود اما منجر به بازداشت‌ها و آزار و اذیت‌های سیاسی نشد. ظاهراً برای همکاران مائو تنها این نکته اهمیت داشت که در برنامه تازه مائو خبری از مرگ و میر آدم‌ها و پاکسازی‌های خونین نباشد. صرفِ مرگبار نبودن برنامه مائو باعث همراهی همکارانش شد. ظاهراً آن روزی که رئیس بزرگ اقدام به کشتن چند میلیون نفر نمی‌کرد، روز خوبی به شمار می‌رفت.

نخستین بمب اتمی چین در شانزدهم اکتبر ۱۹۶۴ در لاپ نور (در صحرای «گبی») آزمایش شد. «جاده ابریشم» که مرکز چین را به کرانه‌های دریای مدیترانه وصل می‌کرد و از بخش‌های وسیعی از آسیا و اروپا می‌گذشت، از همین منطقه عبور کرده بود. از طریق همین بایرترین و غیرقابل سکونت‌ترین صحرای جهان بود که بارهای ابریشم، ادویه، سنگ‌های قیمتی و آثار ارزشمند هنری حمل و نقل می‌شد. این تبادلات سبب برپایی و رونق تمدن‌های باستان شده و

روح تازه‌ای را در کالبد زندگی چینی‌ها و دیگر اقوام دمیده بود.

به این ترتیب، «لاپ نور» از دیرباز پدیده‌های زندگی ساز بسیاری را به چشم دیده بود. این منطقه حالا بعد از حدود دو هزار سال، باز هم پدیده بزرگ دیگری را به چشم می‌دید؛ پدیده‌ای که بر خلاف گذشته طلیعه‌دار مرگ و نابودی بود.

روس‌ها از مدت‌ها پیش این منطقه را برای آزمایش اولین بمب اتمی چین انتخاب کرده بودند. مهندسين ارتش، دانشمندان و کارگران برای چندین سال متوالی در این منطقه پرت و دورافتاده کار و زندگی کرده بودند. آنها مجبور به زندگی در چادرها و کلبه‌های گلین بودند و باید با توفان‌های شن، بادهای گزنده سرد و بادهای سوزان و داغ دست و پنجه نرم می‌کردند.

مائو در روز موعود، در «سالن بزرگ خلق» بی‌صبرانه منتظر دریافت خبر خوش از لاپ نور بود. سالن بزرگ خلق که در میدان تیانانمن و در چند قدمی «جانگ نان‌های» واقع شده، به نحوی طراحی و ساخته شده بود که هر نوع حمله هوایی را تاب می‌آورد. این سالن دارای یک پناهگاه ضد حمله اتمی است. اسم این پناهگاه را «سوئیت ۱۱۸» گذاشته بودند که نوع نام گذاری‌اش در راستای محرمانه کاری‌های معمول مائو بود. پناهگاه را طوری ساخته بودند که مائو می‌توانست با اتومبیلش به داخل آن برود. در داخل پناهگاه

آسانسوری وجود داشت که به یک تونل زیرزمینی ختم می‌شد. تونل به قدری پهن بود که دو کامیون در کنار هم می‌توانستند از آن عبور کنند. این تونل به مرکز نظامی زیرزمینی در اطراف پکن وصل می‌شد. «سوئیت ۱۱۸» مائو در جوار صحنه سالن ده هزار نفری «سالن بزرگ خلق» قرار داشت. مائو به این ترتیب می‌توانست به راحتی و به سرعت هر چه تمام بر روی صحنه سالن حاضر شود یا آنجا را ترک کند، بدون

اینکه با هیچ کدام از حاضران در سالن تماس پیدا کند.

در آن روز موعود ۳۰۰۰ خواننده و نوازنده در جوار پناهگاه مائو، در «سالن بزرگ خلق» جمع شده بودند تا در نمایشی خیره کننده و

عظیم در مدح مائو سرود «شرق سرخ است» را اجرا کنند. این نمایشی بود که کارگردانی اش را چوئن لای برعهده داشت. همه منتظر بودند تا به اشاره چو سرود زیر را بخوانند:

«شرق سرخ است، خورشید بر می دمد، چین یک مائوتسه تونگ به وجود آورده.

او در پی آوردن شادی برای خلق است، او ناجی بزرگ خلق است.»

به محض تأیید خبر موفقیت آزمایش اتمی، سرود خوانان شروع به سرود خوانی کردند، چراغ های صحنه روشن شد، و مائوی شاد و خندان در حالی که رهبران حزب در پی اش بودند قدم به روی صحنه گذاشت. او در حالی که برای حاضران در سالن دست تکان می داد به چوئن لای علامت داد که پشت تریبون رفته و سخنرانی کند. چوئن لای گفت: «صدر مائو از من خواسته است خبر خوبی را به اطلاع شما برسانم...» او سپس اعلام کرد که اولین بمب اتمی چین با موفقیت آزمایش شده است. حُضار در ابتدا سکوت کردند زیرا نمی دانستند که در قبال شنیدن چنین خبری چه واکنشی باید انجام دهند، و

دستورالعملی هم از قبل به آنها داده نشده بود. چوئن لای مشکل را

حل کرد و سرنخ را به آنها داد: «شما می توانید از ته دل شادی و

پایکوبی کنید، فقط مواظب باشید سقف را از فرط شادی روی سرتان

خراب نکنید!» حُضار این حرف را که شنیدند مثل دیوانه ها شروع

کردند به فریاد زدن و بالا و پایین پریدن. مائو تنها رهبری در جهان بود

که به مناسبت تولد این سلاح کشتار جمعی جشن و سرور به راه

انداخته بود. او کمی بعد در خلوت خویش این شعر آبکی کوتاه را

سرود:

«بمب اتم منفجر می شود هر گاه که تصمیم گرفته شود.

آه، چه لذت بی پایانی!»

مراسم جشن و سرور به دستور رژیم در سرتاسر کشور برپا شد. مردم که در عصر آن روز برای اولین بار خبردار شده بودند کشورشان موفق به ساختن بمب اتمی شده، واقعاً احساس شادی می کردند. داشتن سلاح اتمی نشانه‌ای از دستاورد ملت تلقی می شد و بسیاری از این بابت احساس غرور و افتخار می کردند. رژیم چنین تبلیغ می کرد که دانشمندان بدون دریافت هیچ کمکی از خارج موفق به ساختن بمب اتمی شده‌اند. رژیم عامدانه نقش مهم شوروی را حذف کرد تا اهمیت کار خود را بیشتر جلوه دهد. حتی هنوز هم این باور غلط وجود دارد که چینی‌ها واقعاً بدون کمک گرفتن از شوروی بمب اتمی خود را ساختند.

برخی از نخبگان چینی که خاطرات رنج بار دو سال قحطی و گرسنگی در کشورشان را همچنان به خاطر داشتند، در این فکر بودند که چه مقدار پول و سرمایه صرف تولید بمب اتمی شده است. رژیم در قبال این نوع پرسش‌ها بی تفاوت باقی نماند. چوئن لای خطاب به گروه کوچکی که به دیدارش رفته بودند، گفت بمب اتمی چین خیلی ارزان تمام شده و فقط چند میلیارد یوان خرج برداشته است. اما چنین ارزیابی می شود که هزینه ساخت اولین بمب اتمی چین معادل با ۴/۱ میلیارد دلار بود. رژیم اگر این میزان ارز خارجی را صرف خرید غلات از خارج می کرد و این غلات را به تساوی مابین مردم چین توزیع می کرد ۳۰۰ کالری در روز به جیره هر فرد چینی برای مدت دو سال اضافه می شد. آن ۳۸ میلیون نفری که بر اثر گرسنگی مُردند، اگر این میزان افزایش کالری شامل حالشان می شد هرگز نمی مردند. بمب اتمی

مائو صد برابر بیشتر از بمب‌های اتمی‌ای که آمریکا بر هیروشیما و
ناکازاکی انداخته بود، باعث مرگ آدم‌ها شده بود.

بخش چهل و ششم: زمان عقب‌نشینی‌ها و عدم قطعیت‌ها (۱۹۶۲-۱۹۶۵؛ از ۶۸ تا ۷۱ سالگی مائو)

مائو در سال‌های بعد از ۱۹۶۲ که چین دوران بهبود اقتصادی را از سر می‌گذراند، در فکر انتقام بود. لیو شائو چی، مرد شماره ۲ رژیم، به رغم ظاهر مطیع و محافظه‌کارش، مائو را در «کنفرانس هفت هزار» در ژانویه ۱۹۶۲ به دام انداخته و شکست داده بود. مائو تحت فشار تقریباً تمامی مدیران کشور، مجبور به رها کردن سیاست‌های مرگبار خویش شده بود. او در پی انتقام‌گیری از لیو و طرفدارانش و هر کس دیگری بود که چوب‌لای چرخ سیاست‌های وی گذاشته بود.

مائو از همان لحظه‌ای که قحطی رو به تخفیف گذاشت، زمینه‌سازی لازم برای یک پاکسازی خونین بزرگ را آغاز کرد. او جلوی حرکت‌های آزاد منشانه‌ای از قبیل بازگرداندن زمین به دهقانان و اعاده حیثیت از محکومین سیاسی را گرفت و هم‌زمان بر شدت کیش پرستش شخصیت خویش افزود. ستایش از مائو در کتاب‌های درسی، نشریات و کتاب‌ها، رسانه‌ها و هر قلمرو تأثیرگذاری بر اذهان عمومی به شدت رو به افزایش گذاشت. بر تمامی در و دیوارهای شهرها و روستاها، شعارها و پوستره‌های ستایش‌آمیز به چشم می‌خورد.

سرودهای انقلابی نیز پر از تعریف‌های مبالغه‌آمیز از مائو بود؛ سرودهایی مثل این: «پدر عزیز است، مادر عزیز است، اما هیچ کدام به اندازه مائو عزیز نیستند.» مائو هر چیزی را بسیار بیشتر از گذشته آلوده به سیاست کرد؛ آن هم سیاستی که فقط مجاز به ستایش از شخص وی بود.

مائو ابتدا به سراغ کتاب‌های داستانی رفت. او در سپتامبر ۱۹۶۲ در یک جمع حزبی با لحن تمسخرآمیزی گفت: «در حال حاضر کتاب‌های داستانی بسیاری وجود دارد که از آنها برای انجام

فعالیت‌های ضد حزبی استفاده می‌شود.» مائو سپس با گفتن این جملات گریبان همه کتاب‌ها را گرفت: «هر چقدر بیشتر کتاب بخوانید، بیشتر احمق می‌شوید... شما باید کتاب‌های کمی را بخوانید، زیرا اگر کتاب‌های زیادی را بخوانید این امر به شما صدمه خواهد زد، به شما واقعاً صدمه خواهد زد.» این حرف‌های مائو وقیحانه و خودخواهانه بود زیرا او خودش از جمله کتاب‌خوانان حرفه‌ای به شمار می‌رفت که عشقی دیرینه و عجیب نسبت به کتاب داشت. تخت‌خواب مائو را آن چنان بزرگ و پهن ساخته بودند تا مناسب عادت کتاب‌خوانی‌اش باشد. او انبوه کتاب‌ها را کنار دستش می‌گذاشت و به صورت درازکش مطالعه می‌کرد. بهترین تفریح وی مطالعه کتاب در رخت‌خواب بود. اما مائو حالا خواستار این شده بود که مردم چین ناآگاه و کم‌اطلاع باقی بمانند. او خطاب به همکاران محرم خود گفته بود: «ما به سیاست احمق نگه‌داشتن مردم نیاز داریم.» مائو در بهار ۱۹۶۳ توجه خود را معطوف به اپراهای سنتی چین کرد. اپراهای چینی بر خلاف اپراهای اروپایی، یک هنر عامه‌پسند سرگرمی‌ساز به شمار می‌رفت که سابقه‌ای چند صد ساله داشت. هر منطقه‌ای از کشور دارای اپرایی با سبک و سیاق مخصوص به خود بود. این اپراها در هر جایی برگزار می‌شدند؛ از بازارهای محلی تا تماشاخانه‌های باشکوه شهرهای بزرگ. در مناطق شمالی کشور اپراها بعضاً در میانه کوه و کمر و در زیر باد و مهتاب و در پرتو چراغ‌های نفتی برگزار می‌شدند. اپراهای آکنده از رقص و آواز چینی در جزایر کوچک مناطق جنوبی این کشور در مقابل چشمان ماهیگیرانی که در خانه‌های قایقی خود نشسته بودند، به روی صحنه می‌رفتند. مائو نه تنها عاشق پرو پا قرص اپراهای چینی بود بلکه کارشناس خبره این هنر نیز محسوب می‌شد. او صاحب مجموعه‌ای

بی نظیر، شامل ۲۰۰۰ نوار کاست و صفحه از اپراهای سنتی چین بود. مائو در دیدارهای خصوصی اش با خوانندگان اپرا نظراتی در مورد نحوه اجرا و تکخوانی های آنها ارائه می کرد که بسیار صائب و کارشناسانه بود. او موقع دیدن و شنیدن اپرا به شدت مجذوب صحنه می شد و همه جزئیات آن را زیر نظر می گرفت. تنها موردی که مائو اجازه داد وی را با عینک ببینند موقع تماشای اپرا بود. شدت علاقه مائو تا آنجا بود که در برخی مواقع به هنگام تماشای اپرا با صدای بلند می گریست و در دستمال فین می کرد. در یک مورد خاص، مائو چنان جذب اپرا شده بود که وقتی از صندلی اش برخاست، شلوار از پایش به پایین افتاد. ظاهراً مستخدم مائو کمر بند وی را باز کرده بود تا وی موقع تماشای اپرا راحت باشد، اما مائو آن چنان جذب اپرا شده بود که باز بودن کمر بندش را از یاد برده بود. مائو به رغم علاقه شخصی اش به اپراهای چینی، به رژیم خود دستور داد که انگ «پورنو گرافیک» (صور قبیحه) را بر پیشانی این اپراها زده و آنها را ممنوع کنند.

مائو از بدو رسیدن به قدرت، سرکوب و نابودی بخش عمده ای از اپراهای چینی را آغاز کرد؛ اپراهایی که به شدت مورد علاقه خود وی بودند. مائو در مارس ۱۹۶۳ اجرای نوعی نمایش قدیمی موسوم به «نمایش های ارواحی» را نیز ممنوع اعلام کرد. مضمون کلی این نمایش ها، بازگشت ارواح مردگان و انتقام گیری آنها از کسانی بود که باعث مرگ آنها شده بودند. مائو عامل مرگ میلیون ها چینی بود، و چنین تصور می کرد که اجرای «نمایش های ارواحی» در واقع نوعی انتقام گیری نمایشی از خود اوست.

مائو در پایان سال ۱۹۶۳ «همه اشکال هنرهای بومی» [اپراها، تئاترها، همسرایی ها، نقالی ها]، موسیقی، هنرهای زیبا، رقص، سینما، شعر و

ادبیات» را به «فئودالی یا کاپیتالیستی» بودن و «مشکوک» بودن متهم کرد. حتی آثار تولید شده تحت دوران حکمرانی رژیم خودش، که در بر دارنده تعریف و تمجید فراوان از کمونیست‌ها بودند، نیز به عنوان «علف‌های مسموم» محکوم و ممنوع شدند. مائو دستور داد هنرمندان به روستاها اعزام شوند تا از حیث ذهنی و فکری «جداً اصلاح» شوند. او در فوریه ۱۹۶۴ با همان لحن صریح خاص خودش گفت: «خوانندگان، شعرا، نمایشنامه‌نویسان و نویسندگان را از شهرها اخراج کنید و همه آنها را به روستاها بفرستید. هیچ غذایی برای آنهايي که نروند موجود نیست.»

بناهای تاریخی که نشانه‌های عینی تمدن دیرپای چینی بودند نیز قربانی شدند. مائو در پی استقرار رژیمش بلافاصله کار نابودی دیوارها و دروازه‌های باستانی شهرهای چین را آغاز کرد. تا اواخر دهه پنجاه میلادی اکثریت قابل توجهی از این آثار باستانی کورکورانه نابود شدند. او حالا معابد و مقبره‌های قدیمی را نیز به فهرست تخریب خود افزوده بود. مائو در دسامبر ۱۹۶۴ در گفت‌وگویی با منشی‌هایش از کم‌توجهی به دستوراتش [در مورد تخریب بناهای قدیمی] گلایه کرد: «فقط تعداد معدودی از این استخوان‌های پوسیده [مقبره‌ها] را زیر و رو [خراب] کرده‌اند. شما دشمنان [مخالفان تخریب بناهای قدیمی] را خیلی دست کم گرفته‌اید. در مورد معبد‌ها، همه آنها دست نخورده باقی مانده است. این وضع باید عوض شود.»

مائو حتی با باغبانی هم مخالف بود و همه سعی‌اش را کرد که هنر باغبانی را حذف کند. او در این باره گفت: «پرورش دادن گل‌هایی از عوارض به جا مانده از جامعه کهن است. باغبانی وسیله گذران وقت برای طبقه فئودال، طبقه بورژوا و دیگر افراد تن‌لش است. ما باید تحولی در این مورد به وجود آوریم.» مائو در جولای ۱۹۶۴ دستور داد:

«از شرّ همه باغبان‌ها خلاص شوید.»

هدف مائو برپایی جامعه‌ای خشک و بی‌روح بود. او جامعه‌ای را می‌خواست که کاملاً از مظاهر احساسات بشری و مدنی تهی باشد؛ جامعه‌ای گله‌وار که چشم بسته از فرمان‌های وی تبعیت کند. مائو در پی آن بود که بعد از مبتلا کردن ملت به مرگ مغزی، پاکسازی بزرگ خود را به انجام رساند. او از این حیث به مراتب افراطی‌تر از هیتلر یا استالین بود. هیتلر مخالفتی با تفریحات و هنرهای سرگرمی‌ساز غیرسیاسی نداشت. استالین هم در حفظ آثار ادبی کلاسیک روس تلاش کرد. اما مائو رویکرد کاملاً متضادی در پیش گرفت. او از تلاش استالین برای حفظ آثار ادبی کلاسیک انتقاد کرد. مائو در فوریه ۱۹۶۶ گفت: «استالین آثار به اصطلاح کلاسیک روسیه و اروپا را حفظ کرد بدون اینکه آنها را به نقد بکشد؛ این امر سبب بروز عوارض ناگواری شد.»

مائو طی سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ از هیچ تلاشی برای «سیاسی» کردن تمامی وجوه زندگی مردم و نابودی فرهنگ آنها فروگذار نکرد. اما او به رغم همه این تلاش‌ها، از نتایج حاصله ناراضی بود. مائو برای اجرای دستوراتش چاره‌ای جز اتکا به ماشین حزب نداشت. اما مسئله این بود که مجریان او امر مائو، از سران رژیم تا کارمندان دون پایه، کورکورانه عمل نمی‌کردند. تقریباً اکثریت این افراد در اجرای دستورات، ملاحظات خاص خویش را نیز منظور می‌کردند. تنها عده معدودی از آنها زندگی بدون تفریح و سرگرمی را می‌پسندیدند. مائو پی برده بود که زیردستی‌هایش در اجرای فرمان‌های ضدفرهنگی او تعلل می‌کنند و نتیجتاً آن دسته از امور ذوقی که ضرر آشکاری برای رژیم ندارند - مثل باغبانی یا مطالعه کتاب‌های کلاسیک - همچنان پابرجا باقی مانده‌اند. مائو عصبانی و نومید بود و

حاضر به کوتاه آمدن هم نبود.

مائو در حیطه دیگری موفق تر عمل کرد و آن مغزشویی ملت بود. وی برای تحقق این هدف چهره‌های را خلق کرد تا مردم از آن الگو بگیرند.

این الگو سرباز مرده‌ای بود به اسم لی فنگ^{۶۷۵} که ظاهراً دفترچه خاطراتی از وی باقی مانده بود. یادداشت‌های لی فنگ گویای آن بود که وی با الهام‌گیری از سخنان و اندیشه‌های مائو، دست به اقدامات مفید و سازنده‌ای زده بود. در جایی از یادداشت‌های لی فنگ آمده بود: «من آماده‌ام تا به دستور صدر مائو از ستیغ کوه‌ها بالا رفته و خود را به دریا‌های آتش پرتاب کنم.» رژیم، فرمانبری تام و تمام از مائو را می‌ستود و از آن به عنوان یک فضیلت غایی نام می‌برد. از نظر رژیم هر فرد وفادار و فرمانبری در حکم «مهره‌ای کوچک» از ماشین حزبی مائو به شمار می‌رفت. این «از خود گذشتگی» یا «هیچ‌انگاری خویش»، در واقع روی دیگر سکه کیش پرستش شخصیت مائو بود که تحت لوای این رویکرد فریبکارانه توجیه می‌شد: «گذشتن از خویش به خاطر کشور یا خلق.»

الگوی سرباز شهید لی فنگ جدای از نمادینه کردن وفاداری کورکورانه به مائو، هدف دیگری را نیز دنبال می‌کرد: نفرت چیز خوبی است. پیام مذکور با شدت هر چه تمام در اذهان جامعه، و به ویژه جوان‌ها، فرو می‌رفت. لی فنگ در یادداشت‌هایش مکرراً یادآوری می‌کرد که: «من با رفقایم گرم و صمیمانه همچون بهار برخورد می‌کنم... ولی با دشمنان طبقاتی‌ام خشن و بی‌رحمانه همچون زمستان برخورد می‌کنم.» از نظر رژیم دوست داشتن خلق بدون نفرت پراکنی ناممکن بود.

مائو برای منظور فوق از خروشچف «تجدید نظر طلب» چهره‌ای منفور ساخته بود. مطبوعات رژیم آکنده از توهین و ناسزا به رهبر

شوروی بود. رژیم در جلسات مغزشویی هفتگی، در اذهان عمومی فرو می کرد که خروشچف و دیگر عناصر «تجدید نظر طلب» موجودات تبهکار، پلید و منفوری هستند. مائو بعدها از همین حربه برای محکوم کردن لیو شائو چی استفاده کرده و از او به عنوان «خروشچفِ چین» و از دیگر مقامات نافرمان حزب به عنوان «تجدید نظر طلبان» نام برد.

مائو در هشتم ژوئن ۱۹۶۴ برای اولین بار شبِ «خروشچفِ چینی» را در حضور سران رژیمش احضار کرد. لیو شائو چی بلافاصله پی به منظور مائو برد. لیو می دانست که مائو وی را هدف قرار داده و دیر یا زود به سراغش خواهد آمد، اما راه های گریز چندانی در پیش رو نداشت. همه کاری که از دست او بر می آمد، مستحکم تر کردن مواضعش بود تا به این ترتیب مائو نتواند به راحتی وی را از سر راه بردارد. اما در اکتبر همان سال اتفاقی در مسکورخ داد که فرصت مناسبی را برای لیو فراهم کرد.

خروشچف در چهاردهم اکتبر در پی یک کودتای بی سرو صدا از کار برکنار شد. مائو احساس کرد فرصتی فراهم شده تا وی دوباره از کمک روس‌ها برای پیشبرد برنامه موشکی‌اش که بسیار عقب‌تر از برنامه‌ریزی‌های قبلی بود، بهره‌مند شود. او به بمب اتمی دست یافته بود اما هنوز فاقد وسیله‌ای بود تا این بمب را حمل کند. مائو به تکنولوژی موشکی پیشرفته خارجی نیاز مبرمی داشت و به همین منظور تصمیم گرفت روابط خود را با کادر جدید رهبری اتحاد شوروی به ریاست لئونید برژنف^{۶۷۶} بهبود بخشد. چوئن لای چند روز بعد به اطلاع چروننکو، سفیر شوروی در چین، رساند که «بزرگ‌ترین آرزوی مائو داشتن روابط حسنه با شوروی است. چوئن لای از آقای سفیر خواست تا کشور متبوعش دعوتنامه‌ای جهت شرکت چینی‌ها در مراسم سالگرد انقلاب بلشویکی در هفتم نوامبر در مسکو، ارسال کند.

رهبری جدید شوروی نیز خواهان فهم این موضوع بود که آیا تجدید روابط دوستانه با چین امکان‌پذیر است یا نه. آنها در راستای این هدف ترتیبی دادند تا مائو نخستین رهبر خارجی باشد که قبل از پخش عمومی خبر سقوط خروشچف از موضوع مطلع شود. اما کرملین سریع‌آپی برد که تا مادامی که مائو بر سریر قدرت باشد احتمال برقراری روابط حسنه مابین دو کشور فوق‌العاده ضعیف است. چروننکو، سفیر وقت شوروی در چین، مأموریت یافته بود که خبر برکناری خروشچف را شخصاً به اطلاع مائو برساند. چروننکو صحنه دیدار با مائو را اینگونه شرح داد:

«ساعت حدود ۱۱ شب بود که من وارد اقامتگاه مائو شدم. مائو بعد از شنیدن خبر، برای یکی دو دقیقه‌ای به فکر فرو رفت، و بعد گفت: کار بسیار قشنگی کرده‌اید اما این کافی نیست... مائو بعد از پایان دیدار

شخصاً بیرون آمد تا مرا بدرقه کند. ماشینم استارت نمی خورد، بنابراین راننده‌ام همراه محافظین مائو به آشپزخانه رفتند تا وسیله‌ای را بیاورند. ماه بر فراز رودخانه می درخشید. مائو کنار ماشین خرابم ایستاد و گفت: «هنوز برخی کارها هست که باید حتماً انجام بدهید، کمیته مرکزی حزب شما در انجام این امور کوتاهی کرده است...» مائو اصرار کرد که مسکو باید برنامه حزبی خود را لغو، و عملاروند استالینزدایی را طرد کند. اما چنین چیزی از نظر رهبران جدید شوروی بی معنی بود. آنها به همین دلیل از سفر آتی چوئن لای به مسکو برای سنجش احتمال برکناری مائو توسط حزب کمونیست چین، استفاده کردند.

روز موعود، هفتم نوامبر، فرا رسید. در این روز ضیافت باشکوهی در کاخ کرملین به مناسبت فرا رسیدن سالگرد پیروزی انقلاب بلشویکی برپا بود. چوئن لای و دیگر اعضای هیأت چینی در گوشه‌ای ایستاده بودند و به سلامتی رفقای روسی خود می نوشیدند که ناگهان ردیون مالینوفسکی^{۶۷۷}، وزیر دفاع شوروی، همراه یک مترجم چینی ارشد از راه رسید.

مالینوفسکی بی هیچ مقدمه‌ای به چوئن لای گفت: «ما دیگر هیچ مائو یا خروشچفی را نمی خواهیم که مانع برقراری روابط کشورهایمان شوند.» چوئن لای در پاسخ گفت: «منظور شما را از این حرف درک نمی کنم» و بعد به تندی به گوشه دیگر سالن رفت. مالینوفسکی سپس رو به مارشال هولانگ^{۶۷۸}، نایب رئیس ارتش چین، کرد و گفت: «ما از شر این خروشچفِ احمق خلاص شده‌ایم، حالا نوبت شماست که از شر مائو خلاص شوید. اگر این کار را انجام دهید آن وقت دوباره روابط دوستانه‌ای میان کشورهایمان برقرار خواهد شد.» مالینوفسکی در ادامه صحبت‌هایش، با لحن ترغیب کننده‌ای، گفت:

«یونیفورم مارشالی که من به تن می کردم گه سگِ استالین بود، و یونیفورم مارشالی شما هم گه سگِ مائو است...» هو لانگ در اعتراض به حرف‌های مالینوفسکی سخنانی گفت، و سپس هیأت چینی ضیافت را ترک کرد.

چوئن لای آن شب تا صبح مشغول نوشتن پیش‌نویس تلگراف به مائو بود. برژنف صبح روز بعد همراه چهار مقام ارشد روسی (که مالینوفسکی در میان آنها نبود) وارد اقامتگاه هیأت چینی شد. چوئن لای رسماً اعتراض خود را به سخنانِ شب گذشته مالینوفسکی ابراز کرد. برژنف و همراهانش عذر خواستند. آنها مدعی شدند که مالینوفسکی مست بوده و سخنان او بازتاب‌دهنده نظرات رسمی دولت شوروی نیست. اما واقعیت آن بود که مالینوفسکی مطلقاً مست نبود. جدای از این، بیان چنین گفته‌هایی به نخست‌وزیر و نایب رئیس ارتش یک کشورِ دیگر نمی‌توانست از سر اتفاق یا لاقیدی باشد. وانگهی، چین و شوروی دو کشور توتالیتربودند و بر کسی پوشیده نیست که سخنان مقامات بلندمرتبه این نوع کشورها در دیدارهای رسمی و غیررسمی کاملاً از روی حساب و دستورالعمل‌های مشخص است. نکته دیگر این بود که رهبری شوروی هرگز مالینوفسکی را سرزنش یا توبیخ نکرد. اگر او در دیدار با هیأت چینی واقعاً مرتکب خطایی شده بود - آنگونه که برژنف ادعا می‌کرد - پس باید توبیخ می‌شد. عدم توبیخ مالینوفسکی گویای آن است که وی با هدف مشخص و از روی برنامه آن حرف‌ها را به چوئن لای و مارشال هو لانگ گفته بود. همه مدارک گواهی می‌دهد که حرف‌های او در ضیافت کرملین کاملاً عامدانه بود. یکی از کارشناسان اطلاعاتی سابق شوروی در امور چین، قضیه را اینگونه برای ما فرمول‌بندی کرد: «ما پی بردیم که قادر به جدا کردن چوئن لای و مائو از یکدیگر نیستیم.»

این حادثه باعث افزایشِ بدگمانیِ مائو به روس‌ها شد. او نگران بود که مبادا همکاران و هم‌حزبی‌هایش برای سرنگون ساختن وی با روس‌ها دست به یکی بکنند. خطرناک‌ترین چیز برای مائو این بود که کرملین در آرزوی سرنگونی وی باشد و علایمی از این آرزوی خود را به بیرون ساطع کند. نه پنگ دی هوای در سال ۱۹۵۹، و نه لیو شائو چی در سال ۱۹۶۲، هیچ‌کدام نتوانسته بودند پایگاه قدرت مائو را به لرزه درآورند. اما اگر کرملین خواهان سرنگونی وی می‌شد، قضیه کاملاً فرق پیدا می‌کرد. در این صورت بعید نبود که برخی از سران رژیم به پشت گرمی روس‌ها، برای سرنگونی وی پایش گذارند. فاصله بین پکن تا مرز جمهوری مغولستان (که از اقمار شوروی بود) فقط ۵۰۰ کیلومتر بود. بخش عمده این مسیر، صاف و بدون موانع جغرافیایی بود به طوری که تانک‌های روسی به راحتی می‌توانستند تا پکن بیایند. علاوه بر این، ارتش چین فاقد سلاح‌های لازم برای جلوگیری مؤثر از تجاوز احتمالی تانک‌ها بود. درست در همین ماه، در دسامبر ۱۹۶۴، ارتش چین در راستای اجرای دستورات مائو، نقشه‌ای برای برپا کردن موانع عظیم مصنوعی در دشت‌های وسیع شمال چین تدوین کرد. قرار بود این شبه قلعه‌های نظامی عظیم در حکم موانعی بر سر راه حمله احتمالی تانک‌های روسی باشند. این پروژه عظیم پرهزینه چند سال بعد تعطیل شد زیرا عملایی فایده بود.

چوئن لای سعی کرد نظر لطف مائو را به دست آورد. مائو هم می‌دانست که چو با هوش‌تر از آن است که دست به چنین

بی‌احتیاطی‌هایی بزند. اما چو ابر بدگمانی و سوءظن را بر بالای سر خود می‌دید. چو قبل از ترک مسکو به همسفران خود گفت که این سفر به احتمال بسیار زیاد آخرین سفر وی به مسکو خواهد بود. و حقیقتاً هم این آخرین سفر چو به مسکو بود. مائو از این مقطع به بعد،

تا زمان مرگش، به هیچ کدام از سران رژیمش اجازه سفر به شوروی را نداد.^{۶۷۹}

مائو از سفر سران رژیمش به مسکو بیمناک بود زیرا احتمال می داد که آنها با روس ها برای سرنگون کردن وی تبانی کنند. مائو حتی به مقامات رژیم خود اجازه شرکت در آن دسته از جلسات و همایش های خارجی را که مقامات بلندمرتبه روسی در آنها شرکت داشتند، نمی داد. چوئن لای در سپتامبر ۱۹۶۹ از ترس مواجه شدن اتفاقی با یکی از رهبران شوروی در جریان مراسم تشییع جنازه هوشی مین در هانوی (پایتخت ویتنام شمالی)، این شهر را با عجله، و قبل از آغاز مراسم، به سوی پکن ترک کرد. چینی ها سپس هیأت دیگری را که از حیث مقام پایین تر از هیأت قبلی بود، برای شرکت در مراسم به هانوی فرستادند.

بسیاری از مقامات رژیم چین در جریان پاکسازی بزرگ آتی تنها به دلیل داشتن تماس - هر نوع تماسی - با مقامات روسی محکوم و حذف شدند. تماس با روس ها به ویژه در سطح مقامات بالای رژیم چین گناهی بزرگ و نابخشودنی به شمار می رفت. مارشال هولانگ و بسیاری از مرئوسین وی به همین اتهام دستگیر و بازجویی شدند. هولانگ سال ۱۹۶۹ بعد از تحمل سختی های فراوان، در بازداشتگاه کشته شد.

ژنرال شو گوئانگ دا^{۶۸۰}، معاون وزیر دفاع، ظرف یک دوره هیجده ماهه آکنده از شکنجه و خشونت، حداقل ۴۱۶ جلسه بازجویی را از سر گذراند. این ژنرال بدشانس تنها مقام ارشد چینی بود که در پی سخنان مالینوفسکی از شوروی دیدن کرده بود. سفر مذکور باعث شد تا ژنرال شو گوئانگ دا متهم به همدستی با روس ها جهت براندازی مائو شود. شو در مه ۱۹۶۵ در راستای برخی همکاری های

اتمی دو کشور (که در آن زمان همچنان برقرار بود) به مسکو سفر کرده بود. مائو بلافاصله پس از بازگشت ژنرال شو تمامی دانشمندان اتمی چین را که در مرکز اتمی «دوبنا» ی شوروی مشغول به کار بودند فرا خوانده و نقطه پایانی گذاشت بر همکاری های اتمی دو کشور. [چین در این هنگام به بمب اتمی دست یافته بود.]

مائو با توجه به ماجرای مالینوفسکی، مطلقاً هیچ ارتباطی با برژنف نداشت. روابط چین و شوروی در دوران زمامداری برژنف رو به وخامت بیشتری گذاشت. برژنف تا پایان زندگی مائو و چند سالی پس از آن، در رأس حاکمیت شوروی قرار داشت.

اما مائو در نوامبر ۱۹۶۴، که کرمین برای پی بردن به مزه دهان چینی ها مرتکب آن عمل ناشیانه شد، به چوئن لای دستور ترک مسکو را نداد. چوئن لای در مسکو ماند و با بسیاری از هیأت های خارجی شرکت کننده در مراسم سالگرد انقلاب بلشویکی روسیه دیدار و ملاقات کرد. مائو اصرار داشت که چو حتماً این ملاقات ها را انجام دهد. چو طبق برنامه قبلی در روز چهاردهم نوامبر به پکن بازگشت. مائو و سران رژیم برای استقبال از چو به فرودگاه رفتند. مائو از این طریق پیام زیر را به روس ها داد: رهبری چین متحد و یکپارچه است و شما نمی توانید خلی در آن ایجاد کنید. اما روس ها نتیجه گیری متضادی کردند. دیپلمات های روسی حاضر در فرودگاه پکن احساس می کردند که حال مائو اصلاً خوب نیست و بسیار «از پا افتاده» به نظر می آید.

برای مائو این دوران آکنده از ابهام ها و عدم قطعیت ها بود. لیو شائو چی بر آن شد تا از این فرصت برای تمدید دوره ریاست جمهوری اش و تقویت هر چه بیشتر مواضع خویش بهره ببرد. مجالی فراهم شده بود تا لیو بتواند برای خویش تبلیغ کرده و نوعی کیش پرستش شخصیت

مخصوص به خود را برپا کند. تمدید دوره ریاست جمهوری وی مدت‌ها به تعویق افتاده بود. «شورای ملی» نهادی بود که وظیفه «انتخاب» رئیس جمهوری را بر عهده داشت. بر اساس مقررات، «شورای ملی» باید در سال ۱۹۶۳ تشکیل جلسه می‌داد اما مائو اجازه این کار را نداده بود. او در پی مهیا ساختن شرایط لازم برای پاکسازی لیو بود و مطلوب نظرش این بود که از اجلاس «شورای ملی» تنها برای برکناری لیو، و نه تمدید دوره ریاست جمهوری‌اش، استفاده کند. اما لیو چند هفته بعد از ابراز نظر مالمینوفسکی در مورد سرنگونی مائو، اقدام به برپایی اجلاس فوق‌العاده «شورای ملی» کرد. مائو متوجه قصد و منظور لیو از برگزاری این اجلاس شد. او در روز بیست‌وششم نوامبر با لحنی گزنده و تلخ به لیو گفت: «پس حالا می‌خواهی رهبر کشور بشوی. تو می‌خواهی چینی‌های هوئانگ^[۶۸] اولین امپراتور چین [بشوی...]

مائو قادر به جلوگیری از تشکیل اجلاس شورای ملی نبود. تنها کاری که از دستش بر می‌آمد، جلوگیری از تشکیل جلسه کمیته مرکزی حزب بود. بر طبق مقررات، دستور کار اجلاس شورای ملی ابتدائاً باید در جلسه کمیته مرکزی تعیین و مشخص می‌شد. مائو با فراخواندن جلسه کمیته مرکزی، این پیام را فرستاد که از تمدید دوره ریاست جمهوری لیو حمایت نمی‌کند. مائو از زمان به قدرت رسیدنش هرگز در چنین موقعیت شکننده‌ای قرار نگرفته بود. او در جلسه کمیته مرکزی حزب که یک روز قبل از برپایی اجلاس شورای ملی برگزار شد، خطاب به لیو گفت: «من اصلاً [از تو] حمایت نخواهم کرد.» مائو در بخش دیگری از سخنانش رو به لیو کرد و گفت: «تو آدم خوبی نیستی.»

مائو در بیرون سالن برگزاری جلسه کمیته مرکزی با گفتن این جمله

عصبانیت خود را بر سر دو تن از نوکران وفادارش خالی کرد: «یکی دارد روی کله من نجاست می کند!» مائو سپس در روز بیست و ششم دسامبر به مناسبت هفتاد و چهارمین سالگرد تولدش، لیو را برای صرف شام دعوت کرد. این عجیب‌ترین حرکتی بود که از مائو انتظار می‌رفت. مائو هرگز با لیو یا دیگر مقامات ارشد رژیم از این نوع معاشرت‌ها نداشت؛ البته جز در برخی موارد استثنایی که از آنها برای شرکت در جلسات رقص دعوت می‌کرد. مائو کمی قبل از برپایی جشن تولد هفتاد و چهار سالگی‌اش به دختر خود، لی‌نا، گفته بود: «تو امروز نیا، برای اینکه پدرت قصد دارد ترتیب کسی را بدهد که مادرش بدکاره است.» مائو آن شب در پشت میز جداگانه‌ای در کنار تنی چند از نوکران مورد علاقه‌اش نشسته بود. میز جداگانه‌ای را هم به لیو اختصاص داده بودند. این مجلس کوچک‌ترین شباهتی به مجلس جشن تولد نداشت. مائو شروع کرد به رجز خوانی و متهم ساختن غیر مستقیم لیو به «تجدید نظر طلبی» و «اداره یک پادشاهی مستقل مخصوص به خود.» حاضران در مجلس هیچ واکنشی به حرف‌های مائو نشان ندادند.

هیچ کس در حمایت از مائو حرفی نزد. تنها استثنا، چن بودا^{۶۸۲}، منشی مائو، بود. مائو به قدری از این ابراز حمایت خشنود شد که در نیمه‌های شب چن را به بارگاه خویش فراخواند. چن که تحت تاثیر قرص‌های خواب‌آور گیج و منگ بود از زبان مائو شنید که وی قصد دارد لیو را کنار بزند. چن یکی از نخستین کسانی بود که مائو صراحتاً مقصود و منظور خود را با وی در میان گذاشت. مائو کمی بعد چن بودا را تا مرتبه مقام شماره ۴ کشور ارتقای مقام داد.

لیو شائو چی در ژانویه ۱۹۶۵ مجدداً به عنوان رئیس جمهوری چین «انتخاب» شد. خبر انتخاب مجدد لیو، برخلاف دوره نخست (در سال ۱۹۵۹)، با سرو صدای تبلیغاتی فراوانی همراه بود. به همین مناسبت تظاهرات و رژه‌های باشکوهی در سراسر کشور برگزار شد، عکس‌های لیو را در کنار عکس‌های مائو نصب کردند، و مراسم آتش بازی و رقص و آواز نیز برپا گردید. روزنامه‌ها با درج تیترهای بزرگ، ریاست جمهوری دوباره لیو را تبریک گفتند؛ تیترهایی مثل این: «صدر مائو و صدر لیو هر دو محبوب‌ترین رهبران ما هستند.» این برای نخستین بار بود که از واژه «صدر» برای نامیدن لیو استفاده می‌شد. لیو آشکارا هواداران و حامیان بسیاری داشت. لیو کسی بود که چین را از شر قحطی نجات داده بود، و مقامات رژیم به همین دلیل اعتبار ویژه‌ای برای وی قایل بودند. حتی نشانه‌هایی دیده می‌شد مبنی بر اینکه نوکران وفادار و نزدیک مائو نیز به حمایت از لیو رو آورده‌اند. و از همه عجیب‌تر، طرح این پیشنهاد بود که عکس بزرگی از لیو بر بالای دروازه تیانانمن نصب شود؛ آن هم بدون عکس مائو در کنارش. لیو بلافاصله با این پیشنهاد مخالفت کرد.

مائو در همان روزی که لیو شائو چی مجدداً به عنوان رئیس جمهوری چین انتخاب شد از همسر لیو دعوت کرد که به «سوئیت ۱۱۸» در

«سالن بزرگ خلق» بیاید. لیو و همسرش عاشقانه یکدیگر را

می‌پرستیدند. مائو از این موضوع مطلع بود. مائو این روز خاص را برگزیده بود تا نیت‌های شیرانه خود را برای آزار دادن این زن و شوهر آشکار کند. لیو که دقایقی قبل برای بار دوم به ریاست جمهوری برگزیده شده بود، هنگامی که وارد «سوئیت ۱۱۸» مائو شد در کمال تعجب با همسر خود روبه‌رو شد. مائو بلافاصله شروع کرد به ناسزا گفتن و عربده کشیدن بر سر لیو. هدف مائو این بود که لیو را در مقابل چشمان همسرش تحقیر کند. زن و شوهر زیر چشمی و در سکوت به هم نگاه کرده و هر دو احساس شرم می‌کردند. همسر لیو در اینجا بود که متوجه نفرت عمیق مائو نسبت به شوهرش شد. مائو با این اقدام خود همچنین به لیو پیغام داد: زمانی که موقع انتقام برسد، همسر تو نیز در امان نخواهد ماند.

اما هیچ‌کدام از مقامات رژیم، به رغم این نفرت پراکنی آشکار مائو نسبت به لیو، حاضر به طرفداری از مائو و طرد لیو شائو چی نشدند. اغلب آنها صرفاً نگران عدم سازگاری میان دو صدر [رئیس] بوده، و به لیو توصیه می‌کردند که موضع چاپلوسانه‌تری در قبال مائو اتخاذ کند. لیو نهایتاً از مائو عذرخواهی کرده و به وی گفت از اینکه رفتارش به اندازه کافی محترمانه نبوده متأسف است. جواب مائو تهدید گرانه و تحکم‌آمیز بود: «مسئله درباره احترام گذاشتن یا بی‌احترامی نیست. مسئله درباره مارکسیسم علیه تجدید نظرطلبی است.»

مائو همان حرف‌هایی را که استالین زمانی درباره تیتو گفته بود (من انگشت کوچکم را تکان خواهم داد و دیگر تیتویی وجود نخواهد داشت) خطاب به لیو تکرار کرد: «تو فکر می‌کنی کیستی؟ من می‌توانم انگشت کوچکم را تکان دهم و آن وقت تو دیگر نخواهی بود!» اما فعلاً کار به این سادگی‌ها نبود. مائو نمی‌توانست لیو را به

راحتی و به صرف لفاظی‌های این چینی، طرد و محکوم کند.

مائو در این مقطع به اقدام نمادین مؤثری متوسل شد و آن سفر به «کوهستان‌های جینگ گنگ» بود. مائو در سال ۱۹۲۷ نخستین پایگاه خود را در همین منطقه برپا ساخته بود. سفر مائو به جینگ گنگ برخلاف دیگر سفرهای وی که همگی ناگهانی بودند، از قبل به اطلاع مقامات بالای رژیم رسیده بود. مائو شش سال قبل به هنگام مواجهه با پنگ دی هوايشورشی، تهدید کرده بود که اگر وی را به چالش بکشند به کوهستان‌ها خواهد رفت و جنگ چریکی را آغاز خواهد کرد. مائو حالا عملاً عازم کوهستان‌ها بود تا به این ترتیب پیام خود را با شدت و قدرت هر چه بیشتری به اطلاع سران رژیمش برساند.

پیشاپیش توالی مخصوصی برای مائو ساختند. گروه‌های تحقیق و مراقبت از چند روز قبل به منطقه رفته بودند تا همه چیز را آماده و مهیا کنند. آنها «دشمنان طبقاتی» را دستگیر و از سر راه مائو دور کردند. اعضای «گارد جاویدان» در حالی که لباس‌های مبدل به تن داشته و اسلحه‌های خود را در زیر لباس‌هایشان پنهان کرده بودند، در مواضع حساس مستقر شدند. همچنین افراد مسلح در پست‌های نگهبانی مجهز به مسلسل‌های سنگین، همه مناطق اطراف را تحت پوشش قرار دادند.

مائو در اواخر فوریه ۱۹۶۵ به آرامی و محتاطانه پکن را ترک کرد. او در نهم آوریل، در میانه سفر، از مرگ نوکر محبوب و وفادار خویش، که چینگ شی، رئیس ایالت شانگهای مطلع شد. که چینگ شی، که در هنگام مرگ ۶۳ سال داشت، بر اثر تشخیص نادرست پزشکان از بیماری پانکراس مرده بود. مائو تحت تأثیر این «اشتباه انسانی» که منجر به مرگ یکی از نوکران بسیار ارزشمندش در این مقطع حساس

شده بود، تصمیم گرفت در ووهان بماند. ماندن او در ووهان ظاهراً یک اقدام «احتیاطی» بود. مائو در بیست و دوم آوریل وزیر دفاع، مارشال لین بیائو، را که از نوکران قدیمی اش بود برای مذاکرات رودررو به ووهان فرا خواند.

مارشال که در ژانویه ۱۹۶۲ مائو را از مهلکه «کنفرانس هفت هزار» نجات داده بود، فرا خوانده شده بود تا نقش مهمی را در پاکسازی لیو بازی کند. مائو از لین بیائو خواست کنترل خود را بر روی ارتش بیشتر کرده و رئیس جمهوری را کاملاً زیر نظر داشته باشد تا مبادا او از قدرت خود در پایتخت برای جلب حمایت ارتشیان استفاده کند.

لین بیائو در نوزدهم مه در راستای اجرای درخواست‌های مائو دست به مانور چشمگیری زد. لیو شائو چی در این روز به عنوان رئیس جمهوری کشور از سران برجسته ارتش دعوت کرده بود که در جلسه‌ای شرکت کنند. مارشال لین بیائو که به بهانه کسالت و بیماری از شرکت در جلسه عذر خواسته بود، ناگهان قدم به داخل جلسه گذاشت. لین بیائو در پایان جلسه، زمانی که لیو اعلام کرد جلسه به نتایج قانع کننده‌ای دست یافته، به پا خاست و به رجز خوانی علیه لیو مشغول شد. به این ترتیب لین بیائو برای سران ارتش چین روشن ساخت که او رئیس آنهاست، نه رئیس جمهوری.

مائو بعد از اینکه مطمئن شد رئیس جمهوری در پکن زیر نظر مارشال لین بیائو است، در روز بیست و یکم مه عازم مقصد دلخواه خود در «سرزمین راهزنان» سابق شد. او هفت شبانه روز را در این منطقه گذراند و طی این مدت هیچ کاری نکرد جز قدم زدن در اطراف اقامتگاهش. چنین برنامه‌ریزی شده بود که توقفی در اقامتگاه قدیمی اش، «آلاچیق هشت وجهی»، داشته باشد. اما او به محض اینکه از اتومبیلش پیاده شد تصمیم گرفت که برگردد. ظاهراً سر و

صدای بناهایی که در دوردست کار می کردند و صدای چکش و تیشه آنها که در کوهستان می پیچید، عامل تصمیم گیری آنی مائو شده بود. مائو به راننده دستور داد که برگردد.

مائو تا چند دقیقه قبل از عزیمتش از «سرزمین راهزنان» سابق با هیچ کدام از مردم محل روبه رو نشده بود. حالا انبوه مردم را به جلوی در اقامتگاه مائو آورده بودند تا وی آنها را مورد تفقد قرار داده و عکاسان و فیلمبرداران از این صحنه ها فیلم و گزارش تهیه کنند. این اقامتگاه مائو که در حین دوران قحطی ساخته شده بود، تطابقی با معیارهای معمول امنیتی وی نداشت بنابراین مائو دستور داد اقامتگاه دیگری در همان نزدیکی برای او بسازند. این اقامتگاه تازه طبق معمول یک طبقه و کاملاً ضد بمب بود. اما مائو هرگز به منطقه مذکور بازنگشت تا در ویلای تازه خود اقامت کند. هدف او از آمدن به این منطقه تنها یک چیز بود: تهدید کردن دشمنان و رقبایش. لیو شائو چی در هنگامی که مائو در کوهستان ها به سر می برد، به شدت در پی ارتقای موقعیت خود بود. «روزنامه مردم» که سخنگوی رسمی رژیم و حزب به شمار می رفت در شماره بیست و هفتم مه با زبانی آکنده از ستایش نوشت: «تپه ها به نحو غریبی سبز، و آب دریا به نحو بی سابقه ای آبی بود... منظره مخزن آبی مینگ شکوه عظیم و منحصر به فردی را به نمایش گذاشته بود.» اما این مقدمه فاخر نه فقط برای ستایش از مائو، که برای ستایش از مائو و لیو تواما نوشته شده بود. در ادامه مقاله، چنین آمده بود:

«ساعت از سه بعد از ظهر گذشته بود که دو اتومبیل از راه رسیدند... دو مرد بلندبالا با چهره هایی مهربان و رئوف از اتومبیل ها پیاده شده و مصممانه به سوی آب گام برداشتند... این دو مرد، صدر مائو و صدر لیو بودند؛ محترم ترین و دوست داشتنی ترین رهبران ما. مردم

بلافاصله پی بردند که صدر مائو و صدر لئو برای شنا آمده‌اند. همه خوشحال بودند. جوانان از دیدن صدر مائو و صدر لئو که در نهایت سلامت جسم و روان شنا می‌کردند، غرق شادی و شغف شده بودند... صدر مائو و صدر لئو شانه به شانه هم شنا می‌کردند...» اما این مطلقاً یک گزارش «خبری» نبود. ماجرای شنا کردن لئو و مائو در سال گذشته، در شانزدهم ژوئن ۱۹۶۴، رخ داده بود. هدف از چاپ این «خبر» قدیمی، ارتقای تصویر و جایگاه لئو نزد مردم بود. مدیران «روزنامه مردم» نیز از عدم حضور مائو در پکن استفاده کرده و این گزارش را بدون کسب موافقت وی به چاپ رسانده بودند. مائو بعداً مدیران رسانه‌ای رژیم را به خاطر چاپ این گزارش و دیگر نافرمانی‌هایشان تنبیه سختی کرد.

مائو در پی سفر به کوهستان‌های جینگ گنگ و ارسال پیام تهدیدآمیز برای دشمنان و رقبای داخلی‌اش، بلافاصله وارد عمل نشد. دلیل این تعلل، حادثه بین‌المللی خاصی بود که مائو انتظار وقوع آن را می‌کشید. قرار بود دومین کنفرانس آفریقایی-آسیایی در ژوئن ۱۹۶۵ در کشور آفریقایی الجزایر برگزار شود. لئو شائو چی به عنوان رئیس جمهوری کشور مجبور به انجام مذاکره با بسیاری از سران کشورهای شرکت‌کننده در کنفرانس بود و لذا مائو به این نتیجه رسیده بود که پاکسازی لئو در آستانه برپایی این کنفرانس عمل نابخردانه‌ای است. مائو اهمیت زیادی برای کنفرانس مذکور قایل بود زیرا آن را وسیله مناسبی می‌دید جهت ارتقای نقش مسلط چین در جهان سوم. از آنجایی که مائو بنا به دلایل امنیتی حاضر به ترک چین نبود، و دوست داشت که از راه دور سر رشته امور را در دست داشته باشد، چوئن لای را روانه این مأموریت کرد.

نخستین کنفرانس آفریقایی-آسیایی (تحت عنوان کنفرانس

غیرمتعهدها) ده سال قبل در شهر باندونگ^{۶۸۳} اندونزی برگزار شده، و چوئن لای طی آن موفق به جلب دوستی بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته جهان شده بود. از این زمان به بعد، دایره نفوذ پکن به لطف کمک‌های بی‌دریغ چین به کشورها و جنبش‌های خارجی، به شدت افزایش یافت. حالا جواهر لعل نهرو، ستاره کنفرانس باندونگ، مرده بود و چین هم به بمب اتمی دست پیدا کرده بود. مائو به این ترتیب فرصت را برای اعمال سلطه سیاست چین بر کنفرانس الجزایر مناسب می‌دید؛ البته به شرط عدم حضور شوروی. هدف مقدماتی مائو این بود که مانع از حضور شوروی در کنفرانس شود.

پکن در راستای تحققِ هدفِ فوقِ سعی کرد دلِ سوکارنو رئیسِ
 جمهوری اندونزی را، که وظیفه بررسی و ارسالِ دعوتنامه‌های
 کنفرانس الجزایر را به دلیل ریاست اندونزی بر کنفرانس قبلی بر
 عهده داشت، به دست آورد. چین هدایای بی شماری را پیشنهاد کرد
 که یکی از آنها اعزام سربازان چینی به اندونزی جهت یاری رسانی به
 این کشور در جنگ احتمالی اش علیه مالزی بود. پیشنهاد دیگر چین،
 آموزش دانشمندان هسته‌ای اندونزی به منظور ساختن بمب اتمی
 بود تا سوکارنو بتواند به زودی آزمایش نخستین بمب اتمی خود را به
 جهانیان اعلام کند. چین از همین طعمه «افشای اسرار ساخت بمب
 اتم» برای جلبِ نظر و دوستی مصر، یکی دیگر از کشورهای مهم
 جهان سوّم، استفاده کرد. اما حقیقت آن بود که مائو هیچ تمایلی
 برای شریک ساختنِ دیگران در دانشِ اتمی اش نداشت؛ بعدها زمانی
 که عبدالناصر این قولِ چینی‌ها را به چوئن لای یادآور شد، چوئن لای
 به وی گفت: «شما باید به خودتان متکی باشید.»
 مائو برای جلبِ نظر مساعد شرکت کنندگان در کنفرانس الجزایر،
 متعهد شد که یک راه آهن تقریباً ۲۰۰۰ کیلومتری را از زامبیای محصور
 در خشکی به تانزانیا و اقیانوس هند بسازد. این بزرگ‌ترین پروژه
 خارجی‌ای بود که چینی‌ها تا آن هنگام قول انجامش را داده بودند.
 چوئن لای که پی برده بود جولیوس نیرره^{۶۸۴} رئیسِ جمهوری تانزانیا
 نتوانسته نظر مساعد غربی‌ها را برای احداث این پروژه راه آهن جلب
 کند، خطاب به وی گفت: «صدر مائو گفته است که چین از هر آنچه
 غربی‌ها مخالفش باشند، حمایت می‌کند. امپریالیست‌ها با احداث
 این پروژه راه آهن مخالفند، لذا ما از احداث آن حمایت می‌کنیم...»
 برای مائو اصلاً مهم نبود که پروژه مذکور قابل اجراست یا نه. زمانی که
 نیرره در برابر پیشنهاد چین تردید نشان داد، چوئن لای با ذکر این

ادعای دروغ که لوازم و پرسنل چینی لازم برای احداث این خط آهن آماده است و اگر تعللی ایجاد شود همه این امکانات و نیروها تلف خواهد شد، فشار بیشتری بر نیرره آورد. این پروژه حدود یک میلیارد دلار هزینه بر می داشت که از نظر مائو «رقم بزرگی نبود.»

احمد بن بلا^{۶۸۵}، رئیس جمهوری الجزایر، ده روز قبل از آغاز به کار کنفرانس الجزایر، در پی انجام یک کودتای نظامی از کار برکنار شده بود. مائو کوتاه زمانی قبل از سرنگونی احمد بن بلا وی را «برادر عزیزم» خطاب کرده بود. او حالا بدون توجه به حمایت های جانانه قبلی اش از بن بلا، به چوئن لای دستور داد که از حکومت نظامی تازه الجزایر حمایت کند و هر کاری از دستش بر می آید انجام دهد تا کنفرانس سر موقع افتتاح شود.

دیپلمات های چینی به نحو جنون آمیزی مشغول مذاکرات پشت پرده شدند. و این در حالی بود که اکثریت کشورهای شرکت کننده از به تعویق افتادن زمان برپایی کنفرانس حمایت می کردند. حتی جولیوس نیرره به شدت طرفدار چین به مذاکره کنندگان چینی گفت: «چوئن لای از نظر من محترم ترین سیاستمدار جهان است. اما درک نمی کنم چرا او تا این حد اصرار دارد که کنفرانس طبق قرار قبلی برگزار شود.» نیرره اضافه کرد: «بن بلا نزد مردم سراسر آفریقا همچون یک قهرمان ضد استعماری بود. من باید بگویم که این اصرار شما [مذاکره کنندگان چینی] به شهرت چین و شخص نخست وزیر چوئن لای آسیب خواهد زد.»

کنفرانس به تعویق افتاد. اما فشارهای چین نتیجه عکس داد. عبدالناصر چند هفته بعد با صدای بلند و رسا از مشارکت شوروی در دومین کنفرانس آفریقایی آسیایی حمایت کرد. اگر روس ها در کنفرانس حضور پیدا می کردند، آن وقت مائو نمی توانست نقش

رهبری کننده چین را تحقق ببخشد. به این ترتیب چینی ها اعلام کردند که در کنفرانس شرکت نخواهند کرد. این کنفرانس نیز اساساً هرگز برگزار نشد.

مائو از نقش بر آب شدن نقشه اش برای رهبری کشورهای آفریقایی و آسیایی، به شدت خشمگین و عصبانی شد. او که بدجوری در طلب کسب یک پیروزی بود، تصمیم گرفت دوباره به جنگ هند برود. مائو سه سال پیش شکست جانانه ای به هندی ها وارد کرده بود. اما حالا، در پاییز ۱۹۶۵، پیروزی چین در چنین جنگی یک امر قطعی و حتمی به شمار نمی رفت زیرا هندی ها به مراتب آماده تر از پیش بودند. بنابراین مائو تصمیم گرفت از جنگ دیگری که علیه هند آغاز شده بود، به نفع خود استفاده کند. پاکستان در ششم سپتامبر درگیر جنگ با هندوستان شد. پاکستان طی سال های گذشته روابط نزدیک تری با چین برقرار کرده و به یکی از بزرگ ترین دریافت کنندگان کمک های خارجی چین بدل شده بود.^{۶۸۶}

از نظر مائو جنگ پاکستان با هندوستان فرصتی بود تا چین بتواند بار دیگر بر هند پیروز شود. مائو مطمئن بود اگر چین وارد جنگ علیه هند شود، هندی ها قادر به جنگ هم زمان در دو جبهه (علیه چین و پاکستان) نخواهند بود. مائو سپاهیانش را به مرز با هندوستان فرستاد، دو اولتیماتوم به دولت هندوستان داد، و از حکومت این کشور خواست که پاسگاه های دیده بانی خود را در مناطق مرزی ظرف حداکثر سه روز آینده (تا بیست و دوم سپتامبر) برچیند. هندی ها با لحن مسالمت جویانه ای پاسخ دادند که هیچ پاسگاهی در مرز با چین ندارند. آنها خواهان تشکیل یک «گروه حقیقت یاب مشترک» با چینی ها شدند تا ثابت شود که هندوستان هیچ پاسگاهی در مناطق مرزی با چین ندارد. هندی ها قول دادند در صورت اثبات وجود

پاسگاه‌هایشان در این مناطق، «مخالفتی با برچیدن آنها نخواهند داشت.» پکن قلدر مابانه جواب داد که «هیچ نیازی به تحقیقات نیست» و وجود پاسگاه‌های هندی امر مسلمی است. مائو طالب جنگ بود.

اما زمانی که پاکستان به‌طور ناگهانی درخواست سازمان ملل متحد را برای امضای قرارداد آتش‌بس در جنگ با هندوستان پذیرفت، برنامه‌های مائو ناکام ماند. پاکستانی‌ها کمی مانده به پایان ضرب‌الاجل چینی‌ها به هندی‌ها (بیست و دوم سپتامبر) آتش‌بس پیشنهادی سازمان ملل متحد را پذیرفتند. پاکستانی‌ها به اطلاع مائو رساندند که هزینه سیاسی و اقتصادی ادامه جنگ با هند بسیار بالاست. اما مائو که خواهان ادامه جنگ بود مکرراً به ایوب خان^{۶۸۷}، رئیس‌جمهوری پاکستان، پیغام می‌داد: «اگر یک جنگ هسته‌ای آغاز شود، این پکن است که هدف قرار خواهد گرفت نه راولپندی.» مائو بعد از جازدن پاکستانی‌ها، در نبرد با هندی‌ها تنها ماند و به همین دلیل مجبور شد از ادعاهای قبلی خود در مورد پاسگاه‌های هندی دست بردارد. پکن اجباراً اعلام کرد که هندوستان محرمانه اقدام به برچیدن پاسگاه‌های مرزی‌اش کرده است. اما واقعیت آن بود که هندوستان دست به هیچ اقدامی نزده بود. مائو عمیقاً مأیوس و عصبانی بود.

مائو که در تب و تاب کسب یک پیروزی می‌سوخت، سعی کرد آتش شورش‌های انقلابی را در هر کجای جهان که دستش می‌رسید شعله‌ور کند. حزب کمونیست تایلند که دست پروده مائو بود و عمدتاً نیز از تایلندی‌های چینی تبار تشکیل شده بود، در هفتم اگوست ۱۹۶۵ علیه نیروهای حکومتی دست به قیام مسلحانه زد. این قیام که بعدها به «روز آتش‌گشایی» معروف شد کاملاً ناکام باقی ماند.

اما بزرگ‌ترین و فجیع‌ترین حادثه در اندونزی رخ داد. حزب کمونیست اندونزی با ۳/۵ میلیون عضو، بزرگ‌ترین حزب کمونیست در جهان غیر کمونیست به شمار می‌رفت. این حزب از دیرباز روابط محرمانه‌ای با حزب کمونیست چین داشت؛ از همان نوع روابطی که کمونیست‌های چین قبل از فتح چین با استالین داشتند. کنجی میاموتو^{۶۸۸}، که در آن دوران رهبر حزب کمونیست ژاپن بود، به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «پکن دائماً به ما و حزب کمونیست اندونزی فشار می‌آورد که در صورت وجود کوچک‌ترین شانس برای غصب قدرت باید دست به قیام مسلحانه علیه حکومت‌های کشورهایمان بزنیم.» کنجی میاموتو در سال ۱۹۶۴ این موضوع را با آیدیت، رئیس حزب کمونیست اندونزی، مورد بحث و گفت‌وگو قرار داد. آیدیت بر خلاف کمونیست‌های محتاط ژاپنی، به دلیل سرسپردگی‌اش به مائو شدیداً مشتاق آغاز جنگ مسلحانه علیه حکومت کشورش بود. مائو در پی تعطیلی کنفرانس الجزایر، و شدت گرفتن عصبانیتش، حزب کمونیست اندونزی را برای غصب قدرت در اندونزی تحریک و ترغیب کرد.

نقشه مائو این بود که فرماندهان کمونیست ستیز ارتش اندونزی را از بدنه ارتش این کشور جدا کند. پرزیدنت سوکارنو که طرفدار پکن بود، نفوذ کمی روی ارتش داشت اما اگر نقشه مائو و کمونیست‌های اندونزی عملی می‌شد، این ارتش تحت نفوذ وی قرار می‌گرفت و به این ترتیب فضا برای کمونیست‌ها باز می‌شد تا قدرت را قبضه کنند. پکن پرزیدنت سوکارنو را برای زیر و رو کردن تمام عیار ارتش اندونزی تحت فشار گذاشته بود. حزب کمونیست اندونزی نیز تحت حمایت‌های سوکارنو موفق شده بود تا حدودی در ارتش نفوذ کند. حزب کمونیست اندونزی دچار این خوش بینی افراطی نادرست شده

بود که عملاً کنترلِ نیمی از ارتش (دو سوم نیروی هوایی و یک سوم نیروی دریایی) را به دست دارد. آنها تصور می کردند که به محض نابود کردن ژنرال های های کمونیست ستیز ارتش، سوکارنو به طور کامل ارتش را تحت کنترل خود خواهد گرفت و به این ترتیب کمونیست ها قدرت بیشتری به دست خواهند آورد.

گروهی از افسران کمونیست ارتش اندونزی در روز سی ام سپتامبر رئیس ستاد ارتش و پنج ژنرال دیگر را دستگیر و تیرباران کردند. بنا به گفته کنجی میاموتو، رئیس حزب کمونیست ژاپن، مائو کوتاه زمانی پس از وقوع این کودتا آن را «قیام حزب کمونیست اندونزی» لقب داد. اما وقوع حادثه پیش بینی نشده ای باعث گردید که حزب کمونیست اندونزی در اجرای کامل نقشه خود شکست بخورد. یک جاسوس قبل از آغاز کودتای کمونیست ها موضوع را به اطلاع ژنرال سوهارتو، که در آن زمان یکی از ژنرال های کمتر معروف ارتش اندونزی بود، رسانده بود. سوهارتو منتظر ماند تا کمونیست ها شش ژنرال اصلی ارتش را بکشند، و سپس برای تحت کنترل درآوردن ارتش وارد عمل شد. ژنرال سوهارتو صدها هزار کمونیست اندونزیایی و طرفداران آنها را قتل عام کرد. تقریباً تمامی کادر رهبری حزب کمونیست اندونزی اعدام شدند. یوسف آجیتوروپ^{۶۸۹}، که در آن هنگام در چین به سر می برد، تنها عضو رهبری حزب کمونیست اندونزی بود که جان سالم به در برد. ما سه دهه بعد با این کمونیست سابق اندونزی، که گذرایام توهماتش را بر طرف ساخته بود، دیدار کردیم.

پرزیدنت سوکارنو مجبور به استعفا شد، و ژنرال سوهارتو اقدام به برپایی حکومت نظامی ای کرد که به شدت ضد پکن و ضد چینی تبارهای ساکن اندونزی بود.

مائو گناه شکست را به گردن حزب کمونیست اندونزی انداخت. او به رهبران حزب کمونیست ژاپن گفت: «حزب کمونیست اندونزی مرتکب دو اشتباه شد. آنها اعتقاد کورکورانه‌ای به سوکارنو داشتند، و ارزیابی شان در مورد قدرت حزب کمونیست در بین ارتشیان نادرست و غلوآمیز بود. اشتباه دوم آنها این بود که نبرد را تا به آخر ادامه ندادند.» اما واقعیت آن بود که سوهارتو سلاخی کمونیست‌ها را با چنان شدت و بی‌رحمی‌ای انجام داده بود که هرگونه واکنشی از حزب کمونیست این کشور سلب شده بود. مائو و همکارانش به رغم تجربه‌ای که در مواجهه با جیانگ کای شک داشتند هرگز انتظار چنین حرکتی را از سوی ژنرال سوهارتو نداشتند. مائو در هر حال مقصر اصلی این فاجعه بود زیرا وی بنا به دلایل شخصی کمونیست‌های اندونزی را تحریک به کودتا کرده بود. او در پی برباد رفتن آرزوهای رهبری‌اش بر کشورهای آفریقایی و آسیایی، بی‌تاب کسب یک پیروزی بود و همین بی‌تابی موجب شد تا صدها هزار کمونیست و غیر کمونیست اندونزیایی سلاخی شوند.

مائو طی سال ۱۹۶۵ مجبور به تحمل شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های پیاپی شده بود. او در چنین وضعیت ذهنی تیره اما پر جوش و خروشی بود که تصمیم گرفت به سراغ دشمنان داخلی‌اش برود تا برای همیشه از شر آنها خلاص شود.

قسمت ششم: انتقام تلخ

قسمت ششم: انتقام تلخ

قسمت ششم: انتقام تلخ

بخش چهل و هفتم: معامله‌ای که انقلاب فرهنگی را موجب شد (۱۹۶۵-۱۹۶۶: از ۷۱ تا ۷۲ سالگی مائو)

مائو عاقبت در نوامبر ۱۹۶۵ خود را برای آغاز «پاکسازی بزرگ» آماده کرد. او از مدت‌ها پیش برنامه‌ریزی کرده بود تا به قول خودش «این حزب» را «تنبیه» کند.

مائو دست به کار شد. او تصمیم گرفت ابتدا به فرهنگ حمله کند؛ و به همین دلیل است که «پاکسازی بزرگ» را «انقلاب فرهنگی» لقب دادند. مادام مائو طلیعه‌دار این حمله شد. او هنرپیشه سابق بود که واقعاً به فرهنگ عشق می‌ورزید، اما اصلاً برایش مهم نبود که فرهنگ را بر همه چینی‌ها حرام کند. مادام مائو آکنده از نفرت بود و این بخت را یافت که همه این نفرت را بیرون بریزد. مائو یک بار در حالی که انگشت کوچک خود را مثل دُمِ عقرب تکان می‌داد، درباره همسرش گفته بود: «جیانگ چینگ همان قدر مرگبار و سمی است که عقرب.» مائو بلد بود که چگونه باید از این میل افراطی همسرش به آزار دادن دیگران استفاده کند. او در سال ۱۹۶۳ همسرش را مأمور کار در وزارت دفاع کرد. مادام مائو به عنوان ناظر خصوصی مائو موظف به نابودی اپراها و فیلم‌های غیرانقلابی شد. مقامات ارتشی عمدتاً اعتنایی به وی نمی‌کردند. مادام مائو از مدت‌ها قبل به بیماری روانی پارانویا (جنون سوءظن) مبتلا شده بود. او چندین بار پرستارهایش را متهم کرده بود که قصد مسموم کردن وی را داشته‌اند. مادام مائو حالا ادعا می‌کرد برخی که مقامات ارتشی و دولتی اقدام به «آزار و اذیت» وی کرده و برایش «شاخ و شانه» کشیده‌اند. مادام مائو تدریجاً شروع به انتقام‌گیری از همه این مقامات کرد؛ آن هم به بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن. مائو همسر خود را مأمور کرد تا در پروژه لگدمال کردن فرهنگ نقش رئیس پلیس شخصی وی را بازی کند.

یکی از وظایفِ مادام مائو تهیه و تدوینِ اعلامیه‌ای در محکومیت هر شکلی از فرهنگ بود. او مدعی بود که همه حیطه‌های فرهنگی کشور توسط مقاماتی اداره می‌شوند که از «یک خط سیاه علیه اندیشه‌های مائوتسه تونگ پیروی می‌کنند.» مائو از همسرش خواست که برای تحقق هدف مذکور با لین بیائو، رئیس ارتش، همکاری کند. مادام مائو در شب بیست و ششم نوامبر به همسر لین بیائو، که معمولاً تلفن‌های شوهرش را جواب می‌داد و عملاً در حکم دستیار اصلی او بود، تلفن زد و موضوع را مطرح کرد. لین بیائو قول همکاری داد. مائو و لین بیائو معاشرت خصوصی چندانی با یکدیگر نداشتند، اما همکاری آنها دارای پیشینه‌ای تقریباً چهل ساله بود. مائو و لین در سال ۱۹۲۹ برای خراب کردن رقیب مشترکشان چو ته با هم متحد شده بودند. از این دوران به بعد روابط صمیمانه‌ای بین این دو برقرار شد. مائو مواضع و رفتارهای به شدت استقلال طلبانه لین بیائو را تحمل می‌کرد. برای مثال زمانی که لین در حین جنگ چین و ژاپن در شوروی به سر می‌برد، صراحتاً به روس‌ها گفته بود که مائو تمایلی به جنگیدن با ژاپنی‌ها ندارد و در عوض مشتاق جنگیدن با جیانگ کای شک است. اگر کس دیگری به جز لین این حرف‌ها را زده بود، با واکنش تند مائو روبه‌رو می‌شد. لین در حین دوران رعب‌افکنی در «ینان» بار دیگر دست به اقدامی زد که هیچ کس دیگر مجاز به انجام آن نبود: او خیلی راحت داخل بازداشتگاه شد و همسرش را از آنجا بیرون کشید و به هیچ کس هم اجازه نداد که وی را مورد بازجویی قرار بدهد. در زیر یوغ رژیم مائو همه مجبور به شرکت در جلسات تحقیرآمیز «انتقاد از خود» بودند؛ البته به جز لین بیائو. و مائو هم در ازای دادن چنین مجوزهایی به لین انتظار داشت که در مواقع سخت از کمک و یاری او بهره‌مند شود؛ که لین نیز همیشه چنین می‌کرد.

مائو در سال ۱۹۵۸ به هنگام آغاز برنامه «جهش عظیم رو به جلو» لین بیائو را تا مرتبه معاونت حزب ارتقا داد تا به این ترتیب وزنه تعادلی ایجاد کند در برابر دیگر سران حزب و رژیم. در سال ۱۹۵۹ که پنگ دی هوای (وزیر دفاع سابق) مائو را بر سر قضیه قحطی به چالش کشید، ابراز وفاداری لین به مائو باعث شد تا هیچ کس جرئت نکند جانب پنگ را بگیرد. مائو سپس پنگ را از منصب وزارت دفاع برکنار کرد و لین بیائو را به جای او گذاشت. لین در طول تمامی دوران قحطی، بر شدت کیش پرستش شخصیت مائو به ویژه در داخل ارتش، افزود. او ابداع کننده «کتاب کوچک سرخ» بود. این «کتاب» که مجموعه‌ای از جملات قصار مائو را در برداشت یکی از ابزارها و سازو کارهای اصلی رژیم برای مغزشویی مردم چین به شمار می‌رفت. لین در سال ۱۹۶۲ در جریان «کنفرانس هفت هزار» در مقطعی حساس به روی صحنه آمد و با تأکید بر معصومیت «الهی» مائو، بار دیگر باعث نجات وی از مخمصه شد. لین بعدها که مائو به کار «پاکسازی بزرگ» مشغول شد، ارتش را تبدیل به دژ محکمی برای کیش پرستش شخصیت وی کرد.

لین بیائو در انظار عمومی ستایش‌های بسیار غلوآمیزی از مائو می‌کرد؛ هر چند که واقعاً هیچ عشق و علاقه‌ای به او نداشت. لین موقعی که در خانه بود نفرت و بیزاری خود را نسبت به مائو ابراز می‌کرد. حتی نشانه‌هایی از این نفرت در یادداشت‌های روزانه وی به چشم می‌خورد. لین صرفاً به خاطر جاه‌طلبی‌های شخصی‌اش بود که از مائو حمایت می‌کرد و تملقش را می‌گفت. او در پی این بود که مرد شماره ۲ رژیم و جانشین آتی مائو شود. لین به همسرش گفته بود: «من می‌خواهم همچون انگلس باشم برای مارکس، استالین باشم برای لینن، و جیانگ کای شک باشم برای سون یات سن.»

و حالا «پاکسازی بزرگ» که هدف اصلی اش پاکسازی پرزیدنت لیو شائو چی بود، فرصت مناسبی برای لین بیائو فراهم کرده بود تا به جاه طلبی های خود جامه عمل بپوشاند.

اما این مردی که قصد پیشرفت در سلسله مراتب رژیم را داشت از ترس های بیمارگون پرشماری رنج می برد و ظاهر آدم های معتاد را داشت. لین بیش از هر چیزی از آب و هوا می ترسید. «آب هراسی» او به قدری حاد و شدید بود که ظرف چند سال گذشته حتی یک بار هم به حمام نرفته بود. او فقط با استفاده از حوله های خشک خود را تمیز می کرد. حال لین از دیدن منظره دریا دگرگون می شد. همین امر موجب شده بود که این رئیس ستاد ارتش ارتباط بسیار کمی با نیروی دریایی اش داشته باشد. ویلایی که لین در آن اقامت می کرد در کنار دریا قرار داشت، اما این ویلا را مخصوصاً در وسط تپه ها ساخته بودند تا وی نتواند از داخل ویلا منظره دریا را ببیند. اقامتگاه های لین مجهز به بادسنگ هایی بودند که از سقف این اقامتگاه ها آویزان بود. همسر لین به افرادی که برای دیدن شوهرش می آمدند متذکر می شد که در حضور لین آهسته گام بردارند تا مبادا حضورشان سبب ایجاد تحرک در هوای اطراف لین شود. بنا به گفته همسر لین بروز هرگونه تغییر حادثی در جریان هوای اطراف لین می توانست به شدت یافتن بیماری وی منجر شود.

لین بیائو مردی بود که بنا به گفته خودش (درج شده در خاطرات همسرش) «متخصص در نفرت پراکنی، متخصص در بی اعتنائی به رفاقت و خانواده، متخصص در اندیشیدن به بدترین و جانور خوترین انسان ها، متخصص در محاسبات خود خواهانه، و متخصص در پاپوش دوزی و ناروزدن به آدم ها» بود.

مردی که لین بیائو بیش از همه از او نفرت داشت، مردی بود به اسم

لوئو رویچینگ^{۶۹۰}. این مرد رئیس ستاد ارتش و از جمله نوکران قدیمی و محبوب مائو بود. مائو نام مستعار «لوئوی قد بلند» را روی لوئو رویچینگ گذاشته بود. مائو همیشه دستورات خود را به ارتش از طریق «لوئوی قد بلند» ارسال می کرد، حتی دستورات شخصی مائو به لین نیز از طریق لوئو به وی ابلاغ می شد. لوئو عملاً همه کاره ارتش بود زیرا لین در بیشتر مواقع دلمشغول ترس های بیمارگون خود بود و لذا از حضور در صحنه عمل باز می ماند. «لوئوی قد بلند» مرد بسیار پرنرژی و توانمندی بود و دسترسی ویژه ای به شخص مائو داشت. او از سال ها پیش ریاست امور امنیتی مائو را بر عهده گرفته و به شدت مورد اعتماد مائو بود. مائو یک بار درباره او گفته بود: «هر زمان که لوئوی قد بلند نزد من می آید، به شدت احساس امنیت می کنم.» لین بیائو که احساس می کرد تحت الشعاع لوئو قرار گرفته از مدت ها قبل به فکر اجرای نقشه ای برای خلاص شدن از شر لوئو بود. لین بیائو در نوامبر ۱۹۶۵ از طریق مادام مائو متوجه شد که مائو برای انجام برنامه بسیار مهمی به وجود وی نیاز دارد. لین احساس کرد که حالا فرصت مناسبی فرا رسیده تا نقشه نابودی لوئو را اجرا کند. لین چهار روز بعد همسر خود را نزد مائو فرستاد تا نامه ای را شخصاً به دست وی بدهد. این نامه در بردارنده مجموعه ای از اتهامات پوچ و واهی علیه «لوئوی قد بلند» بود. لین از مائو درخواست کرده بود که این نوکر وفادار و فوق العاده ارزشمند خود را قربانی کند.

مائو و لین بیائو در شب اول دسامبر در هانگجو مستقیماً با یکدیگر ملاقات کرده و حرف های فوق محرمانه ای بین آنها رد و بدل شد. مائو از برنامه های خود برای تحقق «پاکسازی بزرگ» سخن گفت و به لین بیائو قول داد که اگر همکاری کند وی را رئیس جمهوری و جانشین خود خواهد کرد. مائو از لین خواست که نظارت تام و تمامی

بر ارتش اعمال کند و آماده پذیرش نقش کاملاً تازه‌ای باشد: مداخله در امور کشوری و تصدی انبوهی از مناصب خالی در پی پاکسازی گسترده مقامات حزبی.

لین بیائو تأکید کرد که لوئو هم باید پاکسازی شود. پافشاری لین برای اجابت چنین درخواستی حکایت از نقش مهم و ارزشمند او داشت؛ واقعیتی که هم مائو و هم خود لین به آن آگاه بودند. مائو بدون کمک گرفتن از لین قادر به انجام پاکسازی مورد نظرش نبود. مائو تلاش سخت و بی‌ثمری کرده بود تا یک اپرای سنتی را محکوم و ممنوع‌الاجرا کند. این اپرا، تحت عنوان «برکناری های روی»^{۶۹۱}،

داستان صاحب منصبی است که در حضور دهقانان سخنان صریحی بر زبان می‌راند و به همین سبب از سوی امپراتور مجازات می‌شود.

مائو این اتهام را بر مجریان اپرا وارد کرده بود که منظور آنها از «امپراتور» شخص خود او و منظورشان از «های روی» شخص پنگ دی هوای است. مائو مدعی بود که اپرای مذکور حمله صریحی است به وی و عملکردش در خصوص برکناری پنگ دی هوای از مقام وزارت دفاع. مائو خواهان محکومیت توامان مجریان اپرا و شخص مارشال پنگ دی هوای شده بود. عاقبت نیز در دهم نوامبر ۱۹۶۵ مقاله‌ای با همین مضمون و به سفارش مائو در روزنامه‌ای در شانگهای به چاپ رسید.

اما این مقاله در هیچ کجای دیگر چین به جز شانگهای به چاپ نرسید. مائو به شدت عصبانی بود. نشریات هیچ کدام از ایالت‌ها حاضر به چاپ مقاله مذکور نشده و حتی روزنامه‌های پایتخت (پکن) هم از چاپ آن خودداری کرده بودند. دلیل عدم چاپ سراسری مقاله، حضور مرد پر قدرتی به اسم پنگ چن^{۶۹۲} در رأس امور فرهنگی کشور بود. نشریات به پشت گرمی پنگ چن از چاپ مجدد مقاله

خودداری کرده و این قضیه باعث عصبانیت شدید مائو شده بود. پنگ چن از وفاداران قدیمی مائو بود. مائو تا آنجا به پنگ چن اعتماد داشت که شغل مهم و استراتژیک شهرداریکن را به وی داده بود. پنگ چن روابط بسیار نزدیک و صمیمانه‌ای با مائو داشت و جزو افراد محرم وی به شمار می‌رفت. او از سال ۱۹۶۴ مسئولیت امور فرهنگی کشور را نیز به دست گرفته بود. گرچه هیچ تردیدی در وفاداری شهرداریکن به مائو نبود، اما وی از نقشه‌ها و برنامه‌های فرهنگ ستیزانه مائو نفرت داشت. شهرداری پنگ چن همچنین پی برده بود که مائو این بار قصد دارد از حیطه فرهنگ برای آغاز پاکسازی گسترده سران و اعضای حزب استفاده کند.

شهرداری پنگ چن نگران حزب بود. او همچنین آدم شجاع و بی‌باکی بود. وی حتی نزد خارجی‌ها از مائو انتقاد کرده بود؛ و این یک مورد کاملاً استثنایی به شمار می‌رفت زیرا مقامات چینی معمولاً در برخورد با خارجی‌ها جرئت نداشتند کلمه‌ای بر زبان برانند. موقعی که یکی از کمونیست‌های ژاپنی نظر پنگ چن را در مورد اپرای «برکناری‌های روی» پرسید، او جواب داد: «این یک نمایش سیاسی نیست بلکه یک نمایش تاریخی‌ست. صدر مائو می‌گوید که یک نمایش سیاسی است. عجب گرفتاری‌ای!» این نوع شیوه پاسخگویی صریح به یک خارجی، آن هم از جانب کسی که از زمره نزدیک‌ترین افراد به مائو بود، مورد عجیب و باورنکردنی‌ای به شمار می‌رفت.

حتی «روزنامه مردم» هم که ارگان رسمی حزب و رژیم بود، به پشت گرمی شهرداری پنگ چن از چاپ آن مقاله کذایی خودداری کرد. وو لنگ شی^{۶۹۳}، سردبیر «روزنامه مردم»، در جلسه کوتاهی که با مائو داشت صراحتاً از سوی او تهدید شد، اما وی با این حال برای مدت یک هفته از چاپ مقاله مورد حمایت مائو، خودداری ورزید. نهایتاً

چوئن لای مداخله کرده، به وی امر کرد که این دستور شخص صدر مائو است و مقاله باید حتماً چاپ شود. وو لنگ شی مجبور شد مقاله را چاپ کند اما ترتیبی داد که اصلاً به چشم نیاید. او مقاله را در صفحه ۵ روزنامه که مخصوص «مباحث آکادمیک» بود به چاپ رساند؛ که معنایش این بود که مطالب مندرج در مقاله دستور حزب نیست و لذا لازم الاجرا نمی باشد. وو لنگ شی به دستور مائو دستگیر و زندانی شد. مائو با لحن تهدیدآمیزی به جانشین وو لنگ شی گفت: «وو لنگ شی از اجرای دستورات من سرپیچی کرد. و من نمی دانم که تو چگونه رفتار خواهی کرد.» مردک بیچاره چنان ترسیده بود که فقط توانست این جمله را تته پته کنان بگوید: «من قطعاً از دستورات صدر مائو اطاعت خواهم کرد.»

این واقعیت که مائو برای چاپ یک مقاله با چنین مسایل و موانعی روبه رو بود حکایت از مقاومت بسیار قدرتمندی کرد که در حزب علیه او وجود داشت. مائو به سیستمی مطیع برای اجرای اراده اش نیاز داشت، و کمک فوری لین بیاو برای تحقق چنین امری ضروری می نمود. لین از اهمیت خودش آگاه بود و به همین دلیل هم بر اجرای خواسته خود، نابودی لوئوی قذبلند، پافشاری می کرد. مائو عاقبت تسلیم خواسته لین شد و با قربانی کردن لوئو موافقت کرد؛ هر چند که لوئو از وفادارترین نوکران مائو بود و وی در چنین لحظات حساسی به وجود چنین نوکرانی نیاز داشت. اما وجود لین بسیار ضروری تر بود. مائو بدون وجود لین قادر به اجرای برنامه اش نبود. هیچ مرد قدرتمندتری در قیاس با لین وجود نداشت که حاضر به پیروی کورکورانه از دستورات مائو باشد. مائو این را می دانست و برای همین بود که شدیداً به همکاری لین نیاز داشت. لوئوی قد بلند آدم توانمند و وفاداری بود اما او یک مارشال نبود و اعتبارش نزد ارتشیان هرگز به

اندازه اعتبار لین نبود؛ و به این ترتیب او قربانی شد.

همسر لین بیائو در روز هشتم دسامبر ۱۹۶۵ در جلسه کمیته مرکزی حزب به ریاست مائو شرکت و برای ده ساعت متمادی اتهاماتی را علیه لوئو مطرح کرد. او لوئو را به داشتن جاه طلبی های «پایان ناپذیر» و چشم طمع دوختن به منصب وزارت دفاع لین بیائو متهم ساخت. حضور همسر لین بیائو در چنین همایشی امر کاملاً بی سابقه ای بود زیرا وی نه عضو کمیته مرکزی بود و نه شغل مهمی داشت. جدای از این، همسران رهبرانِ ارشدِ حزب معمولاً و سنتاً در پس زمینه نگهداشته می شدند. بنا به تمامی این دلایل، حضور همسر لین در جلسه کمیته مرکزی موردِ عجیب و منحصر به فردی به شمار می رفت. لوئوی قد بلند در جلسه آن روز کمیته مرکزی حضور نداشت. زمانی که لوئو از جریان باخبر شد پاهایش شروع به لرزیدن کرد. این مرد قدرتمند به قدری ترسیده بود که حتی تاب و توان بالا رفتن از پله های خانه اش را نداشت. او تحت بازداشت خانگی قرار گرفت. این سرآغازِ کابوسِ خانواده لوئو نیز بود. دختر لوئو که در دانشگاه درس می خواند، همان روز مشغول دوچرخه سواری در یکی از خیابان های مرکزی پکن بود. او در آن روز سرد زمستانی ناگهان دو سه تن از دوستان خانوادگی اش را دید که با دوچرخه های خود از کنار وی عبور کردند. نگاه آنها به قدری تلخ و آکنده از نفرت بود که دختر لوئو نزدیک بود کنترل دوچرخه اش را از دست بدهد و به زمین بخورد. آنها از چیزی خبر داشتند که دختر لوئو هنوز از آن باخبر نشده بود. این نگاهِ تلخ و نفرت بارِ کسانی که تا دیروز دوستانِ دختر لوئو بودند، صفت بارز و علامت مشخصه سال های بعد جامعه چین بود. اما لین بیائو خواهان این بود که لوئو رنج و مصیبت بیشتری را تحمل کند. او از مائو خواست که لوئو به اشد جرایم متهم شود؛ به «تلاش

برای غصب رهبری حزب و حکومت.» مائو تمایلی به طرح این اتهام مرگبار نداشت زیرا موافقت او به معنای آن بود که نوکر قدیمی وفادارش را برای همیشه رها کرده است. به این ترتیب، لوئو برای چند ماهی به اشدّ جرایم متهم نشد.

لین بیائو نیز متقابلاً از ارائه کمک به مائو خودداری کرد. در بیست و یکم ژانویه ۱۹۶۶ زمانی که مادام مائو به دیدن لین آمد تا موافقت وی را برای صدور اعلامیه علیه هنرها به نام ارتش جلب کند، لین ظاهراً موافقت کرد و از همکارانش خواست که در زمینه نگارش اطلاعیه به مادام مائو کمک کنند. اما لین بلافاصله بعد از رفتن مادام مائو به همکاران خود گفت: «این زن بیمار است... او به بیماری سوءظن مبتلاست... فقط به حرف‌هایش گوش بدهید و تا جایی که می‌توانید کمتر حرف بزنید... شما هیچ انتقادی درباره نحوه اداره امور هنری مطرح نکنید...» در نتیجه، زمانی که پیش‌نویس اطلاعیه در ماه فوریه تقدیم مادام مائو شد. وی آن را «کاملاً بی‌فایده» نامید. مائو هم داشت نومید می‌شد. شهردار پنگ چن در فوریه همان سال «رهنمودی» ملی صادر کرد که بر اساس آن استفاده از اتهامات سیاسی برای لگدمال کردن فرهنگ کشور و متولیان آن، ممنوع می‌شد. او همچنین فراتر رفت و عملاً دستورالعمل‌های مائو در خصوص آغاز یک کارزار تازه آزار و شکنجه را زیر پا گذاشت. این اقدامات حزب به شدت مؤثر واقع شد و جلوی پیشروی کارزار مائو را گرفت.

همه ماجرا به اینجا ختم نشد. شهردار پنگ چن بلافاصله بعد از صدور اطلاعیه موسوم به «رهنمود»، به ایالت سیچوان پرواز کرد تا علی‌الظاهر بازدید از کارخانه‌های دوباره احداث شده در این ایالت کوهستانی بکند. پنگ چن در سیچوان دست به عملی زد که واقعاً

مبهوت کننده بود. او به سراغ مارشال پنگ دی هوای رفت تا دیدار رودرویی با وی داشته باشد. مارشال پنگ از نوامبر سال گذشته که مائو درگیر مهیاسازی شرایط لازم برای «پاکسازی بزرگ» شد، به ایالت سیچوان تبعید شده بود. گفت و گوهای میان مارشال پنگ و شهردار پنگ هرگز افشا نشده است اما با توجه به شرایط آن زمان و خطر بزرگی که شهردار پنگ مرتکب آن شده بود (دیدار محرمانه و بدون اجازه بایکی از دشمنان مهم مائو)، این احتمال قوی وجود دارد که آنها درباره متوقف ساختن مائو از طریق به کارگیری ارتش با هم حرف زده بودند.

هر چند که مارشال پنگ در نوعی بازداشت خانگی مجازی به سر می‌برد و قدرتی نداشت اما چهره بسیار محترمی نزد ارتشیان بود و به ویژه مرئوسین قدیمی‌اش همچنان به وی وفادار بودند. حالا در چنین شرایطی یکی از مقامات بسیار بالای رژیم خطر را به جان خریده و به دیدار مارشال پنگ رفته بود.

خبر دیدار محرمانه شهردار پنگ با مارشال پنگ به احتمال زیاد به گوش مائو نرسید اما او از همان ابتدا به سفر شهردار به ایالت سیچوان مشکوک بود و حدس می‌زد که باید کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد. بدگمانی مائو در پی سفر مارشال هو لانگ به سیچوان عمق و شدت بیشتری یافت. این مارشال همان کسی بود که مالینوفسکی وزیر دفاع شوروی چندی پیش به وی گفته بود: «از شر مائو خلاص شوید.» مارشال هو لانگ ظاهراً برای دیدار از صنایع نظامی به سیچوان رفته بود. اما مائو حدس زد که باید توطئه‌ای علیه وی در سیچوان در حال شکل‌گیری باشد. مائو بعداً همین قضیه سیچوان را بهانه کرد و مخالفانش را به تلاش برای کودتا متهم ساخت و نام «کودتای نظامی فوریه»^{۶۹۴} را روی «توطئه» آنها گذاشت. مائو در این هنگام به قدری نگران و مضطرب بود که موقع خواب ده برابر بیشتر از مقدار معمول قرص خواب‌آور می‌خورد. این مقدار قرص‌های خواب‌آور کافی بود تا جان یک انسان معمولی را بگیرد.

و اوضاع بسیار نگران‌کننده‌تر از آن چیزی بود که مائو تصورش را می‌کرد. شهردار پنگ چن ظاهراً در فکر تماس با روس‌ها بود. او احتمالاً به این نتیجه رسیده بود که تنها با استفاده از کمک روس‌ها می‌توان جلوی «پاکسازی بزرگ» مائو را گرفت. کرم‌لین از حزب کمونیست چین برای شرکت در بیست‌وسومین کنگره حزب کمونیست شوروی (در آوریل ۱۹۶۶) دعوت کرده بود. اما مقامات

بلندپایه چینی می‌دانستند که مائو از بعد از سخنان مالینوفسکی در نوامبر ۱۹۶۴، اجازه سفر به شوروی را به آنها نمی‌دهد زیرا از تبانی احتمالی روس‌ها و مقامات چینی بر علیه خودش بیمناک است. به همین دلیل مقامات چینی ترجیح داده بودند که دعوت روس‌ها را نپذیرند.

اما شهردار پنگ در اوایل مارس ۱۹۶۶ بعد از دیدار محرمانه‌اش با مارشال پنگ در سیچوان، و در توافق با پرزیدنت لیو شائو چی، در سیاست فوق تجدید نظر کرده، به مائو پیشنهاد کرد که دعوت روس‌ها پذیرفته شود. این تغییر جهت فاحش در مواضع پیشین، بدگمانی‌های مائو را عمیق‌تر از قبل کرد. شهردار پنگ بعداً به تلاش برای «برقراری رابطه با یک کشور خارجی» و «تلاش برای کودتا» متهم شد. وقوع حادثه دیگری سبب تشدید هر چه بیشتر نگرانی‌های مائو شد. سرگئی لاپین^{۶۹۵}، سفیر جدید شوروی در چین که از آشنایان قدیمی لیو شائو چی بود، در روز بیست و چهارم فوریه ۱۹۶۶ در باند فرودگاه پکن با لیو دیدار کرد. لیو برای استقبال از قوام نکرومه^{۶۹۶} رئیس جمهوری غنا (که همان روز طی کودتای نظامی سرنگون شد) به فرودگاه آمده بود. سفیر شوروی هم به همین منظور به فرودگاه آمده بود. آنها در فاصله فرود هواپیمای قوام نکرومه، چند جمله‌ای با هم رد و بدل کردند. سفیر شوروی گفت که دعوتنامه‌ای برای شرکت چینی‌ها در کنگره آتی حزب کمونیست شوروی به دستش رسیده است. لیو جواب داد: «دعوتنامه را به من بدهید.» سفیر گفت: «دعوتنامه در سفارتخانه است.» اما تلاش‌های بعدی لیو برای دریافت دعوتنامه با شکست رو به رو شد.

مائو از مدتی پیش مشکوک شده بود که مبادا توطئه‌ای از جانب همکارانش و روس‌ها برای سرنگونی وی طراحی شده باشد. مائو

نوامبر سال گذشته در نخستین حرکت برای آغاز «پاکسازی بزرگ» اقدام به اخراج و تبعید یانگ شانگ کان^{۶۹۷} کرده بود. یانگ رئیس دفتر هیات دبیران حزب کمونیست چین بود و زبان روسی را خوب می دانست. او بر تمامی تماس های متقابل میان کرملین و پکن نظارت می کرد. یانگ بعدها در زندان به اتهام تماس با روس ها تاوان گزافی داد.

در پیشینه یانگ نکته ای وجود داشت که بدگمانی مائو را نسبت به وی تشدید کرده بود. دفتر یانگاز مدت ها پیش سخنان مائو را بر روی نوار ضبط می کرد. مائو هیچ تمایلی به ضبط و ثبت سخنانش نداشت و از پخش بدون سانسور آنها بیمناک بود. مائو از قدیم الایام عادت داشت که پیش نویس همه تلگراف هایش را به محض ارسال بسوزاند. مائو بعد از رسیدن به قدرت در سخنرانی هایی که می کرد از شنوندگان می خواست که از روی حرف هایش یادداشت برداری نکنند. اما این موضوع سبب بروز مشکلات پیچیده ای شد زیرا سخنان مائو در حکم دستور و فرمان مملکتی بود. مرئوسین مائو با توجه به فقدان متن های موثق از سخنرانی های مائو، در اجرای خواسته ها و دستورات وی با مشکل روبه رو می شدند. آنها مطمئن نبودند که صدر مائو دقیقاً چه سخنی بر زبان رانده است و این باعث بروز پاره ای اخلال ها در روند اداره کشور شده بود. مائو نهایتاً مجبور شد با ضبط یا یادداشت برداری از روی برخی سخنانش موافقت کند. دفتر یانگ نیز بعد از کسب موافقت مائو در اواخر دهه پنجاه سیستم های ضبط صدا را در اتاق جلسات مائو نصب کرد. اما دو سال بعد، یکی از کارکنان دفتر یانگ در دیدار با یکی از دوست دخترهای مائو به شوخی به او می گوید که همه حرف هایی را که بین او و مائو در قطار رد و بدل شده، شنیده و ضبط کرده است. این ادعا عاری از حقیقت بود اما

دوست دختر مائو نزد مائو رفت و وی را در جریان گذاشت. مائو هم بلافاصله دستور داد تمامی سیستم ضبط صدا را از اتاق جلساتش برچینند و همه نوارهای موجود را نابود کنند.^{۶۹۸} تمامی خانه‌ها و اتومبیل‌های مائو نیز برای یافتن میکروفن‌های مخفی زیر و رو شدند. گرچه چیزی پیدا نشد، اما مائو همچنان مشکوک باقی ماند. او حدس می‌زد که قضیه نوارها باید بخشی از توطئه مشترک لیو شائو چی و روس‌ها باشد. همه کسانی که به نحوی به این موضوع ربط پیدا می‌کردند دستگیر و بازجویی و عده‌ای از آنها نیز به مرگ‌های فجیع محکوم شدند.

مائو در مارس ۱۹۶۶ مطمئن شد که همه حدس و گمان‌هایش درباره وجود یک توطئه سرنگونی کاملاً درست بوده است. برژنف در ژانویه ۱۹۶۶ از مغولستان دیدار کرده بود. این اولین دیدار یک رهبر شوروی از مغولستان بود. مردی که در این دیدار برژنف را همراهی می‌کرد، مالینوفسکی وزیر دفاع شوروی بود؛ همان کسی که قبلاً قضیه سرنگونی مائو را مطرح کرده بود. برژنف هرگز با مائو دیدار نکرده بود اما لیو شائو چی را خیلی خوب می‌شناخت. او در تابستان ۱۹۶۰ در جریان برگزاری اجلاس احزاب کمونیست جهان در مسکو میزبان لیو شائو چی بود. برژنف که در آن زمان فرد شماره دو شوروی بعد از خروشچف به شمار می‌رفت، برای مدت دو هفته در معیت لیو شائو چی از مناطق شرق دور شوروی دیدار کرده و اوقات خوشی را در کنار هم در قطار سراسری سیبری گذرانده بودند. حالا برژنف به عنوان رهبر شوروی به مغولستان آمده بود تا پیمان نظامی دو جانبه‌ای را با یومجاگین تسدنبال^{۶۹۹}، رئیس جمهوری مغولستان، امضا کند.

متعاقباً واحدهایی از ارتش شوروی به داخل خاک جمهوری مغولستان اعزام و در فاصله ۵۰۰ کیلومتری پکن مستقر شدند. این

واحد‌ها همچنین دارای موشک‌های زمین به زمین مسلح به کلاهک‌های اتمی نیز بودند. تسدنبال که در اوایل دهه ۱۹۶۰ هدف چند توطئه سرنگونی از جانب مائو قرار گرفته بود، به برژنف گفت که آماده ورود به خاک چین و جنگ «علیه دار و دسته مائو» است. این یک بحران واقعی برای مائو بود، و او در چنین شرایطی به حمایت آنی و تمام عیار لین بیائو نیاز مبرمی داشت. مائو رضایت خود را برای متهم ساختن لوئوی قد بلند به اشد جرایم اعلام کرد. لوئو در هجدهم مارس ۱۹۶۶ خود را از طبقه بالای خانه‌اش به پایین انداخت. اما این تلاش برای خودکشی ناکام ماند. خودکشی ناموفق لوئو، مثل روال معمول، «خیانت» به حزب تلقی شد و پرونده وی را سنگین‌تر از پیش کرد. مأموران لحظاتی بعد از خودکشی ناموفق لوئو وی را داخل یک سبد چوبی انداخته و به یک جلسه عمومی بردند تا وی را درملاً عام محکوم کنند. پاهای شکسته لوئو از سبد بیرون افتاده و لقی لقی می‌خورد و قطره‌های خون بر روی زمین می‌چکید. مادام مائو همان روزی که لوئو اقدام به خودکشی کرد، نامه‌ای به لین بیائو نوشته و از وی خواست که از اعلامیه «فرهنگ کشی» وی حمایت کند. مادام مائو متذکر شده بود که اعلامیه از سوی مائو حک و اصلاح شده و شخص مائو تأکید کرده که باید حتماً حمایت لین از این اعلامیه جلب شود. لین بلافاصله طی نامه‌ای حمایت خود را اعلام کرد. او چند روز بعد طی نامه دیگری به رهبری حزب، رسماً از طرف ارتش چین خواهان یک پاکسازی بزرگ و فراگیر شد. این اقدام لین بیائو باعث تقویت جایگاه مرد دیگری شد که وجودش برای اجرای برنامه‌های مائو ضروری می‌نمود. این مرد چوئن لای بود که از دیرباز تلاش بسیار کرده بود تا مقام و منصب متزلزل خود را تقویت کند. چوئن لای به شهردار پنگ گفته بود که وی همراه مائو

باقی خواهد ماند. به این ترتیب یک گروه سه نفره شکست‌ناپذیر متشکل از مائو، مارشال لین بیائو و نخست‌وزیر چوئن لای شکل گرفت. این گروه، امید هرگونه مقاومتی را از بین بردند.

اعلامیه «فرهنگ کشی» مادام مائو در چهاردهم آوریل ۱۹۶۶ رسماً منتشر شد. کمیته مرکزی حزب یک ماه بعد تشکیل جلسه داد تا بنا به دستور مائو نخستین فهرست قربانیان «پاکسازی بزرگ» را تصویب کند. این فهرست در بردارنده چهار نام بزرگ بود که از آنها به عنوان «دار و دسته ضد حزبی» نام برده شده بود: لوئو رئیس سابق ستاد ارتش، یانگ شانگ کان مسئول امور ارتباطی با روس‌ها و مظنون به ضبط سخنان مائو، شهردار پنگ چن، و لو دینگ‌یی^{۷۰۰} مسئول امور رسانه‌های همگانی کشور. مائو حتی به خودش زحمت نداد که در جلسه کمیته مرکزی حاضر شود. او صرفاً از راه دور دستور داد سند محکومیت این چهار نفر، که وی از قبل آن را تهیه کرده بود، از سوی اعضای کمیته مرکزی تأیید شود. جو سنگین و مرگباری بر جلسه حکمفرما شده بود. از چهار متهم فقط دو نفر در جلسه حضور داشتند. ریاست جلسه بر عهده لیو شائو چی بود. لیو می‌دانست که ریاست جریانی را بر عهده دارد که عاقبت گریبان خود او را نیز خواهد گرفت؛ هر چند که فعلاً کاری به کار او نداشتند. لیو برای لحظه‌ای نظم و انضباط آهنین کمونیستی‌اش را کنار گذاشت و با خشمی نامعمول، علیه مائو سخن گفت: «به ما دستور داده شده که درباره این سند بحث کنیم، اما اجازه تجدید نظر در آن را به ما نداده‌اند... آیا این دیکتاتوری نیست؟» او سپس از شهردار پنگ چن که حکم به محکومیتش داده شده بود پرسید: «آیا شکایتی نداری؟» شهردار که تا آن هنگام شجاعانه ایستاده بود جواب داد: «هیچ شکایتی ندارم.» لیو فرصت دیگری به او داد: «تو هیچ مخالفتی با این حکم نداری؟»

شهردار سرش را پایین انداخت و سکوت کرد. لیو سپس از حاضران در جلسه خواست که در صورت موافقت با احکام صادره دست‌های خود را بالا ببرند. همه، و از جمله شهردار پنگ و خود لیو شائو چی، دست‌هایشان را بالا بردند.

کمی بعد اعضای «دارودسته ضد حزبی» دستگیر و محبوس شدند. مائو یک ماه بعد در دیداری با هوشی مین، رهبر حزب کمونیست ویتنام، حرف‌هایی زد که نشانگر بدبینی و جنون سوءظن وی نسبت به همکارانش بود. او گفت که این چهار مرد محکوم «در ارتباط با ملی‌گرایان» بودند. زمانی که هوشی مین نسبت به این گفته سست و بی‌اعتبار مائو ابراز شک کرد، مائو بدون اینکه به روی خودش بیاورد، جواب داد: «البته ما هنوز به مدارک محکمی دست نیافته‌ایم، اما شدیداً ظنین هستیم.»

لین بیائو در جلسه ماه مه کمیته مرکزی به نیابت از طرف مائو حضور داشت و حاضران در جلسه را تهدید کرد. او در حالی که مُشت‌های گره کرده خود را بالا برده بود، نگاهی به حاضران انداخت و بالحنی تهدیدآمیز اعلام کرد که هر کسی مخالف مائو باشد «باید کشته شود... همه آحاد ملت خواهان مرگ چنین کسانی هستند.» لین بیائو در سخنرانی لات منشانه و تهدیدآمیز خود از رقبا و دشمنان مائو به عنوان «حرام‌زادگان» نام برد.

غیرعادی‌ترین نکته در سخنان لین بیائو در جلسه کمیته مرکزی حزب، اشارات صریح او به تلاش مخالفان برای کودتا بود. تا آن زمان نام بردن از «کودتا» جزو مُحرمات حزب و رژیم به شمار می‌رفت. مائو مخصوصاً از لین بیائو خواسته بود که در مورد خنثی شدن طرح کودتا سخن بگوید تا به این ترتیب هیچ کس هوس نکند در آینده دست به کودتایی علیه وی بزند. لین بیائو صراحتاً اعلام کرد که مائو «از سال‌ها

پیش، و به ویژه از ماه‌ها پیش، خود را آماده مقابله با کودتا کرده و تمهیدات ویژه فراوانی را برای خنثی کردن کودتا اتخاذ کرده بود.» او اضافه کرد: «صدر مائو تعدادی از سپاهیان ارتش و واحدهای کلیدی ارتش را در مواضع حساسی همچون ایستگاه‌های رادیویی، ستاد فرماندهی ارتش و پلیس مستقر کرده بود.» لین بیائو همچنین افشا کرد که مائو قضیه کودتای احتمالی را به قدری جدی گرفته بود که «برای روزهای متوالی خواب از سرش پریده بود.»

مائو به راستی اقدامات پیشگیرانه‌ای انجام داده بود تا هر تلاشی برای کودتا را در نطفه خفه کند. واحدهای نخبه ارتشی، متشکل از افسران مورد اعتماد لین بیائو به پایتخت انتقال داده شده بودند. مائو بعدها به وزیر دفاع آلبانی گفت: «ما دو لشکر را به پکن منتقل کردیم. ما حالا در پکن دارای سه لشکر پیاده نظام و یک لشکر مکانیزه هستیم که مجموعاً می‌شود چهار لشکر. ما این کارها را کرده‌ایم تا شما و همین‌طور ما با خیال راحت رفت و آمد کنیم.» گارد جاویدان هم شدیداً پاکسازی شد. از سه معاون پاکسازی شده «گارد جاویدان» یک نفر کشته شد و آن دو نفر دیگر تا سرحد مرگ پیش رفتند. تنها فرد از رهبری گارد جاویدان که جان سالم به در برد رئیس آن، وانگ دونگ شینگ^{۷۰۱}، بود. پلیس که تشکیلات دیگری بود که به سلاح و مهمات دسترسی داشت، نیز هدف پاکسازی‌های گسترده قرار گرفت. رئیس پلیس کل و رئیس پلیس پکن، هر دو دستگیر و زندانی شدند زیرا در گذشته روابط نزدیکی با لیو شائو چی داشتند. اولانهو^{۷۰۲}، رئیس مغول تبار ایالت «مغولستان چین»، نیز پاکسازی شد. این ایالت به دلیل هم‌مرز بودنش با مغولستان تحت نفوذ شوروی، اهمیت بسیار حیاتی‌ای برای مائو داشت. اولانهو در آن ماه مه سرنوشت‌ساز دستگیر و زندانی شد.

لین بیائو هم زمان با تقویت مواضع مائو، چند کار نیمه تمام شخصی داشت که باید انجام می داد. او جدای از لوئو (رئیس سابق ستاد ارتش) از مرد دیگری هم متنفر بود. این مرد، لو دینگ یی، یکی از چهار عضو «دار و دسته ضد حزبی» بود که تا قبل از محکومیتش ریاست امور رسانه های همگانی کشور را بر عهده داشت. اما نفرت لین از لو به دلایل کاملاً شخصی بود. همسر لو دینگ یی به بیماری روانی «شیزوفرنی» مبتلا بود و کینه عمیق و روان نژندانه ای از همسر لین بیائو به دل گرفته بود. او با ارسال بیش از پنجاه نامه با امضای مستعار، همسر لین بیائو را متهم به داشتن روابط جنسی با افراد مختلف کرده بود. وی از جمله مدعی شده بود که همسر لین با وانگ شی وی، رهبر مخالفان جوان درینان، روابط غیرمشروع داشته و بچه های لین حرام زاده اند و به وی تعلق ندارند. برخی از این نامه ها به آدرس فرزندان لین ارسال شده بود. این نامه ها که سرشار از توصیفات زشت و وقیحانه بودند امضاهاى مستعارى مثل «دوماها» و «مونت کریستو» را در ذیل خود داشتند. همسر لو دینگ یی به جای اینکه در بیمارستان بستری و معالجه شود، در بیست و هشتم آوریل ۱۹۶۶ دستگیر و زندانی شد. او دوازده سال بعدی زندگی خود را در زندان گذراند.

لین بیائو در یکی از جلسات کمیته مرکزی در ماه مه ۱۹۶۶ متن زیر را تکثیر کرد و آن را در اختیار تک تک اعضا گذاشت:

«من، لین بیائو، قاطعانه اعلام می کنم:

- ۱- یه چون^{۷۰۳}] همسر لین بیائو[در زمانی که با من ازدواج کرد کاملاً باکره بود و از بعد از ازدواج نیز همواره به من وفادار بوده است.
- ۲- یه چون هیچ رابطه عشقی ای با وانگ شی وی نداشت.
- ۳- فرزندانم، تایگر^{۷۰۴} و دودو^{۷۰۵}، فرزندان من و یه چون هستند.

۴- تمامی مطالب نوشته شده در آن نامه‌های ضد انقلابی [نامه‌های همسر لو دینگ‌یی] کذب محض است.»

این برای اولین بار بود که چنین متن عجیبی در جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین مطرح می‌شد. گرچه این حرکت لین بیائو مسخره به نظر می‌آمد، اما هدف ویژه‌ای را دنبال می‌کرد. لین بیائو مجبور بود از همسرش رفع اتهام کند زیرا نقش سیاسی تازه‌ای برای این زن در نظر گرفته شده بود که باید آن را اجرا می‌کرد. او موظف شده بود که نماینده شوهر قدرتمندش در بسیاری از جلسات و همایش‌های رسمی و غیر رسمی باشد. لین بیائو از شرکت در جلسات و ملاقات با آدم‌ها بیزار بود.

همسر لین بیائو بر خلاف شوهرش، معاشرتی و یکپارچه شور و انرژی بود. او در واکنش به زندگی خصوصی فاقد عشقش، همه انرژی خود را صرف امور اجتماعی و سیاسی کرده بود. وضع روحی وی در عین حال به قدری آشفته و یأس‌آور بود که دخترش، دودو، چند بار اقدام به خودکشی کرد که بار اول آن در سال ۱۹۶۴ بود. همسر لین همانند مادام مائو که اسیر سرخوردگی‌ها و نومیدی عشقی و جنسی بود، حالا فرصتی یافته بود تا از طریق شرکت در توطئه‌های سیاسی و آزار و اذیت کردن دیگران، ارضا شود و تسلی خاطری بیابد. با این حال نباید فراموش کرد که همسر لین در قیاس با مادام مائو، کمتر مهیب بود. او به عنوان دستیار شوهرش عمل می‌کرد و از جانب وی دستورات را صادر می‌کرد.

«پاکسازی بزرگ» مائو به لطف معامله‌ای که با نوچه‌اش لین بیائو انجام داد، در دستور کار قرار گرفت.

بخش چهل و هشتم: پاکسازی بزرگ

(۱۹۶۶-۱۹۶۷؛ از ۷۲ تا ۷۳ سالگی مائو)

مائو در اواخر ماه مه ۱۹۶۶ دفتر تازه‌ای را، تحت عنوان «گروه کوچک انقلاب فرهنگی» تأسیس کرد. وظیفه این دفتریاری رسانی به اجرای «پاکسازی بزرگ» بود. مادام مائو ریاست دفتر را بر عهده داشت و چن بودا منشی سابق مائو و کانگ شنگ کارشناس امور «پاکسازی» نیز وی را یاری می‌دادند. اعضای این دفتر، به اضافه لین بیائو و چوئن لای، نزدیک‌ترین حلقه در اطراف مائو بودند.

کیش پرستش شخصیت مائو در دوران حکمرانی گروه فوق، به اوج خود رسید. «روزنامه مردم» در کنار آرم روزنامه، هر روز در صفحه اول تصویری از مائو را درج می‌کرد. این روزنامه لدر هر شماره تعدادی از جملات قصار مائو را در یک ستون ثابت چاپ می‌کرد. نشان‌های مزین به چهره مائو در مقادیر انبوه، حدود ۴/۸ میلیارد عدد، تولید شدند. حدود ۱/۲ میلیارد عدد پوستر مائو و همین مقدار کتاب «آثار منتخب مائو» چاپ و منتشر شدند که تعداد آنها بسیار بیشتر از جمعیت چین بود. «کتاب کوچک سرخ» هم در تیراژهای بالا به زیر چاپ رفته و به رایگان در اختیار تک‌تک احاد کشور قرار داده شد. افراد مجبور بودند این کتاب را در هر همایش و جلسه‌ای که می‌رفتند همراه خود داشته باشند و هر روز جملاتی از آن را از حفظ کنند. مائو در ماه ژوئن بر شدت ارباب جامعه افزود. او تصمیم گرفت از دانش‌آموزان و دانشجویان به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد ترور و وحشت در سطح جامعه استفاده کند. دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها کانون‌های مناسبی برای تحقق اهداف مائو بودند. از دانش‌آموزان و دانشجویان خواسته شد که معلمان و استادان خویش را به جرم «آموزش اندیشه‌های مسموم بورژوازی» محکوم کنند. اتهام دیگر

معلم‌ان و استادان، گرفتن امتحان از شاگردانشان بود. از این به بعد، گرفتن امتحان از برنامه‌های مدارس و دانشگاه‌ها حذف شد.

«روزنامه مردم» در صفحه اول خود، و با حروف بسیار درشت، از محکومیتِ معلم‌ان و استادان حمایت کرد. گویندگانِ رادیوی دولتی نیز همین حرف‌ها را هر روز تکرار می‌کردند. بلندگوهایی که در تمامی میادین و چهارراه‌ها نصب شده بود، این حرف‌ها را با صدای بلند به گوش مردم و رهگذران فرو می‌کرد. مجموع اینها فضای ملتهب و وحشت‌زایی را به وجود آورد. معلم‌ان و مدیرانِ مدارس به عنوان نخستین قربانیان انتخاب شدند زیرا این افراد نقش اصلی را در آموزشِ فرهنگ به دانش‌آموزان بر عهده داشتند و، جدای از این، بیش از هر گروه دیگری دم دستِ جلادانِ جوانِ خویش بودند.

در ذهنِ جوانان چنین فرو کرده بودند که وظیفه آنها «مراقبت» از مائو است؛ هر چند که برای آنها روشن نکرده بودند که معلم‌هایشان از چه طریقی و چگونه قادرند به «سکاندار کبیر» آسیب بزنند. با این وجود بسیاری از جوانان به درخواستِ رژیم پرشورانه پاسخ مثبت دادند. رژیم مائو تا آن هنگام به هیچ کس اجازه شرکت در فعالیت‌های سیاسی را نداده بود. بسیاری از جوانان مایل به شرکت در فعالیت‌های سیاسی بودند اما رژیم تا قبل از آغاز «انقلاب فرهنگی» چنین اجازه‌ای را به آنها نداده و اساساً هیچ امکان و فضایی را برای این نوع فعالیت‌ها باز نکرده بود. اوضاع به نحوی بود که جوانان حتی اجازه انجامِ مباحثِ سیاسی معمولی در بین خودشان را هم نداشتند. اما حالا ظاهراً فرصتی فراهم شده بود تا جوانان قادر به مشارکت در امور سیاسی باشند. آنهایی که به مسایل سیاسی علاقمند بودند از گشایش این افق تازه بسیار خشنود و هیجان زده به نظر می‌رسیدند. جوانان شروع کردند به تشکیل دادن انواع گروه‌ها و دستجات.

در دوم ژوئن ۱۹۶۶ گروهی از دانش‌آموزان یک مدرسه راهنمایی در پکن یک روزنامه دیواری را بر دیوار نصب کردند که عنوانش این بود: «گارد‌های سرخ.» آنها از طریق این روزنامه دیواری اعلام کرده بودند که آماده مراقبت از مائو هستند. در روزنامه آنها جملاتی از این نوع مکرر به چشم می‌خورد: «مرگ بر احساسات بشری»، «ما بی‌رحم هستیم»، «ما به شما [دشمنان مائو] حمله و همگی‌تان را لگد کوب می‌کنیم.» تخم‌های نفرتی که مائو کاشته بود حالا آماده برداشت بود. مائو حالا می‌توانست شرارت و خشونت متراکم این نوجوانان مغزشویی شده را، که از شکل پذیرترین عناصر جامعه بودند، رها و جاری کند.

مائو برای کسب اطمینان از اینکه جوانان اهداف وی را اجرا خواهند کرد، دستور تعطیلی مدارس و دانشگاه‌ها را از سیزدهم ژوئن صادر کرد. او گفت: «حالا کلاس‌های درس باید تعطیل شود. باید به جوانان غذای کافی بدهیم تا برای برپایی شورش دارای انرژی لازم باشند. جوانان خواهان شورش هستند. از آنها جز شورش به پا کردن چه انتظار دیگری می‌رود؟» به این ترتیب ظرف چند روز آینده شورش‌های جوانان در سطح کشور آغاز شد. جوانان عاصی در روز هجدهم ژوئن، گروهی از استادان و کارکنان «دانشگاه پکن» را کشان کشان جلوی مردم آوردند، صورت‌هایشان را سیاه کردند، کلاه بوقی‌های مسخره‌ای بر سر آنها گذاشتند و سپس آنها را به زیر مش‌ت و لگد گرفتند. اتفاقات مشابهی در تمامی نقاط چین به وقوع پیوست. بسیاری از قربانیان دست به خودکشی زدند.

مائو از راه دور همه این حوادث را هماهنگ و رهبری می‌کرد. او از نوامبر سال قبل، به محض اینکه تصمیم گرفت «پاکسازی بزرگ» را آغاز کند، پایتخت را ترک کرده بود. پکن دیگر برای مائو امن نبود: این

شهرپراز دشمنانی بود که وی خواهان پاکسازی آنها بود و، از همه مهم‌تر، پکن فاصله چندانی با سپاهیان شوروی (مستقر در مرز جمهوری مغولستان) نداشت. مائو برای مدت بیش از هشت ماه در مناطق جنوبی چین دائماً مشغول سیر و سفر بود.

مائو در این هشت ماه تجدید قوا کرد تا برای مقابله با طوفان‌های آتی آماده باشد. او از تپه‌های ساحلی و مه گرفته «هانگجو» بالا رفت، در میهمانی‌های رقصی که دو شب در هفته برگزار می‌شد شرکت کرد و با دختران زیبا عیش و عشرت کرد. مائو در ژوئن آن سال، که بلوا و آشوب بنا به دستور وی در سراسر کشور همه گیر شده بود، اوقات آرامی را در ویلای خود در نزدیکی شائوشان (دهکده زادگاهش)

سپری کرد. او هفت سال پیش در حین دیدار قبلی‌اش از این منطقه دستور احداث این ویلا را صادر کرده بود. مائو در آن زمان، موقع شنا، تحت تاثیر زیبایی مناظر اطراف قرار گرفته و به رئیس این ایالت گفته بود: «هوم! عجب جای زیبایی. آیا تو قصد نداری یک کلبه پوشالی

برای دوران بازنشستگی‌ام در اینجا بسازی؟» رئیس ایالت یک سال بعد از دریافت دستور ضمنی مائو هنوز کار احداث «کلبه پوشالی» را

شروع نکرده بود و به همین دلیل در اوج بحران قحطی، پاکسازی شد. رئیس بعدی بلافاصله کار احداث «پروژه ۲۰۳» را که یک بنای غول‌آسای سیمانی و فولادی بود آغاز کرد. طبق روال معمول، همه

اهالی مناطق اطراف ویلا را به جای دیگری منتقل کردند. یک سکوی فرود و پرواز هلی کوپتر در جنب ویلا احداث شد و خط راه آهن

ویژه‌ای هم برایش کشیدند. ساختمان ویلا طبق معمول، ضد زلزله، ضد حمله هوایی و مجهز به انواع لرزه گیرها بود. مائو فقط یازده روز در این ویلا اقامت کرد و دیگر هرگز به آنجا بازنگشت. مائو با وجودی که در نزدیکی دهکده زادگاهش بود، حتی با یک روستایی هم ملاقات

نکرد. یک دختر کوچولوی دهاتی برای لحظه‌ای مائو را در اتومبیلش دیده و موضوع را به پدر و مادرش خبر داده بود. مأموران امنیتی بلافاصله به سراغ این خانواده رفته و به آنها گفتند: شتر دیدید ندیدید! مائو در این دوران اغلب اوقات خود را صرف مطالعه و اندیشیدن می‌کرد. او حتی شنا هم نکرد؛ هرچند که استخر آماده‌ای در کنار ویلایش وجود داشت.

مائو در پایان ماه ژوئن آماده بازگشت به پکن و آغاز مرحله بعدی «پاکسازی بزرگ» بود. او در مسیر بازگشت، توقفی در ووهان کرد و در روز شانزدهم جولای برای مدت یک ساعت در رود یانگسه شنا کرد. ده‌ها هزار نفر شاهد شنای او بودند. مائو با شنا در یانگسه، مثل یک دهه پیش، به رقبا و مخالفانش پیغام داد که وی در هفتاد و دو سالگی همچنان قیام و سر حال است و آماده شرکت در هر نبرد بزرگی است. این حرکت نمادین مائو همچنین پیامی بود به توده‌های مردم چین و مخصوصاً جوانان. بلندگوها مدام این شعار را که در بردارنده ماحصل مانور «آبی» مائو بود تکرار می‌کردند: «ما برای گذر از طوفان‌ها و موج‌های شدید، از صدر مائو پیروی می‌کنیم.»

رسانه‌های خبری حداکثر پوشش تبلیغاتی را به شنای یک ساعته مائو دادند و حتی خبر به خارج از مرزهای چین نیز رسید. مائو در هجدهم جولای به پکن بازگشت. او در رویکردی عمل‌گرایانه بلافاصله با «گروه کوچک انقلاب فرهنگی» که وظیفه اجرای امور «پاکسازی بزرگ» را بر عهده داشت، دیدار کرد. مائو هر روز با چوئن لای که مسئول امور اجرایی «پاکسازی بزرگ» بود، دیدار می‌کرد و از نزدیک بر روند حوادث نظارت داشت.

مائو به اقامتگاه قدیمی خود در پکن بازنگشت. او در عوض، به اتاق‌های جنب استخر شنای این اقامتگاه نقل مکان کرد. وی برای ده

سال آینده در همین اتاق‌ها زندگی کرد. مائوبه عشق‌شنا ساکن این اتاق‌ها نشده بود. او احتمال می‌داد که رقبا و دشمنان از غیبتِ هشت ماهه او سوءاستفاده کرده و میکروفن‌های مخفی - و چه بسا بمب - در اقامتگاهِ قدیمی‌اش کار گذاشته باشند. اقامت در اتاق‌های جنب استخر شنا در واقع یک اقدام احتیاطی بود.

در همین اتاق‌های همجوارِ استخر بود که مائو وحشتِ «اگوستِ سرخ» را طراحی و خلق کرد. هدف او ایجاد همسانی و همشکلی هر چه بیشتر ملت از طریق ترساندن آنها بود. مائو در اوّلِ اگوست طی نامه‌ای به اولین گروه از «گاردهای سرخ»، که در روزنامه‌های دیواری‌شان قسم خورده بودند «بی‌رحم» باشند و دشمنان مائو را «لگد کوب» کنند، «حمایتِ آتشین» خود را از آنها اعلام کرد. او این نامه را به ضمیمه روزنامه‌های ستیزه‌جویانه «گاردهای سرخ» به کمیته مرکزی حزب ارسال کرد و از مقامات بلندپایه رژیم خواست که قویاً از «گاردهای سرخ» حمایت کنند. مائو قصد داشت بسیاری از این مقامات را پاکسازی کند اما در زمان حاضر به وجود آنها برای گسترش فضای رعب و وحشت نیاز داشت. به این ترتیب مقامات مذکور در ایجاد فضای وحشتی مشارکت کردند که به زودی گریبان خود آنها را می‌گرفت. مقامات رژیم در پیروی از دستورالعمل‌های مائو، فرزندانِ خود را تشویق به تأسیس گروه‌های «گاردهای سرخ» کردند. این بچه‌ها نیز موضوع را به دوستان خود منتقل کردند. در نتیجه، گروه‌های مختلفِ «گاردهای سرخ» مثل قارچ از زمین سر بر آوردند. ریاست اکثریت این گروه‌ها را بچه‌های مقامات بلندمرتبه رژیم بر عهده داشتند.

اعضای «گاردهای سرخ» که از طریق پدران و دوستانِ خود پی برده بودند مائو طرفدار و مشوقِ ابراز خشونت است، بی‌درنگ راه خشونت

و بی‌رحمی را در پیش گرفتند. اولین جنایت شناخته شده «گاردهای سرخ» در روز پنجم اگوست در یکی از مدارس دخترانه پکن که مخصوص فرزندان مقامات بالای رژیم بود (در حضور دو دختر مائو) اتفاق افتاد. دخترها مدیر مدرسه را که زنی پنجاه ساله و مادر دو فرزند بود، از دفتر کارش بیرون کشیدند، با مشت و لگد به جانش افتادند و آب جوش بر سر و روی وی ریختند. دخترها سپس با کمربندهای چرمی ارتشی دارای سگک برنجی و میخ‌های کوچک فلزی، وی را به باد کتک گرفته و لت و پارش کردند. این زن بینوا کمی بعد بر اثر شدت ضربات جان سپرد. صحنه‌های مشابهی در تمامی نقاط کشور تکرار شد. رژیم عملاً به «گاردهای سرخ» حق کشتن را اعطا کرده بود. عدم جلوگیری از اقدامات خشن «گاردهای سرخ» به معنای تایید اقدامات آنها و صدور مجوز برای ادامه حرکات خشن و خونین آنها بود.

مائو برای دامن زدن به خشونت‌ها شخصاً وارد معرکه شد. او در هجدهم اگوست بر بالای دروازه میدان تیانانمن پکن ظاهر شد تا شاهد راهپیمایی صدها هزار تن از اعضای «گاردهای سرخ» باشد. مائو برای اولین بار از بعد از سال ۱۹۴۹، لباس ارتشی به تن کرده بود تا بر اهمیت مراسم اضافه کند. مطبوعات و رسانه‌های چین هم‌زمان با برپایی این مراسم برای اولین بار خبر از تأسیس «گاردهای سرخ» دادند و مردم چین و جهانیان را با این پدیده تازه آشنا کردند. یکی از دخترانی که عامل اصلی در شکنجه و مرگ مدیر مدرسه دخترانه پکن بود، طی مراسم هجدهم اگوست این «افتخار» را یافت که بازوبند مخصوص «گاردهای سرخ» را به دور بازوی مائو ببندد. گفت‌وگوی میان مائو و این دختر وسیعاً در مطبوعات دولتی چین به چاپ رسید: «صدر مائو از دختر پرسید: آیا دختر فهمیده و خوبی هستی؟ دختر

جواب داد: بله. صدر مائو گفت: خوش باش.»

سونگ بین بین^{۷۰۶} اسم خود را به «خشن باش» تغییر داد و

مدرسه‌اش هم نام «خشن سرخ» را برای خود انتخاب کرد. در پی

مراسم هجدهم اگوست خشونت‌ها و بی‌رحمی‌ها در مدارس و

دانشگاه‌های چین وسیعاً افزایش یافت. همه خشونت‌ها از پکن شروع

شد و سپس به سراسر کشور تسری یافت. «گاردهای سرخ پکن» به

گوشه و کنار کشور اعزام شدند تا نحوه شکنجه کردن قربانیان و

وادر کردن آنها به لیسیدن خون‌هایشان از روی زمین را به همتایان

خویش یاد دهند. رژیم، نوجوانان و جوانان اهل ایالت‌ها را تشویق

می‌کرد که به پکن بیایند تا از نزدیک ببینند که مائو مجوز نابودی

گسترده را به آنها داده است. مائو برای ایجاد سهولت در فرایند مذکور

دستور داد که هزینه سفر، غذا و مسکن مسافران مجانی باشد. طی

چهار ماه بعد، حدود یازده میلیون جوان و نوجوان به پکن آمدند و

مائو هفت بار دیگر در میدان تیانانمن ظاهر شد. جوانان در صفوف به

هم فشرده و انبوه، دیوانه‌وار و عنان گسیخته، فریاد می‌زدند و با این

حال به خوبی سازماندهی شده و تحت نظارت کامل بودند.

هیچ مدرسه‌ای در پهنه چین نبود که خشونت و بی‌رحمی در آن اتفاق

نیفتاده باشد. و معلمان تنها قربانیان این خشونت‌ها نبودند. مائو در

نامه خود به «گاردهای سرخ» (در تاریخ اول اگوست ۱۹۶۶) از برخی

نوجوانان مسلحی که شاگرد مدرسه‌ای‌ها را از پس زمینه

خانوادگی شان جدا کرده و فرزندان وابسته به این خانواده‌ها - موسوم

به «سیاهان» - را آزار داده بودند ستایش کرد. مائو با ابراز «حمایت

آتشین» خود از این نوجوانان مسلح، اقدامات خشن آنها را صراحتاً

تایید و پشتیبانی کرد. در همان مدرسه‌ای که مدیره‌اش در زیر

شکنجه کشته شده بود، طناب به گردن اعضای خانواده‌های

نامطلوب (سیاهان) انداختند، آنها را زیر مشت و لگد گرفتند، و

وادرشان کردند که بگویند: «ما حرام زاده ایم؛ ما مستحق مرگ هستیم.»

تمامی مدارس کشور بر اساس این نوع الگوهای ارائه شده از سوی مائو عمل می کردند. همچنین یک «فرضیه وراثتی» مسخره، اما خشن، توأم با این الگوها بود که می شد آن را در دو مصراع همقافیه زیر خلاصه کرد: «پسریک پدرِ قهرمان همیشه مرد بزرگی است؛ پدر یک پدر مرتجع چیزی جز یک حرامزاده نیست!» بسیاری از فرزندان مقاماتِ رژیم، که رهبری گاردهای سرخ را در ابتدا بر عهده داشتند، شعارهای فوق را فریاد می زدند. و کمتر کسی از آنها تصور می کرد که قربانیانِ واقعی مائو، «پدرهای قهرمان» خودِ آنها خواهند بود. مائو در این مرحله آغازین، به سهولت هر چه تمام از وجود این بچه ها به مثابه ابزاری برای ضربه زدن به بچه های دیگر استفاده کرد. رئیس ایالت سیچوان هنگامی که از پکن به خانه بازگشت به پسرش که مشغول برپایی گروهی از گاردهای سرخ بود، گفت: «انقلاب فرهنگی تداوم نبردِ کمونیست ها علیه ملی گرایان است... حالا پسران و دختران ما باید با پسران و دختران آنها [ملی گرایان] بجنگند.» این مقام بلندپایه رژیم راساً قادر به صدور چنین دستوری نبود مگر اینکه دستورِ مذکور را از مائو گرفته باشد.

مائو بعد از رعب افکنی در مدارس، گاردهای سرخش را به جانِ تمامی جامعه انداخت. اهداف وی در این مرحله شامل فرهنگ و متولیان امور فرهنگی می شد. مائو در هجدهم اگوست در کنار لین بیائو در میدان تیانانمن ظاهر شد. لین طی سخنانی گاردهای سرخ سراسر کشور را به «نابودی فرهنگ کهنه» فرا خواند. اعضای جوان گاردهای سرخ ابتدا به سراغ تابلوی فروشگاه ها و پلاک های اسامی خیابان ها رفته و با استفاده از تیشه و چکش اسامی قدیمی را محو و زایل کردند

و اسامی تازه‌ای را جانشین آنها ساختند. خشکه مقدس‌ها به روال معمول اکثر انقلاب‌ها، افراطی‌تر و متظاهرتر از پیش شدند. اعضای گاردهای سرخ به هر زن و دختری که موی بلند داشت یا دامن پوشیده و کفش پاشنه بلند به پا کرده بود حمله‌ور می‌شدند و با قیچی مو و دامن‌وی را کوتاه می‌کردند و پاشنه‌های کفشش را می‌کندند. از حالا به بعد فقط داشتن موی کوتاه و پوشیدن لباس‌های متحدالشکل (شامل پیراهن و شلوار گشاد و بد دوخت) در چند رنگ محدود، و به پا کردن کفش‌های بدون پاشنه، مجاز بود. اما مائو خواهان شدت عمل بیشتری بود. او در بیست و سوم اگوست به مسئولین امر گفت: «پکن به اندازه کافی شلوغ نیست... پکن زیادی آرام و متمدن است.» پکن در بین شهرها و مناطق کشور پیشگام بود و ایالت‌ها از روی آن الگوبرداری می‌کردند. الگوسازی‌های خشن در پکن راهی بود برای افزایش و تسری هراس و وحشت به سراسر کشور. در بعد از ظهر همان روز (بیست و سوم اگوست) گروه‌هایی از نوجوانان عضو گاردهای سرخ، که اکثرشان هم از دختران بودند، به ساختمان «کانون نویسندگان پکن» حمله‌ور شدند. در آن زمان، لباس متحدالشکل گاردهای سرخ از شلوار و پیراهن سبز رنگ به سبک ارتشی درست شده بود. هر عضو گاردهای سرخ دارای یک بازوبند سرخ رنگ بود که آن را به بازوی چپش می‌بست. «کتاب کوچک سرخ» و کمر بند چرمی دارای سگک برنجی مزین به میخ‌های آهنی کوچک نیز از جمله ملحقات ضروری هر عضو گاردهای سرخ به شمار می‌رفت. برخی از پدر و مادرها لباس‌های ارتشی سابق خود را به فرزندان خود داده بودند. به این ترتیب اعضای گاردهای سرخ با چنین شکل و شمایلی وارد محوطه «کانون نویسندگان پکن» شدند. آنها حدود بیست سی نفر از اعضای کانون را

از ساختمان بیرون کشیده و سپس آنها را زیر ضربات کمربندهای خود گرفتند. بسیاری از این نویسندگان از مشهورترین چهره‌های ادبی کشور محسوب می‌شدند. اعضای گاردهای سرخ لوح‌های چوبی بزرگ و توهین‌آمیز را با سیم به گردن نویسندگان انداخته و سپس در زیر آفتاب سوزان به ضرب و جرح آنها مشغول شدند. سپس قربانیان را به یک مبدع کونفوسیوسی، که کتابخانه بزرگ شهر پکن را در خود جا داده بود، بردند. اعضای گاردهای سرخ، با استفاده از لباس‌های اپرا و ابزار صحنه نمایش، آتش بزرگی در محوطه معبد برافروختند. سپس سی‌تن از نویسندگان سرشناس کشور را وادار کردند که در اطراف آتش زانو بزنند و بعد شروع به کتک زدن آنها کردند. ضربات کمربندهای چرمی مزین به میخ‌های آهنی واقعاً مرگبار بود. یکی از قربانیان، نویسنده ۶۹ ساله‌ای به اسم لائو شی^{۷۰۷} بود که تا پیش از این به عنوان «هنرمند خلق» از سوی رژیم ستایش شده بود. لائو شی روز بعد، خود را در دریاچه‌ای در پکن غرق کرد. محلی که قربانیان را در آن شکنجه می‌کردند و نیز خود قربانیان را با دقت بسیار انتخاب می‌کردند تا نمود و مظهری باشند از «فرهنگ کهنه». انتخاب قربانیان که همگی آدم‌های معروفی بودند، بی‌هیچ تردیدی در سطوح بالای رژیم صورت گرفته بود زیرا این افراد تا آن زمان جزو مفاخر هنری و ادبی کشور به شمار می‌رفتند. بی‌هیچ شک و تردیدی کل این حادثه از سوی مقامات بالای رژیم طراحی شده بود زیرا گروه‌های نامنظم گاردهای سرخ به تنهایی توان اجرای چنین اقدامات سازماندهی شده‌ای را نداشتند.

مائو طی روزهای بیست و یکم و بیست و دوم اگوست با صدور دستورات روشن به ارتش و پلیس شرایط لازم برای شدت‌گیری خشونت‌ها را فراهم کرد. او با لحنی بی‌سابقه به ارتش و پلیس دستور

داد: «تحت هیچ عنوان نباید علیه جوانان [گاردهای سرخ] وارد عمل شوید... و حتی حق شلیک گلوله‌های مشقی را هم ندارید.»
مائو برای افزایش هر چه بیشتر رعب و وحشت و جدی‌تر ساختن آن، اراذل و اوباش جوان را درگیر حملاتِ خشونت‌آمیز علیه قربانیان منتخب کرد. اسامی و نشانی‌های منازل قربانیان از سوی رژیم در اختیار گاردهای سرخ قرار داده شده بود. برای نمونه، رئیس ایالت سیچوان به اداره تحت امر خود دستور داد که فهرستی از اسامی و مشخصات چهره‌های شاخص فرهنگی تهیه کند. وی سپس این فهرست را در اختیار پسرش که رئیس گروهی از گاردهای سرخ بود، قرار داد. شکی نیست که انجام چنین کاری بدون دستور مائو امکان‌پذیر نبود.

شی فو-جی^{۷۰۸}، رئیس پلیس چین، در بیست و چهارم اگوست ۱۹۶۶ به مرئوسین خود دستور داد فهرست‌های دربردارنده اطلاعات مربوط به قربانی‌ها را در اختیار اعضای گاردهای سرخ بگذارند. شی فو جی در پاسخ به این پرسش که «اگر گاردهای سرخ اقدام به قتل این افراد بکنند تکلیف چیست؟» صراحتاً جواب داد: «اگر این افراد آنقدر کتک بخورند که بمیرند، این ربطی به ما ندارد... خودتان را مقید به قوانین و مقررات گذشته نکنید... اگر شما جوانانی را که اقدام به ضرب و جرح و کشتن این افراد می‌کنند دستگیر کنید، مرتکب اشتباه بزرگی خواهید شد.» رئیس پلیس چین همکاران متزلزل خود را مطمئن ساخت که «نخست وزیر چوئن لای از این رویه حمایت می‌کند.»

گاردهای سرخ به لطفِ برخورداری از این نوع مجوزها به خانه‌های مردم حمله کردند، و کتاب‌ها، تابلوهای نقاشی، صفحات گرامافون و سازهای موسیقی آنها، و اساساً هر چیزی را که نشانه‌ای از فرهنگ

داشت، نابود کردند. گاردهای سرخ، اشیای ارزشمند را «مصادره» کردند و صاحبان خانه‌ها را کتک زدند. حمله‌های خونین به خانه‌های مردم در سراسر چین فراگیر شد؛ حملاتی که «روزنامه مردم» از آنها تحت عنوان «باشکوه» یاد می‌کرد. بسیاری از کسانی که هدف حمله قرار گرفتند بر اثر شکنجه در خانه‌های خودشان کشته شدند. برخی از قربانیان را نیز به محل‌های موقتی شکنجه که در سینماها، تئاترها و ورزشگاه‌ها برپا شده بود، انتقال دادند. خیابان‌های در تسخیر گاردهای سرخ، شعله‌های ویرانگر آتش، و فریادهای قربانیان از جمله تصاویر و اصوات شب‌های تابستان ۱۹۶۶ بود.

چوئن لای فهرست کوتاهی از افراد سرشناس را که از آزار و اذیت شدن معاف شده بودند، تهیه و اعلام کرد. چوئن لای بعدها به سبب انجام این ابتکار عمل، تمجید و تکریم فراوانی شد. خیلی‌ها دچار این اشتباه شدند که چوئن لای با تهیه و انتشار فهرست «معاف‌شدگان» جان‌های بسیاری را «نجات» داد. اما این مائو بود که در سی‌ام آگوست از چوئن لای خواسته بود فهرست مذکور را تهیه کند. هدف از این کار صرفاً ایجاد سهولت در امر پاکسازی بود. و از آنجایی که چوئن لای رسماً اجرای «پاکسازی بزرگ» را بر عهده داشت لذا وظیفه تهیه و اعلام فهرست «معاف‌شدگان» نیز بر عهده وی بود. بنابراین «مداخله چوئن لای برای نجات جان انسان‌ها» ادعای کاملاً بی‌اساسی است. فهرست «معاف‌شدگان» فقط در بردارنده اسامی چند ده نفر بود. در مقابل، بنا بر آمارهای رسمی که بعدها از سوی رژیم اعلام شد، طی ماه‌های آگوست و سپتامبر ۱۹۶۶ تنها در پکن ۳۳۶۹۵ خانه هدف حمله قرار گرفته، و ۱۷۷۲ نفر بر اثر شکنجه کشته شدند.

مائو از چوئن لای خواست که در تظاهرات روز سی‌ام آگوست در میدان تیانانمن پکن خطاب به گاردهای سرخ اعلام کند: «دشمنان را با حرف و کلام محکوم کنید، نه با ابراز خشونت.» اغلب اعضای گاردهای سرخ با استناد به این جملات، دست از اقدامات خشونت‌آمیز برداشتند. برخی از قربانیان نیز با توسل به این موضع‌گیری جدید مائو و رژیم، موفق به حمایت از خویش در برابر مهاجمان شدند. اما از آنجایی که مرتکبین خشونت‌ها و جنایت‌ها مجازات نشده باقی ماندند، خشونت‌ها همچنان ادامه یافت. یکی از اهدافی که مائو در جریان حمله به خانه‌ها دنبال می‌کرد، استفاده از گاردهای سرخ به عنوان سارقین گوش به فرمانش بود. آنها چندین تَن طلا، نقره، پلاتین، جواهر، میلیون‌ها دلار اسکناس، و تعداد بی‌شماری تابلوهای نقاشی، اشیای عتیقه گرانبها، و کتاب‌های قدیمی را مصادره کردند. همه اینها به خزانه رژیم انتقال داده شد. این غارت و چپاول عمومی، توأم با نابودی گسترده خانه‌ها، باعث شد تا عملاً همه اشیای ارزشمند بخش خصوصی از دست‌ان آنها خارج شود. برخی از این غنایم به خارج صادر شدند تا از این طریق بر منابع ارزی رژیم افزوده شود.

تنها به تعداد معدودی از رهبران رژیم اجازه بهره‌مندی از این غنایم داده شد. مادام مائو یک ساعت طلای ۱۸ عیار جواهر نشان ساخت فرانسه را در ازای پرداخت فقط ۷ یوان مال خود کرد. پرداخت این مبلغ ناچیز در راستای اقدامات «فساد ستیزانه» رهبری مائوئیستی رژیم بود. مائو رهبران رژیم را موظف کرده بود که حتی هزینه چایی را که در جلسات اداری خود می‌نوشتند بپردازند. اما همین رهبران بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای از ویلاها و خدمتکاران استفاده می‌کردند و از حق انحصاری دسترسی به هواپیماها و قطارها و دیگر مزایای

چشمگیر بهره‌مند بودند. کانگ شنگ که عاشق اشیای عتیقه بود، با اعزام مأموران خویش به برخی از خانه‌های مردم لوازم و اشیای عتیقه آنها را مصادره کرده و به تملک خود درآورد. مأموران کانگ که متخصص در امر غارت بودند، ظاهر گاردهای سرخ را داشتند. خود مائو هزاران کتاب قدیمی را صاحب شد. این کتاب‌ها بعد از میکروب‌زدایی شدن توسط اشعه ماورای بنفش به کتابخانه شخصی مائو در اتاق نشیمن او منتقل شدند. در عکس‌هایی که از ملاقات‌های مائو با سران کشورهای خارجی گرفته شده، انبوهی از این کتاب‌های مصادره‌ای را می‌توان در پشت سروی مشاهده کرد. و البته ناگفته نماند که بسیاری از سران کشورهای خارجی نیز تحت تأثیر منظره این کتاب‌ها قرار گرفتند. برای مثال هنری کیسینجر^{۷۰۹} وزیر امور خارجه آمریکا بعد از ملاقات با مائو گفت: «اتاق او شبیه عزلتگاه یک پژوهشگر بود.» اما برخلاف تصور میهمانان آمریکایی مائو، اتاق نشیمن وی شباهت بیشتری به اقامتگاه هرمان گورینگ^{۷۱۰} داشت که دیوارهای آن پوشیده از آثار هنری مصادره‌شده از قربانیان رژیم نازی بود. حمله به خانه‌های مردم استفاده دیگری نیز برای رژیم داشت و آن استفاده از فضاهای مسکونی تازه بود. در آن زمان چینی‌ها با بحران مسکن روبه‌رو بودند زیرا رژیم هیچ خانه تازه‌ای برای شهروندان عادی کشور نساخته بود. حالا در پی نابودی خانواده‌ها، فضاهای مسکونی تازه‌ای در اختیار شهروندان قرار گرفته بود. رژیم، اعضای خانواده فرد قربانی را مجبور به سکونت در یکی دو اتاق کوچک می‌کرد تا به این ترتیب بخش اصلی فضای مسکونی خانه آنها نصیب همسایه‌هایشان شود. و ناگفته پیداست که همجواری این خانواده‌ها در کنار یکدیگر منجر به بروز حوادث تلخ و ناراحت‌کننده‌ای میان آنها می‌شد.

برخی از خانواده‌هایی که هدف حمله واقع شده بودند اجباراً به روستاها تبعید شدند. این پدیده در راستای خواسته قدیمی مائو بود: تبدیل کردن شهرها به مراکز صنعتی صرف. در پکن ظرف کمتر از یک ماه، از اواخر اگوست ۱۹۶۶ به بعد، بیش از ۱۰۰ هزار نفر را به روستاها تبعید کردند. یک شاهد عینی، ایستگاه بزرگ قطار در شهر پکن را به یاد می‌آورد که «پراز کودکانی بود که در کنار والدینشان منتظر رفتن به تبعیدگاه بودند. اعضای گاردهای سرخ، بچه‌ها را وادار به زانو زدن می‌کردند و سپس با کمر بند چرمی آنها را می‌زدند. برخی از اعضای گاردهای سرخ حتی کاسه آب داغ بر سر و روی بچه‌ها و والدین آنها می‌ریختند تا سوغات سفر آنها باشد. و این در حالی بود که بقیه مسافران در تلاش بودند تا جایی برای مخفی شدن بیابند.»

گاردهای سرخ در تابستان ۱۹۶۶ هر شهر و شهرکی، و حتی برخی مناطق روستایی، را تاراج کردند. «خانه» به همراه کتاب‌ها و هر چیز فرهنگی دیگری که در آن بود، مبدل به مکانی خطرناک شد. شهروندان، وحشت‌زده از هجوم گارهای سرخ به خانه‌هایشان، هر چیز «فرهنگی» ای را که در خانه داشتند نابود کردند. به این ترتیب بسیاری از کتاب‌های قدیمی و آثار ارزشمند هنری توسط خود مردم نابود شد. مائو حالا به یکی از اهداف اصلی‌اش که فرهنگ‌زدایی از خانه‌های مردم بود، دست یافته بود. او همچنین به آرزوی قدیمی خود، که پاک کردن تاریخ چین از اذهان مردم بود، جامه عمل پوشانده بود. بسیاری از بناهای تاریخی، که عینی‌ترین نشانه‌های تمدن باشکوه چینی به شمار می‌رفت و تا آن هنگام از غارت و چپاول مائو در امان مانده بود، نیز نابود شدند. تنها در شهر پکن از مجموع ۶۸۴۳ بنای تاریخی که تا سال ۱۹۵۸ همچنان پابرجا بود، ۴۹۲۲ بنا نابود شدند.

رژیم همان طور که عده معدودی از مقامات رژیم را از شکنجه و حمله «معاف» کرده بود، تعدادی از بناهای تاریخی را نیز در فهرست «معاف شدگان» از نابودی قرار داد. تعداد این بناها بسیار کم بود. مائو خواهان حفظ برخی از بناهای تاریخی مثل «دروازه تیانانمن» بود تا بر بلندای آن قرار گیرد و توده‌های مردم را وادار به ستایش از خویش کند. «شهر ممنوع» و تعداد دیگری از مکان‌های تاریخی تحت حمایت قرار گرفته و دور آنها حصار کشیده شد. به این ترتیب مردم از دسترسی به مکان‌های مذکور که تنها بقایای فرهنگ باستانی شان بود، محروم شدند. لیانگ سی چنگ^{۷۱۱}، مهم‌ترین معمار چین، نیز جان سالم به در نبرد. لیانگ همان کسی بود که مائو آرزوی خود را برای محو آثار باستانی پکن و تبدیل شدن این شهر به یک «مرکز صنعتی صرف» به او بیان کرده بود. مائو به لیانگ گفته بود دوست دارد که وقتی به افق شهر پکن نگاه می‌کند فقط دودکش‌های کارخانه‌ها را ببیند؛ تصویری که به نظر لیانگ «تحمل آن فوق‌العاده مهیب» بود. لیانگ در جریان انقلاب فرهنگی آزار و اذیت‌های بسیاری را در جلسات عمومی از سر گذراند و خانه‌اش از سوی گاردهای سرخ چپاؤل شد. مجموعه کتاب‌های قدیمی او را نابود و خانواده‌اش را مجبور به اقامت در اتاقی کوچک و محقر کردند. لیانگ سال ۱۹۷۲ بعد از تحمل چندین سال زجر و ناراحتی ناشی از بیماری‌های گوناگون درگذشت.

بر خلاف تصور عموم، ویرانی اکثر مکان‌ها و بناهای تاریخی چین نه تنها امری خودجوش و بدون برنامه نبود بلکه دقیقاً از سوی رژیم سازماندهی شده بود. تا قبل از بیست و سوم اگوست ۱۹۶۶ که مائو از گاردهای سرخ به سبب «زیادی متمدنانه» رفتار کردن آنها انتقاد کرد، هیچ اقدام ویرانگرانه‌ای علیه بناهای تاریخی انجام نشده بود.

درست در همین روز بیست و سوم آگوست، دقایقی بعد از پخش سخنان مائو بود که اولین مجسمه باستانی (مجسمه بودا) در «کاخ تابستانی» پکن به پایین کشیده و تکه تکه شد. طی روزهای بعد، زمانی که مکان‌های تاریخی مهم هدف حمله قرار می‌گرفتند، متخصصین و کارشناسان دولتی بلادرنگ در محل حضور می‌یافتند تا اشیای ارزشمند را به نمایندگی از سوی دولت مصادره کنند. باقیمانده اشیای نیز جمع‌آوری و به کارخانه‌های ذوب‌آهن یا کارخانه‌های خمیرسازی منتقل می‌شد.

گاردهای سرخ بنا به دستور مستقیم «گروه کوچک»، که ریاست آن بر عهده مائو بود، به خانه کنفوسیوس حمله کردند؛ به خانه کسی که نامش معادل با فرهنگ چینی بود. این خانه که در ایالت شاندونگ واقع شده، در حکم موزه‌ای پربار بود که طی قرون متمادی امپراتوران و هنرمندان چینی آثار هنری و نفیس فراوانی را به آن اهدا کرده بودند. گاردهای سرخ محلی دستور گرفته بودند که خانه کنفوسیوس را نابود کنند، اما آنها اندکی تعلل نشان دادند. بنابراین گاردهای سرخ پکن روانه شاندونگ شدند تا مأموریت ابلاغ شده از سوی مائو را به انجام رسانند. آنها قبل از حرکت به سوی شاندونگ، در پیمان‌نامه خویش اعلام کردند که کنفوسیوس «دشمن تاپای جان‌اندیشه‌های مائوتسه تونگ است.» و مائو حقیقتاً از کنفوسیوس متنفر بود زیرا این حکیم فرزانه معتقد بود که حاکم باید مواظب و مراقب رعایای خویش باشد. مائو همیشه می‌گفت: «کنفوسیوس یعنی انسان‌گرایی... یا به عبارت دیگر، انسان محورگرایی.» مادام مائو که عملاً رئیس پلیس شوهرش در امور فرهنگی بود، نقش مهمی در نابودی فرهنگ چینی بازی کرد. او تا زمانی که مائو زنده بود ترتیبی داد تا هیچ اقدامی در جهت احیای فرهنگ چین انجام نشود.

کتاب‌های قدیمی برای مدت یک دهه، تا زمان مرگ مائو در سال ۱۹۷۶، همچنان ممنوع‌الانتشار باقی ماندند. در این دوران فقط تعدادی از کتاب‌ها با موضوع‌های عمومی و خنثی اجازه چاپ و نشر پیدا کردند. رهنمودهای مائو با حروف درشت بر بالای تمامی صفحات کتاب‌ها چاپ می‌شد. نقاشی و موسیقی نیز تا آنجایی که استفاده تبلیغاتی داشت و از مائو ستایش می‌کرد، مجاز بود. در زمینه هنرهای نمایشی فقط به هشت نوع «الگوی نمایش انقلابی» اجازه اجرا داده شد. تولید فیلم‌های سینمایی نیز محدود به چند فیلمی شده بود که شخص مادام مائو در تولید آنها نقش داشت. چین به یک برهوت فرهنگی تبدیل شد.

جامعه و کشور در اواسط سپتامبر ۱۹۶۶ به اوج ترس و وحشت رسیده بود. مائو حالا به اندازه کافی احساس اعتماد به نفس می‌کرد که به سراغ هدف اصلی و واقعی‌اش برود: مقامات حزبی.

لین بیاو در ۱۵ سپتامبر خطاب به اعضای گاردهای سرخ که در میدان تیانانمن جمع شده بودند، گفت: «حالا باید به سوی هدف تازه‌ای تغییر جهت دهید و آنهایی را که در داخل حزب صاحب قدرت هستند و راه کاپیتالیستی را می‌پیمایند محکوم کنید.» منظور واقعی لین بیاو - و مائو - از این اقدام، حذف مقاماتی بود که طی سال‌های گذشته در برابر سیاست‌های افراطی مائو مقاومت کرده یا بی‌میلی نشان داده بودند. مائو قصد داشت از شر همه این افراد خلاص شود، و حالا فرصت مناسبی نصیبش شده بود تا این خواسته خود را در سراسر کشور محقق کند.

گروه‌های جدیدی برای انجام این کار تشکیل شدند که بعضاً خود را گاردهای سرخ می‌نامیدند اما عموماً به «شورشیان» معروف بودند زیرا علیه روسای خود دست به شورش و نافرمانی زده بودند. و این

«شورشیان» غالباً از بزرگسالان بودند. گروه‌های اولیه گاردهای سرخ که عمدتاً از نوجوانان تشکیل شده بودند، حالا به کار نمی‌آمدند زیرا این نوجوانان فرزندان همان مقاماتی بودند که مائو تصمیم به حذف آنها گرفته بود. مائو از گاردهای سرخ جوان و نوجوان برای ترساندن جامعه و مردم به طور اعم بهره برده بود. او حالا در صدد حمله به دشمنان واقعی‌اش، مقامات حزبی، بود و برای این کار به نیروهای تهاجمی مسن‌تر و کارآزموده‌تری نیاز داشت.

«شورشیان» به پشت گرمی حمایت صریح مائو، رؤسای خود را در روزنامه‌های دیواری و تظاهرات عمومی محکوم کردند. اما اگر کسی تصور می‌کرد که دیکتاتوری حزبی در پی چنین جریانی تضعیف خواهد شد، به سرعت پی می‌برد که اشتباه کرده است. رژیم جلوی افرادی را که سعی داشتند از این بلبشو استفاده کرده و به پرونده‌های محرمانه خود (که رژیم برای هر فردی تدارک دیده بود) دست یابند، گرفت. جلوی هرگونه تلاشی برای اعاده حیثیت از کسانی که طی سال‌های قبل محکوم شده بودند، نیز گرفته شد. دستورات صادره از پکن روشن ساخت که گرچه مقامات حزبی هدف حمله قرار گرفته‌اند، اما حاکمیت حزب نباید ذره‌ای سست و تضعیف شود. قربانیان و محکوم‌شدگان سابق رژیم از پیوستن به سازمان‌های «شورشیان» منع شده بودند.

مائو در ژانویه ۱۹۶۷ برای شتاب‌بخشی به سیر وقوع حوادثی که از چند ماه قبل آغاز شده بود، به «شورشیان» دستور داد: «قدرت را از روسای خود پس بگیرید.» مائو مشخص نداشت که چه مقاماتی نامطلوب هستند و چه مقاماتی مطلوب. دستور «غصب قدرت» وی کلی بود و حتی شامل مقاماتی هم می‌شد که به وی کاملاً وفادار مانده و حتی در طول دوران قحطی هم هیچ تزلزلی در وفاداری‌شان

رخ نداده بود. مائو، در واقع، به هیچ طریقی قادر نبود تمایزی بین مقامات وفادار و غیر وفادار بگذارد. بنابراین، او دستور داد که در آغاز همه مقامات از کار برکنار شوند و سپس سوابق آنها توسط مقامات جدید بررسی شود. به مردم گفته شد که حزب از آغاز بنیانگذاری رژیم کمونیستی در دست تبهکاران بوده است. یک نشانه از نفوذ ترس و وحشت به اعماق ذهن و روح مردم این بود که هیچ کس جرئت نکرد پرسش‌های واضحی مثل این را مطرح کند: «اگر این ادعا درست باشد، پس چرا حزب باید همچنان بر کشور حکم براند؟» یا «در این هفده سال گذشته که به قول شما حزب در دست تبهکاران قرار داشت، مائو کجا بود؟»

وظیفه اساسی «شورشیان»، مجازات کادرهای حزبی بود. این هدفی بود که مائو از سال‌ها پیش در پی تحقق آن بود. برخی از «شورشیان» که از رؤسای حزبی خود متنفر بودند از این فرصت برای انتقام‌گیری استفاده کردند. عده‌ای دیگر از «شورشیان» که تشنه قدرت بودند، می‌دانستند که تنها راه برای بالا رفتن آنها از سلسله مراتب رژیم، ابراز بی‌رحمی و خشونت علیه «روندگان راه کاپیتالیسم» است. اراذل و اوباش و بیماران روانی دگرازار نیز فرصتی به دست آوردند تا به جمع مذکور اضافه شوند.

استالین برای اجرای پاکسازی‌هایش از وجود «ک گ ب» که گروه برگزیده‌ای بود، استفاده کرده بود. «ک گ ب» قربانیان خود را به زندان‌ها و گولاک‌های مخفی می‌برد و آنها را به دور از انظار عمومی می‌کشت. اما مائو ترتیبی داد تا بیشتر خشونت‌ها و بی‌رحمی‌ها در برابر چشمان مردم رخ بدهد. او مرئوسین را وادار کرد که رؤسای خود را بازداشت و شکنجه کنند. ثمره چنین اقدامی افزایش قابل توجه شکنجه‌گران و آزاردهندگان بود.

یک مهندس بریتانیایی که سال ۱۹۶۷ در شهر «لان جو»^{۷۱۲} کار

می کرد شاهد حوادثی در این گوشه دورافتاده کشور بود که

بازتاب دهنده شرایط متشنج زندگی در آن دوران است: «دو شب بعد

از شرکت در یک مجلس شام رسمی که یک مقام چینی به افتخارم

ترتیب داده بود، جنازه‌ای را دیدم که از تیر چراغ برق آویزان است.

جنازه متعلق به همان مقامی بود که دو شب پیش میزبانم بود. بعداً

دو مرد را دیدم که آنها را با استفاده از بلندگوهای قوی عامدانه کر

کرده بودند تا دیگر حرف‌های ارتجاعی را نشنوند...»

وزیر معادن اولین مقام ارشدی بود که در بیست و یکم ژانویه ۱۹۶۷ در

پی شکنجه‌های گوناگون کشته شد. مائو از این وزیر متنفر بود زیرا وی

قبلاً از «جهش عظیم رو به جلو» و شخص مائو انتقاداتی کرده بود.

وزیر نگون بخت را در حالی که دو دست وی را پشت سرش پیچانده

بودند (شکنجه‌ای که چینی‌ها به آن «جت پلن» می گفتند) به جلوی

جمعیت آوردند. چند روز بعد، دوباره وزیر را به صحنه آوردند. هوا

بسیار سرد بود و وزیر بیچاره فقط یک زیر پیرهن نازک به تن داشت. او

را روی یک نیمکت خواباندند و سپس اراذل و اوباش مسلح به

چاقوهای کوچک به وی حمله ور شدند. در مرحله بعد، وزیر زخمی و

مجروح را دوره کرده و با کمربندهای چرمی به جانش افتادند.

عکاسان حکومتی از تک تک صحنه‌های شکنجه عکس گرفتند. این

عکس‌ها بعداً به رؤیت چوئن لای - و مائو - رسید.

عکس گرفتن از شکنجه افراد در دوران حاکمیت مائو امر نادری به

شمار می رفت. اما در مقطع انقلاب فرهنگی، به ویژه آنجا که پای

دشمنان شخصی مائو در میان بود، به عکاسان دستور داده شده بود

که از صحنه‌های آزار و شکنجه عکس بگیرند. روش معمول مائو این

بود که هیچ سند و مدرکی از خود برای آیندگان باقی نگذارد؛ تا چه

رسد به سند شکنجه گری اش. بنابراین تنها دلیل موافقت مائو با ثبت تصویری صحنه های شکنجه، لذت بردن خود وی از تماشای رنج و درد مخالفینش بود. دوربین های فیلمبرداری صحنه های مذکور را ثبت و ضبط می کردند، و مائو این فیلم ها را در ویلای خود تماشا می کرد. برخی از این فیلم ها نیز در تلویزیون دولتی به نمایش در می آمد. موسیقی متن این فیلم ها برگرفته از «الگوهای نمایشی» مادام مائو بود. رژیم همچنین ترتیبی داده بود تا مردم به صورت دسته جمعی این تصاویر را از طریق تلویزیون تماشا کنند (در آن روزها فقط عده معدودی دارای گیرنده های تلویزیونی بودند).

مائو از نزدیک در جریان انواع شکنجه‌ها و مصیبت‌هایی بود که در حق همکاران و مرئوسین سابقش اعمال می‌شد. جی دنگ کوای^{۷۱۳}، معاون نخست وزیر چین، بعدها اذعان کرد که مائو نزد ملتزمین رکاب خویش ادای شکنجه شدگان را در می‌آورد و حالت شکنجه «جت پلن» را تقلید می‌کرد. مائو زمانی که جی دنگ کوای از مشاهدات خود در مورد شکنجه‌ها با وی سخن می‌گفت، از ته دل می‌خندید.

نهایتاً میلیون‌ها تن از مقامات رژیم، بعد از تحمل دو یا سه سال رنج و مصیبت، از کار برکنار و به اردوگاه‌های کار اجباری - که عنوان غلط‌انداز «مدارس تعلیم کادرهای هفتم ماه مه» را برپیشانی خود داشتند - تبعید شدند. این اردوگاه‌ها همچنین متولیان امور فرهنگی (نویسندگان، هنرمندان، پژوهشگران و خبرنگاران) را در خود جا دادند. این‌ها افرادی بودند که در نظم نوین مائو زاید به شمار می‌رفتند.

کسانی که جانشین مقامات معزول شدند عمدتاً از ارتشیان بودند. مائو در ژانویه ۱۹۶۷ به ارتشیان دستور داد که منصب‌های خالی را در تمامی نهادها و ادارات کشور پر کنند. مجموعاً ۲/۸ میلیون نفر از کارکنان ارتش، طی چند سال آینده، منصب‌های کشوری را اشغال کردند. حدود ۵۰ هزار تن از این افراد منصب‌هایی را از آن خود ساختند که در رده‌های متوسط و بالای رژیم رده‌بندی می‌شد. این مقامات جدید فاقد تجربه کار در امور غیرنظامی بودند، بنابراین به آنها اجازه داده شد که از وجود «شورشیان» و برخی کادرهای قدیمی که دارای تجربه و مهارت بودند، استفاده کنند. اما همان‌طور که ذکر شد ارتش تأمین‌کننده اصلی مقامات و مدیران اجرایی کشور بود. نتیجه چنین امری تضعیف قوای دفاعی کشور بود زیرا ارتش عملاً

مدیران باتجربه خود را از دست داد. زمانی که یکی از واحدهای ارتشی از ساحل مقابل جزیره تایوان برچیده شد، فرمانده این واحد نزد چوئن لای رفت و پرسید اگر جنگی رخ دهد تکلیف چیست. چوئن لای جواب داد: «مطمئن باش ظرف ده سال آینده هیچ جنگی رخ نخواهد داد.» مائو معتقد بود که جیانگ کای شک قصد حمله به چین را ندارد.

مائو در ماه مارس ۱۹۶۷ بعد از برکناری مقامات سابق و انتصاب مقامات تازه، به دانش‌آموزان و دانشجویان دستور داد که به سر کلاس‌هایشان باز گردند. بچه‌ها به سر کلاس‌ها بازگشتند اما آنها تا مدت‌ها منتظر و بیکار بودند زیرا همه کتاب‌های درسی منسوخ اعلام شده و روش‌های درسی سابق و نیز همه معلمان و استادان محکوم و کنار گذاشته شده بودند. همه سر در گم بودند و هرج و مرج غریبی بر مدارس و دانشگاه‌ها حکمفرما بود. اوضاع تحصیل تا زمانی که مائو زنده بود (یعنی تا ده سال بعد) هرگز به حال عادی برنگشت.

امور اقتصادی جامعه در مجموع به همان روال همیشگی ادامه داشت. تنها مورد استثنایی وجود برخی بی‌نظمی‌هایی بود که به واسطه تغییر مقامات رخ داده بود. مردم مثل سابق سر کارهایشان می‌رفتند و فروشگاه‌ها و بانک‌ها باز بود. بیمارستان‌ها، کارخانه‌ها، معادن، ادارات پست و امور حمل و نقل نیز، جز برخی اختلال‌های جزئی، به روال معمول کار می‌کردند. «برنامه ابرقدرتی» مائو نه تنها زمین گیر نشد (بر خلاف تصور عموم) بلکه در صدر اولویت‌های انقلاب فرهنگی قرار گرفت و بودجه بیشتری صرف تحقق آن شد. کشاورزی هم به همان بدی دوران گذشته بود.

آنچه که تغییر کرد، جدا از تغییر رؤسا و مقامات، نحوه گذران اوقات فراغت مردم بود. اوقات فراغت مردم در پی انقلاب فرهنگی عملاً از

بین رفت. جای اوقات فراغت را جلسات مغزشویی و اعصاب خرد کن روزانه‌ای گرفت که در آنها مقالات «روزنامه مردم» و سخنرانی‌های مائو مکرر در مکرر بازخوانی می‌شد. مردم مجبور به شرکت در جلسات محکومیت «روندگان راه کاپیتالیسم» و دیگر «دشمنان» بودند. ابراز خشونت در ملأ عام به بخش جدایی‌ناپذیر زندگی روزمره مردم تبدیل شده بود. هر نهاد و سازمان و اداره‌ای دارای زندانی اختصاصی بود که در آن قربانیان شکنجه و بعضاً کشته می‌شدند. رژیم مجال هرگونه استراحتی را از مردم گرفته بود. عملاً هیچ کتابی برای مطالعه وجود نداشت و از مجله و فیلم و تئاتر و اپرا هم هیچ خبری نبود. رادیو حتی از پخش موسیقی معمولی هم خودداری می‌کرد. تنها نوع سرگرمی مجاز، محصولات تولیدی «گروه‌های تبلیغ اندیشه‌های مائو» بود. این گروه‌ها جُمَلاتِ قصارِ مائو را در همراهی با موسیقی ناهنجار و رقصندگان که نظامی وار می‌رقصیدند و کتاب‌های سرخ کوچک مائو را بالای سر خود تکان می‌دادند، می‌خواندند. حتی اجرای هشت نوع نمایش انقلابی مادام مائو هم برای مدتی ممنوع شد زیرا اجرای آنها به نظارت و سانسور بیشتری نیاز داشت.

یکی از وظایف مدیران جدید بررسی سوابق کارکنان سابق بود. آنها باید مشخص می‌کردند که آیا کارکنان سابق رژیم طی دوره خدمتشان در برابر دستورات مائو مقاومت کرده بودند یا نه. برای هر یک از میلیون‌ها صاحب مقام سابق یک «گروه بررسی پرونده» تشکیل شد تا همه سوابق فرد را دقیقاً زیرورو کند. در رأس همه این گروه‌ها، «گروه پرونده ویژه مرکزی» به ریاست چوئن لای و معاونت کانگ شنگ قرار داشت. این گروه موظف بود سوابق کسانی را که از سوی مائو عهده دار مناصب عالی می‌شدند، بررسی کند. آنچه که

بیش از همه برای مائو اهمیت داشت، نوع ارتباط منصوبین جدید با مارشال هولانگ در دوران گذشته بود. مائو می خواست مطمئن شود که مقامات جدید رژیمش در هیچ طرح و توطئه‌ای برای براندازی او شرکت نکرده‌اند. مائو مخصوصاً حساسیت زیادی به قضیه مارشال هونشان می داد. این مارشال همان کسی بود که از بد حادثه سخنان وزیر دفاع شوروی در مورد سرنگونی مائو را شنیده بود. تمامی مرئوسین مارشال هواز کاربرکنار شده و خود وی نیز محکوم به مرگ شد.

«گروه پرونده ویژه مرکزی» قدرت این را داشت که افراد را دستگیر، بازجویی و شکنجه کند. این گروه حتی نوع و شدت مجازات‌ها را تعیین یا توصیه می کرد. چوئن لای، به عنوان رئیس گروه، پای بسیاری از برگه‌های بازداشت و احکام مجازات مرگ را امضا کرد. مائو در زمانی که مظنونین و قربانیان در شکنجه گاه‌ها تحت بازجویی قرار داشتند و همکاران قدیمی وی در رنج و بلای بی سابقه‌ای دست و پا می زدند، بر سکوه‌های رقص شلنگ تخته می انداخت. مجالس رقص همچنان در اقامتگاه مائو در پکن برپا بود. هر هفته دختران زیبا به مجالس رقص صدر مائو فراخوانده می شدند تا وی از میان آنها هم خوابگانی را انتخاب کند. مائو معمولاً با ترانه معروف «اژدهای شهوت پرست با ققنوس لاس می زند» می رقصید؛ ترانه‌ای که رژیم خودش آن را «مستهجن» نامیده و اجرایش را از مدت‌ها پیش ممنوع کرده بود. هر روز که می گذشت تعداد بیشتری از همکاران مائو از روی سکوی رقص ناپدید می شدند. ناپدید شدگان یا جزو پاکسازی شدگان بودند یا دیگر حال و حوصله رقصیدن نداشتند. نهایتاً مائو تنها عضو باقیمانده از رهبری حزب و رژیم بود که همچنان بر سکوی رقص پایکوبی می کرد.

مقامات رژیم تقریباً بدون هیچ مقاومتی به مائو تسلیم شدند. تنها مورد استثنایی در فوریه ۱۹۶۷ رخ داد. در این زمان برخی از اعضای کمیته مرکزی که از پاکسازی‌ها جان سالم به در برده بودند، دست به اعتراض زدند. آنها معتقد بودند که رژیم در حق همکاران سابقشان ظلم و ستم روا داشته است. تان جن - لین^{۷۱۴}، دنباله‌روی قدیمی مائو که مسئول امور کشاورزی در دوران قحطی بود و کاملاً از دستورات مائوپرووی کرده بود، بر سر «گروه کوچک انقلاب فرهنگی» فریاد زد: «هدف شما خلاص شدن از شر همه کارکنان قدیمی حزب است... این افراد که برای چندین دهه در خدمت انقلاب بودند، چیزی جز خانواده‌های متلاشی شده و مرگ نصیبشان نشد. این بی‌رحمانه‌ترین نبرد در تاریخ حزب است؛ و بدتر از هر زمان دیگری در گذشته.» تان جن لین روز بعد طی نامه‌ای به لین بیائو نوشت: «من دیگر کاملاً جان به لب شده‌ام... حاضرم بمیرم تا جلوی آنها گرفته شود.» وزیر امور خارجه وقت نیز انقلاب فرهنگی را «یک شکنجه‌گاه بزرگ» لقب داد. اما این نخبگانِ جان به در برده یا از پیروانِ کهنه کار مائو بودند یا از زمره کسانی که مائو آنها را خرد و خمیر کرده بود. آنها در مواجهه با خشم و غضبِ مائو مجبور به عقب‌نشینی و سکوت شدند. مائو با بهره‌مندی از همکاری لین بیائو و چوئن لای، همکاران خود را آزار و شکنجه داد. او پس از اطمینان یافتن از اینکه آنها را به اندازه کافی ترسانده، شاخه زیتون را به طرفشان دراز کرد. به این ترتیب این مقاومت نیم بند نیز به راحتی سرکوب شد.

اما سرتیب کایی تای جن^{۷۱۵}، برخلاف اعضای کمیته مرکزی حزب کسی نبود که به این راحتی‌ها مرعوب و منکوب شود. او چنان شجاعتی داشت که حتی اقدام به تشکیل یک نیروی چریکی کرد. سرتیب کای در صدد آن بود که به شیوه خودِ مائو با وی بجنگد، اما

وی را دستگیر و تیرباران کردند. سرتیپ کای بلند مرتبه‌ترین مقام نظامی چینی بود که در جریان «پاکسازی بزرگ» اعدام شد. او کمی قبل از اینکه بدنش آماج گلوله‌های جوخه تیرباران قرار بگیرد همبندان خود را به ادامه مبارزه تشویق کرده بود.

مردم عادی نیز در برابر زور و ستم رژیم مائو بعضاً دست به اعمال قهرمانانه زدند. یکی از شاخص‌ترین این افراد زن جوان ۱۹ ساله‌ای به اسم وانگ رونگ فن^{۷۱۶} بود که در رشته زبان آلمانی دانشگاه پکن درس می‌خواند. این زن شجاع در پی شرکت در یک تظاهرات دولتی در هجدهم اگوست در میدان تیانانمن، به این نتیجه رسید که «این تظاهرات دقیقاً مثل تظاهرات‌های دوران هیتلر بود.» وانگ در نامه‌ای خطاب به مائو پرسش‌های تندی را مطرح کرد: «چه کار داری می‌کنی؟ چین را داری به کجا می‌بری؟ انقلاب فرهنگی یک جنبش توده‌ای نیست. مردی با تفنگ بالای سر مردم ایستاده و دارد آنها را وادار به هر کاری می‌کند. من استعفای خود را از اتحادیه جوانان کمونیست اعلام می‌کنم...»

وانگ نامه‌ای به زبان آلمانی نوشت، آن را در جیب خود گذاشت و با چهار بطری حاوی مایع حشره کش به نزدیکی سفارت شوروی در پکن رفت و سپس جلوی در سفارت هر چهار بطری را سر کشید. وانگ امیدوار بود که مأموران سفارت جنازه او را به داخل سفارتخانه ببرند و نامه اعتراضی را در جیبش پیدا و آن را در سراسر جهان منتشر کنند. اما در عوض، نیروهای پلیس از راه رسیدند و وانگ بیهوش را به بیمارستان پلیس منتقل کردند. وانگ به حبس ابد محکوم شد.

زندانبانان برای چند ماه متوالی به دستان وانگ از پشت دستبند زده بودند. غذا خوردن در چنین حالتی بسیار دشوار بود. وانگ برای نزدیک کردن دهانش به ظرف غذا مجبور بود روی کف سلول چهار

دست و پا راه برود. زندانبانان عاقبت پس از چند ماه تصمیم گرفتند دستبند و انگ را باز کنند اما از آنجایی که قفل دستبند به دلیل زنگ زدگی باز نمی شد به ارّه آهنی متوسل شدند. این زن جوانِ شجاع، از زندان - و از خشم مائو - جان سالم به در برد. او هرگز اجازه نداد که سختی های زندان سبب تضعیف روحیه اش شود.

بخش چهل و نهم: انتقام تلخ

(۱۹۶۶-۱۹۷۴؛ از ۷۲ تا ۸۰ سالگی)

مائو در اگوست ۱۹۶۶ لیو شائو چی را به زیر کشید. او در روز ۵ اگوست بعد از پایان جلسه دیدار لیو با نمایندگان از کشور آفریقایی زامبیا، از چوئن لای خواست به لیو تلفن کرده و از او بخواهد تا اطلاع ثانوی از ملاقات با خارجی ها و حضور در انظار عمومی خودداری کند. مائو در همین روز متن سخنان تندى را نوشت که قرار بود دو روز بعد در جلسه کمیته مرکزی حزب علیه لیو ایراد کند. وی در روز هفتم اگوست شخصاً این سخنرانی را در حضور لیو ایراد کرد. به این ترتیب مقامات بالای حزب و رژیم از سقوط لیو مطلع شدند (هر چند که توده های مردم تا اطلاع ثانوی بی اطلاع نگه داشته شدند). مائو یک روز قبل، یعنی در ششم اگوست، از لین بیائو خواسته بود به پکن بیاید تا در صورت بروز هر گونه مقاومت مهار ناشدنی ای، به طرفداری از وی (مائو) وارد صحنه شود. لین بیائو متعاقباً جانشین لیو شد و لقب مرد شماره ۲ مائو را از آن خود ساخت.

مائو حالا می توانست آزار و اذیت مردی را که بیشترین نفرت را از وی به دل داشت شروع کند. او ابتدا به سراغ وانگ گوئانگ - مئی^{۷۱۷}، همسر لیو شائو چی، رفت. مائو که می دانست این زن و شوهر به شدت یکدیگر را دوست دارند، شروع به آزار دادن گوئانگ مئی کرد تا از این طریق به لیو صدمه بزند.

گوئانگ مئی در خانواده ای دنیا دیده و متشخص، متولد و بزرگ شده بود: پدرش وزیر و دیپلمات بود و مادرش در عرصه امور فرهنگی و آموزشی چهره خوش نامی محسوب می شد. گوئانگ مئی فارغ التحصیل رشته فیزیک از دانشگاه میسیونری آمریکایی بود. او سال ۱۹۴۶ از سوی دانشگاه میشیگان برای ادامه تحقیق و پژوهش به

آمریکا دعوت شده بود. اما گوئانگ مئی تحت تأثیر اندیشه‌های انقلابی مادرش تصمیم گرفت در چین بماند و به حزب کمونیست چین ملحق شود. لیو شائو چی در همین زمان با گوئانگ مئی زیبا و خوش لباس آشنا شد. لیو نیز مرد خوش تیپ و عاشق پیشه‌ای بود که برخلاف اکثر رهبران حزب، راه و رسم دلبری از زنان زیبا را خوب بلد بود. لیو و گوئانگ مئی بعد از آشنایی در جلسات رقص در پایگاه‌های سرخ طی دوران جنگ‌های داخلی، سال ۱۹۴۸ با یکدیگر ازدواج کردند. هر دوی آنها از این ازدواج بسیار شاد و خشنود بودند. خوشحالی لیو بیشتر بود زیرا وی عاقبت بعد از تحمل چند رابطه زناشویی بی سرانجام (ملی گرایان همسر قبلی لیو را اعدام کرده بودند)، یار واقعی زندگی‌اش را یافته بود.

گوئانگ مئی بعد از برگزاری «کنفرانس هفت هزار» در ژانویه ۱۹۶۲، که طی آن مشخص شد مائو در پی ساقط کردن لیو است، شوهر خود را تشویق به ایستادگی در برابر مائو کرد. این توصیه گوئانگ مئی در تضاد آشکار با شیوه رفتار اکثر همسران مقامات بالای حزبی بود که شوهران خود را معمولاً به پیروی از مائو توصیه می‌کردند. گوئانگ مئی طی سال‌های بعد به شوهرش کمک کرد تا مواضع سیاسی خود را مستحکم کند. لیو شائو چی در ژوئن ۱۹۶۶ که مائو مشغول برانگیختن خشونت در مدارس و دانشگاه‌ها بود، آخرین تلاش خود را کرد تا خشونت‌ها را مهار کند. او به همین منظور چندین «گروه کاری» را مأمور رسیدگی به آشوب‌های «گاردهای سرخ» کرد. گوئانگ مئی نیز ریاست یکی از همین گروه‌ها را که مأمور رسیدگی به آشوب در «دانشگاه چینگ هوا» ی پکن شده بود، بر عهده داشت. گوئانگ مئی در محوطه دانشگاه با ستیزه‌جوی جوانی به اسم کوای دافو^{۷۱۸} روبه‌رو شد. این جوان بیست ساله از آغاز دوران نوجوانی به

دلیل تحریک حس عدالت خواهانه‌اش، به سیاست علاقمند شده بود. او در سیزده سالگی در حین دوران قحطی شاهد رفتار نامناسب مأموران دولتی با اهالی دهکده‌اش بود و در همین ارتباط هم نامه‌ای به مائو نوشته بود. اما کوای دافو در تابستان ۱۹۶۶ سودای دیگری در سر داشت. رسانه‌های همگانی کشور شعار می‌دادند که انقلاب فرهنگی چیزی نیست جز «نبرد برای کسب قدرت». کوای دافو تشنه قدرت تصمیم گرفت از این اوضاع و احوال به نفع خودش استفاده کند. او با برپایی حرکت‌های آشوب طلبانه سعی کرد از «گروه کاری» به ریاست گوئانگ مئی سلب اختیار کند. اما «گروه کاری» با توجه به اختیاراتی که از لیو گرفته بود دستور داد که کوای دافو در خوابگاه دانشگاه بازداشت شود. این بازداشت هیجده روز به طول انجامید.

کوای در نیمه‌های شب اول آگوست از صدای ترمز اتومبیل‌ها از خواب بلند شد. میهمان ناخوانده او کسی نبود جز چوئن لای، نخست‌وزیر جمهوری خلق چین. کوای به قدری مات و مبهوت شده بود که نحوه نشستن بر روی مبل را از یاد برده بود. چوئن لای پس از آرام کردن کوای به وی گفت که از طرف مائو به دیدنش آمده است. او سپس شروع کرد به طرح پرسش‌هایی درباره «گروه کاری» و نقش همسر لیو در این گروه. چوئن لای با وجودی که یک تندنویس را همراه خودش آورده بود، اما شخصاً از گفته‌های کوای یادداشت‌برداری می‌کرد. این جلسه سه ساعته در ساعت ۵ صبح پایان یافت. چوئن لای از کوای دعوت کرد که عصر همان روز برای دیدن وی به «سالن بزرگ خلق» بیاید. کوای این دعوت را پذیرفت و آنها روز بعد، برای سه ساعت دیگر در سالن خلق با هم گفت‌وگو کردند. مائو از گلایه‌ها و شکایت‌های کوای برای ضربه‌زدن به لیو و همسرش استفاده کرد.

از این مرحله به بعد، کوای مبدل به عاملِ اجرایی مائو در حمله به لیو و همسرش شد.

کوای در بیست و پنجم دسامبر، در آستانه هفتاد و سومین سالگرد تولد مائو، بنا به دستور «گروه کوچک انقلاب فرهنگی»، اقدام به برپایی یک تظاهرات دانشجویی ۵ هزار نفره در شهر پکن کرد. تظاهرکنندگان با استفاده از بلندگوهای پر قدرت شعار می دادند: «مرگ بر لیو شائو چی!» این تظاهرات غیرعادی اقدامی بود جهت مهیا ساختن مردم برای پذیرش خبر سرنگونی رئیس جمهور. با وجودی که خبر هنوز به طور رسمی در رسانه ها منتشر نشده بود، اما مردم از طریق این تظاهرات از خبر سقوط قریب الوقوع لیو مطلع شدند. «تظاهرات» کوای همچنین به مائو امکان داد که سقوط لیو را به مثابه خواسته مردم جلوه دهد.

لیو و همسرش از این لحظه به بعد رنج ها و شکنجه های بی شماری را تحمل کردند. مائو در سپیده دمانِ اولین روز سال ۱۹۶۷، عده ای را به داخلِ منزل لیوها فرستاد تا در و دیوار خانه آنها را پر از شعارهای توهین آمیز کنند. این، ظاهراً «هدیه» سال نوی صدر مائو به همکار قدیمی اش بود. مزاحمت های بعدی نیز، همگی تحت هدایت و راهنمایی مائو، صورت گرفت؛ البته به جز یک مورد.

این تنها مزاحمتِ خود جوش در ششم ژانویه ۱۹۶۷ رخ داد. در این روز، گروه کوای پی بردند که پینگ - پینگ، دختر نوجوان لیو، بر اثر تصادف با اتومبیل مجروح و به بیمارستان منتقل شده است. کوای و گروهش بلادرنگ به بیمارستان هجوم برده و دختر لیو را عملاً به گروگان گرفتند. آنها سپس به گوئانگ مئی، مادر پینگ - پینگ، تلفن کرده و به وی گفتند که دخترش در بیمارستان است و پزشکان برای قطع پای او به مجوز وی نیاز دارند. لیو و همسرش شتابان خود را به

بیمارستان رساندند. حضور لئو در بیمارستان باعث شد تا برنامه کوای و «شورشیان» تحت امرش، دچار آشفتگی شود. کوای بعدها در این باره گفت:

«دانشجویان هرگز تصور نمی کردند که لئو شائو چی هم به بیمارستان بیاید، و به همین دلیل آنها همگی از دیدن او دچار ترس شدند. آنها می دانستند که قادر به آسیب رسانی به لئو شائو چی نیستند... مرکز هیچ دستورالعملی [در مورد نحوه برخورد با شخص لئو] نداده بود. ما جرئت نداشتیم که نسنجیده عمل کنیم... ما با این نوع مرگ بر گفتن ها در عالم سیاست آشنا بودیم و می دانستیم که فردا ممکن است این مرگ برها تبدیل شود به زنده باد بر... ما بدون داشتن دستورالعمل روشن و صریح مرکز قادر به انجام هیچ کاری نبودیم، چون ممکن بود بعداً همه کاسه کوزه ها را بر سر ما بشکنند. بنابراین همکارانم از لئو خواستند که بیمارستان را ترک کند، و بعد ما همسرش را نگه داشتیم.»

این یک اعتراف آزادانه و گویا درباره نحوه کار واقعی «شورشیان» است. آنها صرفاً ابزاری در دست رژیم بودند؛ مشتی آدم ترسو که بدون اجازه اربابان خود جرئت انجام هیچ کاری را نداشتند.

از آنجایی که حادثه مذکور از قبل برنامه ریزی نشده بود، سربازان چند دقیقه بعد به بیمارستان حمله کردند. دانشجویان بلافاصله شروع کردند به شعار دادن علیه گوئانگ مئی. در همین زمان کوای به پای تلفن خواسته شد. او ادامه ماجرا را اینگونه شرح می دهد:

موقعی که صدای پشت خط را شنیدم، وحشت کردم. او چوئن لای بود که به من می گفت: «وانگ گوئانگ مئی را آزاد کنید؛ نه کتکش بزنید، نه تحقیرش کنید. آیا فهمیدی چه گفتم؟» در جواب گفتم: «بله فهمیدم»... او گوشی را گذاشت. کمتر از یک دقیقه بعد تلفن

دیگری داشتم. این یکی جیانگ چینگ [مادام مائو] بود، او به من گفت: «تو وانگ گوئانگ مئی را گرفته‌ای؛ برای چی این کار را کردی؟ آیا تو مسخره‌اش را درآورده‌ای؟ او را کتک زن، و تحقیرش هم نکن.» او عیناً همان کلمات چوئن لای را تکرار کرد و بعد گفت: «نخست‌وزیر نگران است، و از من خواسته که به تو تلفن کنم. به محض پایان یافتن مراسم شعاردهی علیه وانگ گوئانگ مئی او را رها کن که به خانه‌اش برگردد.»

به این ترتیب تنها حرکت خود جوش «شورشیان» علیه لیو و همسرش پایان پذیرفت. دستور چوئن لای در خصوص آزاد کردن گوئانگ مئی از سرمهربانی نبود. اقدام کوای خودسرانه، و جلوتر از جدول زمانی مائو، بود.

مائو در گام بعدی، در نیمه‌های شب سیزدهم ژانویه لیو را به «سوئیت ۱۱۸» در «سالن بزرگ خلق» فرا خواند تا دیدار رو در رویی با وی داشته باشد. مائو با گفتن این جمله به لیو روشن ساخت که از همه بلاهایی که بر سرش رفته باخبر است: «پاهای دخترت چطور است؟ حالش خوب است؟» او سپس به لیو توصیه کرد که «چند تا کتاب» بخواند. در عناوین این کتاب‌ها که مائو مدعی بود توسط هایدگر^{۷۱۹} و دیدرو^{۷۲۰} نوشته شده‌اند، کلمه «مکانیکی» به گوش لیو رسید. مائو از این طریق قصد داشت لیو را به کاستن از لجاجت توصیه کند. پیام مائو روشن بود. او خواهان این بود که لیو سر تعظیم در برابر

خواسته‌هایش فرود آورد. اما لیو نه تنها خود را خوار و ذلیل نکرد بلکه پیشنهادی را که بارها تکرار کرده بود، بار دیگر تکرار کرد: «من آمادهم استعفا بدهم و برای کار بدنی به روستا بروم.» او از مائو خواست انقلاب فرهنگی را متوقف و فقط وی را مجازات کند و به هیچ کس دیگری آسیب نزنند. مائو پاسخ روشنی نداد. او صرفاً از لیو خواست

مواظب سلامتی‌اش باشد. این آخرین بدرقه مائو از همکار سی ساله‌اش بود؛ بدرقه‌ای به سوی یک مرگِ تدریجی رنج‌بار.

تلفن‌های منزل لیو را چند روز بعد از آخرین دیدارش با مائو قطع کردند. حالا بازداشت خانگی او کامل و تمام عیار بود. دیوارهای خانه لیو همچنان پر از شعارهای توهین‌آمیز بود. مائو در اوّل آوریل با انتشار مقاله‌ای در «روزنامه مردم» رسماً پاکسازی لیو شائو چی را اعلام و وی را به عنوان «بزرگ‌ترین رونده راه کاپیتالیسم» محکوم کرد. کوای بعد از درج این مقاله، یک تظاهرات ۳۰۰ هزار نفری برای تحقیر و تنبیه عمومی گوئانگ مئی به راه انداخت. چوئن لای و کوای از مدتی قبل تمامی جزئیات تظاهرات را با یکدیگر هماهنگ کرده بودند. در طی برگزاری تظاهرات نیز دفتر چوئن لای در ارتباط دائم و مستقیم با گروه کوای بود. مادام مائو نیز وارد معرکه شده و به اطلاع کوای رساند: «وانگ گوئانگ مئی موقعی که در اندونزی بود آبروی همه چینی‌ها را برد؛ او حتی گردن‌بند به گردنش انداخته بود!» مادام مائو همچنین گوئانگ مئی را متهم کرد که با پوشیدن لباس‌های سنتی چین «مثل فاحشه‌ها جلوی سوکارنو ظاهر شده بود.» مادام مائو به کوای گفت: «تو باید این لباس‌ها و گردن‌بند‌ها را پیدا کنی و به طرز مسخره‌ای بر او بپوشانی و جلوی مردم رسوایش کنی.» مادام مائو از دیرباز به گوئانگ مئی حسادت می‌کرد زیرا وی به عنوان همسر رئیس‌جمهور به سفرهای خارجی می‌رفت و لباس‌های فاخر و زیبا می‌پوشید. مادام مائو که از اقامت دائمی و اجباری‌اش در چین و از پوشیدن آن لباس‌های متحدالشکل دلخور بود حالا فرصتی برای عقده‌گشایی نصیبش شده بود.

کوای می‌گوید: «مادام مائو صراحتاً به من گفت وانگ گوئانگ مئی را تحقیر کنم... ما هر جور که دوست داشتیم می‌توانستیم او را تحقیر

کنیم.» به این ترتیب چند لباسِ زُمختِ سنتی چینی را بر تن گوئانگ مئی کردند و رشته‌ای از چوب‌های پینگ پونگ را به نشانه گردنبندهای مرواریدی که وی قبلاً استفاده می‌کرد، به گردنش آویختند. او را در چنین حالت زشت و مسخره‌ای جلوی جمعیت آوردند تا تحقیرش کنند. فیلم‌برداران از تمامی ماجرا فیلم‌برداری کردند. هیچ شکی نیست که این فیلم‌ها اختصاصاً برای تماشای مائو گرفته می‌شد.

اما مائو موفق به شکستنِ روحیه گوئانگ مئی نشد. او در حین بازجویی‌هایی که قبل از تظاهرات عمومی انجام شد، شجاعت فوق‌العاده‌ای از خود نشان داد و با نوعی فصاحت و حاضرجوابی از شوهرش دفاع کرد. کمی قبل از اینکه گوئانگ مئی را به روی صحنه تظاهرات عمومی ببرند تا با مشت‌های گره کرده مردم و فریادهای خونخواهانه آنها مواجه شود، بازجویانش از وی پرسیدند: «آیا نمی‌ترسی؟» پاسخ کوتاه و آرام گوئانگ مئی همه آنها را تحت تأثیر قرار داد: «نه، اصلاً نمی‌ترسم.»

کوای چند دهه بعد با لحنی ستایش‌آمیز از گوئانگ مئی سخن گفت: «او خیلی قوی بود... او محکم ایستاده بود. وقتی به وی گفتیم سرش را خم کند حاضر به این کار نشد. دانشجویان همگی با تمام قوا به طرف او حمله کردند. او به زمین خورد، اما بلافاصله بلند شد و راست ایستاد. وانگ گوئانگ مئی نمی‌خواست مرعوب شود. او پراز نفرت و اعتراض علیه مائوتسه تونگ بود، اما نمی‌توانست اینها را صراحتاً ابراز کند.»

گوئانگ مئی بعداً نامه اعتراض‌آمیزی به مائو نوشت. لیو شائو چی هم چندین نامه اعتراضی به مائو نوشت. جواب مائو اضافه کردنِ بر شدتِ مجازاتِ وی بود. مائو در روز سیزدهم جولای پکن را ترک کرد. او قبل

از رفتن، دستورالعمل‌های دقیقی به «گروه کوچک انقلاب فرهنگی» داده بود. به محض عزیمتِ مائو، صدها هزار تن از «شورشیان» در محوطه اطراف «جانگ نان‌های» (اقامتگاه مائو و دیگر رهبران رژیم درپکن) تجمع کردند. آنها با استفاده از صدها بلندگوی قوی، شعارهای زشت و بی‌ادبانه‌ای علیه لیو شائو چی سر دادند. آنها سپس مرئوسین و کارمندانِ زیر دستِ لیو را از «جانگ نان‌های» بیرون کشیده و سپس به شیوه‌ای زشت و بی‌رحمانه آنها را محکوم کردند. اوج این ماجرا حضور لیو در برابر جمعیتِ خشمگین بود. از لیو خواسته شد که مطیعانه در برابر جمعیت تعظیم کند و به خاطر جنایت‌هایی که مرتکب شده از صدر مائو عذر بخواهد. درخواستِ فوق‌ظاهر از سوی برخی از «شورشیان» مطرح شده بود تا اینگونه وانمود شود که این درخواستی است از جانبِ «توده‌های مردم». اما کسی که این درخواست را نزد لیو مطرح کرد وانگ دونگ - شینگ^{۷۲۱}، رئیس گارد جاویدان و ملازم همیشگی مائو بود؛ کسی که بی‌هیچ تردیدی آلت دست مائو به شمار می‌رفت.

لیو صراحتاً این درخواست را ردّ کرد. گوئانگ مئی که پیش‌بینی می‌کرد شوهرش در پی این نافرمانی تازه با رنج‌ها و مصیبت‌های بیشتری روبه‌رو شود، جعبه قرص‌های خواب‌آور را نزد وی برد و با ایما و اشاره پیشنهاد کرد که هر دو با خوردنِ قرص‌ها خودکشی کنند. آنها به سبب وجود میکروفن‌های مخفی در خانه‌شان مواظب حرف زدنشان بودند زیرا هر اشاره‌ای به این موضوع، منجر به مصادره قرص‌ها می‌شد. لیو در پاسخ به پیشنهاد همسرش، سرش را به علامت نفی تکان داد.

مائو که می دانست قدرت مقاومت ليو تا حد زيادی ناشی از وجود همسرش است، دستور داد آنها را از هم جدا کنند. در هجدهم جولای به اين زن و شوهر گفتند که در عصر همان روز در جلسات جداگانه‌ای محکوم خواهند شد. گوئانگ مئی پيش از سه دهه بعد درباره لحظه جدایی از همسرش نوشت:

گفتم: «انگار اين دفعه واقعاً موقع خدا حافظيه!» به قدری متاثر بودم که نمی توانستم جلوی گريه‌ام را بگیرم... شائو چی برای اولین بار طی زندگی مشترکمان لباس‌هایم را با دقت تا کرد و در چمدانم جا داد. در آخرين دقایق، هر دو نشستیم و به هم خيره شدیم... او که ندرتاً اهل شوخی کردن بود، به شوخی گفت: «این لحظات انتظار مثل لحظات انتظار برای از راه رسیدن تخت روان برای بردن عروس خانم است؟»... ما هر دو خندیدیم.

ليو و همسرش بعد از شرکت در جلسات محکومیت و تحمل انواع بی رحمی‌ها هریک عملاً به سلول‌های انفرادی جداگانه‌ای منتقل شدند. آنها بعداً فقط یک بار با هم رو به رو شدند. ليوها را در روز پنجم اگوست کشان کشان به یک دادگاه فرمایشی بردند تا به عنوان یک زوج خائن محاکمه‌شان کنند. در این هنگام درست یک سال از سخنرانی تند مائو علیه ليو سپری شده بود. کوای، عامل گوش به فرمان مائو، از مدتی قبل مقدمات برگزاری تظاهرات بزرگ دیگری را در میدان تیانانمن (در روز پنجم اگوست) تدارک دیده بود. او دستور داده بود صحنه بزرگی را برای به نمایش گذاشتن ليو شائو چی و همسرش در میدان برپا کنند تا همه صدها هزار شرکت کننده در تظاهرات آنها را از نزدیک ببینند. اما مائو در آخرین لحظات مانع از انجام این کار شد. او نگران خارجی‌ها بود و نمی توانست چنین مخاطره‌ای بکند. اگر خارجی‌ها چنین قساوتی را در مورد نزدیک‌ترین

همکار سابق وی می‌دیدند (قساوتی که آشکارا از سوی خود او حمایت شده بود) آن وقت نتیجه عکس به دست می‌آمد و همه چیز به ضرر او تمام می‌شد. مائو در عین حال نگران تأثیرات سوء این حادثه روی مائوئیست‌های خارجی نیز بود. در آن زمان بسیاری از این مائوئیست‌ها انزجار و بی‌زاری خود را از پاکسازی‌های مائو ابراز کرده بودند. مائو همچنین نگران این بود که مبادا لیو و همسرش از فرصت مذکور استفاده کرده، انتقادات تندی را علیه وی بر زبان بیاورند. این زن و شوهر قبلاً در نامه‌هایشان انتقادات تندی را علیه مائو مطرح کرده بودند و احتمال می‌رفت که از چنین فرصتی برای طرح انتقاداتشان استفاده کنند. مائو جرئت این را نداشت که محاکمه‌ای به سبک محاکمات استالینی راه بیندازد. به این ترتیب لیو و همسرش فقط در داخل محوطه محصور «جانگ نان‌های» هدف تحقیر و توهین قرار گرفتند. شرکت‌کنندگان در این تظاهرات، کارمندان «جانگ نان‌های» و اعضای «گارد جاویدان» بودند که لباس‌های شخصی به تن کرده بودند.

در همین روز پنجم اگوست، تنگ شیائو پینگ و تائو چو^{۷۲۲} به عنوان دومین و سومین «روندگان راه کاپیتالیسم» در برابر خانه‌هایشان محکوم شدند (شماره اول لیو شائو چی بود). این دو مثل بسیاری دیگر از مقامات سابقاً محبوب مائو، به علت عدم همکاری در «پاکسازی بزرگ» مغضوب مائو واقع شده بودند. اما از آنجایی که مائو از آنها به اندازه لیو متنفر نبود، لذا سختی‌های کمتری در موردشان اعمال شد. زنگ جی^{۷۲۳}، همسر تائو چو، از دوستان قدیمی مائو بود و به همین دلیل از مجازات معاف شد. شوهر زنگ جی را در جلسه عمومی روی صحنه کتک زدند اما خود وی را در گوشه‌ای از سالن روی صندلی نشانده بودند.

زنگ جی آگاه بود که اگر کوچک‌ترین عملی انجام دهد که بابِ میلِ «سکاندار کبیر» نباشد، همه «لطف» و «مرحمت» وی را در کسری از ثانیه از دست خواهد داد. بعدها، زمانی که شوهر به شدت بیمارِ زنگ جی به تبعیدگاه داخلی فرستاده شد، رژیمِ دوراه در برابر وی قرار داد: رفتن با شوهر به تبعیدگاه یا جدایی از او و ماندن در پکن. زنگ جی و شوهرش به خوبی آگاه بودند که اگر وی راه اول را انتخاب کند، نظر محبت مائو را برای همیشه از دست خواهد داد و زندگی تنها

دخترشان نیز فنا خواهد شد. بنابراین زنگ جی با توافق شوهرش تصمیم گرفت در پکن بماند. شوهر زنگ جی تک و تنها در تبعید مُرد. لیو در دادگاه فرمایشی که در داخل محوطه «جانگ نان های» پکن برگزار شد سرِ مواضع خود ایستاد و پاسخ‌های موجز و مختصری ارائه کرد. اما وی هرگاه تلاش می‌کرد توضیح بیشتری بدهد، حاضران در جلسه «کتاب‌های کوچک سرخ» را به طرفش پرتاب می‌کردند و شعارهای توهین‌آمیز سر می‌دادند. آنها لیو و همسرش را زیر مشت و لگد گرفته و موهای سرشان را محکم به عقب کشیدند تا عکاسان و فیلمبرداران از چهره‌های آنها عکس و فیلم بگیرند. کوای، عامل مائو، تصمیم گرفت جلسه را خشن‌تر از پیش کند. در فیلم‌های خبری مشاهده می‌کنیم که لیو بر اثر ضربات وارده روی زمین افتاده. دوربین هم‌زمان دخترشش ساله لیو و دیگر فرزندان آنها را نشان می‌دهد که به روی صحنه آورده شده‌اند تا شاهد رنج کشیدن پدر و مادرشان باشند. لی‌نا، دختر مائو، نیز در بین حضار شاهد این صحنه‌های تهوع‌آور و زشت بود.

مائو شاید از زجر و شکنجه لیو و همسرش احساس خرسندی می‌کرد اما قطعاً نمی‌توانست ادعا کند که آنها را شکست داده و زیر پا له کرده است. در حین اجرای مراسم آن روز، گوئانگ مئی ناگهان خود را از

چنگ نگهبانان رها کرد و به سوی شوهرش رفت و به تکه‌ای از لباس او چنگ زد. برای دقایقی باران مشت و لگد بر سر آنها باریدن گرفت. زن و شوهر در حالی که دستان یکدیگر را محکم گرفته بودند سعی داشتند ضربات را تاب بیاورند. آنها در تلاش بودند تا روی صحنه استوار و پابرجا باقی بمانند.

گوئانگ مئی تاوان گزافی برای شجاعتش داد. او تقریباً یک ماه بعد به جاسوسی برای آمریکا - و نیز جاسوسی برای ژاپن و جیانگ کای شک - متهم شد. وی برای مدت ۱۲ سال، تا زمانی که مائو زنده بود، در یک زندان فوق‌محرمانه محبوس بود. گوئانگ مئی در این زندان برای یک مدت طولانی حتی اجازه راه رفتن هم نداشت. او به دلیل سختی‌های دوران زندان تا سال‌ها بعد از آزادی‌اش نیز به سختی می‌توانست روی پاهای خود بایستد. با این حال، گوئانگ مئی هرگز روحیه و شجاعت خود را از دست نداد. گروهی که مأمور رسیدگی به پرونده او بودند، اعدام وی را توصیه کرده بودند. اما مائو مخالفت کرد. او نمی‌خواست رنج و عذاب این زن به این زودی‌ها تمام شود. اقوام نزدیک گوئانگ مئی نیز بازداشت شدند. مادر هشتاد ساله او چند سال بعد در زندان درگذشت. فرزندان لیوهای خانمان شدند، به زندان افتادند و شکنجه شدند. یکی از پسرهای لیو (از ازدواج قبلی‌اش) اقدام به خودکشی کرد. هم‌زمان خانه لیو که در چند قدمی اقامتگاه مائو قرار داشت، به یک سلول مرگ تدریجی به شیوه مائویستی تبدیل شد.

لیو تقریباً هفتاد ساله بود و وضع سلامتی‌اش سریعاً رو به وخامت گذاشت. یکی از پاهایش فلج شد. او از بی‌خوابی دایم رنج می‌برد زیرا قرص‌های خواب‌آور را از وی گرفته بودند. با این حال، او را زنده نگه داشتند. زندانبانان لیو در گزارش خود به تاریخ بیستم دسامبر ۱۹۶۷

نوشتند: «ما فقط در حدی به او غذا می دهیم که زنده بماند.» دو بیماری خطرناک وی (ذات‌الریه و دیابت) را معالجه کردند؛ هر چند که دکترها به شیوه مائوئیستی روز، به هنگام معالجه لیو از دادن فحش و ناسزا به وی مضایقه نمی کردند. اما زندانبانان ترتیبی دادند که سلامت روحی و روانی لیو روز به روز وخیم‌تر شود. زندانبانان لیو در گزارش خود به تاریخ نوزدهم مه ۱۹۶۸ نوشتند: «او دندان‌های خود را با استفاده از شانه و صابون مسواک می‌زند، جوراب‌هایش را روی کفش‌هایش می‌کشد، و شلوارش را روی پیژامه‌اش می‌پوشد... لیو ادای احمق‌ها را درمی‌آورد، او با این کارها خودش را مسخره می‌کند.»

مائو در تابستان همین سال (۱۹۶۸) دو بار از طریق وانگ دونگ شینگ (رئیس گارد جاویدان) به دکترها و زندانبانان لیو دستور داد: «باید وی را تا پایان کنگره نهم حزب زنده نگه‌دارید.» مائو قصد داشت لیو را در کنگره نهم رسماً از حزب اخراج کند، و او باید تا این زمان زنده می‌ماند. اگر لیو زودتر می‌مرد، آن وقت تشریفات اخراج برگزار نمی‌شد و به این ترتیب عیشِ مائو منغص می‌شد. دستور روشن مائو این بود که لیو بعد از پایان کنگره، باید به حال خود گذاشته شود تا بمیرد.

وضع سلامتی لیو در اکتبر ۱۹۶۸ رو به وخامت گذاشت. او حالا فقط از طریق سرمی که به بینی‌اش وصل بود تغذیه می‌شد. هر لحظه انتظار مرگش می‌رفت. مائو هنوز آماده برپایی کنگره نبود، بنابراین کمیته مرکزی حزب - که ۵۳ درصد از اعضای اصلی آن پاکسازی شده بودند - به شتاب تشکیل جلسه داد تا لیو را رسماً از حزب اخراج کند. در همین جلسه، خلع لیو از مقام ریاست جمهوری نیز اعلام شد؛ اقدامی که حتی از حیث ظاهری و تشریفاتی، منطبق با قانون اساسی

کشور نبود.

گروه بررسی پرونده لیو دریافتن مدارک جرم کاملاً شکست خورده بود. مائو به این گروه گفته بود که خواهان اتهام جاسوسی است. این دستور نمایانگر نگرانی مائو از طرح اتهامات سیاسی علیه لیو بود زیرا در این صورت ممکن بود پای خودش هم به وسط کشیده شود. مائو، در واقع، به قدری از افشاگری‌های لیو می‌ترسید که حتی بازجویان لیو را از دیدار با او منع کرده بود. به این ترتیب بازجویان لیو حتی نمی‌توانستند وی را مستقیماً مورد سؤال و جواب قرار دهند. اما، در عوض، عده زیادی از همکاران و اطرافیان دور و نزدیک لیو را بازداشت و زندانی کردند تا بلکه از طریق آنها بتوانند مدارکی علیه لیو پیدا کنند. و به همین دلیل بود که رژیم تصمیم گرفت زندان فوق محرمانه «چین چنگ» را که مخصوص نگهداری نخبگان مغضوب شده رژیم بود، توسعه دهد. محوطه و زیربنای این زندان که در دهه پنجاه با کمک مشاوران روسی ساخته شده بود، در پی انقلاب فرهنگی دو برابر شد. اولین زندانی برآمده از انقلاب فرهنگی، شی چه بود که در دیدار لیو شائو چی و استالین مترجم آنها بود. بازجویان فشار زیادی روی شی چه آوردند تا وی اعتراف کند که لیو جاسوس روس‌ها بوده است. یکی دیگر از زندانیان معروف زندان «چین چنگ» سیدنی ریتنبرگ آمریکایی بود که مادام مائو را از دهه چهل می‌شناخت. شی چه را تحت فشار قرار داده بودند تا اعتراف کند که وی و ریتنبرگ را برای جاسوسی به نفع آمریکا استخدام کرده بود. بازجویان همچنین تلاش کردند که از زندانیان ملی‌گرا که سابقاً دارای مناصب امنیتی در دولت ملی گرا بودند «اعتراف» بگیرند که گوئانگ مئی برای آنها جاسوسی می‌کرده.

اغلب بازداشت شدگان زیر فشارها مقاومت کرده، حاضر به اعتراف

دروغ نشدند. دو نفر از این افراد که به خاطر مقاومت‌هایشان بهای گزافی نیز پرداختند، رؤسای سابق حزب، لی لی سان و لوفو، بودند. این دو به مرگ محکوم شده و خانواده‌هایشان به زندان افتادند. لی لی سان در جریان پاکسازی‌های استالین در دهه سی، دو سه سالی را در زندان گذرانده بود. همسر روسی لی لی سان که در آن سال‌ها کنار شوهرش ایستاده بود، در چین تحت رژیم مائو مجبور به تحمل هشت سال زندان شد.

حتی برخی از اعضای گروه بررسی پرونده لیو حاضر به جعل مدرک علیه وی نشدند. نتیجتاً اعضای این گروه برای سه بار پیایی پاکسازی شدند و دو تن از رؤسای آنها به زندان افتادند. پرونده‌سازی علیه لیو در یک دور باطل افتاده بود. بازجویان از این نگران بودند که مبادا در آینده به اتهام جعل مدرک محاکمه و مجازات شوند. گروه بررسی پرونده لیو یک بار ادعا کرد که لیو در سال ۱۹۴۶ خواهان تجاوز نظامی آمریکا به چین بوده. آنها مدعی شدند که لیو برای عملی کردن هدف مذکور در پی دیدار با ترومن (رئیس جمهوری آمریکا) بوده است. مائو موقعی که از این اتهام خبردار شد، گفت: «اگر چنین ادعایی را بپذیریم، آن وقت ما مثل احمق‌ها جلوه خواهیم کرد. حتی ملی‌گرایان هم خواهان مداخله نظامی آمریکا در چین نبودند.» گروه بررسی پرونده لیو عاقبت فهرستی از اتهامات واهی را ارائه کرد؛ اتهاماتی مثل «ازدواج لیو با وانگ گوئانگ مئی جاسوسه آمریکایی، که از طرف سازمان جاسوسی آمریکا به ینان اعزام شده بود.» گزارش یافته‌های گروه بررسی پرونده لیو، توسط چوئن لای در اجلاس کمیته مرکزی حزب قرائت شد. چوئن لای در پایان سخنانش لیو را «خائن، جاسوس دشمن و آشغال» لقب داده و خواهان اعدام وی شد. اما مائو با این پیشنهاد مخالفت کرد؛ همان‌طور که با پیشنهاد اعدام

همسر لئو مخالفت کرده بود. مائو یک مرگ تدریجی طولانی رنج بار را بیشتر ترجیح می داد.

مائو از نزدیک در جریان آخرین رنج و عذاب های لئو بود. او

عکس هایی را که از آخرین روزهای زندگی رنج بار لئو گرفته شده بود

با لذت تماشا می کرد. مائو در آوریل ۱۹۶۹ در کنگره نهم حزب، با

لحنی عاری از هرگونه رحم و شفقت، به اطلاع حضار رساند که لئو در

آستانه مرگ است و دارد آخرین نفس هایش را می کشد.

لیو تا آخرین لحظات هوشیاری اش، غرور و متانت خود را حفظ کرد. او

در یازدهم فوریه ۱۹۶۸ آخرین دفاعیه خود را نوشت. این دفاعیه در

بردارنده حملات تندی به عملکردهای دیکتاتور منشانه مائو از اوایل

دهه ۱۹۲۰ به بعد بود. لئو بعد از نگارش این دفاعیه در سکوت مطلق

فرورفت. مائو عادت داشت که مخالفانش را زیر پا له کند اما او موفق

به له کردن لئو نشده بود.

لیو را در یک شب سرد ماه اکتبر، در حالی که نیمه برهنه لای یک

لحاف پیچیده بودند، داخل هواپیما گذاشته و به شهر کایفنگ بردند.

او چند هفته بعد، در دوازدهم نوامبر ۱۹۶۹ درگذشت. لئو در مجموع

سه سال رنج جسمی و شکنجه روانی را تحمل کرده بود. جنازه او را

تحت یک نام مستعار سوزاندند. موقعی که جنازه اش را در کوره

می انداختند پارچه سفیدی بر سرش کشیده بودند تا شناخته نشود.

به افرادی که مسئول سوزاندن جنازه بودند گفته شده بود که از

تشریفات وقت گیر معمول اجتناب کنند زیرا این جنازه به دلیل اینکه

حاوی ویروس مسری و مرگباری است باید سریعاً سوزانده شود.

نکته جالب و غیرعادی در داستان زندگی لئو، عدم اعلام عمومی

مرگ وی در مابقی دوران حیات مائو است. اغلب دیکتاتورها دوست

دارند که بر سر قبر دشمنان خود برقصند. اما مائو ظاهراً رفتار متفاوتی

درپیش گرفت زیرا او از اسم لیو شائو چی نیز می ترسید. او نگران بود که مبادا اعلام خبر مرگ لیو باعث جلب عطوفت و همدردی مردم نسبت به این مرد مرده شود. به این ترتیب، توهین و هتاکی به لیو همچنان، تا هنگامی که مائو زنده بود، ادامه یافت و در طی این مدت هرگز کوچک ترین اشاره ای به مرگ وی در رسانه های چین نشد. مائو با کشتن لیو و طولانی کردن رنج و عذاب وی، انتقامش را گرفته بود. اما این، انتقام شیرینی نبود.

مائو در مقابله با دیگر دشمن منفورش، مارشال پنگ دی هوای، نیز ناکام باقی ماند. اولین رهبر گروه «شورشیان» که در دسامبر ۱۹۶۶ به سیچوان اعزام شده بود تا مارشال پنگ را برای محاکمه به پکن بیاورد، به قدری تحت تأثیر سخنان وی و ابهت فراوانش قرار گرفت که از این کار منصرف شد. این رهبر «شورشیان» به اتهام سازشکاری روانه زندان شد. اما او هیچ تاسفی از بابت کار پر مخاطره ای که کرده بود، نشان نداد. دیگر رهبر گروه «شورشیان» که برای آوردن مارشال پنگ اعزام شد، نیز شدیداً تحت تأثیر حرف های مارشال قرار گرفت. مردم موقعی که دلایل مخالفت مارشال را از زبان خود وی می شنیدند و پی می بردند که او به خاطر آنها علم مخالفت با رژیم را برداشته، خلع سلاح می شدند و به زمره طرفدارانش می پیوستند. مارشال پنگ نهایتاً به پکن آورده شد تا به دستور مائو در انبوهی از جلسات عمومی محاکمه شود. «شورشیان» در حالی که چماق به دست داشتند و پوتین های چرمی سربازی پوشیده بودند، با مشت و لگد به جان پنگ افتادند. به این ترتیب، ران های پنگ شکسته شد و چندین بار روی صحنه از حال رفت.

پنگ، برخلاف لیو، بازجویی شد. او در ۲۶۰ جلسه بازجویی شرکت کرد. مائو حقیقتاً نگران بود که مبادا پنگ در سال های گذشته

ارتباطاتی پنهانی با خروشچف برقرار کرده باشد. پنگ در زندان افرادی سختی‌های بسیاری را تحمل کرد. ذهن او تدریجاً رو به پریشانی گذاشت اما هرگز غرور و متانت خویش را از دست نداد. او در سپتامبر ۱۹۷۰ شرح دقیق و صادقانه‌ای از زندگی خود را بر روی کاغذ آورد. پنگ، در این نوشته تمامی اتهاماتی را که مائو علیه وی مطرح کرده بود، رد کرد. او زندگینامه خود را با این جمله به پایان رساند: «من همچنان سرم را بالا می‌گیرم و هزار بار فریاد می‌زنم: وجدانم پاک است!»

پنگ مرد تنومند و قوی هیکلی بود و به همین دلیل رنج و عذاب طولانی‌تری را در قیاس با لیو تحمل کرد. او بعد از تحمل هشت سال زندان، عاقبت در بیست و نهم نوامبر ۱۹۷۴ بر اثر سرطان روده درگذشت. جنازه پنگ، همانند جنازه لیو، تحت یک نام مستعار سوزانده شد و خبر مرگ او نیز تا زمانی که مائو زنده بود به اطلاع مردم نرسید.

بخش پنجاهم: جامه نوینِ صدر مائو

(۱۹۶۷-۱۹۷۰؛ از ۷۳ تا ۷۶ سالگی مائو)

مائو تا اوایل سال ۱۹۶۷ موفق به حذفِ میلیون‌ها صاحبِ مقامِ حزبی و جانشینِ ساختنِ آنها با کارکنان ارتش شده بود. اما او در این جابه‌جایی‌ها بلادرنگ با مسایلی رو به رو شد. اغلبِ مقاماتِ جدید به اندازه کافی خشن و بی‌رحم نبودند و اکثرشان از مقاماتِ پاکسازی شده حمایت می‌کردند و یا حتی دوباره آنها را استخدام می‌کردند. مقاماتِ جدید با استناد به این جمله مرموز مائو که «اغلبِ کارکنانِ قدیمی حزب بسیار خوب هستند»، اجازه چنین کاری را به خودشان می‌دادند. مائو گرفتاری بدتری هم داشت؛ او برای بناگذاری ساختارِ اداری جدید مجبور بود به افسرانِ ارتش تکیه کند. و این افسرانِ ارتشی بودند که از میانِ «شورشیان» کارمندانِ مورد نیاز را انتخاب می‌کردند. مسئله این بود که در هر منطقه و نهادی، انواع گروه‌های رقیب وجود داشت که هر کدام خود را «شورشیان» واقعی عنوان می‌کرد. افسرانِ ارتش معمولاً به گروه‌های متعادل‌تر «شورشیان» تمایل داشته و از وجود آنها برای پر کردنِ مناصبِ خالی استفاده می‌کردند. این در حالی بود که مائو به ارتش گفته بود که از «چپ‌ها» - یا به عبارتِ دیگریِ رحم‌ترین گروه‌ها در عرصه مبارزه با «روندگانِ راه کاپیتالیسم» - استفاده کند.

مائو اگر به ارتشیان اجازه می‌داد که راه خودشان را بروند، آن وقت انتقامِ وی نیمه کاره باقی می‌ماند. و از این بدتر، اگر این مدیرانِ ارتشی جدید مشابه مقاماتِ سابق از کار در می‌آمدند، وی مجبور می‌شد به نقطه آغاز عقب‌نشینی کند. هدف و مقصودِ مائو از «پاکسازی بزرگ» روی کار آوردنِ مدیران و مقاماتِ بی‌رحم‌تر و خشن‌تر بود. ووهان، شهر محبوبِ مائو برای شنا کردنِ های نمادین وی در رود

یانگسه، یکی از مکان‌هایی بود که برای وی دردسرساز شد. چن زایی دائو^{۷۲۴}، فرمانده ارتش در شهر ووهان، دهقان‌زاده فقیری بود که در هیجده سالگی در سال ۱۹۲۷ به ارتش سرخ پیوسته و تدریجاً در سلسله مراتب ارتشی پیشرفت کرده بود. ژنرال چن به شدت از انقلاب فرهنگی متنفر بود و حتی نسبت به لیو شائو چی، دشمن شماره یک مائو، اظهار علاقه کرده بود. او در ایالت تحت نظارتش (ایالت هویی به مرکزیت ووهان) تعداد زیادی از مقامات سابق را به سرکار برگردانده، اغلب گروه‌های «شورشیان» را منحل و رهبران این گروه‌ها را دستگیر کرده بود. ژنرال چن در مه ۱۹۶۷ از تأسیس «سپاهیان میلیونی بی رقیب» حمایت کرد. این سازمان ایالتی از اتحاد نیروهای معتدل تشکیل شده بود و ۱/۲ میلیون عضو داشت. مائو در اواسط ماه جولای به ووهان آمد تا شخصاً به ژنرال چن دستور انحلال «سپاهیان میلیونی» را بدهد. مائو با این خیال که ژنرال چن از دستور وی تبعیت خواهد کرد، قصد داشت ووهان را به الگویی برای واحدهای ارتشی در دیگر نقاط کشور بدل کند. اما مائو در کمال بهت و حیرت دریافت که ژنرال چن حاضر به اطاعت از فرمان وی نیست. زمانی که مائو به ژنرال چن گفت «سپاهیان میلیونی از سازمان‌های محافظه کار تشکیل شده و ارتش اشتباه‌آز این سپاهیان حمایت کرده است» ژنرال مستقیماً به چشمان مائو نگاه کرد و گفت: «ما این حرف را قبول نداریم.»

حادثه‌ای که بعداً اتفاق افتاد نیز بی‌سابقه بود: اعضای رده‌های پایینی «سپاهیان میلیونی»، به پشتیبانی هواداران‌شان در ارتش، علیه دستور مائو دست به شورش و نافرمانی زدند. آنها در شب نوزدهم جولای زمانی که دستور مائو را از زبان نظامیان و مأمورانی که وی از پکن همراه خودش آورده بود شنیدند با خشم به خیابان‌ها ریختند. حدود

۱۰۰۰ سرباز مسلح به مسلسل سوار بر کامیون‌ها، تظاهرکنندگان را همراهی می‌کردند. همچنین ده‌ها هزار تن از کارگران خود را به میله‌های آهنی مسلح کرده بودند. تظاهرکنندگان به سوی ویلای محل اقامت مائو راه افتادند. آنها با استفاده از بلندگوهایی که در اختیار داشتند شروع کردند به شعارهای مخالف سر دادن. اکثر افراد خبر داشتند که این ویلا از آن مائو است. آنها هنگامی که چراغ‌های ویلا را روشن دیدند حدس زدند که مائو باید در ویلا باشد. هرچند که هیچ کس جرئت حمله صریح به مائو را نداشت، اما شعارهای تندی بر روی پلاکاردهای بزرگ به چشم می‌خورد که به‌طور غیرمستقیم شخص مائو را هدف انتقاد قرار داده بود. اکثر شعارها بر علیه «گروه کوچک انقلاب فرهنگی» و رئیس این گروه، مادام مائو، بود. تعدادی از شعارها به شرح زیر بود: «جیانگ چینگ» مادام مائو [را از قدرت به دور نگه‌دارید] و «صدر مائو فریب خورده است!» ژنرال چن نامه‌های عجیب و بی سابقه‌ای دریافت می‌کرد؛ نامه‌هایی مثل این: «ما به شما توصیه می‌کنیم که از قدرت خود برای پاک کردن چهره زمین از وجود آلوده کثیف‌ترین دیکتاتور جهان استفاده کنید؛ دیکتاتوری که ضد فرهنگ و ضد تمدن بشری است...»

مائو در موقعیت ترسناکی گرفتار شده بود. صدها تظاهرکننده خشمگین با همراهی سربازان مسلح در محوطه اطراف ویلایش خیمه زده بودند. آنها یکی از همراهان سرشناس وی، وانگ لی^{۷۲۵} عضو «گروه انقلاب فرهنگی»، را به اسارت گرفته و حساسی کتکش زدند. مائو در تمامی هیجده سال گذشته، از هنگام غصب قدرت تا زمان حاضر، تمهیدات دقیق و گسترده‌ای را برای محافظت شخصی خویش اندیشیده و اجرا کرده بود. اما او هرگز با چنین وضع خطرناک و حساسی مواجه نشده بود. حالا نه تنها ایمنی شخصی‌اش بلکه تمام

قدرتش در خطر بود.

چوئن لای که جلوتر از مائو به ووهان آمده بود تا امنیت شخصی مائو را در طول اقامتش در این شهر برقرار کند، در آن زمان در پکن به سر می برد. او مجبور شد به ووهان برگردد. چوئن لای ۲۰۰ مرد مسلح کارآزموده را که از اعضای «گارد جاویدان» بودند همراه خودش به ووهان بُرد. او به محض ورود به ووهان به همان سبک و سیاق زندگی زیرزمینی سال های دور رجعت کرد؛ گرچه این بار نخست وزیر کشور بود: وی منتظر شد تا هوا تاریک شود، بعد لباس هایش را عوض کرد، عینک آفتابی بزرگی به چشم زد و آنگاه به سوی ویلای مائو حرکت کرد. مائو در ساعت ۲ صبح بیست و یکم جولای، از درپشتی ویلایش به شتاب فرار کرد. هر سه نوع وسیله ایاب و ذهاب آماده حرکت بودند. او تصمیم گرفت از بین قطار و هواپیما و کشتی جنگی، اولی را انتخاب کند. اما به محض اینکه مائو پایش را در قطار گذاشت تغییر عقیده داد و هواپیما را انتخاب کرد. به خلبان هواپیما نگفتند که مقصدش کجاست. تنها پس از بلند شدن هواپیما بود که به وی گفتند که مقصد شهر شانگهای است.

این آخرین سفر هوایی مائو بود؛ سفری که از آن باید به عنوان فراریاد کرد. سربازان شورشی مطلقاً جرئت حمله به ویلای مائو را نداشتند. بنابر این تظاهرات گسترده ای بر علیه مائو برگزار شد. نیروهای مسلح ارتشی در این تظاهرات حضور چشمگیری داشتند.

رژیم بلافاصله وارد عمل شد تا به همگان بگوید که شورش ووهان را هرگز تحمل نخواهد کرد. چوئن لای موفق به آزاد ساختن وانگ لی، عضو گروه انقلاب فرهنگی، شد. وانگ لی با صورت اصلاح نکرده اش، چوئن لای را بوسید. او به پکن بازگشت و با چنان استقبالی مواجه شد که کشور هرگز نظیر آن را ندیده بود. ده ها هزار تن از ساکنان پکن به

فرودگاه رفته بودند تا از وانگ لی استقبال کنند. چوئن لای با چشمان اشکبار جلوی صف مستقبلین ایستاده بود. سپس یک تظاهرات عظیم میلیونی، تحت سازماندهی لین بیائو، به افتخار ورود وانگ لی در میدان تیانانمن برگزار شد.

ژنرال چن را پاکسازی و یکی از نوکران گوش به فرمان لین بیائو را به جای وی منصوب کردند. همچنین واحدهای ارتشی متمرکز در ووهان را منحل و اعضای آن را روانه اردوگاه‌های کار اجباری کردند. «سپاهیان میلیونی بی‌رقیب» را نیز منحل و متمرکزی را دستگیر و شکنجه کردند. ظرف چند ماه آینده بیش از ۱۸۴ هزار شهروند عادی و کارکنان حزب و ارتش در ایالت متمرکز هوبی کشته و مجروح و معلول شدند. ژنرال چن و معاونینش به پکن انتقال یافتند. این افراد در پکن با ماجرای عجیبی رو به رو شدند که احتمالاً در جهان بی‌سابقه بود. این ژنرال‌های ووهانی حساسی کتک خوردند، آن‌هم نه در یک سیاهچال عفن بلکه در جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین؛ جلسه‌ای که ریاستش را چوئن لای بر عهده داشت. کتک‌زنندگان گروهی از افسران ارشد نیروی هوایی، به ریاست فرمانده کل نیروی هوایی ژنرال وو کاشیان^{۷۲۶}، بودند. صحنه کتک خوردن ژنرال‌ها در جلسه کمیته مرکزی مشابه جلسات شکنجه و محکومیت عمومی قربانیان در خیابان‌ها بود. ژنرال چن و معاونینش زیر مشت و لگد گرفته شده و شکنجه «جت پلن» در موردشان اجرا شد. در آخرین مرحله ژنرال چن را به روی زمین انداختند تا اعضای کمیته مرکزی از روی بدن وی راه بروند. حتی در دنیای تبهکارانه مائو، تبدیل شدن جلسه کمیته مرکزی به یک اتاق شکنجه، امر بی‌سابقه‌ای بود.

مائو در جریان قیام ووهان به این نتیجه رسید که بیش از ۷۵ درصد

افسران ارتش غیرقابل اعتمادند. او دست به کارپاکسازی گسترده‌ای در ارتش شد و بهانه‌اش هم این بود که «روندگان راه کاپیتالیسم در ارتش رخنه کرده‌اند.» اما وی خیلی زود مجبور به عقب‌نشینی شد. مائو اغلب مقامات کشوری را برکنار کرده بود و بنابراین ارتش تنها پایگاه قدرت وی محسوب می‌شد. مائو پی برد که در چنین شرایطی انجام پاکسازی بزرگ در ارتش دشمنان تازه‌ای برای وی به وجود می‌آورد و تنها پایگاه قدرت وی را عملاً تضعیف می‌کند.

مائو مجبور بود که دل ارتش را به دست آورد، بنابراین چند امتیاز کوچک به آنها داد. او همچنین وانمود کرد که فکر پاکسازی ارتش مال او نبوده و دیگران در این زمینه مقصرند. یکی از این امتیازها، یا باج سیل‌ها، تنبیه وانگ لی (قهرمان ماجرای ووهان و عضو گروه انقلاب فرهنگی) بود. مائو تصمیم گرفت که همه کاسه کوزه‌های قضیه ووهان را بر سر وانگ لی بشکند. وانگ لی در سی‌ام اگوست دستگیر شد. درست یک ماه قبل، یک میلیون نفر در میدان تیانانمن از این «قهرمان شجاع» تقدیر و تشکر کرده بودند. آن روز برای اولین بار در تاریخ چین کمونیست، رهبران رژیم بدون حضور مائو در میدان تیانانمن جمع شده بودند. در واقع شهرت وانگ لی مایه بدبختی‌اش شد. مائو بعد از تماشای وانگ لی در بلندای افتخار میدان تیانانمن - منطقه اختصاصی مائو - با عصبانیت گفته بود: «این کفش برای پای وانگ لی زیادی گشاد است، باید کفشی به اندازه پایش دوخت.» با این حال، پاکسازی وانگ لی مسئله مائو را حل نکرد. او همچنان باید راهی می‌یافت تا مطمئن شود که مدیران ارتشی جدید

فرمان‌های وی را بی‌هیچ چون و چرایی اجرا خواهند کرد. مائو برای انتخاب چنین مردانی مجبور بود به لین بیائواتکا کند. این لین بود که باید از بین رده‌های درجه دوم ارتش، افراد مناسب را برای رهبری

ارتش انتخاب می کرد. مائو به این ترتیب پی برد که هیچ راه دیگری ندارد. او مجبور بود به لین بیائو اجازه دهد که نوکران و سرسپردگان خویش را به مناصب کلیدی ارتش بگمارد. نتیجه ناگزیر چنین امری تبدیل شدن رهبری ارتش به تیول شخصی لین بیائو بود. مائو در هفدهم اگوست ۱۹۶۷ به لین بیائو اختیار داد که برای اداره ارتش هیأت جدیدی تحت عنوان «دفتر اداری» تأسیس کند. این هیأت متشکل بود از همسر لین و چند ژنرال که پیشرفت کاری - و بعضاً زندگی - خود را مرهون لین بودند.

نمونه بارز این ژنرال ها، ژنرال چیهو هویی - زائو^{۷۲۷}، رئیس امور تدارکات ارتش بود. او در آغاز «انقلاب فرهنگی» محکوم و شکنجه شده بود. در جریان این جلسات عمومی شکنجه و محاکمه، یکی از ران های ژنرال چیهو را شکسته و صدمات شدیدی به کتف ها و عضلاتش وارد کرده بودند. او چندین بار روی صحنه از شدت درد بیهوش شده بود اما شکنجه گران با ریختن آب سرد بر سر و رویش وی را به هوش آورده بودند تا دوباره شکنجه اش بدهند. و درست در زمانی که ژنرال چیهو مرگ را در یک قدمی خود می دید، لین بیائو مداخله کرده و دستور آزادی او را داده بود. ژنرال چیهو بعداً در نامه ای خطاب به لین بیائو و همسرش نوشت: «ساعت بیست دقیقه به یک بامداد بیست و پنجم ژانویه ۱۹۶۷ لحظه آغاز زندگی دوباره ام بود: لحظه ای که من، همسر و فرزندانم هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد...»

ژنرال چیهو بعد از بازگشت به سر کار، همواره در پی انتقام گیری از شکنجه گرانش بود. او از گروهی از نظامیانی که مثل خودش شکنجه شده بودند حمایت ویژه می کرد. تنها در اداره تحت فرمان ژنرال چیهو ۴۶۲ نفر از مرئوسین وی در جریان انقلاب فرهنگی دستگیر و شکنجه شده بودند. کمترین شکنجه هایی که در مورد این افراد اعمال شده

بود خوردن نان آغشته به مدفوع انسان و زدن ضربات محکم به اعضای تناسلی آنها بود. حداقل شش نفر از این ۴۶۲ نفر در جریان شکنجه‌های دوران انقلاب فرهنگی کشته شده بودند.

چیو نمونه بارزی بود از یک آدم تلخ و بدبین. نگاه تلخ و بدبینانه ژنرال چیو به حزب و رژیم صرفاً به سبب شکنجه‌های دوران انقلاب فرهنگی نبود. او از مدت‌ها پیش به ذاتِ خشن و غیراخلاقی حزب پی برده بود. چیو در دوران آغاز «راهپیمایی بزرگ» به همراه چند جوان عضو ارتش سرخ، و از جمله یک پسر یازده ساله، مأموریت می‌یابد که برخی از

اسناد محرمانه حزب را در جایی پنهان کند. او و یارانش پس از اختفای اسناد در بستر رودخانه، از کوه بالا می‌روند تا به گروهان خود پیوندند اما آنها در کمال تعجب با رگبار آتش رفقای خودشان مواجه می‌شوند. چیو پی می‌برد که فرماندهان حزب و ارتش دستور حذف آنها را داده‌اند تا هیچ کس از محل اختفای اسناد محرمانه حزب مطلع نشود. چیو بر حسب شانس و اتفاق از این سانحه جان سالم به در برد اما بقیه دوستانش کشته شدند. او هرگز این حادثه را که گویای رذالت و بی‌رحمی حزب بود فراموش نکرد.

لین بیائو به ژنرال چیو و دیگر همتایانش اجازه داد تا مادامی که به شخص وی وفادار بمانند گروه خود را داشته باشند و از شکنجه‌گران سابق خود انتقام بگیرند. مائو هم عین همین معامله را با لین بیائو کرد. مائو برای مدتی تلاش کرد مردان خودش را در رهبری ارتش به کار گمارد. او ژنرال یانگ چنگ وو^{۷۲۸} را که از نوکران وفادارش بود، به سمت نایب رئیس ارتش منصوب کرد اما لین بیائو با این انتصاب مخالفت کرد. وی نهایتاً مائو را وادار کرد که ژنرال یانگ را در مارس ۱۹۶۸ به زندان بیندازد. مائو حتی مجبور شد «شورای نظامی» را که قدیمی‌ترین و مهم‌ترین مرجع قدرت به شمار می‌رفت و ریاستش را

شخصاً بر عهده داشت، معلق کند. مائو فقط توانست همان حق انحصاری قدیمی‌اش را حفظ کند و آن جلوگیری از جابه‌جایی واحدهای نظامی مگر به اجازه وی بود.

لین بیائو جوان کم تجربه‌ای به اسم هوئانگ یانگ شنگ^{۷۲۹} را که از زیردستانش بود به سِمَتِ ریاست ستاد ارتش منصوب کرد. هوئانگ به قدری جوان بود که مائو هر بار اسمش را می‌شنید، اخم‌هایش در هم می‌رفت. هوئانگ زنباره سرشناسی بود. او به زودی روابط نزدیکی با همسر لین بیائو برقرار کرد. یه چون [همسر لین بیائو] زن شهوترانی بود که از مارشال لین ناتوان از حیث جنسی، ارضا نمی‌شد. او اینجا و آنجا گفته بود که شوهرش چیزی جز یک «جنازه یخ زده» نیست؛ روابط عشقی یه چون و هوئانگ از متن یکی از مکالمات تلفنی آنها که توسط مأموران رژیم شنود شده بود، پیدا است. بخشی از این مکالمه سه ساعته از این قرار است:

«یه چون: من از اینکه می‌بینم تو برای ارضای جنسی ممکن است توی دردسر بیفتی خیلی نگرانم. زندگی ام به تو پیوند خورده، زندگی سیاسی و زندگی شخصی ام به تو گره خورده... تو نمی‌دانی این [۱۰۱] اسم رمز لین بیائو [در خانه چه جور آدمی است. من باید همه آزار و اذیت‌های او را تحمل کنم... حس می‌کنم تو قدر احساسات مرا می‌فهمی و به آن ارزش می‌گذاری... کشور بزرگ است. بچه‌های ما هر کدام می‌توانند یک منصب کلیدی را در اختیار بگیرند. حرفم را قبول داری؟

هوئانگ: بله، تو دقیقاً راست می‌گویی.

یه چون: ... بچه‌های ما باید دست اتحاد به یکدیگر بدهند. ما باید پنج تا از آنها را داشته باشیم. آنها مثل پنج ژنرال خواهند بود و در کارشان پیروز خواهند شد. هر کدام از آنها باید یک منصب مهم را اشغال کند،

و همه آنها دستیاران تو خواهند بود.

هوئانگ: اوه؟ من خیلی به تو افتخار می کنم!

یه چون: ... من پیش گیری کردم [اشاره به پیش گیری از آبستنی است.] اگر حامله شدم و بخواهم از شر آن [بچه] خلاص شوم، امیدوارم تو گاهی به دیدنم بیایی. [صدای گریه] هوئانگ: حتماً به دیدن تو خواهم آمد! حتماً خواهم آمد! لطفاً گریه نکن؛ خیلی ناراحت می شوم.

یه چون: یک چیز دیگر؛ تو نباید خودت را فقط به من محدود کنی. تو می توانی با زنان دیگر هم باشی... من زن کوتاه فکری نیستم. تو می توانی زنان دیگری هم داشته باشی، و با آنها هم گرم بگیری. نگران من نباش...

هوئانگ: ... من فقط به تو وفادارم.

یه چون: اگر تو با زنان دیگر لاس بزنی، از نظر من مسئله ای نیست. اما فقط یک چیز هست که باید بدانی. آن زن دیگر باید دهانش کاملاً بسته بماند. اگر او حرف بزند، واسم مرا بیاورد، آن وقت فاجعه به بار خواهد آمد... من احساس می کنم اگر ما برخورد درستی با این قضیه داشته باشیم برای هر دوی ما خوب خواهد بود... آیا حرفم را قبول داری؟

هوئانگ: بله قبول دارم! بله قبول دارم!»

سرنوشتِ هوئانگ، رئیس جدید ستاد ارتش، با توجه به این درهم آمیزی تمام عیار احساسات شخصی با محاسباتِ سیاسی، با سرنوشت لین بیائو و همسرش گره خورده بود.

لین بیائو نیروی هوایی را به پایگاه اصلی قدرت خود بدل کرد.

فرمانده نیروی هوایی که نوکر گوش به فرمان لین بود، تایگرپسر ۲۴ ساله لین را به عنوان معاون اداره جنگ نیروی هوایی منصوب کرد. او به تمامی ارکان نیروی هوایی دستور داد که نسخه‌ای از همه گزارش‌ها باید به تایگر ارائه و همه دستورات باید از طریق تایگر صادر شود. دودو، دختر لین، نیز معاون سردبیر نشریه نیروی هوایی شد.

مائوی ناخرسند از ارتش در تابستان ۱۹۶۷ در صدد تأسیس نوعی «گروه ضربت» برآمد. او قصد داشت این گروه را از میان «شورش‌یانی» که وی آنها را «چپ‌ها» می‌نامید، انتخاب و تأسیس کند. مائو بعد از ماجرای ووهان، در حالتی کین توزانه، «چپ‌ها» را تحریک به حمله به گروه‌های دیگر کرد؛ گروه‌هایی که وی آنها را «محافظه کاران»

می‌نامید. وی زمانی که به شانگهای گریخت، «چپ‌ها» را واداشت که به گروه رقیب حمله کنند. نتیجه چنین مواجهه‌ای بزرگ‌ترین نبرد جناحی در شانگهای طی دوران انقلاب فرهنگی بود، که دو هفته پس از ورود مائو به شانگهای به وقوع پیوست. در آن روز چهارم اگوست بالغ بر ۱۰۰ هزار تن از ستیزه‌جویان موسوم به «چپ‌ها»، در حالی که مسلح به سرنیزه و میله‌های آهنی بودند، حدود ۲۵ هزار تن از

گروه‌های رقیب را در کارخانه‌ای کنار دریا محاصره کردند. تنها راه خروجی کارخانه توسط چند کشتی جنگی مسدود شده بود. شکی نیست که اعزام کشتی‌ها بدون دستور مستقیم مائو امکان‌پذیر نبود. در ساعات پایانی آن روز بالغ بر ۹۰۰ نفر کشته و مجروح شدند. دو

هلی کوپتر از بالا صحنه نبرد را فیلمبرداری می کردند و یک گروه فیلمبرداری دیگر هم از چند روز قبل به محل رفته بود تا از مکانی مناسب حوادث را فیلمبرداری کند. باز هم پیداست که بدون اجازه مستقیم مائو کسی جرئت نداشت خودسرانه اقدام به فیلمبرداری کند، آن هم از طریق هلی کوپترهای ارتش. کمی بعد یک فیلم مستند دو ساعت و سی دقیقه‌ای از حادثه شانگهای برای مردم به نمایش گذاشته شد. مائو این فیلم را در ویلای خود تماشا کرد. وانگ هونگ ون^{۷۳۰}، مردی که رهبری «چپ‌ها» را در حمله به «محافظه کاران» بر عهده داشت، متعاقباً از سوی مائو به عنوان فرد شماره ۳ کشور منصوب شد. مائو به او گفت: «من فیلم تو را دیده‌ام، این پیروزی را به تو تبریک می گویم.»

مائو در روز نبرد شانگهای دستوراتی برای تأسیس «گروه ضربت» صادر کرد. او به همسرش، که ریاست «گروه کوچک انقلاب فرهنگی» را داشت، نوشت: «چپ‌ها را مسلح کنید؛ چه دلیلی وجود دارد که ما چپ‌ها را مسلح نکنیم؟ آنها [محافظه کاران] ما را می زنند، چرا ما هم آنها را نزنیم؟»

اما دستور مائو برای مسلح کردن بخش‌هایی از شهروندان مسایل غامضِ عدیده‌ای را از پی آورد. گرچه در بعضی مناطق (مثل ووهان) تمایز میان گروه‌های معتدل [موسوم به «محافظه کاران»] و گروه‌های تندرو [موسوم به «چپ‌ها»] مشخص بود، اما در بسیاری از مناطق کشور چنین تمایزی وجود نداشت. حتی وفادارترین پیروان مائو هم نمی توانستند تعیین کنند که کدام گروه در منطقه آنها تندروتر از بقیه است. همه گروه‌ها خود را تندرو و «چپ» عنوان می کردند و بقیه را «محافظه کار».

و در واقع هیچ گروهی تندروتر و ستیزه‌جوتر از گروه‌های دیگر نبود.

هدف همه این گروه‌ها فقط یک چیز بود: تقربِ هر چه بیشتر به رژیم، و یافتنِ نقشی در ساختارِ جدید قدرت. رقابت فقط بر سرِ کسبِ مناصب و مقام‌های کشوری و لشکری بود. واحدهای ارتشی با توجه به فقدان ملاک‌های روشن برای شناسایی گروه‌هایی که بیش از همه سرستیز با «روندگان راه کاپیتالیسم» داشتند، هر گروهی را که «چپ» تشخیص می‌دادند مسلح می‌کردند. سپس گروه‌ها و جناح‌های دیگر به زرادخانه‌ها حمله و سلاح‌های موجود در آنها را مصادره کردند. این حملات معمولاً با تباری فرماندهان ارتشی صورت می‌گرفت. در نتیجه، هر کسی می‌توانست به راحتی به سلاح گرم دست یابد. نبردهای جناحی تدریجاً به جنگ‌های داخلی کوچک ارتقایافت و تمامی مناطق شهری چین را دربر گرفت. رژیم به این ترتیب عملاً درگیر هرج و مرج غریبی شد که طی دو دهه حکومت کمونیست‌ها بی‌سابقه بود.

مائو به سرعت پی برد که نظریه «گروه ضربت» وی در هیچ جای دیگری کارآمد نیست. او تصمیم گرفت یک گروه ضربت یک میلیون نفری در شانگهای - که نظارت تام و تمامی بر آن داشت - تأسیس کند اما در عین حال دستور داد که فرمان قبلی وی در مورد «مسلح کردنِ چپ‌ها» لغو شود. مائو در پنجم سپتامبر حکم داد که تمامی سلاح‌هایی که در اختیار مردم قرار داده شده باید جمع‌آوری شود. با این حال کسانی که سلاح به دست آورده بودند هیچ رغبتی به پس دادن آن نداشتند. مائو یک سال بعد در گفت‌وگویی با وزیر دفاع آلبانی اذعان کرد که ۳۶۰ هزار اسلحه فقط در ایالت سیچوان جمع‌آوری شده و مقدار بسیار بیشتری سلاح همچنان در دست مردم است که باید جمع‌آوری شود. وجود سلاح گرم در سطح جامعه همچنین باعث شکل‌گیری گروه‌های راهزن در نقاط دورافتاده کشور

شد.

مائو نیروی بالقوه‌ای را آزاد کرده بود که می‌توانست پایه‌های قدرت‌ش را تضعیف کند. او مجبور شد از تلاش برای تمایزگزاری میان «چپ‌ها» و «محافظه‌کاران» دست بردارد و از همه جناح‌ها بخواهد که با هم متحد شوند. اما دستورات وی نادیده گرفته شد. اکثر مردان جوان با این ادعا که مشغول تار و مار کردن «محافظه‌کاران» هستند، به جنگ ادامه دادند. از نظر آنها این نوع جنگیدن به مراتب سرگرم‌کننده‌تر از هر کار دیگری بود.

مردم از رفتن به سر کار خودداری می‌کردند. حالا اقتصاد کشور جداً مختل شده بود. صنایع ارتشی، و حتی برنامه اتمی کشور، برای اولین بار از زمان آغاز انقلاب فرهنگی دچار وقفه شد. حتی در «گارد جاویدان» هم نشانه‌هایی از هرج و مرج دیده شد. برای نمونه، یکی از اعضای این گارد برنامه سفر مائو را در اختیار یک جوان دانشجوی قرار داده بود. هر چند این قضیه لو رفت و هر دوی این افراد نیز دستگیر شدند، اما وقوع چنین حادثه نادری حکایت از سست شدن امور امنیتی رژیم داشت.

یک سال از نبردهای جناحی مسلحانه گذشت اما به رغم دستورات پیاپی پکن هیچ کاهشی در شدت تنش‌ها حاصل نشد. کوای دافو، دانشجوی دانشگاه «چینگ هوا» ی پکن، مشهورترین انقلابی سرکش کشور بود. وی همان کسی بود که رژیم از وجودش برای آزار و شکنجه لیو شائوچی و همسرش بهره برده بود. کوای در این هنگام (سال ۱۹۶۸) مشهورترین «چپ» کشور بود. او عزم خود را جزم کرده بود که مخالفینش را در دانشگاه سرکوب کند. کوای دستورات مکرر رژیم را در مورد توقف این نوع فعالیت‌ها، نادیده می‌گرفت. او مدعی بود که رقبایش از «محافظه‌کارانند» و بنابراین باید آنها را سرکوب

کرد. کوای با استناد به رهنمودهای سابق مائو، به ضرب و جرح گروه‌های رقیب مشغول بود و کسی هم جلو داروی نبود. مائو مجبور شد برای متوقف ساختن کوای و قانونمند کردن وی شخصاً مداخله کند. مائو هم‌زمان هدف دیگری هم داشت. او می‌خواست کوای را ادب کند تا از این طریق پیام هشدارآمیزی در مورد ضرورت توقف جنگ‌های جناحی به سراسر کشور بفرستد.

۴۰۰۰۰ کارگر غیر مسلح در بیست و هفتم جولای به دانشگاه «چینگ هوا» اعزام شدند تا کوای و گروهش را خلع سلاح کنند. کوای خبر نداشت که کارگران بنا به دستور مائو اعزام شده‌اند. او و گروهش مقاومت کردند. آنها پنج تن از کارگران را کشتند و ۷۰۰ تن دیگر را زخمی کردند. کوای روز بعد به «سالن بزرگ خلق» فرا خوانده شد. او از دیدن مائو و همراهانش، که همگی از رهبران سرشناس کشور بودند، غرق در بهت و حیرت شد. کوای خود را به آغوش مائو انداخت و زارزار شروع به گریستن کرد. مائو هم ظاهراً چند قطره‌ای گریست؛ هر چند که این گریه احتمالاً ناشی از عجز وی در ترکیب تمایلات غریزی‌اش با نیازهای عمل‌گرایانه‌اش بود. وجه غریزی مائو خواهان نابودی هر چه بیشتر کسانی بود که وی آنها را «محافظه کار» می‌نامید اما وجه عمل‌گرایانه وی به او حکم می‌کرد که منافعش در گروی احیای دوباره نظم و قانون است.

مائو به کوای و دیگر رهبران شاخص گروه‌های «شورشیان» گفت که شخص وی دستور خلع سلاح گروه کوای را داده و اگر این گروه یا هر گروه دیگری به جنگیدن ادامه دهد ارتش همه آنها را «حذف» خواهد کرد. کوای و دیگر رهبران «شورشیان» تعهدنامه ترک مخاصمات را امضا کردند که مفاد آن بلافاصله به اطلاع عموم مردم رسید.

کوای را به مزرعه‌ای در مناطق دورافتاده ایالت شمالی «نینگ

شیا»^{۷۳۱} تبعید کردند. همه سازمان‌های دانشجویی منحل و

دانشجویان به سرکارهای بدنی معمولی فرستاده شدند. رژیم

بسیاری از دانشجویان را به نقاط دورافتاده کشور تبعید کرد. این

سرگردانی عظیم شامل دانش‌آموزان نیز می‌شد. بیش از ۱۰ میلیون تن

از شاگردان مدارس راهنمایی به روستاها و مزارع دولتی در گوشه و

کنار چین اعزام شدند. رژیم طی سال‌های بعد بیش از ۱۶ میلیون تن

از جوانان شهرنشین را در روستاها اسکان داد. (از نظر رژیم این راهی

بود برای «حل» مشکل بیکاری.) به این ترتیب دوران «گارد‌های

سرخ» دانشجویی به سرآمد.

اما گروه‌های «شورشیان» غیردانشجویی در بسیاری از مناطق به

جنگ‌های داخلی محدود ادامه دادند. رژیم برای متوقف کردن این

گروه‌ها مدعی شد که توطئه بزرگی تحت عنوان «محصولات ۱۶ مه»

کشف کرده است. این اتهام‌واهی و بی‌معنا برای این علّم شده بود که

رژیم بتواند با سهولت بیشتری گروه‌ها و جناح‌های فراقانونی را مطیع

و منقاد خویش سازد. به این ترتیب هر کس که دست به نافرمانی

می‌زد انگِ عضویت در گروه توطئه‌گر «محصولات ۱۶ مه» بر

پیشانی‌اش می‌خورد. کوای که شهره خاص و عام بود به عنوان رئیس

گروه توطئه‌گران «۱۶ مه» معرفی و بازداشت شد. در مجموع بیش از

۱۰ میلیون تن از «شورشیان» زیر سر فصل «توطئه‌گران ۱۶ مه»

محاكمه شدند که کار ۳/۵ میلیون نفر آنها به زندان کشیده شد.

ارعاب و ترور حکومتی نه فقط سطح خشونت‌ها را به شدت بالا برد، بلکه به مراتب هراسناک‌تر از نبردهای گروهی و جناحی بود. آشکارترین نمونه، ایالت جنوبی گوانگشی در تابستان ۱۹۶۸ بود. یکی از گروه‌ها در این ایالت حاضر به تمکین از ژنرال وی گائو چینگ^{۷۳۲}، عامل اصلی مائو در منطقه، نشد. (این ژنرال در سال ۱۹۵۴ به ویتنامی‌ها کمک کرده بود که در نبرد معروف «دین بین فو» بر فرانسوی‌ها پیروز شوند.) ژنرال وی عزم خود را جزم کرد تا با اعمال بیشترین زور و خشونت، مخالفین خود را نابود کند. ژنرال وی برای ارعاب و نابودی مخالفین نه فقط از مسلسل و خمپاره‌انداز و توپخانه، بلکه از جنایت‌های فجیع و ترسناک استفاده کرد. به این ترتیب بسیاری از افرادی که به عنوان «دشمنان طبقاتی» شناسایی شده بودند، به نحو فجیعی به قتل رسیدند. رئیس یکی از مناطق ایالت گوانگشی، افسر ارتشی‌ای بود که به مرئوسین خود اینگونه رهنمود می‌داد: «حالا می‌خواهم اصل مطلب را به شما بگویم: ما در این نبرد باید حدود یک سوم یا یک چهارم دشمنان طبقاتی را با چماق یا سنگ بکشیم.» [کشتن با گلوله به اندازه کافی ترسناک نبود. بد نیست که برای شروع، با شلیک گلوله آنها را بکشیم اما باید مردم را راهنمایی کنیم که با استفاده از مشت و سنگ و چماق دشمنان طبقاتی‌شان را از پا درآورند.] در این ایالت، ظرف یک دوره یازده روزه (از بیست و ششم جولای تا ششم اگوست ۱۹۶۸) در پی صدور دستورات فوق ۳۶۱۸ نفر کشته شدند. اکثر کشته شدگان با ضربات مشت و لگد و چماق و سنگ از پا درآمده بودند. در مقام مقایسه، مجموع افرادی که طی دوران انقلاب فرهنگی در این ایالت کشته شدند «فقط» ۶۸ نفر بود. این موج کشتار در ایالت مذکور مجموعاً جان ۱۰۰ هزار نفر را گرفت.

مسئولین «شیوه‌های کشتن» را به مردم یاد می‌دادند و از آنها می‌خواستند که حداکثر بی‌رحمی و خشونت را در کشتن «دشمنان طبقاتی» به کار ببرند. در بسیاری از موارد، پلیس ناظر کشتارها بود. در چنین فضایی از بی‌رحمی و خشونت بود که پدیده آدمخواری در برخی از نقاط کشور پدیدار شد. شاخص‌ترین نمونه از بروز پدیده آدمخواری در منطقه «ووشوان»^{۷۳۳} بود.

در تحقیقات رسمی که پس از دوران مائو انجام شد (و رژیم بعداً جلوی انتشار آن را گرفت) آمده است که ۷۶ نفر در منطقه مذکور قربانی آدمخواری شده بودند. این نوع آدمخواری‌ها ابتدا از جلسات محکوم‌سازی دشمنان، که در دوران مائو بسیار رواج داشت، آغاز شد. قربانی را بعد از اینکه بر اثر شکنجه می‌کشتند اعضای بدنش - قلب، جگر، و بعضی وقت‌ها آلت تناسلی - را می‌بریدند. گاهی مواقع قطع عضو در زمانی صورت می‌گرفت که قربانی هنوز زنده بود. سپس اعضای بدن قربانی را فی‌المجلس می‌پختند و می‌خوردند. در آن زمان اسم این شیوه تنبیه را «ضیافت گوشت انسان» گذاشته بودند. گوانگشی شاید زیباترین و خوش منظره‌ترین ایالت چین باشد. تپه‌ها، کوه‌ها و رودهای گوانگشی از حیث زیبایی هوش‌ربا و بهت‌آور است. و عجیب آنکه «ضیافت‌های گوشت انسان» در دلِ زیبایی‌های طبیعی این ایالت برپا می‌شد.

یک دهقان اهل گوانگشی که در دوران مائو در روز روشن سینه‌پسر یک زمین‌دار سابق را با چاقو شکافته بود، بعدها در گفت‌وگویی با گروه تحقیق حرف‌های جالبی زد. حرف‌های این دهقان گویای آن است که مردم چگونه در آن سال‌ها با استناد به حرف‌های مائو جنایت‌های شنیعی را که مرتکب می‌شدند، توجیه می‌کردند. این دهقان ۸۶ ساله به نویسنده گروه تحقیق گفت: «بله، من آن پسر بچه

را کشتم. فردی را که کشتم دشمن طبقاتی بود... من انقلاب کردم، و قلبم سرخ است! مگر این صدر مائو نبود که گفت: یا ما آنها را خواهیم کشت، یا آنها ما را خواهند کشت؟ من کشتم و زنده ماندم، این نبرد طبقاتی است!»

کشتارهای تحت حمایت حکومت در سال ۱۹۶۸ در تمامی ایالت‌ها رو به فزونی گذاشت. رژیم کارزاری تحت عنوان «حل مشکل رده‌های طبقاتی» راه انداخته بود؛ کارزاری که عامل اصلی افزایش کشتارها در سال ۱۹۶۸ بود. هدف این کارزار تهیه فهرست‌هایی از اسامی تک تک «دشمنان طبقاتی» در میان آحاد ملت و سپس مجازات آنها بود. به این ترتیب همه کسانی که در حین دوران انقلاب فرهنگی و پیش از آن محکوم شده و آزار دیده بودند، دوباره تحت تعقیب و آزار و اذیت قرار گرفتند. رژیم، علاوه بر این، تحقیقات گسترده درپیشینه هر فرد بالغ کشور را در دستور کار قرار داد تا از این طریق «دشمنان پنهان» را شناسایی و دستگیر کند. مجموعاً بیست و سه جرم مختلف برای کوبیدن برپیشانی محکومین و مطرودین در نظر گرفته شده بود. تعداد کسانی که طی کارزار فوق هدف اذیت و آزار قرار گرفتند، بیش از ده‌ها میلیون تن می‌شدند؛ بسیار بیشتر از زمان‌های قبل. یک شاهد عینی شرح داد که چگونه رئیس جدید ایالت «آنه‌وی»، که یکی از ژنرال‌های ارتش بود، در مورد اعدامی‌ها تصمیم می‌گرفت: «ژنرال با نوعی بی‌خیالی و لاقیدی فهرست عناصر ضدانقلابی را که از طرف فرمانده پلیس به وی ارائه شده بود، ورق می‌زد. او هر از چند گاه روی اسمی توقف می‌کرد و با صدای تو دماغی و خسته‌اش می‌گفت: «تو هنوز این بابا را در زندان داری؟ چگونه اعدامش بکنیم؟» ژنرال لحظه‌ای بعد روی یک اسم دیگر توقف می‌کرد و می‌گفت: «چه نظری درباره این یکی داری؟ هوم، ترتیبش را بدهید!»

ژنرال سپس از فرمانده پلیس پرسید «در دو ایالت همجوار قرار است چند نفر را اعدام کنند؟ خبرداری این ماه در جیانگ سو و ججیانگ چند نفر اعدام خواهند شد؟» ژنرال زمانی که از تعداد اعدامی‌های این دو ایالت همسایه مطلع شد به فرمانده پلیس گفت: «بهتر است ما معدل اعدامی‌های این دو ایالت را بگیریم و به همین میزان در ایالت خودمان اعدام کنیم.» مردم در آن زمان این طوری اعدام می‌شدند.

یکی از پراعدام‌ترین ایالت‌های چین، ایالت «مغولستان داخلی» بود. مائو از دیرباز به این ایالت مظنون بود زیرا تصور می‌کرد شوروی قصد دارد آن را از چین جدا و به «جمهوری مغولستان» که از اقمار شوروی به شمار می‌رفت، ملحق کند. ژنرال تنگ‌های چین^{۷۳۴}، رئیس جدید ایالت «مغولستان داخلی»، در راستای بدگمانی مائو به این ایالت، کشت و کشتار وسیعی را در سطح ایالت به راه انداخت. در تحقیقاتی که بعد از مرگ مائو در ایالت مغولستان داخلی توسط محققان خود رژیم انجام شد، موارد متعددی از آزار و شکنجه اهالی این ایالت به چشم می‌خورد: «دندان‌های یک زن مسلمان را با گازانبر بیرون کشیدند و قبل از این که بمیرد دماغ و گوش‌هایش را بریدند؛ یک زن دیگر را با فرو کردن باتون در بدنش کشتند؛ مردی را با فرو کردن میخ‌های آهنی در جمجمه‌اش به قتل رساندند؛ مرد دیگری را زیر ضربات باتون گرفتند و سپس باروت در حلقش فرو کردند و با آتش زدن باروت‌ها وی را کشتند...» ارقام اعلام شده از سوی خود رژیم حکایت از این دارد که بالغ بر ۳۴۶ هزار نفر در مغولستان داخلی محکوم و ۱۶۲۲۲ نفر کشته شدند. همین گزارش‌ها اذعان می‌کند که در مجموع بیش از یک میلیون نفر از اهالی این ایالت به شیوه‌های مختلف هدف آزار و اذیت قرار گرفتند. به عبارت دیگر، ۶۰ درصد

اهالی مغول تبار ایالت مغولستان داخلی - شامل زن و مرد و کودک - مرّه آزار و شکنجه و مرگ را در دوران مائو چشیدند.

«یون نان» یکی دیگر از ایالت‌هایی بود که جنایات گسترده‌ای را به

خود دید. باز بنا به گزارش‌های رسمی رژیم، تنها در ارتباط با یک

پرونده سرهم‌بندی شده در ایالت مذکور، تقریباً ۱/۴ میلیون نفر هدف

بازجویی و شکنجه قرار گرفتند. عامل این آزار و اذیت‌های گسترده،

ژنرال تان فورن^{۷۳۵}، رئیس جدید ایالت «یون نان» بود. مجموعاً ۱۷

هزار تن از افراد فوق اعدام شدند یا در زیر شکنجه جان دادند و یا

دست به خودکشی زدند. ژنرال تان، که با زور و شمشیر حکم می‌راند

خودش قربانی زور و شمشیر شد. این ژنرال بی‌رحم و خون‌ریز در

دسامبر ۱۹۷۰ ترور شد. او بلندمرتبه‌ترین مقامی است که تاکنون در

چین کمونیست ترور شده است؛ آن هم در کشوری که ترور مقامات

حکومتی امر بسیار نادری است. فرد ضارب افسر ستادی بود به اسم

وانگ زی - جنگ^{۷۳۶}، که در واقع هیچ کینه شخصی‌ای از ژنرال تان به

دل نداشت. او صرفاً از رژیم مائو متنفر بود. وانگ زی جنگ در سال

۱۹۴۷ در یک گروه ضد کمونیستی عضو بود. این گروه موفق به

کشتن یکی از فرماندهان نظامی کمونیست شده بود. وانگ از آن پس

راه فرار را در پیش گرفته بود. بیش از دو دهه بعد روستای زادگاه

وانگ گروهی را برای یافتن وی تشکیل داد. وانگ ۱۵۰۰ کیلومتر دورتر

از روستای خویش نام خود را عوض کرد و سپس وارد ارتش شد. وی

به رغم همه تلاش‌ها برای پنهان نگهداشتن هویت واقعی‌اش، نهایتاً

در آوریل ۱۹۷۰ شناسایی و دستگیر شد. وانگ با اطلاع از اینکه چه

سرنوشتی در انتظارش خواهد بود، تصمیم به کشتن ژنرال تان گرفت.

ژنرال تان نه تنها معروف‌ترین مقام مملکتی در ایالت «یون نان» که

مهیبت‌ترین چهره نزد مردم این ایالت، بود. وانگ یکی از شب‌ها موفق

به فرار از بازداشتگاه شد. او بلافاصله به خانه‌اش رفت، از همسر و پسرش خداحافظی کرد، و سپس دو هفت تیر و ۲۰ فشنگ را که قبلاً از دفتر ستاد ارتش به سرقت برده بود، همراه خود برد. وانگ سپس به خانه ژنرال تان رفت و در یک فرصت مناسب با شلیک گلوله وی را از پا درآورد. زمانی که مأموران برای دستگیر کردن این انتقام‌جوی تنها وارد عمل شدند، وانگ دو نفر از آنها را کشت و سپس با شلیک گلوله اقدام به خودکشی کرد.

در اوایل سال ۱۹۶۹ دستگاه جدید حکومتی مائو کاملاً برقرار و مستحکم شده بود. او در آوریل همین سال کنگره نهم حزب را برگزار کرد تا به رژیم بازسازی شده‌اش صورت قانونی و رسمی بدهد. کنگره قبلی حزب در سال ۱۹۵۶ برپا شده بود. گرچه در منشور حزب تصریح شده بود که کنگره‌های حزب باید هر پنج سال یک بار برگزار شود اما مائو برای برپایی کنگره نهم حزب سیزده سال تأخیر کرده بود. او تنها زمانی حاضر به برپایی کنگره جدید حزب شد که احساس کرد تمامی مخالفینش پاکسازی شده‌اند.

نمایندگان جدیدی برای شرکت در کنگره نهم برگزیده شدند. تنها ملاک انتخاب نمایندگان میزان وفاداری آنها به مائو، و تنها ملاک وفاداری میزان خشونت و بی‌رحمی‌ای بود که آنها در قبال دشمنان مائو از خود نشان داده بودند. نمایندگان در سالن برپایی کنگره، که در آن هیچ دشمنی حضور نداشت، سعی می‌کردند با بالا و پایین پریدن و شعار «زننده باد صدر مائو» سر دادن در حین سخنرانی مائو، شدت وفاداری خود را نشان دهند. نمایندگان مدام با دادن شعار سخنان مائو را قطع می‌کردند به طوری که مائو طی ۲۰ دقیقه فقط موفق به خواندن دو صفحه از سخنرانی افتتاحیه کنگره شد. این نمایش مضحک چندان باب میل مائو نبود. او که عصبانی به نظر

می‌رسید مجبور شد سخنرانی‌اش را کوتاه کند. مائو خواهان چنین سرسپردگی واضح و مضحکی از سوی نخبگان رژیمش نبود و به همین دلیل به دبیرخانه کنگره دستور داد که تشویق کردن‌ها و شعار سردادن‌های بدون حساب و کتاب نمایندگان را ممنوع کند.

هسته مرکزی رهبری رژیم به زعامت مائو شامل لین بیائو، چوئن لای و دو عضو «گروه کوچک انقلاب فرهنگی»، چن بودا و کانگ شنگ می‌شد. «گروه کوچک»، که از اجزای دفتر مائو و مجری «انقلاب فرهنگی» بود، نیز منحل اعلام و مادام مائو به عضویت در کمیته مرکزی حزب منصوب شد. همچنین همسر لین بیائو و تعدادی از ژنرال‌های گوش به فرمان لین - از جمله هوئانگ یانگ شنگ (فاسق همسر لین) - به عضویت کمیته مرکزی پذیرفته شدند. در کمیته مرکزی جدید ۸۱ درصد اعضا از تازه‌واردین بودند، و تقریباً نیمی از این تازه‌واردین از افسران ارتش بودند. از جمله این افسران می‌توان به ژنرال‌های حاکم بر ایالت‌های گوانگشی، یون نان و مغولستان داخلی اشاره کرد. خود لین ارزشمندترین غنایم را نصیب خود ساخت و آن درج این جمله در منشور حزب بود که: لین بیائو مرد شماره ۲ کشور و جانشین مائو است. ظاهراً افتخار بسیار بزرگی نصیب لین شده بود.

مائو «پاکسازی بزرگ» خود را تکمیل کرده بود، گرچه این امر به معنای کاهش کشتارها و خشونت‌ها نبود. در ظرف ده سالی که مائو پاکسازی را آغاز کرد تا هنگام مرگش در سال ۱۹۷۶، حداقل ۳ میلیون نفر بر اثر شکنجه‌ها و آزارهای جسمی کشته شدند. رهبران رژیم در دوران پسا-مائو اذعان کردند که ۱۰۰ میلیون نفر - یعنی یک نهم از مجموع جمعیت چین - به شیوه‌های مختلف رنج و آسیب دیدند.

کشتارها تماماً از سوی رژیم حمایت می‌شد. تنها درصد اندکی از این کشتارها توسط گاردهای سرخ انجام شده بود. اغلب این جنایت‌ها

ثمره تلاش مائو برای بازسازی رژیمش بود.

بخش پنجاه و یکم: هراس یک جنگ

(۱۹۶۹-۱۹۷۱؛ از ۷۵ تا ۷۷ سالگی مائو)

مائو انقلاب فرهنگی را به مثابه حرکتی برای خلاص کردن چین از شر «تجدید نظر طلبان» سبک روسی معرفی کرده بود. او قصد داشت در کنگره نهم حزب در آوریل ۱۹۶۹ اعلام پیروزی کرده و رژیم نوسازی شده خود را که ثمره پاکسازی های خونین وی بود، طی تشریفات معرفی کند. مائو برای تحقق چنین هدفی به یک پیروزی نمادین بر اتحاد شوروی نیاز داشت. او به این فکر افتاد که درگیر یک نبرد مسلحانه مرزی با شوروی شود؛ نبردی که محدود و قابل کنترل باشد.

چین و شوروی ۷۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک داشتند و از دیرباز تنش های مرزی بسیاری مابین دو کشور وجود داشت. مائو جزیره کوچک و غیر مسکونی «جنباؤ»^{۷۳۷} را که در رود «اوسوری»^{۷۳۸} در شمال شرقی چین قرار دارد، به عنوان آوردگاه نبرد با روس ها انتخاب کرد. این، انتخاب هوشمندانه ای بود زیرا ادعای مالکیت روس ها بر این جزیره مطلقاً به رسمیت شناخته نشده بود.

چینی ها در روز دوم مارس با استفاده از یک واحد نظامی نخبه و مجهز، برای روس ها کمین گذاری کردند. در نتیجه این کمین گذاری ۳۲ سرباز روسی کشته و حدود ۵۰ تا ۱۰۰ سرباز چینی کشته و مجروح شدند. روس ها کمی بعد تانک ها و توپ های سنگین خود را به جزیره اعزام کردند. در شب چهاردهم مارس نبردهای سنگین تری به وقوع پیوست. روس ها موشک هایی را به ۲۰ کیلومتری عمق خاک چین پرتاب کردند. حدود ۶۰ سپاهی روسی و حداقل ۸۰۰ چینی کشته شدند. بنا به گفته یک کارشناس سیا «طرف چینی رودخانه اوسوری آن چنان سوراخ سوراخ شده بود که مثل سطح کره ماه به نظر

می‌رسید.» روس‌ها کاملاً جدی و قاطع بودند.

شدت حملات انتقام جویانه روس‌ها مائو را وادار به عقب‌نشینی کرد. او از این نگران بود که مبادا روس‌ها به چین تجاوز نظامی بکنند. وی با سران رژیم درباره این احتمال بحث کرد. مائو شتابان به ارتش دستور توقف عملیات جنگی را داد. او از ارتش خواست که حتی اگر روس‌ها به گلوله باران چینی‌ها ادامه دادند هیچ واکنشی نشان ندهند.

یک هفته بعد، تلفن مستقیم مسکو-پکن ناگهان درپکن به صدا درآمد. این تلفن از جانب الکسی کاسگین نخست‌وزیر شوروی بود.

تلفن‌کننده خواهان گفت‌وگو با مائو یا چوئن لای بود. در این هنگام،

چین و شوروی عملاً برای مدت سه سال هیچ رابطه سیاسی‌ای با یکدیگر نداشتند. اپراتور چینی حاضر نشد تماس را برقرار کند. او در

چهارمین تلاش روس‌ها برای برقراری تماس تلفنی با مائو یا چوئن

لای، به اپراتور روسی گفت: «ما نمی‌توانیم بین کاسگین تجدید

نظر طلب‌رذل و صدر مائو تماس تلفنی برقرار کنیم.» روز بعد،

چینی‌ها متوجه پاره‌ای تحرکات نظامی از سوی سربازان شوروی در

نزدیکی جزیره مورد اختلاف شدند. مائو بلافاصله از وزیر امور

خارج‌اش خواست به مسکو اطلاع دهد که «چین آماده شرکت در

مذاکرات سیاسی است»؛ که معنای آن این بود که چین خواهان

جنگ با شوروی نیست. مائو به ویژه از این می‌ترسید که مبادا روس‌ها

کنگره نهم حزب را هدف حمله هوایی غافلگیرکننده قرار دهند. این

کنگره قرار بود ده روز بعد برگزار شود و حضور مائو در آن الزامی بود.

بنابراین کنگره نهم در یک شرایط فوق محرمانه برگزار شد؛ شرایطی

که در قیاس با ملاک‌های فوق محرمانه رژیم، استثنایی بود. خبر

برگزاری کنگره نهم تنها زمانی اعلام شد که کنگره عملاً خاتمه یافته

بود. دو هزار نماینده شرکت‌کننده در کنگره عملاً در هتل‌های محل

اقامتشان زندانی شده بودند. به آنها گفته شده بود که پرده‌های پنجره‌های اتاق‌هایشان را که به روی خیابان بود، همواره به حالت کشیده نگه‌دارند و هرگز پنجره‌ها را باز نکنند. نمایندگان را به جای اینکه مستقیماً به محل برپایی کنگره در «سالن بزرگ خلق» ببرند سوار اتوبوس کرده و در مسیرهای پیچ‌پیچ چرخاندند و سپس آنها را به صورت جداگانه و مخفیانه وارد سالن بزرگ خلق کردند. قرار بر این بود که کنگره در اوّل آوریل با حضور مائو افتتاح شود. اما در این روز هر کس که «سالن بزرگ خلق» را از بیرون تماشا می‌کرد اصلاً متوجه نمی‌شد که در درون آنچه خبر است. کنگره در ساعت ۵ بعد از ظهر با حضور ۲۰۰۰ نماینده افتتاح شد. پرده‌های ضخیم سالن را کاملاً کشیده بودند تا هیچ پرتو نوری به بیرون منتشر نشود.

مائو دلایلی برای نگرانی داشت. چند ماه بعد، در سیزدهم اگوست ۱۹۶۹، هزاران کیلومتر دورتر از جزیره مورد اختلاف، روس‌ها از مرز قزاقستان و شین جیانگ (در منتهی‌الیه شمال غربی چین) عبور کرده و وارد خاک چین شدند. روس‌ها به سبب توانایی‌ها تدارکاتی چشمگیر در مرز قزاقستان و چین این نقطه را برای تجاوز به خاک چین انتخاب کرده بودند. انبوهی از تانک‌های روسی در همراهی با توپخانه سنگین تا عمق خاک چین نفوذ کردند. هدف آنها محاصره و انهدام سپاهیان چینی بود.

مائو در برابر حمله تانک‌های روسی آسیب‌پذیر بود و اگر این تانک‌ها به سوی پکن راه می‌افتادند هیچ مانع عمده‌ای بر سر راه آنها وجود نداشت. مائو از دیرباز معتقد بود که جمعیت و مساحت بزرگ چین این کشور را در برابر تجاوز ارتش‌های بیگانه بیمه کرده است. اما مائو از سال ۱۹۶۴ که مالدینوفسکی (وزیر دفاع شوروی) صراحتاً از براندازی وی سخن گفت به این دلشوره افتاد که نکند روس‌ها با مخالفان

داخلی وی تبانی کرده و ناگهان پکن را هدف حمله قرار دهند. او به ارتش دستور داده بود: «کوه‌ها و موانع مصنوعی» در مسیر صاف و هموار پکن - مرز شوروی [برپا کنید.] در پی صدور این دستور بودجه‌های عظیم و نیروی کار انسانی عظیم‌تری صرف بنا کردن کوه‌های مصنوعی بر سر راه تانک‌های روسی شد. هر کدام از این کوه‌ها ۲۰ تا ۴۰ متر ارتفاع، ۲۵۰ تا ۴۰۰ متر پهنا، و ۱۲۰ تا ۲۲۰ متر عمق داشتند. خاک و سنگ مورد نیاز برای ساختن «کوه‌ها» از مناطق دور دست آورده شده بود. علاوه بر این در داخل هر «کوه» پاره‌ای تجهیزات دفاعی گوناگون تعبیه شده بود. با این وجود، پروژه مذکور پس از چند سال نیمه کاره و بی‌نتیجه رها شد. همه کسانی که این «کوه‌ها» را دیده بودند - از جمله جیمز شلزینگر^{۷۳۹} وزیر دفاع سابق آمریکا - به بیهوده بودن آنها اذعان داشتند.

مائو همچنین نگران حمله اتمی روس‌ها به تأسیسات اتمی چین بود. مسکو، در واقع، به فکر چنین عملیاتی بود و حتی تا آنجا پیش رفته بود که نظر واشینگتن را در این مورد جویا شده بود. مائو به قدری مضطرب و نگران شده بود که قانون عدم برقراری تماس با کرملین را شکست. او رضایت داد که مقامات چینی در تابستان ۱۹۶۹ با کاسگین، نخست وزیر شوروی، دیدار کنند. کاسگین بعد از شرکت در مراسم تدفین هوشی مین (رهبر ویتنام)، در حین سفر هوایی‌اش از هانوی به مسکو، در پکن توقف کرد تا با چوئن لای دیدار کند. بنا به درخواست چینی‌ها، دیدار مذکور در محدوده فرودگاه پکن، بر باند فرودگاه، انجام شد. اولین موضوعی که از سوی چوئن لای مطرح شد حمله اخیر شوروی به چین بود اما وی موفق نشد از کاسگین تعهد بگیرد که شوروی به چین حمله نخواهد کرد. چوئن لای یک هفته بعد طی نامه‌ای به کاسگین از وی خواست رسماً تأیید کند که دو

طرف در گفت و گوهای پکن به توافق رسیده‌اند که به یکدیگر حمله اتمی نخواهند کرد. مسکو حاضر به چنین تأییدی نشد و پاسخ داد که طرف چینی «درک درستی» از مذاکرات مذکور نداشته است.

در همین زمان، ویکتور لوییس^{۷۴۰}، روزنامه نگار روسی مرتبط با «ک گ ب» مقاله‌ای در یک روزنامه لندن به چاپ رساند. لوییس مدعی شده بود که کرملین در اندیشه بمباران تأسیسات اتمی مائو است و قصد دارد «رهبری جایگزینی» برای حزب کمونیست چین تشکیل دهد.

مائو به شدت عصبی و نگران شد. او موافقت کرد که یک هیات روسی برای مذاکره در خصوص اختلافات مرزی به پکن بیاید. این موضوع به نوبه خود موجب نگرانی‌های تازه‌ای شد. هیات مذکور قرار بود در روز هجدهم اکتبر وارد پکن شود. مائو و اطرافیانش ناگهان دچار این نگرانی شدند که مبادا هواپیمای روسی به جای حمل هیأت مذاکره کنندگان، حامل بمب اتمی باشد. مائو و لین بیائو بلافاصله پکن را به سوی جنوب ترک کردند. مائو در روز پانزدهم اکتبر به ووهان رفت. لین بیائو نیز دو روز بعد عازم «سوجو»^{۷۴۱} شد. مارشال لین در روز هیجدهم اکتبر از خواب بعد از ظهری معمول خود صرف نظر کرد تا از بی خطر بودن هواپیمای روسی مطمئن شود. او بعد از اینکه مطمئن شد هواپیمای مذکور فقط حامل مذاکره کنندگان روسی است، رفت که بخوابد.

چوئن لای هم اندکی قبل از فرود هواپیمای روسی از محل کار خود در «جانگ نان های» به سوی پناهگاه‌های ضد اتمی «تپه‌های غربی» گریخت. او تا فوریه ۱۹۷۰ در همین مکان باقی ماند. مادام مائو نیز بنا به دستور شوهرش، چوئن لای را همراهی کرد تا هم وی را زیر نظر داشته باشد و هم از حمله هوایی احتمالی روس‌ها در امان بماند.

هراس از این حمله اتمی تقریباً چهار ماه به درازا کشید. در این مدت ارتش چین در وضع آماده‌باش کامل قرار داشت. حدود ۴۱۰۰ هواپیما، ۶۰۰ کشتی جنگی و ۹۴۰ هزار سپاهی آماده مقابله با حمله احتمالی شوروی بودند. ارتش که از آغاز انقلاب فرهنگی عملاً به حالت تعلیق درآمد بود، تمرینات و آموزش‌های نیروهایش را دوباره از سر گرفت. حفاری‌های گسترده‌ای در «جانگ نان‌های» انجام شد تا یک پناهگاه زیرزمینی غول‌آسا در جوار اقامتگاه مائو ساخته شود. این پناهگاه از طریق تونل‌هایی که از عرض آن چهار اتومبیل در کنار هم عبور می‌کرد به مکان‌های زیر و صل می‌شد: میدان تیانانمن، سالن بزرگ خلق، یک بیمارستان بزرگ و بسیار مجهز (که اختصاصاً برای مائو ساخته شده بود اما وی حتی یک بار هم پا به داخل آن نگذاشت)، اقامتگاه لین بیائو، و دفتر زیرزمینی ستاد مرکزی ارتش در «تپه‌های غربی». ده‌ها میلیون تن از شهروندان چینی به بیگاری گرفته شدند تا تونل‌ها و پناهگاه‌های زیرزمینی متعددی در تمامی شهرهای کشور حفر و ساخته شود. سیاست‌های غلط مائو و محاسبات نادرست وی موجب هراس عظیمی شد که هزینه بسیار گزافی روی دست چینی‌ها گذاشت.

در پایان معلوم شد که این ترس چیزی بیشتر از یک ترس نبوده است. مائو دوباره به همان نظریه قدیمی خود چسبید که هیچ کشوری، و از جمله روسیه، جرئت تجاوز به چین را ندارد. او برای اینکه اطمینان مضاعفی به دست آورد، تصمیم گرفت از روس‌ها دلجویی کند. مائو در روز اول ماه مه ۱۹۷۰ معاون هیات روسی را که برای مذاکره درباره اختلافات مرزی به پکن آمده بود و در مراسم میدان تیانانمن حضور داشت، به حضور پذیرفت و مورد تفقد ویژه قرار داد. مائو به مذاکره‌کننده روسی گفت که خواهان روابط حُسن همجواری با

شوروی است و از جنگ گریزان است. روابط چین و شوروی در سطح سفارت احیا و سفیر جدید شوروی در ماه اکتبر وارد پکن شد. مائو حالا احساس می کرد که احتمال حمله روس ها کمتر از پیش شده است.

مائو با وجودی که مطمئن شده بود جنگی در کار نخواهد بود، اما از «خطر جنگ» به عنوان یک حربه تبلیغاتی در داخل چین بهره برد. او به این نتیجه رسیده بود که در یک فضای جنگی «برنامه ابرقدرتی» اش زودتر محقق خواهد شد.

بزرگ ترین آرزوی مائو، چون همیشه، تبدیل کردن چین به یک ابرقدرت نظامی بود. یکی از دلایل او برای آغاز «پاکسازی بزرگ» روی کار آوردن مدیران جدیدی بود که قادر به تحقق این آرزوی دیرینه وی باشند. مائو بعد از به روی کار آوردن این مدیران، اجرای «برنامه ابرقدرتی» را شتاب بخشید. او در اگوست ۱۹۷۰ اعضای کمیته مرکزی را برای تشکیل جلسه اضطراری به اقامتگاه خود در کوهستان های زیبای لو شان فرا خواند. کمیته مرکزی قبلاً دو بار، طی سال های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱، در لو شان تشکیل جلسه داده بود. هدف اصلی از برگزاری این دو جلسه، پیش بردن «برنامه ابرقدرتی» مائو بود؛ تلاشی که منجر به مرگ ۳۸ میلیون چینی بر اثر گرسنگی و کار توانفرسا شده بود.

مائو در هر دوی این جلسات با مقاومت های قابل توجهی از سوی همکاران حزبی خود مواجه شده بود. اما این بار مدیران جدید رژیم هیچ شک و تردیدی در اجرای دستورات مائو نداشتند؛ و این در حالی بود که برنامه جدید مائو بسیار افراطی تر از سابق بود. مائو تصمیم گرفته بود برای اجرای برنامه اتمی اش طی پنج سال آینده (از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵) بودجه گزافی را خرج کند. این بودجه تقریباً معادل با همه

بودجه‌ای بود که ظرف پانزده سال گذشته صرف برنامه اتمی کشور شده بود. در این هنگام درآمد سرانه چین حتی از سومالی فقیرپایین‌تر بود. چینی‌ها همچنین از حیث سرانه مصرف کالری مقدار کمتری را در قیاس با دوران حاکمیت ملی‌گرایان در دهه ۱۹۳۰ مصرف می‌کردند. اما مائو با هیچ مخالفتی از جانب مدیران رژیمش مواجه نشد. لین بیائو و ژنرال‌های گوش به فرمانش کاری به این نداشتند که آیا مردم و کشور قادر به تحمل فشارهای ناشی از برنامه‌های جاه‌طلبانه مائو خواهند بود یا نه. از نظر آنها طرح چنین پرسشی کاملاً بی‌مورد بود. ژنرال چنگ شی - چینگ^{۷۴۲}، رئیس جدید ایالت جیانگشی، پیشنهاد کرد که میزان مصادره مواد غذایی در ایالت تحت امرش را هفت برابر بیشتر کند تا بخشی از هزینه‌های لازم برای اجرای برنامه ابرقدرتی صدر مائو فراهم شود. این در حالی بود که مردم جیانگشی در آن هنگام در مرز مرگ و زندگی به سر می‌بردند. کارفرمایان بی‌رحمی که تازه بر سر کار آمده بودند تمایل داشتند که مردم را بسیار بیشتر از گذشته استثمار کنند.

مائو احساس می‌کرد که همه چیز بر وفق مراد است. او در حالی که از ارتفاعات لو شان بالا می‌رفت، تنش می‌خارید برای شنا کردن در مخزن آبی همجوار با اقامتگاهش. مائو به محض رسیدن لباس‌هایش را کند و توی آب پرید، بدون اینکه به نگرانی‌های همراهانش اعتنایی کند. همراهان مائو معتقد بودند که وی بر اثر کوه‌نوردی عرق کرده و پریدن در آب سرد برایش زیان‌آور است. مائو برای مدت نیم ساعت در آب بسیار سرد شنا کرد و طی این مدت همراهانش را به خاطر لرزیدن در آب سرد دست انداخت و مسخره کرد. او در هفتاد و شش سالگی همچنان سالم و سلامت بود. آشپز اختصاصی مائو از اشتباه‌های سیری ناپذیری ارباب سالخورده‌اش متعجب بود. او همچنان انرژی پایان

ناپذیری داشت.

اما روند حوادث در همین مقطع زمانی پیش غیرمنتظره‌ای یافت. مائو و لین بیائو با هم اختلاف عقیده پیدا کردند. ساختار نوینی که در پی پاکسازی بزرگ برپا شده بود، شروع به فروپاشی کرد.

بخش پنجاه و دوم: نزاع با لین بیائو

(۱۹۷۰-۱۹۷۱؛ از ۷۶ تا ۷۷ سالگی مائو)

روابط مائو و لین بیائو تا این زمان (اگوست ۱۹۷۰) فوق العاده خوب و برای هر دو طرف مفید بود. لین بیائو ظرف چهار سال گذشته حمایت ارتش را، که مائو برای پاکسازی حزب و نوسازی رژیمش به آن نیاز داشت، به دست آورده بود. مائو هم با سپردن ارتش به دست لین بیائو و نوشتن نام او در منشور حزب به عنوان فرد شماره ۲ رژیم و جانشین رهبری، عطش لین را برای کسب قدرت کاملاً رفع کرده بود. همسر لین به کمیته مرکزی حزب آورده شده (وی به همراه مادام مائو تنها زنان عضو کمیته مرکزی بودند) و به این ترتیب ممنوعیت قدیمی درباره ارتقای مقام همسران رهبران حزب نقض شده بود. مائو حتی کیش پرستش شخصیت لین را، که البته اندک و محدود بود، تحمل کرده بود. افراد در تظاهرات و تجمعات روزانه بعد از سر دادن شعار «زنده و جاوید باد سکاندار کبیر (مائو)» و تکان دادن «کتاب سرخ کوچک»، شعار «زنده و جاوید باد نایب رهبری، لین بیائو» را فریاد می زدند.

اما مائو در لو شان پی برد که لین را بیش از حد لازم قدرتمند کرده است به طوری که او هم اینک تبدیل به تهدیدی علیه وی شده است. ماجرا از یک اختلاف نظر به ظاهر عادی در مورد منصب ریاست جمهوری آغاز شد؛ منصبی که آخرین بار لیو شائو چی عهده دار آن بود. مائو خواهان حذف منصب ریاست جمهوری بود. لین بر حفظ این منصب اصرار می کرد و معتقد بود که مائو باید رئیس جمهوری کشور شود. انگیزه و هدف لین مشخص بود. او می خواست معاون رئیس جمهور شود تا به این ترتیب مقام وی به عنوان فرد شماره ۲ در سلسله مراتب حکومتی رسماً تثبیت شود. از پنج نفری که رهبری

کشور را بر عهده داشتند (مائو، لین، چو، کانگ شنگ و چن بودا) چهار نفر طرفدار نظر لین و مخالف نظر مائو بودند. این امر نشانه عجیبی بود از قدرت فراوان لین. حتی از نظر همکاران ارشد مائو نیز منافع لین مهم‌تر از منافع مائو بود.

لین بیائو در بیست و سوم اگوست ۱۹۷۰ پیشنهاد خود را به مقامات ارشد رژیم ارائه کرد. این قضیه باعث خشم بیشتر مائو شد زیرا لین بدون هماهنگی قبلی با وی دست به چنین کاری زده بود. وانگ دونگ شینگ، رئیس گارد جاویدان، بلافاصله بعد از اینکه لین پیشنهاد خود را مطرح ساخت از وی حمایت کرد. وانگ با لحنی قاطع خواستار رئیس جمهور شدن مائو و معاون رئیس جمهور شدن لین بیائو شد؛ و این در حالی بود که وی می‌دانست که این درخواستش مطلقاً مغایر با خواسته مائو است. مردی که مائو برای امنیت جانی‌اش متکی به وی بود، منافع لین را بر منافع او (مائو) ترجیح دانسته بود.

انگیزه و دلیل رئیس گارد جاویدان از این اقدام مشخص بود. او احساس می‌کرد که جلب پشتیبانی لین امری ضروری در بقای خود اوست. وی سرنوشت تلخ همتای قبلی خود، لوئوی قد بلند، را دیده بود. لوئو پیش از هر مقام دیگری به مائو نزدیک بود اما مائو به رغم این نزدیکی بنا به درخواست لین بیائو اقدام به قربانی کردن لوئو کرده بود. و حالا رئیس گارد جاویدان شاهد بود که مائو قصد دارد مرتکب جنایت مشابهی شود: مائو اخیراً از درخواست لین بیائو برای قربانی کردن مرد دیگری که تا آن هنگام طرف اعتماد وی (مائو) بود، حمایت کرده بود. این مرد جانگ چون چیاو^{۷۴۳} نام داشت که در سلسله مراتب حکومتی فرد شماره ۷ رژیم به شمار می‌رفت. جانگ ۵۳ ساله قبلاً در شانگهای به عنوان مدیری از رده‌های میانی

رژیم کار کرده بود. جانگ بعد از نگارش و چاپ مجموعه مقالاتی ستایش‌آمیز درباره مائو مورد توجه وی قرار گرفت. او در این مقالات اعمال و اقدامات خودخواهانه مائو را تئوریزه کرده و جامه مارکسیستی به آنها پوشانده بود. مائو در آغاز انقلاب فرهنگی جانگ را ارتقای مقام داد تا وی وظیفه بسیار مهم تئوریزه کردن «پاکسازی بزرگ» و تطبیق دادن آن با آموزه‌های مارکسیستی را به انجام رساند. جانگ مسئول اصلی در نگارش و چاپ مطالبی است که بسیاری از چینی‌ها و خارجی‌ان با خواندن آن دچار توهمات در خصوص ذات و سرشت واقعی انقلاب فرهنگی شده‌اند.

جانگ آدم کم‌حرف، تودار و محافظه‌کاری بود که همکاران او به دشواری می‌توانستند از ظاهر وی پی به سیر درونش ببرند. لین بیائو و نوچه‌هایش اسم مستعار «مار کبرا» را روی جانگ گذاشته بودند. دلیل این نامگذاری عینکی بودن جانگ و شیوه رفتاری‌اش بود. لین بیائو از جانگ تنفر داشت زیرا وی در زمره نوچه‌هایش نبود. مائو هم در ایجاد این نفرت سهیم بود. او که همیشه دوست داشت تخم دشمنی و عداوت را در بین مرئوسین خود پراکند، به لین بیائو گفته بود: «زمانی که تو پیر شدی کبرا باید جانشین تو شود.» لین برای مدتی نزد مائو شروع به بدگویی از جانگ کرد تا به این ترتیب موقعیت و جایگاه جانگ را تضعیف کند. لین اندکی قبل از ایراد سخنرانی‌اش در لوشان به مائو گفت که قصد دارد علناً از جانگ انتقاد و وی را محکوم کند. مائو هیچ اعتراضی نکرد و اجازه این کار را به لین داد. شرکت‌کنندگان در اجلاس لوشان بعد از سخنرانی لین، با استفاده از لحن و ادبیات خشنی که در آن دوران معمول بود خواهان مرگ کبرا (جانگ) و «هزار تکه کردن» وی شدند.

درسی که می‌شد از این ماجرا گرفت کاملاً روشن بود: هر مقامی هر

چقدر هم که به مائو نزدیک باشد و برای وی اهمیت داشته باشد باز برای زنده ماندن باید در درجه اول مشمول لطف و مرحمت لین بیائو قرار بگیرد. لطف و محبت مائو به تنهایی برای زنده ماندن فرد کفایت نمی کرد. این تغییر جهت مهم و عمده‌ای بود که در معادلات قدرت به وقوع پیوسته بود. مائو حالا به چشم می دید که جلب پشتیبانی لین مهم تر و ضروری تر از جلب پشتیبانی اوست؛ و همین واقعیت موجب نگرانی شدید وی شد.

مائو بلادرنگ دست به اقداماتی زد تا به همگان ثابت کند که لین بیائو قدر قدرت اصلی کشور نیست. او درخواست همکاری‌اش را برای ابقای منصب ریاست جمهوری وتو کرد، خواستار توقف حملات به کبرا شد و همچنین نقطه پایانی گذاشت بر ادامه مباحث تملق آمیز در مورد سخنرانی لین بیائو. مائو به این ترتیب ناخشنودی خود را از لین بیائو آشکار کرد. او سپس چن بودا، منشی قدیمی‌اش را که فرد شماره ۵ رژیم بود و روابط بسیار دوستانه‌ای با لین بیائو داشت، هدف انتقادات تند قرار داد. چن بودا به روال معمول در چنین مواردی تحت بازداشت خانگی قرار گرفت و سپس زندانی شد. او بعدها ماجرای فوق را اینگونه تشبیه کرد: «مثل یک بمب اتمی بود که ناگهان روی سرم افتاد.»

مائو از لین بیائو خواست که در برابر سران رژیم از خودش انتقاد کرده، اعتراف کند که چن بودا وی را «فریب» داده است. اما لین حاضر به انجام چنین کاری نشد. لین تا آن هنگام به لطف بهره‌مندی از روابط ویژه‌اش با مائو هرگز تن به شرکت در این نوع جلسات تحقیرآمیز نداده بود. لین به رغم اصرار مائو، نظر خود را عوض نکرد. به این ترتیب بن بست در روابط مائو و لین به وجود آمد. روابط این دو بعد از چهار دهه شروع به فروپاشی کرد.

مائو بعد از اجلاسِ لوشان، که بدون کسب نتیجه خاصی در ششم سپتامبر پایان پذیرفت، دست به کارِ کاستن از قدرت لین بیائو شد. او همچنین تلاش‌هایی را برای افزایش امنیت جانی خودش آغاز کرد. مائو ژنرال‌های مورد اعتمادش را که از زمره نوحه‌های لین نبودند فراخواند تا کنترلِ نظامی شهرپکن را در اختیار بگیرند. اقدام دیگری جا دادن این افراد در رهبری ارتش بود. مائو خانه خودش را نیز از وجود اغیار و عناصر مشکوک پاک کرد. او بسیاری از دوست دخترهای محبوبش را طرد کرد زیرا این دخترها عمدتاً از اعضای یگان رقص و آواز نیروی هوایی بودند که به‌طور غیرمستقیم زیر نظر لین بیائو اداره می‌شد.

مائو مجبور بود در نهایت احتیاطِ گام بردارد تا مبادا لین بیائو از جان خویش بیمناک شود و احساسِ خطر کند. مائو در جریان منازعه‌اش با لین کاملاً بیمار شد. کلِ رژیمِ پراز آدم‌هایی بود که توسط لین و شبکه شخصی وی انتخاب شده بودند. مائو می‌خواست لین را حتی المقدور بدون حذفِ فیزیکی، خنثی کند. او برای انجام چنین کاری به دسیسه‌چینی‌های فراوانی نیاز داشت، و همین امر باعث تحلیل انرژی و سلامتی بدنیش شد. مائو در زمستان همان سال ذات‌الریه گرفت و بستری شد. پیری و کهولت سن ناگهان بر رهبر هفتاد و هفت ساله عارض شد. مائو که تا این هنگام فوق‌العاده سالم و سر حال بود، از این پس در سراسیمه‌ی بیماری و زوال جسمی افتاد.

لین بیائو همچنان از اجرای خواسته مائو سر باز می‌زد و حاضر به شرکت در جلسه «انتقاد از خود» نبود. او که همیشه تنها و تک رو بود، حتی تنهاتر و منزوی‌تر از پیش شد. لین در این دوران بیشتر اوقات خود را صرف قدم زدن در اتاقش و تماشای فیلم‌های جنگی می‌کرد. او نامه‌ای به مائو نوشت و در آن توضیح داد که مائو در صورت حذف و

پاکسازی وی، مجبور به تغییر تمامی مدیران رژیم خواهد شد. لین در این نامه نتیجه گیری کرده بود که تنها مدیران جانشین، کادرهای قدیمی حزبی خواهند بود و اگر این افراد به سر کار برگردانده شوند، این به معنای انکار انقلاب فرهنگی خواهد بود. اما لین بنا به اصرار همسرش از ارسال نامه فوق به مائو خودداری کرد. مائو چنین تهدیدات ضمنی‌ای را اصلاً تحمل نمی کرد.

یک راه حل واقع گرایانه تر برای لین فرار از کشور بود. برخی از رقبای دشمنان قبلی مائو، همچون چانگ کو تائو، همین راه را پیش گرفته و در دهه ۱۹۳۰ به ملی گرایان پیوسته بودند. وانگ مینگ هم در دهه ۱۹۵۰ به مسکو فرار کرده بود. لین با توجه به اینکه نیروی هوایی را تحت نظر خویش داشت، می توانست به آن سوی آب ها بگریزد. شوروی جای مناسبی برای فرار بود. لین بیش از چهار سال را در شوروی سپری کرده و همسرش هم به زبان روسی مسلط بود (همسر لین یک فاسق روسی داشت). شوروی تنها انتخاب لین برای فرار در بین کشورهای کمونیستی بود. این امر در عین حال گویای بی اعتمادی لین به رژیم های کمونیستی - به جز شوروی - نیز بود. لین در درجه اول ترجیح می داد که به هنگ کنگ، مستعمره بریتانیا، بگریزد. در صورت تصمیم برای فرار، شوروی انتخاب دوم لین به شمار می رفت.

نقشه لین بیائو این بود که اول به کانتون پرواز کند زیرا کانتون در نزدیکی هنگ کنگ واقع شده و وی در آنجا نیروهای نظامی فوق العاده وفاداری داشت. لین برای ایمن ساختن این مسیر فرار، به تنها پسرش تایگر ۲۵ ساله متکی بود. تایگر در نوامبر ۱۹۷۰ به محض آشکار شدن اختلاف میان لین و مائو در اجلاس لو شان، به دیدن برخی از نظامیان کانتون رفت. دوستان صمیمی تایگر نیز سفرهایی به

کانتون کردند. آنها طی این سفرها مقداری سلاح‌های کوچک، بی‌سیم و اتومبیل به کانتون منتقل کرده و خلبانی هلی‌کوپتر را فراگرفتند. هیچ کس در وفاداری تایگر به رژیم شک نداشت و به همین دلیل فعالیت‌های مذکور لو نرفت.

تایگر هنگام آغاز انقلاب فرهنگی دانشجوی رشته فیزیک در دانشگاه پکن بود. از جوانی با چنین پس‌زمینه خانوادگی انتظار می‌رفت که فعالانه به گاردهای سرخ ملحق شود، اما تایگر از سراسر اکراه و اجبار به گاردهای سرخ پیوست و خیلی زود از این تشکیلات انقلابی خشن خارج شد. او تمایلی به ابراز خشونت نداشت و از اذیت کردن مردم بیزار بود. تایگر ظاهراً آدم مطبوع و شریفی بود. او جذاب و خوش‌تیپ بود و دوست دخترهای فراوانی داشت. پدر و مادر تایگر وی را می‌پرستیدند. مادر تایگر افرادی را به گوشه و کنار چین فرستاده بود تا زیباترین و شایسته‌ترین دختران را پیدا کنند تا پسرش از میان آنها یکی را برای همسری خود انتخاب کند. تایگر از میان این دختران، یک زن جوان زیبا و روشنفکر را به عنوان نامزد خود برگزید. این دو در کنار هم به موسیقی راک غربی گوش می‌دادند. تایگر ستایشگر این نوع موسیقی بود. او به نامزدش گفته بود: «روزی فرا خواهد رسید که من به مردم چین اجازه خواهم داد که چنین موسیقی عالی‌ای را بشناسند.»

لذت بردن از موسیقی غربی فقط یکی از امتیازات انحصاری فراوانی بود که تایگر به عنوان فرزند لین بیائو از آن بهره‌مند بود. امتیاز انحصاری دیگر او دسترسی به مجلات علمی غربی بود که وی با اشتیاق فراوان مطالبشان را می‌بلعید. تایگر شیفته پیشرفت‌های علمی غربی‌ها بود و غالباً این شیفتگی خود را آشکارا بیان می‌کرد. او در زمینه ابداع و اختراع تجهیزات نظامی نیز فعال بود. اما مهم‌ترین

امتیاز انحصاری که وی از آن بهره می‌گرفت خواندن گزارش‌ها و اسناد فوق محرمانه حکومتی بود. تایگر به واسطه خواندن این گزارش‌ها اطلاع دقیقی از واقعیت‌های جاری کشورش داشت.

تایگر نهایتاً به این نتیجه رسید که مائو جبار و ستمگریِ رحمی است که باید از شرّ او خلاص شد. او و سه تن از دوستانش در مارس ۱۹۷۱ نظرات خود را درباره اوضاع کشور به روی کاغذ آوردند:

* مقامات ارشد [از مائو] عصبانی اند اما جرئت اظهار عقیده ندارند؛
* دهقانان فاقد غذا و لباس هستند؛

* جوانان تحصیل کرده که در روستاها اسکان داده شده‌اند عملاً در اردوگاه‌های کار اجباری به سر می‌برند؛ * گاردهای سرخ فریب خوردند؛ ابتدا از وجود آنها به عنوان گوشت دم توپ استفاده شد و سپس همه کاسه کوزه‌ها را بر سر آنها شکستند...

* دستمزد کارگران مدت‌هاست که ثابت مانده و این طبقه عملاً مورد استثمار قرار گرفته است.

جملات فوق بخش‌هایی از یک سند، موسوم به «رئوس مطالبِ پروژه ۵۷۱»، است. تایگر نام «۵۷۱» را به سبب تلفظِ مشابه این حروف با تلفظِ کلمات «قیام مسلحانه» در زبان چینی، انتخاب کرده بود. تایگر و دوستانش در فکر انجام یک کودتا بودند و بیانیهِ «پروژه ۵۷۱» آنها نیز در واقع کیفرخواست جانانه‌ای بود علیه مائو. آنها معتقد بودند که چین تحت حاکمیت مائو به کشوری ضعیف با مردمانی فقیر تبدیل شده است. هدف تایگر و دوستانش تبدیل کردن چین به «کشوری قدرتمند با مردمانی ثروتمند» بود. آنها خواهان این بودند که مردم چین از «غذا و لباس کافی و زندگی آرام و صلح‌آمیز» بهره‌مند شوند. این اهداف در نقطه مقابل اهداف مائو قرار داشت.

آنها از مائو به عنوان «بزرگ‌ترین حامی خشونت و کسی که مردم را به جان مردم می‌اندازد و به دگرآزاری و جنون سوءظن مبتلاست و بزرگ‌ترین جبار فئودال در تاریخ چین است» نام می‌بردند. تایگر و دوستانش مائو را متهم می‌کردند که «ماشین حکومتی چین را به

ماشین چرخ گوشت تبدیل کرده؛ ماشینی که آدم‌ها را سلاخی و تکه تکه می‌کند.» این اظهار نظرها در زمان خودش واقعاً چشمگیر و شجاعانه بود. تایگر اسم مستعار «ب - ۵۲» را، که نام هواپیماهای بمب افکن آمریکایی بود، روی مائو گذاشته بود. از نظر او شکم بزرگ مائو پر از اندیشه‌های شیطانی بود که هر کدام از آنها مثل یک بمب پر قدرت می‌توانست توده‌های انبوه مردم را بکشد. نظر مخالفی که تایگر درباره مائو داشت کاملاً متفاوت از نظر مخالفان سنتی مائو بود. تایگر نظر کاملاً درستی درباره مائو داشت. او مائو را همچون موجودی خبیث و شرور می‌دید که فاقد صلاحیت لازم برای رهبری کشور است. تایگر همچنین معتقد بود که هیچ گفت‌وگو یا مصالحه‌ای با مائو امکان‌پذیر نیست. تایگر تنها چاره کار را در ترور مائو می‌دید. او از این حیث خیلی شبیه کلاوس فُن اشتفانبرگ^{۷۴۴} بود؛ افسر آلمانی‌ای که در سال ۱۹۴۴ نقشه ترور هیتلر را طراحی و اجرا کرد.

تایگر زمانی که دید مائو قصد نابودی پدر و مادرش را دارد، قضیه ترور مائو را با دوستانش در میان گذاشت. دوستان تایگر روش‌های گوناگونی را برای کشتن مائو مطرح کردند؛ روش‌هایی مثل «استفاده از گازهای مسمومیت‌زا، استفاده از سلاح‌های میکروبی، بمباران هوایی و غیره.» اما این پیشنهادها صرفاً در حد کلیات باقی ماند. هیچ نشانه‌ای هم وجود ندارد که تایگر و دوستانش برای عملی کردن پیشنهادهای فوق واقعاً دست به کار شده بودند. مائو قوانین و مقررات سفت و سختی را در خصوص استفاده از تسلیحات و جا به جایی واحدهای نظامی برقرار کرده بود و تمهیدات امنیتی وی نیز بسیار چشمگیر و خلل‌ناپذیر بود. علاوه بر این، دوستان تایگر به درستی تشخیص داده بودند که «ایمان کور توده‌ها به ب - ۵۲» [مائو] خیلی عمیق است.» و به همین دلیل بود که آنها جرئت نکردند

نقشه ترور مائو را با دوستان نزدیک خود یا فرماندهان ارتش در میان بگذارند و کمک ایشان را جلب کنند. تایگر پدر و مادر خود را در جریان برنامه‌اش گذاشت، اما لین در ارائه پاسخ مثبت مردد و متزلزل بود.

مائو در مارس ۱۹۷۱، چند ماه بعد از بروز اختلافاتش با لین بیائو، تصمیم به برپایی جلسه‌ای با حضور صد تن از مقامات بالای رژیم گرفت. هدف مائو این بود که لین و همسرش و نیز بسیاری از فرماندهان گوش به فرمان لین را در این جلسه وادار به «انتقاد از خود» بکند و آبروی همه آنها را ببرد. مائو از چوئن لای خواست که شخصاً نزد لین رفته، از وی بخواهد که در این جلسه حاضر شود و «چند کلمه‌ای» از خودش انتقاد کند. لین جواب منفی داد. این یک بی‌اعتنائی آشکار به مائو و سرپیچی از دستور وی بود. مائو به شدت عصبانی و خشمگین شد. او به چوئن لای دستور داد که در جلسه بیست و نهم آوریل انتقادات تندی از لین (بدون ذکر نامش) بکند و صراحتاً اعلام کند که رهبری ارتش «خط سیاسی نادرستی را در پیش گرفته است».

لین بیائو خشمگین مقابله به مثل کرد. دو روز بعد، در اوّل ماه مه (روز جهانی کارگر)، سران رژیم به روال معمول در بالای دروازه میدان تیانانمن پکن گرد هم آمده بودند. در دنیای کمونیست شرکت مقامات رژیم در مراسم و آیین‌های عمومی واجد اهمیت بسیار بود. هر گونه غیبتی می‌توانست نشانه‌ای باشد از وجود اختلاف در بین سران رژیم. با این حال، در مراسمی که شب اوّل ماه مه برگزار شد، هیچ نشانه‌ای از حضور لین به چشم نمی‌خورد. چوئن لای با نگرانی به صندلی خالی لین که در مقابل مائو و شاهزاده نوردوم سیهانوک^{۷۴۵} (پادشاه کامبوج) و همسرش قرار داشت، خیره شده بود. هم‌زمان

تلفنِ خانه لین دیوانه وار زنگ می زد. عاقبت لین با تأخیرِ بسیار و با چهره‌ای افسرده و دَمَغ از راه رسید. دو^{۷۴۶}، عکاس رسمی‌ای که در مراسم مذکور حضور داشت صحنه را برای ما اینگونه توصیف کرد: «موقعی که دیدم لین بیائو روی صندلی‌اش نشست، یک عکس از او گرفتم. من مطلقاً قصد انتشار این عکس را نداشتم. منتظر بودم تا صدر مائو و لین با هم حرف بزنند تا عکسی از آنها بگیرم... اما آنها حتی نیم نگاهی هم به یکدیگر نکردند... لین بیائو سپس بلند شد و رفت. من تصور کردم که او به توالت رفته، اما نیم ساعت گذشت و وی برنگشت. از این متعجب بودم که چرا نایب رهبری این مدت زمان طولانی را در توالت سپری کرده است. ما همه مات و مبهوت بودیم. چوئن لای به محض پایان مراسم از من پرسید که آیا عکسی از نایب رهبری لین بیائو گرفته‌ام یا نه. به او گفتم فقط یک عکس گرفته‌ام. او پرسید که آیا تصویربرداران تلویزیون تصویری از لین گرفته‌اند یا نه. پاسخ دادم که اطلاعی در این مورد ندارم. چوئن لای کمی بعد تصویربرداران حاضر در مراسم را احضار کرد و آنها را به خاطر نگرفتن تصویر از لین گوشمالی سختی داد تا یادشان بماند که امروز درست مثل دیروز بوده و هیچ اتفاق تازه‌ای رخ نداده است.»

لین بیائو کمتر از یک دقیقه در مراسم آن شب حضور داشت و با هیچ کس - نه مائو نه سیهانوک - سلام و علیک نکرد.

لین می‌دانست که مائو وی را به خاطر این اتفاق هرگز نخواهد بخشید. تایگر در پی این اتفاق عازم کانتون شد تا مسیر فرار به هنگ کنگ را بازدید کند. او مستقیماً به «لاوو»^{۷۴۷}، گذرگاه اصلی مرز هنگ کنگ، رفت. وی به حدّی نزدیک مرز شده بود که همراهانش نگران تیراندازی مأموران مرزی هنگ کنگ بودند.

لین کمی بعد، و برای دومین بار، مائو را تحقیر کرد. این بار دو جبار

رومانی، نیکلای چائوشسکو و همسرش، در پکن میهمان مائو بودند. لین تصمیم گرفته بود به بهانه «عرق کردن» از شرکت در این جلسه سرباززند. اما همسر لین در برابر شوهرش زانو زده، از وی خواست که تصمیم خود را عوض کند. لین نهایتاً در جلسه حاضر شد اما بعد از شنیدن چند متلک جانانه از مائو از جای خود برخاست و به طرف در خروجی رفت. او تا پایان جلسه با قیافه‌ای لاقیدانه و سری آویزان روی یک صندلی کنار در خروجی نشست. تایگر کوتاه زمانی پس از این حادثه سوار بر هلی کوپتر شد تا بازدید دیگری از مرز هنگ کنگ بکند. مائو در اواسط ماه اگوست ۱۹۷۱، یک سال بعد از اجلاس لو شان، آماده حذف و پاکسازی لین بیائو بود. او در روز چهاردهم اگوست پکن را به سوی ایالت‌ها ترک کرد. هدف وی از این سفر آماده کردن رؤسای ایالت‌ها بود. اغلب این رؤسا از منصوبین لین بودند. مائو باید آنها را مطمئن می‌کرد که در جریان حذف لین مقام و موقعیتشان به خطر نخواهد افتاد. مائو طی این سفر مکرراً نظرات تند و خشنی درباره لین ابراز می‌کرد؛ نظراتی از این دست: «او خواهان ایجاد تفرقه در حزب است و برای غصب قدرت از خود بی‌تابی نشان می‌دهد.» با وجودی که مائو از رؤسای ایالت‌ها خواسته بود که لین را از مفاد حرف‌ها و نظرات وی مطلع نسازند، اما خبرها به گوش لین می‌رسید. لین و همسرش در این هنگام (ششم سپتامبر) در ویلای کنار دریای خود در «بیدائهی»^{۷۴۸}، در شرق پکن، به سر می‌بردند. این ویلا روی تپه‌ای بنا شده بود و دور تا دور آن را با پوشش گیاهی زینتی پوشانده بودند تا لین از داخل ویلا قادر به دیدن منظره دریا نباشد. لین از دیدن منظره دریا دچار ناراحتی روحی و بی‌قراری می‌شد؛ هر چند که هوای کنار دریا را دوست می‌داشت. تا چندین کیلومتر در اطراف ویلای لینها هیچ تنابنده‌ای به جز نگهبانان مسلح و خدمه ویلا، به

چشم نمی خورد.

لین و همسرش و تایگر بلافاصله تصمیم گرفتند به خارج فرار کنند. آنها قصد داشتند از فرودگاه نزدیکی در «شانهایگوان»، محل تلاقی دیوار بزرگ چین با دریای زرد، پرواز کنند. تایگر در روز هشتم سپتامبر به پکن پرواز کرد تا هواپیماهایی را برای فرار آماده کند. او دست نوشته‌ای از پدرش را به همراه داشت: «لطفاً از دستورات صادره از سوی رفیق لی گائو^{۷۴۹}»

[تایگر] [و رفیق یو چی^{۷۵۰}] نزدیک‌ترین دوست تایگر [اطاعت کنید. امضای لین بیائو، به تاریخ هشتم سپتامبر.] مردی که وظیفه مراقبت و نگهداری از هواپیماها را در فرودگاه نظامی پکن بر عهده داشت، مقررات معمول را نادیده گرفت و هواپیماهای مورد نظر تایگر را در اختیار وی گذاشت.

اما تایگر در پی آن بود که قبل از فرار از کشور، بخت خود را برای ترور مائو بیازماید. مائو در این هنگام در منطقه شانگهای بود. در این منطقه فرماندهان وفادار به لین منصب‌های کلیدی را در اختیار خود داشتند و حتی مسئولیت امور امنیتی مائو در حیطه‌ای فراتر از حلقه اطراف وی، بر عهده آنها بود. لین ظاهراً در دقیقه نود موافقت کرد که تایگر سعی خود را برای ترور مائو بکند. همسر لین هم کاملاً موافق بود. تایگر هنگام خدا حافظی از نامزدش، به وی گفت: «در صورتی که اتفاقی برایم بیفتد تو هیچ چیز نمی دانی؛ من نمی خواهم که پای تو به میان کشیده شود.»

تایگر درپکن به دیدار وانگ فئی^{۷۵۱}، معاون ستاد نیروی هوایی، رفت و از وی خواست به اقامتگاه مادام مائو و نوچه‌های وی که در همان نزدیکی زندگی می‌کردند حمله کند. تایگر به وانگ فئی گفت حملات همزمانی «در جنوب» [محل اقامت مائو] انجام خواهد شد. وانگ فئی از دوستان خوب تایگر محسوب می‌شد اما جوابش مأیوس‌کننده بود. او تصور نمی‌کرد که قادر به ترغیب هیچ واحد ارتشی‌ای برای تحققِ خواسته تایگر باشد. علاوه بر این سپاهیان تحت‌الامرِ وانگ فئی مجاز به حمل اسلحه در در محدوده داخلی شهرپکن نبودند.

تایگر سپس با جیانگ تنگ - جیائو^{۷۵۲}، یکی از فرماندهان نیروی هوایی، دیدار کرد. این جوان‌ترین ژنرال ارتش چین بنا به دلایلی شدیداً از مائو متنفر بود. تایگر به او گفت مائو در شانگهای است و این بهترین فرصت برای کشتن اوست. جیانگ تنگ جیائو برای کشتن مائو ابراز آمادگی کرد. این دو سپس راه‌های گوناگونی را برای ترور مائو مطرح و بررسی کردند. یکی از راه‌ها حمله به قطار مائو با استفاده از موشک‌های بازو کا و شعله‌افکن بود. راه دیگر گلوله‌باران کردن قطار بود. راه سومی هم مطرح شد و آن درخواست از رئیس ارتش در منطقه شانگهای برای تیراندازی به قطار مائو بود. لینها روابط بسیار نزدیکی با این فرمانده ارتشی داشته و مطمئن بودند که خواسته آنها را اجرا خواهد کرد. راه چهارم بمباران هوایی قطار مائو بود. اما خلبانی که قرار بود این حمله را انجام دهد به تایگر گفت که هیچ هواپیمای بمب‌افکنی برای انجام این کار در اختیار ندارد. این خلبان که از قهرمانان جنگ کره بود، از شنیدن حرف‌های تایگر دچار وحشت بسیار شد. پیشنهادهای دیگر برای ترور مائو غیر عملی از کار درآمد. قطار زره‌دار مائو ضد گلوله بود و به شدت مراقبت می‌شد. به این ترتیب هرگونه حمله مرگباری به این قطار غیر ممکن به نظر می‌رسید.

طی دو روز بعد مباحث پرتنشی ادامه یافت. تایگر در حالی که مشت‌هایش را تکان می‌داد فریاد می‌کشید: «من این آدم را بیش از این تحمل نخواهم کرد... مشکلی نیست، ماهی خواهد مُرد اما تو را پاره خواهد کرد!» این حرف تایگر نشانه‌ای بود از اعلام آمادگی وی برای حمله انتحاری؛ البته به شرطی که این حمله منجر به سرنگونی رژیم مائو می‌شد.

همه روش‌های ترور مائو ناقص از کار درآمد. تایگر در روز دهم اکتبر یکی از دوستان خود را به ویلای پدرش در پیدائهی فرستاد تا دست نوشته‌ای از وی بگیرد. لین بیائو در این دست نوشته به هوئانگ یانگ شنگ، رئیس ستاد ارتش، دستور داده بود که با تایگر [در مورد ترور مائو] همکاری کند. اما تایگر تصمیم گرفت این دستور را به هوئانگ منتقل نکند زیرا به وی اعتماد نداشت.

علاوه بر این فرصت چندانی برای ترور مائو باقی نمانده بود. قرار بر این بود که او روز بعد شانگهای را با قطار ترک کند. دوستان تایگر پیشنهاد کردند که در روز اول اکتبر (روز ملی چین) با هلی کوپترهایشان به دروازه میدان تیانانمن حمله انتحاری کنند و مائو را به قتل رسانند. تایگر با چشمانی اشکبار پیشنهاد آنها را رد کرد. او اقدامی این چنین گسترده را پیش‌بینی نکرده بود.

همه طرح‌های ترور ناقص و ناکارآمد بودند، لذا تایگر تصمیم گرفت نقشه فرار به هنگ کنگ از طریق کانتون را اجرا کند. او در عصر روز دوازدهم سپتامبر سوار بر هواپیمای پدرش، «تریدنت»، شد و به «پیدائهی» (در شرق پکن) پرواز کرد. هدف او این بود که صبح روز بعد همراه خانواده‌اش چین را ترک کند.

مائو در ساعات پایانی بعد از ظهر همان روز به پکن بازگشته بود. او از نیات و مقاصد کسانی که در فکر ترورش بودند کاملاً بی‌اطلاع بود.

قطار مائو در نزدیکی پکن، در ایستگاه «فنگتائی»^{۷۵۳} توقف کرد تا

فرماندهان نظامی تازه منصوب شده پکن گزارشی درباره وضع پایتخت ارائه کنند. آنها گزارش خود را با خبر دیداریک هیأت نظامی آلبانیایی از پکن آغاز کردند. مائو سپس به اقامتگاه خود در «جانگ نان های» پکن بازگشت. این پایان سفر مثل هر پایان سفر دیگری بود. روسای امور امنیتی مائو و رئیس نگهبانانش، که در بیرون اقامتگاه زندگی می کردند، به خانه هایشان بازگشتند. برخی از آنها قرص های خواب آور خوردند و به رختخواب رفتند. مائو هم چند قرص خواب آور خورد و رفت که بخوابد.

در همان زمانی که مائو و ملتزمین رکابش خود را برای خواب آماده می کردند، لین بیائو و خانواده اش خود را برای فرار آماده می کردند. تایگر در ساعات ۹ شب به «بیدائهی» رسید و جزییات نقشه فرار را با والدینش بررسی کرد. آنها به کارکنان و خدمه ویلا گفته بودند که ساعت ۶ صبح فردا عازم شهر بندری دالیان خواهند شد. لین قبلاً بارها به دالیان رفته بود و لذا عزیمت او به این شهر شک برانگیز نبود. سپس تایگر، در اقدامی مرگبار، از خواهرش دودو خواست که خود را برای فرار در صبح روز بعد آماده کند.

دودو، که دو سال از تایگر بزرگ تر بود، تحت تاثیر تبلیغات رژیم و مغزشویی های آن، به شدت از مائو و رژیمش طرفداری می کرد. والدین دودو مایل نبودند که او در جریان نقشه های فرار قرار بگیرد زیرا احتمال می دادند که آنها را لو بدهد. اما تایگر نگران این بود که مبادا در پی فرار آنها مسایل و مشکلاتی برای دودو به وقوع بپیوندد. او طرفدار بردن دودو بود و به همین دلیل از چند روز قبل بخش هایی از نقشه های فرار را به اطلاع او رسانده بود. دودو، همان طور که والدینش پیش بینی کرده بودند، از شنیدن خبر فرار خانواده اش دچار

ترس و وحشت شد. دودو بر خلاف برادرش، محصول و ثمره مغزشویی و رعب افکنی رژیم مائو بود. از نظر دودو، تلاش برای فرار به خارج به معنای خیانت و وطن فروشی بود. این در حالی بود که دودو از بیماری پدرش - پدری که عاشقش بود - اطلاع داشت. او می دانست که پدر بیمارش شرایط دشوار زندانِ مائو را تاب نخواهد آورد و به زودی از پا در خواهد آمد. دودو به محض اینکه از برادرش شنید که آنها صبح روز بعد به خارج فرار خواهند کرد، این خبر را به نگهبانان «گارد جاویدان» که پاسگاهی در نزدیکی ویلای لینها داشتند، رساند. این حرکتِ سرنوشتِ مرگبارِ خانواده دودو را رقم زد. نگهبانان بلافاصله به چوئن لای تلفن کردند. چوئن لای هم بلادرنگ دستور داد که هواپیما، و مخصوصاً هواپیمای «تریدنت» که هواپیمای اختصاصی لین بیائو بود، زیر نظر گرفته شود. دوستان تایگر هم بلافاصله با تایگر تماس گرفته و به وی گفتند که چوئن لای از قضیه باخبر شده و آنها را سؤال و جواب کرده است. لین تصمیم گرفت که به جای صبح فردا، همان شب فرار کند. او همچنین تصمیم گرفت به جای فرار به هنگ کنگ از طریق کانتون، به شوروی فرار کند. دلیل این تصمیم گیری، روشن بود: هواپیما در مسیر شوروی، در قیاس با مسیر هنگ کنگ، یک ساعت کمتر در فضای چین باقی می ماند و بنابراین امنیت آن بیشتر بود.

تایگر به دوستانش زنگ زد و آنها را از تغییر مسیر مطلع ساخت. او همچنین با کاپیتان هواپیمای «تریدنت» تماس گرفت و به وی گفت که هواپیما را سریعاً آماده پرواز کند. تایگر که خبر نداشت دودو، نقشه فرار را لو داده و پرس و جوهای چوئن لای ثمره خیانت خواهرش بوده است، از او خواست که فوراً خود را آماده فرار کند. دودو لحظاتی بعد، از ویلا خارج شده و مستقیماً به پاسگاه نگهبانی ویلا رفت و در همان

جا باقی ماند.

لین بیائو، همسرش و تایگر به همراه یکی از دوستان نزدیک تایگر ساعت یازده و نیم شب به سرعت عازم فرودگاه شدند. خدمتکار مخصوص لین نیز همراه آنها بود. نگهبانان «گارد جاویدان» سعی کردند جلوی خروج اتومبیل لین را از محوطه ویلا بگیرند. درست در همین زمان خدمتکار لین متوجه شد که گویا اربابش قصد فرار از کشور را دارد. او که نگران سرنوشت خانواده‌اش بود و می‌دانست که رژیم چه بلایی بر سر خانواده افراد خائن می‌آورد، فریاد زد: «ماشین را نگه‌دار» و بعد خود را به بیرون ماشین پرتاب کرد. سپس صدای شلیک چند گلوله به گوش رسید. یکی از گلوله‌ها به بازوی خدمتکار اصابت کرد. وی بعداً مدعی شد که تایگر به سوی او شلیک کرده، اما عده‌ای این فرض را مطرح می‌کنند که خدمتکار برای اثبات بی‌گناهی‌اش و مظلوم‌نمایی به بازوی خود شلیک کرده بود.

نگهبانان «گارد جاویدان» سوار بر جیپ‌های خود شدند و اتومبیل حامل لین و خانواده‌اش را تعقیب کردند. اتومبیل لینها حدود نیم ساعت بعد در نزدیکی هواپیمای «تریدنت» در باند فرودگاه «شانهایگوان» ترمز کرد. یکی از جیپ‌ها در ۲۰۰ متری لینها بود. همسر لین بر سر خدمه پرواز فریاد زد «جان لین در خطر است، ما باید همین الان پرواز کنیم!» تایگر نیز هفت تیری در دست داشت. آنها به سرعت از پلکان کوتاه هواپیما بالا رفته و وارد کابین خلبان هواپیما شدند.

هواپیمای «تریدنت» در ساعت دوازده و سی و دو دقیقه شب با عجله از باند فرودگاه به هوا برخاست. این هواپیما حامل سه تن از اعضای خانواده لین، دوست تایگر و راننده لین بود. از ۹ خدمه پرواز فقط چهار نفر، شامل کاپیتان و سه مکانیک، فرصت کافی یافتند تا سوار هواپیما شوند. مکانیک‌ها هواپیما را آماده پرواز کرده بودند اما سوخت‌گیری

هواپیما را کامل نکرده بودند. زمانی که لینها به نزدیک هواپیما رسیدند همسر لین با جیغ و فریاد دستور داد که تانکر سوخت از باند فرودگاه خارج شود. در این هنگام فقط ۱۲/۵ تن بنزین وارد باک هواپیما شده بود که صرفاً برای دو تا سه ساعت پرواز - که بستگی به ارتفاع و سرعت هواپیما داشت - اکتفا می کرد.

هواپیما برای اجتناب از ردیابی شدن توسط رادارها مجبور بود که بیشتر مسیر را در ارتفاع پایین پرواز کند. همین امر باعث شد که هواپیما سوخت بیشتری را مصرف کند. دو ساعت بعد زمانی که هواپیما به بالای دشت وسیع «جمهوری مغولستان» رسید فقط ۲/۵ تن بنزین داشت. چراغ هشدار دهنده باک بنزین از مدتی قبل روشن شده بود. هواپیما در ساعت دو و سی دقیقه صبح سیزدهم سپتامبر ۱۹۷۱ در دشت مغولستان سقوط کرد. بر اثر اصابت هواپیما با زمین، انفجاری رخ داد که باعث مرگ همه ۹ سرنشین هواپیما شد.

مائو که بر اثر خوردن چندین قرص خواب آور مست خواب بود با تلفن چوئن لای از خواب برخاست. چو به اطلاع ارباب رساند که هواپیمای لین همین الان از باند فرودگاه به هوا برخاسته است. مائو در اتاق خوابش باقی ماند تا از خبرهای بعدی مطلع شود. نزدیکترین تلفن به او در اتاق دیگری بود که ۵۰ متری با وی فاصله داشت. وانگ دونگ شینگ، رئیس گارد جاویدان، در صحنه حضور داشت. (مائو قضیه حمایت وانگ از لین را که سال گذشته در جریان اجلاس لو شان شاهدش بود، فراموش کرده بود.) تلفن دوباره به صدا درآمد. وانگ با عجله به سوی تلفن دوید و گوشی را برداشت. او دوان دوان نزد مائو برگشت، خبر تازه را به او داد، و دوباره به سوی تلفن دوید. ساعت ده دقیقه به یک صبح بود. هواپیما حداکثر تا ساعت یک و پنجاه دقیقه صبح از فضای چین خارج و وارد فضای جمهوری مغولستان می شد.

مائو به این ترتیب فقط یک ساعت وقت داشت که دست به اقدامی بزند.

مائو اگر تصمیم به حمله می گرفت فقط یک گزینه در برابر خود می داشت: به پرواز درآوردن هواپیماهای جنگی و ساقط کردن هواپیمای لین در آسمان. چین در آن زمان فاقد موشک های زمین به هوا بود. مائو با پیشنهاد به پرواز درآوردن هواپیماهای جنگی مخالفت کرد.^{۷۵۴} مائو اعتماد چندانی به نیروی هوایی ارتش نداشت زیرا این نیرو کاملاً زیر سیطره مردان گوش به فرمان لین بود. به احتمال زیاد همین بی اعتمادی عاملی بود برای رد پیشنهاد مذکور از سوی مائو. تنها کاری که مائو دستور انجامش را داد، فرود اجباری همه

هواپیماهایی بود که در آن هنگام در آسمان چین مشغول پرواز بودند. وی همزمان دستور داد که ارتش همه فرودگاه های کشور را اشغال کرده و مانع از پرواز هر هواپیمایی شود. تنها هواپیماهایی که اجازه پرواز یافتند هشت هواپیمای جنگنده بودند. این هواپیماها مأموریت داشتند هلی کوپتر حامل سه تن از دوستان نزدیک تایگر را تعقیب و آن را وادار به فرود کنند. این سه تن قسم خورده بودند که به محض اینکه هلی کوپترشان بر روی زمین نشست با شلیک گلوله اقدام به خودکشی کنند. هلی کوپتر عاقبت در اطراف پکن وادار به فرود شد. دو تن از سرنشینان هلی کوپتر همان طوری که قسم خورده بودند با شلیک گلوله اقدام به خودکشی کردند اما نفر سوم ترسید و به جای شلیک به مغزش به هوا شلیک کرد. این نفر سوم همان کسی بود که گفته بود: «گلوله آخر هفت تیرم را برای ب - ۵۲ نگه داشته ام.»

مائو به «سوئیت ۱۱۸» در سالن بزرگ خلق نقل مکان کرد تا در پناهگاه ضد حمله اتمی آن در امن و امان کامل باشد. به خدمتکاران مائو گفته شد که خود را برای یک شرایط جنگی آماده کنند. نگهبانان

مائو هم درآمدۀ باش کامل قرار گرفتند. آنها شروع به حفر کانال‌ها و خندق‌هایی در اطراف اقامتگاه مائو کردند. رئیس نگهبانان مائو بعدها گفت ظرف بیست و هفت سالی که وی وظیفه مراقبت از صدر مائو را بر عهده داشت هرگز او را این چنین خسته و فرسوده و خشمگین ندیده بود.

مائو تا بعد از ظهر چهاردهم سپتامبر بیدار ماند. او تنها بعد از مطلع شدن از خبر سقوط هواپیمای لین در مغولستان، تصمیم گرفت سر راحت بر بالین خواب بگذارد. از نظر مائو این بهترین حادثه‌ای بود که ممکن بود اتفاق بیفتد. مائو به قدری از شنیدن این خبر شادمان شد که چند گیلّاس «مائوتائی» نوشید. این مشروب به حدی قوی بود که مائو ندرتاً در مراسم و جشن‌ها به طرفش می‌رفت. اما این بار قضیه فرق می‌کرد.^{۷۵۵}

اما آرامش و خوشی مائو از بابت مرگ لین بیائو چندان به درازا نکشید. آفتابی شدن قضیه طرح ترور مائو، ماجرای کشته شدن لین را تحت‌الشعاع خود قرار داد. مائو تقریباً بلافاصله پس از مطلع شدن از خبر مرگ لین، با خبر شد که طرحی برای ترور وی در کار بوده است. این نخستین طرح ترور علیه مائو، که از سوی یکی از مقامات ارشد رژیمش طراحی شده بود، بهت و حیرت فراوانی به وجود آورد. نکته نگران‌کننده‌تر دیگر این بود که از بین چند نفری که از طرح ترور مائو اطلاع داشتند، هیچ‌یک حاضر به لو دادن طرح نشده بود. مائو با این که مُشت مُشت قرص‌های خواب‌آور را می‌بلعید اما برای چند روز دچار بی‌خوابی شد. او تب کرده بود و پشت سر هم سرفه می‌کرد. مشکلات تنفسی مائو باعث شده بود که قادر به دراز کشیدن بر روی تخت‌خوابش نباشد. مائو به این ترتیب مجبور شد برای سه هفته متمادی روی یک کاناپه به حالت نیمه دراز کش استراحت کند. این بستری شدن سه هفته‌ای موجب بروز زخم‌های بستر بر روی کفل مائو شد.، بعداً کاشف به عمل آمد که مائو مشکل قلبی هم دارد. او در روز هشتم اکتبر با امپراتور ائیوپی هایلّی سلاسی^{۷۵۶}، دیدار کرد اما حالش به قدری بد بود که به دشواری موفق شد در این دیدار کلمه‌ای بر زبان بیاورد.

یکی از مقاماتی که در این جلسه حضور داشت و مائو را قبل از فرار لین (حدود یک ماه پیش) دیده بود اصلاً باورش نمی‌شد که وی تا این حد خسته و شکسته شده باشد. چوئن لای به هر ترتیبی بود سروته ملاقات با امپراتور اتیوپی را هم آورد.

مائو مجبور بود که شخصاً جزئیات مربوط به امور امنیت شخصی‌اش را بررسی کند. این کار بسیار دشوار و خسته‌کننده‌ای بود. تمهیدات امنیتی برای حفظ جان مائو تا آن زمان سفت و محکم بود اما وی قصد داشت بر شدت سفتی آن بیفزاید. همه کسانی که در ارتباط نزدیک با مائو بودند موظف شدند طی گزارش‌هایی مشخص کنند که نوع و میزان ارتباطاتشان با لینها چگونه و چقدر بوده است. جانگ یائو-سی^{۷۵۷}، معاون «گارد جاویدان»، اذعان کرد که چند سال پیش به مناسبت آغاز سال نو مقداری نهال خیزران و دو قرقاول مرده از همسر لین بیائو هدیه گرفته و در مقابل مقداری نارنگی به وی هدیه داده بود. توصیه‌ها یا هشدارهایی که مائو به جانگ یائو-سی داده بود حکایت از فضای تیره و تاری داشت که «رئیس بزرگ» را احاطه کرده بود:

۱- با کسی دوست نشو؛

۲- به دیدن کسی نرو؛

۳- به کسی هدیه نده و کسی را به شام یا ناهار دعوت نکن؛ ۴- کسی را به تماشای آپرا [منظور نمایش‌های انقلابی مادام مائو است] یا فیلم دعوت نکن.

۵- با هیچ کس عکس نگیر.

وظیفه دشوارتر مائو سرو سامان دادن به نیروهای ارتشی بود زیرا اکثر مناصب ارتشی (به ویژه مناصب بالا) توسط مردان وفادار به لین بیائو اشغال شده بود. مائو هیچ راهی نداشت تا افراد درگیر در طرح ترورش

را شناسایی کرده و یا میزان وفاداری فرماندهان ارتش را بسنجد. چند روز بعد، حادثه کوچک اما هشدار دهنده‌ای رخ داد. در جلسه‌ای که به منظور توجیه افسران نیروی هوایی در خصوص قضیه لین برپا شده بود، یکی از افسران به پشت بام ساختمان رفت و بعد از سر دادن چند شعار علیه مائو به پایین پرید و خود را کشت.

یه جیان - ینگ^{۷۵۸}، تنها مارشالی که مائو می‌توانست به وی اعتماد کند، به ریاست کل ارتش منصوب شد. این مارشال از پیروان قدیمی مائو بود اما علیه انقلاب فرهنگی حرف‌های صریحی بر زبان آورده بود. وی را به همین سبب مدتی بازداشت خانگی کرده و گرفتاری‌های عدیده‌ای برای اعضای خانواده‌اش به وجود آورده بودند. در زمانی که مائو این مارشال را اعاده حیثیت کرد و منصب مهم ریاست ارتش را به او داد، تعداد زیادی از بچه‌ها و اقوام نزدیکش همچنان در زندان بودند.

مائو مجبور به انجام این کار بود چون کس دیگری را در اختیار نداشت. او همچنین مجبور شد کادرهای حزبی پاکسازی شده را دوباره به سر کارهایشان برگرداند زیرا آنها تنها جایگزین برای پر کردن مناصبی بودند که تا آن زمان توسط اعضای شبکه لین بی‌اواشغال شده بود. این کادرهای پاکسازی شده عمدتاً در اردوگاه‌های کار اجباری به سر می‌بردند. مائو دستور داد به آنها اعاده حیثیت شود و به سر کارهایشان برگردند. مائو باطناً از انجام این کار متنفر بود لذا سعی کرد که تعداد اعاده حیثیت‌ها از حدّ خاصی فزون‌تر نشود. او می‌دانست که این کادرها به سبب زجرها و شکنجه‌هایی که تحمل کرده‌اند از وی و رژیمش شدیداً متنفرند. یکی از این افراد معاون سابق گارد جاویدان بود. او بعدها به ما گفت: «دیگر اعتماد من به رژیم سلب شده بود. پیش خودم می‌گفتم چه صدر مائویی؟ چه حزبی؟

این چیزها دیگر هیچ اهمیتی برایم نداشت.»

درست در همین زمان مارشال چن یی^{۷۵۹}، یکی از صریح‌اللهجه‌ترین مخالفان «پاکسازی بزرگ» که رنج‌ها و شکنجه‌های بسیاری را نیز از این بابت تحمل کرده بود، در روز ششم ژانویه ۱۹۷۲ بر اثر بیماری سرطان درگذشت. قرار بود مراسم یادبود مارشال چن در روز دهم ژانویه در مقیاسی کوچک برگزار شود. از نشانه‌های زیر می‌شد پی برد که رژیم قصد دارد این مراسم در مقیاسی کوچک برگزار شود: اندازه کوچک تمثال مارشال چن، تعداد کم تاج‌های گل، تعداد کم مدعوین به مراسم، و تعداد کم بخاری‌های روشن (فقط دو تا) که برای گرم کردن سالنی به آن بزرگی در نظر گرفته بودند. مائو تمایلی به شرکت در این مراسم نداشت.

اما چند روز بعد از مرگ مارشال چن، با وجودی که خبر مرگ وی رسماً اعلام نشده بود، جمعیت انبوهی از کادرهای قدیمی حزب و ارتش جلوی در بیمارستان تجمع کردند. آنها اجازه خواستند که به جنازه مارشال چن ادای احترام کنند. جمعیت عزاداران به شدت خشمگین بودند. عصبانیت آنها بی‌هیچ شک و تردیدی علیه انقلاب فرهنگی و شخص مائو بود. مائو احساس کرد که شدیداً تحت فشار است و باید به هر ترتیبی که هست دل کادرهای قدیمی حزب و ارتش را که پایگاه قدرت قدیمی وی به شمار می‌رفتند، به دست آورد. او بدترین بلاها را بر سر این کادرهای قدیمی آورده بود اما حالا دوباره به وجود آنها احتیاج داشت.

مائو در روزی که قرار بود مراسم یادبود مارشال چن برگزار شود، درست کمی قبل از آغاز مراسم، ناگهان اعلام کرد که قصد شرکت در مراسم را دارد. یکی از اعضای ستاد دفتری مائو به خاطر می‌آورد که او «کاملاً ساکت بود و چهره‌اش بسیار غمگین و افسرده به نظر می‌رسید

و خشم و یاس از آن می بارید.» اما مائو به این نتیجه رسیده بود که شرکت وی در مراسم کار خردمندانه‌ای است زیرا از این طریق کادرهای قدیمی این پیام را دریافت خواهند کرد که وجود آنها برای رهبر کشور ضروری و مهم است. مائو از فرصت استفاده کرد و به اعضای خانواده مارشال چن گفت که مقصر اصلی در بلاهایی که بر سر مارشال و نزدیکانش آمد، شخص لین بیائو بوده است. مائو گفت: «لین بیائو قصد داشت همه ما خدمتگزاران قدیمی را نابود کند.» سپس این موضوع مطرح شد که انقلاب فرهنگی یکی از خطاهای لین بیائو بوده، در حالی که مائو نظری مخالف وی داشته. مطبوعات در کنار درج گزارش‌های مراسم یادبود، عکسی را از مائو به چاپ رساندند که بیوه ماتم‌زده مارشال را در آغوش کشیده بود. چهره مائو در این عکس به آدم‌های مغموم و سوگوار می‌مانست. هدف وی از اجرای این نمایش‌ها کاستن از شدت خشم و نفرت «روندگان راه کاپیتالیسم» بود.

روزی که مراسم یادبود مارشال چن برگزار شد هوا به شدت سرد بود، اما مائو چنان حس و حال بدی داشت که موقع رفتن به محل برگزاری مراسم حاضر به پوشیدن کت نشد. اعضای ستاد مائو سعی کردند وی را به پوشیدن لباس گرم ترغیب کنند اما او به قدری عصبانی بود که تقاضای آنها را نادیده گرفت. مائو به این ترتیب بدون لباس گرم و کافی عازم مراسم شد. او مجبور شد هوای سرد داخل سالن را برای یک مدت طولانی تحمل کند. در نتیجه، مریض شد. بیماری باعث شد که مائو ۷۸ ساله حسایی از پا بیفتد. او در دوازدهم فوریه از حال رفت، و تا آستانه مرگ پیش رفت.

مائو به سبب آسیب‌پذیری جسمی و سیاسی‌اش مجبور شد به روند اعاده حیثیت کادرهای قدیمی شتاب بیشتری ببخشد. به این ترتیب،

رژیم کمونیستی چین برای اولین بار از آغاز انقلاب فرهنگی در شش سال قبل، مداراجوتر از هر زمان دیگری شد. از شدت آزار، شکنجه و سوءرفتار در زندان‌های کشور به شدت کاسته شد. جلسه‌های عمومی اهانت‌بار که طی آن افراد هدف انواع خشونت‌ها قرار می‌گرفتند، برچیده شد. حتی همکاران و نزدیکانِ امرلین بیائو را از شرکت در این نوع جلسات معاف کردند؛ هر چند که بسیاری از آنها را دستگیر و زندانی کردند.^{۷۶۰} رنج‌ها و شکنجه‌هایی که این افراد در زندان تحمل کردند اصلاً قابل قیاس با سال‌های گذشته نبود. و نکته شگفت‌انگیز این بود که حتی یک نفر هم در ارتباط با پرونده ترور مائو اعدام نشد.

مردم چین بعد از تحمل سال‌ها زندگی آکنده از خشونت و سختی عاقبت به نقطه‌ای رسیده بودند که هیچ خشونت بیشتری را تاب نمی‌آوردند. یک روان‌جامعه‌شناس ایتالیایی که در همین زمان در چین به سر می‌برد، به ما گفت: «تعداد افرادی که به تیک‌های عصبی دچار بودند، به شدت زیاد شده بود. چهره‌های این افراد گویای تنش‌های عصبی شدیدی بود که طی سال‌های گذشته از سر گذرانده بودند.» سال ۱۹۷۲ از شدت تنش‌ها و فشارها آشکارا کاسته شد. رژیم به مردم فرصتی داد تا نفسی به آسودگی بکشند. سرگرمی و تفریح که کاملاً منسوخ شده بود در قالبی محدود احیا شد. کتاب‌های معدودی اجازه نشر یافت و در زمینه موسیقی نیز از شدت سخت‌گیری‌ها و ممانعت‌ها کاسته شد. برخی از پارک‌ها بازگشایی شدند. هر چند که بسیاری از محدودیت‌ها همچنان به قوت خود پابرجا بود. اما موقعی که بهار سال ۱۹۷۲ آمد، سبکی و آرامش نسبی را می‌شد در هوا احساس کرد.

بخش پنجاه و سوم: شکست مائوئیسم در عرصه جهانی

(۱۹۶۶-۱۹۷۰: از ۷۲ تا ۷۶ سالگی مائو)

جاه طلبی غائی مائو، تسلط بر جهان بود. او در نوامبر ۱۹۶۸ به ادوارد هیل، رهبر مائوئیست های استرالیایی، گفت:

«به اعتقاد من دنیا محتاج متحد شدن است... در دوران گذشته،

خیلی ها، از جمله مغولان، رومیان... اسکندر کبیر، ناپلئون، و

امپراتوری بریتانیا می خواستند جهان را متحد کنند. امروزه، هم ایالات

متحده و هم اتحاد شوروی می خواهند جهان را متحد کنند. هیتلر

می خواست جهان را متحد کند... اما همه آنها شکست خوردند. به

نظر من امکان متحد ساختن جهان هنوز از بین نرفته است. به باور

من جهان می تواند متحد شود.»

مائو آشکارا احساس می کرد که وی مرد این کار است زیرا آمریکا و

شوروی را به عنوان اتحاد آفرینان احتمالی ناتوان تشخیص می داد. او

برای اثبات این ادعای خود صرفاً روی جمعیت عظیم چین تأکید

می کرد: «این دو تا کشور آمریکا و شوروی جمعیت های خیلی کمی

دارند، و اگر هدف حمله قرار بگیرند نیروی انسانی کافی ای ندارند.

علاوه بر این، این دو کشور از شرکت در یک جنگ هسته ای بیمناک

هستند. اینها از نابودی اهالی کشورهای دیگر بیمناک نیستند، بلکه از

نابودی اهالی کشورهای خودشان بیمناک هستند.» معنای پنهان

این کلمات کاملاً روشن و گویا بود: آن حاکمی که بیشترین جمعیت را

در اختیار دارد - و کمترین هراسی هم از نابودی آنها به خود راه

نمی دهد - من (مائو) هستم. او نقش چین را اینگونه ارزیابی می کرد:

«کشور ما پنج سال بعد در وضع بهتری قرار خواهد داشت... فقط پنج

سال دیگر...»

مائو برای تحقق این جاه طلبی جهانی بود که «برنامه ابر قدرتی» اش

را در سال ۱۹۵۳ آغاز کرده بود. و به همین دلیل بود که او بر اجرای سریع‌تر این برنامه اصرار کرد و در عرصه اتمی مرتکب مخاطراتِ نفس‌گیری شد. ترسناک‌ترین و پرمخاطره‌ترین اقدام وی در این زمینه در بیست و هفتم اکتبر ۱۹۶۶ به وقوع پیوست. در این تاریخ، موشکی مسلح به کلاهک اتمی پس از شلیک، مسیری به طول ۸۰۰ کیلومتر را در شمال غربی چین طی کرد. شهرهای پرجمعیتی در مسیر این موشک اتمی قرار داشت. هر لحظه احتمال می‌رفت که موشک دریکی از این شهرها سقوط کرده، فاجعه عظیمی به بار آورد. چنین آزمایشِ خطرناکی در نوع خود استثنایی بود. هیچ حکومتی تا آن زمان جرئت نکرده بود اینگونه جان شهروندان خویش را برای آزمایش یک موشک اتمی که کارشناسانش به عدم دقتِ آن اذعان داشتند، به خطر بیندازد. مائو سه روز قبل از پرتاب موشک اتمی به مسئول پروژه گفته بود که خودش را برای شکست این آزمایش آماده کرده است.

تقریباً همه کسانی که در انجام این آزمایش مشارکت داشتند بروز فاجعه را محتمل می‌دانستند. افرادی که در اتاقِ کنترلِ موشک حضور داشتند خود را برای مرگ ناشی از انفجارِ نابِه هنگامِ موشک آماده کرده بودند و چنین چیزی را بسیار محتمل می‌دانستند. فرمانده منطقه هدف‌گیری به قدری عصبی بود که مقرّ نظامی خود را به قله یک کوه منتقل کرد تا به این ترتیب باعثِ آرامشِ روحی خودش و همکارانش شود. فرمانده چنین استدلال می‌کرد که اگر موشک اتمی به هدف اصلی اصابت نکند و در جای دیگری منفجر شود، آنها با پناه گرفتن در آن سوی کوه حداقل می‌توانند جان خود را نجات دهند.

اما آزمایشِ موشک اتمی مائو اتفاقاً با موفقیت انجام شد. رژیم

موفقیتِ این آزمایش را ناشی از «اندیشه‌های صدر مائو» عنوان کرد. ما حاصل این رویکرد تبلیغاتی در شعار زیر خلاصه می‌شد: «این بمب اتمی ذهنی بود که بمب اتمی عینی را منفجر کرد.» در واقع موفقیتِ مذکور از سر بخت و اقبال بود. آزمایش‌های بعدی همین نوع موشک (بدون کلاهک اتمی) تماماً با شکست رو به رو شد. موشک‌ها مدت کوتاهی پس از شلیک دیوانه‌وار دور خود می‌چرخیدند و بعد سقوط می‌کردند.^{۷۶۱}

کل برنامه موشکی رژیم از مسایلِ غامض و حل ناشدنی بسیاری در رنج بود. رژیم «خرابکاران» را مقصر عنوان می‌کرد. به همین دلیل دانشمندان چینی آزار و اذیت‌های وحشتناکی (اعدام‌های نمایشی، اعتراف‌گیری‌های اجباری و غیره) را از سر گذراندند. بسیاری از آنها بر اثر همین شکنجه‌ها و خشونت‌ها جان دادند. و با توجه به چنین شرایطی جای تعجب نبود که مائو در طول دورانِ حیاتش هرگز صاحب یک موشک قاره‌پیما نشد. نخستین آزمایشِ موشک قاره‌پیمای چینی تنها در سال ۱۹۸۰ چند سال پس از مرگ مائو، با موفقیت انجام شد.

اما مائو در اکتبر ۱۹۶۶ در پی آزمایشِ موفقیت‌آمیزِ اولین موشک اتمی کشورش چنین پنداشت که وی به زودی قادر به پرتاب بمب‌های اتمی‌اش به هر کجا که دوست دارد، خواهد شد. مائو در یازدهم دسامبر ۱۹۶۶ دستور داد که چین ظرف ۴ سال آینده باید صاحب یک زرادخانه موشکی تمام عیار، و از جمله موشک‌های قاره‌پیما، شود. خوش بینی مائو در پی آزمایشِ موفقیت‌آمیزِ اولین بمب هیدروژنی چین در هفدهم ژوئن ۱۹۶۷، بیش از پیش شد. وی در هفتم جولای به سازندگان این بمب گفت: «سلاح‌های جدید ما، موشک‌ها و بمب‌های اتمی، واقعاً سریع ساخته شده‌اند. ما بمب هیدروژنی مان را

در ظرف فقط دو سال و هشت ماه از بعد از ساخت بمب اتمی ساخته‌ایم. سرعت ما آمریکا، بریتانیا، فرانسه و شوروی را پشت سر گذاشته است. ما الان در جهان شماره ۴ هستیم.» اما واقعیت آن بود که بیشتر دستاوردهای فوق ناشی از کمک شوروی در طی سال‌های قبل بود. این کمک‌ها تا سال ۱۹۶۵ از طرف شوروی به چین ارائه شده بود. چینی‌ها بدون کمک شوروی قادر به ساختن بمب اتمی یا بمب هیدروژنی خود در چنین مدت زمان کوتاهی نبودند. اما این وجه قضیه چندان برای مائو مهم نبود. آنچه برای وی بیشتر اهمیت داشت کاری بود که با این تکنولوژی می‌توانست انجام دهد. مائو در حالی که از لفظ شاهانه «ما» استفاده می‌کرد به سازندگان بمب هیدروژنی گفت: «ما نه تنها مرکز سیاسی انقلاب جهانی هستیم، بلکه باید مرکز انقلاب جهانی از حیث نظامی و تکنولوژیکی نیز باشیم. ما باید به آنها انقلابیون جهان تسلیحات بدهیم، تسلیحاتی که نشان ما بر بدنه آنها حک شده باشد... ما باید علناً از آنها انقلابیون جهان حمایت کنیم. ما باید زرادخانه انقلاب جهانی شویم.»

مائو در فاصله اکتبر ۱۹۶۶ تا تابستان ۱۹۶۷، زمانی که مطمئن شد برنامه اتمی‌اش ظاهراً موفق از کار درآمده، فعالیت برای گسترش کیش پرستش شخصیت خود را در عرصه جهانی تشدید کرد. مائو یک سال قبل، در ۱۹۶۵، مجبور به تحمل پاره‌ای عقب‌نشینی‌های اساسی شده بود. اما حالا «تبلیغ اندیشه‌های مائو تسه تونگ» مبدل به «وظیفه اصلی» سیاست خارجی چین شده بود. پکن که اعلام کرده بود «جهان وارد دوران نوین مائو شده»، خون جگر فراوانی خورد تا مطمئن شود «کتاب کوچک سرخ» به ۱۰۰ کشور جهان ارسال شده است. دیپلماسی خارجی رژیم مدعی بود: «مردم جهان با شور و لذتی زائد الوصف کتاب کوچک سرخ را می‌خوانند. آنها به کتاب‌های

صدر مائو پیش از هر کتاب دیگری عشق می‌ورزند... برای این مردم کتاب کوچک سرخ همچون باران شیرینی است که بر گندم زاران پڑمرده بر اثر خشکسالی بلند مدت، می‌بارد؛ و این کتاب همچون شعاع نور درخشانی برای کشتی‌های سرگردان در مه غلیظ دریا است.» همه دستگاه دیپلماتیک چین همراه کانال‌های مخفی رژیم با تمام قوا مشغول تبلیغ و مداحی برای مائو در کشورهای خارجی شدند.

برمه نمونه‌ای بود از کشورهایی که پکن جای پای در آن داشت. اعضای اقلیت چینی تبار برمه تحت تاثیر فشارهای مداوم تبلیغاتی رژیم پکن کتاب‌های کوچک سرخ را بر سر دست تکان می‌دادند، نشان‌های مزین به چهره مائو را بر سینه‌های خود می‌زدند، سرودهایی در مدح مائو می‌خواندند، و در برابر تمثال مائو تعظیم می‌کردند. حکومت برمه که احساس می‌کرد این نوع حرکات چینی تباران برمه‌ای سبب تضعیف قدرتش خواهد شد، در اواسط سال ۱۹۶۷ ممنوعیت‌هایی را در این مورد اعمال کرد. پکن متقابلاً چینی‌تباران پر تعداد برمه‌ای را تحریک کرد که ممنوعیت‌ها را نادیده گرفته و علیه حکومت به پا خیزند. در نتیجه، کشتار عظیمی به راه افتاد، بسیاری کشته شدند و سخت‌گیری‌های شدیدی علیه چینی تباران برمه‌ای اعمال شد.

مائو سپس به حزب کمونیست برمه، که از هر جهت متکی به پکن بود، دستور داد که موج جدیدی از شورش‌ها را آغاز کند. مائو در هفت جولای ۱۹۶۷، در پی آزمایش موفقیت‌آمیز بمب هیدروژنی‌اش، دستورالعمل محرمانه زیر را صادر کرد: «چه بهتر که حکومت برمه علیه ما باشد. امیدوارم آنها روابط دیپلماتیک خود را با ما قطع کنند، تا ما بتوانیم به صورتی آشکارتر از حزب کمونیست برمه حمایت کنیم.»

چوئن لای کادرهای بالای حزب کمونیست برمه را که در چین تعلیم دیده بودند به سالن بزرگ خلق فراخوانده و سپس به آنها گفت: «برای آغاز جنگ علیه حکومت برمه باید به کشورتان باز گردید.» برای هر کدام از این کادرهای یک همسر چینی انتخاب شد تا در سفر بازگشت به برمه آنها را همراهی کنند. برخی از این زنان چینی داوطلبانه به این نوع ازدواج‌ها تن دادند اما بقیه از طرف رژیم مجبور به ازدواج شدند.

هدف از برپایی شورش تبلیغ بیشتر برای مائو در برمه بود. شورشیان کمونیست برمه‌ای به محض کسب هر پیروزی، سرودهای مائوئیستی می‌خواندند و کتاب‌های کوچک سرخ را بر بالای سرشان می‌گرفتند و تکان می‌دادند و شعار «زننده باد رهبر کبیر خلق‌های جهان، صدر مائو» سر می‌دادند.

اردوگاه‌های آموزشی مخفی با هدف گسترش مائوئیسم در گوشه و کنار جهان، در چین برپا شد. یکی از این اردوگاه‌ها در «تپه غربی» در اطراف پکن واقع شده بود. جوانان بسیاری از کشورهای جهان سوم، و برخی هم از کشورهای غربی، در این اردوگاه‌ها نحوه کار با اسلحه و مواد منفجره را می‌آموختند. فراگیری «اندیشه‌های صدر مائو» در صدر برنامه‌های آموزشی این اردوگاه‌ها قرار داشت.

با این وصف، «رهبر کبیر انقلاب جهانی» در خانه خودش با واقعیت ناراحت‌کننده‌ای مواجه بود. دو تکه از خاک چین همچنان تحت حاکمیت استعماری باقی مانده بود: ماکائو تحت حاکمیت پرتغالی‌ها و هنگ کنگ تحت حاکمیت بریتانیایی‌ها بود. گرفتن این دو شهر کار ساده‌ای بود زیرا هر دوی آنها برای تأمین آب و غذای خود متکی به چین بودند. خروشچف در این باره به شوخی گفته بود: «مائو در همسایگی مستراح‌های استعمارگران زندگی می‌کند.» خروشچف

پس از اینکه در جریان بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲ از سوی مائو متهم به سازشکاری و بزدلی شد، بی تفاوتی مائو در قبال قضیه ماکائو و هنگ کنگ را با شجاعتِ جواهر لعل نهرو در بازپس گرفتنِ «گوا»^{۷۶۲} از چنگ پرتغالی ها مقایسه کرد. او به این ترتیب مائو را به بزدلی در قبالِ استعمارگران متهم کرد. مائو احساس کرد که در بد موقعیتی قرار گرفته و باید از خود دفاع کند. ناسلامتی او «قهرمان» مبارزه با استعمارگران بود و چنین اتهامی می توانست به شهرت وی صدمه جدی بزند. مائو از فرصت دیدار با نخست وزیر سومالی استفاده کرده، با لحنی دفاعی گفت: «هنگ کنگ مورد خاصی است و ما قصد گرفتن آن را نداریم. شما این موضوع را احتمالاً درک نمی کنید.»

مائو صرفاً بنا به دلایلِ فایده‌گرایانه از بازپس گرفتنِ ماکائو و هنگ کنگ صرف نظر کرد. هنگ کنگ بزرگ‌ترین منبع تأمین ارز خارجی چین، و یک مجرای حیاتی برای کسبِ تکنولوژی و تجهیزات غربی بود. چین مشمول تحریم‌هایی از سوی آمریکا بود لذا برای به‌دست آوردن تکنولوژی و تجهیزاتِ پیشرفته با محدودیت‌های بسیاری مواجه بود. مائو می‌دانست که هنگ کنگ در صورتِ بازگشت به زیر حاکمیتِ پکن، دیگر هیچ فایده‌ای برای پیشبرد «برنامه ابرقدرتی» وی نخواهد داشت.

پکن برای پیشبرد هر چه بهترِ کارهایش در هنگ کنگ، اجباراً باید شبکه جاسوسی تایوان را در هنگ کنگ متلاشی می‌کرد. جاسوسان تایوانی در هنگ کنگ به کارشناسایی شرکت‌های غربی، که با چین کمونیست همکاری و به این ترتیب تحریم آمریکا علیه چین را نقض می‌کردند، مشغول بودند. این شناسایی کمک بزرگی به آمریکایی‌ها می‌کرد و ضربه بزرگی به چینی‌ها می‌زد. پکن با اتخاذ پاره‌ای روش‌های تند و خشن، که در زمانِ خودش هیچ نمونه و نظیری نداشت، دست به کار نابودی شبکه جاسوسان تایوانی در هنگ کنگ شد. قرار بر این بود که چوئن لای در آوریل ۱۹۵۵ برای شرکت در اولین کنفرانسِ آفریقایی-آسیایی به شهر باندونگ اندونزی برود. پکن کمی مانده به آغاز این کنفرانس اقدام به اجاره یک هواپیمای هندی (موسوم به «کشمیر پرنسس») در مسیرِ هنگ کنگ به اندونزی کرد. جاسوسانِ تایوانی ظاهراً به این نتیجه رسیدند که این هواپیما برای بردنِ چوئن لای به اندونزی اجاره شده است. آنها مخفیانه به فرودگاه هنگ کنگ رفتند و بمبی را در داخلِ هواپیما جاسازی کردند. پکن که از تمامی جزئیات این نقشه پیشاپیش مطلع بود، عملاً اجازه داد که جاسوسانِ تایوانی بمب را در هواپیما کار

بگذارند. پکن می‌توانست سفارت بریتانیا در چین یا حکومت هنگ کنگ یا مسئولین خط هوایی هند یا حداقل یازده مسافر هواپیما را از وجود بمب در هواپیما مطلع کند، اما سکوت اختیار کرد. به این ترتیب یازده نفر که شامل مقامات دون پایه و روزنامه‌نگاران چینی می‌شدند سوار بر هواپیما شدند. هواپیما کمی بعد از بلند شدن از باند فرودگاه در وسط آسمان منفجر شد و همه مسافران به اضافه پنج خدمه هندی هواپیما کشته شدند.

پکن بی‌درنگ اعلام کرد که بمب را ماموران تایوانی در هواپیما کار گذاشته‌اند. چوئن لای متعاقباً اسامی افرادی را که پکن خواهان اخراج آنها از هنگ کنگ بود تحویل دولت بریتانیا داد. انگلیسی‌ها با این درخواست موافقت کرده و ظرف یک سال آینده بالغ بر چهل جاسوس تایوانی (که نام‌های همگی آنها در فهرست چوئن لای ذکر شده بود) از هنگ کنگ اخراج شدند. این در حالی بود که بسیاری از این اخراج‌شدگان جرم مشخص و محرز را مرتکب نشده بودند. به این ترتیب، رژیم مائو موفق شد بخش قابل توجهی از شبکه جاسوسی تایوان را در هنگ کنگ بلاثر کند. پکن در پی این دستاورد، موفق شد معاملات مخفیانه‌ای را با هدف کسب تجهیزات مورد نیاز برای ساختن بمب اتمی، از طریق هنگ کنگ انجام دهد. چین در قبال دریافت برخی تجهیزات از اروپای غربی، تنها در یک معامله ۱۵۰ تن طلا پرداخت کرد.

مائو موقعی که انقلاب فرهنگی آغاز شد و کارزار تبلیغاتی مائوئیسم در سطح جهان شتاب بیشتری یافت، تصمیم گرفت در مورد هنگ کنگ دست به یک قدرت نمایی بزند. مائو می‌خواست به جهانیان نشان دهد که بریتانیا در هنگ کنگ هیچ قدرتی ندارد و همه کاره واقعی شخص خود اوست. مائو در پی آن بود که انگلیسی‌ها را وادار به

«زانوردن» بکند و کار را به آنجا برساند که «پیشنهاد تسلیم بی قید و شرط خود را علناً ارائه کنند.» تنها راه برای رسیدن به چنین هدفی مقصر جلوه دادن بریتانیا در بروز فاجعه‌ای بزرگ در هنگ کنگ بود. مائو به یک قتل عام در هنگ کنگ نیاز داشت.

به این ترتیب پکن در مه ۱۹۶۷ دست به کار شد و یک قضیه کارگری را بهانه اختلاف با حکومت بریتانیا در هنگ کنگ کرد. پکن به عوامل تندروی خود در هنگ کنگ توصیه کرد که علیه حکومت بریتانیا دست به اقدامات خشونت‌آمیز زده و به شیوه‌ای ستیزه‌جویانه قوانین را علناً نقض کنند. پکن با بروز نشانه‌های روشنی مبنی بر اینکه قصد دارد هنگ کنگ را زودتر از زمان مقرر (۱۹۹۷) از انگلیسی‌ها بازپس بگیرد، این عوامل تندرو را در هنگ کنگ تحریک به ادامه خشونت‌ها کرد. حالا تندروها مطمئن شده بودند که پکن واقعاً خواهان بازپس گرفتن هنگ کنگ است.

اما برنامه واقعی مائو چیز دیگری بود. او محرمانه به چوئن لای گفته بود: «هنگ کنگ باید به همان روال سابق [زیر حاکمیت بریتانیا] باقی بماند.» وظیفه چوئن لای، دامن زدن به خشونت‌ها و انتقام‌جویی‌ها بود تا نهایتاً حکومت بریتانیا، مجبور به کرنش در برابر چین شود. مائو تذکر داده بود که «خشونت‌ها نباید آن چنان بالا بگیرد که ما مجبور به بازپس گرفتن هنگ کنگ زودتر از زمان مقرر (۱۹۹۷) شویم.» پلیس هنگ کنگ در جریان آشوب‌هایی که رخ داد تعدادی از تظاهر کنندگان را از پا درآورد. اما تعداد کشته شدگان به قدری نبود که بتوان آن را یک قتل عام عنوان کرد. مسئولین حکومتی هنگ کنگ حاضر به عذرخواهی نشدند. پکن متعاقباً افراد تندرو در هنگ کنگ را تحریک به کشتن مأموران پلیس کرد. «روزنامه مردم» در پکن به تندروهای هنگ کنگی توصیه کرد: «همان کاری را با آنها

پلیس‌ها [بکنید که آنها با ما می‌کنند. آنهایی که ما را می‌کشند تاوانشان مرگ است.] از آنجایی که شورشیان هنگ کنگی قادر به کشتن پلیس‌ها نبودند، چوئن لای مجبور شد تعدادی از سربازان ارتش چین را به داخل هنگ کنگ نفوذ دهد. این سربازان که لباس‌های شخصی به تن داشتند در هشتم جولای مخفیانه از مرز عبور کرده و نهایتاً موفق به کشتن پنج مامور پلیس هنگ کنگ شدند. چوئن لای خشنودی خود را از این امر ابراز کرد اما گفت که با انجام عملیات بیشتر و گسترده‌تر مخالف است. چوئن لای احتمال می‌داد که گسترده‌تر شدن عملیات پلیس کشی باعث رو شدن دست پکن بشود. پکن به جای این کار، اقدام به بمب‌گذاری‌های کور کرد. ظرف دو ماه آینده حدود ۱۶۰ بمب در هنگ کنگ منفجر شد که تعدادی از آنها تلفات انسانی به بار آورد.

اما بریتانیا در واکنش به این اقدامات متوسل به قتل عام نشد، بلکه بر شدت فعالیت‌های حساب شده خود افزود و به این ترتیب خرابکاران را شناسایی و دستگیر کرد. امید مائو برای وادار به کرنش کردن بریتانیا از بین رفت. او نومیدانه متوسل به یک حربه قدیمی شد: استفاده از اوباش برای ترساندن خارجی‌های مقیم چین. در روز بیست و دوم اگوست جمعیتی بالغ بر ۱۰۰۰۰ نفر سفارت بریتانیا در پکن را آتش زدند. تعدادی از کارکنان سفارت در این حمله در آتش سوختند و برخی از کارمندان زن سفارت هدف اذیت و آزارهای جنسی قرار گرفتند.

چندین سفارتخانه دیگر نیز در آتش خشم مائو سوخت. سفارتخانه شوروی در سال ۱۹۶۷ هدف حمله قرار گرفت. مهاجمان سپس به سفارتخانه‌های اندونزی، هندوستان، برمه و مغولستان حمله کردند. این حملات با اجازه مستقیم رژیم انجام می‌شد. وزارت امور خارجه به

مهاجمان خط می داد که به کدام سفارتخانه باید حمله کنند و شدت حمله آنها باید تا چه حدی باشد. «مجازات» خارجی های مقیم پکن شامل طیف گسترده ای می شد: تظاهرات مخالف آمیز میلیونی و محاصره سفارتخانه، نصب تمثال مائو بر بالای ساختمان سفارتخانه، سر دادن فحش و ناسزا از طریق بلندگوها، ورود به داخل سفارتخانه، آتش زدن اتومبیل های سفارتخانه، ضرب و جرح کارکنان سفارتخانه و همسران آنها، ترساندن فرزندان اعضای سفارتخانه و...

مهاجمان حتی به سفارتخانه کره شمالی هم حمله کردند زیرا کیم ایل سونگ، دیکتاتور کره شمالی، حاضر به کرنش در برابر مائو نشده بود. مائو از مدت ها پیش در صدد براندازی کیم ایل سونگ بود ولی توطئه های وی ناموفق از کار درآمده بودند. او حتی یک بار مجبور شد از کیم ایل سونگ، به خاطر تلاش برای سرنگونی اش عذرخواهی کند. مائو در نوامبر ۱۹۵۷ در هنگام حضور در اجلاس احزاب کمونیست جهان در مسکو به دیدار کیم رفت تا از وی دلجویی کند. بنا به گزارش یکی از مقامات کره شمالی که در این دیدار حضور داشت «مائو مکرراً از کیم ایل سونگ [به خاطر مداخله ناموجه حزب کمونیست چین در امور داخلی حزب کمونیست کره عذرخواهی می کرد.]» کیم از این بهانه برای کاستن از نفوذ مائو در کره شمالی استفاده کرد. او از مائو خواست که همه سربازان چینی را که از زمان پایان جنگ کره همچنان در این کشور باقی مانده بودند، به چین بازگرداند. مائو مجبور شد به این خواسته پاسخ مثبت دهد.

با این حال مائو از فکر براندازی کیم ایل سونگ منصرف نشد. کانگ شنگ، مسئول امور جاسوسی و امنیتی رژیم مائو در داخل و خارج کشور، در ژانویه ۱۹۶۷ به مقامات آلبانیایی گفت: «کیم ایل سونگ باید سرنگون شود تا وضعیت کره تغییر کند.» مائو که از عهده انجام

این آرزوی دیرین خود بر نمی‌آمد به اوباش تحت امر رژیم دستور داد که به سفارتخانه کره شمالی در پکن حمله کنند. مهاجمان در حالی که شعار «کیم شکم گنده» را سر می‌دادند به سفارتخانه حمله کردند. کیم هم مقابله به مثل کرد. او نام میدان «مائوتسه تونگ» را در پیونگ‌یانگ تغییر داد، غُرفه‌های مربوط به چین را در «موزه جنگ کره» تعطیل کرد، و بناهای یادبود جنگ را که یادآور شجاعت و فداکاری چینی‌ها در جریان جنگ کره بود از سطح خیابان‌های پیونگ‌یانگ جمع‌آوری کرد. کیم از این پس روابط نزدیک‌تری با شوروی برقرار کرد.

چین در پایان سپتامبر ۱۹۶۷ عملاً با تمامی چهل و هشت کشوری که با آنها روابط دیپلماتیک یا شبه دیپلماتیک داشت، دچار مشکل شده بود. بسیاری از این کشورها سطح روابط خود را با چین پایین آورده و برخی از آنها سفارتخانه‌های خود را در این کشور تعطیل کرده بودند. در مراسم روز ملی چین در سال ۱۹۶۷ فقط نمایندگان یک حکومت خارجی در میدان تیانانمن پکن حضور داشتند. مائو بعدها «چپ‌گرایان افراطی» را به عنوان مقصرین اصلی این جریان معرفی کرد. این در حالی بود که سیاست خارجی چین همواره توسط شخص مائو تعیین می‌شد و هرگز اداره این امر از دستان وی خارج نشد. تبلیغ برای مائو در دنیای بیرون در اواخر دهه ۱۹۶۰ به اوج خود رسید. در این هنگام یک دهه از آغاز کارزار تبلیغاتی برای جهانی کردن مائو و اندیشه‌هایش گذشته بود. افراد فراوانی در کشورهای غربی مسحور مائو شده بودند. روشنفکران و دانشجویان غربی استقبال گرمی از «کتاب کوچک سرخ» کرده بودند. از مائو به عنوان یک فیلسوف نام برده می‌شد. ژان پل سارتر^{۷۶۳}، نویسنده بانفوذ و سرشناس فرانسوی «خشونت انقلابی» مائو را «به غایت اخلاقی» لقب داده بود.

با این وصف، واضح و آشکار بود که جذابیتِ عمومی مائو به بنیان و اساسِ ملموسی مبدل نشده است. احزاب مائوئیستی در کشورهای غربی اعضای بسیار کمی داشتند. حتی حزب مائوئیستی پرتغال، که بزرگ‌ترین حزب مائوئیستی در اروپا بود، اعضای چندانی نداشت. اغلب «مائوئیست‌ها» ی غربی یا از زمره خیال پروران بودند یا از زمره مفت خوران. این آدم‌ها هیچ میلی به فعالیت سیاسی مستمر و واقعی نداشتند، تا چه رسد به فعالیت‌های خطرناک و ایثارگرانه. سال ۱۹۶۸ زمانی که ناآرامی‌های دانشجویی در ابعادی وسیع در کشورهای غربی فوران کرد، مائو از این حرکت‌ها به عنوان «پدیده‌ای نوین در تاریخ اروپا» ستایش کرد. او مائوئیست‌های اروپایی را که در اردوگاه‌های چین آموزش خرابکاری دیده بودند به اروپا روانه کرد تا بلکه از این آب گل‌آلود ماهی بگیرد. اما این افراد موجب هیچ حرکت یا اقدام قابل توجهی نشدند.

گروه‌های مائوئیستی که به جهان سوم اعزام شده بودند نیز بی فایده از کار درآمدند. آفریقا که مائو زمانی امید فراوانی به آن بسته بود، صرفاً باعث یأس و نومیدی وی شد. یک دیپلمات چینی با سرودن شعر زیر، نومیدی خود را از آفریقا اینگونه ابراز کرده بود:

«آنچه زیاد است قبیله گرایی، آنچه اندک است ملی گرایی، آنچه زیاد است امپریالیسم، آنچه کم است اندیشه‌های مائوتسه تونگ.»

انقلابیون آفریقایی با حيله‌گری و ظاهر فریبی پول مائو را به جیب می‌زدند اما در مقابل هیچ کاری نمی‌کردند. مائو چند سال بعد در دیدار با موبوتو^{۷۶۴}، رئیس جمهوری کشور آفریقایی زئیر، صراحتاً به شکست خود اعتراف کرد. موبوتو از جمله رهبران آفریقایی بود که رژیم مائو برای سرنگونی وی تلاش فراوانی کرده بود. مائو به شوخی خطاب به پرزیدنت موبوتو گفت: «موبوتو، تو واقعاً خودتی؟ من پول

زیادی برای سرنگونی‌ات خرج کرده‌ام، حتی سعی کردم تو را بکشم.
اما تو حالا اینجا هستی... ما به آنها پول و اسلحه دادیم اما اصلاً بلد
نبودند بجنگند. آنها اصلاً توان پیروز شدن نداشتند. چه کار
می‌توانستم با آنها بکنم؟»

مائو حتی در خاورمیانه هم موفقیتِ چندانی نداشت. وی در ژوئن ۱۹۶۷ که جنگِ شش روزه میان اسرائیل و اعراب در گرفت، به عبدالناصر پیشنهاد کمک کرد. پیشنهادِ مائو شامل ۱۰ میلیون دلار پول نقد، ۱۵۰ هزار تن غلات و سربازانِ «داوطلب» بود. البته پکن تأکید کرده بود کمک‌های فوق‌تنها زمانی به عبدالناصر، رئیس‌جمهوری مصر، ارائه خواهد شد که وی توصیه مائو مبنی بر «جنگیدن تا به آخر» را بپذیرد. مائو یک برنامه نبرد نیز برای عبدالناصر ارسال کرد که مبتنی بود بر «جنگِ خلقی» به سبک مائوئیستی. بر این اساس مصری‌ها باید به اعماق شبه‌جزیره سینا عقب‌نشینی می‌کردند (حتی شده تا خرطوم پایتخت سودان) تا به این ترتیب سربازان دشمن «به اعماق خاک مصر» کشیده شوند و بعد توسط مصری‌ها کشته شوند. عبدالناصر حاضر به دنبال کردن این مسیر مائوئیستی نشد و به مشاور دوردست خود، مائو، توضیح داد که «سینا، صحرای بی‌آب و علف است و ما نمی‌توانیم یک جنگ آزادی بخش مردمی را در این صحرا هدایت کنیم زیرا غیر مسکونی است و کسی در آن زندگی نمی‌کند.» پکن پیشنهاد کمک خود را پس گرفت، و سعی کرد از گروه‌های مصری مخالف عبدالناصر حمایت کند. اما مائو موفق به تشکیل هیچ گروه یا حزب مائوئیستی‌ای در خاورمیانه نشد. سال ۱۹۷۶ که مائو و چوئن لای در گذشتند، از بین ۱۰۴ حزبی که از ۵۱ کشور جهان پیام تسلیت ارسال کرده بودند - که بسیاری از آنها هم گروه‌های کوچک بودند - هیچ کدام از کشورهای عربی نبودند. یکی از دلایل اصلی این شکست درخواستِ مُصرّانه مائو از انقلابیون خارجی برای اعلام طرفداری از وی علیه شوروی بود. همین امر باعث از دست رفتن بسیاری از طرفداران بالقوه مائو، به ویژه در آمریکای لاتین، شد. مائو پول و غذای بسیاری در کوبا بذل و بخشش کرده بود

تا مقامات این کشور را به موضع‌گیری علیه شوروی وادار کند، اما این بذل و بخشش‌ها نتایج چندانی به بار نیاورد. هیأتی مرکب از ۹ حزب کمونیست آمریکای لاتینی به رهبری کارلوس رافائل رودریگس^{۷۶۵} رئیس حزب کمونیست کوبا در سال ۱۹۶۴ به چین آمد تا از مائو بخواهد که از ادامه مباحث انتقادی علنی علیه شوروی خودداری کرده و نقطه پایانی بگذارد بر «فعالیت‌های جناحی» [یا به عبارت دیگر «فعالیت‌های نفاق افکنانه در بین احزاب کمونیست جهان»]. مائو ی خشمگین به آنها پاسخ داد که نبرد وی با شوروی «۱۰۰۰۰ سال دیگر هم ادامه خواهد یافت»، و سپس چند فحش و ناسزا به فیدل کاسترو داد. زمانی که رئیس حزب کمونیست اوروگوئه (کشوری با ۳ میلیون نفر جمعیت) سعی کرد جواب مائو را بدهد، مائو سروی داد کشید: «من دارم از طرف ۶۵۰ میلیون نفر حرف می‌زنم، تو از طرف چند نفر داری حرف می‌زنی؟»

فیدل کاسترو که هرگز در دوران حیاتِ مائو از چین دیدار نکرد، از مائو به عنوان «یک تکه کثافت» نام می‌برد. کاسترو در دوم ژانویه ۱۹۶۶ در برابر جمع بزرگی از کمونیست‌های خارجی پکن را متهم به استفاده از ابزار فشار اقتصادی به منظور دور کردن کوبا از شوروی کرد. کاسترو یک ماه بعد، پکن را به «انتقام جویی‌های خشن» متهم کرد. او همچنین تلاش چینی‌ها برای تضعیف و نابودی ارتش کوبا را محکوم کرد. مائو در پاسخ، کاسترو را «یک شغال، یک گرگ» نامید.

مائو امیدهای زیادی بسته بود که کاسترو را از طریق همکاری‌ها، چه گوارا، به چالش کشد. مائو در اولین دیدارِ چه گوارا از چین در سال ۱۹۶۰، به نحوی سابقه‌ای از کتابچه‌ای که چه گوارا نوشته بود تمجید و ستایش کرد. او در حین دیدار با چه گوارا دست او را محکم چسبیده بود و مشتاقانه به حرف‌هایش گوش می‌داد. چه نیز مقابله به مثل

کرده، خواستار این شد که از روش‌های مبارزاتی مائو در کوبا
 الگوبرداری شود. چه گوارا عملاً نیز ثابت کرده بود که در جریان
 بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲ نزدیک‌ترین فرد به مواضع مائو در
 رهبری رژیم کوبا است. اما مائو نهایتاً موفق نشد چه گوارا را به
 موضع‌گیری علیه شوروی وادار کند. سال ۱۹۶۵ که چه گوارا به چین
 بازگشت، مائو حاضر به دیدن وی نشد. چه گوارا در این هنگام خود را
 برای نبردهای چریکی در آفریقا، و سپس در بولیوی، آماده می‌کرد. او
 از مائو خواهان کمک برای برپایی یک ایستگاه رادیویی در بولیوی شد
 تا صدای انقلابیون این کشور را به گوش جهانیان برساند، اما مائو
 حاضر به کمک نشد. پکن موقعی که از کشته شدن چه گوارا (در سال
 ۱۹۶۷) مطلع شد، خرسندی خود را در خفا ابراز کرد. کانگ شنگ در
 اکتبر ۱۹۶۸ به وزیر دفاع آلبانی گفت: «انقلاب در آمریکای لاتین، به
 ویژه بعد از نابودی گوارا، خیلی خوب پیش خواهد رفت؛ حالا نقاب از
 چهره تجدید نظرطلبی برداشته شده است...»
 در حین دوران حیات مائو هیچ حزب مائوئیستی صاحب نفوذی در
 آمریکای لاتین به وجود نیامد. تنها مورد قابل توجه «چریک‌های راه
 درخشان پرو» بود که در سال ۱۹۸۰، چهار سال بعد از مرگ مائو،
 تأسیس شد.^{۷۶۶}
 تلاش مائو برای نفوذ در حیات خلوت‌های آسیایی‌اش نیز با شکست
 روبه‌رو شد. او حتی موفق به براندازی رژیم‌های متزلزلی مثل رژیم نه
 وین^{۷۶۷} در برمه نشد. اما بزرگ‌ترین عقب‌نشینی مائو، «از دست
 دادن» ویتنام بود. چین طی دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، تقریباً تنها
 حامی هانوی (پایتخت ویتنام شمالی) در جنگ علیه فرانسوی‌ها و
 سپس آمریکایی‌ها بود. مائو از سال ۱۹۵۰ که استالین وظیفه سرپرستی
 کمونیست‌های ویتنامی را به وی سپرده بود، به ویتنامی‌ها کمک

می کرد. اما ویتنامی ها از اوایل سال ۱۹۵۴ به بعد دچار تردیدهایی درباره نیات و اهداف مائو شده بودند. مائو در سال ۱۹۵۴، بعد از آغاز «برنامه ابرقدرتی» اش و دست زدن به هر کاری برای جلب کمک های شوروی، تلاش برای به دست آوردن تکنولوژی ها و تجهیزات غربی را آغاز کرد. دولت های غربی فروش این تکنولوژی ها و تجهیزات پیشرفته را به چین کمونیست تحریم کرده بودند اما مائو می خواست به هر نحوی که شده آنها را به دست آورد. یکی از بهترین راه ها برای نقض این تحریم، فرانسه بود.

فرانسه در آن زمان در منطقه «هندوچین»^{۷۶۸} زمین گیر شده بود. مائو قصد داشت با افزودن بر شدت جنگ ویتنامی ها علیه سربازان فرانسوی، «مشکلات داخلی فرانسه را زیاده تر» کند (بنا به گفته چوئن لای) و سپس زمانی که فرانسه حسابی گرفتار شد پا پیش گذاشته، با آنها معامله ای کند. مائو تصور می کرد که فرانسه در ازای کمک چین برای خاتمه جنگ، متقابلاً تکنولوژی ها و تجهیزات پیشرفته را در اختیار چین قرار خواهد داد و به این ترتیب چین موفق به شکستن تحریم غرب خواهد شد.

مائو یکی از بازیگران اصلی جنگ در منطقه هندوچین بود. او در حین جنگ کره، مانع از حمله گسترده در جبهه هندوچین شد زیرا هدفش این بود که از تمامی منابع چین برای پیروزی در کره استفاده کند. مائو در مه ۱۹۵۳، زمانی که تصمیم به خاتمه جنگ کره گرفت، مأموران چینی را مستقیماً از کره به هندوچین اعزام کرد. چینی ها در اکتبر همین سال نسخه ای از نقشه استراتژیک فرانسوی ها را در ارتباط با جنگ هندوچین به دست آوردند. این نقشه به «نقشه ناوار» موسوم بود که نام خود را از ژنرال هنری ناوار^{۷۶۹}، فرمانده فرانسوی ها، گرفته بود. ژنرال وی گائو چینگ، مشاور ارشد نظامی چین در امور ویتنام،

این نقشه مهم را شخصاً به ویتنام برد و آن را در اختیار هوشی مین قرار داد. ویتنامی‌ها با استفاده از این اطلاعات ارزشمند و حیاتی به «دین بین فو»، پایگاه فرانسوی‌ها در شمال غربی ویتنام حمله کردند. ویتنامی‌ها همچنین در این منطقه از کمک‌های نظامی گسترده چینی‌ها بهره‌مند بودند. آنها در مه ۱۹۵۴ موفق به فتح «دین بین فو» شدند. این پیروزی از هر حیث واجد اهمیت بود.

«کنفرانس ژنو» در بیست و ششم آوریل ۱۹۵۴ افتتاح شد تا در مورد جنگ هندوچین (و جنگ کره) تصمیم بگیرد. موقعی که کنفرانس شروع شد هنوز نبرد «دین بین فو» آغاز نشده بود. این نبرد زمانی آغاز شد که کنفرانس ژنو در حال برگزاری بود. چوئن لای ریاست هیأت نمایندگی چین را در این کنفرانس بر عهده داشت. مائو یک ماه قبل از افتتاح کنفرانس ژنو تصمیم گرفته بود که: «ما باید حتماً به توافق صلح دست یابیم.» اما مائو ویتنامی‌ها را از این تصمیم خود مطلع نکرد. او قصد داشت از وجود ویتنامی‌ها برای ادامه جنگ استفاده کند و حتی بر شدت جنگ هم بیفزاید - آن هم به هر بهایی - تا به این ترتیب بحران حتی المقدور بزرگی برای دولت فرانسه به وجود بیاید. مائو در چهارم آوریل ۱۹۵۴ به ژنرال وی گائو چینگ، مشاور ارشد نظامی چین در ویتنام، ظاهراً دستوراتی برای ادامه جنگ ابلاغ کرد: «سعی کنید نبرد دین بین فو را تا اوایل ماه مه تکمیل کنید... سپس در ماه اگوست یا سپتامبر به لوئانگ پرابانگ و وین تیان حمله و این شهرها را آزاد کنید.» این دو شهر پایتخت‌های دو گانه کشور لائوس بودند. در ادامه دستور مائو آمده بود: «کاملاً آماده حمله به هانوی و هایفونگ در زمستان آتی و حداکثر در اوایل بهار سال آتی باشید، هدف آزادسازی دلتا رود سرخ [در سال ۱۹۵۵ است.]» مائو مخصوصاً به ژنرال وی دستور داد که این «برنامه جنگی» را با ژنرال جیاپ^{۷۷۰}

وزیر دفاع ویتنام، در میان بگذارد. هدف مائو از این اقدامات ایجاد این توهم در اذهان ویتنامی‌ها بود که وی خواهان ادامه جنگ در سال آینده است و قویاً از ویتنامی‌ها حمایت می‌کند. اما واقعیت آن بود که مائو در خفا تصمیم به امضای قرارداد آتش بس طی ماه‌های آتی گرفته بود.

ویتنامی‌ها در هفتم مه ۱۹۵۴ «دین بین فو» را گرفتند و دولت فرانسه در هفدهم ژوئن مجبور به استعفا شد. چین درست در همین زمان برای حل مشکل پا پیش گذاشت. چوئن لای در بیست و سوم ژوئن با پیر مندرس - فرانس^{۷۷۱}، وزیر جدید دفاع فرانسه، در سوییس ملاقات کرد. این دو بدون حضور نماینده‌ای از ویتنام، به توافقنامه مشترکی دست یافتند.

چوئن لای سپس کمونیست‌های ویتنامی را تحت فشار زیاد گذاشت تا با مفاد توافقنامه چین و فرانسه موافقت کنند. ویتنامی‌ها مخالف بودند زیرا چنین امری مغایر با امیدها و آرزوهای آنها بود. لی دوئان^{۷۷۲}، رهبر آینده ویتنام، بعدها گفت: «چوئن لای تهدید کرد که اگر ویتنامی‌ها به جنگ ادامه دهند فقط باید به خودشان متکی باشند. او گفت پکن دیگر هیچ کمکی نخواهد کرد. چوئن لای ما را برای توقف جنگ تحت فشار گذاشت.» هوشی مین به نماینده خود در جلسه مذاکرات، فم ون دونگ^{۷۷۳} دستور داد که کوتاه بیاید.

دونگ با چشمان اشک بار، پذیرفت. لی دوئان عازم جنوب ویتنام شد تا خبر توقف جنگ را به نیروهای در حال جنگ ویتنامی بدهد. لی دوئان در خاطرات خود نوشت: «من با قطار سفر می‌کردم. در طول مسیرم به سوی جنوب، هموطنانم به دیدارم می‌آمدند و به خاطر موفقیتی که تصور می‌کردند ما در جنگ به دست آورده‌ایم تبریک می‌گفتند. واقعاً خیلی دردناک بود.» بذرهای خشم و بدگمانی علیه

پکن در بین ویتنامی ها ریشه دوانید.

گروه جدید برژنف - کاسگین در کادر رهبری شوروی در اوایل سال ۱۹۶۵ بر میزان کمک های نظامی مسکو به هانوی افزودند و تجهیزات سنگین نظامی را که شدیداً مورد نیاز ویتنامی ها بود در اختیار آنها گذاشتند. این تجهیزات شامل توپ های ضد هوایی و موشک های زمین به هوا، و کادرهای متخصص روسی می شد. مائو توان رقابت با شوروی را نداشت، بنابراین سعی کرد با بحث و گفت و گو روس ها را از ادامه کمک به ویتنامی ها منصرف کند. مائو در ماه فوریه به کاسگین، نخست وزیر شوروی، گفت: «مردم ویتنام شمالی بدون کمک گرفتن از اتحاد شوروی به خوبی در حال جنگیدن هستند... و آنها خودشان به تنهایی آمریکایی ها را بیرون خواهند راند... ویتنامی ها قادر به مراقبت از خودشان هستند...» مائو به دروغ اضافه کرد: «تنها تعداد کمی از ویتنامی ها در بمباران های هوایی کشته شده اند، و کشته شدن این تعداد کم از آدم ها چیز خیلی وحشتناکی نیست...»

پکن پیشنهاد کرد که روس ها باید در جای دیگری با آمریکایی ها مقابله کنند. چینی ها به چروننکو، سفیر شوروی در پکن، گفته بودند که بهترین کاری که شوروی می تواند بکند «افزودن فشار بر نیروهای امپریالیست در جبهه غربی» اروپا است.»

مائو هم زمان سعی کرد هانوی را به قطع رابطه با مسکو تحریک کند. او لطف و محبت بسیاری را شامل حال هوشی مین، رهبر کمونیست های ویتنامی، کرد. هوشی مین سال های زیادی را در چین سپری کرده بود و روابط صمیمانه ای با چینی ها داشت. مائو در راستای دلبری از هوشی مین، یک همسر چینی برای او پیدا کرد اما رهبران حزب کمونیست ویتنام با این ازدواج مخالفت کردند زیرا ظاهراً ادامه تجرد رهبرشان را نوعی فداکاری داوطلبانه در راه تحقق

آرمان‌های سیاسی و ملی‌شان تلقی می‌کردند.

چینی‌ها به هوشی مین و همکارانش توصیه کردند که از پذیرش کمک‌های شوروی سرباززنند. چوئن لای به فم ون دونگ، نخست‌وزیر ویتنام، گفت: «من از پیشنهاد اعزام سربازان داوطلب شوروی به ویتنام حمایت نمی‌کنم، از پیشنهاد کمک‌های نظامی شوروی هم حمایت نمی‌کنم... هدف شوروی از ارائه این کمک‌ها، بهبود رابطه شوروی با آمریکا است.» بیان چنین ادعاهای دروغی حتی برای چوئن لای چرب زبان نیز بسیار دشوار بود. تنها راه برای مائو جهت حفظ نفوذش در ویتنام افزودن بر میزان کمک‌های نقدی، غذایی و نظامی^{۷۷۴} بود. اما او توانایی این را نداشت که جلوی نزدیک شدن هانوی را به مسکو بگیرد.

مائو همچنین قادر به جلوگیری از انجام مذاکره میان کمونیست‌های ویتنامی و مقامات آمریکایی نبود. هانوی در سوم آوریل ۱۹۶۸ موافقت خود را با انجام این مذاکرات اعلام کرده بود. چوئن لای هر کاری کرد که ویتنامی‌ها را از این کار منصرف کند. چو تا آنجا پیش رفت که گناه ترور مارتین لوتر کینگ^{۷۷۵}، رهبر جنبش حقوق مدنی سیاهان آمریکا، در چهارم آوریل ۱۹۶۸ را به گردن هانوی انداخت! چوئن لای به ویتنامی‌ها گفته بود: «درست یک روز بعد از صدور اطلاعیه شما [در مورد آغاز مذاکره با آمریکا] مارتین لوتر کینگ را ترور کردند. اگر شما یکی دو روز بعد این اطلاعیه را می‌دادید چه بسا این جنایت هرگز رخ نمی‌داد!» چوئن لای در حالی که خود را نماینده «مردم جهان» می‌نامید، به ویتنامی‌ها گفت: «مردم جهان درک نمی‌کنند که چرا شما در صدور این اعلامیه اینقدر عجله داشتید... این قضاوت مردم جهان درباره شماست. از چشم آنها شما دو بار مرتکب سازشکاری شده‌اید!»

هانوی به پکن کم محلی کرده، به زودی مذاکره با آمریکایی‌ها را آغاز کرد. مائو سپس در صدد برآمد که به زور وارد قضیه شود. او چوئن لای را نزد ویتنامی‌ها فرستاد تا به آنها بگوید که چینی‌ها در قیاس با ویتنامی‌ها تجربه بیشتری در این نوع مذاکرات دارند. این حربه هم کارگر نیفتاد. مائو حساسی عصبانی شده بود. چوئن لای در اوایل اکتبر همان سال از ویتنامی‌ها شنید که آنها قصد دارند هیأتی را به چین بفرستند تا در مورد وقفه‌ای که در جریان کمک‌های چین به ویتنام ایجاد شده، با مقامات چینی مذاکره کنند. چوئن لای به آنها گفت رهبران چینی فعلاً سرشان خیلی شلوغ است و لذا هیچ فرصتی برای ملاقات با هیات ویتنامی ندارند. اما مائو خیلی زود مجبور به عقب‌نشینی شد و جریان کمک‌های چین به ویتنام همچنان ادامه یافت. «آموزگار کبیر خلق‌های انقلابی جهان» نمی‌توانست از ایفای نقش در مشهورترین جنگ انقلابی بر کره خاکی صرف‌نظر کند.

مائو از بابت موضوع دیگری نیز احساس تحقیر می کرد. او مجبور بود از روی یأس و درماندگی کناری بایستد و شاهد باشد که ویتنامی ها با اتکای صرف به داشته های خودشان مشغول گسترش دایره نفوذ خود هستند. «چریک های سرخ» در لائوس به رغم بهره مندی از حمایت های عظیم چینی ها، ویتنام را به عنوان حامی اصلی خود برگزیدند. آنها در سپتامبر ۱۹۶۸ از مشاوران چینی خواستند که به کشورشان برگردند. چینی ها مجبور به پذیرش این درخواست شدند. لائوسی ها و ویتنامی ها هر دو بر اتحاد خود با مسکو تأکید کردند. مائو بعد از یک دهه دسیسه چینی مداوم و صرف هزینه های بسیار برای تبلیغ و اشاعه مائوئیسم به عنوان یک جایگزین جهانی جدی برای کمونیسم روسی، عاقبت مجبور به قبول شکست شده بود. این همچنان مسکو بود، و نه چین، که از نظر جهانیان رهبر نیروهای ضد آمریکایی به شمار می رفت. سخنان تند و انتقادی مائو علیه مسکو و متهم ساختن روس ها به «یاری رسانی به امپریالیست ها» از نظر اکثر شنوندگان واهی و دروغ بود. این حرف ها حتی گهگاه باعث خشم، ملال و خجالت شنوندگان می شد. برای مثال در یکی از جلسات، برخی از نمایندگان احزاب کمونیست جهان سوم صراحتاً به سخنان نماینده چین اعتراض کرده و از وی خواستند که خفه شود!

مقامات آمریکایی در پایان دهه ۱۹۶۰ به این نتیجه رسیدند که الگوی مائوئیستی دیگر هیچ تهدیدی در جهان سوم به شمار نمی رود. و این واقعیتی بود که مائو شخصاً شاهدش بود. او در سال ۱۹۶۹ به نوکران درگاهش گفت: «حالا ما منزوی هستیم، هیچ کس خواهان ارتباط با ما نیست.» وی در ادامه حرف هایش گفت که مائوئیست های خارجی بی فایده از کار درآمده اند. مائو متعاقباً دستور داد که بودجه ای که برای حمایت از مائوئیست های خارجی در نظر گرفته شده، قطع شود.

مائو به یک راه حل نیاز داشت. سرنگونی شاهزاده سیهانوک، رهبر کامبوج، در پی کودتای ظاهراً آمریکایی هجدهم مارس ۱۹۷۰، فرصتی به مائو داد تا شاید دوباره در صحنه رویدادهای جهانی نقشی ایفا کند. مائو حاضر بود از سیهانوک حمایت تمام عیار کند به شرطی که او حاضر به جنگ با آمریکایی‌ها باشد. مائو چنین محاسبه کرده بود که جنگ ویتنام حالا می‌تواند به یک جنگ گسترده در سطح شبه جزیره هندوچین تبدیل شود. مائو امیدوار بود که با تقویت کردن سیهانوک بتواند نقش رهبری‌کننده‌ای در کل منطقه هندوچین ایفا کند.

مائو مدتی قبل، در تابستان ۱۹۶۷، توطئه‌ای برای سرنگونی سیهانوک تدارک دیده بود. سیهانوک بعدها گفت: «پکن آشکارا از سرنگونی من طرفداری می‌کرد.» چوئن لای نیز بعدها به این واقعیت اذعان کرد. سیهانوک در مارس ۱۹۶۸ علناً اعلام کرده بود که پکن از گروه شورشیان «خمر سرخ» - گروهی که در آن زمان گمنام بود - حمایت می‌کند. او گفته بود: «کشورهای کمونیستی در خفا بازی کثیفی انجام می‌دهند زیرا خمرهای سرخ در حکم فرزندان آنهاست... ما چند روز پیش مقدار زیادی اسلحه و مهمات ضبط کردیم که از چین به داخل خاک کامبوج قاچاق شده بود.»

اما مائو حالا، در مارس ۱۹۷۰، عاشق و شیدای سیهانوک شده بود. سیهانوک بر حسب تصادف، درست یک روز بعد از سرنگونی‌اش، برای یک دیدار از پیش تعیین شده وارد چین شد. چوئن لای در فرودگاه به دیدن سیهانوک رفت و همان جازوی قول گرفت که مصممانه علیه آمریکا بجنگد. چوئن لای بعد از دریافت این قول، حمایت کامل پکن را از سیهانوک اعلام کرد. چوئن لای بی‌درنگ با ویتنامی‌ها تماس گرفت، و از طرف سیهانوک پیشنهاد برپایی «اجلاس

سراسری هندوچین» را به اطلاع آنها رساند. هدف این اجلاس که ماه بعد در چین برگزار شد، ایجاد یک فرماندهی مشترک در هندوچین بود.

از آنجایی که سیهانوک اهمیت بسیار زیادی برای مائو داشت، چینی‌ها پذیرایی شاهانه‌ای از وی کردند. به دستور مائو هفت آشپز و هفت شیرینی‌پز در اختیار سیهانوک قرار داده شد و هواپیمایی به پاریس فرستاده شد تا گوشت جگر غاز برای شاهزاده سیهانوک بیاورد. چینی‌ها قطارهای ویژه و دو هواپیما برای سفرهای خارجی سیهانوک در اختیارش گذاشتند. یکی از این هواپیماها مخصوص حمل چمدان‌ها و سوغاتی‌های شاهزاده بود. مائو به سیهانوک گفت: «به ما بگویید که چه چیزهایی نیاز دارید. فقط بخواهید. ما کارهای بیشتری برای شما می‌توانیم انجام دهیم. اصلاً تعارف نکنید... نگران بازپرداخت این کمک‌ها نباشید... ما تاجر اسلحه نیستیم.» موقعی که سیهانوک گفت که نگران تحمیل بار بر دوش چینی‌هاست، مائو جواب داد: «من از شما می‌خواهم که بار بیشتری روی دوش ما بگذارید.» پل پوت، مخلوق مائو و رهبر خمرهای سرخ، هم‌زمان به صورت محرمانه در چین به سر می‌برد. چینی‌ها پل پوت را وادار کردند که رسماً از سیهانوک حمایت کند.

اما ویتنامی‌ها اجازه ندادند که مائو رهبری تحولات در هندوچین را بر عهده بگیرد. جهانیان همچنان ویتنام را به عنوان بازیگر اصلی در هندوچین تلقی می‌کردند. روزنامه «تایمز» لندن نوشت: «بازگشت به قدرت سیهانوک بستگی به اراده هانوی دارد.» هنری کیسینجر، مشاور امنیت ملی آمریکا، نیز از «طرح‌های هانوی برای کامبوج» سخن گفت.

چینی‌ها هم‌زمان با افتتاح اجلاس هندوچین اولین ماهواره خود را به

مدار زمین پرتاب کردند. مائو سعی کرد از این قضیه برای تحت تأثیر قراردادن ویتنامی‌ها استفاده کند. چوئن لای طی سخنانی گفت: «این ماهواره هدیه‌ای است به اجلاس؛ این یک پیروزی برای همگی ماست.» اما این موضوع نه برای ویتنامی‌ها نه برای جهانیان، هیچ اهمیتی نداشت.

ماهواره مذکور از نظر مائو نوعی وسیله برای خودنمایی بود. چینی‌ها اعلام کرده بودند که ماهواره آنها حین چرخیدن بر گرد کره زمین، سرود مائو (شرق سرخ است) را پخش می‌کند. مائو از فکر به این موضوع - ستایشی که در آسمان‌ها مشمول حالش شده - غرق در شادی و هیجان بود. او در روز اول ماه مه در میدان تیانانمن با همه کسانی که دست اندر کار ساخت ماهواره بودند دست داد. مائو در حالی که لبخند بزرگی بر چهره داشت، زیر لب مدام زمزمه می‌کرد «عالیه! عالیه!» و دست‌اندرکاران ساخت ماهواره هم متقابلاً شعار دادند که همه دستاوردهای آنها ناشی از «اندیشه‌های مائوتسه تونگ» بوده است.

مائو در حالی که ماهواره باعث تقویت روحی‌اش شده بود، تلاش تبلیغی دیگری کرد تا شاید جهانیان وی را به عنوان رهبر جنگ هندوچین مورد شناسایی قرار دهند. او در روز بیستم مه بیانیه‌ای منتشر کرد تحت عنوان «مردم جهان متحد شوید تا اشغالگران آمریکایی و همه سگ‌های زنجیری آنها را شکست دهیم!» مائو روز بعد، از پلکان دروازه میدان تیانانمن بالا رفت و در برابر یک جمعیت نیم میلیون نفری قرار گرفت تا متنی را به اطلاع مردم برساند. سیهانوک هم کنار دستش ایستاده بود. کاملاً آشکار بود که مائو قصد دارد نکات مهمی را اعلام کند. اما نحوه روخوانی این متن مضحک از کار درآمد. جملات و عبارت‌پردازی‌های متن نیز تصنعی و پرطمطراق

بود. مائو نوشته خود را به دست لین بیائو داد تا برای مردم بخواند. لین در آن زمان فرد شماره ۲ رژیم بود. او برای اینکه سر حال باشد و موقع خواندن متن کم نیاورد، کمی قبل از آمدن به مراسم، دوپینگ کرده و مقداری ماده تحریک کننده به خودش تزریق کرده بود. سیهانوک بعدها نوشت: «لین بیائو را قبل از آغاز مراسم دیدم. او یک جورایی نشئه به نظر می رسید، مدام حرف های مائو را قطع می کرد و رفتارش غیرعادی بود. زمانی که لین از پشت میکروفن شروع به حرف زدن کرد اولین جملاتش این بود: من می خواهم یک سخنرانی صادر بکنم! من می خواهم درباره ویتنام، درباره دو ویتنام، درباره نصف ویتنام حرف بزنم... و زمانی که او شروع به خواندن از روی متن کرد، بسیاری از کلمات را اشتباه خواند و به جای اینکه بگوید فلسطین، گفت پاکستان».

در این بیانیه ریچارد نیکسون، رئیس جمهوری آمریکا، با ذکر اسم صراحتاً محکوم شده بود. نیکسون از این قضیه حسابی عصبانی شد. او که تحت تأثیر مشروب هم بود به کیسینجر گفت که قصد دارد کشتی های جنگی آمریکا را روانه چین کند. کیسینجر رئیس جمهوری را آرام کرده، به وی یادآور شد که مائو «فقط لفظاً از ویتنامی ها حمایت کرده و عملاً چیز زیادی به آنها نداده است.» آمریکایی ها به بیانیه اخیر مائو بی اعتنایی کامل کردند. مائو که از این بی اعتنایی دلخور و شاکی شده بود، کیسینجر را به باد فحش و ناسزا گرفت. مائو از این شاکی بود که چرا کیسینجر وی را به عنوان یک بازیگر مهم در منطقه به حساب نیاورده است. او خطاب به اطرافیاناش گفت: «این دانشگاهی بوگندو [کیسینجر]، هیچ چیز در مورد دیپلماسی نمی داند.» مائو خشمگین و عصبانی در گفت و گویی با دونگ، نخست وزیر ویتنام، مکنونات ذهنی خود را اینگونه آشکارا کرد:

مائو: چرا آمریکایی‌ها هیچ سرو صدایی درباره حضور بیش از ۱۰۰ هزار سپاهی چینی که در ویتنام مشغول کمک به شما برای ساختن راه‌های آهن، جاده‌ها و فرودگاه‌ها هستند، نکرده‌اند؟ آنها که از این موضوع باخبرند پس چرا درباره‌اش سکوت کرده‌اند و چیزی نمی‌گویند؟

دونگ: البته، آنها از این قضیه بیمناک هستند.

مائو: آنها باید سرو صدایی در این مورد می‌کردند. جدای از این، تا جایی که می‌دانم ارزیابی آمریکایی‌ها در مورد تعداد سپاهیان چینی در ویتنام کمتر از تعداد واقعی این سپاهیان است.

تبلیغ و اشاعه مائوئیسم در هندوچین، و نیز در سراسر جهان، به بُن‌بست رسیده بود. مائو طرح تازه‌ای را تدوین کرد تا شاید این بار از طریق آن بتواند در کانون توجه جهانیان قرار بگیرد. این طرح که خردمندانه‌تر از طرح‌های قبلی به نظر می‌رسید، عبارت بود از: کشاندن رئیس جمهوری آمریکا به چین.

بخش پنجاه و چهارم: نیکسون؛ شکار شدنِ شکارچی سرخ (۱۹۷۰-۱۹۷۳؛ از ۷۶ تا ۷۹ سالگی مائو)

مائو در سال ۱۹۴۹ که رژیم خود را بنیان گذاشت عامدانه ترتیبی داد تا دولت آمریکا این رژیم را به رسمیت نشناسد. هدف اصلی مائو از این کار، مطمئن ساختن استالین نسبت به رژیمش و تشویق وی به ارائه کمک‌های نظامی و فنی به چین بود. مائو بعد از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ در صدد برآمد تا رابطه با آمریکا را آغاز کند زیرا برای تحقق «برنامه ابرقدرتی» اش به تکنولوژی پیشرفته غربی نیاز داشت. اما خاطرات جنگ چینی‌ها در کره خیلی تازه بود و به همین دلیل واشینگتن به تمایل پکن برای برقراری روابط بی‌اعتنایی کرد. هرچند که هر دو کشور دارای مجاری سیاسی برای بحث درباره موضوع‌های خاص بودند اما در مجموع روابط میان آنها سرد باقی ماند. مائو از یک موضع ستیزه‌جویانه ضدآمریکایی تبعیت می‌کرد. او در سال ۱۹۶۰ برای تبلیغ و اشاعه مائوئیسم در جهان، آمریکاستیزی را به صفت شاخص و بارز سیاست خارجی چین مبدل کرد، از کرملین فاصله گرفت و شوروی را به سازشکاری و نرم‌خویی در برابر آمریکا متهم کرد.

ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهوری جدید آمریکا، در سال ۱۹۶۹ علناً علاقه خود را به بهبود روابط آمریکا با چین اعلام کرد. مائو واکنشی نشان نداد. برقراری رابطه با آمریکا هویت و سیمای مائو را به عنوان یک رهبر انقلابی به مخاطره می‌انداخت. مائو تنها در ژوئن ۱۹۷۰، بعد از شکست بیانیهِ ضدآمریکایی اش (در بیستم مه) و به بُن‌بست رسیدن محتوم مائوئیسم در عرصه جهانی، تصمیم به دعوت نیکسون به چین گرفت. انگیزه او نیل به آشتی با آمریکایی‌ها نبود بلکه می‌خواست مجدداً خود را در صحنه جهانی مطرح کند.

مائو نمی خواست در اذهانِ عموم چنین تصویری به وجود آید که وی در پی جلبِ دوستی رئیس جمهوری آمریکاست. او دست به هر کاری زد که این تصور در ذهن کسی به وجود نیاید. چوئن لای در نوامبر ۱۹۷۰ از طریق رومانی، که روابط خوبی با آمریکا و چین داشت، به آمریکا پیام داد که پکن آماده استقبال از نیکسون است. این دعوت در روز یازدهم ژانویه ۱۹۷۱ به کاخ سفید رسید. بنا به گفته کیسینجر، «نیکسون در حاشیه دعوتنامه چینی ها نوشت: ما نباید خودمان را خیلی مشتاق نشان بدهیم.» کیسینجر در بیست و نهم ژانویه پاسخ چینی ها را داد. او با توجه به اینکه دعوت چینی ها از رئیس جمهوری آمریکا را «نابه هنگام و بالقوه شتاب زده» ارزیابی کرده بود، در پاسخ خود هیچ اشاره‌ای به این دعوت نکرد.

مائو منصرف نشد. او کمی بعد راه دیگری یافت تا نیکسون را برای دیدار از چین وسوسه کند.

در روز بیست و یکم مارس ۱۹۷۱ تیم ملی تنیس روی میز چین برای شرکت در مسابقات جهانی این رشته وارد ژاپن شد. این تیم یکی از اولین تیم‌های ورزشی چین بود که بعد از آغاز انقلاب فرهنگی در پنج سال قبل، به خارج سفر می کرد. چینی ها در این رشته بازیکنان قابلی داشتند، و مائو شخصاً اجازه این سفر را داده بود. به ورزشکارانِ چینی گفته شده بود که طی اقامتشان در خارج، از تکان دادنِ «کتاب‌های کوچک سرخ» بر بالای سرهایشان پرهیزند تا خیلی ناجور و عجیب و غریب جلوه نکنند.

به بازیکنان چینی دستورالعمل‌های دقیقی در مورد چگونگی برخوردشان با بازیکنان آمریکایی داده شده بود: با آنها دست ندهید و سر صحبت را با آنها باز نکنید. اما در چهارم آوریل یک بازیکن آمریکایی به اسم گلن کوان^{۷۷۶} سوار اتوبوس حامل بازیکنان چینی شد و

جوئانگ زی - دونگ^{۷۷۷}، کاپیتان تیم مردان چین، تصمیم گرفت با وی گفت‌وگو کند.

عکس‌هایی از این دو در حال دست دادن با هم در صفحات اول نشریات ژاپنی به چاپ رسید. مائو زمانی که از ماجرا مطلع شد، لبخندی زد و چشم‌هایش درخشیدن گرفت. او جوئانگ را «یک دیپلمات خوب» لقب داد. با این حال، زمانی که تیم تنیس روی میز آمریکا علاقه خود را برای سفر به چین ابراز کرد، مائو از توصیه وزارت امور خارجه رژیمش مبنی بر عدم پذیرش این درخواست، حمایت کرد.

اما مائو آشکارا از این تصمیم ناراضی بود. کارمندان دفتر مائو شاهد بودند که او طی مابقی روز دلمشغول این قضیه بود. مائو شب همان روز، در ساعت ۱۱، مقدار زیادی قرص خواب‌آور خورد، و سپس مشغول صرف شام با وو شو جان^{۷۷۸} شد. این زن پرستار/ دستیار ویژه مائو بود.

مائو هزارچندگاه یکی دو نفر از کارمندانش را دعوت می‌کرد که شام را با وی صرف کنند. او در این دوران ندرتاً با همسرش شام یا ناهار می‌خورد و هیچ علاقه‌ای هم به همسفره شدن با مقامات ارشد رژیمش نداشت. برنامه معمول مائو خوردن قرص‌های خواب‌آور قبل از صرف شام بود زیرا مایل بود که بلافاصله پس از خوردن شام بخوابد. او شام را معمولاً در رختخوابش صرف می‌کرد. قرص‌ها به قدری قوی بودند که بعضی وقت‌ها او موقع جویدن غذا خوابش می‌برد. در چنین مواقعی کارمندانش مجبور بودند باقیمانده غذا را از داخل دهانش بیرون بکشند. و به همین دلیل بود که شب‌ها ماهی سرو نمی‌شد زیرا احتمال می‌دادند که «رئیس بزرگ» موقع خوردن ماهی خوابش ببرد و استخوان‌های ماهی در گلویش گیر کند. وو شو

جان آن شب را اینگونه به یاد می آورد:

بعد از اینکه او [مائو] شامش را خورد روی میز ولو شد... اما ناگهان شروع کرد به حرف زدن. مِ ن و مِ ن می کرد و م ن متوجه حرف هایش نشدم. مدت زیادی طول کشید تا بفهمم از م ن چه می خواهد. او از م ن خواست که به وزیر امور خارجه تلفن بزنم و به وی بگویم: از تیم تنیس روی میز آمریکا دعوت کن به چین بیاید...

م ن مات و مبهوت شدم. پیش خودم فکر کردم: این دستور دقیقاً در تضاد با دستوری است که او امروز صبح داده بود. مائو یک دستور همیشگی به ما داده بود و آن این بود که: «روی حرف هایی که م ن بعد از خوردن قرص های خواب آور می زنم اصلاً حساب نکنید.» آیا حالا باید مطابق با این دستور کلی عمل می کردم و درخواستِ اخیر او را نادیده می گرفتم؟ واقعاً در موقعیتِ عجیبی گیر کرده بودم... باید کاری می کردم که دوباره حرفش را تکرار کند... این طور وانمود کردم که هیچ اتفاقی نیفتاده و به خوردنِ شام ادامه دادم... بعد از مدت کوتاهی، مائو سرش را از روی میز بلند کرد و چشمانش را به سختی باز کرد و به م ن گفت: «وو کوچولو، چرا نمی ری و کاری را که ازت خواستم انجام نمی دهی؟»

مائو هر زمان که خیلی جدی بود مرا «وو کوچولو» خطاب می کرد. م ن مخصوصاً با صدای بلند از او پرسیدم: «قربان فرمایش جنابعالی چی بود؟ م ن داشتم شام می خوردم دقیقاً متوجه نشدم چی فرمودید، اگر ممکنه دوباره تکرار بفرمایید.»

مائو دستور اخیرش را تکرار کرد؛ کلمه به کلمه، و با مکث فراوان. م ن دستور قبلی او را در مورد قرص های خواب آور یادآور شدم: «قربان، حضرتعالی قرص های خواب آور خورده اید؛ آیا باید روی حرف های الان شما حساب کرد؟»

مائو در حالی که با دست به من اشاره می کرد، گفت: «بله به حساب می آید! زود همان کاری را که گفتم انجام بده، وگرنه فرصت از بین می رود.»

مائو خود را بیدار نگه داشت تا او کوچولو باز گردد و خبر ارسال دستور وی را به وزیر امور خارجه بدهد.

این تغییر تصمیم مائو فواید بسیاری برای وی به دنبال آورد. برای اولین بار بود که چین سرخ از یک گروه آمریکایی رسماً دعوت کرده بود. این قضیه، جنجال و سرو صدای بسیاری به پا کرد. ورزشی بودن گروه مدعو نیز برای جهانیان جالب بود و به خیالات و تصورات آنها دامن می‌زد. چوئن لای بی‌درنگ نقاب خوشرویی و جذابیت را به چهره‌اش زد. رژیم توتالیتراو نیز نمایش دقیق و حساب شده‌ای به راه انداخت تا آنجا که کیسینجر خوشامدگویی چینی‌ها به تیم ورزشی آمریکا را «خیره‌کننده» نامید. گزارش‌های جذاب و دلفریب بسیاری در مطبوعات معروف غربی پشت سر هم انتشار یافت. مائو، این روزنامه‌نگار کهنه کار، دقیقاً توی هدف زده بود. یکی از مفسرین نزدیک به کاخ سفید نوشت: «نیکسون واقعاً حیرت کرده است از اینکه چطور قضیه مذکور از صفحات ورزشی روزنامه‌ها به صفحات اول آنها پرتاب شده است.» مائو با یک حرکت جوی را به وجود آورده بود که دیدار نیکسون از چین تبدیل به یک امتیاز سیاسی برای وی (نیکسون) در انتخابات آتی ریاست جمهوری در سال ۱۹۷۲ شود. کیسینجر در خاطراتش نوشت: «نیکسون تا سر حد وجد و شعف دستخوش هیجان شده است. او حالا خواهان حذف مرحله اعزام فرستاده ویژه] برای مهیا کردن مقدمات سفر [به چین است تا مبادا از درخشش سفر خودش کاسته شود.» در اواخر ماه مه به صورت محرمانه تصمیم گرفته شد که نیکسون به چین برود. مائو نه تنها نیکسون را وادار به آمدن کرده بود، بلکه ترتیبی داد تا کسی پی نبرد که این سفر خواسته و هدف شخص وی بوده است. نیکسون در حالی به چین آمد که تصورش این بود که وی در قیاس با مائو اشتیاق بیشتری برای انجام چنین سفری دارد. کیسینجر در جولای ۱۹۷۱ محرمانه عازم چین شد تا مقدمات سفر آتی نیکسون را

فراهم کند. او در این سفر امتیازات و هدایای بسیاری به چینی‌ها داد اما در عوض هیچ چیز از آنها نگرفت. قابل توجه‌ترین امتیاز وی به رژیم مائو مربوط به تایوان می‌شد. آمریکا تا آن هنگام دارای یک پیمان دفاعی دو جانبه با تایوان بود. نیکسون به پکن پیشنهاد کرد که حاضر به رها کردن متحد قدیمی خود است و آمادگی این را دارد که حداکثر تا ژانویه ۱۹۷۵ رژیم پکن را به رسمیت بشناسد؛ البته به شرطی که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۲ مجدداً انتخاب شود.

نیکسون آماده بود که همه خواسته‌های پکن را یکجا بپذیرد و روابط دیرین خود را با تایوان قطع کند. چوئن لای در پایان سفر کیسینجر طوری درباره تایوان حرف می‌زد که انگار این جزیره دوباره به سرزمین اصلی چین ملحق شده است. تنها در این هنگام بود که کیسینجر ژست آبکی زیر را گرفت: «ما بسیار امیدواریم که مسئله تایوان به صورت صلح‌آمیز حل شود.» اما او چوئن لای را تحت فشار نگذاشت که قول دهد برای حل مسئله تایوان متوسل به زور نشود.^{۷۷۹}

نیکسون علاوه بر پیشنهاد شناسایی رسمی رژیم پکن، پیشنهاد کرد که چین بی‌درنگ وارد سازمان ملل متحد شود. کیسینجر به چوئن لای گفت: «شما همین حالا می‌توانید صاحب صندلی چین در سازمان ملل متحد شوید. پرزیدنت نیکسون از من خواست که تا قبل از رسیدن به یک موضع‌گیری مشترک، این موضوع را با شما مورد بحث قرار دهم.» در واقع، این یک معامله پشت پرده بود که کیسینجر سعی در انجام آن داشت.

آمریکا حاضر شده بود امتیازات بیشتری به چینی‌ها بدهد. یکی از این امتیازات، ارائه اطلاعات کامل درباره جزئیات مذاکرات و معاملات آمریکا و شوروی بود. کیسینجر به چوئن لای گفت: «من مخصوصاً آماده‌ام که هر اطلاعاتی درباره مذاکرات دو جانبه ما با شوروی در

مورد موضوعاتی مثل سالت] گفت وگوهای محدودسازی تسلیحات راهبردی [را که ممکن است شما مایل به دانستنش باشید، در اختیارتان بگذارم.» کیسینجر چند لحظه بعد به طرف چینی گفت: «ما گزارش کامل مذاکراتمان را با شوروی ها در اختیارتان می گذاریم؛ ما به شوروی ها نمی گوئیم که شما را در جریان این مذاکرات گذاشته ایم.»

آمریکایی ها علاوه بر این پیشنهاد، حاضر شدند برخی از اطلاعات مهم جاسوسی را تحویل چینی ها بدهند. بنا به گفته یکی از اعضای دولت آمریکا «نلسون را کفلر، معاون رئیس جمهوری آمریکا، وقتی از حجم اطلاعات جاسوسی که آمریکا در اختیار چینی ها قرار داده بود اطلاع یافت، به شدت متعجب شد.» این اطلاعات جاسوسی از جمله شامل تعداد سپاهیان می شد که شوروی در مرزهایش با چین مستقر کرده بود.

کیسینجر همچنین در مورد قضایای هندوچین دو تعهد بزرگ داد: بیرون کشیدن سربازان آمریکایی ظرف حداکثر دوازده ماه آینده؛ و پایان دادن به حمایت از رژیم ویتنام جنوبی. کیسینجر قول داد که حتی اگر مذاکرات صلحی هم در کار نباشد آمریکا به صورت «یک جانبه» سربازان خود را از منطقه خارج خواهد کرد و هرگز باز نخواهد گشت. کیسینجر گفت: «بعد از امضای قرارداد صلح، سربازان ما ۱۰ هزار مایل دورتر خواهند بود و هانوی همچنان سر جای خود باقی خواهد ماند.» کیسینجر حتی قول داد که «اغلب سربازان آمریکایی، و نه همه آنها، تا پایان دوره دوم ریاست جمهوری نیکسون از کره خارج خواهند شد.» وی در حالی این قول را داد که حتی سعی نکرد از رژیم چین تضمین بگیرد که کره جنوبی هرگز هدف یک تجاوز کمونیستی دیگر قرار نخواهد گرفت و اگر چنین حمله ای رخ داد پکن از آن

حمایت نخواهد کرد.

آمریکا امتیازات بسیار زیادی را یک جا تحویل مائو داده بود. کیسینجر به طرف چینی گفت که آمریکا خواهان توقف جریان کمک‌های چین به ویتنام شمالی نیست. وی حتی خواهان این نشد که مائو از شدتِ لحنِ آمریکا ستیزانه خود در انظارِ عمومی یا در جلسات بین‌المللی بکاهد. متنِ صورتِ جلساتِ مذاکراتِ کیسینجر و چوئن لای نشان می‌دهد که لحنِ چوئن لای خصمانه است («تو باید جواب این پرسش را بدهی، تو باید جواب این پرسش را بدهی»). او مداوماً از کلمات «سرکوب‌گری شما، خرابکاری‌های شما و مداخلات شما» استفاده می‌کرد. چوئن لای صراحتاً اشاره کرد که نیکسون باید در ازای سفرش به چین و درازای به رسمیت شناختنِ رژیمِ پکن، امتیازاتِ بیشتر و بیشتری بدهد. کیسینجر، در مقابل، خواهانِ هیچ امتیازی نشد. چوئن لای ادعا کرد که چین «به سبب سیستم نوینی که دارد» سیستمِ کمونیستی [اصلاً ستیزه‌جو نیست]. کیسینجر این ادعای دروغ را مطلقاً به چالش نگرفت و در قبالِ آن سکوت اختیار کرد. و زمانی که چوئن لای از «قساوت‌ها و بی‌رحمی‌های آمریکا» در ویتنام سخن گفت، کیسینجر حاضر نشد متقابلاً قساوت‌ها و بی‌رحمی‌های رژیمِ مائو در چین را نکوهش کند. کیسینجر در یک موقعیتِ متفاوتِ دیگر، زمانی که نماینده ویتنام شمالی از عملکردهای دولتِ نیکسون تلویحاً انتقاد کرده بود، به تندی پاسخ داده بود: «تو نماینده یکی از جبارترین حکومت‌ها بر روی این کره خاکی هستی...» اما کیسینجر حالا در پاسخ به سخنان تندِ چوئن لای فقط به گفتنِ این جمله اکتفا کرد: «حرف‌های شما خیلی تأثیرآور است.»

مائو زمانی که گزارشِ مربوط به اولین روز مذاکراتِ کیسینجر و چوئن

لای را شنید، منیت و غرورش حسایی گل کرد. او به دیپلمات‌های
ارشد چینی گفت: «آمریکا میمونی است که دارد به آدم تبدیل
می‌شود؛ البته هنوز آدم کامل نشده، دُمش همچنان باقی است... اما
دیگر میمون هم نیست، شامپانزه است، و دُمش هم خیلی بلند
نیست... آمریکا باید زندگی تازه‌ای را شروع کند... این به هر حال
نوعی تکامل تدریجی است.» چوئن لای هم به نوبه خویش آمریکا را به
زن هرزه‌ای تشبیه کرد که «خود را بزک کرده و دم درایستاده تا
مشتري‌ها را به سوی خود جلب کند.» مائو در جریان همین نخستین
سفر کیسینجر به چین بود که پی برد می‌تواند از نیکسون به نفع
خودش سوء استفاده کند. او به این نتیجه رسید که می‌تواند امتیازاتِ
بیشتری از آمریکا بگیرد بدون اینکه مجبور باشد از شدتِ جباریت رژیم
خود بکاهد یا در شعارهای ضد آمریکایی‌اش تعدیلی به وجود آورد.
دولت آمریکا بلافاصله پس از پایانِ سفر محرمانه کیسینجر به چین
اعلام کرد که نیکسون دعوتِ دیدار از چین را پذیرفته است. کیسینجر
دوباره در اکتبر ۱۹۷۱ به پکن سفر کرد تا برخی از جزئیات سفر آتی
نیکسون را حل و فصل کند. دیدارِ دومِ کیسینجر از چین مصادف شد
با رأی‌گیری سالانه سازمان ملل متحد درباره سرنوشتِ صندلی چین
در این سازمان. تا آن هنگام دولت تایوان این صندلی را در اختیار
داشت. حضور مشاورِ ارشدِ رئیس جمهوری آمریکا در پکن بر جریان
رأی‌گیری در سازمان ملل متحد تأثیر گذاشت. پکن در بیست و پنجم
اکتبر صندلی چین را در این سازمان از آن خود ساخت. به این ترتیب
رژیم مائو هم عضو سازمان ملل متحد شد و هم دارنده حق و تو در
شورای امنیت.

همه این اتفاق‌ها درست یک ماه بعد از مرگ لین بیائو رخ داده بود.
پخشِ این خبر که مرگِ لین ناشی از یک توطئه بوده، مائو را عمیقاً

نگران و پریشان کرد. با این وصف، شکستِ تایوان در سازمان ملل متحد و دیدارِ قریب‌الوقوع نیکسون از چین روحیه مائو را تا حد زیادی تقویت کرد. او برای مدت سه ساعت با روی خوش و خندان با دیپلمات‌های ارشدِ رژیمش حرف زد و برای آنها چند تا جوک بامزه تعریف کرد. مائو با اشاره به آرای موافق کشورهای غربی در مورد عضویت چین در سازمان ملل متحد، گفت: «بریتانیا، فرانسه، هلند، بلژیک، کانادا، ایتالیا - همه اینها گاردهای سرخ شده‌اند...»

مائو قبل از اینکه دیپلمات‌های چینی عازم مقرّ سازمان ملل متحد در نیویورک شوند به آنها یادآور شد که در موضع‌گیری‌های علنی خود می‌بایست آمریکا را به عنوان دشمن شماره یک بشریت اعلام و آن را به اسم محکوم کنند. او تأکید کرد که این یک «دستور قطعی و لازم‌الاجراست.» مائو خواهان این بود که در اولین حضور خود در صحنه جهانی همچون یک قهرمانِ ضد آمریکایی جلوه کند. او به سازمان ملل متحد همچون یک تریبونِ جدید برای تبلیغِ خویش می‌نگریست.

مائو ۹ روز قبل از آمدن نیکسون به چین از حال رفت و تا آستانه مرگ پیش رفت. اما فکر به سفر قریب‌الوقوع رئیس جمهوری آمریکا به بهتر شدن حال وی کمک کرد. بدن مائو حسایی متورم شده بود و به همین دلیل لباس‌های تازه‌ای برای وی سفارش دادند. اتاقی که قرار بود نیکسون در آن با مائو ملاقات کند، عملاً شبیه اتاقِ بخشِ یک بیمارستان بود. تخت بزرگ مائو و تجهیزات پزشکی اطراف آن، باعث بروز این شباهت شده بود. کارمندان مائو برخی از این وسایل را بیرون بردند و تختِ بزرگ مائو را از نظر پنهان کردند. آنها اتاقِ بزرگ مائو را پر از قفسه‌های کتاب کردند تا میهمانان آمریکایی تحت‌تأثیر قرار بگیرند. آمریکایی‌ها هم واقعاً تحت‌تأثیر قرار گرفتند. آنها خبر نداشتند

که اکثر این کتاب‌های قدیمی مصادره‌ای، در گذشته‌ای نه چندان دور در جریان حملات خشونت‌بار به خانه‌های مردم از چنگ آنها به درآورده شده بود.

مائو در صبح روزی که نیکسون وارد پکن شد، به شدت دستخوش هیجان شده بود. او از مدتی قبل تمامی جزئیات سفر نیکسون را دقیقاً زیر نظر گرفته بود. مائو به محض اینکه شنید نیکسون وارد میهمانخانه «ویلای ماهیگیری امپراتوری» شده، فوراً خواهان ملاقات با وی شد. نیکسون داشت خودش را برای دوش گرفتن آماده می‌کرد که چوئن لای وارد شد و اعلام کرد که صدر مائو همین الان آماده دیدار با میهمانان آمریکایی است. کیسینجر در خاطراتش نوشته است که رفتار چوئن لای «اندکی عجولانه» بود. چو میهمانان را به سوی اتاق مائو هدایت کرد.

مائو در حین دیدار نسبتاً کوتاه ۶۵ دقیقه‌ای‌اش با نیکسون از بحث درباره هر مقوله جدی‌ای اجتناب کرد. این به سبب بیماری مائو نبود. او، در واقع، نمی‌خواست هیچ سند و مدرکی که دال بر مواضع و نظراتش باشد به دست آمریکایی‌ها بدهد. مائو مواظب بود که هیچ خدشه‌ای به وجهه او به عنوان رهبر ضد آمریکایی جهان وارد نشود.^{۷۸۰} او نیکسون را به پکن دعوت کرده بود تا ضد آمریکایی بودن خود را به رخ کشد، نه اینکه از آن چشم‌پوشد. بنابراین موقعی که نیکسون پیشنهاد کرد که درباره «موضوعات جاری همچون تایوان، ویتنام و کره» بحث کنند، مائو طوری واکنش نشان داد که انگار مقام وی بالاتر از پرداختن به چنین مسایل کم‌اهمیتی است. مائو با لحنی متکبرانه گفت: «این نوع مسایل ربطی به مقام و جایگاه من ندارد و شما باید آنها را با نخست وزیر مطرح کنید... من نمی‌خواهم خیلی زیاد وارد این نوع موضوعاتِ دردسرافرین شوم.» او در ادامه جلسه،

حرف آمریکایی‌ها را قطع کرد و گفت: «ممکن است از شما خواهش کنم که حرفتان را کوتاه‌تر و مختصرتر بیان کنید؟» زمانی که نیکسون مشغول صحبت درباره یافتن «زمینه مشترک» و بنای یک «ساختار جهانی» بود، مائو حرف او را نشنیده گرفت، رو به چوئن لای کرد و از او پرسید: «ساعت چند است؟» و بعد اضافه کرد: «تصور نمی‌کنید که فعلاً به اندازه کافی حرف زده‌ایم؟»

مائو مخصوصاً مواظب بود که هیچ تعریف و تمجیدی از نیکسون نکند. و این در حالی بود که نیکسون و کیسینجر، هر دو، به نحو مبالغه‌آمیزی چاپلوسی مائو را می‌کردند. نیکسون خطاب به مائو گفت: «کتاب‌های صدر مائو یک ملتی را به تحرک واداشته و جهانی را متغیر کرده است.» مائو در مقابل هیچ تشکری نکرد. او فقط با لحنی منت‌گذارانه خطاب به نیکسون گفت: «کتاب شما، شش بحران^{۷۸۱}، کتاب بدی نیست.»

مائو، در عوض از شوخی و متلک برای تحقیر نیکسون و کیسینجر استفاده کرد. برای مائو جالب بود که بداند این دو آمریکایی تا کجا می‌توانند شوخی‌های تحقیرآمیز وی را بشنوند و به روی خود نیاورند. زمانی که نیکسون گفت: «من اشعار و سخنرانی‌های صدر مائو را خوانده‌ام، و می‌دانم که ایشان یک فیلسوف حرفه‌ای هستند»، مائو نگاهی به کیسینجر انداخت، و وارد این گفت‌وگو شد:

مائو: این کیسینجر دکتر فلسفه است؟

نیکسون: او دکتر مغزهاست.

مائو: پس چگونه که از او بخواهیم ریاست جلسه امروز ما را بر عهده بگیرد؟

مائو هزارچندگاه وسط حرف‌های نیکسون می‌پريد تا جملاتی مثل این بگوید: «ما دو نفر نباید کل این نمایش را صرفاً به خودمان اختصاص دهیم. ما اگر به دکتر کیسینجر اجازه ندهیم حرف بزند، کار به درستی پیش نخواهد رفت.» این خواسته مائو هم نقض پروتکل بود، هم نوعی بی ادبی بود، و هم توهین آشکار به نیکسون. مائو هرگز جرئت نکرده بود در برابر استالین اینگونه رفتار کند. مائو بالا بردن مقام کیسینجر، به بهای پایین آوردن مقام نیکسون، واقعاً خواهان شنیدن نظرات کیسینجر نبود بلکه می‌خواست نیکسون را تحقیر کند. او با بیان جمله معنادار و حاضر جوابانه «دخترهای خوشگل برای روی جلد» برای توصیف کیسینجر، نشان داد که هدفش صرفاً تحقیر مقامات آمریکایی است.

مائو آشکارا احساس کرد که خیلی بیشتر از اینها قادر به استفاده از نیکسون است. در پایان دیدار مائو - نیکسون بیانیه مشترکی انتشار یافت. مائو ترتیبی داد که در این بیانیه آمریکا محکوم شود. او به چوئن لای گفته بود: «مگر نه اینکه آنها آمریکایی‌ها از صلح و امنیت جهانی و چه و چه حرف می‌زنند؟ خُب ما هم باید خلاف این حرف‌ها را بزنیم و از آزادی ملت‌های تحت ستم، و رهایی خلق‌های سرکوب شده سراسر جهان، سخن بگوییم...» به این ترتیب بیانیه مشترک واجد دو بخش جداگانه بود. چینی‌ها از بخش مربوط به خودشان برای طرح انتقادات تند علیه آمریکا (البته نه به اسم) استفاده کردند. اما آمریکا از بخش مربوط به خود برای انتقاد از رژیم مائو استفاده نکرد.

آمریکایی‌ها صرفاً به بیان شعار آبکی و مبهم «حمایت از آزادی فردی» اکتفا کرده و از این حد نیز فراتر نرفتند.

مائو به رغم همه تلاش‌هایی که برای حفظ وجهه خود به عنوان قهرمان آمریکاستیزی کرد، با انتقادات گسترده‌ای از سوی متحدین قدیمی‌اش روبه‌رو شد. پرزورترین انتقادهای از جانب آلبانی آمد. این کشور برای مائو اهمیت داشت زیرا تنها رژیم در بین رژیم‌های کمونیستی اروپای شرقی بود که خود را از مدار شوروی خارج کرده بود. انور خوجه، دیکتاتور آلبانی، طی یک نامه ۱۹ صفحه‌ای خطاب به مائو خشم خود را نسبت به این «معامله کثیف» ابراز کرد. خوجه، در واقع، این قضیه را بهانه‌ای قرار داد تا کمک‌های اضافی بیشتری از چینی‌ها بگیرد. معنای پنهان نامه خوجه به مائو این بود: تو داری با دشمن نشست و برخاست می‌کنی، و اگر خواهان سکوت من هستی باید پول بیشتری به من بدهی. مائو هم پیام را گرفت و بر میزان کمک‌های ارسالی به آلبانی افزود.

اما ویتنام بزرگ‌ترین مسئله بود. اهمیت این کشور از حیث بین‌المللی بسیار بیشتر از آلبانی بود. ویتنامی‌ها نگران بودند که مبادا مائو از وجود آنها به عنوان وسیله‌ای برای معامله با آمریکایی‌ها استفاده کند. زمانی که چوئن لای در پی سفر اول کیسینجر به چین بلافاصله عازم هانوی شد تا مواضع پکن را برای ویتنام شمالی‌ها شرح دهد، فحش و ناسزای بسیاری از رهبران این کشور شنید. لی دوئان، رهبر ویتنام شمالی، اعتراض کنان به چوئن لای گفت: «ویتنام کشور ماست، شما حق ندارید درباره مسئله ویتنام با آمریکا بحث کنید.» چوئن لای بعد از دیدار نیکسون از چین، به هانوی بازگشت و این بار ناسزاهای بیشتری تحویل گرفت. شاهزاده سیهانوک در همین زمان در هانوی به سر می‌برد. او ترجیح داده بود که حین اقامت نیکسون در چین در

این کشور نباشد. سیهانوک با خشم و عصانیت بار سفر را بسته و به هانوی آمده بود. او در خاطراتش تصویر جالبی از یک چوئن لای گیج و دستپاچه ارائه کرده است: «او خسته و افسرده به نظر می‌رسید و کاملاً پیدا بود که بحث با «رفقای» ویتنام شمالی وی را حسابی عصبی و برافروخته کرده است.» مائو تلاش کرد که با ارائه کمک‌های مالی و تسلیحاتی بیشتر به ویتنام شمالی نفوذ خود را در این کشور حفظ کند. سطح این کمک‌ها از سال ۱۹۷۱ رو به افزایش گذاشت به طوری که در سال ۱۹۷۴ به اوج خود رسید.

رژیم رشوه‌های زیادی داد تا متحدین قدیمی خود را حفظ کند. رژیم برای تأمین این رشوه‌ها بر شدت دوشیدن از مردم افزود. و تحمیل این بار اضافه به مردم در این مرحله متوقف نشد. بسیاری از کشورهای جهان در پی سفر نیکسون، رژیم پکن را به رسمیت شناختند. حالا تعداد کشورهایی که چین به آنها کمک می‌کرد از ۳۱ کشور در سال‌های گذشته به ۶۶ کشور در زمان حاضر افزایش یافته بود. کشور مالت با ۳۰۰ هزار نفر جمعیت یکی از این کشورها بود که در آوریل ۱۹۷۲ موفق شد ۲۵ میلیون دلار از چین کمونیست وام بلاعوض بگیرد. دام مینتوف^{۷۸۲}، نخست وزیر مالت - کشوری که بسیار مرفه‌تر و ثروتمندتر از چین بود - در حالی به خانه برگشت که مدالی مژین به چهره مائو را بر سینه زده بود.

مائو غالباً مجبور بود پول بیشتری برای به دست آوردن دل حکومت‌هایی که قبلاً سعی در براندازی آنها کرده بود، خرج کند. یکی از اهداف سابق وی، موبوتو رئیس جمهوری زئیر بود. موبوتو به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «مائو برخلاف صندوق جهانی پول^{۷۸۳} و بانک جهانی^{۷۸۴}، وام‌های سخاوتمندانه‌ای به ما می‌داد. او تأکید می‌کرد که ما می‌توانیم اقساط این وام‌ها را در بلند مدت و با پول ملی

خودمان که ارزش آن بسیار پایین بود پردازیم.» میزان کمک‌های خارجی چین طی سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۵ به‌طور متوسط به سطح خیره‌کننده ۵/۸۸ درصد تولید ناخالص ملی چین رسید. اوج این کمک‌ها در سال ۱۹۷۳ بود که طی آن ۶/۹۲ درصد تولید ناخالص ملی چین به این کار اختصاص یافت. این بالاترین رقم در نوع خود در تاریخ جهان بود. حجم کمک‌های خارجی آمریکا از حیث سرانه هفتاد برابر کمتر از حجم کمک‌های خارجی چین در سال ۱۹۷۳ بود.

در حالی که مائو پول و محصولات غذایی را در سطح جهان پخش می‌کرد و برای کشورهای به مراتب ثروتمندتر از چین متروهای گران قیمت و کشتی و کارخانه می‌ساخت، ۹۰۰ میلیون چینی در مرز مرگ و زندگی دست و پا می‌زدند. دهقانان در بسیاری از مناطق چین دشوارترین موج گرسنگی را بعد از سال‌های قحطی بزرگ (۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱) در سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ (زمان مرگ مائو) تجربه کردند. این دوره گرسنگی درست به دنبال سفر نیکسون به چین آغاز شد. بسیاری بر این باورند که نیکسون با گشودن درهای جهان به سوی چین، کار بزرگ و ارزشمندی انجام داد. البته سفر نیکسون باعث شد تا تعدادی از سیاستمداران و بازرگانان غربی، به اضافه تعدادی از روزنامه‌نگاران و جهانگردان، امکان ورود به چین را پیدا کنند.

نیکسون به این ترتیب باعث افزایش حضور غربی‌ها در چین شد. اما او درهای جهان را به سوی چین باز نکرد؛ تا چه رسد به باز کردن درهای چین به سوی جهان. افزایش حضور غرب در چین، تا هنگامی که مائو زنده بود، هیچ تأثیر ملموسی بر جامعه چینی نگذاشت. مائو کاری کرده بود که اکثریت جمعیت چین عملاً در یک زندان بزرگ باقی بمانند. تنها کسانی که از تجدید رابطه آمریکا و چین سود بردند، گروهی اندک از نخبگان چینی بودند. به برخی از این افراد اجازه داده

شد که تحت نظارت شدید رژیم برای دیدن اقوام خود به خارج سفر کنند. و تعداد کمی هم موفق شدند به چند کتاب غربی که رژیم اجازه چاپ و ترجمه آنها را - پس از حذف بخش هایی از متن کتاب ها - داده بود دسترسی پیدا کنند. یکی از این کتاب ها، کتاب «شش بحران» نوشته ریچارد نیکسون بود. از سال ۱۹۷۳ به بعد تعدادی از دانشجویان زبان خارجی به کشورهای دیگر اعزام شدند، اما این آدم های کم شمار خوش شانس کسانی بودند که از نظر سیاسی کاملاً مورد تأیید رژیم بودند. آنها به هنگام اقامت در خارج نیز کاملاً تحت نظارت مأموران رژیم قرار داشتند.

رژیم زمانی که خارجی ها به چین می آمدند مردم کشور را عملاً در یک قرنطینه زندانی می کرد. حواس رژیم جمع بود تا مبادا این خارجی های کم تعداد، تماس مستقیمی با مردم برقرار کنند. هر کسی که بدون هماهنگی و اجازه قبلی وارد گفت و گو با یک خارجی می شد، عواقب ناگواری در انتظارش بود. رژیم برای نیل به این هدف مرتکب هر کار غیرعادی ای می شد. برای مثال، دیداریک روزه نیکسون از شانگهای مصادف شد با مراسم آغاز سال نوی چینی ها که طی آن اعضای هر خانواده دور هم جمع می شوند. اما رژیم از ترس مواجهه احتمالی نیکسون با توده های مردم مانع از این شد که صدها هزار تن از جوانانی که به روستاها تبعید شده بودند برای دیدن خانواده های خود در روز آغاز سال نو به خانه های پدری خود در شانگهای برگردند. رژیم نگران بود که مبادا یکی از این جوانان سعی کند به رئیس جمهوری آمریکا نزدیک شده و از رژیم انتقاد کند.

کسی که بیش از همه از سفر نیکسون به چین بهره برد شخص مائو و رژیمش بود. نیکسون برای اینکه سوژه تبلیغی خوبی در رقابت های انتخاباتی داشته باشد، مائو را از گناهان گذشته تطهیر کرد و از وی

چهره‌ای مثبت در اذهان عمومی غربی‌ها ساخت. او بعد از بازگشت به آمریکا طی گزارش کوتاهی خطاب به اعضای ستاد کاخ سفید از «فداکاری» مقامات رژیم مائو سخن گفت. کیسینجر هم مقامات رژیم مائو را «گروهی راهب که خلوص انقلابی خود را حفظ کرده‌اند» نامید. مردان نیکسون به غلط ارزیابی می‌کردند که «زندگی مردم چین تحت حکومت مائو بسیار بهتر از قبل شده است.» ییلی گراهام^{۷۸۵}، کشیش اونجلیستی که محبوب نیکسون بود، در یک سخنرانی برای بازرگانان بریتانیایی از «فضایل مائو» ستایش کرد. به این ترتیب تصویری به شدت فراواقعی از مائو ساخته شد که کاملاً در تضاد با تصویری بود که نیکسون به مثابه یک ضد کمونیست سرسخت در دهه ۱۹۵۰ به شکل‌گیری آن یاری رسانده بود.

مائو نه تنها به یک چهره معتبر جهانی مبدل شد بلکه جذابیت و گیرایی بی‌همتایی پیدا کرد. از این به بعد سیاستمداران جهان برای رسیدن به درگاه وی از هم سبقت می‌جستند. برای بسیاری از دولتمردان جهان دیدار با مائو به مثابه اوج دوران زندگی شخصی و حرفه‌ای آنها بود. زمانی که رئیس جمهوری مکزیک، لویس اچه بریا^{۷۸۶}، اعلام کرد قصد دیدار با مائو را دارد، ملتزمین رکاب وی برای حضور در این جلسه با یکدیگر دست به یقه شدند. سفير استرالیا در چین به ما گفت: «من در هتل منتظر بودم تا هر لحظه مأموران چینی به سراغم بیایند و مرا پیش مائو ببرند. و از آنجایی که فقط عده معدودی از ما اجازه حضور در این جلسه را داشتیم و ممکن بود مأموران هر لحظه سر برسند، من از ترس اینکه جا بمانم از رفتن به توالت خودداری کردم، در حالی که مثانه‌ام کاملاً پر بود!» کاکوئی تاناکا^{۷۸۷}، نخست وزیر ژاپن، با مشکل مشابهی روبه‌رو بود اما موفق شد خود را در کاخ مائو راحت کند. مائو شخصاً تا دم در توالت نخست

وزیر ژاپن را همراهی کرده، منتظر شد تا وی کارش را تمام کند و بیرون بیاید.

دولتمردان خارجی برای دیدن مائو تحقیرها و توهین‌هایی را تحمل می‌کردند که هرگز ممکن نبود در هیچ کشور دیگری آن را تحمل کنند. مقامات رژیم چین هرگز پیشاپیش به این دولتمردان نمی‌گفتند که تاریخ دقیق دیدارشان با مائو چه زمانی است. به این ترتیب آنها باید همواره در انتظار می‌ماندند تا مأموران رژیم ناگهان از راه برسند و آنها را با خود به اقامتگاه مائو ببرند. مشتاقان دیدار با مائو بعضاً مجبور بودند نهار یا شام خود را - یا هر کار دیگری را - نیمه‌کاره بگذارند تا مبادا فرصت دیدار با مائو را از دست بدهند. و این مائو بود که تعیین می‌کرد دیدار در چه ساعت و دقیقه‌ای باید انجام شود. یکی از این دولتمردان، پیرترودو^{۷۸۸} نخست وزیر کانادا بود. او به ما گفت: «من حتی خواهان دیدار با مائو نشده بودم، با این حال ناگهان چوئن لای وسط حرف‌هایش رو به من کرد و گفت: باید همین حالا جلسه را تعطیل کنیم، من کار دارم و تو هم کار دیگری داری. او حتی به من نگفت که این کار ملاقات با مائو چیست.»

مائو در هنگام دیدار با خارجی‌ها نقطه نظرات بدبینانه و مستبدانه خود را مطرح می‌کرد. او به ژرژ پمپیدو^{۷۸۹}، رئیس جمهوری فرانسه، گفت: «روش‌های ناپلئونی بهترین روش‌هاست.

ناپلئون همه شوراها را منحل کرد و خیلی ساده افرادی را که به وی وفادار بودند بر سر مشاغل حساس گذاشت.» زمانی که ادوارد

هیث^{۷۹۰}، نخست‌وزیر بریتانیا، تعجب خود را از مشاهده تمثال استالین در میدان تیانانمن پکن ابراز کرد و گفت که «استالین میلیون‌ها نفر را کشته است» مائو دستش را به نحوی تکان داد که معنایش بی‌اهمیت جلوه دادن نظر هیث راجع به استالین بود. مائو سپس به هیث گفت:

«این عکس در آنجا نصب است برای اینکه استالین یک مارکسیست بود.» مائو حتی موفق شد برخی از رهبران غربی را آلوده به روش‌های نابه‌هنجار سیاسی خود بکند. برای مثال گاف ویتلام^{۷۹۱} نخست‌وزیر استرالیا، در دیدار با مائو به یکی از پرسش‌های وی درباره داروین و نظریه تکامل پاسخی مطابق میل وی ارائه نکرد. او بعداً نامه‌ای به مائو نوشت و اذعان به اشتباه خود کرد. ویتلام در خاطرات خود نوشته است که این نامه در حکم «یک انتقاد از خود» بوده است! کیسینجر حتی تا همین اواخر (سال ۱۹۹۷) که دیگر نکات بسیار زیادی درباره مائو انتشار یافته بود، باز از وی به عنوان «فیلسوف» یاد می‌کرد، و مدعی بود که هدفِ مائو «تلاش برای تحققِ فضیلتِ مساوات‌طلبی» بود.

مائو دوست داشت کسانی را که به دیدنش می‌آمدند، به شدت تحت تأثیر قرار دهد. او تا آخرین روزهای زندگی‌اش به این شیوه ادامه داد. در آن روزهای پایانی ماسک اکسیژن بر میز کنار دست مائو قرار داشت اما او روزنامه یا مجله‌ای روی آن می‌انداخت تا میهمانانش متوجه آن نشوند. از نظر مائو این بازدیدکنندگان خارجی تجسم بخش شکوه و عزت وی در عرصه جهانی بودند.

دیدارِ نیکسون از پکن همچنین این امکان را در برابر مائو گشود که به تسلیحاتِ اتمی آمریکا دسترسی پیدا کند.

دسترسی به رازهای نظامی همیشه در مرکز سیاست آمریکایی مائو قرار داشت. او به کیم ایل سونگ، دیکتاتور کره شمالی، گفته بود: «تنها هدف ما از برقراری این روابط با آمریکا به دست آوردن تکنولوژی پیشرفته است.» مائو می دانست که وی تنها زمانی موفق به تحققِ هدفِ مذکور خواهد شد که آمریکا وی را به مثابه یک متحد قلمداد کند. مائو برای توجیه این انحرافِ مسیرِ فاحش از مواضع آمریکا ستیزانه قدیمی اش مدعی شد که او از حمله شوروی به مناک و شدیداً محتاج حمایت است. مائو بعد از انجامِ مقدمه چینی های فوق در پی سفر اول کیسینجر، در فوریه ۱۹۷۳ صراحتاً از یک اتحاد نظامی با آمریکا سخن گفت. کیسینجر، آنچنان که در خاطراتش نوشته، به این نتیجه رسید که «تعارضِ چین با شوروی، هم یک امر واقعی و دائمی است و هم فراسوی ظرفیتِ چین برای مدیریتِ یک تنه این تعارض.» مائو سپس به کیسینجر گفت: «ما باید یک خطِ افقی باید به عبارت دیگر: یک اتحاد ترسیم کنیم که شامل این کشورها باشد: آمریکا، ژاپن، چین، پاکستان، ایران، ترکیه و اروپا.» آمریکا در همه این کشورهایی که مائو از آنها نام برده بود دارای پایگاه های نظامی (یا، در مورد ایران، پرسنل نظامی) بود. بعضی از این کشورها دارای تسلیحات اتمی آمریکایی نیز بودند، و این دقیقاً همان چیزی بود که مائو موقع طرحِ پیشنهادِ اتحاد نظامی چین با آمریکا در پی به دست آوردنش بود.

مائو و چوئن لای برای جذاب تر ساختنِ پیشنهادِ مذکور، گفتند که خواهان رهبری این اتحاد «از سوی آمریکا» هستند. کیسینجر در خاطراتش نوشت: «چوئن لای از ما خواسته است که رهبری تشکیل

یک اتحادِ ضد شوروی را بر عهده بگیریم.»

مائو آنقدرها که آمریکایی‌ها تصور می‌کردند از حمله شوروی به چین هراس نداشت. گرچه او قبلاً نگرانی‌هایی از این حمله احتمالی داشت و در سال ۱۹۶۹ هم این نگرانی خود را آشکار ساخته بود اما حالا برایش روشن شده بود که وقوع چنین حادثه‌ای فوق‌العاده بعید است. شیوه مائو برای دستیابی به رازهای نظامی آمریکا شباهت زیادی داشت به شیوه‌های قبلی او برای دستیابی به رازهای نظامی شوروی. مائو دوبار، در سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۸، از طریق ایجاد فضای جنگی (در ارتباط با تایوان) و طرح این ادعا که آمریکا قصد استفاده از بمب اتمی علیه چین را دارد، خروشچف را وادار کرده بود که تکنولوژی نظامی و اتمی پیشرفته‌اش را در اختیار چین قرار دهد. مائو در مرحله نخست با استفاده از این کمک‌ها موفق به ساخت اولین بمب اتمی چین شد، و در مرحله دوم موفق به انجام معامله‌ای با روس‌ها شد که ثمره‌اش برپایی یک زرادخانه تقریباً عظیم برای چین بود. مائو حالا در صدد ایجاد فضای جنگی دیگری بود این بار علیه شوروی تا از این طریق بتواند تکنولوژی و تسلیحات پیشرفته مورد نظرش را از آمریکایی‌ها بگیرد.

مائو در مقطعی خاص، در فوریه ۱۹۷۳، گوشه‌ای از اندیشه‌های واقعی خود را درباره «تهدید شوروی علیه چین» آشکار کرد. زمانی که کیسینجر به مائو قول داد «اگر شوروی به چین حمله کند آمریکا به نجات چین خواهد آمد»، مائو که قبلاً این سناریو را در ذهنش مجسم کرده بود، با خنده، جواب داد: «چگونه چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد؟ چطور امکان‌پذیر خواهد بود؟... آیا خیال می‌کنی که اگر آنها در چین زمین گیر شوند حس خوبی خواهند داشت؟» مائو که بهت و حیرت را در چهره کیسینجر دید، بلافاصله ادامه حرفش را درز گرفت

و به همان تاکتیک قدیمی «آی گرگ، آی گرگ» چسبید.

مائو برای اینکه آمریکایی‌ها را مطمئن سازد که چین واقعاً خواهان اتحاد با آمریکا است، مدعی شد که این دو کشور دارای دشمن مشترکی به اسم «هانوی» هستند. به این ترتیب کیسینجر به این گمان رسید که «منافع آمریکا و چین در منطقه هندوچین تقریباً موازی و همسو است. یک ویتنام کمونیست متحد که بر منطقه هندوچین مسلط باشد برای چین در حکم یک کابوس خواهد بود...» این موضع جدید مائو نه تنها خیانتی در حق ویتنامی‌ها بود بلکه خیانت بزرگی هم به مردم چین بود زیرا این مردم برای چندین دهه گرسنگی و انواع محرومیت‌ها را تحمل کرده بودند تا ویتنامی‌ها با استفاده از کمک چینی‌ها علیه «امپریالیسم آمریکا» بجنگند.

مائو برای دلربایی هر چه بیشتر از کیسینجر و فریب دادنش متوسل به روشی شد که خاص خود او بود. مائو ضمن اشاره به محبوبیت کیسینجر نزد جنس مخالف، در حضور جمع خطاب به وی گفت: «شایعاتی درباره‌ات شنیده‌ام. می‌گویند که تو از حال رفتی (صدای خنده)... و خانم‌های حاضر در جلسه همگی از بابت از حال رفتن تو ناخشنود شدند. (صدای خنده) آنها می‌گفتند که اگر دکتر کیسینجر از حال برود، ما بیکار خواهیم شد... آیا زنان چینی را دوست داری؟ ما می‌توانیم ده میلیون زن چینی به تو بدهیم. (صدای خنده حضار، و به ویژه زنان.)»

نیکسون چند هفته بعد، در شانزدهم مارس، نامه محرمانه‌ای به مائو نوشت و طی آن اظهار کرد که تمامیت ارضی چین «یک عنصر اساسی» در سیاست خارجی آمریکا است. از لحن و زبان نامه نیکسون چنین برمی‌آمد که آمریکا تعهد می‌دهد که از چین در صورتی که هدف حمله قرار بگیرد دفاع نظامی خواهد کرد. چینی‌ها می‌خواستند

بدانند که این تعهد دقیقاً دارای چه معانی و ویژگی‌هایی است.

کیسینجر در ششم جولای به اطلاع چینی‌ها رساند: «من یک گروه محرمانه، مرکب از چهارپنج نفر از بهترین مامورانی را که می‌توانستم پیدا کنم برای بررسی آنچه که آمریکا می‌تواند انجام دهد، تشکیل داده‌ام.» یکی از سناریوها انتقال هوایی موشک‌ها و کلاهک‌های اتمی آمریکا به چین در صورت هدف حمله قرار گرفتن چین از سوی شوروی بود. گروه محرمانه کیسینجر توصیه کرده بود که تنها راه حل عملی، ارسال بمب افکن‌های تاکتیکی دارای تسلیحات اتمی به چین از طریق کشتی، و اقدام به حملات اتمی به نیروهای شوروی از فرودگاه‌های نظامی چین است. این به معنای آن بود که استقرار تسلیحات اتمی آمریکا در خاک چین امکان‌پذیر خواهد بود.

کیسینجر در نوزدهم جولای برای نزدیکان خود روشن ساخت که کاخ سفید در این باره چگونه می‌اندیشد: «همه این حرف و حدیث‌ها درباره ۲۵ سال سردی و رنجش متقابل مزخرف و بی‌ربط بود. آنچه چینی‌ها می‌خواستند حمایت بود. آنها خواهان این بودند که در صورتی که درگیر یک پیشامد نظامی شدند مورد حمایت قرار بگیرند.» از این یادداشت‌ها چنین بر می‌آید که کیسینجر به خوبی آگاه بود که وی و نیکسون در صدد انجام کاری تقریباً غیر قابل تصور بودند: «ما شاید قادر به انجام این کار نبودیم، اما حداقل من و رئیس‌جمهوری این قضیه را درک می‌کردیم. الکس اکستین^{۷۹۲} و دیگر لیبرال‌های کله‌پوک عاشق چین بودند اما اگر از آنها می‌پرسیدید که در صورت وقوع یک پیشامد نظامی علیه چین چه اقدامات نظامی‌ای برای کمک به چین خواهند کرد، ۶۰۰ بار سکتۀ قلبی می‌کردند.»

نیکسون و کیسینجر می‌دانستند که مائو چشم به تکنولوژی پیشرفته

نظامی آمریکا و غرب دوخته است، و آنها ترتیبی دادند که وی به این خواسته خود برسد. کیسینجر در ششم جولای به فرستاده مائو گفت: «من با وزیر امور خارجه فرانسه درباره منافع مشترکمان در تقویت جمهوری خلق چین صحبت کرده‌ام. ما هر کاری از دستان برآید انجام خواهیم داد تا کشورهای متحدان تشویق به شتاب بخشی در اجابت درخواست‌های شما در زمینه امور دفاعی چین شوند. شما به‌طور خاص خواهان دریافت تکنولوژی موتورهای رولزرویس شده‌اید. ما با توجه به مقررات موجود قاعدتاً باید با این درخواست شما مخالفت کنیم، اما در تعامل با بریتانیا راهکاری یافته‌ایم تا آنها بتوانند در هر صورت پاسخگوی این درخواست شما باشند. ما رسماً و علناً موضع مخالفی در قبال خواسته شما اتخاذ خواهیم کرد، اما این فقط در ظاهر است. این موضع مخالف علنی نباید سبب گنجی شما شود...»

این تصمیم برای صنعت هواپیماسازی چین ضروری و حیاتی بود. این صنعت که کاملاً ابعاد نظامی یافته و در عین حال بسیار زهوار در رفته و سطح پایین بود محصولات نازل و بی فایده‌ای را تولید می‌کرد. چوئن لای در آوریل ۱۹۷۲ به آلبانیایی‌ها هشدار داده بود که هواپیماهای میگ ۱۹ ساخت چین را به پرواز در نیاورند. شش ماه بعد، یکی از هواپیماهای چینی که در اختیار کشور دیگری قرار داده شده بود در وسط آسمان منفجر شد. چینی‌ها از این پس از تحویل این نوع محصولات صنعتی / نظامی به کشورهای خارجی خودداری کردند. چوئن لای به روسای حکومت‌های جهان سومی گفته بود که چین قادر به برآورده کردن درخواست‌های مکرر آنها برای تحویل هلی کوپترهای چینی نیست زیرا این هلی کوپترها ناامن هستند.

صنعت هواپیماسازی چین در پی دسترسی به تکنولوژی غربی متحول

شد. برنامه موشکی چین که دچار پرمردگی شده بود به لطف بهره‌مندی از تکنولوژی بالای رولز رویس رونق تازه‌ای گرفت. علاوه بر این، کیسینجر در خفا بریتانیا و فرانسه را تشویق به فروش تکنولوژی ساخت راکتورهای اتمی به چین کرد؛ تکنولوژی‌ای که تا آن زمان ممنوعیت‌های بسیاری برای فروش آن اعمال شده بود. مائو به این ترتیب موفق به پیشروی زیادی به سوی آنچه که همواره هدف اصلی‌اش به شمار می‌رفت، شده بود.

روس‌ها نگران اقدامات مائو برای برقراری رابطه نزدیک با آمریکایی‌ها شدند. برژنف در ژوئن ۱۹۷۳ به نیکسون و کیسینجر هشدار داد که «اگر آمریکا و جمهوری خلق چین ترتیبات نظامی مشترکی برقرار کنند، این امر جدی‌ترین عواقب ممکن را از پی خواهد آورد و منجر به این خواهد شد که اتحاد شوروی دست به اقدامات حادّی بزند.» این گفته برژنف که به امنیت ملی آمریکا مربوط می‌شد بلافاصله به اطلاع فرستاده مائو رسانده شد. این فرستاده چینی‌ها در زمانی که برژنف و نیکسون مشغول مذاکره بایکدیگر بودند، در ضلع غربی کاخ سفید حضور داشت. جالب اینکه سخنان مهم برژنف نه تنها به اطلاع متحدین آمریکا نرسید بلکه خود دولت آمریکا هم از آن بی‌اطلاع ماند. کیسینجر به فرستاده مائو گفت: «ما هیچ‌یک از اعضای دولت خودمان را از این جریان سخنان برژنف مطلع نکرده‌ایم. این باید کاملاً محرمانه باقی بماند.»

یکی از اهدافِ ظاهری سفر نیکسون به چین، کاهش خطر جنگ میان آمریکا و شوروی بود. اما به برکتِ وجود مائو، این خطر نه تنها کاهش نیافت بلکه بیشتر هم شد.

بخش پنجاه و پنجم: رئیس بزرگ مانع از معالجه سرطانِ چوئن لای می شود

(۱۹۷۲-۱۹۷۴؛ از ۷۸ تا ۸۰ سالگی مائو)

در اواسط ماه مه ۱۹۷۲ مشخص شد که چوئن لای به سرطان مثانه مبتلاست. تحتِ حاکمیت مائو، حتی یک بیماری خطرناک موضوعی صرفاً پزشکی به شمار نمی رفت. این مائو بود که تصمیم می گرفت اعضای کمیته مرکزی اش باید در چه زمانی و به چه ترتیبی مداوا شوند. پزشکان مجبور بودند گزارشِ معاینات و اقدامات خود را ابتدا به اطلاع مائو برسانند. آنها ضمن درخواست برای جراحی فوری چوئن لای، تاکید کردند که سرطانِ وی در مرحله آغازین است و در صورتی که سریعاً اقدام شود معالجه بیمار امکان پذیر خواهد بود. مائو در سی و یکم مه ۱۹۷۲ فرمان داد: «اولاً این خبر را محرمانه نگهدارید و به نخست وزیر یا همسرش نگویند. ثانیاً از انجام هرگونه آزمایشِ پزشکی (بافت برداری) بر روی وی خودداری کنید. ثالثاً اقدام به جراحی نکنید...»

بهانه های مائو برای جلوگیری از معالجه چوئن لای عبارت بود از: «پیری» بیمار چو در این هنگام ۷۴ ساله بود و ابتلای او به «بیماری قلبی» و «بی فایده بودنِ عمل جراحی». اما مائو خودش ۷۸ ساله بود و مشکلاتِ قلبی اش هم به مراتب حادثر از چوئن لای بود، و با این وصف جراحان و پزشکان همواره در دو قدمی اش آماده خدمتگزاری بودند.

یکی از دلایلی که مائو خواهان مداوا و بستری شدنِ چوئن لای در بیمارستان نبود، نیاز مبرم او به خدمات اداری و سیاسی چوئن لای در آن مقطع خاص بود. دولتمردانِ خارجی بعد از سفرِ نیکسون به چین، برای دیدار از چین و ملاقات با مائو صف بسته بودند و لحظه شماری

می کردند. مائو در چنین شرایطی به خدمات و مهارت سیاسی چوئن لای نیاز مبرمی داشت. چوئن لای از اوایل دهه ۱۹۴۰ به بعد، به دیپلمات اصلی و حیاتی مائو بدل شده بود. او در حین جنگ علیه ژاپن برای چندین سال در چونگچینگ، پایتخت حکومت جیانگ کای شک، اقامت داشت و با استفاده از جذابیت‌های ظاهری خود و نگاه دقیقی که به تمامی جزئیات و ظرایف داشت توفیق یافته بود نظر مثبت بسیاری از خارجی‌ها را شامل حال کمونیست‌ها کند. چوئن لای بعد از تسلیم ژاپن و آغاز جنگ داخلی، موفق شد نظر موافق جرج مارشال فرستاده پرزیدنت ترومن به چین را نسبت به کمونیست‌ها جلب کند. تصمیمات مارشال نقش و تأثیر بسیار مهمی در پیروزی مائو و بنیانگذاری رژیمش داشت. چوئن لای بعد از بنیانگذاری «چین سرخ»، عامل و مجری سیاست خارجی مائو و بزرگ‌ترین سرمایه دیپلماتیک وی محسوب می‌شد. کیسینجر بعد از سه روز نخست مذاکرات خود با چوئن لای در سال ۱۹۷۱، طی گزارشی به نیکسون، با لحنی پرشور و مبالغه‌آمیز از وی تعریف کرد:

«مباحث همه جانبه من با چوئن لای واجد همه طعم، مزه، ترکیب، تنوع و ظرافت یک ضیافت چینی بود. این ضیافتی بود مهیا شده از تکه‌هایی از سنت و فرهنگ چینی، با غذاهایی به دقت آماده شده از سوی آشپزی قابل و کاردان، و سرو شده در محیطی به غایت ساده اما باشکوه. این ضیافت شامل غذاهای بسیاری بود؛ برخی شیرین و برخی ترش... و این ضیافت، به رغم غذاهای خوب چینی، به نحوی قانع کننده اما نه کاملاً اشباع شده پایان یافت.»

اما چوئن لای، به رغم ستاره بودنش، در جلوی چشمان خارجی‌ها رفتاری برده‌وار در قبال مائو داشت. کیسینجر اینگونه اظهار نظر کرد که «چوئن لای در حضور مائو همچون فردی ثانوی به نظر می‌آمد.»

تاناکا، نخست وزیر ژاپن، بعد از پایان سفرش به چین در سپتامبر ۱۹۷۲ که منجر به برقراری روابط دیپلماتیک بین چین و ژاپن شد، گفت: «چوئن لای در حضور مائو هیچ کسی نیست.» حرف همیشه چوئن لای درباره چگونگی ارتباطش با مائو این بود: «همیشه طوری عمل می کنم که انگار دارم روی یک لایه یخ نازک قدم می زنم.» اما از نظر مائو سرگرم سازی دولتمردان خارجی تنها دلیل، یا حتی دلیل اصلی، برای مخالفت با جراحی چوئن لای نبود. مائو مایل بود که برای مدت کوتاهی از خدمات چوئن لای استفاده کند، اما تمایلی به معالجه کامل وی نداشت زیرا نمی خواست که چوئن لای بیشتر از خود وی عمر کند. (این در حالی بود که چو چهار سال جوان تر از مائو بود.) چوئن لای که خدمات بسیاری به رئیس خود کرده بود، حالا داشت اینگونه «پاداش» خوش خدمتی اش را دریافت می کرد. او برای مراقبت از وضع سلامتی و بهداشتی مائو کارهایی انجام داده بود که جزو وظایف رسمی اش به شمار نمی رفت. چو حتی داروهای تجویز شده برای مائو را ابتدا بر روی خودش امتحان می کرد. چو، بنا به اذعان خودش، قطره های چشمی مائو را ابتدا در چشم خودش می چکاند تا مطمئن شود که ریختن آنها در چشم مائو باعث سوزش چشم وی نخواهد شد.

به پزشکان دستور داده شده بود که به چوئن لای نگویند که به سرطان مبتلاست. اما او از تعداد آزمایش های ادراری که پزشکان خواهان انجامش بودند و نیز از رفتار طفره آمیز پزشکان پی برد که بیماری اش جدی است. چو به کتاب های پزشکی مراجعه کرد تا از نوع بیماری اش مطلع شود. مائو می دانست که چو به شدت خواهان معالجه بیماری اش است. او از این قضیه استفاده کرد تا چو را اندکی بترساند و تهدید کند. مائو از بعد از فرار و مرگ لین بیائو در سپتامبر

گذشته، نگران قدرت فراوانی شده بود که در اختیار چو قرار داشت. چو بعد از مرگ لین عملاً همه امور کشور - حزب، دولت و ارتش - را اداره می کرد. مائو تصمیم گرفت از بیماری چو برای تضعیف هر چه بیشتر او استفاده کند. مائو خواهان این شد که چو در برابر ۳۰۰ تن از مقامات برجسته رژیم حاضر شده، به «خطاها» ی گذشته خود اعتراف کند.

مائو علاوه بر این، به چو دستور داد که اعترافات خود را روی کاغذ آورده و متن مذکور را بین ۳۰۰ مقام برجسته رژیم توزیع کند. چهل سال قبل، یعنی در سال ۱۹۳۲، بعد از اینکه چو اقدام به برکناری مائو از ریاست حزب کرده بود (در دولت سرخ رویچین)، «ندامت نامه» مشکوکی در مطبوعات شانگهای به چاپ رسید که امضای مستعار چو در ذیل آن به چشم می خورد. نویسنده در این «ندامت نامه» حزب کمونیست را محکوم کرده و از آن تبرا جسته بود. چو که احتمال می داد این نقشه از سوی مائو طراحی شده باشد، از ترس آبروریزی و برباد رفتن حیثیتش مجبور شده بود در جلب دوستی مائو بکوشد و همواره گوش به فرمان وی باشد. مائو از همان موقع پی برده بود که سلاح مؤثری برای ترساندن چو در اختیار دارد. مائو در هنگام آغاز انقلاب فرهنگی، یعنی حدود سه دهه بعد از ماجرای «ندامت نامه» منسوب به چو، این سلاح را بر بالای سر چو به اهتزاز درآورد. مائو حالا دوباره سلاح قدیمی خود را از غلاف بیرون کشیده بود.

چوئن لای روزها و شب های بسیاری را صرف نوشتن «اعترافاتش» کرد. این «اعترافات» به قدری مفصل بود که خواندنش سه روز طول کشید. حرف های چو علیه خودش آنچنان بی رحمانه و تحقیرآمیز بود که حتی باعث رنجش و ناراحتی برخی از شنوندگانش شد. چو در پایان سخنان خود اظهار داشت: «من همیشه بر این باور بوده ام که

هرگز نمی توانم رئیس باشم، بلکه فقط می توانم دستیار باشم.» این، تلاش نومیدانه‌ای بود از سوی چو برای دادنِ این قول که وی هیچ جاه طلبی شخصی‌ای برای جانشینی مائو ندارد، و نباید او را هیچ تهدیدی تلقی کرد.

چوئن لای در این دوران، زندگی دوگانه عجیبی داشت که در حیطه سیاسی جهانِ مدرن منحصر به فرد بود. او به دور از چشم مردم چین و مردم جهان، برده‌ای بود در چنگ مائو؛ برده‌ای که هم نگران بیماری سرطان علاج نشده‌اش بود و هم نگرانِ حذف شدنش از حلقه قدرت. اما چو از نظر جهانیان سیاستمدار فاضل و ماهری بود که دولتمردان خارجی را مسحور خویش می کرد. بسیاری از این دولتمردان سرشناس به این نتیجه رسیده بودند که چوئن لای جذاب‌ترین انسانی است که تا آن هنگام ملاقات کرده بودند. مائو با وجودی که چو به خواسته وی عمل کرده و نزد ۳۰۰ تن از مقامات رژیم به «خطاها» ی گذشته خویش اعتراف کرده بود، اما همچنان مخالف معالجه وی بود. در آغاز سال ۱۹۷۳ در ادرار چو لخته‌های خون مشاهده شد. این نشانه‌ای بود از رشد هر چه بیشتر غده سرطانی در مثانه چو. تنها در این هنگام بود که پزشکان اجازه یافتند به چو بگویند که به سرطان مبتلاست. اما زمانی که پزشکان درخواست کردند به آنها اجازه بافت برداری و جراحی بیمار داده شود، مائو در هفتم فوریه از طریق پیشکارش به اطلاع پزشکان رساند: چو خیلی پیر است و هرگونه بافت برداری یا جراحی‌ای می تواند به مرگ وی منجر شود.

چو، هفت روز بعد، خدمت ویژه‌ای به مائو کرد که سبب خشنودی «رئیس» شد. چو در ماه فوریه، که کیسینجر در پکن بود و مائو می خواست وانمود کند که در پی اتحاد با آمریکا است تا از این طریق به

تسلیمات اتمی آمریکا دست یابد، وظیفه خود را به نحو عالی ای انجام داد. او موفق شد کیسینجر را دچار این توهم کند که مائو واقعاً خواهان چنین اتحادی است. مائو عاقبت در پی درخواست‌های خاضعانه چو، موافقت خود را با معالجه وی اعلام کرد. اما مائو شرایطی برای معالجه چو گذاشت: «معالجه باید در دو مرحله انجام شود. در مرحله اول باید بافت‌برداری انجام شود. پزشکان مجاز نیستند که بیش از یک بار بافت‌برداری کنند. عمل جراحی برای درآوردن غده باید در مرحله دوم صورت بگیرد.» زمانی که قضیه مربوط می‌شد به کارشکنی در معالجه سرطان چو، رئیس بزرگ نهایت استادی و مهارت خود را در علم پزشکی نشان می‌داد. پزشکی که ریاست گروه جراحان چو را بر عهده داشت پی برد که «مرحله دومی» در کار نخواهد بود، و لذا تصمیم گرفت خطر ناخرسندی مائو را به جان بخرد و غده سرطانی را در حین بافت‌برداری از بدن بیمار بیرون بکشد. این عمل در دهم مارس ۱۹۷۳ انجام شد.

همسر چوئن لای درست اندکی قبل از عمل جراحی، به پزشکان چو یادآور شد: «شما می‌دانید که معالجه را باید طی دو مرحله انجام بدهید، مگر نه؟» رئیس گروه جراحی پاسخ داد: «بله، اما اگر در حین بافت‌برداری با غده کوچکی رو به رو شدیم، مجبوریم آن را بیرون بیاوریم.» همسر چو موافقت کرد و به این ترتیب غده سرطانی از بدن چو خارج شد. چو زمانی که به هوش آمد، مقداری نمایش مائوئیستی بازی کرد و پزشکان خود را اینگونه ملامت کرد: «مگر به شما نگفته بودند که این کار را طی دو مرحله باید انجام دهید؟» اما او آشکارا شاد و خرسند بود، و کمی بعد گروه پزشکان را به صرف شام دعوت کرد. پزشکان چونگران واکنش مائو بودند. آنها بعد از دریافت این پیام

تلفنی مائو آسوده خاطر شدند: «این خوب است که پزشکان دو مرحله را در یک مرحله ترکیب کردند.» پیام مائو از سرریاکاری بود. او در عمل انجام شده قرار گرفته و مجبور به تأیید عملکرد پزشکان شده بود. اما عملِ جراحیِ چو عملِ کامل و همه جانبه‌ای نبود.

مهربانی مائو زیاد طول نکشید. برژنف و نیکسون در بیست و دوم ژوئن ۱۹۷۳ «توافقنامه جلوگیری از جنگ اتمی» را امضا کردند. مائو زمانی که تحلیل وزارت امور خارجه‌اش را از این توافقنامه خواند، به شدت عصبانی شد. در این تحلیل آمده بود: «جهان بیش از همیشه به زیر سلطه این دو ابرقدرت، آمریکا و اتحاد شوروی، خواهد رفت.» دیدار نیکسون از پکن، بنا به گفته کیسینجر، امیدهایی در مائو به وجود آورده بود که «دوران دو قطبی بعد از جنگ جهانی دوم پایان یافته است.» اما مائو حالا می‌دید که چنین چیزی رخ نداده و به رغم همه تلاش‌هایی که کرده، موفق به برهم زدن تعادلِ قدرت‌های جهانی نشده است. مائو از این ناراحت بود که نه تنها به اهداف فوق‌نرسیده بلکه رفتارِ دلربایانه‌اش در قبالِ آمریکا، به وجهه ضد آمریکایی وی در سطح جهان آسیب زده است. مائو خطاب به نوکرانش گفت: «شهرتِ من طی دو سال گذشته رو به تباه شدن گذاشته. تنها مارکس در جهانِ امروز، تنها بارقه، هم اینک در اروپاست منظور رهبر آلبانی است که مائو را به خاطر ملاقات با نیکسون سرزنش کرده بود حالا در آنجا آلبانی، هربادی که از خودشان خارج کنند معطر و خوشبو به حساب می‌آید و همه از آن به عنوان فرامین اصلی متابعت می‌کنند... و من باید به عنوان یک تجدیدنظر طلبِ راست‌گرا به حساب بیایم.»

مائو همه کاسه و کوزه‌ها را سرچوئن لای شکست و او را مقصر اعلام کرد. مائو در جریان برقراری رابطه چین با آمریکا نفرت فراوانی از چو به دل گرفت. هر چند که دیدار رئیس جمهوری آمریکا از چین فکر مائو بود و خود وی طراح اصلی سیاست پایان بخشی به انزوای سیاسی چین بود، اما اعتبار این سفر عمدتاً به حساب چو ریخته شده بود. (توازی‌های مشابهی هم در مورد حسادت نیکسون به کیسینجر وجود دارد.) مائو در چهارم جولای به اطلاع کمیته مرکزی حزبش رساند که چویک «تجدیدنظر طلب» است و باید در مجموعه‌ای از جلسات «خود انتقادی» شرکت کرده و رسماً محکوم شود.

این بحران هنوز حل نشده بود که بحران حادث‌تری رخ داد؛ بحرانی که ذهن مائو را به تسخیر خود درآورد. کیسینجر در ماه نوامبر به چین برگشت (این بار در مقام وزیر امور خارجه) تا ضربه مهلکی به جاه‌طلبی‌های مائو بزند. کیسینجر ۹ ماه قبل قول داده بود که واشینگتن «بعد از انتخابات» میان دوره‌ای کنگره [سال ۱۹۷۴] روابط دیپلماتیک تمام عیار خود را با چین برقرار خواهد کرد. اما او حالا می‌گفت که «وضع داخلی» آمریکا مانع از این شده که روابط دیپلماتیک با تایوان «بلافاصله» قطع شود. قطع رابطه دیپلماتیک آمریکا با تایوان، پیش شرطی بود که از سوی چین برای برقراری روابط دیپلماتیک چین با آمریکا تعیین و اعلام شده بود. مائو به این ترتیب نه تایوان را به دست آورده بود، نه شناسایی دیپلماتیک از سوی آمریکا را. بدتر از همه اینها، از کفر رفتن رؤیای مائو برای بهره‌مندی از کمک نظامی و فنی آمریکا بود. او باید فکر برخورداری از تسلیحات اتمی آمریکایی را از سر بیرون می‌کرد. همه چیزی که کیسینجر با خودش آورده بود ارائه یک «سیستم هشدار دهنده» برای شناسایی موشک‌های پرتابی از سوی شوروی‌ها بود. چوئن لای به کیسینجر

گفت: «ما باید این پیشنهاد را بررسی کنیم»، اما کیسینجر بعداً هیچ حرفی از چینی‌ها در این باره نشنید. پیشنهاد مذکور هیچ جذابیتی برای مائو نداشت زیرا او مطمئن بود که شوروی هرگز به چین حمله نخواهد کرد. چینی‌ها گفت‌وگو درباره «اتحاد نظامی با آمریکا» یا «تهدید چین از سوی شوروی» را متوقف ساختند.^{۷۹۳}

مائو همه این شکست‌ها را ناشی از قضیه «واترگیت» می‌دانست. رسوایی واترگیت در آن هنگام، ریاست جمهوری نیکسون را به خطر انداخته و باعث شده بود که نیکسون در عرصه سیاست خارجی‌اش محتاط باشد و دست به مخاطرات بزرگ نزند. مائو در گفت‌وگو با کیسینجر اوقاتی را صرف بحث درباره واترگیت کرد. او به کیسینجر گفت: «من از این قضیه خوشحال نیستم، و درک نمی‌کنم که این جنجال برای چیست.»

مائو در ملاقات‌هایی که با دیگر دولتمردان خارجی داشت، به‌طور خستگی‌ناپذیری علیه ماجرای واترگیت حرف زد. او خطاب به پمپیدو رئیس جمهوری فرانسه، گفت: «من معنای این همه جنجال و هیاهو را نمی‌فهمم.» مائو در دیدار با نخست وزیر تایلند، از وی پرسید: «آیا حکام نباید حق حکومت کردن داشته باشند؟» مائو در مه ۱۹۷۴ زمانی که نیکسون در موقعیت بسیار متزلزلی به سر می‌برد به ادوارد هیت، نخست وزیر بریتانیا، گفت: «آیا تو نمی‌توانی دستش [نیکسون] را بگیری و به او کمک کنی؟»

نیکسون عاقبت در نهم اگوست ۱۹۷۴ به سبب نقشی که در رسوایی واترگیت داشت مجبور به استعفا از مقام ریاست جمهوری شد. اما واترگیت تأثیر دیگری هم گذاشت که کمتر به آن توجه شده و آن نابود کردن رویاهای ابرقدرتی مائو بود.

برنامه ابرقدرتی مائو در این هنگام در وضع واقعاً بدی قرار داشت؛ و

این به رغم دو دهه صرف پول‌های هنگفت در راه تحقق این برنامه بود. صنایع نظامی چین به سبب فقدان تکنولوژی بالا محصولاتی تولید می‌کردند که نازل و غیر قابل استفاده بود. این صنایع بدجوری به کمک فنی غربی‌ها نیاز داشتند. مائو بعد از قطع رابطه با شوروی، فقط به آمریکایی‌ها امید بسته بود. او امیدوار بود که کمک فنی آمریکایی‌ها باعث نجات صنایع نظامی چین شود. اما مائو بعد از سفر کیسینجر به چین در نوامبر ۱۹۷۳، که زیر سایه واترگیت انجام شد، پی برد که امکان دریافت کمک از آمریکا نیز منتفی است. مائو حالا از ارائه هر استراتژی تازه‌ای عاجز می‌نمود. کفگیر این طراح و توطئه‌گر کبیر واقعاً به ته دیگ اصابت کرده بود.

مائو حالا هشتاد سال سن داشت، و خیلی بیمار بود. او بالاخره قبول کرد که طی دوران حیاتش ابرقدرتی چین را نخواهد دید. او نتوانسته بود بر دنیا، یا هر بخش دیگری از دنیا به جز چین، مسلط شود. آمریکایی‌ها بی‌درنگ پی به سرخوردگی مائو بردند. چینی‌ها دیدار با آمریکایی‌ها را لغو و همکاری مشترک دو طرف را متوقف کردند. کیسینجر نوشت: «روابط چین - آمریکا کاملاً منجمد شده است.» سفرهای بعدی کیسینجر از چین «یا به سردی برگزار شد یا صرفاً با هدف جلوگیری از وخامت هر چه بیشتر روابط دو کشور انجام شد.» کیسینجر برای مدت دو سال آتی از ملاقات با مائو محروم شد. مائو پشت سر کیسینجر دائماً بدگویی می‌کرد. او سال ۱۹۷۴ به ادوارد هیت، نخست وزیر سابق بریتانیا، گفت: «به نظر من هنری کیسینجر صرفاً یک دلچسپ کوچولو است. او هر بار که به دیدنم می‌آید اعصابم به لرزه می‌افتد.» کیسینجر در بیست و یکم اکتبر ۱۹۷۵ موفق به دیدار دوباره مائو شد. او به چین آمده بود تا مقدمات سفر جرال د فورد^{۷۹۴}، جانشین نیکسون، به چین را فراهم کند. کیسینجر در ملاقات با مائو

پیشنهاد کمک نظامی آمریکا به چین را مطرح کرد. او انتظار داشت که این پیشنهاد برای مائو خیلی جالب باشد اما مائو بی قیدانه پاسخ داد: «حالا نباید وجوه نظامی را مورد بحث قرار داد.» مائو سال بعد در دیدار با فورد رفتاری مسالمت جویانه اما غیرمشتاقانه داشت.

خشم و نومییدی مائو عمدتاً بر سر چوئن لای خالی شد. کیسینجر در جریان سفر خود به چین در نوامبر ۱۹۷۳ شاهد بود که «چو دیگر آن اعتماد به نفس همیشگی اش را ندارد و آن درخشش و جذابیت سابق را از دست داده است.» مرئوسین چو در وزارت امور خارجه که برای چندین دهه با او همکاری کرده بودند به محض رفتن کیسینجر به چو حمله کرده، وی را به خاطر نحوه برخورد غلطش با آمریکایی ها هدف انتقادات تند قرار دادند. مرئوسین چو به دستور مائو برای چندین هفته پیایی به این حملات رودررو ادامه دادند. سرطان چو عود کرده بود و لخته های خون در ادرار او هر روز بزرگ تر از روز پیش می شد. و او در چنین شرایطی مجبور بود به کار روزانه خود ادامه دهد. مائو از طریق دوزن جوانی که در وزارت امور خارجه کار می کردند دقیقاً در جریان وضع بد جسمی چو قرار می گرفت. یکی از این دوزن که جزو تازه به دوران رسیدگان رژیم به شمار می رفتند، برادرزاده مائو و دیگری، نانسی تانگ^{۷۹۵}، مترجم انگلیسی مائو بود.

مائو همچنین همسر چوئن لای را به جان وی انداخت. همسر چو شوهرش را متهم کرد که به آمریکایی ها «تسلیم» شده است. و زمانی که چو سعی کرد از خودش دفاع کند، همسرش حرف های وی را قطع کرد و گفت: «تو واقعاً یک یاوه گو هستی!»

چو طی این هفته های آکنده از آزار و شکنجه مجبور به ادامه کار بود. او در جلسه دیدار پادشاه و ملکه نپال با مائو در نهم دسامبر حضور داشت. مائو بعد از اینکه شاه و ملکه اتاق را ترک کردند، متلک های

زشت و ناراحت کننده‌ای را بار چوئن لای کرد. او از شکنجه دادن و تحقیر کردن چو لذت وافری می‌برد.

در عکسی رسمی‌ای که از دیدار مائو با پادشاه و ملکه نیپال موجود است نکات جالبی دیده می‌شود. صندلی‌ای که چوئن لای روی آن نشسته یک صندلی معمولی است، در حالی که بقیه حاضران روی مبل نشسته‌اند. این، چیزی فراتر از تحقیر صرف بود. در جهان کمونیسم، جا و مکان افراد در جلسات رسمی و علنی نشانه‌ای بود از صعود یا سقوط آنها در سلسله مراتب قدرت. در پی درج این عکس همگان پی بردند که چو مغضوب واقع شده و لذا دوری کردن از وی آغاز شد.

اما مائو نهایتاً مانع از این شد که اذیت و آزار چو پیش از این ادامه یابد. او که به اندازه کافی با غرور و سلامت جسمی چو بازی کرده بود، هنوز به خدمات وی نیاز داشت. آخرین خدمت بزرگ چو به سیاست خارجی مائو نظارت بر بازپس‌گیری جزیره استراتژیک «پاراسل» از ویتنام جنوبی در ژانویه ۱۹۷۴ بود.

چوئن لای در این هنگام به قدری خون از بدنش می‌رفت که برای جبران آن به دو بار انتقال خون در هفته نیاز داشت. لکه‌های خون لخته شده، مجرای ادرار او را مسدود کرده بودند به طوری که وی قادر به ادرار کردن نبود. پزشکان چو می‌دیدند که وی برای دفع این تکه‌های خونی چگونه از فرط درد و ناراحتی به خود می‌پیچد. مائو حتی در این مرحله هم از آزار و اذیت چو دست برنداشت. در حین یکی از این جلسات انتقال خون، پیامی به دست چو رسید مبنی بر اینکه وی باید همین الان در جلسه کمیته مرکزی حزب حضور یابد. پزشک چو از وی خواست که بیست دقیقه دیگر به او فرصت دهد تا کار انتقال خون را به پایان برساند. چند دقیقه بعد یادداشت دیگری از راه

رسید. نویسندۀ یادداشت همسر چو بود که از وی خواسته بود سریعاً به جلسه کمیته مرکزی برود. چو لحظه‌ای خشمگین شد و سپس به پزشک خود گفت: سوزن را بیرون بکش باید بروم. و کمی بعد مشخص شد که حضور چو در این جلسه اصلاً عاجل و ضروری نبوده است.

التماس پزشکان از مائو برای جراحی کامل چو با جواب بی‌رحمانه او در نهم مه ۱۹۷۴ مواجه شد: «در حال حاضر عمل جراحی صلاح نیست و نباید به آن اقدام کرد. در این مورد مطلقاً هیچ جای بحثی وجود ندارد.» مائو در صدد آن بود که غده سرطانی بدون هیچ مانعی جان چو را بگیرد. سپس خود چو از طریق چهار مقام ارشدی که از سوی مائو مأمور نظارت بر «معالجه» وی شده بودند، از مائو ملتمسانه درخواست موافقت کرد. مائو در این مرحله به اجبار رضایت داد: «بگذارید او [چوئن لای] [ابتدا تان رازاک]^{۷۹۶} را ببیند تا بعداً در این مورد [درخواست معالجه] گفت‌وگو کنیم.» رازاک، نخست وزیر مالزی، قرار بود در پایان همان ماه به چین بیاید. چو بعد از ملاقات با رازاک و امضای بیانیه مشترکی که آغاز روابط دیپلماتیک چین و مالزی را اعلام می‌کرد، در اول ژوئن ۱۹۷۴ به بیمارستان رفت تا تحت عمل جراحی قرار بگیرد. تنها در این هنگام بود که به چوئن لای اجازه داده شد تحت یک عمل جراحی تمام عیار قرار بگیرد. زمانی که چو زیر عمل رفت دو سال از آغاز تشخیص بیماری سرطانش سپری شده بود. این تاخیر دو ساله در مداوای چو باعث شد که او نوزده ماه بعد، و قبل از مرگ مائو، بمیرد.

مائو عاقبت مجبور شد با عمل جراحی چو موافقت کند زیرا شخصاً احساس آسیب‌پذیری شدیدی می‌کرد. دلیل این احساس، وخیم‌تر شدن وضع جسمی مائو بود. او تقریباً نابینا شده بود. اما چیزی که

بیش از همه مائو را نگران کرده بود، عدم کنترل او بر روی بخش‌هایی از بدنش بود. مائو در چنین شرایطی خواهانِ منزوی کردن چو نبود و نمی‌خواست وی را دچار این احساس کند که دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد زیرا در این صورت احتمال داشت که چو دست به اقدامات حادّی بزند.

چو یک ماه و اندی بعد از عمل جراحی‌اش باخبر شد که: مائو از یک بیماری نادر و علاج‌ناپذیر در رنج است و فقط تا دو سال دیگر زنده خواهد بود. چو تصمیم گرفت مائو را در جریان این اطلاعات قرار ندهد. آگاهی چو از این اطلاعات محرمانه باعث شد که رابطه وی با مائو شکل تازه‌ای بیابد. چوئن لای حالا مرد شجاع‌تری شده بود.

بخش پنجاه و ششم: مادام مائو در انقلاب فرهنگی

(۱۹۶۶-۱۹۷۵؛ از ۷۲ تا ۸۱ سالگی مائو)

از جیانگ چینگ، آخرین همسر مائو، اغلب به عنوان زنِ شیطان صفتی یاد می‌شود که مائو را در چنگ خود داشت. او شیطان صفت بود اما هرگز مبدع و مبتکر هیچ سیاست مهمی نبود. وی از سال ۱۹۳۸ که با مائو ازدواج کرد همواره خدمتگزارِ گوش به فرمانِ شوهرش بود. جیانگ چینگ بعد از مرگ مائو نوع رابطه خود را با وی به نحو شایسته‌ای اینگونه شرح داد: «من سگِ صدر مائو بودم. هر کسی را که او می‌گفت گاز بگیر، من گاز می‌گرفتم.» او در حین سال‌های نخست «پاکسازی بزرگ» ریاستِ «گروه کوچک انقلاب فرهنگی» را بر عهده داشت. این «گروه» در واقع دفتر مائو برای اجرای «پاکسازی بزرگ» بود. جیانگ چینگ (یا مادام مائو) بعداً عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست چین شد. او در هر دوی این مناصب، نقش بزرگی در حیات و مماتِ ده‌ها میلیون چینی بازی کرد. او همچنین به مائو کمک کرد تا فرهنگ چینی را نابود و این کشور را به یک برهوت فرهنگی مبدل کند.

تنها ابتکار عمل مادام مائو در جریان «پاکسازی بزرگ» استفاده از منصب خود برای انتقام‌گیری‌های شخصی بود. وانگ ینگ^{۷۹۷} یکی از همین قربانیان بود. این زن هنرپیشه‌ای بود که چند دهه قبل نقشی را در یک نمایشِ تئاتری از مادام مائو ربوده و آن را از آن خود ساخته بود. مادام مائو این نقش را خیلی دوست داشت و از همان زمان کینه وانگ ینگ را به دل گرفت. وانگ بعداً به آمریکا رفت و دوران بازیگری‌اش را در این کشور ادامه داد. او حتی در کاخ سفید در برابر پرزیدنت روزولت و همسرش هنرنمایی کرده بود. وانگ ینگ بعد از بازگشت به چین بنا به دستور مادام مائو دستگیر و در زندان کشته

شد.

مادام مائو نقطه ضعف بزرگی داشت و آن سابقه زندگی اش در شانگهای بود. او در ترسِ مدام زندگی می کرد و هر آن منتظر بود که سابقه رفتار رسوایی بارش در زندانِ ملی گرایان در شانگهای برملا شود. مادام مائو به همین منظور بسیاری از همکاران، دوستان، یکی از عشاق، و دوستانِ عشاق خود را، به زندان انداخت. بسیاری از این افراد هرگز زنده از زندان بیرون نیامدند.

دلمشغولی دیگر مادام مائو به دست آوردنِ نامه‌ای بود که وی مدت‌ها قبل، در سال ۱۹۵۸، در پی یک بگومگوی تند با مائو، نوشته بود. او این نامه را در حالتی جنون‌آمیز نوشته و آن را برای یکی از دوستان قدیمی خود که یک کارگردان فیلم بود ارسال کرده بود. او از دوست کارگردان خود خواسته بود که نامه را به آدرس تانگ نا (شوهر سابق مادام مائو)، که در آن هنگام در پاریس زندگی می کرد، بفرستد. مادام مائو خیلی زود از این اقدام عجولانه خود پشیمان شد و طی سال‌های بعد هر کاری کرد تا نامه مذکور را دوباره به دست آورد. فکر به اینکه روزی این نامه افشا خواهد شد و عواقب مرگباری برای وی از پی خواهد آورد، برای همیشه آرام و قرار را از مادام مائو ربود. او هشت سال بعد از نگارش نامه، به محض رسیدن به قدرت، دوست

کارگردانش و چندین تن دیگر از دوستان مشترکشان را دستگیر و خانه‌هایشان را زیر و رو کرد. کارگردان بیچاره به رغم اینکه قسم خورده بود که نامه را همان موقع نابود کرده، بر اثر شکنجه درگذشت. مادام مائو حالا، در پی جنایت‌های فراوانی که مرتکب شده بود، به یک وسواس دیگر هم مبتلا شده و آن ترس از ترور بود. وی زمانی که در اوج قدرت بود از دیدن افراد غریبه و شنیدن صداهاى ناگهانی به شدت مضطرب می شد. سال ۱۹۶۷ زمانی که منشی جدید مادام مائو

به گروه کارمندان وی اضافه شد، منشی قدیمی به وی توصیه کرد: «حال رفیق جیانگ چینگ مادام مائو خیلی خوب نیست... او مخصوصاً از صداهاى ناگهانی و افراد غریبه می ترسد... او به محض شنیدن یک صدای ناجور یا دیدن یک غریبه شروع می کند به عرق کردن و دمای بدنش بالا می رود. ما هر کاری که در این ساختمان انجام می دهیم - حرف زدن، قدم زدن، باز و بسته کردن درها و پنجره ها - باید دقت کنیم که کاملاً بی صدا باشد. لطفاً خیلی خیلی دقت کن. برای مدتی از دیدن او حذر کن، و نهایت سعی ات را بکن که جلوی راهش سبز نشوی. اگر اوضاع خیلی ناجور شد و نتوانستی خودت را پنهان کنی، سعی نکن فرار کنی...»

پرستار مادام مائو نیز به منشی جدید توصیه کرد: «او به ویژه از دیدن خارجی ها می ترسد. برای مثال اگر وی الان چشمش به تو بیفتد، دردسر بزرگی درست خواهد شد.» منشی جدید برای بیش از سه ماه در دفتر خودش پنهان شد. سپس منشی قبلی رفت، یا بهتر است بگوییم به زندان افتاد. منشی جدید روز بعد به حضور مادام مائو فرا خوانده شد. این مرد بقیه ماجرا را این گونه شرح می دهد: «من در حالی که از شدت ترس می لرزیدم وارد دفتر مادام مائو شدم. او را دیدم که روی یک کاناپه لم داده و پاهایش را روی یک چهارپایه کوچک دراز کرده، و با کسالت هر چه تمام مشغول خواندن چیزی است. او بعد از رد و بدل کردن جملاتی سرش را بلند کرد، چشم هایش را گشود، و با عصبانیت و ناراحتی به من خیره شد. او گفت: «تو نباید ایستاده با من حرف بزنی. موقعی که داری با من حرف می زنی، سرت نباید از سر من بلندتر باشد. من الان نشسته ام، بنابراین موقعی که داری با من حرف می زنی سرت را باید خم کنی. آنها قبلاً باید این مقررات را به تو یاد می دادند... اجباراً سرم را خم

کردم...»

مادام مائو بعد از اینکه مرد منشی به یکی دو پرسش وی پاسخ داد، وسط حرفش پرید و گفت: «... تو خیلی بلند و خیلی سریع حرف می‌زنی؛ درست مثل شلیک مسلسل حرف می‌زنی. نوع حرف زدن تو باعث می‌شود که سردرد بگیرم و عرق کنم. اگر من به خاطری توجهی تو در مورد تنظیم شدت و ریتم صدایت بیمار شوم، مسئولش تو خواهی بود و عواقب شدیدی برایت از پی خواهد آورد.» مادام مائو سپس به پیشانی خود اشاره کرد و با صدایی بلند گفت: «بین، بین، دارم عرق می‌کنم!»

منشی بیچاره فوراً اطاعت کرد و گفت: «لطفاً مرا ببخشید، از این پس دقت خواهم کرد که صدایم پایین باشد و با شتاب حرف نزنم.» اما مادام مائو دوباره ابروهایش را درهم کشید و با صدای بلند سر منشی‌اش داد زد: «چی داری می‌گویی؟ من صدایت را نمی‌شنوم. حالا صدایت خیلی پایین است. اگر نتوانم صدایت را به روشنی بشنوم، دچار تنش خواهم شد و باز هم عرق خواهم کرد...» او سپس با اشاره دست منشی بیچاره را مرخص کرد.

زندگی کردن در کنار مادام مائو در زیر یک سقف همچون کابوسی بود. او در یک چشم به هم زدن، و به بهانه‌های واهی، خدمتکاران و کارمندان زیر دستش را روانه زندان می‌کرد. زمانی که چوئن لای به اقامتگاه مادام مائو می‌رفت، همراهان چو ترجیح می‌دادند در

اتومبیل‌های خود بمانند و هوای چند درجه زیر صفر را تحمل کنند اما وارد اقامتگاه نشوند زیرا هرگونه برخوردی با مادام مائو می‌توانست

عواقب وخیمی برای آنها از پی بیاورد. چنگ یوئان - گونگ^{۷۹۸}، رئیس محافظان چوئن لای، در سال ۱۹۶۸ مسئولیت امور امنیتی جلسه‌ای را بر عهده داشت که قرار بود مادام مائو در آن شرکت کند. کارمندان

مادام مائو از چنگ خواستند که مقداری غذا تهیه کند. چنگ به این توصیه عمل کرد و موقعی که مادام مائو را دید از وی دعوت کرد که ابتدا برای خوردن غذا به اتاق مجاور برود. چنگ وقایع بعدی را اینگونه شرح داد: «او مادام مائو سر نخست وزیر فریاد کشید: «چنگ یوئان - گونگ می خواست مانع از شرکت من در جلسه شود. معلوم هست اینجا چه خبر است؟ این دیگر چه نوع جلسه ای است که تو راه انداخته ای؟» او همین طور یک ریز سر نخست وزیر فریاد می کشید.»

چوئن لای مجبور شد ساعت ها وقت صرف کند تا قضیه را حل و فصل کند. مادام مائو دو روز بعد به چوئن لای گفت: «چنگ یوئان - گونگ آدم رذل و بی شرفی است. او سوء سابقه دارد. او همیشه در تلاش بوده تا مانع از دیدار من با نخست وزیر شود...» چنگ برای مدت بیست و سه سال محافظ چوئن لای بود، اما مادام مائو وی را وادار کرد که عذر چنگ را بخواهد. چنگ کمی بعد بازداشت شد و نهایتاً سر از اردوگاه کار اجباری درآورد.

مائو می دانست که همسرش چه موجود مزاحم و وقت گیری است. خبر مزاحمت های مادام مائو به گوش شوهرش می رسید. مائو آگاه بود که دخالت های نابجای همسرش باعث اخلاص در عملکرد رژیم می شود. اما او به وجود این زن برای ایجاد اضطراب و نگرانی در بین مقامات رژیم نیاز داشت. مائو دوست داشت که زیر دستانش در یک فضای متزلزل و بی ثبات کار کنند و مادام مائو وسیله ارزشمندی برای ایجاد این فضای آکنده از سوءظن بود. این در حالی بود که مادام مائو در حضور شوهرش جرئت عرض اندام نداشت. او در حضور مائو، همچون موش، بزدل و ترسو بود و به شدت از وی می ترسید. او می دانست که تنها کسی که می تواند به وی آسیب بزند، شخص مائوست.

مائو در سال ۱۹۶۹ بعد از بازسازی کردن رژیمش، «گروه کوچک انقلاب فرهنگی» را برچید اما همچنان از وجود مادام مائو برای حمله به افرادِ موردِ نظرش استفاده می کرد. مادام مائو هیچ نقش اجرایی نداشت. او همواره آماده دریافت فرامین مائو بود و در این فاصله اوقات فراوان بیکاری خود را صرف ورق بازی و دیگر تفریحات می کرد. یکی از تفریحات محبوب مادام مائو، نگهداری از حیوانات خانگی بود. او مخصوصاً علاقه ویژه‌ای به میمون دست‌آموز خود داشت. (در آن هنگام مردم چین از نگهداری میمون و دیگر حیوانات خانگی منع شده بودند) تفریح دیگر مادام مائو اسب سواری در «پارک بیهائی» در مرکز پکن بود. این پارک در دوران ماقبل کمونیست‌ها عمومی بود و همگان به آن دسترسی داشتند. رژیم مائو «پارک بیهائی» را به یک پارک اختصاصی برای سران رژیم مبدل کرد. مادام مائو همچنین علاقه خاصی به فیلم‌های خارجی داشت و هر شب یک فیلم سینمایی تماشا می کرد. این در حالی بود که مردم معمولی چین حق تماشای فیلم‌های خارجی را نداشتند.

سبک زندگی مادام مائو بسیار لوکس و اشرافی بود. یکی از تفریحات او عکاسی بود. او یک بار فرماندهان کشتی‌های جنگی چین را وادار کرد تا کشتی‌هایشان را در مسیرهای گوناگون به حرکت درآورند و توپ‌های ضد هوایی روی عرشه‌ها را شلیک کنند تا وی بتواند از «بهترین زاویه ممکن» از آنها عکس بگیرد. استخرهای شنای مادام مائو همواره باید گرم نگهداشته می شدند. یکی از استخرهای او در شهر کانتون با آب معدنی پر شده بود. کانال‌های مخصوصی برای انتقال این آب از چشمه‌ای که در ده‌ها کیلومتر دورتر قرار داشت، ساخته شده بود. برای خوشایند مادام مائو و دسترسی او به مناطق خوش منظره کوهستانی جاده‌هایی در دل کوهستان‌های

صعب‌العبور ساخته شده بود. او دارای هواپیماهای اختصاصی بود که با یک اشاره وی به این سو و آن سو پرواز می‌کردند. مثلاً یک بار هواپیمایش را از پکن روانه کانتون کرد تا پیرهن خاصی را که وی ناگهان هوس پوشیدن آن را کرده بود، با خود بیاورد. در یک مورد دیگر هواپیما به پرواز درآمد تا کاناپه محبوب خانم را با خود بیاورد. مادام مائو علاوه بر هواپیما، دارای یک قطار اختصاصی بود که مثل قطار مائو، به دلخواه او حرکت می‌کرد و همیشه هم سبب اختلال در سیستم راه آهن کشور می‌شد. مادام مائو، در کمال پررویی، همیشه این حرف را به اطرافیانش تکرار می‌کرد: «برای اینکه من از استراحت خوب بهره‌مند باشم و اوقات خوبی داشته باشم، ارزش دارد که منافع دیگران قربانی شود.»

مادام مائو همواره مترصد آن بود که با استفاده از روش‌های تازه، وضع سلامتی خود را بهبود بخشیده و ظاهر بهتری داشته باشد. او چیزهایی درباره یک تکنیک تازه شنیده بود و آن انتقال خون از مردان جوان سالم بود. مادام مائو به همین منظور دستور داد که سالم‌ترین اعضای «گارد جاویدان» را برای انتخاب کنند. او عاقبت از بین چهار نفر از سالم‌ترین اعضای این گارد دو نفر را برای انتقال خون انتخاب کرد. او بعداً این دو نفر را به شام دعوت کرد و به آنها گفت: «شما از اینکه خونتان را به من داده‌اید باید به خود افتخار کنید. حالا خون شما در رگ‌ان من جاری است؛ فکر به این موضوع باید سبب افتخار فراوان شما بشود.» او ضمناً از این دو اهداکننده خون خواست که در این مورد با کسی حرف نزنند. اما مادام مائو به قدری هیجان زده بود که مائو را در جریان گذاشت. مائو بنا به دلایل بهداشتی به وی توصیه کرد که به این کار ادامه ندهد و به این ترتیب پروژه انتقال خون ادامه نیافت.

مادام مائو به رغم ناله‌ها و تمارض‌هایش، از حیث جسمی و بدنی بسیار سالم و سلامت بود. اما مشکل اصلی او اعصاب و روان درب و داغانش بود. او برای خوابیدن باید سه نوع قرص خواب‌آور می‌خورد و معمولاً هم زودتر از ساعت ۴ صبح به خواب نمی‌رفت. وی علاوه بر این قرص‌ها روزی دو بار قرص آرام‌بخش می‌خورد. مادام مائو روزها زمانی که داخل خانه بود، پرده‌های سه لایه جلوی پنجره‌ها را می‌کشید تا نور بیرون به داخل نتابد. او برای مطالعه از یک لامپ روشن استفاده می‌کرد و معمولاً هم عادت داشت پارچه سیاهی روی این لامپ بیندازد. این عادت مادام مائو شبیه به شوهرش بود. به این ترتیب خانه او دارای فضایی مخوف و ترسناک بود. سرو صداهای ناگهانی نیز به شدت اعصاب مادام مائو را متشنج می‌کرد. کارکنان ویلای او درپکن مجبور بودند پرندگان و زنجره‌ها را از اطراف ویلا دور کنند. مادام مائو کارکنان ویلای خود را همچنین مجبور کرده بود که با دستانی گشوده در آسمان و پاهایی جدا از هم گام بردارند تا موقع راه رفتنشان صدای خش‌خش لباس‌هایشان به گوش او نرسد. گرچه ویلای مادام مائو درپکن در زمینی به مساحت ۴۲۰۰۰۰ متر مربع بنا شده بود اما وی دستور داده بود که پارک مجاور زمین ویلایش، به روی مردم بسته شود. این پارک از معدود پارک‌های پکن بود که تا آن هنگام «باز» مانده بود. اوضاع در کانتون نیز به همین روال بود. هر بار که مادام مائو به ویلای خود در کنار «رودخانه مروارید» می‌رفت، به دستور وی عبور و مرور کشتی‌ها در این رودخانه پرتردد و بسیار مهم از حیث اقتصادی، متوقف می‌شد. یک کارخانه کشتی‌سازی که در فاصله دوری از ویلای مادام مائو قرار داشت، نیز مجبور بود طی اقامت وی در کانتون فعالیت‌های خود را به دلیل «سرو صدای زیاد» متوقف کند.

گرما و کورانِ هوا از جمله وسواس‌های ذهنی مادام مائو بود. درجه حرارت اتاق‌های محل زندگی وی باید همواره ثابت نگهداشته می‌شد: ۲۱/۵ درجه سانتیگراد در زمستان، و ۲۶ درجه سانتیگراد در تابستان. اما حتی زمانی که حرارت سنج همین درجه‌ها را نشان می‌داد، باز مادام مائو سرِ خدمتکارانش داد می‌زد: «شماها حرارت سنج را دستکاری کرده‌اید! شماها دارید علیه من توطئه می‌کنید!» مادام مائو یک بار قیچی بزرگی را به سوی پرستارش پرتاب کرد زیرا وی موفق به یافتن منبعِ «کوران» هوا نشده بود.

مادام مائو همیشه این ترجیع‌بند قدیمی را خطاب به کارکنان و کارمندان زیر دستش تکرار می‌کرد: «خدمت به من خدمت به خلق است.»

مادام مائو بعد از مرگ لین بیائو و آشکار شدنِ طرحِ ترورِ مائو - و خودش - در اواخر سال ۱۹۷۱، هر شب کابوس‌هایی درباره ارواح خانواده لین می‌دید. وی نزد منشی خود اعتراف کرده بود: «هر لحظه دچار این احساسم که موقع مرگم فرا رسیده... شب‌ها با این حس به خواب می‌روم که فردا حادثه شومی برایم رخ خواهد داد... تمامی اوقاتم پر از ترس و وحشت است.»

جنون سوءظن مادام مائو در پی حادثه‌ای که درست قبل از فرار لین‌ها رخ داد، شدت بیشتری گرفت. او برای عکاسی از کشتی‌های جنگی به «چینگدائو» رفته بود. (او شش کشتی جنگی را وادار به عقب و جلو کرد تا از بهترین زاویه ممکن از آنها عکس بگیرد) مادام مائو توالت ویلایی را که برای اقامتِ وی در نظر گرفته بودند، نامناسب تشخیص داده بود و بنابراین از یک لگنِ تَفِ دان به جای توالت استفاده می‌کرد. اما او گلایه می‌کرد که نشستن روی این لگن آهنی باعث ناراحتی باسنش می‌شود. در نتیجه، کارکنان ویلا با استفاده از تیوپ

داخل استخر ویلا و یک چهارپایه، لگن را به یک نیمچه توالت فرنگی
مبدل کردند. با این حال مادام مائو برای نشستن روی این نیمچه
توالت فرنگی به کمک پرستارانش نیاز داشت و به این شیوه قضای
حاجت عادت کرد. مادام مائو یکی از شب‌ها که به شدت تحت تأثیر
قرص‌های خواب‌آور بود به سراغ توالت فرنگی‌اش رفت تا بدون
استفاده از پرستارانش از آن استفاده کند. او اواسط کار بود که ناگهان
از روی توالت افتاد و به این ترتیب استخوان ترقوه‌اش شکست. مادام
مائو بعد از آشکار شدنِ فرار لینه‌پاهایش را توی یک کفش کرد که
زمین خوردنِ وی ناشی از یک توطئه ترور بوده. او مدعی شد که
«دشمنان» قرص‌های خواب‌آور وی را مسموم کرده‌اند. این ماجرا سر
و صدای بسیاری به پا کرد. همه داروهای مادام مائو جمع‌آوری و مهر
و موم شد و آزمایش‌های متعددی روی آنها انجام گرفت. علاوه بر این
پرستاران و کارکنانِ مادام مائو بازداشت و در مقابلِ چشمانِ چوئن
لای و دیگر اعضای کمیته مرکزی بازجویی شدند. چو مجبور شد یک
شب کامل را، از ۹ شب تا ۷ صبح، صرف گفت‌وگو با مادام مائو کند تا
شاید اندکی آرام بگیرد.

دیدار نیکسون از چین در فوریه ۱۹۷۲ روحیه مادام مائو را تا حد زیادی
تقویت کرد. او حالا در حضور نیکسون و همسرش و در حضور دیگر
بازدیدکنندگان سرشناس بین‌المللی که در پی سفر نیکسون گروه
گروه به سوی چین روان بودند، می‌توانست نقش «بانوی اول» چین
را بازی کند؛ نقشی که از دیرباز مایل به اجرای آن بود. علاوه بر این،
فرصتی برای مادام مائو پیش آمد تا با انتشار کتاب زندگینامه‌ای خود،
در سطح جهان برای خویش تبلیغ کند. مادام مائو در اگوست همان
سال از یک استادِ مؤنث آمریکایی به اسم روکسان ویتکه^{۷۹۹} دعوت
کرده بود به چین بیاید تا زندگینامه وی را بنویسد. او امیدوار بود که

ویتکه همان کاری را برای او انجام دهد که ادگار اسنو قبلاً برای مائو انجام داده بود: تبدیل کردن وی به یک چهره معروف جهانی.

مادام مائو برای مدت شصت ساعت با ویتکه مصاحبه کرد و به پرسش‌های وی جواب داد. اما نحوه پاسخگویی مادام مائو باعث عصبانیت شوهرش شد. مائو در ابتدا طرفدار نگارش چنین کتابی بود اما حرف‌های همسرش در مصاحبه با زندگینامه نویس آمریکایی به قدری ناجور بود که وی از کرده خود پشیمان شد. مادام مائو طبق معمول، بند را آب داده بود. او در حضور کارمندان متوحش خود به ویتکه اعتراف کرد که «عشق» و «حسرت» عمیقی نسبت به شانگهای در دوران ماقبل - کمونیستی دارد. مادام مائو حتی آواز عاشقانه و جنسی معروفی را که در دهه ۱۹۳۰ در شانگهای محبوب بود برای ویتکه زمزمه کرد. او اعتراف کرد که: «زندگی من در آن روزها فوق‌العاده عاشقانه بود... من دوست پسرها و خواستگاران بسیاری داشتم که دنبالم راه می‌افتادند...» این حرف‌ها به اندازه کافی بد بود اما مادام مائو در این حد متوقف نشد و اوضاع را بدتر کرد. اعتراف تازه او چینی‌های حاضر در جلسه را تا سر حد سکتة قلبی پیش برد. او اذعان کرد که سال‌ها پیش یک تفنگدار دریایی آمریکایی در شانگهای سعی کرده بود وی را «بلند» کند: «نمی‌دانم، شاید مست بود. او مستقیم به طرفم آمد و جلویم ایستاد و مانع از رفتنم شد. بعد پاشنه‌هایش را به هم کوبید و به من یک سلام نظامی داد... بعد دستانش را به طرفم دراز کرد، اما من دستم را بالا بردم و یک سیلی بر گوش او نواختم... با این حال، او لبخندی به من زد، پاشنه‌هایش را دوباره به هم کوبید و سلام نظام دیگری به من داد. او حتی ابراز تأسف کرد. شما آمریکایی‌ها خیلی مودب هستید...»

مادام مائو با حرارت اعلام کرد که گرتا گاربو^{۸۰۰} را «ستایش» می‌کند.

او همچنین از فیلم هالیوودی «بر باد رفته» تعریف بسیار کرد و گفت که حدود ده بار این فیلم را تماشا کرده است: «هر بار که می بینمش به شدت احساساتی می شوم.» وی این پرسش را مطرح کرد که: «آیا روزی ما چینی ها موفق به تولید فیلمی شبیه این خواهیم شد؟» و البته مادام مائو در حالی این پرسش را مطرح کرد که انگار وی و شوهرش هیچ نقشی در نابودی تمام عیار صنعت فیلم چین نداشته اند. تعریف و تمجید مادام مائو از فیلم آمریکایی «بر باد رفته» باعث واکنش تند یائو ون یوئان^{۸۰۱}، سر سانسورچی رژیم مائو، شد. یائو در راستای کلیشه های حزبی چنین اظهار نظر کرد که: «این فیلم بر باد رفته دارای کمبودها و نقایص عمده ای است. نویسنده کتابی که فیلم از روی آن ساخته شده از برده داران طرفداری کرده است.» مادام مائو با این پاسخ بی ربط جواب یائو را داد: «اما من هیچ تمجید و ستایشی از کوکلاس کلان^{۸۰۲} ها در این فیلم ندیدم.» مائو عاقبت دستور داد که فقط برخی مطالب سانسور شده مصاحبه مادام مائو در اختیار ویتکه قرار بگیرد. ویتکه نیز بر همین اساس زندگینامه بلند بالایی در مورد مادام مائو نوشت و منتشر کرد. مادام مائو به ادامه بازی در نقش «بانوی اول» چین در برابر خارجی ها ادامه داد؛ هر چند که فرصت هایی که برای این کار در اختیارش قرار گرفت کمتر از آن حدی بود که دوست می داشت. او نتیجتاً مجبور بود تلاش زیاد و مداومی برای تحقق این هدف بکند. پاول هارتلینگ^{۸۰۳} نخست وزیر دانمارک، و همسرش در سال ۱۹۷۴ به چین آمدند. مادام مائو این دور را به تئاتر برد تایی از نمایش های انقلابی چین را (که از ابتکارات خود وی بود) به اتفاق تماشا کنند. همان شب ضیافت شامی به افتخار ورود دانمارکی ها برپا بود اما مادام مائو به این ضیافت دعوت نشده بود. او نیز تلافی کرد و نخست وزیر و همسرش را

حسابی معطل کرد تا با تأخیر زیاد به ضیافت شام برسند. به این ترتیب ۴۰۰ مدعو برای مدت بیش از نیم ساعت در انتظار ورود میهمانان دانمارکی باقی ماندند. بنا به گفته هارتلینگ، رفتارِ مادام مائو «تفرعن آمیز و متظاهرانه» بود. زمانی که یک تیم شنای مردان آمریکا به چین آمد، مادام مائو یواشکی به دیدن آنها رفت تا از پشت شیشه شنا کردن آنها را «دید» بزند. وی بعداً با شوق فراوان اظهار کرد: «اوه، آنها خیلی زیبا بودند!... حرکت هایشان فوق العاده زیبا بود» مادام مائو علاوه بر عطش دیدار با خارجی ها عطش دیگری هم داشت و آن عطش پوشیدن لباس های زنانه بود. زنان در چین تحت حاکمیت شوهرش فقط مجاز به پوشیدن ژاکت ها و شلوارهای بد قواره بودند. مادام مائو تنها در برخی از موقعیت های بسیار استثنایی اجازه داشت که پیراهن یا دامنی بپوشد. مادام مائو در سال ۱۹۷۲ درخواست کرد که هنگام همراهی پرزیدنت نیکسون و همسرش در جریان تماشای باله انقلابی «گروه زنان سرخ» لباس زنانه تمام عیاری به تن کند. اما رژیم با این درخواست مخالفت کرد. بهانه آنها این بود که وی در صورت پوشیدن چنین لباسی در جمع چینی های حاضر در تماشاخانه، که همگی لباس های متحدالشکل به تن داشتند، بسیار ناجور به نظر خواهد رسید. مادام مائو با رنج و ناراحتی بسیار مجبور شد پیشنهادش را پس بگیرد. ایملدا مارکوس^{۸۰۴}، همسر دیکتاتور فیلیپین، در سپتامبر ۱۹۷۴ برای دیداری به چین آمد. مادام مائو مجبور شد با همان کلاه و لباس بدقواره همیشگی برتن، در کنار ایملدای زیبا و بسیار خوش لباس ظاهر شود؛ ایملدایی که قبلاً ملکه زیبایی بود. بدلباسی مادام مائو در کنار ایملدای خوش لباس بیشتر توی چشم می زد و همین امر باعث شد تا مادام مائو احساس حقارت بیشتری کند. مادام مائو در تمام مدتی که کنار ایملدا ایستاده بود، زیر

چشمی و با حسادت به وی نگاه می کرد.

مادام مائو تلاش زیادی کرد تا یک «لباس ملی» برای زنان چینی طراحی کند. لباس مورد نظری شامل پیراهنی بدون یقه و دامنی نسبتاً بلند و پيله دار می‌شد. این لباس به قدری بدقواره بود که حتی زنان چینی تشنه مد نیز با استهزا و ریشخند نسبت به آن واکنش نشان می‌دادند. اما مادام مائو به رغم شکست در طراحی یک لباس زنانه برای زنان چینی، موفق شد ممنوعیت پوشیدن دامن‌ها و پیراهن‌های زنانه را برطرف کند. زنان چینی بعد از تحمل یک دهه لباس‌های بدقواره مائوئیستی متحدالشکل، عاقبت از سال ۱۹۷۵ به بعد به پوشیدن لباس‌های زنانه معمولی رو آوردند؛ هر چند که این روند بسیار آرام و تدریجی صورت گرفت.

مادام مائو سعی کرد که طرح «لباس ملی» اش را رسمی و اجباری کند. او خواهان تصویب این طرح از سوی کمیته مرکزی حزب شد. اما اعضای کمیته به سبب «بار مالی داشتن» این طرح با تصویب آن مخالفت کردند. بهانه آنها این بود که برای دوختن چنین لباسی (دامن بلند و پيله دار) باید پارچه زیادی را مصرف کرد. مادام مائو سعی کرد که مائو را تشویق به ابراز مخالفت علیه تصمیم کمیته مرکزی کند. او به همین منظور دوست دخترهای مائو را وادار کرد که «لباس ملی» به تن کنند تا شاید از این طریق نظر موافق مائو را جلب کند. اما مائو زمانی که فهمید دوست دخترهایش بنا به خواسته مادام مائو این لباس‌ها را به تن کرده‌اند، حساسی عصبانی شد و هیچ مخالفتی علیه تصمیم کمیته مرکزی ابراز نکرد.

مادام مائو حالا به چنان ذلتی افتاده بود که برای نزدیک شدن به شوهرش مجبور بود از دوست دخترهای وی چاپلوسی کند. مائو و همسرش از هنگام آغاز انقلاب فرهنگی جدا از هم زندگی می‌کردند: مائو در «جانگ نان‌های» پکن، و همسرش در «ویلای ماهیگیری

امپراتوری» پکن زندگی می کردند. مادام مائو در سال های آغازین انقلاب فرهنگی که فعالانه در اداره امور نقش داشت، آزادانه مائو را ملاقات می کرد. اما به مرور زمان نقش سیاسی مادام مائو کمتر شد و به این ترتیب دسترسی وی به مائو نیز بسیار کمتر از پیش شد. کار به آنجا رسید که مائو دستور داد وی را به خانه اش راه ندهند. دلیلش هم روشن بود: مائو نمی توانست همسرش را تحمل کند. اما مادام مائو دست بردار نبود. هر چه قدر بیشتر وی را منع می کردند، تمایلش برای دیدن مائو بیشتر می شد. تحمل چنین محدودیت هایی برای مادام مائو دشوار بود. او از دوست دخترهای مائو التماس می کرد که به نفع وی پا در میانی کنند. وی برای تطمیع دوست دخترهای مائو به آنها هدایایی مثل لباس و ساعت سوییسی می داد. در یک مورد، مادام مائو با چرب زبانی موفق شد نگهبانان خانه مائو را فریب داده و وارد خانه شود. مائو زمانی که همسرش را در مقابل خود دید سرش فریاد کشید و وی را از خانه بیرون کرد. مائو عصبانی در پی این ماجرا به نگهبانان خانه اش دستور داد: «اگر دفعه دیگر این زن سعی کرد وارد خانه شود فوراً او را دستگیر کنید.»

مادام مائو در جشن هشتاد و دومین سالگرد تولد مائو (آخرین جشن تولد مائو) در بیست و ششم دسامبر ۱۹۷۵ حضور داشت و دو نوع غذای محبوب شوهرش را نیز آماده کرده و همراه خودش آورده بود. مائو طوری برخورد کرد که انگار همسرش در این جشن حضور ندارد؛ نه نگاهش کرد، نه کلمه ای با او حرف زد. مادام مائو با ناراحتی هر چه تمام مجبور شد خیلی زود میهمانی را ترک کند. این در حالی بود که پنج زن جوان که عمدتاً از دوست دخترهای سابق مائو بودند در میهمانی باقی ماندند و شام جشن تولد را در کنار وی صرف کردند. این دوست دخترها برخلاف معشوقه های امپراتوران و پادشاهان از

مزایا و هدایای ویژه‌ای بهره‌مند نبودند. مائو از آنها سوءاستفاده می‌کرد. آنها نیازهای جنسی مائو را برطرف می‌کردند و مثل پرستار یا کلفت در خدمتش بودند. مائو در سال پایانی عمرش از ترسِ ترور فقط با دوزن رابطه نزدیک داشت. این دو از دوست‌دخترهای سابق او بودند که حالا وظیفه پرستاری از وی را بر عهده داشتند: جانگ یو فنگ^{۸۰۵} میهماندار سابق قطار مائو، و منگ جین

یون^{۸۰۶}، بازیگر سابق جوخه رقص و آواز نیروی هوایی ارتش. این دو زن مجبور بودند تمام مدت در کنار مائو باشند و وی را ترو خشک کنند. آنها روزی بیست ساعت کار می‌کردند و معمولاً شب‌ها با لباس کار به رختخواب می‌رفتند. جانگ و منگ اجازه رفتن به نزد خانواده‌هایشان را نداشتند، و از مرخصی و تعطیلی آخر هفته نیز محروم بودند. مائو مخالف افزودن بر تعداد پرستارانش بود زیرا فقط به این دو زن اعتماد کامل داشت.

منگ، بازیگر سابق، آرزو داشت مائو را ترک کند و سرخانه و زندگی‌اش برگردد. او از همکار خود، جانگ، خواهش کرد که خواسته وی را نزد مائو مطرح کند. منگ سی ساله می‌خواست نزد شوهرش برگردد و بچه‌دار شود. مائو وقتی خواسته منگ را از زبانِ جانگ شنید، چنین جواب داد: «به او بگو صبر کند تا من بمیرم، آن وقت می‌تواند بچه‌دار شود.» جانگ خودش صاحب یک نوزاد شیرخوار بود که به شیروی نیاز داشت (در آن هنگام تنها غذای نوزادان در چین شیر مادر بود.) جانگ نمی‌توانست هر روز به خانه رفته، به بچه‌اش شیر دهد. او برای حل این مشکل، شیر خود را در بطری می‌ریخت و بطری را در یخچال خانه مائو می‌گذاشت تا بعداً در اوقات فراغت کوتاهی که نصیبش می‌شد آن را به خانه ببرد. اما بچه به سبب این نوع روش تغذیه بیمار شد. جانگ تمام مدت نگران سلامتی بچه‌اش بود. او

گاهی وقت‌ها موقع خواندن گزارش‌ها یا دیگر مکتوبات برای مائو، چنان خسته و نگران بود که خواندن متن را زیاد می‌برد و نام فرزندش را زیر لب زمزمه می‌کرد. اما هیچ‌کدام از این صحنه‌ها تأثیری روی مائو نگذاشت و او حاضر نشد اندکی از شدتِ کارپرستارهایش بکاهد.

زنان معدودی هم بودند که مائو در پی آنها بود اما دست رد بر سینه وی گذاشته بودند. یکی از آنها جانگ هان جی^{۸۰۷}، معلم زبان انگلیسی مائو و مترجم او بود. جانگ تعریف می‌کند: «یکی از روزها در اواخر سال ۱۹۷۲، بعد از اینکه مقداری کار ترجمه برای مائو انجام دادم، او مرا به اتاقی در انتهای راهرو برد و با هیجان بسیار به من گفت: «تو مرا دوست نداری! تو اصلاً مرا دوست نداری.» من از شنیدن این حرف، حساسی جا خوردم اما خودم را جمع و جور کردم و به وی گفتم: «صدر مائو، چگونه ممکن است که شما را دوست نداشته باشم؟ همه مردم چین شما را دوست دارند.» مائو بعداً اجازه داد که بروم.» جانگ هان جی به شغلی مترجمی خود ادامه داد. مائو حتی از انتصاب معشوقِ جانگ (که بعداً شوهرش شد) به مقام وزارت امور خارجه نیز حمایت کرد. هر چند که مائو نهایتاً تلافی کرد و این وزیر بیچاره را وادار به شرکت در جلسات «انتقاد از خود» کرد.

یکی از کسانی که مائو زمانی خیلی دوستش می‌داشت، لی‌نا بود. لی‌نا تنها فرزند مائو و جیانگ چینگ، و کوچک‌ترین دختر او بود. لی‌نا که در سال ۱۹۴۰ به دنیا آمد، در کنار مائو بزرگ شد. او در کودکی با بلبل زبانی‌های خود باعث سرگرمی مائو شده و توجه وی را به خود جلب کرده بود. لی‌نا ی نوجوان پدرش را می‌پرستید. این عشق از نامه‌ای که لی‌نا در فوریه ۱۹۵۵ خطاب به پدرش نوشته، کاملاً پیداست؛ نامه‌ای که با این جمله پایان پذیرفته است: «بوسه‌ها برای تو، از طرف دختری

که دیوانه وار به تو عشق می ورزد.»

مائو می خواست دخترش را طوری تربیت کند که از حیث سیاسی برای او مفید باشد. و سعی اش را هم کرد. مائو در سال ۱۹۴۷ که کمونیست ها مشغول تخلیه ینان بودند، مُصر بود که دختر هفت ساله اش در حول و حوش ینان باقی بماند تا صدای تیراندازی ها و گلوله باران ها به گوشش بخورد. مادام مائو با چشمانی اشکبار خواستار انتقال دخترش به مناطق دوردست شد اما مائو سر او فریاد زد: «از جلوی چشمم دور شو؛ این بچه نباید از جایش تکان بخورد. من می خواهم که او اینجا بماند و به صدای تیراندازی ها گوش دهد!» مائو زمانی که انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۶۶ شروع شد، دخترش را عملاً وارد گود سیاست کرد. لی نا در آن زمان بیست و شش ساله بود، و تازه از رشته تاریخ معاصر چین دانشگاه پکن فارغ التحصیل شده بود. لی نا علاقه ای به این رشته نداشت اما مجبور به تحصیل در این رشته شد زیرا حزب خواهان این بود که فرزندان بیشتری از خانواده های برگزیده رژیم به کسوت مورخین رسمی درآیند. مائو دختر خود را به روزنامه اصلی ارتش فرستاد تا در آنجا به عنوان گزارشگر ویژه کار کند. این در عین حال کانال ویژه ای بود برای مائو جهت اطلاع یافتن از امور جاری در ارتش و اطلاعات حاشیه ای. مائو در نظر داشت که لی نا پس از چندی مدیریت روزنامه ارتش را بر عهده بگیرد. لی نا در اگوست ۱۹۶۷، زمانی که مدیر مسئول و سردبیر روزنامه و اعضای هیات تحریریه آن همگی دستگیر و روانه زندان شدند، منصب مدیریت را از آن خود ساخت. رژیم در پی این حوادث، یک جو تبلیغاتی حول و حوش شخصیت لی نا به وجود آورد. پوسترهایی از لی نا بر در و دیوار اتاق های روزنامه - و حتی اتاق های منازل مسکونی کارکنان روزنامه - نصب شد. مردم در تظاهرات عمومی شعار می دادند: هر کس که

مخالف لی‌نا باشد یک «ضد انقلابی» است. رژیم چین تبلیغ می‌کرد که دختر رئیس مملکت همچون یک دختر عادی چینی زندگی می‌کند. نمایشگاهی در یکی از اتاق‌های روزنامه برپا شد تا «فضایل اخلاقی» دختر صدر مائو در معرض نمایش عموم قرار بگیرد. یکی از اقلام این نمایشگاه فنجان حلی‌لی‌نا و دیگری دو چرخه معمولی او بود. مردم باید پی می‌بردند که دختر صدر مائو ترجیح داده به جای فنجان چینی و لیموزین از فنجان حلی‌لی‌نا و دو چرخه استفاده کند! اما رفتار لی‌نا بلافاصله شروع به تغییر کرد. او مدام سر زیر دستان خود فریاد می‌زد: «شما باید جلوی من خبردار بایستید؛ من واقعاً دلم می‌خواهد که به شماها شلیک کنم!» او تا آنجا پیش رفت که بیش از ۶۰ درصد از کارکنان روزنامه را به بهانه‌های واهی و کوچک روانه زندان کرد. لی‌نا مدعی بود که این افراد مخالف وی بوده‌اند. رفتارهای آزاردهنده لی‌نا در این دوران شبیه رفتارهای قلدرمنشانه پدرش بود.

لی‌نا در اوایل سال ۱۹۶۸ از کار مدیریت روزنامه ارتش برکنار شد زیرا مائو در این هنگام مجبور شده بود بنا به تقاضای لین بیاو کانال‌های شخصی خود را در ارتش برچیند. شغل بعدی لی‌نا به حساسیت شغل قبلی‌اش نبود. این شغل، مدیریت دفتر خصوصی «گروه کوچک انقلاب فرهنگی» بود. مادام مائو برای خالی کردن این منصب و دادن آن به دخترش، به همان شیوه همیشگی متوسل شده بود: ایراد اتهام جاسوسی به مدیر قبلی و روانه کردن وی به سوی زندان. لی‌نا تا هنگام انحلال «گروه کوچک» در سال ۱۹۶۹ در این شغل مدیریتی مشغول به کار بود.

مائو در نظر داشت شغل مهم‌تری به دخترش بدهد اما لی‌نا در سال ۱۹۷۲ دچار فروپاشی عصبی شد و تا آستانه جنون پیش رفت.

مشکلات عصبی و روحی لی‌نا تا بعد از مرگ پدرش نیز ادامه یافت. لی‌نا ظاهراً، برخلاف پدر و مادرش، برای اذیت و آزار دیگران ساخته نشده بود. او تنها در یکی دو سال اول با شور و شوق فراوان دستورات پدرش را اجرا کرد اما بعداً علاقه خود را از دست داد. لی‌نا به چشم می‌دید که افراد بی‌گناه بسیاری قربانی رژیم شده‌اند. او دیگر نمی‌خواست ابزاری در دست رژیم برای کشتن و آزار دادن مردم باشد.

لی‌نا تشنه محبت و مهربانی بود. او در دوران کودکی از عشق و علاقه مادرش بهره‌مند بود اما بعدها مادرش به او بی‌علاقه شد. ارتباط لی‌نا با پدر و مادرش صرفاً بر اساس مسائل کاری و سیاسی بود. زندگی لی‌نا سرد و تهی و عاری از هرگونه عشق و محبتی بود. او روز به روز وابستگی بیشتری به قرص‌های خواب‌آور و آرام‌بخش پیدا کرد و زمانی که دستخوش فروپاشی روانی شد هیچ کس را نداشت که به او پناه بیاورد. لی‌نا دوست داشت ازدواج کند اما هیچ کس جرئت نمی‌کرد که دامادِ مائو، و به ویژه داماد مادام مائو، شود. داماد چنین خانواده‌ای شدن به معنای رفتن به سوی مصیبت و فاجعه بود. لی‌نا که در این زمان (سال ۱۹۷۱) سی‌ویک سال سن داشت، اجباراً خودش دست به کار شد و مرد زندگی‌اش را انتخاب کرد. این مرد جوان، خدمتکار خانه لی‌نا بود. لی‌نا پیامی برای پدرش فرستاد و از وی خواست که به او اجازه ازدواج دهد. مائو بعد از پرسیدن چند پرسش کلی از آورنده پیام، طی نامه کوتاه و مختصری خطاب به دخترش «موافقت» خود را اعلام کرد. مائو به مناسبت عروسی دخترش مجموعه آثار مارکس و انگلس را به وی هدیه کرد؛ اینها کتاب‌های قطور و سنگینی بودند که خود مائو هرگز آنها را نخوانده بود.

مائو و همسرش در جشن عروسی ساده دخترشان حضور نیافتند. مادام مائو حاضر به پذیرش این وصلت نبود. او معتقد بود که داماد از طبقه پایینی است و لیاقتِ دخترش را ندارد. مادام مائو عاقبت کار خودش را کرد. او با طرح این اتهام که «قیافه» دامادش «شبه جاسوسان است» باعث تبعید وی به شهر دیگری شد. به این ترتیب ازدواج لی نا شکست خورد و وی به افسردگی شدیدی مبتلا شد. لی نا در مه ۱۹۷۲ فرزند پسری به دنیا آورد. این کودک برای مدتی کوتاه دنیای تیره و تاریک لی نا را روشن کرد. اما مادام مائو این کودک را دوست نداشت زیرا پدر بچه را انسان حقیری می دانست. او حتی یک بار هم نوه خود را در آغوش نگرفت. مائو نیز کوچک‌ترین توجهی به نوه خود نشان نداد. او سه نوه دیگر هم داشت که به آنها نیز بی‌علاقه بود.

به این ترتیب لی‌نای بی‌بهره از عشق و محبت تا آستانه جنون پیش رفت. او تا آنجایی که به مائو مربوط می‌شد، موجودی بلا استفاده بود. مائو روز به روز فاصله بیشتری از دخترش گرفت و دیدارهای آنها به حداقل کاهش یافت. او هیچ اقدامی برای بهبود شرایط جسمی و روحی دخترش نکرد.

مائو نسبت به دختر دیگرش، شیائو - شیائو، نیز بی‌علاقه بود. این دختر هم، مثل خواهر ناتنی‌اش لی‌نا، در عرصه سیاسی آدم بی‌استعدادی از کار درآمد. شیائو شیائو سال‌ها پیش، موقعی که دوازده سال داشت، از روسیه به چین بازگشت. او با آن دامن‌پشمی روسی و کفش‌های چرمی‌اش ظاهر بس غریبی داشت. مائو هم تا مدتی به او علاقمند بود و از همراهی کردن او و به نمایش گذاشتنش لذت می‌برد. مائو اسم این دختر را گذاشته بود «خارجی کوچولوی من.» دخترک هم از این بذل توجه و علاقه پدر بسیار شاد و مسرور

بود. اما شیائو شیائو هر چقدر که بزرگ‌تر می‌شد توجه و علاقه پدر را بیشتر از دست می‌داد. او حالا شیرینی دوران کودکی‌اش را از دست داده بود و به عنوان یک بزرگسال هم از حیث سیاسی آدم بی‌استعداد و بلا استفاده‌ای به شمار می‌رفت. بنابراین دستیابی شیائو شیائو به پدرش روز به روز دشوارتر شد. این دختر طی سال‌های پایانی حیات مائو ندرتاً موفق به دیدار او شد. شیائو شیائو بارها به «جانگ نان‌های» (اقامتگاه مائو در پکن) مراجعه کرد اما نگهبانان به دستور مائو مانع ورود وی شدند. شیائو شیائو عاقبت دستخوش فروپاشی عصبی شد. او برای چندین سال با بیماری افسردگی دست و پنجه نرم کرد.

آن‌ینگ، بزرگ‌ترین پسر مائو، سال ۱۹۵۰ در جنگ کره کشته شده بود. آن‌چینگ، تنها پسر در قید حیات مائو، نیز به بیماری عقب‌ماندگی ذهنی مبتلا بود. مائو زندگی راحتی برای این پسر فراهم کرد، اما ندرتاً حاضر به دیدنش شد و از پذیرش وی به عنوان یک عضو خانواده سرباز زد. مائو معمولاً اظهار می‌کرد که خانواده وی از پنج نفر تشکیل شده است: خودش، مادام مائو، دو دخترش (لی‌نا و شیائو شیائو)، و تنها برادرزاده‌اش، یوان شین.^{۸۰۸}

یوان شین بیشتر دوران جوانی‌اش را در خانواده مائو گذرانده بود. او در حین دوران انقلاب فرهنگی حدوداً سی ساله بود. مائو منصب مهم و حساسِ کمیسر سیاسی «منطقه نظامی شنیانگ» را به وی داد. یکی از وظایف مهم یوان شین در این منصب، کمک به نظارت هر چه بیشتر بر ایالت منچوری بود که به دلیل هم‌مرز بودنش با شوروی حساسیت و اهمیت بسیار زیادی برای مائو داشت. یکی از اقدامات معروفِ برادرزاده مائو در منچوری، صدور دستورِ اعدامِ جانگ جی شین^{۸۰۹} بود. این زن شجاع که عضو حزب کمونیست چین بود آشکارا

مائو را به چالش گرفته و نتیجتاً پاکسازی شده بود. جانگ جی شین ساعاتی قبل از فرا رسیدن زمان اعدامش هدف شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفت. مأموران حنجره و نای این زن را شکافتند تا نتواند از فرصتِ مراسم اعدام استفاده کرده، حرفی علیه مائو بزند. اما این بی‌رحمی کاملاً غیر ضروری بود زیرا حلقه طنابی که به دور گردن افراد اعدامی می‌انداختند امکانِ حرف زدن را از آنها می‌گرفت. تنها کافی بود مأموری که سر طناب را در دست دارد آن را بکشد تا اعدامی به حالت خفگی بیفتد و از حرف زدن عاجز شود.

یوان شین بی‌رحم بود و همین کفایت می‌کرد که به عضویت در خانواده مائو پذیرفته شود. مائو در یک سال پایانی زندگی‌اش، در فاصله ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۶، از یوان شین به عنوان رابط شخصی خود با کمیته مرکزی حزب استفاده می‌کرد. این در حالی بود که تسه مین (پدر یوان شین و برادر مائو) در اوایل دهه چهل قربانی سیاست‌های مزورانه مائو شده بود. این مائو بود که با صدور دستورالعمل‌هایی مانع شده بود که برادرش از زندان «شین جیانگ» آزاد شود. حقایق مذکور از یوان شین و دیگر چینی‌ها پنهان نگه‌داشته شده بود.

مائو همچنین باعث مرگ همسر دومش شده بود. کائی هوئی در سال ۱۹۳۰ در پی حمله ملی‌گرایان به چانگ‌شا اعدام شد. مائو می‌توانست همسر و فرزندانش را از این شهر در معرض خطر بیرون ببرد اما این کار را نکرد. این تصمیم مائو صرفاً ناشی از انگیزه‌های قدرت‌طلبانه وی بود. مائو همچنین عامل اصلی در فروپاشی عصبی گویی یوان همسر سومش بود (گویی یوان سال ۱۹۸۴ در هفتاد و پنج سالگی درگذشت).

مائو در گذر دهه‌ها، عامل اصلی بدبختی و مصیبت تک‌تک اعضای خانواده‌اش شده بود. آخرین خیانت مائو در حق همسر چهارمش،

جیانگ چینگ (مادام مائو)، بود. مائو ابتدا تا جایی که می‌توانست از وجود جیانگ چینگ برای انجام کارهای کثیف استفاده کرد. مائو که می‌دانست این زن تا چه حد منفور خاص و عام است، هیچ اقدام احتیاطی‌ای برای ایمن نگه‌داشتن وی در دوران پس از مرگش نکرد. مائو بر عکس، جیانگ چینگ را وجه‌المصالحه قرار داد. او با «اپوزیسیون» خویش یک معامله کرد: تا وقتی که زنده‌ام با من کاری نداشته باشید اما وقتی که مُردم آزادید که با جیانگ چینگ و گروه وی هر طوری که دوست دارید برخورد کنید. یوان شین، برادرزاده مائو، نیز عضو این گروه بود. و درست یک ماه بعد از مرگ مائو، تمامی اعضای گروه مادام مائو سر از زندان درآوردند. خود مادام مائو سال ۱۹۹۱ در زندان خودکشی کرد.

بخش پنجاه و هفتم: مائوی پیر و ضعیف جلوی شکست خود را

می گیرد

(۱۹۷۳-۱۹۷۶؛ از ۷۹ تا ۸۲ سالگی مائو)

یک «اپوزیسیون» پنهانی علیه سیاست‌های مائو در دو سال پایانی زندگی وی سر برآورد. این «اپوزیسیون» در قالب اتحادی پدیدار شد که در مرکز آن تنگ شیائوپینگ قرار داشت؛ مردی که بعدها در پی مرگ مائو پیشترِ ماترک وی را برچید. مائو در سال ۱۹۶۶، در آغاز انقلاب فرهنگی، تنگ را پاکسازی کرده بود اما در سال ۱۹۷۳ مجبور شد دوباره وی را به سر کار بازگرداند.

تنگ سال ۱۹۰۴ در ایالت سیچوان چین متولد شد. او یازده سال جوان‌تر از مائو بود. تنگ سال ۱۹۲۰ در شانزده سالگی به منظور کار و تحصیل به فرانسه رفت. وی در فرانسه، تحت نظر چوئن لای، کمونیست شد. پنج سال اقامت در فرانسه باعث شد که تنگ عشق و علاقه بسیاری به سبک زندگی فرانسوی پیدا کند. او علاقه زیادی به شراب فرانسوی، پنیر فرانسوی، قهوه فرانسوی، و کافه فرانسوی داشت و تا آخر عمر با حسرت زیاد از دوران زندگی‌اش در فرانسه یاد می‌کرد. تنگ در سال‌های پایانی زندگی خود غالباً کافه‌های فرانسوی را با چایخانه‌های ایالت زادگاهش، سیچوان، مقایسه می‌کرد. تنگ با شور و شوق بسیار از کافه «پلاس دو ایتالی» پاریس که پاتوق محبوب دوران جوانی‌اش بود، یاد می‌کرد.

همکاران چینی تنگ در فرانسه هرگز این مرد یک‌ونیم متری بذله‌گو و آکنده از انرژی و نشاط را از یاد نبردند. اما چندین دهه زندگی در حزب باعث شده بود که تنگ به مردی عمیقاً خوددار و ساکت تبدیل شود. جلساتی که به ریاست تنگ برگزار می‌شد معمولاً در عرض چند دقیقه به پایان می‌رسید زیرا او از زیاده‌گویی اجتناب می‌کرد و

بلافاصله به سراغ اصل مطلب می‌رفت. اولین جلسه کمیته‌ای که مسئول امور جنوب غربی چین در آغاز حکومت کمونیست‌ها بود و ریاستش را تنگ بر عهده داشت، فقط ۹ دقیقه طول کشید؛ درست برعکس چوئن لای، که جلسات معمولاً طولانی بود. چو در یکی از این جلسات ۹ ساعت متوالی حرف زد. تنگ آدم مصمم و قاطعی بود و در حل و فصل مسایل دشوار و پیچیده مهارت فراوانی داشت. او بعضی وقت‌ها هنگام بازی بریج، که فوق‌العاده به آن علاقه داشت، غامض‌ترین تصمیمات مدیریتی خود را اتخاذ می‌کرد.

تنگ در فرانسه به کمونیست‌ها ملحق شده بود، اما پایه و مبنای باورهای کمونیستی‌اش در شوروی ریخته شد. او بعد از اخراج از فرانسه به شوروی رفت و یک سال در این کشور ماند. تنگ طی این مدت آموزش‌های حزبی را فرا گرفت و سپس به کشورش بازگشت. تنگ در جریان «راهپیمایی بزرگ» در سال ۱۹۳۴ یکی از دبیران ارشد رهبری حزب، و در حین جنگ چین و ژاپن طی سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵ فرمانده ارتش بود. تنگ در دوران جنگ داخلی که بعد از سال ۱۹۴۵ آغاز شد رئیس نیمی از ارتش سرخ چین بود؛ ارتشی که پیروزی قاطع و سرنوشت‌ساز در نبرد موسوم به «هویی - های» را رقم زد. همین پیروزی بود که موجب شد کمونیست‌ها بخش عظیمی از مناطق جنوب رود یانگسه را تسخیر کنند. تنگ بعداً مدیریت چند ایالت، و از جمله ایالت زادگاهش سیچوان، را بر عهده گرفت. مائو نهایتاً در اوایل دهه پنجاه تنگ را به پکن فراخواند تا یکی از اعضای اصلی رهبری حزب و رژیم باشد.

تنگ عمیقاً به مائو وفادار بود. او در حین سرکوب روشنفکران طی کارزار «ضد راست‌گرایان» در سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۸، معاون اصلی مائو بود. اما تنگ در اوایل دهه ۱۹۶۰ راه خود را از راه مائو جدا کرده و

در عوض از تلاش‌های لیو شائو چی برای متوقف ساختن قحطی و گرسنگی حمایت کرد. او تلاش فراوانی کرد که از مائو دور بماند. مائو هم که متوجه این رفتار تنگ شده بود، در جایی گفته بود: «تنگ محترمانه از من فاصله می‌گیرد؛ او طوری برخورد می‌کند که انگار من یک موجود شریر یا اهریمنی هستم.»

مائو سال ۱۹۶۶ که برنامه «انقلاب فرهنگی» را در دستور کار قرار داد، سعی خود را کرد که با دادن رشوه‌های فراوان به تنگ وی را به سمت خود جلب کند، اما موفق نشد. تنگ متعاقباً از سوی مائو به عنوان «بزرگ‌ترین رونده راه کاپیتالیسم» بعد از لیو شائو چی معرفی شد و سپس در سال ۱۹۶۷ تحت بازداشت خانگی قرار گرفت. رژیم همچنین فرزندان تنگ و مادر خوانده وی را از خانه‌هایشان بیرون کرد. تنگ را وادار کردند که در جلسات «انتقاد از خود» شرکت کند؛ هر چند که وی در قیاس با لیو شائو چی رنج‌های جسمی کمتری را از سر گذراند. مائو دقیقاً تعیین می‌کرد که دشمنان و رقبایش باید تا چه حدی آزار ببینند. او آنقدر که از لیو شائو چی متنفر بود از تنگ متنفر نبود، بنابراین دستور داد که تنگ «باید در جلسات انتقاد از خود شرکت کند و توسط جمع محکوم شود... اما نوع برخورد با او باید متفاوت از نوع برخورد با لیو باشد.» تنگ را بر خلاف لیو از همسرش جدا نکردند، و چه بسا همین امر باعث شد که تنگ جان سالم به در ببرد.

اما این برخورد «بهتر» باز وحشتناک و تحمل‌ناپذیر بود. بزرگ‌ترین پسر تنگ و یکی از دخترهای وی در مه سال ۱۹۶۸ دستگیر و بعد از بستن چشمانشان به دانشگاه پکن انتقال داده شدند. عوامل رژیم این برادر و خواهر را تحت فشار گذاشتند تا علیه پدر خود دست به «افشاگری» بزنند. تا آن هنگام حداقل شصت نفر در داخل زندان

دانشگاه خودکشی کرده یا بر اثر شکنجه‌های شدید کشته شده بودند. تنگ پو فانگ^{۸۱۰}، پسر ۲۴ ساله تنگ، کمی بعد از بازداشت در دانشگاه پکن خود را از پنجره به پایین انداخت. وی در پی این اقدام به خودکشی برای همیشه از سینه به پایین فلج شد. تنگ و همسرش تنها یک سال بعد پی به این موضوع بردند. رژیم در این هنگام (اکتبر ۱۹۶۹) تصمیم گرفته بود تنگ و همسرش را از پکن اخراج و آنها را روانه تبعیدگاه کند و به همین دلیل به آنها اجازه داده بود که دو فرزند زندانی خود را ببینند. تنگ به ایالت دورافتاده «جیانگشی» تبعید شد. او طی دوران تبعیدش در یک کارخانه تراکتورسازی کار بدنی می‌کرد و هم‌زمان در خانه بازداشت بود و نگهبانان مسلح از وی مراقبت می‌کردند.

همسر تنگ از زمانی که پسر مفلوج خود را دیده بود، یک بند گریه می‌کرد. او بعدها به مادر خوانده تنگ گفت که در این دوران سخت اراده لازم برای ادامه زندگی را از دست داده بود. تنگ را از دیدن پسر مفلوجش منع کرده بودند. او از بابت آنچه که رژیم بر سر فرزندانش آورده بود، شدیداً احساس تأثر و ناراحتی می‌کرد. تنگ یک بار از شدت غم و غصه برای کوچک‌ترین پسرش که رژیم ناراحتی‌ها و مضایق بسیاری برای وی به وجود آورده بود، موقع کار در کارخانه از حال رفت. رژیم در ژوئن ۱۹۷۱ موافقت کرد که پو فانگ، پسر مفلوج تنگ، نزد پدر و مادرش باز گردد. تنگ از دیدن پسر مفلوج خود که حالا مرد جوان سبک‌بالی به نظر می‌رسید، مغموم و متأثر شد. تنگ زندگی خود را وقف پرستاری از پو فانگ کرد. او هر دو ساعت یک بار پشت و پهلوی پسرش را می‌مالید تا به زخم بستر مبتلا نشود.

شست‌وشوی بدن پو فانگ نیز به عهده تنگ بود. و این کار دشواری برای تنگ به شمار می‌رفت زیرا پو فانگ بسیار بزرگ‌تر و چاق‌تر از

پدرش بود.

تنگ بعدها گفت که دوران انقلاب فرهنگی بدترین سال های زندگی او بوده است. فشار عصبی این سال ها در کابوس های شبانه تنگ تجلی می یافت. تنگ یکی از شب ها چنان عریده ای در خواب کشید که همه اهالی ساختمان را از خواب پراند. اما این سال ها در عین حال فرصتی بود برای تنگ تا نظامی را که حزب کمونیست چین به این کشور تحمیل کرده بود، مورد ارزیابی و بازاندیشی قرار دهد. او به این ترتیب به ذات و اساس مائوئیسم و استالینیسم پشت کرد، و پس از مرگ مائو، چین را به مسیر متفاوت دیگری سوق داد. تنگ در دوران تبعید دهان خود را بسته نگه داشت، سلامت خود را حفظ کرد، و منتظر ماند تا فرصتی برای بازگشت به رهبری سیاسی کشورش به دست آورد.

عاقبت بعد از سپری شدن دو سال، پرتو امید در سپتامبر سال ۱۹۷۱ پدیدار شد. پو فانگ، پسر تنگ، که نبوغ فراوانی در رشته الکترونیک داشت، موفق به ساختن یک رادیوی موج کوتاه شده بود. در آن هنگام گوش دادن به رادیوهای خارجی جرم بزرگی به حساب می آمد و مجازات زندان داشت. با این حال، پدر و مادر پو فانگ به وی اجازه ساختن این رادیو را داده بودند. تنگ شیائوپینگ و خانواده اش از طریق همین رادیو خبر کشته شدن لین بیائو را شنیدند.

رژیم در آن زمان اطلاعات مربوط به مرگ لین بیائو و همسرش را به صورت تدریجی و قطره چکانی در اختیار مردم می گذاشت. تنگ دو ماه بعد از کسب خبر فوق از طریق رادیوی دست ساز پسرش، به صورت رسمی از ماجرا مطلع شد. در این هنگام، تمامی کارگران کارخانه تراکتورسازی و از جمله تنگ را به سالن اجتماعات کارخانه فراخوانده بودند تا اطلاعیه رسمی حکومت برای آنها قرائت شود. در

این اطلاعیه آمده بود که یکی از جنایات لین بیائو و همسرش «اذیت و آزارِ کادرهای قدیمی حزب بود.» مقامی که این اطلاعیه را برای کارگران قرائت می کرد و رئیس جلسه بود، گفت: «صدر مائو هرگز کادرهای قدیمی حزب را به کشتن نداده است.» او سپس رو کرد به تنگ و ادامه داد: «تنگ پیر اینجا نشسته است، او می تواند در مورد درستی حرف من گواهی دهد. تنگ پیر آیا مایل هستی چند کلمه ای در این مورد حرف بزنی؟» تنگ این دعوت برای تبلیغِ «معصومیت» مائو را به خشکی رد کرد و ساکت و خاموش باقی ماند. هیچ کس نمی توانست از چهره تنگ پی به راز درونش ببرد.

اما تنگ شیائوپینگ به محض اینکه به خانه اش بازگشت نتوانست جلوی هیجان خود را بگیرد. او که ندرتاً درباره امور سیاسی با همسرش حرف می زد، با هیجان بسیار به وی گفت که لین بیائو مرتکب جرایم بسیار شده و حالا به سزای اعمالش رسیده است. تنگ دو روز بعد نامه ای برای مائو نوشت. این اولین تلاشِ تنگ برای برقراری تماس با مائو از هنگام برکناری اش در پنج سال پیش به شمار می رفت. او در این نامه از مائو خواسته بود که شغلی را به وی محوّل کند. تنگ تصور می کرد مائو حالا که مهم ترین دستیار و تکیه گاه خود را (لین بیائو) از دست داده، چاره ای نخواهد داشت جز لغو انقلاب فرهنگی و باز گرداندنِ کارکنانِ پاکسازی شده به سر کارهایشان.

هیچ جوابی از جانب مائو نرسید. مائو پیش خودش حساب می کرد که دادن شغل به مردی که تا دیروز وی را جزو بزرگ ترین رهروان کاپیتالیسم عنوان می کرد، شکست بزرگی برای او خواهد بود.

مائو به جای بازگرداندن تنگ شیائوپینگ به مرکز قدرت، از وانگ هونگ ون^{۸۱۱} که رهبر «شورشیان» شانگهای و از زمره محصولات انقلاب فرهنگی بود حمایت کرد و وی را به مناصب بالای رژیم گمارد. وانگ در آن هنگام ۳۷ سال بیشتر نداشت. این مرد خوش سیمای نسبتاً گمنام تا قبل از آغاز انقلاب فرهنگی و پاکسازی بزرگ به عنوان مأمور امنیتی در یک کارخانه منسوجات کار می کرد. او باهوش بود و مثل اکثر رهبران «شورشی» استعداد خوبی در انواع زدوبندهای پشت پرده داشت. مائو تصمیم گرفت وانگ را به پکن بیاورد و وی را برای اشغال مناصب بالای حکومتی آماده کند. وانگ یک سال بعد، یعنی در اگوست ۱۹۷۳، فرد شماره ۳ رژیم - بعد از مائو و چوئن لای - شد.

اما این دست پرورده مائو کوچک تر از آن بود که پا در جای پای چوئن لای بگذارد. کم و کسری های وانگ به ویژه در دیدار با خارجی ها نمود بیشتری می یافت. استیون فیتز جرال^{۸۱۲}، سفیر استرالیا در چین، که در نوامبر سال ۱۹۷۳ با مائو و وانگ دیدار کرده بود، به ما گفت: «وانگ در این دیدار کاملاً ساکت بود و فقط در پایان جلسه چند کلمه ای حرف زد. نخست وزیر استرالیا در اواسط این جلسه ذکر از قیام نانچنگ کرد که در سال ۱۹۲۷ رخ داده بود. نخست وزیر اضافه کرد که آقای وانگ جوان تر از آن هستند که این قیام را به یاد داشته باشند. زمانی که جلسه تمام شد، وانگ با حالتی عصبی رو به نخست وزیر کرد و گفت: «تو گفتی که من در زمان قیام نانچنگ هنوز به دنیا نیامده بودم، اما یادت باشد که من از خیلی وقت پیش ها یک آدم انقلابی بوده ام.» این تنها حرفی بود که وانگ در آن جلسه بیان کرد.» مائو احساس کرد که به رغم وجود وانگ نیاز به یک دولتمرد قابل دارد. او به همین سبب در فوریه ۱۹۷۳ تنگ شیائوپینگ را به پکن

فراخواند و پُست معاونت نخست‌وزیری را به وی داد. یکی از وظایف تنگ در این پُست سرگرم کردن دولتمردان خارجی بود که برای دیدار از چین به این کشور می‌آمدند. گرچه تنگ فاقد مهارت و جذابیت ظاهری چوئن لای بود و بعضاً با رفتارهای ناشیانه‌اش باعث تعجب خارجی‌ها می‌شد اما در مجموع به خوبی از عهده این کار برآمد.

مائو در اواخر سال ۱۹۷۳، زمانی که مشغول شکنجه چوئن لای بود، تصمیم گرفت ریاست ارتش را به تنگ محول کند. این به معنای آن بود که تنگ باید دوباره به عضویت پولیت بوروی حزب درآید؛ که چنین نیز شد. تنگ تنها فردی بود که می‌توانست ثبات در ارتش را حفظ کند. این در حالی بود که وانگ کوچک‌ترین نفوذی در ارتش نداشت. مارشال یه، مردی که در پی مرگ لین بیائو از سوی مائو به ریاست ارتش منصوب شده بود، فاقد وزن و اعتبار لازم برای اشغال چنین منصب مهمی بود.

مائو با دادن چنین قدرت زیادی به تنگ شیائوپینگ مرتکب قمار بزرگی شده بود اما بعداً مشخص شد که تصمیم وی درست بوده است. تنگ تا زمانی که مائو زنده بود مرتکب هیچ عملی علیه وی نشد. او حتی بعد از مرگ مائو نیز همواره تأکید می‌کرد که نباید مائو را شخصاً محکوم و بی‌آبرو کرد؛ هر چند که بیشتر ماترک مائو را برچید. تنگ به محض اینکه قدرت را به دست گرفت، پیشبرد برنامه خود را در دستور کار قرار داد. محوری‌ترین هدف وی عقب راندن انقلاب فرهنگی بود. تنگ تلاش کرد که اکثر کادرهای پاکسازی شده را به صورت جمعی اعاده حیثیت کرده، آنها را به سر کارهایشان بازگرداند. وی برای بالا بردن سطح رفاه مردم نیز تلاش فراوانی کرد. تا پیش از این، هر مقامی که در جهت بالا بردن سطح رفاه مردم تلاش می‌کرد

متهم به «تجدیدنظر طلبی» می شد. مائو بر این باور بود که «انقلاب فرهنگی» بزرگ ترین دستاورد وی از بعد از استقرار رژیم کمونیستی در چین (در سال ۱۹۴۹) بوده است. او برای ایجاد توازن در برابر تنگ، چهار «سگ نگهبان انقلاب فرهنگی» را حمایت کرد و آنها را در کانون قدرت نگهداشت. این چهار نفر عبارت بودند از: مادام مائو، کبرا (جانگ چون چیاو)، یائو (رئیس امور رسانه‌ای چین)، و وانگ (دست پروده جدید مائو). مائو اسم این گروه را «دارودسته چهار نفره» گذاشت. (کانگ شنگ در این هنگام به سبب ابتلا به سرطان، کنار گذاشته شده بود. وی در سال ۱۹۷۵ درگذشت.) این گروه چهار نفره گروه اختصاصی مائو بود و خط سیاسی واقعی وی را نمایندگی می کرد.

تنگ شیائو پینگ هم ائتلاف خودش را برای مقابله با گروه مائو تشکیل داد. این ائتلاف که شامل تنگ، مارشال یه (رئیس ستاد ارتش) و چوئن لای (نخست وزیر) می شد به محض بازگشت تنگ به پکن در بهار ۱۹۷۳، تشکیل شد. از بین این سه نفر، مارشال یه و تنگ جزو پاکسازی شدگان سابق رژیم بودند اما چوئن لای با مائو همکاری کرده و همواره مجیز او را گفته بود. چوئن لای به اشاره مائو موجبات مرگ آدم‌های بسیاری را فراهم کرده بود. چو دختر خوانده‌ای داشت به اسم سان ویی شی^{۸۱۳} که مترجم روسی سطح بالایی بود و با بسیاری از رهبران شوروی، و از جمله با استالین دیدار کرده بود. مائو به دلیل بدگمانی اش به همه چینی‌هایی که با روس‌ها تماس داشتند، سان ویی شی را به زندان انداخت. مادام مائو نیز از این دختر که فوق‌العاده زیبا بود و مائو هم زمانی به وی نظر داشت، متنفر بود. چو که ظاهراً دل‌باخته دختر خوانده‌اش بود، هیچ کاری برای آزادی وی نکرد. این دختر در زندان مرد، در حالی که چو نا جوانمردانه همه سعی

خود را کرد که از وی دور بماند.

تنگ شیائوپینگ برخورد نسبتاً ملایم و متعادلی نسبت به چوئن لای داشت. او بعد از مرگ مائو و چو، علناً گفت: «چو در حین انقلاب فرهنگی کارهای بسیاری انجام داد که خلاف میل و خواسته باطنی اش بود.» تنگ مدعی شد که «مردم چو را خواهند بخشید.» تنگ با این حال تصمیم گرفت به رغم احساسات شخصی اش و صدماتی که طی انقلاب فرهنگی دیده بود، با چوئن لای متحد شود. او در نهم آوریل ۱۹۷۳، کوتاه زمانی پس از بازگشت به پکن، به دیدن چو رفت. این اولین دیدار تنگ و چو پس از هفت سال بود. آنها در ابتدا رو به روی یکدیگر نشستند و در سکوت به هم خیره شدند. چو، نهایتاً لب به سخن گشود و اولین جمله اش این بود: «جانگ چون چیائو به حزب خیانت کرد، اما صدر مائو مانع از این شد که ما به جرایم او رسیدگی کنیم.» جانگ، معروف به کبرا، ستاره اصلی انقلاب فرهنگی بود. چو با گفتن این جمله نه فقط کبرا را محکوم کرده بلکه از مائو هم گلایه کرده بود. چو فوق العاده محافظه کار مرتکب هیچ نوع بی احتیاطی ای نشده بود؛ او از این طریق می خواست این پیام را به تنگ برساند که طرفدار اوست و با انقلاب فرهنگی مخالف است. چو زخم خورده مائو بود زیرا مائو مانع از معالجه بیماری مرگبار وی شده بود. مجموع همه اینها باعث شد تا یخ رابطه تنگ شیائوپینگ و چوئن لای آب شود. از این مرحله به بعد، تنگ و چو با هم متحد شدند. این ائتلاف سنگ بنای اصلی حوادث مهم بعدی را بنیان گذاشت. تنگ شیائوپینگ و چوئن لای، مهم ترین همکاران مائو، نوعی ائتلاف را تشکیل داده بودند که مارشال یه رئیس ستاد ارتش را نیز شامل می شد. مائو برای چندین دهه متمادی موفق شده بود قانون منع تشکیل اتحادها و ائتلاف های درون حزبی را به همکاران خود تحمیل

کند. اما حالا این قانون شکسته شده بود. مائو بیش از این قادر به اعمال سلطه بر روی همکارانش نبود.

مائو به سبب وخیم‌تر شدن حال جسمی‌اش مجبور به سقوط در چنین تنگنایی شده بود. بیماری‌های مائو در پی هشتاد ساله شدن او سریعاً رو به افزایش گذاشت. او حالا مجبور شده بود عادت قدیمی سیگار کشیدن را ترک کند. وضعیت بینایی مائو نیز روز به روز بدتر می‌شد به طوری که در اوایل سال ۱۹۷۴ تقریباً نابینا شد. این عارضه، مثل دیگر بیماری‌های مائو، محرمانه باقی ماند. نابینایی مائو موجب شد تا بر شدتِ نگرانی‌های امنیتی وی اضافه شود. او به شدت از ترور شدن می‌ترسید و چون عملاً نابینا بود مدام در حالت ترس و نگرانی به سر می‌برد.

مائو افسرده هم شده بود زیرا دیگر قادر به مطالعه نبود. او دستور داده بود که برخی آثار ادبی ممنوع را اختصاصاً برایش چاپ کنند. دو چاپخانه، یکی در پکن و دیگری در شانگهای، به همین کار اختصاص یافته بود. کتاب‌ها در پنج نسخه، اختصاصاً برای مائو چاپ می‌شد. چند نسخه اضافی هم محض احتیاط در جای امنی برای وی نگهداری می‌شد. هیچ کس، حتی کسانی که در کار آماده‌سازی چاپ این کتاب‌ها بودند اجازه نداشتند نسخه‌ای برای خود نگهدارند. مطالب این کتاب‌ها به دلیل مشکل بینایی مائو با حروف درشت به چاپ می‌رسید و هر بار اندازه حروف به دلیل شدت گیری مشکل بینایی مائو، بزرگ‌تر از قبل می‌شد. زمانی که مائو پی برد که حتی با استفاده از ذره بین هم قادر به خواندن این حروف خیلی درشت نیست، از فرط غصه و ناراحتی به گریه افتاد. او از این به بعد برای خواندن کتاب‌ها و گزارش‌های اداری صرفاً متکی به کارمندانش بود و آنها باید متون را برایش می‌خواندند، و بعضی وقت‌ها هم به جای او

امضا می کردند.

مائو به سبب شرایط جسمی اش علاقه‌ای به شرکت در جلسات نداشت زیرا نمی خواست آسیب‌پذیر به نظر بیاید. او به همین دلیل در هفدهم جولای ۱۹۷۴ پایتخت را به سوی جنوب کشور ترک کرد. کمی بعد، مائو از چشم پزشکان خود شنید که به بیماری آب مروارید مبتلا شده است. آنها به اطلاع وی رساندند که برداشتن آب مروارید با یک عمل جراحی ساده امکان‌پذیر است اما باید صبر کرد تا آب مروارید کاملاً برسد. مائو از شنیدن این حرف‌ها حساسی خوشحال شد؛ هر چند که باید شرایط فعلی را که با نابینایی تفاوت چندانی نداشت برای یک سال دیگر تحمل می کرد. مائو مجموعاً ۹ ماه خارج از پکن باقی ماند. این آخرین سفر مائو بود.

در این هنگام مشخص شد که مائو به یک بیماری نادر و لاعلاج، موسوم به «لو گریگ»^{۸۱۴}، مبتلا شده است. این بیماری عصب‌های حرکتی بدن را از کار می‌اندازد و تدریجاً باعث فلج کامل عضلات دست، پا، گلو و زبان می‌شود و فرد بیمار را از سخن گفتن و غذا خوردن باز می‌دارد و نهایتاً با از کار انداختن دستگاه تنفسی سبب مرگ بیمار می‌شود. معاینه پزشکی نشان داد که مائو حداکثر تا دو سال دیگر زنده خواهد ماند.

پزشکان از گفتن موضوع به مائو خودداری کردند. آنها نتیجه معاینات خود را در اختیار وانگ دونگ شینگ، رئیس گارد جاویدان و رئیس امور محافظتی مائو قرار دادند. وانگ نیز فقط چوئن لای را در جریان گذاشت. چو در پی اطلاع از این خبر محرمانه (مرگ قریب الوقوع مائو) رفتار شجاعانه‌تری در پیش گرفت.

چو متحدین خود، تنگ و مارشال یه، را در جریان وضع سلامتی مائو قرار داد. آنها تصمیم گرفتند که «دارودسته چهار نفره» را بی اطلاع

بگذارند. مادام مائو دو سال پیش، در پی از حال رفتن مائو، گروه پزشکی مائو را مُشتی «جاسوس» و «ضدانقلابی» نامیده بود. در آن هنگام چو تلاش کرده بود که مادام مائو را قانع کند که مائو واقعاً بیمار است، اما مادام مائو وی را متهم کرد که قصد دارد مائو را وادار به واگذاری قدرت کند. اما در شرایط فعلی بی اطلاع نگه داشتن مادام مائو از مرگ قریب الوقوع شوهرش، دلایلی فراتر از دردسرسازی های احتمالی این زن داشت. این تصمیم واجد انگیزه های سیاسی بود. خود مائو هم بی اطلاع گذاشته شد. اگر او از مرگ قریب الوقوع خود مطلع می شد، معلوم نبود که دست به چه کارهای غیرمترقبه ای می زد. در عوض، وی را مطمئن ساختند که حالش خوب است و عمر درازی خواهد کرد. چو و یارانش برای اطمینان بیشتر هیچ یک از کارکنان و اطرافیان مائو را از بیماری مرگبار وی مطلع نکردند. آنها یکی از پزشکان مائو را که گفته بود «می ترسم که بیماری صدر مائو صعب العلاج باشد» بلافاصله اخراج کردند. به مائو گفته شد که عوارض بیماری اش خطرناک نیست. این حرفی نبود که مائو را قانع کند، اما کار دیگری از دستش ساخته نبود.

ائتلاف «تنگ - چو - یه» در پی اطلاع از مرگ قریب الوقوع مائو، و نیز با توجه به بیماری مرگبار چو، مائو را تحت فشار گذاشتند تا تنگ را به عنوان معاون و جانشین چو منصوب کند و بخش عمده‌ای از مقامات پاکسازی شده را به سرکارهایشان بازگرداند. چوئن لای در دسامبر ۱۹۷۴ از تخت بیمارستان پایین آمد و به چانگ شا پرواز کرد تا فهرست اسامی مقامات جدید را به تأیید مائو برساند. مائو از طریق «دارودسته چهار نفره» در جریان فعالیت‌های «ائتلاف تنگ - چو - یه» قرار گرفته بود. «دارودسته چهار نفره» به نمایندگی از سوی مائو اوضاع را در پکن زیر نظر داشت و همه اخبار را به اطلاع مائو می‌رساند. مادام مائو طی نامه‌ای به مائو نوشته بود که روند حوادث در پکن به نحوی است که وی «مبهوت و پریشان خاطر» شده است. اما مائو در شرایطی نبود که قادر به مخالفت با فهرست تنگ - چو باشد. او نمی‌توانست کشور را به دست «دارودسته چهار نفره» بدهد. مائو در عین حال می‌دانست که تنها راه برای برخورداری از مرگی آسوده در رختخواب، اجابت خواسته‌های «ائتلاف» است. «دارودسته چهار نفره» قدرتی در ارتش نداشت و مائو هم کسی را در ارتش نمی‌شناخت تا بتواند از وی به نفع خودش استفاده کند. و علاوه بر این، او از حیث بدنی ضعیف‌تر از آن بود که دست به کار ایجاد کادرها و نیروهای تازه‌ای برای تضعیف «ائتلاف» شود.

بیماری «لو گریگ» ذره ذره جسم مائو را به کام خود می‌کشید. مائو در ابتدای سفرش به جنوب در تابستان ۱۹۷۴، هنوز توان قدم زدن در باغ را داشت، اما چند ماه بعد تنها کاری که از دستش بر می‌آمد، بر داشتن چند گام کوتاه بود؛ آن هم لنگ لنگان. مائو در پنجم دسامبر ۱۹۷۴ پی برد که شنای محبوبش را هم باید برای همیشه کنار بگذارد. او آن روز، هنگام آب تنی در استخر سرپوشیده‌اش در چانگ شا،

نزدیک بود خفه شود. این آخرین شنای مائو بود. محافظ مائو که بیست و هفت سال در کنارش بود، برای اولین بار شنید که صدر مائو از ته دل آه می کشد؛ آهی از سر ناتوانی و تسلیم و رضا. محافظ مائو هرگز تصور نمی کرد که روزی رئیس همیشه قدرتمندش را در چنین وضع رقت باری ببیند.

عضلات و عصب های حرکتی مائو رو به زوال بود. او به سختی و من من کنان حرف می زد، و غذا در گلویش گیر می کرد یا به داخل نای می رفت و همین باعث سرفه و بعضاً عفونت می شد. وی برای خوردن غذا مجبور بود به پهلو روی تخت دراز بکشد. زندگی برای مائو روز به روز ناراحت کننده تر می شد.

مائو در چنین وضعی بود که مجبور شد فهرست ارائه شده از سوی چوئن لای را امضا و به ویژه با ارتقای مقام تنگ شیائو پینگ به معاون اولی نخست وزیر موافقت کند. اما مائو مقام کبرا، یکی از اعضای «دارودسته چهار نفره»، را نیز ارتقا داد و وی را به معاونت تنگ در ارتش و دولت منصوب کرد. مائو همچنین اصرار کرد که رسانه های همگانی باید همچنان در دست «دارودسته چهار نفره» باقی بماند. مائو از این طریق می خواست مطمئن شود که ملت تنها و تنها پیام وی را خواهد شنید.

استراتژی «ائتلاف تنگ - چو - یه» بهره برداری از پیشینه کثیف مادام مائو و کبرا و گرفتن قدرت از چنگ آنها بود. چوئن لای در روز بیست و ششم دسامبر، در روز تولد مائو، به وی گفت که مادام مائو و کبرا در دهه ۱۹۳۰ روابط مشکوکی با ملی گرایان داشتند. مائو جواب داد که از مدت ها پیش از این قضیه با خبر بوده است. مائو طوری واکنش نشان داد که انگار این موضوع مطلقاً برایش اهمیتی ندارد. چوئن لای رو در روی مائو به وی گفته بود که همسرش و یکی از

نوجه‌های ارشد وی مظنون به جاسوسی برای دشمن هستند. این نحوه برخورد چو کاملاً شگفت‌انگیز و غیرمترقبه بود. مائو حالا به چشم می‌دید که نبرد جانانه‌ای در راه است: نبرد میان وی و «دار و دسته چهار نفره» از یک سو، و «ائتلاف تنگ - چو - یه» و انبوه کادرهای حزبی اعاده حیثیت شده و به سر کار باز گردانده شده از سوی دیگر.

مائو در مارس ۱۹۷۵ با وادار کردن «دار و دسته چهار نفره» به انجام یک کارزار رسانه‌ای به منظور تضعیف قدرت کادرهای دوباره به کار گرفته شده، سعی کرد ضرباتی به طرف مقابل بزند. تنگ شیائوپینگ در ماه آوریل، بعد از بازگشت مائو به پکن، صراحتاً از وی خواست که دستور توقف این کارزار رسانه‌ای را صادر کند. مائو اجباراً این درخواست را پذیرفت و همه تقصیرها را به گردن «دار و دسته چهار نفره» انداخت. مائو در سوم مه در برابر پولیت بوروی حزب، دستور توقف کارزار را صادر کرد و گفت که مرتکب «اشتباه» شده است. این آغاز یک سرایشی بی سابقه بود؛ سرایشی که یکی از دلایل اصلی آن ضعف جسمی مائو و آسیب‌پذیری وی بود. همه حاضران در جلسه به چشم دیدند که مائو تا چه حد پیر و فرتوت و شکننده شده است. او کاملاً ناپیدا بود و نمی‌توانست به وضوح حرف بزند. این آخرین حضور مائو در جلسه پولیت بورو بود.

مائو در این آخرین جلسه، برای اولین بار از زمان به قدرت رسیدنش، با لحنی التماس‌آمیز از همکارانش خواست که علیه وی دست به کودتا نزنند. او چند بار خطاب به آنها گفت: «تجدید نظر طلبانه عمل نکنید؛ از هم جدا نشوید؛ طرح و توطئه نکنید.» معنای واقعی بخش اول این جملات این بود: محکم به انقلاب فرهنگی بچسبید. و معنای بخش‌های بعدی این بود: علیه من توطئه نکنید. مائو در همین مقطع

زمانی چند بار قصه‌ای تاریخی را برای تنگ و متحدین وی تعریف کرد. پیام ضمنی، اما اشتباه‌ناپذیر، قصه مائو این بود: اگر به فکر کودتا علیه من هستید، این کار را علیه هم‌سرم و «دار و دسته چهار نفره» انجام دهید؛ آن هم بعد از اینکه من مردم.

مائو مجبور به چنین التماسی شده بود زیرا وی عملاً هیچ گونه نظارتی بر ارتش نداشت. «ائتلاف» بسیاری از ژنرال‌هایی را که قربانی آزار و اذیت‌های مائو شده بودند، اعاده حیثیت کرده و به سر کارهایشان باز گردانده بود. مائو در صورتی که درگیر یک نبرد آشکار می‌شد هیچ صاحب منصب ارشدی را در ارتش نداشت که به نفع وی وارد عمل شود. او سعی کرده بود که چندتایی از مردان خودش را در سطوح فرماندهی ارتش جا بزند (از جمله دو تن از اعضای «دار و دسته چهار نفره» را) اما این افراد بی‌ثمر از کار درآمده بودند.

ارتش در ژوئن ۱۹۵۷ به مائو نشان داد که کاملاً گوش به فرمان وی نیست. ژنرال‌های ارتش تصمیم گرفته بودند که به مناسبت فرا رسیدن ششمین سال درگذشت مارشال هو مراسم یادبودی برپا کنند. مارشال هو همان کسی بود که مالینوفسکی وزیر دفاع شوروی چندین سال قبل از حرف‌هایی را به وی درباره «خلاص شدن از شر مائو» گفته بود. مارشال هو صرفاً به جرم شنیدن این حرف‌ها، دستگیر و زندانی شده و عاقبت نیز در سال ۱۹۶۹ بر اثر شکنجه‌های بسیار در زندان درگذشته بود. حالا ارتش مصمم بود که یاد وی را گرامی بدارد. برگزاری این مراسم نشانه‌ای بود از تغییر یافتن شرایط سیاسی کشور، و نیز نوعی بی‌اعتنایی قابل توجه به شخص مائو. مائو نمی‌توانست جلوی برگزاری مراسم را بگیرد اما سعی خود را کرد که ابعاد و گستره مراسم محدود و کوچک باقی بماند. او دستور داده بود که مراسم بدون تاج‌های گل و بدون هیچ سخنرانی‌ای برگزار شود.

اما اعضای خانواده مارشال هو، تحت حمایت فرماندهان ارتش، نامه‌ای به مائو نوشتند و تهدید کردند که اگر محدودیت‌ها برداشته نشود از اجرای مراسم خودداری خواهند کرد. آنها در این نامه تلویحاً یادآور شده بودند که مارشال هو هنوز هم در ارتش وفاداران بسیاری دارد. مائو مجبور شد محدودیت‌ها را بردارد. تنها کاری که از دست مائو برآمد جلوگیری از انتشار خبر برگزاری مراسم یادبود مارشال هو در رسانه‌های گروهی بود.

مراسم بسیار حزن‌انگیز و تأثرآوری بود. چوئن لای با وجودی که بیمار و بستری بود، در مراسم شرکت کرد. او به حدی مغموم و گریان بود که همه حاضران در مراسم را متأثر کرد. چوی گریان بیوه مارشال هو را در آغوش گرفت و به وی گفت: «خیلی خیلی متأسفم، برای اینکه نتوانستم از جان شوهرت حفاظت کنم.»

چوئن لای در حین دوران انقلاب فرهنگی وظیفه بررسی پرونده مارشال هو و تعداد زیادی از مرئوسین وی را بر عهده داشت. هو نهایتاً در زندان کشته شد و برخی از مرئوسین وی نیز بر اثر شکنجه جان خود را از دست دادند. به همین دلیل بسیاری از شرکت‌کنندگان در مراسم یادبود مارشال هو، شخص چوئن لای را در مرگ وی مقصر می‌دانستند. چو از احساسات تند حاضران در جلسه نسبت به خودش اطلاع داشت. او با عذرخواهی از بیوه مارشال هو قصد داشت این پیام را بدهد که مقصر اصلی در این جنایت شخص مائو بوده و نه وی. چو علاوه بر این، به حاضران در مراسم گفت که حال جسمی‌اش وخیم است و روزهای پایانی عمرش را می‌گذرانند. مجموع اینها دست به دست هم داد تا از شدت خشم حاضران در مراسم نسبت به چو کاسته و بر شدت خشم آنها از مائو افزوده شود.

مائو که عادت داشت گناه هر تقصیری را به گردن دیگران بیندازد،

دوست نداشت که در مورد مرگِ مارشال هو مقصر اصلی شناخته شود. او به همین سبب بلافاصله پس از بهبود یافتن وضعِ بینایی‌اش، به چو حمله کرد. مائو در بیست و سوم جولای زیر عمل جراحی آب مروارید رفته بود. این عمل که روی چشم چپ مائو صورت گرفت فقط هفت دقیقه طول کشید. مائو برای ارتقای روحیه خود، دستور داد که حین عمل جراحی برایش موسیقی آرامش‌بخش پخش شود. بینایی به چشم چپ مائو بازگشت و باعث وجد و شغف فراوان او شد. وی از پزشکان خواست که سال بعد همین عمل را روی چشم راستش انجام دهند. علاوه بر این یک جفت عینک ویژه برای مائو ساخته شد. یکی از عینک‌ها فقط دسته راست داشت و دیگری فقط دسته چپ. منظور از ساخت این عینک‌ها این بود که مائو بتواند به راحتی و به صورت درازکش و یک‌وری مطالعه کند. یک پرستار وظیفه داشت که به محض از این رو به آن رو شدن مائو عینک وی را عوض کند تا دسته عینک روی صورتش جا نگذارد.

بازگشتِ بینایی باعث شد تا مائو احساس اعتماد به نفس تازه‌ای بکند. او دو هفته بعد کارزار رسانه‌ای جدیدی را بر علیه چوئن لای آغاز کرد. مائو اعلام کرد که «حاشیه آب»، یکی از معروف‌ترین رمان‌های کلاسیک چینی، در واقع قصه‌ای است درباره «طرفداران کاپیتولاسیون». او خواهان محاکمه این افراد شد. منظور مائو از ذکر اصطلاح «طرفداران کاپیتولاسیون» اشاره به ماجرای «ندامت نامه» قلابی منسوب به چوئن لای در سال ۱۹۳۲ بود. سخنان مائو موقعی به گوش چو رسید که وی در بیمارستان به سر می‌برد و در آستانه انجام یک عمل جراحی بزرگ بود. چو از این می‌ترسید که مبادا مائو با سوءاستفاده از ماجرای قدیمی «ندامت نامه» قلابی، نام و شهرت وی را بعد از مرگ ملکوک کند. او با وجودی که داروهای قبل از انجام

عمل جراحی را خورده و باید به اتاق عمل حمل می شد از پزشکانش خواست که یک ساعت به وی فرصت دهند تا دفاعیه خود را بنویسد. چو با دستی لرزان این دفاعیه را نوشت و امضا کرد و آن را به دست همسرش سپرد و سپس اجازه داد وی را به داخل اتاق عمل ببرند. تنگ شیائو پینگ در ملاقات بعدی خود با مائو خواهان توقف کارزار ضد چوئن لای شد. مائو این بار هم مجبور شد این کارزار را نیمه کاره برچیند. او با گفتن این جمله سعی کرد همه کاسه کوزه ها را سر همسرش بشکند: «آشغال کثافت! سوراخ دعا را گم کرده است!» تنگ شیائو پینگ مدام در تلاش بود تا جلوی روش های «انقلاب فرهنگی» را بگیرد و سطح رفاه زندگی مردم را بالا ببرد. در این دوران که بیست و پنج سال از آغاز حکمرانی مائو می گذشت اکثر مردم چین در فقر و فلاکت زندگی می کردند. مردم در مناطق شهری کماکان به نان شب محتاج بودند و اسباب معیشت روزانه آنها به سختی فراهم می شد. و این تازه در حالی بود که شهر نشینان وضع به مراتب بهتری نسبت به روستا نشینان داشتند. سه نسل از اعضای یک خانواده مجبور بودند در کنار هم، و غالباً در یک اتاق کوچک و تنگ، زندگی کنند زیرا به رغم افزایش صد میلیون نفری جمعیت چین طی دوران حاکمیت مائو، خانه های بسیار کمی در مناطق شهری ساخته شده بود. خانه های قدیمی نیز عملاً تعمیر و نگهداری نمی شدند. اولویت های مائو، امور نظامی بود و نه رسیدگی به وضع زندگی مردم. بودجه اختصاص یافته به امور شهری (آب، برق، حمل و نقل، فاضلاب و غیره) طی یازده سال گذشته (از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵) کمتر از ۴ درصد بودجه اختصاص یافته به صنایع نظامی کشور بود. بودجه امور بهداشتی و آموزش و پرورش در سال ۱۹۷۵ نیز نصف بودجه ای بود که در آغاز حاکمیت مائو به این دو بخش اختصاص داده شده بود؛ که

تازه در همان زمان نیز بودجه بسیار کمی بود. اکثریت مردم در مناطق روستایی همچنان گرسنه بودند و در مرز مرگ و زندگی به سر می بردند. در برخی از مناطق، زنان بزرگسال به دلیل نداشتن لباس لخت و عور بودند. مردم در شهرینان، پایتخت قدیمی مائو، فقیرتر از چهار دهه پیش (زمان ورود کمونیست ها به ینان) بودند. خارجیان ستایشگر مائو هزارچند گاه به دیدن ینان می رفتند تا از این پایگاه قدیمی مائو بازدید کنند. اما شهر پر از گدایان گرسنه بود و این می توانست آبروی رژیم را ببرد. به همین دلیل رژیم دستور داده بود که به هنگام بازدید خارجی ها از ینان گدایان شهر را جمع آوری و بازداشت کنند و سپس آنها را به روستاهای محل تولدشان تبعید کنند.

مائو بدون تردید از وخامت اوضاع کشور و وضع بد زندگی مردم خبر داشت. او روزانه اطلاعات کامل و جامعی از شبکه های اطلاعاتی اش که در سراسر کشور ریشه دوانیده بودند، به دست می آورد. مائو در سپتامبر سال ۱۹۷۵ به لی دوئان، رئیس حزب کمونیست ویتنام، که کشورش سی سال جنگ مداوم و از جمله بمباران های هوایی گسترده از سوی آمریکایی ها را پشت سر گذاشته بود، گفت: «حالا فقیرترین مردم جهان ویتنامی ها نیستند، چینی ها هستند.» و مائو به رغم اذعان به این واقعیت، رسانه های همگانی چین را تشویق می کرد که تلاش های تنگ شیائوپینگ برای ارتقای سطح رفاه عامه را خنثی کنند؛ آن هم با طرح شعارهای پوچی مثل این: «علف های هرز سوسیالیسم بهتر از محصولات کشاورزی سرمایه داری است.»

تنگ شیائوپینگ همچنین تلاش کرد محدودیت‌های شدید در حیطه کتاب، هنر و سرگرمی را که برای تقریباً یک دهه اعمال شده بود، برچیند. عاجل‌ترین اقدام تنگ، تلاش برای نمایش عمومی چند فیلم سینمایی بود. گرچه همه این فیلم‌ها با ملاک‌های «واقعگرایی سوسیالیستی»^{۸۱۵} ساخته شده بودند، اما مادام مائو به نمایندگی از سوی شوهرش تلاش کرد تا مانع نمایش عمومی آنها شود. مادام مائو استفاده این فیلم‌ها از بازیگران زیبا را نوعی «جنایت» عنوان کرد. اما مائو خودش را حسابی سرگرم می‌کرد و از این حیث هیچ کم و کسری نداشت. یکی از سرگرمی‌های محبوب او تماشای اپراهای پکن در خانه‌اش بود. برای انجام این کار، ستارگان اپرا از اردوگاه‌های کار اجباری به پکن فرا خوانده شدند تا در استودیوی خالی تلویزیون پکن جلوی دوربین تلویزیون هنرنمایی کنند. تصویربرداران، صدابرداران و دیگر متخصصان فنی نیز از تبعیدگاه‌های دور دست به پکن آورده شده بودند. ستارگان و دیگر دست‌اندرکاران اپرا بر اثر سال‌ها زندگی در اردوگاه و تبعیدگاه، وضع زار و نزاری داشتند. به آنها گفته شده بود که چند ماه حسابی بخورند و بخوابند تا نیروی از دست رفته خود را بازیابند. آنها از این رفتار رژیم متعجب بودند اما جرئت پرسش کردن نداشتند. آنها می‌دانستند که اجرای این نوع اپراها ممنوع - و بنابراین فوق‌العاده خطرناک - است زیرا رژیم قبلاً انگ «علف‌های سمی» را روی آنها زده بود. از هنرمندان خواسته شده بود که هیچ پرسشی نکنند و فقط سعی کنند «هنر از دست رفته» خود را بازیابند. آنها چند ماه را در ترس و نگرانی سپری کردند تا موعد اجرا و تصویربرداری فرا رسید. تصاویر تلویزیونی از طریق یک وانت مخصوص تلویزیون که در کنار اقامتگاه مائو پارک شده بود، برای وی پخش می‌شد. مائو همچنین فیلم‌های چینی مربوط به دوران قبل از پیروزی

کمونیست‌ها، فیلم‌های هنگ کنگی، و فیلم‌های آمریکایی را تماشا می‌کرد؛ البته تا هنگامی که مشکل بینایی‌اش حادّ نشده بود.

اما مائو حاضر نشد حتی یک قطره از دریای لذتی را که خودش نوش جان می‌کرد نصیب مردم کشورش کند. تنگ غالباً سراین موضوع با مادام مائو در جنگ و جدال بود، و بعضی وقت‌ها از شدت عصبانیت با مُشت روی میز می‌کوبید. مادام مائو جز از همسرش از هیچ کس دیگری چنین رفتار تندی را ندیده بود. تنگ همچنین در مقابل چشمان مائو از همسرش انتقاد و وی را محکوم کرد، و هنرمندان و مخصوصاً کارگردانان سینما را تشویق کرد که نامه‌های گلایه‌آمیزی خطاب به مائو بنویسند. مائو متقابلاً تلاش کرد جلوی ابتکار عمل‌های تنگ را در حیطه فرهنگ بگیرد. او در نوامبر ۱۹۷۵ از تنگ خواست که سندِ مکتوب بدهد که به دستاوردهای انقلاب فرهنگی وفادار باقی خواهد ماند. مائو این درخواست را در قالب تقاضا از تنگ برای صدور یک قطعنامه حزبی در خصوص ابراز وفاداری به ستون پایه‌های انقلاب فرهنگی مطرح کرد. اما تنگ نه تنها در برابر ۱۳۰ تن از مقامات ارشد رژیم مخالفت خود را با درخواستِ مائو ابراز کرد بلکه صراحتاً به وی پی‌اعتنایی کرد. مائو مجبور شد درخواست خود را پس بگیرد. این ماجرا باعث شد تا کاسه صبر مائو لبریز شود. او تصمیم گرفت راهی برای کنار زدن تنگ شیائوپینگ پیدا کند.

چوئن لای و مارشال یه به تنگ شیائوپینگ توصیه کرده بودند که برخورد بیش از حد مقابله جویانه‌ای با مائو نداشته باشد: فقط در حرف از او حمایت کند و منتظر بماند تا بمیرد. اما تنگ قصد نداشت منتظر بماند. تنگ حساب کرده بود که مائو را می‌تواند به راه بیاورد، به شرطی که وی را مطمئن کند که اصلاحاتش صدمه‌ای به شخص او نخواهد زد.

وضع سلامتی مائو سریعاً رو به وخامت گذاشت. فلج عضلات باعث از کار افتادن اعضای حیاتی بدن وی شده و توانایی غذا خوردن را از وی سلب کرده بود. اما مائو در زیر این پوسته رو به تلاشی، همچنان عزم آهنین و مثال زدنی خود را جزم کرده بود تا از گردونه قدرت حذف نشود.

لحظه اقدام مائو در هشتم ژانویه ۱۹۷۶ فرا رسید. در این روز چوئن لای متحد اصلی تنگ شیائوپینگ در هفتاد و هشت سالگی درگذشت. مائو بلافاصله دست به کار شد. او ابتدا تنگ را برکنار کرد و سپس دستور بازداشت خانگی اش را داد. مائو همچنین تنگ را با ذکر اسم علناً محکوم کرد. اقدام دیگر مائو برکناری موقتِ مارشال یه (سومین عضو کلیدی «ائتلاف») به بهانه بیماری بود. مائو همچنین یکی از مدیران خود را، به اسم هوا گوفنگ^{۸۱۶}، به جانشینی چوئن لای منصوب کرد. هوا گوفنگ که از مدیران میانی رژیم بود تا قبل از انتصابش به مقام نخست وزیری چهره گمنامی در عالم سیاست چین محسوب می شد. مائو همچنین یکی از ژنرال های رده پایین و گمنام ارتش، به اسم چن شی لیان^{۸۱۷}، را به عنوان رئیس ارتش معرفی کرد. مائو ترجیح داده بود که به جای استفاده از اعضای معروف «دار و دسته چهار نفره» از این چهره های گمنام استفاده کند زیرا از نفرت شدید اکثریت اعضای حزب و ارتش نسبت به «دار و دسته چهار نفره» خبر داشت. انتصاب این چهره های خنثی می توانست از شدت مخالفت های احتمالی حزب و ارتش بکاهد.

با این وصف، مرگ چوئن لای موجب بروز پدیده ای شد که تا آن هنگام در چین مائو بی نظیر بود: افکار عمومی. مردم چین، یک سال پیش تر، زمانی که تنگ شیائوپینگ ریاست امور را برعهده داشت، برای اولین بار از طریق شبکه مدیران اعاده حیثیت شده و فرزندان

آنها، به اطلاعاتی درباره کسانی که در رأس حاکمیت قرار داشتند دست یافته بودند. مردم حالا به این نتیجه رسیده بودند که چوئن لای هدفِ آزار و اذیتِ رژیم قرار گرفته بود. (آنها در آن هنگام از نقشِ زشت و زننده چو در جریان انقلاب فرهنگی بی اطلاع بودند.) پخشِ خبرِ مرگِ چو باعث بروز موج گسترده و بی سابقه‌ای از احساساتِ تأثرآور در میان توده‌های مردم شد. بی‌توجهی رسانه‌های همگانی به خبر مرگِ چو، به این موج دامن زد. در روزی که جنازه چو از بیمارستان به کوره جسد سوزی برده شد، بیش از یک میلیون تن در خیابان‌های پکن صف کشیده بودند. این برای نخستین بار در دورانِ حکومت مائو بود که چنین جمعیت انبوهی بدون سازماندهی قبلی دور هم جمع می‌شدند. در روز برگزاری مراسم یادبود چو، حتی دستیار/پرستار مائو که شخص به شدت محافظه‌کاری بود به مائو توصیه کرد که شخصاً در این مراسم حاضر شود. اما مائو این پیشنهاد را رد کرد. مردم عدم حضور مائو در مراسم را به عنوان نشانه‌ای از بی‌اعتنایی مائو به نخست وزیر متوفای کشور تلقی کردند. چند روز بعد از مرگِ چو، مراسم آتش‌بازی به مناسبت آغاز سال نوی چینی‌ها در اقامتگاه مائو در پکن برگزار شد. کارکنان و کارمندان اقامتگاه مائو در گوش هم نجوا می‌کردند که صدر مائو با اجرای این آتش‌بازی در واقع مرگِ چو را جشن گرفته است!

مخالفت‌های عمومی سراسر چین را فرا گرفت. مردم از این فرصتی که در پی مرگِ چو ایجاد شده بود برای ابراز تنفر علیه سیاست‌های مائو استفاده کردند. مخالفت‌ها در اوایل آوریل، در حین برگزاری «جشنواره قبر روبی»، به اوج خود رسید. مردم چین سنتاً در چنین روزی یاد عزیزان در گذشته خود را گرامی می‌دارند. در این روز از ماه آوریل سال ۱۹۷۶ جمعیت خودجوش و انبوهی روانه میدان تیانانمن

پکن شدند تا با گذاشتن حلقه‌های گل و قرائت شعر یاد چوئن لای و ليو شائو چیچوئن لای فقید را گرامی بدارند؛ و در عین حال انقلاب فرهنگی را نیز محکوم کنند. مردم در مرکز پایتخت به اتومبیل‌های پلیس، که با بلندگوهای خود دستوراتی در مورد تمیز نگه‌داشتن میدان پخش می‌کردند، حمله‌ور شدند و آنها را نابود کردند. علاوه بر این مقر نیروهای شبه نظامی رژیم، که از جمله زیرمجموعه‌های «دار و دسته چهار نفره» بود و سعی داشت با توسل به خشونت تجمعات مردمی را متفرق کند، هدف تیراندازی قرار گرفت. این سرپیچی از مقررات و قوانین مائو درست در چند قدمی اقامتگاه وی به وقوع پیوست.

رژیم مخالفان را به خاک و خون کشید و آنها را سرکوب کرد. مادام مائو این سرکوبی را یک «پیروزی» خواند، و مائو درباره آن نوشت: «اقدامی به شدت روحیه بخش. خوب. خوب. خوب.» متعاقباً اقدامات انتظامی گسترده‌ای در سطح کشور برقرار شد، اما مائو دیگر نمی‌توانست مثل سابق موج گسترده‌ای از ترور و ارباب به راه بیندازد. تنگ شیائوپینگ هیچ نقشی در سازماندهی تظاهرات اعتراضی نداشت، اما مردم به شیوه‌ای خاص علاقه خود را به وی نشان داده بودند. آنها بطری‌های کوچکی را از درختان کاج اطراف میدان تیانانمن آویزان کرده بودند. تلفظ اسم کوچک تنگ، «شیائوپینگ»، مشابه تلفظ کلمات «بطری‌های کوچک» در زبان چینی است. مائو احساس می‌کرد که از سوی تنگ و هوادارانش به شدت هدف تهدید قرار گرفته است. مائو برای اولین بار شاهد بود که مردم دست اتحاد به سوی رقبای حزبی وی دراز کرده‌اند. این امر کاملاً بی‌سابقه‌ای بود. مائو دستور داد که تنگ را از بازداشت خانگی خارج و به بازداشتگاهی در گوشه دیگر پکن منتقل کنند.

اما مائو به جای تنبیه کردن تنگ به همان شیوه‌های بی‌رحمانه‌ای که قبلاً در مورد مخالفانش به کار برده بود، دستور داد آسیبی به وی نزنند. این دستور به سبب علاقه مائو به تنگ نبود. قضیه خیلی ساده و روشن بود: مائو می‌دانست که تنگ هواداران بسیاری در بین نیروهای ارتشی دارد که در صورت آسیب دیدن تنگ احتمالاً دست به واکنش نظامی خواهند زد. مائو گرچه مارشال یه، متحد تنگ، را از منصب ریاست ارتش معلق کرده بود، اما وی همچنان ارتش را کنترل می‌کرد. مارشال یه در خانه خود، واقع در یک محوطه ویژه نظامی در «تپه‌های غربی»، تعدادی از ژنرال‌ها و افسران بلندپایه ارتش را به حضور پذیرفت. آنها آشکارا به مارشال یه گفتند که وی برخلاف ادعای مائو، اصلاً بیمار به نظر نمی‌رسد و باید به سر کارش برگردد. مارشال یه حالا که در میان دوستان و همکارانش بود ضمن صحبت‌های خود درباره مائو برای اولین بار به جای واژه «صدر مائو» از واژه گستاخانه و غیرمؤدبانه «نفر اول» استفاده کرد. رؤسای ارتش درباره اقدامات احتمالی که باید انجام می‌دادند بحث کردند؛ البته با قید احتیاط در کلام و گفتار. یکی از ژنرال‌ها - که به «ژنرال ریشو» معروف بود - از مارشال یه خواست که فی‌الفور دست به کار شود و «خیلی ساده دار و دسته چهار نفره را از قدرت خلع» کند. مارشال یه از بیم ضبط صدایش توسط میکروفن‌های مخفی، با اشارات دست به همکاران ارتشی خود فهماند که: منتظر بمانید تا مائو بمیرد، آن وقت به سراغ «دار و دسته چهار نفره» خواهیم رفت. «ژنرال ریشو» سپس با وانگ دونگ شینگ، رئیس «گارد جاویدان»، که از زیر دستان سابقش بود تماس گرفت و از وی خواست که مراقب سلامت تنگ شیائوپینگ در بازداشتگاه باشد.

مائو از مذاکرات سران ارتش با مارشال یه در «تپه‌های غربی» مطلع

شد اما منصوبین جدیدش در ارتش قادر به مقابله با کهنه سربازانی همچون یه و یارانش نبودند. خود وی نیز مریض تر از آن بود که بتواند دست به اقدامی بزند. مائو مجبور بود همه اینها را تحمل کند. و در چنین شرایط نومیدکننده‌ای بود که وی در آغاز ژوئن ۱۹۷۶ سکته قلبی کرد؛ سکته‌ای که او را تا آستانه مرگ پیش برد.

پزشکان مائو و اعضای کمیته مرکزی حزب تنها کسانی بودند که از سکته مائو اطلاع داشتند. همسر تنگ شیائو پینگ نیز که در بیمارستان مخصوص سران رژیم (بیمارستان ۳۰۱) کار می‌کرد، از طریق یکی از دوستان پزشکش، از سکته قلبی مائو باخبر شد. درز این خبر فوق محرمانه و باخبر شدن رقبای سیاسی مائو از وضع ناگوار جسمی او نشانه دیگری بود از تضعیف شبکه‌های مستحکم نظام حاکم. تنگ به محض اینکه در جریان قضیه قرار گرفت، در دهم ژوئن نامه‌ای به مائو نوشت و خواستار رهایی خویش از زندان شد.

مائو که در پایان ژوئن وضع جسمی‌اش اندکی تثبیت شده بود، اجباراً با درخواست آزادی تنگ موافقت کرد. اما آزادی تنگ برای چند روزی به تأخیر افتاد. دلیل این تأخیر بروز حادثه‌ای بود که مائو از بابت آن احساس نگرانی می‌کرد. مارشال چو ته، مسن‌ترین و محترم‌ترین فرمانده نظامی چین، در ششم جولای در نود سالگی درگذشت. مائو از این نگران بود که مبادا مرگ چو ته، همچون مرگ چوئن لای و ليو شائو چیچوئن لای در اوایل همان سال، سبب بروز مخالفت‌های مردمی مشابهی در سطح کشور شود. او ترجیح داد که محض احتیاط هم که شده تنگ را مدت بیشتری در زندان نگهدارد. چو ته در اواخر دهه ۱۹۲۰ دست به مخالفت‌هایی علیه مائو زده بود و در واقع جزو نخستین مخالفین سیاسی وی به شمار می‌رفت. مائو در جریان انقلاب فرهنگی، گرفتاری‌ها و ناراحتی‌هایی برای چو ته ایجاد کرده

بود اما وی را زنده نگه‌داشته بود. نهایتاً هیچ ناآرامی‌ای در پی مرگ چو ته رخ نداد و به همین دلیل اجازه آزادی تنگ صادر شد. مأموران رژیم در نیمه‌های شب نوزدهم جولای، در زمانی که خیابان‌های شهر از جمعیت خالی بود، تنگ را از زندان آزاد و به خانه‌اش منتقل کردند. بازداشت تنگ در زندان فقط سه ماه به طول انجامید. او گرچه تحت بازداشت خانگی قرار گرفت، اما در میان خانواده‌اش بود. مائو موفق به نابودی تنگ نشده بود، و تنگ هم منتظر بود تا در فرصتی مناسب دوباره به صحنه نبرد باز گردد.

بخش پنجاه و هشتم: آخرین روزهای مائو

(۱۹۷۴-۱۹۷۶؛ از ۸۰ تا ۸۲ سالگی مائو)

نفرت، نومیدی و احساس بدبختی به حال خود احساسات غالب بر آخرین روزهای حیات مائو بود. مائو در آن روزهای پایانی به شیوه‌هایی که خاص خود وی بود این احساسات تلخ را ابراز می‌کرد. او عشق عجیبی پیدا کرده بود به یک شعر قرن ششمی، موسوم به «درختان خشکیده». این شعر نوحه‌ای است در رثای درختان زیبای یک بیشه‌زار که پژمرده و خشکیده شده‌اند. سراینده این شعر، یو شین^{۸۱۸}، عامل نابودی درختان را ریشه‌کنی و جابه‌جایی آنها عنوان کرده؛ که در واقع بازتاب دهنده زندگی خود وی در تبعید بود. اما مائو در بیست و نهم مه ۱۹۷۵ به پژوهشگرانی که دیوان‌های شعر را اختصاصاً برای وی حاشیه‌نویسی می‌کردند، گفت: «نابودی درختان هیچ ارتباطی با جابه‌جا کردن آنها ندارد... این درختان بر اثر ضربات مهلک انسان‌های بد اندیش نابود شده‌اند». مائو خود را همچون فردی تصور می‌کرد که «مرعوب» تنگ شیائو پینگ و متحدینش شده است. تنگ و متحدینش چند روز قبل از این، مائو را وادار کرده بودند که کارزار رسانه‌ای علیه آنها را متوقف کند. مائو مجبور به یک عقب‌نشینی بی‌سابقه شده و به «اشتباه» خود اذعان کرده بود.

مائو در جولای ۱۹۷۶ مجبور به آزادی تنگ از زندان شد. او در پی این اقدام، در حالی که ناراحت و خشمگین بود، از اطرافیان‌ش خواست که شعر «درختان خشکیده» را دو بار با صدای بلند برای وی بخوانند. او سپس این شعر را با صدایی بسیار ضعیف و آکنده از غم و غصه دکلمه کرد. مائو از این به بعد خواهان شنیدن یا خواندن هیچ شعر دیگری نشد.

تنگ تنها یکی از دشمنان حزبی مائو بود که وی در سال‌های پایانی

حکومتش در فکر نابودی آنها بود. یکی دیگر از این دشمنان پر تعداد، چوئن لای و لیو شائو چیچوئن لای بود. چوی مبتلا به سرطان، عاقبت در ژوئن ۱۹۷۴ در پی دو سال ممانعت مائو موفق شده بود اجازه عمل جراحی را از وی بگیرد. مائو به سبب آنکه خودش در وضع جسمی بدی به سر می برد و احساس ناامنی می کرد، نهایتاً با درخواستِ معالجه چو موافقت کرده بود. مائو در موقعی که چو در بیمارستان بستری بود، دوباره به سراغ مقالات کهنه‌ای رفت که وی در سال ۱۹۴۱ علیه رقبای حزبی خود و از جمله چو، نوشته بود. این مقالات به قدری آکنده از فحش و ناسزا بودند که مائو در همان زمان احساس کرده بود چاپ و نشر آنها عمل عاقلانه‌ای نیست. مائو، حالا بعد از سی و سه سال، دستور داد این مقالات را از آرشیو بیرون بکشند. او وقت زیادی را صرف خواندن مقالات مذکور کرد. این راهی بود برای مائو تا خشم و نفرتش را علیه چوئن لای بیرون بریزد.

مائو از این طریق علیه لیو شائو چی نیز عقده گشایی کرد و خشم و نفرت خود را علیه این رقیب قدیمی نیز بیرون ریخت. پنج سال از مرگ لیو، که مسبب آن شخصِ مائو بود، سپری شده بود اما وی هنوز جرئت نمی کرد خبر مرگ لیو را به اطلاع عموم مردم برساند. لیو در سال ۱۹۴۱ که مائو اقدام به نوشتن مقالاتش کرد، متحد وی بود و به همین دلیل هم مائو در مقالاتِ مذکور از لیو تعریف و ستایش کرده بود. مائو حالا در بازنویسی مقالات قدیمی اش هر جا که اسم لیو را می دید روی آن خط می کشید.

یکی دیگر از رقبای اصلی مائو که وی همواره در فکر نابودی اش بود، وانگ مینگ بود. مائو مقالات سال ۱۹۴۱ را به منظور مخالفت با وانگ مینگ نوشته بود. وانگ در بیست و هفتم مارس ۱۹۷۴، دو ماه قبل از اینکه مائو مقالات قدیمی خود را بازخوانی کند، در شوروی جان

سپرده بود. مائو در دهه ۱۹۴۰ سعی کرده بود وانگ را مسموم کند، اما نهایتاً مجبور شد به وی اجازه سفر به شوروی را بدهد. وانگ مابقی اوقات عمر خود را در شوروی به عنوان یک پناهنده سپری کرد. با این حال، او همواره یک خطر واقعی برای مائو به شمار می‌رفت.

خروشچف و پسر وانگ مینگ هر دو تأیید کرده‌اند که مائو برای مسموم کردن وانگ در شوروی نیز تلاش‌هایی کرده بود. این تلاش‌ها به نتیجه‌ای نرسید زیرا وانگ بسیار باهوش و محتاط بود. او قبل از خوردن هر غذایی، تکه‌ای از آن را به سگ خود می‌داد که بخورد. در یکی از موارد سگ وانگ بر اثر خوردن غذای مسموم کشته شد. وانگ مینگ در مسکو علیه مائو دست به افشاگری‌هایی زد و این افشاگری‌ها نیز از طریق فرستنده‌های رادیویی در سطح چین پخش شدند. وانگ در حین دوران انقلاب فرهنگی برنامه‌ای را به منظور برپایی پایگاهی در ایالت شین جیانگ در مرز چین و شوروی، در دستور کار قرار داد و حتی بعداً سعی کرد علیه مائو کودتا کند.

(پیشنهادی که بای اعتنایی کرملین روبه‌رو شد.)

مرگ وانگ مینگ سخت و طولانی بود. تلاش‌های چند باره مائو برای مسموم کردن وانگ صدمات جبران ناپذیری به سلامت بدنی وی وارد کرده بود. او در سال‌های پایانی عمرش همواره بیمار و زمین‌گیر بود. بنا به گفته پسر وانگ، وی مجبور بود آرام آرام تکه‌های غذا را در دهان خود بگذارد به طوری که خوردن هر وعده غذای مختصرش سه ساعت طول می‌کشید. اما حتی این مرگ رنج‌بار هم مائو را چندان راضی و خشنود نکرد. او مرگ به مراتب رنج‌بارتری را برای این رقیب قدیمی‌اش خواهان بود. مائو یک ماه قبل از مرگ، از منشی خود خواست آن مقالات قدیمی را یک بار دیگر برایش بخواند. مائو از شنیدن دوباره فحش‌ها و ناسزاهایی که روزی حواله رقبای

قدیمی‌اش کرده بود تسکین خاطر پیدا کرد؛ او زنده بود اما همه آن دشمنان قدیمی (چو، لیو، وانگ) مرده بودند.

تا پایان زندگی مائو، تقریباً همه همکاران سابق وی مرده بودند؛ و اکثرشان هم به لطف مائو! با این وصف نحوه مرگ این افراد به نحوی بود که رضایت خاطر مائو را به اندازه کافی فراهم نساخته بود. خبر مرگ لیو شائو چی و پنگ دی هوای، دو قربانی اصلی انقلاب فرهنگی، از ترس واکنش‌های مردمی محرمانه نگهداشته شده بود. وانگ مینگ در شوروی و به دور از دسترس مائو، مرده بود. چو ته از حذف فیزیکی جان سالم به در برده و به مرگ طبیعی مرده بود. لین بیائو، همکار اصلی مائو در اجرای «پاکسازی بزرگ»، در جریان فرار از کشور کشته شده بود. لین ماترک نگران‌کننده‌ای را نیز برای مائو به یادگار گذاشته بود. مائو در پی مرگ لین همواره نگران این بود که مبادا کسی یا گروهی اقدام به ترور وی بکند. تنگ هنوز زنده بود، و خیلی هم زنده بود: مائو مجبور شده بود با آزادی وی از زندان موافقت کند. از میل و علاقه مائو به انتقام‌گیری حتی در بستر مرگ نیز کاسته نشده بود.

عدم رضایت خاطر مائو را ذره ذره تحلیل می‌برد. او به رغم دهه‌ها تلاش و تمنا، ابر قدرت نشده بود. وی گرچه به بمب اتمی دست یافته بود اما قادر به استفاده از آن نبود زیرا موشک‌هایش به زحمت از محدوده خاک چین فراتر می‌رفتند. صنایع و کارخانه‌های عقب‌مانده مائوانبوهی از محصولات نازل و بلااستفاده تولید می‌کردند. برای نمونه، هواپیماهای چینی قادر به پرواز نبودند. و این در حالی بود که صنایع هواپیماسازی از اولین و مهم‌ترین اولویت‌های رژیم مائو از بدو بنیانگذاری این رژیم محسوب می‌شد. او جنگ کره را با این هدف به راه انداخت که تجهیزات لازم برای احداث کارخانه‌های هواپیماسازی

را از استالین دریافت کند. صنایع کشتی سازی چین نیز وضع اسف باری داشت. آخرین جمله مائو به رئیس نیروی دریایی چین در سال ۱۹۷۵ (یک سال قبل از مرگ مائو) این بود: «نیروی دریایی ما شبیه این انگشت کوچیکه من است.» مائو در اکتبر همان سال با پشیمانی و اندوه بسیار به هنری کیسینجر گفت که چین هیچ جایی بین قدرت های بزرگ ندارد: «فقط دو ابر قدرت در جهان وجود دارد... ما عقب افتاده ایم... ما آخر همه هستیم. آمریکا، شوروی، اروپا، ژاپن، چین» مائو چند هفته بعد، موقعی که جرال د فورد رئیس جمهوری آمریکا به دیدنش آمد، به وی گفت: «ما فقط قادر به شلیک توپ های خالی و مقداری فحش و ناسزا هستیم.»

مائو در سال ۱۹۷۴ برای آخرین بار تلاش کرد تا خود را همچون رهبر جهان جلوه دهد. تلاش وی این بار ربطی به توانایی های نظامی نداشت بلکه همه تأکیدش روی مقوله فقر بود. او تعریف تازه ای از «جهان سوم» ارائه کرد و مدعی شد که: جهان سوم عبارت است از کشورهای فقیر، به استثنای شوروی. مائو همچنین اشارات روشنی کرد مبنی بر اینکه رهبر این جهان سوم باید خود وی باشد. اما کشورهای جهان سوم با وجودی که مائو را در مجموع به عنوان «رهبر جهان سوم» قبول داشتند اما از وی دستور نمی گرفتند، و مائو قادر به اعمال هیچ رهبری قابل لمسی بر روی آنها نبود.

حتی دست پروردگان خود مائو نیز از پذیرش اقتدار وی طفره می رفتند. مائو نقش حیاتی و مهمی در استقرار رژیم «خمرهای سرخ» در کامبوج در سال ۱۹۷۵ ایفا کرده بود. پل پوت، رهبر «خمرهای سرخ»، که تحت حاکمیت وی یک چهارم از مردم کامبوج طی فقط چند سال از بین رفتند، یار غار مائو به شمار می رفت. مائو بعد از به قدرت رسیدن پل پوت با او دیدار کرد و پیروزی اش را در ایجاد یک

کشور مبتنی بر کاربردگی و اردو گاهی تبریک گفت. او خطاب به پل پوت گفت: «تو به پیروزی باشکوهی دست یافته‌ای. با زدن فقط یک ضربه جانانه موفق شده‌ای از شر طبقات خلاص شوی.» پل پوت همه کامبوجی‌ها را به مشتی برده تبدیل کرده بود، و مائو این «موفقیت» را به وی تبریک گفته بود. اما مائو به رغم اینکه معلم و پشتیبان اصلی پل پوت بود، هیچ قدرشناسی و سپاسگذاری متقابلی را دریافت نکرد.

کیو میس^{۸۱۹} همکار نزدیک پل پوت، که جملاتی ستایش‌آمیز درباره مائو بر زبان رانده بود، بر اثر شکنجه‌های شدید در زندانِ خمر سرخ کشته شد. بر روی پرونده این مرد مُرده جملات زیر نوشته شده بود: «این مائوئیست که به درک واصل شد، حقاً موجود بی‌ارزشی بود. و تو، ای حرامزاده ازلی و ابدی، نباید چنین می‌اندیشیدی که حزب کمونیست کامبوج تحت تأثیر و نفوذ مائو بوده است.»

مائو در عرصه جهانی مجبور به حاشیه‌نشینی شد. موقعی که جولی، دختر نیکسون، به ملاقات مائو رفت نشان مائو را بر سینه خود نصب کرده بود. جولی در این باره نوشت: «مائو هنگامی که مرا با این نشان دید مثل بچه‌ها ابراز شادی می‌کرد؛ او بی‌اختیار دستم را گرفت و فشرد.» مائو برای حفظ وجهه جهانی خویش تا سه ماه آخر عمرش، همچنان سیاستمداران خارجی را به حضور می‌پذیرفت. اما او در این اواخر بر میهمانانش بیشتر تأثیر منفی می‌گذاشت تا تأثیر مثبت.

رهبران تایلندی زمانی که وارد اتاق مائو شدند وی را در حال «خرو پُف» دیدند. لی کوان یو^{۸۲۰}، نخست‌وزیر سنگاپور، میهمان خارجی ماقبل آخر مائو بود. او به خاطر می‌آورد که مائو در این دیداریک‌وری روی مبل افتاده و حرف‌هایش کاملاً گنگ و نامفهوم بود. عکس‌های مربوط به این دیدار نظر لی کوان یو را کاملاً تأیید می‌کند. مائو در این عکس‌ها به هر چیزی شبیه است جز یک رهبر جهانی. مائو با آن

آرواره‌های افتاده، چهره رنگ پریده، و آب دهانی که از گوشه

لب‌هایش سرازیر بود سیمای کامل انسانی فرتوت و عاجز را به نمایش می‌گذاشت. زمانی که مائو عکس‌های خود را در دیدار با ذوالفقار علی بوتو دید و متوجه شد که تا چه حد زشت و کریه به نظر می‌رسد، دیدار با خارجی‌ها را برای همیشه تعطیل کرد. به این ترتیب، دیدار مائو با بوتو، نخست وزیر پاکستان، که در پایان مه ۱۹۷۶ برگزار شد آخرین دیدار مائو با سیاستمداران خارجی بود.

مائو هر چند که به واسطه عدم تحققِ جاه‌طلبی‌های جهانی‌اش عمیقاً ناخشنود بود، اما هیچ تأسفی از بابتِ تلفاتِ عظیم انسانی و مادیای که مردم برای اجرای این برنامه‌های جاه‌طلبانه بی‌ثمر متحمل شده بودند، نداشت. یکی از ثمراتِ سوء مدیریتِ مائو نابودی بیش از هفتاد میلیون چینی - در زمان صلح - بود، اما وی فقط برای خودش احساس تأسف می‌کرد. مائو به محض اینکه درباره شکوه و عظمتِ دیرین خود و یا شکست‌های فعلی‌اش حرف می‌زد، به گریه می‌افتاد. او حتی موقع تماشای فیلم‌های تبلیغاتی قدیمی رژیم خودش نیز به گریه می‌افتاد. کارکنان مائو در اغلب موارد شاهد گریه‌های این چینی رئیس خود بودند. یکی از آنها به یاد می‌آورد که «صدر مائو مثل ابر بهار گریه می‌کرد.» مائو در روزهای پایانی زندگی‌اش احساس بدبختی می‌کرد و برای خود دل می‌سوزاند. این، احساسِ غالبِ مائو در آن روزهای پایانی بود.

مائو در آن روزها علاقه بی‌حد و حصری پیدا کرده بود به برخی اشعار قدیمی و کلاسیکی که احساساتِ مردانِ بزرگِ شکست خورده را توصیف می‌کرد؛ مردانی از قبیل شاهانِ معزول و قهرمانانِ مغلوب. مائو با این شاهان و قهرمانان ناخرسند همذات پنداری می‌کرد. مائو به همین سبب با همه «حاکمان معزول» جهان احساس برادری

و نزدیکی می کرد. ریچارد نیکسون رئیس جمهوری سابق آمریکا که به سبب رسوایی واتر گیت در اگوست ۱۹۷۴ مجبور به استعفا شده بود، در راس این «حاکمان معزول» قرار داشت. مائو چه در هنگام افشای قضیه واتر گیت و چه پس از آن، بارها از عشق و علاقه خویش به نیکسون سخن گفت. مائو چند هفته بعد از اخراج نیکسون از کاخ سفید، از ایملدا مارکوس (همسر فردیناند مارکوس دیکتاتور فیلیپین) خواست که از جانب وی به نیکسون سلام برساند و از او برای سفر مجدد به چین دعوت کند. جولی دختر نیکسون به همراه شوهرش، دیوید آیزنهاور^{۸۲۱}، در ماه دسامبر سال بعد به دیدار مائو رفتند و با استقبال بسیار گرم او رو به رو شدند. مائو به جولی گفت: «همین الان با قدرت تماس بگیر و بگو که دلم برایش خیلی تنگ شده است.» موقعی که جولی به آمریکا برگشت، فرستاده چین نزد وی رفت و گفت: «صدر مائو شما را به عنوان عضوی از خانواده اش تلقی می کند.» مائو در فوریه ۱۹۷۶ یک هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ را برای آوردن نیکسون آبرو باخته به پکن، روانه لس آنجلس کرد. مدیر کل تشریفات وزارت امور خارجه چین همراه هواپیما فرستاده شده بود تا ارادت کامل مائو را به رئیس جمهوری سابق آمریکا نشان دهد. این احتمال وجود داشت که هواپیمای چینی در ازای اموال توقیفی آمریکا در چین، توسط حکومت آمریکا مصادره شود. اما این موضوع کوچک ترین اهمیتی برای مائو نداشت. مائو و نیکسون دوباره با هم ملاقات کرده و فنجان های چای خود را به نشانه دوستی بالا بردند. زمانی که نیکسون اجازه مرخصی خواست، مائو لنگ لنگان وی را تا دم در خروجی بدرقه کرد و با چشمانی غمگین رفتن وی را مشایعت کرد. او نیکسون را به چین دعوت کرده بود تا شخصاً از وی خدا حافظی کند. مائو همچنین شخصاً برنامه ای برای سرگرم سازی

نیکسون در عصر همان روز طراحی کرده بود. این برنامه شامل د کلمه اشعار کلاسیک و محبوب مائو توأم با موسیقی بود. مائو اشعاری را انتخاب کرده بود که مضامین آنها درباره ارزش های والای مردان بزرگ بود؛ مردانی که سرنوشت پایان غم انگیزی را برای آنها رقم زده بود. این برنامه سرگرمی سازی هیچ معنا و مفهومی برای نیکسون نداشت. او آن شب خسته و بی حوصله به نظر می رسید. اما قضیه برای مائو فرق می کرد. او گرچه شاهد این برنامه نبود، اما شعرهای انتخابی اش، همگی حکایت گرا حساسات شخصی اش بودند. اما نامحتمل ترین فردی که احساسات این چینی مائو را نسبت به خویش جلب کرد، جیانگ کای شک بود؛ مردی که مائو برای به زیر کشیدنش میلیون ها چینی را به کشتن داده بود. جیانگ در پنجم آوریل ۱۹۷۵ در هشتاد و نه سالگی در تایوان درگذشت. او وصیت کرده بود که جنازه اش تا هنگامی که کمونیست ها بر سرزمین اصلی چین حاکم هستند در معبدی در تایوان باقی بماند و بعداً به سرزمین اصلی حمل و در آنجا به خاک سپرده شود. مائو هم زمان با برپایی مراسم سوگواری در تایوان، یک روز کامل خویش را اختصاص داد به سوگواری برای مرگ «سپهسالار جیانگ کای شک.» مائو در این روز هیچ چیز نخورد و با هیچ کس حرف نزد. او دستور داد یک نوار موسیقی عزا را که مدت ش هشت دقیقه بود چند بار پیاپی برایش پخش کنند تا فضای عزا و سوگواری بر محیط پیرامونش حاکم شود. او در طی تمامی این مدت در تخت خواب خود دراز کشیده بود و قیافه ای عبوس و غمگین داشت. مائو دستور داد که یک شعر قدیمی را همراه موسیقی عزا برایش بخوانند. این شعر قرن دوازدهمی درباره نویسندہ ای است که با دوست خود، که یک حاکم والامقام و میهن پرست است که دوران حکمرانی اش به نحو غم انگیزی به پایان

رسیده، خدا حافظی می کند. مائو در این شعر، خود را به جای
«نویسنده» و جیانگ کای شک مرحوم را به جای «حاکم والامقام»
که دوره حکمرانی اش به پایان رسیده و به نقطه دور افتاده‌ای از کشور
تبعید شده است، تصور می کرد. این نویسنده در شعری خطاب به
دوست خود حاکم معزول می گوید:

«تو و من مردانِ تاریخ هستیم

این مردانِ کوچک هستند که درباره موضوعات کوچک و راجی می کنند!»

این دقیقاً همان احساسی بود که مائو نسبت به جیانگ کای شک داشت. مائو چند روز بعد، دو خط پایانی شعر مذکور را بازنویسی کرد و تغییراتی به شرح زیر در آن ایجاد کرد:

«بیا برویم، دوست شریف من، بیا برویم، بیا به پشت سرمان نگاه نکنیم».

این تغییر، شعرِ مذکور را به یک شعرِ خدا حافظی تبدیل کرد. خطاب مائو در این شعر غولِ دیگری بود که به زمین خورده بود. به دستور مائو، شعرِ خدا حافظی را با موسیقی ترکیب کردند تا در حضور نیکسون اجرا شود. این، خدا حافظی شخصی مائو با نیکسون بود. مائو نسبت به دیگر حاکمان معزول جهان نیز همدردی نامعمولی ابراز می کرد. زمانی که هایلی سلاسی، امپراتور اتیوپی، سال ۱۹۷۵ در پی یک کودتای نظامی در زندان مُرد، مائو حسابی غمگین شد. او قبلاً یک بار هایلی سلاسی را در دیداری بسیار کوتاه، دیده بود. مائو وقتی خبر مرگ امپراتور اتیوپی را شنید، گفت: «امپراتور کارهای خوبی انجام داده بود؛ چرا باید چنین می شد؟ چرا باید به چنین سرنوشتی مبتلا می شد؟»

این احساس همدردی با حاکمان معزول در راستای ترس قدیمی مائو از سرنگونی خودش بود. او در این مرحله پایانی از زندگی اش، بیش از هر زمان دیگری نگران کودتا بود. مائو برای جلوگیری از وقوع چنین احتمالی بود که به تنگ شیائوپینگ و متحدینش در سال ۱۹۷۵ فهماند که وی موافق سرکوب مادام مائو و «دار و دسته چهار نفره» است، منتهی بعد از مُردن خودش.

و مائو بعضاً به سبب ترس از کودتا بود که حاضر به تعیین جانشینی برای خودش نشد. او هرگز این عنوان را به هوا گوفنگ، رئیس آخرین دولتش، اعطا نکرد. لین بیائو اولین و آخرین فردی بود که از سوی مائو رسماً به عنوان جانشین وی معرفی شده بود. مائو نگران بود که مبادا وارثِ مقام او برای کسب قدرت عجله کند و برای سرنگونی وی به زور متوسل شود. به این ترتیب، هوا گوفنگ با وجودی که شدیداً به مائو وفادار بود (و بعضاً مثل چوئن لای و لیو شائو چیچوئن لای وظیفه خو کچه هندی را برای مائو انجام می داد تا مبادا مسموم شود) و مائو هم ظاهراً اعتماد فراوانی به او داشت اما هرگز از سوی مائو به عنوان جانشین رسمی اش مورد تأیید قرار نگرفت.

مائو سر سوزنی به آنچه که پس از مرگش رخ می داد، اهمیتی نمی داد. او در واقع اطمینان اندکی به پایداری و ماندگاری «دستاوردها» یش داشت. مائو در ماه های پایانی زندگی اش سخنانی درباره آینده ایراد کرد. او که می دانست به زودی خواهد مرد خطاب به سران رژیم گفت: «آشوب بزرگی [بعد از مرگ من] برپا خواهد شد. باران های خونینی باریدن خواهد گرفت و فضا آکنده از بوی خون خواهد شد... چه اتفاقی برای شما خواهد افتاد؟ فقط خدایان می دانند و بس.» مائو به همین دلیل هیچ وصیت نامه ای از خود به جا نگذاشت، هر چند که طی یک سال پایانی عمرش هر لحظه منتظر مرگ بود و فرصت کافی برای نوشتن یک وصیت نامه داشت.

مائو آخرین هفته های زندگی خود را در ساختمانی معمولی که اختصاصاً برای وی در «جانگ نان های» پکن ساخته بودند، سپری کرد. این ساختمان دارای همه ویژگی های امنیتی و ضد زلزله بود. اسم رمز ساختمان مذکور «۲۰۲» بود. مائو را در پایان جولای ۱۹۷۶، در پی به لرزه افتادن پکن به این ساختمان ضد زلزله منتقل کردند. در

این تاریخ زلزله بسیار پر قدرتی به شدت ۷/۸ درجه ریشتر شهر

تانگشان را، که شهری صنعتی در ۱۶۰ کیلومتری شرق پکن بود، با خاک یکسان کرد. آمار رسمی حکایت از این دارد که ۲۴۰ هزار تن در این زلزله کشته شدند اما آمار غیررسمی تعداد کشته شدگان را حدود ۶۰۰ هزار تن ارزیابی کرده است. مردم پکن و ده‌ها میلیون تن از اهالی دیگر شهرهای چین از ترس زلزله مجبور شدند چند شبی را در فضای باز بخوابند. رژیم در راستای سبک و سیاق رهبرش حاضر به پذیرش کمک‌های خارجی نشد. این کمک‌ها می‌توانست از تعداد تلفات انسانی بکاهد. و جالب اینکه رژیم از فرصت زلزله استفاده کرد تا یک کارزار تبلیغی علیه تنگ به راه اندازد. رژیم، نجات‌یافتگان از زلزله را وادار کرده بود که روی «خرابه‌ها» بایستند و جلوی دوربین تلویزیون به تنگ فحش و ناسزا بدهند.

مائو همچنان دستور می‌داد. در دوم سپتامبر زمانی که مادام مائو تصمیم گرفت از پکن خارج شود، برای کسب اجازه نزد شوهرش رفت. مائو ابتدا با عصبانیت و بدخلقی با خواسته همسرش مخالفت کرد اما وقتی اصرارهای مکرر وی را دید موافقت کرد. مائو سه روز بعد، یعنی در پنجم سپتامبر ناگهان بیهوش شد. هوا گوفنگ از مادام مائو خواست که به پکن باز گردد. هوا و دیگر سران رژیم همراه مادام مائو بر بالین مائو حاضر شدند. آنها می‌دانستند که مائو از همسرش متنفر است و برای همین از مادام مائو خواستند که در پشت تخت مائو بایستد تا اگر او ناگهان به هوش آمد چشمش به وی نیفتد و عصبانی نشود. هیچ کدام از فرزندان مائو بر سر بالین مرگ وی حضور نداشتند.

در روز هشتم سپتامبر صدای خس خسی از گلوی مائو شنیده شد. خدمتکار مائو که برای هفده سال گذشته در خدمت وی بود قلمی را

در لای انگشتان دست مائو گذاشت، و مائو به زحمت زیاد خطوط کج و معوجی را روی کاغذ رسم کرد. مائو سپس سه ضربه خفیف به حاشیه تخت چوبی اش زد. خدمتکار متوجه شد که منظور مائو از این کار، پرسش درباره وضع تاکئو میکی^{۸۲۲}، نخست وزیر ژاپن، است. (اسم نخست وزیر ژاپن در زبان چینی معنای «سه تخت چوب» می دهد.) مائو هرگز میکی را ملاقات نکرده و تا آن زمان هم هیچ علاقه خاصی به او نشان نداده بود. میکی در آن هنگامی که مائو جویای احوالش شد مشغول مبارزه با یک کودتای درون حزبی بود و سعی داشت که مقام نخست وزیری خود را حفظ کند.

منگ، یکی از دو دوست دختر/ پرستار مائو، بولتن خبری را جلوی چشمان مائو گرفت تا وی آخرین خبرها درباره نخست وزیر ژاپن را بخواند. این گزارش خبری درباره یک رهبر دیگر در آستانه سقوط، آخرین چیزی بود که مائو خواند.

منگ اندکی بعد شنید که مائو می گوید: «خیلی مریضم. پزشکان را خبر کنید.» اینها آخرین کلماتی بودند که از دهان مائو خارج شدند.

مائوتسه تونگ در ساعت ده دقیقه بعد از نیمه شب نهم سپتامبر

۱۹۷۶ درگذشت. ذهن مائو تا آخرین لحظه حیاتش کار می کرد. اما او تا دم آخر فقط به یک چیز می اندیشید: حفظ خودش و حفظ قدرتش.

نوشتار واپسین امروزه، تمثال مائو و جنازه اش همچنان بر میدان

تیانانمن در قلب پایتخت چین مسلط است. رژیم کمونیستی حاکم بر

چین خود را میراث دار مائو معرفی می کند و با تمام قوا در جهت

استمرار اسطوره مائو تلاش می کند.

نوشتار واپسین

امروزه تمثال مائو و جنازه اش همچنان بر میدان تیانانمن در قلب پایتخت چین مسلط است. رژیم کمونیستی حاکم بر چین خود را میراث دار مائو معرفی می کند و با تمام قوا در جهت استمرار اسطوره ی مائو تلاش می کند.

یادداشت‌ها

[←۱]

- Mao Tse - Tung

[←۲]

- Shaoshan

[←۳]

- Hunan

[←۴]

- Tang

[←۵]

- Yi - Chang

[←۶]

- Wen

[←۷]

- Tse Min

[←۸]

- Tse-tan

[←۹]

- Shi San Ya-Zi

[←۱۰]

- Wen

[←۱۱]

- Jet-Plan

[←۱۲]

- Luo

[←۱۳]

-Edgar Snow

[←۱۴]

- Manchu

[←۱۵]

- Changsha

[←۱۶]

- Eastern Hill

[←۱۷]

- Napoleon؛ ناپلئون بناپارت (۱۷۶۹-۱۸۲۱)؛ امپراتور فرانسه طی
سال‌های ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۵. مترجم

[←۱۸]

- Wellington؛ ژنرال انگلیسی که ناپلئون را در نبرد واترلو (۱۸۱۵)
شکست داد و بعداً نخست وزیر بریتانیا شد. مترجم.

[←۱۹]

- The Peter Great؛ پتر کبیر (۱۶۷۲-۱۷۲۵)؛ امپراتور روسیه طی
سال‌های ۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵. مترجم.

[←۲۰]

- Rousseau؛ ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸)؛ فیلسوف و نویسنده
فرانسوی سوییسی تبار. مترجم.

[←۲۱]

- Lincoln؛ آبراهام لینکلن (۱۸۰۹-۱۸۶۵)؛ رئیس جمهور آمریکا طی
سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵. مترجم.

[←۲۲]

- Pang

	[← <u>23</u>]
- Yang Chang-Chi	
	[← <u>24</u>]
- Tseng Kuo-fan	
	[← <u>25</u>]
- Taiping Rebellion	
	[← <u>26</u>]
- Bertrand Russell	
	[← <u>27</u>]
- Han	
	[← <u>28</u>]
- Hubei	
	[← <u>29</u>]
- Pu Yi	
	[← <u>30</u>]
- Yuan Shih-Kai	
	[← <u>31</u>]
- Sun Yat-Sen	
	[← <u>32</u>]
- Yang-Lou	
	[← <u>33</u>]
- Xiang River	
	[← <u>34</u>]
- Friedrich Paulsen	
	[← <u>35</u>]

- Da Tong [←۳۶]
- Yang Chang-Chi [←۳۷]
- Sergei Polevoy [←۳۸]
- Kang [←۳۹]
- Yuan؛ واحد پول چین. [←۴۰]
- Xiang River Review [←۴۱]
- Chang Ching-Yao [←۴۲]
- Hu Shih [←۴۳]
- Li Tachao [←۴۴]
- Chen Tu-hsiu [←۴۵]
- Grigori Voitinsky [←۴۶]

- مورخین حزب کمونیست چین در پی به قدرت رسیدن مائو همواره سعی کرده‌اند که سال ۱۹۲۱ را به عنوان سال تأسیس حزب کمونیست چین اعلام کنند زیرا تا قبل از این سال هیچ نشانه و سندی دال بر

حضور مائو در حزب وجود ندارد. حزب کمونیست چین در سال‌های زمامداری مائو، موزه‌ای در شانگهای تأسیس کرد تا با ارائه برخی اسناد و مدارک جعلی ثابت کند که مائو یکی از اعضای اصلی بنیانگذار حزب کمونیست چین بوده است. اما واقعیت آن است که این حزب در سال ۱۹۲۰ تأسیس شد، و نه در سال ۱۹۲۱. این واقعیت تاریخی هم در مجله رسمی کمینترن آمده و هم از سوی جاسوسان مسکو که اولین کنگره حزب کمونیست چین را سازماندهی کردند، مورد تأیید قرار گرفته است.

[←۴۷]

- Lenin

[←۴۸]

- Siao-yu

[←۴۹]

- Yang Chang-chi

[←۵۰]

- Yang Kai-hui

[←۵۱]

- He-sen

[←۵۲]

- Si-Yung

[←۵۳]

- KGB؛ سازمان جاسوسی شوروی.

[←۵۴]

- Nikolsky

[←۵۵]

- Maring [←۵۶]
- Ho Shu-heng [←۵۷]
- Chang Kuo-tao [←۵۸]
- Jiaxing [←۵۹]
- Water Chestnuts [←۶۰]
- Mahjong؛ نوعی بازی چینی که شبیه شطرنج است - مترجم. [←۶۱]
- Hangzhou [←۶۲]
- Nanjing [←۶۳]
- سی یونگ در سال ۱۹۳۱ بر اثر بیماری درگذشت. [←۶۴]
- Yi Li-rong [←۶۵]
- Liu Shao-chi [←۶۶]
- Ho Min-fan [←۶۷]
- Boat Mountain

[←۶۸]

- Anyan

[←۶۹]

- Jiangxi؛ ایالتی در جنوب شرقی چین.

[←۷۰]

- An-ying

[←۷۱]

- حزب کمونیست چین در پایان ژوئن ۱۹۲۲ مجموعاً ۱۹۵ عضو در سرتاسر کشور داشت - مترجم.

[←۷۲]

- لیو شائو - چی سال ۱۹۶۹، بعد از محکوم شدن در جریان انقلاب فرهنگی چین، در ۷۶ سالگی درگذشت - مترجم.

[←۷۳]

- Kuomintang

[←۷۴]

- منظور از «مغولستان بیرونی» منطقه‌ای در مرزهای شمالی چین است که قبلاً به شوروی تعلق داشت و پایتخت آنولان باتور بود و هم‌اینک جمهوری مغولستان نام دارد. «مغولستان داخلی» نیز یکی از ایالت‌های چین است که در شمال این کشور واقع شده و مرکز آن شهر بائوتو است - مترجم.

[←۷۵]

- Canton

[←۷۶]

- Guangdong

[←۷۷]

- Xingjiang [←۷۸]
- Adolf Joffe [←۷۹]
- Chengdu [←۸۰]
- Sichuan؛ ایالتی واقع در جنوب غربی چین. [←۸۱]
- Stalin [←۸۲]
- Vilde [←۸۳]
- Mikhail Borodin [←۸۴]
- Pearl River [←۸۵]
- Whampoa [←۸۶]
- Sergei Dalin [←۸۷]
- حزب کمونیست چین در این زمان مجموعاً ۹۹۴ عضو داشت. [←۸۸]
- Wang Ching-Wei [←۸۹]
- این سیاستمدار چینی که در سال ۱۹۴۴ در ۶۱ سالگی درگذشت. از

سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۸ رئیس جمهور چین بود. وی از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ حاکم دست‌نشانده ژاپنی‌ها در چین تحت اشغال ژاپن نیز بود - مترجم.

[←۹۰]

- Tang Brook

[←۹۱]

- Dalin

[←۹۲]

- Volin

[←۹۳]

- Boris Freyer

[←۹۴]

- Suo-biao

[←۹۵]

- Wuhan

[←۹۶]

- Yangtze

[←۹۷]

- Chiang Kai-shek

[←۹۸]

- Zhejiang

[←۹۹]

- The Generalissimo

[←۱۰۰]

- Taiwan

[←۱۰۱]

- Beso Lominadze

[←1.2]

- Jan Berzin

[←1.3]

- Kliment Voroshilov

[←۱۰۴]

- Chu Chiu-Pai

[←۱۰۵]

- Nanchang

[←۱۰۶]

- Chou En-lai؛ نخست وزیر جمهوری خلق چین (۱۹۴۹-۱۹۷۶) که متخصص مذاکره و نبردهای درون حزبی بود. وی در سال ۱۹۷۶ در ۷۸ سالگی درگذشت - مترجم.

[←۱۰۷]

- Kumanin

[←۱۰۸]

- مورخین رسمی حزب کمونیست چین از این شورش به عنوان یک عملیات حماسی خالصاً چینی نام برده و به آن لقب «قیام نانچنگ» را داده‌اند. بعدها اول اگوست از سوی حکومت چین کمونیست به عنوان «روز بنیانگذاری ارتش سرخ چین» اعلام شد. اما همانطور که استالین دریکی از سخنرانی‌هایش صراحتاً ابراز کرد: «این عملیات به ابتکار کمینترن، و فقط به ابتکار کمینترن، صورت گرفت.» این واژه‌ها بعداً از مجموعه کتاب‌هایی که دربردارنده سخنرانی‌های استالین بود حذف شد. فردی که مسئولیت اصلی را در زمینه چینی و رهبری شورش نانچینگ به عهده داشت، آناستاس میکویان (سیاستمدار سرشناس شوروی و متحد نزدیک استالین) بود.

[←۱۰۹]

- Shantou

[←۱۱۰]

- Wenjiashi	[←۱۱۱]
- Yuan Wen-cai	[←۱۱۲]
- Wang Zuo	[←۱۱۳]
- این فرد مجبور بود حتی المقدور محتاطانه حرف بزند زیرا از واکنش تند حکومت چین کمونیست بیمناک بود - نویسندگان کتاب.	[←۱۱۴]
- Chang Kai-yang	[←۱۱۵]
- Kuo Wei-chien	[←۱۱۶]
- Da Tu-hao	[←۱۱۷]
- Chen Hao	[←۱۱۸]
- Gui-yuan	[←۱۱۹]
- Yongxin	[←۱۲۰]
- Mauser	[←۱۲۱]
- Zhu De	[←۱۲۲]

- Chenzhou

[←۱۲۳]

- Leiyang

[←۱۲۴]

- Chrysanthemum Sister

[←۱۲۵]

- Hailufeng

[←۱۲۶]

- Peng Pai

[←۱۲۷]

- پنگ پای ستایشگر لنین بود و با جملات نامناسبی مثل این از او تعریف می کرد: «قانون لنین هیچ جزئیاتی نداشت. این قانون خیلی ساده بود: مخالفان را بکشید. کارگران و کشاورزان لنین صرفاً جباران زمین دار، سرمایه دارها و ملاکیند را می کشتند، و اصلاً هم ملزم به دادن گزارش به هیچ فردی نبودند. حکومت لنین از مردم می خواست که شکممخالفان را پاره و سرهای آنها را از بدن هایشان جدا کنند. سلاخی بدون هیچ تردیدی... بدون کوچکترین احساسگناهی. بکشید، بکشید، آزادانه بکشید. کشتن مهم ترین کار در یک قیام است...»

[←۱۲۸]

- Nikolai Bukharin؛ از سیاستمداران عالی رتبه شوروی در زمان

لنین و استالین بود. وی در سال ۱۹۳۸ در پینجاه سالگی در جریان تصفیه های استالینی اعدام شد - مترجم.

[←۱۲۹]

- منظور واقعه سرقت مسلحانه از بانک در میدان ایروان تفلیس در

سیزدهم ژوئن ۱۹۰۷ است. در این زمان، بلشویک‌ها در قفقاز متوجه شده بودند که مبلغ هنگفتی از سن پترزبورگ به بانک می‌رسد. در لحظه‌ای که مأموران بانک و اسکورتی از یک جوخه افراد قزاق، میدان ایروان را ترک می‌کردند، افراد گروه، هفت بمب به سوی آنها پرتاب کردند و کیسه‌های حامل اسکناس را تصاحب کردند. این حمله چند کشته و حدود پنجاه مجروح به جا گذاشت. ظاهراً این حمله مطابق تعلیمات و فرمان‌های لنین صورت گرفته بود. گفته می‌شود که استالین نقش مهمی در این سرقت داشته است؛ هرچند که سند روشنی در این مورد وجود ندارد - مترجم.

[←۱۳۰]

- Pavel Mif

[←۱۳۱]

- Fujian

[←۱۳۲]

- Tingzhou

[←۱۳۳]

- Brigadier Kuo

[←۱۳۴]

- An-gong

[←۱۳۵]

- Jiaoyang

[←۱۳۶]

- Lin Biao

[←۱۳۷]

- Hsiang Chung-fa

[←۱۳۸]

- Gerhart Eisler

[←۱۳۹]

- Rylsky

[←۱۴۰]

- Deng Ying-chao

[←۱۴۱]

- این تشکیلات شبیه همتای روسی اش، بارها نام خود را تغییر داد و ما از این پس از این تشکیلات به نام «ک.گ.بچین» یاد می کنیم - نویسندگان کتاب.

[←۱۴۲]

- بوخارین، رئیس کمینترن، منطقه راه آهن را «انگشت اشاره انقلابی ما به سوی چین» لقب داده بود. از نظر کمینترن این منطقه به عنوان یک پایگاه عمده برای روس ها جهت حمایت و تجهیز کمونیست های چینی، دارای اهمیت بسیار بود - نویسندگان کتاب.

[←۱۴۳]

- Marshal Blyukher

[←۱۴۴]

- Harbin

[←۱۴۵]

- Leon Trotsky؛ تئوریسین انقلاب اکتبر که بعدها توسط استالین از حزب کمونیست اخراج و در سال ۱۹۴۰ درس ۶۱ سالگی در مکزیک به دستور استالین کشته شد. مترجم

[←۱۴۶]

- Gutian

[←۱۴۷]

- Li Li-san

[←۱۴۸]

- Peng De-huai

[←۱۴۹]

- Samuel Elkin

[←۱۵۰]

- USS. Guam

[←۱۵۱]

- USS Palos

[←۱۵۲]

- Yanghe

[←۱۵۳]

- آنچه که در این جا از آن به عنوان «جیانگشی سرخ» ذکر شده هیچ ارتباطی با «جیانگشی» که پایگاه سرخ‌ها در شمال شرقی چین وزیر رهبری فانگ جی - مین بود، ندارد - نویسندگان کتاب.

[←۱۵۴]

- یک چینی روزی را به خاطر دارد که در یک جلسه حزبی در مسکو مردی ایستاده بود و با تندترین واژه‌ها لی لیسان را محکوم می‌کرد. او بعد از پایان این جلسه به سراغ این مرد رفت و نامش را از وی پرسید. او گفت: «من لی لیسان هستم.» لی لی سان نهایتاً در فوریه ۱۹۳۸ دستگیر شد و دو سال را در زندان سپری کرد - نویسندگان کتاب.

[←۱۵۵]

- Ho Chien

[←۱۵۶]

- Ren-xiu	[← <u>157</u>]
- San Chun-he	[← <u>158</u>]
- Lee Wen-lin	[← <u>159</u>]
- Lieu Shi-qi	[← <u>160</u>]
- Pitou	[← <u>161</u>]
- Cai Shen-xi	[← <u>162</u>]
- Jiang Han-bo	[← <u>163</u>]
- Anti- Bolshevik	[← <u>164</u>]
- Chang Kuo-tao	[← <u>165</u>]
- Wang Ming	[← <u>166</u>]
- Liou Di	[← <u>167</u>]
- Lie Shau-Joe	[← <u>168</u>]
- Futian	

[←۱۶۹]

- Gan

[←۱۷۰]

- Kang Sheng

[←۱۷۱]

- Richard Sorge

[←۱۷۲]

- Qian Zhuang-fei

[←۱۷۳]

- U.T.Hsu

[←۱۷۴]

- Chang Hsueh-liang

[←۱۷۵]

- Young Marshal

[←۱۷۶]

- Shenyang (Mukden)

[←۱۷۷]

- در سال ۱۹۳۱، اعضای حزب کمونیست چین، به لطف کنترل مناطق سرخ، از ۱۸ هزار نفر در سال ۱۹۲۶ به ۱۲۰ هزار نفر افزایش یافته بود.

[←۱۷۸]

- Po Ku

[←۱۷۹]

- هسیانگ چانگ - فا، که اسماً مرد شماره یک حزب کمونیست چین بود، در ژوئن سال ۱۹۳۱ توسط ملی گرایان اعدام شده بود. رئیس ضد

اطلاعات ارتش ملی گرایان در پی یک خبرچینی موفق، توانست پی به هویت هسیانگچانگ - فاببرد. هسیانگ بعد از دستگیری، منکر هویت اصلی خود شده بود. اما عاقبت از روی دست چپ وی که فاقدیکی از انگشت‌ها بود به هویت واقعی‌اش پی برده و بلافاصله وی را اعدام کردند. چوئن - لای بعدها وفاداریهسیانگ چانگ - فا به حزب کمونیست را زیر سؤال برد. او گفت: «وفاداری این فرد به حزب حتی قابل قیاس با پاکدامنی یک بدکاره هم نبود.»

[←۱۸۰]

- Tungsten

[←۱۸۱]

- زنان روستایی چین پاهای خود را از بدو تولد می‌بستند تا در بزرگسالی صاحب پاهای «کوچک و زیبا» شوند - مترجم.

[←۱۸۲]

- Gong Chu

[←۱۸۳]

- خاطرات تأثیرگذار گونگ چو در سال ۱۹۵۴ در هنگ کنگ منتشر شد. یانگ شانگ - کان یکی از مقالاتعالیرتبه چینی که شاهد حوادث و رویدادها در رویچین بود، به دوستان نزدیک خود گفته بود که خاطرات گونگ چو کاملاً درست و موثق است. کتاب خاطرات گونگ چو در داخل چین ممنوع‌الانتشار بود. با این حال گونگ در سال ۱۹۹۱ در نود سالگی اجازه یافت به چین بازگردد.

[←۱۸۴]

- Cai Dun-song

[←۱۸۵]

- Yang Yue-bin

- Zhangzhou

- Arthur Ewert

- در پانزده آوریل کمونیست‌ها اطلاعیه «اعلام جنگ به ژاپن» را صادر کردند. اما این صرفاً یک اقدام تبلیغاتی بود. ارتش سرخ طی پنج سال گذشته حتی یک گلوله هم علیه ژاپن شلیک نکرده بود. (به استثنای منچوری که سازماندهی حزب زیر نظر مسکو بود و نه رویچین)

مورخین رسمی حزب در این مورد خلاف واقع را می‌گویند. در واقع اعلام جنگ کمونیست‌های چینی عمدتاً علیه جیانگ کای شک بود تا ژاپنی‌ها. حزب کمونیست چین حتی در اطلاعیه خود اشاره کرده بود که «برای جنگیدن علیه امپریالیست‌های ژاپنی ضروری است که ابتدا حکومت ملی گرایان را در چین براندازیم.» در اسناد داخلی حزب نیز هرگز حتی یک بار هم از ژاپن به عنوان دشمن یاد نشده است.

- حزب پیش از این قادر به فعالیت زیرزمینی در مناطق سفید نبود و ملی گرایان اساساً با شدت بخشیدن به فعالیت‌های پلیسی خود امکان فعالیت سرخ‌ها در شانگهای و دیگر مناطق سفید را از بین برده بودند. در کتاب‌های تاریخ حزب کمونیست چین دلیل این شکست را به گردن لی لی - سان انداخته و به اصطلاح همه کاسه و کوزه‌ها را سر روی شکسته‌اند.

- جدا از ژاپن، تنها کشورهایی که این دولت دست‌نشانده را به رسمیت شناختند، دولت‌های ال سالوادور، واتیکان و اتحاد شوروی

بودند. استالین با اعلام شناسایی این دولت در تلاش بود تا رضایت و
خشنودی توکیو را جلب کند تا از این طریق جلوی حمله احتمالی ژاپن
را از شمال چین به اتحاد شوروی بگیرد.
[←۱۹۱]

- Otto Braun

[←۱۹۲]

- Lo Fu

[←۱۹۳]

- Kalinin؛ میخائیل ایوانویچ کالنین (۱۸۷۵-۱۹۴۶)؛ رئیس جمهور
تشریفاتی شوروی (از ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۶)؛ ونیز بنیانگذار روزنامه «پروادا» -
مترجم.

[←۱۹۴]

- Hans Von Seecket

[←۱۹۵]

- Manfred Stern

[←۱۹۶]

- General Kleber

[←۱۹۷]

- Otto Braun

[←۱۹۸]

- Li De

[←۱۹۹]

- Chu Chiu Pai

[←۲۰۰]

- Chen Yi

[←۲۰۱]

- Xiang Ying

[←۲۰۲]

- Alexandr Panyushkin

[←۲۰۳]

- Gong Chu

[←۲۰۴]

- Nelson Fu

[←۲۰۵]

- رهبران سرخ بعداً اطلاع یافتند که این عنوان صرفاً یک عنوان تبلیغاتی پوچ بوده است. اوتو براون در خاطراتش متذکر شده که «هیچ فردی تصور نمی کرد که بتوان در جبهه شمالی با ژاپن جنگید.»

[←۲۰۶]

- آن بخشی از ارتش سرخ که در کرانه شرقی زمین گیر شده بود بالغ بر ۴۰ هزار تن می شد. اکثریت این افراد که رط نتوانسته بودند از رودخانه بگذرند بر اثر بیماری و خستگی ناشی از یک سفر دشوار شش هفته ای، تار و مار شدند. تنها ۳۰۰۰ تن از این افراد عملاً در طی نبرد کشته شدند.

[←۲۰۷]

- Guizhou

[←۲۰۸]

- Yunnan

[←۲۰۹]

- Li Po

[←۲۱۰]

- Ching Ko

[←۲۱۱]

- Weigo

[←۲۱۲]

- Shao Li-tzu

[←۲۱۳]

- Peggy Dennis

[←۲۱۴]

- Eugene Dennis

[←۲۱۵]

- Dmittri Manulisky

[←۲۱۶]

- Tim

[←۲۱۷]

- Mum Sun Yat-sen

[←۲۱۸]

- Soong Ching Ling

[←۲۱۹]

- این زن خواهر مادام جیانگ کای شک بود و برای مدت‌های طولانی برای مسکو جاسوسی می‌کرد. برای اثبات جاسوس بودن او می‌توان به نامه‌ای که وی در بیست و ششم ژانویه ۱۹۳۷ به وانگ مینگ، رئیس هیأت نمایندگان حزب کمونیست چین در مسکو نوشته، استناد کرد. او در این نامه اطلاعات محرمانه‌ای را در خصوص فعالیت‌های ضد کمونیستی علیه حزب کمونیست چین به اطلاع وانگ مینگ رسانده و... نامه مذکور هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که این زن جاسوس مسکو بوده است.

[←۲۲۰]

- Yellow Earth Plateau

[←۲۲۱]

- Shannxi

[←۲۲۲]

- Gansu

[←۲۲۳]

- فرمانده ارتش ملی گرایان که در شانشی با شائو همکاری می‌کرد ژنرال یانگ هو - نشنگ نام داشت که پیش‌تر در خواست پیوستن به حزب کمونیست چین را کرده بود. روابط او با کمونیست‌ها بر جیانگ پوشیده نبود.

[←۲۲۴]

- Wang Jia-xiang

[←۲۲۵]

- Lo Fo

[←۲۲۶]

- براون مشاور نظامی آلمانی تباری بود که از سوی حکومت شوروی برای خدمت در ارتش سرخ چین، به این کشور اعزام شده بود.

[←۲۲۷]

- Zonyi

[←۲۲۸]

- مائو بعدها هرگاه که راجع به حامیانش در جلسه زونی سخن

می گفت فقط از دو نفر (لوفو و وانگ جیاشیانگ) نام می برد. همین امر گویای آن است که در جلسه زونی فاقد حمایت اکثریت بود.

[←۲۲۹]

- Xiang Ying

[←۲۳۰]

- Henan

[←۲۳۱]

- Anhui

[←۲۳۲]

- دلیل اصلی موفقیت های چانگ بعضاً به سبب بی رحمی ها و

جنایت های گسترده ای بود که جنگ سالارانیسیچوانی در این ایالت

مرتکب شده بودند. مردم تحت فشار سیچوان به همین دلیل از

چانگ و کمونیست ها استقبال کردند. مردم به حدی فقیر بودند که

توانایی خرید لباس نداشتند. آنها بعضاً با بدن های برهنه در شهرها و

روستاها دیده می شدند. تا قبل از آمدن چانگ، چندین قیام دهقانی

در سیچوان به وقوع پیوسته بود. لذا بسیاری از مردم داوطلبانه بهاردوی سرخ‌ها پیوستند.

[←۲۳۳]

- Xu

[←۲۳۴]

- Tucheng

[←۲۳۵]

- رویه معمول در جریان راهپیمایی بزرگ این بود که افراد مجروح را نزد خانواده‌های محلی می‌گذاشتند (همراهان کی پول). سرنوشت این افراد به بخت و اقبال آنها بستگی داشت. برای مثال ارتش تحت امر چانگ کوتائو تعدادی سربازان زن ارتش سرخ را که بیمار یا ضعیف بودند به همین ترتیب پشت سر جا گذاشت. محلی‌ها که دل خونی از این سربازان داشتند بسیاری از آنها را کشتند. گروهی از این زن‌ها که خوش شانس‌تر بودند، همسران دهقانان مرفه شدند. و عجیب اینکه سرخ‌ها بعد از فتح چین بسیاری از این خانواده‌های دهقانی به اصطلاح «مرفه» را تحت عنوان «اربابان» قتل عام کردند.

[←۲۳۶]

- مائو بعدها اذعان کرد که او مسئول این شکست عمده بوده است. البته مائو این اعتراف را نزد همکاران نزدیکش کرد و هدفش هم این بود که برای آنها روشن کند که هیچ شکستی نمی‌تواند او را از صندلی ریاست پایین بیاورد.

[←۲۳۷]

- Chongqing

[←۲۳۸]

- جیانگ و افسران‌ش به حدی گیج شده بودند که تصور می‌کردند

مائو قصد دارد مرکز ایالتِ گویجو را که در آن رطوبت زمان جیانگ در آنجا به سر می‌برد تسخیر کند و به این ترتیب جیانگ را به اسارت خود در آورد. اما به زودی معلوم شد که سرخ‌ها چنین قصدی ندارند.

[←۲۳۹]

- ارتش سرخ موفق شده بود در ایالتِ گویجو که ساکنین فقیری داشت، چندین هزار نفر سرباز تازه بگیرد.

[←۲۴۰]

- به دنیا آوردن بچه در جریان راهپیمایی بزرگ در حکم یک کابوس وحشتناک بود. زنی که بچه به دنیا می‌آورد مجبور بود بلافاصله بعد از زایمان همراه سپاهیان راهپیمایی کند. زنان تا لحظه به دنیا آوردن فرزند مجبور به راهپیمایی بودند. زایمان معمولاً در یک کلبه پوشالی خالی انجام می‌شد و بچه را هم باید در همانجا رها می‌کردند و یا به دستیک خانواده محلی می‌سپردند.

[←۲۴۱]

- Miao

[←۲۴۲]

- Huili

[←۲۴۳]

- Dadu

[←۲۴۴]

- Chengdu

[←۲۴۵]

- سال ۱۹۸۵ کتابی تحت عنوان «راهپیمایی بزرگ» به قلم هاریسون سالیسبری منتشر شد که از روایت رسمی حزبو مائو در مورد این حادثه پشتیبانی می‌کند. روی جلد این کتاب عکسی از پل رودخانه

دادو به چاپ رسیده است.

[←۲۴۶]

- Li Guan-shan

[←۲۴۷]

- Hualinping

[←۲۴۸]

- Luding

[←۲۴۹]

- Chopsticks

[←۲۵۰]

- Yang Cheng-wu

[←۲۵۱]

- سال ۱۹۴۶ موقعی که یک خبرنگار بریتانیایی از پنگ دی هوای، صادق‌ترین فرد در میان تمامی رهبران کمونیست، درباره عبور از رودخانه دادو پرسید، او آشکارا حاضر نشد از حماسه قلایی‌ای که حزب در این مورد ساخته و پرداخته بود حمایت کند. پنگ در پاسخ به خبرنگار گفت: «سال‌های زیادی از این حادثه گذشته است، و من نمی‌توانم همه این ماجرا را دقیقاً به خاطر بیاورم. رودخانه‌های زیادی بر سر راه راهپیمایی کنندگان وجود داشت - رودخانه شن تلایی، رودخانه هسیانگ، رودخانه وو و رودخانه یانگسه - من نمی‌توانم دقیقاً به خاطر بیاورم، اما یادم هست که افرادی به داخل رودخانه افتادند...» پنگ حتی یک کلمه هم از درگیری و نبرد یا آتش گرفتن پل سخن نگفت. ظاهراً دو سه نفری در این حادثه به داخل آب افتادند. شاهدان عینی می‌گویند که این افراد در حال تعمیر پل بودند که به سبب سهل‌انگاری به داخل آب سقوط کردند.

[←۲۵۲]

- Fubin

[←۲۵۳]

- H.H.Kuang

[←۲۵۴]

- Dmitri Bogomolov

[←۲۵۵]

- دلیل این نامگذاری، کنترل ارتش سرخ از سوی مرکزیت (یا رهبری) حزب کمونیست چین بود.

[←۲۵۶]

- Aba

[←۲۵۷]

- Right Column

[←۲۵۸]

- Banyon

[←۲۵۹]

- مائو برای این که جذبه و قدرت خود را در «ستون راست» به رخ بکشد، اقدام به ایجاد رعب و وحشت کرد. زنیکه در ارتش چانگ کوتائو کار می کرد اخیراً بچه ای به دنیا آورده بود. پدر این بچه افسری بود که با مادر بچه ازدواج کرده بود. در ارتش سرخ، عشق بازی ممنوع بود زیرا باعث حاملگی زنان ارتش می شد و آنها را از خدمت به ارتش ناتوان می ساخت. البته این قانون در مورد رهبران حزب و ارتش اجرا نمی شد و آنها آزادانه در کنار همسرانشان به سر می بردند. یک جلسه بزرگ مرکب از افسران و سربازان تشکیل شد تا سرنوشت این زوج خطا کار را تعیین کنند. اکثریت خواهان اعدام افسر خاطی و آزادی

زن شدند؛ زیرا وی را یک قربانی می دانستند. اما مائو دستور داد که هم مرد و همزن را اعدام کنند. این اقدام او بسیاری را ترساند.
[۲۶۰←]

- Maoergai

[۲۶۱←]

- در آن زمان دروغ مذکور فقط به افراد انگشت شماری گفته شد؛ آن هم نه به صورت صریح و روشن. مائو بعدها به قضیه شاخ و برگ داد و این داستان قلایی را از خودش درآورد که گویا چانگ کو تائو تلگرافی به مردان تحت امر خود فرستاده و از آنها خواسته بود که وی (مائو) و مرکزیت حزب را «سربه نیست» کنند. همین داستان بعدها تبدیل شد به نسخه رسمی در تاریخ حزب. اما مائو این ادعا را تا هجده ماه بعد - یعنی تا سی ام مارس ۱۹۳۷ - علناً مطرح نکرد. او در این زمان که سعی داشت چانگ را تصفیه کند، ادعای مذکور را برای اولین بار مطرح ساخت. هرچند که تا آن زمانیکه قطعنامه حزبی در مورد محکومیت چانگ در خصوص «اقدام برای تجزیه ارتش سرخ» صادر شده بود.

[۲۶۲←]

- در طول این مسیر ۱۰۰۰ کیلومتری فقط یک درگیری کوچک در محلی به اسم لازیکو در هفدهم سپتامبر رخداد. اگرچه این درگیری بسیار کم اهمیت و کوچک بود اما بعدها به عنوان یک نبرد بزرگ موفقیت آمیز در تاریخ رسمی حزب ذکر شد. دلیل اصلی این جعل تاریخ، نیاز مائو به یک پیروزی نظامی در پی جدایی اش از چانگ کو تائو بود. مائو به این ترتیب می خواست نشان بدهد که دارای لیاقت و توانایی رهبری نظامی است. اما واقعیت امر این بود که مائو بدون هیچ مشکل خاصی از لازیکو عبور کرده بود.

[←۲۶۳]

- Wuqi

[←۲۶۴]

- Chan Li-fu

[←۲۶۵]

- Faina Vakhreva

[←۲۶۶]

- Liu Chih-tan

[←۲۶۷]

- سرخ‌ها، همان گونه که قبل از راهپیمایی بزرگ با جار و جنجال بسیار اعلام کرده بودند که هدفشان از رفتن بهسوی شمال جنگ با ژاپنی هاست، این بار نیز ادعای مشابهی کردند. آنها مدعی شدند که «پیش قراولان ضد ژاپنی» بهمنظور جنگ با ژاپن عازم مناطق شرقی ایالت شانشی شده‌اند. اما این یک اقدام تبلیغاتی پوچ و بیهوده بود. نیروهای تحت امر مائو حتی سعی نکردند که به نیروهای ژاپنی اشغالگر نزدیک شوند.

[←۲۶۸]

- Sanjiao

[←۲۶۹]

- Pei

[←۲۷۰]

- Yang Qi

[←۲۷۱]

- Yang Sen

[←۲۷۲]

- Xian [←۲۷۳]
- Outer Mongolia [←۲۷۴]
- Royal Leonard [←۲۷۵]
- Old Marshal [←۲۷۶]
- ترور مارشال پیر عموماً به ژاپنی‌ها نسبت داده شده است، اما اسناد تازه یاب نشان می‌دهد که نائوم ایتنگتون (یکی از طراحان قتل تروتسکی)، عامل اطلاعاتی شوروی، از جانب استالین مأموریت یافته بود که مارشال پیر را ترور کند. و این مأموریت را انجام داد. [←۲۷۷]
- Mussolini [←۲۷۸]
- Tai Li [←۲۷۹]
- Li Ke-nong [←۲۸۰]
- Pastor Dong [←۲۸۱]
- Guangdong [←۲۸۲]
- Guangxi [←۲۸۳]

- Ho Lung

[←۲۸۴]

- پایگاه تحت فرمان هولونگ در فاصله ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۴ پاکسازی‌های خونینی را از سر گذرانده بود. خودِ هولونگ بعدها گفت: «طی فقط یکی از این پاکسازی‌ها سرخ‌ها بالغ بر ۱۰۰۰۰ نفر را کشتند. حالا (سال ۱۹۶۱) فقط تعداد اندکی از رفقای زن زنده‌اند، و این به دلیل آن است که در پاکسازی‌های آن زمان ابتدا مردها کشته شدند... پاکسازی کنندگان قصد داشتند که به سراغ زن‌ها هم بروند اما دشمن از راه رسید و لذا این امر متوقف شد... حتی امروز هم هزار چند گاه گورهای دسته‌جمعی، اینجا و آنجا منطقه، پدیدار می‌شود.» جان به در بردگان به خاطر می‌آورند که «جنازه‌ها را در گونی می‌کردند و داخل رودخانه هونگ می‌انداختند، همراه با سنگ‌های بزرگی که به‌گونه‌ی گره زده شده بود. ماهی‌گیران تا مدت‌ها جرئت ماهی‌گیری در این رودخانه را نداشتند زیرا از بالا آمدن جنازه‌ها می‌ترسیدند...»

[←۲۸۵]

- این پول، به اضافه برخی پول‌های دیگر، از طریق مادام سونیات سن، و از طریق آمریکا، برای مائو ارسال شد.

[←۲۸۶]

- Baoan

[←۲۸۷]

- Yeh Jian-Ying

[←۲۸۸]

- Aleksandr Titov

[←۲۸۹]

- Georgi Dimitrov

- پنجاه و شش سال بعد از این رویداد، مارشال جوان همچنان از دست مسکو و حزب کمونیست چین شدیداً دلخورو عصبانی بود. موقعی که ما (نویسندگان کتاب) در یک دیدار دوستانه از وی پرسیدیم که آیا کمونیست‌های چین قبلاً در مورد مواضع اتحاد شوروی در خصوص «کودتا» ی وی علیه جیانگ با وی صحبت کرده بودند؟ وی به تندی و با عصبانیت جواب داد: «البته که نه، پرسش شما خیلی عجیب است!»

- Artur Artuzov

- مائو بعدها ادعا کرد که تلگراف شانزدهم دسامبر کمینترن «مخدوش و غیر قابل رمزگشایی بود.» و به همین دلیل حزب کمونیست چین در روز هیجدهم دسامبر با مسکو تماس گرفت و خواستار ارسال مجدد تلگراف قبلی شد. اما این ادعا، کاملاً دروغ است. اپراتورهای مخابراتی در مرکز ارتباطات حزب کمونیست چین به ما (نویسندگان کتاب) گفتند که رویه معمول درباره یک تلگراف ناخوانا و مخدوش این بود که بلافاصله با مسکو تماس می گرفتیم و خواهان ارسال دوباره آن می شدیم، بنابراین هرگز موردی پیش نیامد که در روز منتظر بمانیم و بعد خواستار ارسال دوباره تلگراف شویم؛ آن هم در روزهای بحرانی. مائو در روز نوزدهم دسامبر به پولیت بورو گفت: «دستورات کمینترن به دست ما نرسیده است.»

- T. V. Soong

- فرجام زندگی مارشال جوان سوژه صدها کتاب و مقاله طی شصت هفتاد سال گذشته بوده است. او یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های افسانه‌ای در تاریخ چین معاصر به شمار می‌رود. حتی دشمنان مارشال جوان هم ادعا نکرده‌اند که او برای ربودن جیانگ با شوروی تبانی قبلی کرده بود. مارشال جوان در پایان زندگی طولانی‌اش ادعا کرد که این اقدام آدم ربایی ناشی از «انگیزه‌های پاک و معصومانه» وی بوده است. او به ما گفت: «مادام جیانگ مرا خوب درک می‌کرد. او گفته بود که من نه به خاطر پول و نه به خاطر قدرت دست به این کار زدم؛ من فقط می‌خواستم قربانی شوم.»

[←۲۹۵]

- جینگ کو قبل از حرکت به سوی چین نزد استالین فراخوانده شد. رئیس کمینترن در شوروی نیز در دیداری که با جینگ کو داشت وی را تهدید کرد که اگر با شوروی همکاری نکند آسیب خواهد دید. جینگ کو برای آزاد شدن مجبور شد به روس‌ها قول همکاری دهد. او به هنگام خروج از شوروی به رئیس کمینترن تلگراف زد: «تمام دستورالعمل‌های شما را دقیقاً اجرا خواهم کرد.» زمانی که جینگ کو به شهر ولادی‌وستک رسید به دفتر «ک گ ب» احضار شد تا برای آخرین بار قول همکاری بدهد. او گفت: «تمامی دیسیپلین‌های حزبی را رعایت خواهم کرد.»

[←۲۹۶]

- Saturday Evening Post

[←۲۹۷]

- New York Herald Tribune

[←۲۹۸]

- George Hatem

	[← <u>۲۹۹</u>]
- Yan	
	[← <u>۳۰۰</u>]
- Tu Fu	
	[← <u>۳۰۱</u>]
- Peonies	
	[← <u>۳۰۲</u>]
- Yang Hill	
	[← <u>۳۰۳</u>]
- Yao-gong	
	[← <u>۳۰۴</u>]
- Lili Wu	
	[← <u>۳۰۵</u>]
- Agnes Smedley	
	[← <u>۳۰۶</u>]
- Ding Ling	
	[← <u>۳۰۷</u>]
- Chiao-chiao	
	[← <u>۳۰۸</u>]
- Roman Karmen	
	[← <u>۳۰۹</u>]

- Jiang Qing

[←۳۱۰]

- Marco Polo Bridge

[←۳۱۱]

- Tianjin

[←۳۱۲]

- H. Abend

[←۳۱۳]

- Zhang Zhi-zhong

[←۳۱۴]

- از دسامبر ۱۹۳۷ تا پایان ۱۹۳۹ بیش از ۲۰۰۰ خلبان روسی در چین مشغول به کار بودند. آنها موفق شدند ۱۰۰۰ هواپیمای ژاپنی را ساقط و حتی تایوان را که در آن زمان در اشغال ژاپن بود، بمباران کنند.

[←۳۱۵]

- Vasilli Chuikov

[←۳۱۶]

- Maxim Litvinov

[←۳۱۷]

- Leon Blum

[←۳۱۸]

- ج ج ج را باید مهم‌ترین جاسوس در طول تاریخ بشر لقب داد. دیگر جاسوسان فقط اطلاعات محرمانه را به طرف مقابل منتقل می‌کردند، اما ج ج ج موفق شده بود سیر وقوع حوادث تاریخی را یک تنه عوض کند.

[←۳۱۹]

- لین بیائودر گزارش خود به روس ها در فوریه ۱۹۴۱ نوشت: «حزب کمونیست چین تا امروز از این نبرد بهره‌تبلغاتی بسیاری برده است. در تمامی نشریات و نوشته‌های ما، این تنها نبرد مهمی است که به آن اشاره می‌شود...»

[←۳۲۰]

- Jinchaji

[←۳۲۱]

- سه عضو دیگر هیأت دبیران عبارت بودند از: لو فو، چان یون و کانگ شنگ.

[←۳۲۲]

- Wuhan

[←۳۲۳]

- Ren Bi-shi

[←۳۲۴]

- V.V.Andrianov

[←۳۲۵]

- Osip Piatnitsky

[←۳۲۶]

- پیاتنیتسکی در هفتم جولای ۱۹۳۷، همان روزی که حادثه «پل مارکوپولو» رخ داد، دستگیر شد. این حادثه منجر شد به حمله ژاپن به شمال چین و در نتیجه تهدید شدن شوروی از جانب ژاپن. اولین بازجویی از پیاتنیتسکی در یازدهم نوامبر ۱۹۳۷ صورت گرفت؛ همان روزی که استالین در آستانه حرکت وانگ مینگ به چین، با وی دیدار کرد و دستور «جنگ با ژاپن، در اولویت نخست» را به وی داد تا به مائو و کمونیست‌های چین ابلاغ کند. همه این‌ها نشانه‌های گویایی بودند از

اینکه دستگیری پیاتنیتسکی در ارتباط با جنگ چین و ژاپن و رابطه وی با حزب کمونیست چین و مائو بوده است.
[←۳۲۷]

- Boris Melnikov

[←۳۲۸]

-Gao Gang

[←۳۲۹]

- Chang Muo - Tao

[←۳۳۰]

- Chongqing

[←۳۳۱]

- Larisa Reysner

[←۳۳۲]

- اظهارات مائو درباره مدل لهستانی و پیمان شوروی - ژاپن به مذاق روس ها خوش نیامد. حرف های مائو بیش از حد صریح و واضح بود و همین باعث شد که کمینترن طی تلگرافی از مائو بخواهد در اظهاراتش دقت کند تا بهانه به دست دشمنان شوروی ندهد. دیمیتروف، رئیس کمینترن، به مائو نوشت: «ما قاطعانه از شما و دیگر رفقای چینمی خواهیم که از انجام مصاحبه با خبرنگاران خارجی مثل ادگار اسنو خودداری کنید، چون از مفاد این مصاحبه ها علیه شوروی استفاده می شود.» مائو به این دستور گوش داد و دیگر مصاحبه نکرد. اسنو هم تا سال ۱۹۶۰ که بین چین و شوروی جدایی افتاد، از آمدن به چین سرخ ممنوع شد.

[←۳۳۳]

-Hebbi

[←۳۳۴]

- این سیستم مخابراتی بسیار کارآمد بود به طوری که ژاپنی ها قادر به یافتن محل استقرار آن و کشف رمزهایش نبودند.

[←۳۳۵]

- Pan Han - nian

[←۳۳۶]

- Eiichi Iwai

[←۳۳۷]

- مائو ظاهراً قصد نداشت به صورت علنی و آشکار با ژاپنی ها عملیات مشترک علیه ملی گرایان انجام دهد. با اینحال رئیس ضد اطلاعات ارتش شوروی درینان یک بار به مسکو گزارش داد که سپاهیان کمونیست به نیروهای ملی گرادر شاندونگ در تابستان ۱۹۴۳ حمله کرده و این حمله را «با همکاری ارتش ژاپن» انجام داده اند.

[←۳۳۸]

- Sadaaki Kagesa

[←۳۳۹]

- Prince Mikasa

[←۳۴۰]

- Hirohito

[←۳۴۱]

- Panyushkin

[←۳۴۲]

- Yellow Bridge

[←۳۴۳]

- Semyon Timoshenko

[←۳۴۴]

- Molotov

[←۳۴۵]

- نقش دیگر چویکوف که او در خاطراتش به آن اشاره نکرده، ارزیابی قدرت ارتش سرخ چین برای برقراری حکومت در صورت شکست نیروهای ژاپنی بود.

[←۳۴۶]

- ما می‌دانیم که مائو این تلگراف حیاتی را پنهان نگه‌داشت زیرا او به چوئن لای (رابط مائو با جیانگ) در سیزدهم ژانویه، نه روز بعد از عزیمت ارتش شیانگ و تلف شدن بسیاری از نیروهایش، نوشت: «من تلگراف چهارم ژانویه شیانگ به جیانگ را برای فرستاده‌ام. واژه‌هایش نامناسب است، بنابراین اگر تا حالا ردّش نکرده‌ای، لطفاً دستنگهدار و آن را به جیانگ ردّ نکن.» از این حرف‌های مائو چنین بر می‌آید که او تلگراف چهارم ژانویه را بعد از یکتاخیر چند روزه به اطلاع چوئن لای رسانده بود.

[←۳۴۷]

- General Ku

[←۳۴۸]

- Ye Ting

[←۳۴۹]

- Franklin Roosevelt

[←۳۵۰]

- Evans Garlson

[←۳۵۱]

- Winston Churchill

- Clark Kerr

- Martha Gellhorn

- Ernest Hemmingway

- Lauchlin Currie

- کاری خدمت دیگری هم به مائو کرد. او مانع از این شد که جیانگ کای شک بتواند یک کانال خصوصی ویژه باپرزیدنت روزولت برقرار کند. جیانگ از کاری درخواست کرده بود که روزولت یک مشاور سیاسی را نزد وی بفرستد؛ مشاوری که دسترسی مستقیم به پرزیدنت آمریکا داشته باشد. جیانگ پیشنهاد کرده بود که ویلیام بولیت، اولین سفیر آمریکا در شوروی، رابط میان او و روزولت باشد. جیانگ کاملاً بولیت را می شناخت و مطمئن بود که یک ضد کمونیست واقعی است. اما کاری بلافاصله با این درخواست مخالفت کرد. او در بازگشت به آمریکا، اوون لاتیمر را به عنوان رابط میان جیانگ و روزولت معرفی کرد. لاتیمر یک دانشگاهی بود که مطلقاً به رئیس جمهور آمریکا دسترسی نداشت. کاری به این ترتیب اجازه برقراری رابطه ویژه میان جیانگ و روزولت را نداد.

- مائو می دانست که آلمانی ها به شوروی حمله خواهند کرد. او حتی ساعت وقوع حمله را نیز دقیقاً می دانست و کرمیلین را هم در جریان گذاشته بود. دیمیتروف، رئیس کمیترین در دفترچه یادداشت های

روزانه‌اش نوشت: «خبر محرمانه‌ای از حزب کمونیست چین دریافت کرده‌ام: آلمان در تاریخ بیست و یکم ژوئن ۱۹۴۱ به شوروی حمله خواهد کرد!» حزب کمونیست چین اطلاعات مذکور را از طریق جاسوسان خود به دست آورده بود. آلمانی‌ها در بیست و دو مژوئن به شوروی حمله کردند. کرملین در پی این حمله از هشدار حزب کمونیست چین تشکر کرد، هر چند که این هشدار را نادیده گرفته بود.

[←۳۵۸]

- Sanzo Nosaka

[←۳۵۹]

- این پروژه در زبان چینی معروف است به «ژنگ - فنگ» که می‌توان آن را «کارزار پالایش» ترجمه کرد.

[←۳۶۰]

- Wang Shi - Wei

[←۳۶۱]

- Shi Zhe

[←۳۶۲]

- اعدام‌ها بعضاً کارکردهای دیگری هم داشتند. شی چه، دستیار امنیتی مائو، به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «روزیاز یک بیمارستان دیدن می‌کردم. چشمم به تشت بزرگی افتاد که در آن جسد یک مرد حدوداً سی ساله قرار داشت که غرق در مایع متانول بود. از کارکنان بیمارستان پرسیدم این جسد برای چی اینجا است؟ آنها جواب دادند: ما برای کالبدشکافی به جسد نیاز داریم و رفیق کانگ شنگ به ما اجازه داده که هر ماه سه ضد انقلابی را بکشیم تا از اجسادشان برای کالبدشکافی استفاده کنیم.»

[←۳۶۳]

- استفاده از این نوع جلسات باعث شکستن اراده مردم می شد. مائو از این روش برای تحکیم پایه های قدرت خود استفاده فراوانی کرد.

[←۳۶۴]

- Si - qi

[←۳۶۵]

- بعدها دیگر بازداشتی ها از جمله همسر تسه مین و پسرشان یوان شین با اجازه سپهسالار جیانگ از زندان آزاد شدند.

[←۳۶۶]

- پو کو سال ۱۹۴۶ در یک سانحه هوایی کشته شد.

[←۳۶۷]

- Jin Mao - Yue

[←۳۶۸]

- Pyotr Vladimirov

[←۳۶۹]

- Andrei Orlov

[←۳۷۰]

- Dr. Y

[←۳۷۱]

- دکتر جین پزشک اختصاصی مادام مائو نیز بود. وی در تابستان ۱۹۴۲ دو عمل جراحی رَحِم بر روی مادام مائو انجام داد. دکتر جین بعد از به قدرت رسیدن کمونیست ها در چین، رئیس بیمارستان پکن شد؛ بیمارستانی که مخصوص رهبران حزب و خانواده های آنها بود. عروس مائو در شب سی ام سپتامبر ۱۹۵۰ به بیمارستان آورده شد تا آپاندیسش را بردارند. دکتر جین برای جراحی نیاز به امضای

نزدیک‌ترین قوم و خویش بیمار داشت و از آنجایی که آن - ینگ (پسر مائو و شوهر زن بیمار) در دسترس نبود خود دکتر جین پای برگه را امضا کرد.

[←۳۷۲]

- کمینترن ظاهراً در بیستم مه ۱۹۴۳ منحل شد و جای خود را به کمینفورم داد. این اقدام استالین، ماهیتی نمایشی داشت که صرفاً با هدف گول زدن متحدین غربی استالین صورت گرفته بود. انحلال کمینترن تغییر اندکی در روابط میان مسکو و مائو به وجود آورد.

[←۳۷۳]

- سال ۱۹۴۸ زمانی که مائو قصد سفر به شوروی را کرد نگران این بود که مبادا وانگ مینگ از غیبت وی استفاده کرده، مقاصد خود را پیش ببرد. وانگ مینگ درست در همین زمان بنا به توصیه دکترش قصد داشت از دارویگندزدایی به اسم «لایسول» استفاده کند. وانگ مینگ دچار یبوست دائم بود و دکترش تشخیص داده بود که وی باید ماده لایسول را تنقیه کند. اما ظاهراً داروی تجویزی بسیار قوی‌تر از حد معمول بود زیرا به محض ورود اولین قطرات آن به بدن وانگ مینگ فریاد او به آسمان رفت. همسر وانگ مینگ بلافاصله از ادامه تنقیه شوهرش خودداری کرد. ظاهراً این قضیه «اتفاقی» بود اما شواهدی هم هست که نشان می‌دهد «اتفاقی» نبوده است. برای مثال دکتر می‌گوید که این دارو را برای وانگ مینگ تجویز کرده بود سرپزشک مخصوص مائو بود و...

[←۳۷۴]

- Vyshinsky؛ دادستان بی‌رحم محاکمات معروف مسکو که شدیداً مورد اعتماد استالین بود - مترجم.

[←۳۷۵]

- منظور محاکمات نمایشی مسکو در سال های پایانی دهه سی است که منجر به اعدام بسیاری از رهبران حزب کمونیست شوروی شد. استالین از پشت صحنه، این دادگاه های نمایشی را اداره می کرد. مترجم.

[←۳۷۶]

- Ye Qun

[←۳۷۷]

- Li Na

[←۳۷۸]

- Mah - jong

[←۳۷۹]

- در سال ۱۹۴۳، کتابچه ای تحت عنوان «تاریخچه مختصر جنبش کارگری چین» به قلم دنگ زونگ - شیا در شهرینان چاپ و منتشر شد. کتاب اصلی در سال ۱۹۳۰ در روسیه چاپ شده بود. در متن اولیه کتاب هیچ اشاره ای به نقش مائو در جنبش کارگری و کمونیستی چین نشده بود. اما حالا در نسخه منتشره در سال ۱۹۴۳ جمله زیر به متن اولیه کتاب اضافه شده بود: «در سال ۱۹۲۲، به لطف رهبری رفیق مائو تسه تونگ، جنبش کارگری در هونان وسیعاً گسترش یافت...»

[←۳۸۰]

- Xie Jue - Zai

[←۳۸۱]

- Teng Pao - Shan

[←۳۸۲]

- Michael Lindsay

[←۳۸۳]

- te - huo

[←۳۸۴]

- Teng Fa

[←۳۸۵]

- Fabi

[←۳۸۶]

- کنترل اسلحه در منطقه ینان به شدت اعمال می شد. یک دکتر
اطریشی که در دهه چهل توسط کمونیست ها ربوده شده بود در
خاطرات خود نوشته: «اگر شما صدای زوزه گرگ ها را می شنیدید این
به معنای آن بود که در منطقه سرخ ها حضور دارید.» هیچ کدام از
افرادى که ما (نویسندگان کتاب) با آنها مصاحبه کردیم به یاد
نمی آورند که در سراسر دوران جنگ صدای شلیک گلوله ای را در ینان
شنیده باشند. یکی از شب ها هنگامی که یک اپراتور مخابراتی روسیدر
اطراف شهر ینان با شلیک گلوله گرگی را که دو سگ محافظ وی را
کشته بود، از پا درآورد بلافاصله گاردهای مائو از راه رسیدند و
معترضانه به وی گفتند که صدای گلوله اش باعث «ناراحتی بسیار
زیاد» برای مائو شده است. اتفاق مشابهی هم در مورد ولادیمیر ف
افتاد. محافظین مائو به وی نیز گفته بودند که صدای شلیک
گلوله هایش باعث «اضطراب شدید رفیق مائو و ایجاد وقفه در کار او»
شده است.

[←۳۸۷]

- bianbi

[←۳۸۸]

- J. Myrdal

[←۳۸۹]

- Yalta

[←۳۹۰]

- Crimea

[←۳۹۱]

- در اعلامیه کنفرانس یالتا، از این امتیازات به عنوان غرامت‌هایی که باید از سوی ژاپن به شوروی داده شود، نامبرده شده است. اما واقعیت آن بود که تمامی این سرزمین‌های اهدایی بخشی از خاک چین بودند. چرچیل طرفدار جدایی این سرزمین‌ها از چین بود زیرا معتقد بود: «هر ادعایی از جانب روسیه برای غرامت به بهای از دست رفتن بخش‌های خاک چین، به نفع ما، در ارتباط با قضیه هنگ کنگ، خواهد بود.» با وجودی که معامله‌های انجام شده دریالتا متضمن جدایی بخش‌هایی از خاک چین بود اما حکومت چین هرگز در جریان انجام مذاکرات قرار داده نشده بود و حتی با آنها نیز مشورت نکرده بودند. وانگهی، آمریکا دریالتا به استالین قول داده بود که تا قبل از کسب اجازه از استالین، جیانگ کای شک را در جریان تصمیمات کنفرانس یالتا نگذارد. در نتیجه سپهسالار جیانگ تا پانزدهم ژوئن ۱۹۴۵ که آمریکایی‌ها وی را از تصمیمات یالتا مطلع کردند، از جریان بی‌خبر بود و این امر مشکلات بسیاری برای جیانگ و چین به وجود آورد.

[←۳۹۲]

- Chahar؛ ایالت سابق چین که در شمال شرقی چین و در شرق مغولستان واقع شده. مترجم.

[←۳۹۳]

- استالین همچنین دستور کار خاص خودش را داشت. او قصد داشت بخشی از مغولستان چین را به مغولستان بیرونی ملحق کند.

ارتش شوروی بعد از ورود به خاک چین اقدام به برپایی یک حکومت موقت در مغولستان چین کرد. این حکومت دست نشانده آماده بود تا در صورت مهیا شدن شرایط به مغولستان شوروی ملحق شود، اما استالین بعداً از اجرای این نقشه منصرف شد.

[←۳۹۴]

- Baotou

[←۳۹۵]

-jehol؛ ایالت سابق چین در شمال شرقی این کشور- مترجم.

[←۳۹۶]

- Zhangjiakou

[←۳۹۷]

- Chengde

[←۳۹۸]

- این شهر که سابقاً بزرگ‌ترین شهر منچوری بود حالا در استان لیائونینگ واقع شده و مرکز این ایالت تازه تأسیس به شمار می‌رود- مترجم.

[←۳۹۹]

- Harry Truman

[←۴۰۰]

- Chen Li - fu

[←۴۰۱]

- Chang Chen

[←۴۰۲]

- Patric Hurley

[←۴۰۳]

- Shangdang [←۴۰۴]
- Apollon Petrov [←۴۰۵]
- Carlton de Wiart [←۴۰۶]
- Albert Wedmeyer [←۴۰۷]
- John Birch [←۴۰۸]
- Shanhaiguan [←۴۰۹]
- Great Wall [←۴۱۰]
- Daniel Barbey [←۴۱۱]
- Qinghuangdao؛ بندری در شمال شرقی چین، در شمال شرقی ایالت هبی - مترجم. [←۴۱۲]

- Tu Yu - ming

[←۴۱۳]

- Chen Yi

[←۴۱۴]

- دو سال بعد، زمانی که مائو پیشنهاد کرد نیروهای پرشماری از ارتش سرخ به عمق مناطق ملی گرانفوذ کنند، فرماندهان این ارتش از او پرسیدند: با توجه به اینکه در این مناطق هیچ پایگاهی نداریم، تکلیف مجروحین ارتش چهمی شود؟ مائو در پاسخ، با لحنی بی‌قیدانه گفت: «هیچ مشکلی نیست... مجروحین و بیماران را به دست مردم محلی بسپارید.»

[←۴۱۵]

- Melnikov

[←۴۱۶]

- Peony Pavilion

[←۴۱۷]

- از این هنگام به بعد، مورخان رسمی کمونیست این افسانه قلایی را ساخته‌اند که گویا استراتژی‌های «محاصر شهرها از طریق روستاها» و «عدم تسخیر شهرها» و «عدم دفاع از شهرها، در عوض هدف قرار دادن نیروهای دشمن و نابود کردن آنها» توسط مائو اندیشیده و طراحی شده‌اند. اما واقعیت آن است که استراتژی اول را لیو شائو چی و رط استراتژی دوم را لین بیائو عرضه کردند. مائو در ابتدا با این استراتژی‌ها شدیداً مخالف بود اما بعداً مجبور به پذیرش آنها شد.

[←۴۱۸]

- Harbin

[←۴۱۹]

- jilin: این شهر قبلاً در مرکز ایالت منچوری واقع در شمال شرقی چین قرار داشت اما امروزه بخشی از ایالت تازه تأسیس «جیلین» است. مترجم.

[←۴۲۰]

- این مانور دو جانبه مائو - مسکو بسیاری از سیاستمداران غربی را برای چندین دهه متمدنی فریب داد. این افراد دچار این توهم شده بودند که گویا مائو آماده همکاری با آمریکا بوده و آمریکا می‌توانسته مانع از پیوستن مائو به اردوی شوروی شود. اما مائو در واقع، مخفیانه به حزبش گفته بود که «جلب دوستی آمریکایی‌ها صرفاً یک اقدام مصلحتی و تاکتیکی در نبرد ما علیه جیانگ است».

[←۴۲۱]

- George Marshall

[←۴۲۲]

- سفیر زرنگ آمریکا در مسکو، اوریل هریمن، از جمله کسانی بود که به ارزیابی‌های مارشال درباره چین معترض بود. هریمن احساس می‌کرد که مارشال اطلاع درستی از «خطر شوروی» ندارد.

[←۴۲۳]

- John Roderick

[←۴۲۴]

- دنکرک (بندری در شمال فرانسه). ارتش آلمان نازی در بهار ۱۹۴۰ توانست صفوف جبهه گسترده‌ای از سربازان متفقین را بشکافد و آنها را نزدیک بندر دنکرک Dunkirk محاصره کند و به سواحل دریای منش عقب براند. به این ترتیب ده‌ها هزار سرباز انگلیسی در محاصره نیروهای آلمانی قرار گرفتند. با این حال سربازان انگلیسی توانستند طی چند روز با یاری گرفتن از نیروی هوایی و نیروی دریایی کشورشان

تدریجاً از مهلکه بگریزند - مترجم.

[←۴۲۵]

- Chen Li - Fu

[←۴۲۶]

Franco :- دیکتاتور ضد کمونیست اسپانیا (۱۸۹۲-۱۹۷۵) که از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۷۵ حاکم دیکتاتور اسپانیا بود - مترجم.

[←۴۲۷]

- نام چینی این شهر بندری لو شان است که در جنوب ایالت لیائونینگ (در شمال شرقی چین) واقع شده - مترجم.

[←۴۲۸]

- دالیان، نام بندری است در منتهی الیه جنوبی ایالت لیائونینگ - مترجم.

[←۴۲۹]

- Sungari River

[←۴۳۰]

- Ivan Kovalev

[←۴۳۱]

- مائو همچنین به لین بیاو دستور داده بود: «فعلاً بهتر است به جای طرح شعار نبرد طبقاتی اعلام کنی که ما برای دموکراسی سیاسی، دموکراسی اقتصادی و دموکراسی نظامی در حال نبرد هستیم...»

[←۴۳۲]

- Liu Ya - lou

[←۴۳۳]

- Zhangjiako؛ شهری در ایالت هبی در نزدیکی پکن (پایتخت چین) - مترجم.

[←۴۳۴]

- Hu Tsung - nan

[←۴۳۵]

- این جیپ را هیأت آمریکایی کمی قبل به مائو هدیه کرده بودند.

[←۴۳۶]

- Qinghuabian

[←۴۳۷]

- Yangmahe

[←۴۳۸]

- Panlong

[←۴۳۹]

- Wangjiawan

[←۴۴۰]

- Liou Kan

[←۴۴۱]

- ارتباطات مخابراتی میان نیروهای مائو و عوامل کمونیست در داخل ارتش ژنرال هو به طور مرتب برقرار بود. یکبار کارکنان سابق مخابراتی مائو به ما (نویسندگان کتاب) گفت: «ما از طریق این ارتباطات مخابراتی به طور کامل از تمامی اقدامات و تحولات در ارتش ملی گرا باخبر بودیم». هویت بسیاری از این عناصر نفوذی کمونیستی حتی تا امروز هم افشا نشده است.

[←۴۴۲]

- Yichuan

[←۴۴۳]

- Wang Ying - tsun

[←۴۴۴]

- David Barr

[←۴۴۵]

Mainland-؛ در اینجا منظور از «سرزمین اصلی» کشور چین
کمونیست است.

[←۴۴۶]

- Hau Po - tsun

[←۴۴۷]

- Wei Li - huang

[←۴۴۸]

- William Stokes

[←۴۴۹]

- Jinzhou

[←۴۵۰]

- Xibaipo

[←۴۵۱]

- Fu Tso - yi

[←۴۵۲]

- Huai Hai campaign

[←۴۵۳]

- Liu Fei

[←۴۵۴]

- Kuo Ju - Kui

[←۴۵۵]

- Pai Chung - hsi

[←۴۵۶]

- Kung

[←۴۵۷]

- Ta Kung Pao

[←۴۵۸]

- Changchun

[←۴۵۹]

- Cheng Tung - Kuo

[←۴۶۰]

- مورخان کمونیست که سعی دارند آمار مرگ و میر در شهر چانگ چون را کمتر از واقعیت جلوه دهند، پذیرفته‌اند که در جریان محاصره این شهر ۱۲۰ هزار نفر به دلیل گرسنگی کشته شدند.

[←۴۶۱]

- Su Yu

[←۴۶۲]

- Haojiapo

[←۴۶۳]

- Niu

[←۴۶۴]

- Jiastian

[←۴۶۵]

- Yangjiagou

[←۴۶۶]

- جک بلدن، گزارشگر آمریکایی که شدیداً طرفدار سرخ‌ها بود، به جان ملبی دیپلمات آمریکایی گفته بود: «سطح‌رور و کشتار در ایالت

هی بسیار بالاست... روز به روز تروری بیشتری علیه هر شکل از مخالفت اعمال می شود و به این ترتیب بخش های بزرگی از مردم هدف این کشتارها قرار گرفته اند. سرخ ها چنان وحشتی در ذهن و جان دهقانان به وجود آورده اند که تا قبل از این در مناطق تحت کنترل کمونیست ها پی سابقه بوده است...»

[←۴۶۷]

- Hsu Chen

[←۴۶۸]

- Ningbo

[←۴۶۹]

- Hu SHih

[←۴۷۰]

- Anastas Mikoyan

[←۴۷۱]

- Xikou

[←۴۷۲]

اما استالین به درخواست مائو جهت کمک به تسخیر صحرای دورافتاده شمال غربی چین و نابودی ارتش مسلمان به شدت ضد کمونیست در این منطقه، مشتاقانه پاسخ مثبت داد. استالین به مائو گفت: «هیچ مشکلی در این زمینه نیست. اسب سواران مسلمان را می توان با توپخانه به راحتی نابود کرد. اگر دوست داشته باشی ما می توانیم ۴۰ هواپیمای جنگنده به تو بدهیم تا آنها را ریشه کن کنی...» و بنا به گفته یک دیپلمات ارشد روس، هواپیماهای جنگنده روسی با موفقیت کامل صحرای گبی را پاکسازی و ارتش مسلمانان را به طور کامل نابود کردند.

[←۴۷۳]

- Zhongnanhai

[←۴۷۴]

- Fragrant Hills

[←۴۷۵]

- Wai - Song nei - jin

[←۴۷۶]

- این سیستم امنیتی، خارجی‌ها را دچار این اشتباه می‌کرد که گویا تدابیر امنیتی در چین کمونیست بسیار اندک و سبک است. همین باعث می‌شد که خارجی‌ها به این نتیجه برسند که دلیل این امر محبوبیت مردمی بسیار زیاد رهبران کمونیست و رژیم کمونیستی چین است. برای مثال یک ژورنالیست فرانسوی که شاهد عبور چوئن لای و جواهر لعل نهرو (نخست وزیر هند) از میدان تیانانمن پکن در سال ۱۹۵۴ بود، نوشت «ترور چوئن لای کار بسیار ساده‌ای است...»

[←۴۷۷]

- Conformity

[←۴۷۸]

- مائو مدعی بود که تعداد کل اعدامی‌ها حدود ۷۰۰ هزار نفر بود اما این رقم شامل جان باختگان ناشی از شکنجه و آزارهای جسمی در دوران اصلاحات ارضی بعد از سال ۱۹۴۹ نمی‌شود. تعداد کشته شدگان «اصلاحات ارضی» حداقل دو برابر رقم اعدامی‌هاست (۱/۴ میلیون) همچنین بنا به تحقیقات محلی گوناگون تعداد خودکشی‌کنندگان نیز در این دوره حدود ۷۰۰ هزار تن بود.

[←۴۷۹]

- Lao - Gai

[←۴۸۰]

- در یک ارزیابی، مجموع زندانیان و محکومین به کار اجباری در چین تحت حاکمیت مائو هر سال بالغ بر دهمیلیون نفر بود. میزان مرگ و میر این محکومین نیز سالیانه حدود ده درصد بود. به این ترتیب حداقل سالی یک میلیون نفر از زندانیان کشته شدند. مجموع کشته شدگان طی ۲۷ سال برابر بود با ۲۷ میلیون نفر.

[←۴۸۱]

- یک دیپلمات روسی که ده سال در هر دو رژیم ملی گرا و کمونیست خدمت کرده و از نزدیک شاهد کارزارهای مائو بود اذعان کرد که میزان خشونت و بی رحمی اعمال شده در دوران ملی گرایان بسیار کمتر از دوران کمونیست ها بود. این دیپلمات روسی ارزیابی می کرد که مائو در طی کارزار اولیه خود چینی های بسیاری را کشت که تعداد آنها به مراتب بیشتر از چینی هایی بود که در طی دوران جنگ داخلی کشته شدند.

[←۴۸۲]

- Anhui

[←۴۸۳]

- Antonio Riva

[←۴۸۴]

- Ryuichi Yamaguchi

[←۴۸۵]

- David Barrett

[←۴۸۶]

- Nanchang

[←۴۸۷]

- Beidaihe

[←۴۸۸]

- Jushan

[←۴۸۹]

- Dragon Well

[←۴۹۰]

- Anna Louise Strong

[←۴۹۱]

- حزب کمونیست چین در آمریکا افرادی را داشت که در داخل حزب کمونیست آمریکا فعالیت می کردند. این شبکه اطلاعات ذی قیمتی را که به درد روس ها می خورد جمع آوری می کردند و در اختیار آنها قرار می دادند. با وجودی که مسکو رئیس حزب کمونیست آمریکا، ارل برادر، را به عنوان خائن محکوم کرد، اما مائو آشکارا و علناً از ارل برادر به عنوان «رفیق» یاد می کرد. دلیل این امر روابط خوب ارل برادر و «شعبه چینی» مخفی وی با مائو بود.

[←۴۹۲]

- کومینفورم صورت اختصاری عبارت روسی به معنای «اداره اطلاعات کمونیستی» است که به دستور استالین در ۱۹۴۷ طی اجلاسی در لهستان تشکیل شد. آندری ژدانف نماینده شوروی در این اجلاس تاکید کرد که جهان به دوار دو گاه سوسیالیستی و سرمایه داری تقسیم شده است و برخورد آشتی ناپذیری را با اردو گاه سرمایه داری خواستار شد. این خط افراطی جدید کمونیستی به زودی به تشدید نظارت در اروپای شرقی و تهاجم جهان شمول کمونیستی انجامید مترجم.

[←۴۹۳]

(به معنای بسیار خوب، بسیار خوب) - hao hao

[←۴۹۴]

- مائو این درس را از استالین یاد گرفت که حکومتش می‌تواند در عین حال که روابط سیاسی دوستانه‌ای با یک حکومت خارجی دارد، هم‌زمان و محرمانه برای براندازی همین حکومت تلاش کند. موقعی که مائو به قدرت رسید، همین سیاست مزورانه استالین را کپی برداری کرد و از آن در ارتباط با دیگر کشورها استفاده کرد.

[←۴۹۵]

- منظور از «هند و چین» شبه جزیره آسیای جنوب شرقی است که از جمله کشورهای زیر را در بر می‌گیرد: برمه، کامبوج، لائوس، تایلند، مالزی و ویتنام - مترجم.

[←۴۹۶]

- Sidney Rittenberg

[←۴۹۷]

- Lubyanka

[←۴۹۸]

- Viktor Abakumov

[←۴۹۹]

- بسیاری از عوامل استالین که با مائو در ارتباط بودند طی مدت کوتاهی کشته شدند. اورلف کمی بعد در یکسانحه هوایی کشته شد. ملنیکوف، دیگر پزشک روسی مائو و عامل «ک گ ب» بعد از همراهی مائو در سفرش به شوروی (زمستان ۱۹۵۰-۱۹۴۹) به نحو مرموزی ناپدید شد. بورودین سال ۱۹۵۱ زیر شکنجه کشته شد. ولادیمیر فسال ۱۹۵۳ در سن ۴۷ سالگی بر اثر مسمومیت تدریجی که عاملش لاورنتی بریا (رئیس مخوف تشکیلات امنیتی شوروی) بود، درگذشت.

نکته اخیر را یوری ولاسوف، پسر ولادیمیرف که قهرمان رشته
وزنه برداری در مسابقات المپیک و کاندیدای ریاست جمهوری در
روسیه پس از فروپاشی شوروی بود، به ما (نویسندگان کتاب) گفت.
[←۵۰۰]

- Leonid Solovyov

[←۵۰۱]

- Angus Ward

[←۵۰۲]

- J.Leighton Stuvart

[←۵۰۳]

- Amethyst

[←۵۰۴]

- Consort

[←۵۰۵]

- Harry Pollitt

[←۵۰۶]

- Huang Hua

[←۵۰۷]

- این قضیه باعث شد تا عده‌ای در غرب دچار این برداشت اشتباه
شوند که لیو شائو چی از چوئن لای تندروتر است.

[←۵۰۸]

- Willam Olive

[←۵۰۹]

ویلا- Dacha

[←۵۱۰]

- Matyas Rakosi

[←۵۱۱]

- این سیاستمدار مجاری (۱۸۹۲-۱۹۷۱)؛ به خاطر طرح نظریه «تاکتیک سالامی» شهرت نیم‌بندی در جهان کمونیست داشت. تاکتیک سالامی شیوه‌ای بود که از طریق آن یک عنصر ائتلاف دولتی با نابود کردن بخش به بخش احزاب متحد خود به یک انحصار قدرت دست می‌یابد. این تاکتیک به خصوص در مورد کشورهای اروپایی شرقی پس از ۱۹۴۵ به کار برده می‌شد. این اصطلاح از نظریات صریح را کوشی رهبر کمونیست مجارستان گرفته شده است که نشان می‌دهد چگونه کمونیست‌های مجار با کنار زدن تدریجی احزاب متحد خود، قدرت انحصاری را در این کشور به دست گرفتند - مترجم.

[←۵۱۲]

- Palmiro Togliatti

[←۵۱۳]

- John Gollan

[←۵۱۴]

- Dean Acheson؛ (۱۸۹۳-۱۹۷۱)؛ سیاستمدار آمریکایی و وزیر خارجه این کشور از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳؛ فردیکه به فرموله کردن «طرح مارشال» کمک کرد؛ و برنده جایزه پولیتزر در سال ۱۹۶۷ - مترجم.

[←۵۱۵]

- Deng Xiao Ping (متولد ۱۹۰۴): رهبر اصلاح طلب چین

کمونیزست که بعد از مرگ مائو، چین را در مسیر صنعتی شدن کامل رهبری کرد - مترجم.

[←۵۱۶]

- Mikhail Gorbachev

[←۵۱۷]

- در مارس ۱۹۵۰ خبری در جامعه چین پخش و منتشر شد که اشاره به شرکت‌های مشترک روسی / چینی می‌کرد. لیو شائو چی در این مورد نوشت: «انتشار خبر مذکور باعث بروز واکنش‌های تندی در بین دانشجویان پکن شده. آنها به‌این ظنین شده‌اند که مبادا به استقلال و حاکمیت ارضی کشورشان صدماتی وارد آمده. بسیاری از اعضای «اتحادیه جوانان» خواهان توضیح رسمی دولت شده‌اند. بعضی‌ها حتی آشکارا فریاد می‌زنند که حکومت، کشور را به بیگانگان فروخته است.» و این تازه در حالی بود که چینی‌ها در آن زمان حتی از نیمی از مفاد پیمان ۱۹۵۰ مائو و استالین خبر نداشتند.

[←۵۱۸]

- Ho chi Minh (۱۸۹۰-۱۹۶۹): رهبر کمونیستی که جنگ ویتنامی‌ها علیه اشغالگران فرانسوی (از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۴) و سپس علیه آمریکا و ویتنام جنوبی (۱۹۵۹ تا ۱۹۶۹) را با موفقیت هدایت کرد - مترجم.

[←۵۱۹]

- Pavel Yudin

[←۵۲۰]

- To Huu

[←۵۲۱]

- این مرز ۲۲۵ کیلومتر درازا و شش کیلومتر پهنا دارد و همچون یک

بریدگی طولانی است که از مرکز شبه جزیره کره عبور کرده و آن را به دو قسمت تبدیل کرده است. صدها هزارمین ضد نفرو ۴۵۰ کیلومتر سیم خاردار و انبوهی از سربازان دو کره از این منطقه مرزی که به «منطقه غیرنظامی» مشهور است محافظت می کند - مترجم.

[←۵۲۲]

(۱۹۱۲-۱۹۹۴) Kim Il Sung؛ رهبر و رئیس جمهور کره شمالی از ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۴.

[←۵۲۳]

- کیم ایل سونگ بعدها در دیدار با سانتیاگو کاریلو، رئیس حزب کمونیست اسپانیا، گفت که وی آغاز گر جنگ کره بود و مائو حمایت به مراتب بیشتری در قیاس با استالین، از این جنگ می کرد. این سخنان را کاریلو به ما (نویسندگان کتاب) گفت.

[←۵۲۴]

- ژان سانتینی، مشاور دولت فرانسه در امور هندوچین در اواخر سال ۱۹۵۰، اندیشه فرمانده ارتش فرانسه را در آن زمان اینگونه خلاصه بندی کرد: «روس ها در پی تصاحب یک میلیارد سرباز از آسیا هستند تا با استفاده از آنها درگیر جنگ با غرب شوند.» سناتور هنری کابوت لاج آمریکایی نیز در جلسه کمیته سنا از رئیس گروه مشاوران ارتش آمریکا در ارتباط با ملی گرایان چینی (ژنرال بار) در مارس ۱۹۴۹ پرسید: «آیا تصور نمی کنید که روس ها بتوانند چینی ها را تجهیز و مسلح بکنند... و از آنها به عنوان یک سرمایه نظامی در مرزهای بیرون از چین استفاده کنند، و برای مثال از آنها در اروپا یا هر جای دیگری استفاده کنند... چنگیز خان هم یک چینی بود، درست است؟...» ژنرال بار جواب داد: «روس ها می توانند چینی ها را سازماندهی کنند و آنها را به آلمان یا هر جای دیگری ببرند... من نگرانم که چینانندیشه ای برای

برخی از کمونیست‌های چینی جالب باشد.»

[←۵۲۵]

- Yakov Malik

[←۵۲۶]

- Michael Caine

[←۵۲۷]

- چین در مجموع ۳ میلیون سرباز را به کره اعزام کرد. آمریکا نیز حدود ۱ میلیون سپاهی را به این جنگ خونین اعزام کرد.

[←۵۲۸]

- Dean Rusk

[←۵۲۹]

- Dwight Eisenhower

[←۵۳۰]

- Pol Pot

[←۵۳۱]

- Georgi Malenkov (۱۹۰۲-۱۹۸۸)؛ سیاستمدار روسی درگیر در اشتراکی کردن کشاورزی و پاکسازی‌های خونین استالین؛ و نخست وزیر شوروی از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵ - مترجم.

[←۵۳۲]

- Aidit

[←۵۳۳]

- Njoto

[←۵۳۴]

- در اول اکتبر ۱۹۶۵ افسران دست چپی ارتش اندونزی شش ژنرال این ارتش را به قتل رساندند. این ضربه کاری، به ژنرال سوهارتو این

فرصت را داد که زمام امور ارتش را در دست بگیرد، قاتلان را که در حزب کمونیست بودند سرکوب کند و بر عملیات نابود کردن آن حزب نظارت داشته باشد. در گذار به نظم نوین سوهارتو صدها هزار دستچپی واقعی و مظنون به چپی بودن جان خود را از دست دادند - مترجم.

[←۵۳۵]

- مائو این هشدار را از طریق محکوم کردن لی لی سان، رئیس اتحادیه‌های کارگری چین، به اطلاع لیو شائوچیرساند. لی لی سان از استقلال بیشتر اتحادیه‌ها حمایت می‌کرد. این موضع همچنین قویاً مورد تایید لیو شائوچی بود. محکوم کردن لی لی سان به نوعی محکوم کردن لیو شائوچی بود.

[←۵۳۶]

- رئیس جمهور آمریکا هر سال دریکی از روزهای اواخر ژانویه تا اوایل فوریه به کنگره می‌رود و این سخنرانی را که به سخنرانی «وضعیت کشور» معروف است ایراد می‌کند. در این سخنرانی‌ها معمولاً خطوط کلی سیاست خارجی و رئیس دولت آمریکا، از زبان رئیس جمهور شرح داده می‌شود - مترجم.

[←۵۳۷]

- Bo Yi - Bo

[←۵۳۸]

- Qian San - qiang

[←۵۳۹]

- جنگ کره، به شکل جالب و عجیبی، تاوان خود را از کیم ایل سونگ در سال ۱۹۹۴ گرفت. در این هنگام که ۴۴ سال از آغاز جنگ کره سپری شده بود، کیم ایل سونگ مشغول مطالعه گزارش حساسی

درباره احتمال افشای اسناد محرمانه شوروی درباره جنگ کره بود که سخته کرد و مرد. این گزارش حکایت از این داشت که دولت روسیه حالا که اتحاد شوروی سقوط کرده قصد دارد اسناد محرمانه‌ای را که حکایت از نقش مخرب کیم ایل سونگ در شروع جنگ کره دارد، منتشر کند.

[←۵۴۰]

- بریا چند ماه بعد طی کودتایی به رهبری خروشچف دستگیر و سپس محرمانه اعدام شد - مترجم.

[←۵۴۱]

- کلمنت گوتوالد، رئیس حزب کمونیست چک، نیز در مراسم حضور داشت. گوتوالد چند روز بعد ظاهراً به سبذات الیه و سرما خوردگی شدید، درگذشت. اما دلیل اصلی مرگ وی ابتلا به الکلیسم بود. چوئن لای سپس برای شرکت در مراسم تشییع جنازه گوتوالد به پراگ رفت. رئیس حزب کمونیست بریتانیا در طی این سفر موفق شد ۵۵۰۰ دلار از چوئن لای برای تعمیر و مرمت مقبره مارکس در لندن، کمک مالی بگیرد.

[←۵۴۲]

- پکن همچنان این اتهامات را تکرار می کند؛ هر چند که مقامات رسمی این کشور حالا ادعا می کنند که کل افراد کشته شده ۸۱ نفر بوده که طی ۸۰۴ حمله میکروبی آمریکا جان خود را از دست داده‌اند. چینی‌ها مدعی‌اند که از این تعداد ۴۵ کره‌ای بر اثر ابتلا به وبا و حصبه و ۳۶ چینی بر اثر ابتلا به وبا و مننژیت و دیگر بیماری‌ها جان دادند. دو ژنرال سابق روسی که در کره حضور داشتند، هر دو به ما (نویسندگان کتاب) گفتند که آنها هرگز هیچ نشانه‌ای از حمله میکروبی آمریکا ندیدند. یکی از این دو گفت: «مقام من به شکلی بود که اگر چنین

حادثه‌ای رخ می‌داد حتماً در جریان آن قرار می‌گرفتم.»

[←۵۴۳]

- نکته جالب این است که بریا به رغم تمامی بی‌رحمی‌هایش، پس از مرگ استالین تصمیم گرفت روابط شوروی را با غربی‌ها بهبود ببخشد. او بهتر از هر کس دیگری می‌دانست که سیاست‌های غرب ستیزانه استالین چه خسارات عمده و جبران ناپذیری به شوروی وارد کرده است - مترجم.

[←۵۴۴]

- V.V Kuznetsov

[←۵۴۵]

- استالین در هفته‌های پایانی عمر خود در پی این بود که با مطرح کردن این اتهام دروغ که گویا پزشکان کرم‌لینبرای کشتن مقامات بلندمرتبه شوروی توطئه کرده‌اند، پاکسازی خونین دیگری را عملی کند. مرگ ناگهانی استالین مانع از تحقق این امر شد - مترجم.

[←۵۴۶]

- رژیم کیم ایل سونگ بدش نمی‌آمد که در این لحظات لگدی هم به مائو بزند. کاردار وقت سفارتخانه شوروی در پیونگ یانگ در اوّل ژوئن ۱۹۵۳ به مسکو گزارش داد: «پاک چانگ اوک، مقام کره‌ای، بعد از شنیدن پیام دولت اتحاد شوروی، به من گفت که احتمال دارد بمب‌های میکروبی از هواپیماهای چینی پرتاب شده باشد.» ظاهراً کره‌ای‌ها بدشان نمی‌آمد که با چین قطع رابطه کنند و به‌طور کامل به زیر بال و پر روس‌ها بروند.

[←۵۴۷]

- بیست و یک اسیر آمریکایی به همراه یک اسیر اسکاتلندی تصمیم گرفتند در چین باقی بمانند. اغلب این افراد پس از مدت کوتاهی پی به

اشتباه خود بردند و پس از تحمل مشکلات بسیار به کشور خود بازگشتند. جلای وطن این اسرا باعث خشم و ناراحتی شدید غربی ها شد. این تصور وجود داشت که اسرای مذکور تحت مغزشویی قرار گرفته اند. قضیه «اعترافات» برخی از اسرا در خصوص استفاده ارتش آمریکا از تسلیحات میکروبی باعث تشدید این گمانه زنی شده بود. ادگار جی. هوور، رئیس وقت اداره آگاهی آمریکا از این نگران بود که مبادا اسرای آمریکایی در هنگام اسارت، اطلاعات ارزشمندی درباره تکنولوژی ساخت تسلیحات آمریکایی به چینی ها داده باشند. هوور به همین دلیل دستور داد که اسرای مذکور بعد از بازگشت به آمریکا تحت بازجویی های دقیق قرار بگیرند.

[←۵۴۸]

- آمار رسمی چینی ها حکایت از کشته شدن ۱۵۲ هزار سرباز چینی در طی جنگ کره دارد. اما تنگ شیائوپینگ در دیداری با رهبران حزب کمونیست ژاپن تعداد سربازان چینی کشته شده در این جنگ را ۴۰۰ هزار نفر اعلام کرد. کانگ شنگ در دیدار خود با انور خوجه (رهبر کمونیست آلبانی) نیز همین تعداد را اعلام کرد. کره شمالی با این حال حق شناس زحمات چینی ها نبود. مقامات کره شمالی به ما اجازه ندادند که از بنای یادبود سربازان مقتول چینی در کره که در شهر پیونگ یانگ واقع شده دیدار کنیم. آنها در قبال پرسش های مکرر ما که چه تعداد سرباز چینی طی جنگ کره کشته شدند؟ به اکراه پاسخ گفتند: «احتمالا حدود ۱۰ هزار نفر.»

[←۵۴۹]

- چوئن لای در سپتامبر ۱۹۵۲ به استالین گفت که چین فقط می تواند ۱/۶ میلیارد لیره استرلینگ به اضافه ۲۰۰ میلیون دلار طی پنج سال از طریق آنچه که وی «قاچاق کالا» می نامید، به دست آورد.

[←۵۵۰]

Sukarno- (۱۹۷۰-۱۹۰۱): رئیس جمهور اندونزی از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۷؛ استقلال اندونزی از حکومت استعماری هلند را محقق ساخت اما رژیم اقتدارگرایی را بنا کرد که عامل فساد و اسراف بود. سوکارنو در پی کودتای ژنرال سوهارتو، از قدرت کنار گذاشته شد - مترجم.

[←۵۵۱]

- تهدید به زندگی اجباری در روستا عملاً به عنوان اهرم فشاری علیه اهالی شهرها مورد استفاده قرار می گرفت. شهری ها مجبور بودند که خطوط قرمز رژیم را رعایت کنند و گرنه به عنوان روستایی به مناطق دور افتاده کشور تبعید می شدند. این به معنای به بردگی رفتن تمامی اعضای خانواده و انجام کار شاق بدنی در مزارع و تحمل بسیاری بدبختی ها و مصیبت های دیگر بود.

[←۵۵۲]

- Walter Ulbricht؛ سیاستمدار آلمان شرقی (۱۹۷۳-۱۸۹۳) که از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۳ برای این کشور حکمراند؛ و نیز سازنده دیوار برلین در سال ۱۹۶۱ - مترجم.

[←۵۵۳]

- Gao Gang

[←۵۵۴]

- Dalai Lama؛ رهبر مذهبی و سیاسی تبت چین (متولد ۱۹۳۵) که برای استقلال تبت از چین کمونیست مبارزه می کند؛ برنده جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۸۹ - مترجم.

[←۵۵۵]

- مادر گفت و گویی با آرخیف، مشاور ارشد شوروی در چین، پی بردیم که گائو به طور مداوم با مأموران روسیدر ارتباط بود و درباره

بسیاری چیزها با آنها حرف می‌زد.

[←۵۵۶]

- Rao Shu-shi

[←۵۵۷]

- Hangzhou

[←۵۵۸]

- Hou Bo

[←۵۵۹]

- Li Na

[←۵۶۰]

- Yususpova

[←۵۶۱]

- دلیل این نامگذاری، اقامت مادام مائو در کاخ «پرنس یوسوپف» در یالتا بود. این پرنس همان کسی است که راسپوتین را کشت. استالین در حین برگزاری کنفرانس یالتا مدتی در همین کاخ به سر برده بود.

[←۵۶۲]

- Zhao Zi - yang

[←۵۶۳]

- Gaoyao

[←۵۶۴]

- Hu Feng

[←۵۶۵]

- Quemoy؛ جزیره‌ی کوچکی در جنوب شرقی چین، واقع در تنگه تایوان، که در ۲۴ کیلومتری سواحل چین واقع شده. این جزیره که ۶۰ هزار نفر جمعیت دارد از سال ۱۹۵۰ تبدیل به دژ نظامی مستحکمی

برای ملی‌گرایان چینی (حکومت تایوان) شد تا جلوی حمله احتمالی چین کمونیست را به جزیره تایوان بگیرند - مترجم.

[۵۶۶ ←]

Nikita Khrushchev -؛ سیاستمدار شوروی (۱۸۹۴-۱۹۷۱) و مهم‌ترین رهبر این کشور بعد از استالین - مترجم.

[۵۶۷ ←]

- Liu Jie

[←۵۶۸]

- Cyclotron

[←۵۶۹]

- Edward Kardelj

[←۵۷۰]

- Ivan Arkhipov

[←۵۷۱]

- Liu Ya - lou

[←۵۷۲]

- Dichlorodiphenyl - Trichlorethane

[←۵۷۳]

Wladyslaw Gomulka -؛ سیاستمدار لهستانی (۱۹۸۲-۱۹۰۵)؛

دبیر اول حزب کمونیست لهستان (از ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۱) - مترجم.

[←۵۷۴]

- Andras Hegedus

[←۵۷۵]

Milovan Djilas-؛ سیاستمدار آزادیخواه یوگسلاوی و نویسنده

کتاب معروف «طبقه جدید».

[←۵۷۶]

- Franco؛ دیکتاتور اسپانیا (۱۹۷۵-۱۸۹۲)؛ فاتح جنگ داخلی

اسپانیا و حاکم مطلق العنان اسپانیا از ۱۹۳۶ تا زمان مرگش در سال

۱۹۷۵ - مترجم.

[←۵۷۷]

- King Farouk، پادشاه مصر که از ۱۹۳۶ تا ۱۹۵۲ پادشاه این کشور

بود. وی سال ۱۹۵۲ در ۴۵ سالگی درگذشت. مترجم.

[←۵۷۸]

- Gamal Abdel Nasser؛ سیاستمدار مصری (۱۹۱۸-۱۹۷۰) و

اولین رئیس جمهور این کشور از ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۰ - مترجم.

[←۵۷۹]

- Mohamed Hassan Heikal

[←۵۸۰]

- خروشچف دو موشک کوتاه بُرد زمین به زمین (از نوع R۲) برای

کپی برداری به چینی ها داد. با این حال او حاضر نشد موشک های

دارای بُرد بیشتر از ۲۹۰۰ کیلومتر را به چینی ها بدهد. روس ها

همچنین یک یگان موشکی در اطراف شهر پکن برپا کردند. وظیفه این

یگان، که دارای شصت و سه موشک از نو R۱ بود، تربیت متخصصان

موشکی چین بود.

[←۵۸۱]

- Igor Kurchatov

[←۵۸۲]

- Yevgenii Vorobyov

[←۵۸۳]

- Sputnik

[←۵۸۴]

- John Gollan

[←۵۸۵]

- Todor Zhivkov

[←۵۸۶]

- مائو تصمیم گرفت که نقش فیلسوف متکبر را برای روس ها بازی

کند. او از زبانی آکنده از ضرب‌المثل‌ها و استعاره‌های چینی استفاده کرد که برای شنوندگان غیر چینی نامفهوم، و تقریباً غیرقابل ترجمه بود. یکی از مترجمان ایتالیایی به ما گفت: «از ترجمه روسی سخنان مائو پی بردم که هیچ کس متوجه حرف‌های مائو نشده است. یادم هست که یکی از مترجمان از فرط نومیدی سر خود را میان دستانش گرفته بود.» در واقع حتی شنوندگان چینی هر موقع که مائو به این سبک سخن می‌گفت، مجبور بودند در مورد مفهوم سخنان وی به حدس و گمان متوسل شوند.

[←۵۸۷]

John Foster Dulles -؛ وزیر امور خارجه آمریکا از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۹؛ معمار پیمان بغداد (۱۹۵۵) و دکترین آیزنهاور (۱۹۵۷)؛ سال ۱۹۵۹ در ۷۱ سالگی درگذشت - مترجم.

[←۵۸۸]

Andrei Gromyko -؛ سیاستمدار (۱۹۸۹-۱۹۰۹) و وزیر امور خارجه شوروی (۱۹۸۵-۱۹۵۷) - مترجم.

[←۵۸۹]

- مائو قبلاً هم حرف‌هایی مشابه این را بر زبان رانده بود؛ منتهی با ادبیاتی کمتر سنگدلانه. او در سال ۱۹۵۵ به سفیر فنلاند گفته بود: «بمب‌های اتمی آمریکا بسیار ضعیف‌تر از آن هستند که بتوانند چینی‌ها را نابود کنند. حتی اگر بمب‌های اتمی آمریکا بر چین انداخته شود، فقط سوراخ‌های کوچکی در زمین ایجاد خواهد کرد؛ این شاید برای منظومه شمسی اتفاق بزرگی باشد، اما برای کهکشان هیچ اتفاق مهمی نیست.»

[←۵۹۰]

[←۵۹۱]

-Shakespeare؛ نویسنده و نمایشنامه نویس انگلیسی
(۱۶۱۶-۱۵۶۴) - مترجم.

[←۵۹۲]

-Tolstoy؛ نویسنده و داستان نویس روسی (۱۹۱۰-۱۸۲۸) - مترجم.
[←۵۹۳]

-Beethoven؛ آهنگساز آلمانی (۱۸۲۷-۱۷۷۰) - مترجم.
[←۵۹۴]

-Moliere؛ نمایشنامه نویس فرانسوی (۱۷۶۳-۱۶۲۲) - مترجم.
[←۵۹۵]

-Kliment Voroshilov؛ سیاستمدار و نظامی روسی (۱۹۶۹ -
۱۸۸۱) که از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۰ رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی بود - م.

[←۵۹۶]

- Samizdat؛ ادبیات مخفی و زیراکسی در زمان رژیم کمونیستی
شوروی - مترجم.

[←۵۹۷]

-Hubei؛ ایالتی در شرق چین با ۴۸ میلیون نفر جمعیت - مترجم.
[←۵۹۸]

- Dai Huang

[←۵۹۹]

- این وزیر، هوانگ جینگ نام داشت. او شوهر دوم مادام مائو بود. آنها
زمانی ازدواج کردند که هوانگ دانشجوی ۲۲ ساله خوش تیپی بود که
به کمونیسم گرایش داشت. همسر وی نیز در این زمان ۱۸ سال بیشتر
سن نداشت. هوانگ موفق شد که روی همسرش اثر گذاشته، وی را

به کمونیسم علاقمند سازد. مادام مائو بعد از ازدواج با مائو هر از چند گاه شوهر سابقش را برای «گپ و گفت و گو» به خانه‌اش دعوت می کرد اما وی هرگز به این دعوت ها پاسخ مساعد رط نمی داد. فشاری که هوانگ جینگ از جانب مائو تحمل کرد هیچ ربطی به مسایل شخصی نداشت زیرا مائو در مورد همسرش مطلقاً هیچ گونه حسادتی نشان نمی داد. مائو روابط خوبی با «تانگ نا»، همسر اول مادام مائو داشت. وی در سال ۱۹۴۵ «تانگ نا» را به یک میهمانی دعوت کرد و پذیرایی گرمی از وی به عمل آورد. «تانگ نا» همان کسی بود که در اوان جوانی از فکر از دست دادن مادام مائو وی آتی دست به خودکشی زده بود. مائو در میهمانی آن شب در باره این موضوع با «تانگ نا» شوخی کرد. «تانگ نا» بعد از به قدرت رسیدن کمونیست ها در چین به پاریس رفت و تا آخر عمر در همین شهر باقی ماند.

[۶۰۰←]

- Henan

[۶۰۱←]

- Chen - Yi

[۶۰۲←]

- Yu Bing - Sen

[۶۰۳←]

- آن چند ثانیه ای که مائو در مراسم احداث مخزن آبی در اطراف پکن بیل زد تنها کار فیزیکی او طی دوران زمامداری اش بود. این در حالی بود که مائو کار بدنی سنگین را تقریباً برای تمامی احاد کشور ضروری و الزامی رط کرده بود. حتی بچه ها هم مجبور به کار اجباری بودند. از نظر مائو کار اجباری به فرد کمک می کرد که خلوصایدئولوژیک خود

را حفظ کند.

[←۶۰۴]

- گریگوری پوتمکین صاحب منصبی بود که برای تحت تاثیر قرار دادن کاترین کبیر، پادشاه روسیه، بر سر راه او «مزارع قلایی» می ساخت تا اینگونه جلوه دهد که کشور در حال آبادانی است. این اصطلاح (مزارع پوتمکینی) به هر موردی که در آن ظاهر سازی از نوع حکومتی اش به کار رفته باشد اطلاق می شود - مترجم.

[←۶۰۵]

- کیم ایل سونگ، رهبر کره شمالی در این مورد به اندازه مائو احمق نبود. مائو وی را تحت فشار گذاشته بود تا از کارزار گنجشک کشی چین الگو برداری کند. کیم برای خوشایند مائو پیش نویس «برنامه سه ساله برای تنبیه گنجشک ها» را تدوین کرد اما آن را عملی نکرد تا از سرنوشت نهایی کارزار مائو باخبر شود.

[←۶۰۶]

- Arkhipov

[←۶۰۷]

- Alexander Zasyadko

[←۶۰۸]

- Kaifeng

[←۶۰۹]

- Qing dao

[←۶۱۰]

- Chang Chun

[←۶۱۱]

- Han Suyin

[←۶۱۲]

Auschwitz- اردو گاه اسرای آلمان ها در جنوب لهستان طی جنگ جهانی دوم - مترجم.

[←۶۱۳]

- Fengyang

[←۶۱۴]

- این رقم مبتنی بر محاسبه زیر است. جمعیت شناسان چینی نرخ

مرگ و میر در چین طی چهار سال ۱۹۵۸، ۱۹۵۹، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ را

حساب کرده اند که به ترتیب عبارت است از ۱/۲۰ درصد، ۱/۴۵

درصد، ۴/۳۵ درصد و ۲/۸۳ درصد. این در حالی است که نرخ مرگ

و میر در سال های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ به ترتیب به شرح زیر است:

۱/۰۸ درصد، ۱ درصد و ۱ درصد. کاملاً پیداست که افزایش نرخ مرگ و

میر در چهار سال مورد اشاره (از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱) بر اثر قحطی، گرسنگی

و کار زیاد بوده است. با احتساب مرگ های «اضافی» طی این چهار

سال، براساس جمعیت ۶۴۶/۵۳ میلیونی چین برای سال های مورد

اشاره، به رقم ۳۷/۶۷ میلیون مرده دست می یابیم.

[←۶۱۵]

- Stepan Chervonenko

[←۶۱۶]

- Chuang Tzu

[←۶۱۷]

- فیلسفه عرفانی و سنتی چینی ها که توسط لائوتسه در قرن ششم

قبل از میلاد بنا شد. این فلسفه مبتنی بر وجود هماهنگی در زندگی و

ادامه چرخه حیات است - مترجم.

[←۶۱۸]

- مائو در پایان یکی از این جلسات، گروهی از ژنرال‌هایش را به عنوان مجرم محکوم کرد. هدف وی از این کار تفهیم این قضیه بود که فرماندهان ارتش باید از روس‌ها فاصله بگیرند. پیام مائو به ژنرال‌هایش روشن بود: تنها چیزی که شما باید از روس‌ها یاد بگیرید، نحوه استفاده از سلاح‌های مدرن آنهاست.

[←۶۱۹]

- Beidaihe

[←۶۲۰]

- Sazan

[←۶۲۱]

- زمانی که آلبانی روابط خود را با شوروی قطع کرد، قضیه زیردریایی‌های شوروی در کانون درگیری دو کشور بود. پکن در ژانویه ۱۹۶۱ یک مبلغی نجومی برابر با ۵۰۰ میلیون یوان به انور خوجه (رهبر آلبانی) کمک مالی کرد. خوجه نهایتاً چند تا از زیردریایی‌های شوروی را مصادره کرد، و به مائو اجازه داد که به آنها دسترسی داشته باشد.

[←۶۲۲]

- Huang Ke - Cheng

[←۶۲۳]

- Lushan

[←۶۲۴]

- Su Shi

[←۶۲۵]

- Kuling

[←۶۲۶]

- Mei - Lu

[←۶۲۷]

- Mei - Ling

[←۶۲۸]

- Li Rui

[←۶۲۹]

- Edward Hill

[←۶۳۰]

- Confucius s Analects

[←۶۳۱]

- Nanchang

[←۶۳۲]

Tibet - منطقه‌ای در جنوب غربی چین؛ در شمال رشته کوه‌های
هیمالیا. رژیم چین نام شیدزانگ را روی این منطقه گذاشته است -
مترجم.

[←۶۳۳]

- Han

[←۶۳۴]

Xinjiang - ایالت چینی در شمال غربی این کشور که هم مرز
شوروی ست - مترجم.

[←۶۳۵]

Lhasa - مرکز منطقه تبت؛ با ۱۷۵ هزار نفر جمعیت - مترجم.

[←۶۳۶]

- Kham

[←۶۳۷]

- دالایی لاما همچنان در هندوستان به حالت تبعید به سر می‌برد و

اجازه برگشت به تبت را ندارد. این تبعید طولانی‌تایک سال دیگر
(۲۰۰۹)، به مرز نیم قرن خواهد رسید - مترجم.

[←۶۳۸]

- Panchen Lama

[←۶۳۹]

- در کشورها و مناطق بودایی، بنا به یک رسم مذهبی مردم موظفند
که غذای روزانه راهبان را تامین کنند - مترجم.

[←۶۴۰]

-Ma Pu - fang

[←۶۴۱]

-Palden Gyatso

[←۶۴۲]

- Simon de Beauvoir؛ نویسنده فمینیست فرانسوی (۱۹۸۶ -
۱۹۰۸)؛ خالق کتاب‌های موفق همچون «جنس‌دوم»؛ و برنده جایزه
ادبی گنکور در سال ۱۹۵۴ - مترجم.

[←۶۴۳]

- Francois Mitterrand؛ سیاستمدار فرانسوی (۱۹۹۶-۱۹۱۶) و
رئیس‌جمهور این کشور از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۵.

[←۶۴۴]

- Pierre Trudeau؛ سیاستمدار کانادایی (متولد ۱۹۱۹)؛
نخست‌وزیر از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۹، و از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴.

[←۶۴۵]

-Lord Boyd - orr

[←۶۴۶]

- Montgomery Field Marshal؛ فرمانده نظامی

(۱۸۸۷-۱۹۷۶) بریتانیایی که فرماندهی نیروهای بریتانیاییدر عملیات نورماندی و سپس در خاک آلمان طی جنگ جهانی دوم را بر عهده داشت؛ عملیاتی که منجر به نابودی آلمان نازی شد - مترجم.

[←۶۴۷]

- Han Suyin

[←۶۴۸]

- Felix Greene

[←۶۴۹]

- مائو تا زمانی که الجزایر درگیر جنگ ضد استعماری علیه فرانسه بود، بر روی حوادث جنگ تأثیر داشت. اما در ۱۹۶۲، به محض اینکه الجزایر استقلال خود را به دست آورد، نفوذ مائو نیز دود شد و به هوا رفت.

[←۶۵۰]

- Fidel Castro؛ انقلابی و سیاستمدار کوبایی (متولد ۱۹۲۶)؛ حاکم کوبا از سال ۱۹۵۹ تا ۲۰۰۸ - مترجم.

[←۶۵۱]

- Che Guevara؛ انقلابی و مبارز آمریکای لاتینی (۱۹۶۷-۱۹۲۸)؛ در پیروزی انقلاب کوبا نقش مهمی داشت؛ او بعداً در کنگو و آمریکای لاتین به مبارزه خود ادامه داد و عاقبت در سال ۱۹۶۷ در بولیوی به دست سپاهیان این کشور کشته شد - مترجم.

[←۶۵۲]

- Enver Hoxha

[←۶۵۳]

واحد اندازه گیری حجم - Bushel

[←۶۵۴]

- Pupo Shyti

[←۶۵۵]

- James Lilley

[←۶۵۶]

- Vittorio Foa

[←۶۵۷]

- Gogo Nushi

[←۶۵۸]

- Charles Cabell

[←۶۵۹]

- Peng Zhen

[←۶۶۰]

Nehru-؛ سیاستمدار هندی (۱۸۸۹-۱۹۶۴)؛ نخست وزیر هند از ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۴.

[←۶۶۱]

- Lop Nor

[←۶۶۲]

- در بیست و دوم اکتبر، رئیس سازمان اطلاعاتی آمریکا در پاسخ به این پرسش که «آیا ارتباطی بین اقدام روس ها در کوبا و عملیات چین علیه هند وجود دارد؟» گفت: «خیر، ابدآ. ما هیچ اطلاعی در این باره نداریم.»

[←۶۶۳]

- هنگامی که فیدل کاسترو در سال ۱۹۵۹ حکومت کمونیستی را در کوبا مستقر کرد، خروشچف امیدوار شد که بابه کار بستن نفوذ شوروی در دریای کارائیب، جنبش کمونیستی را در سراسر آمریکای

لاتین گسترش دهد. شوروی برای رسیدن به این هدف، چندین پایگاه موشکی در کوبا برپا کرد و سپس موشک‌های اتمی خود را در این پایگاه‌ها به سوی شهرهای آمریکا مستقر ساخت. کندی در اکتبر ۱۹۶۲ از این موضوع مطلع شد و دستور مقابله را صادر کرد. این تنش میان آمریکا و شوروی به «بحران موشکی کوبا» منجر شد. خروشچف نهایتاً مجبور شد موشک‌های خود را جمع‌آوری کند. بحران به این ترتیب خاتمه یافت اما بسیاری از رهبران کمونیست عمل خروشچف را خائنانه اعلام کردند - مترجم.

[←۶۶۴]

- کندی در واقع با امضای این پیمان سعی کرده بود شکاف بین مسکو و پکن را عمیق‌تر کند.

[←۶۶۵]

- Revisionist

[←۶۶۶]

- Zhang Chun - qiao

[←۶۶۷]

- Si - guang

[←۶۶۸]

- Lanzhou؛ شهری در ایالت گانسو، در شمال غربی چین.

[←۶۶۹]

- شهری در ایالت «مغولستان داخلی» چین.

[←۶۷۰]

- Lyndon Johnson

[←۶۷۱]

- در شمال ایالت «مغولستان داخلی» چین.

[←۶۷۲]

- Robert Williams

[←۶۷۳]

- منطقه‌ای در جنوب شرقی آسیا شامل ویتنام، برمه، کامبوج،
لائوس، تایلند و...

[←۶۷۴]

- Zhanjiang

[←۶۷۵]

- Lei Feng

[←۶۷۶]

- Leonid Brezhnev؛ سیاستمدار شوروی (۱۹۸۲-۱۹۰۶)؛ دبیر کل
حزب کمونیست اتحاد شوروی از ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۲.

[←۶۷۷]

- Rodion Malinovsky

[←۶۷۸]

- Ho Lung

[←۶۷۹]

- تنها استثنا تنگ شیائوپینگ بود که در جولای ۱۹۶۵، دیداری از
مسکو کرد. تنگ برای شرکت در کنگره حزب کمونیست رومانی مجبور
بود از مسکو عبور کند. دیدار تنگ از مسکو همچنین گویای اطمینان
زیادی است که مائونسبت به وی داشت.

[←۶۸۰]

- Xu Guang - da

[←۶۸۱]

- Qinshihuang

[←۶۸۲]

- Chen Bo - da

[←۶۸۳]

- Bandung

[←۶۸۴]

- Julius Nyerere

[←۶۸۵]

- Ahmad Ben Bella

[←۶۸۶]

- چین در سال ۱۹۶۵ با پاکستان وارد مذاکره شد تا دانش هسته‌ای خود را به این کشور منتقل کند؛ یا حداقل چنین جلوه دهد که تمایل به این کار دارد. پاکستان به عنوان سکویی برای چین جهت دستیابی به خاور میانه، روز به روز اهمیت بیشتری برای مائو پیدا کرده بود. پکن از ادعاهای پاکستان در مورد کشمیر، و تعلیم جنگجویان کشمیری توسط پاکستان، به شدت حمایت می‌کرد و جنگ پاکستانی‌ها در کشمیر را «جنگ آزادی بخش» لقب داده بود.

[←۶۸۷]

- Ayub Khan

[←۶۸۸]

- Kenji Miyamoto

[←۶۸۹]

- Jusuf Adjitorop

[←۶۹۰]

- Luo Rui - qing

[←۶۹۱]

- Hai Rui

[←۶۹۲]

- Peng Zhen

[←۶۹۳]

- Wu Leng - Xi

[←۶۹۴]

- این ظن و گمان سرنوشتِ لی جینگ چوان، رئیس ایالت سیچوان، رانیز رقم زد. لی جینگ چوان متهم شد بهاهمال در مراقبت از مارشال پنگ دی هوای. لی که یکی از نوکران وفادار مائو بود، در سال‌های بعد، رنج‌های بسیاری برد و همسرش اقدام به خودکشی کرد.

[←۶۹۵]

- Sergei Lapin

[←۶۹۶]

- Kwame Nkrumah

[←۶۹۷]

- Yang Shang - Kun

[←۶۹۸]

- در عمل اغلب این نوارها حفظ شد. شهردار پنگ مسئول اجرای عملیات نابودی نوارها بود. او دستور داده بود که قبل از نابودی هر نوار نسخه‌ای از روی آن تکثیر شود. پنگ به زیردستان خود گفته بود: «من فقط می‌خواهم به صدرمائو بگویم که نوارها نابود شده‌اند.»!

[←۶۹۹]

- Yumjaagiyn Tsedenbal

[←۷۰۰]

- Lu Ding - yi

[←۷۰۱]

- Wang Dong - xing

[←۷۰۲]

- Ulanhu

[←۷۰۳]

- Ye Qun

[←۷۰۴]

- Tiger

[←۷۰۵]

- Dodo

[←۷۰۶]

- Song Bin - bin

[←۷۰۷]

- Lao Shi

[←۷۰۸]

- Xie Fu - zhi

[←۷۰۹]

- Henry Kissinger؛ سیاستمدار آمریکایی (متولد ۱۹۲۳)؛ وزیر امور
خارجہ آمریکا از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷؛ وبرنده جایزه صلح نوبل در سال
۱۹۷۳ - مترجم.

[←۷۱۰]

- Herman Goering؛ سیاستمدار آلمانی (۱۸۹۳-۱۹۴۶)؛ بنیانگذار
نیروی هوایی آلمان؛ و اداره کننده اقتصاد آلمان در حین جنگ جهانی
دوم؛ محکوم به مرگ از سوی دادگاه جنایات جنگی نورمبرگ -
مترجم.

[←۷۱۱]

- Liang Si - Cheng

[←۷۱۲]

- Lanzhou؛ یکی از شهرهای بزرگ ایالت گانسو در شمال غربی

چین - مترجم.

[←۷۱۳]

- Ji Deng - Kui

[←۷۱۴]

- Tan Zhen - Lin

[←۷۱۵]

- Cai Tie - gen

[←۷۱۶]

- Wang Rong - fen

[←۷۱۷]

- Wang Guang - mei

[←۷۱۸]

- Kuai Da - fu

[←۷۱۹]

- Heidegger

[←۷۲۰]

- Diderot

[←۷۲۱]

- Wang Dong - xing	[← <u>۷۲۲</u>]
- Tao Zhu	[← <u>۷۲۳</u>]
- Zeng zhi	[← <u>۷۲۴</u>]
- Chen Zai - dao	[← <u>۷۲۵</u>]
- Wang Li	[← <u>۷۲۶</u>]
- Wu Ka - xian	[← <u>۷۲۷</u>]
- Qiu Hui - Zuo	[← <u>۷۲۸</u>]
- Yang Cheng - wu	[← <u>۷۲۹</u>]
- Huang Yong - Sheng	[← <u>۷۳۰</u>]
- Wang Hong - wen	[← <u>۷۳۱</u>]
- Ning xia	[← <u>۷۳۲</u>]
- We Guo - qing	[← <u>۷۳۳</u>]
- Wuxuan	

[←៧៣៤]

- Teng Hai - qing

[←៧៣៥]

- Tan Fu - ren

[←៧៣៦]

- Wang Zi - zheng

[←៧៣៧]

- Zhenbao

[←៧៣៨]

- Ussuri

[←៧៣៩]

- James Schlesinger

[←៧៤០]

- Victor Louis

[←៧៤១]

- Suzhou

[←៧៤២]

- Cheng Shi - qing

[←៧៤៣]

- Zhang Chun - qiao

[←៧៤៤]

- Claus Von Stauffenberg

[←៧៤៥]

- Norodom Sihanouk

[←៧៤៦]

- Du [←۷۴۷]

- Lowu [←۷۴۸]

- Beidaihe [←۷۴۹]

- Li-guo؛ «تایگر» یا «ببر» اسم مستعار پسر لین بیائو بود. این اسم را لین بیائو برای پسر خود (لی گائو) انتخاب کرده بود. [←۷۵۰]

- Yu chi [←۷۵۱]

- Wang Fei [←۷۵۲]

- Jiang Teng - jiao [←۷۵۳]

- Fengtai [←۷۵۴]

- نامه‌ای از چوئن لای به مائو به تاریخ شب سیزدهم سپتامبر در دست است که نشان می‌دهد هواپیمای حامل لینبدون دخالت چینی‌ها ساقط شده است.

[←۷۵۵]

- روس‌ها، ژنرال الکساندر زاگوزدین را که بازرس ارشد «ک گ ب» بود به مغولستان فرستادند تا هویت لین بیائو را در سانحه سقوط هواپیما مورد تأیید قرار دهد. زاگوزدین جنازه‌ها را از زیر خاک درآورد و گزارشی را به مسکو ارسال کرد. با این حال رؤسای وی ابراز شک

کردند. او دوباره به مغولستان برگشت و جنازه‌ها را همراه خودش به مسکور طبرد. در مسکو بعد از انجام چند آزمایش اشعه ایکس و مقایسه آن با عکس‌های پیشین، ثابت شد که این جنازه‌ها متعلق به لین و خانواده‌اش است. به این ترتیب برژنف و یوری آندریوف مطمئن شدند که لین بیائو واقعاً کشته شده‌است.

[←۷۵۶]

- Haile Selassie؛ حاکم و دیکتاتور اتیوپی (۱۸۹۲-۱۹۷۵) که از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۶ و سپس از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۷۴ برای این کشور آفریقایی حکم راند.

[←۷۵۷]

- Zhang Yao - ci

[←۷۵۸]

- Yeh Jian - ying

[←۷۵۹]

- Chen Yi

[←۷۶۰]

- یکی از این بازداشت‌شدگان دودو، دختر لین بیائو بود.

[←۷۶۱]

- موفقیت موشکی چین در اکتبر ۱۹۶۶ مصادف بود با حضور ولفگانگ پیلتر، دانشمند سرشناس موشکی آلمانرط هیتلری در چین. پیلتر قبلاً بر برنامه موشکی مصر نظارت کرده بود. پیشنهادهای مالی باعث این همکاری شده بود. چینی‌ها سعی کردند که دیگر دانشمندان موشکی آلمان را جذب خود کنند اما آمریکا دخالت کرده، با ارائه پیشنهادهای بهتر آنها را جذب آمریکا کرد.

[←۷۶۲]

- Goa؛ منطقه‌ای در غرب هندوستان که تا سال ۱۹۶۲ مستعمره پرتغال بود - مترجم.

[←۷۶۳]

- Jean Paul Sarter

[←۷۶۴]

- Mobutu

[←۷۶۵]

- Carlos Rafael Rodriguez

[←۷۶۶]

- آیمیل گوزمن، بنیانگذار این حزب، خود را «صدر انقلاب جهانی» می‌نامید. گوزمن مدت‌هاست که در زندان بهسر می‌برد. دلیل زندانی بودن وی شرکت در فعالیت‌های تروریستی است.

[←۷۶۷]

- Ne Win

[←۷۶۸]

- Indochina

[←۷۶۹]

- Henri Navarre

[←۷۷۰]

- Vo Nguyen Giap

[←۷۷۱]

- Pierre Mendes - France

[←۷۷۲]

- Le Duan

[←۷۷۳]

- Pham Van Dong

[←۷۷۴]

- چین طی سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۸ دارای ۳۲۰ هزار سرباز در ویتنام بود. بیش از ۱۵۰ هزار تن از این سپاهیان در واحدهای ضد هوایی خدمت می‌کردند. برخی از این نیروها تا اواخر سال ۱۹۷۳ در ویتنام باقی ماندند. حضور سربازان چینی در شمال ویتنام به هانوی اجازه داد که بسیاری از سپاهیان خود را برای جنگ به مناطق جنوبی کشور بفرستد. برخی از سربازان چینی نیز آنها را همراهی می‌کردند.

[←۷۷۵]

- Martin Luther King

[←۷۷۶]

- Glenn Cowan

[←۷۷۷]

- Zhung ze-dong

[←۷۷۸]

- Wu Xu - jun

[←۷۷۹]

- اسناد مربوط به مذاکرات کیسینجر و چوئن لای در سال ۱۹۷۱ تا سال ۲۰۰۲ محرمانه بود. کیسینجر در خاطراتش مدعی شده بود که در این مذاکرات «صحبت‌های اندکی درباره تایوان مطرح شد.» اما اسناد منتشر شده در سال ۲۰۰۲ خلاف این را ثابت می‌کند. کیسینجر بعداً بابت نحوه مذاکره‌اش در مورد قضیه تایوان عذرخواهی کرد.

[←۷۸۰]

- مائو برای اطمینان بیشتر در خصوص کنترل جلسه به مترجم آمریکایی اجازه شرکت در مذاکرات را نداد. نیکسون هم بدون هیچ

اعتراضی، به این خواسته مائو تن داد.

[←۷۸۱]

- Six Crises

[←۷۸۲]

- Dom Mintoff

[←۷۸۳]

- IMF

[←۷۸۴]

- World Bank

[←۷۸۵]

- Billy Graham

[←۷۸۶]

- Luis Echeverria

[←۷۸۷]

- Kakuei Tanaka

[←۷۸۸]

- Pierre Trudeau؛ سیاستمدار کانادایی (متولد ۱۹۱۹)؛ نخست وزیر کانادا از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۹ و از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ - مترجم.

[←۷۸۹]

- Georges Pompidou؛ سیاستمدار فرانسوی (۱۹۱۱-۱۹۷۴)؛ رئیس جمهوری فرانسه از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ - مترجم.

[←۷۹۰]

- Edward Heath؛ سیاستمدار بریتانیایی (۱۹۱۶-۲۰۰۵)؛ نخست وزیر بریتانیا از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ - مترجم.

[←۷۹۱]

- Gough Whitalm

[←۷۹۲]

- Alex Eckstein

[←۷۹۳]

- کیسینجر بعدها به سفیر شوروی در آمریکا گفت: «من در طرح این نظریه بنیادی که حمله شوروی به چیناجتناب ناپذیر است اشتباه کرده بودم.»

[←۷۹۴]

- Gerald Ford؛ سیاستمدار آمریکایی (۱۹۱۳-۲۰۰۷)؛ رئیس جمهوری آمریکا از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ - مترجم.

[←۷۹۵]

- Nancy Tang

[←۷۹۶]

- Tun Razak

[←۷۹۷]

- Wang Ying

[←۷۹۸]

- Cheng Yuan - gong

[←۷۹۹]

- Roxane Witke

[←۸۰۰]

- Greta Garbo؛ ستاره سرشناس سینمای آمریکا.

[←۸۰۱]

- Yao Wen - yuan

[←۸۰۲]

Ku Klux Klan - (سفید پوستان نژاد پرستی که در آمریکا سیاهان را لینچ می کردند).
[←۸۰۳]

- Poul Hartling
[←۸۰۴]

- Imelda Marcos
[←۸۰۵]

- Zhang Yu - feng
[←۸۰۶]

- Mang jin - yun
[←۸۰۷]

- Zhang Han - zhi
[←۸۰۸]

- Yuan - xin
[←۸۰۹]

- Zhang zhi - xin
[←۸۱۰]

- Deng Pu - feng
[←۸۱۱]

- Wang Hong - wen
[←۸۱۲]

- Stephen Fitz Gerald
[←۸۱۳]

- Sun Wei - shi
[←۸۱۴]

- Lou Gehrig

[←۸۱۵]

- «واقعگرایی سوسیالیستی» فرمول رسمی شوروی برای خواست‌های حزب کمونیست از هنرمندان این کشور بود. از این دستور کار که نخستین بار ماکسیسم گورگی و دو سیاست‌پیشه به نام‌های بوخارین و ژدانف در «کنگره‌نویسندگان اتحاد شوروی» در سال ۱۹۳۴ اعلام کردند، هیچ‌گاه تعریف دقیقی به دست داده نشده است، گرچه معلوم شده است که جوهرش از تسلط بر فنون «واقعگرایی» اواخر قرن نوزدهم در نقاشی (رپین)، داستان (تورگنیف) و در تئاتر (استانیسلافسکی) برای ترسیم شخصیت‌های نمونه شوروی (قهرمان مثبت) و آینده خوش‌بینانه (نتیجه مثبت) تشکیل می‌شود - [مترجم، به نقل از کتاب «فرهنگ اندیشه نو»].

[←۸۱۶]

- Hua Guo - feng

[←۸۱۷]

- Chen Xi - lian

[←۸۱۸]

- Yu xin

[←۸۱۹]

- Keo Meas

[←۸۲۰]

- Lee Kuan Yew

[←۸۲۱]

- David Dissen hower

[←۸۲۲]

- Takeo Miki